

Ketabton.com

- نام کتاب: دسایس و جنایات روس در افغانستان از امیر دوست محمد خان تا بپرک
- نویسنده: دکتر، ش، ن، حق شناس
- چاپ اول: میزان سال ۱۳۶۳ ش، ایران
- چاپ دوم: ثور سال ۱۳۶۸ هجری شمسی، پاکستان
- مهتم: بپرک لودی
- جمله حقوق طبع و ترجمه و تکثیر خاص و محفوظ برای مولف است

خطاطی روی جلد: از عبدالله حنیف

فهرست مندرجات

صفحه

عناوین

۱

مقدمه

فصل اول

۴

آغاز فتنه

۱۰

امیر دوست محمد خان و روابطش با روس

فصل دوم

۱۷

۱ - روابط امیر شیر علی خان با روس

۲۳

مسئله بیطرفی افغانستان و حوادث بعدی

۲۵

کنگره برلین

۲۶

هیئت روسی در افغانستان

۲۹

عکس العمل انگلیس

۴۰

۲ - امیر محمد یعقوب خان

فصل سوم

۴۲

گفتار اول - امیر عبدالرحمن خان و روس ها

۴۵

قضیه پنجاهه یا اولین جنگ افغان و روس

۴۶

عکس العمل مردم در قضیه پنجاهه

۴۷

ادامه دسایس و تجاوز روس

۴۹

نظر امیر عبدالرحمن خان درباره روس ها

گفتار دوم - عهد امیر حبیب الله خان (۱۹۰۱-۱۹۱۹م)

- ۵۳ گرفتاری های روس در این دوره
- ۵۶ عکس العمل افغانستان در فاجعه ایران
- ۶۰ شیوه های جاسوسی روس در زمان امیر حبیب الله خان

فصل چهارم

- ۶۶ روس ها و امیر امان الله خان
- ۷۱ ادامه نهایش و غداری های روس
- ۷۶ اشغال بخارا توسط روس
- ۷۸ حيله و منافقت
- ۸۲ روابط افغانستان و بخارا
- ۸۳ هیئت افغانی در مسکو و ادامه محبت نامه ها
- ۸۵ حمله بر بخارا و موضع گیری حکومت افغانستان
- ۹۴ هدایت نامه کمیسار خارجی روس به نماینده شان در افغانستان
- ۹۹ عکس العمل مردم در برابر فاجعه بخارا
- ۱۰۲ سال ۱۹۲۴م و ادامه روابط با روس
- ۱۰۳ قیام پکتیا و بمباران آن ولایت بوسیله طیارات روسی
- ۱۰۶ استفاده از فرصت و یک گام به پیش
- ۱۱۳ شبکه های جاسوسی روس در عهد امان الله
- ۱۱۸ سفر امیر امان الله خان بخارج و پی آمدهای آن
- ۱۲۰ ره آورد سفر امیر امان الله
- ۱۲۲ عکس العمل مردم در برابر امیر امان الله
- الف - مرحله اول
- ۱۲۴ قیام اول
- ۱۴۴ قیام دوم
- ۱۲۵ ب - مرحله دوم، بازگشت از اروپا و ریفورم های جدید
- ۱۲۷ قیام های بعدی و پایان کار
- ۱۲۸ اولین جرقه آتش در ننگرهار
- ۱۲۹ قیام سمت شمال
- ۱۳۰ آخرین تلاش برای بقای شاه امان الله

فصل پنجم

- ۱۳۸ امیر حبیب الله کلکانی
- ۱۴۳ سپاهی بر سریر سلطنت
- ۱۴۵ امیر حبیب الله کلکانی و روابطش با روس و انگلیس

فصل ششم

- ۱۴۹ محمد نادر شاه و روابطش با روس
- ۱۵۱ هدف روس ها در قرارداد جدید
- ۱۵۶ نمونه ای از نقشه های استعماری روس
- ۱۵۷ نمونه ای از شبکه های جاسوسی روس

فصل هفتم

- ۱۶۰ دوره محمد ظاهر شاه یا روزگار طلایی برای کمونست ها
- ۱۶۵ صدارت شاه محمود خان و تلاش مجدد روس ها در افغانستان
- ۱۷۰ تغییر اوضاع در منطقه و افغانستان
- ۱۷۹ انتخابات دوره هشتم شورای ملی
- ۱۸۲ کار بکجا کشید
- ۱۸۵ ماجرا چگونه آغاز و چطور پایان یافت

فصل هشتم

- ۱۸۷ نخستین دوره صدارت محمد داود خان
- ۱۹۴ اقدام بی نتیجه و جنون بی محتوا
- ۱۹۶ لویه جرگه سال ۱۳۳۴ ه. ش

- ۲۰۱ اولین دیدار زعمای روس از افغانستان
- ۲۰۵ تحولات بعدی
- ۲۰۹ بهره برداری روس ها از این توطئه
- ۲۱۴ در ماحول ماچه می گذشت
- ۲۱۷ روس ها چگونه از فرصت استفاده می کردند
- ۲۲۱ کاهش خشونت در برابر پاکستان
- ۲۲۳ آتش در کرملن و بازهم نا آرامی ها
- ۲۲۸ رفع حجاب و ایجاد فتنه
- ۲۲۹ تحول در روسیه و اقدامات بعدی
- ۲۳۳ سال ۱۳۴۰ خورشیدی و پی آمد های آن
سال ۱۳۴۱ خورشیدی ، آخرین سال صدارت محمد داود
- ۲۳۸ یا سال دیالوگ های تحریری بین شاه و محمد داود
- ۲۵۱ متن استعفای محمد داود

فصل نهم

- ۲۵۳ تحول در افغانستان و آغاز صدارت دکتر محمد یوسف خان
- ۲۵۵ نتایج آنی و فوری کنار رفتن محمد داود
- ۲۵۶ گوشه چشمی به غرب و تلاش های مجدد مسکو
- ۲۶۲ سال ۱۳۴۳ هـ ش (تصویب قانون اساسی)
- ۲۶۹ سال ۱۳۴۴ هـ ش یا سال تحول و پرهیجان
- ۲۷۳ جریان رای اعتماد و حادثه سوم عقرب
- ۲۷۵ چرا دکتر محمد یوسف خان شکست خورد

فصل دهم

- ۲۷۹ میوندوال و صدارت افغانستان
- ۲۸۵ سال ۱۳۴۵ هـ ش
- ۲۹۸ سال ۱۳۴۶ هـ ش

عواملی که برای میوندوال درد سر ایجاد کرد ۳۰۳

فصل یازدهم

- دورهٔ صدارت نور احمد خان اعتمادی ۳۰۷
- سال ۱۳۴۷ش یا سال بحرانی و داغ ۳۱۶
- آتش زدن به قصر دارالامان ۳۲۱
- سال ۱۳۴۸هـ، ش ۳۲۳
- انتخابات شوری ۳۲۳
- تظاهرات در پوهنتون (= دانشگاه) و معارف ۳۲۵
- ادامهٔ روابط خارجی و بقیه جریانات ۳۲۶
- پروتوکول شناسائی اسناد تحصیلی و درجه ها ۳۳۱
- موافقت نامهٔ باستان شناسی ۳۳۳
- گریچکو و اکنیو در کابل ۳۳۴
- اقتصاد بیمار و آشفته ۳۳۵
- سال ۱۳۳۹ش، یا سال بحرانی و پرغوغا ۳۳۷
- فتنهٔ جریدهٔ پرچم و حادثهٔ ناگوار مسجد پل خشتی ۳۴۷
- وقایع دیگر ۳۳۹
- نابسامانی های فرهنگی و بهره برداری روس ها، ۳۴۱
- نشر کاریکاتور در روزنامهٔ اصلاح ۳۴۴
- سال ۱۳۵۰هـ، ش، (سال شکست و سقوط اعتمادی) ۳۴۴
- مسایلی که اعتمادی را لطمه زد ۳۴۶

فصل دوازدهم

- صدارت دکتر عبدالظاهر خان ۳۴۸
- ایجاد بدامنی و تحریکات ۳۵۰
- روابط با پاکستان ۳۵۱
- مناسبات افغانستان با کشورهای دیگر ۳۵۳

۳۵۵	سال ۱۳۵۱ خورشیدی
۳۵۷	زبان جنگی در شوری و جراید
۳۵۸	ادامه جریانات سال ۱۳۵۱ ش
۳۶۰	بحران خشکسالی و گرسنگی
۳۶۱	درگیری با شوری و استعفا

فصل سیزدهم

۳۶۳	صدات محمد موسی شفیق
۳۶۳	روابط با ایران و پاکستان
۳۶۵	روابط با روس
۳۶۹	حکومت شفیق و کمونستان
۳۷۲	مشکلات دیگر
۳۷۴	برنامه ها و اجراءات شفیق
۳۷۵	لغزش آگاهانه
۳۷۸	آماده شدن رمینه برای کودتا
۳۸۰	عواملی که باعث سرعت و موفقیت کودتا شد

فصل چهاردهم

۳۸۶	کودتای محمد داود خان
۳۹۵	آغاز توطئه و قتل میوندوال
۳۹۹	محمد داود و روابط بین المللی اش
۴۰۲	سال ۱۳۵۳ ش
۴۰۹	در حواشی سال ۱۳۵۳ ش
۴۱۱	مسافرت های محمد داود خان
۴۱۳	سال ۱۳۵۴ ش یا سومین سال جمهوری
۴۱۶	روابط با روس

- ۴۱۹ طرح خط آهن و مداخله روس ها
 ۴۲۱ روابط افغانستان با پاکستان
 ۴۲۲ روابط با سایر کشورها
 ۴۲۴ جریانات داخلی کشور در سال ۱۳۵۴ ش
 ۴۳۰ تغییر در برنامه های معارف
 ۴۳۱ اوضاع اقتصادی و مالی
 ۴۳۲ تحول در کابینه
 ۴۳۳ آیا واقعاً محمد داود میخواست با کمونستان جبهه گیری کند؟
 ۴۳۵ سال ۱۳۵۵ ش یا چارمین سال حکومت محمد داود
 ۴۳۵ روابط با پاکستان
 ۴۳۷ مناسبات با روسیه
 ۴۳۹ روابط با امریکا و سایر کشورها
 ۴۴۱ جریانات داخلی کشور در سال ۱۳۵۵ ش
 ۴۴۳ قانون اساسی ولویه جرگه (= جرگه کبیر)
 ۴۴۶ سال ۱۳۵۶ ش
 ۴۴۶ روابط محمد داود با روس ها
 ۴۴۸ تغییرات در کدر رهبری روس
 ۴۵۱ مروری بر تفحص و نتایج نفت و گاز
 ۴۵۵ ادامه روابط با روس در سال ۱۳۵۶ ش
 ۴۵۶ روابط با ایران
 ۴۵۷ روابط با سایر کشورها
 ۴۵۹ روابط با پاکستان
 ۴۶۲ رویداد های داخلی
 ۴۶۳ قتل وزیر پلان
 ۴۶۵ سال ۱۳۵۷ ش یا پایان کار محمد داود
 ۴۶۷ نگاهی به عقب و آمادگی برای کودتا
 ۴۶۸ آغاز کودتا و سرنگونی محمد داود
 ۴۷۳ اشتباهات محمد داود و مساعد شدن زمینه کودتا
 ۴۷۵ ضعف انتخاب و خوشبختی محمد داود

فصل پانزدهم

- ۴۷۷ نگاهی به جنبش های فکری و سیاسی (راست و چپ) در افغانستان
گفتار اول
- ۴۷۷ از امیر دوست محمد خان تا ختم صدارت محمد داود
 ۴۷۸ عهد امیر حبیب الله و آغاز مشروطه خواهی
مشروطه دوم
 ۴۸۱
 ۴۸۳ جمعیت سری ضد امان الله خان
 ۴۸۳ سایر احزاب دوره امان الله خان
 ۴۸۶ محمد نادر شاه و مشروطه خواهان
 ۴۸۶ تداوم مشروطه خواهی در عهد محمد ظاهر شاه
جنبش های دیگر
- ۴۹۱ الف - در دوره امیر عبدالرحمن خان
 ۴۹۳ ب - در دوره امیر امان الله خان
 ۴۹۴ ج - تشکیل حزب الله
 ۴۹۵ صدارت محمد داود خان و سرکشیدن کمونستان
گفتار دوم
- جنبش های فکری و سیاسی (راست و چپ) از آغاز
 دهه دیموکراسی تا ۷ ثور ۱۳۵۷ش
 ۵۰۰ حزب کمونست خلق
 ۵۰۰
 ۵۰۱ انشعاب حزب خلق
 ۵۰۳ ماهیت و ترکیب آنها
 ۵۰۳ گروه پرچم
 ۵۰۴ ستم ملی
 ۵۰۶ شعله جاوید
 ۵۰۹ وحدت ملی (یا جبهه ملی)
 ۵۱۲ حزب دیموکرات مترقی
 ۵۱۴ افغان ملت
 ۵۱۶ حزب اتحاد ملی

فصل شانزدهم

- ۵۱۸ نگاهی به نهضت اسلامی در افغانستان
- ۵۲۱ تداوم نهضت
- ۵۲۲ رهبری نهضت
- ۵۲۳ تشکیل جمعیت اسلامی افغانستان
- ۵۲۶ هدف نهضت
- ۵۲۶ ماهیت نهضت
- ۵۲۷ حلقه ها و سازمان های خارج از دانشگاه
- ۵۲۷ مرحوم منہاج الدین گھیخ
- ۵۲۸ مولوی فیضانی
- ۵۲۸ جمعیت العلماء محمدی
- ۵۲۹ جمعیت جمال مینہ
- ۵۳۰ کودتای محمد داود و اثراتش بر نهضت اسلامی

فصل ہفدہم

- ۵۳۲ عواملی کہ راہ را برای نفوذ کمونیزم در افغانستان ہموار نمود
- ۵۳۳ اول - نفوذ روس ها از طریق تجارت و شبکہ های جاسوسی
- ۵۳۴ الف - حسن شرق درخوان و خانہ محمد داود
- ۵۳۷ ب - شاہ محمد دوست در کنار میوندوال
- ۵۳۸ ج - محمد خان جلالر
- ۵۴۰ دوم - تبلیغات و رشوہ دہی
- ۵۴۱ سوم - ظلم و فساد
- ۵۴۶ چہارم - بی عدالتی ها و تضادہای اجتماعی

۵۵۰ پنجم - فقر و بی سوادی
۵۵۲ ششم - بهداشت و امور پزشکی
۵۵۳ هفتم - اشتباه و بی اعتنائی مردم
۵۵۴ هشتم - نقش حکومت یا عاملی که بر همه موثریت داشت
۵۵۵ نهم - ناتوانی در گفتار و ضعف در عمل
۵۵۸ دهم - قضیه پشتونستان یا کلید نفوذ روس در افغانستان
۵۶۰ تشکیل حزب کنگره هند
۵۶۰ تاسیس مسلم لیگ
۵۶۱ فعالیت کنگرس هند در بین قبایل
۵۶۲ قطع نامه تاریخی مسلم لیگ و مخالفت کنگرس
۵۶۴ ادامه مخالفت غفار خان با مسلم لیگ
۵۶۴ جبهه گیری افغانستان علیه پاکستان
۵۶۵ هدف روس و هند
۵۶۸ خاتمه قضیه پشتونستان
۵۷۰ عکس العمل خان عبدالغفار خان در برابر قضیه پشتونستان
۵۷۳ یازدهم - ضعف جهان در برابر روس
۵۷۵ دوازدهم - تبعیض و تعصب

فصل هجدهم

۵۷۷ افغانستان بعد از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ ش
۵۸۰ جدال بر سر قدرت
۵۸۱ معاهده نوکر و بادار
۵۸۲ قتل سفیر امریکا
۵۸۳ آغاز قیام عمومی در مراکز شهرها
۵۸۴ قیام قهرمانانه مردم هرات
۵۸۵ قیام چنداول
۵۸۶ چرا حمله به ناکامی انجامید
۵۸۸ قتل تره کی
۵۹۱ قتل امین و آمدن ببرک
۵۹۵ ششم جدی ۱۳۵۸ ش یا روز سیاه و ننگین در تاریخ افغانستان

- ۵۹۷ پیام مردم کابل (۳ حوت ۱۳۵۸ ش)
- ۵۹۸ عروسک کوکی در صحنه سیاست
- ۶۰۱ آستان بوسی ببرک از کرملن
- ۶۰۴ نمونه ای از وحشت و غارتگری روس در افغانستان
- ۶۰۸ انتقال کودکان بروسیه
- ۶۱۰ نتیجه
- ۶۱۵ توضیح بعضی از اسما و اعلام
- ۶۲۵ فهرست اسما و اعلام
- ۶۴۸ فهرست منابع و ماخذ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



ای نام تو بهترین سر آغاز
بی نام تو نامه کی کنم باز

باردیگر خدای یکتا و آفریدگار بی همتا و مهربان را سپاس می گویم که به این بنده
حقیر و ناتوان توفیق و تندرستی ارزانی فرمود تا این سخنان پریشان را از نوبیارایم و آنچه
در چاپ اول ناگفته مانده بود، برآن بیفزایم.

درست چهار سال پیش بود که کتاب حاضر در ده هزار نسخه از طبع برآمد و مورد
استفاده اربابان مطالعه قرار گرفت. تقدیر و استقبال هموطنان مجاهد و مهاجر من از این
کتاب بحدی بود که باهمه کمبودها و خلاها در اندک مدتی نایاب شد و کار خرید و فروش
آن بی بازار سیاه کشید و ده ها نسخه اش در خارج از ایران و پاکستان «فوتوکاپی» گردید.
بعضاً در اخبار و آثار خود ذکر خیری از آن کردند و براین کمینه منت نهادند، وعده ای
هم جسته جسته مطالب و محتوایش را بکار بردند ولی در کمال کم لطفی حتی در ماخذ
نوشته های خویش نامی از آن تذکرندادند و آئین چیز نویسی را پاس نداشتند.

بهرحال دلچسپی و علاقه مندی مردم، بنده الله را بران داشت تا باهمه افسردگی
و ناتوانی و ملال خاطر، برنخستین چاپ کتاب تجدید نظر کند و جنایات روس را بازم
بیشتر و مفصل تر تصویر نماید.

دست یابی به این آرزو مسلماً رنج و سرگردانی طاقت فرسایی باخود همراه داشت و تقریباً
دو سال وقت را در برگرفت تا بار دیگر رویت ها و روایت ها از سواد به بیاض آمد و آماده
طبع گردید.

اقدام به تجدید نظر باعث شد تا از یکطرف بعضی نام ها و سنوات که در چاپ اول درست «تایپ»
و طبع نشده بود، تصحیح گردد، و از سوی دیگر پاره ای از حرفهای کم اهمیت حذف
و بجای آنها اسناد و قرارداد های مهم علاوه گردد. این کاهش و افزایش الزاماً بر متن و
محتوا اثر گذاشت و مجبور بودیم نظم و ترتیب پیشینه اش را قسماً برهم زنیم و همه را از
آغاز تا انجام برلون دیگر در آوریم.

گرچه از کار خود تا حدودی شادم و گمان می کنم نکته های سودمند و تازه ای خدمت
خوانندگان ارائه شده است، مع هذا مساعی من در محدوده امکاناتی خلاصه می شود که

نصیبهٔ یک انسان آواره و بی وسیله است و بیش از این چیزی در اختیارم نبود تا به منابع و کتابخانه های بیشتری دسترسی پیدا می کردم و اسناد زیاد تری را ثبت این دفتر می نمودم .

خیلی دشوار و کشنده است که نقد آبرو در پای این و آن فروریزد و جبین عزت بر آستان این «فونديشن» و یا آن «انجمن» سائیده آید . بگفتهٔ حکیم هموطن ما ناصر خسرو قبادیانی ،

دانش و آزادگی و دین و مروت

این همه را بنده «درم» نتوان کرد

امیدوارم روزهای مصیبت و آوارگی پایان رسد و مسایلی که هنوز نگفته مانده است ، در چاپ های بعدی افزود گردد .

شاد و مفتخرم که چاپ اول این کتاب بمساعی و پامردی برادران مجاهد و قهرمان هرات زیور طبع یافت و اینک چاپ دوم آن به همت و یاری برادران مجاهد و قهرمان «پنجشیر» امکان پذیر گردید و در خدمت خوانندگان قرار گرفت .

در پایان کار از برادر فضیلت مآب ، مجاهد و محترم خویش جناب استاد ربانی رهبر جمعیت اسلامی افغانستان ممنون و مشکورم که با کمک های اخلاقی و انسانی خود وسیلهٔ مسافرت و آرامش را در پاکستان برایم فراهم کردند و بمن فرصت میسرشد تا این کار را به انجام رسانم .

از برادر دانشمند و گرامی جناب آقای دکتر روان فرهادی که فتو کاپی «مناسبات افغانستان و روسیه» را از امریکا برایم فرستادند و در این امر خیریاری ام کردند ، قلباً سپاسگزارم .

همچنان از برادر عزیز و فاضل جناب آقای «نواب پنجشیری» که فوتو کاپی مجلدات «سراج التواریخ» را از هامبورگ برایم گسیل داشتند ، صمیمانه تشکر می کنم . واقعاً از این مدارک خیلی سود بردم و مسایل زیادی را از آنها اقتباس کردم که بسیار مفید و ضروری بود .

هكذا. از برادر عزیز و دوست دیرین جناب دکتر محمد یونس که بافرستادن بعضی اسناد و کتب از سویس یاری ام دادند ، به نیکی و سپاس فراوان یاد آوری مینمایم .

سعی پیگر و زحمات شباروزی برادر فاضل ، هموطن و مهاجر من آقای ببرک لودی در طبع و نشر کتاب حاضر قابل تذکر و ستودنی است . اگر اونمی بود و کار «تصحیح» و «پروف خوانی» و مشکلات مطبعه را به عهده نمی گرفت ، شاید تا یکسال دیگر هم این مامول برآورده نمی شد . خدای بزرگ اجرش دهد و خیرش را بخیر و نیکی معاوضه فرماید!

در اخیر از همه کسانی که به حرفی، یاد داشتی، محبتی، تشویقی، قلمی و قدمی،
بنده را یاری کرده اند، اظهار امتنان مینمایم و آرزومندم دست حق بایشان باد و عنایت او
تعالی بدرقه راه شان •

والسلام

حق شناس



فصل اول

آغاز فتنه

هموطنان من میدانند که کشور ما از نخستین نشانه های هستی اش و از روزگارانیکه تاریخ در حافظه خود دارد، پیوسته درگیر تاخت و تاز غارتگران و هدف یورش کشور گشایان قرار داشته است. گاهی غرور و نخوت قلعه گشایی و زور آزمائی، زمانی آز و حرص زمینگیری و فرمانروائی، روزگاری جنون و خشم خود کامگی ها و سفاکی ها، وقتی شهوت و اشتیاق زر اندوزی و تاراجگری، دوره ای قیام و آشوب مظلومان علیه ستم پیشگان و بیدادگران، و زمانی هم بر خورد حق و باطل و روشنایی و تاریکی، میهن مان را بار بار بخون تر کرده و ویرانی ها و آبادی هائی در پی داشته است. به نحوی که اثرات و نشانه های آن در دل صخره ها و صحراها و تپه ها انباشته باشد و چون دل هر سنگ و کلوخی واشگافی یا بوی خون از آن آید و یا نشانی از مدنیت بملاحظه رسد.

اما در هیچ دوره یی از تاریخ حماسی و سیاسی کشور، بدینسان که روس های جنایتکار و روسیه، مارا فریفته اند و بر سرزمین ما خون ریخته اند، سفاک و خونخوار دیگری دیده نمیشود. در روزگاری که اکنون باگذشت زمان اساطیر و افسانه اش میخوانیم، ابزار جنگ و نیروی جنگی، یا تیر و کمان و ترکش و سنان بود و یا آغوش و بازوان رزم آوران و ابر پهلوانان که دشمن و نیاکان ما، هر دو از آن برخوردار بودند. و چنانکه می دانیم قهرمانی و پیروزی در رزم گاه دایم از آن دلاوران و رزم جویان مابود. و حتی گردان خراسان زمین گاهی از مرزهای دیگران نیز حراست و پاسداری میکردند.

هرگاه هجوم آورانی چون سکندر و چنگیز با سپاه و لشکر فراوان بر ماتاخته اند و ویرانی ها و کشتارهایی بیادگار گذاشته اند، تفاوت کار در فزونی افراد جنگی آنان بوده است که با وجود آن باز هم مردم ما تسلیم نشدند و کشتند و کشته دادند تا وطن را زنده نگهداشتند.

جنگ و پیکار با قوای برتانوی گرچه سه بار و طاقت فرسا بود، اما در تعداد سپاهی و کیفیت سلاح، به تناسب احوال موجود در افغانستان، تفاوت بارزی وجود نداشت. و جزئیکی دوبار بمبارد و حملات هوائی هم صورت نگرفت. دوری راه، تغییر آب و هوا و شبیخون و مهارت جنگی و اتحاد و همکاری خالصانه و صمیمانه سلحشوران کشور، مشکل ترین سد پیشروی و ثبات سلطه جویان برتانوی بود، که در نتیجه باسرازیر شدن

نیروی نظامی اش در افغانستان و دست یابی بر اغلب نقاط کشور، بازهم تاب نیاوردند و شکست خوردند .

و اما روس های وحشی جنگ نابرابری را علیه مابکار انداخته اند که در نوع خود بی سابقه ترین ، وحشیانه ترین ، خونین ترین و ظالمانه ترین تجاوز و لشکر کشی بشمار می آید . در این لشکر کشی و غارتگری آخرین و مدرن ترین ابزار و آلات آدم کشی و ویرانگری بکار افتاده است و از زمین و هوا بر انسان و حیوان آتش می بارد . خانه ها و کشتزارها را می سوزانند ، آب ها را مسموم می کنند ، کودکان و زنان را به گلوله می بندند و هرچه در کف شان افتد به یغما می برند . بم افکن های شان از قلب کابل و تاشکند پرواز می آیند و شهرها و روستها را بمبار دمان می کنند .

ولی متأسفانه ملت قهرمان افغانستان در برابر این همه نیروی کشنده و اهریمنی ، از ساز و برگ جنگی بی بهره اند و جز اندک تفنگی و آنهم در عده یی از جبهات ، چیزی در اختیار شان قرار ندارد .

بهر حال آنچه مهم است و هدف اصلی ما را در نوشتن این کتاب احتوای کند ، آنست که حمله روس ها در افغانستان یک پدیده آنی و تصادفی نیست ، بلکه هدف مشخص و برنامه ریزی شده یی می باشد که برای تطبیق و عملی شدن آن سالیان دراز زمینه سازی شده است . گرچه این رشته را سری دراز باشد و بایستی شرح ماجرا به تفصیل گفته آید ، مع هذا سعی ما بر آن خواهد بود تا به اختصار سخن گوئیم و خوانندگان را در جریان قرار دهیم که فتنه چگونه و از کجا آغاز شد؟؟ عواملی که روس ها در این مدت زمان از آن سود جستند و اسباب و انگیزه هایی که راه نفوذ آنان و گرایش دولت مردان و بعضی از افراد جامعه را بدوستی و نزدیکی بامسکو مساعد نمود چه بود؟؟

برای روشن شدن نکات بالا ناگزیریم حداقل یک قرن و نیم به عقب برگردیم تاریخچه های اصلی و عناصر اساسی قضیه را بدرستی تشخیص و ارزیابی نمائیم . واقعیت این است که افغانستان و منطقه یی که مادر آن زیست می کنیم ، از لحاظ ثروت های بیکران طبیعی و از جهات سوق الجیشی بسیار مهم می باشد و در واقع حیثیت گذرگاهی را داراست که توجه استعمارگران و سیاست پیشگان سلطه جورا پنیوسته بسوی خویش معطوف داشته است .

دست یابی بر حوزه نفتی خلیج و رسیدن به آبهای گرم جنوب و تصرف هند ، اساس هجوم غارتگران ایام و رقابت های آنان را در طول زمان احتواء می کند . بخصوص کشمکش ها و رقابت های روس و انگلیس در منطقه که از آغاز قرن نوزدهم بوجود آمد ، آرامش و سکون را در این ناحیه از جهان برهم زد و اغلب دولت ها و کشورهای آزاد ، حاکمیت ملی و استقلال خویش را از دست دادند .

تبارز پطر در عرصه سیاسی و نظامی جهان، بویژه نقشه‌ی بی که جهت استیلای هند، ایران و ترکستان وضع نمود و اخلاش آنرا دنبال کردند، مرزهای جغرافیایی و چهره سیاسی حوزه را بکلی تغییر داد. و اینکه بیم آن می‌رود که روس‌ها به خواب‌های افسانوی پطر و تصویر پوچ و بی محتوای سردمداران سوسیال امپریالیزم رنگ تحقق بخشند و پا به بحر هند نهند.

پطر در دستور العمل ۱۴ ماده‌ی اش که میخواست چوچه‌های خونخوار خود را راه و رسم تجاوز و استعمار و سلطه جویی و فتنه‌آفرینی بیاموزد، ماده خاصی را به منطقه ما اختصاص داده و گفته بود که:

((۰۰۰ برای تضعیف جهان اسلام باید از اختلافات مذهبی کار گرفت، گذشته از آن باید چاره جوئی‌های فراوان کرد که کشور ایران روز بروز تهی دست شود و بازرگانی آن تنزل کند. رویهمرفته باید همیشه در پی آن بود که ایران روبرویرانی رود و چنان باید او را در حال احتضارنگه داشت که دولت روسیه هرگاه بخواهد، بتواند آنرا بی دردسر از پادر آورد و به اندک فشاری کار خود را پایان رساند. اما مصلحت نیست که پیش از مرگ حتمی دولت عثمانی، ایران را یکبارگی بی جان کرد. کشور گرجستان و سرزمین قفقاز رگ حساس ایران است. همینکه نوک نیشتر استیلای روسیه به آن رگ برسد فوراً خون ضعف از دل ایران برون خواهد رفت و چنان ناتوان خواهد شد که هیچ پزشک حاذقی نتواند آنرا بهبود بخشد. آنگاه دولت عثمانی چون شتری مهار کرده در دست پادشاهان روسیه خواهد بود، و دم آخر را بر خواهد آورد تا در هنگام لزوم بار کشتی کند. و پس از آنکه دیگر کاری از آن ساخته نشد باید سرش را از تن جدا کرد. برشمالا زم است که بی درنگ کشور گرجستان و سرزمین قفقاز را بگیرد و پادشاه داخلی ایران را دست نشانده و فرمانبردار خود کنید. پس از آن باید آهنگ هندوستان کرد، زیرا که کشوری بسیار بزرگ و بهترین بازارگاه تجارت است. و هرگاه بدانجا دست یافتید هر قدر پولی که بوسیله انگلستان بدست می‌آید، میتوان مستقیماً از هندوستان فراهم کرد. کلید هندوستان هم سرزمین ترکستان است تا میتوانید باید بسوی بیابان‌های قرغزستان و خیوه و بخارا پیش بروید تا بمقصد نزدیکتر شوید. اما تأمل و تأنی را نباید از دست داد و باید از شتاب خود داری کرد)) (۱)

به اساس این وصیت نامه استعماری و ضد انسانی بود که از سال ۱۷۲۳ میلادی به بعد، روس‌ها ابتدا پیشروی و تجاوز خود را بر «خیوه» مرکز خوارزم و سپس بر ایران زمین و جزیره کریمیه «از متصرفات عثمانی» آغاز کردند و در نتیجه با تحمیل معاهدات ننگینی

۱ - رجوع شود به کتاب: تاریخ ایران تألیف جنرال سرپرسی سایکس ترجمه فخرداعی گیلانی، چاپ ایران ۱۳۳۰ هـ، ش جلد

مانند: «معاهده گلستان ۱۸۱۳م» و «معاهده ترکمان چای ۱۸۲۸م» قسمت زیادی از خاک ایران، بشمول داغستان و نیمنی از آذربایجان را به تصرف خود، درآوردند. (۱)

همچنان روی همان نقشه و هدفی که پتر توصیه کرده بود، جانشینان او چندین بار دست و آستین برزدند تا افغانستان را زیرپا کرده و خودرابه هند برسانند. طرح حمله ناپلیون به هند، اشتها و اشتیاق روس هارا درزمینه شدت بخشید و پال فرمانروای روس (۱۷۹۶-۱۸۰۱م) در سال ۱۸۰۱م به یکی از جنرالان خود «اورلوف» فرمان داد تا با ۲۲ هزار عسکر و ۲۴ عراده توپ، از طریق اورنبرگ و خیوه و بخارا به هند حمله کند و آنجا را تسخیر نماید. اما جنرال مذکور هنوز درنیمه راه نرسیده بود که اربابش «امپراطورپال» بوسیله افسران نظامی پترو گراد و پسر وی در اطاق خوابش کشته شد و این نقشه ناتمام ماند.

الکساندر اول «۱۸۰۱-۱۸۲۵م» نیز در فکر آن شد تا این نقشه را عملی سازد و ۲۵ هزار عسکر روسی را بسیج نماید تا به اشتراک قوای فرانسوی واطریشی، از طریق استرآباد و هرات و قندهار داخل هندوستان شود، لیکن این طرح نیز جامه عمل نپوشید.

چخاچوف طراح دیگر روسی، نظرداد که یک قول اردو از استرآباد اعزام گردد. و هرات تسخیر شود و بدنبال آن ۳۰ هزار عسکر از طریق قندهار به دیره اسمعیل خان برود و از انجابه پنجاب حمله کند.

سکوبی لیف، برای رسیدن به هند پلان جامع تری طرح کرد و اظهار داشت که:

۱- نخست راه مذاکره با کابل باز گردد و زمینه استقرار عساکر روسی درانجا فراهم شود.

۲- بوسیله همین عساکر روسی کابل اشغال گردد و بعداً خط حرکت بسوی هند مشخص و معین شود.

۳- بایک قوه مکمل و مجهز بصورت سریع و ناگهانی به هند حمله شود و اشغال گردد (۲).

حقایق بالا روشنگر دسایس و توطئه هایی میباشد که سلاله های پتر، این استعمارگران حرفه یی از همان آغاز سودای تسخیر کشور مارا در سرداشته اند ولی بعلت نامساعد بودن شرایط و امکانات ودرگیری ها ورقابت هایی که در سایر نقاط منطقه و جهان به آن مواجه بوده اند، مساعی شان از قوه به فعل درنیامده و نقشه های خودرا بزمان مناسب موکول کرده اند.

واما بکمال تأسف سیر روزگار به مراد روس ها بود و در ایران و افغانستان و منطقه شرایطی پیش آمد و فتنه هایی را خلق کردند که در نتیجه آن ره نفوذ و پیشروی آنان

۱- برای تفصیل حملات روس براراضی ایران و جزیره کریمیه و ترکستان زمین، رجوع شود به کتاب: «تصویر روس در آئینه تاریخ» اثرنگارنده، چاپ سال ۱۳۶۶ ه، ش، المان.

۲- رک: به کتاب «افغانستان» تالیف سنه سارف طبع مسکو ۱۹۲۱م.

بصورت طبیعی هموار گردید .

حملات مکرر روس ها بر ایران ، روابط عادی این کشور را که از عهد صفوی ها آغاز گردیده بود ، تدریجاً به نفوذ و تسلط سیاسی منجر ساخت و در دوره شاهان قاجار ، بویژه در عهد زمام داری فتح علی شاه ، احمد شاه و محمد شاه قاجار ، به اوج خود رسید .

سلطه و نفوذ در ایران ، روس ها را امکان بخشید تا حکومت ایران را بحیث آله فعل خود قرار داده ، بوسیله ایشان و بنام ایران ، ره پیشروی خود را بسوی هرات باز کنند . روس ها فکر می کردند که دست یابی بر هرات ، کار نفوذ و استیلای شان را برقندهار و کابل آسانتر خواهد ساخت و موقعیت تازه یی را در رقابت های خویش علیه انگلیس کسب خواهند کرد .

این سعی و تلاش استعماری در نیمه اول قرن نوزدهم ، وبالاخص زمانی مورد عمل وتوجه جدی قرار گرفت که افغانستان نیز دستخوش تحولات ودگرگونی های داخلی بود و هستی و آزادی کشور از هر طرف تهدید می شد . بدبختی و مصیبت عمدتاً و اساساً از انجا مایه گرفت و بگونه سرطان کشنده یی جامعه و سیاست واقتصاد مارا آفت زده ساخت که:

بعد از مرگ تیمور شاه درانی (۱۲۰۷ هـ ق) ، شیرازه حکومت در افغانستان از هم گسیخت ازیکسو در کشاکش کسب قدرت بین پسران تیمور شاه که تعداد شان به «۳۳» نفر بالغ می شد ، قدرت مرکزی کاهش یافت واز جانب دیگر ملوک الطوائفی و جنگ های داخلی باب روز گردید .

داستان غم انگیز حوادث بعدی وقتی آغاز گردید که سردار پاینده خان از شاخه بارکزائی محمد زائی ، در توطئه سرنگونی شاه زمان فرزند تیمور شاه شرکت ورزید و خواست آنرا از بین ببرد . اما این سوء قصد پیش از انکه عملی شود ، کشف شد و شاه زمان بتاریخ ۱۳ رمضان ۱۲۱۴ هـ ق پاینده خان را بقتل رسانید (۱) .

وزیر فتح خان پسر او برای انتقام و خونخواهی پدرش در انهدام دولت شاه زمان سهم فعال گرفت و به شاه محمود فرزند دیگر تیمور شاه پیوست که هرات را در دست داشت . کامران میرزا فرزند شاه محمود ، بنابدرخواست و خشنودی فتح علی شاه قاجار و بیم و هراسی که از شهرت و اعتبار روز افزون وزیر فتح خان داشت ، وی را در هرات کور کرد . برادران وزیر فتح خان (سردار کندل خان و شیردل خان) از هرات بقندهار فرار کردند تاجهت انتقام جویی برادر خود لشکر ترتیب دهند و به کمک سایر برادران خویش ، خانواده سدوزائی را از قدرت براندازند . شاهزاده کامران جهت مقابله و سرکوبی آنان از هرات راهی قندهار و کابل شد و وزیر فتح خان را نیز باخود برد و آنرا در سید آباد وردک توسط سرداران

۱- برای آگاهی از تفصیل قتل سردار پاینده خان رجوع شود به: سراج التواریخ ، جلد اول صفحه ۵۹ .

درانی بصورت فجیعی بقتل رساند .

کور کردن و قتل وزیر فتح خان فرزند سردار پاینده خان ، در واقع سیر تاریخ را دگرگون ساخت و افغانستان را حدود یکقرن به خانه جنگی کشانید و درعین حال سلطنت افغانستان را از خانواده سدوزائی احمد شاه ابدالی ، به خانواده سردار پاینده خان محمدزائی انتقال داد . (۱)

پسران سردار پاینده خان نه تنها در ربودن قدرت از بنی اعمام «سدوزائی» خود ، هنگامه کشت و خون را گرم کردند بلکه در اثر انگیزه های خودی و حرص و آرزاه طلبی برهمدگر نیز شمشیر کشیدند . بحدی که مردم افغانستان بستوه آمدند و مجبور به دخالت و پادرمیانی شدند . در نتیجه این خیرخواهی و کوشش ، سرانجام در سال ۱۸۲۶ میلادی مطابق ۱۲۴۲ هـ ق ، برادران محمدزائی باهم کنار آمدند و مناطق متصرفه افغانستان را بین خود تقسیم کردند . (۲)

اما این سوگند و پیمان گرچه بروی قرآن کریم بسته شده بود ، دیری دوام نکرد و ایشان بار دیگر بجان هم افتادند . درد آور آن بود که در این گیر و دارها و نیز در رقابت ها و تضاد هایی که بین بنی اعمام سدوزائی و بارکزیایی جریان داشت ، مردم افغانستان حیثیت پیش مرگانی را داشتند که بیرحمانه و برسر «هیچ» قربانی می شدند و نیروی مقاومت ملی در برابر حریفان و دشمنان خارجی ، بصورت روز افزونی کاهش می یافت .

اوضاع و احوالی از این قبیل در شرق به «رنجیت سنگه» و در غرب به شاه قاجار فرصت و امکان بخشید تا آن یک به کمک و تشویق انگلستان ، اتک ، پشاور ، کشمیر و ملتان را از افغانستان جدا و به پنجاب الحاق نماید ، و این دیگر به تحریک روس ها ، شهر باستانی هرات را مورد هجوم و حمله قرار دهد .

در مجموع و باتاءسف اظهار باید کرد که در یکسوی این نمایش نامه خونین ، کهندل خان ، مهردل خان ، رحمدل خان و امیر دوست محمد خان (سرداران بارکزیایی) نقش بازی می کردند و درسوی دیگر کامران میرزا و شاه شجاع (از قبیله سدوزائی) .

هدف کلی و نهایی آنان دست یابی بقدرت بود و برای این منظور هریک می کوشید تا دست عنایت و حمایتی بسویش دراز شود و بررقیب خویش پیروز گردد . برای رسیدن به مقصود همه چیز در نظرشان بی تفاوت می نمود ، به همان میل و رغبت که در این رابطه ، یاری و معاونت انگلیسان را می پذیرفتند ، از قول و قرار شاه قاجار و نماینده تزار نیز به گرمی

۱- برای آگاهی از تفصیل و چگونگی کور کردن و قتل وزیر فتح خان رجوع شود به: سراج التواریخ ، جلد اول صفحه ۹۷ و ۱۰۰ ، و نیز رجوع شود به کتاب: نوای معارک ص ۸۳ .

۲- درباره عهد نامه پسران سردار پاینده خان ، رجوع کنید به کتاب : (در زوایای تاریخ معاصر افغانستان) تالیف مرحوم علی احمد خان کهزاد . طبع کابل ۱۳۳۱ شمسی ،

استقبال میکردند و به آن دلگرم می شدند . بهر حال چون طرح تدوین کتاب حاضر چنانکه گفتیم و از نامش پیداست ، در چوکات بررسی و ارزیابی «دسایس و جنایات روس در افغانستان» محدود و منحصر می باشد و نه تاریخ افغانستان بمفهوم کلی و عام و تام آن ، بنابر این شرح حوادث و قضایا را در همین محدوده و از امیر دوست محمد خان آغاز می کنیم . به این عقیده که وی در برقراری تماس و رابطه با روس ظاهراً نخستین شاه افغانستان است .

امیر دوست محمد خان و روابطش با روس

چنانکه گفته آمد روس ها از آغاز قرن نوزدهم به بعد ، پیوسته در جستجوی راهها و امکاناتی بودند تا بتوانند طرح پطرا در پیشروی بسوی آبهای جنوب عملی کنند ، و برای این منظور ضمن مداخلات مستقیم و تجاوزات مسلحانه برسرزمین های ماحول خود ، سعی میکردند از تضادها و اختلافات ذات البینی افراد و قبایل و تحریک و برانگیختن ممالک همسایه علیه یکدیگر نیز استفاده کنند .

روی این قصد و نیت نخستین بار در سال ۱۸۱۸م ایران را تشویق کردند تا به افغانستان لشکر کشی نماید و هرات را به تصرف خود در آورد . در نتیجه این تحریکات و برای جلوگیری از اشغال هرات کامران میرزا حاضر شد تا در کمال بی مروتی و نامردی به تقاضا و خشنودی فتح علی شاه قاجار گردن نهد و وزیر فتح خان را که حیثیت خار چشمی را در در دیده شاه قاجار داشت و میخواست مشهد را اشغال کند ، کور نماید و بعداً او را بقتل رساند . (۱)

برداران وزیر فتح خان جهت انتقام وی ، دست بکار شدند و کوشیدند تا کامران میرزا و شاه شجاع را از قدرت براندازند . در این کشمکش ها امیر دوست محمد خان موفق گردید تا در سال ۱۸۲۶ میلادی ، کابل را به تصرف خویش در آورد .

شاه شجاع که توسط شاه محمود از امارت کابل خلع شده بود و در هندوستان بسر می برد ، بار دیگر بموافقت و حمایت انگلیس ، غرض سرنگونی امیر دوست محمد خان عازم افغانستان گردید و بازهم در ۱۸۳۴ میلادی شکست خورد ، و امیر دوست محمد خان برکابل و شمال شرقی افغانستان تسلط یافت .

مردم کابل در همین سال (۱۸۳۴م = ۱۲۵۴ هـ ق) دوست محمد خان را به امارت برگزیدند و خطبه و سکه بنامش جاری گردید . وی که یکسال قبل نیز برپشاور حمله کرده

بود ، پس از انتخابش بعنوان امیر ، مجدداً اعلان جهاد صادر کرد و برپشاور حمله نمود .
 اما بزودی شکست خورد و برای آمادگی بیشتر بکابل برگشت (۱) .
 در همین احوال روس ها بوسیله سفیر خویش (کنت سیمونچ) در ایران ، شاه قاجار را
 تحریک کردند تا از موقع استفاده کرده ، بر هرات حمله کند . امیر دوست محمد خان
 و برادرانش نیز که سرنگونی کامران میرزا را بر هر مصلحتی ترجیح می دادند ، شاه ایران را
 بوسیله قاصد و نامه در تسخیر هرات و سرنگونی کامران میرزا تشویق کردند . میرزا فیض
 محمد خان کاتب درزمینه می نویسد که :

((در خلال احوال مذکوره سال ۱۲۵۴ هـ محمد شاه قاجار عزم تسخیر هرات کرده
 مقارن اراده او اعلیحضرت امیر دوست محمد خان که استرداد پشاور و پنجاب و کشمیر
 و سند پیشنهاد خاطرش بود ، از کابل و سردار کهندل از قندهار و سردار شمس الدین
 خان از هرات که اینوقت نزد شاهزاده کامران بود ، هر کدام برطبق مرام خویش ، نامه
 ورسولی پیش شاه ایران فرستاده و خواستار شدند که در تسخیر هرات و تدمیر شهزاده
 کامران کار بتاخیر نیندازد و شاه ایران فرستادگان ایشان را نوازش کرده هریک را
 با جواب مرقومه رخصت مزاجعت داد)) .

شاهزاده کامران هم قاصدی باتحایف زیاد نزد شاه قاجار فرستاد و از وی خواست تا از عزم
 خود منصرف گردد . اما محمد شاه قاجار که سخت زیر تأثیر روس ها قرار داشت ، علی الرغم
 توصیه هایی که نمایندگان انگلیس در دربار ایران ، بوی نمودند ، از عزم خویش منصرف
 نگردید و در ماه ربیع الثانی ۱۲۵۴ هـ ، ق تهران را بقصد هرات ترک گفت . (۲)

فرستاده انگلیس در ایران (مستر مکنیل) جریانات را به لندن اطلاع داد و خود همراه
 باشاه قاجار حرکت نمود .

امیر دوست محمد خان در بهار سال ۱۸۳۶ م مکتوبی به لارد اکلیند گورنر جنرال
 انگلیس در هند فرستاد و وظیفه او را تبریک گفت . ضمناً از وی مشوره خواست که در
 نزاع با (رنجیت سنگه) بر سر مسئله پشاور چگونه راهی را انتخاب کند .

لارد اکلیند که به هیچوجه راضی نبود پشاور در دست امرای افغانی قرار گیرد ، بتاريخ
 ۲۲ اگست ۱۸۳۶ جواب ماهرانه یی به امیر نوشت و اظهار داشت که :

((مقصد انگلیس در هند ترقی تجارت است و به هیچوجه در امور داخلی یک
 حکومت دیگر مداخله نمیکند . اما بغرض مذاکرات تجارتی هیئتی به افغانستان خواهد

۱- رجوع شود به سراج التواریخ جلد اول صفحه ۱۲۷ .

۲- ر ک سراج التواریخ جلد اول صفحه ۱۲۸ .

فرستاد (۱۰) (۱)

بدنبال این مکتوب و براساس وعده‌ی که لارد اکلیند به امیر دوست محمد خان داده بود، در ماه سپتمبر همان سال (۱۸۳۶م) هیئتی را بریاست برنس BURNES و عضویت میجر لیچ، لیفتیننت ووڈ، داکتر لارد و منشی موهن لال، بکابل فرستاد تا درباره چگونگی روابط تجاری بین افغانستان و هندوستان با امیر مذاکره کنند. اما هیئت در مذاکرات خود با امیر موضوعات سیاسی را مطرح کرده و نگرانی انگلیس را نسبت به تماس امیر با ایران و روس در میان گذاشتند و ضمناً سعی کردند تا امیر را از مطالبه پشاور باز دارند و بین او و رنجیت سنگھ اتحاد و اتفاق برقرار نمایند. لیکن امیر دوست محمد خان به حرفهای هیئت انگلیس اعتنایی نکرد. (۲) و به استر داد پشاور اصرار ورزید.

هنوز هیئت انگلیس مشغول مذاکره بود که کنت سیمونچ سفیر روس در ایران، نماینده کشور خود، (ویتکوویچ Vitkavitch) را به افغانستان فرستاد تا با سرداران قندهار و امیر دوست محمد خان مذاکره کند. موصوف که یکی از جاسوسان درجه اول روس بشمار می آمد و در آموختن زبان های خارجی و فریفتن مردم مهارت خاصی داشت، در سرراه خود بکابل با کهندل خان حاکم قندهار ملاقات کرد و بعنوان نماینده روس قرار دادی را مبنی بر همکاری و اتحاد علیه انگلیس، با وی امضاء نمود. و نیز از کهندل خان تعهد گرفت تا در تسخیر هرات به ایرانیان کمک کند. (۳)

سپس به کابل رفت و نامه «تزار» روس را با هدایا و تحایفی که با خود داشت به امیر دوست محمد خان تقدیم نمود، و ضمن لاف ها و دروغ هایی که خاصه روس ها است، از کمک های سیاسی کشورش نسبت به استرداد پشاور وعده ها داد. (از کسیه خلیفه می بخشید).

در جریان مذاکرات نمایندگان انگلیس و روس با امیر دوست محمد خان، نماینده یی هم از طرف محمد شاه قاجار بکابل رسید و نامه یی را به امیر دوست محمد خان تقدیم داشت که دران شاه ایران از امیر کابل خواسته بود تا از «برنس» بر حذر باشد و در دام مکاید او نیفتد. نویسنده سراج التواریخ در این باره نوشته است که:

((... و مقارن این حال، ویت کویچ نامی از دولت روس با تحایف و هدایا وارد کابل شده شرفیاب حضور اعلی حضرت امیر کبیر گشته تحفه اش پذیرفته آمد و هنوز سخن در باب دوستی و مواحدت جانبین در میان نرفته بود که نامه ورسول محمد شاه نیز رسیده شرف باریافت و چون شاه ایران شرحی از حيله وری الکساندر بارنس مرقوم

۱- رک: افغانستان در مسیر تاریخ چاپ دوم صفحه ۵۱۹.

۲- رک: نوای معارک تالیف منشی عطاء الله خان طبع کراچی ۱۹۵۹م، صفحه ۳۶۲.

۳- رک: رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان ترجمه دکتر عباس آذرین چاپ ایران، از صفحه ۳۸ به بعد.

داشته و صریح نگاشته بود که از فریبش ایمن نباشد تا بدام تزویرش گرفتار نیاید و امیر کبیر قطع نظر از همه، اتحاد را با دولت روس اولی دانسته رشته یک جهتی انعقاد داده الکساندر بارنس را بی نیل مرادش از کابل برون کرده درهند فرستاد. و فرستادگان روس و ایران را نیز بعد از عقد موالات بادولت روس، رخصت مراجعت داده ((۰۰)) (۱)

از متن سراج التواریخ بخوبی پیداست که امیر دوست محمد خان نیز همانند کهنل خان برادرش، دست روس هارا به گرمی، می فشارد و برای اولین بار در تاریخ افغانستان با روس ها پیمان دوستی می بندد و عملاً به خواست روس و ایران موافقت می کند. گرچه درباره جزئیات «موالات» مذکور تذکری داده نشده است، مع هذا امر مسلم آنست که امیر دوست محمد خان پس از طرح دوستی با روس، هیئت انگلیس را دست خالی از افغانستان برگردانید و برادران امیر (معروف به سرداران قندهار)، نه تنها برای دفاع از یک ولایت مهم افغانستان در برابر تجاوز بیگانه کاری نکردند، بلکه با اعزام چهار هزار عسکر، ایران را در حمله برهرات عملاً یاری دادند (۲)

روس ها درگرما گرم موفقیت و فعالیت های شیطانی خویش، نقش چند جانبه یی بازی کردند. در این بازی ها حکام قندهار را تطمیع نمودند که هرات باقندهار الحاق خواهد شد، برای محمد شاه قاجار وعده دادند که هرات و قندهار هر دو زیر نفوذ ایران قرار خواهد گرفت، و امیر دوست محمد خان را در تارخام بستند بکه پشاور را بوی مسترد خواهند کرد. دولت انگلیس از فعالیت روس ها و تماس و مذاکرات شان باکابل و قندهار مشوش گردید ووزارت خارجه آن، رسماً در این مورد از دولت روس توضیحات خواست. وزیر خارجه روس (نیسلرود) در جوابیه خویش از هر نوع تشبث سیاسی در افغانستان انکار کرد و ماموریت ویتکوویچ را در افغانستان، مذاکره در امور تجاری خواند. اما عملاً دیده شد که تحریک روس ها کارگر افتاد و محمد شاه قاجار در سال ۱۸۳۷ میلادی باسپاه بیکرانی شهر هرات را در محاصره قرارداد و این محاصره تا هشتم ماه سپتمبر ۱۸۳۸ بطول انجامید.

در جریان محاصره شهر هرات بوسیله عساکر ایران، امیر دوست محمد خان نامه ورسولی نزد شاه قاجار در هرات فرستاد و او را به تسخیر آن شهر باستانی کشور ما تشویق نمود. لارد اکلیند فرمانروای هند برتانوی از مرآوده امیر دوست محمد خان با روس و ایران شدیداً برآشفت و پس از مراجعت «برنس» به هند، مکتوبی عنوانی امیر دوست محمد خان فرستاد و بوی خاطر نشان کرد که: ((حکومت او ازرنجیت سنگه حمایت خواهد کرد،

۱- رک: سراج التواریخ جلد اول، صفحه ۱۲۹-۱۳۰.

۲- رک: افغانستان در مسیر تاریخ ص ۴۹۴ و ۵۲۱.

و مناسب حال شما آنست که ولایات متصرفه خویش را حفاظت نموده، در ولایات هرات، قندهار و پشاور مداخلت ننمائی (۱۰)

امیر دوست محمد خان در برابر مکتوب گورنر جنرال هند پاسخ منفی و مثبتی ارائه نداد و این وضع دولت انگلیس را بیشتر مشوش ساخت. نگرانی انگلیس از آن بود که باتسلط شاه ایران بر هرات تمام ولایات غربی افغانستان تحت نفوذ روس در خواهد آمد و امیر دوست محمد خان نیز بایاری و کمک شاه ایران و روس، آهنگ تسخیر پشاور و لاهور و کشمیر را خواهد کرد، و در نتیجه امنیت هند را بخطر مواجه خواهد ساخت.

بنابراین از یکطرف جهت دفع این خطر (بزعم خودشان) در تاریخ ۲۶ جون ۱۸۳۸ مطابق ۲۳ ماه ربیع الثانی سنه ۱۲۵۴، معاهده ننگین سه جانبه یی را (از نوع معاهدات تره کی و ببرک و نجیب باروس)، در لاهور بین مستر ویلیام مکناتن، شاه شجاع و رنجیت سنگه به امضاء رسانیدند و به اساس آن زمینه حمله به افغانستان و تحمیل شاه شجاع را بر مردم مآماده ساختند. (۱) و از جانب دیگر قوای بحری آن، جزیره «خارک» را در خلیج فارس اشغال کرد و به ایران التیاتوم داد تا بلادرنگ از هرات خارج شود. در اثر این التیاتوم و بخصوص در نتیجه رادمردی و دلاوری مردم هرات که در کمال شهامت و شجاعت از وطن و زادگاه خود حراست می کردند، لشکر قاجار پس از ده ماه و شش روز مجبور به ترک هرات گردید و بتاريخ نهم سپتمبر ۱۸۳۸ مطابق ۱۶ جمادی الآخر سنه ۱۲۵۵، جانب مشهد عزیمت نمود (۲).

برنامه لشکر کشی انگلیس نیز در سال ۱۲۵۵ هـ، ق مطابق فبروری ۱۸۳۹، آغاز گردید و بسوی کابل و قندهار پیشروی نمود. سرداران قندهار به ایران فرار کردند و شاه شجاع همراه بامکناتن، روز یکشنبه دوازدهم صفر سنه ۱۲۵۵ هـ ق مطابق اپریل ۱۸۳۹ بدون موانع وارد قندهار گردید و روز دوشنبه ۱۳ صفر در میدان عیدگاه قندهار بر تخت سلطنت نشست، و بعد از دو ماه با ۲۸ هزار عسکر راهی غزنه و کابل شد.

امیر دوست محمد خان بتاريخ اول اگست ۱۸۳۹، از ارغنداب بسوی ترکستان متواری شد و از انجا بنا بر موافقت امیر نصرالله خان شاه بخارا، بابرخی از پسران و برادرزاد گانش به بخارا رفت و تابهار سال ۱۸۴۰ میلادی دران کشور باقی ماند.

دو سال بعد مردم افغانستان مجدداً قیام کردند و معرکه کشت و خون در بعضی از گوشه و کنار وطن، بخصوص در کوهستان و کوهدامن گرم گردید و انگلیس ها باوجود ورود نیروی تازه نفس از هند و قتل عام و آتش زدن به روستا های کاپیسا و پروان، نتوانستند آشوب را درهم شکنند.

۱- در باره نامه امیر دوست محمد خان و معاهده سه جانبه لاهور، رجوع کنید به: سراج التواریخ جلد اول صفحه ۱۳۶-۱۳۸.

۲- رک: تاریخ سیاسی ایران و انگلیس تالیف محمود محمود جلد اول صفحه ۲۷۴.

در اوج این قیام ها امیر دوست محمد خان هم بعلت نامساعد بودن زندگی در بخارا، وارد افغانستان گردید و ساکنان کوهدامن و کوهستان و نجراب از وی به گرمی استقبال کردند. انگلیسان که برای سرکوبی قیام و جهاد مردم، قوای زیادی را به کوهدامن و پروان سوق داده بودند، در یک رویارویی بزرگ که بتاريخ ۲ نومبر ۱۸۴۰ در «تتمدره» چاریکار اتفاق افتاد، تلفات سنگینی را متحمل شدند، ولی دوزخ بعد در حالی که دشمن به شکست و انهزام مواجه بود، امیر دوست محمد خان بصورت مخفی معرکه و مردم را ترک گفت و خود را به مقر فرماندهی انگلیس در بالا حصار کابل رسانید و تسلیم گردید، و از آنجا توسط انگلیسان به هند برده شد و تارمضان ۱۲۵۸ هـ ق در کلکته ماند. (۱)

لیکن مردم باوجود فرار امیر، به جهاد علیه استعمار گران برتانوی ادامه دادند و این مبارزه و پیکار در هفدهم رمضان ۱۲۵۷ مطابق ۲ نومبر ۱۸۴۱ بیک قیام عمومی و سرتاسری انجامید و بحدی نیرومند و قوی و عام شد که حتی خود شاه شجاع هم در بالا حصار کابل علیه انگلیس اعلام جهاد صادر فرمود. (ص ۵۵۶ غبار)

انگلیس ها که از مقابله در برابر ملت افغانستان به سختی احساس عجز و ناتوانی می کردند، بالاخره حاضر شدند که افغانستان را تخلیه کنند، شاه شجاع را باخود ببرند و امیر دوست محمد خان را به افغانستان برگردانند.

بهرحال، شاه شجاع شب هنگام در نزدیکی بالا حصار کابل کشته شد، انگلیس ها بتاريخ ۶ جنوری ۱۸۴۲ کابل را تخلیه کردند، و امیر دوست محمد خان مجدداً بکابل برگشت و در اوایل سال ۱۲۵۹ هـ ق، مطابق ۱۸۴۳ م بار دیگر برتخت امارت کابل جلوس فرمود.

و اما حمله برهات و دسایس گونا گونی که نسبت به آن در کار بود به همین جا خاتمه نیافت، بلکه حوادثی را بوجود آوردند که ایرانیان در سال های بعدی نیز تهاجم و حملات خویش را برهات چندین بار تکرار کردند.

آخرین تجاوز ایران در بهار سال ۱۸۵۶ میلادی صورت گرفت که در اثر آن دولت انگلیس بتاريخ ۲۶ جون ۱۸۵۷ معاهده یی را با امیر دوست محمد خان در پشاور به امضاء رسانید. برطبق معاهده مذکور که دوستی متقابل و احترام به تمامیت ارضی یکدیگر در آن گنجانیده شده بود، انگلیسان تعهد کردند تا سالانه مبلغ ده هزار لیره به افغانستان کمک کنند و همچنان با اعطای سلاح و مهمات و اعزام مشاورین انگلیس به افغانستان، کابل را در جنگ با ایران یاری دهند. و نیز توافق گردید تا دو طرف در کابل و پشاور نمایندگی های

۱- برای تفصیل جریان مذکور و جنگ اول افغانستان و انگلیس رجوع کنید به: نوای معارک صفحه ۴۶-۴۷۵، افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۵۳۹-۵۶۵ و سراج التواریخ صفحه ۱۵۷ به بعد.

سیاسی برقرار نمایند^۱ .

در عین حال با آگاهی و تشویشی که انگلیس ها از قصد و نیت ایران و حامی پشت پرده آن داشتند ، خود در خلیج فارس قوا پیاده کردند و جزیره خارک و بوشهر و شیراز را به تصرف در آوردند . ایرانیان که خود را در وضع خطرناکی یافتند و از مقابله با قوای انگلیس احساس ناتوانی کردند ، خواهان صلح و مذاکره شدند و سرانجام معاهده یی در سال ۱۸۵۷ میلادی بین انگلیس و ایران در پاریس به امضاء رسید که به اساس آن عساکر ایرانی از هرات خارج شدند ، و شاه ایران تعهد نمود که دیگر از هرنوع مداخله در افغانستان خودداری خواهد

کرد^۲ .

پس از معاهده پاریس و حوادث شومی که در اثر تشبثات احمقانه و استعماری روس ها در افغانستان و ایران اتفاق افتاد ، تزارهای محیل و سلطه جو بازهم دست از تحریک و تلبیس باز نداشته ، هیئتی را نزد سلطان احمد خان حاکم هرات و هیئت دیگری را در سال ۱۸۵۸ میلادی تحت ریاست «خانیکوف» خدمت امیر دوست محمد خان بکابل فرستادند . ولی اینبار امیر دوست محمد خان و مردم افغانستان صدماتی را که از پذیرائی ویتکوویچ دیده بودند ، بخاطر داشتند ، و هیئت های روسی ارمغانی با خود نبردند . در واقع حمله بر شهر باستانی هرات و تماس روس ها با کابل و قندهار ، سرآغاز یک سلسله طرح های آزمایشی و استعماری محسوب می شد که از آن تاریخ به بعد ، دنبال گردید و تاکنون ادامه دارد .



۱- رک : رقابت روس و انگلیس در ایران ، صفحه ۵۰ .

۲- رک : تاریخ ایران ، سرپرسی سایکس جلد دوم صفحات ۴۸۸ ، ۵۰۲ ، ۵۰۳ .

فصل دوم

۱ - روابط امیر شیر علی خان باروس

پس از مرگ امیر دوست محمد خان در سال ۱۸۶۳ میلادی، باردیگر افغانستان در معرض آشوب های داخلی قرار گرفت و پسران امیر که هریک بحکم پدر ولایتی رادردست داشتند، به هوای جانشینی او وبدست آوردن تاج و تخت کشور قیام کردند. امیر شیر علی خان هم که ۴۱ سال عمر داشت و دران ایام حاکم هرات بود، بتاریخ ۱۲ جون ۱۸۶۳ خود را ولی عهد پدرونامید و اعلان پادشاهی کرد، ودر دسمبر همان سال موضوع حکومت خودرا از کابل به انگلیس ها درهند اطلاع داد. ولی ازانجا که بین پسران امیر هنوز هم درگیری هاجریان داشت و کشور فاقد ثبات سیاسی و قدرت مرکزی بود انگلیس ها در برابر امیر شیر علی خان و اعلان پادشاهی اش بی تفاوت ماندند و به تهنیتی ازوی استقبال نکردند. پیکار و نزاع برادران، تقریباً پنج سال ادامه یافت و دران میان کسی که دست از طلب بر نداشت، سردار عبدالرحمن خان (برادرزاده امیر شیر علی خان) و سردار محمد اعظم خان بود. بالاخره این دو نفر نیز درآخرین مصافی که بین ایشان و امیر شیر علی خان در ششگاو، (۱) صورت گرفت (خزان ۱۸۶۸م)، ره فرار درپیش گرفتند و به مشهد رفتند. سردار عبدالرحمن خان از مشهد به بخارا رفت و سردار محمد اعظم خان درراه عزیمت به تهران فوت کرد و در بسطام دفن گردید.

بافرار دو نفر مذکور از افغانستان، نایره خانه جنگی ها در افغانستان فرونشست و امیرشیر علی خان فرصت یافت تا یک سلسله اصلاحاتی رادر امور مختلف اجتماعی و فرهنگی و اداری وغیره رویدست گیرد. موصوف باوجود همه گرفتاری هایی که داشت در سال دوم سلطنت خویش (۱۸۶۴م)، تشکیلات اداری و اجرائی دولت را تنظیم کرد و کابینه ایرا بوجود آورد. برعلاوه تشکیلات مذکور یک شورای انتصابی ۱۲ نفری تاسیس نمود که شکل دایمی داشت ودرتمام امور می توانست اظهار رای کند.

در سال سوم سلطنت خویش (۱۸۶۵م)، امر فرمود تاجهت غور و تصمیم در امور مهم

۱ - ششگاو، دشت فراخ و هموار است بین وردک و غزنه، اما این کلمه در اصل (شجکاو) می باشد، بمعنی زمین بی آب و علف که در محاوره عوام (ششگاو) شده است.

کشور و مخصوصاً خانه جنگی ها و بی نظمی ها «مجلس کبیر مشورتی» یا به اصطلاح امروز (لویه جرگه) تشکیل شود که در آن دوهزار نماینده از طبقات مختلف اشتراک ورزید . تاسیس دومکتب نظامی و ملکی از کارهای ارزشمند دیگر امیر شیر علی خان بود ، مخصوصاً بکار انداختن مطبعه و نشر جریده (شمس النهار) که هر ماه دوبار ودرشانزده صفحه چاپ می شد ، در تاریخ معاصر افغانستان سابقه ای نداشت . و به همین ترتیب در سایر امور که شرح و بیان آن از محدوده کار ما خارج است ، ابتکارات شایسته ای بعمل آورد . (۱)

واقعاً در امور داخلی گام های استواری برداشت و کارهای مهمی انجام داد و هر گاه استعمار گران انگلیس ، سلطه جویان خداع روس ، مجالش می دادند واز دو طرف پای اراده و عملش رانمی بستند ، وضع اجتماعی و اقتصادی افغانستان رنگ دیگر می یافت و مصیبت و بد بختی هر گز اتفاق نمی افتاد .

همچنان ، او مرد آزادی خواه و صلح دوستی بود و به هیچوجه نمیخواست با همسایه گان خود درگیری داشته باشد . اما روزگار برمیل و مراد او نبود و تحولاتی که در منطقه به سرعت انکشاف می یافت ، خواه ناخواه بروی اثر می گذاشت .

متأسفانه همزمان با ایامی که افغانستان در آتش نفاق و خانه جنگی می سوخت و برادران امیر شیر علی خان در فکر خود و براندازی او بودند ، روس های تزاری برنامه پیشروی خود را در ترکستان زمین آغاز کردند .

برطبق این طرح استعماری و ضد انسانی ، درسال های ۱۸۶۵ و ۱۸۶۶ میلادی تاشکند و بخارا رایکی بعد دیگر مورد حمله قرار دادند و خطوط ارتباطی رادر قلب خان نشین های ترکستان متصرف گردیدند . دو سال بعد (۱۸۶۸م) بار دیگر اردوی خونخوار تزار تحت فرماندهی جنرال کوفمان آدم کش معروف ، دربخارا و سمرقند یورش برد و هر دورا اشغال نمود .

اما انگلیس ها روی خوشبآوری های بی مورد و اطمینان خاطری که از طریق دیپلماسی و اغلب توسط سفیر روس درلندن به ایشان داده می شد ، کاری درزمینه انجام ندادند واز دور نظاره کردند . حتی در سال ۱۸۶۴م که دولت تزار جهت پیشروی و لشکرکشی خود به آسیای مرکزی ترتیبات می گرفت ، گلاستون صدراعظم انگلیس درپارلمان آن کشور گفت:

((. بعقیده من جای هیچگونه نگرانی درمورد توسعه اراضی روسیه درآسیا وجود ندارد ، هیچگونه نگرانی واز هیچ نوعی . من فکر می کنم این نگرانی ها از نوع نگرانی پیر زنان است))

۱- برای معلومات درباره کارهای امیر شیر علی خان رجوع شود به کتاب (شاهان متأخر افغانستان) چاپ کابل .

برای گلا دستون واقعاً جای نگرانی نبود زیرا صدها هزار انسانی که بوسیله جلادان روسی در آسیای میانه قتل عام می شدند، انگلیسی نژاد نبودند و همه آن مدنیت و فرهنگ و ثقافت انسانی که در بخارا و سمرقند و خیوه و تاشکند بدست وحشیان بی فرهنگ روس از بین می رفت، متعلق به جهان اسلام بود و با (تمدنی) که گلا دستون میخواست، فرق هاداشت!

روی همین انگیزه بود که در سال ۱۸۶۷ میلادی باز هم لندن مکتوب فرمانروای کل هند (لارنس) را مبنی بر پیشروی روس ها بسوی مرز های افغانستان نادیده انگاشت و در پاسخ وی نوشت:

((۰۰۰۰) درباره پیشروی روس ها جای هیچگونه نگرانی نیست و برقراری نظم و اشاعه تمدن در این نواحی دور افتاده تحت رهبری روس ها خیلی بهتر از ادامه فعلی و نا امنی و اغتشیاشات است)) (۱)

اما پیشروی و نفوذ روس ها در ترکستان و نزدیک شدن به سرحدات افغانستان، بزرگترین و خطرناکترین زنگ خطری بود که امیر نمیتوانست نسبت به آن بی تفاوت باشد. بنا بر این در آغاز کار سعی کرد تا کشور را مخصوصاً از لحاظ نظامی و پشتوانه سیاسی تقویت کند و خود را برای مقابله با هر نوع حوادث احتمالی آماده سازد.

حکومت انگلیس که در آغاز امر نظر مساعدی با امیر شیر علی خان نداشت، پس از مسلط شدن او بر اوضاع داخلی افغانستان و اعلان تاجپوشی اش در سال ۱۸۶۸ م، امارت افغانستان را بوی تبریک گفت و دوازده هزار تفنگ و شش صد هزار روپیه به اسم و رسم تحفه پیشکش نمود و متعاقب آن در سال ۱۸۶۹ م، لارنس فرمانروای هند برتانوی از وی خواست تا به هند مسافرت کند.

در جریان این مراسلات، (لارد میو) بجای (لارنس) فرمانروای هند گردید و دعوت از امیر شیر علی خان را تکرار نمود. امیر شیر علی خان همراه باشا هزاده عبدالله (دران وقت ۷ ساله بود) و تعدادی از افراد سرشناس مانند سید نور محمد شاه خان صدراعظم و جنرال حسین علی خان وزیر حرب و غیره با تشریفات و بدرقه خاص نظامی به هندرفت و بتاريخ ۲۷ مارچ ۱۸۶۹ در (امباله) بالارد میو، ملاقات و مذاکره نمود. در اولین مذاکراتی که بین جانبین صورت گرفت، امیر شیر علی خان خاطر نشان ساخت که معاهدات سال های ۱۸۵۵ و ۱۸۵۷ پدرش با دولت انگلیس به هیچوجه قابل تائید نخواهد بود و باید روی قرار داد جدیدی باهم تبادل نظر شود. (۲)

۱- رک: رقابت روس و انگلیس در ایران صفحات ۶۱، ۶۲.

۲- برای آگاهی از متن معاهدات سال های ۱۸۵۵ و ۱۸۵۷ میلادی، رجوع شود به سراج التواریخ جلد ۲ صفحه ۲۲۵.

مورخان داخلی و خارجی هریک درباره این مذاکرات (امباله) و محتویات آن عمداً و یا از روی اشتباه نظریات متفاوت و نادرست ارائه داده اند بعضاً روی حرفهایی اتکاء کرده اند که اصلاً در مذاکرات مطرح نشده و عده ای بشمول میر غلام محمد غبار نوشته اند که مذاکرات بدون عقد معاهده یی پایان یافت (۱)۰

امامیرزافیض محمد خان کاتب که نوشته هایش براسناد و مدارک رسمی اتکادارد، موضوع را بگونه دیگری روایت می کند و می نویسد:

امیر شیر علی خان به لاردمیو تذکر داد که هرگاه دولت برتانیه آرزوی آنرا داشته باشند که مردم افغانستان در برابر ده لک و بیست لک و یک کرور روپیه، از تجاوز دشمن خارجی جلوگیری کنند غیر ممکن است، زیرا خیال دولت برتانیه در دوستی با سلطنت افغانستان آنست که در صورت پیشروی روس بسوی هند مردم افغانستان سد راه او شوند و او را از پیشروی بسوی هند مانع گردند. اینکار از عهده و توان مردم افغانستان بدوراست؛ مگر اینکه دولت افغانستان پنجساله مالیات راعفو کند و به اندازه آن از دولت انگلیس کمک دریافت نماید. و نیز به همین تناسب و به اندازه یی که بتواند مصارف امور نظامی و پاسداری از حدود و ثغور افغانستان را تکافو نماید، دولت برتانیه نقد و سلاح در اختیار افغانستان قرار دهد تا این کشور بتواند قبل از حمله روس، خود را برای مقابله و دفاع آماده سازد. لاردمیو خواهش امیر شیر علی خان را فوق طاقت خواند و جواب آنرا به آینده موکول نمود و بجای آن پیشنهاد کرد که:

در حال حاضر دولت برتانیه برآنست تا عهد نامه جدیدی ترتیب گردد و براساس آن همه ساله دوازده لک روپیه، دوازده هزار میل تفنگ و دوازده ضرب توپ مکمل اسباب به افغانستان کمک شود، و در عوض به ۳ نفر نماینده انگلیس که از مردم مسلمان باشند، در قندهار و هرات و کابل جاداده شود و از ایشان حفاظت بعمل آید تا آنان از احوال دول خارجه اطلاع حاصل کرده و به مامورین دولت برتانیه خبر دهند. البته برطبق راپور ایشان دولت برتانیه افغانستان را از لحاظ سلاح و مهات و وجه و نقد بقدر کافی کمک خواهد کرد.

امیر شیر علی خان روی این خوشبآوری که مامورین انگلیسی دروغ نمیگویند، سخنان لاردمیو را قبول کرد و بوعده اش اطمینان نمود. ولی به اقامت دایمی سه تن نماینده انگلیس در افغانستان و آنهم بعذر مشکلات امنیتی موافقت نکرد و اظهار داشت که همچو افراد میتواند بصورت موقت و مهمان در افغانستان آمدوشد داشته باشند. لاردمیو نظر امیر را در اینباره پذیرفت و سپس به اسام مذاکراتی که در بالا به آن اشاره شد، عهد نامه ای ترتیب یافت و هر دو طرف آنرا مهر کرده بیکدیگر تبادل نمودند. در این عهد نامه ولیعهدی

شاهزاده عبدالله نیز درج گردیده و از طرف مقابل تأیید و پذیرفته شد . (۱) .
از متن سراج التواریخ بخوبی پیداست که بین دو طرف معاهده یی انجام یافته و تقاضای
امیر شیر علی خان به موارد زیر معطوف بوده است:

- ۱ - اتحاد و همکاری انگلیس با افغانستان در مقابل تهدید روس .
 - ۲ - موافقت با دادن کمک های مالی سالیانه و تاءمین سلاح و مهیات مورد نیاز امیر .
 - ۳ - تضمین و موافقت درباره ولیعهدی فرزند ۷ ساله اش ، شهزاده عبدالله .
- ولی انگلیس ها از اتحاد با افغانستان علیه تهدید روس ها خود داری کردند . در قسمت
تاءمین سلاح و مهیات نیز وعده بفردا گذاشتند و بمقدار اندک و ناچیزی بسنده گردید .
تنها فقره ای که در برابر آن پاسخ مثبت و رضائیت بخش دریافت کرد جانشینی فرزندش
شهزاده عبدالله بود . بی میلی و بی اعتنائی انگلیس ها نسبت به پیشروی روس در آسیای
میانه و امیر شیر علی خان ، اغلب روی اعتماد و اتکاء برمذاکراتی بود که از سال ۱۸۶۹م
بین دربار پترزبورگ و لندن راجع به شناخت افغانستان بحیث یک کشور بیطرف جریان
داشت ، و دولت برتانیه که آرزوی نهایی اش متوقف شدن روس در آنسوی (آمو) بود ، سعی
می کرد رقیب و رفیق استعماری اش رم نکند و در مذاکرات خدشه یی وارد نیاید . چنانچه
امروز هم در مواردی که منافع خودشان مطرح باشد ، خشنودی مسکو رابجان می خزند
و فریاد میلون ها انسان را در برابر تبسم گوربه چوف به هیچ می انگارند . روس های
فرصت طلب و مکار هم که باتمام قوا و امکانات خود سرگرم تسخیر ترکستان زمین بودند ،
پیوسته می کوشیدند ، با وعده های کتبی و شفاهی انگلیس ها را در مورد پیشروی و نقشه
های خویش اغفال کنند و در کمال اطمینان و راحت بکار های خویش ادامه دهند .
تتها اندیشه شان این بود که امیر افغانستان با انگلیس ها پیمانی نه بندد و با استفاده ازان
علیه تجاوز و پیشروی روس در ترکستان و بخارا دست به اقدام نزند .

روی این پیش بینی و خدعه درحالی که از سردار عبدالرحمن خان حریف قدرت
و سلطنت امیر شیر علی خان درتاشکند و سمرقند بوجه نیکو پذیرائی میکردند و ازان بحیث
یک وسیله تهدید و تخویف علیه امیر استفاده می نمودند ، کافهان فرمانروای ترکستان
اشغال شده به نیابت از الکساندر دوم تزار روس ، باب مراوده را از طریق مکاتبه با دربار
کابل گشود و بتاريخ ۲۸ مارچ ۱۸۷۰ در اولین نامه اش عنوانی امیر شیر علی خان نوشت
که:

((هر چند که همسایه دور هستیم باید رشته مودت و دوستی محکم و قلوب بیکدیگر
نزدیک باشند . در امور داخله افغانستان ، من به هیچوجه خیال دخل و تصرفی ندارم
نه تنها محض اینکه مملکت افغانستان در تحت حمایت دولت انگلیس می باشد (درحالی

۱ - برای معلومات درباره شرح و تفصیل این مسافرت و معاهده رجوع شود به : سراج التواریخ جلد ۲ صفحه ۳۱۴ - ۳۱۷ .

که افغانستان آزاد بود) و ما بین دولتین روس و انگلیس کمال اتحاد و دوستی بر قرار است، بلکه بواسطه آنست که شما در امورات بخارا دخل و تصرف نکرده اید. وقتیکه سردار عبدالرحمن خان کاغذ بمن نوشته واذن خواسته بودند که به مملکت تاشکند بیایند، در جواب ایشان نوشتم که اعلی حضرت امپراطور ممالک روسیه التفات و مهربانی خود را درباره احدی دریغ ندارند و دروازه خانه ایشان از برای هر مهمانی باز است بخصوص از برای بیچارگان. از آمدن شما به تاشکند ما خوشحال خواهیم بود و منتظر نباشید که در خصوص نزاع شما با امیر شیر علی خان، من از شما حمایت کنم به جهت اینکه امیر درست رفتاری را از دست نداده اند و راهی از برای شکایت باز نگذارده که بتوانم طرف ایشان را از دست بدهم. خیلی خوشنود خواهم بود که در جواب، رقعۀ محبت آمیز شما بزودی برسد و مرا مطمئن نماید که در امور داخله خانات بخارا و خیره هیچ قسم مداخله نخواهید داشت (۰)

امیر شیر علی خان هم که از انگلیسان مایوس شده بود و از روس و موجودیت سردار عبدالرحمن خان در تاشکند وحشت داشت، خود را تنها احساس کرد و بران شد تا روزنه بی رادر مناسبات خود با (شمال) باز گذارد. لذا نامه تهدید آمیز، محیلانه و مغرضانه (کافمان) رابه گرمی و نرمی پاسخ داد و نوشت که:

((از وعده های شما خوشحال شدم و تشکر می کنم از اینکه گفتید عمال اعلی حضرت امپراتور روس نه در ظاهر و نه در باطن به هیچوجه در امور مملکت افغانستان دخل و تصرفی نخواهند نمود و بدشمنان افغانستان به هیچ قسم حمایت نخواهند کرد و اسلحه و امداد نخواهند داد، من هم به اطلاع دولت انگلیس به سرحد داران خود حکم نوشته و به آنها تهدید کرده ام که من بعد به امورات مملکت و طوایفی که خارج از سرحد ما هستند هیچگونه دخل و تصرفی نکند من خودم کمال اهتمام را دارم که سرحد افغانستان همیشه بانظم باشد نه تنها از جهت آنکه فرمان فرمای هندوستان که با اعلی حضرت امپراطور روس دوست است از من خواهش کرده است، بلکه از برای آنست که من یقین دارم خیریت ملت و مملکت من در آنست که شما همیشه راضی و بی شکایت باشید. امیدوار هستم که مرا همیشه از دوستان خود محسوب دارید (۰)) (۱)

به همین ترتیب و قرار نوشته سراج التواریخ (ص ۳۳۵ جلد ۲)، امیر شیر علی خان مساعی اش را در فرستادن نامه ها به کافمان و نزدیکی با او ادامه داد. این نامه ها اغلب سری و در رابطه با سردار عبدالرحمن خان بود. به امید آنکه روس ها را در حمایت از وی بی میل نگهدارد و از شرش در امان باشد. کافمان نیز با توجه به گرفتاری های روس در آنسوی

۱ - برای معلومات بیشتر درباره نامه های جنرال کافمان و امیر شیر علی خان رجوع شود به کتاب: (تاریخ سیاسی افغانستان نوشته مهدی فرخ، چاپ ایران و کتاب (سفارت روسیه تزاری ندر بار امیر شیر علی خان) ترجمه برشنا چاپ کابل.

مرزهای افغانستان و جهت انجام نقشه هایی که در دست اجرا داشت، ظاهراً از طریق نامه و پیام با امیر کله می جنبانید ولی عملاً بکارهای استعماری و شیطانی خویش ادامه میداد.

مسئله بیطرفی افغانستان و حوادث بعدی

مذاکرات و مکاتباتی که از سال ۱۸۷۰ میلادی بین روس و انگلیس نسبت به سرنوشت افغانستان ادامه داشت بالاخره با دو فقره مراسله از طرف گورچاکوف (وزیر خارجه روس) به برونو (وزیر خارجه انگلیس) مورخ ۷ دسامبر ۱۸۷۲ و ۱۹ جنوری ۱۸۷۳ پایان یافت و مطابق به آن روس ها موافقت و تعهد کردند که افغانستان خارج از ساحه نفوذ آنان خواهد بود. همزمان با این پیمان و توافق، در سال ۱۸۷۳ میلادی روس ها بار دیگر برخیه لشکر کشی کردند و به لندن اطمینان دادند که مقدمات اعزام نیرو به خیه فقط برای سرکوب یاغیان است و قصد الحاق آن به خاک روس هرگز در بین نیست. (۱) ولی چند ماه بعد آنرا رسماً از آن خود کردند و به هستی و آزادی اش خاتمه دادند.

امیر شیر علی خان از شنیدن این واقعه مجدداً دوچار نگرانی شد و باز هم به انگلیس ها متوسل گشت و درخواست کرد که در صورت حمله یا تهدید روس، به او کمک کنند. سید نور محمد شاه خان جهت پیشنهادات امیر، به (سمله) رفت و با گورنر جنرال انگلیس در هند مذاکره نمود. در این مذاکره انگلیس ها باز هم به همان روش همیشگی درخواست کردند که:

۱- برای نمایندگان سیاسی و نظامی روس بشکل دائمی در بلخ و قندهار و هرات اجازه داده شود.

۲- افغانستان باید در سیاست خارجی خود با انگلیس مشوره کند.

۳- در عوض انگلیس حاضر است که در صورت حمله خارجی افغانستان را کمک کند و این امداد متعلق به قضاوت انگلیس خواهد بود.

هیئت افغانی قبول پیشنهادات انگلیس را مربوط به شاه دانسته و بدون موافقه ای برگشت. ولی انگلیس ها بدنبال آن در ماه سپتامبر ۱۸۷۳ نامه ای به امیر نوشتند و مطالبات خود را در آن تذکر دادند. ضمناً ۱۵ هزار تفنگ و یک میلیون روپیه بعنوان کمک به افغانستان هدیه نمودند.

امیر شیر علی خان جز تفنگ ها چیزی را نپذیرفت و حتی به دو نفر انگلیس که میخواستند حین مراجعت از روسیه و ایران، از طریق افغانستان به هند بروند، اجازه نداد، و تقاضای گورنر جنرال انگلیس را رد کرد. و این امر بد گمانی انگلیس ها را نسبت به امیر افزایش داد.

در سال ۱۸۷۵ میلادی ، روس هاخوقند رانیز اشغال کردند وده ها هزار سکنه آواره آنرا به فرغانه انتقال دادند . کافمان فرمانروای ترکستان ، درکمال و قاحت و بیشر می ضمن نامه ای در سال ۱۸۷۶م به امیر شیر علی خان اطلاع داد که :

((میل دولت روس براین است که با حکام و پادشاهان وفرمانفرمایان مستقل و همسایه در صلح و دوستی باشد و این خیال ندارد که ممالک آنها را ضبط نماید و این که خان نشین های خوقند را دولت روس جزء ممالک خود قرار داده است ، محض خیر خواهی و آسودگی اهالی آنجا بوده است ، نه از لحاظ این که منفعتی بدولت روس خواهد داشت و یقین است که مردم خوقند جز اوامر اعلی حضرت امپراتور ، مطیع هیچ حکمی نخواهند شد)) (۱)

اتفاقاً در جریان این احوال کابینه لندن تجدید شد و این وضع باعث گردید تابی تفاوتی ها و خنثی مزاجی های دولت برتانیه نیز نسبت به روس و پیشروی اش عوض گردد . گرچه روس ها باز هم به لندن نامه های دلگرم کننده و اطمینان دهنده می فرستادند و ادعا کردند که ((اعلی حضرت امپراتور روسیه به هیچوجه قصد گسترش مرزهای روسیه را از وضع فعلی آن در آسیای مرکزی نه از جانب بخارا و نه از جانب کراسنودسک و ترک ندارند)) (۲)

ولی انگلیس ها دیگر اعتماد نکردند و وزیر خارجه لندن نامه متقابلی برای گورچاکوف وزیر خارجه روس فرستاد و منظور پیشروی روس را در آسیای مرکزی توضیحات خواست . همچنان (سالزبری) وزیر خارجه لندن بنا بر تشویشی که از مناسبات امیر شیر علی خان با کافمن داشت ، بتاريخ ۱۹ نومبر ۱۸۷۶ مکتوبی عنوانی (نورث بروک) ویسرای هند نوشت و بوی دستور داد که هر چه زود تر هیئتی بکابل اعزام دارد و ترتیبی فراهم آورد که امیر افغانستان هیئت مذکور را بدون تاخیر بپذیرد . ماموریت این هیئت مذاکره در باب اعزام افسران انگلیسی به افغانستان جهت بررسی اوضاع و سازمان دادن به اردوی افغانستان بود . و این همان چیزی بود که امیر شیر علی خان در اولین ملاقاتش با حکام انگلیسی در هند آنرا بصورت جدی و با اصرار زیاد مطرح کرده بود ، لیکن نورث بروک گورنر جنرال انگلیس در هند به آن موافقت ننمود .

در هر حال گورنر جنرال موصوف که حاضر نبود تغییر روش دهد و بدستورات تازه لندن عمل نماید از وظیفه اش استعفا کرد ، و بجای او (لارد لیتن) موظف گردید . حکمران جدید هند برتانوی سعی کرد به درخواستهای سال ۱۸۶۹ و ۱۸۷۳م امیر افغانستان پاسخ مثبت دهد و بدین منظور از وی خواست که یک هیئت انگلیس را در کابل بپذیرد .

۱- رک : افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۴۹۶ .

۲- رک : رقابت روس و انگلیس در ایران صفحه ۷۱

امیر شیر علی خان این پیشنهاد را باز هم بعذر مسایل امنیتی رد کرد و گورنر جنرال انگلیس درهند، نواب عطا محمد خان نماینده سیاسی شان را در کابل احضار نمود تا موارد نارضائی امیر را از حکومت انگلیس توضیح دهد.

عطا محمد خان در اکتوبر ۱۸۷۶ هجری قمری به (سمله) رفت و مسایلی که آزرده گئی امیر را از انگلیس فراهم کرده بود به (لار دلیتن) تذکر داد اما اینبار نیز حکام انگلیسی درهند به خیره سری خود ادامه دادند و همان حرفهای همیشگی و قبلی را تکرار کردند (۱).

با وجود این زور گوئی و بی منطقی، امیر شیر علی خان کوشید تا در پیشنهاد انگلیس ها تعدیل بعمل آید و انگلیس ها هم بمذاکره بیشتر در زمینه موافقت کردند. سید نور محمد شاه صدراعظم افغانستان در ماه جنوری ۱۸۷۷ همراه با هیئتی وارد پشاور گردید و با مقامات انگلیسی بمذاکره پرداخت.

مسئله اعزام هیئت انگلیسی به افغانستان، همانطور که از پیش حدس زده می شد مانع پیشرفت مذاکره گردید و فوت نابهنگام سید نور محمد شاه رئیس هیئت افغانستان در ۲۶ مارچ همان سال (۱۸۷۷ م) کنفرانس را بحال تعویق افگند.

انگلیس ها کنفرانس پشاور را بصورت یکطرفه خاتمه یافته اعلان کردند، لیکن امیر شیر علی خان هیئت دیگری معین فرمود تا مذاکرات را از سر گیرد.

لویس پیلی نماینده ویسرای هند در سرحد افغانی، ختم کنفرانس را طبق تیلگراف مورخ ۳۰ مارچ ۱۸۷۷ لار دلیتن به اطلاع هیئت رسانید و ایشان مجبور شدند از نیمه راه باز گردند.

کنگره برلین

در جریان سال ۱۸۷۷ میلادی، روس ها به دولت عثمانی اعلان جنگ دادند و تانزدیک استانبول پیشروی کردند. سلطان حمید مجبور به پیشنهاد صلح شد و معاهده ای را با روس ها به امضاء رسانید که بنام معاهده (سن استیفانو) یاد می شود (۲).

در اثر این معاهده حاکمیت روس ها بر شبه جزیره بالقان تحقق یافت و شرایط سنگینی بر امپراتوری عثمانی تحمیل گردید. از جمله آنکه پنجاه هزار عسکر روس تا دو سال دیگر در ترکیه باقی بماند و قسمتی از متصرفات آن در اختیار روس ها قرار گیرد.

دولت برتانیه یک عده کشتی های جنگی خود را به آبهای استانبول فرستاد و بر معاهده مذکور اعتراض نمود. سپس همراه با اطریش و المان روس ها راتحت فشار قرار داد تا در

۱- رک: تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس صفحه ۸۲۰ - ۸۲۱ جلد سوم.

۲ - (San-Estitano) نام روستای کوچکی است در نزدیک استانبول که معاهده مذکور در آنجا به امضاء رسید. بعضی از مورخین تاریخ این معاهده را ماه جنوری ۱۸۷۸ گفته اند ولی آقای محمود محمود نویسنده کتاب (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس) تاریخ آنرا سوم مارچ ۱۸۷۸ قید کرده است. جلد ۳، صفحه ۸۱۴-۸۱۵.

پیمان سن استیفانو تجدید نظر کنند و راجع به معاهده مذکور بادول یاد شده مذاکره نمایند .
 لارڈ بیکانزفلد صدراعظم انگلستان ولارڈ سالزبری وزیر خارجه انگلیس بتاریخ ۱۲ ماه
 جون ۱۸۷۸ وارد برلین شدند و بسمارک صدراعظم المان را واداشتند تا از نظریات لندن در
 مذاکرات حمایت کند . کنگره روز ۱۳ جون ۱۸۷۸ در شهر برلین گشایش یافت و بسمارک
 بریاست مجلس انتخاب گردید . وی نطق مفصلی بزبان انگلیسی ایراد کرد و از روس ها
 خواست تا خاک عثمانی را ترک گویند . روس ها با آن مخالفت کردند و جلسه آنروز خاتمه
 یافت .

بالآخره در این کنفرانس که حدود یکماه طول کشید ، انگلیس ها و بسمارک روس ها
 را مجبور کردند معاهده سن استیفانو راملغی اعلام فرموده و بجای آن معاهده ۶۴ ماده یی
 دیگری را که از طرف کنگره ترتیب یافته بود ، بپذیرند . روی این معاهده قسمتی از
 متصرفات عثمانی که به تصرف روس ها درآمده بود ، به آن دولت مسترد گردید . جزیره
 قبرس را انگلیس ها قبضه کردند و بندرباطوم هم که روس ها آنرا بندر نظامی ساخته بودند ،
 برای عبور و مرور کشتی ها آزاد گذاشته شد . و مهم تر آنکه روس ها در همین کنگره به
 هیئت انگلیسی تعهد کردند که در امور افغانستان مداخله نکنند ، نماینده خود را از کابل
 احضار نمایند و با امیر شیر علی خان مراوده ای نداشته باشند . کنگره روز ۱۳ جولائی ۱۸۷۸
 خاتمه یافت و بنام عهد نامه برلین به امضاء رسید . (۱)

هیئت روسی در افغانستان

همزمان با اعتراض بریتانیا ودول اطیش و المان درباره صلح روس و ترکیه ، روس های
 محیل و خداع مانورهایی رادرجهت سیاسی و نظامی براه انداختند و سعی نمودند از طریق
 افغانستان در دسری به انگلیس ها فراهم کنند و از فشار علیه خود بکاهند . روی این طرح
 و برنامه ، اقدام به جمع آوری لشکر و سپاه نمودند و شایعاتی را پخش کردند که عازم
 افغانستان می باشند . حتی به سردار عبدالرحمن خان هم که در سمرقند بود ، می گویند
 ایشان را در سفر به افغانستان همراهی کند و او در جواب می گوید :

((اگر قصد شما تسخیر افغانستان است ، حاجت برفتن من نیست ، اگر استردادش
 بمن منظور است ، احتیاج به سپاه دولت نیست ، با هزار تن سواره و هزارتن پیاده خودم
 اینکار را میکنم . ضمناً علاوه می نماید که : اینکار را می کنید یا برای کدام مصلحت
 آوازه می اندازید)) (۲)

در جریان چنین شایعاتی ، کافهان دو نفر نماینده مسلمان را نزد امیر شیر علی خان میفرستد تا
 اخلاص و ارادت اورا خدمت امیر برسانند . سپس در ۲۲ جولائی ۱۸۷۸ هیئتی را که ۵۱

۱- رک تاریخ روابط ایران و انگلیس صفحات ۸۳۶ ، ۸۶۷ ، ۸۶۹ ، جلد ۳ .

۲- رک : سراج التواریخ جلد دوم صفحه ۳۴۱ .

عضو داشت تحت ریاست جنرال استولیتوف بکابل فرستاد تا با امیر شیر علی مذاکراتی انجام دهد . هیئت نامه ای از کوفمان عنوانی امیر باخود داشت و دران نوشته شده بود که : ((۰۰۰ بعرض عالی میرسانم که درین هنگام گفتگو بین دولت انگلیس و دولت ما درخصوص مملکت شما بسیار قابل مطالعه و تفکر است . از آنجایی که من نمیتوانم خیالات و اعتقادات خود را کتباً بیان نمایم ، از جانب خود جنرال استولیتوف را نایب و وکیل نموده خدمت شما فرستادم . این شخص دوست واقعی من هستند و درجنگ روس و عثمانی خدمات شایان نموده و مستحق الطاف اعلی حضرت امپراتور گشته ، اعلی حضرت ایشان همیشه مرحمت مخصوص درحق او مبذول داشته اند . جنرال استولیتوف از خیالات مخفی من شما را مطلع خواهد نمود . امید وار هستم که نواب عالی کمال التفات را درباره او مرعی دارید و بیانات او را باقول من هیچ فرق نگذارید و بعد از غوررسی و مطالعه کامل او را جواب بدهید . این فقره هم بر شما مخفی نماند که دوستی شما با دولت روس از برای طرفین مفید خواهد بود و نتایج و فواید دوستی شما با روس بزودی بظهور خواهد رسید . حاکم کل ترکستان ، و ن . کافمان از تاشکند . ماه جمادی الآخر ۱۲۹۵) (۱)

هیئت ۵۱ نفری روس ها بتاريخ جولایی ۱۸۷۸ وارد افغانستان گردیدند و هنوز در قلعه قاضی بودند که جنرال کوفمان جریان قرار داد صلح روس و عثمانی و معاهده برلین را توسط تیلگرامی به ایشان اطلاع داد . این معاهده نه روز پیش از ورود هیئت به کابل امضاء شده بود و روس ها دیگر مجبور نبودند دست ارادت بسوی امیر شیر علی خان دراز کنند و از وی بحدیث وسیله تهدید استفاده نمایند . اما در اثر هدایتی که جنرال استولیتوف رئیس هیئت بصورت (شفر) دریافت کرده بود ، موضوع را پنهان کردند و بجای آن مذاکراتی با امیر انجام دادند و مسوده معاهده یی را آماده نمودند . (۲)

گرچه بعضاً از تسوید این معاهده بنابر دلایل عاطفی و نه علمی ، انکار می کنند و یا بگونه ای آنرا تحریف می نمایند اما متن مسوده معاهده مذکور ذیل و قایع سنه ۱۲۹۵ هـ ، ق مطابق ۱۸۷۸ میلادی ، درسراج التواریخ موجود و بدین شرح است :

((درین سال طریق مودت و موالات امیر شیر علی خان از سبب تکالیف شاقه دولت انگلیس که امیر موصوف چنانچه از پیش مذکور گشت نه پذیرفت مبدل به مخالفت و معادات شد . چنانچه با دولت روس رشته دوستی را انعقاد داده شرایط ذیل را در بین نهاد که لشکر دولت روس را از میان مملکت افغانستان به جانب هند راه عبور داده تیلگرافش را حفاظت نماید و سه راه آهن که از مملکت افغانستان بسوی هند بکشند

۱- رک : افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۴۹۶ .

۲- رک : سفارت روسیه تزاری بدربار امیر شیر علی خان ، فصل ۷ صفحه ۷۷ .

مانع نیابد و بادولت روس متفق شده با دولت انگلیس محاربه نماید و مصارف سپاه افغانستان را از شروع مقاتله تا وقت فیصله مجادله با سلاح دولت روس بدهد و علوفه و آذوقه از مملکت خود حمل و نقل داده از مردم افغانستان چیزی مطالبه نکند و اگر عسرت به لشکر روس روی دهد مردم افغانستان در فروختن و نافر وختن علوفه به ایشان و کمی و افزونی نرخ مختار بوده ، روسیان به جبر واکراه مطالبه علوفه نکنند و در قیمت آن که مردم افغانستان معین نمایند پول نقد داده بخرند و بعد از فتح هند ممالک جنوبی و شرقی افغانستان را که در عهد احمد شاه و تیمور شاه سدوزائی ضمیمه افغانستان بوده اند ، چون کشمیر و پنجاب و سند و بلوچستان ، همه را به امیر شیر علی خان سپرده در امور ممالک مذکوره و مملکت افغانستان و ترکستان تا رود جیحون هیچ مداخلت روا ندارد (۱) (۲)

اما جنرال ستولیتوف باتوجه به هدایتی که زاجع به برگشت هیئت از جنرال کوفمان (بصورت شفر) دریافت کرده بود ، در پی آن شد تا خود را از چنگ امیر و وعده هایی که بوی داده بود ، نجات دهد . لذا باعجله و شتاب بار سفر بست و در ماه اگست ۱۸۷۸ همراه با دکتر یاورسکی کابل را ترک گفت و مسوده معاهده رانیز بنام مطالعه و تصویب «زار» با خود برد . شفری که دکتر یاورسکی ازان یاد می کند ، وپی آمدهای آنرا در همین بحث دنبال خواهیم کرد ، بدون شک دستوری به هیئت روس بوده است که حتی دیگر موجودیت آنان در کابل و دربار امیر بی لزوم است و روسیه هرگز نمیتواند نقشه هایی را که برای پیشروی به هند و کمک به افغانستان طرح نموده ، عملی کند . این جریان و اسناد بخوبی نشان میدهد که روس ، این قوم غدار و فرصت طلب ، حین نیازمندی و درماندگی چون روباه ضعیفی در میان خرمن آرمان های سیاسی و اجتماعی کشورها نفوذ می کند و سرارادت و تسلیم در پیش می نهد ، ولی همینکه مقصودش بر آورده گردید و حاجتش روا شد و در اطراف خود احساس آرامش کرد چهره ازدهای خونخوار و سرکش را بخود میگیرد که دیگر به هیچ افسون و تضرعی نمیتوان آنرا رام نمود .

در هر صورت جنرال ستولیتوف ، دست از اغوای امیر برداشت و بتاريخ ۲۱ سپتمبر ۱۸۷۸ مکتوبی بنام وزیر خارجه افغانستان فرستاد و اظهار داشت که:

((شب و روز در صدد آن هستم که قرار داد خودمان را مجرا دارم . انشاء الله بیاری خداوند مطالب لازمه به امضاء امپراتور خواهد رسید . امید چنان دارم که اشخاصی که از دروازه شرقی میخوانند و ارد کابل شوند (انگلیسان) در را بسته به بینند . بعون الله متزلزل خواهند شد)) (۲)

۱- رک : سراج التواریخ جلد ۲ صفحه ۳۴۱ .

۲- رک : افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۴۹۷ .

دکتر یاورسکی که باردیگر ماموریت یافته است تاجهت درمان بیماری های گوناگون اعضای هیئت روسی از تاشکند بکابل برگردد ، در کتاب خود می نویسد که:

((روز ۱۶ نومبر غرض وداع بحضور جنرال گورنر (کوفمان) حاضرشدم . کوفمان راجع به وضع روسیه بعد از فیصله برلین که در مقابل افغانستان اتخاذ گردد مرا آشناساخته و هم راجع بمسائل مهمی که درآینده نزدیک بین افغانستان و انگلیس روی خواهد داد ، باچنان وضاحت و سنجش دقیق توضیحات داد که مرا بکلی متعجب ساخت)) (۱)

این گفتار طبیب روسی موید آنست که استعمار شرق و غرب در تمام روند تاریخی در منطقه بطور کلی و در افغانستان به نحو خاص ، باهم منافع مشترک داشته اند و برای حفظ آن پیوسته باهم از تعاطی فکر و نظر برخوردار بوده اند ، وعده یی از نقشه های شان بامشاورت همدگر ترتیب می یافته است . چنانچه گورنر ترکستان با آگاهی از تصمیمات روس و انگلیس درباره افغانستان ، طبیب روسی را از آنچه درآینده نزدیک بین افغانستان و انگلیس واقع شدنی بود ، خبر میدهد . زیراطیب موصوف در برگشت مجدد از ترکستان و هنگام عزیمت بقیه اعضای هیئت به روسیه ، وظیفه وزارت مختاری کشورش را نیز به عهده داشت و در روابط بعدی بین امیر و گورنر جنرال ترکستان نقش اساسی را ایفای کرد .

در ادامه فریبکاری ها و خدعه روس و پس از رفتن جنرال ستولیتوف به ترکستان ، یکی دیگر از جنرال های روسی بنام (راسگونوف) به امیر شیر علی خان اطلاع داد که رئیس هیئت روسی از آن جهت به عجله و شتاب کابل را ترک گفت تا از هیئتی که از سوی امیر به تاشکند می رود پزیرائی کنند . امیر از شنیدن این خبر متعجب گردید ، بدلیل آنکه اصلاً چنین موضوعی در میان نبود و این بهانه و حرف محض یک جعلی از جعلیات بشمار میرفت که روس ها آنرا دستاویزی برای بازگشت خود از افغانستان عنوان کرده بودند .

عکس العمل انگلیس

انگلیسان که اوضاع و احوال افغانستان را بدقت دنبال می کردند ، پس از ورود هیئت روسی بکابل و مذاکرات شان با امیر ، هیئتی رامامور ساختند تا عازم افغانستان گردد و امیر شیر علی خان را وا دارد که:

هیئت روسی را از کابل خارج کند ، سیاست خارجی خود را به مشوره انگلیس انجام دهد ، اقامت دایمی افسران انگلیس را در نقاط مختلف افغانستان بپذیرد ، و در اینصورت دولت برتانیه در مقابل حمله روس به افغانستان کمک خواهد کرد و سالانه یک میلیون و دو صد هزار روپیه به افغانستان خواهد پرداخت و ولیعهدی شاهزاده عبدالله را خواهند شناخت

۱- رک : سفارت روسیه تزاری بدربار امیر شیر علی خان صفحه دوم ، سفر دوم .

(درحالی که قبلاً هم شناخته بودند) .

این هیئت که دران جنرال نوئل چمبرلین و سرلیوی کیوناری نیز شامل بو و بایک هزارسوار و چند توپ بدرقه می شد در ۲۱ سپتمبر ۱۸۷۸ وارد سرحد افغانی (علی مسجد خیبر) گردید ، ولی از ورود ایشان بخاک افغانستان ممانعت بعمل آمد و مجبور به بازگشت شدند .
گورنر جنرال هند برتانوی از این پیش آمد به شدت برآشفته و بتاريخ ۳۱ اکتوبر التیامتومی فرستاد و برای قبول مطالبات خود تا ۲۰ نومبر به امیر شیر علی خان مهلت داد .
لیکن نامه مذکور وقتی به امیر رسید که پسرش فوت کرده بود و کسی جرأت تقدیم آنرا حضوروی نداشت .

بعضی از مورخین مادراینباره نیز نظریات متفاوتی ارائه داده اند و از گفته های شان چنین برمی آید که مرگ شهزاده عبدالله قبل از وصول هیئت انگلیس به سرحدات افغانی بوده است . لیکن از نوشته میرزا فیض محمد خان کاتب معلوم می شود که مرگ شهزاده ، درست درهمان روزی اتفاق افتاده است که التیامتوم انگلیس به امیر شیر علی خان موصلت می کند و بهمین سبب در پاسخ به آن تاخیر می شود . وی می گوید :

((در خلال احوال مذکوره ، امیر شیر علی شهزاده عبدالله جان ولی عهدش را که گرفتار تب مزمن شده بود ، ازراه تفریح مزاج و تبدیل هوا بعزم بیلاق از کابل در استالف فرستاد و در آنجا تبش شدید گشته به شهر مراجعت کرد و شب هفدهم ماه شعبان سال ۱۲۹۵ هجری بعمر ۱۶ سالگی پدرود جهان کرده ، . . . و نامه مذکوره انگلیسان درروز فوت اورسیده از سبب سوگ و عزای او کارداران حضور به تقدیم آن جرأت نتوانستند اما چون ضرور بود وعده جنگ را نزدیک نگارداده بودند ناچار میرزا جیب الله خان مستوفی قدم جسارت پیش نهاده حضار مجلس فاتحه را به بهانه کاری کنار کرده نامه انگلیسان را از ملاحظه امیر شیر علی خان گزرانیده جواب حاصل نمود که خود او بادیگر امنای دولت از طرف خود بنویسند که اکنون قضیه مکروبه رحلت ولیعهد رخ داده انشاءالله تعالی پس از پیچیدن بساط ماتم او ، خود امیر جواب باصواب نوشته ملتسمات دولت برتانیه را روادانسته اجرا خواهند فرمود و ایشان برطبق امر امیر شیر علی خان صحیفه یی نگار داده و خاتم بر نهاده مصحوب محمد عثمان خان قابوچی در پشاور فرستادند و چون او وارد لعل پور شد ، تاریخ وعده انگلیسان بسررسیده جنرال شام بورن با لشکر بسیاری ازراه دره خیبر و جنرال سرفریدرک رابرتس باسپاه جراری از جاده کرم و خوست و جنرال دانلد استوارت با عسکر استواری ازراه شالکوت روبسوی قندهار و کابل نهادند (۰۰)(۱)

قوای برتانوی درست یکروز بعد از تاریخ ختم التیامتوم یعنی بتاريخ ۲۱ نومبر ۱۸۷۸

سوقیات خود را از سه طرف به افغانستان آغاز کردند و بار دیگر مردم افغانستان بیک جنگ تحمیلی و اجباری مواجه گردیدند . ولی روز نامه های روسی می نوشتند که جنگ افغان و انگلیس قبل از اول بهار ۱۸۷۹ میلادی شروع نخواهد شد و بدین ترتیب میخواستند امیر شیر علی خان را بازهم اغفال کنند و در یک حالت بی تفاوتی نگاه دارند اما امیر که از جریان اوضاع سخت نگران بود و نمیدانست که روس ها با او چه نیرنگی بکار می برند ، نامه های متعددی عنوانی امپراطوار روس ، جنرال کافمان و ستولیتوف فرستاد و تقاضای کمک نمود حتی در قسمتی از نامه اش به (تزار) روس نوشت که:

((حالت دولت انگلیس و دولت افغانستان امروزه باچهل سال پیش ازین فرقی ندارد . یعنی در همان وقت سفیر کبیری از جانب دولت با اقتدار روس و کارگزاری از جانب انگلیس به افغانستان آمده بودند و امیر مرحوم (دوست محمد خان) به عقل و دانش خود رفتار نموده دوستی با اعلی حضرت امپراتور را بدوستی با دولت انگلیس ترجیح داده و نتیجه آن مخصه و بلاها بود که به افغانستان روی نمود مختصر عرض می کنم که دولت انگلیس عزم را جزم نموده که باماجنگ نمایند و رعایای مملکت افغانستان هم تا قوه و قدرت در بدن دارند ، جان و مال و وطن خود را از شر آنها حفظ خواهند نمود امید چنان دارم که محض حفظ و آسودگی افغانستان ، اعلی حضرت شما بقدر شان و مرتبه خود تان با امداد فرمائید ، و یقین است مراحم و الطاف ملوکانه خود را در این موقع دریغ نخواهند فرمود)) (۱)

در برابر این همه تقاضا و لابه و تضرع امیر ، امپراتور روس و جنرال ستولیتوف جوابی ندادند و بجای ایشان جنرال کافمان به امیر نوشت که:

((من به تحقیق خبر دارم که انگلیس ها میخواهند با شما مصالحه کنند ، من بحیث دوست شما ، بشما توصیه می کنم که اگر آنها اظهار صلح نمایند شما بدون درنگ زمینه را فراهم سازید و تاخیر نکنید)) (۲)

امیر شیر علی خان به این دستور عمل کرد و مکتوبی به انگلیسان فرستاد و خواهان مذاکره و صلح شد . ولی اینبار دیر شده بود و اندک فایده ای نداشت . زیرا وقتی نامه و درخواست امیر به انگلیسان رسید که جنگ در سرحدات افغانستان دوازدهمین روز خود را طی می کرد و سوقیات و پیشروی آنان بداخل افغانستان از جنوب و شرق به شدت ادامه داشت .

جنرال کافمان ضمن یادداشت دیگری ، دونفر از ملازمان امیر را که همراه با ستولیتوف و بحیث نمایندگان او ، به تاشکند رفته بودند ، به افغانستان اعزام نمود و به تعقیب آن نامه

۱- رک : تاریخ سیاسی افغانستان از مهدی فرخ .

۲- رک : سفارت روسیه تزاری بدربار امیر شیر علی خان ص ۱۸-۱۹ .

دیگری به سفیر روس ، راسگونوف (یاروزگن اوف) نوشت و تذکر داد که:
 ((برامیر واضح و آشکاراست که درین فصل زمستان من نمیتوانم بواسطه اعزام
 عساکر ایشان را کمک نمایم پس بهتر است که جنگ راتاخیر کنند . هیچ لازم نیست
 دراین فصل بی موقع شروع به جنگ نمایند ، شما به اذن امیر مرخص شده به تاشکند
 بیائید .))

وبدین ترتیب نماینده افغانستان را از تاشکند اخراج و نماینده روس را از کابل احضار
 کرده روابط سیاسی خودرا نیز قطع نمود . دکتر یاورسکی می نویسد که:

((بالآخره حوصله افغان ها از دست هیئت روسی سررفت ویکی از وزرای امیر شیر
 علی خان ، جنرال راسگونوف را مخاطب قرارداده گفت : شماچهل سال قبل طوفان
 مخوفی را بر سرما نازل کردید و آتش جنگ را بین دوکشور همسایه دامن زدید اکنون
 بازهمان نیرنگ پارینه را بکار برده و میخواهید این صحنه خونین را از دورتاشا
 کنید .)) (۱)

درچنین اوضاع و احوال امیر شیر علی خان ، پسرش محمد یعقوب خان را از زندان رها
 و بحیث حاکم کابل معرفی نمود و خود ره ترکستان درپیش گرفت ، به امید آنکه استعمار
 گران (تزاری) بدادش برسند و دست کمکی به سویس دراز کنند . متأسفانه این تصمیم را
 وقتی بمرحله عمل گذاشت که جلال آباد و قسمت هایی از جنوب کشور بدست انگلیسان
 افتاده بود ، قوای دشمن بطرف کابل درحال پیشروی بود ، کشور از دو طرف درمحاصره
 قرار داشت ، و مردم افغانستان فریاد میزدند که بانروی خود و شمشیر خود بر دشمن پاسخ
 باید داد!! اما امیر که تعادل مزاجی و ذهنی اش را از دست داده بود ، همه تقاضا ها ،
 مصلحت ها و مکلفیت ها رانادیده انگاشت و بتاریخ ۲۲ دسمبر ۱۸۷۸ خلاف اراده مردم ،
 کابل را ترک گفت .

هنگامی که امیر شیر علی خان به تاشقرغان رسید جنرال راسگونوف مفاد مکتوبی را که
 دو ماه قبل گورنر جنرال ترکستان بوی نوشته بود ، در چند سطری اختصار و به امیر تقدیم
 نمود .

این نامه که در واقع مشی سیاسی روس هارا در رابطه با امیر شیر علی خان و آینده
 افغانستان توضیح می کرد بحدی جدی مهم و سری بود که جز راسگونوف ، حتی اعضای
 دیگر هیئت روسی هم از محتویات آن اطلاعی نداشتند بنابراین ، حلقه های دربار نسبت به
 این مکتوب و محتوای آن مشکوک شدند واز راسگونوف خواستند تا اصل آنرا در اختیار
 شان قرار دهد اما راسگونوف ، این جنرال محیل روسی از دادن اصل مکتوب ابا و ورزید

دکتر یاورسکی که امیر درسفر خود وی را همراه داشت ، می گوید که:
 ((اگر آن مکتوب بدست امیر می رسید ، طبعاً از ابتدا تا انتها همه رامیخواند
 و میدانست آنچه روس ها به او وعده نموده اند جز حقه بازی چیزی نبوده است .)) (۱)

دکتر موصوف اگرچه جزء هیئت روسی و سمت وزارت مختاری روس را داشت ، ولی
 وجدان آگاه و انسانی اش بحيث یک طبیب او را و داشته است تا حقائق را آزاد و بی پرده
 بیان دارد و از روی آن همه نیرنگ ها ، حيله ها ، منافقت ها و شیطنت های روس پرده بردارد
 و برخوشباوری امیر بخندد .

ایکاش امیر متکی بروس ها نمی شد و از نیروی خدایی و بازوان مردم خویش
 استمداد می جست که مسلماً دران صورت نه مضحکه یی در اختیار روس ها می بود و نه
 کشور رابه آتش و خون می کشید . و اتفاقاً که اغلب زمام داران افغانستان به چنین بیماری
 مبتلا بوده اند و در تاریکی غفلت و اوهام و دوری از اتکاء به نیروی خدائی و حمایت مردم ،
 بی اختیار خود را بدامان ابر قدرت ها انداخته اند و به امید کمک آنان ، در زیر پای شان
 خورد شده اند .

چنانچه گفته آمد ، امیر شیر علی خان نیز با وجود این همه خیانت ها و حقه بازی های
 روس ، باز هم بی پروا ازهر اندیشه ای ره ترکستان درپیش گرفت و هنوز هم طمع آن داشت
 که عرق جبین و آبله پایش را با مخمل ترکستان پاک خواهد کرد . اوبحدی درکار خود
 و مملکت فرومانده بود که حقه بازی روس هارا در برابر چشمان خود تماشامی کرد ، ولی جز
 (اکت) کارگردانان آن ، دیگر هیچ چیزی درذهنش جانشین نمی شد و توان استنتاج و انتباه
 را از دست داده بود .

دکتر یاورسکی بانیشخند زهرناکی که در تاریخ افغانستان درد ناک است ، جاه جایی
 تابلوهائی از خوش قلبی و خوشباوری امیر ترسیم می کند و آنگاه که امیر در تاشقرغان است
 و این همه پاسخ های منفی از روس بوی داده میشود و اوباز هم دست طلب و ارادت از دامن
 آنان بر نمی دارد ، می نویسد که:

((امیر موضوع را دفعتاً تغییر داده گفت اگر کوچکترین بی عزتی از طرف تزار
 روسیه می دیدم آنرا به هیچ صورت دیگر نمیتوانستند جبیره کنند و من ابدأ دوباره دست
 دوستی به آنطرف دراز نمی کردم . دردل گفتم ای بیچاره اگر تو از جملاتی که جنرال
 کوفمان به جنرال راسگونوف نوشته است ، شمه ای آگاه می شدی ، تمام امیدها و آرزو
 هایت به یکبارگی نقش بر آب می شد . این جملات جنرال کوفمان دوباره بخاطرم عبور
 کرد : خوب شد امیر بطرف مزار شریف عقب نشینی کرد مگر خدا کند دیگر قدمی

فرا ترنگداشته و بطرف مانیاید . امیر بی خبر هنوز هم امیدش را پطرف سنت بطرز بورگ دوخته و خواب کمک های موعودرامی بیند . (۱)

این آرزوها و امیدواری ها را وقتی امیر شیر علی خان اظهار می کرد که جلال آباد توسط انگلیسان اشغال شده بود و جنرال راسگونوف نامه کوفهان را که دران توصیه شده بود تا امیر با انگلیسان صلح کند و هیئت وزارت مختاری دوباره به تاشکند برگردد و امیر از مزاربه ترکستان نیاید ، حضور امیر قرأت کرد . هر چند نامه فرمانروای ترکستان را جنرال روسنی بصورت پراکنده حضور امیر بیان نمود ، اما نکات اصلی ومهم و مقصد کلی روس درآن به صراحت و آشکار تذکار یافته بود ، و جای هیچگونه ابهامی وجود نداشت تابازهم امیر را خالی ذهن نگاه میداشت . (۲)

در چنین احوال سال ۱۸۷۸ میلادی در شرف اتمام بود و قوای انگلیس جهت پیشروی بسوی کابل آمادگی میگرفتند و قسمت زیادی از جنوب و شرق کشور در دست ایشان بود . اما دماغ خسته و ذهن خفته امیر با همه ضربات خورد کننده ای که توسط روس ها بروی وارد می شد ، تکان نخورد و تاشقرغان را بقصد مزارشریف ترک گفت تا از آنجا برای دیدار و ملاقات جنرال ترکستان عازم آن کشور شود و ازوی طلب کمک کند . او فکر می کرد و امیدوار بود که رفتش به ترکستان و تضرع در برابر فرمانروایان روس ، شاید درتصمیم گیری آنان تغییری وارد کند و بتواند از نزدیک عجز و نیاز خویش را اظهار نماید و بدین ترتیب احساس عطوفت آنان را برانگیزد و بدریافت امدادی نایل آید .

امیر با داشتن چنان توقعات و آرمان درطول راه و در تمام مذاکرات خصوصی و رسمی خویش با هیئت روسی از تمایل چهل سال قبل پدرش در دوستی باشوروی و نیز از عشق و علاقه خودش به اینکار صحبت هامی کرد و دراین مجالس و مذاکرات چنان حالت خودمانی و بلا تعارف را اختیار کرده بود که حتی از بیان گفتنی های بی لزوم و غیر ضروری نیز خود داری نمیکرد . و گمان می برد آنچه می گوید کمال آگاهی و سلسله رشته هائی است که میتواند بنای محبت و دوستی او را باروس استوار کند .

در هر حال امیر شیر علی خان با همه پیش آمد های سردی که باوی می شد آنرانادیده می انگاشت و مصمم بود تا بروسیه برود و در پترو گراد قضیه افغانستان را (بزعم خودش) دریک کنفرانس بین المللی مطرح سازد . ولی جنرال کافهان نامه صریح و موکدی به او می نویسد و می گوید:

((. . . من بشما توصیه می کنم که به هیچ صورت مملکت خود را ترک نکنید و فعلاً از خاک خود پایبرون نگذارید . باور فرمائید که پیشنهاد من بخیر و صلاح شما میباشد .

۱- رک: سفارت روسیه تزاری بدربار امیر شیر علی خان صفحه ۳۰-۳۲ .

۲- رک: همین کتاب صفحه ۳۱-۳۲ .

وورودشما بخاک روسیه وضع را بدتر خواهد ساخت (۰) (۱)
 در این مکتوب جنرال روسی تاکید کرده بود که بانگلستان بسازید و آنان ضمانت کرده
 اند که بخاک شما حمله نکنند . اماوصول این مکتوب و سفارش و اطمینان وقتی بود که
 انگلیسان جلال آباد را اشغال کرده و در شهر های دیگر کشور مانیز در حال پیشروی
 بودند .

کافمان در پاسخ تقاضاهای مکرر امیر و تاکید دستورات خود ، بازهم در جنوری ۱۸۷۹
 به امیر شیر علی خان نوشت که :

((از جانب اعلی حضرت امپراطور دستخطی بمن رسیده که بشما اطلاع بدهم که
 حال از برای ما ممکن نیست بشما امداد قشونی نهائیم ۰۰۰ لازم است تا جنرال روزکن
 اوف (روزگونوف) و همراهان او را (هیئت سفارت روس در کابل) بزودی اعزام دارید . اگر
 میل داشته باشید دکتر یاورسکی را نزد خود نگهدارید (۰) (۲)

بالاخره امیر شیر علی خان از مطالعه مکاتیب جنرال کافمان که پیهم واصل می شد ،
 برآشفته گردید و گفت: شما مرا از پذیرفتن هیئت انگلیسی باز داشتید و وعده های کمک
 نظامی کردید ولی اکنون که دشمن خاک ما را اشغال کرده است ، بوعده خویش عمل نمی
 کنید و چنان معلوم می شود که شما نیز مانند ویتکاوویچ که چهل و اند سال قبل در مملکت
 ما آمده و آتشی افروخت و رفت ، عین معامله را تکرار می کنید!

امیر از این قبیل سخنان با خشم و عصبانیت بسیار گفت و از نتایج بدی که در اثر
 اطمینان بوعده های روس ، نصیب کشورش شده بود به سختی رنج می برد . ولی دیگر
 فایده ای نداشت و فرصت از دست رفته بود .

اما در همان احوال بازهم جنرال راسگونوف سعی میکرد بانیرنگ و افسون و بی حیائی
 و ابرامی که خاص روس ها است ، امیر را تسکین کند و این صید در دام مانده راتا آخرین رمق
 حیات هم آزاد نگذارد . چنانچه از یکطرف نامه (کافمان) را به امیر تسلیم کردند که از وی
 خواسته بود تا کشورش را ترک نکند و از سوی دیگر در همان روز دعوت نامه پرنس
 کوچارکوف وزیر خارجه روسیه را به امیر سپردند که از اوتقازا داشت تا بروسیه مسافرت
 کند . این وضع و پیش آمد امیر شیر علی خان را در یک دوراهی و بلاتکلیفی قرار داد
 و نمیدانست کدام یک از نامه روس ها دارای اعتبار است و چه تصمیمی اتخاذ کند .

آری ! روس ها امیر شیر علی خان را به امید و بیم فریفتند و آنقدر او را سرگرم وعده ها
 و گفتگو های خود ساختند تا زمینه برای پیشروی عساکر انگلیس فراهم گردید .

در ۱۸ جنوری ۱۸۷۹ مکتوبی از قندهار به امیر رسید که حاکی از شکست سپاهیان

۱- رک : سفارت روسیه تزاری بدربار امیر شیر علی خان ، ص ۳۹ .

۲- رک : تاریخ سیاسی افغانستان از سید مهدی فرخ ، و افغانستان در مسیر تاریخ ، صفحه ۴۹۸-۴۹۹ .

افغانی و پیشروی عساکر انگلیس بود . موصوف در حالی که از خواندن نامه و دریافت حقایق به شدت می لرزید ، آنرا به هیئت روسی قرائت کرد و بار دیگر از بدقولی و بد عهدی و پیمان شکنی آنان شکوه نمود . ولی در عین حال و با وجود آنهمه فریب و فریبکاری که از روس ها دیده بود ، باز هم از (راسگونوف) درخواست کرد تا بصورت فوری ده بتالیون عسکر به شیرآباد بفرستند . (شیر آباد ناحیه ای بوده بین دهدادی و مزار شریف) .

مسئلاً جنرال روسی نمیتوانست چنین تقاضائی را بر آورده سازد ، لذا امیر شیر علی خان به استناد نامه ۲۳ دسمبر ۱۸۷۹ کافمان ، در آخرین ایام عمر خود از رفتن بروسیه منصرف گردید و در عوض چهار نفر از معتمدان خود را تعیین فرمود تا بوکالت اونزد کافمان ، جنرال ترکستان بروند و از وی استمداد جویند . اینها عبارت بودند از: سردار شیر علی خان برادرزاده امیر ، وزیر شاه محمد خان ، قاضی عبدالقادر و میرزا محمد حسن خان دبیر الملک . (۱) .

گرچه ریاست این هیئت به کسی داده نشده بود ، مع هذا قاضی عبدالقادر را مامور کرده بود که با ترجمان انگلیسی روس ها (مالینوفسکی) حرف بزند . از مسافرت این هیئت به ترکستان و مذاکره با مقامات روسی نیز کاری بر نیامد و روس ها کماکان به خیانت و غداری و بد عهدی خویش ادامه دادند .

تزار های روس علاوه بر سایر اغراض و اهداف و مسایلی که بخاطر آن اینهمه کلاه بازی های سیاسی را انجام دادند ، عمداً میخواستند در آن ایام افغانستان را به انگلیسان واگذارند تا خود لقمه چرب و گرم ترکستان و بخارا را بخوبی و بی درد سر هضم نمایند . به این ترتیب امیر شیر علی خان رادرتارخام بستند تا آنکه افغانستان توسط انگلیسان پامال شد و اونیز از وقتیکه انگلیسان به سوی افغانستان حرکت کردند (۲۱ نومبر ۱۸۷۸) تا ۲۱ فبروری ۱۸۷۹ سلسله ارادت و مکاتیب خود را با روس ها قطع نکرد و سز انجام بعد از تقویاً نه ماه در اثر فرط اندوه و رنج و مایوسی بیمار گردید و بازندگی پدرود گفت .

چنانچه گفته آمد نه تنها روس ها امیر شیر علی خان را کمک نکردند ، بلکه از اعتماد و خوشباوری او ، سوء استفاده نمودند و آنقدر او زافریفتند که هم کشور را از دست داد و بدبختی ها و خرابی ها بر جای گذاشت ، و هم خودش را . اگر چنانچه در همان آغاز و بعد از کنگره برلین که روس ها کمک های خود را به افغانستان بی لزوم تشخیص دادند و اصولاً نیاز مندی شان به کشور ما و خوف و ترسی که از اروپا داشتند از میان رفته بود ، امیر شیر علی خان را به حال خود می گذاشتند و از تصمیم شان به صراحت او را آگاه می کردند ، امیر میتوانست با هیئت صلح انگلیسی از در مذاکره پیش آید و از آن همه جنگ و خونریزی و تباهی جلوگیری کند . زیرا قبل از وصول هیئت انگلیس به کابل ، هیئت روسی و جنرال

ستولیتوف وزیر مختار روس از فیصله کنگره برلین و قرارداد صلح بین دولت روسیه و دولت عثمانی، توسط تیلگرافی که از تاشکند به این هیئت مواصلت کرده بود، به خوبی آگاهی داشتند. ولی در همان تیلگراف گورنر جنرال تاشکند چند سطری به شفر ضمیمه کرده بود که مفادش در جریان پیش آمد هیئت روسی با امیر شیر علی خان آشکار گردید و آن عبارت بود از اغفال کردن امیر و خالی ذهن نگاهداشتن آن از اهداف روس، و در واقع همکاری با انگلیس غرض اشغال کردن افغانستان. چنانچه دکتر یاورسکی خود در کتابش می نویسد که:

((جنرال ستولیتوف یکروز قبل از مواصلت به کابل، در قلعه قاضی از فیصله های کنگره برلین توسط مکتوب جنرال کوفمان و تیلگراف پتر سبورگ واقف گردید و دانست که روسیه دیگر نمیتواند نقشه هائی را که برای ایشیای مرکزی طرح نموده و کمک هائی که میخواست به افغانستان نماید آنرا عملی سازد، پس چرا حرفی از آن به امیر در میان نیاورده و آن بیچاره رادرتاریکی و بی خبری گذاشتند... و خود ناظر بدبختی و فلاکت افغانستان گشتند)) (۱)

و همین دکتر در جای دیگر می گوید که:

((... اگر هیئت وزارت مختاری ما با آن اعتماد نامه و مکتوب رسمی گورنر جنرال نزد امیر افغانستان نرفته و آن مرد خوشباور را وادار به اجتناب از مرآده بادولت انگلیس نمیکرد، یقین این جنگ که ما اکنون بصورت تهاشابین، بسوی آن می بینیم هرگز صورت نمی گرفت)) (۲)

این بود مختصری از خدعه سیاسی روس در برابر امیر شیر علی خان و مردم افغانستان که اجمالی از آن را بیان نمودیم تانسل های آینده و مردم جهان از آن آگاهی یابند و بیدار باشند که این سیه رکابان هر جا پا گذارند، بربادی و تباهی با خود همراه خواهند داشت. چنانچه این مقوله رایکی از درباریان امیر به طبیب عضو هیئت روسی گفته بود و او در صفحه ۸۳-۸۴ کتابش عین عبارات رادرج کرده است. ولی باوجود همه جنایاتی که روس ها در برابر افغانستان انجام دادند، باز هم پس از مرگ امیر، هیئت روسی را به اعزاز و اکرام تمام مرخص کردند و تحایف و هدایای گران بهایی هم به ایشان پیشکش نمودند.

آنطور که بیان گردید و جریانات و تاریخ گواه است، روس ها و بریتانیا در آن ایام باهم همکاری داشتند و آنچه این خرس قطبی و روباه غربی را در فکر و عمل نزدیک کرده بود، آن بود که هر دو قصد داشتند از مرزهای خود فراتر روند و کشور های همسایه و بقول

۱- رک: به کتاب (سفارت روسیه تزاری بدربار امیر شیر علی خان) فصل ۷ صفحه ۷۷.

۲- رک: به کتاب: (سفر هیئت وزارت مختاری روس در سالهای ۱۸۷۸-۱۸۷۹م در افغانستان و بخارا تالیف دکتر یاورسکی ترجمه المانی صفحه ۶۳ جلد دوم و ترجمه دری قسمت دوم سفر تحت نام (سفارت روسیه بدربار امیر شیر علی خان) ترجمه برشنا، چاپ کابل صفحه ۷.

خودشان نامتمدن راجزه قلمرو خویش کنند . مخصوصاً از نهضتی که در جهت تشکیل و طرح پان اسلامیزم و اتحاد و همکاری دول اسلام احساس می شد ، این دو کشور استعمار گروتوسعه طلب رابه شدت نگران کرده بود ، و روس ها که ترکستان و بعضی سرزمین های اسلامی را اشغال کرده بودند ، از هر نوع جنبش و حرکت اسلامی ، می هراسیدند . بنابراین هم برای خنثی کردن روحیه اسلامی وهم در جهت تضعیف کردن این کشورها و ممالک همسایه و برآورده شدن اهدافی که در آینده پیش بین بودند اشتراک مساعی داشتند .

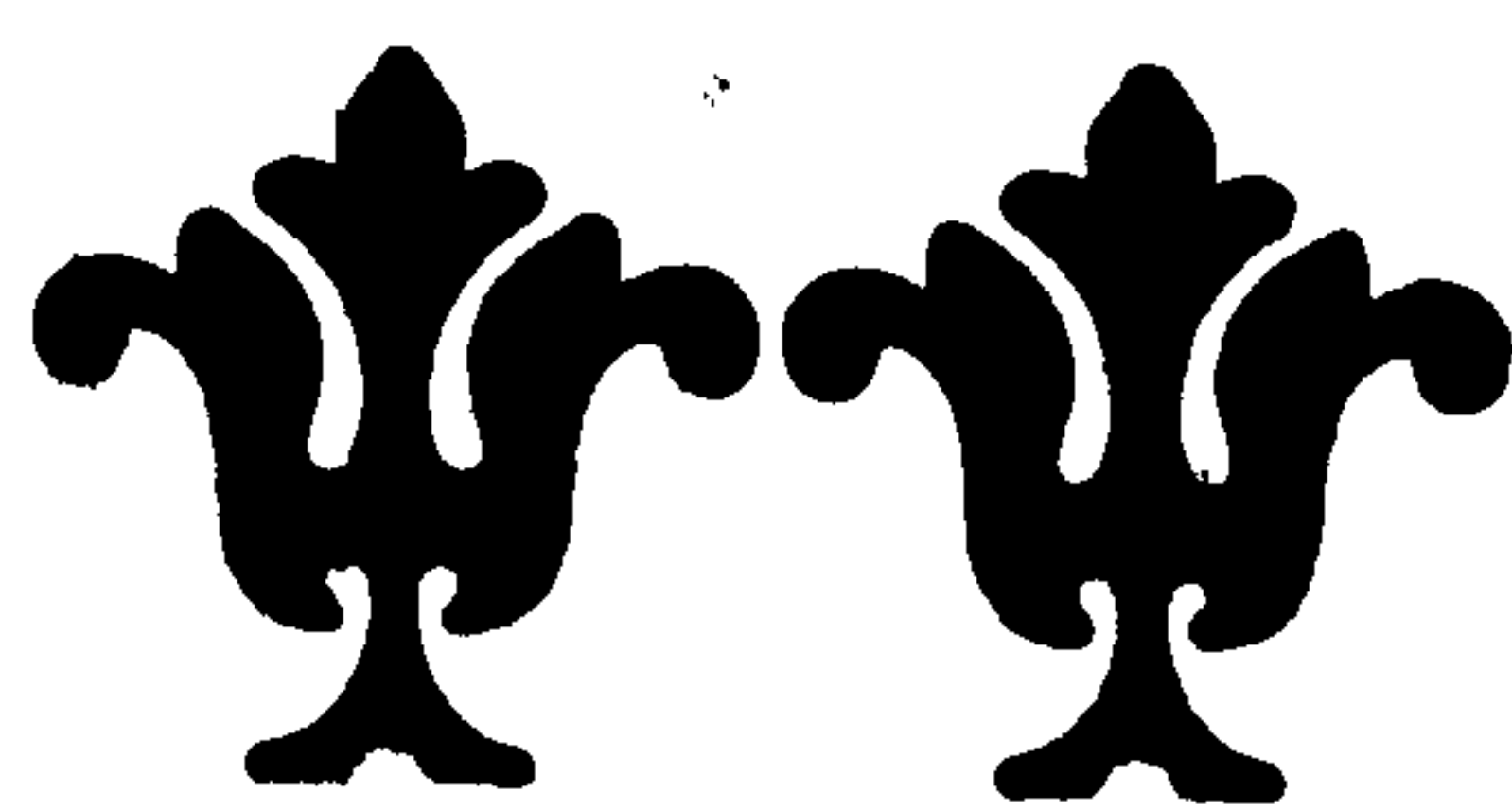
لذا جنگ دوم افغان و انگلیس و اغفال کردن امیر شیر علی خان ، همه جزء برنامه های مشترکی بود که قبلاً به آن توافق کرده بودند و باکمال تاءسف دیده می شود که اگر از یکطرف هیئت روسی مشغول فریفتن امیر از راههای تزویر و ریاکاری و حقه بازیست ، از جانب دیگر گماشته انگلیس در دربار امیر که از هند آمده بود ، با مهارت و زرنگی خاص توفیق می یابد که در افکار و اندیشه امیر خدشه وارد کند و او را در بسا موارد به بیراهه سوق دهد . این شخص که قاضی عبدالقادر نام داشت در واپسین روز های زندگی امیر وی را معتاد کرده بود . (۱)

بدبختی مردم افغانستان هم در مرور ایام ناشی از آن بوده است که هریک از زعمای و زمام داران شان ، مخصوصاً از آغاز قرن نوزدهم به اینسو از آزادی فکر و عمل برخوردار نبوده و به گونه ای تحت تاثیر بریتانیا و یا روسیه بوده اند . و همین امر سبب شده است که از دیرزمان به اینسو افغانستان و زمام دارانش همانند ملعبه ای در دست استعمار باشند و هرگز نتوانند از حدود خواسته های استعماری ابر قدرت ها ، گامی فراتر نهند . علت اینوضع قسماً در خود خواهی و جاه طلبی فرمانروایان و عدم اتکاء به قدرت مردم و مشاورت ایشان بوده است و بعضاً مصلحت های شخصی و بقای قدرت .

درک و تشخیص این ضعف و زبونی امراء افغانستان ، برای روسیه و بریتانیا وسیله موثری بود که بصورت مداوم در وطن ما جای پائی داشته باشند و هریک در جهت منافع خویش مسیر جهش های اجتماعی و سیاسی و ملی ما را تغییر دهند . چنانکه در اثر همین بی التفاتی ها قسمت زیادی از محدوده جغرافیائی خود را تدریجاً از دست دادیم تا بدانجا که اینک تمام قلمرو جغرافیائی و سیاسی ماتوسط استعمار گران اشغال شده و کفاره گناهان و خطا کاری های حکام ناعاقبت اندیش را ملت مظلوم افغانستان بخون خویش جیره می کنند و ملیونها انسان قربانی همین سیاست های نا آگاهانه ای شده اند که سالها و قرنهای در کشور ما رائج بوده است .

امیر شیر علی خان هم یکی از امرائی بود که روح اعتماد به نفس و ارج و اعتبار به مردم درنهادش کشته شده بود و فکر میکرد ، هر چه می گوید ، هر چه می اندیشد و هر چه انجام میدهد ، همه حق است و صواب و دیگران باید از ان اطاعت کنند . وزراء و درباریان نیز مجبور بودند در برابر هر حرف اوسر خم کنند ، و هر اقدامش را (ولو غلط و مخالف مصالح ملت افغانستان می بود) تائید نمایند . حتی در لحظاتی که ملت افغانستان تصمیم داشت ، مثل همیشه بخدا و شمشیر خود تکیه داشته باشند و بدون مراجعه به روس ، علیه دشمن جهاد کنند ، امیر به حرف و رای ایشان گوش نداد و بجای آنکه قیام و جهاد را درمقابله بادشمن رهبری و قیادت می کرد ، راهی ترکستان شد .

اوکه از انگلیسان آزرده خاطر بود ، فکر می کرد نزدیکی و دوستی با روس از یکسو مانع پیشروی آنان خواهد شد و از سوی دیگر دست انگلیسان را از مداخله در افغانستان کوتاه خواهد ساخت . ولی هرگز به این گمان نبود که فساد را بافسد نمیتوان زدود و استعمار را توسط استعمار نمیشود از میان برد . بنابراین ، تمایل و همکاری و همراهی با روس ، فرصتی را برای روس های تزاری فراهم ساخت تا بعد از تقریباً چهل سال وقفه بار دیگر در کشور ما فتنه ایجاد کنند و خود ناظر بربادی و ویرانی آن باشند .*



* از سال ۱۸۷۰م تا فوروری ۱۸۷۹ تقریباً ۵۴ نامه سیاسی بین امیر شیر علی خان و روس ها تبادلہ گردید . ولی در این نامه ها جز حقه بازی ، تحریک ، شیطنت ، فرصت طلبی و فریفتن امیر ، معنی و مفهومی وجود نداشت .
در اثر این سرگوشی با روس و ارسال و مرسول نامه های دوطرف بود که انگلیسان سراسیمه شدند و در سال ۱۸۷۸ م بر کشور ما لشکر کشی کردند .

۲ - امیر محمد یعقوب خان و روس ها

امیر محمد یعقوب خان بعد از فوت پدرش ، در ماه مارچ ۱۸۷۹ خود رابحیث امیر افغانستان اعلام نمود . می گویند او پیش از آنکه توسط پدرش زندانی شود ، جوان شجاع ، آزاده ، جنگجو ، وطن دوست ، با احساس و ضد استعمار بود . چنانکه خود ، در معرکه های کارزار میرفت و بامتجاوزین و قوای استعماری می جنگید . اما امیر شیر علی خان تحت تاثیر حرم و حرمسرا ، پسر هفت ساله خود شهزاده عبدالله را به ولی عهدی برگزید و محمد یعقوب خان را به سن ۲۵ سالگی در بالا حصار کابل زندانی نمود .

راویان اخبار چنین روایت کرده اند که امیر شیر علی خان در سال ۱۲۸۸ هـ ، ق تصمیم گرفت تا شاهزاده عبدالله پسر ۷ ساله اش را جهت خشنودی مادرش ، به ولیعهدی برگزیند . بنابراین به تمام شهر های افغانستان فرمان داد تا شب دوم ماه شوال همه جا چراغان گردد و مردم کوی و ایوان خویش را آذین بندی کنند و انتخاب ولیعهد را جشن گیرند .

تقریباً چهار صد هزار نفر از بزرگان و اشراف دعوت شدند تا بکابل آیند و در این مراسم شرکت فرمایند ، همه جا از فرمان امیر اطاعت کردند و شهر ها و بازار ها چراغان گردید . شب دوم شوال شش فوج پیاده نظام (۳۸۰۰ نفر بحساب آنروز) در حالی که هریک چراغی بکف داشت در کوچه ها و پس کوچه های تنگ و تاریک کابل (مارش) نمودند و به گرمی و روشنی جشن ولیعهد افزودند .

این جشن و طرب تا ۷ روز ادامه داشت و با تقدیم طعام و شربت و شیرینی از مهمانان پذیرائی می شد . تنها در هرات خبری نبود و امیر محمد یعقوب خان فرزند بزرگ امیر که حاکم هرات بود ، روی این استدلال که جانشینی پدر قانوناً حق اوست ، از برپائی همچو آذین و آئین خودداری کرد . ناهمان و غمازان ، جریان را به امیر شیر علی خان باز گفتند و او امیر محمد یعقوب خان را بکابل خواست و بزندانش فرستاد . (۱)

موصوف ۷ سال در زندان ماند و در این مدت ، تنگنای زندان ، تند مزاجی پدر و فرط اندوه و تاءثر ، حالت فکری و مزاجی او را بکلی دگرگون ساخت و آن شیر بچه را (به اصطلاح کابلیان آنروز) بیک موجود ترسو ، بی اراده و بی خصلت مبدل نمود .

اونیز مثل امیر شیر علی خان از موجودیت سردار عبدالرحمن خان در ترکستان تشویش داشت و بلا فاصله بعد از تکیه زدن بر تخت پدر ، نامه ای به تاشکند فرستاد و جنرال ترکستان را از فوت پدر و امارت خود آگاه ساخت . ضمناً از دوستی و پیمان پدرش با روس

۱ - برای معلومات بیشتر درباره این جشن و زندانی شدن امیر محمد یعقوب خان رجوع شود به : سراج التواریخ جلد ۲ صفحه

هاو تعهد خودش به قبول وادامه آن تذکر داد ، ودرعوض خواهش نمود تاسردار عبدالرحمن خان راکه در ترکستان نزدیک به افغانستان اقامت داشت ، بجای دور تری انتقال دهند^۰(۱)

حاکم ترکستان گرچه درظاهر از نامه امیر محمد یعقوب خان خشنود گردید ، اما دربارپترزبورگ بعد از کنگره برلین وتعهداتی که با انگلیسان کرده بود ، دیگر میل نداشت درکار افغانستان آشکارا مداخله کند ودرواقع فرصت و حوصله ای هم جهت مداخله و اغواگری نداشتند^۰ زیرا انگلیسان باقوای چندین هزارنفری خود ، در داخل افغانستان بودند وازدست روس ها هیچکاری بر نمی آمد^۰

انگلیسان هم در تلاش افتادند تا باب مذاکره را با امیر محمد یعقوب خان باز کرده و خودرا از صحنه های جنگ بیرون کشند^۰ روی این مصلحت به سردار یحیی خان خسر امیر که دروقت زندانی شدن اوبه هند فرار کرده بود و در کشمیر اقامت داشت ، متوسل شدند وازوی خواستند تاامیر را به مذاکره و عقدپیمانی با انگلیس راضی سازد^۰ متأسفانه درنتیجه این اقدام و رقابت اطرافیان امیر در اطاعت وهوا خواهی از انگلیس (مخصوصاً عمویش سردار ولی محمد خان لاتی) ، وی حاضر شد معاهده معروف وننگین ((گندمک)) رابتاریخ ۲۶ می ۱۸۷۹ با ((ماژورکیوکناری)) نماینده انگلیس امضاء کند وسلطه انگلیس را درامور داخلی و خارجی افغانستان بپذیرد^۰

انگلیسان که به آخرین و اولین آرزوی خود رسیده بودند ، فکرمی کردند مشکل حل شده است و همه چیز خاتمه یافته است ، اما عسکر شجاع افغانستان ، همراه باغازیان کابل ، درسوم سپتامبر ۱۸۷۹ بازهم قیام کردند و کیوناری نماینده سیاسی انگلیس را باهمراهان و پاسدارانش بقتل رسانیدند^۰

انگلیسان با آگهی از این واقعه ، رابرتس ROBERTS رامامور حمله انتقام جوئی به افغانستان کردند وسر انجام او (رابرتس) امیر محمد یعقوب خان راگرفتار کرد و در اول دسمبر ۱۸۷۹ اوراهمراه بایک قطعه عسکری به هند فرستاد و همدر آنجا بهاند تا عمرش بپایان رسید^۰(۲)



۱- رک : سراج التواریخ جلد ۲ صفحه ۳۴۸^۰

۲- برای شرح این ماجرا رجوع شود به سراج التواریخ جلد دوم از صفحه ۳۵۲ به بعد و کتاب : افغانستان درمسیر تاریخ صفحه

فصل سوم

گفتار اول

امیر عبدالرحمن خان و روس ها

پس از تبعید امیر محمد یعقوب خان به هند، مردم افغانستان رایت جهاد را کماکان برافراشته نگاه داشتند و در اغلب نقاط کشور عرصه زندگی را بر انگلیسان تنگ کردند. در گرماگرم این کارزار و هجوم عسکر انگلیس بر شهرها و روستاهای افغانستان، سردار عبدالقدوس خان از کابل فرار کرد و نزد سردار عبدالرحمن خان به سمرقند رفت و او را از آنچه در کشور ما جریان داشت، آگاه ساخت. سردار عبدالرحمن خان که فکر میکرد فرصت برگشت به افغانستان مساعد است، سردار محمد سرور خان، سردار محمد اسحق خان و سردار عبدالقدوس خان را دستور داد تا عازم بلخ شوند و زمینه را مساعد سازند و خود نیز بعد از مذاکره باروسها و کسب اجازه، راهی افغانستان شد.

در آغاز ورود به افغانستان قیام ها و مخالفت هایی علیه او در بلخ و بدخشان صورت گرفت. اما سردار عبدالرحمن خان با استفاده از شعار «جهاد و غزا» و نجات کشور از سلطه انگلیس، مردم را به سرعت تحت تاثیر قرارداد. بحدی که میران بدخشان و اعیان قطغن و ترکستان و نیز هر خانواده ای از این مردم بنام جهاد صدها مرد واسپ را با آذوقه و مصارف آنان در اختیار او قرار دادند و سپاه بلخ نیز در اندک مدتی آمادگی خود را بطرفداری وی اعلام داشتند.

سردار عبدالرحمن خان که پس از یازده سال، بادت خالی و غربت از سمرقند برگشته بود، اینک پیشاپیش هزاران مردمی حرکت می کرد که همه برای جهاد کمر بسته بودند و هدف مقدس و مشترکی آنان را در یک صف رهبری مینمود.

تعداد داوطلبان جهاد و قوای قومی، منزل بمنزل افزایش می یافت، بگونه ای که حین مواصلت به چاریکار شمار ایشان به یکصد هزار نفر میرسید. و در همین جابود که از طرف مردم به پادشاهی برگزیده شد.

گرفتن نماینده سیاسی انگلیس که از تجمع مردم و شکست پیایی عسکر انگلیس در جبهات جنگ سخت در اضطراب قرار داشت و با ارسال نامه و پیام قبلا زمینه سازی کرده

بود، از تاریخ ۳۰ جولائی تا اول اگست ۱۸۸۰ با سردار عبدالرحمن خان مذاکراتی انجام داد. در این مذاکره امیر عبدالرحمن خان با انگلیسان کنار آمد و در نتیجه آن انگلیسان افغانستان را تخلیه کردند، پایه های قدرت امیر استحکام یافت و جنگ دوم افغان و انگلیس بعد از یکسال و نه ماه به پایان رسید.^۱

و اما بنابر شناختی که امیر عبدالرحمن خان حین اقامتش در سمرقند از روس ها داشت و با انتباهی که از غداری ها و حقه بازی های آنها در رابطه با امیر دوست محمد خان و امیر شیر علی خان گرفته بود، کاملاً میدانست و عقیده داشت که اعتماد کردن به روس و دوستی با این قوم نا درست و زیان آور است. لذا رو ابطش با روس ها از همان آغاز توأم با دقت و احتیاط بود و جز داد و ستد تجاری آنها در مراحل اول و به پیمانۀ اندک، معامله دیگری با روسیه نداشت.

حتی به سرحدداران افغانی امر اکید داده بود که آمدوشد اتباع روسی را در مرزها به شدت مراقبت کنند و هر گز اجازه ندهند که یک نفر هم از ایشان داخل خاک افغانستان شود. ولی در همان حال و با همه اوامر اکیدی که داده شده بود، جواسیس روسی میتوانند به موافقت و حمایت خود سرداران حکمروا و نزدیک به امیر، داخل افغانستان شوند، چنانچه سردار عبدالقدوس خان والی هرات، هر گز مانع آمدوشد روسها نمی شد و با همه شدت و عتابی که امیر عبدالرحمن در این مورد بعمل می آورد، وابسته گانش کار خود را می کردند.

همچنان با آگاهی از برنامه های روس در منطقه و تشویشی که از پیشروی و تجاوز آنان داشت، در طول سرحدات افغانستان با روس، مانند میمنه، هرات، بلخ و غیره، قلعه های نظامی مستحکمی بنا نهاد و عساکر زیادی را در آنها جابجا نمود. پس از آنکه روس ها خبوه و عشق آباد را اشغال کردند، تشویش و نگرانی از روس ها شدت یافت و امیر عبدالرحمن خان در سال ۱۸۸۳ میلادی دستور داد تا قوای امنیتی در شغنان، واخان و روشنان نیز مستقر گردد. با وجود این پیش بینی ها و آمادگی های قبلی، سعی امیر عبدالرحمن خان پیوسته آن بود تا از تصادمات مرزی جلوگیری کند و بهانه ای بدست روسها ندهد. اما روسها طبیعتاً و بر مبنای برنامه هایی که داشتند، فکر تحریک و تجاوز را از کله خود دور نکردند و هر روز بر قسمتی از متصرفات افغانستان دست درازی نمودند.

۱- برای شرح جزئیات آمدن سردار عبدالرحمن خان به افغانستان و برقراری تماس و نامه با انگلیسان و اوضاع آنروز افغانستان، رجوع شود به: تاج التوریک جلد اول، سراج التوریک جلد ۲ از صفحه ۳۵۹ به بعد و کتاب افغانستان در مسیر تاریخ از صفحه ۶۳۳ به بعد، و نیز کتاب «چهل و یک سال در هندوستان» اثر لاردر برتس در ۲ جلد متن انگلیسی، و تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۴.

اولین اقدام و تجاوز روس ها آن بود که در ۱۴ فبروری ۱۸۸۴ بر مرو یکی از ولایات تاریخی افغانستان حمله کردند و آنرا به تصرف در آوردند . سفیر روس بدربار لندن در توجیه این تجاوز و جنایت ، بوزارت خارجه انگلیس گفت:

«سیاستمداران روس و انگلیس همیشه تاکید کرده اند که برای قدرت های متمدن که همسایگان نزدیک غیر متمدنی دارند ، بسیار مشکل است که در محدوده قلمرو خود توقف نمایند .»

آری! در قاموس روس ، تمدن یعنی غارتگری و آدم کشی و تجاوز به حریم دیگران ، تمدن یعنی پانهادن بر تمام معیارها و ارزش های انسانی و حقوق بین المللی ، تمدن یعنی وحشت و بربریت و توسل به برچه و تانک و زور ، و جز این ، اصلاً مفهومی ندارد . چنانچه از آن تاریخ تا امروز که بیش از یکقرن میگذرد ، در طبع و خصلت و آئین روسی اندک تغییری وارد نشده است و همین اکنون جهانیان جنایات و دد منشی های این قوم «متمدن» را در کشور آزاد و صلح دوست افغانستان عملاً مشاهده می کنند .

یکی از مشخصات تمدن در کیش روسی ، بی حیائی و دروغ گفتن است ، چنانچه پس از اشغال مرو و کشتار مردمان بی گناه آن ، وزیر خارجه روس بوزیر مختار انگلیس در دربار پترزبورگ اطلاع داد که:

«تراکمه (= ترکمن ها) مرو و آغال ، خودشان بمیل و رضا قبول تابعیت دولت روس را نموده اند و دولت امپراتوری فقط یک حاکم یا چند نفر خواهد فرستاد که مرو را اداره کنند .» (۱)

در حالی که ساکنین مرو اغلب به افغانستان پناهنده شدند و حاکم مرو با اصرار و تاکید از امیر افغانستان تقاضا داشت تا به کمک مردم بی دفاع مرو بشتابد و آنان را از دستبرد و غارت و محکومیت روس نجات دهد .

اشغال مرو زنگ خطری بود که نقاط دیگر افغانستان را نیز تهدید می کرد و بنابر این دسته دیگری از عساکر افغانستان ، اوایل ماه جولائی ۱۸۸۴ ، در پنجاه متمرکز گردید تا این منطقه را که سالها جزء لاینفک افغانستان بود ، از تجاوز احتمالی روس ها حراست کنند . این ایام مصادف بزمانی بود که هیئت حد بخشی انگلیس و روس برای تعیین نقاط نامشخص سرحدی بین روس و افغانستان آمادگی می گرفتند .

لیکن عساکر روسی تحت فرماندهی جنرال «کوماروف» رئیس هیئت حد بخشی روس ، بدون آنکه منتظر هیئت حد بخشی انگلیس باشند ، پل خاتون و قزل تپه را اشغال کردند و در کشک تا پل خشتی رسیدند و اعلام داشتند که جلگه پنجاه ، جزء خاک مرو محسوب می شود و افغان ها آنرا غصب کرده اند .

بعد از اشغال مرو، روس ها سرخس را نیز متصرف شدند و در فکر تسخیر آق رباط در بادغیس هرات افتادند و ازان تاریخ به بعد هرات باخطر مستقیم مواجه گردید .

در ۱۷ نومبر همین سال (۱۸۸۴م) هیئت حد بخشی انگلیس بریاست سرپرتمسدن مشاور حکومت هند باتشریفات و ترتیبات خاص همراه با ۳۵ افسر، ۱۳۰۰ عسکر، ۴۰۰ قاطر و ۱۳۰ شتر وارد هرات شدند . روس ها فوراً پیشنهاد کردند که نمایندگان روس و انگلیس در سرخس باهم ملاقات کنند و در مورد نقاط نا مشخص سرحدی باهم مذاکره نمایند . ولی عملاً وقت را به ارسال و مرسل نامه و پیام ضایع نمودند و به توافق نرسیدند .

در سال ۱۸۸۵م اختلافات روس و افغانستان نسبت به امور سرحدی شدت یافت و احتمال بر خورد های نظامی بیشتر گردید . در همین احوال حکومت انگلیس از امیر عبدالرحمن خان دعوت کرد تا به هند مسافرت نماید و این امر فرصت دیگری به روس ها فراهم ساخت تا یک گام دیگر نیز به جلو بردارند .

امیر در آخر مارچ ۱۸۸۵ وارد راولپندی شد و با گرمی استقبال گردید . در مدت اقامت ده روزه اش پنج بار با انگلیسان مذاکره نمود ، ولارد و فرین و ایسرای هند در اولین جلسه به امیر عبدالرحمن گفت : اگر دولت روس به افغانستان حمله کند ، اعتماد داشته باشید که دولت انگلیس از هر طرف با روس ها جنگ را آغاز خواهد کرد . همچنان انگلیسان درباره تحکیم دفاعی هرات در برابر حمله روس ، اعزام سپاه انگلیس و امداد نظامی را پیشنهاد کردند و امیر در جواب گفت :

سلاح و مهیات نظامی قابل قبول است ، ولی پذیرفتن سپاه انگلیس در افغانستان بدون موافقت و مشوره با مردم نا ممکن می باشد .

قضیه پنجاهه یا اولین جنگ افغان و روس

همزمان با سفر امیر به راولپندی ، رئیس هیئت حد بخشی روس جنرال کوماروف ، در مذاکرات با هیئت انگلیس بهانه جوئی و کار شکنی نمود و بتاريخ ۳۰ مارچ ۱۸۸۵ به افسر افغانی در پنجاهه اخطار داد که در ظرف ۲۴ ساعت آنجا را تخلیه کند .

در برابر این اخطاریه روس ، جنرال افغانی «تیمور شاه» و کرنیل شاه مراد خان که بنا به امر امیر عبدالرحمن خان از هر نوع اقدامی علیه روس ها ممنوع بودند ، در حالت بلا تکلیفی قرار گرفتند و جنرال کوماروف با سه هزار عسکر روسی به پنجاهه حمله کردند و افغانها نیز مجبور شدند تا از خود دفاع کنند . درین جنگ نا برابر، روس ها یک هزار کشته دادند و تعداد زیادی زخمی بر جا گذاشتند و از عساکر و افسران افغانی ۳ صد نفر شهید و ۸۳ نفر زخمی گردیدند و در اخیر یک تولی (۱) توپچی که زنده مانده بود به هرات

۱- تولی: در تشکیلات نظامی افغانستان ، واحد یکصد نفری را گویند .

مراجعت کرد و پنجاه به تصرف روس ها درآمد .

انگلیسان در دومین مجلسی که با امیر داشتند او را از حمله روس به پنجاه آگاه کردند و برایش تذکر دادند که شما هنوز آمادگی دفاعی ندارید و سپاه انگلیس را هم نمی پذیرید ، وقتیکه افغانستان از دست رفت آنوقت کمک انگلیس بی فایده خواهد بود . امیر گفت هرگاه اینطور باشد من پارچه خاکی را که بر سر آن نزاع است ، بدولت روس میگذارم من وقوع این حمله را قبلاً میدانستم لیکن انگلیس به نظر من اعتنا نکرد و بجای تقویت دفاعی افغانستان ، به تحریک دشمنان من در پشاور پرداخت ، لذا سپاه من مشغول جلوگیری از آنهاست نه دفاع از روس !

انگلیسان بر خلاف وعده هایی که به امیر عبدالرحمن خان داده بودند ، در برابر حمله روس به پنجاه ، از جا تکان نخوردند و حتی هیئت حد بخشی آن که در نزدیکی پنجاه و جنوب مرغاب بود ، از محل کار خود فرار کرده و به هرات برگشتند ، و از دادن تفنگ های خویش به عساکر افغانی هم خود داری کردند .

کابینه گلداستون محض در حرف ، به روس ها التیماتوم داد و تقاضا کرد تا از پنجاه خارج شوند ولی روس ها یک نفر مهندس را به لندن فرستادند و پس از مذاکره با انگلیسان ، ذهنیت آنان تغییر یافت و التیماتوم خود را پس گرفتند . امیر عبدالرحمن خان که خودش از افغانستان دور بود و ضعف انگلیس ها را در برابر روسیه بخوبی احساس می کرد ، ضمن مذاکرات با ویسرای هند ، به هیئت سرحدی انگلیس اعلام کرد که برای جلوگیری از جنگ با روسیه حاضر است در بدل ذوالفقار ، پنجاه را بروسیه وا گذارد .

پس از سقوط کابینه گلداستون و رویکار شدن کابینه «سالزبری» بتاريخ دهم نومبر ۱۸۸۵ پروتوکولی بین انگلیس و روس امضاء گردید و حسب آن نمایندگان انگلیس و روس در دهم دسمبر ۱۸۸۵ باهم دیدار کردند و درباره تعیین خط سرحدی به مذاکره پرداختند . مذاکره برسر این موضوع جنجال برانگیز و سایر نقاط متعلق به آن چند سال طول کشید و بالاخره در ۲۲ جولائی ۱۸۸۷ فیصله نامه ای ترتیب گردید و بر اساس آن روس ها از ادعای خود ، در مورد دهانه ذوالفقار و مرو چاق دست کشیدند و خطوط سرحدی نیز معین گردید . (۱)

عکس العمل مردم در قضیه پنجاه

حمله و اشغال پنجاه توسط روس ها ناگوارترین خبری بود که ملت افغانستان و مسلمان همجوار را به شدت تکان داد و همه اعلام آمادگی کردند تا برای مقابله با روس و دفاع از حریم اسلام به جهاد اقدام نمایند . همچنین نامه های بیشماری از مسلمانان سند و پنجاب ،

۱- برای تفصیل موضوع پنجاه ، عکس العمل انگلیس ، سفر امیر به راولپندی ، رجوع شود به : تاج التواریخ جلد دوم ، تاریخ

روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۴ . و افغانستان در مسیرتاریخ صفحه ۶۸۳ به بعد .

پشاور، دیره جات، باجور، سوات، چترال، بلوچستان و مسلمانان خوقند، سمرقند، بخارا و اورگنج به کابل رسید که حمایت خود را از جهاد مردم افغانستان و آمادگی خود را جهت اشتراک در آن، اعلام داشته بودند. قبل از این نامه های دیگری نیز از خان های اورگنج، مرو و سمرقند بکابل مواصلت کرده بود و هریک از امیر افغانستان تقاضا داشت تا برای نجات آنان از چنگ روس و پیوستن شان به افغانستان اقدام کند. امیر عبدالرحمن خان بهر یک جواب داد که مسلمانان برادر همدیگراند و جهاد از وظایف مشترک ایشان است، لیکن قضیه سرحدی روس و افغانستان اکنون به مصالحه انجامیده است و شما کماکان با دول متبوع خود رفتار نمائید.

گرچه امیر عبدالرحمن خان از ضعف انگلیس و قدرت نظامی روس بر حذر بود و احساس موفقیت نمیکرد، اما یکی از بزرگترین اشتباه سیاسی اش همین بود که از فرصت استفاده نکرد و هیجان و احساس مسلمانان را نادیده انگاشت. ورنه روس ها دران ایام به آن حد و پایه نبودند که میتوانند در برابر قیام همگانی مسلمانان استادگی کنند. و مسلماً نتیجه آن می شد که پنجاه بار دیگر از چنگ روس ها رهائی می یافت، و این ضربت مسلمین نمونه و معیاری می شد برای روس ها تا در آینده از حمله بر حریم اسلام خودداری کنند، و اینکار بذات خود نقطه عطفی بود جهت اتحاد مسلمانان که نتایج و ثمرات مطلوب آن، بر آینده جهان اسلام اثر می گذاشت و میتوانستند در موارد نیاز، چنین تجربه یی را به جرئت تکرار کنند و بقدرت و نیروی خویش واقف باشند و نگذارند تا تفرقه و جدائی آنان بر دشمنان شان امکان تسلط و برتری دهد.

ادامه دسایس و تجاوز روس

درسال ۱۸۸۷ میلادی، هنگامی که هیئت های حد بخشی روس و انگلیس مشغول مذاکره و تعیین سایر نقاط نا مشخص سرحدی بودند، الکساندر سوم شخصاً جنرال گروبیچوفسکی را مامور نمود تا با سردار محمداسحق خان فرزند سردار محمد اعظم خان، پسر کا کای امیر عبدالرحمن خان، والی بلخ مراوده سری بر قرار کرده و او را علیه امیر بر انگیزد. جنرال محیل روسی از تاشکند با سردار محمد اسحق خان تماس بر قرار نمود و ده هزار تفنگ روسی، یک میلیون کارتوس و صد هزار روبل نقره در اختیار وی قرارداد و او را به امید امارت افغانستان به قیام واداشت. ولی این شورش و حرکت بزودی سرکوب شد و محمد اسحق خان به سمرقند فرار نمود (۱).

پس از این توطئه و شکست، روس ها مدتی آرام شدند، اما بنابر مرض همیشگی در سال ۱۸۹۳ میلادی بار دیگر عساکر روسی بفرماندهی «ایوانوف» برپامیر حمله کردند

و پاسداران افغانی مجبور بدفاع و مقابله شدند .
 دو سال بعد (۱۸۹۵م) از راه «غند و شاخدره» به شغنان پیشروی کردند و در مواضع «غند ، خرگوشی ، مرغابی و قلعه راش» متمرکز گردیدند . عساکر افغانی هم از آنسوی دریای پنج «آمو» برگشته و در قلعه شغنان موضع گرفتند .
 در اثر این بحران مرزی و نگرانی از توسعه و ادامه آن ، هیئت انگلیسی تحت ریاست جورج کرزن از راه گنج آب ، به واخان بدخشان رفت و حدود شغنان و درواز و پامیر را مطابق به نقشه قدیم مورد ارزیابی قرار داد . و بعد از مشاهدات و معائنات از طریق چترال به هند بازگشت .

در لندن هم مذاکره با سفیر روس آغاز شد و بالاخره در نتیجه سازش های پنهانی دو قوه استعماری ، قسمت دیگری از خاک افغانستان بنام «پامیر کلان» بر روس ها واگذار گردید و پامیر خورد و واخان ، در تصرف افغانستان باقی ماند .

برای تعیین حدود شمال شرق و شمال کول (ویکتوریا) نیز هیئت های حد بخشی انگلیس و روس و افغانستان داخل کار شدند و در مدت سه ماه نقشه آن آماده و امضاء گردید .
 یکسال بعد (در ۱۸۹۶م) مردم درواز بدخشان به ضد روس ها وسلطه آنان قیام کردند و روس ها که نقاط مهمی را به همکاری هیئت انگلیس در پامیر و مضافات آن بدست آورده بودند ، از درواز منصرف شدند و بتاريخ ۱۸ میزان همان سال مواضع سه گانه « تنگی ، کوف ، و واهان» را که از مضافات درواز ، روشن و شغنان هستند ، بهامورین افغانی مسترد نمودند و بدین ترتیب افغانستان در زمان امیر عبدالرحمن خان از تصادمات سرحدی با روس رهایی یافت . (۱)

رقابت های روس و انگلیس در قرن نوزدهم واقعاً آفت و فتنه بزرگی بود که در نتیجه آن کشور های آسیایی و از جمله افغانستان به شدت آسیب دیدند و زیان های ناشی از آن نه تنها با گذشت زمان جبره نشد ، بلکه وضع را بشکل رقت باری کشانید که اینک همه ما در جریان آن قرار داریم .

متأسفانه قدرت های غارتگر استعماری علاوه بر آنکه در محدوده جغرافیایی ما دستبرد زدند و قسمتی از خاک ما را غصب کردند ، بر قلمرو اراده و آزادی های سیاسی ما نیز حاکم شدند و شاهان و امیران افغانستان را در حالتی قرار دادند که خواه نا خواه باید بمراد دیگران زیست کنند ، و روحیه اعتماد به نفس و اتکاء بخدا در نهاد شان کشته شود .

دامن زدن به وسوسه های قدرت جوئی ، تحریک هوس های کد خدائی و خان سالاری ، تولیدنفاق و کین توزی و تهدید به حمله و تجاوز ، همه حربه ها و وسایلی بودند که روس و انگلیس هر یک برای کسب منافع خود و استعمار ملت افغانستان ، از آنها استفاده می

کردند . و بدین ترتیب حکام افغانی بعضاً بین این دوفشار ثبات و توازن سیاسی خود را از دست میدادند و بی اختیار یا دست آن می گرفتند و یا دامن این .
یکی از سیاست مداران انگلیس و وزیر خارجه هند برتانوی (سرافریدلایل) حین ماموریت سیاسی اش بکابل و در جریان جنگ های افغانستان و برتانیه ، منظومه زیبائی بدین مناسبت سروده که وصف الحال امیر و افغانستان را بخوبی تمثیل می کند و آن این است:

افغان چودانه بین دوسنگ است زاسیا	کاخر دران میانه شود همچو توتیا
آن هر دو سنگ دولت روس است و انگلیس	کز آب روز گار بگر دند دایما
اما یکی ازین دو بقانون نظم و عدل	دارد اساس سلطنت خویش را بپا
گویا نوشته است بزرگی ز انگلیس	با عدل و لطف خوش بگشائید ملکها
لیکن بر انگلیس کند روس مسخره	گوید که دست ماست بعالم جهان کشا
چنگال ما که هست بصورت حریر پوش	چنگال آهنی است بمعنی جگر ربا
گاهی لمیده ایم پی وقت همچومیش ،	گاهی جهیده ایم بد شمن چو ازدها
امروزه روز، دولت اسلامیان همه	باشند منصرف به تلاشی و افتنا
آید ندای مرگ و خرابی مملکت	از هر طرف بگوش خرد روز و شب مرا

با خود کنم خیال منم واپسین امیر
یا بعد من شود دگری نیز بادشا (۱)

نظر امیر عبدالرحمن خان درباره روس ها

امیر عبدالرحمن خان ضمن توجیه و توضیح سیاست های خویش در برابر انگلیس و روس ، سخنان جالب و آموزنده یی ارائه میدهد که ذکر آنها در این مبحث کلاً مناسب و به موقع خواهد بود . وی در رابطه به موضوع پنجاه و نقاط مرزی افغانستان ، حکایت و شکایت ازان دارد که انگلیسان بوعده های خویش عمل نکردند و هنگام هجوم عسکر روسی به مرز های افغانستان حالت بی اعتنائی اختیار نمودند و نیز حرفها و پیشنهادهای او را درباره نقشه های پیشروی روس به افغانستان و هند ، نشنیده انگاشته اند . سپس ادامه داده می گوید :

« ۱۰۰۰ اگر خط سرحدی بین مملکت روس ها و مملکت خود را بطور قطعی تحدید نمی نمودم ، آنها بعضی نقاط دیگر را هم متصرف می شدند . درینجا لازم است بیان نمایم که تدبیر روس ها در باب تخطی اگرچه آهسته و مستمر میباشد ، ولی حالت آن محکم است و هیچ تغییر نمی یابد . اگر یکدفعه مصمم شدند که اقدام بکاری می نمایند .

دیگر هیچ چیز مانع پیشرفت خیالات آنها نیست . بمثل بعضی ممالک دیگر که هر دسته از وزراء که روی کار بیایند بتوانند ترتیب کار های دسته سابق را بهم زنند ، عادت حرکات سبقت جویی آنها مشابه به خصلت فیل است . چنانچه فیل قبل از آنکه پای خود را بجائی بگذارد آن محل را بدقت آزمایش می کند و یکدفعه که سنگینی خود را در نقطه مزبور قائم کرد ، دیگر به عقب بر نمیگردد و تا تمام گرانی خود را بر پای اول ثابت نگرداند و هر چیزی را که بر پایش آمده نرم نکند ، در برداشتن قدم دیگر تعجیلی ندارد . و روس ها در ظرف شصت سال قبل ازین به آهستگی تمام ولی باثبات قدم بطرف هندوستان عازم شده حرکت نموده اند دولت روس قبل از اینکه یقین بحصول مقصود حاصل نکرده باشد هیچ نقطه یی را متصرف نگردیده اند و بعد از آنکه جائی را متصرف شدند اظهارات و اشتهاارات مینمایند که دیگر جنگی نخواهند نمود و امنیت برقرار است و عهود و قرار و قرار داد هایی فی مابین را هم امضاء مینمایند و هرگونه میثاق و قسمی هم یاد می کنند که دیگر ابداً پیش نخواهند رفت . این مواثیق فقط تازمانی بر قرارا است که آن نقطه را که تازه تصرف نموده اند به جهت پشت بندی عساکر خود کاملاً مستحکم نمایند و تسلط تامی در آنجا پیدا کنند . بعد ازان قدم دیگری که نزدیک قدم اول بوده باشد بر میدارند بدون اینکه خیلی جلو بروند و یا به عقب برگردند . وقتیکه این نقطه را هم به نوبت آن در کمال خوبی به حیطة ضبط در آوردند آن وقت روبرو نقطه دیگر پیش میروند خواه معاهداتی در میان باشد خواه نباشد .» (۱)

موصوف راجع به قصد و نیت روس ها در افغانستان اظهار تشویش کرده و هشدار می دهد که:

«دولت روس تازمانی که افغانستان مقتدر و مستقل است امکان ندارد به هندوستان حمله کند یعنی دولت روس میخواهد افغانستان را با خود دوست نماید یا بیک فریبی آنرا از پیش پای خود بردارد ، این مطلب کمال اهمیت را دارد که باید در بازی با اشخاص پولیتکی روس که میخواهند افغانستان را از میان بردارند مواظبت نائیم .»
بازهم به ادامه حرفهای خویش اظهار میدارد که:

«اما دولت روس در خیال تسخیر هندوستان می باشد به این واسطه محتاج است از مملکت من عبور نماید و نه فقط به همین که عبور نماید و از عقب سر تشویش نه داشته باشد ، بلکه لازم دارد اگر بتواند افغانستان را متصرف شود . دولت روس چون میخواهد در خشکی با دولت انگلیس بجنگد از این سبب مایل است که افغانستان با او متفق شده در تسخیر هندوستان با او همراهی نماید یا آنکه افغانستان از صفحه روزگار محو شده دولتی نبوده باشد .»

همچنان در جمله دلایلی که امیر عبدالرحمن خان راجع به مقایسه دوستی با روس و انگلیس بیان مینماید، و بدوام حرفهائی که در بالا گفته آمد، می نویسد که:

«... دوستی افغان به جهت دولت روس هیچ فایده ندارد جز آنکه دولت مشارالیه را بگذارد از افغانستان بطرف هندوستان عبور نماید و این مثل آنست که افغانستان زیر پای روس گسترده شود و هر گاه چنین شد افغانستان پایمال عساکر دولت روس خواهد گردید. شاید دولت روس به حکمرانان افغانستان وعده هم بدهد که پنجاب یا نقطه دیگری از هندوستان را به او خواهد داد و معاهدات دوستانه نسبت به او اظهار خواهد داشت که افغانستان باید همیشه مستقل بوده باشد ولی اینگونه مواعید و معاهدات همان حالت را خواهد داشت که سایر معاهدات دولت روس داشته است.»

امیر موصوف به نحو عجیبی جنگ افغانستان و روس را پیش گوئی کرده و گفته است:

«روس ها در حمله به هند راهی ندارند جز اینکه از افغانستان عبور نمایند. به این قسم افغانستان همیشه پامال روس خواهد بود و افغانها را به جهت خدمت نظامی خود عنفاً مستخدم خواهد نمود و هر جا که جنگی باشد آنها را در پیش خواهند انداخت و از این اقدام دو مقصود خواهند داشت.»

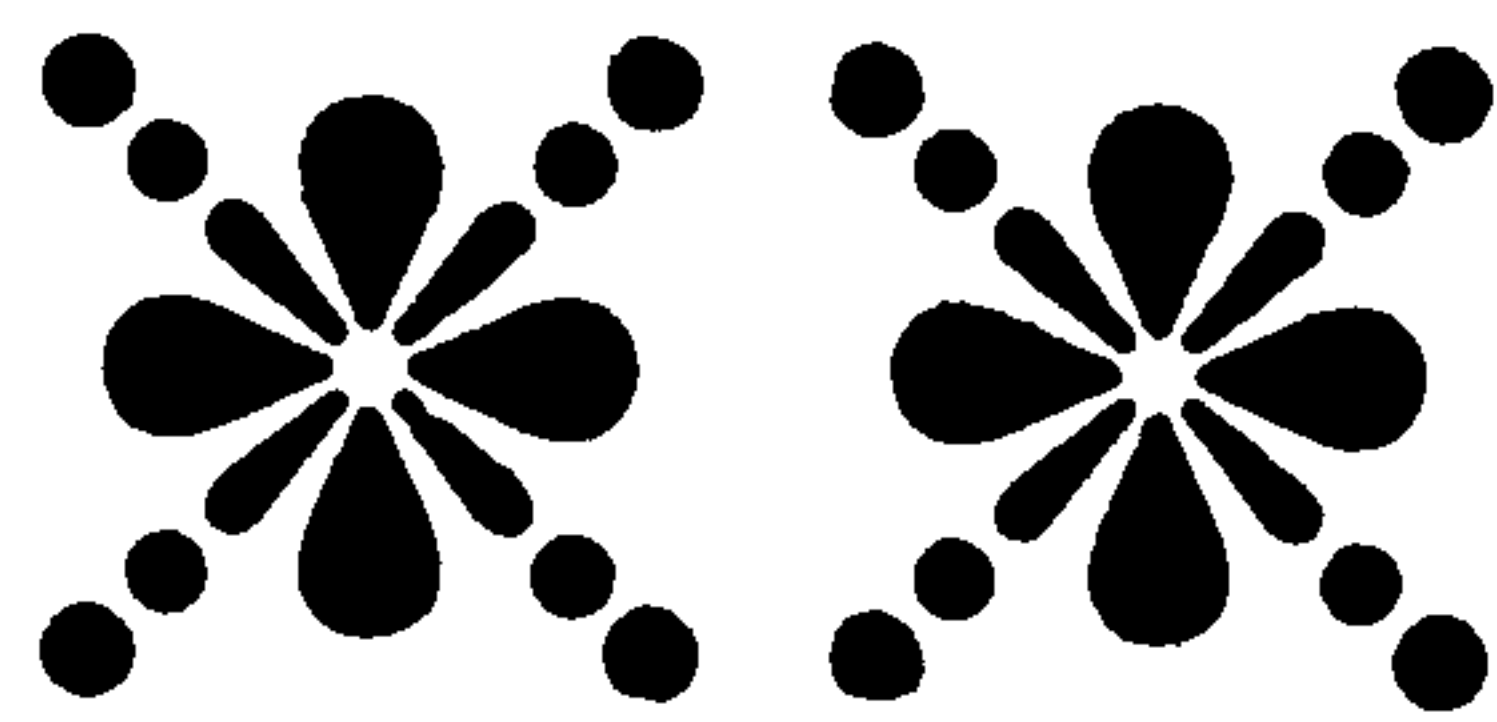
اول آنکه افغانها را به کشتن داده آنها را تمام نمایند، دوم آنکه عیال و اموال آنها را متصرف گردند. مسلمانها در باب حفظ ناموس خود کمال مواظبت را دارند و متحمل نخواهند گردید که روسها با آنها به این نوع سلوک نمایند و در مملکت ایشان هر چه بخواهند بکنند. نتیجه تمام این اقدامات این خواهد بود که جنگی بین دولت روس و افغانستان برپا خواهد شد» (۱)

وی در کتاب خویش انگلیسها را نسبت به مکاید روس و قصد و نیات ایشان در باره آینده منطقه بر حذر داشته و به خود روسها نیز اخطار کرده است که از این اقدام خود یعنی حمله به هند و افغانستان سودی نخواهند برد. (رجوع شود به صفحات اخیر تاج التواریخ جلد دوم).

اتفاقاً همه این پیش بینیها و پیشگوئیها یکی بعد دیگر تحقق یافت و بکمال تأسف شنیدیم و دیدیم که روسهای جنایتکار و غارتگر، پس از تسخیر ترکستان ره پیشروی و نفوذ خود را در بخارا باز کردند و در فرصت مساعد آنرا اشغال نمودند. و انگاه تقریباً شصت سال انتظار کشیده و انواع دسایس و حیل بکار بردند تا مساعی شان در افغانستان بارور گردید و بر کشور ما هجوم آوردند. اینک با کلیه امکانات و باتمام وحشت و بربریت می کوشند سلطه خود را در افغانستان تثبیت کنند و از انجا به پاکستان حمله نمایند و بساط

۱- درباره تمام حرفهای امیر و تفصیل مکمل آن رجوع شود به: تاج التواریخ از صفحه ۲۰۷ به بعد جلد دوم.

هستی منطقه را درهم نوردند!
 ولی ایگاش اخلاف امیر حد اقل یکبار هم حرفها، اندرزها و نگرانی های او را
 میخواندند و از دوستی و نزدیکی با روس اجتناب می وزیدند، تا این بد بختی و مصیبت
 دا منگیر مانمی شد و باغ و راغ وطن عرصه تاخت و تاز خراسان قطبی نمی بود!
 این درست است که در فرجام جز خجالت و رسوایی ارمغانی با خود نخواهند برد، لیکن
 خون صدها هزار شهید و علیل وطن، گرمی ترین و مقدس ترین چیزی است که هرگز جیره
 نخواهد شد.



گفتار دوم

عهد امیر حبیب الله خان (۱۹۰۱-۱۹۱۹م)

و گرفتاری های روس در ایندوره

امیر حبیب الله خان که پس از فوت پدر بلا فاصله بر اورنگ شاهی نشست ، در سیاست خارجی خویش درست همان راهی را دنبال کرد که امیر ماضی انتخاب کرده بود و تا آخر کوشید از نزدیکی و گزند روس ایمن ماند . روس ها هم بعد از اشغال پامیر و پنجده و پایان دادن به بر خورد های مرزی ، مدتی از توطئه و دست اندازی در افغانستان خود داری کردند ، و در همین فرصت بود که بلا و فتنه از در و بام خود شان سر کشید و حوادث گوناگون و گرفتاری های پی در پی ، آنانرا بخود و نقاط دیگر مشغول ساخت .

اولین در گیری شان در سال ۱۹۰۴ میلادی با جاپانی ها بود که در آن ایام رزم و پیکار سپاهیان تزار ، بیش از یکسال دوام نیافت و باوجود فزونی لشکر و برتری سلاح به سختی شکست خوردند و ناچار به امضاء قرار داد صلح شدند .

این سوء اتفاق وضع سیاسی و اجتماعی روس را در اندرون خودش ، دگرگون ساخت و برای نخستین بار جنبش هایی علیه زار و نظام خود کامه و استبدادی اش تبارز نمود . فرمانروای منفور و شکست خورده روس (نیکولای دوم) در حالی که آشوب گران را به نوآوری ها و اصلاحات نوید می داد و می کوشید از خشم آنان کاسته آید ، به رقابت های خویش با انگلیسان نیز خاتمه بخشید ، و روی پیمانی که طرفین در ۳۱ اگست ۱۹۰۷ باهم بستند ، ساحه نفوذ و تکلیف هریک نسبت به افغانستان روشن و مشخص گردید . متن معاهده مذکور چنین است :

«مقامات عالیرتبه دوکشور متعهد ، بمنظور برقراری امنیت کامل در مرز های مربوط خود در آسیای مرکزی و حفظ یک صلح محکم و همیشگی در این نواحی با امضاء قرار داد زیر موافقت مینمایند .

ماده اول - دولت پادشاهی بریتانیا اعلام می دارد که قصد تغییر وضع سیاسی افغانستان را ندارد . بعلاوه حکومت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا تعهد می کند که نفوذ خود را در افغانستان فقط در راه صلح اعمال نماید و هیچگاه به اقدامات خصمانه و تهدید آمیز نسبت به روسیه در افغانستان دست نزند و افغانستان را نیز به این امر تشویق

نکند . دولت امپراتوری روسیه نیز از طرف خود اظهار می کند که مملکت افغانستان را خارج از منطقه نفوذ خود دانسته و متعهد می شود که کلیه مناسبات سیاسی خود را با افغانستان از طریق دولت پادشاهی بریتانیا برقرار کند . و همچنان تعهد مینماید که هیچگونه نمایندگان و مامورانی به افغانستان نفرستد .

ماده ۲ - دولت پادشاهی بریتانیا قبلاً در معاهده کابل مورخ ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ منعقد در کابل (۱) اظهار نموده که قرار داد های منعقد شده با امیر عبدالرحمن خان را قبول داشته و نیت تعرض به افغانستان و امور داخلی آن ندارد ، حالاهم تعهد مینماید که خلاف قرار داد فوق الذکر اقدام به الحاق و یا تصرف کدام حصه از خاک افغانستان نخواهد نمود . و از مداخله در امور داخلی آن کشور تا وقتی که امیر افغانستان در انجام تعهدات خود کوتاهی نکند ، خود داری خواهد کرد .

ماده ۳ - مامورین روس و افغانی که مخصوصاً برای انجام این مامول تعیین میشوند ، میتوانند در سرحد و ایالات سرحدی برای تنظیم مسایل محلی که عاری از جنبه سیاسی باشد ، روابط متقابل و مستقیم داشته باشند .

ماده ۴ - دولتین بریتانیای کبیر و روسیه رسماً اعلام می دارند که در افغانستان در امور تجاری اصل تساوی را رعایت خواهند کرد . و موافقت مینمایند که کلیه تسهیلاتی که درباره تجارت باتجار انگلیس و تاجار هندی در آتیه معمول خواهد شد ، عیناً درباره تجارت و تاجار روس نیز معمول گردد . هرگاه توسعه دامنه تجارت ، لزوم نمایندگان تجارتی ایجاب کند ، دولتین متعاهدتین با یکدیگر داخل مذاکرات لازمه خواهند شد . البته بدیهی است که حقوق حاکمیت امیر را در نظر خواهند داشت .

ماده ۵ - این مقررات فقط زمانی بموقع اجرا گذاشته خواهد شد که دولت بریتانیا موافقت امیر افغانستان را به اطلاع دولت روسیه رسانیده باشد .» (۲)

ولی امیر حبیب الله خان از قبولی معاهده مذکوره سر باز زد و آنرا برای افغانستان زیانبار خواند . ظاهراً شورای امیر که دستورات و نصایح امیر حبیب الله خان را محترم میدانستند ، به این امر موافقت نکردند . مخصوصاً برادر امیر ، سردار نصرالله خان دربار را در این زمینه تهدید کرد و گفت که:

«اگر امیر این پیمان را بپذیرد و امضاء کند ، پس او باید به سمرقند فرار کند . دیگر جای او در افغانستان نخواهد بود .»

۱- قرار داد ۲۱ مارچ ۱۹۰۵ کابل ، بین امیر حبیب الله خان و انگلیسان صورت گرفته و در واقع تجدید همان قرار داد هائی است که انگلیسان با امیر عبدالرحمن خان بسته بودند البته باندرک تفاوت .

۲ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۶ ، و رقابت روس و انگلیس در افغانستان و ایران .

استدلال او این بود که اگر برای بریتانیا برابر یک دفعه سوزن راه داده شود، آنها نظر به مهارت خاصی که دارند چنان وسعتش می بخشند که قافله های فیل همراهی بارش بتواند از آن عبور و مرور کند (۲)۰

و اما انگلیس و روس بعداً به سفارش عهد نامه شان وفا نکردند و بدون آنکه شاه افغانستان آنرا تأیید کند کار خود را دنبال نمودند.

بهمین ترتیب درباره ایران نیز معاهده پنج ماده یی دیگری بین دو طرف به امضاء رسید و به اساس آن انگلیسان امتیازاتی را در این کشور به رفقای روسی خود وا گذاشتند. روس ها که پیوسته در کمین و جستجوی فرصت اند، از این امتیاز و ضعف نظام حاکم بر ایران استفاده کردند و از سال ۱۹۰۹ میلادی تا آغاز جنگ جهانی اول و در جریان آن (۱۹۱۴م) بدفعات متعدد بر شهرها و روستا های ایران حمله نمودند و هزاران نفر را در تبریز و گیلان و مازنداران و مشهد بدار آویختند.

همزمان با آن هر دو قدرت استعماری می کوشیدند با تحریک و دستکاری کشور های اروپائی، دولت عثمانی همسایه ایران را نیز خرد کنند و از نهضتی که قرار بود اتحاد دنیای اسلام و عظمت پارینه اش را احیاء کند، جلو گیری فرمایند.

مردم افغانستان نسبت به آنچه در ترکیه می گذشت به شدت متأثر بودند و حاضر شدند تا بصورت داو طلبانه در جنگ علیه کفر، برادران ترکی خود را یاری دهند. لیکن امیر حبیب الله خان در برابر این وعده انگلیس که: «بعد از جنگ استقلال افغانستان را برسمیت خواهد شناخت» اعلان بیطرفی کرد و وعده مذکورهم وفانشد. مقارن این احوال یک نفر سیاح افغانی در استانبول نامه ای عنوانی طرزی مدیر سراج الاخبار افغانیه میفرستد که:

«تمام بدبختی های عالم اسلام و ترکیه را که من به چشم خود دیده ام همه را در بی اعتقادی و بی دیانتی افسرها و بزرگان آنها یافته ام. و میشنوم که می گویند به مجردی که مسئله استانبول را فیصله کنند، روس و انگلیس به مسئله افغانستان آغاز می کنند. زیرا مقصد همه فرنگی ها همین است که در دنیا حکومت مستقل و مقتدر اسلامی نگذارند.» (۳)

بهرحال، هنوز روس ها از جنگ جهانی فارغ نشده بودند که آفت کمونیزم و انقلاب اکتوبر، روس و جامعه اش را واژگون ساخت. گرچه بارویکار آمدن بلشویک ها خطر استعمار در منطقه بیشتر گردید و آزادی کشور های همجوار مورد تهدید قرار گرفت اما هنوز، بخارا حایل بود و وارثان استعمار تزار یک گام از ما دور ترک بودند. امیر حبیب الله

۱- سیاست خارجی افغانستان در نیمه اول قرن ۲۰، نوشته «ادمک» ترجمه پوهاند فاضل خان متن چاپ نشده ص ۱۰۸.

۲- سراج الاخبار شماره (۹) سوم دلو ۱۲۹۱ ه ش، صفحه ۸.

موجودیت بلشویزم را برسمیت نشناخت و از استقرار روابط سیاسی با روس ها سرسختانه اجتناب ورزید . همه این جریانات و حوادث که در بالا ازان نام بردیم ، در واقع برای امیر حبیب الله خان یک حسن تصادف بود و بصورت طبیعی مانع ازان گردید که روس ها مثل همیشه در کشور ما دستبرد زنند . البته ثبات فکری ، اراده استوار و تدابیر امیر در حد خود نقش اساسی داشت .

مع هذا روس ها بنابر اقتضای طبیعی و سیاسی خود به هیچوجه از مداخله و ایجاد ناراحتی و درد سر بدولت و مردم ما خود داری نمیکردند . منتها روش کار خویش را عوض کردند و بجای عملیات مسلحانه و مشهود ، از طریق شبکه های جاسوسی و ایجاد تحریک و تهدید در مرزها اکتفا کردند که نمونه های آنرا در صفحات بعدی و به اختصار مطالعه خواهیم کرد .

عکس العمل افغانستان در فاجعه ایران

چنانکه اشاره شد ، واکنش حکومت افغانستان نسبت به تجاوز و حملات مکرر روس ها در ایران و اوضاع اسفناک این همسایه مسلمان ، درست به همان منوال بود که اکنون مسلمانان جهان در برابر قضیه افغانستان دارند . بدین معنی که وقتی روس ها در ایران سرگرم غارت و تاراجگری و قتل عام بودند ، سایر مسلمین جهان از دورتاشا می کردند ، و احياناً گاهگاهی با نشر خبری و اظهار تاءثری از دور کله می جنبانیدند ، و اینک سفاکان روسی ، افغانستان را از خون فرزندان بیگناهِش به حمام خون تبدیل کرده است و پیروان قرآن و اسلام از دور خیره خیره می نگرند و دم درنمی کشند . این وضع گویای آنست که روس ها از همان آغاز بی خصلتی ، ضعف مسلمین و عدم همکاری آنان را بایکدگر درک کرده بودند و هر کدام را به تنهایی خورد و خمیر می کردند .

واقعاً چقدر درد ناک است که کشور مسلمان و همسایه ما ایران ، در روز گارانی که غرق در آتش و خون بود و سفاکان روسی هر روز صدها مرد و زن را بدار می آویختند و حتی روضه امام رضا را با عده ای از کودکان و زنان که در آنجا پناهنده شده بودند مورد حمله قرار دادند (۱) ، از هیچ کشوری کمک نشدند و احساس ممالک اسلامی من جمله کابل از روی کاغذ به نوک بر چه انتقال نکرد .

مهم ترین عکس العمل و همدردی کابل در برابر اوضاع ایران و جنایات روس دران کشور ، تنها نوشته هائی بود که گاهگاهی در سراج الاخبار افغانیه انعکاس می یافت و بیشتر آنها جنبه خبری داشت که اینک نمونه یی از آنها به اختصار نقل می کنیم .

سراج الاخبار در شماره (۱۷) سال اول ، ۱۱ جوزای ۱۲۹۱ هـ ش ، پس از آنکه اشاره یی

۱- ملک الشعراء بهار بی حرمتی روس وحشی را به روضه حضرت امام رضا در قصیده زیبایی وصف کرده است و در دیوان او

به نقشه و پلان روس راجع به هند و رسیدن به آبهای جنوب می کند، می نویسد که: همه جا در ایران باغچه های صمصام السلطنه و احتشام الدوله ها و میر بهادر جنگ، اتابک اعظم ها، رفیع الملک ها و غیره دیده می شود، ولی اکنون که روس ها در مازندران و گیلان و آذربایجان حکومت می کنند، این همه صمصام الدوله ها و نظایر آنها کجا است تا از ایران دفاع کنند.

همچنان در همین شماره (صفحه ۵) از حمله روس به مشهد و به توپ بستن روضه امام رضا و قیام سالار الدوله ایران بحث مفصلی دارد که نقل آنها مقدور نیست.

ولی این نوشته ها چه دردی را میتوانست درمان کند خصوصاً که مردم ما دران عهد از نعمت سواد محروم بودند و مطالعه اخبار و برانگیختن احساسات مردم از این طریق کار ساده یی نبود. بهرحال روس ها با همه اطمینان از بی جرئتی دولت کابل و عدم تصمیم گیری عملی و قاطع آن، بازهم برای اینکه او را بیشتر بخود مشغول نگه دارند، گماستگانی در نوار مرزی ایران و افغانستان پیدا کردند تا در وقت ضرورت از آنها استفاده کنند.

چنانچه وقتی امیر حبیب الله خان از لزوم تقویت سرحدات خود، در سیستان حرف میزند تا در موقعش بتواند از نفوذ روس ها در اینسوی مرز افغانستان جلوگیری کند، شخصی بنام سردار خدا داد سیستانی باجمعی اوباش و اشرار به خاک مرزی افغانستان حمله می کنند و جان و مال مرز نشینان را بغارت می برند که در اثر آن، حشمت الملک رئیس قشون ایران نامه ای به والی هرات میفرستد و از عملی که توسط خدا داد و یارانش صورت گرفته است بوزش میخواهد (۱).

ملاحظه می کنید که روس ها تا چه حد در استخدام اجیر، فریفتن ملت ها و نحوه استفاده از فرصت مهارت و توانایی دارند و در نتیجه همین کارنامه های شیطانی است که حتی میتوانند میله تفنگ دشمن را از هدف گیری بسوی خود، منحرف سازند و بوسیله او دشمنان دیگر خویش را آماج گلوله قرار دهند. چنانچه این سردار بی سر سیستانی بجای آنکه بر لشکریان روس حمله برد و آنان را از خاک ایران برون کشد، بر مرز های افغانستان حمله می کند و برادر کشی مینماید، و در نتیجه اوضاع سرحدی میان دو کشور مسلمان غیر عادی می شود و روس ها با خیال راحت بکار خود ادامه میدهند.

در روزگار ما وضع بدتر از آنست که تذکار رفت زیرا از یکسو با تجاربی که استعمار و بخصوص روس ها در مرور ایام و در اثر تجاوز و پیشروی بر سر زمین های اسلامی و نفوذ در میان سران و امت های مسلمان اندوخته اند، میتوانند اعمال شیطانی و نفاق افگنی و ایجاد خصومت و صف آرائی را بین مسلمین، به شیوه های گوناگون و متفاوتی انجام دهند و بهره برداری بیشتر و موثر تری بنمایند، و از جانب دیگر ناهنجاری های

اقتصادی و سیاسی و حالات و گرایش های متفاوت نظام هایی که برامت های اسلامی فرمانروائی میکنند ، فاصله های دوری عالم اسلام را از هم دگر وسیع تر کرده است . و این عوامل گرفتاری ها و بد بختی هائی را بیار آورده است که ثمره آن مسلماً دردناک و رقت بار خواهد بود ، و دیری نخواهد گذشت که مدنیت و فرهنگ اسلام و آزادی امت های مسلمان دستخوش خرابکاری ها و سیه اندیشی های نوکران نقاب پوش روسی گردد . چنانچه همین اکنون بعضی از تیکه داران قدرت و دکتاتوری در کشور های اسلامی ، چون اسد سوری بعثی آدم کش ، حاکم خود کامه یمن جنوبی ، فرمانروای لیبی و تاجران سر زمین و خون فلسطینیان (عرفات و قدومی) ، همه در زیر ماسک اسلام ، تا آنجا که توانسته اند و بتوانند در تخریب اسلام می کوشند و براین نظام انسانی و انسان ساز از درون ضربه می زنند .

و اما ای مسلمانان! اگر یکقرن پیش از امروز ، استعمار جهان خوار شرق و غرب تک تک از شمارا در زیر دندان های آهنین خویش ، خورد و خمیر کردند و یکی تماشای آن دیگری را کردید ، اکنون بازهم آن ازدهای آزمند و طماع باردیگر قد برا فراشته تا هر یک از شمارا به بلعد و آن دیگری تماشا کند . زنهار ازان همه تجارب تلخ تاریخی درس عبرت گیرید و نگذارید باردیگر کام استعمار گران وسلطه جویان به خون فرزندان اسلام شیرین شود و یکی را بعد دیگری پا در زنجیر اسارت و بردگی کشد .

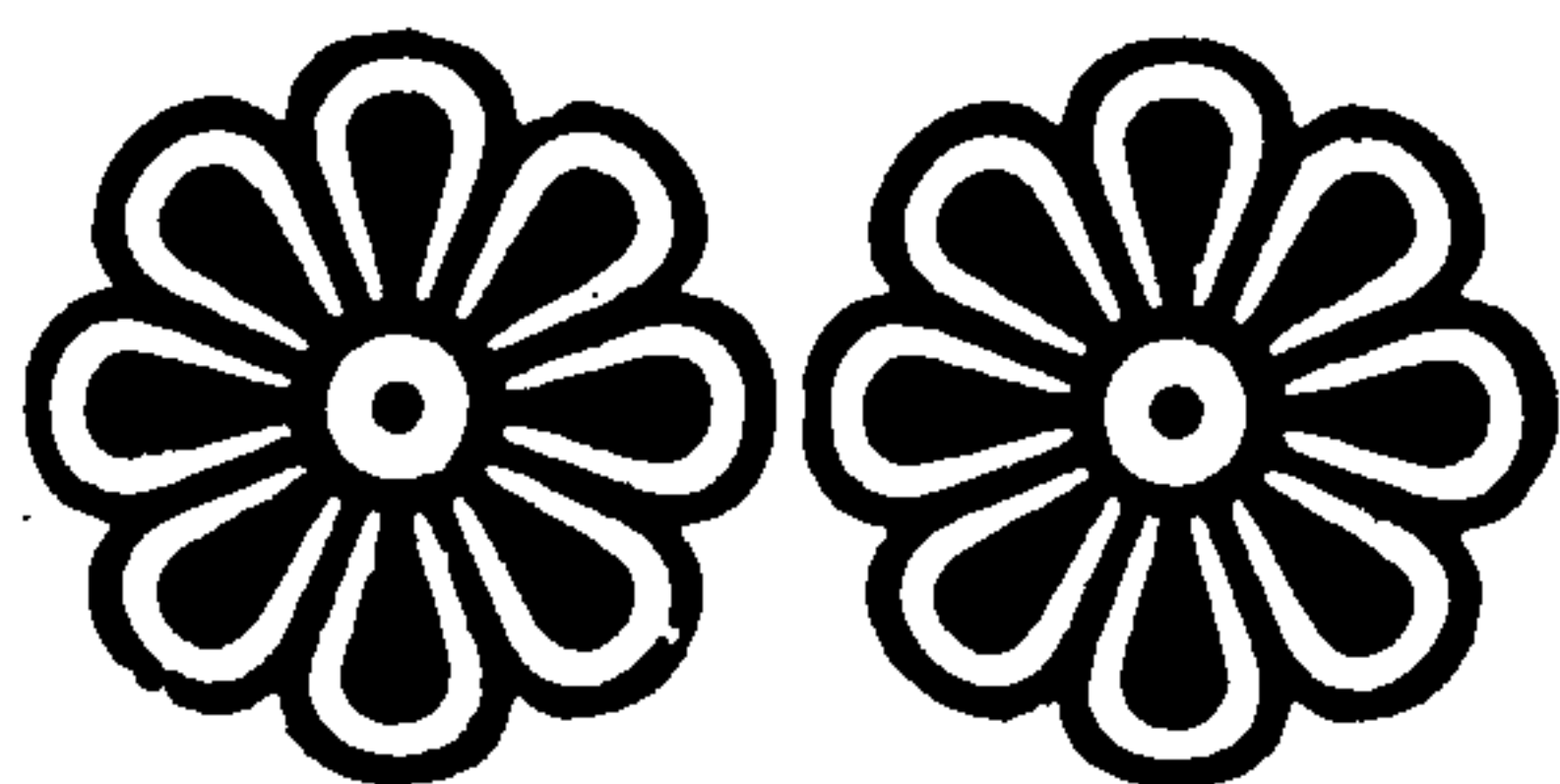
هرگاه حین حملات روس بر ایران که دوبار این کشور را به خاک و خون کشید ، دنیای اسلام و بخصوص همسایگانش وظایف اسلامی خویش را انجام میدادند و بدستور قران پاک ، علیه اهریمن تجاوزگر اعلان جهاد صادر می کردند ، هر آئینه روس و نقشه اش در منطقه نقش بر آب می شد و نسل های آینده آن را درس عبرتی می بود و هر گز جرئت و یارای آنرا نمی داشت تا بخارا و ترکستان را اشغال کند ، و امروز در عصر کیهانی و آزادی های انسانی بر افغانستان بتازد و جوهای خون جاری سازد .

هر گاه مسلمانان احکام قران را رعایت می کردند و حین حمله های مکرر استعمار بر افغانستان در قرن نوزدهم ، دست بر شمشیر جهاد می بردند ، امروز هیچکس را یارای آن نبود که بازهم بر حریم اسلام حمله کند و بر مسجد و قران بی حرمتی نماید !

اینک تجربه تاریخ و روز گار هر دو تکرار می شود و باکمال تأسف می بینیم که افغانستان ، این کشور آزاد و مسلمان مورد تجاوز و غارتگری روس های وحشی قرار گرفته است و صدها جوان و کودک مسلمان همه روزه بدست جلادان خونخوار روس کشته می شوند ، ولی دنیای اسلام در نهایت بی تفاوتی و بی رحمی و غافل از تکلیف و وظایف اسلامی و شرعی خویش بدان می نگرند و سفارت و تجارت شان کماکان با روس ها بر قرار است ، و چنان انگارند که هر گز در دنیای اسلام اتفاقی نیفتاده است و همه چیز سر جای

خود قرار دارد • ولی دردا و دریغا که اشتباه می کنند و بحکم استعمار و به سود آنان همه بجان هم افتاده اند ، و این وضع زمینه مساعدی را فراهم کرده است تا روس هابی تشویش و آرام به جنایات خویش ادامه دهند ، و آنروز دور نخواهد بود که یکی را پس از دیگری ببلعند و بر هستی شان خاتمه دهند •

گرچه از مطلب بدور افتادیم و اندک اضافه گویی شد ، مع هذا من فکر می کنم چنین گفتنی هائی ضروری است و نسل امروز و فردا را مفید خواهد بود ، و هدف کلی هم از نوشتن کتاب حاضر همین است • اگر بتوانیم در خم و پیچ واقعیت های تاریخی ، چراغی فرا راه فرزندان ما که امید فردای کشور اند قرار دهیم و آنان را از بدبختیها و بیچارگی ها و فراز و نشیبی که در مسیر روزگار بر اسلاف شان و دنیای اسلام و افغانستان عزیز وارد آمده است آگاه سازیم ، دین خویش را ادا کرده خواهیم بود • باشد که آنان با انتباه از خطا و صواب کار نامه های نیاکان شان ، دوست را از دشمن باز شناسند و دست دوستی و ارادت بسوی ابلیسان آدم روی دراز نکنند •



شیوه هائی جاسوسی روس در زمان

امیر حبیب الله خان

امیر حبیب الله خان با تجاربی که در رابطه با روس از اسلاف خود اندوخته بود، و با آگاهی از نیات روس ها و توجه به روحیه مردم، به شدت می کوشید از روس و نزدیکی اش دوری جوید و پای این قوم پلید را در کشور مانگذارده در اینباره بحدی جدی و سخت کوش بود که حتی در برابر پیشنهاد روس ها مبنی بر امحای تخم ملخ در شمال افغانستان و جلوگیری از تکثیر آن گفت:

«اگر ملخ اکنون و یادرفرصت دیگری هجوم آورد ملت افغانستان مرگ و امحای آن از خدا می خواهد. و به طریق و روش خود در امحای آن بحد امکان و توان خود مجادله می کند. روس ها در قسمت خود علیه آن مجادله و فعالیت نمایند و افغان ها در حصه خود سعی می کنند.» (۱)

موضوع مجادله با ملخ که نمونه های دیگر آنرا نیز در کتاب حاضر بیان خواهیم داشت، یکی از بر نامه ها و بهانه هایی بود که روس ها میخواستند بدین نام و عنوان روستاها و دهکده های افغانستان را ارزیابی کنند و برای فعالیت های جاسوسی و جاسوسان خود زمینه سازی نمایند، ولی امیر بادرک این مطلب از همان آغاز سنگ سردی بر سینه شان کوفت و خیال خود را راحت کرد. و اما روس ها جهت رسیدن به آرزوی دیرینه خویش و فراهم ساختن زمینه مقدمات تطبیق پلان های استعماری شان در افغانستان، از سازمان های جاسوسی استفاده کردند و در پی آن شدند تا نخست اوضاع و احوال این کشور و مردم آن و نیز خصوصیات محیطی و فرهنگی و جغرافیائی اش را به نحو کامل و مطلوب ارزیابی کنند و در صورت امکان افرادی را به خدمت و همکاری خود جلب نمایند تا در آینده رهنما و رهگشایی باشد.

اینکار سر آغاز دفتر استعماری روس است که در هر کشوری نخست کسب آگاهی می کنند و سپس تحت عناوین داد و ستد تجاری در عمق کشور ها نفوذ مینمایند تا آنکه برسند به مسایل فرهنگی و نظامی و اقتصادی و فراهم سازی نقشه کودتا و برهم زدن سازمان های ملی و برانداختن حکومتات و بقدرت رساندن چاکران و مزدورانی که از طریق جاسوسی امتحان خدمتگذاری بروس داده و از مدرسه وطن فروشی گواهی نامه حاصل کرده باشند. برای رسیدن به این آرمان شوم و ضد انسانی خویش بهر وسیله ای که ممکن و در اختیار

۱- مناسبات سیاسی افغانستان در نیمه دوم قرن ۲۰، نوشته «ادمک» ترجمه پوهاند محمد فاضل خان نسخه خطی صفحه ۲۴۶.

شان باشد متوسل می شوند • پول ، زن رشوه ، قبول عقیده دیگران و گزینش راه و رسم رایج در محیط مورد نظر از جمله وسایلی است که روس ها از آن در شبکه های جاسوسی خویش استفاده می کنند • به همین روش در عهد امیر حبیب الله خان نیز شیوه های مختلف جاسوسی را بکار بردند و از طرق مختلف و در لباس گوناگون داخل افغانستان شدند که نمونه ای از آنرا در زیر نقل می کنیم:

سراج الاخبار درسال دوم شماره (۱۵) تاریخ دوم ثور ۱۲۹۲ شمسی در صفحه ۶ زیر عنوان: (از ماورای دریای آمو برای مانوشته اند) نامه ای را نقل قول می کند که به اداره اخبار رسیده و خلاصه اش چنین است •

«از چندیست که روس ها به قالب ها و قیافت های مختلف به خاک پاک افغانستان داخل می شوند و چون آسانترین طریق راه مسلمانی را یافته اند ، به حيله های مسلمان شدن داخل افغانستان می شوند • حالانکه مسلمان شدن یک روس از محالات است • مقصد یگانه آنها همین است که از ترکستان تا بدره خیبر راهها و گذرگاهها را ملاحظه و دقت نموده بگذرند و علم آوری ای که لازم باشد بیارند و به این مقصد خود شان بکمال آرامی کامیاب هم می شوند • چون از دریای آمومی گذرند مامورین حکومت افغانیه آنها را تحت الحفظ بکابل میرسانند و از آنجا نیز از راه خیبر به هندوستان می برارند که اصل مقصد آنها نیز همین است • بعضی از این جاسوسان چون یکبار این سیاحت خود شان را اجرا کردند به آن قناعت نکرده دوم بار باز به این سیاحت می براینند و محصولات معلومات خود رامی آرند • حالانکه اگر مامورین حکومت از سرحد آنها را پس بگردانند و نگذارند که داخل آن خاک پاک شوند بهتر خواهد بود •»

گرچه این طرز جاسوسی ظاهراً بسیار زیرکانه است ولی آنطور که جریانات گواهی میدهد ، دستگاه اداری آنوقت درزمینه غافل و بی تفاوت نبوده با دقت و احتیاط اوضاع را مراقبت می کرده اند و تعداد زیادی از جاسوسان روسی بدام افتاده بود • درعین حال شبکه های مخصوص مراقبت و پاسداری در مرزها و عیاران ماهری جهت دریافت معلومات و آگهی های لازم گماشته شده بود که در واقع میتوان آنرا یک عمل مثبت تلقی کرد •

روس ها که در حيله و مکروبی حیائی یگانه روزگار اند ، از ترس اینکه کوس رسوائی شان بصدا درنیاید و حکومت افغانستان شکوه و شکایتی سرندهد ، گاهگاه در جراید خود از گرفتاری جاسوسان افغانی در روسیه خبرهائی نشر میکرده اند • با این ادعا که افراد متهم می خواسته اند نقشه های سرحدی و نظامی را در اختیار دولت افغانستان قرار دهند •

سراج الاخبار در شماره دوازدهم سال سوم ، نهم حوت ، صفحه ۱۰ و نیز در شماره چهاردهم ، سال سوم ، حمل ۱۲۹۳ شمسی خبرهائی را در این مورد نشر کرده که یکی آن از قول اخبار «اقدام» چاپ استانبول است • در اخبار مذکور از گرفتاری دو نفر در

سرحدات روس بنام های ابراهیم بن محمد و خواجه محمد بن عبدالکریم تذکر داده شده است که ایشان دربارهٔ اوضاع و احوال ترکستان و بخصوص مسایل نظامی اطلاعاتی را در اختیار دولت افغانستان قرار میدادند . سراج الاخبار در حالی که خبر مذکور و تبصره های جراید روس را در این مورد ، رد می کند بازهم به این نکته اشاره و تاکید مینماید که اگر چنانچه این اخبار درست باشد و روس آنها را جزای عسکری بدهد ، ماهم مخبرین روس را چنان خواهیم کرد . (یعنی مجازات بالمثل) .

حقیقت این است که روس ها یک تعداد افراد ناراض و ضد دولتی و آزادی خواه را نیز به این نام و بهانه در روسیه و ترکستان گرفتار می کردند . و از بین می بردند و این عمل یکی از ویژگی های روس است که تا امروز هم ناراضیان و آزادی خواهان را در این کشور و اقمار آن به جاسوسی متهم می کنند و کمترین جزایش تبعید در اردو گاهای کار اجباری و ناحیه سایبریا است .

از طرفی هم روس ها میخواستند با این روش اظهار مظلومیت کنند و چنان وانمایند که دولت افغانستان سبب اذیت و آزارشان است و در دسرهایی را به ایشان ایجاد کرده اند و آن بیچاره ها اصلاً کاری بکارکس ندارند . و به این ترتیب و بزعم خودشان میخواستند جهان و دولت افغانستان را اغفال کنند و به اعمال ننگین خویش ادامه دهند . ولی مردم حتی برون از مرزهای افغانستان از نیات و کردار ضد انسانی روس ها و نقشه ها و توطئه های اهریمنی شان در منطقه و علیه افغانستان بخوبی آگاه بودند ، و چه بسا که دولت افغانستان را در این زمینه هشدار میدادند . مثلاً یکی از افراد آگاه و مسلمان بنام ' عزیز احمد قریشی ، از گلاسگوی نامه ای یکابل میفرستد و با نگرانی بسیار از اوضاع ، می نویسد که:

«ای افغانستان تو چرا غافل ؟ آیا بتو معلوم نیست که روس منحوس مانند گربه طماع درکمین توست که چون چشمت خطا بخورد ، او بر تو حمله می کند و هشدار میدهد که آمادهٔ دفاع شو و عسکر تربیت کن .» (۱)

ادارهٔ سراج الاخبار ضمن تشکر از احساسات انسانی شخص مذکور ، از آمادگی دولت و مردم افغانستان در برابر حوادث و اتفاقات بوی اطمینان میدهد .

روس ها در بُعد جاسوسی خود نه تنها متوجه جمع آوری اطلاعات در ساحهٔ محدود اداری و سیاسی کشورها اند ، بلکه اینکار را در ابعاد گسترده تری انجام داده و می کوشند حتی از طریق همین شبکه ها (جاسوسی) ، از نحوهٔ روابط کشورها با دیگران نیز آگاهی داشته باشند و در صورت ممکن و از راه هایی که میسر باشد ، دران خللی وارد نمایند .

به همین اساس، نه تنها جاسوسان شان در افغانستان فعالیت میکردند، بلکه در کشورهای مجاور نیز این عمل را انجام میدادند تا چگونگی روابط امیر حبیب الله خان را با همسایگان آن کشف نمایند. چنانچه نمونه ای از این اقدام شیطانی را در زیر مطالعه می کنید:

«قونسل های روس و انگلیس در مشهد مراقبت می کنند که بدانند بین دولت افغانستان و ایران مرادوات و مکاتبات و مخابراتی هست یا خیر؟

ولی به نتیجه نرسیده اند. در کوه سنگی در پشت کوه اول از طرف روس ها عمارتی بنا شده که جهت تفتیش ایالت خراسان بدانجا رفته اند، ولی بواسطه موانع بسیار بر ایشان مجهول مانده.» (۱)

اما آنطور که معلوم می شود دولت افغانستان هرگز از این اقدامات نمی هراسد و بادقت و هوشیاری اعمال روس ها را زیر نظر دارد. به نحوی که روس ها از این اقدام واگهی و عدم تسلیم بر آشفته می شوند و بعنوان تهدید و تخویف در خواست می کنند که منطقه ذوالفقار در سرحد به ایشان واگذار شود. در عین حال بسیار محتاط و ماهرانه می کوشند در داخل افغانستان و در میان قشر چیز فهم و دست اندرکاران دولت نفوذ پیدا کنند و از این راه نیز ضربه ای بر دستگاه سیاسی و اداری افغانستان وارد آورند. تا باشد که امیر مجبور گردد، در روش خویش نسبت به روس تجدید نظر کند.

چون هیچکدام از این حيله ها و قدرت نمائی ها کارگر واقع نمیشود، آنگاه به نیرنگ دیگری متوسل می شوند و میخواهند بنام معلم و کارشناس در معارف افغانستان که تازه آغاز بکار کرده بود، راه یابند. بنابراین بصورت مستقیم و غیر مستقیم می کوشند تا در میان مردم و دربار این زمزمه را سردهند و توجه مسوولین را بخود معطوف دارند. لیکن این حقه روس ها نیز بجایی نرسید و سراج الاخبار که نشریه رسمی دولت بود، در شماره (۱۸) سال هفتم صفحه ۷ و ۸، هفتم ثور ۱۲۹۷ ه. ش، بمنظور رد آرمان روس، تحت عنوان: «موانع خارجی معارف افغانستان» مقاله ای نشر می کند و در آن از مشکلات استخدام معلم و کارشناس خارجی صحبت می کند و اشاره به انگلیسان مینماید که چقدر دل شان به حال هندوستان سوخت که بحال ما سوزد و بعد ادامه میدهد که:

«علی الخصوص بالخصوص که کار علوم و فنون حربیه و عسکریه را به هیچ صورت از دولت همسایه خود آموخته نمی توانیم و افسر از آنها آوردن را باید هلاک خود تصور کنیم و می کنیم. زیرا الای هائی که روس ها در ایران تربیه کردند یک درس عبرتگاه عظیم است.»

آری! روس ها ایران را توسط همان افرادی که تربیت کرده بودند زیر و رو ساختند و بخون کشیدند و میخواستند اینکار را در افغانستان نیز بمرحله اجرا و عمل گذارند. لیکن

درايت و هوشيارى و ياترس از خود و مال انديشى دولت مردان وقت مانع ازان شد .
 و ايكاش محمد داود خان هم اندكى از هوش و آگاهى در برابر مكايد روس بر خوردار مى
 بود و اجازه نميداد كه هزاران افسر و جاسوس روسى وارد ارتش شوند و صدها جوان مادر
 روسيه تربيه نظامى به بينند ، تا امروز از شر اين جنايتكار تاريخ درامان مى بوديم و خاك
 ما بدست سفاكان روسى به مجمرى از آتش و خون تبديل نمى شد و خود نيز در پيشگاه
 تاريخ و ملت افغانستان محكوم نمى بود .

بهرحال روس ها چنين تلاش هاى راجهت ره يابى به كشور ما در عهد امير حبيب الله
 خان انجام دادند كه پيشنهاده و طرح بكار انداختن خط آهن در افغانستان و امتداد آن به
 اروپا يكي از آنجمله بود .

در بسا موارد انگليس و روس هر دو پيشنهاده واحد و يا مشتركى مى كردند كه نمونه
 بارزى از اتحاد نظر و منافع مشترك آنها را بازگومى كرد . اما تمام نيرنگ هاى روس خنى
 مى شد و پيشنهادهات شان ردمى گرديد و باهمه فشارى كه از هر جهت وارد مى شد بر ثبات
 و پايدارى امير در خويشتن دارى از نزديكى با روس خدشه اى وارد نميكرد و با قاطعيت
 و صراحت در برابر روس استادگى و مقاومت مينمود . روس ها كه در تلاش مداوم شان
 جهت بدام افگندن امير و نفوذ در بين مردم بناكامى مواجه شده بودند ، دست به اقدام
 ديگرى زدند و در آخرين مرحله توانستند باب آهنينى را كه سالها به روى شان بسته بود ،
 باكلید تجارت بگشايند و بجای مناسبات سياسى روابط تجارى برقرار نمايند . نگارنده فكر
 مى كند كه شايد فشار تجار داخلى و نير و هاى مرموز ديگرى ، امير حبيب الله خان را وادار
 كرده باشد تا به انجام همچو معامله يى موافقت كند و آغاز كارى را اجازه دهد كه از هر
 اقدام ديگرى خطرناك تر بود . و از اين طريق روس ها توانستند در بين افراد بانفوذ
 و سرمايه دار رخنه كنند و خيلى هم به راحتى و آسانى نقشه هاى خود را بمرحله تطبيق قرار
 دهند و شبكه هاى جاسوسى خود را سرو سامان بخشند . روس ها در اين مراده امتياز
 بزرگى براى تجار افغانى قايل شدند ، بدین معنى كه هر اندازه تكس و مالياتى كه دولت از
 تجار و اشياى تجارى مى گرفت ، به تجار افغانى تخفيف مى دادند و به اين ترتيب در اندك
 زمانى گراف تجارت افغانستان باروسيه به بالا ترين رقم رسيد . تا آنكه در سال ۱۹۱۵
 ميلادى ميزان تجارت باروس از نظر ارقام وارداتى بالغ بر پنج و نيم ميليون روبل و از نظر
 صادرات ، مبلغى حدود ۲۴ ميليون روپيه معادل هشت ميليون روبل را احتوامى كرد .
 كالائى كه بروس صادر مى شد عبارت بود از : پشم ، پنبه و ميوه هاى خشك وتر . و آنچه
 وارد مى گرديد عبارت بود از : پارچه هاى ابريشمى ، زرى ، پشمى ، المونيم ، شيشه ،
 شيرينى ، عطريات ، موزه ، كفش ، ظروف چودنى ، ساعت و امثال آن .
 روس ها از فرصتى كه بر ايشان دست داده بود خيلى خوش و راضى بودند و فكر مى

کردند که به آرزوهای خود رسیده اند و این فکر کاملاً درست بود . چه همینکه باشیرینی هلی خود ، دهان تجار و دست اندر کاران دولت را شیرین کردند و در حالی که هنوز هم ایران در دست شان بود ، فوراً به بخارا حمله کردند و طبق سیاست های گام بگام خویش یک قدم به جلو گذاشتند . در نتیجه باید گفت که امیر حبیب الله خان در روابط خود با روس بیش از هر کسی محتاط بوده و در تمام کارهایی که در ساحات نظامی و طباعتی و صحی و عمرانی و اجتماعی داشته است ، از کارشناسان و ماهران ترکی استفاده کرده و تا آخرین دقیقه هم نگذاشته است که یک نفر روسی تحت این عناوین داخل افغانستان شود . ولی برقراری روابط تجاری با روس این سد را شکسته است و نیکوترین راه و فرصتی را فراهم ساخته که روس ها سال ها در انتظار آن بوده اند .

دوره امیر حبیب الله خان که تقریباً ۱۸ سال دوام کرد (باوجود بعضی جنبه های ضعیف و منفی) رویهمرفته از لحاظ ترویج علوم و معارف جدید ، تاسیس مدارس دینی ، و توجه به صنعت ، امور صحی ، طباعتی ، حربی و بکار انداختن فابریکه های مختلف نساجی ، برق ، تخنیک و تهیه آب آشامیدنی ، تعمیر انهار و تمديد سرکها و ده ها کار مثبت و مفید دیگر ، بصورت نسبی و در حد خود تا آنروز و در شرائط آنروز سابقه یی نداشت .

ولی آن طوفانی که در ماحول ما اتفاق افتاده بود و آن نیروی مسموم و مرموزی که نظام سیاسی و اجتماعی ترکان و ایرانیان را دران ایام زیور و کرده بود ، در افغانستان نیز بکار افتاد . و در اثر آن کشور ما هم سیر سالم و طبیعی اش را از دست داد و کارش را بجائی کشانیدند که ثمره آنرا اینک همه می بینیم و می چشمیم .

در چینن هوا و فضا شبکه ای در دربار و دامن امیر رشد و پرورش یافت و همه اعضای آن به اتفاق فرزند امیر (امان الله خان) ، روی صفحه ای از قرآن کریم عهد و امضاء کردند تا امیر حبیب الله خان را از بین ببرند . طبق این پیمان ، شب پنجشنبه ۱۸ جمادی الاول ۱۳۳۷ هـ ق ، مطابق اول حوت ۱۲۹۷ هـ ش ، (= ۲۱ فبروری ۱۹۱۹) امیر حبیب الله خان در کله گوش لغمان بقتل رسید و تاج و تخت وی چنانکه از قبل پیش بینی شده بود ، بدست امان الله خان افتاد . نگارنده را عقیده بر این است که قتل امیر مذکور هر انگیزه یی که داشته باشد و بدست هر کسی که عملی شده باشد ، بریتاینا و روس هردو در آن اشتراک مساعی داشته اند . این یک به هدفی و آن یک به مرامی !! و ظاهراً مهمترین عامل آن هم ، خوف هر دواز عملی شدن اتحاد ممالک اسلامی تسخیر و تصرف بخارا بدون دردسر و مشکلات ، و خنثی کردن نهضت آزادی خواهی افغانستان بوده است .

۱ - برای معلومات درباره این شبکه ، آغاز توطئه ، جزئیات ، و قتل حبیب الله خان رجوع شود به کتاب افغانستان در مسیر تاریخ از صفحه ۷۲۵ تا ۷۴۶ .

فصل چهارم

روس ها و امیر امان الله خان

امان الله خان بعد از مرگ پدر بلا فاصله بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۹۱۹ ، اعلان پادشاهی نمود و ده روز بعد یعنی در سوم مارچ ۱۹۱۹ نامه ای به لاردرچلسفورد نایب السلطنه انگلیسی هند فرستاد و خواهان تجدید قرارداد مارچ ۱۹۰۵ گردید که پدرش با انگلیسان امضاء کرده بود . و بدنبال آن پیش از وصول جواب انگلیس ، عملاً سیاست آزاد و مستقلاً در پیش گرفت و بران شد تا نماینده ای نزد لینن بفرستد ، حاکمیت بلشویک ها را در روسیه برسمیت شناسد و با آنان روابط سیاسی برقرار نماید .

اتفاقاً رویکار آمدن بلشویک ها در روسیه مصادف با ایامی بود که اغلب کشور های آسیائی و افریقائی از بیداد و تجاوز استعمار گران و سلطه جویان تزاری روس رنج می کشیدند و آزادی و استقلال خود را از دست داده بودند ، و این امر با دولت نو خاسته بلشویک مساعدت می کرد تاراه نفوذ خود را در همچو کشور ها بگشایند .

لینن و یارانش هم که جز خدعه و تزویر و مسخ کردن اندیشه های سالم و انسانی ، ارمغانی باخود نداشتند ، از این موقع و خلاء و فرصت استفاده کرده ، آزادی ملت ها را سرلوحه شعار خود قرار دادند . شعاری که قلب میلیون ها انسان رنج دیده و محکوم را به تپش درمی آورد و فکر می کردند هرچه میشنوند راست است و روزگار اسارت و بردگی اینک بسر آمده است !

متأسفانه این خوشباوری و ساده دلی اکثر کشورها را غفلت زده ساخت و بلشویک های محیل و منافق با پیک و پیام و ادعای دوستی و کمک ، آنها را بدام افگندند . امیر امان الله خان هم که تازه بقدرت رسیده بود و هوای خود کامگی و استقلال و نو آوری برسر داشت ، از هر جهت میخواست با روس ها نزدیک شود و از اینطریق مناسبات سیاسی و تجاری خویش را با جهان دیگر برقرار سازد .

بادرک این روحیه و بر اساس برنامه هایی که بلشویک ها در افغانستان و منطقه داشتند ، در اولین فرصت یعنی بتاريخ ۲۷ مارچ ۱۹۱۹ مطابق حمل ۱۲۹۸ هجری شمی ،

نماینده و نامه ای به افغانستان فرستادند که متن نامه اش این است:

«مراسله کمیسار ملی امور خارجیہ جمهوریت شوروی ترکستان به حکومت

افغانستان . مورخ ۲۷ مارچ ۱۹۱۹ مطابق حمل ۱۲۹۸ ش .

بعد از ادای کلمات دوستانه و سلام ها افتخار دارم به اطلاع شما برسانم که حکومت جمهوریت روسیه تمام قرار داد هائی را که حکومت تزاری روسیه با حکومت و امپراطوری حریص دنیا بریتانیه درباره بدست آوردن قسطنطنیه و تقسیم سر زمین ترکیه ، ایران و افغانستان به امضاء رسانیده بودند منسوخ میسارد . جمهوریت روسیه با ترکیه قراردادی به اساس احترام متقابل و حسب فرمان صادره ای که از کشور های دیگران زمینی را متصرف نخواهد شد ، به امضاء رسانیده است و درعین حال روسیه استقلال ممالک کوچک همجوار را برسمیت شناخته و میخواهد با آنها مناسبات دوستانه همجواری و تجارتی را برقرار سازد .

برای عملی کردن این مفکوره، جمهوریت روسیه وزیر مختار خویش در افغانستان و ایران ، آقای براوین را از مسکو به تاشکند اعزام داشته ، وی دارای تجارب دیپلوماسی بوده و با شرق بلدیت دارد و دوست مردم شرق و طرفدار مردم مسلمان بوده و در فهم زبان فارسی شهرتی دارد ، جمهوریت روسیه نماینده خویش تعیین کرده است تا مناسبات دوستانه و تجارتی را قایم بدارد .

امید وارم که آقای براوین که درزودترین اوقات با افغانستان ارتباط قایم کرده و اتحاد آنرا با جمهوریت روسیه قایم نموده و زمینه را برای بهتر ساختن وضع تجارتی ذات البینی مساعد خواهد ساخت و نظر به این منتظرم که حکومت افغانستان از نقطه نظر همجواری نیک خویش از هیچگونه مساعدت و معاونت خودداری نکرده و بدین صورت جمهوریت روسیه را مفتخر خواهند شمرد . با احترامات . بوکویا ولینسکی» (۱)

براوین نماینده سیاسی روس بانامه ای که با خود داشت ، هنوز وارد افغانستان نشده بود که امیر امان الله خان در هوس دوستی روس ، حوصله اش سر رفت و بتاريخ هفتم اپریل ۱۹۱۹ (حدود ۴۷ روز بعد از اعلان پادشاهی اش) نامه ای عنوانی لینن فرستاد که متن آن از اینقرار است :

«جناب جلالتماب اعلیحضرت رئیس جمهوریت دولت معظمه روسیه را پادشاه دولت افغانستان (امیر امان الله) سلام دوستانه و احترامات تعظیم کارانه میرساند و از

۱- رک : مناسبات افغانستان و شوروی در سال های ۱۹۱۹ - ۱۹۶۹ میلادی ، نشر شده توسط وزارت امور خارجه افغانستان و وزارت خارجه روسیه . متن فارسی ، کابل دلو ۱۳۴۹ .

فاجعه جانسوز قتل پدر خودم، اعلیحضرت سراج الملة والدین که از دست کدام غدارنا معلوم در اثنای سیاحت ممالک شاهانه مقتول گردیده اند، بکمال تأسف و حسرت به آن دوست مهربان، عالی جناب، بیان کیفیت و به خبر دادن از تاج پوشی و تخت نشینی خودم که بتاريخ ۱۹ شهر جمادی الاول سنه ۱۳۳۷ هجری قمری مطابق ۲۱ ماه فبروری سنه ۱۹۱۹ عیسوی، در کابل پایتخت دولت مستقله آزاد افغانستان بوقوع آمده است، اظهار یگانگی، و مخازنت را از لوازم ضروریه اتحاد عالم انسانیت و صلح و صلاح بنی نوعیت، عهد می کنم.

دولت افغانستان که خلقت و طبیعت، آنرا از اساس و بنیادش باحریت و مساوات عالم انسان ها شریک ساخته بوده است، تا بحال بنا بر بعضی عوارض از شرف مخابرات و مکالمات و مناسبات با دولت های معظمه و ملت های مکرمه همنوع خود برکنار مانده بود، چون آندوست معظم مهربانم اعلیحضرت رئیس جمهور دولت معظمه روسیه به اتفاق دیگر رفقای انسانیت شان، فخر و شرف صلح و صلاح بنی آدم و اعلان حریت و مساوات دول و ملل عالم را اکتساب نموده اند بناءً علیه این نخستین دفعه است که بنام ملت مستعد باکمال افغان از طرف دولت مستقل و آزاد افغانستان به ارسال این نامه و دادیه خودم را بختیاری شهارم. باقی قبول فرمودن احترامات تعظیمیه خودم را از طرف آن دوستدار عالی جناب امیدوائق و رجای فایق دارم» (۱)

چنانکه خوانندگان گرامی ملاحظه می فرمایند، امیر امان الله خان در نامه خویش از حدود تعارفات سیاسی پافراتر نهاده و با اطلاق کلمات: «فخر و شرف صلح، صلاح بنی آدم، و اعلان حریت و مساوات دول عالم» به کسی چون لینن و یاران او، از حیثیت و مقام فرمانروائی نسبت بفرمانروای دیگر، کاسته است. و این همان انگیزه های عاطفی و احساسات غیر طبیعی است که گاهگاهی بینش عقلی و روش منطقی آدمیان را سلب می کند و بعضاً از امیر تا فقیر به کجراهه میروند!

به همین ترتیب در همان تاریخ (۷ اپریل) محمود بیگ خان طرزی وزیر امور خارجه و خسر امان الله خان نیز مکتوبی عنوانی کمیسار ملی امور خارجه روسیه فرستاد و بوسیله آن همتای روسی خود را از درگذشت امیر حبیب الله خان و آغاز پادشاهی امیر امان الله خان آگاه نمود و ضمناً از مساعی خود در جهت نزدیکی افغانستان بروس ها اطمینان داد و از وی خواست تا در تقدیم هرچه زودتر نامه شاه افغانستان به لینن و سیله شود.

امیر امان الله خان بدون آنکه منتظر پاسخ نامه اول خود باشد، دو هفته بعد بتاريخ ۲۱ اپریل ۱۹۱۹ نامه دیگری عنوانی لینن نوشت و آنرا همراه با هیئتی که ریاست آنرا محمد

ولی خان بعهدہ داشت ، به مسکو فرستاد . هیئت در اواخر ماه می سرحد روس را عبور کرد و در ۴ جون ۱۹۱۹ به تاشکند رسید و با براوین که بحیث نماینده سیاسی در کابل تعیین شده بود مدتہابہ مذاکرہ پرداخت .

ہنوز نامہ دوم امیر امان اللہ و ہیئت افغانی در راہ بود کہ لینن بتاریخ ۲۲ می ۱۹۱۹ مطابق ثور ۱۲۹۸ ھ . ش ، نامہ اولی شاه افغانستان را پاسخ داد و نوشت کہ :

«خدمت جناب جلالتماب اعلیضرت امان اللہ خان امیر مملکت افغانستان ادامہ اللہ اقبالہ العالی ، نخستین نامہ از طرف ملت مستقلہ افغانستان کہ مشتمل بر درود دوستانہ بہ ملت روس و خبر دہندہ از جلوس آن اعلیضرت بر اورنگ تاجداری مملکت افغانستان بود بہارسید ، در جواب آن از طرف حکومت کارگران و کشاورزان و از طرف عموم اہالی روسیہ بفرستادن این نامہ کہ مشتمل بر سلام دوستانہ است ، بہ ملت آزاد و مستقل افغان کہ آزادی خود را باکمال دلاوری از تسلط جبین خارجہ مدافعت کردہ است ، مبادرت مینمایم و آن اعلیحضرت را از جلوس اورنگ تاجداری افغانستان کہ در تاریخ بیست و یکم ماہ فورال سنہ ۱۹۱۹ بالیمن والا قبال واقع گردیدہ است ، عرض تبریک می گویم .

حقیقتاً حکومت کارگران و کشاورزان روسیہ بہ جمیع ملت ہائی کہ داخل قلم رو جمہوریت روسیہ می باشند برابری و آزادی دادہ است و چنانکہ میفرمائید اساس اتحاد بین المللی جمیع زحمت کشان را بر ضد غاصبین و استفادہ کنندگان از زحمات دیگران استوار نمودہ است ، امیدوارم کہ کوشش مردم افغانستان بر متابعت و پیروی اہالی روسیہ در تحصیل آزادی برای استحکام و استقلال سلطنت افغانستان بہترین وسایط و وسائل خواهد بود .

ارادہ آن اعلیحضرت را در عقد مناسبات دوستانہ با اہالی روسیہ باکمال خوشی استقبال کردہ از آن اعلیحضرت خواہش میکنم کہ نمایندہ افغانستان را در شہر مسکو معین فرمایند و ماہم از جانب خود میخواستیم نمایندگان حکومت کارگران و کشاورزان را بہ شہر کابل روانہ نمائیم و از آن اعلیحضرت خواہش و توقع می کنم کہ در باب سہولت مرور نمایندگان ما بہ جمیع مامورین حکومت افغانستان اوامر لازمہ فوریہ صادر فرمائید . برقرار شدن مناسبات دیپلوماسی فیما بین دولت بزرگ روس و افغان باعث خواهد شد کہ این دولت دست یاری و معاونت بہ ہمدگر دادہ ہرگونہ سوء قصدی کہ از جانب غارتگران خارجہ بر آزادی و ملل آنها واقع شود دفع و برطرف نمایند . از فرستادن سلام دوستانہ خود بمبردم آزاد افغانستان خود را خوشبخت شمردہ ازان اعلیحضرت تمنا می کنم کہ سلام ما را کہ دوستان صمیمی اہالی مملکت آن اعلیحضرت

هستیم از ما بپذیرید . ولادیمیر ایلیچ لینن «۰۰» (۱)

درگرماگرم این خوش بینی ها و ارسال محبت نامه ها ، بتاريخ دهم اکتوبر ۱۹۱۹ محمد ولی خان به مسکورسید واز طرف کمیسار امور خارجی به گرمی استقبال گردید . درباره این مسافرت و تاریخ دیدار هیئت افغانی بالینن و مذاکرات جانبین ، بسیاری از چیز نوپسان و مورخان حرفها نوشته اند ، و نظریات گونانی ارائه داده اند . اما جراید شوروی که مقامات روسی آنها را بحیث مدارک معتبر رسمی جزء اسناد خود درج کرده اند بتاريخ ۱۲ و ۱۴ اکتوبر ۱۹۱۹ مطابق میزان ۱۲۹۸ هـ ش در اینباره خبرهائی نشر کرده اند که از اینقرار است :

«روز یکشنبه دوازدهم اکتوبر محمد ولی خان سفیر کبیر فوق العاده افغانستان به همراهی سیف الرحمن خان ، قاضی کل اردوی افغانستان و منشی سفارت از کمیسر ملی امور خارجه دیدن نمودند واز طرف هیئت رئیسه کمیساریای ملی با حضور تمام اعضای آن پذیرفته شدند .

سفیر کبیر افغانستان هنگام مذاکرات با هیئت رئیسه کمیساریای ملی ، دست کمیسر ملی جمهوری روسیه را محکم فشرده ضمناً اظهار نمود که امیدوار است دوستی ملتین استوار و قوی بوده ، به آزادی مشرق زمین از قید اسارت امپریالیزم اروپا مساعدت کند . کمیسر ملی از جانب خود اظهار نمود که جمهوری روسیه به دوستی افغانستان اهمیت مخصوص میدهد و به استواری آن امیدوار بوده ، برای نقش مردم افغان در مبارزه بخاطر آزادی مشرق زمین ، نظر به موقعیت جغرافیائی افغانستان و قدرت عسکری مردم قهر مان آن ، ارزش مخصوص زیادی قایل می باشد .

۱۴ اکتوبر در ساعت ۷ بعد از ظهر ، رفیق لینن رئیس شورای کمیسران ملی در خصوص نمایندگان کمیسریای ملی امور خارجه ، رفیق قره خان و رفیق نریبانوف ، هیئت سفرای فوق العاده افغانستان رانزد خود پذیرفت .

رفیق لینن در اطاق کار خود سفیر را به این سخنان استقبال نمود: بسیار خوشوقتم که نماینده مردم دوست ما افغانستان را که ظلم می بیند و برضد اسارت امپریالیستی مبارزه می کند ، در پایتخت سرخ حکومت کارگران و دهقانان می بینم !!
سفیر جواب داد : من دست دوستی خود را بسوی شهادراز کرده امیدوارم که شما به تمام مشرق زمین در آزادی از قید امپریالیزم کمک خواهید نمود . در موقع صحبت که بعد ازین آغاز گردید لینن اظهار نمود که حکومت شوروی حکومت زحمت کشان و مظلومین عیناً همان آرزورا دارد که سفیر فوق العاده افغانستان راجع به آن اظهار نمود . لیکن لازم است که شرق مسلمانان این مقصد را درک نموده و در جنگ آزادی

بخش کبیر به روسیه شوروی کمک نماید .

سفیر جواب داد : که او میتواند تاکید نماید که شرق مسلمانان (مسلمانان شرق) به این امر پی برده است و آن ساعت نزدیک است که تمام جهان یقین حاصل نماید که برای امپریالیزم اروپا در شرق جا و مکانی نیست .

سپس سفیر کبیر از جا بلند شده و نامه امیر را به این سخنان تسلیم نمود :
افتخار دارم نامه پادشاه خود را به رئیس حکومت آزاد پرولتاریائی روسیه تقدیم دارم و امیدوارم آنچه حکومت افغانستان اظهار میدارد مورد توجه حکومت شوروی قرار گیرد .

لینن در پاسخ گفت که این نامه را باخشنودی عظیم می پذیرد و وعده میدهد بزودی بتمام مسایل مورد علاقه افغانستان جواب دهد . مذاکرات رفیق لینن با سفیر کبیر بیش از نیم ساعت بطول انجامید» (۱)

نا گفته نباید گذاشت که افغانستان مدت هاپیش از وصول جوابیه لینن به امیر امان الله خان (مارچ ۱۹۱۹) سومین جنگ آزادی خواهانه اش را با انگلیس شروع کرده بود و مجاهدین و سپاه افغانی در محاذ پکتیا اردوی دشمن را درهم شکسته و بیرق آزادی افغانستان را بر قلعه های تسخیر شده نظامی برافراشته بودند . و بدنبال آن بنا بر پیروزی های مبارزین مسلمان در سایر جهات ، انگلیسان باب مذاکره را با کابل باز کرده و بتاريخ ۳ جون ۱۹۱۹ رسماً بین دو کشور متارکه اعلان شده بود و سپس دو طرف نظریات و مطالبات خود را بیکدیگر کتباً تبادل می کردند تا آنکه بر اثر توافق جانبین ، هیئت صلح افغانستان در ماه جولائی ۱۹۱۹ عازم هند گردید و مذاکرات خود را با مقامات انگلیس در راولپندی آغاز نمود ، که در نتیجه بتاريخ ۸ اگست ۱۹۱۹ بین طرفین معاهده صلح امضاء گردید و دیگر خطری از جنگ و امثال آن احساس نمی شد . (۲)

بنابراین قبل از رسیدن محمد ولی خان به مسکو و مذاکره اش بالینن ، موارد متنازع فیه بین افغانستان و انگلیس کاملاً مرفوع گردیده بود و هیچ بهانه و انگیزه ای که عجله و شتاب امیر امان الله خان را در یاری و همکاری روس توجیه می کرد ، وجود نداشت .

ادامه این نمایش و غداری های روس

در آغاز این مبحث اشاره کردیم که بلشویک ها قبل از هر اقدامی متوجه افغانستان شدند و بتاريخ ۲۷ مارچ ۱۹۱۹ هیئتی راتحت سرپرستی K. Bravin نامزد کردند تا عازم

۱ - مناسبات افغانستان و شوروی صفة ۸ .

۲ - برای شرح و تفصیل جنگ افغان و انگلیس و اعلان متارکه و امضاء معاهده صلح و استقلال رجوع شود به : افغانستان در مسیر تاریخ از ص ۷۵۶ - ۷۷۶ .

افغانستان گردد و درباره آینده دو کشور و علاقه مندی و اخلاص روس نسبت به افغانستان با مقامات کابل مذاکره نماید . هیئت مذکور در اواخر اگست ۱۹۱۹ بکابل رسید و بتاريخ ۱۴ سپتامبر (یعنی قبل از آنکه محمد ولی خان به مسکو برسد و بالینن ملاقات کند) با امیر امان الله خان ملاقات تعارفی نمود .

روس های مکار برای اینکه اعتماد مردم افغانستان را بخود جلب کرده باشند و برای نفوذ بعدی خود زمینه سازی نمایند یا دداشتی رابه «براون» نماینده خویش داده و دران از واگذاری مجدد «پنجده» به افغانستان وعده داده بودند . همچنان دراین پیشنویس تذکر رفته بود که روس ها برای افغانستان ، پول ، سلاح ، مهمات و کمک های تخنیکی آماده می کنند تا افغانستان تقویه شود و علیه انگلیس با روس ها همکاری کند . (۱)

ملاحظه می کنید که این اقدام روس ها از همان آغاز به مثابه تار خامی بود که میخواستند پای دولت مردان افغانستان را بوسیله آن به بندند و از مردم ماجهت بر آورده شدن مرام های استعماری شان در منطقه و علیه بریتانیا استفاده کنند . چنانچه تا آخرین مرحله از این خدعه و فریب استفاده کردند و کشور مارا تسخیر نمودند .

تمایل امان الله خان به روس ها و آرزوی دوستی با این کشور نه بدان جهت بود که روس ها از داعیه آزادی خواهی مردم افغانستان حمایت کنند ، زیرا چنانکه گفته آمد روس ها دران ایام ، خود گرفتاری هائی داشتند که پس از انقلاب اکتوبر دران کشور تبارز کرده بود و به هیچوجه یارای آنرا نداشتند تا در صف ما بایستند و مارا کمک نمایند ، و اوضاع افغانستان و پیروزی اش در جنگ نیز در مراحلی قرار داشت که نیازی به کمک ویاری روس محسوس نمی شد .

تنها انگیزه ای که فکرمی شود این شاهزاده مغرور و خود کامه را وادار به نزدیکی و دوستی با روس کرد ، از یکطرف عکس العمل و تظاهری بود که میخواست در برابر انگلیس از خود نشان دهد ، و از سوی دیگر خیلی علاقه داشت تا از این طریق چهره انقلابی بخود گیرد و خط فکری اش از دیگران متمایز باشد . چنانچه حتی امروز هم خود مشاهده می کنیم که با این همه جنایاتی که روس واقمارش در جهان انجام میدهند و با آن همه پلیدی و زشتی و سفاکی و بربریت و نامردمی و ناراستی که در نفس اربابان کرملن وجود دارد ، و با وجود دیدن و شنیدن اوضاع و احوال ملت های مسلمان افغانستان و آسیای میانه ، عده ای از کشورها حتی مدعیان «اسلام» و شعار دهند گان آزادی و عدم وابستگی به شرق و غرب ، هر ماه یکبار برآستان کرملن و یاکشور های وابسته به آن ، بوسه میزنند و عمده ترین و خطرناکترین قرار دادها را با این کشور ها امضاء می کنند ، کارخانه های شان اغلب

دردست همین هاست و تجارت و سیاست خویش را در همین محدوده منحصر ساخته اند .
و برای اینکه انقلابی معرفی شوند و کسی به آنها نظام «ارتجاعی» نگوید ، جز با روس
واقمارش از همه بریده اند .

بهرحال امیر امان الله خان در این سودا زیاده روی کرد و افرادی هم در دربار ،
و خارج از دربار وجود داشتند که او را بنام ضدیت با انگلیس ، در گرایش به روس تشویق
می کردند . لینن و یارانش هم در آغاز با جدیت و اشتیاق سعی می کردند اولتر از هر کسی
شاه افغانستان را بسوی خود بکشانند و به همین جهت بود که باشتاب و عجله شخصی را
مانند «براون» که بقول خود شان طرفدار مسلمانان و دوست مردم شرق بود و بازبان فارسی
آشنائی داشت ، بحیث نماینده سیاسی خود انتخاب کردند و به او وظیفه دادند تا بهر نحوی
که خودش میدانند و ممکن باشد حتی با واگذاری مجدد «پنجده» نظر شاه و مردم افغانستان
را بسوی خود جلب کند .

ولی همینکه نامه های امیر امان الله خان و محمود خان طرزی وزیر خارجه آن ، پیهم
و باشتاب به مسکو رسید و بلشویک ها از محتوای آنها برسستی نبض نظام حاکم بر
افغانستان آگاه گردیدند ، عزم و گمان شان به سرعت عوض گردید و یک گام به جلو
گذاشتند . در رابطه با این تحول آنی بتاريخ ۲۳ جون ۱۹۱۹ مطابق جوزای ۱۲۹۸ هـ ش ،
هیئت دیگری را مامور مذاکره با افغانستان کردند و در اعتماد نامه اش نوشتند که:

«از طرف حکومت کارگران و کشاورزان جمهوریت اشتراکی اتحادی شورای
روسیه ، مجلس شورای کمیسر های ملی بموجب این اعتماد نامه ، نماینده مختار
جمهوریت انجمن کومیسری ملی تجارت و صناعت عضو انجمن نظارت و تفتیش
دولتی ، رفیق پاکوف زاخارویچ سوریتس رابه سمت نماینده مختار فوق العاده
جمهوریت اشتراکی اتحاد شوروی روسیه در آسیای وسطی تعیین نموده ، عقد روابط
و مناسبات دیپلوماسی را با اهالی افغانستان مستقل و قبائل مستقله بلوچستان و خیره
و بخارا و با اهالی و ملل هندوستان و کشمیر و تبت که در تحصیل آزادی خودشان می
کوشند ، بعهدۀ مشارالیه محول کرده است . رفیق سوریتس (Suritz) از طرف حکومت
کارگران و کشاورزان وکیل است که بلاواسطه با حکومت هائی که درحال حاضر در
ممالک مذکور فوق موجود است و یا اینکه بعد ازین تشکیلات احداث بشود و باجمیع
تشکیلات انقلابی که مقصود شان نجات دادن اهالی و ملل آسیای وسطی از تسلط
و حاکمیت خارجه باشد ، داخل مناسبات و روابط بشود . وهمچنین به رفیق سوریتس
وکالت و اختیار داده می شود که از طرف خود وکیل و نماینده ای تعیین نماید و شخصاً
بلاواسطه یا اینکه به توسط وکلا و نمایندگان خود ، داخل مذاکرات شده ، از طرف
حکومت کارگران و کشاورزان اتفاق و عهد نامه بسته و این عهد نامه ها رابعد از تصویب

حکومت مرکزیه مسکو امضاء نماید .

برای تصدیق و تاکید مراتب مذکور فوق این اعتماد نامه رابه مشار الیه داده به جمیع حکام و مامورین حکومت شورویه اوامر اکید داده می شود که بمجرد تقاضای مشار الیه فوراً درحق وی هرگونه مساعده و همراهی رابنمایند و از جمیع قبایل و ملل و حکومت هائی که باما دوست و متفق هستند ، خواهش می کنیم که مشار الیه رابسمت فرستاده فوق العاده و مختار ملت هائی که داخل اجزاء جمهوریت اشتراکی اتحاد شوروی روسیه هستند و از طرف آنها وبموجب دستور العمل آنها حرکت و رفتار مینمایند ، پذیرائی کرده درحق وی ازمهمان نوازی و محافظت و هرگونه یاری و همراهی مضایقه ننمایند . رئیس مجلس شورای کمیسر های ملی : و ۱۰۰ لینن» (۱)

در این مکتوب دو نقطه بارز و مشخص جلب نظرمی کند که درمکتوب های قبلی وجود نداشت ، یکی ازان استعمال کلمه «اشتراکی» است که برای بار اول آنرا بکار میبرند و خیلی هم مطمئن و امیدوار به نظر میرسند . دودیکر افشاء برنامه های استعماری و مداخله بلشویک ها در امور داخلی کشور های منطقه است که از همان آغاز میخواستند ، اینجا و آنجا شبکه هائی بنام و عناوین «تشکیلات انقلابی» و «جنبش های آزادی خواهی» بوجود آورند و با استخدام و تحریک مشتی نا آگاه و مقلد ره پیشروی خود را بسوی هند هموار سازند .

لهذا بطور کلی و خلاصه میتوان گفت که این نامه چهره واقعی بلشویک ها واهداف و اغراض ایشان رابخوبی تمثیل می کرد و در واقع هشدار می بود که وطن دوستان و آزادی خواهان واقعی رابر حذر می داشت تا بنام رهائی از دامی ، بدام دیگری نیفتند . ولی برداشت و برخورد دولت مردان کابل در برابر آن عکس این مطلب بود .

بهر صورت هیئت موصوف در ۱۱ نومبر ۱۹۱۹ وارد هرات گردید و با استقبال کم نظیری مواجه شد . سپس ره پایتخت درپیش گرفت و درحالی که مذاکرات هیئت قبلی با مقامات افغانی ادامه داشت ، اوائل جنوری ۱۹۲۰ بکابل مواصلت نمود . و بلافاصله با امیر امان الله خان دیدار و مذاکره کرد . سوریس بجای آنکه مذاکرات «براون» را دنبال کند او را از کارکنار کشید و به این ترتیب همه وعده های روس برهم خورد و حرفها از سر گرفته

شد . *

۱- رک : کتاب مناسبات افغانستان و شوروی .

* - بعضی از رجال آگاه دوره امانی می گویند که «براون» از تمام نقشه ها و برنامه های بلشویک ها در آسیا و افغانستان اطلاع داشت و بار بار به امیر افغانستان ابلاغ می کرد که از نزدیکی با آنان خود داری ورزد . و اما امیر نه تنها بحرف او گوش نداد بلکه روس ها در جریان قرارداد شده و آن بیچاره را خلع ید کردند . او هم دیگر به روسیه برنگشت و تابعیت افغانستان را قبول نمود و سرانجام در جنوری ۱۹۲۱ هنگام مسافرت از طریق غزنی به هند ، بوسیله شخصی که لباس عسکر افغانی را در برداشت بقتل رسید . والله اعلم . عین این مطلب را بانندی تفاوت . «ادمک» نیز در کتاب «سیاست خارجی افغانستان در نیمه اول قرن بیست» تأیید می کند . رجوع شود به صفحه ۵۲-۵۳ ترجمه پوهاند محمد فاضل خان ، نسخه چاپ نشده . و نیز رجوع شود به کتاب افغانستان در مسیر تاریخ ص ۷۸۶ .

مقامات روسی در آغاز به سوریتس صلاحیت داده بودند که در مذاکرات خود ، به افغانستان هم کمک های نظامی وهم امتیازات سرحدی بدهد ، اما همینکه بکابل رسید (تا آنوقت محمد ولی خان نامه و پیام های شفاهی و ارادت امیر امان الله خان را به لینن رسانیده ، با او وسایر مقامات روسی مذاکراتی انجام داده بود) توسط تیلگراف از مسکو بوی هدایت داده شد که هیچگونه وعده ای به افغانستان ندهد تا مبادا این عمل موجب جنگ روس وانگلیس گردد . وبا این روش ، درست همان معامله ای را که روس های تزاری با امیر شیر علی خان انجام داده بودند ، بلشویک های فرصت طلب نیز آنرا تکرار کردند و بار دیگر برخیاقت و غداری فطری روس صحنه گذاشتند .

مع الوصف هیئت روسی در کابل ماند وبا مقامات افغانی روی مقدمات پیمانی به مذاکره و بحث ادامه داد که منتج به معاهده فبروری ۱۹۲۱ گردید .



اشغال بخارا

خوانندگان عزیز خود میدانند که درباره اشغال بخارا توسط روس و موضع گیری افغانستان نسبت به آن ، حرفها وقصه های زیادی گفته آمده است .

مسلماً در اظهار این همه آراء و نظریات متضاد و برداشت های گوناگون ، انگیزه های متفاوتی وجود داشته و باعث شده است جریانات و حقایق تاریخی چنانکه هست ، وصف نشود . بنابراین ایجاب می کند تا در این مبحث نخست سرگذشت بخارا و چگونگی اشغال آن بوسیله روس (هرچند به اختصار و اجمال هم باشد) گفته آید و سپس در روشنی آن ، مسایل بعدی طرح و تحلیل گردد . در این قسمت نیز کوشش خواهیم کرد تا همانند سایر مباحث کتاب حاضر تسلسل تاریخی جریان و حوادث رعایت شود و از هر نوع ابهام جلوگیری بعمل آید .

در جریان لشکر کشی و پیشروی زارهای سلط جو واستئارگر بر ماوراء النهر و آسیای میانه ، سرزمین بخارا زادگاد فقها و محدثین بزرگ چون امام محمد بن اسماعیل بخاری (رح) نیز بدست روس افتاد (۱۸۶۸م) ، وسایر شهرها و اماکن اسلامی هم یکی بعد دیگر تحت تسلط روس ها قرار گرفت . تا آنکه در سال ۱۸۸۱ م جنرال سفاک و آدم کش روس (کافمان) کشور های آسیای میانه را کلاً به تصرف خود در آورد و بساط آزادی را در انجا از بنیاد برچید . اما انجام هدف ها و بر نامه های بعدی شان در منطقه ایجاب می کرد تا نظام شاهی بخارا با حفظ بعضی امتیازات بشمول مراسم مذهبی و قوانین شرعی کماکان تامدتی باقی بماند . مع الوصف عساکر روسی در بخارا موجود بود و اندک حرکتی علیه آن به شدت سرکوب می شد .

انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷ گرچه بر سلطه و حاکمیت «زار» پایان داده بود ، اما مشکلات و گرفتاری های زیادی با خود همراه داشت که جامعه روس را در اندرون خودش خورد میکرد . بحران های اقتصادی و اجتماعی ناشی از جنگ اول جهانی و تضادهای کشمکش های قدرت طلبی بین اعتدالیون ، جمهوری خواهان ، منشویک ها و بلشویک ها تا مدت ها مردم را رنج می داد و اکثراً نسبت بقدرت یابی و حاکمیت کمونستان در کشور نفرت داشتند . در چنین احوال هریک از گروههای رقیب می کوشید با دادن وعده ها و پخش

اعلامیه ها و شعارهای دروغین و اغواکننده نظر عامه را بخود جلب نمایند و بر دیگری پیشی گیرند . یکی از این شعارها و عوام فریبی ها تضمین آزادی ملت هائی بود که تزاران روس با زور برچه و سرنیزه حاکمیت خود را بر آنها تحمیل کرده بودند .

به اساس این طرح و فرصت طلبی ها ، نماینده ای از سوی کرین اسکی (کرنسکی) عازم بخارا شد و ضمن امضاء معاهده ای استقلال آن کشور را برسمیت شناخت . شاه بخارا به استناد این معاهده از روس ها خواست تا کشورش را تخلیه کنند ، لیکن عساکر روسی تکانی بخود ندادند و درانجا باقی ماندند .

پس از آنکه بلشویک ها بررقبای خود پیروز شدند و لینن بحیث «صدر کمیسرهای خلق» روس انتخاب گردید ، اعلامیه های مکرر انتشار دادند و به تمام ملیت های مسلمان تحت اداره روس ، ابلاغ کردند تا درباره حق خود ارادیت و آزادی خود تصمیم بگیرند . اما همه این اعلامیه ها و شعارها و وعده ها جز فریب و تزویر مفهومی نداشت و بجای آزاد ساختن ملت ها عملاً درپئی آن شدند که زمینه اسارت دایمی آنان را مساعد سازند . بنا براین در تمام شهرها من جمله سمرقند ، تاشکند و بخارا شبکه هائی را از بلشویک های محلی و عناصر بی ماهیت و ابن الوقت سازماندهی کردند و تبلیغات وسیعی راجهت تعمیم و ترویج اندیشه باطل خود براه انداختند . تبلیغ و فعالیت این شبکه ها در بخارا نیز کارگر افتاد و دربدو امر تقریباً ۱۱۷ نفر به بیراهه کشیده شد . درراس این گروه که اولین هسته کمونست دربخارا محسوب می شد و خود را بنام «جوانان بخارا» مسما کرده بودند ، خواجه محی الدین و خواجه فضل الله ، دو ملحد خود فروخته و سرسپرده لینن قرار داشت که بعداً کلمه «یوف» نیز بحیث لکه سیاهی به اسامی آنان افزود گردید .

این افراد بایاری و همراهی بلشویکان سمرقند و تاشکند و عساکر روسی دردهم مارچ ۱۹۱۸ علیه شاه بخارا قیام کردند تا آنرا سرنگون ساخته و قدرت را در دست گیرند ، لیکن کاری از دست شان برنیامد و بعد از اندک زد و خوردی صلاح خود را دران دیدند تا تن به صلح دهند . کولسوف فرمانده عسکر روس به نیابت از همه در ۲۵ مارچ ۱۹۱۸ قرار داد صلح را باشاه بخارا امضاء کرد و مدتی خاموش شدند و باز هم به تبلیغات و کارهای زیر زمینی و فریب متوسل گردیدند .

لینن و تروتسکی که یاران شان در عرصه نبرد قهار را باخته بودند ، سعی کردند تا حریف را از دست ندهند و برای فریب و اغفال آن از دلجوئی کار بگیرند . لذا نماینده با صلاحیتی را نزد شاه بخارا فرستادند و بار دیگر آزادی نامه آن کشور را بدستش دادند ، و علاوه بران تمام مناطقی را که تا یکسال قبل از آن متعلق به بخارا بود ، به این کشور مسترد کردند . و ضمناً وعده دادند که کمک های نظامی و پولی نیز در اختیار آن کشور قرار خواهند داد .

اما این وعده ها عملی نشد و شاه بخارا از جریانات و قراین دریافت که رفتار بلشویک ها خلاف گفتار شان است ، و بنابر این ب فکر تهیه عسکر و تدراک آلات حربی افتاد و از امیر حبیب الله خان پادشاه افغانستان ، تقاضای سلاح و مهمات نمود . لیکن امیر حبیب الله خان قبل از پاسخ به این درخواست کشته شد و این مامول ناتمام ماند .

بلشویک ها که تسخیر بخارا در راس برنامه های شان قرار داشت پیوسته می کوشیدند امنیت رادران کشور مختل سازند و زمینه را بار دیگر جهت قیام و سرنگونی شاه بخارا مساعد گردانند . پادشاه بخارا هم برای دفاع از خود آمادگی گرفت و عساکر خود را به اطراف راه آهن «کاکان» مستقر نمود تا در صورت حمله بلشویک ها و عساکر روسی ، راه را برایشان سد سازند .

حیله و منافقت ها

بلشویک ها در برابر تدابیر امنیتی شاه بخارا مثل همیشه به نیرنگ و حیله متوسل شدند و یکنفر نماینده خود را بنام «برانوف» از تاشکند به بخارا فرستادند تا با شاه آنکشور مذاکره کند و بازهم او را بفریید . این روس محیل در ملاقات خود با شاه بخارا از دوستی بی شائبه ۵۵ ساله روس ها با بخارا یاد کرد و برای ادامه آن دوستی اصرار ورزید . و در اخیر مدعای اصلی خود را به این شرح با شاه بخارا در میان گذاشت که :

«لیکن رجامندیم که عساکر خود را از بندرات خط آهن ما بردارید تا که میان استحکامات بندرات خود را خواهیم نمود ، عساکر میان مردمان وحشی و نادان هستند مبادا عساکر شمارا دیده مقابلیت نموده باعث شرمساری میان در نزد ذات شاهانه شما گردد . هر چیزی که خواهش و رضا مندی شما باشد برجا خواهیم نمود .»

در پایان مذاکرات ، حرفها و تعهدات خود را روی کاغذ تحریر و امضاء کرد و آنرا به شاه بخارا سپرد . او هم در کمال سادگی و خوشباوری به این عهد و پیمان اعتماد فرمود و عساکر خود را بفاصله ۳ میل از اطراف خط آهن بدور کشید . تنها به تعدادی از پاسداران دستور دادند تا کیشک دهند و در صورت وقوع کدام حادثه جریان را بلا درنگ مخابره نمایند .

روس ها از این غفلت و فرصت استفاده کرده شب یکشنبه ۱۵ ذی الحجه ۱۳۳۹ (وسط سال ۱۹۲۰ م) بالای پاسبانان حمله کردند و همه را بقتل رسانیدند و جنگ آغاز گردید . فردای آن زره پوش ها و تانک های روسی از زمین و طیارات آن از هوا شهر بخارا را مورد حمله قرار دادند .

شاه بخارا چهار شب و روز در قصر خود مقاومت کرد و بالاخره صلاح بر آن دید تا شهر را ترک کند و در خارج ازان سنگر گیرد . در این چهار روز تقریباً نیمه ئی از شهر بخارا بوسیله بمبار دمان و فیر توپ با خاک یکسان گردید و روز پنجم سپتامبر ۱۹۲۰ مرکز شهر بدست عساکر روسی افتاد .

شاه بخارا ساعت ۴ بعد از ظهر قصر شاهی را ترک گفت و درحالی که عبدالشکور خان سفیر افغانی در بخارا و محمد اسلم خان میر شکار برگد نظامی سفیر تاشکند (۱)، و ۲۵ هزار عسکر و عمله او را همراهی می کردند ره غجدوان درپیش گرفت و فردای آن به ولایت «حصار» قسمت شرقی بخارا رفت و مدت شش ماه با بلشویک ها جنگید . سفرای افغانستان در بخارا و تاشکند از همان طریق به افغانستان آمدند .

درگرما گرم نبرد بخارائیان با روس های متجاوز و تشویشی که نسبت به کمبود سلاح و مهمات وجود داشت ، شاه بخارا بقصد دریافت کمک از خارج و من جمله افغانستان از ولایت «حصار» به کولاب رفت و بعد از راه گذر گاه «درقد» وارد افغانستان گردید . مدتی او را در قطن نگاهداشتند و سپس در فبروری ۱۹۲۱ بکابل رسید و در حسین کوت «باغ شاهی قلعه مراد بیگ» که قبلاً برایش آماده شده بود اقامت ورزید . تقریباً یکماه مهمان دولت بود و دراین میان امیر امان الله خان باوی دیدار و مذاکره کرد .

اما بجای آنکه تقاضای وی را برآورده سازند و بوطنش برگردانند ، ماهانه دوازده هزار روپیه کابلی برایش مصارف تعیین کردند و ازوی خواستند تا درکابل بماند . سپس او را به جنوب کابل درقلعه فتو بردند تا از سرراه شمال بدورباشد و از اخبار وطن خودهم بزودی اطلاع نیابد ، و مصارفش رانیز از ۱۲ هزار به ۴ هزار کاهش دادند .

شاه بخارا باحیاء و ادبی که خاصه مردمان بخارا است ، دراین مورد می گوید که : «این بنده عاجز برای تردد سرشته کار خود سعی و کوشش نمودم (یعنی دریافت کمک و بازگشت) بنا براراده الهی موافق تقدیر نصیبه تردد هایم (اینجا بمعنی قصد و اراده است) کارگر نشده رسیدن امداد و اعانت از نظر دور بود . لهذا رضا به تقدیر الهی داده به دارالسلطنه کابل اقامت ورزیدم .» (۲)

اما جهاد بخارا درهمین جا پایان نیافت ، بلکه علی رغم آنانی که میخواهند هنوزهم بخاطر تبرئه و خشنودی روس ها ، و یا این و آن ، تاریخ مبارزات مردم بخارا را انکار کنند و یادست کم گیرند ، باقوت و شدت خود ادامه یافت . شخصیت های مجاهد و وطن خواهی چون ابراهیم بیگ در پیشا پیش رزمندگان بخارائی قرار گرفتند و عرصه را از هرجهت بر دشمن تنگ کردند .

ابراهیم بیگ درجنگ های خود با روس ها قلعه نظامی ولایت «حصار» را درشرق بخارا محاصره نمود و در این اثناء بود که مجاهد معروف «انور پاشا = انور بیگ» نیز با او یکجا شد و قلعه مذکور را فتح کردند و سلاح و مهمات زیادی بدست رزمندگان مسلمان افتاد .

۱ - خاطرات شاه بخارا نسخه خطی صفحه ۳۸ .

۲ - خاطرات شاه بخارا نسخه خطی صفحه ۵۰ .

شاه بخارا یکی از همراهان دیگر خود (ملا عبدالقهار) راهم بیاری مردم و مجاهدین فرستاد و اوتوفیق یافت لشکر بیکرانی گرد آورد و بابلشویکان بجنگد • شجاعت و کارنامه های ملا عبدالقهار مردم را در سرتاسر بخارا به حرکت آورد و اقشار مختلف همه جا او را یاری و همراهی میکردند • بحدی که عبدالحمید افندی وزیر حرب جدید بخارا نیز همه امتیازش را ترک گفت و با هزاران نفر به شرق بخارا رفت و با مجاهدین پیوست •

او «ملا عبدالقهار» توفیق یافت که حتی بخارا و حومه اش را برای کوتاه مدتی آزاد کند، لیکن روس ها از تاشکند و سمرقند عساکر زیادی جمع آوری کرده و از هرسوبروی هجوم بردند و تلفات سنگین بهر دو طرف وارد آمد • در این نبرد، ده برادر ملا عبدالقهار را به شهادت رسانیدند و تعداد زیادی از مردم به چنگ روس ها افتاد • او برای اینکه کشتار و فجایع روس متوقف گردد، به قزاقستان رفت و در آنجا پنهان گردید •

بهمین ترتیب، انور پاشا چند ولایت را در شرق بخارا به تصرف خود درآورد و دشمن را در شرایطی قرار دادند که دیگر یارای حمله و مقابله را با سپاه اسلام نداشتند •

روس های مکار و حيله گر که در میدان نبرد و رویا روئی نتوانستند با انور پاشا این قافله سالار مجاهدان و جوانمردان مبارزه کنند، بالاخره دست به خدعه زدند و بران شدند تا مخفی گاه او و یارانش را کشف و غافلگیرش سازند • جاسوسان روس در اینکار موفق شدند و لشکر سواره نظام روسی توانست به کمک آنها در تاریکی شب خود را بدانجا برساند و چهار طرف را محاصره نماید • فردای آن که روز عید بود و اکثر مجاهدین انور پاشا در سنگر خود حضور نداشتند، روس ها به حمله شروع کردند و جنگ سختی در گرفت • انور پاشا چون شیر خشمناک و انتقام جو بر قلب دشمن حمله کرد و تا آخرین لحظه ئی که دستش کار می داد شمشیر می زد و سرمی افکند • بالاخره از هر طرف یکباره بروی هجوم بردند و آن شیر شریزه را به شهادت رسانیدند • (۱)

ابراهیم بیگ پیشوای دیگر مجاهدین همچنان بر جهاد و پیکار علیه روس ادامه داد تا آنکه بلشویکان او را نیز روزی به همان منوال محاصره کردند و با ۲۵ هزار عسکر از چند طرف بروی حمله نمودند • وی پنج روز و شب با عسکر روس جنگید و تلفات سنگینی بر دشمن وارد آورد • همراهان وی نیز یا شهید و یا متواری شدند و خود با سه صد نفر تا آخرین لحظه با بلشویک ها مقابله نمود، و بالاخره از بیم آنکه بدست روس ها نیفتد، در سال ۱۹۲۵ م به سواری اسب از آموگذشت و نزد شاه بخارا به افغانستان آمد • او راهم مدت ها در کابل نگاهداشتند و ماهانه (۵۵۰) روپیه کابلی برایش تنخواه مقرر کردند •

روس های وحشی و سفاک نه تنها در قلع و قمع مجاهدان بخارا به این نوع حملات

۱ - برای شرح حال و کارنامه های انور پاشا و چگونگی جریان شهادت آن رجوع شود به آخر کتاب، قسمت «توضیح بعضی

غافلگیرانه و نامردانه متوسل گردیدند بلکه بافرستادن عوامل خود به پایگاههای مجاهدین و مسموم کردن غذای آنان توسط سیانورپتاسیم و سایر مواد کشنده، تقریباً تمام آنان را از بین بردند، و به این ترتیب نهضت بخارا در اواخر سال ۱۹۲۵ میلادی به خاموشی گرائید.

ولی ابراهیم بیگ و همکارانش هرگز آرام نه نشستند و هر وقت که فرصتی برای شان دست می داد، بر روس ها در آنسوی آموشب خون میزدند. تا آنکه در دوره محمد نادر شاه و توسط قوایی که او از کابل تحت فرماندهی شاه محمود خان برادرش به شمال فرستاد، ابراهیم بیگ به آنسوی آمو عقب نشینی کرد و در آنجا بدست روسها افتاد و به شهادت رسید.

امیر بخارا موضوع اشغال کشورش را در سپتامبر ۱۹۲۷ توسط وکیل خود جنرال حاجی یوسف مقیم بای به ملل متحد تقدیم کرد. اما بسیار دیر شده بود و به سبب نفوذی که روس ها دران مجمع جهانی داشتند، جز فرانسه، ایتالیا، انگلیس، المان و ایران کسی بفریاد مظلومیت ملت بخارا گوش نداد. از آن تاریخ به بعد هرگاه که فرصتی فراهم آمده است، این مردم برای انتقام جوئی و آزادی خواهی در داخل و خارج علیه روس دست بکار شده اند و بار بار به خطر و ضرر مواجه گردیده اند. چنانچه تا حال چندین بار این قیام ها در سر زمین بخارا با تانک و سرنیزه سرکوب گردیده و هزاران نفر قربانی استعمار سرخ شده است.

حتی در جریان جنگ دوم جهانی (۱۹۴۱ م)، وقتی در کابل شایع شد که مهاجران مسلمان ممالک آسیائی مقیم افغانستان به جمع آوری سلاح اقدام کرده اند و قصد دارند با استفاده از فرصت خود را بدانسوی آمو برسانند و بر جمهوریت های تاجکستان و ازبکستان حمله کنند، حکومت کابل تعداد زیادی از مهاجرین بخارا و فرغانه را بشمول سید مبشر طرازی عالم و نوپسنده مشهور بازداشت نمود. وی که در دارالتحریر شاهی کار میکرد، پس از ختم جنگ جهانی و رهائی از زندان، افغانستان را ترک گفت و به مصر مهاجرت نمود.

همچنان امیر بخارا را در خانه اش مقید کردند و قاری عبدالاحد مجاهد و فقیه و حافظ قرآن سالها به همین دلیل در بغلان زندانی بود و اینک در عربستان سعودی بسر می برد.

این بود خلاصه ای از داستان غم انگیز و درد آلود ملت مسلمان بخارا، و اینک می بینیم که دولت مردان افغانستان در رابطه بامصیبت بالا و همدردی باکشور همسایه و برادر وهم کیش مان، چه گفتند و چه کردند! (۱)

۱ - برای شرح و تفصیل مطالبی که درین مبحث تذکار رفت رجوع شود به: خاطرات شاه بخارا نسخه خطی و نیز نشر شده در مجله میثاق خون مربوط جمعیت اسلامی افغانستان سال ۱۳۶۵ ه. ش، خاطرات آقا بکوف، و افغانستان در مسیر تاریخ.

روابط افغانستان و بخارا

امیر امان الله خان در ۲۴ فبروری، چهار روز بعد از کشته شدن پدرش در جمع انبوهی از مردم کابل حضور یافت و ضمن نطق بسیار معروف و تاریخی خود «استقلال کامل افغانستان» را اعلام فرمود و عملاً سیاست آزاد و مستقل در پیش گرفت و برای تحقق این آرمان، یازده روز بعد از اعلان استقلال افغانستان یک نفر نماینده برای کسب اطلاعات در بخارا، ویکماه بعد یک هیئت سیاسی تحت ریاست محمد ولی خان به ترکستان و مسکو فرستاد. این هیئت وظیفه داشت تا بامقامات شوروی و سایر دول خارجی درباره شناسائی حکومت جدید افغانستان و استقرار روابط سیاسی مذاکراتی انجام دهد.

محمد ولی خان در راه عزیمت به مسکو، از بخارا نیز دیدن کرد و باشاه آن کشور ملاقات نمود. امیر سید عالم، شاه بخارا درباره ملاقات خود بانمایندۀ افغانستان می گوید که:

«... همراه وزیر مختار ملاقات نمودم در اثناء مصاحبت از این بنده عاجز مقصد شخصی سوال نمود. به جواب آن گفتم عین مشوره همین خواهد بود که همراه بلشویک ها آغاز حرب نمایم زیرا که همین فرصت نهایت دلالت در ضعف دشمن دیده می شود و وقت را غنیمت دانستن لازم است. از بسکه این وزیر مختار موصوف شخص دوربین و هوا خواه دولت اسلام می باشد برای من چنین پاسخ داد که شما همراه دولت افغانستان یکی هر دو برادر هستید، یکی شما الحال در مقابلۀ دولت برتانیه کمر بسته آغاز حرب نموده شما هم از انیطرف با دولت بلشویک همین رفتار ننمائید مبادا خدا نا کره بواسطه شما هر دو برادر خدام ملت سبب خرابی دو دولت بعالم اسلام ظاهر گردد و تعجیل بکار نبرید تا دیده شود که کار برادران تان به کجا انجام خواهد یافت. بعد ازان به صلاح و مشورت همدگر کار ننمائید بهتر خواهد بود.» (ص ۱۷ - ۱۸، خاطرات شاه بخارا) *

همچنان موصوف بامقامات روسی حاکم بر ترکستان نیز مذاکراتی انجام داد که در نتیجه این مذاکرات میر محمد اسلم خان میرشکار و عبدالشکور خان مامور وزارت خارجه، به صفت نماینده سیاسی و سفیر مختار افغانی در تاشکند و بخارا فرستاده شدند و از بخارا نیز

* - این حرفها عیناً همان توصیه نئی را بیاد میدهد که در جریان آمادگی اسرائیل جهت حمله بر مصر (سال ۱۹۶۷م) سفیر روس به جمال عبدالناصر گفته بود. وی به رهبر مصر سفارش کرده بود که شما ب فکر حمله نباشید تا سلامت نشوید و اسرائیل هرگز در صدد حمله به مصر نیست. ولی فردای آن طیارات اسرائیل مصر را غافلگیر کرده میدان هوایی اش را بمبارد نمود و تمام

سفیری عازم دربار کابل گردید . بهمین ترتیب امیر امان الله تعدادی از نظامیان که شاه بخارا آنرا دو صد نفر می گوید، تحت فرماندهی فضل احمد خان برگد همراه بایکدسته موزیک ، ۷ توپ و ۷ فیل به بخارا فرستاد . (ص ۲۰ خاطرات شاه بخارا) تانشان دهد که وی دوست بخارا و مدافع حقوق مردم مسلمان آنست و آنهم درشرایطی انجام شد که درخواست شاه بخارا قبلاً در زمان امیر حبیب الله خان بکابل موصلت کرده بود . (افغانستان درمسیر تاریخ صفحه ۷۸۶) و امان الله خان مجبور بود دران مرحله بحیث یک عمل نمایشی به چنین اقدامی متوسل گردد .

تمام کمک و روابط افغانستان با بخارا از ماه فبروری ۱۹۱۹ تا حمله روس درآن کشور و هجرت سید عالم شاه به افغانستان (فبروری ۱۹۲۱) ، فقط درهین دو حرف خلاصه گردید و بیش از این چیزی وسندی درتاریخ وجود ندارد . برعکس ناجوانمردی هائی صورت گرفته است که در دنباله همین مبحث میخوانید .

هیئت افغانی درمسکو و ادامه محبت نامه ها

محمد ولی خان رئیس هیئت افغانی در اکتوبر ۱۹۱۹ به مسکورسید و تا دسمبر ۱۹۲۰ دران کشور باقی ماند و بعد از دیدار و ملاقات بالینن ، مذاکرات خویش را با چچرین وسایر مقامات روسی ادامه داد . در اثر تلاش و کوشش هیئت افغانی درمسکو و مساعی هیئت روسی در کابل که در گذشته ازان یاد کردیم دو طرف در ساحات مختلف تجاری واقتصادی به موافقت هائی نایل گردیدند . یکی از این موافقات تعیین کمیساران سرحدی بود که برای اولین بار دسته ئی ازگ ، پ ، گو (سازمان جاسوسی روس) یا هسته فساد و فتنه ، بحیث کمیساران سرحدی درهرات و بلخ و میمنه وارد افغانستان شدند . در جریان اقامت هیئت افغانی به مسکو و ادامه مذاکرات شان بارهبران این کشور ، وزیر خارجه افغانستان مرحوم محمود بیگ خان طرزی ، بتاریخ ۴ مارچ ۱۹۲۰ مطابق حوت ۱۲۹۸ ه . ش مکتوبی عنوانی وزیر خارجه روس صادر فرمود ونوشت که :

«خدمت جناب فخامت نصاب وزیر امور خارجه دولت علیه شورای روس دام مجده العالی ! مقصد از تحریر رقیمه این دوستدار که به جواب نامه وزارت پناهی تقدیم می شود ، افتتاح راه مکالمه است با آنجناب تا بواسطه مکالمه تحریری مقاصد ما فی الضمیری در میان آید ، آنجناب فخامت مآب از دریغ نفرمودن کوشش خود در راه استحکام مناسبات دوستانه فیما بین دولتین مستقلین همجوار بیان فرموده اند که الحق سعی مشکور همچین کوشش هارا باید گفت : زیرا استحکام مناسبات دولت بهیه شورای روس با دولت علیه افغانستان نه تنها فایده متقابله دولتین را داراست ، بل برای تمام عالم انسان خیر و سعادت بار میدهد .

شرق وسطی که در میان یک ظلمتی مانده بود ممکن است که بواسطه همین استحکام و مناسبات، روشنی بخش دیده ایام گردد. کذالک دولت شورای روس نیز اغلب احتمال است که بواسطه همین دوستی با دولت افغانستان بتواند که بر مقاصد خود در شرق و غرب کامیاب آید. منهم به آخر درجه به آنجناب همفکر که بدرجه ممکن در راه این ارتباط که خیر عالم انسان دران است کوشش ورزم. از اظهار مسرت و لطف و معاونتی که درباره هیئت سفارت فوق العاده دولت متبوعه ام ابراز فرموده اند کمال امتنان تقدیم شکران و بر استدعای دوستی دولتین خود و شما خاتمه بیان مینمایم» (۱)

عجیب است که مرحوم طرزی باری در سراج الاخبار شماره ۱۸ سال ۱۲۹۷ هـ ش صفحه ۸۷، راه یابی روس ها را در افغانستان اسباب تباهی و هلاکت می داند و اینک در دوره امان الله خان عقیده پارینه اش عوض می شود و دوستی با روس ها را نه تنها برای افغانستان بلکه به تمام عالم انسانی «مایه خیر و سعادت» میداند!!

توقع مرحوم طرزی از بلشویک ها در حکم عصا خواستن از نابینایان است و معلوم نیست این خوش بینی نسبت به نظام و مردمی که دشمن انسان و سعادت اوست، چیست؟ البته حسن نیت این هموطن عالیقدر ما نسبت به روس ها و تفاولش درباره پیشروی آنان در شرق (از طریق دوستی افغانستان) کاملاً صدق پیدا کرد و همه دیدیم که بلشویک ها به کمک دوستی افغانستان بر سایر نقاط ترکستان و بخارا تسلط یافتند. سپس ره نفوذ خود را تحت همین نام «دوستی» در کشور ما باز کردند و در فرصت مناسب اشغالش نمودند و حالامی کوشند بایک خیز دیگر پاکستان را هم زیر پا کنند و خود را به بحر هند و خلیج فارس که شاهرگ های حیاتی شرق و غرب به آن اتصال دارد، برسانند.

ولی ایکاش مرحوم طرزی زنده می بود و می دید که این مدعیان صلح و آزادی و این «افرشته های خیر و سعادت» چگونه کشورش را بخاک و خون کشیده اند و ملیون ها هموطن مظلوم و معصومش را قتل و یا آواره نموده اند!!

کاش می بود و می دید که چگونه این بی خدایان کج آهنگ و کج آئین بر همه معیارها و ارزش های انسانی پانهاده و جز بندگی و بردگی و بربریت و وحشت و آدم کشی، ارمغانی برای بشریت ندارند!

ای کاش فریادم بگوش مرحوم طرزی میرسید تا خدمتش معروض میداشتم که:

آنکه دیشب هوس سوختن مامیکرد

کاش می آمد و امروز تهاشا میکرد

بهر صورت، محمد ولی خان بنا بر مطلوبیت و موفقیت در ماموریتش از طرف شاه امان الله علاوه بر ریاست هیئت، بحیث وزیر مختار و سفیر فوق العاده افغانستان نیز در روسیه

منصوب گردید و وزارت امور خارجه بتاريخ ۲۲ جولائی ۱۹۲۰ مطابق سرطان ۱۲۹۹ هـ ش در اعتماد نامه ای که بدین مناسبت به مسکو فرستاد مرقوم داشت که :

«ازانجا که تشدید مناسبات همجواری تمهید لوازمات همسایه داری دولتین علیتین روس و افغانستان مصداق تدابیر خیر خواهانه و مساعی صادقانه عالیقدر جلالتماب دوست عزیزم جنرال محمد ولی خان سفیر فوق العاده دولت علیه مستقله افغانستان بوده و می باشد، از انرو جنرال معزی الیه اضافه بر ریاست اعضای محترم هیئت سفارت مرخصه به منصب جلیله وزیر مختاری دولت جمهوری روسیه و حکومت جمهوری ترکستان از حضور شاهانه ام شرف امتیاز یافت تا در تعمیم فرایض حقوق شناسی و تعدیل مرام اقتصادی و سیاسی دولتین بموافقت دوستانه و مواظبت عاملانه جهد و کوشش نمایند و بموجب این اعتماد نامه مختار است که برای بهبود ترقی و تعالی دولت متبوعه خود با حکومت جمهوری روسیه و جمهوریت ترکستان مباحثات فواید آمیز و مذاکرات عواید انگیز در میان آورده بعد از تصدیق حکومت مرکزی افغانستان بر عهد نامه دوستانه و سیاسیه دول مذکوره امضاء کند . امداد دوستانه و و داد خیر خواهانه دولت بهیه جمهوری روسیه را بامساعی عاملانه عزتمند جنرال محمد ولی خان موافق میخوام» (۱)

محمد ولی خان از زمستان ۱۹۲۰ میلادی تا شروع مارچ ۱۹۲۱ در مسکو باقیماند و معاهداتی را با روس ها به امضاء رسانید که یکی از آن معاهده فبروری ۱۹۲۱ می باشد . سپس در اول مارچ بنا بر هدایت امیر امان الله خان عازم اروپا و امریکا گردید تا زمینه استقرار روابط دپلوماسی و شناسائی افغانستان را در سطح جهانی فراهم سازد .

حمله بر بخارا و موضع گیری حکومت افغانستان

روس های فرصت طلب و مکار همینکه افغانستان را در دام دوستی کشانیدند و از هر جهت اطمینان حاصل کردند، طرح حمله بر بخارا را رویدست گرفتند و در حالی که لشکریان شان باروبنه خود را بقصد بخارا می بستند، نماینده سیاسی شان در کابل بتاريخ ۱۸ اگست ۱۹۲۰ مطابق اسد ۱۲۹۹ هـ ش نامه ای عنوانی وزارت خارجه فرستاد و تذکر داد که :

«ستیشن رادیو (اصلاً مرکز تیلگراف بی سیم بود) با دسته متخصصین و میخانیک ها وارد گردیده است، حکومت فدرالی شوروی روسیه از اعلیحضرت پادشاه افغانستان

خواهشمنداست آنرا بحیث مظهر دوستی که در بین کشور های ماموجود است بعنوان تحفه پذیرند» (۱)

این تاریخ مصادف است بروز امضاء قرار داد صلح بین افغانستان و انگلیس که مذاکره درباره آن پس از متارکه سوم جون ۱۹۱۹ راولپندی آغاز یافته بود .
در اواخر همین ماه (اگست ۱۹۲۰) روس ها بر بخارا حمله کردند و شاه آن کشور بعد از چهار روز مقاومت به شرق بخارا رفت و آنجا راسنگر گرفت . در ۵ سپتامبر ۱۹۲۰ لشکر روس بر مرکز بخارا و حومه اش حاکم گردید و جمهوریت جدیدی را بنام «جمهوریت ملی شوروی بخارا» اعلام فرمود .

در راس این حکومت چنانکه خصلت روس هاست ، دونفر اجیر خود را بنام های محی الدین «اوف» و خواجه فیض الله «اوف» ، بحیث رئیس جمهور و وزیر خارجه تعیین کردند و چنان وانمودند که تحولات ودگر گونی دران کشور توسط «جوانان بخارا» صورت گرفته است ، و خونخواران روس هرگز دران دخلی نداشته اند . درست آنچه که شواهدش را در افغانستان دیدیم و هنوز هم جریان دارد .

امیر امان الله خان نه تنها در برابر این اقدام حیوانی بلشویک ها و حمله و تجاوز بر یک کشور همسایه و مسلمان ، آهی نکشید و حرفی نگفت و حداقل احتجاجی نکرد ، بلکه بتاريخ ۱۸ سپتامبر یعنی ۱۳ روز بعد از لشکر کشی روس به بخارا و قتل هزاران مسلمان ، اهدای تیلگراف بی سیم را بهانه ساخته لینن را چنین مخاطب ساخت :

«با اولین تیلگرام که توسط مرکز رادیو تیلگراف که به قسم تحفه به افغانستان داده شده و برای من خیلی ذی قیمت است ، برای رفیق بسیار محترم لینن تشکرات خود را تقدیم میدارم» (۲)

متعاقب آن بتاريخ ۲۰ اکتوبر ۱۹۲۰ هیئتی را به بخارا فرستاد و این هیئت که ریاست آنرا عبدالهادی خان داوی بعهده داشت (و غلام صدیق خان چرخ و میرزا غلام حیدر خان عضو آن بودند) زمانی به بخارا رسید که هنوز امیر سید عالم شاه در دوشنبه با روس ها وایادی شان می جنگید و در سایر نقاط بخارا نیز قیام های ضد روسی واجیران شان ادامه داشت . اما هیئت افغانی خلاف تمام موازین اخلاقی و اسلامی و همسایگی و بین المللی ، حکومتی را که روس ها در مرکز بخارا رویکار آورده بودند برسمیت شناخت و از عدم مداخله و بیطرفی خود به روس ها اطمینان داد ، و چند نفر سپاهی افغانی را که در همان آغاز بدست روس افتاده بود از زندان رها کرده بکابل برگشت . (۳)

۱ - مناسبات افغانستان و شوروی ، سند شماره ۱۳ : صفحه ۱۰ .

۲ - مناسبات افغانستان و شوروی سند شماره ۱۵ صفحه ۱۱ .

۳ - درباره تاریخ فرستادن هیئت ، موجودیت شاه بخارا در دوشنبه و اعلان عدم مداخله و بیطرفی افغانستان و برسمیت شناختن

رژیم روسی در بخارا ، رجوع شود به کتاب : افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۷۸۶ - ۷۸۷ .

ملاحظه می کنید که افغانستان درست چهل و پنج روز بعد از حمله روس بر بخارا بدون کوچکترین عکس العمل، سلطه و حاکمیت بلشویک هارا در بخارا برسیمت شناخته است. در حالی که شاه بخارا تا شش ماه بعد از این شناسائی (تا فروری ۱۹۲۱) از خود و وطنش دفاع میکرد، و تا هفت سال دیگر هم مردم بخارا علیه دشمن جنگیدند و جهاد سقوط نکرده بود.

نسبت دادن شکست به امیر سید عالم شاه و جبهه شرقی بخارا که بعضاً به آن استناد می ورزند، یکنوع بی انصافی و دست بردزدن به واقعیت های تاریخ است. زیرا دران ایام نه تنها این جبهه شکست نخورده بود بلکه در تمام قلمرو بخارا قشر مسلمان و باایمان آن برضد روس ها و گماشته های شان می جنگیدند که قیام سال ۱۹۲۱ میلادی یکی از آن موارد است.

به بینید یکی از افسران سازمان جاسوسی روس ها «آقا بکوف» که در اوایل جنوری ۱۹۲۲ در بخارا بدانجا ماموریت یافته است، در اینباره چه می گوید:

«وضع سیاسی بخارا فوق العاده پیچیده بود و گروههای شورشی سراسر ترکستان را به آشوب کشیده بودند. این گروه که روز بروز بر تعداد نفرات و اهمیت شان افزوده می شد، مردم به شهر ها حمله کرده و اروپائی ها (روس های سفید) را از دم تیغ میگذرانیدند و باعث شده بودند که نقشه های لینن درباره ترکستان نقش بر آب شود.» (۱)

درجبهه شرقی نیز وضع بدینمنوال بود و همین افسر سازمان جاسوسی روس که برای مدت کوتاهی به مسکو فرستاده می شود و مجدداً برای انجام ماموریت خویش به بخارا بر میگردد. درجای دیگری از خاطرات خود می نویسد که:

«درماه می ۱۹۲۲ به بخارا بازگشتم و درهمان قسمت ضد جاسوسی ارتش بخدمت مشغول شدم. موقعیت ارتش سرخ درجبهه بخارا فوق العاده مغشوش و پریشان بود. تمام قوای نظامی باوجود آنکه درقسمت شرقی بخارا متراکم شده بودند ولی حتی یکوجب جرأت پیشروی بسوی شورشیان رانداشتند. روحیه آنها ضعیف و تدارکات شان غیر کافی بود.» (۲)

ملاحظه می کنید! این حرف من نیست، حرف یک برادر مهاجر بخارائی من نیست، حرف یک نویسنده مسلمان نیست! حرف یک نفر روس است و آنها هم افسر جاسوسی و اطلاعاتی آن که دیگر جائی برای انکار و تردید وجود ندارد. این خود تصویری است از واقعیت ها و بخوبی میرساند که حتی درسال ۱۹۲۲ م سرتاسر ترکستان به قیام و مقاومت

۱- حضرات اف بکوف صفحه ۳۷.

۲- خاطرات آقا بکوف صفحه ۴۵.

مسلمانان آزادی خواه مواجه است و درجهه شرقی بخارا نیز روس هارا بزانو در آورده اند !!
ولی دریغ و حیف که این مقاومت و مردانگی رزمندگان مسلمان بخارا و ترکستان از هیچ
سویاری نشد و هیچ نوع پشتوانه نئی نداشت . و سرانجام بعلت بی اعتنائی ها و بی التفاتی
وسیر بینی جهان اسلام و حکومت بی درد و ابن الوقت همسایگانش ، بخارا آن مهد فرهنگ
و تمدن اسلامی در کام ازدهای سرخ فرورفت وره نفوذ و پیشروی اش بسوی مرزهای
افغانستان نیز هموار گردید .

برعکس ، دران ایام که روس ها در بخارا مشغول قتل عام مسلمانان بودند و فریاد
کودکان معصوم آن برفضای کابل طنین افکنده بود ، هیئت افغانی در مسکو باتمام اخلاص
و صداقت مشغول تهیه آخرین متن معاهده تجاری و سیاسی بود که ماه ها قبل روی آن
کار می کردند و امیر امان الله خان بتاريخ اول دسمبر ۱۹۲۰ مطابق قوس ۱۲۹۹ (۴ ماه بعد
از حمله روس بر بخارا) در رابطه به این معاهده ، نامه ای به لینن فرستاد که در آغاز آن
چنین آمده است :

«جناب فخامت انساب شفقت گستر ، مدنیت پرور ، حامی ملل شرقیه و دوستدار
دولت و ملت آزاد افغانیه ، اعلیحضرت رئیس جمهوریه دولت معظمه روسیه را زاد
الطافه :

مذاکرات اخیر که بر حسن مناسبات دوستانه همجواری و اساسات معاملات
مخادنت کاری (؟) در مابین حکومت جمهوریه شوراهای روسیه که در زیر ریاست عالی
شانست و حکومت شاهانه ام بحسن صورت ختام یافته و مسئله را بیک معاهده دوستانه
ربط داده بذات عالی رفیق خودم ، رئیس لینن تبریک و به این وسیله اظهار ممنونیت
نموده امید می کنم که یک آن اولتر معاهده مذکور به تصدیق رسیده احکام مندرجه آن
تطبیق و به موقع مرعیت ایصال کرده شود . (؟)»

در ادامه سخنان خود چنانکه محکومی به حاکم عرض حال کند ، ترسان ترسان و ستایش
کنان (محض برای سجع بیت و اغفال مردم افغانستان) موضوع بخارا را اینطور مطرح کرده
و می گوید :

«حکومت جمهوریه شورائیه روسیه به سببی که نیات و حسیات خیر خواهانه خودش
را برفع و امحای سیاست جهانگیری از تمام دنیا و علی الخصوص خلاص نمودن ملت های
شرق را از استبداد جهانگیران دنیا و برتائید اینکه هر ملت مقدرات حاکمیت خودش
را خودش تقدیر کند ، مصروف و معطوف شده آمده است ، از آنرو یگانه سبب
بزرگترین حسن تنظیم و تنسیق مناسبات حکومت شاهانه ام با حکومت جمهوریه
شوراهای روسیه همین مسئله تعهدات متقابل که در معاهده منعقد در دایره عین همان

سیاست بر مصونیت و محفوظیت استقلال کامله حکومت های بخارا و خیوه معطوف می باشد آنرا نیز یک دلیل مادی همان افکار حریت پرورانه تلقی مینمایم» (۱) و به همین ترتیب نامه اش رابه تقاضای کمک مادی از روس خاتمه میدهد .

مکتوب دیگری هم در همان تاریخ از طرف وزیر خارجه افغانستان عنوانی وزیر خارجه روس صادر گردید که متن و محتوای آنها شبیه همدگر بود . تنها در اخیر نامه از وزیر خارجه روسیه تقاضا شده بود که محمد ولی خان را در راه عزیمت بدولت های اروپائی غرض ابلاغ پادشاهی امیر امان الله خان مساعدت کند .

مسئله آداب و آئین رسمی و معیار های انسانی حکم می کند که هر نامه و نوشته ئی توأم با احترام و رعایت تعارفات و نزاکت های دیپلماسی و مناسب با احوال جانب مقابل باشد . ولی کسی مانند لینن که هنوز از چنگ و دنداناش خون ملت بخارا می چکید ، به هیچ اسم و رسمی مستحق القابی چون «مدنیت پرور» و «حامی ملل شرق» نبود ! و یاد کردن از مسئله بخارا تا این حد گنگ و ملفوف جزیک بازی سیاسی مفهومی نداشت !!

عجب تر آنکه بدنبال نامه های یاد شده و درست یک هفته بعد از رسیدن شاه بخارا بکابل ، معاهده ای را که در بالا ازان نام بردیم با روس ها امضاء کردند و بدین وسیله دروازه های افغانستان و راه استعمار و استعمار را رسماً بروی این قوم غدار و خاین باز نمودند . متن معاهده مذکور از اینقرار است :

«معاهده فی مابین افغانستان و روس ، مورخ ۲۸ فبروری ۱۹۲۱ مطابق دهم حوت ۱۳۹۹ هـ . ش بمقاصد استحکام مناسبات دوستانه فیما بین افغانستان و روس و برای محافظه استقلال حقیقی افغانستان دولت علیه بهیه افغانستان از یکطرف و دولت جمهوری شوروی فیدراتیف سوسیالیستی روسیه از طرف دیگر عقد این معاهده را مقرر نمودند .

فقره اول

طرفین عالین معاهدین استقلال یکدیگر را اعتراف نموده متعهد هستند که آنرا محترم بشمارند و فیابین خود بمناسبت سیاسی صحیحه داخل میشوند .

فقره دوم

طرفین عالین معاهدین متعهد هستند که با دولت سوم در موافقه نظامی و سیاسی که ضرر بیکی از طرفین معاهدین برساند داخل نخواهند شد .

فقره سوم

سفارت ها و قونسلگری های طرفین عالین معاهدین امتیازات سیاسی را بموافق عادت های بین المللی مساویاً و متبادلاً دارا هستند .

تشریح اول : در آنجمله :

الف - حق برافراشتن بیرق دولتی .

ب - مصوونیت اجزای فهرست شده سفارت ها وقونسل خانه ها .

ج - مصوونیت مراسلات سیاسی واجراآت خدمتی قاصد ها وهرگونه دستیاری متبادل .

د - درگفتگوی درتلفون ، تلیگراف بی سیم و تلیگراف سیم دار بموافق حقوق نمایندگان سیاسی .

ه - عمارت های سفارت ها وفونسلگری های طرفین عالیین معاهدین امتیاز خارج از مملکت را دارا هستند ولی برای کسانی که حکومت محلیه رسماً آنها را متجاوز قانون های مملکت خود بداند ملجاء و پناگاه شده نمیتواند .

تشریح دوم :

سفارت های طرفین عالیین معاهدین متبادلاً دارای «آتشه ملیتر» هامیباشند .

فقره چهارم

طرفین عالیین معاهدین به افتتاح پنج قونسلگری جمهوری شوروی فیدراتیف سوسیالستی روسیه در خاک افغانستان وهفت قونسلگری دولت علیه بهیه افغانستان در خاک روسیه از آنجمله پنج قونسلگری در آسیای وسطی روسیه اتفاق متبادل میکنند .
تشریح :- علاوه برقونسلگری های مذکور افتتاح قونسلگری ها ونقاط قونسل خانه های دولت روس ، دولت افغانستان در اوقات آینده درهر موقع علیحده بعد از موافقه مخصوص بین طرفین عالیین معاهدین مقرر می شود .

فقره پنجم

قونسلگری های روسیه در امصارهرات ، مزار شریف ، قندهار ، غزنین ومیمنه مقرر می شوند و جنرال قونسلگری دولت علیه افغانستان درپطروگراد ، قازان ، خوقند ، سمرقند ، مرو و کراسناودسک مقرر می شوند .

تشریح :- ترتیب وقت افتتاح حقیقی قونسلگری های افغانستان در روسیه وقونسلگری های روسیه در افغانستان ازطرف طرفین معاهدین بموجب موافقه جداگانه تعیین می شوند .

فقره ششم

روسیه قبول می کند به ترانزیت آزاد وبی محصول از خاک خود هرنوع احمال راکه افغانستان چه درخود روسیه بتوسط ادارات دولتی بخرد وچه بلاواسطه از خاک خارجه خریداری نماید .

فقره هفتم

طرفین عالیین معاهدین آزادی ملل شرق را به اساس خود مختاری و به موافق خواهش عمومی هر ملت از ملل آن قبول می کنند .

فقره هشتم

بنابر اثبات فقره هفتم معاهده هذا طرفین عالیین معاهدین استقلال و آزادی حقیقی دولت بخارا و خیوه را بهر طرز حکومتی که بموافق خواهش ملل آنها باشد قبول می کنند .

فقره نهم

برای اجرا کردن وعده حکومت جمهوری شوروی فیدراتیف سوسیالیستی روسیه بتوسط رئیس ان جناب لینن به جناب وزیر مختار دولت علیه افغانستان داده شده است ، دولت روسیه قبول می کند که زمین های واقعه در منطقه سرحدی که در قرن گذشته متعلق به افغانستان بوده است ، به افغانستان تسلیم کند ، با مراعات اساس عدل و انصاف و خواهش آزادانه ملی که دران زمین ها سکنی دارند . ترتیب اظهار رضا و تعیین آرای اکثریت اهالی دائمی آنجا ، بموافقه جداگانه بین دولتین بتوسط وکلای طرفین قرار داده می شود .

فقره دهم

برای استحکام مناسبات دوستانه فیابین طرفین عالیین معاهدین حکومت جمهوری شوروی فدراتیف سوسیالیستی روسیه قبول می کند که به دولت افغانستان امداد نقدی و دیگر امداد مادی بدهد .

فقره یازدهم

معاهده هذا بزبان های فارسی و روسی مرقوم شد و هر دو متن حق مساوی دارند .

فقره دوازدهم

معاهده هذا بعد از اثبات حکومت های طرفین عالیین معاهدین صورت قانونی خود را حاصل می کند و مبادله تصدیق نامه ها درکابل می شود . و برای اثبات کردن این مطلب و کلای مختار طرفین این معاهده را امضاء کردند و آنر به مهر خود ممهور نمودند .

تحریراً در شهر مسکو بتاریخ ۲۸ ماه فبروری ۱۹۲۱ میلادی مطابق دهم حوت

۱۲۹۹ هجری شمسی .

محمد ولی وزیر مختار

مرزا محمد خان

گ . و . چپرین

ل . م . قارا خان»

غلام صدیق خان

در واقع این اولین معاهده ای بود که بعد از رویکار آمدن امیر امان الله خان بایک کشور خارجی انعقاد یافت و حکم «مطلع» نامیمونی را داشت که مقطع آنرا با خون نوشتند و با خون نقش بستند .

تا جایی که مشهود است فقره دوم قرار داد مذکور، حق خود ارادیت و آزادی افغانستان را بحیث یک کشور مستقل نقض کرده است و هیچ تفاوتی با قراردادهای قبلی امیران افغانستان با انگلیسها ندارد .

فقره های ۳، ۴، ۵ ماهیتاً تلاشی است که روس ها خواسته اند به استناد آن، لانه های جاسوسی خود را در افغانستان مستقر سازند و فعالیت های تخریبی و مراکز تبلیغاتی شان مصون و تضمین باشد .

در فقره ششم تنها به ترانزیت آزاد اشاره شده و بس و هیچ نوع تضمین و شرایطی نسبت به عبور مال التجاره افغانی از خاک روس اشاره و پیش بینی نشده است .

در فقره های ۷، ۸ و نهم هیچ ذکری از خروج عساکر روسی در میان نیست و در شرایطی که قوای آن کشور عملاً مواضع مذکور را تحت تسلط خود داشتند، صحبت از آزادی و استقلال، جز مضحکه ای بیش نبود .

هکذا حرفهای مشروط و مقید روس ها در این فقره و حواله فیصله موضوع به آینده، جزء همان سیاست ها و کلاه بازی هائی بود و هست که تا امروز هم تکرار می شود و هیچگاه و حتی برای یکبار هم در تاریخ عملی نشد . و در همین بحث خواهیم دید که اربابان کر ملن علاوه بر اینکه یک گامی هم در جهت عملی شدن وعده های خود برداشتند، بر ملکیت های دیگر افغانستان هم بنای دست درازی کردند .

خلاصه که سنگ تهداب دوستی روس با افغانستان از همان آغاز کج نهاده شده بود و گذشت زمان ثابت ساخت که از این قوم هر گز و هرگز راستی بر نمی آید .

پس از امضاء معاهده مذکور نامه هائی از لنین و وزیر امور خارجه روس عنوانی امیر امان الله خان و محمود بیگ خان طرزی بکابل مواصلت نمود که در آن از امضاء معاهده و به ثمر رسیدن مساعی محمد ولی خان به امیر افغانستان چشم روشنی داده بودند . و درباره موضوع بخارا و خوارزم، لنین گفته بود که :

«ما به نماینده فوق العاده خود جناب سوریتس حواله کردیم که شخصاً از افکار ما به شما آگاهی بدهد» و وزیر خارجه اش اظهار نموده بود که :

«مناسبات مانسبت به استقلال جمهوریت خوارزم و همچنین استقلال جمهوریت بخارا که درین اواخر تشکیل و تنظیم امور داخلی خودها را به اتمام رسانیده اند بطور دائمی به اساس خط مشی خلل ناپذیری دوام داده خواهد شد که مردم این دول را بطور

کامل مستقل و آزاد به موفقیت هائی که افغانستان نایل گردیده است نایل گردند» (۱) این قول و قرار ها که هیچگاه عملی نشد و حرف حرفش گواه حقه بازی و تدویر و دروغ است ، از همان آغاز حیثیت دامی را داشت که پای فکر و اراده زمام داران افغانستان را به آن بستند و با استفاده از ضعف و ناتوانی ایشان تدریجاً چنان گرهش زدند و قائمش کردند که مجال تپش نماند و اینک ملت افغانستان چون صید پرشکسته ای دران می تپد و می غلتد و جان میدهد تا باشد که آن دام بگسلد و آن رشته منقطع گردد .

و چه دردناک است که اتکاء بر احساسات و منافع آنی و عدم شناخت و بی اعتنائی ها گاهگاهی در تاریخ فاجعه می آفریند و سیر تاریخ و زندگی سالم و طبعی ملت ها را زیر و رو می کند .

بتأسف باید گفت که همه این تپیدن ها و نامه ها و پیک ها و نماینده ها و قرار دادها و شعارها و ادعاهای دوستی و نزدیکی ، دربدو امر (علاوه بر رهگشائی بسوی جنوب) فقط و فقط برای آن بود که روس ها از افغانستان بحیث یک وسیله فشار علیه انگلیس استفاده کنند . زیرا زمانی که روس ها در ترکستان بنای پیشروی کردند ، انگلیس هاهم از گوشه دیگر آن بحرکت افتادند ، و چون روس ها دران مرحله تاب و توان رویا روئی و مقابله با انگلیس نداشتند ، به سلاح توطئه و تبلیغ و تحریک و دیپلماسی متوسل شدند و این طرح و توطئه فوق العاده موثر افتاد . چنانچه دولت انگلیس نسبت به این فعالیت ها ، در سال های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ میلادی چندین بار به افغانستان و روسیه شدیداً احتجاج نمود . و در یکی از این اعتراض نامه ها از دولت افغانستان خواست تا قونسلگری های روس را از افغانستان خارج کند . همچنان در یادداشت دیگری که راجع به قرارداد فبروری ۱۹۲۱ روس و افغانستان صادر فرمود ، نسبت به مکتب تبلیغاتی تاشکند ، دعوت هندی ها به مسکو و تبلیغات برضد انگلیس در ایران ، افغانستان ، هند ، و درخواست روس مبنی بر تاسیس قونسلگری در جنوب افغانستان شکایت نمود . (۲)

ولی باتمام این احوال همینکه بلشویک ها ازان مراحل دشوار گذشتند و مجال تنفس یافتند ، باردیگر با انگلیس ها کنار آمدند و هر دو روی منافع مشترک خویش در ساحات مختلف تجاری و سیاسی و اقتصادی و مخصوصاً جلوگیری از اتحاد مسلمین ، بایکدیگر به همکاری پرداختند . و انگاه روس ها مطابق به نقشه ها و برنامه های پیش بینی شده و با امکاناتی که برای شان فراهم آمده بود ، کارهای خود را در افغانستان آغاز کردند و وزارت خارجه روس در رابطه با اهداف و چگونگی برنامه های خویش به نماینده شان در کابل دستور العملی فرستاد که متن آن این است :

۱ - مناسبات افغانستان و اتحاد شوروی اسناد شماره ۱۹ و ۲۰ ، صفحه ۱۸ - ۲۰ .

۲ - افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۸۰۶ .

هدایت نامه کمیسار ملی امور خارجه سوسیالستی روسیه به نماینده مختار شان

در افغانستان مورخ ۳ جون ۱۹۲۱ مطابق جوزای ۱۳۰۰ هـ ش

«رفیق محترم! شما به وظیفه ای تعیین می شوید که تا بحال آنرا رفیق سوریتس اجرا میکرد و این درآوانی است که ما با دولت بریتانیه قراردادی رابه امضاء رسانیده ایم و مارا مجبور گردانیده است که طور مخصوص نسبت به افغانستان همان اوامری که داده شده است مراعات بشود بر شما مسوولیت هائی گذاشته است که طور محتاطانه محتویات و دستورات متضمن قرارداد بریتانیه و روسیه را در موضوعات سیاسی خویش در افغانستان رعایت نمائید. درعین حال در ترسیم این خط مشی یک فضای مشخص که عبارت از عامل مهم سیاست ما محسوب میگردد مدنظر قرار داده شود. در سیاست داخلی و خارجی اتجاد جاهیر شوری در زمان حاضر طور مجموعی باید اصلاحات بعمل آید.»

(۰۰۰۰۰۰) وضع حاکمه دولت بریتانیه در بازار اقتصاد جهان خیلی برای مدارای اهمیت است نظر به این همکاری اقتصادی، با دولت بریتانیه خیلی مهم است باید بطور صلح جویانه در زمینه اقتصادی با دولت بریتانیه همکاری کنیم. در سیاست خویش در آوان خدمت در شرق باید شما وضع عمومی مارا مدنظر قرار داده باید در نوبت اول در قسمت پیشرفت اقتصادیات ما زحمت کشیده شود و برای همین مقصد است که ما با دولت بریتانیا به کار آغاز کرده ایم.

شما باید از حقایق سیاست ما که در فوق تشریحات داده شده است دستور گرفته و در امور سیاسی مادر شرق ازان غافل نباشید سیاست ماسیاست صلح و همکاری بین مردم مان است. در زمان حاضر که مردم شرق از مردم پس مانده حساب می شوند پس آنها خیلی جدیانه در پیکار با اقتصادیات جابرانه دول خارجه می باشند و درین موضوع اقتصادیات روسیه شوروی یگانه دوست شان شناخته شده میتواند. سیاست مادر شرق تجاوز کارانه نبوده (لعنت و نفرین بر دروغگو) و آن عبارت از سیاست صلح جویانه و دوستانه می باشد شما باید در تمام موارد اجراءات خویش بطور مسلسل این موضوع مهم را پیش انداخته و خصوصاً در کابل برای خود یک عنصر اساسی شماریده و در تمام امور خویش از دوستی با افغانستان خودداری نه نمائید دوستی اجراءات ذات البینی را مسبب است با در نظر گرفتن خواهش های ماتاحد امکان در ترقیات مملکت افغانستان از هیچگونه همکاری خود داری نکنید و ما حاضریم در صحنه صلح جویانه آنچه در قدرت ما باشد درین زمینه از افغانستان دریغ نه نمائیم. شما باید احتیاجات افغانستان را معلوم کرده و از خواهش های حکومت آن خود را آگاه ساخته تا که طور عملی در عملی کردن مواد قرار داد ترقیات آنرا فراهم ساخته بتوانیم. برای شما دستور

داده می شود که طور مخصوص فکر خود را به امور اصلاحی و پروگرام امیر معطوف نماید . در دوره موجوده وضع افغانستان مطابق به وضع مطلقیت معارفی سالهای قرن هژدهم روسیه مشابیهت دارد و برای آن حیات مترقی یک کار لازمی شناخته می شود . ما باید در هیچ موقع خود را طرح گزارنده ترقیات امور اقتصادی افغانستان حساب نه نمائیم . درین مورد خوب فهمیده می شود که باید یک دقیقه این موضوع را از خاطر تان دور نکنید که در بین پروگرام کمونستی ما و پروگرامی که امروز حکومت افغانستان میخواهد آنرا عملی نماید تفاوت خیلی بارز و نمایان و فوق العاده وجود دارد ما باید برای لحظه هاهم روی خود را نه پوشانیم اما تمام این ملحوظات مانع آن شده نمی تواند که در امور اصلاحی امیر افغانستان و وضع مطلقیت آن درین مملکت معاونت و همکاری نه کنیم . ماهیچگاه نمیتوانیم پیرو رژیم شاهی و یا هواخواه مطلقیت باشیم و ضمناً این برای عموم باید واضح باشد که در امر اصلاحات امیر افغانستان که در مملکت خود شروع کرده است هر معاونتی که از قدرت ما باشد خودداری نخواهیم کرد .

شما باید طور جدی از سهوهای فاحش کوشش های مصنوعی درباره پهن کردن نظریات کمونستی در مملکت خودداری نمایید و ما برای حکومت افغانستان میگوئیم : مایکنوع ساختمان و خط مشی داریم و شما دیگر نوع خط مشی دارید ، مایک عقیده داریم و عقیده شما دیگر است . اما کوشش هر دوی ما برین یکجا میگردد که هر دوی ما برای پایه داری خودارادیت تام استقلال و فعالیت آزاد منشانه مردم خویش در تلاش هستیم . مادر امور داخلی شما دخالت نمیداریم و مانع فعالیت آزاد مردم شما نمیشویم ، مابه تمام معنی بر هر گونه همکاری که رول انکشافی در ترقی مردم شما داشته باشد حاضریم . ماهیچگاه در نظر نداریم بمردم شما چنین پروگرامی راتحمیل نائیم که برای آن این پروگرام در امر ترقیات شان بیگانه محسوب شود .

از طرف دیگر شما باید این موضوع را مدنظر قرار بدهید که برای ما بعضی تمایل محافل افغانی خطرناک می باشد و آنها میخواهند یک اتحادیه رجاعی دول اسلامی در تحت رهبری افغانستان بوجود بیاورند . تابحال جواسیس بریتانیه از هر گونه مساعدت در این حرکت خطرناک محافل افغانی که برای ما محسوب میگردد خودداری نکرده اند . ما با وفاداری کامل قرارداد منعقد با بریتانیا را عملی نموده ایم و ما از طرف خودها مجاز هستیم و حق داریم به انگلستان بگوئیم که دولت بریتانیه در امر اجرا ات بعضی محافل افغانی که نظریات پان اسلامیزم (دارند) و آنرا جواسیس بریتانیه معاونت مینماید بحالت موجوده آسیای میانه اتحاد شوروی خطرناک محسوب میگردد ، خودداری بنمایند . همکاری صلح جویانه در بین مردم بطور قطعی قبل از هر چیز باید بشکل تبادل اموال باشد و افغانستان در زمینه برای ما خیلی ذی قیمت محسوب میگردد .

درین جالازم نیست که درباره جزئیات آن توضیحات داده شود چراکه این وظیفه کمیساریت تجارت خارجه محسوب میگردد . (۰۰۰۰۰)

نظریات اساسی که ذریعه آن به تمام مسائل که درپیش شما قرار دارد تماس حاصل میدارید عبارت از خاصیت تانی درباره زمان ما ، انکشاف ما و مناسبات جهانی بصورت عموم است . (۰۰۰۰۰۰۰۰)

ترقیات تاریخی دروضع موجوده خیلی بطریق آهسته درپیشرفت می باشد . وظایفی که باید ما اجرانمائیم طوری تخمین گردیده است که باید مدت زیاد دوام بنماید . بطور حقیقی و مشخص اجراءات ما با کشورهای دیگر متضمن کارهای طاقت فرسا و مستلزم تانی می باشد . اینک باین موجب درقبال شما در افغانستان چنین نوع مسوولیت وجود دارد که برای تمام حیات و وضع اقتصادی و سیاسی همه ما خیلی حایز اهمیت می باشد . باسلام کمونستی . چچرین» (۱)

در این مکتوب باوجودی که حین نشرو افشای آن ، نکات بسیار حساس و مهمش حذف گردیده است ، مع هذا مسائل عمده و مهمی بچشم می خورد که دقت درآن ، اهداف و نیات روس رابخوبی آشکارمی سازد . و آن این است که :

۱- روس ها به شدت از روحیه اتحاد بین ممالک اسلامی نگران هستند و به آن مخالفت می کنند و آنرا ناشی از تحریکات انگلیس میدانند ، درحالی که ملت افغانستان درچنان روز هائی تازه از سلطه انگلیس و جنگ با این کشور فراغت یافته بود و خشم و عصبانیت و نفرت مردم هنوز در برابر بریتانیا فروکش نکرده بود و از انگلیس ها اثری در افغانستان دیده نمی شد . علاوه بران خود انگلیسان در تخریب اتحاد مسلمین ، باشوروی و بعضی دیگر از کشورهای غربی هم پیمان بودند و به هیچوجه نمیخواستند نهضت پان اسلامیزم قوام پذیرد . چنانچه کشورهای انگلستان ، فرانسه ، ایتالیا و روسیه از نفوذ و سلطه روز افزون امپراطوری عثمانی که برمنطقه پهناوری از جهان فرمانروائی داشت ، احساس خطر می کردند و برای تضعیف ساختن و بهم زدن نضج یابی مفکوره پان اسلامیزم و دولت عثمانی ، همه باهم نقشه ها طرح کردند و با مسلح ساختن اروپای شرقی که همه از متصرفات دولت عثمانی بود ، این کشورها را علیه امپراطوری عثمانی برانگیختند و ضربات کوبنده ای برآن وارد نمودند . غربی ها و روسیه که جلال و شکوه اسلام چون خاری درچشم شان بود به تحریکات خود اکتفا نکرده خود شان نیز دست بکار شدند و درسال ۱۸۷۸ میلادی پیمان «سان ستیفانو» را منعقد کردند که دران استقلال دولت های رومانی ، کوه سیاه و صربستان

۱- مناسبات افغانستان و اتحاد شوروی ، سند شماره ۲۱ ، صفحه ۲۱ ، ۲۲ . چون این هدایت نامه تنها در آرشیف وزارت خارجه روس بوده است از انرو نکات حساس و مهم را حذف کرده اند و جاهای سفید و نقطه نقطه بین قوسین در اصل به همین شکل است .

تصویب گردید و کشور بلغارستان را بوجود آوردند . این دولت های نوخاسته به محض جدا شدن از تحت الحمايه گي عثمانی در برابر این امپراطوری به مخالفت برخاستند و بدین ترتیب دولت عثمانی را به ضعف و زبونی کشانیدند ، و در نتیجه همین احساس ضعف مجبور شد موافقت نامه و پیمان ۱۸۷۸م لندن را که در آن به کشتی های روسی و غربی اجازه عبور از آبناي باسفور و در دانیل داده شده بود ، به امضاء برساند . این قرار داد بین کشور های غربی و روس از یکسو و ترکیه از سوی دیگر منعقد گردید و روس ها به مهمترین هدف خود دست یافتند .

روسیه و غرب تحریکات و تخریبات خود را علیه امپراطوری عثمانی یعنی درخشان ترین دوره نفوذ اسلام در جهان ، به همین جا خاتمه ندادند بلکه از طریق تحریکات و تشبثات بی شرمانه و حتی فرستادن سپاه و اسلحه ، دنیای عرب را از پیکر دولت عثمانی جدا کردند و بعد بخدمت خود آنان نیز رسیدند و بساط نظام اسلام و خلافت را متفقاً دران کشور بر چیدند .

۲ - هدایت نامه مذکور مداخله صریح در امور داخلی افغانستان بوده و خلاف معاهده ئی می باشد که خود آنرا امضاء کرده بودند و حقه بازی های روس از همین جاتبارز می کند .
 ۳ - خود روس ها در این مکتوب از انعقاد و قرار داد با انگلیس ، علیه اتحاد و نهضت پان اسلامیزم اعتراف می کنند ، بدین معنی که از قرار داد با انگلیس اشاره مینمایند ولی نام و مطلوب آنرا تذکر نمی دهند، و این همان قرار دادی است که در بالا به اجمال بیان گردید .
 ۴ - این مکتوب گویای آنست که روس ها بهترین راه نفوذ خود را در کشورها از طریق تجارت بازمی کنند، چنانکه در افغانستان اینکار را کردند و وضع در سائر کشور هانیز بدین منوال بوده است .

۵ - از هدایت نامه بالابخوبی پیداست که بعضی افغان های بادرک و با احساس از همان آغاز درباره دوستی افغانستان و روسیه نگران بوده و علیه آن عکس العمل نشان داده اند ، ولی اربابان قدرت و اختیار سری برسم تائید تکان نداده اند .

۶ - این هدایت نامه صراحتاً بیان می کند که روس ها از همان آغاز گلیم اسلام و آزادی را در ترکستان جمع شده می انگاشتند و از هر نوع فعالیت اسلامی در افغانستان بخاطر نفوذ احتمالی اش به آسیای میانه ، تشویش داشتند ، و به همین دلیل بود که کلیه امکانات خود را در ترویج بی خدائی و تبلیغ کمونیزم بکار بردند و آب و خاک ما را مسموم کردند .

۷ - این هدایت نامه نماینده روس را از سهو و کوشش های مصنوعی برای پهن کردن کمونیزم بر حذر می دارد و آنرا به روش های اصولی و بنیادی توصیه می کند .

۸ - این هدایت نامه در حقیقت آئینه تمام نهایست که چهره اصلی روس ها دران منعکس شده است .

۹- در این مکتوب نقشه ها و برنامه های طویل المدت روس در افغانستان بصورت واضح ونسبی مشخص شده است و در واقع زنگ خطری بود که امیر امان الله خان آنرا نادیده انگاشت .

چون روس ها نبض حکام افغانی را دریافته بودند ، بازهم برای اغفال بیشتر آنان بتاریخ ۲۴ جولائی ۱۹۲۱ مطابق اسد ۱۳۰۰ هـ ش وزیر امور خارجه روسیه مکتوبی عنوانی محمود بیگ طرزی فرستاد ونوشت که :

«جناب جلالتماب اجل افخم سردار صاحب اعلی محمود بیگ طرزی وزیر امور خارجیه دولت علیه مستقله افغانستان دام اقباله تعالی ! من اظهار بدولت علیه افغانستان می کنم که بعد از مذاکره با حکومت متبوعه ام این دوستدار یقین حاصل کرده ام که تمام امداد های نظامی وفنی معهود رابی هیچگونه عوض بحکومت دولت علیه افغانستان میدهند . زیاده از این موقع را غنیمت شمرده احترامات فایقه را تجدید مینمایم» (۱)

این مکتوب اشاره به پروتوکول هائی میباشد که همزمان با معاهده ۱۹۲۱ م بین دو طرف بصورت جداگانه به امضاء رسیده است، ولی متأسفانه تا نوشتن این سطور ، پروتوکول های مذکور را بدست آورده نتوانستم تامتن آنرا خدمت خوانندگان تذکر می دادم .

بهرحال درپی این قرار دادها و وعده هائی که هرگز از حرف بعمل درنیامد ، وبه اتکاء دوستی یک جانبه وبی قید و شرطی که افغانستان باروس ها درپیش گرفت ، صدها جاسوس روسی وارد کابل گردید و بکارهای مقدماتی خود آغاز کردند . این وضع مردم رابه شدت نگران ساخت وتعبیرات گونا گونی نسبت به آن درحلقه های داخلی وخارجی براه افتاد . مخصوصاً در لحظاتی که مسلمانان بخارا وترکستان جهت نجات کشور شان از چنگ سفاکان روسی مشغول نبرد و پیکار بودند و صدای مرمی های لشکر روس از آنسوی آموبگوش ملت مسلمان افغانستان طنین می افگند واز جنایت و کشتار آنان بخوبی آگاه بودند ، این نزدیکی ها وروابط با روس طعم کشنده ئی بود که هیچ مومنی نمیتوانست آنرا هضم کند، وهمه ازان بیمناک بودند که مبادا فاجعه بخارا به اینطرف نیز کشیده شود وبساط اسلام و مسلمانان درهم پیچد .

در اثر این عکس العمل ها و اعتراضاتی که بر اعمال عمال روس در کابل براه افتاد ، وزیر مختار آن کشور مقیم کابل بتاریخ ۳۰ جولائی ۱۹۲۱ مطابق اسد ۱۳۰۰ هـ ش مکتوبی عنوانی وزیر خارجه افغانستان فرستاد واز تشبثات واقدامات بی شرمانه خود ، در امور داخلی افغانستان انکار نمود و ضمناً اظهار داشت که حکومت متبوعه وی هیچگونه ترغیب و تحریکی را مبنی بر انقلاب اجتماعی یا سیاسی در افغانستان اراده ندارد . (۲)

۱- مناسب - افغانستان واتحاد شوروی ، سند شماره ۲۲ ، صفحه ۲۳ .

۲- مناسبات افغانستان واتحاد شوروی ، سند شماره ۲۳ ، صفحه ۲۳ - ۲۴ .

اما ازان ایام به بعد برعکس تمام این وعده ها و حقه بازی ها ، روس ها در کمال آزادی و اطمینان بکارهای خود ادامه دادند که شواهد آنرا بازهم درجایش بیان خواهیم کرد .
 و اکنون لازم به تذکر خواهد بود تا به بینیم ملت افغانستان در قضیه بخارا چه همدردی از خود نشان داد و فرجام کار به کجا کشید .

عکس العمل مردم در فاجعه بخارا

در گفته های قبلی دیدیم که حکومت افغانستان از اشغال بخارا بوسیله روس تکانی نخورد ، بلکه بخاطر خشنودی لینن باشتاب و عجله تجاوز بلشویک ها و حاکمیت مزدوران شانرا در بخارا برسمیت شناخت و شاه آن کشور را که برای دریافت کمک به افغانستان آمده بود ، در کابل نگه داشت .

لیکن مردم افغانستان تا آنجا که شنیدند و امکان داشت اظهار همدردی و آمادگی کردند و هر که را یارای رفتن بود از راه و بیراهه خودرابه کنار امور رسانید و در زمان مناسب برادران بخارائی خودرا در جنگ علیه روس یاری داد ، چنانچه آقابکوف در کتاب خاطراتش (صفحه ۵۴) به این مطلب اشاره کرده می گوید :

«من پس از مدتی کار در این سازمان (گ، ب، ثو) بخدمت عملیات ضد جاسوسی افغانستان و ایران در آمدم دران موقع روابط افغانستان و شورشیان ترکستان بسیار نگران کننده شده بود و دولت افغانستان علی رغم اطمینان کاملی که برای حمایت از دوستی با دولت شوروی بهاداده بود، ولی مرزهایش مامن و محل استقرار شورشیانی شده بود که گاهگاه از انجا حملاتی به اینسو می نمودند .»

اتفاقاً اغلب در تاریخ چنین بوده است که حساب مردم از دولت ها جدا باشد و درینجا هم چنانکه این روسی ، خود به آن گواهی میدهد ، باوجود حمایت دولت از روس و ممانعت مردم از اشتراک در جنگ ، دسته های داو طلب خودرابه جهاد میرسانیدند و وظیفه اسلامی و انسانی خودرا انجام میدادند .

درسال ۱۹۲۲ میلادی هنگامی که فعالیت های ضد روسی انور پاشا (=انور بیگ) اوج گرفت و ۲۵ هزار مجاهد در فرغانه و بخارا هنگامه کارزار را بادشمن گرم کردند ، مردم افغانستان بخصوص ساکنین سمت شمال افغانستان که در مجاورت بخارا قرار داشتند ، بصورت پنهانی و بدون اجازه حکومت ازراه های غیر مجاز به فرغانه و کولاب میرفتند و با بخارائیان یکجا علیه روس می جنگیدند .

مردم کوه دامن و کوهستان و تگاب و پنجشیر نیز دسته دسته به شمال عزیمت کردند

تادرجهاد اشتراک کنند و انور بیگ را یاری دهند . مرحوم مولوی عبدالحی پنجشیری و پدرش جزء اشتراک کنندگان بودند که پدرش بایک تعداد دیگر از مجاهدین درهانجابه شهادت رسیدند .

امیر امان الله خان محمد نادر خان را که دران وقت سپه سالار و وزیر حرب بود با جمعی از سپاهیان به سمت شمال فرستاد تا از نفوذ انور پاشا بداخل افغانستان و پیوستن مردم به آن جلوگیری کند . به این ترتیب ساحه فعالیت مجاهدین افغانستان تنگتر گردید و انور پاشا درجبهه تنهاماند تا آنکه دشمن از طریق شبکه های جاسوسی خویش مخفی گاه او را دریافت کرد و در یک حمله غافلگیرانه به شهادت رسید .

استعمارگران روسی چنانکه امروز از موجودیت عساکر چینی و امریکائی در افغانستان نام می برند و میخواهند با این نام بر افتضاح و شکست و رسوایی خود پرده بکشند ، دران ایام نیز حکومت افغانستان را در کمک رسانی به مجاهدین و مداخله در بخارا متهم کردند و درماه جون ۱۹۲۲ مطابق ۱۳۰۱ ش اعتراضیه شدیدی را به وزیر مختار افغانستان در مسکو تسلیم دادند که متن آن این است :

« ۱ - حکومت روسیه آرزو داشت معاهدات روس و افغان را صادقانه بجا آورد . مگر طرزالعمل افغان ها اجرای آنرا ناممکن ساخته است .

۲ - حکومت شوروی آماده انتقال مهیات و مواد نظامی و تخنیکی به افغانستان بود وهست بشرط آنکه حکومت افغانستان قناعت و اطمینان مارا از عقب کشیدن عساکر خوداز سرحدات بداخل افغانستان حاصل نماید .

۳ - کمک ها و مساعدت های افغان ها به شورشیان و مجاهدین به هیچوجه قطع نگردید .

۴ - حکومت افغانستان اعلان کرده بود که در مجادلات خصمانه شرق بخارا مداخله نمی کند و به افغان ها اجازه نمیده تا جنبش های بغاوت و شورش را علیه ما مساعدت کنند .

۵ - افغانستان مجبوراست تا نمانده خودرا از بخارا مطالبه کند .»

در جواب این یادداشت روس ، حکومت افغانستان بتاريخ ۲۹ جولایی ۱۹۲۲ اعلامیه ای را در اخبار «امان افغان» انتشار داد و بار دیگر اظهار بیطرفی کرد . متن اعلامیه مذکور بدین شرح است :

«افغانستان تحت هیچگونه شرایطی آرزو ندارد مشکلات و درد سری برای همسایگان ودوستان روس و بخارا ایجاد کند . ناآرامی های امروزی بخارا بعقیده مایک امر داخلی تلقی می شود که نه روسیه و نه افغانستان هیچکدام حق مداخله دران ندارند . افغانستان بخصوص در این نوع نزاع ها وستیزه جوئی های داخلی بیطرف

باقی میباند»

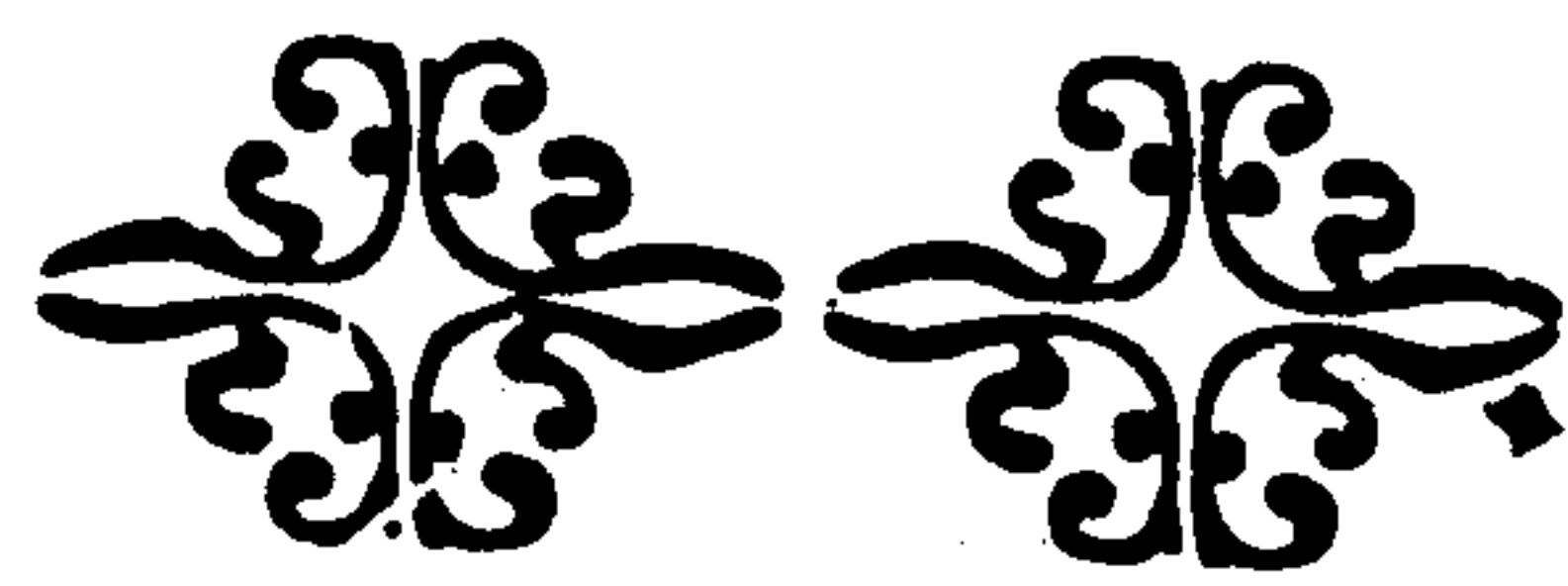
و بدنبال این اعلامیه، دستور نامه ها و اخطار نامه های جداگانه ای چاپ و توزیع گردید مبنی بر اینکه افغان ها باید صحنه اغتشاش را ترک گویند و در ظرف بیست روز به افغانستان برگردند. ورنه تمام دارائی های شان ضبط می شود.

تعدادی از این دستور نامه ها به نماینده سیاسی روس تسلیم داده شد تا توسط آنان در آنطرف آموبخش و تکثیر شود. (۱) و به این ترتیب باب یاری و کمک از هر سو بر روی مجاهدین بخارا و ترکستان بسته شد و زمینه سقوط آنها بدامن استعمار فراهم گردید.

در جریان حمله بر بخارا و کشتار هزاران انسان بی گناه بوسیله روس ها و پس ازین همه بی مروتی ها و معامله گری ها، عده ی از بخارائیان که فرصتی برای شان دست داده بود با قبول صد ها مشکل و خطرره هجرت درپیش گرفتند و از بد حادثه به افغانستان پناه آوردند.

متأسفانه دردیار هجرت هم چنانکه بایستی استقبال نشدند و بعضی از مردم و مامورین دولت بحکم (الناس علی دین ملوکهم) در حق ایشان بی رسمی ها کردند و آنچه داشتند به یغما بردند. شاید بدبختی و آوارگی امروز ما کیفر آن کردارها باشد!! شاید آه جگر سوخته و آبله پائی، این همه آتش به هستی و آمال ما زده باشد! چه کسی میداند؟ بگفته مولینای بلخی.

تو گناهی کرده ئی جای دگر
انتقامش میدهی ای بی خبرا!



سال ۱۹۲۴ م و ادامه روابط باروس

پس از آنکه حکومت باتهدید و تخویف و توسل به قوه مانع اشتراک مجاهدین افغانستان در جهاد بخارا علیه روس شد، و بلشویک ها فارغ از هر اندیشه و تشویشی به کشتار و جنایت خود در بخارا و ترکستان ادامه دادند، مناسبات دو کشور سیر دوستانه و طبیعی خود را دنبال کرد و در سال ۱۹۲۳ م چیز نوی در روابط شان بوجود نیامد.

در فبروی ۱۹۲۴ لنین در گذشت و آدم کش و جانی معروف دیگر «ستالین» جانشینش گردید. تا آنزمان شبکه های جاسوسی روس و نیز نمایندگی ها و دفتر های سازمان پخش و تبلیغات کمونیزم (کومنترن = بین الملل سوم) در کشور ها و نقاط مختلف جهان به فعالیت آغاز کرده بودند و سرپرستی شبکه اخیر را اغلب سفرای روس در کشور های خارجی به عهده داشتند.

روی همین برنامه (استارک) پسریک دریا سالار روس که از سال ۱۹۰۵ م به بعد عضو حزب کمونست آن کشور بود، بحیث سفیر افغانستان انتخاب گردید تا ضمن کارهای تشریفاتی سفارت، شبکه های «کومنترن» را هم در افغانستان وقاره هند سازماندهی کند (۱). در این ماموریت علاوه بر همسر و منشی مخصوص (سکرتر) ذوات دیگری هم بنام های دبیر اول سفارت، رئیس اداره مطبوعات، متصدی امور رمز، خزانه دار و مامور (گ، پ، تو) سفیر مذکور را همراهی میکردند که تعداد شان جمعاً به ده نفر میرسید. این هیئت بتاريخ ۲۴ جون ۱۹۲۴ وارد افغانستان شد و باتشریفات خاصی مورد استقبال قرار گرفت. آقا بکوف مامور و نماینده «گ - پ - تو» که خود جزء این هیئت بوده است در کتاب خاطراتش می نویسد:

«در هنگام ورود به مرز افغانستان، همانطور که انتظار داشتیم، از ما با تشریفات مفصلی استقبال شد، امیر امان الله خان برای ما بیست راس اسب سواری و پنجاه اسب بارکش فرستاده و یک گروهان سواره نظام را نیز مامور اسکوت ما تا پایتخت نموده بود. همانروز ما از مرز حرکت کردیم و پس از ۲۴ ساعت به (مزار شریف) رسیدیم که در آنجا DOUMPISE نماینده گ، پ، تو که عنوان قونسل شوروی رانیز در این شهر داشت و در زمان خدمت من در «چکا» زیردستم کار میکرد، به استقبال مان آمد.» (۲)

به این ترتیب روس ها که در آغوش محبت های گرم امیر امان الله خان و اعضای حکومت کابل از آزادی کامل برخوردار بودند، ساحه فعالیت های تبلیغاتی و جاسوسی

۱ - خاطرات آقا بکوف صفحه ۱۱۵.

۲ - ایضاً فصل ۵ صفحه ۷۱.

خود را در افغانستان و قاره هند گسترش دادند و بکار هائی اقدام کردند که تفصیل آنرا بعد تر گزارش خواهیم داد .

قیام پکتیا و بمباران آن ولایت

بوسیله طیارات شوروی

دوستی بیش از حد با روس ، بی میلی و بی التفاتی در برابر قضیه بخارا ، ازدیاد مالیات بر زمین و مواشی ، فرستادن طلاب بروسیه ، طرف شدن با علما ، منع علمای تحصیلکرده «دیوبند» (۱) از تبلیغ و ارشاد ، اقدام به کارهای غیر طبیعی و منافی با سنن و ارزش های قبول شده اجتماعی ، حرکات تقلیدی و نامتناسب ، طرفداری از بی بند و باری های اخلاقی و اجتماعی ، تعویض اصول و احکام شرعی به قوانین مدنی و عصری در محاکم ، اقدام به بعضی نوآوری های پیش از وقت ، بی موقع و غیر ضروری ، رشوت ، اختلاس و فساد در ادارات دولتی ، عدم واریسی به احوال مردم و ظلم حکام ، و بسا عوامل دیگر که ذکر همه آنها در این مختصر مقدور نیست و خارج از محدوده کار ماست ، بعضاً بدبینی هائی را نسبت به امیر امان الله خان برانگیخت و نا آرامی هائی را در گوشه و کنار کشور بوجود آورد .

بارقه این عکس العمل و مخالفت از همه اولتر در «پکتیا» شعله ور گردید و مردم خدران و منگل به رهبری دو نفر از علمای محل بنام های ملا عبدالرشید خان و ملا عبدالله خان گردیزی در حوت ۱۳۰۲ هـ ش (اواسط مارچ ۱۹۲۴) قیام کردند و شهر گردیز را به محاصره کشیدند . مدتی بعد عبدالکریم خان تحصیلدار نیز با ایشان پیوست و شورش ها توسعه یافت .

امیر امان الله خان در اواسط ماه جولای ۱۹۲۴ (۱۳۰۳ هـ ش) جرگه بزرگ ملی را در پغمان دایر کرد تا ضمن تصویب قانون اساسی ، پشتیبانی ملت افغانستان را هم در محکوم کردن قیام پکتیا حاصل دارد . اما در این باره توفیقی بدست نیاورد و علماء و موسفیدان افغانستان خلاف انتظار امیر ، اصلاحات زیادی را در قانون اساسی مذکور وارد کردند و در مورد قیام پکتیا نیز زیر بار دولت نرفتند .

در این مجلس بزرگ اکثر نمایندگان مردم از دوستی و پیمان افغانستان با روس به شدت نکوهش کردند و یکی از نمایندگان نسبت به اشغال خیوه و بخارا از امان الله خان خواست تا علیه روس اعلان جنگ دهد .

۱- درباره (مدرسه دیوبند) و سوابق آن رجوع شود به آخر کتاب قسمت «توضیح بعضی از اسما و اعلام» .

وزیر خارجه امیر، در پاسخ به نماینده مذکور بالحن اهانت آمیزی اظهار داشت: شباهت سیاست نمیدانید، افغانستان و روسیه باهم دوست اند و علیه همدگر اعلان جنگ نمی دهند!! حرفها و مباحث زیادی از این قبیل در مورد سیاست های خارجی و داخلی مطرح گردید که اغلب با اعتراض و ناخشنودی نمایندگان مردم مواجه شد و نتیجه اش برای دو طرف خوشایند نبود.

بهمه حال جنگ پکتیا یکسال طول کشید و دستگاه حاکم از هیچ وسیله ای جهت سرکوبی مردم مضایقه نکرد. حتی این قیام و رهبری اش را به اجانب نسبت دادند و از طریق نشریه ها و اوراق تبلیغاتی سعی نمودند احساسات مردم را تحریک کرده و اقوام دیگر افغانستان را علیه پکتیا برانگیزند. چون با این همه تلاش و سوقیات عسکری و کشتار های بیرحمانه بازهم نتوانستند بر اوضاع مسلط گردند، از انگلیسها تقاضای هواپیما کردند. ایشان هم در آغاز این تقاضا را پذیرفتند ولی بعداً بدلیل عدم توافق درباره پیلوت های آن، تصمیم خود را عوض نمودند.

لودویک ادمک در کتاب خود «روابط خارجی افغانستان تانیمه قرن بیستم» جریان واقعه را اینگونه وصف می کند:

«دولت افغانستان در تابستان ۱۹۲۴، از دولت هندوستان برای مبارزه با شورشیان تقاضای هواپیما کرد ولی به این شرط که پیلوت های آنها انگلیس نباشند (دزدی و پلوان خزی)».

انگلیس ها هم چون هواپیماهای خود را بدست پیلوت های روسی نمی دادند، پیشنهاد کردند که المان ها این هواپیماها را هدایت کنند. و بنابر این ۶ هواپیماهای انگلیسی را که روی بدنه آنها بخط درشت کلمه «الله اکبر» نوشته شده بود، بوسیله پیلوت های انگلیسی که لباس شخصی پوشیده بودند بکابل فرستادند تا تحویل پیلوت های المانی شود. ولی پس از رسیدن هواپیماها بکابل عقیده دولت انگلیس عوض شد و اظهار داشت که چون طبق ماده ۱۷۹ معاهده صلح وارسا، پیلوت های نظامی المان حق پرواز طیارات جنگی را بر فراز افغانستان ندارند، لهذا بهتر است که همین پیلوت های انگلیسی ماموریت پرواز را بعهده گیرند. ولی دولت افغانستان زیر بار نرفت و در همین موقع روس ها بلافاصله پیش قدم شدند و چند هواپیما به افغانستان آوردند که توسط آنها مواضع شورشیان بمبارد و وغائله ختم شد.»

روس ها که برای خشنودی و جلب خاطر امان الله خان از هیچ جنایتی روگردان نبودند، فوراً پیشنهاد کمک کردند و با کسب موافقت از حکومت کابل، شهر خوست و حومه اش را به شدت و وحشت بمباران نمودند.

شاید برای اکثریت مردم افغانستان و جهان چنین چیزی دور از باور و تصور باشد، ولی این یک حقیقت است، حقیقت روشنتر از آفتاب و اینهم سندی از خود روس که میخوانید: «در ماجرای شورش خوست مابه کمک دولت افغانستان شتافتیم و در بحبوحه شرایط نامساعدی که بوجود آمده بود، «استارک» پیشنهاد کمک بوسیله نیروی هوایی شوروی نمود که بلافاصله باشوق فراوان مورد قبول دولت افغانستان قرار گرفت و بدنبال آن هواپیماهای شوروی مواضع شورشیان را به شدت بمباران کردند. پس از این موفقیت «استارک» بدولت افغانستان پیشنهاد نمود که اجازه دهند یک پایگاه هوایی بوسیله دولت شوروی در خاک افغانستان تاسیس گردد، تادر صورت تهاجم هندوستان مورد استفاده قرار گیرد. بلافاصله پس از موافقت دولت افغانستان، ماده هواپیما با خلبانان و میکانیسن در اختیار آنها گذاشتیم و به این ترتیب فرماندهی کل ارتش سرخ توانست یک پایگاه استراتژیک در افغانستان بدست بیارد.» (۱)

در نتیجه این بمباران که در واقع اولین حمله و تجاوز هوایی روس هابر مردم افغانستان است، خوست و قسمت های دیگری از پکتیا بکلی ویران گردید و صدها کشته برجای گذاشت. شصت «کراچی» تنها زخمیانی را بکابل حمل می کرد که اغلب از مردم منگل بودند.

امیر امان الله خان این فتح را جشن گرفت و به عساکر خود دستور داد تا به افتخار آن رسم گذشت انجام دهند. چندین صد نفر را اسیر و زندانی کردند که از آنجمله ۵۳ نفر اعدام و بقیه بخدمت اجباری سوق گردید.

عبدالکریم تحصیلدار یکی از رهبران قیام، اوایل جنوری ۱۹۲۵ مجبور شد از سرحد بگذرد و به آنطرف عقب نشینی کند. درانجام توسط انگلیس ها دستگیر و زندانی شد. (مناسبات سیاسی افغانستان در نیمه اول قرن ۲۰ صفحه ۸۶، ترجمه پوهاند فاضل).

رهبران دیگر این قیام نیز در ۳۰ جنوری ۱۹۲۵ بوسیله عمال امیر امان الله خان گرفتار و بکابل اعزام شدند. و به این ترتیب قیام خوست پایان یافت و سنگ و کلوخ پکتیا باخون هزاران فرزند افغانستان شستشو گردید.

بدبختانه در مشرق زمین اغلب وضع چنین بوده است که ملت ها راکشته اند تا افراد بخصوصی زنده بمانند! بر اقوام و توده های مردم توهین و تهمت کرده اند، برای اینکه شخص واحدی را تبه کنند! حتی آنانی که دعوی روشنفکری و مردم گرایی دارند، نتوانسته اند و یا نخواسته اند از قید و بند این راه و رسم نامیمون گامی فراتر گذارند و حقایق تاریخی را چنانکه هست درک و ارزیابی فرمایند. چنانچه امروز هم این بدعت ادامه دارد

و جلوه هائی از شخص پرستی و فرد گرایی در اقشار مختلف جامعه بمشاهده می رسد که برای فردای ما بسیار زیانبار و خطرناک است .

استفاده از فرصت ویک گام به پیش

به نحوی که دربالا تذکار رفت روس ها در پاداش بمباران خوست و قتل عام مردم افغانستان فوراً امتیازی را خواستار شدند ویک پایگاه «هوائی» در کابل بدست آوردند . این همان هسته فساد و استعمار و استعمار بود که شبکه های آن بعداً در تمام اردوی افغانستان گشایش یافت و بعضی از افسران جوان را به بیراهه کشید .

درنیمه ماه دسمبر ۱۹۲۵ بجای آنکه به تعهدات قبلی خود عمل می کردند و طبق معاهده ۲۸ فبروری ۱۹۲۱ اراضی اشغال شده افغانستان را واپس مسترد می نمودند ، بدون هیچگونه دلیل موجهی برجزیره درقد حمله کردند و آنرا اشغال نمودند و همزمان با آن اعلام داشتند که : چون مردم این جزیره از حکومت خود ناراض بودند ، دست به انقلاب زدند و وابستگی سرزمین خویش را بمیل خود بروسیه خواستار شدند .

این حقه بازی و دروغ و این اقدام و تجاوز بی شرمانه ، مردم رابه هیجان آورد و بار دیگر زمزمه جهاد درشهر و بازار طنین افگند . شدت خشم و عصبانیت مردم بحدی بود که هیچ روسی جرأت برآمدن در بازار را نداشت . چنانچه آقا بکوف مامور گ ، پ ، تو ، خود در اینباره می گوید :

«الحاق جزیره فوق الذکر بخاک شوروی چنان افکار عموم افغانستان را علیه ما برانگیخته و قوای نظامی کشور باما بطور علنی بنای دشمنی را گزارده بودند که هیچکدام از اعضای سفارت شوروی جرأت ظاهر شدن درخیابان هارا نداشتند .» (ص ۹۷ خاطرات وی) .

حکومت کابل برای مهار کردن خشم مردم و فروکش ساختن هیجان عمومی ، فوراً اعلامیه ئی را پخش کرد و ابلاغ داشت که وزیر خارجه موضوع را باوزیر مختار روس درمیان گذاشته و او این عمل را یک سوء تفاهم وانمود کرده و وعده داده است ، جزیره مذکور بزودی تخلیه می شود . دو ماه بعد ازین اعلامیه و عوام فریبی ها ، نشریه «امان افغان» بازهم درشماره فوق العاده مورخ ۴ فبروری ۱۹۲۶ (۱۵ دلو ۱۳۰۴ ه ش) اعلان نمود که مسئله جزیره درقد به اساس مذاکره بین اتحاد شوروی و افغانستان حل میشود و روس هابه تخلیه جزیره موافقه کرده اند .

یکماه بعد بار دیگر نشریه «امان افغان» اطلاع داد که عساکر شوروی در ۲۸ فبروری جزیره را تخلیه کرده اند . در حالی که قضیه عکس این بود و تعدادی از عساکر افغانی مقیم شمال ، اندکی بعد از اشغال جزیره توسط روس ها به آنجا حمله برده و مجدداً آنرا به

تصرف خود در آورده بودند و هیئتی که نشریه «امان افغان» ازان نام می برد ، بتاريخ ۲۶ حوت همین سال از طریق دره پنجشیر راهی بدخشان گردید .

در هر حال ، روس ها مجبور شدند تا پروتوکولی رامضاء کنند و روستای «ینگى قلعه» و جزیره درتد رابه افغانستان واگذار شوند . یعنی همان جائی که نزاع برسر آن در زمان امیر عبدالرحمن خان خاتمه یافته بود و رسماً به افغانستان تعلق داشت .

این تعرض و چنگ و دندان نمودن توسط روس ها که هیچ حجت و انگیزه ئی نداشت ، صرف برای آن بود تا امان الله خان را درحین تشویق و نوازش تهدیدی هم بکنند و او را در برابر گزینش خواسته های بعدی شان آماده سازند .

چون خصلت و روش روس ها این است که نخست با همه امکانات شیطانی خود میکوشند تا دولت هارا در یک تنگنا و محاصره سیاسی و اقتصادی بکشانند و سپس قهراً وبه اجبار انها را به پذیرش شرایط و مسایلی وا دارند که در حالت عادى غیر ممکن به نظر میرسد !

روی همین ملاحظه و پرنسیپ روس ها میخواستند تا برنامه های بعدی شان را در افغانستان و منطقه سرعت بخشند و امیر امان الله خان را وا دارند که برای زمینه سازی آن مساعدت نماید .

یکی از طرح ها و مهمترین موضوعی که اربابان کرملن از همه اولتر به آن دلچسپی داشتند و «استارک» سفیر خود را برای انجام آن ماموریت داده بودند، موضوع تبلیغ کمونیزم در قبایل آزاد و تاسیس شبکه های جاسوسی در مرزها و مناطق شمال هند بود . مصداق این مطلب با صرف نظر از سایر اسناد و شواهد عینی ، حرفهای مامور «سازمان های جاسوسی روس در افغانستان و هند» است که می گوید:

«..... ما بارهبران درجه دوم عشایر مختلف نیز رابطه برقرار کردیم و توانستیم اغلب آنها را بصورت عوامل خود در بیاوریم ، که البته طی قرار دادی متعهد شدیم تا در ازای دریافت اطلاعات مختلف از عملیات عشایر مبلغ ۵۰۰ پوند استرلینگ به آنها پرداخت نمائیم و آنها نیز در عوض قبول کردند که در بین افراد خود به تبلیغ مرام کمونیزم بپردازند» (۱)

ایشان فکر می کردند که با نفوذ در بین قبایل و پخش مفکوره کمونیزم میان روستائیان و مرزنشینان مسلمان ، هر چند هم که یک اقلیت کوچک و ناچیز را احتوا کند ، میتواند بحیث یک وسیله تحریک و تبلیغ در حال و آینده ازان استفاده شود .

بدین منظور شبکه های وسیعی را از سیستان و بلوچستان ایران تا حومه چترال ، سازماندهی و بسیج کرده بودند تا در وقت لزوم و به نحوی که خود میخواستند ، آنها را وسیله

اغراض خود قرار دهند . برای مثال و نمونه بازهم به منابع روسی استناد می کنیم و حرف های دیگر آقابکوف را در این باره شاهد می آوریم که اینک مطالعه میفرمائید :

«..... وقتیکه حزب محافظه کار قدرت را در انگلستان بدست گرفت ، روابط روس و انگلستان بوخامت گرائید و بدنبال آن تاکید شد که هرچه زود تر تشکیلات شبکه جاسوسی را در داخل خاک هندوستان سازمان داده و زمینه ایجاد شورش در مرزهای هند و حتی داخل آن کشور را در صورت بروز کشمکش بین روس و انگلیس آماده نمایم . برای اینکار لازم بود که بوسیله رشوه دادن بر سران عشایر مرزی و آماده نمودن مخازن مخفی اسلحه و مهمات برای مسلح نمودن افراد آنها هرچه زود تر اقدام گردد . در ابتدای این اقدامات من بوسیله تاجری با «صولت السلطنة» حاکم شهر باخرز (واقع در جنوب شرقی مشهد و نزدیک مرز افغانستان) آشنا شدم . او تعهد کرد که اسلحه و افراد ما را به هر مقدار و تعداد از مرز بگذراند و در ضمن با عده ای از دوستانش نیز آشنا نماید تا بتوانیم با کمک آنان افراد و سلاح هارا تا قندهار و از آنجا به بلوچستان انگلستان بفرستیم» (۱)

بنابراین در پهلوی این همه تشبثات عملی و شبکه های جاسوسی که روس ها خود به آن دست یازیده بودند و می کوشیدند جای پائی بین قبایلی ها برای خود درست کنند ، کارگردانان سیاست و طباعت افغانستان راهم تشویق فرمودند تا بنوبه خویش این داعیه را مد گردند و برای فعالیت های بعدی آنان زمینه سازی فرمایند .

در رابطه با این انگیزه و عوامل ، نخستین بار مسئله قبایل سرحد روی صفحات «امان افغان» (۲) انعکاس یافت و آنرا تضمینی برای امنیت افغانستان خواند (چنانکه روس ها امروز اشغال افغانستان را تضمین برای امنیت سرحدات خود میدانند) و توأم با آن راجع به آغاز «پالیسی» انگلیس در سرحد و کارنامه هایش تو ضیحاتی ارائه داد . در حالی که در معاهده ۸ اگست ۱۹۱۹ و مناسبات و پیمان های بعدی افغانستان با انگلیس تا آن تاریخ چنین تقاضائی مطرح نشده بود ، و این خود مؤید حقایقی است که در بالا به آن اشاره گردید .

به تعقیب این گرم جوشی ها و همکاری ها روس ها کوشیدند تا رشته خام دیگری هم بپای دولت مردان افغانستان به بندند و آنان را «خام طمع» تر سازند . این «رشته» لکه های سیاهی بود که روی کاغذ نقش کردند و در پایان آن امضاء فرمودند و بنام (معاهده بیطرفی

۱ - خاطرات آقابکوف صفحه ۱۲۰ . ۱۲۱ . مترجم کتاب آقا بکوف در باورقی صفحه ۱۲۰ می نویسد : صولت السلطنة باخرزی (هزاره ای) اصولاً عنصر ناراحتی بود . وی بعد از شهریور ۱۲۵۰ «سنبله» و اشغال ایران ، در خراسان دست به شورش زد و توانست حتی شهر فریمان را نیز تسخیر کند . ولی به همت ستونی (قطعه عسکری) که از تهران بفرماندهی سر تیپ نخجوان اعزام شده بود ، طغیان اوسر کوب شد و خودش دستگیر و به تهران تحویل گردید .

۲ - رک : «امان افغان» سال ششم شماره های ۴۷ و ۴۸ .

و عدم تجاوز) موسومش نمودند .

معاهده ای که یک گرگ وحشی و گرسنه بایک گوسفند پاشکسته وضعیف درمیان نهد !! معاهده ای که جز زور و تزویر و خدعه ، هیچگونه ضمانت اجرائی و عملی نداشت ! معاهده ای که اصل بیطرفی افغانستان در لفاظی های پوچ و عبارات گنگ و سخیف آن نقض شده بود ، و جز فرصت طلبی و اغوا گری معناومفهومی از آن بر نمی آمد !! معاهده ای که بیش از نیم قرن بارها تجدید و تکرار گردید و روس های مکار و خاین ، به استناد آن ره تجاوز و تسلط خود را برکشور ماهموار کردند و به آنچه خود پیمان بسته بودند، پشت پازدند .

پیمانی که «بیطرفی و عدم تجاوزش» نامیدند ، اما عملاً و در ذراز مدت وسیله تجاوز و تعدی اش قرار دادند و اینک متن آن «اغوا نامه» که میخوانید :

«معاهده بیطرفی و عدم تجاوز متقابله فی ما بین دولت علیه افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی باپروتوکول مربوط به این معاهده مورخ ۳۱ اگست ۱۹۴۶ مطابق سنبله ۱۳۰۵ ه ش .

به مقصد تحکیم مناسبات دوستانه و استحکام روابط همجواریه دوستی که خوشبختانه فی مابین دولت علیه افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مبنی بر اساس معاهده امضا شده در ماسکو مورخه ۲۸ ماه فبروری ۱۹۲۱ بردوام است که معاهده مذکور قوه خود را در جمیع حصه های خود بی تعلقانه از ابقایا الغای معاهده هذا حفظ مینماید .

و کلای مختار طرفین علیتین جلالتهاب وزیر امور خارجه دولت علیه افغانستان آقای محمود بیگ خان طرزی و جناب جلالتهاب سفیر مختار اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در افغانستان آقای لیونید ستارک در تاریخ ۳۱ اگست ۱۹۲۶ در موضع پغمان بعد از تبادل مختاریت نامه های قانونی خود که آنرا صحیح یافته اند ، مواد آتی را که مقصد تقویت دادن بمناسبات دوستانه فیما بین دولتین و تامین صلح دایمی دارد ترتیب داده امضاء کردند .

ماده اول

در صورت محاربه یا اقدامات حربی فیما بین یکی از طرفین متعاهدتین و یکی یا چند دول ثالث طرف متعاهد دیگر مراعات کردن بی طرفی را به نسبت طرف اول متعهد است .

ماده دوم

هر کدام از طرفین متعاهدتین تعهد می کند که از هرگونه تجاوز بطرف دیگر اجتناب بنماید و نیز در خاک خود که درتصرف شان می باشد چنین اقداماتی نمی کند که بدولت

متعهد دیگر ضرر سیاسی یا نظامی برساند . خصوصاً هر کدام از طرفین متعهدتین تعهد می کند که بایکی یا چند دول ثالث در هیچکدام اتحاد یا اتفاق سیاسی ، نظامی که برخلاف طرف متعهد دیگر باشد، همچنین در هیچ بایکوت یا معاصرهٔ مالیه یا اقتصادی که بر علیه طرف متعهد دیگر متوجه بشوند شرکت نخواهند ورزید . علاوه بر آن در صورتی که اگر مسلک رفتار دولت ثالث یا دول ثالث به نسبت یکی از طرفین متعهدتین در اقدامات خود خصمانه باشد طرف متعهد دیگر متعهد است که نه فقط به همچنین مسئله رفتار های دشمنانه مساعدت نکند بلکه متعهد است در خاک خود به مسلک مذکور و به عملیات و اقدامات عداوت کارانه ممانعت بنماید .

ماده سوم

طرفین علیتین متعهدتین اعتراف متقابل به حقوق حکمرانی و تمامیت ملکیت خود شان نموده متعهد می باشند که از هرگونه مداخلت مسلح و غیر مسلح در امور داخلی طرف متعهد دیگر پرهیز بنمایند و نیز بایک دولت یا چند دولت ثالث که بر علیه دولت عاقد دیگر اقدام و مداخلت نماید قطعاً شرکت و مساعدت نمی کنند و طرفین متعهدتین در خاک خود تاسیس و فعالیت دسته جات و نیز به کارروائی اشخاص علیحده که بضرر طرف متعهد دیگر باشد و یا برای خلع اصول دولت طرف متعهد دیگر اقدامات ورزند و یا عملیات برخلاف سلامتی تمامیت ملکیت طرف متعهد دیگر میکنند و یا تحشدهات و جمع آوری قوای مسلح بر علیه طرف متعهد دیگر بنمایند، اجازه نمیدهند و ایشان را ممنوع از عملیات میدارند . کذا لک طرفین تمام قوای مسلح و اسلحه و اسباب ناریه و جباخانه و هر نوع تدارکات مواد حربی را که برخلاف طرف متعهد دیگر متوجه باشند از خاک خود عبور آنرا روان میدارند و همچنین از خاک خود اجازه گذرانیدن نخواهند داد .

ماده چهارم

طرفین متعهدتین موافقت می کند که در مدت ۴ ماه در مذاکرات برای تعیین اصول حل اختلافات که میتوانند فیابین شان ایجاد بشوند که بطریق سیاسی معمولی نمیتوانند تصفیه بشوند داخل خواهند شد .

ماده پنجم

هر کدام از طرفین متعهدتین فعالیت آزادانه را دارا می باشند که با دول ثالث هر گونه مناسبات و معاهداتی که خارج از حدود تعهداتی که شرایط آن در معاهدهٔ هذا مقرر شده اند اقدام و تثبیت میتوانند .
معاهدهٔ هذا از موقع تصدیق آن باید زیاده تر از سه ماه بعد از امضای آن نباشد قوه

قانونی حاصل مینماید و در مدت ۳ سال قوه خود را حفظ می کند . بعد از میعاد مذکور معاهده هدا شناخته می شود که از خود مداومت برای یکسال دارد . در صورتی که اگر کدام یکی از طرفین متعاهدتین طرف دیگر را شش ماه از انقضای میعاد قوه معاهده از خواهش خود در انقطاع آن آگاهی نخواهد کرد .

ماده هفتم*

معاهده هدا در دو نسخه بزبان های فارسی و روسی مرقوم و هر دو متن حق مساوی دارند .

محمود طرزی

ل . ستارک» (۱)

این بود متن معاهده معروف «عدم تعرض بین افغانستان و روسیه» یا معاهده «پغمان» که سالها بحیث نقل مجلس و سرلوحه شعار و افتخار سرنوشت سازان قرار داشت و مردمی هم که چون این حقیر از متن و محتوی آن اطلاعی نداشتند فکر میکردند اربابان سیاست در افغانستان چه گلهای قشنگی به آب داده باشند !!

اینهم پروتوکول مربوط به پیمان مذکور:

«پروتوکول مربوط معاهده بیطرفی و عدم تجاوز متقابله فیما بین دولت علیه افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی . پغمان ، ۳۱ ماه اگست ۱۹۲۶ سنبله ۱۳۰۵ هجری شمسی .

امضاء کنندگان ذیل که بطریق صحیح برای امضای معاهده بیطرفی و عدم تجاوز متقابله فیما بین دولت علیه افغانستان و دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مختار شده اند در موقع امضای معاهده مذکور حسب الحواله حکومت های متبوعه خود با اظهارات ذیل تبادل کردند .

جناب جلالتماب آقای محمود بیگ خان طرزی وزیر امور خارجه دولت علیه افغانستان اظهار می کند که به اواز طرف حکومت دولت علیه افغانستان اجازه رسیده است که بنام حکومت موصوف تصدیق بنمایند که درحین امضای معاهده فوق الذکر حکومت دولت علیه افغانستان که به اساس های معاهده منعقد مورخ ۲۸ ماه فبروری

* - ماده ششم در متن کتاب مذکور نیست و شاید ماده هفتم در اصل همان رقم ششم باشد که غلط شده است . بهر حال آنچه در متن بود ، در اینجا بعینه نقل گردید .

۱۹۲۱ وفادار بوده هیچگونه تعهداتی بایکدولت یا دول ندارد که مخالف معاهده منعقدۀ مورخ ۳۱ ماه اگست ۱۹۲۶ که در خصوص بیطرفی و عدم تجاوز متقابل است باشد .
 کذا لک از طرف حکومت خود اظهار میدارد که حکومت دولت علیه افغانستان تصدیق مینماید که در دوام تمام میعاد بقای معاهده بیطرفی و عدم تجاوز متقابلۀ هذا حکومت موصوف در چنان معاهدات و مقاولاتی داخل نشود که مخالف معاهده بیطرفی و عدم تجاوز متقابلۀ هذا باشد .

حکومت دولت علیه افغانستان یقین دارد که مناسبات دوستانه فیما بین دولت علیه افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بنابر اساس معاهده منعقدۀ ماسکو مورخ ۲۸ ماه فبروری ۱۹۲۱ و معاهده منعقدۀ پغمان مورخ ۳۱ ماه اگست ۱۹۲۶ بی تغییر ترقی خواهد کرد و بمقصد اعلا ی صلح عمومی مبتنی خواهد بود .
 جناب جلالتماب آقای لیوند ستارک سفیر مختار اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در افغانستان اظهار می کند که به اواز طرف حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی اجازه رسیده است که بنام حکومت موصوف تصدیق بنماید که در حین امضای معاهده فوق الذکر حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که به اساس های معاهده منعقدۀ مورخ ۲۸ ماه فبروری سنه ۱۹۲۱ وفادار بوده هیچگونه تعهداتی بایک دولت یا دول ندارد که مخالف معاهده منعقدۀ مورخ ۳۱ اگست سنه ۱۹۲۶ که در خصوص بیطرفی و عدم تجاوز متقابلۀ است باشد .

کذا لک از طرف حکومت خود اظهار میدارد که حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی معاهده بیطرفی و عدم تجاوز متقابلۀ هذا حکومت موصوف در چنان معاهدات و مقالاتی داخل نشود که مخالف معاهده بیطرفی و عدم تجاوز متقابلۀ هذا باشد .
 حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی یقین دارد که مناسبات دوستانه فی ما بین دولت علیه افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی بنا بر اساس معاهده منعقدۀ ماسکو مورخ ۲۸ ماه فبروری سنه ۱۹۲۱ و معاهده منعقدۀ پغمان مورخ ۳۱ ماه اگست سنه ۱۹۲۶ بی تغییر ترقی خواهد کرد و بر مقصد اعلی صلح عمومی مبتنی خواهد بود .
 در تصدیق مافوق امضاء کنندگان ذیل پروتوکول هذا را ترتیب دادند .
 در پغمان در تاریخ ۳۱ اگست سنه ۱۹۲۶ در دو نسخه بزبان های فارسی و روسی مرقوم شد و هر دو متن حق مساوی دارند .

ستارک»

محمود طرزی

ملاحظه می کنید که در مقدمه معاهده پیمان ۲۸ فبروری سال ۱۹۲۱ تأیید گردیده و گفته شده است که :

«معاهده مذکور قوه خود را در جمیع حصه های خود بی تعلقانه از ابقایا الغای معاهده هذا حفظ مینماید» و در پروتوکول ضمیمه آن نیز دوطرف وفاداری خود را به نخستین پیمان خویش اعلام کرده اند . اما در مدت تقریباً ۶ سال یعنی از ۲۸ فبروری سال ۱۹۲۱ تا ۳۱ اگست ۱۹۲۶ روس هایک گام عملی هم برای تحقق وعده های خود نبرداشتند و فقرات هفتم ، هشتم ، نهم و دهم معاهده ۱۹۲۱ م اصلاً مورد توجه قرار نگرفت و سیاست مردان کشور ما بجای آنکه روی این مسئله پافشاری میکردند و استرداد سرزمین های غصب شده افغانستان و آزادی کشور مسلمان بخارا را مطابق به تعهد مسکو تقاضا مینمودند ، اهم وقت و تلاش خود را صرف معاهده جدید کردند . معاهده ای که جز عوام فریبی ، فرصت طلبی و اغفال اذهان عامه هرگز مفهومی نداشت !!

شبکه های جاسوسی روس در عهد امان الله خان

اسناد و شواهد موجود گواه بر آن است که روس ها از همان آغاز روابط خود با امیر امان الله خان (۱۹۱۹ م) درباره جاسوسی و تاسیس شبکه های آن در افغانستان ، عملاً داخل اقدام شده و فعالیت خود را عمدتاً به این نقاط معطوف داشته اند :

- ۱- جمع آوری اطلاعات درباره دولت و مردم افغانستان .
- ۲- مطالعه اوضاع کلی سیاسی و اقتصادی افغانستان .
- ۳- جمع آوری اطلاعات درباره المان های مقیم کابل و روابط افغانستان با المان .
- ۴- فعالیت و تاسیس شبکه های جاسوسی در سرحد و میان قبایل .
- ۵- نفوذ در بین بخارائیان مهاجر و تشویق ایشان جهت بازگشت به بخارا .
- ۶- نفوذ در بین هندی های کابل و استخدام بعضی از ایشان برای جاسوسی در هند .
- ۷- نفوذ در دستگاه دولت و سرکوبی عناصر ضد روسی بنام «طرفداران انگلیس» .
- ۸- نظارت بر رفتار و گفتار خود اعضای سفارت روس در کابل .

آقابکوف مامور سازمان جاسوسی روس در افغانستان که بنام «معاون اداره اطلاعات

و مطبوعات سفارت روس در افغانستان» با ستارک یکجا وارد کابل گردیده است، خود درباره این ماموریتش می گوید:

«وظیفه من در این ماموریت بدست گرفتن تمام فعالیت های (والتر) (۱) را در امور (گ)، (پ، ثو) و بوجود آوردن شبکه ای از جاسوسان بصورت مستقل و بدور از امور سفارت خانه بود. من می بایستی تمام اطلاعات لازم و ممکنه درباره دولت افغانستان و روابط آن با قدرت های خارجی را بطور عموم و رابطه اش با انگلستان را بطور اخص جمع آوری نموده و پس از بررسی موقعیت انگلیس ها در افغانستان کار خود را بسوی المانی های مقیم افغانستان که عده کثیری از آنان شاغل پوست های مختلف مدیریت در آن کشور بودند سوق دهم. زیرا دولت شوروی از نفوذ آلمان در دولت افغانستان فوق العاده دوچار واهمه بود.»

دیگر از وظائف من، مطالعه عمومی در وضع کلی و موقعیت سیاسی و اقتصادی افغانستان بود و همچنین می بایستی درباره مسئله مهاجرت مردم از بخارا، و اوضاع ایلات و عشایر مستقر در مرزهای شمال غربی هند که واقعا اطلاعات ما درباره آنها فوق العاده ناقص بود، تحقیقاتی انجام دهم، زیرا دانستن مطالبی در این زمینه در صورت وقوع انقلاب در هند برای ما بسیار ضروری می نمود. تحت نظر گرفتن شخص سفیر و تهیه گزارش هائی از اطرافیان و معاشرینش هم بعهده من قرار داشت» (۲)

لازم به تذکر است که نماینده های (گ، پ، ثو) قبل از فرستادن (والتر) و آقابکوف بنام قونسل های مزار و میمنه، اینکار را انجام میدادند و اسناد قونسلگری افغانستان در تاشکند بوسیله همین سازمان ر بوده شده بود. (ص ۵۷ و ۵۹، خاطرات آقابکوف)

بهر حال سازمان جاسوسی مذکور، در اثر ضعف نفس، فساد، انحطاط اداری دستگاه دولت، بی کفایتی مامورین و مقامات امنیتی کابل و با استفاده از آزادی های بی حد و قیدی که روس ها در افغانستان داشتند، به سرعت و وسعت شکل گرفت و عده ای را جلب و استخدام نمود. و حتی بعضی از کارمندان دولت را تطمیع کرده و بخدمت خود در آورد و به این ترتیب کار های خطرناکی در افغانستان انجام داد. یکی از اهداف این شبکه جاسوسی مبارزه علیه کسانی بود که از روس ها نفرت داشتند و نزدیکی افغانستان را با این قوم نکوهش می کردند. این افراد چنانکه امروز هم معمول است، نه بنام مخالفین و ضد روسی، بلکه به اتهام طرفدار و عوامل انگلیسی بوسیله مامورانی که (گ، پ، ثو)

۱ - «والتر» قبل از آقابکوف، مامور سازمان «گ، پ، ثو» در افغانستان بوده و بنام «کاردار سفارت شوروی در کابل» این وظیفه را انجام می داده است. منتها کار او در ارتباط با مرکز جاسوسی «گ، پ، ثو» در تاشکند بود، ولی آقابکوف راساً به سکو ارتباط داشت.

۲ - خاطرات آقابکوف صفحه ۶۴-۶۹.

در دستگاه امنیتی کابل استخدام کرده بود، زندانی می شدند و چه بسا خانواده های مسلمان و محترم کابل که قربانی چنین توطئه و تهمت ها و جنایت ها شدند و تاکنون هم بحال نمی آیند.

رئیس (گ، پ، ثو) در افغانستان، ضمن توصیف از کارنامه های خود می نویسد:

«پس از چندی من توانستم شبکه ای از عوامل جاسوسی برای سازمان خود فراهم آورم. پسر عموی (عبدالمجید) نامی که در نیروی پولیس پایتخت کار میکرد با شوق عجیبی بامن همکاری مینمود و اطلاعات فراوانی راجع به آنچه که در دسترس پولیس بود بمن میداد. او همچنین مرا با (مستوفی) نامی آشنا کرد که بخوبی از اخبار داخلی مسلمانان هندوستان باخبر بود و درحقیقت از جناب امیر امان الله خان ماموریت داشت که با افراد سرشناس جماعت مسلمانان هند زد و بند داشته باشد. یکروز عصر در منزل همین شخص (مستوفی) که الحق کار خودرا بسیار خوب انجام میداد، باریس پولیس کابل آشنا شدم و پس از مذاکرات طولانی، در طی چند جلسه با او عهدی بستم که بر اساس تنفر و انزجار هر دو نفر ما از انگلیس ها استوار بود. طبق این معاهده بنا شد که در عرض یکماه من مبلغ ۶۰۰ روپیه باو بپردازم و در عوض رئیس پولیس کابل نیز متعهد شد که تمام افرادی که طبق تشخیص من از عوامل انگلستان بشمار میروند، فوراً بازداشت نماید. البته واضح است که منافع من در این معامله خیلی زیاد بود، چون ازان لحظه به بعد هر کسی که از او بعنوان جاسوس انگلیس ها سوء ظن داشتم بوسیله همین دوست بزدان افکنده شد.» (۱)

بلی! همین افراد و شبکه ها و دوستان روس ها بودند که تدریجاً بصورت پارازیت های خطرناکی در جامعه تکثر کردند و هوا و فضای سالم افغانستان را مسموم نمودند تا بدانجا که اینک اجیرانی از همان قماش همه روزه در افغانستان قتل عام می کنند و برکشتگان راه خدا و آزادی، عوامل بیگانه نام می نهند!! فطرت روسی همین است و خصلت مزدورانش همین!

فعالیت و نفوذ شبکه های جاسوسی روس تنها در بین بعضی از افراد افغانی باقی نماند، بلکه تعداد محدودی از کارمندان المانی مقیم افغانستان نیز که با افکار و عقاید کمونستی معتقد بودند، در این حلقه کشیده شدند. از انجمله یک متخصص کشاورزی، یک انجنیر ماشین آلات و یک مترجم که به ترتیب در مزار شریف، دهات اطراف قندهار و وزارت امور خارجه افغانستان کار می کرده اند خدماتی بروس ها انجام میدهند. بدین معنی که متخصصین مذکور گزارش هائی از وضع اقتصادی افغانستان تهیه مینمایند و به روس هائی

سپارند ، و مترجم آن یک نسخه از اسناد ترجمه شده وزارت خارجه را به ایشان تحویل می داده است .

بهمین منوال ، آقابکوف شبکه دیگری را در بین هندی ها سازماندهی می کند و پس از پایان کارشان در افغانستان آنان را جهت تبلیغ مرام کمونیزم به هندوستان می فرستد ، چنانچه می گوید :

«سفير انگليس در افغانستان بعلت اينکه سفارت خانه از نظر جادر مضيقه بود ، نقشه ای برای توسعه ساختمان سفارت خانه تهیه کرد و یک نفر روس سفید بنام (سمی خین) را نیز برای انجام امور ساختمانی اجیر نموده بود . این شخص از کسانی بود که فوق العاده به بازگشت به روسیه علاقه داشت و من از این علاقه او استفاده کرده به او قول دادم که وسایل عفو و در نتیجه بازگشتش به روسیه را فراهم نمایم ، بشرطی که در مدت کار در سفارت انگلیس تمام اطلاعاتی را که میتواند کسب کند بمن بدهد . بوسیله او من در ضمن توانستم با چند نفر هندی زیر دستش نیز آشنا شوم و به این ترتیب ما قادر بودیم از تمام اقداماتی که در داخل سفارت انگلیس انجام می شود باخبر شویم . من این عده را که اطلاعات خود را از طریق (سمی خین) بمن میدادند پس از پایان کارشان با سپردن ماموریتی جهت تبلیغ مرام کمونیزم به هندوستان روانه کردم .» (۱)

راجع به فعالیت های این شبکه جاسوسی در بین عشایر و قبایل مختلف سرحد و استخدام بعضی افراد به همکاری با روس و تبلیغ کمونیزم قبلاً در مبحث «استفاده از فرصت» تذکراتی داده ایم که فکر میکنم برای مثال و نمونه کافی باشد . البته این موضوع به حدی مورد توجه روس ها قرار داشت که در سال ۱۹۲۵ بازهم آقابکوف را برای تشکیل شبکه های اطلاعاتی در شمال هند بکابل فرستادند و برنامه های خود را دنبال کردند .
(خاطرات آقابکوف صفحه ۹۵)

از همه مهمتر آنکه نظام جاسوسی روس ، این قوم بی فرهنگ و وحشی ، حتی حین مسافرت امیر امان الله خان به مسکو ، یک نفر مامور (گ ، پ ، تو) را بحیث مستخدم وی تعیین می کنند و او که زبان فارسی را هنگام ماموریتش در مشهد آموخته بود ، تمام صحبت های شخصی و خصوصی امیر و همراهانش را به دفتر (گ ، پ ، تو) گزارش میدهد . همچنان در همین سفر دو جامه دان (بکس کالا) امیر امان الله خان ، بفکر اینکه حاوی اسناد مهم و سری مسافرت اروپایش خواهد بود ، توسط ماموران (گ ، پ ، تو) ربوده می شود و پس از آن که مطمئن می شوند در بین آنها جز البسه و لوازم شخصی چیزی نیست ، دوباره آنها را برمیگردانند .

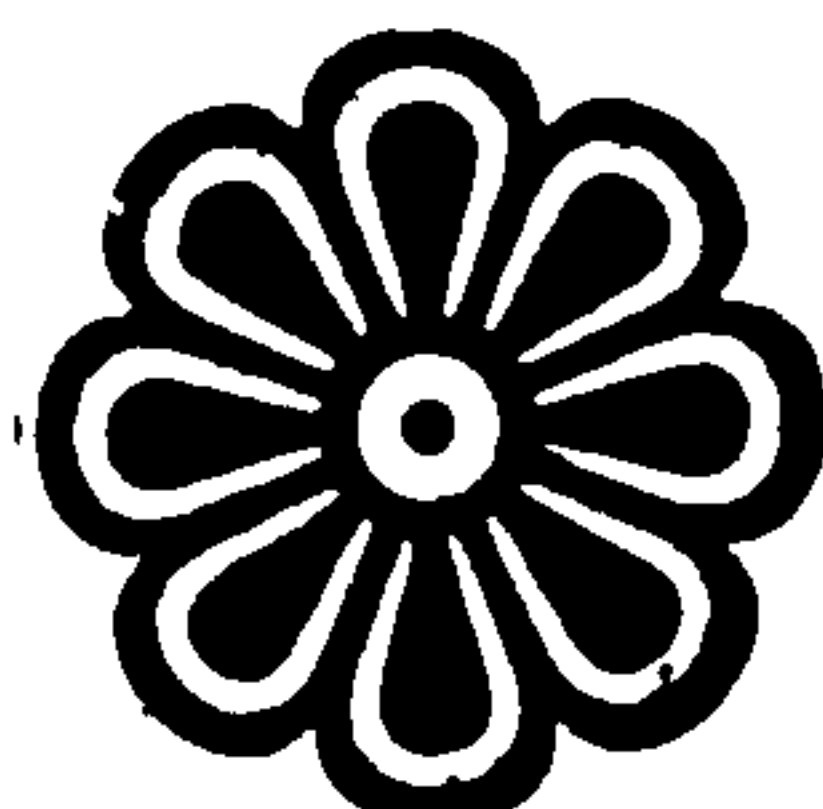
۱ - خاطرات آقابکوف صفحه ۸۲ - ۸۳ . چنین بنظر میرسد که این روس سفید (سمی خین) هم از جواسیس روس بوده است که قبل از آقابکوف وارد افغانستان شده و بامهارت عجیبی خود را به سفارت انگلیس نزدیک کرده است .

اسناد وزارت خارجه افغانستان و مکاتیبی را که به سفارت خانه ها صادر می شده است ، ازراه می دزدیده اند ، به این معنا که شبکه های جاسوسی شان در وزارت خارجه ، اسناد مذکور را در خارج از سفارت به اختیار شان قرار می داده است و ایشان از تمام امور و روابط سیاسی افغانستان باکشور های دیگر اطلاع حاصل می کرده اند . (۱) .

خلاصه اینکه روابط روس ها با افغانستان از همان آغاز بر خدعه و فریب و جاسوسی اتکاء داشت و بحدی در این مورد ماهرانه و آزادانه کار کردند که توانسته بودند جاسوسان خود را در بین افراد با نفوذ و حتی خانواده سلطنتی جا بجا سازند ، چنانکه یکی از این افراد بنام (موسیوعبدالرحمن) سالها درخانه سردار حیات الله خان عضدالدوله برادر امان الله خان زندگی می کرد .

این شخص که زبان های فارسی ، انگلیسی و فرانسوی را خوب میدانست ، در میان این خانواده از حیثیت و احترام خاصی برخوردار بود و حتی او را بحیث معلم مکتب حربی که دران ایام در زیر تپه شهر آرا و درخانه سردار عبدالقدوس خان اعتمادالدوله قرار داشت ، مقرر کرده بودند . موصوف با استفاده از فرصت و قدرت سرداران دربار ، روز هابه بهانه پیدا کردن احجار قیمتی در کوهها می گشت و موقعیت آنها و نیز احوال و اوضاع جاسوسان دیگر خود را که بعضاً در مغاره ها و دزلباس ملنگ بسر می بردند ، برای خود معلوم میکرد و با خیال راحت بروسیه راپور میداد . و در ضمن بادرک و تشخیص ماهیت سرداران ، میتوانست روس هارا درعیار سازی برنامه های شان کمک کند .

گماشتگان روسی در میان مردم شعار میدادند که او یک نفر انگلیسی است ، ولی کاملاً پیدا بود و به اثبات رسید که وی یکی از رجال مهم سازمان اطلاعاتی روس بود . و هنوز هم مردمی که اورامی شناختند ، در کابل زنده اند . این جاسوس ماهر در زمان محمد ظاهر شاه به سفارت روس رفت و از انجا در روز روشن و ذریعه طیاره به مسکو فرستاده شد .



سفر امیر امان الله خان به خارج و پی آمد های آن

در سال ۱۹۲۷ میلادی حکومت ایتالیا از امان الله خان دعوت کرد تا از آن کشور دیدن کند. این دعوت برای امیر امان الله خان فرصت مساعدی فراهم ساخت و بران شد تا برای تحکیم روابط اقتصادی و کلتوری و استفاده از فراورده های علم و صنعت، به سایر کشور های غربی نیز مسافرت نماید. این دعوت و قصد امیر در نشریه (امان افغان) مورخ ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۷ مطابق ۱۳۰۶ شمسی رسماً اعلام گردید و برای انجام آن ترتیبات لازم فراهم آمد.

پیش از حرکت شاه بخارج، رئیس کمیته مرکزی اجرائیه اتحاد جماهیر شوروی (کا. لینن) (۱)، بتاريخ ۲۴ اکتوبر ۱۹۲۷ مطابق عقرب ۱۳۰۶ تیلگرامی عنوانی امیر صادر کرد و از وی خواست تا حین مسافرتش بخارج، از روسیه نیز دیدن فرماید. امیر امان الله خان در تیلگرام جو ابیه اش که بتاريخ نومبر ۱۹۲۷ = عقرب ۱۳۰۶، صادر شد، دعوت زعیم روسیه را پذیرفت و وعده داد که تاریخ آنرا قبل از حرکت بسوی اروپا تعیین خواهد کرد. ساعت ۱۰ و ۴۵ دقیقه صبح دهم دسمبر ۱۹۲۷، شاه امان الله خان و همراهان وی از طریق (چمن) وارد خاک هند برتانوی شدند و یک تعداد زیاد موترها تا ایستگاه خط آهن او را همراهی کردند. در ایستگاه خط آهن، جنرال St. John و Harington، نمایندگان دولت انگلیس از وی پذیرائی نمودند و تیلگرام (خوش آمدید) جورج پنجم (پادشاه انگلیس) نایب السلطنه هند را خدمت وی تقدیم داشتند.

شاه از کراچی به بمبئی و سپس توسط کشتی به مصر رفت و بعد از ده روز عازم ایتالیا گردید و ضمن مذاکره و دیدار با زعمای آن کشور با (پاپ) نیز ملاقات فرمود. بعداً به سویس، فرانسه، بلجیم و المان رفت و مخصوصاً با المان ها مذاکرات مفصلی انجام داد. سپس از راه فرانسه عازم لندن شد و باتشریفات خاصی از وی پذیرائی بعمل آمد. جمعاً ۲۳ روز در انگلستان ماند که از جمله دوروز مهمان شخصی شاه بریتانیا بود و در قصر (بوکنگهم) جای داشت و بقیه روزها بحیث مهمان حکومت آن کشور بسر می برد. در این سفر شاه بریتانیا زنجیر شاهی (ویکتوریا) را بوی هدیه کرد و دانشگاه اکسفورد، دکترای افتخاری در قانون مدنی بوی عطا فرمود که با تشکر پذیرفته شد.

۱ - اشتباه نشود که (کا. لینن)، غیراز ولادیمیر ایچ لینن است. زیرالنین رهبر حزب کمونست روسیه در سال ۱۹۲۴ م در گذشته بود

بنابر منابع روسی (نگارنده در جای دیگری تاحال به این مطلب برنخورده ام) ، امیر امان الله خان در مذاکراتش با مقامات لندن ، به فعالیت های انگلیس در میان قبایل خود مختار تماس می گیرد و به چمبرلین صدراعظم آن کشور می گوید که افغانستان نیز در این منطقه ادعائی داشته و حقوقی برای خود قائل است . وی در جواب شاه افغانستان میگوید که : مسئله قبایل خود مختار که امیر در اینجا مطرح نموده در حقیقت یک امر داخلی است که بدولت انگلستان ارتباطی ندارد و بایستی بوسیله دولت هند حل و فصل گردد . (۱)

امیر امان الله خان پس از لندن عازم پولیند گردید . حکومت افغانستان و پولیند قبلاً بتاريخ ۳۰ نومبر سال ۱۹۲۷ قرار دادی رادر شهر انقره امضاء و موافقت کرده بودند که مناسبات دپلوماسی و روابط تجاری بین دو کشور برقرار گردد . پولیند دران ایام آزاد بود و حکومت افغانستان علاقه داشت از تجارب این کشور در کشت و زرع پنبه استفاده کند . ولی سفر شاه به پولیند روسهارا نگران ساخت و همین که پس از ۳ روز اقامت دران کشور بمسکورفت ، وزیر خارجه روس آنرا مطرح کرد و امیر امان الله خان پاسخ داد که قرار داد افغانستان و پولیند یک قرار داد عادی است و هیچ چیز پوشیده نی در پشت پرده وجود ندارد .

امیر امان الله خان در مسکواز طرف (کا . لینن) و چیچرین و سایر مقامات آن کشور پذیرائی گردید و مذاکراتی با مقامات آن کشور انجام داد . در مورد مذاکرات شاه افغانستان با مقامات روسی ، تفصیل و سند درستی در دست نیست . حتی روس ها متن بیانیه امیر امان الله خان را که بتاريخ ۳ می ۱۹۲۸ = ثور ۱۳۰۷ در دعوت رئیس کمیته مرکزی اجرائیه روسیه و در پاسخ به اظهارات او ، ایراد کرده است ، از بین برده اند و آرشیف وزارت خارجه افغانستان هم آنرا در اختیار نداشته است .

بهر صورت آنچه از یادداشت های مجهول و کوتاه وزیر خارجه روس درباره مذاکراتش باشاه امان الله خان برمی آید این است که :

امان الله خان وجود رژیم شوروی را برای افغانستان ضرورت می داند و می گوید من روسیه شوروی را دوست دارم ، این دوستی برای دو طرف مفید است . روسیه برای افغانستان پوشش تشکیل میدهد ، امنیت آنرا فراهم میسازد و افغانستان نیز در نوبت خود برای روسیه پوشش تشکیل میدهد . وقی که قوای برتانیا در سال ۱۹۱۹ م خواستند به اتکاء برعشق آباد ، ترکستان را اشغال کنند ، جنگ با افغانستان آنها را منصرف ساخت و به جمهوری شوروی مساعدت بزرگی نمود .

شاه در جریان این اظهارات و تعارفات خود موضوع ترانزیت ، قرار داد تجارت واحداث

زاه (شوسه) بین افغانستان و روس را مورد توجه قرار میدهد و اکیداً اصرار می ورزد و پیشنهاد می کند که هرچه زود تر عملی شود .

در مقابل وزیر خارجه روس از پروژه زرع پنبه بوسیله پولیند در افغانستان یاد آوری کرده و تقاضا می کند که این کار بیک شرکت مختلط روس و افغان واگذار شود . ضمناً از نزدیکی احتمالی انگلیس و افغانستان به ایما و اشاره حرفهائی درمیان می کشد که همه آن از طرف امیر امان الله خان رد می شود . سپس وزیر خارجه روس موضوع تفحص نفت را در مناطق نزدیک به هرات مطرح کرده و از امان الله می خواهد تا درین رابطه به چند نفر کارشناس و متخصص روسی اجازه دهد که داخل افغانستان شوند .

شاه افغانستان در پاسخ می گوید : میل دارد قبل از شروع اینکار در افغانستان ، چگونگی جستجوی نفت و نتایج آنرا در باکو مشاهده کند و سپس درباره برنامه مشابه آن در افغانستان تصمیم بگیرد .

در اخیر غلام صدیق خان کفیل وزارت خارجه و عبدالهادی خان داوی وزیر تجارت از طرف شاه موظف می شوند تا درباره تمام مسایل مورد علاقه دو طرف مذاکرات مفصلی با روس ها انجام دهند (۱) و خود بعد از پانزده روز اقامت در مسکو از طریق (کریمیه) به استانبول می رود .

موصوف دو هفته در ترکیه ماند و با اتاترک رهبر جدید آن کشور مذاکره نمود تا از کارها و برنامه های آن استفاده کند . از آنجا وارد ایران شد و بارضا شاه پهلوی ملاقات کرد . شاه ایران ورود ملکه افغانستان و همراه هانش را بدون نقاب در ایران ، مخالف عنعنه کشور خود خواند (دران ایام زنان ایران هنوز در حجاب بودند) و ظاهراً به همین دلیل نسبت به امان الله خان بی میلی و سردی نشان داد . ایران آخرین کشوری بود که امان الله خان از آن دیدن کرد و در ماه جون ۱۹۲۸ از طریق مشهد به افغانستان مراجعت نمود .

ره آورد سفر امیر امان الله خان

اوکه در این مسافرت طولانی (تقریباً ۷ ماهه اش) به شدت تحت تاثیر مظاهر پر زرق و برق اروپا ، اندیشه و کردار اتاترک و بی بند و باری نظام و کشور روس قرار گرفته بود ، به مجرد وصول به قندهار (ماه جولائی ۱۹۲۸ = ۱۳۰۷ ش) گفت : «پیشرفت و ترقی افغانستان آنگاه ممکن است که بزندهای افغانستان آزادی داده شود» و سپس در ۲۹ اگست همان سال مجلس بزرگ و تاریخی پغمان را دایر کرد تا جریانات سفر خود را به نمایندگان مردم افغانستان گزارش دهد و در ضمن اصلاحاتی را که در دست اجرا داشت به تصویب رساند ، اما موضوع عجیبی جریان داشت . به تمام اعضای جرگه دستور داده شده بود تا دستارها

و لباس های محلی و عنعنوی خود را کنار گذارند و بجای آن کرتی و پطلون سیاه ، نکتائی سیاه ، کلاه شپوی سیاه و پیراهن سفید بپوشند .

همچنان در این مجلس خلاف روحیه و ماهیت جلسات و جرگه های عنعنوی افغانستان به هیچکس اجازه داده نشد تاگفتنی ها و پیشنهادات و اعتراضات خود را آزادانه ارائه دهند ، و تمام نمایندگان مجبور بودند حرفهای خود را کتباً به سردار شیر احمد خان رئیس شورای دولت بسپارند و سردار هم حق داشت که چه چیزی را بپذیرد و در برنامه جلسه داخل کند و چه چیزی را رد نماید . به این ترتیب امیرامان الله خان در آخرین لویه جرگه خود یک سلسله اصلاحات ذیل را قهراً به تصویب رسانید :

محاکم شرعی به محاکم عصری و مدنی تبدیل گردد ، اداء (اسلام علیکم) منسوخ و عوض آن برسم فرنگی ها کلاه از سرکشیده شود ، دختران و پسران در مکاتب یکجا درس بخوانند ، امام های مساجد باید جواز نامه دولتی داشته و کلاه پوست بسرنمایند . دهقانان و دکانداران و مامورین تماماً باید دریشی و کلاه شپوبپوشند ، خدمت عسکری برای مدت ۳ سال اجباری و بدون دادن عوض باشد ، اهل هنود از کلاه های پوست استفاده کنند ، تعطیل روز جمعه به پنجشنبه تبدیل گردد ، بجای تاریخ هجری از تاریخ میلادی استفاده شود ، زنان نمیتوانند برقع و چادری بپوشند .

همچنان در این جرگه سن ازدواج به ۱۸ و ۲۲ بالا برده شد ، مالیات زمین افزایش یافت ، برهرفرد افغانستان بنام اینکه اسلحه خریداری می شود مبلغ (۵) افغانی اعانه حواله شد ، نشان بیرق افغانستان که عبارت بود از محراب و منبر تیغ و تفنگ ، به کوه ، آفتاب و خوشه گندم تبدیل گردید . و حرفهای دیگری از این قبیل (۱) .

پس از ختم جرگه مذکور ، مجلس بزرگ دیگری با اشتراک مامورین ملکی و نظامی در چمن ستور کابل تشکیل داد و برنامه های آینده خود را تشریح کرد ، و باتعدادی از دختران افغانی که برای اولین بار بدون حجاب در مجلس حضور یافته و عازم ترکیه بودند مراسم تو دیعی بعمل آورد .

این اقدامات و تصمیمات اغلب با جامعه و خواست مردم مسلمان افغانستان توافق نداشت و عکس العمل در برابر آن ، همانند سال های ۱۳۰۳ و ۱۳۰۴ هـ ش کاملاً طبیعی و مسلم بود .

لذا بمجرد عزیمت نمایندگان (لوی جرگه) به ولایات مربوطه شان ، نفرت و بدبینی نسبت به امان الله خان و تصمیماتش اوج گرفت و کم کم بشکل انبار باروتی درآمد که فقط باجرقه آتشی مشتعل می شد و شد .

عکس العمل مردم در برابر امیر امان الله خان

بحث درباره این مطلب و اصلاحات (ریفورم) امیر امان الله خان کلاً بدو دوره مشخص تقسیم می شود .

الف - از آغاز تا سال ۱۹۲۴ میلادی و قیام پکتیا .

ب - بازگشت از سفر اروپا و عنوان کردن اصلاحات (ریفورم های) جدید .
الف - مرحله اول:

امیر امان الله خان قبل از آنکه تاج شاهی بر سر نهد ، همه ساله دو ماه معمولاً در جریان سفر پدرش به جلال آباد ، از مقام سلطنت وکالت میکرد . در این مدت می کوشید با مردم در تماس باشد ، از زندانیان احوال پرسی کند ، بفریاد دادخواهان گوش فرادهد و از این راه برای اهدافی که در نظر داشت زمینه سازی نماید .

مردم افغانستان که نجیب ترین قوم دنیا است و باتیغ تبسم گردن شان بیشتر خم میشود تاشمشیر ظلم ، پیش آمد شاهزاده جوانرا در برابر خود ، ارج می نهادند و به او حسن نظر داشتند .

در چنین هوا و فضا گروه بخصوصی که ظاهراً شعار شروطه خواهی داشتند و از طرف امیر حبیب الله خان کوبیده شده بودند ، خود را به (شاهزاده) نزدیک کردند و او را جهت کسب قدرت و زعامت تشویق فرمودند . همزمان با این فعالیت ها شبکه دیگری نیز در درون دربار و به ضد امیر حبیب الله خان سازماندهی شده بود که بنام (جمعیت سری دربار) یاد می شد . یکی از این افراد همان محمد ولی خان بود که بعداً در نزدیکی امان الله خان با روس هانقش مهمی بازی کرد و اولین پیمان دوستی افغانستان و روس را در فبروری ۱۹۲۱ در مسکو امضاء نمود .

گرچه یغما گران تاریخ و عناصر داخلی و خارجی وابسته به آن ، کوشیده اند تا اسناد و شواهدی در اینباره باقی نماند ، مع هذا از قراین چنین برمی آید که نیروی مرموز و محرکه ای در این جریانات ذی دخل بوده و حلقه محدودی از گروه (مشروط خواه) با (جمعیت سری دربار) رابطه داشته است . تاریخ تشکیل این جمعیت و چگونگی آن دقیقاً معلوم نیست ، ولی اعضای آن عمدتاً از هواداران عضدالدوله (امان الله خان) و خواهان قتل و سرنگونی امیر حبیب الله خان بوده اند .

امان الله خان به تحریک همین شبکه و پس از هسته گزاری توطئه در دربار، بعضی افسران بزرگ اردو راهم از آن خود ساخت و برای قتل پدرش نقشه کشید .

شاید جهت استفاده از نفوذ در میان مردم ، و یا شاید هم بخاطر متهم کردن و از بین بردن آن در آینده . سردار نصرالله خان (نایب السلطنة) کاکای خود را نیز شامل این حلقه (جمعیت سری دربار) ساخت و همه باهم عهد نامه ای در قرآن کریم تحریر و امضاء کردند و پیمان بستند که جای امیر به نایب السلطنة داده شود .

در سال ۱۹۱۸ میلادی طرح کودتا آماده عمل شد و جمعیت سری دربار تصمیم گرفت امیر حبیب الله خان را در جلال آباد بقتل برسانند ، اما سردار نصرالله خان به قتل امیر موافقه نکرد و کار به تعویق افتاد .

سال دیگر بتاريخ ۲۱ فبروری ۱۹۱۹ امیر حبیب الله خان به اساس نقشه ای که قبلاً طرح شده بود ، شب هنگام در کله گوش لغمان حین استراحت توسط شجاع الدوله غور بندی عضو جمعیت سری دربار و دوست نزدیک امان الله خان، بقتل رسید .

امان الله خان از بیعت بر سردار نصرالله خان عم خود ، سرباز زد و خود اعلان پادشاهی کرد و خلاف عهد و سوگند خویش ، کاکایش را بزندان افگند و دو ماه بعد در یک محاکمه مصنوعی ، موصوف را بقتل پدرش متهم و محکوم به اعدام نمود . لیکن سرداران دربار (برادران دیگر امیر حبیب الله خان) با حکم اعدام وی مخالفت کردند و خواهان ثبوت جرم شدند و بالاخره وی از اعدام نجات و در زندان باقی ماند . (۱)

انگیزه این همه اقدامات و پدرکشی و توطئه بعقیده مورخان نزدیک به امان الله خان و روسیه ، از بین بردن شاهی مطلقه، طرد استعمار بریتانیا و رویکار آوردن نظام مشروطیت در کشور بوده است . اما عملاً بمشاهده رسید که رشته خامی را از پای ملت افغانستان (آنها به همت خود مردم آن) بریدند و بجای آن زنجیر پولادین دیگری بردست و پای مان بستند که تا امروز هم درقید آن دست و پا میزنیم .

علی ای حال ، جنگ افغانستان با انگلیس ، کسب آزادی ، بر انداختن راه و رسم کنیزی و بردگی ، منع کارهای بیگار و اجباری ، الغای اخذ مالیات مواشی شمار نشده ، از بین بردن مالیات جنسی ، حواله غله خریداری ، رویکار آوردن محاکم شرعی معاملات تجاری ، رفتن بین مردم، آزاد ساختن زندانیان مشروطه خواه ، احترام به علماء و مراسم دینی و امسال آن ، از جمله عواملی بود که در بدو امر توجه مردم را بطرف امیر امان الله خان معطوف داشت و همه او را به القاب و عناوین : امیر المومنین ، قاید و پیشوای ملی ، غازی امان الله ، محصل

۱- برای آگاهی از تفصیل جریانات بقدرت رسیدن امیر امان الله خان و حرفهای مربوط به آن ، رجوع شود به افغانستان در مسیر

استقلال و غیره یاد مینمودند و احترام می کردند . و به همین دلیل در تطبیق ریفورم های اولی او همکاری فرمودند ، مکتب درست کردند ، اعانه دادند و تمام کارها بروفق میل و مراد او پیش میرفت .

در مجموع میتوان گفت او شاهزاده ای بود که میخواست کارهایی درجهت ترقی و پیشرفت کشور و تعمیم معارف انجام دهد و هرگاه دست اطرافیان و همکاران مغرض و وسوسه های شیطانی روس از دامان فکر و اندیشه اش کوتاه می بود و برنامه ها و اقداماتش بصورت سالم و طبیعی و تدریجی مطابق به ارزش های اصیل دینی و قومی انجام می یافت ، میتوانست کارهایی را بثمررساند . لیکن این درخشش دولت مستعجل بود و دیری نگذشت که اورابه کجی و انحراف کشانیدند و کارهایش رنگ دیگر گرفت .

منع کردن مردم از اشتراک درجهاد بخارا ، دوستی و نزدیکی بی سابقه و بیش از حد با روس ، افشاء شدن چگونگی قتل امیر حبیب الله خان ، زندانی بودن نایب السانیه ، جهت گیری با علماء و احکام شرعی در محاکم ، ازدیاد مالیات ها ، بی توجهی به امور و مضامین دینی در برنامه های معارف و مکاتب ، باب شدن هرچه بیشتر رشوه و فساد در ادارات دولتی ، گرایش به روش ها و تقلیدات بیجا و مخالف با ارزش های قبول شده اجتماع ، و بسا مسایل دیگر که ذکر همه آنها سخن را بدرازا می کشد ، مردم را تدریجاً علیه امیر امان الله خان برانگیخت و حوادثی را یکی بعد دیگر ببار آورد .

قیام اول

زندانی شدن سردار نصر الله خان نایب السلطنه و مخصوصاً شایعه زجر و شکنجه اش در زندان ، اکثر حلقه های سیاسی و اجتماعی رابه شدت متأثر ساخت . زیرا او مخالف استعمار انگلیس و از جمله آزادی خواهانی بود که بین قبایل سرحد ، رجال برجسته و طبقه چیز فهم و تحصیل کرده افغانستان نفوذ و رسوخی داشت . بنابراین یکی از طرفداران او بنام محمد اختر خان پسر ناظر محمد صفر خان به عزم انتقام جوئی سردار به تشکیل یک «جمیعت سری» پرداخت و همه باهم تعهد کردند تا حین مراجعت امیر امان الله خان به پغمان ، اورا در نواحی قرغه بقتل رسانند . اما این توطئه ناکام گردید و عاملان آن اغلب بدست امیر امان الله خان کشته و یازندانی شدند . این حادثه طبیعتاً مردم را نسبت به امیر بدبین ساخت و حس نفرت علیه او کم کم بالا گرفت . (۱)

قیام دوم

دومین قیام علیه امیر شورش پکتیا بود که قبلاً درباره انگیزه ، عوامل و نتایج آن به تفصیل صحبت کردیم . مردم خوست ، گردیز ، چمکنی و زرمتم از جمله مناطقی بودند که

باهمه بیچارگی و فقر دران روزگار، ۷۵ هزار افغانی بدولت کمک کرده بودند تادر اعمار چهار مکتب ازان استفاده شود. اما اقدامات و برنامه های شتاب زده و غیر طبیعی امیر ایشان را به هیجان آورد و به ضد آن قیام کردند.

ب - مرحله دوم، بازگشت از اروپا و ریفرم های جدید

امیر امان الله خان با انتباه و الهام از پدیده های علمی و فنی و پیشرفت هائی که از انها دیدن کرده بود، دست به اقدامات عاجل و خطرناکی زد و بدون آنکه شرایط محیطی و اجتماعی افغانستان را رعایت کرده باشد و اهداف خویش را در یک چوکات معقول و منطقی و زمان بندی شده طرح و عملی سازد، متوجه اهداف و مسایلی شد که نه مبنای علمی داشت و نه جنبه عملی!!

برای توضیح و تائید این مطلب، سخنان یکی از نزدیکترین همکار و هم فکر شاه امان الله خان و یکی از هواداران جدی او (غبار) را اقتباس و به آن اکتفای کنیم. موصوف در کتاب خود ضمن بیان سفر شاه به اروپا و نتیجه گیری آن مینویسد که:

«وقتی که شاه برگشت آنمرد گذشته نبود، او بسیار خودرای و خود خواه و مغرور شده بود و با اقدامات عجولانه ای که نمود بزودی افغانستان را مستعد یک انفلاق منفی نمود، دیگر دربار ساده قدیم وجود نداشت، کالر و نکتائی و تجمل و فیشن جای بساطت و البسه وطنی و یخن بسته را گرفت، عیاشی و خوشگذرانی به شدت شروع شد و ریفرم مفید و حقیقی با تفرعات مضروبچه گانه آمیخته گردید. در تطبیق این مرام، طبع با صلابت و خواسته های مردم زیر نظر شاه نبود، واز عسرت اقتصادی و زندگی ملت بی خبر افتاده بود. مثلاً درکشوری که صدها مشکل اقتصادی و زراعتی و تخنکی و اداری مستلزم رسیدگی و اصلاحات بود، شاه فرمان داده بود که تعطیل روز جمعه بروز پنجشنبه در تمام ادارات کشور عملی گردد، در حالی که تعطیل جمعه یک عنعنه بی ضرر و بیشتر از هزار ساله کشور بود که جنبه قدسیت مذهبی در انظار ملت افغانستان و کلیه ممالک اسلامی داشت و تاهنوز درکره زمین هیچ دولتی بنام ریفرم روز تعطیل هفته گی قدیم خودرا مثلاً از یکشنبه به سه شنبه تبدیل نکرده بود. زیرا این تبدیل فضول بود و بحیات جامعه تعلق و تماسی نداشت و نه مانع ترقی و انکشاف کشور بود.»

همچنین شاه امر نمود تادر جاده های مخصوص در پایتخت تابلوها گذاشتند و نوشتند: هیچ زن با برقع نمیتواند ازینجا عبور نماید. پلیس ها این امر را تطبیق می نمودند و زنان ناداری که البسه عادی خودرا درزیر چادری پنهان نموده و توان پوشیدن لباس نسبتاً خوبتری نداشتند مجبور شدند که از خریداری مایحتاج شبانه روز خود در

بازارهای معمور تر صرف نظر کنند، در حالی که هیچ فابریکه و کارخانه‌یی برای کار کردن زنان وجود نداشت. شاه امر نمود که تمام مردم شهر کابل دریشی و کلاه بپوشند و در هر چند قدمی پولیسی استاده بود که از متخلفین جریمه نقدی میگرفت. قطع نظر از مصارف دریشی که از تو ان اکثریت مردم خارج بود، برای تطبیق این امر هیچ مغازه بزرگی که اقلاً برای صد هزار نفر دریشی و کلاه داده بتواند موجود نبود، لهذا اغلب دکانداران کلاه‌های افسران نظامی درسرمی گذاشتند، مردم سکه که مذهباً موهای ناگرفته خود را در دستارهای بزرگ می پیچیدند ناچار بودند که با کلاه‌های پشمی کشدار، سر و دستار خود را یکجا بپوشانند، و این خود شهر را بیک تابلوی کاریکاتوری مبدل ساخته بود. خصوصاً که سلام دادن بادت منع شده و بایستی برسم فرنگ کلاه از سر برداشته شود. با چنین اوضاعی در پغمان محفل بال ماسکه تشکیل می شد و درلوی جرگه بر مالیات مردم افزوده میگردد. باقیات مردم توسط محصلین دولت زیر تحصیل قرار داشت و اغلب وزرا و ولات (والیها) و حکام رشوت می خوردند. مردم شکایت کننده مرکز استغاثه و بازرسی نداشتند و عرائض شکوه مردم از دست مامورین بخود مامور ارجاع میگردد. در مدت ده سال هیچ وزیر و والی و حاکمی، محاکمه و مجازات نشد و باز خواست بکلی متروک گردید. انتخاب مامورین بزرگ فقط بسته به شناسایی و اعتماد شخص شاه بود که در آن لیاقت و کفایت در نظر گرفته نمی شد. واکثر مامورین بزرگ از رجال قرن ۱۹ و درباریان قدیم بودند، خصوصاً اشخاصی که نسبت نزدیک به خاندان شاهی داشتند. گویا ریفورم و تحول جدید که مانده یک ماشین تازه اختراع بود توسط میخانیک های قرون وسطی بکار انداخته شده بود» (۱)

آری! امیر امان الله خان میخواست ره صد ساله را بیک سال به پیماید و مردم افغانستان را فقط با پوشیدن کلاه شیو و تقلید از عرف و عادات بی ارزش و خرافی اروپا، بسوی ترقی و تکامل سوق دهد. اما آنچه را که ملت افغانستان آرزو داشت و آنچه که وی به انجام آن تعهد کرده بود، و آنچه لازمه تحول اساسی و پیشرفت و تکامل در کشور محسوب می شد، هرگز و هرگز مورد توجه و عمل قرار نگرفت. بدین معنی که در نظام حقوقی و سیاسی افغانستان اندک تغییری وارد نیامد. تاسیس شورای ملی انتخابی، تدوین قانون اساسی و تدویر جرگه ها، جز تظاهر و عوام فریبی و اغفال اذهان عامه، مفهومی نداشت. و تفکیک قوای سه گانه تنها روی کاغذ و در حرف خلاصه شده بود. و عملاً به اساس ماده (۴۶) آن تمام لوایح و قوانین توسط وزراء ترتیب می شد و شورای دولت (که مناصف اعضای آن خود

این وزراء بودند) آنرا تدقیق میکرد و سپس خود مجلس وزراء آنرا به تصویب میرسانید و شاه بران صحنه می گذاشت و مورد تطبیق قرار میگرفت . کذا به اساس ماده (۶) قانون اساسی ، شاه غیر مسوول بود و طبق ماده (۳۱) وزراء تنها نزد شاه مسوولیت داشتند و مردم و آرای آنان اصلاً مطرح نبود .

شاه همه چیز را جزء موارث شخصی می پنداشت و حتی صدارت افغانستان را بیش از ده سال تا آخرین لحظه در دست خود گرفت و بدین ترتیب نظام استبدادی (شاهی مطلقه) همچنان دست نخورده ماند و گروهی از جوانان مشروطه خواه هم که روی این آرمان و هدف با امیر امان الله خان همراهی و همکاری می نمودند ، آزرده خاطر شدند و شاه از هر جهت در جامعه منزوی و منفور گردید .

بدبختی در این بوده است که زعما و فرمانروایان افغانستان از سهم گیری مردم در سر نوشت شان پیوسته بیم داشته اند و کسی چون شاه امان الله هم با وجود ادعای (انقلابی) بودن تحمل کوچکترین ایراد و انتقاد را نداشت و علیه آن عکس العمل نشان میداد . چنانچه عبدالرحمن خان لودی جوان هم فکر و مشروط خواه خود را در برابر این پیشنهادش که باید عهده صدارت به شخص دیگری واگذار شود ، مورد سرزنش قرار داد و از ریاست گمرک برکنار کرد . (۱)

قیام های بعدی و پایان کار

آشوب و قیام پکتیا در سال ۱۳۰۴ هجری شمسی هر چند با خونریزی و خشونت و توسط بمباران طیارات و پیلوت های روسی خاموش گردید ، اما هیجان همگانی و انزجار عمومی نسبت به شاه امان الله و افکار و اعمالش کاهش نیافت و بصورت یک بیماری حاد و جدی سرتاسر جامعه رافرا گرفت .

روس ها بادرک و شناخت از خود خواهی های شاه ، او را بنام (پتر کبیر) و انواع القاب و عناوین ستایش می کردند ، (۲) و این امر اثرات منفی و نامطلوبی در روحیه او القا میکرد . به همین علت بود که از قیام پکتیا انتباهی نگرفت و به کارها و برنامه های خویش ادامه داد . مخصوصاً در تضاد و مخالفت با علما و روحانیون به شدت افراط نمود ، حضرت نور المشایخ رابه هندوستان تبعید کرد ، دست های مولوی نجم الدین ، خان آبادی را قطع کرد و خودش را در قفس انداخت و به تهاشا گذاشت . بسیاری از علما و شخصیت های دینی و مذهبی گرفتار و زندانی شدند و این وضع ناآرامی هارا در گوشه و کنار دامن زد و افغانستان از هر جهت آستان حوادث شد .

۱ - افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۸۱۳ .

۲ - رک : امان افغان ، سال پنجم ، شماره (۱۳-۱۴) صفحه ۵ .

بی عدالتی ها ، بالا رفتن بیش از حد نرخ ها ، فساد ، رشوه خواری ، خود کامگی و بطور کلی فجایع اداری و خرابی اقتصادی ، از جمله مسایلی بود که نارضائی ها و نا بسامانی های اجتماعی و سیاسی را ممد گردید و در سال های اخیر بمرحله انفجار رسید .
تمام این عوامل که بصورت بسیار فشرده گفته آمده باهم یکجا گردید و بصورت طوفانی از خشم و نفرت مبدل شد که شاه واردوی شصت هزار نفری اش نتوانست آنرا مهار کند .

بعد از برگشت اروپا و تحمیل اراده اش بر مردم در جرگه پغمان ، اذهان عامه را در بدبینی به خود بیشتر برانگیخت و در اثر آن جناب محمد صادق مجددی با برادرزاه اش محمد معصوم مجددی (پدر جناب صبغت الله خان مجددی) و قاضی عبدالرحمن خان پغمانی ، قاضی فضل الحق ، قاضی عبدالقادر خان پغمانی ، عبدالحنان خان و محمد میان خان پسران قاضی عبدالرحمن خان ، در خزان ۱۳۰۷ ش مطابق ۱۹۲۸ میلادی از کابل عازم پکتیا شدند تا بار دیگر مردم را علیه شاه به قیام وادارند . دولت از موضوع آگاه شده و به عبدالغنی خان قوماندان جاجی دستور داد تا آنانرا گرفتار و بمرکز ارسال دارد . قوای دولتی در منطقه جاجی آنانرا دستگیر و تحت الحفظ به پغمان فرستاد .

شاه ، قاضی عبدالرحمن پغمانی و دامادش قاضی فضل الحق خان را در یكروز و قاضی عبدالقادر خان و عبدالحنان خان پسر قاضی عبدالرحمن خان را روز دیگر در (سیاه سنگ) تیر باران کرد . واز کشتن حضرات بنا بر عذر خواهی و شفاعت مادر خود و ترس از شورش مردم خودداری نمود و تنها بزندانی ساختن ایشان اکتفا ورزید .

اولین جرگه آتش در ننگرهار

همزمان با جریان پکتیا ، شنواری هاهم مخالفت خویش را باشاه امان الله و برنامه هایش اعلان کردند و در ۱۴ نومبر ۱۹۲۸ مطابق عقرب ۱۳۰۷ شمسی عملاً قیام نمودند . در اولین اقدام لین های تیلیفون را بین داکه و جلال آباد بریدند و خزانه حکومت رابه یغما بردند . درراس شنواریان محمد علم خان جنرال ملکی و محمد افضل خان قرار داشتند و شعار شان این بود که امان الله خان به دین و شریعت اسلامی بی احترامی می کند و قوانین آن مغایر اسلام است . آنان ضمن اعلامیه ای بر اغلب اصلاحات (ریفورم های) امان الله خان انگشت نهادند و خواهان الغای آن شدند .

همچنان در اعلامیه ایشان تذکر رفته بود که شاه امان الله در جرگه پغمان نسبت به حضرت محمد (ص) حرفهای بی ادبانه گفته و بنابراین واجب القتل می باشد .
در ۱۹ عقرب عساکر قشله (گهی شنوار) به قیام کنندگان پیوست و داکه و جلال آباد را

اشغال کردند • ضدیت با امان الله خان توسعه یافت و در اندک مدت تمام اقوام و قبایل ننگرهار در صف شنواریان قرار گرفتند •

امان الله خان یک هیئت را بشمول غلام صدیق خان چرخى و سردار شیر احمد خان نزد قیام کنندگان فرستاد تا با آنان مذاکره و مباحثه کرده زمینه مصالحه را فراهم سازند • در ۴ و ۵ دسمبر ۱۹۲۸ جلساتی بین دوطرف صورت گرفت و مردم ننگرهار یک پیشنهاد ۲۱ فقره ئی را که دران عزل شاه، برکناری کابینه و اخراج محمود طرزی از افغانستان نیز شامل بود، به هیئت تقدیم کردند • متعاقب آن به جلال آباد حمله بردند و سراج العماره را آتش زدند • قوای دولتی تسلیم شد و سلاح و مهمات زیادی بدست مردم افتاد • مردم پکتیا هم تحت شرایطی با ننگرهار پیمان بستند و ساحه آشوب و قیام در گوشه و کنار کشور توسعه یافت •

علمای قندهار نیز پیشنهاد مشابهی فرستادند و از دولت خواستند تا کلیه برنامه های خود را فوراً ملغی قرار دهد •

قیام سمت شمال

هنگامی که مردم ننگرهار با قوای دولتی دست و پنجه نرم می کردند و پکتیا و قندهار آماده قیام بودند، در پکتیا و پروان هم رستاخیز آغاز گردید و موجی از دهقانان و جوانمردان و طبقات مختلف مردم تحت سرپرستی حبیب الله خان کلکانی بسوی کابل در حرکت افتاد • دوازده هزار عسکر منظم باتوپ و طیاره بمدافعه پرداختند (صفحه ۸۲۳-۸۲۴ غبار) و جنگ های سختی بین دو طرف در گرفت • امیر امان الله خان که از هر طرف خود را در محاصره می دید و بر اشتباهات خود پی برده بود، اعلامیه ۱۸ فقره ئی را در تعدیل اصلاحات (ریفورم های) خود طبع و توزیع نمود حاوی اینکه:

دختران محصل از خارج مراجعه می کنند، ملاهای دیوبند در افغانستان داخل خدمت شده میتوانند، از رشوت جلوگیری می شود، زنان دست و روی خودرامی پوشند، در تدریس ملاها شهادت نامه خواسته نمیشود، شراب نوشی منع و مرتکب آن مجازات میگردد، روز تعطیل از یکشنبه به جمعه تبدیل می شود، زنان بجای لباس اروپائی برقع خواهند پوشید، و از همین قبیل حرفهای دیگر!! اما دیگر دیر شده بود و فایده ای نداشت، زیرا جنگ و شورش از هر سو براه افتاده بود و مهار کردن خشم توده ها ناممکن می نمود • مردم کاپسیا و پروان که از همه جا به کابل نزدیک تر بودند، شب ۲۴ جدی مطابق ۱۴ جنوری ۱۹۲۹ خود را به پشت دیوارهای ارگ رسانیدند و قوای دولتی به شکست مواجه گردید •

صبح آن شاه امان الله باتعدادی از فامیل خود بقندهار رفت و سردار عنایت الله خان برادرش را بجای خود منصوب فرمود . اونیز سه روز بعد کابل را ترک گفت و ساعت ۲ بعد از ظهر ۱۷ جنوری ۱۹۲۹ دروازه های ارگ بروی حبیب الله کلکانی و یارانش باز گردید و به این ترتیب بساط فرمانروائی شاه امان الله درهم نوردید . (۱)

آخرین تلاش برای بقای شاه امان الله خان،

و بمباردمان مزار شریف

توسط روس ها

امیر امان الله خان بعد از فرار بقندهار ، آنجارسنگر قرار داد و بسوی غزنه لشکر کشید . در انجاهم از یاران حبیب الله کلکانی و مردم سلیمان خیل شکست خورد و به قندهار عقب نشینی کرد .

حین اقامت امیر امان الله خان در قندهار روس ها وارد عمل شدند و سمت شمال را از زمین و هوا مورد حمله قرار دادند . این تجاوز روس ها همانند سایر جنایات شان در افغانستان ، سالها پوشیده ماند و ارباب قلم و سیاست یا از ترس حکام ، ملاحظات سیاسی و روابط حسنه دولت ها با مسکو یا بخاطر دوستی ها و محبت های شخصی با روس ها ، از افشاء آن خوداری کردند . تنها دردوران جهاد و از خیرات و برکت آن بود که همه چیز از پرده برون افتاد و فجایع روس کم کم بمیدان آمد . گرچه نگارنده در چاپ اول این کتاب از حمله و جنایات روس به مزار شریف و سمت شمال ، تذکری داده بودم ، ولی با توجه به اهمیت موضوع و بدست آوردن اسناد و مدارک جدید ، لازم دیدم تادرین مورد قدری به تفصیل صحبت شود و حقایق روشنتر گردد . اینک تفصیل ماجرا که مطالعه میفرمائید :

مرحوم استاد خلیلی که دران ایام مستوفی مزار شریف بود می گوید : اوایل جوزا بود بامداد سرحددار تهانه مرکزی پته کیسر بوسیله تلیفون اطلاع داد که حدود ، دوغند (۲۰۰۰) روسی در حالی که لباس عساکر افغانی به تن دارند و با اسلحه و ماشیندار و توپ مجهز میباشند از آموگذشته و به پته کیسر وارد گردیده اند ، ۵۰ طیاره هم از بالا پرواز آمده و سپاهیانی را که مانع ورود آنان شده اند ، همه رابه گلوله بسته اند . شاهدان عینی دیگری هم گزارش داده اند که چنین افرادی بسوی سیاگرد و مزار شریف در حرکت اند .

۱ - برای تفصیل قضیه رجوع شود به : مناسبات سیاسی افغانستان در نیمه اول قرن ۲۰ ، عیاری از خراسان ، افغانستان در میسر تاریخ ، و امیر حبیب الله کلکانی نوشته شاه آغا مجددی .

بااستماع این خبر مرزا محمد قاسم خان رئیس تنظیمه ، قوماندان عسکری ، مدرس بزرگ ده ملای عرب و تعداد زیادی از علماء و افسران و موسفیدان شهر در سلام خانه مزار شریف اجتماع کردند و در نتیجه فتوای جهاد صادر و قرار بران شد که هریک و ظایفی بدوش گرفته و بسرعت آماده دفاع شوند . فردای آن یک قطعه سه صد نفری دشمن نزدیک بلخ شد و پس از ۴ ساعت جنگ عقب نشینی کرد و معلوم شد که این جنگ و گریز یک خدعه حربی بوده و قوای دیگری در دنبال دارد . نیمه شب احوال رسید که به مزار شریف حمله برده اند و پس از شکستادن قوای مقاومت ، داخل شهر شده اند . علت شتاب دشمن در تسخیر مزار شریف آن بود که علاوه بر تصرف خزانه ، از قدسیت و امنیت شهر استفاده کند . زیرا میدانستند که مردم به احترام آرامگاه خلیفه چهارم ، هیچگاه آن شهر مقدس را هدف گلوله توپ و تفنگ قرار نیندهند . اما توپ خانه دشمن در کمال بی رحمی و وحشت سنگر های مجاهدین و روستاها را به آتش می کشیدند . میرزا محمد قاسم خان رئیس تنظیمه و ده ملای عرب حدود دوهزار نفر مجاهد تازه نفس از تاشقرغان فراهم آوردند و از راه دشت شادیان وارد دهدادی شدند . خلیفه صاحب قزل ایاق نیز دو هزار سوار ترکمن با اسلحه فرستاد ولی تفنگ های آنها پنج تیر روسی بود و مرمی های دست داشته شان به دو معرکه کفایت نمیکرد . در این احوال ناگهان صحنه جنگ تبدیل گردید و طیاره های دشمن دسته دسته از ترمذ پرواز آمده بیش از دوازده بار میدان های مصاف و روستا های بی دفاع را بمبارد کردند که این حملات بیش از ۷ هزار کشته و زخمی برجا گذاشت . مردم بسوی تاشقرغان فرار کردند و طیارات دشمن فردا تا تاشقرغان آنان را تعقیب و بمبارد نمودند .

در یک کشتار ۳ صد اسیر مسلمان تیر باران شد و ۴۱ جوان را در پیش روی حمام حاجی یاسین در میان توده های انبار زنده دفن نموده آتش زده بودند که از بوی و دود گشتگان ، مردم شهر شب ها نخوابیده بودند .

در این جنگ طالب العلم های جوان بیش از هر طبقه ای قربانی دادند . آنان کفن های سفید می پوشیدند و چشمان خود را سرمه می کردند و داو طلبانه به جهاد می رفتند . استاد و پیشوای شان ده ملای عرب گفته بود که در جهاد دین و وطن فرزندان حقیقی اسلام باید با پیکر شان بخون خود شان گلگون باشد ، یالبه شمشیر شان به خون دشمن !

در تاشقرغان هم باوجودی که قوای ایبک چیزی در دست نداشت ، ۳ روز جنگ دوام کرد و دشمن مجبور شد شهر را تخلیه کند . ولی روز چهارم قوای تازه نفس دشمن از مزار وارد شد و صبح وقت مردم را در خواب غافلگیر کرده از زمین و هوا حمله نمودند . تلفات مردم در این حمله کم از روز های گذشته نبود .

سید حسین که از کابل به کمک مجاهدین اعزام شده بود ، نتوانست دران اراضی هموار و بیابان های بی آب و علف خود را از بمباردمان دشمن و آتش توپ خانه آن نجات دهد

و بسوی تاشقرغان پیشروی کند ، لذا هنوز او در راه بود که تاشقرغان بار دیگر بدست دشمن افتاد و اوبدون جنگ عقب نشینی کرد .

روس ها که میدان را خالی دیدند از تنگه تاشقرغان تارباطک هر جا معموره ای برسر راه شان بود ویران کردند و هر جا جمعیتی می دیدند بمباردمان می نمودند و بدین ترتیب صد ها نفر جام شهادت نوشید .

فرمانده اصلی قوای دشمن یک نفر روس بود که بدروغ نام او را (راغب) مانده بودند تا مردم فکر کنند که مسلمان است ، غلام نبی خان تنها اعلامیه هارا امضاء و مرتب می کرد و با مردم تماس برقرار می نمود .

باوجود همه مشکلات ، مجاهدان دست از جنگ نکشیده همیشه بالای قوای دشمن شبخون می زدند تا آنکه وزارت خارجه افغانستان اطلاع یافت و داخل اقدامات شد و روس ها تحت فشار بین المللی و سفارت خانه های خارجی افغانستان را ترک گفتند . (۱)

نوسینده دیگر افغانستان (میر غلام محمد غبار) هم از این موضوع بصورت بسیار کوتاه و فشرده در کتاب خود یاد کرده ولی کوشیده است نامی از روس نبرد ، و این تجاوز و لشکر کشی و کشتار و بمباردمان را در کشور مابه گونه ای یاد کند و افتخار نماید که پنداری مورخی از لینن گراداست و قهرمانی های ارتش سرخ را درج تاریخ کرده است !! ملاحظه فرمائید این متن آن نوشته که مطالعه می فرمائید :

«غلام نبی خان چرخى (سفير افغانى در شوروى) بايك قطعه عسكر چند صد نفرى ، هزاره و تركمنى از آنطرف آمو به موضع (كلفت) افغانى داخل شده و تا دولت آباد پيش آمد . عساكر سقوى مزار به مدافعه رفتند و در موضع خواجه ولى در اخير حمل ۱۳۰۸ شكست سختى خوردند . غلام نبى خان در ۲ ثور بعد از يك جنگ شديد شهر مزار را اشغال نمود مگر بعد از كمى رئيس تنظيمه حكومت سقوى قشون دو هزار نفرى از ايبك و تاشقرغان جمع کرده به شهر مزار شريف حمله نمود و منهزم گرديد . معهدا حملات پراگنده طرفداران بچه سقا عليه شهر مزار شريف دوام داشت . غلام نبى خان در ۱۸ ثور معسكر شير آباد سقوى را اشغال كرد و يكروز بعد با بمباران توپ

۱ - مرحوم استاد خليلی دران ایام مستوفی بلخ و جزء مدافعان بوده است . بنابراین رساله اش حاوی یک سلسله حقایق و جریاناتی میباشد که خود آنرا بچشم دیده و یادداشت کرده است . و تا آنجا که نوشته هایش به همین محور (جریان جنگ و بمباردمان روس) دور می زند ، قابل اطمینان است و با اسنادی که از منبع روسی در همین مبحث نقل خواهیم کرد قسماً موافقت دارد . این رساله مهم و مستند هنگام مهاجرت استاد به پاکستان در سال ۱۳۶۳ هجری شمسی به نفقه جمعیت اسلامی افغانستان تکثیر گردیده است . البته در کتاب حاضر بسیار به اختصار ازان استفاده شده . نام رساله مذکور : (نخستین تجاوز روسیه در افغانستان) می باشد . جریده حبیب الاسلام هم در شماره ۱۲ سال اول ، ۲ جوزا ۱۳۰۸ ه . ش از بمباردمان طیارات روسی به چهل در و حیات آباد خبری را نشر کرده است .

و طیاره قلعه جنگی را مسخر نمود . آخرین مقاومت سقوی هانیز در جنگ تاشقرغان از بین برده شد و تمام ولایت بلخ زیر اداره غلام نبی خان قرار گرفت . حکومت سقوی سید حسین وزیر جنگ را با قشون چار هزار نفری امر حمله به ولایت بلخ داد . قوای غلام نبی خان این قشون را هم در ایبک مغلوب و فراری ساخت و سید حسین بولایت قطغن فرار نمود . تا این وقت شاه امان الله از قندهار به استقامت کابل حرکت کرده و تاغزنی رسیده بود . ولی همینکه از قوه سقوی و سلیمان خیل ها در غزنی مغلوب شد و از افغانستان خارج گردید ، غلام صدیق خان چرخى وزیر خارجه به برادر خود غلام نبی خان تیلگرامی خارج شدن شاه را اطلاع داد و غلام نبی خان در حالت فتح افغانستان را ترک گفت و آمورا عبور کرد . اودر این حرکت خود نشان داد که فقط می خواست برای (شخص امان الله خان) خدمت نماید لهذا کشور را به ترحم اغتشاشیون ارتجاعی گذاشت و برفت «۰» (۱)

متأسفانه علاوه براینکه در این نوشته نامی از روس و تذکری از جنایت آن نیست و همه چیز به غلام نبی خان نسبت داده شده است ، حقایقی نیز تحریف و جعل گردیده که ایجاب می کند قدری توضیح شود .

اولاً چنانکه در بالا بیان گردید و بازهم در همین مبحث به آن تماس خواهم گرفت ، فرمانده اصلی قوای روس در این حمله ، (پریماکوف) آتشه نظامی روس در افغانستان بوده است و نه غلام نبی خان !

ثانیاً . معلوم نیست هزاره و ترکمن در کجا بودند که با غلام نبی خان از آنسوی آمو به مزار حمله کردند ؟ مگر به مسکو یا تاشکند مهمانی رفته بودند ؟ و دران صورت غلام نبی خان سفیر افغانی در مسکو چگونه توانست آنان را استخدام کند و به قتل مردم افغانستان وادارد ؟ و بفرض اینکه چنین کاری هم بوسیله پول ممکن بود ، پس طیاره و بمباردمان چی ؟؟ این طیاره ها از کجا بودند و چگونه در خدمت غلام نبی خان قرار داشتند ؟ در حالی که عساکر همراه با غلام نبی خان از ورزیده ترین واحدهای روسی مستقر در تاشکند بودند و بدستور مسکواوراهمراهی میکردند و طیارات هم از ترمز به کمک افراد روسی و غلام نبی خان ، پرواز و فعالیت مینمودند !

ثالثاً : عساکر روسی در اثر فشار بین المللی ، اخطار انگلیس و ترکیه و ایران و دستور مسکو از افغانستان خارج شدند نه بفرمان غلام نبی خان و ترحم به امیر حبیب الله کلکانی ! غلام نبی خان همانطور که صلاحیت و امکانات حمله را نداشت ، اراده باز گشت هم در اختیارش نبود .

رابعاً در جریان این حمله به افغانستان ، همه ادارات دولتی به اختیار امیر حبیب الله

کلکانی و طرفداران او بود و معلوم نیست که غلام صدیق خان چگونه واز کجا به غلام نبی خان برادر خود تیلگرام داد و او را در جریان خارج شدن امان الله خان از کشور قرار داد؟ مگر دستگاه تیلگراف شخصی درخانه داشت؟؟

خامساً: از کشتار و فجایع روس و تلفات هموطنان ما اصلاً حرفی برزبان نیاورده، گمان بری که چند هزار مورچه و ملخ کشته شده باشد! شاید بعقیده او این لشکر کشی و هجوم (کمک دوستانه) و مجاز بوده است!! چنانچه (انقلابی های؟) امروز هم در کابل، قتل و جنایت و بربریت روس هارا بحساب (دوست) مجری میدهند و ویرانی و نابودی افغانستان را حق طبیعی آن می دانند.

سادساً: لشکر کشی روس به مزار و تاشقرغان در اصل و ماهیت یک تجاوز و مداخله در امور داخلی افغانستان است واز لحاظ حقوقی و تعاملات بین المللی محکوم میباشد. امادر نوشته (غبار) اصلاً اشاره ای به آن نه شده است.

وبالآخره قتل حداقل ده هزار زن و کودک وطن بخاطر بقای قدرت (یک شخص) به هیچ منطق و برهانی توجیه پذیر نیست و هیچ انقلابی و مرتجعی بجز کمونست ها آنرا نمی پذیرد!! واقعاً عجیب است! گاهی آدمی بخاطر دوستی با این یا دشمنی با آن و تحت تاثیر افکار و گرایش های شخصی همه معیار ها، ارزش ها و حقایق را از یاد می برد و حتی وطن و مردم و تاریخش را در برابر عقده های خود و منافع دیگران به هیچ می انگارد. این نوع طرز تلقی و تفکر بجای آنکه در کشف حقایق ممد گردد، سیر تاریخ و مشخصات آنرا مبهم میسازد و یک ملت را بتاریکی می کشاند که امیدواریم پژوهش گران جوان از چنین ابهامی در امان باشند!

بهرحال تا اینجا سخن از منابع افغانی درمیان بود، اکنون می بینیم روس ها در دفتر و دیوان خویش، این موضوع را چگونه ضبط کرده اند.

آقابکوف افسر سازمان اطلاعاتی (گ، پ، ثو) ضمن توضیح سیاست ها و فعالیت های کشورش در افغانستان می نویسد:

«درباره وقایع افغانستان بین گ، پ، ثو و وزارت خارجه روس اختلافاتی وجود داشت، اولی عقیده داشت که چون بچه سقا از میان توده مردم برخاسته باید به او کمک شود واز اینطریق روسیه موفق خواهد شد که افغانستان را تدریجاً بسوی اشتراکیت سوق دهد.

وزارت خارجه روس برعکس به این عقیده بود که چون بچه سقا مورد حمایت شمال قرار دارد، لذا بعد از استقرار برسریر قدرت نفوذ خودرا در ترکستان نیز پخش خواهد کرد، در حالی که امان الله از حمایت قبایل جنوب برخوردار است و روسیه میتواند به کمک او با دولت هند بمبارزه برخیزد، علاوه بران هیچکس باور ندارد که بچه سقا بتواند

مدت زیاد برسر قدرت باقی بماند .

بالاخره (پولیت بورو) هم از عقیده وزارت خارجه جانب داری کرد و قرار بران شد که با امان الله خان کمک شود . وزیر مختار افغانستان در مسکو (غلام نبی خان) از دولت شوروی تقاضای حمایت از امیر امان الله کرد و برادرش وزیر خارجه افغانستان نیز خودرا به عجله به مسکورسانید و کمک خو است و قرار بران شد که (پولیت بورو) تصمیم بگیرد .

درجلسه پولیت بورو که یکشب با حضور ستالین و (پریاکوف) وابسته نظامی روس در افغانستان و وزیر خارجه افغانستان تشکیل گردید ، تصمیم گرفته شد که یک گروه از سر بازان ارتش سرخ بالباس افغانی و فرماندهی (پریاکوف) عازم افغانستان شوند . آنها بایستی مخفیانه از آمو عبور کرده و یکسره تا کابل بتازند و برای اینکه مشکلی درمسیر آنان بوجود نیاید ، بنا شد فرماندهی ظاهری این گروه با غلام نبی خان باشد .

یکروز صبح مردم (ترمز) شاهد بودند که هوا پیمایهای شوروی از فراز آمو دریا بسوی پست مرزی (پاتا گیسار = پته کیسر) پرواز نموده و به محض اینکه مرزداران افغانی متوجه آنها شدند ، تمام آنها را با شلیک مسلسل از هوا پیمایها دور کردند و بلا فاصله بعد ازان یک گروه پیاده نظام ۸۰۰ نفری از ورزیده ترین واحد های مستقر درتاشکند از کناره آمو دریا سربرآورده و در حالیکه با ماشیندار مسلح بودند همراه با چند توپ به سمت مزار بحرکت درآمدند . دربین راه چند دسته از نظامی های افغانی را که برسرراه شان سبز شده بودند بضرع مسلسل و توپ از پادر آوردند . در حومه مزار شریف مقاومت هائی صورت گرفت و سربازان ارتش سرخ (بالباس افغانی) به آسانی شهر را در دست گرفتند ، تعداد تلفات در حدود دو هزار نفر بود ، مجاهدین بچه سقا کوشش کردند که از پیشروی قوه غلام نبی خان بسوی کابل جلوگیری کنند ، اوهم بالشکر سرخ بسوی تاشقرغان حرکت کرد ، در نزدیکی تاشقرغان بین دو قواء شش ساعت جنگ در گرفت بالاخره قوای مقابل تارومارشند . حدود سه هزار کشته برجا گذاشت و بقیه فرار کرد . غلام نبی خان بدون زحمت تاشقرغان را گرفت و بسوی خان آباد پیشروی نمود . در جریان این حال مسکو اطلاع یافت که امیر امان الله خان از قندهار به هند گریخته است که در نتیجه کار عملیات قوای اعزامی ماهم بی ثمر ماند و بدستور ماسکو تمام سربازان ارتش سرخ نیز دست از جنگ کشیدند وهمه آنها سه روز بعد در واحد های خود در خاک شوروی مستقر شدند .»

تاآنجا که معلوم است در جریان حمله و بمباردمان روس به مناطق شمال افغانستان ، سفارت های خارجی مقیم کابل ، از جمله برتانیای ، ترکیه و ایران اعتراض نامه های شدیدی

تحويل سفارت شوروی کردند و از مداخله اش در افغانستان برحذر داشتند و در اثر همین فشارها و اخطار بود که روس ها دران مرحله از افغانستان خارج شدند . آقا بکوف خود در اینباره می گوید :

«البته برای فراخواندن سر بازان ما از افغانستان دلیل دیگری هم وجود داشت و آن گفتگویی بود که بر سر مداخله ارتش سرخ در افغانستان در سفارت خانه های خارجی مقیم کابل و در مطبوعات اروپائی در گرفته بود . بخش ویژه (گ ، پ ، ثو) با بدست آوردن تیلگراف های دپلومات های خارجی و کشف آنها متوجه شده بود که تمام دنیا از مداخله شوروی باخبر شده اند ، کلیه ممالک خارجی از جمله دو کشور ایران و ترکیه که از دوستان ما بحساب می آمدند به این مداخله موافقت نداشتند .» (۱)

آقابکوف در این گفتار خود بنابر خصلت روس ها ، تعداد عساکر روسی و تلفات افغانی را خیلی کم نشان میدهد و از حملات هوائی شان در تاشقرغان و مزار شریف حرفی در میان نمی آرد . و دلیل هم آنست که جریانات بعدی این لشکر کشی و چگونگی عملیات مسلماً در اختیار ارتش سرخ بوده است و مامورین گ ، پ ، ثو اطلاعات مفصل و دقیقی نداشته اند . البته تنها روسها نبودند که بنام و بهانه کمک به امان الله خان و یا مخالفت علیه حبیب الله کلکانی در افغانستان لشکر کشی کردند و برای توسعه نفوذ بعدی خود در کشور مادست و پامیزدند ، بلکه اوضاع در مرزهای افغانستان باهند برتانوی هم ، وضع نسبتاً مشابهی داشت ، و درحالی که هنوز شخص امیر امان الله در قندهار موجود بود و برای بقای خود علیه امیر حبیب الله کلکانی می جنگید ، محمد نادر شاه و برادرانش سردار محمد هاشم خان و سردار شاه ولی خان نیز در ۲۲ فبروری ۱۹۲۹ = ۱۳۰۷ ش ، به بمبئی آورده شدند و بعد از سه روز به پشاور رسیدند و بتاريخ ۸ مارچ همان سال از طریق (گرم) داخل افغانستان گردیدند و جهت کسب قدرت شروع به تبلیغات و مبارزه کردند .» (۲)

مع الوصف شواهدی موجود نیست که تشبث شخص شاه امان الله را در لشکر کشی روس به افغانستان تثبیت کند ، گرچه مسافرت وزیر خارجه اش به مسکو و تقاضای کمک از روس ها این مظنه را تا حدودی بوجود می آورد ، اما اگر چنین چیزی در میان می بود ، اربابان کرملن حتماً برای توجیه تجاوز و جنایات خود در افغانستان ، آنرا مطرح میکردند . حتی بعید از باور و امکان نیست که روس ها غلام نبی خان را هم ، خود به چنین امری تشویق کرده باشند تا برای تجاوز شان دستاویزی درست کنند و این حدس و گمان را حرفهای آقابکوف موکد می سازد که میگوید :

«در تمام مدت آشوب و جنگ و نزاع در افغانستان وزارت خارجه شوروی نتوانست

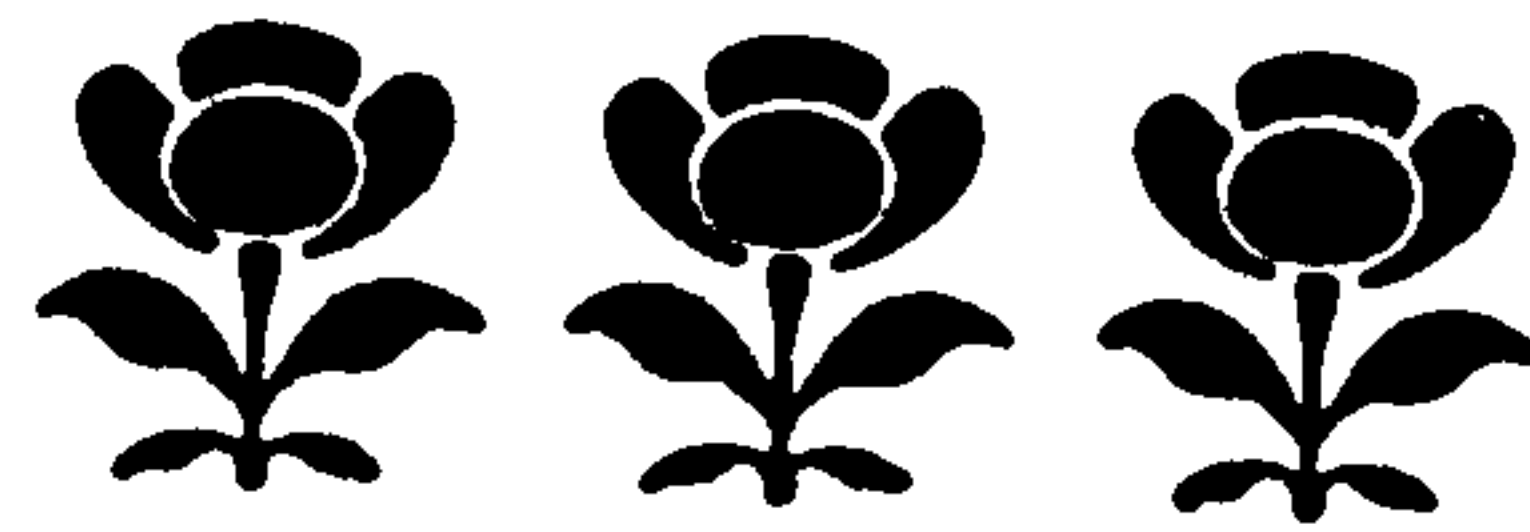
۱ - خاطرات آقابکوف صفحه ۲۰۳ - ۲۰۶ (به اختصار نقل شده است) .

۲ - مناسبات سیاسی افغانستان در نیمه اول قرن ۲۰ صفحه ۱۴۸ .

هیچگونه سیاست مشخص را دنبال کند و اجباراً در جریان حوادث از اینسو به آنسو کشیده می‌شد . شخص استالین هم باشتابزدگی خود گرهی را که میتوانست با صبر و حوصله باز کند با شمشیر سرخ پاره کرد که نتیجه کلی آن تولید بدگمانی عمومی نسبت به ارتش سرخ و خدشه دار شدن حیثیت کمونیزم در افغانستان بود . و اعمال ستالین در اینباره شدیداً اتهام امپریالیستی شوروی را به اثبات رسانید و تأیید نمود» (۱)

واقعیت این است که روس‌ها از همان آغاز پیوسته در کمین بوده اند تا بهانه ای بدست آرند و در اینسوی آمو پیشروی کنند و هر زمانی هم که چنین فرصتی برایشان میسر شده است از هیچ نوع تعدی و تجاوز مضایقه نکرده اند . چنانکه اینک همه ما ناظر کارنامه های ننگین و ضد انسانی این قوم غدار و پلید هستیم و اوراق این دفتر نیز تصویر آنان را در گذشته ، پیش ما مجسم می‌سازد .

ولی حیف که این همه تجارب و شناخت از ماهیت روس و اهداف ایشان ، گردانندگان امور اداره و سیاست افغانستان را هرگز هوشیار نه ساخت و پای نحس این خرس قطبی را از کشور ماقطع نکردند !!



فصل پنجم

امیر حبیب الله کلکانی

چنانچه خوانندگان ارجمند اطلاع دارند درباره حبیب الله کلکانی حدود نیم قرن تبلیغات منفی، خصمانه و یکطرفه صورت گرفته است و حکام وقت در مساعی شان جهت ستر و اخفای چهره های واقعی خود، همه بدنامی ها و خرابی ها را ناجوانمردانه به اونسبت داده اند.

مورخان و چیز نویسان مغرض و ابن الوقت هم بمنظور کسب قدرت و امتیاز و یاروی حساسیت ها و عقده های عندی و شخصی، یکی به تقلید دیگر داستان ها و افسانه جعل کرده اند که در نتیجه آن، حقایق مغشوش و چهره واقعی اش در تاریکی پندارها و اتهامات پنهان مانده است. بعضی از نوشته ها هم که قسماً بیغرضانه و خوشبینانه به نظر میرسد، در توضیح و توصیف جزئیات یکسان نیستند و تصویر واحد و مشخصی از آنها بدست نمی آید. علاوه بران بین تاریخ وقوع حوادث و ایام عسکری موصوف اختلافاتی وجود دارد و مقتضی دقت و کنجکاوی بیشتر می باشد.

بنابر این نگارنده لازم دید تا قبل از صحبت پیرامون چگونگی روابط حکومت امیر حبیب الله کلکانی با روس، سخنی چند درباره خود او گفته آید و از مجموع آنهمه آرای متضاد و متفاوت، بذکر کلیات و خلاصه روایات اکتفا گردد، به نحوی که با واقعیت توأم و ازحج و بغض عاری باشد.

حبیب الله جوان آزاده و روستائی در جریان جنگ استقلال مشغول خدمت دوره عسکری در قطعه نمونه است و در جمله سایر جوانان وطن علیه دشمن می جنگد. و پس از متارکه جنگ و بازگشت بکابل گاهگاهی در ایام رخصتی تفنگش را بدوش می اندازد و باپای پیاده ازراه قلعه حاجی به دهکده خود (کلکان) میرود و از خانه و دوستان خود احوال بررسی می کند، و به این ترتیب دوره عسکری اش پایان می یابد.

در سال ۱۹۲۴ م هنگامی که اغتشاش در پکتیا اوج میگیرد حبیب الله بار دیگر بنام دوره (احتیاط) جلب و به پکتیا فرستاده می شود. در همین دوره است که او با آن منطقه آشنائی بیشتر پیدامی کند و دوستان تازه یی بدست می آرد. بعد از ختم اغتشاش به جلال

آباد می‌رود و رفقای دورهٔ عسکری اش را که بجرم کوچکی زندانی شده بودند از محبس فرار می‌دهد و خود بکابل برمی‌گردد (ص ۸۱۵ غبار) . هنگام عزیمت بسوی خانهٔ خود (کلکان) در راه قلعه حاجی با داره ای از دزدان بر خورد می‌کند و دونفر از سر کرده های آنرا بنام (افضلو) و (لالا شاه محمد) دردم نقش زمین می‌سازد و بقیه فرار می‌کنند . حبیب الله خود به وزارت حربیه می‌رود و کشتن این دو دزد مشهور را که حکومت از دست آنان بستوه آمده بود گزارش می‌دهد و تفنگ های آنان را بعنوان شاهد و برگه تحویل حکومت می‌کند . لیکن وزارت حربیه به این امر التفاتی نمی‌کند و حبیب الله بدون پاداش مرخص می‌شود . (۱)

مردم ، مخصوصاً کوهدامن و کوهستان که از اذیت و آزار این دزدان بستوه آمده بودند باشنیدن این خبر شادمان میشوند و نام حبیب الله مشهور به (لالا) در روستاها و دهکده های اطراف کلکان برسر زبان های افتد و تعداد زیادی از همسالانش شیفته شجاعت و دلاوری اومی شوند .

اما (لالا) اینک به اصطلاح روستائیان پروان (مدعی دار) است ، رفقا و داره (افضلو) بدنبالش افتاده اند تا بهر نحوی که ممکن باشد از وی انتقام بگیرند . حبیب الله که نمیتوانست دشمنان خود را نادیده گیرد ، مجبور بود روز هارا دوراز انظار مردم در کوهاسپری کند و مواظب احوال خود باشد .

در جریان این آوارگی باری از رفقا و دوستان خود دعوت می‌کند تا باوی دیدار کنند و برایش مشوره بدهند . یکشب همهٔ آنان در کوه دیگچه (شرق کلکان) مقر حبیب الله حاضر می‌شوند و هر یک بنوبهٔ خویش دربارهٔ اوضاع و سرنوشت حبیب الله اظهار رای می‌کنند . در اخیر ارباب قریه (کلکان) او را مخاطب قرار می‌دهد و میگوید :

«لالا!» شما دیگر در وطن آزاد گشت و گذار کرده نمیتوانید ، پس مجبورید جهت خرج و خوراک خود ، در این کوه بی آب و علف پول بدست آورید و امرار حیات کنید و یگانه راه پیشبرد زندگی تان همانا بسته کردن دارهٔ دزدی است !! رفقا همه سکوت می‌کنند ولی حبیب الله ناگهان این سکوت را با صدای مردانهٔ خود درهم می‌شکند و می‌گوید :

برادران ! شما خبردارید یا ندارید من که تا چند وقت پیش در کابل بودم ، شاه از دین گشته ، دستار که از پیغمبر اسلام مانده منع شده عوضش کلاهای فرنگی بنام کلاه لگندی

۱ - بعضی از چیز نویسان دورهٔ عسکری حبیب الله خان را در قطعهٔ نمونه ، مبداء تاریخ حیات سیاسی او میدانند و عقیده دارند که در همین وقت دزدان را کشت و به اثر آن زندانی شد و بعد فرار کرد . بعضی برانند که جلب غیر حاضری اواز قطعهٔ اش صادر و دربرخاش با عسکر علاقه داری ، اوراکشت و فرار اختیار نمود . عده ای هم معتقد اند که تمام این وقایع بعد از اغتشاش بکتیا و دورهٔ احتیاط اتفاق افتاده ، و نظر اخیر تاحدودی صائب بنظر میرسد . زیرا از همین ایام است که کشور روبه نا آرامی می‌رود و آهسته آهسته نظم و امنیت از هم می‌پاشد و همه چیز زیرورو میگردد .

امر شده ، عیال پادشاه روی لچ گشت و گذارمی کند ، زنان را در سرک ها با چادری
 نمیانند ، شراب خوری رواج پیدا کرده ، سینما جور کرده و دختران را به خارج فرستاده
 و امثال آن . ما باید برای مردم و دین خود خدمت کنیم نه اینکه خیانت اگر ما بمردم خود
 خدمت کنیم هرجا برویم یگ لقمه نان بها میدهند واگر بدی و خیانت کنیم همه دروازه ها
 بروی ما بسته می شود . افضلو و لا لا شاه محمد که دزد بودند و داره داشتند چه کردند ؟
 مردم از مرده های شان نفرت دارند (البته این سخنان در پاسخ ملک کلکان بود) و سپس به
 سخنان خود ادامه داده میگوید : ما هرگاه بپول ضرورت پیدا کردیم عوض دزدی و چپاول
 منازل مردم بیچاره ، چرا خزانه دولت لاتی را به غنیمت نگیریم !!
 رفقایش همه حرفهای او را تائید میکنند و باهم عهد می بندند که برای همیشه بالالا
 دریک سنگر خواهند بود .

همزمان با آوارگی حبیب الله و در اثر سوء اداره ، بی عدالتی ها ، ظلم ، خود گامگی
 و رشوه خواری و مردم آزاری ، امنیت در کشور مختل می شود و آنهمه غارتگری و آدم
 کشی که پس از اغتشاش پکتیا کم کم در گوشه و کنار کشور تبارز کرده بود ، بشکل
 وسیع فراگیر می شود و داره های دزدان و رهنان خواب و آسایش را از مردم می ربایند و
 دولت دریک تنگنا بی کفایتی و نارسایی قرار میگیرد .

در اوج این بحران سردار علی احمد خان والی کابل با قوای زیادی بسمت شمال می رود
 و درسرای خواجه از مردم میخواهد که در اعاده امنیت و گرفتاری دزدان با دولت همکاری
 کنند . مردم که خود از دست بدامنی و ناآرامی و داره های دزدان به ستوه آمده بودند ، همه
 را بوی معرفی کردند و او بعد از یک محاکمه مختصر نظامی عده ای را کشت و تعدادی را هم
 زندانی نمود . وانگاه عازم جبل السراج شد و دزدان مناطق کاپسیا و پروان را نیز به
 همکاری مردم گرفتار و اعدام فرمود .

پس از آنکه سردار علی احمد خان از این کارها فراغت می یابد در فکر بدست آوردن
 حبیب الله کلکانی می شود . چون او دزد نبود و مال و خانه کسی را تاراج نکرده بود ، مردم
 در گرفتاری اش با دولت هموائی نمی کنند و برعکس او را یاری میدهند . والی کابل بالای
 مردم کلکان فشار می آورد تا حتماً حبیب الله و برادرش حمید الله را بدولت تسلیم نمایند .
 در اثر این اصرار و فشار ، مردم کلکان از (لالا) و برادرش میخواهند تا برای نجات مردم
 قریه از ظلم و فشار قوای حکومتی منطقه را ترک گویند . و ایشان هم ره آوارگی درپیش
 میگیرند و به پاراچنار در جنوب میروند . لالا درپارا چنار به کمک و رهنمائی دوستان دوره
 عسکری خود ، دوکانک سهاواری باز می کند و چند صباحی را درانجا سپری مینماید .
 دولت بعد از چندی بوسیله گماشتگان و جاسوسان خود اطلاع می یابد که حبیب الله
 و برادرش در پاراچنار زندگی می کنند و بنابر این در صدد گرفتاری اش میشوند .

اما حبیب الله که مراقب احوال خود بود از این اقدام دولت باخبر می شود و بار دیگر بزادگاه خود (کلکان) بر میگردد و بازهم کوه دیگری را ملجاء و ماوای خود قرار میدهد و عزم می کند که بعد از این در برابر دولت آرام ننشیند. در واقع این عمال دولت بودند که وسیله شدند مرد بیکس و مهجوری را در دورترین نقطه کشورهم آرام نگذارند و او را علیه دولت برانگیزند. و اینکار نقطه عطفی بود که زندگی ساده آن مرد روستائی را بیک تحریک سیاسی مبدل کرد و دست به اقدامات ضد دولتی زد.

رفقای (لالا) بازهم در کوه دیگری با او دیندار می کنند و همه باهم دست برادری میدهند و تعهد مینمایند که هرچه او دستور دهد عمل کنند. در آن ایام که سرک و موتری وجود نداشت خزانه های دولت از سمت قظغن و ترکستان توسط کراکش ها بکابل حمل می شد. اما دیگر حبیب الله و رفقایش نمیگذاشتند که قافله های پول بکابل برسند و آنرا بین جبل السراج و کوتل خیرخانه به غنیمت می گرفتند و اسپان را با رسیدن خزانه، به صاحبان آن مسترد می کردند. سپس آن پول ها را سه تقسیم می نمودند، حصه ای را به اعاشه و اباته خود تخصیص میدادند، حصه ای را برای خرید و تهیه لوازم جنگی صرف می فرمودند و سومین قسمت را به محتاجان و بینوایان محل توزیع میکردند.

این وضع دولت را به هراس می افگند و احمد علی خان رئیس بلدیة کابل را با اختیارات تام بحیث رئیس تنظیمه کاپسیا و پروان مقرر می کند تا از سوی شمال مطمئن گردد و توجه خود را در جهت سرکوبی قیام ننگرها معطوف دارد. موصوف ارگ جبل السراج را محل کار و اقامت خود قرار میدهد و با تمام امکانات برای دستگیری حبیب الله و یارانش بذل مساعی می کند و موفق نمی شود. بالاخره جوصله اش سر میرود و بجای آنان، ملک محسن و ملک عبدالحکیم (اربابان کلکان) رازندانی مینمایند و بکابل میفرستند.

چون زندانی کردن این دونفر مشکلات را پایان نمیرساند، لذا احمد علی خان از در مفاهمه و مذاکره پیش آمده بزرگان و موسفیدان محل را مجبور می سازد تا وسیله مذاکرات را با حبیب الله مساعد سازند. در اثر پا درمیانی مردم حبیب الله حاضر به مفاهمه می شود مشروط بر اینکه دو طرف خلع سلاح بوده و درباغ (عارق) حضور یابند. در نتیجه این مذاکرات احمد علی خان از حبیب الله میخواهد با حکومت همکاری کند و عهده (دزدبگیری) را رسماً از سوی دولت بپذیرد. حبیب الله این پیشنهاد را می پذیرد و به احمد علی خان می گوید که: چون انجام اینکار دزدان قوی را علیه او و رفقایش تحریک خواهد کرد و بقصد نابودی آنان خواهند شد، ایجاب می کند تا حداقل صد نفر رفقایش مسلح شوند و ضمناً دو ملک کلکان از زندان آزاد گردند.

احمد علی خان که فوق العاده تحت تاثیر قرار گرفته بود فوراً موضوع را با وزارت حربیه و شاه درمیان میگذارد و درخواست مینماید که ۸۲ میل تفنگ جاعور دار ۳۰۳ بورذ

و مقداری کارتوس با معاش و رتبه غند مشری به هر دونفر (حبیب الله وسید حسین) داده شود .

شاه به این فیصله موافقت می کند و طی فرامین جداگانه ای بوزارت حربیه و مالیه دستور میدهد تا ۸۲ میل تفنگ ، ۱۶۴۰ گده کارتوس را با معاش سالانه (سه هزار افغانی) بهریک از حبیب الله و سید حسین ، تادیه نمایند و به صد نفر از رفقای شان نیز از قرار فی نفر ۳۶۰ افغانی سالانه پرداخت شود . (۱) به این ترتیب حبیب الله و رفقاییش که تا آنروز محض ده میل تفنگ معمولی در اختیار داشتند ، صاحب اسلحه و مرمی بیشتری می شوند و قدرت رزمی شان افزایش می یابد .

امیر امان الله خان در اندک مدتی از تصمیم خود نادم می شود و بحکومت کلان چاریکار مخفیانه دستور میدهد تا حبیب الله و رفقاییش را گرفتار کنند و تفنگ ها را بدولت تسلیم دهند .

حاکم کلان چاریکار (عبدالله پسر محمد غوث خان نایب سالار) روزی بوسیله گماشته های خود اطلاع می یابد که حبیب الله و رفقاییش در قلعه ریگی قره باغ نزدیک قلعه موسی اجتماع کرده اند و در اثر آن بلا فاصله قوای دولتی را به آن محل سوق میدهد و قلعه را محاصره می کنند و جنگ سختی بین دو طرف در میگیرد . سرانجام بعد از یکشبانه روز جنگ ، حاکم کلان و چند نفر عسکر کشته می شوند و قوای دولتی عقب نشینی می کند . این اولین برخورد حبیب الله با قوای دولتی و مهم ترین عاملی بود که او را علیه دولت بمبارزه کشاند و از همان تاریخ به بعد دید و باز دیدش یا بزرگان و موسفیدان آغاز گردید .

علماء و روحانیون و عامه مردم هم که از اوضاع به شدت ناراض بودند و از قیام ننگرهار اطلاع داشتند ، بصدای او از جان و دل لبیک گفتند و مقدمات کار و قیام از هر جهت آماده گردید . در اواسط قوس ۱۳۰۸ هـ ش شورش علیه دولت عملاً آغاز یافت و حکومت سرایخواجه و چاریکاریکی بعد دیگر سقوط کرد و سلاح و مهمات آنها بدست مردم افتاد .

در حمله به جبل السراج علی احمد خان و قوای عسکری ۸ روز مقاومت کردند و درارگ آنجا محاصره بودند و بعلت اینکه طیارات از کابل می آمدند و بمبارد می کردند ، دست یابی به تسخیر قلعه کار مشکلی بود . روز نهم در اثر قطع شدن آب به ارگ ، ناگهان بیرق سفید به علامت صلح بلند گردید و احمد علی خان درخواست مذاکره کرد . در این مذاکره پیشنهاد نمود که هرگاه خوانین منطقه تضمین کنند که کسی در راه مزاحم شان نشود ، ارگ را رها و بکابل خواهند رفت . این خواست او برآورده شد و از طریق کوهستان بطرف سروبی رفت تا از آنجا عازم کابل شود .

فردای آن جارچی ها دردهات و محلات دوردست رفتند و مردم را بقیام و جهاد علیه

۱- بری کهنی بیستراز این فرامین و متن آن رجوع شود به کتاب (بحران و نجات) نوشته غلام محی الدین انیس چاپ کابل .

حکومت مرکزی دعوت کردند . مردم از هر طرف به چاریکار روی آوردند و از آنجا بسوی کابل در حرکت افتادند . دولت از دوسوی (شرق و شمال) تحت فشار و تهدید قرار گرفت و سرانجام چنانکه قبلاً تذکار داده شد ، مردم کوهدامن و پروان پایتخت را اشغال کردند و حمید الله برادر حبیب الله ، امنیت کابل را در دست گرفت . این روستازاده شجاع و باهمت امنیت شهر را بشمول سفارت خانه های خارجی طوری تاءمین کرد که جزیک افسر هوایی آنها در اثر مقاومت خودش ، هیچکسی صدمه ندید (ص ۸۲۵ غبار) و به این ترتیب سپاهی ناخوان و شجاع برتخت شاهی تکیه زد و بنام امیر حبیب الله خادم دین رسول الله موسوم و سرافراز گردید

بلی !

چرخ بازیگر ازین بازیچه هابسیار دارد

آدمی را گاه عزت میدهد گاه خوار دارد (۱)

سپاهی بر سریر سلطنت

امیر حبیب الله خان کلکانی وقتی بر اورنگ شاهی تکیه زد که مملکت مادر شدیدترین بحران اقتصادی و سیاسی و اجتماعی قرار داشت و هرج و مرج و بدامنی به اوج خود رسیده بود . شاه امان الله خان هنوز در قندهار مقاومت میکرد و محمد نادر خان تقریباً یکماه بعد از بقدرت رسیدن حبیب الله در حوت ۱۳۰۷ هجری شمسی مطابق ۸ مارچ ۱۹۲۹ وارد پکتیا گردید و مردم را علیه حبیب الله به تحریک واداشت .

دو قدرت استعماری (روس و انگلیس) هم از دو طرف بروی ضربه می زدند ، آن یکی از ره تجاوز و لشکر کشی و حمله آشکار و مستقیم ، و این دیگری توسط تبلیغات و تحریکات و ایجاد فتنه و آشوب و هیاهوی .

جریان حمله روس در شمال قبلاً تذکار یافت ، اما انگلیس ها از یکطرف بنا بر نگرانی خود از پیشروی روس در افغانستان ، این کشور را اخطار دادند و از سوی دیگر خود شان با تمام امکانات دست داشته سعی میوزیدند جای پائی در کشور ماتدارک کنند و امتیازات از دست رفته را باز یابند . روی این حساب حبیب الله کلکانی که از عمق توده های ضد استعمار و ضد انگلیس برخاسته بود ، برای شان بسیار ناگوار بود و بخوبی درک می کردند که این ازدهای سرکش رام و افسون نخواهد شد . لذا همزمان با آغاز نا آرامی ها در سرحدات جنوب ، همفریز نماینده برتانیای در کابل دست بکار شد و شایعاتی را براه

۱ - برای تفصیل جزئیاتی که در این مبحث بیان گردید ، رجوع شود به : بحران و نجات نوشته غلام محی الدین انیس ، عیاری از خراسان نوشته استاد خلیلی ، افغانستان در مسیر تاریخ ، و امیر حبیب الله خادم دین رسول الله از شاه آغا مجددی .

انداخت که جنگ های داخلی دو سال دوام خواهد کرد و سفارت خانه های خارجی باید کابل را ترک گویند تا حکومتی استقرار یابد و اکثریت مردم افغانستان به او بیعت کنند .
این فعالیت ها و شایعه سازی ها بحدی جدی و همه جانبه بود که در ظرف دو ماه (۵۸۶) نفر از هیئت های دیپلماتیک و خانواده های شان را توسط طیاره به پشاور انتقال دادند و از آنجا بلافاصله به اوطان شان فرستاده شدند .

در ۲۴ فبروری ۱۹۲۹ سه طیاره انگلیسی تمام اعضای سفارت خانه های فرانسه ، ایتالیا و المان را نیز از کابل به پشاور برد و یکروز بعد از آن ۳۲ عضو سفارت برتانیای بشمول (همفریز) افغانستان را ترک کردند . (۱)

این اقدامات که یک (سبوتاژ) محسوب می شد ، همه برای آن انجام یافت تا حکومت نوپای حبیب الله کلکانی را در صحنه ملی و بین المللی بی اعتبار سازند و زمینه را برای آنچه که خود میخواستند فراهم نمایند و همانطور هم کردند .

مسئله در چنان شرایط و در برابر آنهمه نا بسامانی و مشکلات داخلی و توطئه های خارجی ، امیر حبیب الله کلکانی نمیتوانست کاری از پیش برد و اوضاع آشفته و هیجانی کشور را آرام سازد . زیرا طرفداران شاه امان الله ، هوا خواهان محمد نادر خان و فعالیت های تخریبی روس و انگلیس همه در یکوقت علیه او بکار افتاده بود و برای مقابله با آنها امکاناتی وجود نداشت .

علاوه بر آن ، نارسائی ها ، بی انضباطی ها و خودسری های افرادی که با حبیب الله یکجا کمر بسته و او را در قیام یاری داده بودند ، پایه های حکومت را از داخل سست و متزلزل میساخت و رویهمرفته نارضائی و بدبینی مردم را بر می انگیخت . تعدادی از افراد آگاه ، نیک اندیش و چیز فهم و با درایت هم که در اطراف او بودند ، نمی توانستند مانع خودسری آنان شوند و یا ایشان را از صحنه بدور کشند ، و شخص حبیب الله نیز پاس یاری و همراهی را گرامی میداشت و نمیخواست آنان را از خود براند ، و چنین اقدامی در آن مرحله واقعاً ناممکن بود . با وجود آن هرگاه شکوه و شکایتی بوی میرسید فوراً به آن واری میگرد . چنانچه چندین نفر از هم سنگران خود را در اثر شکایت مردم بضرر گلوله از پا در آورد و یا از کارکنار نمود .

مع هذا این وضع بذات خود غمی بود بالای غم های دگر که دامن حکومت امیر حبیب الله را درهم پیچید و عمر او را کوتاه ساخت . او باتهام این مشکلات دست و پنجه نرم کرد اما تن بذلت و حقارت نداد . از هیچ قدرت استعماری کمک نخواست به هیچکس توسل نه جست و هیچگونه پیمانی که حیثیت و آزادی افغانستان را لطمه زند ، باکس نه بست ! و این امر در حد خود فضیلتی است که آن سپاهی ناخوان آزاد و یخن کننده را بر بسا افراد و عناصر

وابسته و مزدور باسواد و نکتائی پوش ، امتیازمی بخشد .

امیر حبیب الله خان کلکانی

و

روابطش با روس و انگلیس

هرگاه بتاريخ درخشان کشور مانگاهی افکنیم بخوبی معلوم می شود که خراسان کهن و پر افتخار ، پیوسته زادگاه فرزندان بوده است که درمرور ایام از تمامیت و آزادی اش حراست کرده اند و درفش جلال و شکوهش را مستدام برافراشته نگهداشته اند ، و هیچگاهی پرچم دار استعمار و طبل نواز استعمار و متجا و زین نبوده اند . در تاریخ خراسان و کارنامه های خراسانیان و درمیان اقشار مختلف اجتماع گروهی جلب نظر می کند که بنام عیاران و جوانمردان یاد می شوند . ازان جمله است یعقوب لیث و ابو مسلم خراسانی که با نام و کارنامه های شان همه آشنائی دارند . مهم ترین خصلت این گروه آن بود که درروز های دشوار و در برابر جباران و ستمگران و کشور کشایان قیام میکردند و بیاری مردم می شتافتند و کمترین کسی از ایشان بزرگترین کارهائی انجام میداد که درینجا مجال بحث آن نیست .

حبیب الله کلکانی هم یکی از جمله عیاران در قرن بیستم محسوب می شود که درروزگار بحرانی کشور قیام کرد و به پیروزی رسید ، اگر مورخان داخلی و خارجی تحت شرایط خاص ، عقده های رنگارنگ شخصی و اجتماعی و با الهام پذیری از تبلیغات و داوری های یک جانبه ، نسبت هائی بوی داده اند و افسانه هائی درست کرده اند ، معنی آن ندارد که همه بدی هارا دروی خلاصه کنیم و از حقایق چشم بپوشیم .

نگارنده را عقیده برین است که حبیب الله کلکانی ، اولین کسی در تاریخ معاصر است که پایه های یک انقلاب مردمی را در افغانستان تهداب گذاری کرد و اولین مردی است که طلسم حکومت انحصاری و موروثی را درهم شکست و نظام منحط قبیله سالاری را منکوب نمود ، و هرگاه دست روس و انگلیس هر دو برای از بین بردن او کار نمیکرد ، روند عادی حکومت وی سر انجام بیک حکومت مجرب ، کار آگاه و منور و سالم انتقال می یافت و بتدریج بجائی میرسید که دیگران رسیده اند .

جای شک نیست که او آدم ناخوانی بود و اندک تجربه ای درکار اداره و سیاست نداشت و رفقاییش نیز از اندوخته و تجربه لازم بر خور دار نبودند . لیکن در چوکات کابینه و تشکیلات اداری آن یک عده شخصیت ها و چهره های شناخته شده و کار آزموده ای وجود داشت که میتوانند از کارکشور داری موفق بدر آیند و حداقل برای ایجاد نظم و آئین نودر کشور زمینه سازی نمایند . ولی چنانچه عرض شد اوضاع ازهم پاشیده داخلی

و مداخلات بیشرمانه خارجی ، همه چیز را وارونه ساخت .
از همه مهتمر شعار آزادی بخارا و ادعای برگردانیدن دروازه صندل که در مذاکرات خود با سفیران روس و انگلیس نیز آنرا مطرح کرده بود ، دشمنی این دو کشور همسایه و استعماری رابه شدت برانگیخت و برای تخریب و سرنگونی اوازه‌ر وسیله ممکن استفاده کردند .

این بیانات و اخطاریه های امیر حبیب الله ، هر چند درنگاه اهل غرض و ظاهر بینان ، نوعی ساده لوحی و بی تجربگی سیاسی معلوم می شود ، اما در واقع ممثل روحیه آزاد منشی ، سلحشوری ، وطن دوستی و ترس نداشتن از استعمار و بی ارتباط بودنش به این کشور هااست . چنانچه پس از روشن شدن مشی سپاسی او ، روسها فوراً به شمال حمله کردند و حکومت برتانیای هم بلا درنگ به اقداماتی دست یازید که نمونه اش دربالا تذکار رفت . علاوه بران شاه این کشور حین افتتاح پارلمان خود ، وضع افغانستان را مبهم و غیر ثابت خواند و گفت تا وقتی که یک حکومت مطلوب بوجود نیاید سفیر انگلستان بکابل باز نخواهد گشت . (۱) .

همزمان با این موضع گیری لندن در برابر امیر حبیب الله ، نشریه (حبیب الاسلام) در شماره (۲۵-۲۶) سال اول ، صفحه دوم خود خبری را انتشار داد مبنی بر اینکه حکومت برتانیای با محمد نادر خان پیمان بسته است تا او را در احراز تاج و تخت افغانستان یاری دهند . این خبراز اسناد و شواهدی که نمونه اش در زیر تقدیم می شود ، تأیید می گردد .
محمد صدیق طرزی در رساله ای که زیر عنوان (پیر کرم شاه) نوشته و نسخه دستنویس آنرا بتاريخ ۱۲ حمل ۱۳۵۸ غرض چاپ و توزیع ، به آقای سعیدی سیر جانی معاون قبلی بنیاد فرهنگ ایران فرستاده می نویسد که :

«..... وزارت امور خارجه بریتانیا در این مورد تر دیدی داشت که آیا امکان دارد مملکت افغانستان در تحت اقتدار یک نفرتاجیک متحد شده بتواند لذا از حالا باید فکر کرد که شخص دیگری بجای آن انتخاب و تعیین شود .» (۲)

از نوشته فوق برمی آید که دولت بریتانیا در تعیین زمام دار برای افغانستان و انتخاب افراد جهت فرمانروائی در کشور ما ، نقش کهن و اساسی داشته و روان شناسی مردم افغانستان را بخوبی میدانست و باید هم میدانست . زیرا سه بار به میهن ما لشکر کشید و سالها درمیان مردم مابود . و طبیعتاً باید علیه کسی که ادعای بازگرداندن دروازه صندل

۱- رک : حبیب الاسلام سال اول شماره (۱۷) . نشریه مذکور خبر خود را از جریده تایمز لندن مورخ ۱۱ می ۱۹۲۹ ، اقتباس کرده است .

۲- اقتباس از نسخه خطی (پیر کرم شاه) نوشته محمد صدیق طرزی صفحه ۴۱ موصوف این سند را از کتاب (افغانستان) چاپ مسکو صفحه ۲۳۸ - ۲۳۷ و نیز اسناد و سیاست خارجی اتحاد شوروی چاپ مسکو نقل کرده است .

و آزادی بخارا را داشت ، و بطرفداری از کسانی که وطن و مافیها را در طبق اخلاص به
طلایه داران استعمار پیشکش کردند ، داخل اقدامات میشد . چنانچه شد و حبیب الله
کلکانی را پس از نه ماه خلع کردند و در واقع طرح آزادی بخارا و دروازه صندل بلائی بود
که توسط روس و انگلیس بروی و در نتیجه بر ملت افغانستان نازل گردید و تاکنون ادامه
دارد .

* * * *

بدبختانه در کشور ما بیماری افتراء و اتهام همیشه وجود داشته و جائی که اربابان
غرض از ارائه حجت و برهان جهت کوبیدن و محکوم کردن عاجزمانده اند ، این حربه
رابکار بسته اند ، یکی را بنام دزداهانت کرده اند و دیگری را بنام بچه سقاوسومی را هم بنام
های دیگر . حتی برای اینکه از خود و مشی سیاسی خود و احياناً فرد مورد نظر خود دفاع
کنند ، بدیهی ترین و طبیعی ترین جنبش ها و قیام هارا که از عمق توده ها برخاسته و ماهیت
کاملاً اسلامی و ملی داشته است ، به (غیر) نسبت داده اند .

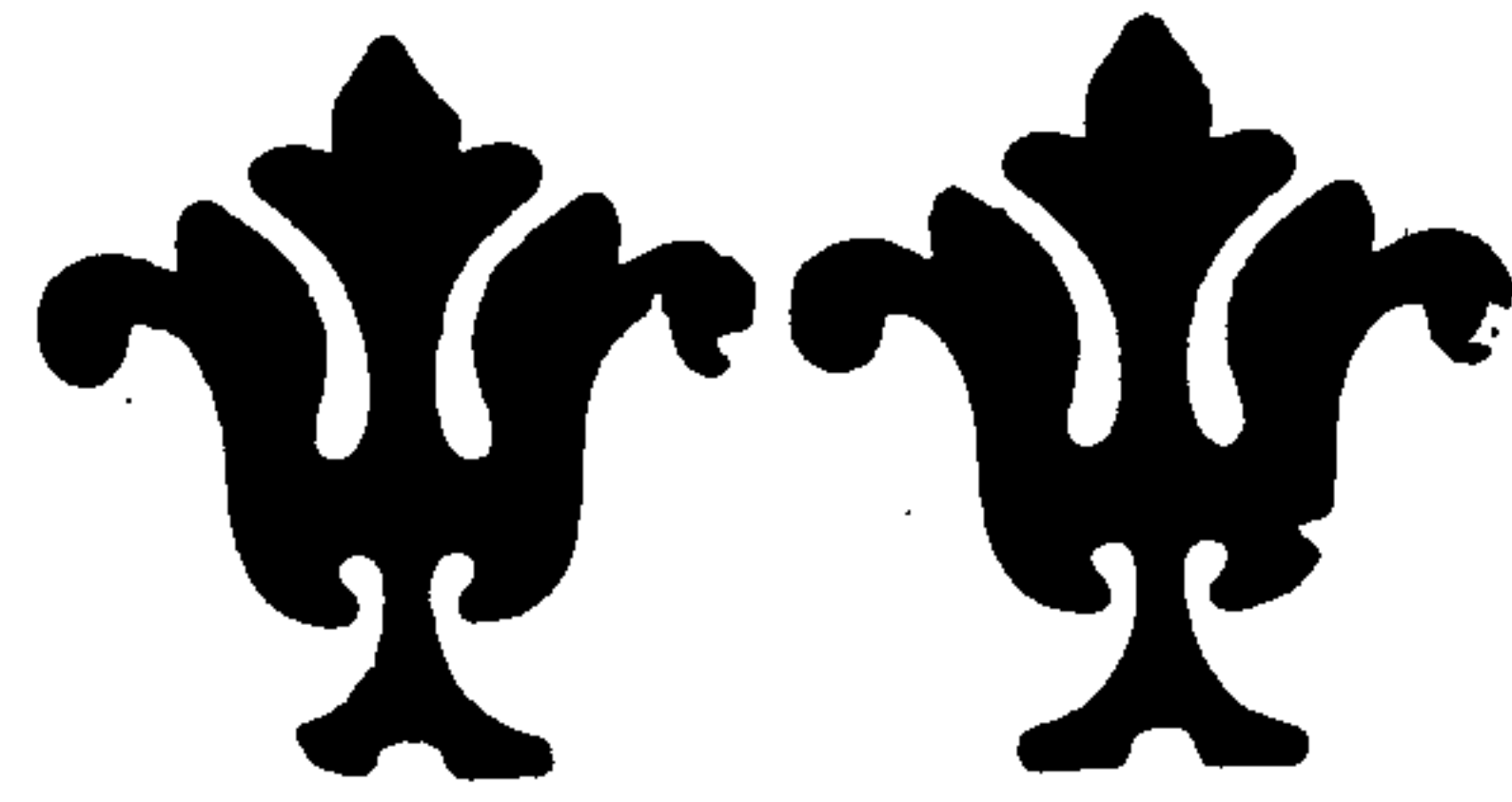
اتفاقاً حبیب الله کلکانی هم از این نسبت ها مصوون نمانده است و بعضی از چیز نویسان
عقده ئی که در مذمت و نکوهش آن دست خالی بوده و سند و دستاویزی نداشته اند ، سعی
کرده اند بالعن و طعنی از قبیل (بچه سقا) ، (دزد) ، (بی سواد) و امثال آن ، اورابه خواری
و حقارت گیرند . و این شیوه ایست که باداوری سالم ، وجدان سلیم و معیار های علمی
و تحقیقی و اخلاقی جهان امروز منافات دارد و هر انسان فرهیخته و با فرهنگ از آن دوری
می جوید .

از نظر علم و اسلام و منطق و انسانیت همانطور که هیچ فردی از بطن مادر ، سلطان ،
امیر ، شاه ، وزیر ، سیاست مدار ، حقوق دان ، علامه ، فیلسوف ، مورخ ، ملا ، طبیب ،
مهندس ، فزیک دان ، تاجر ، تعلیم یافته ، ثروتمند ، نویسنده ، قهرمان ، و امثال آن ، بارنمی
آید ، سقا ، پیشه ور ، صنعتگر و کاسب هم متولد نمی شود . آن امتیازها و این بی امتیازی
ها و آن هنرها و این عیب ها ، همه مولود شرایط اجتماعی و محیطی می باشد ، نه زاده خلقت
و فطرت آدمی !! و اصولاً کسب و کار ولو شغل سقائی باشد از نظر اسلام و ارزش های
انسانی عیب نیست و تاءمین آب و نان از این راه و هرکار شرافتمندانه دیگر بمراتب بهتر از
آنست که از خون مردم ، وطن فروشی ، جاسوسی ، پستی ، مفت خواری ، خود فروشی
و فرومایگی فراهم شود !!

بسیاری از سلاطین ، فرمانروایان ، جهانگشایان و امراء را در تاریخ می شناسیم که
چوپان ، غلام ، نوکر ، بی سواد ، حاضر باش ، دهقان ، کسبه کار و آدم های خیلی عادی در
جوامع خود بوده اند ، ولی یک تصادف کوچک ، تحول بزرگی در زندگی شان وارد کرده
است و از حضيض ذلت به اوج عزت رسیده اند !

ارزش واقعی انسان و انسانیت در تقوا، پاکی، بی آزاری، بی آلاشی، کردار نیک و پندار نیک است، نه در نحوه شغل و کار و القاب و عناوین و منسوب بودن به این قبیله یا آن قبیله، این روستایا آن روستا، این نژاد یا آن نژاد، این زبان یا آن زبان، این ولایت یا آن ولایت!!

البته اینگونه طعن و لعن، از بازاریان عوام و خواص بازاری دور از توقع نیست، اما آنانی که لاف دانش میزنند و دعوی روشنفکری دارند، با عیب جوئی و بدگوئی دیگران از خوبی و هنر خود (اگر داشته باشند) می‌کاهند و حرف و ادعای شان را اوج و اعتباری نمی‌ماند!!



فصل ششم

محمد نادر شاه و روابطش با روس

شرح اینکه محمد نادر شاه چگونه به سلطنت رسید و ماجراهائی که در افغانستان اتفاق افتاد، تا حدودی روشن میباشد و تکرار آن بی مورد خواهد بود؛ لذا در این مختصر میخواهیم از هدف اصلی که روشن ساختن روابط روس با افغانستان است بدور نشویم. مع هذا نگاه مختصری به اوضاع کلی می اندازیم و برمیگردیم به اینکه در اثبات با روس ها چه کارهائی صورت گرفت و حقه بازان کرملن چه حقه هائی در کشور مابکاربرده اند!! محمد نادر شاه در ۲۵ میزان ۱۳۰۸ هـ ش مطابق ۱۵ اکتوبر ۱۹۲۹ زمام قدرت را بدست گرفت و بلا فاصله محمد هاشم خان برادرش را مامور تشکیل کابینه ساخت که از آن تاریخ تا سالیان درازی در عهد محمد ظاهر شاه عهده دار صدارت بود.

حرص و آز، بیرحمی ها و قساوت های قلبی و ظلم ها و کارنامه های او در حد خود نوشتن کتاب جداگانه ای را ایجاب می کند که درینجا مجال آن نیست. ولی شخص محمد نادر شاه هم به اساس یک پلان پیش بینی شده و منظم سعی داشت هیچ مرد سیاسی و نظامی را که نیروی مردمی داشتند در افغانستان زنده نگذارد. مخصوصاً مردم کوهدامن و کوهستان را به بهانه ها و توطئه هائی که هر روز خود و بعضی همکارانش طرح می کردند، بنام های دزد و رهن بیش از حد منکوب نمود، و به اصطلاح سری نگذاشت تاگردن بر افرازد. تنها سه هزار نفر از مردم کوهدامن دریکروز و در حضور یکی از نایب سالارهای او (محمد غوث خان)، بجرم اینکه پسر آن نایب سالار در قیام حبیب الله کلکانی کشته شده بود، قتل عام شدند.

بهر حال بعد از بقدرت رسیدن محمد نادر خان، روس ها فوراً نسبت به اوضاع نابسامان افغانستان و خسارات و خرابی هائی که درزمینه بیار آمده بود اظهار همدردی کردند و آمدن او را فال نیک گرفتند. و در مقابل محمد نادر شاه هم از همدردی روس ها تشکر کرد و سخن از روابط حسن هنجواری و حفظ آزادی درمیان آورد (۱).

همزمان با این اظهارات و تعارفات، ستارک سفیر روس که ۵ سال در کابل بود بازهم بحیث سفیر کشور خویش اعتمادنامه اش را به محمد نادر شاه تقدیم کرد و درمقابل، سردار

۱ - برای آگاهی بیشتر در زمینه رجوع شونده: روزنامه انیس سال ۱۳۰۸ ش شماره (۴۶)، ۲۸ قوس صفحه دوم.

محمد عزیز خان بحیث سفیر افغانستان به مسکوفت و روابط عادی بین دو کشور برقرار گردید .

شش ماه بعد در ماه حمل ۱۳۰۹ مطابق اول اپریل ۱۹۳۰ روس ها برنامه کارهای خود را در افغانستان که در عهد امیر حبیب الله کلکانی معلق مانده بود ، از سر گرفتند و بدین منظور در اطاق تجارت مسکو مجلسی ترتیب دادند و از سفیر افغانستان دعوت کردند تا در آن اشتراک کند .

در آغاز این مجلس ، روس ها پیمان های دوستی سال های ۱۹۲۱ و ۱۹۲۶ میلادی را مطرح کرده و کوشیدند خود را (گربه زاهد) معرفی دارند . و سپس هریک از آنها درباره انکشاف تجارت و مفاد آن به افغانستان تذکراتی داده خواهان قرار داد های تجاری ، تخنیکی و فرهنگی بین دو کشور شدند و در اخیر نماینده صنایع روس در مجلس اظهار داشت که :

«صنایع اتحاد شوروی میتواند در مزرعه های افغانستان تراکتور های خود را سوق نماید ، سامان برقی از قبیل گروپ های برق برای تنویر در افغانستان استعمال شده میتواند ، صنایع اتحاد شوروی همین وقت را انتظار می کشد که در بین افغانستان و اتحاد شوروی ارتباط مستحکم اقتصادی برگزار شود .»

سفیر افغانستان وعده داد که می کوشد در این راه مساعدت کند و بختیار خواهد بود که اگر این اقدامات منتج به امضاء قرار داد تجاری گردد .
در واقع روس ها سعی میکردند با این نوع تلاش ها و طرح ها ، در عمق توده های افغانستان و بین کارگران و دهقانان راه یابند و بنام تجارت و امور زراعی ، شبکه های جاسوسی و فعالیت های شیطانی خود را در کشور ها وسعت بخشند .

ولی اسناد و شواهدی در دست نیست که حکومت محمد نادر شاه چنین قرار دادی را با روس ها عقد کرده باشد و برعکس از قراین چنین برمی آید که روس ها در این تلاش خود ناکام گردیده و گمان برده اند که حکومت افغانستان اعتمادی به ایشان ندارد . چنانچه رئیس کمیته مرکزی اجرائیه آن کشور (م - ۱ - کالینن) در صحبت ۱۵ دقیقه ای خود با سفیر افغانستان (۷ نومبر ۱۹۳۰ = عقرب ۱۳۰۹) ضمن پرسش از اوضاع و احوال داخلی افغانستان ، این مطلب را نیز به ایاء و اشاره در میان میگذارد و می گوید :

«ما به افغانستان نظر سوء نداریم چراکه هر دو طرف در نظر دارند که تمام مسایل عمومی مورد دلچسپی را بطور مثبت حل و فصل بدارند و برای اجرای آن وقت معین کار است . اگر حکومت افغانستان کدام خواهش داشته باشد توقع میرود آنرا رویت دهند و آنها با خوشی از طرف حکومت شوروی تحت غور قرار داده خواهد شد .» (۱)

همزمان با این تشویش و تشبث هنگامه جهاد بار دیگر بوسیله ابراهیم بیگ در مرزهای شمال بالاگرفت و برای هر دو طرف نگرانی هائی ببار آورد .

ابراهیم بیگ که باشاه بخارا یکجا در کابل می زیست ، حین حمله روس به مزار شریف ، همراه با لشکریان اعزامی امیر حبیب الله کلکانی به شمال رفته بود تا در جنگ علیه روس ها شرکت کند . بعد از ختم غائله روس و سقوط حکومت (کلکانی) بازهم در همانجا بماند و برای آزادی کشورش (بخارا) مجدداً به فعالیت آغاز نمود . این اقدام او در اندک مدت اوج گرفت و مبارزات ضد روسی در دو سوی آمواز سرگرفته شد .

در گرماگرم این جریان، بوسیله روس ها و یا حکومت کابل شایعاتی پخش گردید که بریتانیا میخواهد یک منطقه حایلی را بین تاجکستان و افغانستان بوجود آورد و ابراهیم بیگ را به حکومت آن تعیین کند . این شایعات دستاویزی بود که به اساس آن محمد نادر شاه برادر خود شاه محمود خان را مامور سرکوبی ابراهیم بیگ و خاتمه دادن به مبارزات ضد روسی کرد .

موصوف در رأس قوای مجهز عسکری از طریق کوتل خاواک عازم شمال گردید و ابراهیم بیگ رادر کنار دریای پنج مورد حمله قرار داد . در نتیجه این حمله و جنگهای شدیدی که بین طرفین در گرفت ، خسارات و تلفات زیادی بر افراد ابراهیم بیگ وارد آمد و او مجبور شد از همانجا بخاک اشغالی روس عقب نشینی کند . درانجا نیز بعد از مدت ها مبارزه بدست روس ها افتاد و آن شیر شرز را توسط قطار بمسکو انتقال دادند و بزاری زار کشتند . و به این ترتیب نهضت آزادی خواهی و ضد روسی مسلمانان آسیای مرکزی که تا آنروز از داخل افغانستان نیز تقویت می شد بکلی از هم پاشید و بزرگترین خدمتی بود که بسود مسکو انجام یافت (۱)

روس ها که از مبارزه بی امان ابراهیم بیگ و احیاء روحیه آزادی خواهی در بخارا و ترکستان به شدت نگران بودند پیوسته سعی میکردند ، پیمانی با کابل عقد کنند و از اینطریق داعیه آزادی خواهی رادر آنسوی آموختنی سازند .

متاء سفانه این آرزوی شان به سهولت برآورده شد و یکروز قبل از آنکه ابراهیم بیگ بخاک روسیه رانده شود قرار دادی را زیر عنوان (معاهده بیطرفی و عدم تجاوز) با کابل امضاء کردند . در حالی که دو معاهده دیگر پیش از آن به همین نام ، با افغانستان عقد کرده بودند و نیازی به معاهده جدید نبود .

هدف روس ها در قرارداد جدید

روس ها در این قرارداد با کمال مهارت و تردستی ، فقره های هفتم ، هشتم ، نهم و دهم

۱ - رک : به کتاب (جنبش اسلامی و مسلمانان آسیای میانه در مقابل کمونیزم روس) نوشته فضل الرحیم مروت ، ترجمه عبدالجبار ثابت ، چاپ پاکستان از صفحه ۲۱۶ به بعد .

قرار داد ۲۸ فبروری سال ۱۹۲۱ را که دران آزادی خیوه و بخارا، استرداد و اعاده سرزمین های غصب شده افغانستان و کمک های نقدی و مادی، تعهد و تضمین شده بود، حذف کردند و بجای آن دو مطلب دیگر را در پیمان جدید علاوه نمودند. یعنی جلوگیری از تحریکات سرحدی و خود داری از پیمان و موافقت های سری و علنی با کشورهای دیگر.

و این عمل در حالی انجام یافت که قرار داد های قبلی فسخ نشده بود و حتی تا امروز هم بهمان حالت باقیست و روس ها خود جانی که بمفاد شان باشد، به آن ها اتکاء و استناد می کنند.

معاهده مذکور بتاريخ ۲ سرطان ۱۳۱۰ مطابق ۲۴ جون ۱۹۳۱ در کابل به امضاء رسید و بتاريخ ۳۰ اسد همان سال در شورای ملی (فرمایشی) افغانستان تصویب شد و محمد نادر شاه آنرا توشیح فرمود که اینک متن آنرا در زیر مطالعه میفرمائید:

معاهده راجع به بیطرفی و عدم تجاوز متقابله فی ما بین دولت علیه افغانستان

و

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی. مورخ ۲۴ جون ۱۹۳۱ مطابق

سرطان ۱۳۱۰

«اعلیحضرت شاه افغانستان و کمیته مرکزی اجرائیه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی بمقصد تحکیم مناسبات دوستانه و همجوارانه که خوشبختانه بین هر دو حکومت به اساس معاهده ای که در مسکو بتاريخ ۲۸ فیورال (فبروری) ۱۹۲۱ امضاء شده برقرار است و متیقن بوده که این مناسبات در آتیه بلا تغییر ترقی خواهد کرد، نظر بمقاصد عالی صلح عمومی برای انعقاد معاهده هذا که بر اساس معاهده پغمان منعقد ۳۱ ماه اگست بوده می باشد تصمیم فرموده به این غرض تعیین کردند، اعلیحضرت شاه افغانستان آقای فیض محمد خان وزیر امور خارجه دولت علیه افغانستان را، کمیته اجرائیه مرکزی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، آقای ستارک سفیر کبیر اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در افغانستان را، که بعد از ارائه اختیار نامه های خود ها که صحیح شناخته شده بمواد ذیل موافقت نمودند:

ماده اول

در صورت جنگ یا عملیات جنگی بین یکی از طرفین متعاهدین و یکی یا چند دولت ثالث طرف متعهد دیگر متعهد است که به نسبت طرف اول بیطرفی رارعايت کند.

ماده دوم

هر یکی از طرفین متعاهدین تعهد می کند که از هرگونه تعرض بطرف دیگر خودداری نماید و نیز در داخل خاک خود که در تصرف آن میباشد چنین اقداماتی نکند

و همچو عملیات هر طرف را که بدولت متعاقد دیگر ضرر سیاسی یا حربی برساند، در خاک خود مانع شود. خصوصاً هرکدام از طرفین متعاهدتین تعهد می کند که بایکی یا چند دول ثالث در هیچکدام اتحاد یا اتفاق سیاسی و حربی که بر خلاف طرف متعاقد دیگر باشد و همچنین در هیچ بایکوت یا محاصره مالی یا اقتصادی که بر علیه طرف متعاقد دیگر متوجه بشوند شرکت نخواهد ورزید. علاوه بران در صورتی که اگر خط مشی دولت ثالث یا دول ثالث نسبت بیکی از طرفین متعاهدین در اقدامات خود خصمانه باشد طرف متعاقد دیگر متعهد است که نه فقط به همچنین خط مشی دشمنانه مساعدت نکند بلکه متعهد است در خاک خود به خط مشی مذکور و به عملیات و اقدامات خصمانه ای که از آن تولید می شود مخالفت کند.

ماده سوم

طرفین علیتین متعاهدین اعتراف متقابل بحقوق حاکمیت و تمامیت مملکت همدگر نموده متعهد اند که از هرگونه مداخلت مسلح یا غیر مسلح در امور داخلی طرف متعاقد دیگر خود داری نمایند و نیز بیک دولت یا چند دولت ثالث که بر علیه دولت عاقد دیگر اقدام به مداخلت نماید قطعاً شرکت و مساعدت نکند و طرفین متعاهدین در خاک خود تاسیس و فعالیت دسته جات و نیز به کارروائی اشخاص علیحده که بضرر طرف متعاقد دیگر باشد و یا برای خلع اصول و دولت طرف متعاقد دیگر اقدامات ورزند و یا عملیات بر خلاف سالمیت تمامیت مملکت طرف متعاقد دیگر بنمایند و یا تحشیدات و جمع آوری قوای مسلح بر علیه طرف متعاقد دیگر بکند اجازه نمیدهند و ایشان را ممنوع از عملیات میدارند. کذالک طرفین تمام قوای مسلح و اسلحه و اسباب ناریه و جباخانه و تجهیزات حربی و هرنوع مواد حربی را که بر خلاف طرف متعاقد دیگر متوجه باشند از خاک خود عبور آنرا روانمیدارند و همچنین از خاک خود اجازه گذرانیدن نخواهند داد.

ماده چهارم

بقرار متذکره فوق معاهده هذا هر یک از دولتین علیتین اظهار میدارد که هیچگونه تعهدات سری یا علنی نسبت بیکی یا چند دولت دیگر که مخالف معاهده هذا باشد نداشت و ندارد. وهم در تمام مدت عمل این معاهده طرف مذکور داخل همچو معاهدات و موافقت هانخواهد شد که به معاهده هذا مخالف باشد.

ماده پنجم

همچنین هر یکی از طرفین متعاهدین اظهار میدارد که بین او و دول دیگر که همجواری متصل بری یا بحری با طرف متعاقد دیگر باشند هیچنوع تعهدات غیرازانکه اعلان شده موجود نیست.

ماده ششم

خارج از تعهداتی که شرایط آن در معاهدهٔ هذا قرار یافته هر یکی از طرفین متعاهدین برای اقدام با استقرار هرگونه مناسبات و اتحادات با دول ثالث بکلی حایز عملیات آزادی باشد .

ماده هفتم

طرفین متعاهدتین اعتراف مینمایند که فیصله و حل تمام مباحثات و اختلافات که بین ایشان بوقوع میتوان رسید هر خاصیت و ماخذی داشته باشد بایست همواره بذرایع صلح جویانه اجرانمود . برای توسعهٔ مادهٔ هذا بین طرفین متعاهدین میتوان موافقه حسب اقتضای حال امضاء نمود .

ماده هشتم

معاهدهٔ هذا برای عرصهٔ پنجسال منعقد گردیده و از موقع تصدیق آن که نبایست دیر تر از دو ماه از روز امضاء باشد عمل قانونی خود را حاصل خواهد کرد تبادل اسناد مصدقه در کابل درحین یکماه بعد از تصدیق معاهده در معرض اجرا خواهد آمد . بعد از انقضای پنجسال معاهدهٔ هذا سال بسال خود بخود بعمل خود ادامه خواهد داد و هر یکی از طرفین متعاهدتین حق فسخ معاهده را دارد ، در صورتی که شش ماه قبل تر اطلاع بدهد ، در موقعی که یکی از طرفین راجع به فسخ معاهده اطلاع بدهد طرفین متعاهدین در همان حال داخل مذاکرات راجع به شکل تجدید معاهدهٔ هذا خواهند شد .

ماده نهم

معاهدهٔ هذا به دو نسخه بزبان های فارسی و روسی تحریر شده ، هر دو متن حق مساوی دارند .

فیض محمد وزیر امور خارجیه ل - ن - ستارک - سفیر کبیر اتحاد جماهیر

دولت علیه افغانستان سوسیالستی شوروی «۰» (۱)

در قرار داد مذکور علاوه بر حذف چهار ماده از قرار داد سال ۱۹۲۱ م که قبلاً به آن اشاره شد ، همه پیش بینی ها و مندرجات دیگر نیز به نحو دلخواه و بسود روس ها رقم زده

۱ - مناسبات افغانستان و شوروی ، سند شماره (۵۲) صفحه ۵۳ ، ۵۵ . و جریده اصلاح ۲۷ سرطان ۱۳۱۰ شماره (۹۶) سال دوم صفحه ۲ .

خوانندگان گرامی میتوانند متن این قرار داد را که همه در کتاب حاضر گنجانیده شده است ، بدقت باهم مقایسه فرمایند . گرچه فارسی آن از خواندن نیست و معلوم می شود که هر چه روس ها بازبان شکسته خود گفته اند و بادستان پلید خود نوشته اند ، برادران مادر وزارت خارجهٔ افغانستان جرأت تعدیل و اصلاح آنرا نداشته اند ، خدایا توبه داد ما برس .

شده است و متن و محتوای آن با مفهوم و ماهیت (خودارادیت)، (آزادی) و بیطرفی افغانستان مغایرت دارد.

در حقیقت اهداف و مساعی روس ها در این تپ و تلاش ها عمدتاً این بوده است تا افغانستان را بیک سیاست انحصاری و انزوای سیاسی بکشانند و حتی از داشتن روابط با همسایگانش باز دارند. زیرا روس ها از نزدیکی احتمالی کابل با دولت برتانیا و برقراری مجدد روابط بازرگانی و نظامی با آن، در هراس بودند و فکر می کردند، هر دو کشور از اشغال خیوه و بخارا ناراض اند و ممکن داعیه آزادی خواهی و جنبش های ضد روسی ملیت های مذکور را دامن زنند و از آن حمایت کنند. لذا در اثر این دور بینی های سیاسی دست و پای افغانستان را با انعقاد پیمان یاد شده از هر نوع تشبث و آزادی عمل بستند و همه چیز بمیل و مراد ایشان خاتمه یافت.

بهمین ترتیب یک موافقت نامه پستی و تیلگرافی در ثور ۱۳۱۱ ه ش = ۲۴ اپریل ۱۹۳۲ و موافقت نامه دیگری بتاريخ ۲۶ سنبله مطابق ۱۷ سپتامبر ۱۹۳۲ بین کابل و مسکوبه امضاء رسید. (۱)

حسب موافقت نامه اخیر به روس ها اجازه داده شد که دفاتر کمیساری خویش را مجدداً در ۶ حوزه شمال افغانستان باز کنند و کارهای خود را از سر گیرند. و در حقیقت با این اقدام شش دروازه جاسوسی بر روی روس ها گشوده شد که اثرات آن در دوره های بعدی کاملاً محسوس و مشهود بود.

رویه مرفته محمد نادر شاه علاقه و تمایلی بروس ها و نزدیکی و همکاری شان نداشته و میخواست است تدریجاً از نفوذ آنان در افغانستان بکاهد. چنانچه تعداد پیلوت ها و کار شناسان روسی را که در عهد شاه امان الله به افغانستان آمده بودند، بتدریج کاهش داد و از قرار داد همکاری های صنعتی و تجاری با مسکو خودداری نمود.

اما روس ها که در حيله و ابرام دست شیطان را از پشت بسته اند، کارهای خود را به عناوین مختلف کم کم پیش می بردند و هرگاه دیگر بهانه ای هم جهت ورود جاسوسان شان به افغانستان نمی داشتند، طرح مجادله با ملخ در مزار شریف و سرحدات شمال کمترین مضمونی بود که عنوان میکردند و از آن برای مقاصد سیاسی استفاده می نمودند. چنانکه در اواخر سال ۱۹۳۲ میلادی یکدسته از کارشناسان روسی اجازه یافتند که بنام مجادله با ملخ در ساحة سرحد شمال فعالیت کنند. (۲)

بهر حال، جز آنچه عرض شد روابط دیگری بین روسیه و افغانستان در زمان محمد نادر شاه وجود نداشت و خود او هم بتاريخ ۱۶ عقرب ۱۳۱۲ ه ش = ۸ نوامبر ۱۹۳۳ ساعت سه

۱- جریده اصلاح، سال چهارم، شماره (۳۸)، ۲۷ سنبله ۱۳۱۱ ه ش.

۲- مناسبات سیاسی افغانستان در نیمه اول قرن ۲۰ صفحه ۱۹۱.

بعد از ظهر حین معاینه طلاب معارف و اعطای جوایز به ایشان ، توسط یکی از شاگردان مکتب بنام عبدالمخالق بقتل رسید و شاه محمود خان بخیث وزیر حربیه در همان روز وفاداری اردوی افغانستان را به محمد ظاهر شاه ، به صفت وارث و جانشین او اعلام کرد .
 واینک پیش از آنکه وارد بحث در دوره محمد ظاهر شاه شویم ، نمونه هائی از نقشه های شوم روس و نحوه فعالیت های جاسوسی اش را در افغانستان تذکار میدهیم .

نمونه ای از نقشه های استعماری روس

هنگامی که حبیب الله کلکانی زمام امور را در دست گرفت و شاه امان الله از کشور خارج شد ، عده ای از افغان های طرفدار او بشمول عبدالحسین عزیز ، عبدالهادی داوی ، فیض محمد خان ناصری و احمد جان نوید ، جهت برانداختن نظام حبیب الله و بقول خود شان جلوگیری از هرج و مرج و نجات افغانستان از استعمار انگلیس ، از همسایه شمالی افغانستان (روس) که فکر میکردند از دوستان امان الله است ، تقاضای کمک کردند و مذاکراتی را بانهاینده ان کشور انجام دادند .

در این مذاکره روس ها بدرخواست ایشان موافقت نمودند اما پیشنهاد کردند که در صورت موفقیت به سرنگونی حبیب الله و دست یابی بقدرت ، شرایط آتی را عملی سازند .
 ۱ - افغانستان باید با روس قرار داد های بزرگ اقتصادی را عقد کند .

۲ - بزوسیه اجازه داده شود که جهت دریافت منابع طبیعی و نفت در افغانستان به سروی و حفریات اقدام کند .

۳ - افغانستان با روس قرار داد های نظامی به بندد و تحت شرایطی که مسکو پیشنهاد می کند ، افسران و مهمات نظامی وارد افغانستان شود .

۴ - جهت فعالیت های روسیه زمینه مساعد گردد تاوی بتواند از سرحدات افغانستان عبور کرده و به بحر هند نزدیک شود .

هیئت افغانی این پیشنهاد و شرایط روس را جنایت تلقی می کند و از قبول آن خود داری می ورزد .

ملاحظه می کنید که هدف های بنیادی و اساسی روس ها در افغانستان کم کم روشن می شود . و این همان آرمان شوم و استعماری است که بعداً در زمان محمد ظاهر شاه و توسط محمد داود خان برآورده گردید .

نمونه دیگر

بعد از آمدن محمد نادر خان بکابل دسته ای از افغان ها بشمول فیض محمد خان ناصری و عبدالرحمن لودی بار دیگر ب فکر آن شدند تا محمد نادر خان را از سلطنت بر اندازند و زمینه را برای بازگشت امیر امان الله خان آماده سازند .

برای این منظور توسط یکی از خانم های روسی که با افغانی ازدواج کرده بود (۱) زمینه مذاکره و ملاقات را با سفیر روس در کابل فراهم کردند و روزی در نزدیکی های قرغه باوی ملاقات نمودند . در صحبت اول مسئله مطرح گردید و جنبه تعارفی داشت ، و در ملاقات دوم سفیر روس وعده داد که مبلغ یک هزار پوند روسی و اسلحه جهت سرنگونی محمد نادر شاه در اختیار آنان قرار خواهد داد . مشروط بر اینکه همان شرایط قبلی روس که در زمان حبیب الله کلکانی پیشنهاد گردیده بود ، پذیرفته شود . موضوع ارزیابی این شرایط و پذیرش و انکار آن به جلسه دیگر موکول شد ، و در سومین دور مذاکره ، بازهم پیشنهادات روس از طرف هیئت افغانی رد گردید و آنرا نوعی خیانت و وطن فروشی انگاشتند (۲) .

جریانات بالا و شرایط روس ها که بیانگر نیات پلید و نقشه های شوم و شیطانی این کشور در افغانستان می باشد ، گواه بارز و آشکاری است که اربابان کرملن یک لحظه هم از دست زدن به دسیسه و اعمال استعماری در کشور ما فارغ نبوده اند و دست یابی به منابع طبیعی افغانستان و راه یابی به آبهای گرم جنوب جزء مهم و اساسی سیاست ایشان بوده است . و برای رسیدن به این هدف دایماً در کمین بوده اند که روزنه و بهانه ای دریافت نمایند و پلان های خویش را از تصور و خیال بمرحله عمل پیاده کنند . و حقا که این کار را با موفقیت و مهارت انجام دادند .

نمونه هائی از شبکه های جاسوسی روس

روس ها پس از اشغال ملت های مسلمان آنسوی آمو و نزدیک شدن به مرزهای افغانستان ، شبکه های تخریبی و جاسوسی خویش را در کشور ما گسترش دادند و سعی کردند از این طریق مردم و اجتماع ما را شناسایی نمایند و براساس آن نحوه کارهای بعدی خود را عیار سازند . مهمترین چیزی که روس ها از شبکه های خویش آرزو داشتند این بود که:

- ۱- ذهنیت مردم افغانستان را نسبت به اشغال بخارا تغییر دهند .
- ۲- نهضت ها و جنبش هائی را که درباره مسئله بخارا و اسلام می اندیشیدند ، شناسائی و خنثی سازند .
- ۳- باتبلیغ علیه انگلستان و خرابی های این کشور در افغانستان ، اذهان عامه را از جنایات و اعمال ضد انسانی روس بدور نگه دارند .

۱- نگارنده فکر می کند که این خانم روسی ، همان خانمی است که عزیز الرحمن فتحی مشاور وزارت معارف حین قونسل بودنش در تاشکند باوی از دواج کرده بود و تا چند سال قبل هم زنده بود که درجایش ازان صحبت خواهیم کرد .

۲- اینها همه حقایقی اند که جناب محترم دکتر توریالی نصری شخصاً از زبان و یادداشت های پدر مرحوم شان فیض محمد خان نصری شنیده و اقتباس کرده است . من حرفهای او را عیناً و به اجازه خود ایشان غرض آگاهی مردم از حيله های روس نقل کردم . و یقین دارم که همه درست و صحیح است .

۴ - چهره های بانفوذ و انعطاف پذیر را تشخیص و تطمیع نمایند .

۵ - قدرت دفاعی افغانستان را شناسائی و درک کنند .

۶ - بانجام دادن اعمال منافی بااسلام و تحت نام اسلام ، ضعف عقیده و ایمان را درمیان مردم ببار آورند .

۷ - جریانات و گزارشات روزمره را به روسیه مخابره کنند .

۸ - افراد و اشخاصی را دریابند که باروس ها همکاری نمایند .

لذا گماشتگان اطلاعاتی روس در چهره های متفاوت و در لباس و کردار افرادی که طرف توجه مردم عام در آن ایام بود ، خود را می آراستند و در گوشه و کنار کشور ما به انجام وظایف شان مشغول می شدند . ساده دلی و خوشباوری مردم چانس نفوذ جاسوسان روس را در حلقه های اجتماعی و سیاسی مساعد کرده بود . هیچکس در هیچ جانی پرسید که چنان افراد مشکوک و ناشناخته چه کسانی اند و از کجا آمده اند؟

یکی از این افراد بنام «پینه» سالها در افغانستان اقامت داشت و بامهارت و استعدادی که در عوام فریبی داشت ، توانسته بود حتی مامورین ملکی و نظامی را در حلقه ارادتمندان خود در آورد . و این امر بالاخره اشتباه مقامات را برانگیخت و مجبور شدند تا حجره وی را باز جوئی نمایند که در نتیجه این کار تعدادی از اسناد و پول و آله مخابره در حجره وی کشف و بدست پولیس افتاد . در تحقیقاتی که از وی بعمل آمد صراحتاً بیان داشت که او در راس هفت نفری قرار داشته است که به همین منظور وارد افغانستان شده اند و مشغول بکاراند . از ان میان حسب معلومات موصوف سه نفر از همکارانش گرفتار گردید و چهار نفر آن فرار کردند . و بارفقایش بکابل فرستاده شد و معلوم نگردید که باچه سرنوشتی مواجه شدند .

شخص دیگری از همین شبکه سالها در کابل می زیست ، مهارت او در این بود که در سرد ترین ایام زمستان جاکت های مجهز با بطری برقی ، به تن میکرد و آله مخابره را دران تعبیه می نمود و بر بالای آنها چین سفیدی که از گردن تاناخن پایش را می پوشانید ، فرامی کشید و هرشامگاه کنار دریای کابل و در جوار شاه دو شمشیره می استاد و با آب دریا زمزمه می کرد . (۱) بنابر این مردم او را بنام «پیرکفن پوش» مسمی کرده و معتقد بودند که از حال و قالی خالی نیست . سرانجام بروی مشتبه شدند و او را باآلات مخابره دستگیر کردند و یک هفته بعد در کابل شایع شد که وی در زندان خود کشی کرده است . (۲) اما

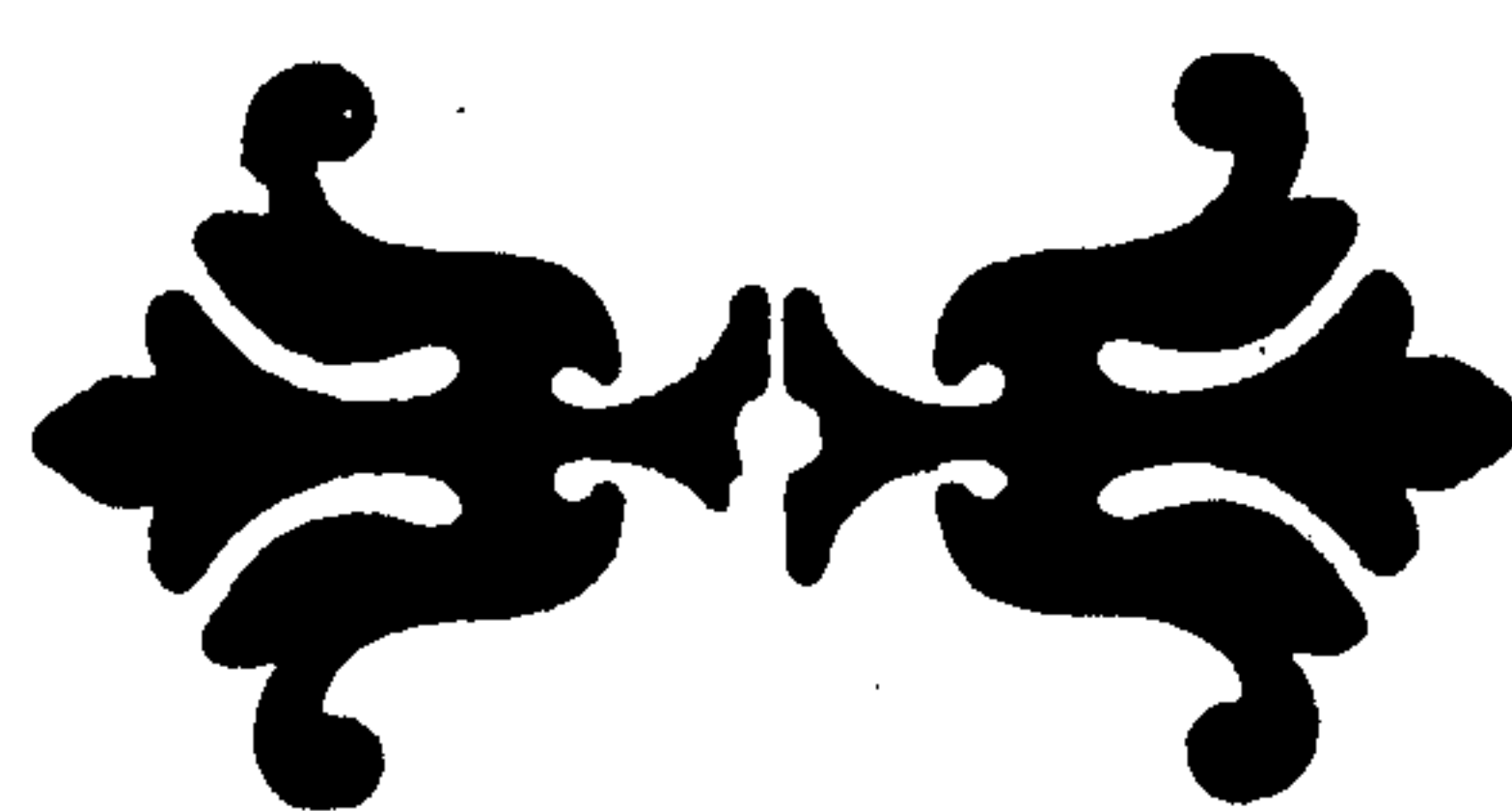
۱ - دران ایام سفارت روس در نزدیک پل شاه دو شمشیره بود و اعضای سفارت به ندرت از سفارت خارج می شدند و به همین سبب این جاسوس روس روزها در لباس دیگری می گشت و احوالات راجع آوری می کرد و شام کفن می پوشید و از کنار دریا اطلاعات خویش را به سفارت روس مخابره می نمود .

۲ - این معلومات همه از یادداشت های مرحوم فیض محمد خان ناصری و توسط پسر محترم او دکتر توریالی ناصری اقتباس شده است .

دگروال (=لوامشر) دوست محمد خان پنجشیری پدر مسعود قوماندان معروف جهاد ، به نقل از افراد نزدیک به مقامات حاکم ، گفت که جاسوس مذکور را در اثر فشار روس ها رها کردند .

به همین ترتیب در بسا از نقاط کشور دستگاه استخباراتی روس ها کشف و نابود می شد . ولی بجای یکی ده نفر دیگر وارد میگردیدند و به اینکار ادامه میدادند و کارشان بجائی کشید که جوانان تحصیل کرده و آگاه را به اینکار استخدام کردند و آشکارا وبی پرده در میهن ما فعالیت های خویش را دنبال نمودند .

اصلاً جاسوسی و اتکاء به آن جزء فطرت روس است و در نظام روسی جز جاسوسی و عوام فریبی و حقه بازی ، فضیلتی وجود ندارد و حتی همین اکنون در نیمه دوم قرن بیستم دیپلمات های آن در خارج به جاسوسی اشتغال دارند و همه ساله تعدادی از آنان از ممالک مختلف اخراج می شوند .



فصل هفتم

دوره محمد ظاهر شاه

یا

روزگار طلائی برای کمونست ها

برای آنان که مرده اند فرقی نمیکنند که نسل های آینده
 درباره شان چگونه قضاوت کند . ولی برای ما که زنده
 ایم واجب است انصاف را رعایت کنیم و پیرو حقایق
 تاریخی باشیم .

گ . ماتینگلی

در آغاز ایندوره (که تقریباً چهل سال ادامه داشت) روابط افغانستان با روس سیر عادی خود را می پیمود . حتی تیلگرام هائی که در روز های مشخص و ملی دو کشور تبادل می شد ، خیلی کوتاه و درچوکات تعارفات کاملاً طبیعی و معمولی قرار داشت . دولت مردان افغانستان و در راس سردار محمد هاشم خان سعی میکردند تا کشور را در روابط خارجی اش از انزوای سیاسی بکشانند و باب مراوده و دوستی را با ممالک مختلف بگشایند . به اساس این مشی و مساعی جدید مرزهای افغانستان با ایران مشخص گردید و کشور ما در بیستمین مجمع عمومی ملل متحد به عضویت این سازمان پذیرفته شد .

اما روس های خداع و مکار آرام نه نشستند و اینبار بادرک حساسیت ها و موضع گیری حکومت جدید ، ساحه فعالیت خویش را بمسایل فرعی و در حواشی سرحد اختصاص دادند . روی این نیرنگ و تدبیر موضوع مبارزه باملخ را در سرحدات دو طرف مطرح کرده واز حکومت افغانستان خواستار شدند تا قراردادی را در زمینه بامسکو امضاء کند . این تقاضای روس ها پذیرفته شد و چنین قراردادی بتاريخ ۶ می ۱۹۳۵ مطابق ۱۶ ثور ۱۳۱۴ در دوازده ماده توسط فیض محمد خان وزیر خارجه افغانستان وستارک سفیر روس ، در کابل به امضاء رسید . (۱)

در قرارداد مذکور دو طرف موافقه کردند که برای مبارزه دایمی باملخ انجمن هائی تشکیل دهند و مراکز این انجمن ها در ترمذ و مزارشریف استقرار یابد .
بتاریخ ۹ حمل ۱۳۱۵ مطابق مارچ ۱۹۳۶ نخستین معاهده مودت بین افغانستان و امریکا توسط علی محمد خان وزیر مختار افغانی در لندن ، به امضاء رسید . و این اقدامی بود که برای مناسبات آینده افغانستان گام نوی بحساب می آمد . همزمان با اقدام مذکور ، روس ها که دیگر حرف و مضمونی برای گفتن نداشتند ، تمديد «معاهده بیطرفی و عدم تجاوز بین افغانستان و روسیه» را پیشنهاد کردند ، و در اثر آن بتاریخ ۲۹ مارچ ۱۹۳۶ مطابق حمل ۱۳۱۵ پروتوکولی بین دو طرف به امضاء رسید که متن آن این است:

((پروتوکول تمديد معاهده بی طرفی و عدم تجاوز بین افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مورخ ۲۹ مارچ ۱۹۳۶ مطابق حمل ۱۳۱۵ .
اعلیحضرت پادشاه افغانستان و کمیته اجرائیه مرکزی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به نسبت اینکه در آتیه اساس متینی را برای پیشرفت مناسبات فی مابین ممالک شان تاءمین و بایک دلیل جدیدی به ثبوت برسانند که روابط دوستانه همجواری که خوشبختانه فی مابین ایشان وجود دارد مستحکم و تغییر ناپذیر می باشد و همچنین اثرات مساعدی را که معاهده بیطرفی و عدم تجاوز متقابله فیما بین ایشان منعقدۀ ۲۴ جون ۱۹۳۱ در پیشرفت این مناسبات داشته است ، تصدیق نموده تصمیم گرفتند پروتوکول هذارا امضاء نمایند و برای این مقصد وکلای ذیل خودرا مقرر نمودند .

اعلیحضرت پادشاه افغانستان ، عالی قدر جلالت ماب فیض محمد خان وزیر امور خارجه افغانستان را ، و کمیته اجرائیه مرکزی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی آقای نیکولایویچ کرستنسکی عضو کمیته اجرائیه مرکزی قایم مقام کمیسار ملی امور خارجه را ، وکلای مذکور پس از ارائه اعتبار نامه های خود به همدگر که به ترتیب لازمه و صحیح تنظیم شده بود ، در مراتب ذیل موافقت حاصل نمودند:

ماده اول

در تغییر مقررات راجع به میعاد ترتیب انقطاع قوه قانونی معاهده بیطرفی و عدم تجاوز که در تاریخ ۲۴ جون ۱۹۳۱ در کابل فیما بین دولت پادشاهی افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی منعقد گردیده ، معاهده مذکور تا ۹ حمل ۱۳۲۵ مطابق ۲۹ مارچ ۱۹۴۶ مرعی الاجرا خواهد بود . بعد از میعاد مزبور معاهده فوق الذکر سال بسال قوه قانونی خود را خود بخود امتداد خواهد داد . هر یک از طرفین علیتین متعاهد تین حق خواهند داشت معاهده مذکور را فسخ نمایند ، مشروط به اینکه شش ماه قبل در اینباره اطلاع بدهد .

ماده دوم

پروتوکول هذا بايد تصويب گردد و از تاريخ تبادل تصويب نامه ها قوه قانونی خواهد داشت . تبادل تصويب نامه ها در اسرع اوقات در شهر کابل بعمل خواهد آمد .
ماده سوم

پروتوکول هذا بزبان فارسی و روسی ترتيب داده شده در موقع تفسير ، هر دو متن حق مساوی دارند . برای تصديق مراتب فوق ، وکلای فوق الذکر پروتوکول هذا را امضاء و به مهرهای خود مهور نمودند .

بتاریخ ۹ حمل ۱۳۱۵ مطابق ۲۹ مارچ ۱۹۳۶ در شهر مسکو در دو نسخه تدوین گردید (۱)

ن . ن . کرستنسکی))

فیض محمد

پیشنهاد این پروتوکول و امضاء آن اصلاً موردی نداشت ، زیرا در ماده (۸) معاهده ۲۴ جون ۱۹۳۱ (عهد محمد نادر شاه) صراحتاً گفته شده بود که بعد از انقضای ۵ سال ، معاهده مذکور همه ساله خود بخود (یعنی بدون تجدید آن) ادامه خواهد یافت و هرگاه طرفی به فسخ آن اقدام کند باید ۶ ماه قبل اطلاع بدهد .

لیکن قصد روس ها از این کار ، صرف آن بود که طرف را از طریق تاکید بر عدم تجاوز و بیطرفی ، مطمئن و اغفال کنند و زمینه را برای برنامه های بعدی و معاهدات دیگر آماده سازند . مع هذا تلاش های شان تا مدت ها در همین محدوده باقی ماند و بیش از این مجال نیافتند که بکارهای دیگری دست یازند .

مطلب دیگری که روس ها سخت به آن دلچسپی داشتند و مذاکرات دامنه داری با افغانستان انجام دادند ، برقراری روابط تجاری و تبادل اجناس بود . در تمام این مذاکرات تقاضا داشتند که نمایندگی های تجاری شان در تمام شهر های مهم افغانستان تاسیس یابد و تبادل اجناس از مجرای این نمایندگی ها بعمل آید . در واقع از همان ایام میخواستند لانه هاوشبکه های جاسوسی خود را در نقاط مختلف کشور ماتحت نام تجارت بکار اندازند

و برنامه های استعماری و ضد انسانی خود را در مرحله تطبیق قرار دهند . اما افغانستان حاضر نبود این امتیاز را بروسیه یا به کشور های دیگر بدهد ، تاآنکه در ماه می ۱۹۳۶ عبدالمجید خان زابلی مدیر شرکت هاشمی (بعد ها به اسم بانک ملی مسمی شد) موافقت نامه ای را در مورد تجارت و تبادل اجناس از طرف شرکت خود با شوروی امضاء نمود ، و به اساس آن توريد کالاهای روسی در افغانستان افزایش یافت .

بتاریخ ۲ میزان ۱۳۱۵ = سپتمبر ۱۹۳۶ شاه محمود خان وزیر حربیه عازم مسکوشد و در این سفر از ترکیه و ایران نیز دیدن نمود . و متعاقب آن در ۲۲ میزان ۱۳۱۵ (= اکتوبر ۱۹۳۶) محمد هاشم خان صدر اعظم غرض معالجه و تداوی از طریق تورخم به هند برتانوی واز آنجابه اروپا رفت .

بتاریخ ۲۷ عقرب ۱۳۱۵ هـ ش = ۱۹۳۶ م قراردادی توسط فیض محمد خان وزیر خارجه افغانستان بایک کمپنی امریکائی بنام « انلاند اکسپلوریشن » به امضاء رسید . و پروتوکول ضمیمه آن بتاریخ ۲۶ حمل ۱۳۱۶ ش = ۱۹۳۷ م بوسیله عبدالحمید معین وزارت خارجه ونهاینده کمپنی مذکور در کابل امضاء گردید .

در قرار داد مذکور تعهد و پیش بینی شده بود که در مدت ۶ ماه بعد از شروع کار ، در چهار حوزه شروع به استخراج نفت خواهد کرد که میزان بهره برداری از آن سالانه (۶,۰۰۰,۰۰۰) تن تخمین شده بود . اما متأسفانه و از بخت بد ما جهان در آستانه جنگ دوم قرار گرفت و بعلت بحران های اقتصادی و تجاری و خرابی اوضاع اروپا ، درکار این کمپنی و رسیدن ماشین آلات و نیازمندی هایش مشکلات ایجاد شد و ناگزیر گردید افغانستان را ترک گوید و امتیاز استخراج نفت را از دست بدهد .

کمپنی مذکور ضمن اظهار تشکر و قدردانی از همکاری مردم ، بتاریخ ۱۸ جون ۱۹۳۸ حکومت افغانستان را نسبت به تصمیم خویش در جریان گذاشت و تمام نقشه ها و اسناد و اوراق مطالعات و تحقیقات خود را بوزارت خارجه سپرد تا از آنها غرض استخراج نفت در آینده استفاده شود . در راهور مذکور گفته شده بود که در تمام افغانستان بخصوص در شمال مقدار زیادی نفت وجود دارد (۱) .

بدبختانه آنهمه نقشه ها ، اوراق و راهور ها بعداً بوسیله بعضی از گماشتگان روس ، در دست روسها افتاد و آز و حرص این کشور را در نفوذ به افغانستان و بدام افگندن آن ازدیاد بخشید . و به همین علت بود که اولین و مهمترین توجه شان را در قرار داد های بعدی با افغانستان روی این مسئله معطوف داشتند . ولی ازان تاریخ تا حمله و لشکر کشی مسلحانه شان به کشور ما ، که تقریباً نیم قرن میگذرد بوی نفت هم بمشام مانرسید و تا وقتی که دست این غارتگر وحشی عصر از میهن ما کوتاه نگردد ، بی نصیبی ما از این ثروت بیکران طبیعی ادامه خواهد داشت .

اشتراک افغانستان در پیمان «سعدآباد» اقدام و یا ابتکار دیگری بود که در سال ۱۳۱۶ هـ ش = ۱۹۳۷ بعمل آمد . نهاینندگان چهار کشور مسلمان منطقه (ایران ، ترکیه ،

۱ - متن این مذاکرات ، قرارداد و راهور ها همه در جراید دولتی نشر شده است . برای آگاهی از تفصیلات موضوع رجوع شود به: روزنامه اصلاح شماره (۲۲۱) سال هشتم ۱۳ ثور ۱۳۱۶ ، صفحه اول . روزنامه اصلاح سال نهم شماره ۱۴۹ ، ۵ دلو ۱۳۱۶ = ۲۴ جنوری ۱۹۳۸ صفحه اول . روزنامه اصلاح مورخ ۳۰ اگست ۱۹۳۸ = ۷ سنبله ۱۳۱۷ هـ ش صفحه اول .

افغانستان • عراق) در سال ۱۹۳۷م بمنظور تاءمین و استقرار صلح ، امنیت در خاور نزدیک ، عدم تعرض ، وتشیید روابط دوستانه و همکاری های متقابل ، پیمانی را بداخل ده ماده تنظیم و آنرا بتاریخ ۱۷ سرطان ۱۳۱۶ = اوایل جولای ۱۹۳۷ در کاخ سعد آباد (کاخ تابستانی پادشاه ایران در شمال تهران) امضاء نمودند •

روس ها مخصوصاً بعلت نفوذ انگلیس در ایران و عراق آنروز ، از این پیمان و آینده آن ناخوشنود و نگران بودند • ولی جز حيله و خدعه کاری از دست شان ساخته نبود ، و پیمان مذکور نیز بعلت اختلافات مذهبی ، درگیری های سرحدی و تحریکات پشت پرده ، دیری دوام نکرد •

در گرما گرم قرارداد افغانستان با کمپنی نفت امریکائی وشمول در پیمان سعد آباد ، روس ها موضوع مبارزه با «حشرات مضره و امراض نباتات پنبه» را عنوان کردند و بنا بر این تقاضا بتاریخ ۲۶ می ۱۹۳۸ مطابق جوزای ۱۳۱۷ موافقت نامه ای در ده ماده بین کابل و مسکو به امضاء رسید • (۱)

در ماده هشتم آن پیشنهاد کرده بودند که هرگاه حکومت افغانستان بخواهد ، مقدار لازمه مواد «سمی و کنجاره» ونیز آلات و اسبابی که برای نابودی حشرات وسم پاشی بکار میروند ، بقیمت مناسب بحساب تبادلہ های مالی به افغانستان تادیه می شود •

بلی! آنروز ها که افغانستان در جستجوی استخراج نفت در شمال و قرار داد آن باکشور های دیگر بود ، همکاری روس ها و نقش اقتصادی و سیاسی شان در سطح مبارزه بامور ملخ وحشرات موذی واعطای «کنجاره» قرار داشت، ولی واحسرتا که این حشره های موذی در اثر آب و هوای مساعد سیاسی و آغوش گرم سیاست مردان افغانستان تدریجاً تخم گذاری نمودند ، چوچه بار آوردند ، اژدها شدند و سرانجام قصد بلعیدن ما کردند!!

در جریان جنگ خانمانسوز و خونین که تقریباً شش سال (۱۹۳۹ - ۱۹۴۵م) را در بر گرفت و ملیون ها انسان مظلوم و بیگناه قربانی حرص و آز و جاه طلبی های فرمانروایان شرق و غرب گردید ، کشور ما از شر روس ها نسبتاً در امان بود • زیرا مسکو خود ، در جمله جنگ افروزان قرار داشت و به کارهای شیطانی دیگر کمتر میتوانست اقدام کند •

روابط افغانستان با سایر کشور ها نیز در طول سالهای جنگ خیلی عادی وقسماً باوقفه ورکود مواجه بود • آنچه در ایندوره قابل یاد آوریست ، معاهده ای می باشد که بنام «پیمان دوستی چین و افغانستان» بتاریخ ۱۲ حوت ۱۳۲۲ مطابق اوایل مارچ ۱۹۴۴ توسط فیض محمد خان سفیر افغانستان و سفیر چین در ترکیه به امضاء رسید و به اساس آن برای اولین بار ، دو طرف نمایندگی های سیاسی خود را در کشور های همدگر تاسیس نمودند •

مطلب دیگر، مسافرت هیئت روسی است که بازهم بنام مذاکره روی موضوعات مجادله یا ملخ و آفات زراعی، در ماه میزان ۱۳۲۳ = اکتوبر ۱۹۴۴، از مسکو وارد کابل می شوند و بابعضی افراد و موسسات ذی علاقه آشنائی می یابند.

به همه حال نکته جالب این است که افغانستان بیطرفی و استقلال فکر و عمل خود را در این جنگ حفظ کرد و همانند جنگ اول جهانی از پیوستن به اینسویا آنسو، خوددای نمود. گرچه روسها متحدین غربی خود «انگلیس و امریکا» را تحریک و تشویق کردند تا افغانستان را پایگاه خود قرار دهند و از آنجابه روسیه سلاح و مهمات برسانند، اما این اقدام صورت نگرفت و از ترس آنکه مبادا المان ها ایران را پایگاه نظامی خود سازند و حاکمیت منطقه را بدست گیرند، از لشکر کشی و هجوم در افغانستان منصرف گردیدند و بجای آن ایران را انتخاب کردند.

پس از پایان یافتن آشوب در جهان و خاتمه جنگ دوم، اوایل سال ۱۳۲۵ هـ ش = ۱۹۴۶ م شاه محمود خان وزیر حربیه و عم دیگر شاه، بجای سردار محمد هاشم خان بحیث صدر اعظم انتخاب گردید و تحولاتی در کشور بمیان آمد که بعداً روی آن صحبت خواهیم کرد.

صدارت شاه محمود خان و تلاش مجدد روس ها در افغانستان

همینکه جنگ خاتمه یافت و روس ها بادتیاری و کمک یاران و همدستان غربی خود برنده شدند، مجدداً وبدون درنگ ب فکر افغانستان افتادند و اینبار مسئله حد بخشی را در میان گذاشتند و موافقت نامه دیگری را در زمینه با افغانستان امضاء کردند. همان حد بخشی که بار بار و آخرین بار در سال های ۱۸۸۵-۱۸۸۸ میلادی توسط هیئت های انگلیسی و روسی انجام یافته بود و مواضع هر یک روی نقشه ها و خریطه ها مشخص و معین شده بود. لیکن این اقدام و عمل مجدد روس ها روی اهداف و دسایسی اتکاء داشت که مشخصات آنرا در همین مبحث و در متن قرار داد جدید مطالعه خواهیم کرد:

((موافقت نامه بین دولت پادشاهی افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در مسایل سرحدی با پروتوکول و مکاتیب ضمیمه. مورخ ۱۳ جون ۱۹۴۶ مطابق جوزای ۱۳۲۵.))

جهت تحکیم مناسبات دوستانه که خوشبختانه بین مملکتین موجود است و برای توسعه آتی آنها دولت علیه افغانستان از یکطرف و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی از طرف دیگر، تصمیم گرفتند موافقت نامه هذا را عقد نمایند و برای این وکلای خود را مقرر نمودند:

اعلیحضرت پادشاه دولت علیه افغانستان سفیر کبیر افغانستان در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ع ج سردار سلطان احمد خان را . هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی وزیر امور خارجه اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی ع ج آقای ویاجیسلا و مخایلو ویچ مولوتف را .
وکلائی معزی الیهم بعد از ارائه اعتبار نامه های خود به همدیگر که به ترتیب لازمه و قانونی تنظیم شده در مراتب ذیل موافقت نمودند:

ماده اول

خط سرحد دولتی بین افغانستان و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در دریای آمویه و در قسمت کشتی رانی دریای پنج در تلویک خواهد گذشت . اگر تعیین وضعیت تلویک غیر ممکن باشد خط سرحد در میان فارواتر اصلی این دریاها و در قسمت غیر قابل کشتی رانی دریای پنج در میان دریای اخیر خواهد گذشت . ضمناً جزیره ارال پیغمبر کما فی سابق در جزو خاک اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی داخل خواهد بود و جزیره اورته توغای ، من بعد نیز در جزو خاک افغانستان داخل خواهد بود .

ماده دوم

تعیین صریح خط سرحد دولتی متذکره ماده اول موافقت نامه هذا از قریه خمیاب تا دریاچه زار قول به کمیسیون مختلط مرکب از سه نفر نمایندگان هر طرف سپرده می شود . این کمیسیون مختلط خط سرحد را که در فوق مذکور است بالای خریطه تقسیم و تعلق جزایر را معین و درانجا که لازم بداند علائم سرحدی مربوطه را نصب خواهد نمود . کمیسیون بعد از ختم اینکار شرح مفصل خط سرحد و نقاط نصب علائم سرحدی را تنظیم خواهد نمود . کمیسیون در ظرف مدتی که از تاریخ بموقع اجرا گذاردن موافقت نامه هذا از سه ماه تجاوز نکند شروع بکار خواهد نمود .
پروتوکول های کمیسیون با شرح سرحد و خریطه از طرف حکومت های طرفین متعاهدین تصویب می شود .

ماده سوم

تعلق جزایر در دریا های آمویه و پنج از طرف کمیسیون مختلط متذکره ماده دوم موافقت نامه هذا بقرار مشخصات ذیل معین خواهد شد:
جزایری که بین تلویک یاوسط فارواتر اصلی و ساحل چپ دریای آمویه و پنج در قسمت قابل کشتی رانی آن واقع میباشد متعلق افغانستان خواهد بود و جزایری که بین تلویک یاوسط فارواتر اصلی و ساحل راست دریا های مذکور واقع میباشند در جزو خاک اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی می ماند .

در قسمت غیر قابل کشتی رانی دریای پنج تعلق جزائر حسب وضعیت خط سرحد دولتی معین میشود .

ماده چهارم

موافقت نامه هذا باید به تصویب برسد . مبادله تصویب نامه ها در کابل در اسرع وقت ممکنه بعد از تاریخ امضاء بعمل خواهد آمد . موافقت نامه از روز مبادله تصویب نامه ها بموقع اجرا گزارده خواهد شد .

ماده پنجم

موافقت نامه هذا در دو نسخه بزبان های فارسی و روسی تنظیم یافته و هر دو متن حق مساوی دارند .

در شهر مسکو بتاريخ ۲۳ جوزا ۱۳۲۵ مطابق ۱۳ جون ۱۹۴۶ تنظیم گردید .
 بوکالت اعلیحضرت پادشاه افغانستان بوکالت رئیسه شورای عالی اتحاد جماهیر
 سلطان احمد سوسیالیستی شوروی . مولوتوف .

اینهم متن پروتوکل مربوط به موافقت نامه یاد شده .

((بر اثر امضای موافقت نامه بین افغانستان و اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در مسایل سرحدی مورخه تاریخ هذا طرفین متعاهدین تصدیق مینمایند که ماده نهم و دهم معاهده فیما بین افغانستان و جمهوریت اشتراکیه شورائیه روسیه مورخه ۲۸ فبروری ۱۹۲۱ خاتمه یافته لذا از اعتبار ساقط شناخته می شود .

پروتوکل هذا قسمت موافقت نامه را که بتاريخ هذا امضاء شده تشکیل میدهد .
 بتاريخ ۲۳ جوزا ۱۳۲۵ مطابق ۱۳ جون ۱۹۴۶ .

بوکالت اعلیحضرت پادشاه دولت علیه بوکالت هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد
 افغانستان جماهیر سوسیالیستی شوروی
 سلطان احمد مولوتوف))

همچنان در همین تاریخ سفارت افغانستان در مسکو یادداشتی را به وزارت خارجه روسیه تقدیم می کند و از آمادگی افغانستان برای تجدید نصب علایم در سرحد خشکی از ذوالفقار الی خمیاب اطمینان میدهد .

دومین یادداشت سفارت افغانستان نیز درعین روز راجع به موافقت نامه مذکور بین دو کشور، عنوانی وزارت خارجه روس صادر می شود که متن آن این است:

(مورخ ۱۳ جون ۱۹۴۶ مطابق جوزا ۱۳۲۵ .

جناب آقای وزیر! احترام دارم وصول یادداشت مورخ تاریخ هذا جناب عالی را تصدیق نمایم که به مضمون ذیل است:

احترام دارم باطلاع جناب عالی برسانم که حکومت شوروی به آرزوی اینکه مسئله استفاده از آب های دریای کشک و مسئله ساختمان بندر در دریای مرغاب به روح مناسبات دوستانه بین طرفین تصفیه گردد، موافقت مینماید. منع استفاده از آب دریای کشک شمال تر از چهل دختر را که طبق اسناد تقسیمات انگلیس و روس، سالهای ۱۸۸۵-۱۸۸۸م بطرف افغانی پیش بینی شده بود رفع نماید. لیکن طرف افغانی بر مقدار آبی که از دریای کشک درین ناحیه میگیرد نباید بیفزاید و در اینباره باید وضعیت موجوده حاضر را حفظ نماید.

حکومت شوروی از حق ساختمان بند در دریای مرغاب با استفاده از ساحل افغانی صرف نظر مینماید. مشروط به اینکه طرف افغانی در قطعه سرحدی خاک خود چنین بند را نخواهد ساخت که مقدار آب دریای مزبور را که بخاک شوروی جریان دارد تقلیل دهد.

به این مناسبت احترام دارم به اطلاع جناب عالی برسانم که حکومت افغانستان از طرف خود باتصفیه مسئله استفاده از آب دریای کشک و حق ساختمان بند شوروی در دریای مرغاب به ترتیبی که در یادداشت فوق الذکر جناب عالی تشریح گردیده موافقت مینماید. خواهشمندم اطمینان و احترامات فایقه ام را بپذیرید. (۱)

سلطان احمد
مولوتوف))

نکته قابل توجه آنست که روس ها اهداف اصلی و مورد نظر خود را در متن موافقت نامه درج نکرده بلکه آنرا بوسیله مفاهیمات خصوصی و در پروتوکول و یادداشت علیحده افزوده اند. و عجیب آنکه سفیر افغانی در مسکو بحدی در این مسئله عجله و شتاب داشته که همه مسایل را در یکروز خاتمه بخشیده و بدون آنکه در زمینه تأمل کند و موضوع به آرای مردم ارجاع شود، خود حاتم بخشی کرده و حتی تبادل نامه های دو طرفه را بشکل یک موافقت نامه ثانی در آورده است.

بهر حال چنانکه خوانندگان ارجمند خود ملاحظه میفرمایند، در این موافقت نامه مشکلی حل نشده و تمام نقاط غصب شده که جزء ملکیت افغانستان و قابل استرداد بود، کما کان مبهم و به آینده موکول گردیده است. تنها مطلبی که روس ها در این موافقت نامه و پروتوکول مربوط به آن گنجانیده اند و هدف اولی و نهائی شان را احتوا می کند، حذف فقره های نهم و دهم معاهده ۲۸ فبروری سال ۱۹۲۱ میباشد.

در فقره نهم سال ۱۹۲۱م روس ها به صراحت تعهد کرده بودند که: ((زمین های غصب

۱- مناسبات افغانستان و شوروی صفحه ۶۵-۶۹، و نیز رجوع شود به: روزنامه اصلاح، ۲۷ سنبله ۱۳۲۵ مطابق ۱۹ سپتامبر

شده سرحدی قرن گذشته ، متعلق به افغانستان را تسلیم میدهند)) و این پیمان شامل پنجده ، پامیر کلان و نقاط دیگر هم می شد که در موافقت نامه حد بخشی جدید اصلاً از آنها نام برده نشده است . و بنابراین با حذف فقره مذکور در قرارداد جدید ، حق مسلم و ملکیت قانونی افغانستان در مواضع یاد شده ، نفی گردیده و موافقت نامه کلاً به میل و مرام روس ها ترتیب یافته است .

همچنان در حد بخشی سال های ۱۸۸۵-۱۸۸۸ م ، استفاده از دریای «کشک» تنها در یک نقطه مشخص و محدود «شمال تر از چهل دختر» منع گردیده و نه در تمام طول آن!! حالانکه این دریا ساحه بسیار وسیع و طولانی را در خاک افغانستان می پیماید و اعمار بند و یا هر نوع استفاده دیگر ازان حق طبیعی ما بشمار می آید . و بنابراین سخاوت روس ها در این مورد بمثابه «بخشش از کیسه خلیفه» می باشد که خیلی بی معنی و احمقانه است .

کذا منع افغانستان از اعمار بند در دریای مرغاب یعنی در سرزمین خودش و ملکیت خودش ، نیز از همان بی منطقی ها ، زورگوئی ها ، خیره سری ها و لجاجت هائست که روس ها همیشه در فرصت های مناسب و ضعف جانب مقابل آنها بکار می برند و تا حد ممکن استفاده مینمایند .

اصولاً بین تعهد «استرداد زمین های واقع در منطقه سرحدی» که در معاهده سال ۱۹۲۱ م تذکر رفته ، و موضوع «تعیین خط سرحدی» که در موافقت نامه جدید عنوان شده است ، تفاوت بسیار وجود دارد . چنانچه متن موافقت نامه کاملاً آنها تصریح می کند . ولی مسوولین امر در کشور مایک لحظه هم روی منافع ملی و حقوق مردم درنگ نکرده اند و بحکم «پهلوان زنده خوش است» هر چه روس ها گفته اند ، به آن صحنه گذاشته اند . حتی شورای افغانستان که در حقیقت ممثل اراده و مدافع حقوق و مصالح ملی افغانستان بشمار می آید ، این موافقت نامه را عامل «تشییید روابط و توسیع مناسبات دوستانه طرفین» خوانده ، چشم بسته و به اتفاق آنها بتاریخ ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۶ = سنبله ۱۳۲۵ تصویب نموده اند و بلاوقفه از طرف شاه توشیح شده است .

متأسفانه این «تشییید مناسبات دوستانه» که با از دست دادن قطعاتی از خاک افغانستان توأم بود ، در مطبوعات افغانستان نیز اثر گذاشت و تدریجاً تبلیغات و تبصره هائی به نفع روس و معرفی این کشور براه افتاد .

باوجود آنچه گفته آمد ، روس ها دران ایام نقش مثبتی در تصمیم و اراده دولت مردان افغانستان نداشتند و حکومت می کوشید در سیاست ملی و بین المللی خویش آزاد عمل کند و باهمه کشور ها مناسبات سالم و مشابهی داشته باشد . چنانچه حکومت توانست در خشک سالی ، سال ۱۳۲۵ ه ش از امریکا گندم وارد کند و مردم را در شدیدترین ایام زمستان از تشویش گرسنگی وارهانند .

لیکن روس های مکار که کم کم در ساحت بین المللی جان گرفته بودند ، از سیاست معقول و جهانی افغانستان به شدت رنج می بردند و برای فراهم ساختن و مساعد شدن فرصتی می کوشیدند تا بتوانند کشور مارا منزوی سازند و علایق و نزدیکی اش را منحصرأ بخود جلب کنند .

در تداوم این فعالیت ها موافقت نامه دیگری هم بنام «موافقت نامه رادیوتیلگرافی» در ۱۶ ماده بتاريخ ۱۳ ، اپریل ۱۹۴۷ مطابق حمل ۱۳۲۶ بوسیله نمایندگان دو طرف در شهر کابل به امضاء رسید و روابط مستقیم و منظم رادیو تیلگرام نیز بین کابل و مسکو برقرار گردید . (۱)

تغییر اوضاع در منطقه و افغانستان

در اثر مبارزات طولانی و آزادی خواهی مسلمانان و هندوان شبه قاره هند که سالیان زیادی را در بر گرفت ، دولت برتانیای بالاخره مجبور شد به صدای آنان پاسخ دهد و حقوق مسلم ایشان را برسمیت بشناسد . لذا مجلس عوام انگلستان قانون استقلال هند را بتاريخ ۴ جولائی ۱۹۴۷ مطابق ۱۲ سرطان ۱۳۲۶ تصویب نمود و بموجب آن در ماه اگست ۱۹۴۷ در متصرفات هند برتانوی دو کشور آزاد و مستقل (پاکستان و هند) بوجود آمد . در جریان این تقسیمات برای پشتون های شمال غرب ضمن یک همه پرسی موقع داده شد که یا به پاکستان ملحق شوند و یا به هند . عده زیادی از آنان پیوستن به پاکستان را ترجیح دادند ، ولی خان عبدالغفار خان آنرا رد کرد . (در اینباره بعداً به تفصیل صحبت خواهیم کرد) .

دولت افغانستان موضوع سرحد را مورد توجه قرارداد و در جولای ۱۹۴۷ مطابق ۱۳۲۶ هـ ش قبل از اعلام پاکستان بحیث کشور آزاد و مستقل ، یادداشتی بحکومت برتانیای فرستاد و تقاضا کرد تا برای پشتون ها و بلوچ ها هم فرصت داده شود که حکومت جداگانه ای تشکیل دهند و یا به افغانستان به پیوندند . حکومت برتانیای پاسخ داد که سوال سرحدات آزاد به اساس پیمان ۱۹۲۱م بین انگلیس و افغانستان حل گردیده و خط دیورند بحیث حد فاصل و سرحد بین المللی شناخته شده است (۲) .

۱ - مناسبات افغانستان و اتحاد شوروی ، سند شماره (۶۸) صفحه ۶۹-۷۳ .

۲ - این مطلب اشاره بقرار دادی می باشد که بتاريخ نوامبر ۱۹۲۱ مطابق ۳۰ عقرب ۱۳۰۰ شمسی بین محمود بیگ طرزی وزیر خارجه افغانستان و سرهنری دابس رئیس هیئت انگلیسی در کابل به امضاء رسیده است . در ماده (۲) قرارداد مذکور متأسفانه هیئت افغانی معاهده مورخ ۸ اگست ۱۹۱۹ ، انگلیس و افغانستان را که در آن به تقسیمات سرحدی و خط دیورند صحت گذاشته شده بود ، قبول کرده است . برای آگاهی از متن کامل این معاهدات رجوع شود به: افغانستان در مسیر تاریخ ، صفحات ۷۷۴ ، ۷۷۹ تا ۷۸۲ . ناگفته نماند که خط دیورند در سال ۱۸۹۳م به اثر معاهده ای بین امیر عبدالرحمن خان و دولت انگلیس بر مردم ما تحمیل شد و از آن تاریخ به بعد دیگران هم در معاهدات خویش بابتانیا آنرا نادیده انگاشتند .

در سپتامبر ۱۹۴۷ (= ۱۳۲۶ ش) هنگام پذیرفتن پاکستان به عضویت ملل متحد، نماینده افغانستان رای مخالف داد و این حرکت از همان آغاز در روابط دو کشور مسلمان و همسایه اثرات نامطلوب و منفی برجا گذاشت و به مراحل حساس و خطرناکی کشانیده شد. بدنبال این عکس العمل جوانمردانه علیه پاکستان، شاه افغانستان در تالار شورا، از افغان های آنسوی دیورند نام برد و تقاضا کرد تا به ایشان نیز مانند هندی ها و پاکستانی ها حق خودارادیت داده شود. این بیانات تعبیرات مختلفی را در پاکستان برانگیخت و شاه دکتور نجیب الله خان را به صفت نماینده اش نزد محمد علی جناح به کراچی فرستاد تا موضوع و هدف بیانات او را روشن کند و در مورد پشتون های سرحد از نزدیک باوی مذاکره و مفاهمه نماید. اما این مذاکرات به نتیجه ای نرسید و متعاقب آن سردار شاه ولی خان بحیث سفير افغانستان به کراچی رفت و موضوع پشتون های قبایل ادامه یافت. بیانات شاه در «پارلمان» بهترین دستاویزی بود که روس ها بوسیله آن توانستند در عمق فکر و اندیشه دولت مردان افغانستان نفوذ کنند و تا آخرین حد ممکن بهره برداری نمایند.

اواخر سال ۱۳۲۶ هـ ش = ۱۹۴۷ م حزبی بنام «ویش زلمیان = جوانان بیدار یا روشن فکر»

تاسیس گردید و به فعالیت های سیاسی دست یازید. سردار محمد داود خان و عبدالمجید خان زابلی «در پشت پرده» از بانیان و حامیان این حزب بودند یکی آنرا رهبری و حمایت می کرد، دیگری تمویلش می نمود. حزب مذکور ظاهراً برای آزادی و دیموکراسی شعار میداد، لیکن هدف عمده و اصلی آن حمایت از داعیه آزادی قبایل پشتون، ایجاد روحیه پشتونیزم، تضاد و مقابله با شاه محمود خان، مخالفت با همکاری و پروژه های امریکا در افغانستان و زمینه سازی برای قدرت یافتن محمد داود خان بود. گرچه تشکیل احزاب هنوز جنبه رسمی و قانونی نداشت و محمد داود خان هم به سفارت افغانستان در پاریس تعیین شده بود، مع هذا بزور خود آنرا بکار انداخت و از آن در مبارزات بعدی علیه شاه محمود خان استفاده نمود.

در سال ۱۳۲۷ هـ ش = ۱۹۴۸ م موضوع قبایل سرحد با آب و تاب خاصی در جراید افغانستان انتشار یافت و در نتیجه کار بجائی کشید که شاه محمود خان صدراعظم در حمل ۱۳۲۸ شمسی = ۱۹۴۹ م به جلال آباد رفت و ضمن ایراد بیانییه ای در محضر شهریان آنجا از حکومت پاکستان تقاضا کرد تا بحقوق پشتون های سرحد گردن نهد. پس از آن داعیه قبایل سرحد، شعار روزگردید و سیاست های داخلی و خارجی افغانستان کلاً در همین محور پایه گذاری شد. بعدی که هر نوع ایراد و حساسیت نسبت به آن گناه کبیره و حرکت ضد ملی محسوب می شد.

روس ها که هنوز از ظاهر شدن بروی صحنه و مداخلات علنی و مستقیم در امور

افغانستان ناتوان بودند، حسب برنامه های پیش بینی شده به تحریکات خویش درنهبان و پشت پرده ادامه میدادند که در نتیجه آن جدال های لفظی و مخالفت افغانستان با پاکستان از روی کاغذ و امواج رادیو به تظاهرات خیابانی کشید و زمینه برای فعالیت های مخفی روس فراهم گردید .

ولی با این مایه کار و شرایطی که جریان داشت، دست یابی روس ها برای زمینه سازی بیشتر و مخصوصاً ایجاد اختلال در روابط افغانستان و غرب، امر سهل و ساده ای نبود و بخوبی میدانستند که باموجودیت شاه محمود خان درراس قدرت و ادامه سیاست نسبتاً متوازن و معتدل، فعالیت های شان از سرعت و موفقیت لازم برخوردار نخواهد بود . بنابراین در پی آن شدند تا پیش از هر اقدامی شاه محمود خان را از قدرت براندازند و فضای سیاسی افغانستان را که امکان تکوین «دیموکراسی» دران پیش بینی می شد، مغشوش سازند .

مسئلاً با اطلاع و شناختی که روس ها تا آنروز از افغانستان و رجال آن داشتند، محمد داود خان را نسبت به هر کسی ترجیح میدادند و باتوجه به حالات روانی وی کاملاً مطمئن بودند که بارویکار آمدن او در صحنه قدرت، همه کارها بمیل و مراد مسکو انجام خواهد یافت .

به اساس این پیش بینی و محاسبه، شبکه های مرموزی در افغانستان بکار افتاد و دیری نگذشت که محمد داود خان خلاف میل و رضای شاه محمود خان از سفارت پاریس فرا خوانده شد و درراس وزارت های داخله و حربه قرار گرفت .

باگرم شدن هنگامه آزادی قبایل و غوغائی «دیموکراسی» مبارزات انتخاباتی نیز برای دور هفتم شورای ملی افغانستان آغاز گردید (سال ۱۳۲۸ ه ش = ۱۹۴۹ م)، و حلقه ها و گروه های سیاسی برقابت برخاستند . درخوزه های انتخاباتی کابل دکتر عبدالرحمن محمودی و میر غلام محمد غبار برحریفان خود پیشی گرفتند و بوکالت برگزیده شدند . همچنان تعدادی از اعضای «ویش حلمیان» در بعضی حوزه ها پیروزی کسب کردند و به شورا آمدند . و به این ترتیب در شورای دوره هفتم یک جبهه مخالف «اپوزیسیون» تشکیل یافت و تضادهای فکری و سیاسی تبارز گرد .

گرچه مبارزات «پارلمانی» لازمه دیموکراسی و از شرایط اولی و اساسی آن بشمار میرود، اما محمد داودخان مخفیانه می کوشید این مبارزه علیه شاه محمود خان تمرکز یابد و مسایل اصلی و مهم ملی (= قومی) در محور رقابت های فامیلی متوقف گردد .

از اوایل همان سال (۱۳۲۸ ش) رادیو پاکستان هر روز به نقل از رادیوی مسکو خبری انتشار میداد و از خرابی روابط افغانستان و امریکا سخن می گفت و رادیو کابل آنرا رد می کرد . همچنان اوضاع سرحد و مناسبات سیاسی دو کشور در این سال بیش از حد به

تیرگی گرائید، بحدی که پاکستان چندین بار به حریم افغانستان و مناطق قبایل بمبارد نمود و حکومت افغانستان بتاريخ ۲۹ جوزای ۱۳۲۸ = جون ۱۹۴۹ در برابر این عمل بحکومت پاکستان اخطار داد (اصلاح شماره ۶۲ سال ۲۰). باوجود آن تحریکات و فعالیت ها در سرحد از هر دو طرف ادامه یافت و همه روزه حوادث در نوارمرزی اتفاق می افتاد که بسود هیچکس نبود.

در ماه قوس ۱۳۲۸ هـ ش (= دسمبر ۱۹۴۹) حکومت امریکا مبلغ ۲۱ ملیون دالر به افغانستان قرضه داد (۱) تا از آن در طرح پروژه های عام المنفعه استفاده شود. این اقدام تبلیغات مسکورا مبنی برخرابی روابط افغانستان و امریکا تا حدودی خنثی نمود. اما بازهم روس ها از تحریک و تخریب دست بردار نبودند و بکارهای خویش ادامه میدادند.

شاه محمود خان که بعد از یکدوره استبداد و اختناق در افغانستان عهده دار صدارت شده بود، ظاهراً سعی میکرد آن حالت را خاتمه دهد و بارویکار آوردن آزادی های قانونی از بدبینی و انزجارمردم تدریجاً بکاهد. مردم و مطبوعات هم از شاه محمود خان بنام «پدر دیموکراسی» استقبال و قدردانی کردند و او را در تعمیل اراده اش تشویق نمودند.

بااستفاده از این فضای مساعد تعدادی از جوانان و عناصر چیز فهم و تحصیل کرده به فعالیت های سیاسی اقدام کردند وگردهم آئی ها و انجمن آرائی هائی را براه انداختند که تدریجاً گرم تر گردید و منتج به تشکیل احزاب و گروههای سیاسی شد. اتحادیه محصلین پوهنتون نیز در همین سال (۱۳۲۸ش) تشکیل گردید و اهم ابتکار و فعالیت های آن در دست طرفداران محمد داود بود.

محمد داود خان هم که طبیعتاً باهر نوع آزادی فکر و عمل در افغانستان مخالف بود وهرگز نمی خواست هسته آزادی و «دیموکراسی» در کشور جوانه زند، در این جنب و جوش سیاسی خود وارد عمل گردید و فعالیت هائی را بوسیله عمال خویش بین مردم براه انداخت. او سعی میکرد باجلب و جذب افراد بانفوذ، اعضای شورا و کسانی که باآراء و افکارش نظر مساعد داشتند، در دستگاههای مختلف اجتماعی واداری و سیاسی کشور نفوذ کند و شبکه های ارتباطی خویش را در جامعه برقرار سازد واز اینطریق زمینه سرنگونی شاه محمود خان را از صحنه قدرت فراهم سازد و خود جانشینش گردد.

روی این انگیزه و بمنظور خنثی کردن سایر حلقه ها و فعالیت های سیاسی، برعلاوه «ویش حلمیان» که قبلاً تذکار رفت، انجمن و یا حزب دیگری را هم در کابل بنام «کلوپ ملی» پایه گذاری نمود و اولین جلسه او را برسم تشریفات، اغوای مردم و پخته ساختن کار خود، توسط شاه محمود خان صدراعظم در منزل غلام فاروق خان عثمان افتتاح فرمود (۲).

۱- روزنامه اصلاح، سال ۲۱ شماره (۱۰۵) ۲۲ قوس ۱۳۲۸ هـ ش مطابق ۱۴ دسمبر ۱۹۴۹ م.

۲- روزنامه اصلاح، سال ۲۱ شماره (۱۳۲) ۲۶ جدی ۱۳۲۸ هـ ش.

او «محمد داود خان» خود در این محفل سخن گفت و اهداف کلوپ مذکور را تأمین وحدت ملی، اتحاد آراء و افکار مردم و جلوگیری از تشتت و پراگندگی فکری و تعدد سازمان های مختلف نامید و از حضار خواست تا نظریات و گفتنی های خود را آزادانه بیان نمایند. اما این کلوپ که محمد داود خان و برادرش محمد نعیم خان از مؤسسان او بودند و تعدادی از بزرگان محمد زائی و عبدالمجید خان زابلی و امثال آن دران عضویت داشتند، کاری از پیش برده نتوانست و از کسانی هم که دعوت بعمل آمد پس از درک ماهیت و اهداف اصلی اش آنرا ترک گفتند.

در نخستین ساعات روز اول حمل ۱۳۲۹ هـ ش = ۱۹۵۰ م تعدادی از هموطنان ما توسط نیروی امنیتی گرفتار شدند و در کابل شایع گردید که سوء قصدی علیه شاه محمود خان صدراعظم در شرف وقوع بوده ولی قبل از عمل کشف شده است. آنانی که در این قضیه گرفتار شدند عبارت بودند از:

مرحوم سید اسماعیل بلخی، محمد صفر خان غزنوی وکیل شورا و دو برادرش غلام حیدر خان کندکمشرقوماندان فابریکه حربی و محمد حسن خان تولیمشر، خواجه محمد نعیم قوماندان امنیه کابل (عهد محمد هاشم خان صدراعظم)، سید علی گوهر غوربندی، سید اسماعیل لولنجی، محمد اسلم خان شریفی غزنوی مدیر فواید عامه، محمد ابراهیم خان مشهور به «گاو سوار» از شهرستان هزاره جات، عبداللطیف قوماندان پولیس، قربان نظر ترکمن و عبدالغیاث ترکمن که آنها هم فرد نظامی بوده، و نیز تعدادی از مردم پروان، کابل و سایر نقاط که اسامی شان تانوشتن این سطور در اختیار من نیست.

در ماههای اول افراد مذکور را به سیه چاهای ارگ بردند، سپس در زندان ولایت و مدتی بعد به زندان دهمزنگ (جائی که روزگاری خود خواجه محمد نعیم سرپرستی اعمار آنرا به عهده داشت) انتقال داده شدند و تقریباً ۱۴ سال در شرایط بسیار نامناسب و غیر انسانی در زندان ماندند تا آنکه بساط صدارت محمد داود خان درهم پیچید و در عهد صدارت دکتور محمد یوسف خان از زندان بحال نیمه جان رها گردیدند.

برنامه کار آقایان که بعضاً در سمت های دولتی کار میکردند، طوری بوده است که شاه محمود خان صدراعظم را حین افتتاح مراسم باستانی نوروز در دامنه «سخی» با اعضای کابینه اش بقتل رسانند و یابه اصطلاح امروز ترور کنند.

البته هریک از آنان کشتن افراد خاصی را بعهدہ داشتند و یا امرکشتن ایشان را به افراد خاصی محول کرده بودند. ترتیباتی هم در بین افراد نظامی بوسیله غلام حیدر خان قوماندان فابریکه حربی، و در بین قوای امنیتی و پولیس توسط خواجه محمد نعیم و عبدالطیف گرفته شده بود.

نشانی بین شان این بوده که بعد از انجام موفقانه «ترور» بالای کوه آسمانی آتش برافروزند و یا روشنی انداز بکار برند تا دیگر رفقای شان در برون از ساحه «سخی جان» اطلاع یابند و وظایفی را که برای شان سپرده شده بود مورد عمل قرار دهند. لیکن شبی که فردایش بایستی نقشه شان عملی می شد، قضیه به اطلاع حکومت رسید و پیش از عمل خنثی گردید. (۱)

مع الوصف بعضی از دوستان مرحوم بلخی که در زندان و یابرون از زندان باوی نزدیکی و تماس داشته اند، حکایت می کنند که وی خود از اقدام مذکور به عنوان «یک حرکت شتاب زده» انتقاد داشت و می گفت باید حداقل ده سال کارهای تشکیلاتی و فکری و فرهنگی صورت میگرفت بعد به چنین کاری اقدام می شد.

در خلال این همه حوادث و اتفاقات داخلی، روس ها به تشبثات و فعالیت های خود در افغانستان ادامه میدادند و سلطان احمد خان سفیر افغانستان نیز در توسعه روابط جانبین بذل مساعی میکرد. چنانچه در نتیجه مساعی او هیئت از کابل اواسط حمل ۱۳۲۹ هـ ش بمنظور توسعه مرادوات تجاری عازم مسکو گردید (روزنامه اصلاح ۱۹ حمل ۱۳۲۹) و برای عقد موافقت نامه ای زمینه سازی شد.

این موافقت نامه تحت عنوان «تبادلۀ اجناس و پرداخت» بین افغانستان و روسیه بتاريخ ۱۷ جولای ۱۹۵۰ مطابق سرطان ۱۳۲۹ بدخل ۱۴ ماده در مسکو به امضاء رسید (۲) و فی الجمله اولین موافقت نامه تجاری بود که در سطح دولت با روس ها انجام یافت و باب دیگری بروی شبکه های جاسوسی روس بازگردید.

طبق مندرجات موافقت نامه مذکور، حکومت افغانستان عمدتاً از شوروی پارچه باب نخ و مواد نفتی (تیل خاک) دریافت میکرد و در عوض، پشم گوسفند و پنبه خود را به مسکو تحویل می داد. برای تطبیق چنین دادوستد پیش بینی شده بود که هیئت های دو طرف هر سه ماه یکبار باهم دیدار کنند و اجرای موافقت نامه را ارزیابی نمایند. همچنان تجار، افراد و موسسات افغانی حق داشتند که باموسسات تجاری روس قرارداد های

۱- این خبر در روزنامه اصلاح سال ۲۱ شماره (۱۹۳) مورخ دهم حمل ۱۳۲۹ هـ ش = ۳۰ مارچ ۱۹۵۰ صفحه اول، نشر شده است. و نیز از یادداشتی که دوست دیرین و برادر محترم من جناب آقای دکتر مولائی از تهران به نگارنده فرستاده بودند (در چوکات کار کتاب) به اختصار استفاده شده است. آقای دکتر مولائی حقایق را از زبان پدر محترم شان محمد صفر خان که جزء یاران مرحوم بلخی و سالها باوی در زندان بود شنیده و ضبط کرده است که از هر جهت مستند است. موسفید معزز

و محترمی بنام کمندی از اهالی چنداول نیز عین مطلب را بیان داشت.

سال واقعه و بعضی از اسامی مذکور در رساله «نگاهی به دیروز و امروز افغانستان» نوشته طالب قندهاری نیز درج می باشد. ص ۳۱ چاپ تهران.

۲- مناسبات سیاسی افغانستان و شوروی سند شماره (۶۹) صفحه ۷۳ و ۷۶.

مشابهی در این مورد و در سایر امور تجاری عقد نمایند .

بهای کالا های تجاری هم باید به طلا و یادولار امریکائی پرداخت می شد و این امر بذات خود افغانستان را از لحاظ تبادلۀ اسعار و تاءمین آن تحت فشار قرار میداد و کاملاً بسود روس ها بود . زیرا صدور امتعۀ تجاری افغانستان به روس ، به پیمانۀ ای نبود که بتواند کالاها و بهای آنها را توازن بخشد . لذا مجبور بود مقدار اضافی را یا از بازار تهیه کند ، یا به بهائی که روس ها میخواستند طلا بدهد و یا هم از قرضه های خارجی کارسازی نماید .

نشرات افغانستان موافقت نامه یاد شده را خیر مقدم گفته و سر مقاله های پر آب و تابی به نشر رسانیدند . و از آن تاریخ به بعد همه روزه تبصره ها و مقالاتی مخصوصاً بوسیله محمد محسن فیروز مدیر روزنامه اصلاح بطرفداری از روس ها و علیه انگلستان بچاپ میرسید و به این ترتیب آن حساسیتی که سالها در برابر روس وجود داشت تدریجاً از میان رفت و هیچکس راجع به اینگونه تبلیغات انگشت انتقاد نه نهاد .

بتاریخ ۱۱ جدی ۱۳۲۹ مطابق ۲ جنوری ۱۹۵۱ خبر تصویب و توشیح قانون مطبوعات در جراید انعکاس یافت و توقع میرفت تا مردم افغانستان آهسته آهسته از تجارب سیاسی و آزادی های قانونی بهره مند شوند و از دبستان «دیموکراسی» رمز و رازی بیاموزند .

گرچه بعضاً به این عقیده اند که همه آن وعده ها و شعارها در واقع دام ودانه ای بود تا مردم را به آزمایش گذارند و باتشخیص و شناسائی افراد چیز فهم و مبارز، آنان را از بین ببرند . مع هذا باقبول چنین طرز تفکری هرگاه مردم از حدود قانونی پافرا تر نمیگذاشتند ، این امکان وجود داشت که بهانه ای بدست نیفتد و جریان سیرطبعی خویش را به پیامد . ولی عدم تجربه سیاسی و تحریکات و تخریبات نهانی که اغلب بوسیله گماشتگان روس و محمد داود صورت میگرفت ، از عمر این دیموکراسی آزمایشی و تصنعی کاست و گلیمش بدست محمد داود جمع گردید .

پس از توشیح قانون مطبوعات ، شاه محمود خان صدراعظم بنام بیماری و تداوی عازم امریکا گردید (اصلاح جدی ۱۳۲۹ مطابق جنوری ۱۹۵۱) . دوری و غیبت او برای محمد داود خان فرصت و امکانات بیشتری فراهم ساخت تا بحیث وزیر داخله و حربیه و کفیل صدارت، کارهایی را که میخواست انجام شود، در دست اجرا قرار دهد .

موصوف پیش از هرکاری مسئله پشتونستان را رویدست گرفت و آنرا بحدی دامن زد که باعث برانگیختن برخورد های لفظی و عملی بین افغانستان و پاکستان و منجر به تظاهرات خیابانی و حمله به سفارت خانه وقونسلگری های همدگر در کابل و پشاور گردید .

در جریان این اوضاع و احوال و مطابق به قانون مطبوعات ، از آغاز سال ۱۳۳۰ هـ ش به بعد یک تعداد جراید شخصی مانند:

ندای خلق ، وطن ، نیلاب ، ولس ، انگار و غیره به نشرات آغاز کردند و هریک ضمن

حملات شدید به کارنامه های دولت، تغییراتی را نیز در قانون اساسی سال ۱۳۱۰ هـ ش مطالبه می نمودند، که اهم خواست آنان از بین رفتن سلطنت موروثی و انحصاری بود. این جراید هریک به حزب و گروهی تعلق داشت و افکار و اندیشه آنها منعکس می ساخت. چنانچه «ندای خلق» نشریه حزب خلق، متعلق به دکتور عبدالرحمن محمودی بود که مسوولیت نشر آنرا دادمادش انجنیرولی محمد عطائی به عهده داشت. جریده «وطن» مربوط به حزب «وطن» بود و بوسیله غبار انتشار می یافت. و بهیمن ترتیب نشریه های دیگر.

امتیاز این نشرات هم اغلب بنام کسانی بود که در مجلس شورای ملی عضویت داشتند و با استفاده از مصونیت های قانونی میتوانستند حرفهای خود را آزادانه بگویند و نشر کنند.

در هر صورت این اولین بار بود که جراید آزاد و غیر دولتی در کشور ما عرض وجود نمود و صداها و تقاضا های مردم روی صفحات آنها تصویر گردید. ولی محمد داود خان در پشت پرده به همه آن بازی ها نظارت داشت و برای برکناری شاه محمود خان و جمع کردن بساط مطبوعات آزاد، زمینه سازی میفرمود.

همزمان با آغاز انتشارات جراید شخصی، نشریه های دولتی اخبار و تبصره های پیرامون فعالیت های کمپنی «موریسن» در قندهار به نشر رسانیدند. کمپنی مذکور در سال ۱۹۴۶ م قرار دادی را برای مهار کردن رودخانه هیرمند در غرب کشور با افغانستان امضاء کرده بود و مهمترین طرحی (پروژه) محسوب می شد که میتوانست با اعمار بند و انهار ده ها هزار هکتار زمین بایر و خشک را دروادی های هیرمند و قندهار تحت آبیاری قرار دهد و در تولید نیروی برق افغانستان را یاری نماید. اما این قرارداد و شروع فعالیت های کمپنی موریسن (Morrison Knudsen) در قندهار، آتش در کرملن زد و از همان تاریخ به بعد عملاً و آشکارا شروع به مداخله کردند و تحریکات و تبلیغات وسیعی را براه انداختند که نتایج آنرا در مرور مباحث آینده مطالعه خواهید کرد.

بتاریخ ۲۹ سنبله ۱۳۳۰ هـ ش مطابق ۲۲ سپتامبر ۱۹۵۱ شورای دوره هفتم روزی را بنام روز «پشتونستان» به تصویب رسانید و قرار بران شد تا هر سال از این روز تجلیل بعمل آید. و اوایل! چه بازی های کودکانه و مسخره که فکر میکردند میتوانند با چنان اقدامات بی محتوا و تشریفاتی همه مشکلات و مسایل راحل نمایند و از زیر سقف شورای افغانستان برملت ها و ملیت ها سرنوشت سازی نمایند!

همزمان با فیصله شورا درباره «روز پشتونستان» حکومت افغانستان از ملل متحد درخواست کرد تا کارشناسانی را غرض کشف و استخراج نفت در افغانستان بفرستد. در اثر این تقاضا از طرف ملل متحد یک نفر کارشناس هالندی که مهارت خاصی در کار

استخراج نفت داشت به افغانستان فرستاده شد که در نتیجه مطالعات آن شش حوزه نفتی در کشور شناسائی گردید و قرار شد سامان و آلات آن توسط ملل متحد تهیه و ارسال گردد^(۱). مسافرت طولانی شاه محمود خان به امریکا گرچه برای کشور ما پربار بود و قرارداد های مهمی را درباره همکاری های صنعتی و اقتصادی با افغانستان همراه داشت، لیکن بقای خودش را به مخاطره افگند. زیرا دور بودن او از کابل به محمد داود خان فرصت بخشید تا جو سالم سیاسی را در کشور مسموم کند و تمام امکانات و اختیارات خود را علیه آن بسیج نماید. او سعی میکرد از طریق جبهه مخالف و بوسیله طرفداران خود در شوری شاه محمود خان را به استعفا وادارد و یا امکان سلب اعتماد آنرا فراهم سازد و با این تدبیر کرسی صدارت را برای خود خالی سازد.

در اثر این تحریک و تلاش عده ای از وکلا حین بازگشت شاه محمود خان از سفر (ماه میزان ۱۳۳۰ ش) مسئله سلب اعتماد او را مطرح کردند، اما اکثریت اعضای شورا با طرح مذکور مخالفت ورزیده و از شاه محمود خان خواستند تا بکار خود ادامه دهد. شاه محمود خان بادرک توطئه های محمد داود خان و اطلاع از چگونگی جریانات شورا، به شاه توسل جست و توانست موافقت او را در برکناری محمد داود خان از وظیفه حاصل کند. روی این موافقت محمد داود خان بتاريخ ۱۶ میزان ۱۳۳۰ هـ ش از وزارت دفاع عزل گردید و بجای او جنرال محمد عارف قوماندان قوای مرکز بوزارت دفاع برگزیده شد. محمد نعیم خان برادرش نیز از وزارت معادن سبکدوش و بنام سفیر به امریکا اعزام گردید. شاه محمود خان که فکر میکرد همه ناآرامی ها و ناهنجاری ها و کارشکنی ها ناشی از تشبثات و مداخلات محمد داود خان است و اینک این خار بغل را بدور افکنده است، کارها و برنامه های خویش را با اطمینان و آزادی کامل دنبال نمود و خیلی هم موفق بود. اما روس ها که تا آنروز چون موریانه ای در تار و پود اجتماع رخنه کرده بودند و برنامه های خویش را موفقانه پیش می بردند، توأم با تحول اخیر در افغانستان به دسایس خود افزودند و کارهای خویش را با جدیت و مهارت دنبال نمودند.

یکی از وسایلی که روس ها به موثریت او در دگرگونی اوضاع سیاسی و اجتماعی افغانستان اطمینان راسخ داشتند، دامن زدن به مسئله پشتونستان بود. لذا اینبار چنین طبلی را از مسکو بصدا درآوردند و به سردار سلطان احمد خان سفیر افغانی مورد اعتماد مسکو، هدایت دادند تا از زبان دوست سخن گوید و خواست کرملن را اشاعه دهد. وی در ماه عقرب ۱۳۳۰ = ۱۹۵۱م تقریباً بیست روز بعد از برکناری محمد داود خان، در یک کنفرانس مطبوعاتی که بوسیله روس ها در مسکو ترتیب یافته بود شرکت کرد و قضیه

پشتونستان را رسماً مطرح و موضوع سخرنانی خود قرار داد. روس ها آنرا باطمینان خاصی در جراید خود منعکس کردند و ظاهراً اولین باری بود که موضوع مذکور بصورت رسمی در جراید روسی انتشار یافت و از آن تاریخ به بعد عنوان سیاست های روزگردید (۱) در داخل افغانستان نیز قضیه مذکور اوج گرفت و بحیث وسیله ای تلقی می شد که هنگامه سازان و استفاده جویان در سطح فرهنگی و سیاسی واداری از آن بهره برداری میکردند. اما شاه محمود خان پس از برکناری محمد داود تطبیق برنامه های خویش را بصورت جدی دنبال نمود و در راس همه کارهایش کشف و بهره برداری از نفت قرار داشت و به اثر همین تلاش در قوس ۱۳۳۰ ش = ۱۹۵۱ م هیئت استخراج نفت ملل متحد وارد کابل شد و بکار آغاز نمود.

ولی محمد داود خان چون مردم بریده ای آکنده از خشم و انتقام باتهام شدت دولت را تخریب می کرد. مخصوصاً از طریق دانشگاه (پوهنتون) کابل و شوری که شبکه های ارتباطی اش در این دو مرکز بیشتر فعالیت میکردند، هر روز برای حکومت در دسره های تازه ای می آفرید. گماشتگان کی. جی. بی مانند برگ و حسن شرق که معلوم نیست قبل از معرفت به محمد داود خان عضویت این سازمان را داشتند و یابعداً استخدام شدند، از جمله افرادی بودند که در میان محصلان جوان تبلیغات می کردند و آنانی را که تحت تاثیر شان قرار میگرفتند با خود بمنزل محمد داود خان می بردند و وسیله شناسائی می شدند. انتقادات و حملات در جراید شخصی نیز روز افزون بود و هریک بگونه ای که منافع حزبی و گروهی اش اقتضاء میکرد از دولت نکوهش می نمود. در حقیقت آزادی مطبوعات و جراید در محدوده منافع ملی و بیطرفی باقی نماند و عمداً یا سهواً به جهت گیری ها و جهت هائی سوق داده شد که بامعیار های فکری مردم افغانستان و شرایط سیاسی آنروز چندان موافق نبود و حکومت مجبور گردید عده ای را مصادره نماید.

انتخابات دوره هشتم شورای ملی (۱۳۳۱ ه ش) = ۱۹۵۲ م

در آغاز سال ۱۳۳۱ ه ش موسسه ای بنام «اتوریتی ملی نفت افغانستان» تشکیل گردید و قانونی هم زیر «قانون نفت» تدوین شد و به توشیح رسید. کندن «نهر بغرا» با جاپانی ها قرارداد گردید و چندین پروژه دیگر در ساحات انرژی، نفت و آبیاری به همکاری ملل متحد رویدست گرفته شد که هر کدام در حد خود ارزش خاصی داشت و در حیات اقتصادی و اجتماعی آینده کشور اثرات مطلوبی برجای گذاشت. اما روس ها که از شروع این پروژه ها در افغانستان چون مار زخم خورده ای در خود می پیچیدند و همه تلاش های خود را نقش

برآب می پنداشتند، به فعالیت های تخریبی خود افزودند و بوسلیه افرادی که تا آنروز برای خود دست و پا کرده بودند، ناآرامی هائی را در معارف و پوهنتون براه انداختند.

همچنان مبارزه و فعالیت برای انتخابات دوره هشتم شورای ملی که چند ماه قبل آغاز یافته بود، در اواخر حمل ۱۳۳۱ هـ ش به اوجش رسید و اغلب کسانی که در دوره هفتم برنده شده بودند، اینبار شکست خوردند.

بعضی از نامزدهای انتخابات بشمول دکتر عبدالرحمن محمودی و میر غلام محمد غبار، روی این استدلال و اعتراض که حکومت در انتخابات دست زده و باعث ناکامی شان شده است، اعضای حزب و دوستان خود را به تظاهرات فراخواندند و بتاریخ ۳۱ حمل مظاهرات شدیدی در کابل برپاگردید. صف این تظاهرات تا ارگ شاهی وسعت یافت و در جلودرب ورودی آن بین قوای امنیتی و تظاهر کنندگان زد و خوردی صورت گرفت. و در نتیجه تعدادی از آنان مانند: غبار، دکتر محمودی، رحیم محمودی، امان الله محمودی، دکتر هادی محمودی، میر محمد صدیق فرهنگ، برات علی تاج، سرور جویا، دکتر فاروق اعتمادی، یوسف آئینه، بپرک و امثال آنان که اسامی شان در اختیار من نیست، به نام ماجرا جو و مخالف امنیت زندانی شدند. (۱)

عده ای چون دوکتور فاروق اعتمادی، بپرک و غیره بعد از اندک مدتی از زندان رها گردیدند ولی عده دیگر یاد در زندان جان سپردند و یا سالیان درازی در زندان ماندند و توانائی خود را از دست دادند.

واقعیت این است که در کشور های کم رشد و فاقد سواد کافی و پختگی سیاسی، مردم بیشتر تابع احساسات اند تا تعقل و واقع گرائی. و در همچو شرایطی استعمار میتواند کارها و نقشه های خود را بسیار به سهولت و بی درد سر انجام دهد. زیرا جهت براه انداختن هر صد نفر، فقط ده نفر کافی است و همینکه این ده نفر فریادی بکشند، دیگران طبیعتاً و ناخودآگاه از آنان همراهی و تابعیت می کنند بدون اینکه وارد ماجرا شوند و یابه کنه قضیه وارد گردند.

البته قصد من از این گفتار محکوم کردن احساسات جوانان و یانهضت های مردمی نیست! بلکه میخواهم از توطئه گران و توطئه های پشت پرده ای اظهار نفرین و تاءثر کنم که بسا از جوانان بیگناه و خانواده های نجیب را در آتش بیداد سوخت و در فرجام نفع از آن کسانی بود که در طرح این دسایس دست داشتند و جنبش های فکری و آزادی خواهی را در افغانستان و در نطفه خنثی کردند، و مسیر آنرا به جهتی سوق دادند که همه چیز و حتی وطن و آزادی و عقیده و هستی ما را به پرتگاه نابودی و زوال کشانید.

در هر صورت از مطلب بدور نشویم که در جریان حوادث یاد شده بعضی افراد و عناصر مشکوک نیز وجود داشت که با مسکو و یا محمد داود خان رابطه نزدیک داشتند و از احساسات پاک مردم برای لطمه زدن به شاه محمود خان استفاده کردند . حتی گفته می شد کسانی چون ببرک درزندان هم به جاسوسی گماشته شده بودند تا ذهنیت ها و شخصیت هارا شناسائی کنند و یا درهمانجا و بین زندانیان بطرفداری محمد داود خان تبلیغات نمایند .

واقعه مذکور باوجود آنکه در زندگی سیاسی ملت ها امر پیش پا افتاده ای تلقی میشود ، مع هذا در شرایط آنروز افغانستان تاحدودی زیاده روی محسوب می شد و برای دستگاه حاکم تکان دهنده بود .

شاه محمود خان صدراعظم در اثر آنهمه فشاری که از داخل و خارج بروی وارد می شد مجبور گردید تابسوی روس ها هم گوشه چشمی داشته باشد و موازنه اش را در کشاکش ایام حفظ کند . اتفاقاً زعمای کشور ما بعضاً در جریان روزگار مصالح و منافع ملی و مردم را پیوسته قربانی خود و بقای خود کرده اند و رفع دشواری و مشکلات آنی را بر اثرات و نتایج ناگوار بعدی ودایمی ترجیح داده اند . و شاه محمود خان هم نمیتوانست از این شیوه مستثنی باشد .

روس ها که همیشه در کمین اندتا ناخن افکار دریابند و حریف را در حال ضعف پهلو زنند ، موقع را غنیمت شمرده از حکومت افغانستان درخواست کردند تا به افتتاح نمایندگی «آژانس تاس» در کابل موافقت کند . شاه محمود خان هم به این تقاضا موافقه نمود و نماینده آژانس مذکور در اندک مدتی وارد کابل شد . (۱)

همزمان بادایر شدن نمایندگی آژانس تاس در کابل ، نور محمد تره کی بحیث مدیر «باختر آژانس» مقرر گردید . (۲) یکجا شدن این دو قطب استخباراتی در واقع باز کردن اداره شبکه های جاسوسی روس در افغانستان (آنهم در مطبوعات) بشکل رسمی آن بود که بصورت تصادفی نی ، بلکه زیرکانه و ماهرانه عملی گردید .

باتوجه به این مطلب خوانندگان ارجمند خود بخوبی درک خواهند کرد که روس ها تاچه حد در دستگاههای دولت و درمیان رجال و افراد مقتدر و سرشناس افغانستان نفوذ کرده بودند و چگونه میتوانند عناصر مزدور خودرا (چون تره کی) از گوشه و کنار به جاهای حساس و مورد نظر شان مقرر نمایند .

نور محمد تره کی که افسانه زاد و ولد آن دراز است و در اینجا مجال بحث آن نیست ، از

۱- رک: روزنامه اصلاح شماره (۲۶۵) سال ۲۳ ، ۲۱ سرطان ۱۳۳۱ ش ، صفحه اول .

۲- رک: روزنامه اصلاح شماره (۲۷۶) سال ۲۳ ، ۳ اسد ۱۳۳۱ ش ، صفحه اول .

آوان کودکی در دستگاه و خانه بانفوذترین و ثروتمندترین فرد کشور (عبدالمجید خان زابلی) تربیت یافت و بوسیله و پایمردی همین شخص در دوائر و ادارات مهم دولتی و ملی راه پیدا کرد و سرانجام بجائی رسید که دیدیم و شنیدیم .

گرچه عقلاً فکر نمیشود که زابلی این چوچه مار روسی را آگاهانه در آستین خود پرورده باشد، ولی قراینی وجود دارد که سوال هائی را بوجود می آورد و ذهن آدمی را مشکوک می سازد . آری!

زابلی تحصیلات خویش را در رشته اقتصاد در تاشکند پایان رسانیده است و سالها در متصرفات روسی مشغول تجارت بود . همینکه وارد کابل شد ابتدا مدیر شرکت «هاشمی»، بعد رئیس بانک و در کوتاه مدتی سمت وزارت یافت و از همان آغاز دوست و همکار محمد داود و دشمن شاه محمود خان بود . با اینکه در کابینه شاه محمود خان عضویت داشت، علیه او فعالیت میکرد و حتی در مجالس وزراء باوی ضدیت نشان میداد و دست بکارهائی میزد که بعضی از اعضای کابینه در همان وقت علیه او حرفهائی داشتند که شاید برداشت ایشان قدری بدبینانه و مغرضانه باشد! ولی به مجردی که تره کی بقدرت رسید، زابلی فوراً مکتوبی فرستاد و بعضی از املاک شخصی خویش را بدولت تره کی واگذار گردید . و در واقع این اقدام او هم جنبه تائیدی داشت و هم جنبه تشویقی! مهمتر از همه آنکه تره کی و یارانش (یعنی آنانکه شعار ضد سرمایه داری و فیودالیزم میدادند) برهیچکس و هیچ چیزی ترحم نکردند و خانه و مال و هستی مردم را ضبط و غارت نمودند، لیکن فابریکه کوکاکولای زابلی و دیگر فابریکه ها و دارائی اش تا زمان تره کی آزاد و در اختیار خودش بود که پسرش از آنها واریسی میکرد، و شاید که امروز هم به تصرف پسرش باشند .

ازدواج زابلی باخانم روسی که تاکنون هم زنده است و باوی در امریکا بسر می برد، بر همه گمان ها و بدگمانی ها می افزاید . و بی علاقه بودنش به آزادی افغانستان و عدم توجه و رابطه با جهاد و مردم مجاهد افغانستان، پرسش های بی جوابی را در اذهان عامه خلق می کند که امیدواریم چنین نباشد!

کار یکجا کشید

در ذکر وقایع سال ۱۳۳۱ش تا اینجا رسیده بودیم که انتخابات دوره هشتم شورای ملی توأم باناآرامی ها آغاز گردید و در اوج خشونت ها پایان یافت . اما وکلای جدید برخلاف سالهای قبل که در ماه جوزا شروع بکار میکردند . تا ماه اسد همان سال در مجلس حاضر نه شدند و روابط شورا و دولت در حال بلاتکلیفی قرار گرفت . بتاريخ ۱۴ اسد حکومت ابلاغیه ای انتشار داد و از وکلا خواست تا کار خود را آغاز کنند .

در اثر این اعلامیه شورا دایر شد و بتاريخ ۲۰ میزان رسماً افتتاح گردید . ولی دو هفته بعد بار دیگر جلسات آن تعطیل شد و و کلام بنام رخصتی زمستانی بخانه های خود رفتند . (اصلاح سال ۲۴ شماره ۵۳) .

در همین احوال دسته ای از روس ها بنام هیئت زراعی (مجادله با امراض نباتی) وارد کابل شدند . این افراد معمولاً شبکه های اطلاعاتی روس را به عهده داشتند و بارها دیده شده بود که در همچو حالات به افغانستان می آمدند و هیچکس نمیدانست که چه کاری انجام میدهند !

روابط افغانستان و امریکا در طول سال بسیار حسنه بود و به نحو مطلوب ادامه داشت ، تحریکات و ناآرامی ها هم بعضاً از همین جا و بهمین علت صورت میگرفت . بتاريخ ۷ حوت ۱۳۳۱ ش مطابق ۲۵ فبروری ۱۹۵۳ روس ها از طریق سازمان خبری «آژانس تاس» نسبت به موجودیت کارشناسان ملل متحد در شمال افغانستان اعتراض کردند و ادعا نمودند که هیئت مذکور تحت عنوان همکاری های زراعی و اقتصادی ، میخواهد از سمت شمال نقشه برداری کند و موقعیت جغرافیائی آنرا ارزیابی نماید . (روزنامه اصلاح سال ۲۴ شماره ۱۶۶ ، ۷ حوت ۱۳۳۱ ش) .

این ادعا از طرف حکومت افغانستان رد گردید و مسافرت هیئت ملل متحد به شمال کشور ، صرف همکاری های زراعی و اقتصادی وانمود شد . امر مسلم آن بود که روس ها از موجودیت نفت و گاز در شمال کشور آگاهی داشتند و آنرا میراث پدر خود می انگاشتند و از آن بیمناک بودند که باکشف آنهمه ثروت های طبیعی بوسیله متخصصان ملل متحد ، همه امیدها و نقشه های استعماری شان نقش بر آب میشود و از لقمه ای که برای بلعیدن آن دندان تیز کرده بودند ، بی نصیب میگردند .

در هر حال این حرکت و عکس العمل روس ها آشکارا ترین و بیشرمانه ترین نوع مداخله در کشور مابود و زنگ خطری محسوب می شد که بایستی فرمانروایان افغانستان پنبه غلفت را از گوش خود بدورمی افگندند و از همان روز برای جلوگیری از نفوذ روس و مداخلات بعدی اش آمادگی میگرفتند . لیکن زمان رنگ دیگر گرفت و کارها برلون دیگر شد!!

یک هفته بعد از گفتگوی (دیالوگ) رادیوئی بین کابل و مسکو، ستالین آدم کش و جانی معروف در گذشت (۱۵ حوت ۱۳۳۱ ش = ۵ مارچ ۱۹۵۳) . و محمد داود خان و عبدالحمید عزیز معین سیاسی وزارت خارجه ماموریت یافتند تا به نمایندگی از دولت افغانستان در مراسم تدفین او شرکت کنند . این سفر که گمان میرود بخواش خود محمد داود خان صورت گرفته باشد ، فرصت بسیار خوبی برای او بود و توانست از نزدیک بامالانکوف جانشین ستالین، بولگانین معاون او، و مولوتوف وزیر خارجه روسیه دیدار

و مذاکره کند . (۱)

گرچه محتوای مذاکرات اوبازعمای کرملن افشا نشد ، اما در کابل شایعاتی پخش گردید مبنی براینکه بین محمد داود خان و رهبران روس قول و قرارى صورت گرفته است . حقیقت امر را خدا می داند ، لیکن اثرات فوری و مستقیم این دید و بازدیدها آن بود که در بازگشت محمد داود خان بکابل ، سلطان احمد خان سفیر افغانستان در مسکو بوزارت خارجه مقرر گردید . واو همان کسی است که قبلاً جای جای درباره اش صحبت کردیم . این دگرگونی آنی و فوری بیانگر واقعیتی است که روس ها در قدم اول و باوارد کردن فشار (که شاید توسط محمد داود خان انجام شده باشد) ، شخص مطلوب و مورد نظر خود را در حساس ترین مرجع دولتی به کرسی نشاندند تا از این طریق بتوانند بر جریانات امور واقف گردند و از بسا کارهائی که ممکن انجام می شد جلوگیری نمایند .

تقریباً ۶ ماه بعد ، محمد داود خان نیز پس از مدت ها بیکاری ، به سمت رئیس هلال احمر مقرر گردید (۲۱ اسد ۱۳۳۲ ش) ، و همزمان با تقرر او به این وظیفه ، شایعاتی در کوچه و بازار و ادارات ، به راه افتاد که شاه محمود خان صدراعظم از وظیفه اش استعفا میدهد . این شایعات و تبلیغات اغلب بوسیله روس ها و گماشتگان شان و احیاناً توسط شاه و در اثر فشاری که بروی وارد آمده بود ، در میان مردم پخش گردید . زیرا بارها تجربه شده بود که آنچه دربار میخواست در زمینه اش تصمیم بگیرد ، قبلاً آنرا شایع میکردند تا افکار عمومی را در برابر آن بیازمایند و آمادگی های قبلی را فراهم کنند . بهرحال شاه محمود خان این افواها را در یک مصاحبه مطبوعاتی رد کرد و گفت:

تادامن کفن نکشم زیر پای خاک
باور مکن که دست زد اامن بدارمت

ولی از آنجا که روس ها مقدمات کار را فراهم کرده بودند و بر ماروشن نیست که چگونه فشاری بر شاه وارد کردند ، یکروز پس از این مصاحبه شب هنگام رادیو کابل محاصره شد و از قول دارالتحریر شاهی اعلامیه ای نشر گردید که شاه محمود خان صدراعظم از وظیفه اش استعفا داد و بجای او محمد داود خان بحیث صدراعظم افغانستان مقرر گردید .

این اقدام درست یکماه بعد از تقرر محمد داود خان بسمت رئیس هلال احمر و در شب دوشنبه ۱۴ سنبله ۱۳۳۲ هجری شمسی صورت گرفت ، و قرار اظهارات بعدی شاه محمود خان با بعضی همکارانش ، شخص شاه ازوی تقاضا کرده بود که در اینباره مقاومت و پافشاری ننماید . به این ترتیب چنانکه گفته آمد روس ها راه را برای بقدرت رسیدن محمد

۱ - مسافرت محمد داود خان و خبر مذاکرات اوبارهبران روس در روزنامه اصلاح ۲۵ حوت ۱۳۳۱ ش = ۱۵ مارچ ۱۹۵۳ صفحه

داود خان هموار کردند و مرحله ای از نقشه های شان را عملی نمودند • محمد داود خان بتاريخ ۲۸ سنبله کابینه اش را معرفی کرد که محمد نعیم برادرش بسمت معاون صدراعظم و وزیر امور خارجه و عبدالملک خان عبدالرحیم زی بحیث کفیل وزارت مالیه مقرر گردیدند و دوره دیگری در تاریخ کشور آغاز گردید •

ماجرا چگونه آغاز و چطور پایان یافت؟

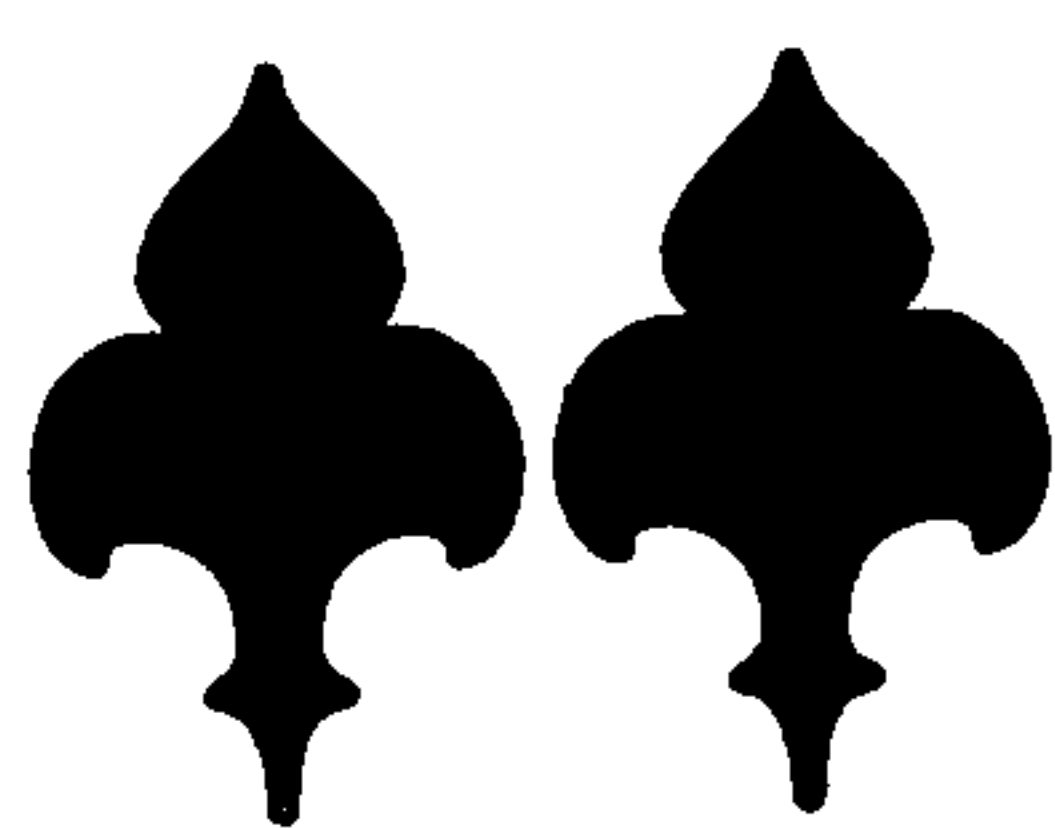
خوانندگان ارجمند بخوبی آگاهند که ملت مظلوم افغانستان بخصوص از یک قرن واند سال به اینطرف در بدترین شرایط وسیه ترین ایام بسربرده اند • حکایت ها و افسانه های از آدم کشی ها ، سفاکی ها ، بیدادگری ها ، سیاه کاری ها وسیه چاه ها در بین مردم و حافظه کهن سالان موجود است که به آسانی نمیتوان آنرا باور کرد •

موجودیت دستگاههای وحشتناک جاسوسی ، زندان های هولناک و انواع وسایل عذاب و شکنجه مردم را درچنان وضعی قرار داده بود که مرگ را برزندگی ترجیح میدادند • اهم تلاش و سیاست این بوده تا مردم را گرسنه نگهدارند ، بی سواد باشند ، تحت فشار قرار گیرند تا نتوانند گردن برافرازند و باد و بخاری در کله شان راه یابد • چون قدرت را بدون استحقاق و به حمایت استعمار تصاحب کرده بودند ، سخت می کوشیدند از دست شان نروند و در برابر خشم و انتقام جوئی قرار نگیرند • ادارات دولتی و مراجع فرمانروائی و تصمیم گیری همه در دست یک خانواده و افراد وابسته به ایشان بود • و بقیه ملت جز حیثیت غلام و برده از امتیازی برخوردار نبودند •

عمال و گماشتگان دولت هرکاری که دل شان میخواست انجام میدادند ، هیچکس برجان و مال خویش اطمینان نداشت و رشوه ستانی و بی عدالتی به اوج خود رسیده بود • توجه به خود و معیشت خود و بی اعتنائی بمردم بین طبقه حاکم و مردم فاصله های ژرفی ایجاد کرده بود و بتدریج بزرگتر و بزرگتر می شد • هیچکس بمشکلات جامعه و رفع نیازمندی های افراد کشور نمی اندیشید • بهترین راه را برای ادامه و بقای خویش در آن می دانستند تا بجای رأفت و مروت و محبت ، شدت و خشونت را در جامعه حکمفرماسازند و دار و زندان و برچه راجاگزین قانون و عدالت و انسانیت نمایند ، و این وضع که سالیان دراز ادامه داشت وضع جامعه را به حال خودکشی و قیام و انفجاردر آورده بود • بنابراین مصلحت اندیشی دربار و افراد مربوط به آن جهت بقای فرمانروائی شان حکم می کرد تا با آوردن شاه محمود خان بروی صحنه و برکناری محمد هاشم خان و پخش شعارهای آزادی و دیموکراسی ، عقده های مردم را در گلوی شان باز کنند و فرصتی فراهم نمایند تا نفس های گره خورده برهوا شود • و در عین حال جنبش های زیر زمینی و آزادی خواه مورد آزمایش و شناسائی قرار گیرد •

اینکار بامهارت و زرنگی در مرحله عمل قرار گرفت و بزودی دریافتند که حدس شان در بیداری ملت بیجا نبوده و مردم شایستگی آنرا دارند که نیک و بد را از هم تمییز کنند و در سرنوشت خویش سهم موثر و عملی گیرند .

آزادی مطبوعات ، انتخابات پارلمانی ، بوجود آوردن احزاب و انجمن ها و مساعد ساختن تظاهرات خیابانی همه از جمله آزمایش هائی بود که فرمانروایان افغانستان آنرا بکار بردند ، ولی همینکه دریافتند ملت افغانستان از آگاهی و بیداری کامل برخوردار گردیده است و ادامه اوضاع خطرانی را برای بقا و ادامه فرمانروائی شان در پی خواهد داشت ، فوراً دست بکار شدند و با آوردن محمد داود بر صحنه قدرت و سیاست ، آنهمه بساط آزادی و دیموکراسی تصنعی را درهم پیچیدند . البته عوامل مختلف دیگری نیز طبعاً در تداوم آن دکتاتوری ها و این دیموکراسی وجود داشت که در مباحث قبلی جای جای به آن اشاره شده است . روش ها و سیاستی که ازان یاد کردیم بعد از تغییر قانون اساسی در سال ۱۳۴۳ش باردیگر به آزمایش گذاشته شد و چنانکه دیدیم بازهم کلید کار و جریان امور در دست خود ایشان بود و هرکس که از حدود بردگی پا فراتر گذاشت بیرحمانه کوبیده شد و افراد و رجال زیادی را روی صحنه آوردند و بدور افگندند که در جایش از آنها به تفصیل صحبت خواهیم کرد . اما همانطور که در صفحات قبلی بیان داشتیم این همه بازی ها و عواملش بدست روس ها اسباب سازی می شد و مجریان امور را در شرایطی قرار میداد که از قبول آن ناگزیر بودند .



فصل هشتم

نخستین دورهٔ صدارت محمد داود خان

تقرر محمد داود خان بحیث صدراعظم باوصف آنکه روس ها قبلاً ذهنیت مردم را در اثر پخش شایعات و تبلیغات برای تحولی در دستگاه دولت آماده کرده بودند، باورنکردنی و غیر مترقبه بود بخصوص از آن جهت که شاه محمود خان از استعفای خویش انکار داشت و شایعات در اینباره را یکروز قبل رد کرده بود. چنان قدرت و فشاری که در یکروز توانست چرخ سیاسی افغانستان را وارونه کند و باسرعتی فوق تصور مسیرش را عوض نماید، جز توسط کرملن امکان پذیر نبود. زیرا محمد ظاهر شاه به هیچوجه نمیخواست عمش را از خود برنجانند، بخصوص که او شاه را برسریر سلطنت نشانده بود و حقی بگردن وی داشت.

اما در هر صورت مرحلهٔ مهمی از تطبیق نقشه های روس فرارسید، و رسیدن محمد داود بمقام صدارت مهمترین موفقیت و پیروزی ای بود که روس ها در افغانستان بدست آوردند و بعد از آن آشکارا اوبی پرده در سرنوشت کشور مادست درازی کردند. و آنچه انجام آن برایشان رویا و تصور بود، جنبهٔ عملی و تحقق یافت که در فصول بعدی از آن بحث خواهیم کرد.

محمد داود خان بتاريخ ۲۸ سنبله ۱۳۳۲ خورشیدی = سپتامبر ۱۹۵۳، کابینهٔ خویش را اعلان نمود و در اولین بیانیه اش که از رادیو پخش شد از آزادی «پشتونستان» نام برد و آنرا حق مسلم شان خواند، و این یگانه «تن» و حربه ای بود که روس ها پیوسته در آرزوی آن بودند تا بوسیلهٔ آن ریشه های آزادی و فکری مردم افغانستان را در داخل قطع کنند و زمینه را برای نفوذ خود و پیشروی بسوی جنوب آماده سازند.

البته از اینکه روس ها قبلاً کارهای مقدماتی را انجام داده بودند و بر اوضاع اطمینان داشتند، میخواستند مدتی تظاهر کنند و از نزدیکی زیاد با محمد داود خان خودداری نمایند. ولی دیگر این بازی های احمقانه آشکار شده بود و نمیتوانست پنهان گردد. هنوز روزی چند از صدارت محمد داود نگذشته بود که برای اولین بار در تاریخ دیپلماسی افغانستان و روس، دعوت باشکوهی به افتخار سفیر روس (میخائیل واسلیویچ دکتیار) در کابل از طرف وزارت امور خارجه برپا گردید که دران محمد نعیم خان معاون صدارت

و وزیر خارجه و هیئت کابینه اشتراک کردند و تا ساعت یازده شب ادامه یافت . این دعوت که در ماهیت خود مظهر سپاسگزاری و امتنان محمد داود خان از کمک های روس دربارهٔ بقدرت رسیدنش تلقی می شد ، وسیله ای بود که محمدنعیم خان میخواست اهمیت سفیر روس و توجه حکومت جدید را در داشتن روابط بهتر با روس ، به اعضای کابینه تفهیم نماید .

سفیر روس «دکتیار» بازرنگی و مهارتی که داشت افغانستان را با رویکار آوردن محمد داود خان بکام روس کشید و بیچارگی و بدبختی امروزی ما را ببار آورد و همین شخص بود که بعداً سفیر روس در پاکستان شد و پای نحس روس هارا به این سرزمین پاک کشانید و در نتیجه بنگله دیش را از پیکر پاکستان جدا ساخت .

جریان از اینقرار بود که او «دکتیار» با همان تردستی های سیاسی و تجارب شیطانی خویش ، ذهنیت مردم و حکومت پاکستان را نسبت به امریکا و کارشناسان امریکائی در پاکستان برانگیخت و نتیجه آن شد که ایالات متحده بساط خویش را برچید و کارشناسان خود را از آن کشور خارج کرد . اندکی بعد از خروج کارشناسان امریکائی از پاکستان ، مردم بنگله دیش را علیه حکومت مرکزی تحریک کردند و آشوب هائی را به کمک و یاری مستقیم و نظامی هند درانجا براه انداختند و پس از جنگ های خونینی که اتفاق افتاد پاکستان مجبور شد از بنگله دیش صرف نظر کند و لذا این قطعه خاک پاکستان در سال ۱۹۷۱ میلادی بحیث کشور جداگانه ای عرض وجود نمود و گماشته روس ها «مجیب الرحمن» فرمانروای آن شد . اما وی پس از اندک مدتی بدست یکتن از مسلمانان کشته شد و زمام امور آنجا برخلاف توقع هند و روس بازهم در دست مسلمانان افتاد . البته مداخلات و تحریکات مستقیم و بی شرمانه هند و روس هنوز هم ادامه دارد تا دیده شود کار بکجا میرسد .

برگردیم به جریانات کشور خود و آن اینکه در اوایل قوس ۱۳۳۲ش = (۱۹۵۳م) نکسن که دران ایام سمت معاونیت ریاست جمهوری امریکا را بعهده داشت وارد کابل گردید و از کوچه ها و بازار های کابل دیدن نمود . قصدوی آن بود تا نظام و اجتماع ما را ارزیابی کند و سیاست های آینده کشور خود را به اساس آن پایه گذاری نماید .

محمد داود خان حین مذاکراتش بانکسن حرفی از پسمانی و بدبختی مردم افغانستان و توجه و کمک به کشور ما بر زبان نیاورد و بجای تمام مسایل و مشکلات اقتصادی و اجتماعی ، قضیه پشتونستان را در میان کشید . و نامه ای هم در ارتباط به همین موضوع تسلیم وی نمود تا به آیزنهاور رئیس جمهور امریکا تقدیم کند .

برداشت نکسن از این سفر و نتیجه مذاکراتش بازعهای افغانستان و تبصره هائی که در جراید امریکا انتشار یافت ، منفی و غیر مطلوب بود . او در یکی از مصاحبه های خود گفته بود که در افغانستان از حیات اثری نیست و هر آنچه از داخل و خارج بدست می آید صرف

خود کامگی و عیاشی چند دزد ورهزنی میگردد که براین مملکت فرمانروائی دارند . نکسن گرچه قدی بلند داشت اما در این دآوری اش منطقی و آگاهانه عمل کرده است .

پس از مسافرت نکسن ، نزدیکی کابل و مسکو عملاً تبارز نمود و بتاريخ ۱۷ قوس ۱۳۳۲ هـ ش مطابق ۹ دسمبر ۱۹۵۳ یک هیئت فرهنگی تحت ریاست دکتر محمد انس خان رئیس پوهنتون کابل عازم مسکو گردید . ظاهراً این اولین هیئت فرهنگی می باشد که در تاریخ مناسبات فرهنگی دو کشور ، به مسکو رفت واز آن به بعد باب معارف افغانستان بروی روس ها بازگردید و این جرثومه های تباهی و فساد ، در کانون فکری و تربیوی ماراه یافتند و آهسته آهسته آنهمه فضای پاک و انسانی را مسموم و فاسد کردند .

در همان ایام رادیوی مسکو سروصداهائی بلند کرد و به اتهام اینکه پاکستان باحکومت امریکا پیمان نظامی بسته است ، از این کشور توضیحات خواست . پاکستان این اخبار و ادعارا رد کرد و تبلیغات مسکورا بی اساس خواند . این حرفها و شایعه سازی ها همه برای آن بود تا حکومت افغانستان را به تشویش اندازد و آنرا جهت افتادن بدامن روس تشویق کند . از همه مهمتر آنکه میخواست بااین نوع مداخله در امور کشور های آزاد چنگ و دندان بنماید و خودرا ژاندارم منطقه معرفی سازد . چنانچه امروز خود این کشور به بهانه اینکه شخص مجهول الهویه و یاگماشته و دست نشانده روس در کابل ، از مسکو تقاضای کمک کرده ، بیش از صد هزار قشون سرخ را با پیشرفته ترین ساز و برگ نظامی وارد افغانستان کرده است و روزانه صدها دهکده و روستا را به خاک و خون می کشد و میلیون ها انسان را تاکنون متواری و شهید کرده اند ، ولی همه اینهارا مجاز می دانند!!

هنوز شش ماه از صدارات محمد داود خان سپری نشده بود که روس ها دست به اقدامات اساسی و برنامه های بنیادی خودزدند و درانجام آن شتاب و عجله عجیبی داشتند . سومین سال پروتوکول تجاری بین دو کشور در برج جدی ۱۳۳۲ هـ ش به امضاء رسید و جراید کابل ازان استقبال بی سابقه ای کردند .

بتاریخ ۸ برج دلو همان سال ۱۳۳۲ هـ ش مطابق ۲۷ جنوری ۱۹۵۴ قرارداد اعمار «دوسیلو» بین تخنواکسپورت روس ووزارت مالیه افغانستان ، توسط (دکتیار) سفیر روس در کابل و عبدالملک خان وزیر مالیه امضاء گردید و به همین منظور مبلغ سه و نیم میلیون دالر از طرف روس ها به وزارت مالیه کریدت داده شد تا از آن در کار اعمار سیلوهای مذکور

استفاده شود . (۱) متن قرارداد مذکور چنین است:

((حسب موافقت حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که بحکومت شاهی افغانستان نسبت به ساختمان دو الیواتور و آسیاب و کارخانه نان پزی معاونت رسانیده باشد هر دو حکومتین راجع به مواد آتی موافقت نمودند .

ماده اول

حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به حکومت افغانستان قرضه پولی بمبلغ سه و نیم میلیون دالر اتازونی میدهد . این قرضه نظر به ساختمان دوسیلو و آسیاب و کارخانه نان پزی و برای تادیه جات سامان ولوازمات که از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی رسانیده میشود و برای پرداخت اجرا کردن کارهای تحقیقاتی و پروژه نمودن و همچنین برای جبران مصارف سمت شوروی که مربوط به اعزام متخصصین اتحاد شوروی به افغانستان برای اجرانمودن کارهای تخیکی میباشد استفاده خواهد شد . مبلغ قطعی این قرضه متذکره بعد از موافقت طرفین نسبت به اندازه رسانیدن سامان وخدماتی که سمت (طرف) شوروی اجرا می کند تعیین خواهد شد .

ماده دوم

موعد استفاده کردن از قرضه که در ماده اول ذکر شده است مدت سه سال معین میگردد که از اول ماه جنوری سال ۱۹۵۴ شروع می شود . تکت پولی به اندازه سه فیصد در یکسال از همان روزی که همان حصه قرضه مورد استفاده قرار میگیرد ، حساب می شود .

ماده سوم

حکومت افغانستان قرضه متذکره ماده اول و همچنین تکت پولی آنرا بذریعه رسانیدن پشم و پنبه به اتحاد شوروی به مقادیری که در بین طرفین موافقت شده است به قیمت هائی که راجع به این اموال درسالهای مربوطه برای تبادل اموال بین افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تعیین خواهد شد تادیه میگردد .

پرداخت کریدت مدت پنج سال است که از اول ماه جنوری سال ۱۹۵۷ به قسمت های مساوی سالیانه پرداخته می شود . تکت پولی قرضه در جریان کورتال اول (ربع اول) هر یک سال ازبابت دوره سال گذشته که تکت پولی حساب شده است تادیه میگردد .

ماده چهارم

موسسات مربوط افغانستان و شوروی در بین خود ها قرارداد هائی نسبت به رسانیدن سامان ولوازمات و خدمات تخنیکي مربوط و همچنین رسانیدن پشم و پنبه که در موافقت نامه هذا ذکر رفته است منعقد میدارد . در این قراردادها اندازه و قیمت ها و مواعد و دیگر شرایط رسانیدن آن و خدمات در نظر گرفته خواهد شد .

ماده پنجم

برای مقصد عملی ساختن حسابات قرضه که در موافقت نامه هذا پیش بینی شده است ، دافغانستان بانک و بانک دولتی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی حساباتی را مفتوح میدارند و اصول و ترتیب حسابات و عملی کردن حسابات را آنها معین خواهند نمود .

در شهر کابل مورخه ۲۷ ماه جنوری سال ۱۹۵۴ در دو نسخه که هر یک نسخه بزبان های فارسی و روسی بوده و هر دو متن یک نوع قوه را داراست عملی گردیده است .

بوکالت حکومت شاهي افغانستان
بوکالت حکومت اتحاد جماهیر شوروی
سوسیالیستی

(عبدالملک) م - دکتیار» (۱)

تاجائی که اسناد و مدارک دست داشته گواهی میدهد ، روس ها باوجود تعهد شان در ماده (۱۰) موافقت نامه ۲۸ فبروری سال ۱۹۲۱ و قرار دادها و پیمان های متعدد بعدی ، هرگز درباره امداد پولی به افغانستان ، اقدام نکرده اند و این بار اول بود که چنین برنامه ای را در میان گذاشتند و آنها باشرایطی که صدها جاسوس روسی و خانواده های شان بنام تکنیشن و کارشناس وارد افغانستان شدند و مصارف اعاشه و اباته و اجرت ماهوار آنان از همان پول قرضه روسی توسط افغانستان و به حساب افغانستان تاءمین و تادیه می شد . این قرضه راهم روس ها یکباره به افغانستان نمی پرداختند بلکه آنرا بدفعات مختلف کارسازی می نمودند و بهمان مقدار تادیه میکردند که مصارف خود روس ها را تکافومیکرد . از همین سبب بود که افغانستان در دراز مدت باید بمقدار قرضه های روس می افزود و تمام دار و ندار خود را در بدل تکتانه و ربح آن می پرداخت .

پشم و پنبه ای هم که افغانستان در بدل تکت پولی قرضه روس و پرداخت اقساط آن تحویل میداد ، بنازل ترین قیمت و مطابق به خواست و میل روس ها معامله می شد . وازان

بدتر که تمام سامان آلات روسی بوزن محاسبه میگردد و نه بنام جنس و مقدار . و در نتیجه همین بی التفاتی ها بود که در لجن زار قرضه های روس تا گلو غرق شدیم و آزادی سیاسی و اقتصادی ما به مخاطره افتاد .

در اوایل سال ۱۳۳۳ هـ ش مطابق اپریل ۱۹۵۴ قرار داد هائی بنام بیمه افغان و انگلیس ، ورکشاپ ترمیم موترهای انتر نیشنل امریکائی ، کمپنی زیمنس المان ، به امضاء رسید که تمام اینها جنبه نهایشی و عوام فریبی داشت تا مردم گمان برند که همه چیز بروند عادی است و چیز فوق العاده ای اتفاق نیفتاده است . چنانچه در همین اوقات اصولنامه سرمایه گذاری خارجی نیز به تصویب رسید و بانک صادرات و واردات امریکا هجده و نیم ملیون دالر را غرض ادامه کار هیرمند که قبلاً در عهد شاه محمود خان شروع شده بود ، بدولت افغانستان قرضه داد . (۱)

ولی هم پاکستان وهم امریکا از تحول اوضاع در افغانستان و نزدیکی بیش از حد محمد داود خان با روس ها نگران بودند . مخصوصاً از جریانات پنهانی و دامن زدن به قضیه پشتونستان که بهترین وسیله برای روس ها بود و تحریکات و تخریبات درمرز پاکستان که همه روزه توسط بعضی افراد بعمل می آمد ، و نیز تهدید و آمادگی های هند علیه پاکستان ، این کشور را بران داشت تا حمایت امریکا را جلب کند ، و ایالات متحده نیز که منافع خود را نسبت نفوذ و پیشروی روس در منطقه بخطر می دید ، ناگزیر بود پاکستان را در مسایل نظامی یاری دهد . لذا در ماه می ۱۹۵۴ مطابق جوزای ۱۳۳۳ ش معاهده ای بین این دو کشور به امضاء رسید که به اساس آن امریکا تعهد خویش را در تربیت افراد نظامی پاکستان و تهیه وسایل حربی آن اظهار نمود . لیکن از استقرار پایگاههای نظامی امریکا در پاکستان هنوز هم خبری نبود .

رفت و آمد هیئت های روسی در همین ایام بنام های مشاورین زراعت و امثال آن خارج از وصف است . فعالیت های مربوط به پشتونستان همه جا چشمگیر و فرا گیر بود و بسیار کسان در زیر سایه های این نام کام یافتند و به نواها رسیدند . وعده ای هم به جرم درک واقعیت امر ، ضد ملی و ضد سیاست های روز قلمداد شدند و مغضوب گردیدند . ملیون ها افغانی مصارف روزانه افرادی بود که در استراحت گاهی بنام «قبایل» خوابیده بودند و گاهگاهی اخباری از کندن یکپایه برق در قلمرو پاکستان و یا قطع کردن لین تیلیفون در آنسوی مرز ، در اختیار محمد داود خان قرار میدادند . و روس ها هم از این فرصت

طلائی حد اکثر بهره برداری میکردند و کارها همه برطبق مراد ایشان ادامه داشت . هر جا حرف از روس و دوستی اش بود و فرصت طلبان در کمین استفاده و سود جوئی .

شاه نیز که دروضع بدی قرار داشت و ناز محمد داود خان را برهر نیازی ترجیح میداد ، می کوشید تا بهرنحوی که میسر آید رضائیت روس ها مراعات گردد و منافع شان محفوظ بماند ، و بدین ترتیب روس ها هر روز یکی از برنامه های خود را عملی میکردند .

آنچه در پهلوی دیگر اقدامات شان به آن توجه داشتند ، نفوذ مستقیم درکانون های فرهنگی بود تا بتوانند یک عده افراد را به عنوان تحصیل و تربیه در روس ، تحت تاثیر قرار دهند . مخصوصاً سعی میکردند تا تعدادی از جوانان قبایلی را از لیسه های رحمن بابا و خوشحال خان که در سال ۱۳۳۳ ش تاسیس یافته بودند بنام تحصیل بروسیه اعزام دارند و آنان را در رشته های نظامی و فنی تربیت نمایند ، تا در برنامه های آینده خود از ایشان استفاده کنند . گرچه عده زیاد آنان باهمه مساعی روس ها بازهم از روسیه سالم برگشتند و خصوصیات ملی خود را حفظ کردند ، اما تعداد محدودی مانند اسلم وطن جار ، فیض محمد ، پاچاگل و امثال آنان رنگ روسی پذیرفتند و همه چیز را بجز اندیشه انحرافی لینن و منافع استعماری روس ، فراموش کردند . و ایشان بودند که در کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ ، اشتراک داشتند و با دست یابی بقدرت بر صاحبان خانه تاختند و حرمت نمک نگاه نداشتند .

در ادامه این اوضاع و احوال بتاريخ ۱۲ قوس ۱۳۳۳ هـ ش یک هیئت فرهنگی روسیه بنابذعوت دانشگاه کابل وارد افغانستان شد و از بعضی فاکولته ها ولسیه ها و موسسات صحتی و موزیم دیدن کردند .

در ۱۸ دلو همین سال مطابق ۷ فبروری ۱۹۵۵ به دولت پیشنهاد گردید تا سامان آلات مورد نیاز وزارت فواید عامه و بلدیة کابل از شوروی خریداری گردد . این پیشنهاد از طرف مجلس شورا و اعیان تصویب و پذیرفته شد و شاه نیز آنرا توشیح و قبول نمود . (۱)

این قرارداد ها قسمیکه در سال های اخیر و آنهم پس از خرابی روابط محمد داود خان با روس ها مورد توجه قرار گرفت ، فاقد تعیین و تشخیص نوع و کیفیت بود و سمت و پرزه باب و تراکتور و خشت پخته ، همه بوزن بالای افغانستان بفروش میرسید و در اندک زمانی تحویل خانه های افغانستان مملو از آهن کهنه و پرزه های از کار افتاده و چیزهای دیگر گردید که هیچکس تا همین اکنون بشمول خود روس ها نمیدانند که آنها چه هستند و برای چه کاری میتوان استفاده نمود!

ای داد و بیداد! که هیچکس دران ایام از ترس محمد داود خان و یاتطمیع شدن بوسیله روس ها، نه در شورا، نه در مجلس سنا، نه در کابینه و نه در مطبوعات، لب به اعتراض نگشود و به عنوان احتجاج علیه این جنایات دست از کارنکشید. پنداشتی همه افسون شده اند و دلها از تپش باز مانده است.

اقدام بی نتیجه و جنون بی محتوا

در گذشته اشاره گونه ای کردیم که با رویکار آمدن محمد داود خان برمسند قدرت و صدارت افغانستان، مسئله پشتونستان به شدت اوج گرفت و در مناسبات ما با پاکستان اثرات نامطلوب گذاشت، و تا بدانجا پیش رفت که جنگ سرد و شدید تبلیغاتی، به برخوردهای مسلحانه مرزی تبدیل گردید. در ماه فبروری ۱۹۵۵، مالنکوف جانشین ستالین و دبیر اول حزب کمونست روس از عهده اش اسعفداد و در کادر رهبری کرملن تغییراتی وارد آمد. در این تحول بولگانین بحیث رئیس شورای وزیران و خروشچف به صفت دبیر اول حزب برگزیده شدند.

ناظرین اوضاع در کابل فکر می کردند که شاید مشی سیاسی روسها نیز در منطقه عوض شود و از دست اندازی و تحریک خودداری کنند. لیکن جریانات بعدی نشان داد که روس ها نه تنها در روش خویش تجدید نظر نکردند، بلکه آنرا تأیید و توسعه دادند. در اوایل حمل ۱۳۵۵ هـ ش مطابق مارچ ۱۹۵۵ حکومت پاکستان تمام مناطق قبایل پشتون آنسوی خط دیورند را جزء واحد اداری خود ساخت و آنرا بنام «یونت غربی» پاکستان اعلام نمود. این اقدام عکس العمل هائی را در کابل برانگیخت و محمد داود خان بتاریخ ۹ حمل ۱۳۳۴ هـ ش مطابق ۳۰ مارچ ۱۹۵۵ بیانیه ای از طریق رادیو ایراد کرد و اقدام حکومت پاکستان را در زمینه، غصب حقوق پشتون ها خواند و از آن به شدت نکوهش نمود.

فردای آنروز در اثر اوامری که به والی ها و حکام داده شده بود، در اکثر ولایات افغانستان تظاهراتی علیه پاکستان براه افکنده شد و روستائی و شهری دران شرکت کردند. دوستان داخلی و خارجی و در مجموع افرادی که قضیه پشتونستان برای شان حکم «مائده» آسمانی را داشت، در دامن زدن به هیجان عمومی و تحریک بیشتر محمد داود خان، همنا گردیدند. تاآنکه در برج ثور ۱۳۳۴ هـ ش بار دیگر تظاهرات شدیدی در کابل و جلال آباد اوج گرفت و بیرق سفارت وقونسلگری پاکستان پائین کشیده شد و به تعقیب آن از طرف

محمد داود خان امر آماده باش و احضار عمومی و سفربری صادر گردید .

موضع گیری و خصومت علیه پاکستان به حدی از طریق رادیو و جراید تبلیغ و تلقین شد که مردم بی خبر و بیچاره ما در تحت تاثیر آن سرازپا نشناختند و در یک هفته از تمام ولایات افغانستان به کابل سرازیر شدند و گمان میرفت که در اندک زمانی باهمان عجله و شتاب به بحرهند خواهند رسید . ولی محمد داود خان که در چنته اش جز حرّ و احساسات چیزی نداشت و فکر میکرد روسها بصورت اضطراری بیاری اش خواهند شتافت ، پس از استمزاج دریافت که سخت اشتباه کرده و خیز بیجازده است . بنابراین گامی فراتر نهاد و کماکان به جنگ سرد و تبلیغات رادیویی ادامه داد . در جریان این بحران و هیجان «دکتیان» سفیر روس شام ۷ جوزای ۱۳۳۴ هـ ش از شاه درخواست ملاقات فوری نمود ، (۱) و مسلماً میخواست او را از عواقب امر برحذر دارد . اینکه چرا سفیر روس در همان آغاز داخل اقدامات نشد ، منتظر ارزیابی قضیه توسط مسکو و اوامر هدایت کرملن بود . زیرا روس ها هنوز برنامه های عملی خویش را تازه در افغانستان آغاز کرده بودند و کارهای شان در نیمه راه قرار داشت و هرگز یارای آنرا نداشتند و نمیخواستند به آن زودی در منطقه دست به اقدامات عملی و خطرناک بزنند . لذا خواستند از طریق شاه و خیلی هم ماهرانه ناتوانی های نظامی و اقتصادی افغانستان را مطرح کنند و زمینه را برای بهره برداری بیشتر و کارهای اساسی تر و مطابق بانقشه های قبلی آماده سازند ، و خواهیم دید که چگونه اینکار را بامهارت انجام دادند و کشور ما را به این تباهی وسیه روزی کشانیدند . روس ها میدانستند که مداخله نظامی در این مسئله پای امریکا و انگلستان را احتمالاً در میان خواهد کشید و در فرجام نفعی از آن ایشان نخواهد بود . در عوض می کوشیدند از جریاناتی که اتفاق افتاده بود و از کمبود ها و نیازمندی هائی که برغرور و خود خواهی محمد داود لطمه وارد کرده بود ، بحد کافی استفاده نمایند .

مقارن در گیری ها وجدال های یاد شده ، هیئتی از افغانستان بمسکو فرستاده شد تا درباره ترانزیت مال التجاره افغانستان از خاک روس بامقامات آن کشور مذاکره کند . در نتیجه آن دو طرف به داشتن حق ترانزیت آزاد در خاک همدگر موافقه کردند و بتاريخ ۵ سرطان ۱۳۳۴ هـ ش مطابق ۲۸ جون ۱۹۵۵ موافقت نامه هشت ماده ای را در مسکو امضاء نمودند . (۲)

موافقت نامه مذکور بتاريخ ۱۶ اسد ۱۳۳۴ هـ ش = ۷ اگست ۱۹۵۵ ، از طرف دوره نهم

شورای ملی به تصویب رسید و شاه آنرا توشیح فرمود . و در ۲۱ همین ماه معاهده تبادلّه

۱- روزنامه اصلاح ۸ جوزای ۱۳۳۴ ش ، صفحه اول . و نیز درینباره رجوع شود به شماره های برج ثور اصلاح در همان سال .

۲- مناسبات افغانستان و اتحاد شوروی ، سند شماره (۷۱) صفحه ۷۸-۸۰ .

پارسل های پوستی بین مملکتین نیز به امضاء رسید ، و بدیمنوال همه روزه موافقت نامه هائی با روس ها امضاء می شد و هزاران روسی بنام های متخصص و مشاور فنی وارد افغانستان میگردد .

در جریان سفربری ها ، عربده ها و غرزدن ها که در بالا اشاره شد بعضی از کشور های اسلامی جهت پایان دادن به ماجرا و جلوگیری از تصادمات مسلحانه ، بین دو کشور پادرمیانی کردند و در نتیجه این وساطت بتاريخ ۱۹ سنبله ۱۳۳۴ ش مطابق ۱۲ سپتامبر ۱۹۵۵ بیرق سفارت و قونسلگری پاکستان بار دیگر توسط محمد نعیم خان معاون صدارت و وزیر امور خارجه ، در کابل و جلال آباد بر افراشته شد و از مساعی برادرانه کشور های سعودی ، ایران ، مصر و عراق قدردانی و سپاسگزاری بعمل آمد . (۱)

محمد داود خان که از اقدامات جنون آمیز و بی اثر خود ، سر شکسته و نادم به نظر میرسید ، در پی آن شد تا التماس بیشتری از روس ها بکند و سلاح و جنگ افزار دریافت نماید . روس ها نیز که مدت ها صرف مساعی کرده بودند تا چنین فرصتی را فراهم سازند ، این احساس و درخواست محمد داود خان را به گرمی و سرعت استقبال کردند و موضوع از مذاکرات مخفی و پشت پرده روی صفحات جراید و درمیان مردم افتاد-بتاریخ ۲۱ میزان ۱۳۳۴ ش مطابق ۱۵ اکتوبر ۱۹۵۵ در جراید خبری انتشار یافت که بنابعدعوت محمد داود خان صدر اعظم ، بولگانین و خروشچف در اخیر نوامبر بکابل می آیند ، قبل از مسافرت آنان بکابل ، هیئتی از کانگرس امریکا وارد کابل شد (۱۷ عقرب = ۱۰ نومبر) و با محمد داود خان ملاقات کردند . ولی موضوع و نتیجه اش اعلان نشد ، و پیدا بود که محمد داود خان نمیتوانست در چنان حالت و شرایط پا از گلیم روس فراکشد و با هیئت امریکائی مذاکرات مثبت و سازنده ای انجام دهد .

لویه جرگه سال ۱۳۳۴ هـ ش

برای اینکه محمد داود خان وابستگی و گرایش فکری خودش را جنبه قانونی بخشد ، و برای اینکه اتهام حجتی در برابر مردم ارائه دهد و زمینه را جهت انجام تمنیات روس ها و سرازیر شدن سلاح های زنگ زده و فرسوده آنها فراهم سازد ، قبل از ورود مهمانان روسی خود ، بتاريخ ۲۳ میزان ۱۳۳۴ ش فیصله ای را در شورای ملی به تصویب رسانید که :
ملت افغانستان به هیچوجه ، علاقه های پشتونستان را که خلاف میل و اراده خود آن مردم به پاکستان الحاق گردیده جزء خاک پاکستان نمیداند و آنرا محکوم میکند .

سپس اقدام به تدویر «لویه جرگه» نمود و جرگه مذکور بتاريخ ۲۲ عقرب ۱۳۳۴ ساعت دو و سی دقیقه بعد از ظهر در تالار قصر «ستور» توسط شاه افتتاح گردید . بعد از بیانات

شاه محمد، گل خان مومند به صفت نایب رئیس انتخاب شد و اداره مجلس را به عهده گرفت. و آنجا محمد داود خان پشت میز خاطبه رفت و ضمن بیانات مفصل و پرطمطراق در مورد پشتونستان و سیاست های دولت اظهار داشت که:

((حکومت افغانستان در مدت ۸ سال سعی و کوشش کرد تا از راه مفاهمه و دوستانه اهمیت موضوع را به زمام داران پاکستان حالی سازد و برای حل مسألت جویانه ای به فیصله برسد. متأسفانه که تمام مساعی حکومت افغانستان بجائی نرسید بلکه نتیجه آخرین آن ادغام جبری خاک پشتونستان در خاک پاکستان گردید با این اقدام خود زمام داران پاکستان ثابت کردند که تصمیم گرفته اند برخلاف میل و آرزوی ملت پشتونستان شخصیت ملی و حقوقی آن قوم را برای همیشه از بین برده و علاقه های آنرا برخلاف میل آن مردم جزء پاکستان بسازند. از طرف دیگر با کمک های نظامی و اقتصادی که پاکستان از بعضی ممالک بزرگ دریافت کرده و میکند، موازنه قواری بکلی در این قسمت آسیاب رهم زده و خطرات مدهشی برای امروز و فردای افغانستان تولید کرده است. چنانچه همین تقویت نظامی پاکستان موقع داده است تا از راه جبر و ظلم بیشتری حقوق مردم پشتونستان را پامال ساخته و برای نابودی و امحای آنها قدم های درشت و سنگین بردارد.))

و در اخیر بیانیه اش را به نکات زیر که هدف اصلی و اساسی اش را احتوا میکند، خلاصه نمود و گفت:

((بنده بحیث خدمتگار قوم وظیفه وجدانی و ملی خود میدانم که حقایق و خطراتی را که افغانستان به آن مواجه شدنیست، به اطلاع نمایندگان محترم ملت برسانم و با کمال وضاحت روشن سازم که در این موقع مهم و تاریخی دو نقطه بارز برای فیصله نزد حکومت و ملت افغانستان عرض و جود می کند:

اول. آیا حکومت افغانستان صدای تظلم و ندای مصرانه مردم پشتونستان را مربوط به حمایه حقوق مسلم آن برادران خون شریک خود لبیک بگوید و حقوق مشروع شان را حمایت کند یانی؟

دوم. چون موازنه قوا با کمک تسلیحاتی ای که با پاکستان کرده شده و می شود کاملاً برهم خورده، آیا حکومت افغانستان برای بقا و محافظه شرافت ملی خود بغرض تقویه دفاعی اقدام نماید یا خیر))

مجلس که ۳۷۱ نفر نماینده در آن اشتراک داشت، سه روز در اطراف پیشنهاد حکومت به شور و مباحثه پرداخت و بتاريخ ۲۴ عقرب کمیسیونی را موظف ساخت تا فیصله آخری «جرگه» را تسوید و به مجلس عمومی حاضر دارد. کمیسیون مذکور تسوید

نهایی را که مطابق بفرمایش محمد داود خان و محمد گل مومند ترتیب یافته بود، بتاريخ ۲۷ عقرب به مجلس عمومی ارائه داد و به اتفاق آراء تصویب شد که:

۱ - حمایت حقوق و تعیین سرنوشت مردم پشتونستان که برادران هم کیش وهم نژاد ما هستند بنا بدرخواست عامه مردم پشتونستان، وظیفه ملت و حکومت افغانستان است . بناءً علی هذا لویه جرگه بحکومت توصیه می کند که مطابق ایجابات اوامر شرعی و اشتراک تاریخ و عرق و کلتور، از درخواست عامه مردم پشتونستان برای حق تعیین سرنوشت آنها حمایت نماید .

۲ - نظر به سیاست موجوده حکومت پاکستان مخصوصاً بهم خوردن توازن قوا در این منطقه که در اثر گرفتن کمک های نظامی پاکستان از ممالک بزرگ بعمل آمده ، و اضرار، اراده سوء و اقدامات خطرناک پاکستان به افغانستان نیز متوجه گردیده است . پس در چنین موقع پر خطر وظیفه حکومت است تا مملکت را نظر به فریضه حفاظت استقلال و تمامیت تقویه کند . بناءً علیه لویه جرگه بملاحظه این ایجابات و ضرورت وقت ، حکومت را توصیه می کند تا بهرگونه طرق و وسایل که ممکن و بهر قسمتی که بصورت شرافتمندانه میسر شود ، مملکت را بغرض دفاع مجهز و تقویت نماید .

۳ - لوی جرگه بنماینده از ملت افغانستان (در حالی که همه بوسیله حکومت انتخاب شده بودند نه ملت) ، اعلام می کند که به هیچ صورت علاقه های پشتونستان را برخلاف میل و آرزوی خود ملت پشتونستان جزء خاک پاکستان ندانسته و در این مورد تصویب نمبر ۷۲ تاریخی ۲۳ میزان ۱۳۳۴ مجلس شورای ملی و اعضای آنرا تأیید می کند . در خاتمه لوی جرگه به پشتیبانی هر سه مطلب فوق آمادگی ملت را بحکومت وعده و اطمینان میدهد» (۱)

جنرال آیزنهاور رئیس ایالات متحده امریکا در جریان جرگه موصوف آنها در مورد خاص پشتونستان ، مکتوب مفصلی بنام ملت افغانستان و لوی جرگه فرستاد که ترجمه فارسی آن توسط محمد نعیم خان معاون صدارت و وزیر امور خارجه ، در جرگه قرأت گردید . او در مکتوب خود علاقه مندی ملت امریکا را بمردم افغانستان وانموده و از جرگه خواهش کرده بود تا در قضیه خویشان داری نشان داده و برای حفظ صلح و ثبات منطقه از صبر و تحمل کار بگیرند . (۲)

چنانکه ملاحظه میشود و بدانگونه که در بالا اشاره شد هدف اصلی محمد داود خان از دایر کردن این جرگه ، عقد قرارداد های نظامی با روس و خریداری اسلحه از این کشور

۱ - روزنامه اصلاح ۲۲ عقرب ۱۳۳۴ ش مطابق ۱۵ نوامبر و شماره ۲۸ عقرب = ۲۱ نوامبر ۱۹۵۵ صفحه اول و چهارم .

۲ - لویه جرگه ها ، نسخه خطی نوشته : م . ع . ف صفحه ۱۸۲ .

است • و روس ها هم به بهانه اینکه کشور پاکستان خود را تقویت نظامی می کند محمد داود خان را در اینکار تشویق میکردند و می کوشیدند نقشه ها و پلان های خویش را گام بگام در کشور ما پیاده کنند •

خرید سلاح های روسی طبعاً ایجاب میکرد تا افسران روسی هم در اردوی افغانستان راه یابند و جوانان افغانستان و افسران جوان باید به روسیه می رفتند و طریق کاربرد این سلاح ها را فرامیگرفتند • و این یگانه راه و اصولی ترین اقدامی بود که در فرجام اردوی افغانستان را در اختیار روس ها و افراد تربیت کرده شان قرار میداد و راه نفوذ روس و سرنگونی نظام را فراهم می کرد و همینطور هم شد •

البته محمد داود خان باتدویر لویه جرگه از یک زرنگی و عوام فریبی خاص استفاده کرد و آن رسمیت دادن به اقداماتش درباره خریداری سلاح و قرارداد های نظامی از طریق تائید و سفارش نمایندگان مردم بود • و بدین ترتیب خواست تا ذهناً خود را در برابر پی آمد آینده تبرئه کند • گرچه این نمایندگان نیز بدستور خودش انتخاب شده بودند و اراده مرم هرگز دران دخالت نداشت •

بهمه حال ، این جرگه فرمایشی ، جهت گیری محمد داود خان علیه پاکستان و زمینه سازی برای نزدیکی با روس و خریداری اسلحه روسی ، جز خیره سری و خود خواهی محمد داود خان اصلاً ماهیت و مفهومی نداشت و باهیچ منطقی جور در نمی آمد •

طرح مسایلی از قبیل: ((بهم خوردن توازن قوا در منطقه)) ، «محافظة شرافت ملی» و «تظلم و داد خواهی پشتون ها» و امثال آن که محمد داود خان در توجیه اقدامات و انگیزه های روانی خویش میخواست است از آنها استفاده کند ، در حقیقت حرفهای خیلی بی محتوا و مغایر با واقعیت های عینی و ذهنی و تاریخی و مخالف با مصالح و منافع ملی افغانستان در حال و آینده بود زیرا:

اولاً: مسئله قبایل سرحد به اساس پیمان هائی که امیر عبدالرحمن ، امیر حبیب الله خان و امیر امان الله خان با دولت برتانوی حاکم بر قاره هند انجام داده بودند و قبلاً از آن نام بردیم ، بکلی روشن بود و جائی برای نزاع و دعوا وجود نداشت •

ثانیاً: اکثریت قبایل پشتون هنگام رای گیری عمومی در سال ۱۹۴۷ م به تشکیل حکومت اسلامی پاکستان و الحاق خود به آن کشور رای دادند و دیگر حرفی از «تظلم و داد خواهی» در میان نبود • آنکه این «تظلم» را شعار خود قرارداده بود ، خادم سرسپرده گاندی و نهرو « خان عبدالغفار خان» بود و جائی که این «تظلم» از انجا الهام میگرفت و تحریک و تمویل می شد ، کنگرس هند و کرملن بود •

ثالثاً: توجه پاکستان به امور نظامی آن کشور بخاطر دفاع از خود و آنها در برابر تهدیداتی بود که هر آن از سوی هند بروی وارد می شد • اشتراک پاکستان در پیمان دفاعی

«بغداد» هم روی همین احساس و مجبورت بود و هرگز ربطی به افغانستان نداشت .
 اصولاً ساختمان و اهداف پیمان مذکور که اکثریت آنرا چهار کشور مسلمان منطقه تشکیل میداد ، به هیچوجه خطری را متوجه افغانستان نمیساخت . بخصوص که سه کشور عضو پیمان (ترکیه ، ایران ، عراق) با افغانستان روابط حسنه داشتند و حکومت انگلستان و امریکا با افغانستان دوست و برای بقا و آزادی آن علاقه مند بودند .
 اساساً فکر «بهم خوردن توازن قوا در منطقه» و «تقویت نظامی پاکستان» و سوسه هائی بود که خناسان دهلی و مسکو در گوش محمد داود خان زمزمه میکردند و میخواستند از اینطریق و با ایجاد درگیری بین پاکستان و افغانستان اهداف چند بعدی خودرا برآورده سازند ، چنانچه اینکاررا کردند .

رابعاً: «شرافت ملی افغانستان» بمفهوم اصلی کلمه تا آنروز کاملاً محفوظ بود و دلیلی وجود نداشت که محمد داود خان در جرگه آنرا مطرح کرد و سلاح روسی را وسیله «مخافطت» آن وانمود ساخت . این «شرافت» وقتی بخطر افتاد که دست پاک جوان افغان به سلاح روس ملوث گردید و ذهن و فکر و خصوصیت های قومی و اسلامی اش تحت تلقینات ضد انسانی و استعماری مشاورین و معلمین روسی مسموم و فاسد شد .

خامساً: با روس یعنی کشوری که در خونش ، در اندیشه اش ، در ضمیرش و در حرف و کلامش با خدا ، اسلام و انسانیت تضاد وجود داشت و دارد ، دوستی و موالات شرعاً ، عقلاً و مصلحتاً ناجایز بود و معلوم نیست جرگه سازانی که دشمنی علیه یک کشور مسلمان را امر شرعی وانمود میکردند ، درباره دوستی با روس چه فتوائی داشتند؟

سادساً: اگر واقعاً قلب محمد داود خان و دستگاه حاکم به افغانستان بخاطر قطعه خاکی می تپید که در آنسوی دیورند قرار داشت و استعمار بریتانیا آنرا از پیکر افغانستان جدا کرده بود و یا احساس شان به علتی جریحه دار شده بود که تعدادی از برادران خون شریک پشتون ما در تحت اداره پاکستان درآمده بودند ، پس چه رمزی بود و چه دلیلی وجود داشت که در برابر اسارت و غصب حقوق برادران خون شریک و مسلمان دیگر ما در مرو ، پنجده ، پامیر کلان و جزایر خورد و کوچک دوسوی آمو ، مهر سکوت بر لب نهاده بودند؟؟

اگر این طرف با چهار تا کوه خشک و آفتاب زده محاط بود ، در آنسو حداقل لعل و لاجورد وجود داشت! اگر در این سمت یک کشور مسلمان بتازگی سربرآورده بود ، در آنطرف شیطان استعمار و ملحد دیرین قد بلندک میگردد! اگر در اینطرف زخم استعمار تا حدودی التیام یافته بود، در آنطرف هنوز از قلب و سینه کودکان مرو و بخارا و پنجده و پامیر خون می چکید! هنوز از فرغانه بوی خون می آمد، هنوز اشک برادران بخارائی ما، نه خشکیده بود! هنوز فریاد و امصیبتا و «تظلم» آنان در شهرها و روستاهای افغانستان به گوش میرسید! هنوز مردم

از نام روس و روسی نفرت داشتند .

چرا محمد داود خان و زعمای قبل و بعد آن یکروز هم علیه روس و مظالم آن جرگه سازی نکردند؟ چرا یکبار هم کسی از سرزمین های افغانستان یاد نکرد که روس ها آنرا در قرن ۱۸ و ۱۹ به خاک خود الحاق نمودند؟ چرا در برابر تجاوز و پیشروی روس در خاک بخارا و مرزهای کشورما ، لشکر کشی و سفربری صورت نگرفت؟؟

آری جواب این همه «چرا» ها روشن است! آنجا منافع تعدادی از عناصر مفت خوار و طفیلی مطرح نبود ، ولی اینجا دامن دامن پول میگرفتند ، آنجا هنگامه سازی درمیان نبود ، اما اینجا هر روز سرنای آن از دهلی و مسکو پف می شد! آنجا به قبایل و عشایر دیگری تعلق داشت ، و اینجا به قبایل دیگر!!

و خلاصه آنکه خاست ما وغوغای ما و کج کلاهی ماواراده ما علی الرغم ادعای ما ، از نفس ما و تمنیات مردم ما و منافع قومی «ملی» ما الهام نمی گرفت ، بلکه همه چیز تا دیرزمانی بر ما تلقین می شد و همه کارما و حرکات ما و تصمیم ما آگاهانه و یا غیر شعوری مدت ها به تحریک دیگران و مراد دیگران انجام می یافت . وقتی بخود آمدم که فرصت از دست رفته بود و تانک های روسی جهت حرکت بسوی ارگ شاهی آمادگی میگرفتند .

اولین دیدار زعمای روس از افغانستان

هنگامی که محمد داود خان سرگرم مرخص کردن اعضای لوی جرگه خود بود و برای پذیرائی از مهمانان روسی اش ترتیبات میگرفت ، بولگانین و خروشچف در دهلی بسر می بردند و مشغول مذاکره با «نهر» بودند تا برنامه ها و دسایس استعماری و شیطانی خویش را در افغانستان و پاکستان هم آهنگ سازند .

پس از دیدار با نهر و بتاریخ ۲۲ قوس ۱۳۳۴ مطابق ۱۵ دسمبر ۱۹۵۵ وارد کابل شدند و باتشریفات خاص بدرقه گردیدند . این نخستین بار بود که پای نحس سردمداران کرملن در خاک ماوارد گردید و نکبت و نحوست و بدبختی وادبار را باخود ارمغان آورد .

آسمان دران روز گریه میکرد ، فضای کابل سخت سوگوار و ماتم زده به نظر میرسید ، پنداشتی که شب آفت واندوه برکوی و ایوان کشور سایه افکنده و ایام آبستن حوادث است!! کهن سالانی که روس هارا میشناختند وازکید و حيله و غداری آنان آگاه بودند ، مسافرت بولگانین و خروشچف را به افغانستان ، طلیعه استعمار نو و نشانه بدبختی و سیه روزی می انگاشتند و به شدت اظهار ناراحتی و نگرانی میکردند . من که هنوز رشد نکرده بودم و از روس و کارنامه ها و ماهیتش چیزی نمیدانستم ، بکلی بهت زده شده بودم و باخود می گفتم ، اینهمه نفرین و بدبینی برای چه؟؟

خوب بیاد دارم که مردم جهت اشتراک در مجلس سخنزانی مهمانان محمد داود خان

بسوی «چمن» سرازیر بودند ولی در چهره یکی هم آثار شادمانی دیده نمی شد بعضی از موسفیدان باتاءثر عمیق و نگاههای پرخشم و حسرت آلود ، مراجعین به «استید یوم چمن» را مورد نکوهش قرار داده و سرنوشت بخارا را در زیر لب زمزمه میکردند ، لیکن رمز این وسواس ودلهره ها در ذهن اغلب مردم ماناشناخته بود!!

بولگانین و خروشچف مذاکرات سازنده و مفصلی باشاه و محمد داود خان انجام دادند و باتکاء و اشاره به معاهده ۲۸ فبروری ۱۹۲۱ تاکید کردند که روابط افغانستان و روسیه در آینده گسترش یابد . در حالی که معاهده مذکور قبلاً از طرف روس ها نقض شده بود و در گذشته آنرا ارزیابی کردیم .

محمد داود خان در سخن رانی کوتاهی مهمانانش را خیرمقدم گفت و اظهار داشت که: ((مهمانان محترم ما پس از مسافرت دور و درازی در کشور پهناور هند باهوای گوارای آن مملکت دراین موسم به پایتخت باستانی و کوهستانی ما تشریف آورده اند ، متأسفانه بادهای سرد زمستانی میوزد و درین فصل شادابی کشور و زیبایی های آن جلوه گری ندارد ولی شاید گرمی محبت و آغوش باز مردم افغانستان برودت زمستان و ناملایات طبیعت و کمی وسایل را تا حدی جبران نماید و دوستان ما خویشان را درخانه دوستان صمیمی خود و دیار آزادگان قلب آسیا بیابند که همواره آزادی را گرمی ترین گنجینه و غنای خویش محسوب داشته اند .))

چنانچه بملاحظه میرسد دراین بیانیه روی دو نکته یعنی: آزادی خواهی و آزادی مردم افغانستان و محبت و دوستی آنان تکیه و تاکید شده است که هر دوهم واقعیت دارد و اوراق تاریخ شاهد آنست . شخص محمد داود خان نیز بدون تردید باهمه اشتباه و معایب سیاسی خویش ، مرد آزاده و آزادی خواهی بود و طبیعتاً با هر نوع سلطه ای تضاد داشت . ولی این حرفها در گوش مهمانان روسی اش ناآشنا بود و چنین آرزویی بدان مانستی که از کام اژدها انگبین توقع شود .

اساس لغزش سیاسی محمد داود خان هم از همین جا مایه گرفت که باوجود همه شواهد تاریخی و باتهام اسناد و قراینی که درباره روس و ماهیت و شناخت آن وجود داشت ، احساساتی ، خوش بینانه و شتاب زده عمل کرد و کارنامه های خاینانه و استعماری کرملن را در تاریخ و ماحول خود نادیده انگاشت . آری!

هر که نامخت از گزند روزگار

هیچ ناموزد زهیچ آموزگار

در اعلامیه مشترکی که بتاريخ ۱۸ دسامبر ۱۹۵۵ مطابق قوس ۱۳۳۴ ، انتشاریافت

سه مطلب جلب نظر می کرد .

۱- روس ها بمنظور همکاری تخنیکي و مالی به افغانستان پرداخت اعتباری (کریڈت) معادل یکصد ملیون دالر امریکائی را به محمد داود خان وعده دادند تا ازان در ساحات: پیشرفت زراعت ، ساختمان استیشن برق ، سیستم آبیاری ، ترمیم خانه های موتر و ساختمان میدان هوائی کابل استفاده شود . و موافقه شد تانهایندگان باصلاحیت دو طرف در فرصت ممکن باهم مذاکره کرده ، نحوه استفاده و شرایط قرضه مذکور را ارزیابی نمایند .

میعاد قرضه مذکور برای مدت ۳۰ سال در نظر گرفته شده بود که بعد از ۸ سال تادیه آن آغاز می شد و در ۲۲ سال باپرداخت دو در صد تکت پولی آن خاتمه می یافت . در واقع میعاد این قرضه طوری پیش بینی و محاسبه شده بود که باختم آن واکمال «پروژه های» روسی ، تجاوز و حمله آنان نیز در افغانستان آغاز می شد و همه چیز در اختیار خودشان قرار می گرفت . و فی الجمله دامی بود که سروکله محمد داود خان را دربند کشید و دیگر نتوانست پایش را از آن حلقه برون کشد .

۲- در اعلامیه مذکور تذکر رفته بود که:

((حکومت پادشاهی افغانستان و حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی عقیده دارند که آن ملل و اقوامی که هنوز از آزادی و حاکمیت ملی خود محروم اند به اساس منشور سازمان ملل متحد مستحق میباشند که سرنوشت آینده خود را بدون قید و فشار خودشان تعیین نمایند .

حکومت پادشاهی افغانستان و حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی احترام تطبیق پرنسیپ پنجگانه یعنی احترام متقابله کاملیت و حاکمیت ممالک ، عدم تجاوز عدم مداخله در امور داخلی کشورها بعلل اقتصادی و سیاسی وایدیولوژی ، مساوات ، انتفاع متقابله وزندگانی باهمی در صلح را که به اتحاد آراء از طرف اعضای شامل کنفرانس آسیائی و افریقائی درباندونگ تصویب شده است ، اساس متین تاءمین صلح و حسن تفاهم بین المللی جهان مطابق به پرنسیپ پیمان ملل متحد می شمارند .))

ملاحظه می کنید که روس ها در سر فصل روابط خود با افغانستان از همان حرفها و شعارهائی استفاده کرده اند که باروحیه ، اخلاق و عنعنه مردم ماسازگاری دارد و همیشه به آن اعتقاد و احترام داشته اند . اما تاریخ و تجربه نشان داد که حرفهای مذکور جز سیاهی بر روی کاغذ اصلاً اعتبار وارزشی نداشت و روس ها غیر از منافع خود ، باهیچ معیار و موازینی پابند نیستند . فقط فرصت می جویند و حيله بکار می برند تا نقشه های شیطانی شان از قوه به فعل آید . وانگاه چون حیوان وحشی و گرسنه حمله می برند و هرچه بدست ودهان شان افتاد می بلعند .

۳- به اساس همین اعلامیه مشترک پروتوکولی هم بین سردار محمد نعیم خان وزیر خارجه وگرومیکو معین وزرات خارجه روسیه به امضاء رسید و مدت اعتبار معاهده بیطرفی

وعدم تجاوز متقابله بین دو کشور که در ۲۴ جون ۱۹۳۱م به امضاء رسیده بود، برای ده سال دیگر تمدید شد (۱)۰

طرح و امضاء این پروتوکول و گنجاندن آن در اعلامیه مشترک از جمله حقه بازی هائی بود که روس ها در هر دوره آنرا عنوان میکردند واز آن بحیث وسیله اغفال جانب مقابل استفاده می نمودند. ورنه در ماده (۸) معاهده ۲۴ جون ۱۹۳۱ تذکر رفته بود که معاهده مذکور بعد از انقضای پنج سال، همه ساله خود بخود تمدید می گردد، ولذا تجدید آن هرگز لزومی نداشت.

به اساس اعلامیه مذکور نمایندگان باصلاحیت دوکشور در اواسط جنوری ۱۹۵۶ باهم دیدار و مذاکره نمودند و در نتیجه بتاريخ ۲۸ جنوری ۱۹۵۶ مطابق دلو ۱۳۳۴ موافقت نامه ای راجع به: «همکاری در توسعه امور اقتصادی و دادن کریدت طویل المدت نسبت به این موضوع» توسط نمایندگان دو طرف بداخل ۴ ماده در کابل به امضاء رسید.

همچنان دومین موافقت نامه در ارتباط با همین قرضه، بنام: «موافقت نامه امداد تخنیکی به افغانستان» بتاريخ اول مارچ ۱۹۵۶ مطابق حوت ۱۳۳۴ ش بوسیله نمایندگان طرفین، امضاء گردید. و در آن نسبت به طرز کار روس ها در افغانستان، اعزام متخصصین و کارگران روسی، تحویل دهی سامان آلات و قیمت ها، مشاوره تخنیکی، بکار انداختن دستگاهها و تربیه کارشناسان وغیره، پیش بینی هائی صورت گرفت و قرار شد تا در هر مورد از مسایل نامبرده، موافقت نامه های جداگانه ای ترتیب و امضاء گردد.

بدنبال آن موافقت نامه دیگری تحت عنوان «سرویس هوائی» بتاريخ ۲۴ مارچ ۱۹۵۶ مطابق ۴ حمل ۱۳۳۵ بین طرفین در کابل امضاء گردید و بدین ترتیب ده ها موافقت نامه و قرارداد، در کوتاه مدتی بامسکو امضاء شد و روس ها مانند مور و ملخ از زمین و هوا به کشور ماسرا زیر گردیدند (۲)۰

بولگانین درختم دیدارش از افغانستان که برای روس ها بسیار پر بار و پرثمر بود، دوازده عراده سرویس شهری و مقداری سامان و لوازم بیمارستان به افغانستان پیشکش نمود. او باید چنین میکرد، زیرا در تابلوی حدود مستعمراتی اش ملاحظه کرده بود که روزی هموزن هریک ازان سرویس های شهری، طلا و جواهرات و اشیاء قیمتی را از افغانستان خواهند

برد!!

۱ - برای آگهی از جریان مشروح و مفصل مسافرت رهبران روسی به افغانستان رجوع شود به: روزنامه اصلاح شماره های مورخ ۲۲، ۲۶، و ۲۷ قوس ۱۳۳۳ ش مطابق ۱۵، ۱۹، و ۲۰ دسمبر ۱۹۵۵. و نیز درباره این مسافرت و موافقت نامه های یاد شده، رجوع شود به: مناسبات افغانستان و اتحاد شوروی از صفحه ۸۱ تا ۸۵. اسناد شماره ۷۲، ۷۳، ۷۴ و ۷۵.

۲ - مناسبات افغانستان و اتحاد شوروی، اسناد شماره ۷۶، ۷۷، ۷۸، صفحه ۸۸۵.

در برج دلو ۱۳۳۴ ش پس از آنکه روس ها افغانستان را بدام افگندند و راه را برای نفوذ اقتصادی و سیاسی خود هموار نمودند، یادداشتی بوسیله سفیر خود در کراچی تقدیم مقامات پاکستانی کردند و کمک های تخنیکی و اقتصادی مشابهی را به این کشور پیشنهاد فرمودند. گرچه در یادداشت روس ها تذکر رفته بود که در هر احوال روس نمیتواند در برابر پیمان بغداد (۱) چشم خود را پت کند، مع هذا این حرفها جنبه عوام فریبی و تفنن داشت و روس ها جداً در پی آن بودند تا همزمان در افغانستان، نقشه ها و برنامه های خود را در پاکستان نیز بمرحله اجرا در آورند. ولی پاکستانی ها از افتادن به این دام تا حدودی خودداری کردند.

پس از اعطای قرضه روس و امضای موافقت نامه ها، هیئتی از افسران نظامی افغانستان به کشورهای اروپای شرقی رفت و از آنجا بتاريخ ۲۴ اپریل ۱۹۵۶ مطابق ۴ ثور ۱۳۳۵ هـ وارد مسکو شد. رفتن این هیئت به اروپای شرقی صرف جنبه مردم فریبی داشت، ورنه هدف اصلی مسافرت شان مذاکره و عقد قراردادهای نظامی و دریافت سلاح و مهمات از روس و مسایل مربوط به آن بود از آن تاریخ به بعد چنانچه خود ناظر بودیم و تماشای کردیم سیل اسلحه و مهمات روسی به افغانستان سرازیر گردید و روس ها بحدی در اینکار عجله و شتاب داشتند که در اندک مدتی جایی برای این سلاح هانماند و مقدار زیاد آن در زیر آفتاب سوزان فرسوده تر گردید و از میان رفت. ولی از اینکه دیگر همه آنها بحساب افغانستان معامله می شد، برای روس ها اهمیتی نداشت.

تحولات بعدی

چنانکه پیش از این نیز اشاره کرده بودیم سفر زعمای روس به افغانستان حیثیت آب سردی داشت که برکله جوشان و احساسات خروشان محمد داود خان فروریخت و آن همه بدمستی و عربده اش در موضوع پشتونستان به نرمش و سازش گرائید. مسلماً روس ها در آن مرحله تازه فرصت یافته بودند تا برنامه ها و نقشه های خویش را در افغانستان و پاکستان پیاده کنند؛ و بنابراین ترجیح میدادند از اختلافات این دو کشور در دراز مدت استفاده نمایند و محمد داود خان را از درگیری فوری با پاکستان برحذر دارند.

البته ضعف نیروی نظامی افغانستان و پادرمیانی عده ای از کشورهای مسلمان نیز در تجدید روش و سیاست کابل نسبت به پاکستان بی تاثیر نبود و همه این عوامل در مجموع باعث گردید تا شیوه انعطاف پذیری در پیش گیرند و از غوغا و خشونت خودداری نمایند. روی این منظور و مصلحت در تاریخ دهم می ۱۹۵۶ مطابق ۲۰ ثور ۱۳۳۵ شاه

۱- روس ها پیمان بغداد را علیه خود میدانستند و می کوشیدند از طریق افغانستان پاکستان را تحت فشار قرار دهند تا این

افغانستان از اسکندر میرزا رئیس جمهور پاکستان دعوت کرد تا از کابل دیدن کند . این دعوت پذیرفته شد و رئیس جمهور پاکستان بتاريخ ۱۸ اگست ۱۹۵۶ وارد کابل گردید و با شاه و محمد داود خان مذاکراتی انجام داد . در اثر این دید و بازدید جنگهای تبلیغاتی در روی صفحات جراید و امواج رادیو ، جایش را به حرفهائی از محبت و برادری وا گذاشت و سیاست افغانستان در برابر پاکستان تغییر نمود .

در ۱۴ میزان ۱۳۳۵ مطابق هفتم اکتوبر ۱۹۵۶ خریداری چهل هزار تن گندم از امریکا با این کشور قرارداد گردید و یک هفته بعد آن یعنی بتاريخ ۱۶ اکتوبر ۱۹۵۶ = ۲۳ میزان ۱۳۳۵ ، بنا بدعوت روسیه محمد داود خان عازم مسکو شد و بامقامات کرملن مذاکره نمود . در ابلاغیه مشترکی که بتاريخ ۳۰ اکتوبر ۱۹۵۶ مطابق عقرب ۱۳۳۵ ش انتشار یافت ، دو طرف محتویات ابلاغیه مشترک مورخ ۱۸ دسامبر سال ۱۹۵۵ را که حین مسافرت بولگانین بکابل ، امضاء و اعلان شده بود ، مورد تائید و تاکید قرار دادند و اظهار توقع کردند تا اختلافات بین المللی از راه صلح و مفاهمه حل و فصل گردد ، و جز این مطلب عمده و مهمی نداشت .

بدنبال آن در ۱۱ عقرب یک هیئت مطبوعاتی تحت ریاست سید قاسم رشتیا رئیس مطبوعات به شوروی رفت و تقریباً بیست روز از آن کشور بازدید بعمل آورد . این رفت و برگشت ها مصادف با ایامی بود که حملات قوای خارجی برمصرو کانال سویز جریان داشت و مردم در حالت فوق العاده هیجانی و عصبانیت بسر می بردند و داو طلبانه میخواستند تا به کمک برادران مصری خود بشتابند . اینکه در آغاز جهاد افغانستان ملت بزرگ مصر و محمد انور السادات رئیس جمهور آن صدای رسا و مردانه خود را به حمایت از مجاهدین و جهاد افغانستان بلند کردند ، شاید انگیزه همان خاطرات تلخ و شیرینی باشد که مردم مصر هنوز هم در حافظه خود دارند .

سرازیر شدن روس ها در افغانستان ، ورود کاروانهای سلاح و مهمات روسی به کشور ما و گرایش غیر طبیعی و بیش از حد زمام داران کشور به روس ، در اذهان عامه جهان اثرات نامطلوب و منفی برجا گذاشت و بعضاً حدس و گمان هائی را ببار آورد .

برای رفع این سوء تفاهم و صحه گذاشتن به استقلال کامل سیاسی و اقتصادی و فکری افغانستان ، حکومت در صدد آن شد تا به کشور های دیگر نیز سری بجنباند و خود را از اتهام وابستگی بروس وارهاند . بنابراین نخست هیئتی از اهل فرهنگ و معارف به چین اعزام گردید و بدنبال آن از چوئنلای صدراعظم آن کشور دعوت بعمل آمد تا از کابل دیدن کند .

موصوف در ۱۸ جنوری ۱۹۵۷ = ۲۸ جدی ۱۳۳۵ به افغانستان مسافرت نمود و با شاه و

محمد داود خان دیدار و مذاکره کرده . این دیدار و دعوت جز تبلیغات حاصلی نداشت و باوجود آنکه چوئنلای به افغانستان وعده همکاری داد ، روس ها هرگز نگذاشتند تاچین هم در افغانستان نقش پائی داشته باشد و بزودی و آسانی وارد معرکه مسابقه شود .
در طول سال ۱۳۳۵ ه ش ده ها فلم بردار و جاسوس روسی از اکثر نقاط کشور ما بخصوص از «پروژه» هائی که توسط روس ها تهداب گذاری و در حال اعمار بود ، فلم برداری کردند و آنها را بعنوان نشانه های دوستی و پیروزی در افغانستان ، بمردم روسیه نهایش دادند .

بتاریخ ۱۲ حمل ۱۳۳۶ ش مطابق اول اپریل ۱۹۵۷ نماینده خاص رئیس جمهور امریکا وارد کابل شد و پیام رئیس جمهور آن کشور را بمقامات عالی کشور تقدیم نمود . گرچه درباره ماموریت وی و متن پیام ، خبری انتشار نیافت اما جریانات بعدی نشان داد که رئیس جمهور امریکا آمادگی اش را جهت کمک به افغانستان اعلام و تشویش و نگرانی ایالات متحده را از نفوذ روز افزون روس در افغانستان اظهار کرده بود .

پس از دریافت پیام رهبر امریکا ، محمد داود خان به خارج رفت و از کشور های ترکیه ، چکوسلواکیا ، مصر و لهستان دیدن نمود . در بازگشت محمد داود خان از خارج ، وزیر مالیات عبدالملک خان عبدالرحیم زی در راس هیئتی عازم امریکا شد تا درباره کمک های موعود و اوضاع مالی و اقتصادی افغانستان بازعمای ایالات متحده مذاکره کند . سفر مذکور بسیار سازنده و موفقیت آمیز بود و چنانکه خواهیم گفت کمک های غیر قابل تصویری به افغانستان وعده داده شد .

بتاریخ ۲۸ ثور مطابق ۱۸ می همین سال یک هیئت ثقافی بسر کردگی رئیس پشتوتولنه عازم مسکو (۱) شد و پس از مراجعت بکابل راجع به معارف و پیشرفت های فرهنگی روس کنفرانس هائی ایراد کردند که تمام این برنامه ها و اقدامات از طرف دولت رهنمائی و سفارش می شد .

بهمه حال محمد داود خان باگذشت ایام و تجارب تلخی که تاآنروز اندوخته بود و نیز مجبورت ها و کمبودهائی که در ساحت اقتصاد ، سیاست و امور مالی کشور احساس میکرد ، بران شد تا در مناسبات بین المللی ره تعادل در پیش گیرد و نسبت به قضیه پشتونستان و روابط با پاکستان نرمش نشان دهد .

در روشنی این نرمش و تحول بتاریخ ۸ جون ۱۹۵۷ مطابق ۱۸ جوزای ۱۳۳۶ ، سهروردی صدراعظم پاکستان به افغانستان مسافرت نمود و باشاه و صدراعظم مذاکراتی بعمل آورد . در اعلامیه مشترکی که به نشر رسید نامی از پشتونستان برده نشد و محض به این نکته اکتفا گردید که هر دو کشور اختلافات خود را از راه سیاسی حل خواهند کرد .

در این سفر از شاه دعوت شد تا به پاکستان سفر کند و نیز موافقت بعمل آمد تا سفرای هر دو کشور هرچه زودتر تعیین و بکار خود آغاز کنند .

در اوایل سرطان ۱۳۳۶ ش (= اواخر جون ۱۹۵۷) دولت امریکا مبلغ یک میلیون و ششصد هزار دالر جهت اعمار پوهنتون «دانشگاه» کابل اختصاص داد و قرضه پنج میلیون و هفت و نیم لک کلداری بین افغانستان و امریکا به امضاء رسید و نیز ضمن قرارداد دیگری مبلغ یک میلیون و یکصد و شانزده هزار دالر امریکائی بوزارت مالیه کمک داده شد (۱) که این همه کمک ها در یکزمان و دردهه اول برج سرطان همان سال صورت گرفت .
و مسلماً نتیجه مذاکراتی بود که بعضی مقامات فرهنگی و اقتصادی کشور، بخصوص عبدالملک خان وزیر مالیه بازعمای ایالات متحده انجام داده بود .

کمک های مذکور شایعاتی را در کابل برانگیخت که ممکن درمسیر سیاسی افغانستان تغییری وارد آید و بحیث یک کشور بیطرف بتواند پای خود را از زنجیر استعمار روس فراکشد . روس ها هم که از سفر عبدالملک خان و نتایجش بسیار خشمگین و نگران بودند و فکر می کردند نقشه های شان در نیمه راه خنثی خواهد شد، دست بکار شدند و از طریق سازمان های اطلاعاتی خود و به همکاری محمد نعیم خان معاون صدارت و وزیر خارجه که از قدرت و اعتبار روز افزون و کار آگاهی عبدالملک خان رنج می برد، توطئه بزرگ و خطرناکی را طرح کردند و توسط شبکه های استخباراتی روس در گوش شاه و محمد داود خان چنان زمزمه کردند که عبدالملک خان وزیر مالیه بیاری و کمک ایالات متحده قصد کودتا و برانداختن نظام را دارد و در هنگام اداء نماز عید آنرا عملی خواهد کرد . (۲) و حتی شنیده می شد که اسنادی هم بدست دارند مگر تا امروز هم از ان اسناد اثری دیده نشد و هرگاه چنان چیزی وجود میداشت حتماً آنرا غرض تبرئه خود، در جراید به نشر می رسانیدند .

علی ای حال محمد داود خان باهمه نزدیکی و صمیمیت و اعتماد به عبدالملک خان نمیتوانست در برابر چنان توطئه خطرناک بی تفاوت بماند و آنرا نادیده انگارد، مخصوصاً که برادرش نیز به آن صحنه گذاشته و او را باعث سرنگونی رژیم قلمداد کرده بود . لذا بی تأمل و جنون آسا چون تصمیمات دیگری اقدام به گرفتاری او کرد (۳) و قبل از عید بتاریخ شب

۱- روزنامه اصلاح مورخ ۵ سرطان ۱۳۳۶ خورشیدی .

۲- دران سال ها معمولاً نماز های عید به اشتراک شاه و صدراعظم در مسجد عیدگاه مقابل «چمن حضوری» خوانده می شد و از آن سال به بعد کسی دیگر دران مسجد نماز عید نخواند و تا امروز هم متروک است . شاید به همین دلیل بود که ازان تاریخ به بعد کسی آن مسجد را ترمیم هم نکرد و اکنون بحال ویرانه ای درآمده است .

۳- درباره گرفتاری و اتهامی که برای عبدالملک خان وارد کردند رجوع کنید به : روزنامه اصلاح مورخ ۱۹ سرطان ۱۳۳۶ ش .
صفحه اول .

دهم جولای ۱۹۵۷ مطابق ۱۸ سرطان ۱۳۳۶ ش عبدالرسول خان (معروف به رسول جان) رئیس ضبط احوالات را بخانه عبدالملک خان فرستاد تا او را به بهانه ای از خانه برون سازد و بزندان برد .

وی نزد عبدالملک خان رفت و بنام اینکه امر بسیار عاجل و مهمی اتفاق افتاده و سردار صاحب (محمد داود خان) انتظار شمارا دارد ، آن مرد را از خانه اش بالباس خواب کشید و راساً به صدارت برد و توسط نظامیانی که درانجا ماموریت داشتند ، گرفتار و زندانی اش نمود که تا کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ در زندان ماند .

او بارها با این لباس بخانه محمد داود خان رفته بود و فکر میکرد مثل همیشه باوی کار و مصلحتی دارد و یا اینکه از برخوردهای لفظی او با محمد نعیم خان آگاهی یافته و درباره باوی صحبت خواهد کرد . و اصلاً تصور نمیکرد که محمد داود با آنهمه دوستی ها روزی او را راهی زندان کند و شاه که کلید خزاین ارگ را بوی سپرده بود ، به این سادگی و کم لطفی مورد غضبش قرار دهد .

متأسفانه خود عبدالملک خان تا آخرین روز های حیاتش هم واقف نبود که چه دستی و کدام توطئه ای او را بزندان افگند و از اوج جاه به حسیض ذلتش کشید؟ و هرگز فکر نمیکرد که روس ها آنهمه بلا و مصیبت را بروی وارد کردند تا جلو کارهای او را بگیرند و نگذارند جز خود ایشان کشور دیگری در افغانستان راه و نفوذ داشته باشد .

بحق باید گفت که او در امور مالی و اقتصادی استعداد فوق العاده ای داشت و چون در ترکیه تحصیل کرده بود، سیستم کاردوایر را در امور مالی به شیوه آن کشور در آورد و در مدت کم کارهای زیادی انجام داد . و هرگاه اوضاع به همانگونه ادامه می یافت وضع مالی و اقتصادی کشور بلا تردید بهبود پیدامی کرد و امکان داشت از افتادن بدامن روس و نفوذ اقتصادی و سیاسی آن تا حدودی جلوگیری می شد .

بهره برداری روس ها از این توطئه

روس ها از این توطئه خویش به نحو مطلوب و بی سابقه ای بهره برداری و استفاده نمودند که امکان آن در حال عادی ممکن ولی طولانی به نظر میرسید . ایشان توانستند با این بازی زیرکانه و خطرناک دست امریکا را از یاری در برنامه های انکشافی و اقتصادی افغانستان قطع کنند و دربار را به این باور وادارند که روس ها او را از خطر سقوط و سرنگونی نجات بخشیده و یار و یاور همیشگی و قابل اعتماد شاه و افغانستان هستند .

سرعت نتیجه کارشان در دگرگونی اوضاع و تغییر ذهنیت دربار و محمد داود بحدی بود که یک هفته بعد از گرفتاری عبدالملک خان و تعدادی دیگر از همکاران و رفقاء

و نزدیکانش، شاه به مسکو رفت (۱) و پسر کاکایش محمد نعیم خان معاون صدارت و وزیر امور خارجه نیزوی را همراهی میکرد.

در اعلامیه ای که پس از مذاکرات وزیر خارجه روس و محمد نعیم انتشار یافت نکات تکان دهنده و اسفباری بملاحظه میرسید. به این جهت که در اعلامیه مذکور موافقت شده بود که روس ها بدون قید و شرط به تحقیقات جیالوجی در صفحات شمال کشور اقدام کنند و معاهده سرحدی و امکانات استفاده از آب های سرحدی را مطالعه نمایند. (۲)

در واقع این اعلامیه خنجری بود که در قلب ملت افغانستان فرورفت و استعمار و استثمار روس عملاً در افغانستان آغاز گردید. دستیابی به چنین هدفی از جمله آرزوهائی بود که روس ها سالیان دراز در جستجوی آن بودند. این قرارداد که در اواخر جولای و اوایل اگست ۱۹۵۷ صورت گرفت، همه مطالعات و تحقیقات کارشناسان نفت و جیالوجی ملل متحد را نقش بر آب کرد و پای آنان و سایر کشور هارا برای همیشه از سمت شمال کشور قطع نمود. و بطور کلی این قرارداد کلید ثروت های طبیعی افغانستان را بصورت انحصاری در دست روس ها قرارداد و زمینه های بردگی و اسارت مردم مارا هموار تر و سریع تر ساخت، و از آن تاریخ به بعد چندین هزار روسی از سازمان های اطلاعاتی و جاسوسی آن کشور بنام های متخصص نفت و کارشناس جیالوجی وارد افغانستان گردید. اما در اعلامیه مشترکی که بتاريخ ۳۰ جولای ۱۹۵۷ مطابق اسد ۱۳۳۶، از سوی شاه و صدر هیئت رئیسه اتحاد شوروی انتشار یافت، جز همان کلمات تشریفاتی واجد نکات خاصی نبود. و اصل مطلب و هدف کلی همان قرارداد تحقیقات جیالوجی و تفحصات نفت بود که محمد نعیم خان در پاداش از بین بردن حریفش عبدالملک خان، در طبق اخلاص نهاد و بروس ها پیشکش نمود.

در جریان این مذاکرات و قراردادها در مسکو، قرارداد سامان آلات و پرزه های احتیاطی مورد نیاز فابریکه قیرریزی بلدیۀ کابل نیز به قیمت معادل سی هزار دالر بین افغانستان و روس در کابل به امضاء رسید. شاه پس از ختم سفرش به مسکو عازم ترکیه شد و محمد داود خان نیز یکماه بعد از قرارداد ننگین برادرش باروس، عازم چین گردید. (۳) تا مردم نشان دهد که او هنوز هم از تصمیم گیری های آزاد و سیاست های عنعنوی و بیطرفی افغانستان پیروی می کند، ولی ارمغانی از این سفر باخود نداشت.

در روابط پاکستان و افغانستان بهبود قابل ملاحظه ای احساس می شد چنانکه بتاريخ

۱- روزنامه اصلاح ۲۵ سرطان ۱۳۳۶ ش مطابق ۱۷ جولای ۱۹۵۷ صفحه اول.

۲- روزنامه اصلاح ۹ برج اسد ۱۳۳۶ مطابق اول اگست ۱۹۵۷ صفحه اول.

۳- روزنامه اصلاح ۲۷ میزان ۱۳۳۶ = ۲۰ اکتوبر ۱۹۵۷، صفحه اول.

۲۱ اکتوبر ۱۹۵۷ سرویس هوایی بین کراچی و کابل براه افتاد و از شاه دعوت شد تا به پاکستان مسافرت کند. شاه در دهم دسامبر ۱۹۵۷ مطابق ۱۸ قوس ۱۳۳۶ ش آماده رفتن به کراچی شد ولی سفرش معطل گردید و علت آنرا خرابی هوا وانمود کردند. در واقع تاخیر سفرشاه به دلیل خرابی اوضاع سیاسی در پاکستان بود و نه خرابی هوا.

بتاریخ ۱۸ جنوری ۱۹۵۸ مطابق ۲۸ جدی ۱۳۳۶ به اساس موافقت قبلی محمد نعیم خان باروس ها، قرارداد هائی بشرح زیر بین شاه عالمی سفیر افغانستان و گرومیکو وزیر خارجه روس در مسکو به امضاء رسید:

۱ - قرارداد راجع به: «رژیم سرحدات مملکتی افغانستان و اتحاد شوروی».

۲ - قرارداد راجع به: «آبهای سرحدی و ترتیب استفاده از آنها و طریقه استفاده از جاده هائی که سرحد را قطع مینماید».

۳ - قرارداد راجع به: «ماهگیری، شکار، معادن، زراعت، و جنگل داری در آب ها و جنگل های سرحدی».

۴ - قرارداد راجع به: «مامورین سرحدی و ترتیب عبور در سرحد» (۱).

این قرار داد ها از نوع همان دلچک بازی ها و شیطنت ها و مضحکه ای بود که روس ها بار بار آنرا به نمایش در آورده بودند و اصلاً معنی و مفهومی نداشت. زیرا خط سرحدی، حدود سرحدی، علایم سرحدی، نشانه ها، نقشه ها، خریطه ها، و طرق استفاده از مرزهای آبی و خشکه، و جنگل و معادن و نحوه آمد و شد در سرحدات، مکلفیت های دو طرف در مورد حفظ و مراقبت علایم و نشانه های سرحدی، و وظایف طرفین و غیره و غیره همه در قراردادها و پروتوکول هائی که در سال های ۱۸۸۰-۱۸۸۵ م، ۱۸۹۰ م، ۱۳ جون ۱۹۴۶، و سال های ۱۹۴۷ و ۱۹۴۸ میلادی امضاء شده است، بصورت دقیق مشخص و روشن میباشد و لزومی به تکرار و تجدید نداشت.

هدف روس ها فقط مشغول نگاه داشتن و اغفال کردن افغانستان بود و نیز میخواستند با استفاده از فرصت و خوشبآوری ها و دوستی های بی قید و شرط زعمای کشور ما، در اینطرف و آنطرف، نقطه ای، علایمی و خط و نشانه ای را به نفع خود تغییر دهند و هربار قسمتی از خاک و آب مارا به بهانه ای از آن خود کنند.

شاه بتاریخ اول فبروری ۱۹۵۸ = ۱۴ دلو ۱۳۳۶ بنابعدعوتی که ازان نام بردیم عازم پاکستان شد و ازانجا بتاریخ ۱۲ فبروری به هندوستان رفت تا از آشنایان هندی نیز دیدن کند. این سفرها اغلب تشریفاتی و معمولی بود و طرح خاصی باخود همراه نداشت. مع هذا در ایجاد حسن تفاهم و بهبود مناسبات افغانستان و پاکستان بی اثر نبود.

۱ - درباره متن و محتوای قراردادهای نامبرده رجوع شود به: مناسبات افغانستان و شوروی، سند شماره (۸۶) صفحه ۹۷ تا

این آرامش نسبی و تصنعی فرصت خوبی بود تا روس ها بکارهای خود در افغانستان واریسی کنند و نقشه های شان رایکی بعد دیگر وارد عمل سازند . شبکه های ارتباطی و پروژه های روس چون سرطان بهرگوشه و کنار جامعه ماریشه دوانیده بود و در تمام ساحات اقتصادی و تجاری وزراعی و معارف و مطبوعات وفابریکه ها ونیز نظامی و معادن وصنایع ، موجودیت و اثرات افراد رونی آشکارا احساس می شد . فرصت طلبان و چوکی پرستان نزدیکی و دوستی باروس هارا وسیله پیشرفت خود میدانستند و واقعاً در بعضی ادارات وضع بدینمنوال بود و روس ها نفوذ خاص داشتند .

در چنین فرصتی هیئت دیگر «پشتوتولنه» به سرپرستی صدیق الله رشتین رئیس آن موسسه عازم مسکو گردید (نوامبر ۱۹۵۷) که هدف آن برقراری هرچه بیشتر پیوند های فرهنگی و جلب وجذب فرهنگیان وقشر آگاه افغانستان بود و بسرعت پیش میرفت . مخصوصاً از این «تولنه» همه ساله تعدادی غرض تحصیل به شوروی میرفتند و در رشته زبان پشتو تحصیل می کردند ، که بعضی از آنان در برگشت از شوروی خصلت و ماهیت خودرا ازدست میدادند .

تحصیل پشتو در روسیه بذات خود حیثیت دام ودانه ای را داشت که روس ها بوسیله آن شکار میکردند ، ودرست مانند آن بود که روس های سفید در دانشگاه کابل درس روسی بخوانند .

بهرحال بعد از دگرگونی هائی که در افغانستان اتفاق افتاد ، بخصوص گرفتاری عبدالملک خان و سفر شاه به مسکو وقرارداد های امتیاز تفحصات نفت و تحقیقات جیالوجی و امثال آن ، دنیا را بار دیگر به حیرت افگند و نگرانی هائی را ببار آورد ، ودرین احوال آیزنهاور رئیس جمهور امریکا از محمد داود خان دعوت کرد تا به امریکا سفر کند . (۱)

از موضوع بدور نشویم که تحقیقات جیالوجی در افغانستان در همان شش ماه اخیر سال ۱۳۳۶ ش و نتایجی که ازان بدست آمده بود ، روس هارا به شدت هیجانی و جنون زده ساخت ، به نحوی که سر از پانمیشناختند و باهمه محافظه کاری و خبث سیاسی بازهم فریاد می کشیدند . چنانچه یکی از کارشناسان آن کشور بنام «تخستوف» پس از بازدید معادن افغانستان در آخر همان سال و حین باز گشت بروسیه ، اظهار داشت که ثروت معادن افغانستان بحدی غنی است که اگر بکار بیفتد این کشور از ثروتمندترین ملل جهان خواهد بود . و عجیب این است که این خبر از رادیو مسکو بخش گردید . (۲)

شاید روس ها فکر می کردند که باپخش این خبر و مژده دادن به ملت افغانستان ،

۱- روزنامه اصلاح ۷ حوت ۱۳۳۶ ش مطابق ۲۵ فبروری ۱۹۵۸ .

۲- روزنامه اصلاح ۵ حمل ۱۳۳۷ ش مطابق ۲۵ مارچ ۱۹۵۸ .

میتوانند احساسات مردم و گرایش دولت را بیشتر برانگیزند و به این وسیله در گوشه و کنار دیگر افغانستان نیز دست به سروری و کاوش زنند و صدها جاسوس روسی را بازم بنام متخصص و زمین شناس وارد کابل کنند . بدبختانه همینطور هم بود و هیچکس تصور نمیکرد که روزی آنهمه ثروت ها بدست اهریمنان آدم خوار تاراج گردد .

آنطور که قبلاً اشاره کردیم در اخیر برج جوزای ۱۳۳۷ مطابق ۲۱ جون ۱۹۵۸ محمد داود خان بنابعدعوت آیزنهاور به امریکا رفت و باسران قصر سفید مذاکراتی انجام داد . شاید زعمای ایالات متحده فکر می کردند که میتوانند محمد داود خان را از نزدیکی بی قید و حدش بروسیه برحذر دارند وخطر روز افزونی که از نفوذ آن در منطقه احساس می شد ، بوی گوشزد فرمایند تا باشد که در روابط خود با روس محتاط و خویشتن دار باشد . همچنان از مذاکرات آنها پیدا بود که درباره مسایل امنیتی و دفاعی گفتگوهای انجام داده اند ، ولی نتایج و متن این مذاکرات و تبادل افکار تا امروز هم ناگفته و ناشنیده ماند . و آنچه مردم در جریان آن قرار گرفتند این بود که محمد داود خان از سرمایه داران امریکائی دعوت کرد تا در افغانستان سرمایه گذاری کنند . و میدانست که نسبت نفوذ روس ها در کشور اینکار غیر عملی است . قصدش آن بود تا بمردم امریکا و افغانستان اطمینان دهد که او از آزادی رای و عمل در افغانستان برخوردار است کامل دارد و همه چیز بر روند عادی در جریان است . اما پس از برگشت بوطن کار «توپوگرافی» و «سروی» هوائی را در شمال کشور نیز با روس ها قرارداد نمود (۲۲ سرطان ۱۳۳۷ = ۱۳ جولای ۱۹۵۸) .

در گرما گرم این هنگامه روس ها مبلغ پانزده میلیون دالر دیگر راهم بنام خریداری آلات و ابزار «پروژه» های مذکور به افغانستان پیشکش کردند و قرار شد که این مبلغ را حکومت افغانستان در مدت ۵۰ سال از صدور مال التجاره خود به روسیه ، کارسازی کند .

تمام قرارداد های روسی ، اعم از تفحصات نفت ، تحقیقات جیالوجی و عکس برداری هوائی از صفحات شمال ، در شورا و سنا به تصویب رسید (۱) و هیچکس علیه آن سخنی بر زبان نیاورد . چون در انتخاب وکلای شورا و سنا شخص محمد داود خان نقش داشت و از چنین مجمع فرمایشی جز «لبیک گفتن» کاری ساخته نبود .

ملاحظه می کنید که روس ها از یکطرف میخواهند تمام نقاط شمال را بمنظور کشف منابع و ذخایر طبیعی و استفاده سوق الجیشی نقشه برداری کنند ، واز آن در آینده به نفع خود بهره برداری نمایند ، از سوی دیگر مصارف این طرح شیطانی خویش را بدوش افغانستان میگذارند ، حتی پول سامان آلات و استهلاک آنرا هم به حساب قرضه های خود محاسبه مینمایند و تبلیغات هم می کنند که روس به افغانستان کمک می کند .

این قرضه هاهم طوری بود که در برابر هر صد روبل روسی یا ده دالر امریکائی، یک نفر میخانیک و یا جاسوس آن کشور وارد افغانستان می شد و ماهانه حداقل هزار روبل مصرف داشت و همه آنها باری بود که هر روز برپیکر ملت افغانستان فشار وارد می کرد و بحساب خود مردم ما بر ما تحمیل می شد.

و در واقع این نوع معامله و سازش با روس حکم قراردادهای خودکشی را داشت که دارو دسته محمد داود خان و خودش مجری آن بودند. در جریان این روابط و نزدیکی با روس، کشور های بلوک شرقی کمونست مانند چکوسلواکیا و بلغاریا نیز بی نصیب از خوان احسان محمد داود نبودند و هر کدام به نحوی منافع شان را در افغانستان تاءمین کرده بودند و پایه های سلطه روس هر روز مستحکم تر می شد. با استفاده از این فرصت روس ها بسرعت مشغول دریافت نفت و گاز شدند و تمام منابع و معادن افغانستان عکس برداری کردند و زمینه را برای انجام پروگرام های زمان بندی شده خود مساعد ساختند. ولی هیچکس بر بدبختی های ملت افغانستان ترحم نمی کرد و از دربار تا قصر صدارت همه حیثیت مارهای افسون شده ای را داشتند که مار افسای عصر «خروشچف» دندان های شان را از بن کنده بود. هیچ هفته و ماهی نبود که زعمای روسی به افغانستان نیایند و برنگردند و از کابل هم هیئت هایی به آن کشور نروند.

به سلسله همین آمد و شد ها و دعوت قبلی شاه، بتاريخ ۹ میزان ۱۳۳۷ = اول اکتوبر ۱۹۵۸ ورشیلوف صدر هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی وارد کابل گردید و تطبیقات عسکری و سلاح روسی را در جومه پلچرخی مشاهده نمود. و صدای دوستی روس و افغانستان بیش از پیش در هوأطنین افگند و اما!

در ماحول ماچه میگذشت!!

در گذشته اشاره هائی کردیم که روس ها با تحریک و دامن زدن به مسئله پشتونستان و بدام افگندن افغانستان قصد آن داشتند تا از یکسو توسط هند و از سوی دیگر بوسیله اقدامات و کارهای ناعاقبت اندیشانه محمد داود خان اوضاع را در پاکستان بمراحل خطرناک بکشانند و از آن بسود خویش بهره برداری نمایند. هدف شان از اینکار آن بود که یا پاکستان را در تحت فشار دوجانبه و اداربه پذیرش قرار دادهای ننگین خود نظیر افغانستان، کنند و یا این کشور را مشغول نگهدارند تا بتوانند به استخدام افراد و سازماندهی شبکه های جاسوسی خود در آن کشور بفرغ خاطر اقدام نمایند، و برای عملی کردن نقشه های بعدی خود زمینه سازی فرمایند.

دلچسپی و اشتراک مساعی هند با روس و افغانستان در جهت ایجاد درد سر هائی به پاکستان به اساس همین انگیزه هائی استوار بود که روس ها داشتند. بدین معنی که در

قدم اول هم روس و هم هند از اتحاد و نزدیکی دو کشور مسلمان در منطقه و همسایگی شان بیمناک بودند و فکر می کردند در صورت آرام بودن اوضاع، شاید روزی این دو کشور بحیث قدرتی در منطقه تبارز کنند و باعث برانگیختن احساس آزادی خواهی مسلمانان تحت سلطه روس و هند شوند. و در مرحله دوم سعی میکردند افغانستان و پاکستان را تضعیف نمایند تا زمینه نفوذ و پیشروی خودشان فراهم گردد. بنابراین هر دو کشور قضیه «پشتونستان» را دامن میزدند و آنرا مهمترین عامل انجام نقشه های خود تلقی میکردند. و در نتیجه با صرف میلیون ها کلدار هندی و پول افغانی، اوضاع سیاسی را بار بار در پاکستان بحرانی کردند و آنرا بمراحل حساسی کشانیدند. چنانچه در اثر این تحریکات و تخریبات روس و هند، وضع پاکستان در سال مورد بحث (۱۳۳۷ خورشیدی) بوخامت گرائید و در برج میزان حکومت نظامی اعلان شد. و اینکار در وقتی بود که جدال تبلیغاتی و تحریکات عملی در رادیو و جراید و در مرزهای بین دو کشور به اوج خود رسیده بود و درست در ایامی انعکاس یافت که بار دیگر جهانیان از وابستگی افغانستان به روس، حرفهائی گفتند و آنرا یکی از اقمار روس مینامیدند. ولی در کابل و مسکو جراید و روزنامه ها می کوشیدند تا این اتهامات را بگونه تبصره های خبری و ماهرانه رد کنند و نزدیکی روسیه و افغانستان را جزئی از روابط حسنه بین دو کشور همسایه وانمود سازند و آنرا دوستی و همکاری بی شائبه توصیف نمایند.

همزمان با این جریانات تحول بارزی در روسیه بمیان آمد و آن انتخاب «خروشچف» بحیث صدراعظم بود. در اثر این تحول محمد نعیم خان معاون صدراعظم و وزیر خارجه بتاريخ هفتم جدی ۱۳۳۷=۲۸ دسمبر ۱۹۵۸ بصورت غیر مترقبه عازم مسکو گردید و باخروشچف و ورشیلوف دیدار و مذاکره کرد. و ارادت خود و دربار و محمد داود را به ایشان اظهار نمود. در اعلامیه مشترکی که بتاريخ ۵ جنوری ۱۹۵۹=جدی ۱۳۳۷ ش نشر گردید سیاست آزاد و بیطرفی افغانستان مورد تأیید قرار گرفت و از روابط نیک همسایگی بین دو کشور ستایش بعمل آمد و آنرا وسیله مناسب و فرصت خوبی نامیدند که بکشور افغانستان موقع میدهد تا انکشاف اقتصادی و عمرانی خود را دنبال کند. ولی از مسایل و مذاکراتی که بین محمد نعیم خان و مقامات روسی بصورت خصوصی انجام یافت، خبری منتشر نشد. و محمد نعیم خان و همراهان پس از نه روز اقامت در روسیه بکابل بازگشتند. در همان سال از برکت قدم نحس روس ها و مجادلات آنان باآفات زراعی، قحط سالی بی سابقه ای در وطن ببار آمد و مردم را به تشویش و نگرانی اندر ساخت که برای رفع مشکل مذکور چهل هزار تن گندم از روسیه و پنجاه هزار تن از امریکا به افغانستان وارد گردید. روس ها که خود از اروپا و امریکا غله خریداری می

کردند، در همچو موارد همان گندم را به قیمت بیشتر بالای افغانستان و کشور های همانند آن بفروش میرسانیدند و توسط شبکه های تبلیغاتی خویش طوری وامینمودند که آنرا کمک کرده اند.

در اخیر این سال (حوت ۱۳۳۷ = فبروری ۱۹۵۹) شایعاتی پخش گردید که امریکا در پاکستان پایگاه نظامی درست می کند و به تعقیب آن خبرهائی انتشار یافت مبنی بر اینکه بین پاکستان و امریکا و ترکیه پیمان نظامی انعقاد یافته است و مرکز آن در پاکستان قرارداد.

این همه سروصدا ناشی از آن بود که گرایش بیش از حد افغانستان به روس در ذهن مردم سوال هائی ایجاد کرده بود و مصارفی که بنام پشتونستان بعمل می آمد در ورشکست اوضاع اقتصادی افغانستان اثر خاصی داشت و خوش آیند نبود. و در عین حال روس ها با اینگونه تبلیغات سعی میکردند اثرات فشار را بردستگاه حاکم ثابت نگهدارند و در نتیجه آن کارها و برنامه های خویش را بی دردسر دنبال کنند. چنانکه در جریان این خبرهای خود ساخته و جعلی، روس ها به پاکستان اخطار دادند و بدنبال آن محمد داود خان نیز در یک مصاحبه مطبوعاتی که خودش فرمایش داده بود، از کمک احتمالی نظامی امریکا به پاکستان اظهار نگرانی کرد و آنرا تهدیدی برای صلح و امنیت منطقه خواند (۱).

واقعاً زورگوئی و ماجراجوئی و دنباله روی و متابعت از روس بیش از این نمیتوانست باشد که محمد داود خان از قرارداد نظامی خود با روس و ورود سیل آسای سلاح های روسی به افغانستان حرفی نمیزند و آنرا مجاز میداند، ولی کشور دیگری را به همین جرم (آنهم احتمالی) نکوهش می کند و چنین عملی را برای صلح و امنیت منطقه خطرناک معرفی میکند.

چه بازی ها که بساز روس صورت نگرفت! و چه صداها که به تحریک روس برنخواست! و چه بی اعتنائی ها که در حق ملت مظلوم افغانستان بعمل نیامد!

در گرماگرم این صحنه سازی بتاريخ ۲۳ حوت ۱۳۳۷ = ۱۴ مارچ ۱۹۵۹ یک هیئت افغانی به مسکورفت تاجنبه های عملی کمک هائی را که محمد نعیم خان هنگام سفر اخیرش بمسکو، از آن کشور دریافت کرده بود، ارزیابی نمایند.

مسافرت های مکرر محمد داود خان به هند که بعد از شایعات کمک های نظامی امریکا به پاکستان صورت گرفت، مناسبات هند و پاکستان را به سرحد خرابی کشانید و روس ها از پشت پرده به آن همه خیمه شب بازی ها نظارت و سیادت می کردند و با فراغ خاطر بکارهای خویش ادامه میدادند.

نهر و که مهره دیگر نزد سیاسی روس ها در منطقه بود، در تمام حادثه آفرینی ها و ایجاد

بدامنی در پاکستان دست داشت و محمد داود را (به اشاره روس ها) در اقداماتش تشویق میکرد. وحتى گفته می شد که مصارف تمام تخریبات و تحریکات در پاکستان و نوار مرز نام پشتونستان، از سوی کنگرس هند پرداخت می شد و حدود سی سال اینکار ادامه داشت. (۱)

روس ها چگونه از فرصت استفاده می کردند؟

هر قدر اوضاع جدی تر و روابط بین دو کشور همسایه (پاکستان و افغانستان) تیره تر می شد، زعمای افغانستان بیشتر احساس نیازمندی میکردند و بیشتر به مسکو رو می آوردند. روس ها هم پیوسته در کمین بودند تا از موقع بحد کافی و خاطر خواه خویش بهره برداری نمایند و تمام این هنگامه سازی ها و فشار های مصنوعی توسط روس ایجاد میگردد و حتماً خوانندگان عزیز قضایا را تا اینجا دنبال کرده خواهند بود که چگونه روس ها بعد از شدت نزاع و کشمکش بین افغانستان و پاکستان و با فروختن فتنه در داخل کشور، فرمانروایان افغانستان را در تنگنای سیاسی و اقتصادی گشانده و خطرناکترین «پروژه» های خود را مطرح و آنرا بمرحله اجرا در آورده اند.

اینبار و در چنان شرایطی که بوجود آمده بود یکی از شوم ترین و کشنده ترین برنامه و «پلان» خود را بر افغانستان تحمیل کردند و آن این بود که:

در ثور ۱۳۳۸ مطابق می ۱۹۵۵ محمد داود خان جهت تداوی عازم سویس شد و از آنجا بمسکوفت و باخروشچف و سایر زعمای روسی دیدار و مذاکره نمود. چند روز بعد از سفر او هیئتی بشمول شاه عالمی سفیر افغانستان و جنرال عبدالرزاق میوند آتش نظامی در مسکو، مقرر گردید تا درباره همکاری های اقتصادی بین روس و افغانستان که حین مسافرت محمد نعیم خان به آن کشور وعده شده بود، باهم مذاکره نمایند.

در نتیجه این مذاکرات بتاريخ ۶ جوزای ۱۳۳۸ = ۲۸ می ۱۹۵۹ موافقت نامه ای بنام «توسعه همکاری اقتصادی و صنعتی» بین دو طرف در مسکو به امضاء رسید. به اساس موافقت نامه مذکور روس ها امداد اقتصادی و تخنیکی ساختمان راه بین «کشک» و قندهار را بعهده گرفتند. این سرک که در واقع حیثیت شاهرگ افغانستان را داشت و روسیه را از طریق «تورغندی» به حوزه های غربی کشور و سرحد ایران وصل میکرد، از جمله کارهایی بود که دسترسی به آن این چنین ساده و بلا تکلیف از تصور روس ها بدور بود. زیرا آنها میخواستند با دستیابی به این پروژه پای کارمندان امریکائی را که سرک کابل و قندهار را آماده کرده بودند و آنرا امتداد میدادند، بکلی قطع نمایند. و همانطور هم شد و تمام کارهایی که قبلاً کمپنی موريسن به عهده گرفته بود، در اختیار روس ها قرار

۱ - شخص خان عبدالغفار خان خودش در مصاحبه مطبوعاتی با روزنامه مسلم چاپ پاکستان، به این حقیقت اعتراف کرده است. رجوع کنید: روزنامه مسلم مورخ ۳۰ می ۱۹۸۲.

گرفت .

روس ها در این سرک که ۷۵۰ کیلومتر طول داشت به اندازه ای پول مصرف کردند و به میزان قرضه های خود افزودند که پیکر اقتصادی افغانستان را تازانو در گل فروبرد و امکان برخاستن از زیر آن بارگران سلب گردید . ایشان آنهمه راه عریض و طویل را بجای قیرریزی «کنکریت» کردند و در هر متر آن چندین هزار روبل مصرف نمودند . هدف روس ها از این کار به اساس نقشه ها و پیش بینی های شان آن بود که روزی بتوانند تانکها و زره پوش های خود را از آن عبور دهند و حتی در برنامه های بعدی خود در منطقه ، از این سرک بحیث خط پرواز هواپیماهای خود استفاده کنند .

این پروژه نیز صدها روسی دیگر را به کشور ما سرازیر ساخت و از همان پول قرضه ای که قبلاً به افغانستان تخصیص داده بودند چندین عمارت و رهائش گاه که مصارف گزافی را در برگرفت ، بنام منازل رهائش کارگران روسی ، در وادی ها و صحرا ها و در امتداد همین سرک ها اعمار گردید که بعد از تکمیل کار سرک سازی، همه آن عمارات متروک و بلا استفاده ماند .

هتل های بزرگی که از همین قرضه و در جریان کار «پروژه» مذکور در نواحی فراه رود و هرات بین صحراها اعمار کردند ، از جمله کارهائی بود که جز بالا بردن میزان قرضه های روس مفهومی نداشت . زیرا نه از نظر موقعیت و نه از لحاظ نیازمندی مملکت به این هتل ها در آن وقت و امروز و حتی سالیان دیگر ، عمل حسابی و اقدام مفید بحساب نمی آمد . و بهمین منوال مصارف پروژه روس ها چند برابر بودجه ای بود که هزینه عمومی افغانستان را احتواء میکرد . همچنان سرعت و پیشرفت پروژه های روسی معمولاً بگونه ای بود که کار یکماهه را درشش ماه و از یکسال را درشش سال انجام میدادند . و به این ترتیب پول معاش و خوراک و مصارف کارشناسان و کارگران روسی از اصل قرضه ای که روس می پرداخت ، ده برابر فزونی داشت .

اعمار میدان هوائی اسفزار «شین دند» که ضرورت آن نزد مردم افغانستان معما بود و همه کس می پرسید برای چی ؟ در همین ایام صورت گرفت . واینک بعد از گذشت چندین سال مردم ما به راز آن پی برده اند که روس ها در ساختن آن چه منظوری داشته اند .

البته گماشتگان روسی آنرا یک ضرورت دفاعی تلقی میکردند، اما کشوری که داد از بیطرفی و صلح خواهی میزد هیچ خطری متوجه اش نبود . مگر آنچه که روس ها در ذهن مردم بصورت تصنعی تصویر کرده بودند و آن تشویش و ترس از حملات ایران و پاکستان بود . درحالی که چنین خطری وجود نداشت و موجودیت و نفوذ روس ها در افغانستان از هر خطری ، خطرناکتر و زیان آور محسوب می شد .

متأسفانه اغلب کارها و پروژه های روسی در کشور ما بوسیله خود ایشان طرح ، انتخاب و عملی میگردید و فرمانروایان افغانستان فقط در زیر قرارداد و انتخاب روس ها امضاء میکردند .

در جریان مذاکرت روی قرارداد راه «گرشک . قندهار» و قبل از تصویب مجلس شورا و سنای افغانستان و به اساس این اندیشه که جنجالی در زمینه برپانگردد و به تعویق نیفتد ، تعدادی از سناتور ها و وکلا به شمول رئیسان دو مجلس ، از طرف شورای عالی روس دعوت شدند تا از مسکو دیدار کنند . (۱) این دعوت با افتخار و تشکر پذیرفته شد و همه آنان از مسافرت به روسیه اطمینان دادند .

چنین بود اوضاع در کشور ما که هیچکس در فکر آینده آن و سرنوشت مردم بدبخت افغانستان نبود و منافع ملی قربانی هوس ها و سود جوئی های فردی میگردید . و مطبوعات افغانستان هم که در دست دولت بود ، به همه جنایات روس و بی مبالاتی ها و خود کامگی های محمد داود خان و برادرش صحنه میگذاشت و روزها درباره اش نشرات مینمود .

بتاریخ ۱۸ جولای ۱۹۵۹ = سرطان ۱۳۳۸ موافقت نامه دیگری درباره «همکاری در ساختمان ۳ پل موتررو» بین دو طرف امضاء گردید و روس ها وعده دادند تا در کار اکمال پل هائی که به اساس قرارداد مذکور در نواحی بهسود ، کامه ، و اسپار اعمار میگردد ، معاونت تخنیکی نمایند . ولی در ماده (۵) این قرارداد تذکر رفته بود که بهای سامان و لوازمی که روس ها به افغانستان تحویل میدهند ، به اساس قیمت های بازار جهانی تعیین خواهد شد (۲) مفهومی آنکه تمام سامان و لوازم کهنه و فرسوده خود را به دالر محاسبه میکردند و آنرا از افغانستان دریافت می نمودند .

نکته قابل توجه این است که مسوولین امر ، این پروژه ها را به اساس تعاملات جهانی در بازار داوطلبی و رقابت نمی گذاشتند و روس هایکه و بی رقیب بهرنحوی که دل شان میخواست معامله میکردند . و بنابراین سامان آلاتی را که در افغانستان بکار میبردند و استهلاک می شد به بهای ده چند بالای افغانستان میفروختند و به آن «کمک» نام می نهادند و دل اربابان کابل هم خوش بود که روس ها به افغانستان کمک می کنند .

بتأسف باید گفت که قراردادها و کارنامه های روس در افغانستان از همان گونه استعمار و استعمار ظالمانه و بی شرمانه ای بود که در تاریخ مناسبات بین المللی سابقه و نظیری نداشت . ولی کرسی نشینان بی پروا و فرمانروایان مغرور و ناعاقبت اندیش هرگز به آن توجه نکردند و رضای روس را به بقای افغانستان ترجیح دادند .

۱- روزنامه اصلاح ، ۱۲ جوزای ۱۳۳۸ مطابق اوائل جون ۱۹۵۹ .

۲- مناسبات افغانستان و شوروی ، سند شماره (۹۳) صفحه ۱۲۳ .

به سلسله قراردادهای همکاری باروس، بتاريخ ۲۳ اگست ۱۹۵۹ = اسد ۱۳۳۸ پروتوکولی توسط وزیر فواید عامه (محمد کبیر خان) و سفیر روس (دیکتیار) به امضاء رسید. در ماده اول این پروتوکول آمده بود که: «حکومت اتحاد شوروی سوسیالیستی انجام معاونت تخنیکی را به افغانستان از طرف موسسه های شوروی در امور کانال آبیاری جلال آباد بشمول بند یا فابریکه برق آبی و کانال و شبکه توزیع و مناطق آبیاری توسط ماشین ولین های انتقال برق از کارخانه برق آبی تا شهر جلال آباد و مناطق آبیاری ماشینی برطبق موافقت نامه مورخ اول مارچ ۱۹۵۶، افغانستان و شوروی تاءمین خواهد نمود.» (۱)

بنابه این پروتوکول و قراردادهای اصلی دیگری که بعداً درباره «پروژه» مذکور به امضاء رسید، پیش بینی شده بود که بامهار کردن دریای کابل و اعمار «هوس پمپ» به ارتفاع ۲۲ متر و ساختن کانال های فرعی، ۳۱۵۰۰ هکتار زمین تحت آبیاری قرار خواهد گرفت. اما زمین هایی که در این پروژه تحت نظر گرفته شده بود اصلاً سنگلاخ و ریگستان بود و هرگز برای زراعت و یا زرع نهال مساعد نبود. و بنابه همین علت تا حال هم استفاده مطلوب ازان نمیشود. روس ها که در واقع میخواستند اهداف نظامی و سیاسی خود را دنبال کنند از این پروژه بحیث وسیله موثری استفاده کردند و حدود بیست سال و حتی تا این زمان هم در اینجا وجود دارند و سالانه حدود، دو صد میلیون افغانی دران بمصرف میرسد. ثمره ای که بعد ازین مدت طولانی و مصرف بیش از هشت ملیارد افغانی از این پروژه بدست می آید، سالانه حدود چهار هزار تن سیتروس و یکهزار و دو صد تن زیتون تلخ است که ارزش آن در حدود نود میلیون افغانی میشود و هرگاه تولیدات دیگر این پروژه را به آن بیفزائیم در مجموع از یکصد و بیست ملیون افغانی تجاوز نمی کند و آنهم بروسیه برده می شود. و به این ترتیب چنانکه در بالا اشاره کردیم بعد از این مدت طولانی که تقریباً ربع قرن را احتوا می کند، هنوز هم سالانه هشتاد میلیون افغانی در این پروژه، بیشتر از عوایدش بمصرف میرسد. و این خون میلیون ها بیوه و یتیم کشور ماست که روس ها آنرا می مکند تا برقطر شکم های گندیده خود بیفزایند و برای انجام جنایات بیشتر در افغانستان نیرومند تر شوند. بدینگونه بود پروژه های دیگر روس ها در افغانستان که نمونه های دیگر آنرا در جایش تذکر خواهیم داد. (۲)

عجیب آنکه اغلب مصارف این پروژه ها و معاش کارکنان روسی از طرف خود

۱- مناسبات افغانستان و شوروی، سند شماره (۹۴) صفحه ۱۲۵.

۲- برای معلومات بیشتر درباره پروژه آبیاری جلال آباد رجوع کنید به رساله:

«سوسیال امپریالیزم روس در صحنه اقتصادی افغانستان» نوشته ابوالمجد نشر کرده جمعیت اسلامی افغانستان صفحه ۸

افغانستان تاءمین می شد و روسها در حقیقت بالابین مزد بگیر بودند .

کاهش خشونت در برابر پاکستان

پس از کارهایی که روسها در اثر ایجاد هیجان و اضطراب در منطقه و وارد کردن فشار بر حکومت کابل انجام دادند و مازان به اختصار تذکر دادیم ، باردیگر اوضاع بحال عادی برگشت و شدت و خشونت با پاکستان فروکش کرد و محمد نعیم خان در ۱۳ سنبله ۱۳۳۸ = ۵ سپتمبر ۱۹۵۹ عازم چین شد و در سرراه خویش بانهر و ملاقات نمود . وی در چین مذاکراتی با «مائو» ولیوشاوچی انجام داد و در اعلامیه مشترکی که در ختم مسافرتش انتشار یافت چنین آمده بود که دو طرف درباره مسایل ذات البینی، همکاری های اقتصادی و تخنیکی و فرهنگی باهم مذاکره کرده اند . ولی نحوه عمل کرد و نتایجش گنگ و نامعلوم بود . در این اعلامیه که اغلب جنبه تشریفاتی داشت به مسئله روز « پشتونستان» اشاره ای بعمل نیامد . محمد نعیم خان از انجابه جاپان رفت و نتیجه سفرش در آنجانیز بدین منوال بود .

در اواخر سنبله ۱۳۳۸ نهر و صدراعظم هند بکابل آمد و مذاکراتی باشاه و صدراعظم انجام داد . اما در اعلامیه مشترکی که انتشار یافت برخلاف روش های قبلی از پاکستان و پشتونستان نامی برده نشد و علت آن چنانکه بارها گفته آمد خاطر داشت روس ها بود . بدین معنی که روس ها هر وقت لازم میدیدند موضوع را در میان می کشیدند و هرگاه مصلحت شان ایجاب نمیکرد آنرا نادیده می انگاشتند و کسی هم در هند و افغانستان جرئت اراده آزاد را در زمینه نداشت .

در چنین احوال محمد نعیم خان و محمد داود خان به کشور های دیگر هم مسافرت میکردند تا نشان دهند که گردی بالای ابروی شان نیست . چنانچه محمد نعیم خان پس از مسافرت به چین بتاريخ ۲۳ میزان ۱۳۳۸ وارد لندن شد و بارهبران آن کشور تبادل افکار نمود . و از انجا به یوگوسلاویا رفت و باتیتو مذاکره نمود و در برگشت بکابل مسافرت خویش را به کشورهای یاد شده مفید خواند .

ظاهراً هدف از این سفرها آن بود تا ذهنیت جهانیان را در برابر حکومت خویش درک کند و از سوی خود نیز نسبت به عدم وابستگی شان بروس به کشورهای نامبرده اطمینان دهد . ولی همه این اندیشه ها سودای خام بود و مردم میدانستند که اوضاع چگونه است !!

در دهه اول برج عقرب ۱۳۳۸ هیئت های شورا و سنای افغانستان بنابعدعوتی که قبلاً از ان یاد کردیم راهی مسکو شدند و مدال های یادگار برسینه های شان تعلیق گردید . همزمان با آن مطابق بدرخواست روس ها «انجمن دوستی افغان و روس» در مسکو گشایش یافت و سپس در ۴ دلوهمان سال چنین انجمنی در کابل نیز دایر گردید . روس ها با این اقدام سعی کردند تا وانهایند که تنها محمد داود خان و برادرش دوست روس ها نیستند بلکه نهانندگان

مردم افغان نیز بنیان گذار این انجمن آرائی ها و دوستی ها میباشند .
 در این سال همانطور که گفته آمد روابط پاکستان و افغانستان تقریباً عادی و آرام به نظر میرسید و با استفاده از چنان شرایط و فرصت بتاریخ دهم برج قوس ۱۳۳۸ = نوامبر ۱۹۵۹ محمد نعیم خان دعوت حکومت پاکستان را برای دیدار از آن کشور و مذاکره درباره حل اختلافات پذیرفت و در دهم جنوری ۱۹۶۰ عازم آن کشور گردید . و اینبار علی الرغم تعاملات دیپلماتی کدام اعلامیه ای انتشار نیافت . علت آن بود که هرگاه اعلامیه ای نشر می شد و ذکری از پشتونستان در میان نمی بود ، سازش و مصلحت بینی تلقی میگردید و هواخواهان این موضوع را آزرده خاطر میساخت . علاوه بر آن سیاست مردان افغانستان در اصل و حقیقت چیزی در زمینه برای گفتن نداشتند تا آنرا بازعمای پاکستان در میان می گذاشتند و روی آن استدلال میکردند . همه چیز روی شعار و عوام فریبی استوار بود و آنهم بوسیله دیگران تلقین می شد .

مهمتر از همه آنکه اوضاع اقتصادی کشور بنابر مصارفی که روی موضوع پشتونستان و بنام آن صورت میگرفت ، بکلی از هم پاشیده شده بود و مردم سخت ناراض و متنفر بودند . لذا دست اندرکاران دولت مادامی که کارها بروفق میل واراده خودشان انجام می یافت ، سعی میکردند لحظاتی در اینباره درنگ کنند و با سایر کشور ها هم از در لطف پیش آیند . به اساس همین آرزومندی ، شاه افغانستان از آیزنهاور رئیس جمهور امریکا دعوت کرد تا به افغانستان مسافرت کند . موصوف در اثر این دعوت بتاریخ ۱۶ قوس ۱۳۳۸ = ۸ دسمبر ۱۹۵۹ وارد کابل گردید و باشاه و صدراعظم دیدار و مذاکره نمود . در اعلامیه ای که درختم مسافرت او انتشار یافت از کمک های اقتصادی و فرهنگی ایالات متحده به افغانستان نام برده شد و هر دو طرف پشتیبانی خود را از منشور ملل متحد و صلح جهانی اظهار داشتند . (۱)

غربی ها در آن ایام فکر می کردند که فشار داخلی و نارضائی مردم افغانستان نسبت به روش های دولت و نزدیکی اش با روس ، شاید فرمانروایان خود کامه کابل را وادار به تجدید نظر در اجراءات و اقدامات شان کند و از مرکب خودی و احساسات بزیر آیند . بنابراین سعی میکردند بیکار نه نشینند و محمد داود خان را بوخامت اوضاع و عواقب آن ملتفت سازند . روی این پندارهای سیاسی و بدنبال مسافرت آیزنهاور بکابل ، حکومت انگلستان از محمد داود خان خواست تا به لندن سفر کند . محمد داود خان نیز بنام تداوی بتاریخ ۲۳ قوس ۱۳۳۸ = ۱۳ دسمبر ۱۹۵۹ نخست به اطریش و سپس به لندن رفت و با مقامات آن کشور مذاکره نمود . متعاقب آن قراردادی درباره همکاری های علمی ، تخنیکی و اقتصادی بین افغانستان و یوگوسلاویا نیز به امضاء رسید . و بدین ترتیب امید میرفت که افغانستان از

حالت انزوا و انحصار اقتصادی و سیاسی برون آید • ولی روس های غدار بازهم دست بکار شدند و اوضاع را بسرعت دگرگون کردند •

آتش در کرملن و بازهم نا آرامی ها

چنانچه بارهاتذکاررفت باوجود قراردادهای استثماری و ننگینی که دراین سال باروس ها عقد گردید ، ایشان از تماس و برقراری روابط بین افغانستان و سایر دول به شدت رنج می بردند و در برابر آن حساسیت داشتند و باتهام حيله و نیرنگ می کوشیدند از آن جلوگیری نمایند و کشور مارا از هر جهت در انحصار خود داشته باشند • یکی از راههایی که موفقیت روس ها را در زمینه فراهم میساخت و همیشه ازان استفاده میکردند ، مسئله پشتونستان بود • لذا با اندک تحولی که دراراده و روش سیاسی حکومت افغانستان احساس میکردند فوراً آنرا مطرح می نمودند و همه چیز رابههم میزدند و سیرعادی و طبیعی زندگی مردم ما و روابط کشور باهمسایگان و جهان آزاد ، بکلی وارونه می شد •

به این اساس مسافرت های محمد داود خان و برادرش به کشورهای غربی و چین و سفر آیزنهاور بکابل و وعده های کمک امریکا به افغانستان ، از جمله مسایلی بود که بازهم درکرملن آتش زد و سردمداران آنرا واداشت که ریکارد مرغ طلائی «مسئله پشتونستان» را از سر بگذارند و همان نغمه های کهن و پارینه راتکرار کنند • تابتوانند بازهم اوضاع را در منطقه و بخصوص بین پاکستان و افغانستان مغشوش نمایند و از آب گل آلود ماهی مقصود بکف آرند و رشته هائی را که زعمای کابل در حال پیوند آن بادنیای آزاد بودند ، ازهم منقطع سازند •

روی این قصد و نیت ، مکار و شعبده باز معروف کرملن «خروشچف» در اوایل حوت ۱۳۳۸ راهی دهلی نوشد تابانهرو همتای هندی خود ، درزمینه مذاکره کند و برای ایجاد مجدد فتنه و آتش افروزی در منطقه باوی مشوره نماید • پس از دیدار بانهرو بتاریخ ۲ مارچ ۱۹۶۰ = ۱۲ حوت ۱۳۳۸ وارد کابل گردید و مدت سه روز در افغانستان اقامت نمود • دراین مدت مذاکرات مفصلی باشاه و محمد داود خان انجام داد که گرومیکو وزیر خارجه و دکتیار سفیر روس در کابل اورا همراهی می کردند •

اعلامیه مشترکی که درختم سفر هیئت روسی بکابل منتشر شد حاکی ازان بود که طرفین به همکاری و دوستی ادامه میدهند و از نتایج آن در گذشته بسیار راضی اند • البته این رضائیت برای روس ها واقعی بود ، لیکن به حکام خوشباور کابل حکم تائید خفت و ذلت را داشت •

همچنان در اعلامیه مذکور تاکید شده بود که تماس بین سران کشور ها باید ادامه یابد و این کاریست که بسود مردمان هر دوکشور میباشد • بهیمن ترتیب روس ها در این

اعلامیه ادامه کمک های اقتصادی و تخنیکی خود را وعده دادند و آمادگی شان را برای هموار سازی و اسفلت میدان هوایی کابل اظهار نمودند . در حالی که موضوع میدان هوایی کابل در نخستین قرارداد همکاری روس با افغانستان مطرح و امضا شده بود و تکرار آن موردی نداشت .

اما حذف نهایی واصلی مسافرت خروشچف عنوان کردن قضیه پشتونستان بود که اینبار علناً و باصراحت آنرا در اعلامیه مشترک گنجانید و خواهان حقوق خود ارادیت شان شد و در بازگشت خود بمسکو نیز آنرا تکرار نمود .

در پایان اعلامیه خاطر نشان گردید که: «طرفین نخواهند گذاشت به روابط دوستی و حسن همجواری که بین آنها وجود دارد لطمه وارد آید» و برای تاکید به این مطلب و استوار نگهداشتن دوستی ها و روابط بازهم از شاه و محمد داود خان دعوت بعمل آمد تا در فرصت های مناسب از دوستان شوروی خود مجدداً بازدید نمایند . (۱)

دیدار و مذاکرات هیئت روسی بازعمای افغانستان برای هر دو طرف بسیار مطلوب و سازنده بود . برای روس ها از آنجهت که توانستند با ذکر قضیه پشتونستان در اعلامیه مشترک بررگهای حساس محمد داود خان نیشترزنند و خواست و اراده اش را در ایجاد روابط بادنیای آزاد مهارکنند و در فرجام او را مثل همیشه متکی به روس سازند . برای محمد داود خان به این دلیل که خروشچف در قضیه مذکور موقف جدی و مشخص (بزعم خودش) گرفته بود و او را در پرخاش و نزاع همیشگی اش با پاکستان وعده کمک داده بود .

این اولین اظهارات رسمی خروشچف در زمینه بود که هم در اعلامیه مشترک وهم در جراید و رادیوهای کابل و مسکو انتشار یافت و به این ترتیب فتنه ای که خفته بود بحرکت آمد و فضای نسبتاً آرامی که مردم میتوانستند نفس های خود را راحت کنند و مشغول کار و زندگی خود باشند ، بار دیگر مکرر گردید .

محمد داود خان با احساس اطمینان از روس ها و بنابه تحریک خروشچف مجدداً غریدن گرفت و مسئله پشتونستان را برای مردم افغانستان حیاتی خواند ، و ادعا کرد که به هیچ وجه ازان منصرف نخواهد شد . این حرفها در واقع یک «دکته» بود که خروشچف بزبان اونهاده بود زیرا روس ها فکر می کردند که شاید دید و بازدید محمد داود خان از غرب و کشورهای آزاد ، سیر فکری او را در این مسئله و بطور کلی نسبت به روس تغییر داده باشد و یابعداً تغییر یابد .

پس از بیانات محمد داود خان روابط افغانستان و پاکستان بار دیگر روبه خرابی نهاد

۱- درباره متن اعلامیه مذکور رجوع شود به: مناسبات افغانستان و شوروی ، صفحه ۱۲۳ .

و جنگ سردی که سالها در مطبوعات هر دو کشور ادامه داشت و دران ایام خاموش گردیده بود، از سرگرفته شد. البته تذکر این مطلب لازم است که در تمام مدت صدارت محمد داود خان روس ها توانسته بودند احساس نفرت و خصومت و کین تیزی را بین افغانستان و ایران نیز برسر مسئله آب هیرمند برانگیزند و از هر دوسوی روابط مارا با دو کشور همسایه و مسلمان سالها تیره نگهدارند تا خود یکه تاز میدان باشند و افغانستان را در نتیجه این خرابی اوضاع در محاصره اقتصادی و سیاسی خود درآورند.

بتأسف باید گفت که در جریان سالهای صدارت محمد داود و در اثر تخریبات وسیه کاری های بعضی عناصر فاسد و استفاده جو و فاشست نام بردن از ایران و پاکستان در کشور ما جرم تلقی می شد و بسیار کسان تحت این نام مغضوب گردیدند و پست های دولتی خود را از دست دادند، و حتی کارتبعیض را به جایی کشانیده بودند که در بعضی ادارات از سپردن کارهای بزرگ و مهم به بعضی از اقوام خود داری می شد.

هرگاه کسی پیدا شود و بگوید که چنین چیزی وجود نداشت، بتاریخ افغانستان و نسل های آینده آن خیانت خواهد بود. و نگارنده هم از اشاره به اینگونه موارد جز در جریان گذاشتن نسل های آینده و آگاه ساختن ایشان از کید استعمار و فعالیت های پشت پرده استعمار گران هدف دیگری ندارد.

علاوه بردست آوردی که خروشچف در این سفر با خود داشت و حکومت افغانستان را به گرایش مجدد و بیش از حد بامسکو واداشت، قرارداد دیگری هم بنام «موافقت نامه کلتوری بین افغانستان و اتحاد شوروی» بتاریخ ۴ مارچ ۱۹۶۰ مطابق ۱۴ حوت ۱۳۳۸ توسط محمد داود خان و خروشچف در کابل به امضاء رسید. به اساس این موافقت نامه که آنرا «وسیله تفاهم بین المللی» نام نهادند، دوطرف تعهد کردند تا در موارد زیر باهم همکاری نمایند:

- ۱- تبادلہ هیئت های کلتوری، علمی و سپورتی.
- ۲- تبادلہ هیئت های هنری و تدویر کنسرت ها.
- ۳- ارائه و برپائی کنفرانس ها.
- ۴- افتتاح نمایشگاههای علمی و هنری.
- ۵- تشویق توریزم و ایجاد سهولت به آن.
- ۶- تبادلہ کتاب ها و رساله های چاپ شده بین دو کشور بادر نظر داشت مقررات هریک از طرفین.
- ۷- تبادلہ فلم های مستند و هنری و ترتیب و تنظیم برنامه های رادیوئی.
- ۸- تبادلہ مکروفلم و آثار قلمی.

وبالآخره تقویت مناسبات بین موسسات نشراتی، تاریخ و موزیم‌ها (۱) موافقت نامه مذکور به اساس ماده (۶) آن برای مدت پنج سال اعتبار داشت و بعد از ختم این میعاد، در صورتی که یکی از طرفین ۶ ماه قبل به فسخ آن اقدام نمیکرد، ۵ سال دیگر قابل اعتبار و اجرا بود.

خوانندگان ارجمند حتماً جریان کارنامه‌ها و برنامه‌های روس را در افغانستان تا اینجا بدقت دنبال کرده خواهند بود و بیاد خواهند داشت که چطور این قوم محیل اول بنام مبارزه باملخ و حشره نباتی وارد افغانستان شدند، بعد مسایل تیلگراف و تیلیفون رامطرح ساختند، و سپس همکاری‌های تخنیکی و اعمار سیلوهارا عنوان کردند، وانگاه به تفحص نفت و گاز و نقشه برداری اراضی افغانستان پرداختند، اندکی بعد به سرک سازی و بند برق و پروژه‌های آبیاری اقدام نمودند و پس از آنکه افغانستان را تا گلو در زیر بارقرضه‌ها و قراردادهای یک جانبه، دلخواه و ننگین و استثماری خود فروبردند و در ساحات سیاسی و اقتصادی مسلط شدند، نقشه مهم و اساسی دیگر خود را رویدست گرفتند و سعی دارند در معارف و مطبوعات و بین اهل علم و هنر و ادب و تاریخ و فرهنگ نیزه نفوذ و تماس مستقیم و بیشتر خویش را هموار سازند و طبقه تحصیل کرده و چیزفهم افغانستان را بسوی خود کشند و مسموم سازند.

چنانچه روی این برنامه و با استفاده از قرارداد یاد شده تعداد زیادی از جوانان را بنام تحصیل در رشته‌های هنر و فلم برداری و تیاتر و امثال آن به مسکو بردند و لوح خاطرشان را از اسلام و انسانیت و افغانیت زدودند، این طرح بسرعت توسعه یافت و هزاران جوان مسلمان دیگر را از صنوف ۶ و ۷ مکاتب جمع آوری کردند و بعنوان تحصیل طب و تخنیک و فزیک و شیمی و فنون نظامی و غیره، بروسیه فرستادند. اما بجای آنکه جوانان افغانستان را از علم و هنر و ساینس و تکنالوخی بهره ور سازند، آنانرا به آموزشگاههای ایدیولوژی بی محتوا و ضد انسانی «کمونیزم» بردند و پس از شستشوی مغزی و تلقین و تدریس الحاد و بی خدائی دپلوم‌هائی بگردنشان آویختند و بنام‌های ماستر و افسر و دکتر و انجنیر و هنرمند، به افغانستان فرستادند. و سرانجام این چهره‌های مسخ شده در اندیشه و نشه «ودکای» روسی، خدا، وطن و مردم وهستی و آزادی و تاریخ و حیثیت خود را فراموش کردند و در پیشاپیش عساکر روسی، وابستگان، دوستان و هموطنان خود را کشتند و قتل عام کردند تا باشد که سیادت روس‌ها استوار گردد و به ایشان آب و نانی رسد!!

البته بودند و هستند انسان‌های باشخصیت و ارجمند و فرزانه‌ای که در همان حال و در میان همان جامعه فاسد و حیوانی و گندیده روسی و در همان شرایط اختناق و جاسوسی

و ضد انسانی ، هویت اسلامی ، انسانی و ملی خویش را حفظ کردند و با همه فشار و تهدید ، تن به ذلت و پستی ندادند و از آنجا با اندوخته علمی و عقیده اسلامی خود برگشتند و اینک با افتخار و عزت در میان مردم خود بسر می برند وصف این جوانان و خدا پرستان ، از آن خود فروختگان جداست!!

درست بیست روز بعد از موافقت نامه ای که درباره اش بحث کردیم ، روس ها بتاريخ ۲۴ حوت ۱۳۳۸ = ۱۴ مارچ ۱۹۶۰ قرارداد دیگری را باریاست مستقل مطبوعات امضاء کردند و به اساس آن نیم ملیون «روبل» را برای افغانستان قرضه دادند تا ازان جهت اعمار «کابل ننداری = تیاتر» استفاده شود (۱)۰

اینکار را وقتی بمرحله عمل درآوردند که هیچکس یارا و جرئت حرف زدن نداشت و از پارلمان تاسنا همه مهر سکوت بر لب نهاده بودند . ممکن است در ذهن بعضی از خوانندگان ارجمند این سوال پیش آید که «تیاتر» هم در یک کشور لازمه زندگی و ضروریست ، و این حرف درست است ، در صورتی که اهداف آن مثبت و سالم و در جهت تنویر مردم باشد و جامعه از هر جهت در شرایط رشد و کمال بسر برد .

لیکن متأسفانه اقدام به چنین کاری در کشور مازمانی مورد توجه روس ها و فرمانروایان کابل قرار گرفت که میلیون ها انسان در اغلب نقاط کشور بشمول خود کابل آب آشامیدنی نداشتند ، و در مناطق شمال حتی در مجاورت روس مخصوصاً نواحی قطغن و ترکستان ، آب باران را در حوض های بزرگ ذخیره میکردند و ازان خود و حیوانات شان استفاده می نمودند . به قسمی که این آب ها در گرما گندیده می شد و کرم پیدامی کرد و اما باز هم مردم ناگزیر بودند ازان بنوشند . هزاران هموطن ما از فقر و بیکاری و بیماری رنج می کشیدند و کسی در فکر پیدا کردن زمینه کار و درمانگاه برای ایشان نبود ، و اصلاً در تصور شان هم نمی گنجید که آن انسان های زحمت کش و عزیز و محروم حق زندگی دارند و باید برای شان کاری انجام شود ، و روس ها این دایه های مهربانتر از مادر میتوانند با این مقدار پول که بنام اعمار «تیاتر» قرضه دادند ، چندین چاه عمیق حفر کنند و بسیاری از روستاها را از این مشکل حیاتی و اساسی وارهانند .

از همه مهمتر آنکه ۵۰۰ هزار روبل روسی در حالی صرف ساختن «تیاتر» در کابل می شد که در سرتاسر این شهر یک «مستراح» وجود نداشت و ساکنین شهر و حتی سیاحان خارجی مجبور بودند در پشت هر تعمیری و از جمله تعمیر خود ریاست مطبوعات ، دامن بالا کشند و رفع حاجت کنند . و این وضع پایتخت افغانستان را به شکل یک «مستراح عمومی» و در مجموع بحیث یک «تیاتر» شرم آور و مسخره درآورده بود و ایجاب می کرد تا قبل از اقدام به اعمار «نندارتون = تیاتر» در رفع این نیازمندی عمومی و ضروری اقدام می شد .

آری! درچنان جامعه و شرایطی حتی مدارس دینی را می بستند و قبل از هرکاری ب فکر ساختن تیاتر بودند، آنهم چرا؟؟ برای اینکه تاوقتی در یک جامعه اسلامی معیار های اخلاقی، دینی، فرهنگی، انسانی و ملی (قومی) تغییر نیابد استعمار کمونیزم نمیتواند دران رخنه کند و روس ها بادرک این حقیقت می کوشیدند آن معیارها را بوسیله «تیاتر» زیر و رو کنند، و کردند. و چنانکه خود شاهد بودیم برای اولین بار در تاریخ کشور پرده حیارا از بعضی پرده نشینان دریدند و آنرا بروی صحنه آوردند که در جایش به تفصیل ازان صحبت خواهیم کرد.

رفع حجاب و ایجاد فتنه

از ابتکار دیگر محمد داود خان در سال ۱۳۳۸، وموفقیت روس در افغانستان این بود که موصوف فرمانی صادر نمود واکیداً دستور داد تا تمام دختران و خانم هائی که به مکتب و یا ادارات دولتی هستند، پرده از چهره برافکنند و از استعمال هر نوع روپوشی خودداری کنند.

البته در ابتدا شرایطی به همراه داشت و دختر یا خانمی که به مکتب یا اداره میرفت مجبور بود لباس های خود را مطابق به «مدل» و نمونه هائی که پیش بینی شده بود عیارمی ساخت، یعنی بجای چادری باید چین می پوشید و سرخودراهم بادستمالی می پوشانید.

ولی بعضی از والی ها و همکاران نزدیک به محمد دواد خان ب فکر اینکه در ترویج این اقدام پیش قدم شوند و خشنودی او را حاصل کنند، مامورین و سرشناسان محل را به اجبار واکراه واداشتند تا باخانم های خویش در محافل شب نشینی و دعوت هائی که بوسیله ایشان ترتیب می یافت اشتراک کنند و به ارزش های سنتی و مذهبی پانهند.

در اثر اینگونه زیاده روی ها و تقلید بیجا، دیری نگذشت که «چین و روسری» بدور افتاد و لباس اروپائی باب روز گردید. لباسی که توأم بایی حیائی و مود پرستی بود واز سطح زندگی اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی مردم افغانستان حداقل یکقرن فاصله داشت.

این اقدام و عمل باعث شد تا قبل از همه مردم شجاع و بالیمان قندهار در برابر والی و فرمان محمد داود خان و بی حیائی و بی حجابی قیام کنند و مخالفت خود را علیه آنچه که اومیخواست انجام دهد، آشکارا بیان نمایند.

در مقابل تانک های محمد داود خان جهت سرکوبی مخالفین و خاموش ساختن اعتراض آنان بغرش درآمد و هزاران هموطن بی دفاع ماجام شهادت نوشیدند. و به این ترتیب اولین استفاده از تانک های روسی علیه خود مردم افغانستان بعمل آمد و باعث شد تا فرمانده آن عملیات ضد مردمی «خان محمد خان» برتبه های وزارت و «ستر جنرالی» ارتقا کند و محمد داود خان را به تهیه بازهم بیشتر سلاح های روسی تشویق فرماید.

تحول در روسیه و اقدامات بعدی

قبلاً اشاره کردیم که روابط بین افغانستان و ایران سالها وضع نامطلوبی داشت و بنابه همین کشیدگی و خرابی روز افزون مناسبات بین دو کشور، اواخر سال ۱۳۳۸ ش، دکتر محمد اقبال نخست وزیر ایران از محمد داود خان دعوت کرد تا به ایران مسافرت کند و روی مسایل مورد علاقه با زعمای آن کشور مفاهمه و مذاکره نماید. در اثر این دعوت محمد داود خان به ایران رفت و نظر خود را درباره آب هیرمند، بیطرفی افغانستان و عدم هم بستگی با پیمان های نظامی، بامقامات ایرانی در میان گذاشت و از دکتر اقبال دعوت کرد تا از افغانستان دیدن کند. سپس از ایران به وینا رفت و بتاريخ ۲۶ حمل ۱۳۳۹ مطابق ۱۵، اپریل ۱۹۶۰ وارد مسکو شد و حدود یکماه در آنجا معطل گردید. گرچه علت اقامت او را درمسکو انجام معاینات پزشکی و تداوی وانمود کردند ولی جریانات بعدی نشان داد که زعامت کرملن در حال تغییر و تحول بود و کسی بصورت مشخص نمیتوانست با وی مذاکره کند.

تحول در روسیه آن بود که بتاريخ ۱۷ ثور ۱۳۳۹ ورشیلوف از مقام خود استعفا داد و بجای آن بریژنیف بحیث صدر هیئت رئیسه شورای عالی آن کشور انتخاب گردید. و حداقل چند روزی ایجاب می کرد تا وی از مراسم تشریفات فارغ می شد و با محمد داود، دیدار و گفتگو می نمود. و بنا بر این نامبرده بعد از مدتی نسبتاً طولانی بتاريخ ۳۱ ثور بکابل بازگشت.

در اثناء این تحولات وزیر جیالوجی روس سرگرم بازدید از افغانستان بود و نتایج کار تفحصات نفت و گاز را درشمال کشور ما بررسی می نمود. بتاريخ ۲۵ می ۱۹۶۰ مطابق ۴ جوزای ۱۳۳۹ پروتوکولی زیر نام: «انجام معاونت به افغانستان در کار ساختمان بندر قزل قلعه از طرف اتحاد جماهیر شوروی» درکابل به امضاء رسید. در ماده (۲) پروتوکول مذکور معاونت تخنیکی روس به این شرح مشخص شده بود که:

- ۱ - تحویل سامان و مواد ساختمانی که در افغانستان وجود ندارد.
- ۲ - روان کردن متخصصین شوروی به افغانستان برای مشورت فنی و نظارت پروژه در طی ساختمان و نصب سامان و بکار انداختن و بهره برداری از تاسیسات بندر.
- ۳ - تعلیمات و تدریس پرسونل افغانی برای کار در بندر مذکور.

مصارف این بندر نیز همانند سایر پروژه های روسی و موافقت نامه های شان طبق ماده (۳) پروتوکول، به همان قرضه صد میلیون دالری حواله گردیده است که بتاريخ ۲۸ جنوری ۱۹۵۶ به افغانستان اختصاص داده شده بود ولی در همین ماده علاوه گردیده بود که:

«در صورتی که قیمت کل مصارف مربوط معاونت تخنیک که از طرف اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان از پول قرضه مذکور (همان کریدت قبلی) بشمول مصارف مربوط انجام معاونت تخنیک در امور ساختمان بندر قزل قلعه در ماده یک پروتوکول هذا در نظر گرفته شده است انجام می شود از مبلغ قرضه فوق الذکر متجاوز باشد، مبلغ اضافه آن برطبق موافقت نامه تجاری جاری بین افغانستان و شوروی از طرف جانب افغانی پرداخت می شود» (۱)

در این پروتوکول و لفاظی های آن چنانکه ملاحظه میفرمائید، سه نقطه بارز جلب توجه می کند.

اول - برای سرازیر شدن تعدادی از روس های گرسنه و جاسوس در افغانستان زمینه سازی شده است.

دوم - موضوع پیش بینی «تعلیم و تدریس» برای پرسونل و کارگران افغانی در پروتوکول، محض بدست آوردن یک مجوزه قانونی است تا با استفاده از آن، کارگران افغانی را اغوا کنند و بنام «درس و تعلیم کار در بندر» آنها را به بیراهه کشند.

سوم - تمام مصارف پروژه و افراد روسی را حسب پیش بینی ماده (۳) بدوش مردم افغانستان اندازند.

بدبختانه سرنوشت تمام پروژه های روسی و موافقت نامه ها و قرار داد های همکاری شان در افغانستان بهمین منوال بود. و هر گاه جزئیات قرار داد های شان و پولی که بنام مصارف پروژه های خود از افغانستان دریافت کرده اند بدست آید (که متأسفانه تا کنون در دست نیست) و محاسبه شود بصورت مسلم و یقین چندین برابر صد میلیون دالر کریدتی میشود که بتاريخ ۲۸ جنوری ۱۹۵۶ به افغانستان اختصاص داده بودند. و همین امر بود که افغانستان در مدت بیش از نیم قرن توفیق نیافت تا حداقل از لحاظ مواد خوراکی خود کفا شود و حتی سوزن و سنجاقی درست کند.

در برج جوزای ۱۳۳۹ مطابق جون ۱۹۶۰ یک هیئت فرهنگی تحت ریاست دکتر علی احمد خان پوپل وزیر معارف و معاون دوم صدارت بمسکوفت. منظور روس ها از این دعوت آن بود تا کارهای خویش را در ساحه معارف نیز سرعت بخشند و تعدادی از گهاشتگان خود را که تا آنروز در لیسه ها و مکاتب جابجا کرده بودند، از فشار و مراقبت های احتمالی مصوون دارند.

در همین ماه، دکتیاری سفیر روس در کابل که سالیان درازی در افغانستان ماموریت داشت و کشور ما را بدام روس کشید تبدیل شد و بپاکستان مقرر گردید. این تغییر در حالی

صورت گرفت که اوضاع در مرز های پاکستان و افغانستان به شدت بحرانی بود و تحریکات از دو طرف ادامه داشت . همچنان یک هیئت هوانوردی و وزیر راه و ترانسپورت روسی وارد کابل شد و در حالی که جنگ سرد و تبلیغاتی و برخوردهای مرزی میان دو کشور افغانستان و پاکستان ادامه داشت ، درباره امکانات انکشاف برنامه های هوایی و مسئله ترانزیت بین روس و افغانستان ، با مقامات کشور ما مذاکراتی بعمل آورد .

به سلسله این رفت و آمدها که در هر ماه و آنهم بسویه های بالا صورت میگرفت ، بتاريخ سوم سرطان ۱۳۳۹ = ۱۸ جولائی ۱۹۶۰ ، دکتر محمد یوسف خان در راس هیئتی عازم مسکو گردید . موصوف در آن ایام عهده دار وزارت معادن و صنایع بود و اغلب پروژه های صنعتی من حیث ارتباط ، توسط این وزارت با روس ها قرار داد می شد .

در ۲۸ جولائی ۱۹۶۰ مطابق ۶ اسد ۱۳۳۹ ش سفير جديد روس «انتونوف» وارد کابل شد و کارهای سلف خود را دنبال نمود . سفير جديد روس در زرنگی و تبلیس کمتر از دیکتیار نبود و بزودی توانست شبکه های روس را در افغانستان توسعه دهد . البته در آن ایام نفوذ روس ها در درون جامعه و اقشار مختلف کشور بحدی راه یافته بود که کوچکترین مشکل و دشواری در برابر شان قرار نداشت و حتی میتوانستند افرادی را که استخدام کرده بودند ، آزادانه بخانه های خود دعوت کنند و یا به خانه های ایشان دعوت شوند و بزم میگساری و باده خواری ترتیب دهند .

بتاریخ ۱۷ اسد ۱۳۳۹ مطابق ۸ اگست ۱۹۶۰ کارساختمان بند برق نغلو توسط محمد داود خان افتتاح گردید . قرار داد این پروژه در سال ۱۳۳۵ ش انجام یافته بود و روس ها در این مدت مورچه وار به اینطرف و آنطرف می دویدند و با پول بازی می کردند و میلیارد ها افغانی را بمصرف رسانیدند . قدرت تولیدی این دستگاه شصت هزار کیلووات پیش بینی شده بود . ولی در فرجام با صرف هزینه های گزاف ، نیمه ای از تولید پیش بینی شده هم بدست نیامد و کار آن نیز مثل سایر پروژه ها سالیان دراز ادامه یافت .

بتاریخ ۱۹ اسد ۱۳۳۹ مطابق اگست ۱۹۶۰ قرار دادهای مختلفی با پنج کمپانی روسی عقد گردید که به اساس آن سامان و آلات روسی از قبیل تراکتور و جرثقیل ، انواع سامان رادیو ، کامره های عکاسی و فلم برداری ، یخچال و خلاصه هر آنچه در روسیه تولید می شد به افغانستان سرازیر گردید و در اندک زمانی بازارهای کابل مملو از سامان روسی شد . اینکار فقط برای راه یابی در بین طبقه تاجر و جلب توجه آنها به سامان ولوازم روسی بود . ورنه بعلت نقصان در کیفیت کالاهای روسی خریداری نداشت .

بتاریخ ۳۰ میزان ۱۳۳۹ = ۲۲ اکتوبر ۱۹۶۰ ، شاه به مصر رفت و بعد از دیدار و مذاکره

بارهبران آن کشور، در اول نوامبر ۱۹۶۰ عازم بلگراد گردید. این سفرها اغلب تشریفاتی و تفریحی بود و ره آوردهای متمر و سود مندی با خود نداشت. البته در اعلامیه های مشترک از همکاری های متقابل نام برده می شد ولی اثرات آنها محسوس نبود.

در ماه اکتوبر و نوامبر دکتر ایرهارد معاون صدراعظم المان و شریف امامی صدراعظم ایران به ترتیب از افغانستان دیدن کردند و هر یک بنوبه خویش همکاری کشور های شان را در برنامه های اقتصادی و تخنیکی افغانستان اظهار داشتند. اما این همه علاقه مندی و آمادگی کشورها برای سهم گیری در انکشاف عمرانی و اقتصاد افغانستان عملاً بجائی نرسید و مداخلات و ممانعت آشکار و مسقیم روس ها از انجام هر اقدام و تصمیمی مانع می شد.

بتاریخ ۵ جدی ۱۳۳۹ = ۲۶ دسمبر ۱۹۶۰ قرار داد دیگری با روسیه امضاء گردید که در آن ساختن دستگاه تولید برق در بندر قزل قلعه عنوان شده بود. (پروتوکول مربوط به اعمار بند قزل قلعه و ماهیت آنرا قبلاً بیان داشتیم).

ساختن چنان بندی در قزل قلعه که در ساحل آموومرز دریائی بین شیر خان بندر و روسیه قرار دارد، نه تنها کوچکترین سودی برای افغانستان نداشت و از تولید آن روس ها بهره مند می شدند، بلکه از نظر سیاسی و اقتصادی نیز ضربه دیگری به پیکر افغانستان وارد میکرد. زیرا روس ها میخواستند به این بهانه تعداد دیگری از افراد خود را در اینجا مستقر سازند و قسمت زیادی از مناطق ساحلی ما را از بین ببرند و یا توسط احداث بند در محل آنرا تخریب کنند و مسیر دریای آمو را به سواحل افغانستان تغییر دهند و در فرجام پلی بر فراز این بندر اعمار نمایند تا آمد و شد جاسوسان روسی به سهولت فراهم شود، (متن قرار داد اخیر در دست نیست).

در اواخر جدی ۱۳۳۹ محمد داود خان به ایتالیا رفت و پس از انجام عمل جراحی ستون فقرات و مسافرت به ویانا، بتاريخ ۱۵ حمل ۱۳۴۰ ش مطابق ۴ اپریل ۱۹۶۱ وارد مسکو گردید. در مذاکرات و ملاقات هایی که با سران کرملن انجام داد، بار دیگر قضیه پشتونستان را مطرح ساخت و خروشچف نیز در پاسخ به آن، موضع گیری مارچ ۱۹۶۰ خود را تائید و تکرار نمود و بهمین بسنده کرد.

این گفتگو و زمزمه ها و مسافرت ها در حالی جریان داشت که در طول سال ۱۳۳۹ هـ ش روابط افغانستان و پاکستان به اوج بحران و تیره گی رسیده بود. و حتی گاهگاه طیارات دو طرف بمناطق مرزی همدگر تجاوز میکردند. درعین حال تعدادی از کشورها مانند المان، چین، مصر و یوگوسلاویا آمادگی خود را برای سهم گیری در پلان پنجساله دوم اظهار کرده بودند.

سال ۱۳۴۰ خورشیدی و پی آمدهای آن

قبلاً اشاره کردیم که در آغاز این سال محمد داود خان بر سر راه خود از مسکو دیدن کرد و مذاکراتی با زعمای آن کشور انجام داد و باز هم قضیه پشتونستان را در میان کشید و خروشچف هم اظهارات مارچ ۱۹۶۰ خود را تکرار کرد. در این سال روابط افغانستان و پاکستان بدتر از پیش بود و جنگ سرد میان دو کشور به شدت ادامه داشت. و اما در داخل کشور دولت می کوشید با تبلیغات و تلقینات بیش از حد درباره پلان دوم اقتصادی، مردم را که از ظلم و فقر و بی عدالتی رنج می کشیدند به خواب مصنوعی فروبرد و در عالم تصور و خیال ایشان را به باغها و قصرهای بکشاند که محمد داود خان و دار و دسته اش اعمار آنرا وعده می دادند.

در دوم سرطان ۱۳۴۰ مطابق ۲۳ جون ۱۹۶۱ سالگرد سی ساله قرار داد عدم تعرض و بیطرفی بین کابل و مسکو، با آب و تاب خاصی تجلیل گردید و مطبوعات هر دو کشور در زمینه نشرات خاصی داشتند و دعوت ها و شب نشینی ها و باده گساری ها از یاد بود افتخارات این روز محسوب می شد. در آن ایام تشخیص و برداشت جهانیان از محمد داود خان و اوضاع افغانستان خیلی مبهم و گنگ به نظر میرسید. و هیچکس بدرستی نمیدانست که در فرجام، از این معجون مرکب چه چیزی بمیان خواهد آمد.

نظامی که از یکسو شعار آزادی و عدم انسلاک و بیطرفی را به کهکشان ها میرسانید ولی عملاً در سیاست های داخلی و خارجی نقش پای روس را دنبال میکرد و پا و دست خود و مردم خود را در زنجیر روس گرائی بسته بود، واقعاً برای جهانیان معمای لاینحلی شده بود و با همه تاریکی ها و ابهامی که از چهره واقعی محمد داود خان و سیاستش در اذهان قرار داشت، باز هم اغلب کشور ها می کوشیدند از طریق سهم گیری کمک های اقتصادی، تعادل سیاسی را در منطقه و افغانستان برقرار نگه دارند. ولی محمد داود خان که دیگر نمیتوانست پا از حریم قرار داد های روسی فرابکشد، فقط هر جا میرسید جز قضیه پشتونستان مضمونی برای گفتن نداشت و همین وضع باعث گردیده بود که بعضی از کشور ها در روابط خود با افغانستان محتاط و خویشان دار باشند.

مع هذا در سوم سرطان ۱۳۴۰ء = ۲۴ جون ۱۹۶۱ محمد داود خان بنا بدعوت حکومت انگلستان و المان غرب عازم این کشور ها گردید و در مصاحبه مطبوعاتی ای که در لندن انجام داد بار دیگر مسئله پشتونستان را در بازار تجارت سیاسی عرضه کرد و از جهانیان تقاضای کمک نمود، تا از طریق رای گیری و همه پرسی و یاراه دیگر تمنیات مردم پشتونستان برآورده گردد. این جنون و غوغای محمد داود بر سر «هیچ» اغلب او را بادست

خالی به کشور باز میگردانید . زیرا قضیه مذکور نزد جهانیان جزبازیچه مسخره و بی محتوا مفهومی نداشت . باآنها سفر محمد داود خان به غرب روس ها را بیقرار ساخت و فوراً هیئتی را بنام «هیئت انرژی» بکابل فرستادند . هیئت مذکور از طرف محمد نعیم خان به گرمی استقبال گردید و اعلان داشتند که افغانستان دارای انرژی اتمی خواهد شد .

آمدن هیئت روسی به افغانستان در زمانی که محمد داود خان سرگرم بازدید از غرب بود معنی آنرا داشت که روس ها با این نوع شعار ها ، در تصمیم گیری غرب نسبت به کمک های شان اختلال وارد سازند، و از سوی دیگر پاکستان را وا دارند تا بر کشور های مربوط فشار آورد و از کمک به افغانستان خود داری شود و نیز در تحت چنان فشار و شرایطی پاکستان را مجبور سازند تا دستی بسوی روس ها دراز کند . ورنه کشوری که توان ساختن «کبریت» را هم نداشت چگونه میتواندست اتم تولید کند و اصولاً اقدام به اینکار یعنی چی؟؟

خلاصه در همان ایام و به اثر تحریکات روس ها تشنجات و برخورد های مرزی هر روز بیشتر می شد و طیارات پاکستان همه روزه گوشه ای از نوار مرزی را بمباردمان میکردند و اوضاع در سرحدات فوق العاده بحرانی و نا مطلوب بود .

در سرطان و اسد ۱۳۴۰ = جولائی ۱۹۶۱ میوندوال سفیر افغانستان در واشنگتن باکندی ملاقات نمود و اعلام داشت که رئیس جمهور امریکا بوی اطمینان داده است تا در قضیه پشتونستان از هیچ طرفی طرفداری نکند .

در جریان بحران روابط بین پاکستان و افغانستان و پس از ملاقات میوندوال باکندی، خروشچف پیام عاجل و مخصوصی به محمد داود خان فرستاد که متن آن افشانگردید . ولی پی آمد و نتایجش آن بود که خرابی اوضاع بیشتر و شدید تر شد و بتاریخ ۱۵ سنبله = ۵ سپتامبر ۱۹۶۱، باردیگر قونسلگری های افغانستان در کوئته، چمن و پشاور بسته گردید . و ده روز بعد از آن بتاریخ ۲۵ سنبله محمد نعیم خان عازم مسکوشد و در اعلامیه مختصری که انتشار یافت تنها به همینقدر اکتفا شده بود که بین جانبین درباره مسایل ذی علاقه مباحثاتی صورت گرفت (۱) .

بدنبال سفر محمد نعیم خان ودرایامی که مناطق «باجور» گاهگاهی تحت فشار های عملیات هوایی قرار میگرفت، یک هیئت پارلمانی روسیه در اوایل اکتوبر ۱۹۶۱ = میزان ۱۳۴۰ وارد کابل گردید و نیز هیئتی تحت ریاست دکتر محمد یوسف وزیر معادن و صنایع غرض جلب کمک های روس در «پلان پنجساله دوم» بمسکورفت . همه این آمد و شد ها در اثر همان فرصت طلبی هائی انجام می یافت که روس ها در تمام جریان روابط خود

با افغانستان از آن استفاده میکردند و کارهای خویش را بسرعت جلومی بردند . چنانچه روی همین تلاش ها بتاريخ هفتم عقرب ۱۳۴۰ = ۲۸ اکتوبر ۱۹۶۱، شورای ملی افغانستان کمک های روسیه را در پلان پنجساله دوم تصویب نمود و یکصد و شصت نماینده آنرا تأیید کرد (۱) این نماینده هانه از آن گونه افرادی بودند که میتوانستند در مسایل و موضوعات به اساس درک و فهم و منافع ملی تصمیم بگیرند بلکه همه در این مورد حیثیت طوطی های خوش کلامی را داشتند که هر آنچه محمد داود خان می گفت آنرا تقلید میکردند . افرادی هم که دارای احساس بودند در اقلیت قرار داشتند و کاری کرده نمیتوانستند .

در برج جدی همین سال قرار داد ، ده هزارتن کشمش نیز بین افغانستان و روسیه به امضاء رسید این قرار داد نوعی تظاهر و عوام فریبی بود و روس ها میخواستند بوسیله آن توجه اقشار مختلف را بخود جلب کنند . زیرا در اثر خرابی روابط با پاکستان ، راه ترانزیت و تجارت افغانستان که از طریق پاکستان و بندر کراچی انجام می یافت ، مسدود گردیده بود . اما در عمل اینکار را هم روس ها حسب دلخواه خویش انجام میدادند و صدها صندوق میوه خشک و تر را به بهانه اینکه دیر رسیده و یا خراب است ، در کنار آمو انبار می کردند و از انتقال آن خود داری می نمودند و برای تجار افغانستان میلیون ها افغانی خساره وارد می شد .

بتاریخ ۱۳ جنوری ۱۹۶۲ = جدی ۱۳۳۰ ، موافقت نامه ای راجع به : «تحویل دهی اجناس مصرف عامه از طرف شوروی به افغانستان» توسط غلام محمد خان شیرزاد وزیر تجارت ون . سمیلیاکوف نماینده روس ، در کابل به امضاء رسید طبق این موافقت نامه روس ها برای پرداخت ارزش تحویلی اجناس خود به افغانستان حدود ۱۲ میلیون دالر امریکائی را از قرار تکت پولی سالیانه ۲ فیصد بحکومت افغانستان وعده دادند و توافق کردند که بعد از ۸ سال تادیه کریدت مذکور آغاز و در مدت ۲۲ سال از طرف افغانستان تاءمین خواهد شد و تاریخ استفاده از هر قسمت کریدت از زمانی محسوب می شود که همان قسمت به انبار های مرزی در شهر های ترمز و یا کشکی (?) میرسد .

شاید وزارت تجارت افغانستان از این موافقت نامه خیلی خوش و راضی شده باشد ، اما توجه فرمائید که روس ها در این قرار داد چون سایر موافقت نامه های شان قبر افغانستان را کنده اند . بدین معنی که در موافقت نامه مذکور از جنس ، نوعیت و فهرست و مقدار امتعه و کالا های تحویل دهی خود به افغانستان و نیز از کمیت و کیفیت و چگونگی بهای فی واحد کالاهای خود ، حرفی در میان نیاورده اند ، و بصورت کل و سر جمع آنها را محاسبه نموده اند . چنانچه در ماده (۱) آن آمده است که :

«در مدت، از سال ۱۹۶۲ الی سال ۱۹۶۶، اجناس مصرف عامه به مبلغ کل ۱۲ میلیون دلار امریکائی طبق ضمیمه این موافقت نامه از اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به افغانستان تحویل داده خواهد شد. (اصلاً چیزی بنام ضمیمه در این موافقت نامه وجود ندارد.)»

من جمله اجناس مذکور در سال ۱۹۶۲ به مبلغ دو میلیون دلار، در سال ۱۹۶۳ مبلغ دو میلیون دلار، در سال ۱۹۶۴ مبلغ ۲ میلیون و پنجصد هزار دلار، در سال ۱۹۶۵ مبلغ ۲ میلیون و پنجصد هزار و در سال ۱۹۶۶ به مبلغ ۳ میلیون دلار امریکائی تحویل داده خواهد شد.»

ولی در هیچ کدام از ماده های موافقت نامه تذکر نداده اند که چه چیزی را روی این موافقت نامه به افغانستان تحویل میدهند، سنگ، کلوخ، روغن نباتی، سمنت، کنجاره، چي؟ از همین جا بود که تمام کالاهای روس اعم از مصرفی و غیر مصرفی، نه بنام جنس و نوع و مقدار، بلکه بحساب «تن» و بدون فهرست اجناس و نهایی فی واحد جنس به افغانستان فروخته می شد، و آنها به دلار ۰ یعنی ماشین های کهنه واز کار افتاده، خشت پخته، پرزه های فرسوده و غیر قابل استفاده، تیل خاک، کفش، یخچال، ظروف نکلی، جرثقیل و تراکتور و امثال آن، همه بوزن بالایی افغانستان بفروش میرسید و بجای آن عمده ترین تولیدات و مورد نیاز خود مردم را به کمترین بهائی که خود تعیین میکردند، بروسیه می بردند.

اما در ماده (۴) این موافقت نامه، آنجا که تکلیف جانب افغانستان دران درج است، نوشته اند که:

«مبلغ کریدت و تکت پولی آن از طرف افغانستان یا تحویل دهی به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، پنبه، پشم و اجناس افغانی دیگری که مورد علاقه موسسات شوروی میباشد، بشرايط موافقت نامه تجارتي معتبر افغانی و شوروی تادیه خواهد شد.»

فهرست و مقدار اجناس افغانی که بعنوان استهلاک مبلغ کریدت و تادیه تکت پولی آن برای تحویل دهی به اتحاد شوروی سوسیالیستی پیش بینی می شود، از طرف طرفین هر سال ۳ ماه قبل از شروع سال نوین تحویل دهی موافقت خواهد گردید.» (۱)

ملاحظه می کنید که در اینجا جنس، مقدار، فهرست و شرایط خریداری اجناس افغانی همه مشخص شده است و انتخاب جنسی هم که در موافقت نامه معین نگردیده، به اختیار

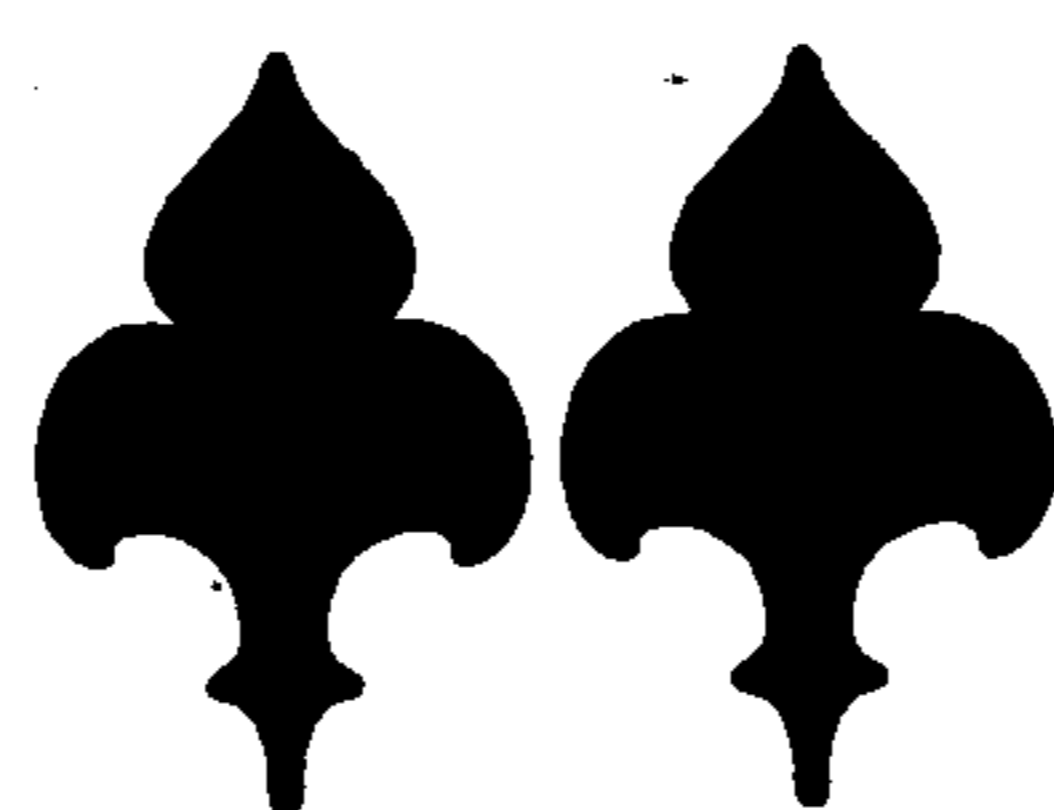
موسسات شوروی گذاشته شده است .

معلوم نیست وزرائی که در زیر همچو موافقت نامه ها امضاء میکردند ، آنرا مطالعه میفرمودند یا خیر ؟ ویا اینکه گماشتگان روسی در ادارات و دوایر افغانستان همه اسناد را با روس ها یکجا ترتیب می دادند و وزراء در پایان آن صحنه می گذاشتند !!

بهمین ترتیب با استفاده از فرصتی که پیش آمده بود روس ها در دلوهمان سال = جنوری ۱۹۶۲ قرار داد هیدرومترولوژی و هواشناسی و آب شناسی را در نواحی مرغاب با افغانستان امضاء کردند که تجهیزات و سامان و لوازم آن نیز دران گنجانیده شده بود . این قرار داد ها و پروژه ها اصلاً خواست خود روس ها بود و حکام افغانستان هر گز نمی پرسیدند فایده آن چیست و برای چی ؟ جالب توجه آن بود که روس ها در اینقرار داد پیش بینی کرده بودند که دستگاه هواشناسی مرغاب و هریرود بادستگاه رادیو تیلیفون مجهز باشد . (۱) این قرار داد که برای افغانستان کوچکرین ارزشی نداشت و اصلاً نیازی به آن احساس نمی شد ، همه بهانه و وسایلی بودند که روس ها میخواستند با مطرح کردن این نام ها و پروژه ها ، اصلاً ساخت سوق الجیشی ، ثروت های طبیعی ، چگونگی اوضاع مرزی بین ایران و افغانستان را ارزیابی نمایند و در فرجام برای شبکه های جاسوسی خود دران نواحی ، جای پائی درست کنند . و راهور کارنامه های خود را همه روزه به مسکو اطلاع دهند و تمام مصارف آنرا هم بدوش ملت افغانستان حواله نمایند .

در اثر تیره گی روابط بین پاکستان و افغانستان و مسدود شدن راه ترانزیت که قبلاً اشاره کردیم ، صدهاتن کالا در بندر کراچی انباشته گردید و در همین ماه (جدی ۱۳۴۰ = جنوری ۱۹۶۲) حکومت کابل از نرسیدن اموال افغانی به ایالات متحده اطلاع داد و تقاضا کرد به پاکستان فشار وارد کند تا مال التجاره افغانی را از انبار خانه های خود خارج و به افغانستان انتقال دهد .

این بود آنچه در سال ۱۳۴۰ ، اتفاق افتاد و اینک صفحه دیگری از تاریخ را ورق میزنیم و جریانات بعدی را دنبال می کنیم .



سال ۱۳۴۱ خورشیدی آخرین سال صدارت محمد داود خان

یا

سال «دیا لوگ» های تحریری بین شاه و محمد داود خان

قبل از آنکه وارد جریان‌ات و رویداد های سیاسی این سال شویم ناگزیریم باز هم از دو موافقت نامه دیگری یاد آوری کنیم که روس ها در آغاز سال ۱۳۴۱ ش با مقامات افغانی امضاء کرده اند .

نخستین آن موافقت نامه ای است که بتاريخ ۱۱ اپریل ۱۹۶۲ مطابق ۲۲ حمل ۱۳۴۱ زیر نام : «همکاری در توسعه ساختمان منازل و تنظیم عمومی پلان شهر کابل» بوسیله عبدالله خان ملکیار وزیر مالیه و انتونوف سفیر روس در کابل به امضاء رسیده است .

طبق ماده (۱) موافقت نامه مذکور ، روس ها تعهد می کنند که در تنظیم پلان عمومی شهر کابل ، ساختن یکدستگاه فابریکه خانه سازی و پروژه خانه سازی به افغانستان «معاونت اقتصادی و تخنیکی رایگان» می کنند و اقدامات ذیل را بعمل می آورند .

کار سروی و پروژه سازی ، کار های توپوگرافی ، جیودیزی ، جیولوژی ، هیدرولوجی و انجنیری ساختمان و تحویل دهی سامان آلات که در افغانستان پیدا نمیشود .

ولی در بند «ب» ماده «۳» تذکر می دهند که:

«حکومت شاهی افغانستان فابریکه مذکور را با کارگران و مواد ساختمانی محلی ، به پول خود و وسایل ترانسپورت و میکانیزم های ساختمان مطابق ست و محتویاتی که بعد در قرار داد ذکر می شود تاءمین نموده کارگاه تعمیراتی میدان هوایی کابل (۱) را به صفت جزو فابریکه خانه سازی واگذار می کند .»

و در بند «ه» ماده «۳» می گویند که: «مصارف موسسات شوروی به اسعار افغانی مربوط اعاشه متخصصین شوروی را که طبق ماده (۲) این موافقت نامه به افغانستان اعزام می شوند، تادیه و جبران نمایند .» و بعد در ماده «۷» علاوه می کنند:

«طرف شوروی تعداد ۳۰ موتر و پرزه جات و تیل و روغنیات طرف ضرورت در وقت ساختمان فابریکه خانه سازی مختلط بر موضوع موافقت نامه تحویل میدهد و طرف افغانستان قیمت سامان و مواد فوق الذکر را از پول قرضه ۷۳ میلیون روبل که مطابق موافقت نامه مورخ ۱۶ اکتوبر ۱۹۶۱، بین شوروی و افغانستان، به

افغانستان داده شده ، خواهد پرداخت .» (۲)

۱- در گذشته دیدیم که تعمیر و قیرریزی و تسطیح میدان هوایی کابل را چندین بار روس ها قرار داد کرده اند و اینبار باز هم

آنها بعد از پروژه فابریکه خانه سازی می اندازند .

۲- مناسبات افغانسان و اتحاد شوروی سند شماره (۱۰۷) صفحه ۱۴۲-۱۴۵ .

بلی! به اساس این موافقت نامه، کاری که روس ها باید در پروژه یاد شده انجام میدادند، فقط سروی و نقشه برداری بود و تحویل دهی بعض سامان آلات که در برابر آن صدها روسی بنام متخصص از هزینه افغانستان معاش دریافت می کردند و اعاشه و اباته می شدند. پول موتر و پرزه و تیل و روغنیات را هم از افغانستان تحصیل می نمودند و با این شرایط نام آنها: «معاونت اقتصادی و تخنیکی رایگان به افغانستان» می نهادند!!

در حالی که کارهای نقشه برداری و مهندسی شهر سازی را انجنیران افغانی خود به نحو بهتر انجام می دادند و نیازی بروس هان نبود. و معلوم نیست کدام قسمت کارشان رایگان بوده است؟؟

تمام این برنامه ها فقط و فقط جنبه استثماری و استعماری داشت و برای آن صورت می گرفت تا روس ها در افغانستان مشغول باشند، زندگی شان از پول یتیم و بیوه افغانستان تاءمین شود و روز بروز ساحه نفوذ خود را گسترده تر سازند.

دو دیگر «پروتوکولی» میباشد که بتاريخ ۱۷ می ۱۹۶۲ مطابق ۲۷ ثور ۱۳۴۱ تحت عنوان «معاونت اقتصادی و تخنیکی» بین وزارت مالیه و نماینده روس در کابل به امضاء رسیده است و روس ها ۱۸ میلیون روبل را به شرایط موافقت نامه ۲۸ جنوری سال ۱۹۵۶ قرضه داده اند. تا از آن در ساختمان سرک موتر رواز جبال هندوکش و کانال آبیاری جلال آباد استفاده شود. (۱)

ولی در ماده (۱) آن تذکر داده شده است که: «۰۰۰۰۰۰ از قرضه مذکور برای پرداخت مصارف موسسات شوروی مربوط به انجام معاونت تخنیکی بیشتر، مخصوصاً اتمام ساختمان سرک موتر و از جبال هندوکش موضوع موافقت نامه مورخ اول مارچ سال ۱۹۵۶ بین افغانستان و شوروی (۲) و همچنین برای تادیه مصارف موسسات شوروی مربوط به معاونت در انجام کارهای «امیلیوراسیون» زمین های واقع منطقه کانال جلال آباد استفاده می شود.»

و به این ترتیب مصارف صدها جاسوس روسی که از آموتا تورخم جابجا شده بودند، همه روزه بنام ها و عناوین مختلف بالای افغانستان تحمیل می شد و به حجم و مقدار قرضه های روسی افزایش بعمل می آمد. حالانکه درباره هر یک از موارد یاد شده در این موافقت نامه بار بار قرار داد های جداگانه ای صورت گرفته بود که هر کدام تخصیصیه و حساب جداگانه ای داشت. لیکن هیچکس در فکر این حرفها نبود روس ها خود می بریدند، خود می دوختند و خود می فروختند!!

۱- مناسبات افغانستان و شوروی سند شماره (۱۰۸) صفحه ۱۴۵-۱۴۷.

۲- اشاره به همان کریدت یکصد میلیون دالری است که در حین مسافرت بولگانین به افغانستان اختصاص داده شده بود. وازان تاریخ به بعد تمام پروژه ها و موافقت نامه های روسیه به آن حواله می شد و هیچ خلاصی نداشت.

اوضاع داخلی کشور و جریانات اجتماعی و اداری آن نیز در حالت اسفناکی قرار داشت و مردم به سختی نفس می کشیدند . بدامنی ، ظلم ، تبعیض ، بی عدالتی ، خود کامگی ، بی بند و باری ، فحشاء و فسادی که مخصوصاً در سال های اخیر صدارت محمد داود خان در سرتاسر کشور سایه افکنده بود ، سر نوشت افغانستان را هر روز به قهقرامیکشانید و دورنمای تاریک و یاس آوری قلب و روح مردم را درهم می فشرد .

استبداد ، اختناق و مظالم عمال محمد داود خان بحدی رسیده بود که مردم حتی جرئت سرگوشی را هم در بین خود نداشتند و به اصطلاح از سایه خود ، رم میکردند .

معیار شناخت و تشخیص وقضاوت محمد داود از اوضاع و احوال اجتماع و بدبختی مردم ، به اساس راهپور های غلط و اغواگرانه ای استوار بود که از طریق شبکه های جاسوسی اش بوی موصلت میکرد . و جز این دگر نه کسی به نزد او رسیده میتوانست تا عرض حال کند و نه یارا و جرئت بیان حقایق را داشتند و نه هم او بحرف کسی گوش میداد . در اثر چنین روش های نادرست زندگی به مردم تلخ و ناگوار شده بود و حتی هیچکس در خانه و دفتر و بازار احساس مصونیت نمیکرد .

تنها گروهی که با جرئت و صراحت و درکمال آزادی و اطمینان بکار های حزبی و سازماندهی و تبلیغات و فعالیت جلب و جذب جوانان می پرداختند ، افراد و عناصر وابسته به مسکو بودند .

ترتیب کار و برنامه های ایشان در وهله اول این بود تا در پوشش «روشنفکری» و ستایش و تمجید از محمد داود خان و کارنامه هایش ، نظر او را بخود جلب کنند و در زیر چتر حمایت او خود را سازماندهی نمایند .

محمد داود خان در تحت تاثیر تبلیغ و تلقین این گروه و با اتکاء به پشتیبانی آنان که گمان میکرد واقعاً در خط فکری او قرار دارند و از آرزو های وی پیروی می کنند ، طرح تازه ای را رویدست گرفت و در پی آن شد تا زیر نام مشروطیت و تحول ، سیستم یک حزبی را در افغانستان رویکار آورد و خود در راس آن قرار گیرد . و بدین ترتیب از یکطرف قدرت و حاکمیت را قانوناً و برای همیشه از آن خود سازد و از سوی دیگر ره جنبش های مرئی و غیر مرئی آزادی خواهی را در اجتماع سد سازد و تلاش رقبای خویش را در خانواده اش نیز خنثی نماید .

روی این منظور از آغاز سال ۱۳۴۱ ش مرام ها و نقشه های خویش را بصورت ملفوف و خیلی ماهرانه ترتیب و تنظیم نمود و آنرا بصورت نامه ای غرض تائید و منظوری شاه به دارالتحریر شاهی فرستاد که متن آنها بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ و توسط خود وی فاش گردید . و اینک آن حرفها و تعاطی نظر را که بین شاه و محمد داود خان بصورت «دیا لوگ» کتبی انجام یافته بود ، غرض استفاده خوانندگان عزیز در ذیل نقل می کنیم .

متن مکتوب مورخ ۹ سرطان ۱۳۴۱ ش محمد داود خان

«حضور اعلیحضرت همایونی پادشاه افغانستان! آنچه را امروز حضور شما بغرض میرسانم تصور می‌کنم در سرنوشت آینده ملت افغان آنقدر مهم و حیاتی و بدوره سلطنت شما آنقدر اقدام بزرگ و تاریخی باشد که میتوان در اطراف آن کتابی نوشت و یک عالم دلایل و توضیحات بعرض رساند. اما میدانم عرایض طولانی هم برای کسی که مینویسد و هم برای خواننده بعضاً خسته کننده می باشد لذا نمیخواهم عریضه من طولانی باشد. کوشش می‌کنم بصورت بسیار مختصر چیزی را که بعقیده خود (که این همیشه عقیده من بوده و خواهد بود) خیر و سعادت ملت افغانستان و اقدام بزرگ و تاریخی دوره سلطنت شما میدانم بحضور شما بعرض رسانم. موجبات و دلایل اینکه چرا تحول اجتماعی باید در این مملکت بعمل آید ضرورت نیست در اینجا توضیح کنم. زیرا در اطراف آن همیشه صحبت نموده ایم و افکار و نظریات بنده در این خصوص گمان می‌کنم کافی، واضح و روشن بحضور شما معلوم است. تصور می‌کردم که بهترین موقع اظهار همچویک مفکوره از طرف حکومت، وقتی بود که پلان دوم اقتصادی به شورای ملی تقدیم می‌شد و در ضمن آن از خطوط اساسی تحول اجتماعی ای که به اساس یک پلان مدنظر دولت است به سمع و کلای شورا رسانیده می‌شد. چون از یکطرف از طرز تفکر بعضی از رفقای کابینه اطلاع نداشتم و از طرف دیگر حضور شما بکابل تشریف نداشتید، بنا بر این موقع گذشت. اما هر قدمی که برای خیر و سعادت ملی برداشته می‌شود بهر وقت و زمانی که باشد یقیناً مفید و موثر است مشروط بر اینکه بسیار نا وقت نشده باشد.

بعقیده من وضعیت مملکت و جریانات عصر و زمان تحولی را ایجاب می‌کند و اگر حضور شما چنین یک تحولی را بحال مملکت موزون و مفید می‌شمارید (که بنده از هر نقطه نظر آنرا لازم میدانم) پس تصور می‌کنم عملی ساختن همچویک مفکوره اگر بوقت و در یک فضای نسبتاً مساعدتر صورت بگیرد تاثیر آن عمیق تر و انعکاسات آن خوبتر خواهد بود. از این لحاظ باز هم بنده همین موقع را برای شروع اینکار بوقت و بجا میدانم. شک نیست که تطبیق پلان پنجساله اول از هر جهت نزد اکثر طبقات بی تاثیر نبود و نهضت نسوان که یکقدم مهم اجتماعی بود، مخصوصاً نزد طبقات منور و جوان طرف تقدیر واقع شد و رویهمرفته تا اندازه ای یک فضای امید و خوش بینی تولید نمود. اما باید دانست که انکشاف اقتصادی، افکار و ذهنیت های جدید اجتماعی راحتاً با خود آورد نیست و اگر در این قسمت معنوی حیات که بعقیده من فوق العاده مهم، ضروری و خالی از اشکال نیست توجه و سنجش عمیق بعمل نمی‌آید و به غرض

راهنمایی یک ملت بمقصد رسیدن به هدف مطلوب، موازی باپلان اقتصادی، پلان تحول اجتماعی طرح و عملی نمیگردد، روزی خواهد رسید که مواز نه بکلی برهم خورده و دفعتاً این مملکت به مشکلاتی دو چار گردد که ممکن است در آن وقت حل آن آنقدر سهل و ساده نبوده و به منفعت ملی افغانستان تمام نشود. مردم مخصوصاً طبقه منور از نقطه نظر اجتماعی آرزومند تحول و به آن انتظار دارند.

درخفا اقسام افکار و عقاید و ذهنیت ها موجود است، دست اجانب برای مقاصد سیاسی خود مشغول فعالیت اند. این طرز حکومت برای مردم مخصوصاً طبقات منور چندان خوش آیند نیست و خسته شده اند. برای حضور اعلیحضرت و بعضی دیگران اگر هنوز این طرز قابل تحمل است، برای بنده که منسوب به خاندان هستم چون عاقبت آنرا بضرر مملکت و ناکامی سلطنت می بینم راستی عرض می کنم که بعد از این قابل دوام نیست. بصورت مستقیم و غیر مستقیم افراد منسوب به خاندان (زیرا حدود خاندان و مربوطین آن امروز به پیمانہ ای رسیده که مشکل است برای آن حدود قایل شد) کار دار یا بیکار، خورد و کلان امتیازاتی به خود ها قایل هستند و این چیز را یک حق مثبت و طبعی خود میدانند. قوانین مملکت هرچه باشد در نظر آنها بیش از چند کلمه بی معنی دیگر ارزشی ندارد و غیره و غیره ۰۰۰۰۰۰، پس یا باهمه باید مطابق قانون و مقررات رفتار کرد که حتماً عکس العمل هائی را بار آورد نیست و یا اینکه تحمل کرد و چشم پوشید، که خود سبب بی عدالتی و بی انظباتی گردیده و گردیدنی است، پرسش و بازخواست وقتی ممکن و میسر شده میتواند که دران امتیازی موجود نباشد و اگر امتیاز موجود باشد مفهوم حقیقی قانون و عدالت از بین رفته و اگر این بازخواست یکطرفه اجرامی شود، نتیجه جزاز تولید عکس العمل و بدبینی مدعش تری بمقابل حکومت و سلطنت چیز دیگری نخواهد بود.

اعلیحضرتا! صفحات تاریخ گذشته افغانستان بهترین درس است که میتوان از آن عبرت گرفت (کاشکی) تاریخ گذشته و آنچه را خود در حیات دیدیم و تجربه کردیم بما واضح ساخت که جاه طلبی ها و رقابت ها، شخصیات و خود سری های افراد چه در خاندان های سلطنتی و یادستگاه حکومت و چه در بین طبقات با نفوذ مملکت جز ناکامی و بربادی خود آنها و خسارت مادی و معنوی مملکت نتیجه نداشت و ندارد. خدانکند که آن وقایع تلخ در این عصر دوره سلطنت اعلیحضرت شها دوباره تکرار شود. مسئله ای که بارها بحضور شما عرض نموده ام از صمیم قلب یکبار دیگر عرض می کنم که این طرز اداری مملکت و این فضای خاندانی با ذهنیتی که آنها تربیت شده اند بعد از این بآهر تعبیری که به آن کرده شود چه از نگاه مسوولیت و وظیفه و چه از نقطه نظر عقیده

شخصی برای من قابل تحمل نیست. لذا نظر و پیشنهاد من بحضور اعلیحضرت شما .
از اینقرار است :

اول - الترنا تیف اول :

اینکه ملت افغانستان چه شکل و طرز اداره را برای آینده مملکت مفید و مناسب میدانند ، توسط یک رفراندم عمومی رای آزادانه ملت افغانستان خواسته شود . درجه فهم و تطبیق و عملی بساختن همچو یک رای گیری نظر به سویه فعلی مردم ، چه خواهد بود ، خیلی مجهول و در ظاهر غیر عملی به نظر میرسد . از طرف دیگر چون در همچو یک رفراندم طبیعتاً حرف از سیستم های مختلف بمیان خواهد آمد ، لذا فیصله و قرار آخرین آنها تنها و تنها به شخص اعلیحضرت شما بحیت پادشاه افغانستان مربوط است و بس .

دوم - الترنا تیف دوم :

۱ - کمیسیون مرکب از متخصصین حقوق و اشخاص با صلاحیت و باتجربه تعیین گردد تا در قانون اساسی تجدید نظر نموده پروژه های قانون اساسی جدید را (به اساس سلطنت مشروط) ترتیب و بحکومت تقدیم دارند .
۲ - همچنان عین کمیسیون و یا کمیسیون دیگر قانون انتخابات و دیگر قوانین مهمی که به قانون اساسی رابطه نزدیکی دارد تدوین و بغرض غور و مطالعه بحکومت تقدیم دارند .

۳ - پس از غور و تصویب دولت ، لویه جرگه انعقاد گردیده و قوانین مذکور، بغرض غور و تدقیق و تصویب به لویه جرگه تقدیم گردد .

۴ - پس از تصویب قانون اساسی از طرف لویه جرگه آمادگی برای انتخابات گرفته شده و به اساس قانون جدید انتخابات عملی گردد .

۵ - با ختم انتخابات و افتتاح شورای جدید (به اساس یک حزبه و دو حزبه) حکومت فعلی مستعفی و حکومت جدید تشکیل و زمام امور مملکت را بدست خواهد گرفت . این اجراءات باید به اساس یک پروگرام بوقت معین عملی گردد . (گراف ضمیمه) . در این موضوعات بابعضی از اعضای کابینه که بصورت انفرادی و مجموعی مذاکره و تبادل افکار نموده ام اینها هستند :

۱ - علی محمد خان معاون صدارت .

۲ - وزیر خارجه .

۳ - وزیر داخله .

۴ - وزیر مالیه .

۵ - وزیر معادن و ضایع .

۶ - وزیر معارف .

۷ - رئیس مستقل قبایل .

الترناتیف اول از طرف همه بصورت مجموعی غیر قابل تطبیق و مفید خوانده نشد . بنابر این از مباحثات در اطراف آن فعلاً صرف نظر گردید . راجع به الترنا تیف دوم اینکه در مسایل اجتماعی بوجود آید همه ضرورت آنرا حس نموده و به آن گمان می کنم اتفاق داریم . اما در طرز عملی ساختن آن ممکن در نظریات و افکار تفاوت هائی باشد که طبعاً موقع مذاکرات و مباحثات امیدواریم بالاخره به نتیجه برسیم .» (۱)

چنانکه تذکر رفت محمد داود ، در این پیشنهاد خود به چند نکته مهم اشاره می کند . نخست از انتخاب و نحوه حکومت بر اساس آرای مردم برای آینده افغانستان . ولی علی الفور خودش دست رد میگذارد و آنرا بالاتر از سویه مردم افغانستان میداند که این خود توهینی به ملت افغانستان بود . او در این پیشنهاد و عبارات میخواست خود را از طرفداران آزادی های فردی و اجتماعی قلمداد کند در حالی که چنین چیزی در روح و اندیشه و طبیعت او وجود نداشت و هیچ آزاد مرد و آزاد اندیشی را در ماحول خود اجازه نمیداد و تاروز مرگ هم بدینمنوال بسر برد .

نکته دومی گله و شکایتی است که محمد داود در معروضه خود از خانواده سلطنت دارد . و این انگیزه او برای کسانی که جریان امور را در افغانستان دنبال میکردند بخوبی آشکار بود که هدف وی از آن اعتراض ، محض تشویش و نگرانی محمد داود از سردار عبدالولی داماد شاه بود که آهسته آهسته رشد می یافت و در میان ارتش افغانستان جای پائی برای خود باز کرده بود و از همان آغاز به محمد داود خان و برادرش اعتنائی نداشت . و بنابر این محمد داود که از هیچ قدرت و حریفی خوشش نمی آمد در برابر نفوذ روز افزون سردار عبدالولی ناخشنود و عصبانی بود و اشارات مکررش به عبارات : (جاه طلبی ها و رقابت ها در میان افراد خانواده سلطنت و یا حکومت) همین عبدالولی بود و بس . زیرا در روزگار فرمانروائی محمد داود نه کسی یارای رقابت را داشت و نه میتوانست میل جاه طلبی داشته باشد ، جز سردار عبدالولی که واقعاً تلاش میکرد و میخواست خود کامه آینده افغانستان شود . متأسفانه خود خواهی ها و رقابت های این دو عضو خانواده شاهی همانطور که محمد داود پیش بینی میکرد و عمل نی ، زمینه بربادی و تباهی و مصیبت و اسارت را در افغانستان ببار آورد که اینک در آتش آن میسوزیم و همه چیز خود را از دست دادیم .

۱ - به نقل از بیانیه محمد داود خان در اولین سالگرد جشن جمهوریت ، منتشره مجله اردو ، شماره سیزدهم ، سال ۵۴ ، برج

اسد ۱۳۵۳ ش ، جولای و اگست ۱۹۷۴ . و کتاب مجموعه مصاحبه ها و پیام ها و بیانات محمد داود . چاپ وزارت اطلاعات

نکتهٔ سومی که محمد داود خان در پیشنهاد خود مطرح کرده و از آن بیم دارد نارضایتی های مردم است که ناشی از اعمال عمال خود اوست . ولی او وضع را به گونهٔ دیگر مطرح کرده و می گوید که :

«در خفا انواع عقاید و افکار و ذهنیت ها موجود است و دست اجانب برای مقاصد سیاسی کار می کند و آیندهٔ اوضاع را به ضرر سلطنت میداند .» و با این اظهارات خود بازهم ناخودآگاه مافی الضمیرش را بیان می کند که به هیچوجه طرفدار رشد افکار و عقاید در جامعه نیست و نمیخواهد منافع خانوادگی اش به ضرر مواجه شود . فقط میخواهد برخرابکاری های خودش پرده اندازد و دست دیگران را درخرابی افغانستان ذیدخل شمارد . چهارمین مطلبی که محمد داود مطرح می کند تدوین قانون اساسی جدید بر اساس سلطنت مشروطه است که بعد از عملی شدن آن حکومتی به اساس انتخابات بوجود آید و با ختم انتخابات و افتتاح شوری حکومت فعلی مستعفی و حکومت جدید زمام حکومت را در دست گیرد . او در این فقره از پیشنهاد خود از سیستم یک حزبی و دو حزبی نام می برد ولی هرگز در پهلوی تذکر از انتخابات ، از آزادی و نحوهٔ عملکرد آن حرفی بمیان نمی آرد . مردم میدانستند که محمد داود خان طبیعتاً مخالف آزادی بود و میخواست با این طرح خویش روزی در افغانستان از طریق انتخابات توسط شورائی که خودش انتخاب میکرد قدرت را بدست گیرد، وانگاه با اتکاء به آن هر چه دلش میخواست انجام دهد . زیرا او و کسانی که حدود هشت سال از طرف او فرمانروای شهر ها و روستاهای افغانستان بودند مردم را بگونه ای در زیر فشار و شکنجه قرار داده بودند که هیچکس جرأت نمیکرد جز محمد داود حرفی برزبان آرد .

دستگاههای استخباراتی او که مهمترین نیرو و اتکایش بود ، اندک حرکتی را بابرچه پاسخ میدادند . وحیثیت و شرف و آبروی مردم در هیچ جا مصوون نبود . بفرض اینکه چنین قانون و انتخاباتی عملی می شد مسلماً برندهٔ میدان شخص محمد داود خان بود و در شرایطی که تذکار رفت فردی هم نمیتوانست در برابر او عرض اندام کند و یا حرف از دیموکراسی و آزادی بزند .

محمد ظاهر شاه که از اوضاع و احوال افغانستان کم و بیش اطلاع داشت و محمد داود خان را به خوبی میشناخت ، در برابر این پیشنهادات او موافقت عملی نشان نداد و مشاورین و اطرافیان او شاید کاکایش مارشال شاه ولی خان و دامادش سردار عبدالولی او را از قبولی چنین پیشنهادی آگاه و برحذر داشتند . وبنابر این بتاريخ ۱۲ سنبله ۱۳۴۱ خورشیدی مکتوب محمد داود خان را پاسخ داد و در اصول باوی موافقت نشان داد و آنرا یکی از آرزوهای پدرش «محمد نادر شاه» خواند . ولی عملی شدن آنرا بوقت وزمان وافرادی که بتوانند مسوولیت عملی ساختن آنرا بدوش گیرند موکول نمود .

به نظر شاه که از اهداف نهائی و پنهانی محمد داود آگاهی داشت ، این پیشنهاد عملی نبود و به اجرای آن سر توافق نشان نداد . ولی محمد داود بازهم جوابی تهیه کرد و به شاه فرستاد که متن آن ، در موضوع روشنی بیشتری می افکند و اینک آنرا مطالعه میفرمائید :

نامه مورخ ۲۴ جدی ۱۳۳۱ محمد داود خان به شاه

یا

دو مین نامه آن

«بعد از القاب : به جواب مکتوب تاریخی ۱۲ سنبله ۱۳۴۱ ، اعلیحضرت احتراماً
بعرض میرسانم . برای من و رفقای من جای بس مسرت است که اعلیحضرت همایونی
خوشبختانه در اصل پرنسیپ که میفرمایند یکی از آرزوهای دیرین شان است ، لله الحمد
توافق نظر موجود است . همچنان اعلیحضرت به نکته مهم دیگری تماس فرموده و می
نوسیند که :

«بلکه یک هدف مقدس و مشخص است که از افکار و آرزوهای عالی موسس
ایندوره یعنی اعلیحضرت محمد نادرشاه شهید سرچشمه میگیرد و امانتی است که بردوش
ما گذاشته شده .» بلی : یک حقیقت مسلم است و به پیروی از افکار و آرزوهای عالی
آن شخصیت بزرگ است که میخواهم به آن هدف مقدس و مشخصی که خیر و بهبود ملت
افغان دران متصور است نایل شوم . این فرمایش اعلیحضرت همایونی را کاملاً تائید
و تصدیق میکنم که اگر این مفهوم عالی انجام طبیعی و هدف نهائی ایندوره نباشد گویا
همه مبارزات و قربانی های پدران و مساعی امروزی مامعنی حقیقی خود را از دست
خواهد داد اینکه حضور اعلیحضرت در پراگراف اخیر مکتوب خویش بوقت وزمان
و اشخاص و رجالی که فرذا مسوولیت عملی ساختن این آرزوها را بدون تردید بدوش
گیرد اشاره فرموده و آنرا دو عامل مهم بلکه شرط اساسی تطبیق نمودن این آرزوها
شناخته اند فرمایش اعلیحضرت بجاست . اینک در طی این پیشنهاد بعرض میرسد که
ما به این عقیده رسیده ایم که وقت آن رسیده است که چنین نهضتی آغاز گردد ، وهم
بوجود آمدن اشخاص و رجالی که اداره مملکت را در آینده به آنها تفویض نمود، مربوط
به این است که چنین نهضتی موجود باشد و چنین محیطی ایجاد گردد تا استعداد مردم
موقع بروز و انکشاف را بیابند، من معتقدم که اگر چنین حرکتی نباشد رجالی که
مسوولیت اداره آینده را به عهده بگیرند اصلاً بوجود نخواهد آمد . پس از تذکر فوق
اینک به اصل موضوع می پردازیم: آرزوی یک تحول اجتماعی از دیر زمان به اینسو
نزد همه ما موجود است . به سایقه این آرزو در این چند سال اخیر در ترقی و تعمیم

معارف، انکشاف عمومی اقتصاد و آماده ساختن محیط برای اصلاحات اجتماعی و نشوونمای افکار ترقی خواهی حتی الامکان سعی و مجاهدت بعمل آمده است که در نتیجه این مجاهدات و انکشافات مذکور طبقه معتنابهای جوانان و منورین در وطن بوجود آمده که حالا آرزوی این تحول بیک عقیده قابل تطبیق منجر گشته است . بنابراین وقت آن رسیده است که برای آن غور بیشتر بعمل آید و سعی جمیل بکار رود تا برای مردم افغانستان یک محیط اجتماعی و سیاسی مناسب تر و متریقی تر ایجاد شود که در این سیر تکامل جامعه و افراد این وطن در شرایط موافق با عصر و زمان و مطابق باتمنیات مردم امکان پذیر باشد . خوشبختانه از یکسو این اهداف مارا دین مقدس اسلام تأیید می کند و از سوی دیگر سنن و روایات باستانی ملی ما هم موید آنست . برای تثبیت هدف های مهم و نقاط برجسته چنین تحول باهمکاران خود تبادل افکار نمودیم و پس از مباحثات زیاد و طولانی و مجالس متعدد به این نظر رسیدیم که بایست باتوکل بخدای بزرگ بانیت نیک و باحوصله فراخ این، نهضت طوری براه انداخته شود که بالتدریج بصورت ارتقائی بمدارج عالی ترمتج و منتهی گردد و نتایج مفید و مثبت ازان بدست آید .

اجرای این مرام و پیشبرد این نهضت طوری پیش بینی شده است که در ذیل

بعرض میرسد :

الف - قانون اساسی افغانستان که در وقت وزمان دیگر و شرایط و ایجابات جداگانه ترتیب و تدوین شده است باید تجدید گردد . نقاط اهم و هدف های برجسته این قانون که پیش بینی میشود چنین است :

۱ - رژیم شاهی مشروطه و طرز حکومت سیستم پارلمانی و دیموکراسی خواهد بود . حقوق جلیله پادشاهی دران تثبیت خواهد شد . پادشاه نشانه وحدت و سلطه ملی و شیرازه تمام مملکت است . پادشاه بالاتر از قوای ۳ گانه قرار دارد . پادشاه بحیث فرد اول کشور غیر مسوول شناخته میشود . لازمه عدم مسوولیت، بیطرفی مقام پادشاهی در برابر احزاب سیاسی و عدم مداخله در امور اداری است . یعنی حکومت انتخابی با داشتن مرام و هدف معین سیاست خارجی و داخلی و روش اقتصادی و اجتماعی خود در تطبیق و اجرای آن مسوول تمام امور جزئی و کلی شناخته خواهد شد . غایه و نتیجه مفید این ترتیب این است که پادشاه بحیث رئیس مملکت درحالی که نقطه اتصال قوای سه گانه میباشد، مرجع آمال همگانی شناخته می شود، از انتقاد و اعتراض مصوون و محفوظ میباند و این مصوونیت از اغراض به محبوبیت او می افزاید .

۲ - قانون اساسی تصریح خواهد کرد که اعضای خانواده سلطنتی کدام اند و چه

حقوق و مزایا دارند .

- ۳ - آزادی های فردی و حقوق شخصی در این قانون اساسی تثبیت خواهد شد .
 ۴ - در قانون اساسی جدید بوجود آمدن دو حزب پیش بینی خواهد شد که درسیستم پارلمانی دو حزب فعالیت خواهند کرد و برای اشغال کرسی های شورا جدوجهد خواهند نمود . حزب اکثریت را پادشاه به تشکیل حکومت مامور خواهد ساخت .

توضیح : چون فعالیت های حزبی و مجادلات سیاسی در مملکت مابی سابقه است برای اینکه این فعالیت ها موجب شقاق و نفاق نشود و هرج و مرج فکری و سیاسی نامطلوب بوجود نیاید برای مدت ۴ سال که اغلباً مساوی بایکدوره پارلمانی است ، تنها یک حزب اجازه خواهد داشت فعالیت کند . کسانیکه مرام و اساس حزب مذکور را مطابق آمال خود می یابند دران داخل و شامل می شوند و در اداره مملکت طبق مرام حزب سهم میگیرند و کسانیکه به اساسات مذکور اتفاق نداشته باشند موقع کافی برای غور و تعمق خواهند داشت که برای خود مرام و اساسات دیگری را که بخیر و سعادت مملکت باشد ، برگزینند . در صورتی که چنین یک آرزوی دیگر در محیط نشوونهای کافی کرده باشد بعد از انقضای مدت پیش بینی شده حزب دوم تاسیس شده خواهد توانست .

- ۵ - قانون جدید تثبیت خواهد کرد که دولت عبارت از قوای سه گانه: تقنینیه ، قضائیه و اجرائیه می باشد . قوه تقنین عبارت از مجلس شورای است که نمایندگان از اعضای حزب تثبیت شده از حوزه های معینه انتخابی خواهند آمد .
 قوه قضائیه متشکل از محاکم ثلاثه، ابتدائیه ، مرافعه و تمیز است و بکلی از تاثیر و اعمال نفوذ قوه اجرائیه محفوظ و مصون خواهد بود . قوه اجرائیه عبارت از حکومت است که از حزب اکثریت تشکیل شده است و بوسیله ارگان های معین اداری و امنیتی و دفاعی مملکت را اداره مینماید .

- ۶ - قانون انتخابات طبق شرایط یک نظام پارلمانی دموکراسی ترتیب خواهد شد .
 ب - در صورتی که اساس تجدید قانون اساسی منظور شود و تصمیم برای تدوین نمودن آن گرفته شود اقدامات ذیل باید بعمل آید :

۱ - نشریک ابلاغیه از طرف دولت که آغاز این تحول را با پروگرام آن به اطلاع عامه برساند .

۲ - یک عده علماء و متخصصین برای تثبیت و تدوین مسوده قانون اساسی موظف خواهند شد که مسوده متذکره را حد اکثر در مدت دوازده ماه ترتیب نمایند .

نوت - در اعلامیه این مدت به اطلاع عامه رسانیده خواهد شد .

۳ - بعد از تهیه مسوده ، لویه جرگه دعوت شود که بحیث مجلس موسسان قانون مذکور را تدقیق و تصویب نمایند .

۴ - بعد از تصویب قانون که از طرف لویه جرگه بعمل آید ، حکومت اجازه خواهد داد حزب اول به فعالیت در محیط آغاز نماید و نمایندگان خود را از راه مرام حزبی به شورای ملی بفرستد . برای اینکه این فعالیت صورت بگیرد حداکثرشش ماه فرصت داده خواهد شد . پس از شش ماه شورای جدید افتتاح خواهد شد و حکومت جدید از راه انتخاب طبق قانون اساسی جدید تشکیل خواهد شد . در خلال مقدماتی که قانون اساسی جدید ترتیب و تدوین میشود حکومت اجازه خواهد داد مطالعاتی درباره حزب اول صورت بگیرد و مقدمات آن چیده شود .

ج - در چنین سیستمی که آزادی عقیده و بیان ، آزادی اجتماع و فعالیت سیاسی بیشتر میشود و هنگامه زندگی گرم ترمیگردد، حکومت سرپرست و حکومت های مابعد دیگر برای حفظ امنیت و حفظ مصالح ملی به توجه و مراقبت جدی تر و مسوولیت بیشتری مواجه خواهد شد . برای اینکه بنام حفظ مصالح ملی و امنیت عامه حکومت متوسل به اقدامات اقتضائی و عندی نشود و در این آزادی مداخله بیجا ننماید و برای اینکه حکومت مسوولیت خود را قانونی و به حسن صورت انجام داده باشد، بوجود آمدن یک قانون حفظ امنیت ضروری دیده می شود و هم تاسیس مراجع و محاکم لازم است که به چنین قضایا رسیدگی کند . و به سرعت ممکنه به محاکمه و تعیین مسوولیت متهمین پردازند . لهذا در خلال مدتی که قانون اساسی تدوین میشود مسوده این قانون نیز تهیه گردد . این است مفکوره و پیشنهاد ما (یعنی من و رفقای من) که فوقاً بحضور شما رسانیده شد .

اعلیحضرتا! در اخیر میخوایم عقیده شخصی خود را بعرض حضور شما برسانم . باید بدانیم که این اقدام تحول بزرگی است و هر اقدام بزرگ مخصوصاً در مملکت ماشک نیست که مشکلات بزرگ هم دارد اما گذشتن از مشکلات و رسیدن بمنزل مقصود، در صورتی ممکن است که انسان ها اولاً به آن مفکوره عقیده کامل داشته مشکلات و خطرات آنرا به تمام معنی قبول کرده باشند پس از آن در تطبیق و عملی ساختن آن باعزم راسخ، خود گذری ، صمیمیت و حسن نیت کامل به توکل خدای بزرگ بکوشند و بیاری خدای متعال پیش بروند . در خاتمه صحت ، موفقیت و سعادت دارین اعلیحضرت شما را از درگاه خالق بی نیاز خود تمنا دارم . بااحترامات فائقه .»

چنانچه خوانندگان ارجمند مطالعه میفرمایند ، محمد داود ، در این مکتوب خود ضمن آشکار کردن بعضی از نظریاتش بازهم به چند نکته اساسی و مهم اشاره می کند :

۱ - اعضای خانواده سلطنتی و حقوق آنها .

۲ - قانون اساسی جدید .

۳ - سیستم دو حزبی و تاکید بر یک حزبی .

۴ - قانون حفظ امنیت و محاکمی که به این نوع قضایا رسیدگی کند .
 هدف اواز تعیین اعضای خانواده سلطنتی و تعیین حقوق آنها چنانکه قبلاً گفتیم بیشتر متوجه جزال عبدالولی بود و در نهایت یک عوام فریبی مطلق ، زیرا خودوی سالها از این امتیاز برخوردار بود و در اثر آن هرچه دلش میخواست انجام میداد - واینک درحالی که عمر او پایان رسیده بود ، میخواست به این امتیاز چهره زشت بخشد و از طریق دیگری قدرت را در دست نگه دارد و به این ترتیب فقط سد راه عبدالولی شود .

اصرار بر قانون اساسی جدید نیز بهمین روحیه استوار بود ، یعنی میخواست تضادهای درونی خود را با خانواده اش و بخصوص سردار عبدالولی توسط این قانون بروز دهد و خود که در زمان زمام داری و استفاده از قدرت و زور دار و دسته ای برای خود تدارک دیده بود از راه انتخابات تصنعی و بحیث رئیس حزبی که در نظر داشت قدرت را در دست گیرد وقوه تقنینیه و اجرائیه هر دو را در دست داشته باشد و فارغ از هر سودائی به پلان های بعدی خود جنبه عملی بخشد .

نام بردن از سیستم دو حزبی و تکیه بر یک حزب در مراحل اولی ناشی از همان پلانی بود که به آن اشاره کردیم ، و محمد داود بخوبی میدانست و مطمئن بود که جز او هیچکس جرأت این اقدام را نخواهد داشت و در چهار سال اولی که او قدرت را در دست داشته باشد میتواند تمام حریفان خود را از میان ببرد و مردم را به جبر واکراه و تطمیع و تهدید به حزب خود بکشاند و در شرایط آنروز کشور ، زور و زر بهترین وسیله و معیار جلب و جذب مردم بود . چنانچه امروز هست .

اصرار ورزیدن بر قانون حفظ امنیت و محاکم در ارتباط باهمین پیش بینی ها بود که محمد داود خان میخواست در همان دوره اول بقدرت رسیدن راه را از طریق قانون امنیت عامه بروی مردم بسته کند و هیچکس جرأت و یارای فکرو عملی را نداشته باشد . چنانچه در دوره دوم فرمانروائی خود اینکار را انجام داد که در جایش از آن به تفصیل صحبت خواهیم کرد .

بهر حال این همه پیشنهادات محمد داود خان از طرف شاه پاسخ داده نشد و از اینکه درباره اوضاع افغانستان و نیات و نقشه های محمد داود خان آگاهی داشت ، هرگز جرأت نمیکرد یا مصلحت نمی دید که خود کامگی های او را جنبه قانونی بخشد و دستان خویش را از پشت به بندد .

از سوی دیگر اوج نارضایتی ها و ناآرامی ها که هر روز در اثر اعمال افراد حکومتی و یاران و همکاران محمد داود بیشتر می شد ، شاه را باوجود آنکه در آغاز ، هدفش از آوردن محمد داود خان سرکوبی مردم و برقراری سکوت و سکون در مملکت بود ، نگران و مشوش

کرده بود و می کوشید تا ازان ورطه خود را نجات بخشد . زیرا کار بمرحله ای رسیده بود که خودش احساس خطر میکرد . ولی جرأت تصمیم گیری را هم درباره محمد داود خان نداشت و حتی نمیتوانست بوی بگوید که فلان کار طبق مصالح ملی نیست و یا در فلان محل حکام دست به ظلم و ناروا زده اند . اما بخوبی احساس می شد که در پی بهانه و فرصت است تازمینه فراهم گردد و او را از صحنه کنار کشد . و در فرجام هم چنین شد و ازینکه شاه در جواب مکتوب اخروی سکوت اختیار کرد ، محمد داود خان قهراً بتاریخ ۱۱ حوت ۱۳۴۱ ش مطابق سوم مارچ ۱۹۶۲ ذریعه مکتوبی استعفای خود را برای شاه پیش کرد .

متن استعفای محمد داود خان ، کابل ۱۱ حوت ۱۳۴۱ ش

«بعد از القاب : نه سال قبل بپاه میزان بود که اعلیحضرت شما اعتماد فرموده وظیفه صدارت عظمی را به اینجانب تفویض نمودید . در همان وقت اگر بیاد حضور شما باشد عرض کردم که ممکن اعظمی الی ۳ سال بتوانم این وظیفه سنگین را ایفاء نمایم . در ظرف این مدت واقعاتی بمیان آمد که مجبوراً دوام را بوظیفه ایجاب می کرد . مخصوصاً شروع و تکمیل پلان پنجساله اول که همه ما اخلاقاً خود را به اجرای آن مقابل مردم افغانستان موظف میدانیم بیشتر سبب شد که مدت طولانی تری از آنچه لازم بود و تخمین کرده بودم به این وظیفه بهانم . پلان پنجساله اول انکشافی مملکت ما با تمام نارسائی ها و مشکلاتی که در برداشت تاجائی که استعداد شخصی ، قدرت مالی مملکت و سیاست داخلی و خارجی افغانستان اجازه میداد و ایجاب میکرد حتی المقدور کوشش بعمل آمد تا فیصدی بیشتر آنچه در پلان پیش بینی شده بود بپایه تکمیل برسد و خداوند بزرگ را شکر گزارم که آن پلان به همکاری صمیمانه مردم نجیب افغانستان و مساعی و زحمت کشی مامورین موظف یکنیم سال قبل پ پایان رسید . پلان دوم طرح و از ده ماه به اینطرف کار آن آغاز گردیده که امیدوارم باز هم با همکاری نزدیک دولت و ملت و بخیر و سعادت ملت افغان موفقانه انجام گردد و افغانستان عزیز را یک قدم دیگر بسوی پیشرفت و انکشاف مادی و معنوی که آرزو و تمنیات هر فرد و طندوست است نزدیکتر سازد .

اعلیحضرتا! بعقیده من از خدمت با صداقت مملکت و خدمت خلق مقدس ترجیزی نیست ، و اگر حیات برای یک انسان ارزشی دارد باز هم ارزش و قیمت حقیقی آن در همین است و بس . اما این عقیده (مخصوصاً در پست های حساس و پر مسوولیت) تازمانی ارزش دارد که اشخاص بتوانند طور شایسته وظایف و مسوولیت های اداری و وجدانی خود را انجام دهند ولی همینکه یک شخص بفهمد و حس کند که نظر به معاذیری ، دیگر قدرت ایفای وظیفه را ندارد و باز هم بوظیفه دوام بدهد بعقیده من گناه است . امروز

نظر به بسامعاذیری که حضور شما خوبتر هر کدام آنرا میدانید و از سالیان دراز هیچکدام آنرا از حضور شما پوشیده نگذاشته ام حس می کنم که بیش از این دوام به وظیفه چه از نقطه نظر طرز تفکر و چه نظر و بوضع صحی بسیار دشوار است . نظریات و پیشنهادات آخرین خود و بعضی از رفقای کابینه را در مورد غور بر ترمیم قانون اساسی مملکت و ایجاد تحولی در وضع اجتماعی مردم افغانستان برای یک آینده پابرجای دیموکراسی در وطن ما بتاريخ ۲۴ جدی بحضور شما تقدیم نمودم . ۴۷ روز از آن گذشت تا حال کدام جواب مثبت یا منفی نگرفتم . مقصدم از ذکر آن در اینجا اصرار به گرفتن جواب نیست بلکه یگانه مقصد این است که آن چیزی را که بحضور شما پیشنهاد نموده بودم از صمیم قلب و بعقیده ماقدم بزرگ و مفیدی برای خیر و سعادت آینده ملت افغانستان و موفقیت تاریخی دوره سلطنت شما بود که طبعاً رشد اجتماعی ملت افغانستان و ایجابات عصر و زمان حتماً چنین تحولی را آوردنیست پس از تجارب چندین ساله در خدمت این مملکت و بافهم حقایق اوضاع مملکت باز هم اگر چوکی صداوت عظمی را غنیمت شمرده به این وظیفه دوام میدهم نه تنها از اعتماد شما سوء استفاده کرده ام بلکه برخلاف اصل های عقیده وی و هدف زندگی خود رفتار کرده خواهم بود .

لذا با کمال احترام از اعتبادی که در تمام دوره های ماموریت بمن فرموده اید از صمیم قلب اظهار شکران و سپاس گذاری نموده توسط این نامه استعفای خویش را بحضور اعلیحضرت شما تقدیم میدارم . سعادت و تعالی وطن عزیز و موفقیت اعلیحضرت شما را در راه خدمت افغانستان از درگاه خالق بی نیاز تمنا دارم با احترامات فایقه .» (۱)

محمد داود خان فکر میکرد مثل همیشه این بار نیز ناز وی از سوی شاه به نیاز مواجه خواهد شد و باز هم با غرور بیشتر وظیفه اش را دنبال خواهد کرد . او گمان داشت که شخص دیگری نخواهد توانست جانشینش گردد و شاه این امتیاز را جز بخانواده خودش بکسی نخواهد داد . اما اینبار اشتباه کرده بود و شاه که از خود کامگی های او بنستوه رسیده بود و کشور را در حالی پر از خشم و نفرت می دید و منتظر فرصت بود تا چطور صفحه را برگرداند و برای مدتی خود را از شر این دو برادر خلاص کند ، خلاف توقع محمد داود خان استعفایش را پذیرفت و به ماموریتش خاتمه داد

۱ - به نقل از کتاب بیانیه ها و مصاحبه های محمد داود که در سال دوم جمهوریت از طرف وزارت اطلاعات و کلتور بچاپ

رسید . وهم به نقل از مجله اردو شماره ۱۳، سال ۵۴، اسد ۱۳۵۳ ش = جولائی و اگست ۱۹۷۴ م .

فصل نهم

تحول در افغانستان و آغاز صدارت دکتر محمد یوسف خان

۱۹ حوت ۱۳۴۱ - ۷ عقب ۱۳۴۴ ش

شب ۱۹ حوت ۱۳۴۱ مطابق ۷ مارچ ۱۹۶۳ رادیو کابل از قول دارالتحریر شاهی اعلامیه ای را بشرح زیر ابلاغ نمود:

«والا حضرت محمد داود خان که مدت ۸ سال وشش ماه مقام صدارت را بعهده داشت، استعفای خود را حضور اعلیحضرت تقدیم کرد. استعفای وی از طرف مقام سلطنت منظور و بجای آن دکتر محمد یوسف مامور تشکیل کابینه گردید.»

دکتر محمد یوسف خان بتاريخ ۲۵ حوت ۱۳۴۱ = ۱۳ مارچ ۱۹۶۳ کابینه اش را اعلان نمود که در آن ۶ تن از اعضای کابینه قبلی و بقیه چهره های نو بودند.

انتخاب دکتر محمد یوسف بحیث صدراعظم افغانستان و اصولاً انتقال کرسی صدارت از خانواده شاهی، برای همه غیر مترقبه و باور نکردنی بود. مردم از شنیدن این خبر بسیار خوش و امیدوار بنظر میرسیدند و فکر میکردند دیگر دروازه های حیات بروی شان باز شده است و از این پس میتوانند آزادانه حرف بزنند و بدون تشویش و ترس درباره وطن و سرنوشت آن اظهار رای کنند.

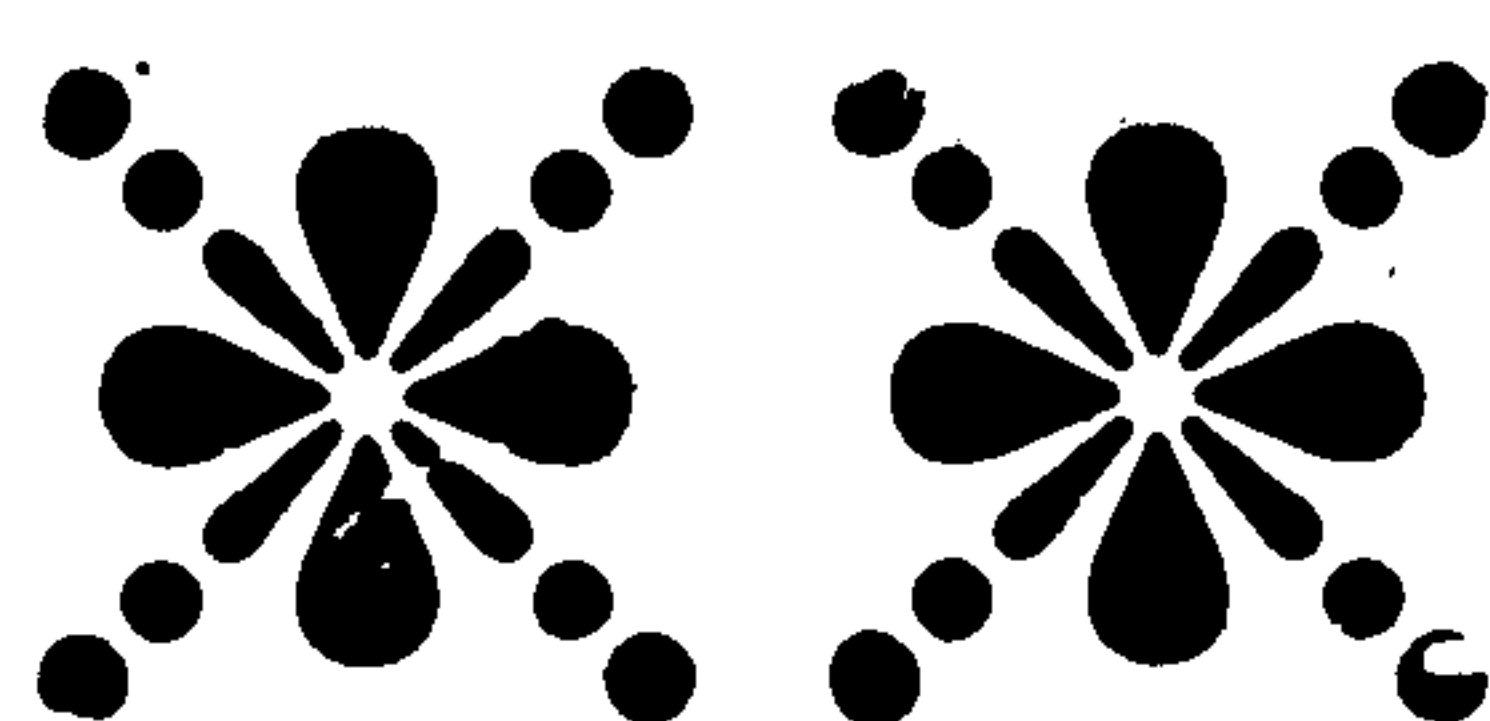
محمد داود که فکرنمیکرد روزی واقعاً از مسند قدرت بزیر افتد پس از اعلان رادیو و عکس العمل های مردم، به موسسه نسوان رفت و از بعضی مکتب های دخترانه نیز دیدن نمود تا با ابراز آخرین احساسات خانم ها بر جراحات نهانی اش مرهم گذارد. او بازم توقع داشت که مردم در برابر استعفایش دست به اعتصاب خواهند زد و از شاه خواهند خواست که او را بار دیگر به صدارت برگرداند. اما مردم که بابر کناری او ونیجات یافتن از شر بعضی عمال و همکاران نزدیکش از خوشحالی در جامه های خود نمی گنجیدند، کنار رفتن او را به شادمانی استقبال کردند و از این اقدام قلباً مسرور شدند.

روزنامه ها و جراید بانشر سرمقاله ها و مقالات رنگین از تحول در افغانستان و رویکار آمدن حکومت قانون و آزادی های قانونی، تمجید می نمودند و مردم را بزندگی نو و بهره

یابی از مزایای «دیوکراسی» بشارت میدادند. هر طرف از شادمانی و سرور زمزمه هائی بگوش میرسید و گروهها و اقشاه مختلف هریک به گونه ای نسبت به این تحول خوش بینی نشان میدادند.

شاه که محمد داود را خوب می شناخت و می فهمید بیکار نخواهد نشست، تصمیم گرفت تا از طریق قانونی و به اساس اراده مردم او را از صحنه سیاست و رویکار آمدن مجدد و رسیدن بقدرت از راه فعالیت های سیاسی، بکلی باز دارد و دروازه های امکانات را برویش به بندد. لذا بتاريخ ۷ حمل ۱۳۴۲ مطابق ۲۸ مارچ ۱۹۶۳ فرمانی صادر نمود و کمیته (= هیئت، انجمن) ای را مامور تسوید قانون اساسی ساخت که عبارت بودند از:

- ۱- سید شمس الدین خان مجروح وزیر عدلیه بحیث ریئس کمیته.
 - ۲- سید قاسم خان رشتیا رئیس مستقل مطبوعات بحیث عضو کمیته.
 - ۳- دکتر میر نجم الدین خان انصاری مشاور وزارت معارف بحیث عضو کمیته.
 - ۴- دکتر عبدالصمد خان حامد رئیس پوهنتون بحیث عضو کمیته.
 - ۵- محمد موسی شفیق معین وزارت عدلیه بحیث عضو کمیته.
 - ۶- حمید الله استاد حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل بحیث عضو کمیته.
 - ۷- میر محمد صدیق فرهنگ آمرپلان وزارت معادن و صنایع بحیث عضو کمیته.
- کمیته مذکور اولین جلسه خود را در دهم حمل ۱۳۴۲ = ۳۱ مارچ ۱۹۶۳ دایر کرد و از بین خود، آقایان دکتر حامد، شفیق، حمیدالله و فرهنگ را موظف ساخت تا با استفاده از بعضی قوانین اساسی جهان، قانون اساسی جدیدی را برای آینده افغانستان تسوید نمایند.
- انجمن موصوف کار خود را بمشوره یک نفر فرانسوی متخصص در قانون، به اکمال رسانید و مصلحت بران شد تا کمیسیون دیگری نیز آنرا مرور و بررسی کند.
- به اساس پیشنهاد دکتر محمد یوسف صدراعظم، ۲۹ نفر بشمول دوخانم از طرف شاه تعیین و ماموریت یافتند تا مسوده قانون اساسی را تحت ریاست دکتر عبدالظاهر غور و مطالعه فرموده نظریات و پیشنهادات خود را پیش از تدویر لوی جرگه و تصویب نهائی ارائه دهند.



نتایج آنی و فوری کنار رفتن محمد داود و تغییر اوضاع و احوال

هنگامه تحول و دیموکراسی تاثیر مثبتی در اذهان عامه وارد آورد و جهان آزاد بیش از همه به آن علاقه گرفتند و برای از سرگرفتن کمک های خود به افغانستان اظهار آمادگی نمودند. در اثر این تمایل بتاريخ ۶ حمل ۱۳۴۲ = ۲۶ مارچ ۱۹۶۳ حکومت امریکا از همه اولتر مبلغ یک میلیون دلار راجهت اکمال کار دانشگاه کابل در اختیار افغانستان قرار داد و کمک های اقتصادی و تخنیکی بیشتری را تعهد فرمود.

روس ها که از این تحول به تب لوزه مبتلا شده بودند و احساس میکردند منافع شان بخطر افتاده است، از وار خطائی و دست پاچگی و بی مضمونی فوراً بهمان حرفها و شعبده بازی های کهن و همیشگی خود متوسل شدند و مقدار ۳۰۰ کیلو گرام حروف مطبعه را به عنوان تحفه بریاست مستقل مطبوعات پیشکش کردند تاخبری در جراید نشر شود و نام مروسر از خاطر ها فراموش نگردد.

سه روز بعد آن بتاريخ ۱۱ حمل ۱۳۴۲ خبری در جراید و روز نامه ها انتشار یافت که معادن افغانستان بوسیله کارشناسان روسی و کمپنی تخنواکسپورت آن کشور «سروی» می شود. و بدین ترتیب همان برنامه ای که روس ها سالیان دراز به بهانه آن در افغانستان مشغول بودند از سر گرفته شد. همزمان با این تبلیغات یکمقدار گندم نیز به افغانستان اعطا کردند تا مردم گمان برند که این «گربه زاهد» دیگر دست از جنایت برداشته است و یار و یاور مردم افغانستان می باشد.

تقریباً دو ماه بعد از اعلان صدارت دکتر محمد یوسف خان، شاه ایران مجدداً کوشش هائی را رویدست گرفت تا روابط پاکستان و افغانستان را که روی موضوع «پشتونستان» بمرحله خطرناکی رسیده بود، بهبود بخشد و خشونت و خصومت بین دو کشور مسلمان را از میان بردارد. در اثر این پادرمیانی بتاريخ ۳۰ ثور ۱۳۴۲، نور احمد خان اعتمادی معاون وزارت خارجه وسید قاسم خان رشتیا رئیس مستقل مطبوعات (۱) از طرف افغانستان، با بوتو وزیر خارجه پاکستان و همراهانش در تهران مذاکراتی انجام دادند. و در نتیجه بتاريخ ۶ برج جوزا = ۲۸ می ۱۹۶۳، اعلامیه ای از وزارت دربار ایران و هیئت های طرفین انتشار یافت و در آن از موافقت هر دو طرف مبنی بر عادی شدن روابط، فرستادن سفرا و باز شدن قونسل خانه ها و وکالت تجاری های افغانستان و پاکستان مزده داده شد. همچنان در اثر این اقدام راه ترانزیت طبیعی از طریق پاکستان باز گردید و ملیون ها افغانی اموال دولتی

و شخصی که درگدام های کراچی، پشاور و قطار آهن انبار گردیده بود، به افغانستان انتقال یافت.

اصولاً اینکار حرکت بسیار مثبت و سودمند بود و عادی شدن روابط با پاکستان موقف از دست رفته افغانستان را در جهان اسلام اعاده کرد زیرا کشور ما بعلت روش ها و سیاست های خصمانه علیه پاکستان در زمان محمد داود، تقریباً در جهان اسلام منزوی شده بود و روس ها از آن بهره برداری میکردند.

بتاریخ ۱۳ برج جوزای ۱۳۴۲ شورای ملی بریاست دکتر عبدالظاهر خان تشکیل جلسه داد و دکتر محمد یوسف خان رای اعتماد گرفت. ولی اندک روزی نگذشته بود که غرض تداوی به وینا رفت و در همان ایام شاه از بریژنیف دعوت کرد تا بکابل مسافرت کند. (روزنامه اصلاح ۲۵ جوزای ۱۳۴۲)

بتاریخ ۲ سرطان هیئتی از خانم های افغانی عازم مسکو گردید تا در گنجره جهانی زن که بتاریخ ۲۷ جون = ۶ سرطان دران کشور برگزار می شد، شرکت نماید. ظاهراً این اولین هیئت در سطح خانم ها بود که بروسیه فرستاده شد و تا آنروز سابقه ای نداشت.

بتاریخ ۱۱ سرطان ۱۳۴۲ = ۴ جولائی ۱۹۶۳ هیئتی از کارشناسان روسی وارد افغانستان شدند و بنام اینکه عضو کمیته شورای اقتصادی روسیه هستند و پروژه های آن کشور را در افغانستان واریسی میفرمایند، بابعضی از مقامات و افراد دیدن کردند و اطلاعاتی را درباره تحولات و اوضاع افغانستان جمع آوری نمودند. هنوز این هیئت عزیمت نکرده بود که هیئت هنرمندان روسی وارد کابل شدند و ساز دوستی را بصددا در آوردند.

باوجود این همه آمد و شد و تماس ها و نزدیکی ها، روس ها از تحول و دگرگونی در افغانستان بیمناک بودند و انتونوف سفیر این کشور بهر جا و هر کسی که ممکن بود خود را میرسایید تاراجع به چگونگی اوضاع و برنامه ها و ماهیت حکومت جدید و جریانات محتمل بعدی چیزی بدست آرد. زیرا جنایاتی که روس ها در دراز مدت و بخصوص در عهد محمد داود خان در افغانستان انجام داده بودند، از هر جهت نفرت انگیز بود و جانیان کرملن تشویش داشتند تا مبادا پرده از روی کارهای ننگین شان برداشته آید و بارویکار آمدن حکومت مردمی در آینده، دست منافع و بهره برداری آنان کوتاه گردد.

گوشه چشمی به غرب و تلاش های مجدد مسکو

چنانچه گفته آمد روس ها از کنار رفتن محمد داود خان و تغییر اوضاع در افغانستان به شدت نگران بودند و تلاش های دیپلماسی گسترده ای را انجام میدادند. مردم افغانستان هم توقع داشتند که حکومت جدید بانتهابه از گذشته و درک آرزومندی های مردم

در سیاست های آینده و روابطش باکشور های مختلف تجدید نظر خواهد کرد و از لغزیدن بدامان روس و جهت گیری های منفی و یک جانبه جلوگیری خواهد نمود . جریانات و پدیده های روز مره نیز گواه آن بود که حکومت سعی میکرد تا در مناسبات اقتصادی و سیاسی خود باجهان دیگر و من جمله امریکا ، باب نوی بگشایند و توازنی را که در زمان محمد داود خان بهم خورده بود ، مجدداً برقرار سازند .

بتاسی از این تصمیم و روش بتاريخ ۱۹ سرطان ۱۳۴۲ = ۱۱ جولائی ۱۹۶۳ هیئتی از شورای ملی افغانستان بشمول دکتر عبدالظاهر رئیس شورا عازم امریکا گردید و با کندی رئیس جمهور و اعضای مجلس سنای آن کشور دیدار و مذاکره کرد .

تقریباً یکماه بعد آن روس ها هیئت های دیگری بکابل فرستادند و بنام تبادل اموال تجاری و مسایل مربوط به آن مذاکراتی را بامقامات افغانی انجام دادند . این مذاکرات اصلاً موردی نداشت و فقط روی انگیزه تشویش و اضطرابی بود که روس ها از نزدیکی احتمالی و همکاری امریکا باافغانستان داشتند و میخواستند به بهانه های مختلف وارد افغانستان شوند و جای پای خود را ثابت نگهدارند .

در ۲۸ اسد ۱۳۴۲ = ۲۱ اگست ۱۹۶۳ موافقت نامه ای بنام : «همکاری فرهنگی بین امریکا و افغانستان» توسط دکتر علی احمد پوپل وزیر معارف و سفیر امریکا در کابل به امضاء رسید . در این قرار داد پیش بینی شده بود تا یک تعداد محصلان و دانشمندان افغانی همه ساله به امریکا سفر کنند و از بورس های تحصیلی «فولبرایت» و موسسات تحقیقاتی آن کشور استفاده نمایند . همچنان متخصصان امریکائی غرض تدریس در مکاتب و فاکولته ها دعوت شوند و از دانش و تجارب آنان در ساحات مختلف علمی و فنی استفاده بعمل آید .

این قرار داد که جنبه های عملی آن به سال ۱۳۴۵ ش در نظر گرفته شده بود ، بحدی روس ها را وارخطا ساخت که فردای آنروز ، انتونوف سفیر روس در کابل بصورت عاجل با دکتر محمد یوسف خان ملاقات کرد و مسلماً نگرانی مسکو را در زمینه به اطلاع وی رسانید .

در جریان این تحول ، کندی رئیس جمهور امریکا از شاه و ملکه دعوت نمود تا به امریکا سفر کنند ، و در اثر این دعوت هر دو بتاريخ نهم سنبله ۱۳۴۲ ش عازم آن کشور شدند (روز نامه اصلاح دهم سنبله ۱۳۴۲) .

سه روز بعد از سفر شاه به امریکا ، روس ها قرار داد ساختمان یک ریاکتور اتومی را با افغانستان عقد کردند . (۱) این قرار داد اقدامات شیطانی و منافقانه ای بود که هر وقت

زعمای افغانستان به امریکا می رفتند و یاسعی می شد از این کشور کمک هائی بدست آید، روس ها فوراً آنها در کابل مطرح میکردند (چنانچه قبلاً نیز نمونه آنها معروض داشتیم) و هدف شان آن بود تا اذهان زعمای امریکا را از این طریق مغشوش و منحرف ساخته، تمایل شان را دریاری و کمک به افغانستان خنثی نمایند.

متأسفانه مسوولین امر در افغانستان نیز ماهیت این نوع قراردادها و اهداف استعماری روس را در کمال بی تفاوتی نادیده می انگاشتند و هر طرحی را که روس ها عنوان می کردند بکمال میل می پذیرفتند. ورنه کشوری که تا آنروز حتی در شهرها و مراکز مهم آن آب آشامیدنی وجود نداشت و فقر و بیچارگی و بدبختی از در و بامش جلوه نمائی میکرد، به آب و نان و لباس و خانه و دکتر و درمانگاه نیاز داشت، نه به ریا کتوراتومی و آنها هم به پول قرضه روس.

آری! قرارداد یاد شده فقط یک حقه بازی سیاسی و برای مغشوش ساختن ذهنیت امریکا بود و چنانکه دیدیم تا امروز هم از حرف بعمل در نیامد.

بتاریخ ۱۹ میزان ۱۳۴۲ ش = ۱۲ اکتوبر ۱۹۶۳ لیوند بریژنیف صدر هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی بنابعدعوت قلی شاه، وارد کابل شد و در دوران اقامتش در افغانستان که تا ۲۴ میزان ادامه داشت باشاه و صدراعظم ملاقات و مذاکره کرد. او در این سفر از پروژه هائی چون میدان هوائی کابل، فابریکه ترمیم موتر در جنگلک و جاده سالنگ بازدید بعمل آورد و انستیتوت پولی تخنیک را در جوار دانشگاه کابل تهداب گذاری نمود.

تهداب گذاری پولی تخنیک بدست بریژنیف در واقع اساس نهادن اولین و خطرناکترین بنای فساد و جاسوسی بشکل علمی آن در افغانستان بود و بدانگونه که اکثر مردم ما اطلاع دازند روس ها از این ساختمان بحیث یک سنگر دفاعی و تربیوی استفاده کردند و صدها جوان محصل را به شیوه های گوناگون فریفتند و منحرف نمودند.

ولی در جریان این سیه کاری ها همانطور که خداوند بزرگ حضرت موسی علیه اسلام را در خانه و خوان فرعون پرورش داد، جوانان عزیز و ارجمند و مسلمان و مبارزی رانیز در پولی تخنیک، ایمان، اخلاص، هدایت، عنایت و فهم و شهامت ارزانی فرمود که انجنیر حبیب الرحمن شهید یکی از آن جمله بود. و به اساس این قانون علمی که هر چیز ضد خود را در نفس خویش می پرورد، ترویج و تبلیغ الحاد و بی خدائی در پولی تخنیک، خدا پرستان روس کش را هم بیار آورد که انجنیر احمد شاه مسعود و صدها جوان سنگر نشین دیگر، از آنجمله اند که خداوند همه را حفظ کناد!

در اعلامیه مشترکی که بتاريخ ۲۳ میزان ۱۳۴۲ = ۱۶ اکتوبر ۱۹۶۳ در پایان سفر بریژنیف انتشار یافت، تذکر رفته بود که:

«طرفین راجع به موضوع اجرای کارهای تفحصات مشترک و ترتیب پروژه استفاده از منابع آبی سرحدی دریای پنج و تعمیر یک سلسله کارخانه های برقی آبی سرحدی و تاسیسات آبیاری در آینده، تبادل افکار بعمل آمد. همچنین اتحاد شوروی نظر به تمایل افغانستان برای دادن امداد تخنیکی در امور استفاده از ذخایر کشف شده گاز طبیعی چه بمنظور رفع احتیاجات داخلی و چه بمقاصد صادراتی، آمادگی خویش را تأیید نموده است.»

«... طرفین روی قضیه سرنوشت مردم پشتونستان تبادل نظر نموده و بار دیگر تأیید نمودند که برای تخفیف تشنجات و تاءمین صلح شرق میانه و بتاسی از اصول منشور ملل تطبیق اصل خود ارادیت برای حل قضیه فوق، راه معقول می باشد.»

«طرفین تأیید نمودند که برقرار نمودن تماس های شخصی بین زعمای کشورها و تبادل افکار بصورت دوستانه برای تحکیم علایق مودت و همکاری بین کشورها مساعدت می نماید.» (۱)

به اساس اعلامیه مذکور، بریژنیف از شاه و صدراعظم دعوت کرده بود تا از مسکو بازدید فرمایند. همچنان در نتیجه این مذاکرات و اعلامیه مشترکی که از آن نام بردیم، بتاريخ ۱۷ اکتوبر ۱۹۶۳ = ۲۴ میزان موافقت نامه جداگانه ای هم زیر نام: «معاونت تخنیکی از طرف اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان در ترتیب امور استخراج و بهره برداری از گاز طبیعی شمال افغانستان» بین دو کشور به امضاء رسید. در ماده (۴) این موافقت نامه تذکر رفته است که:

«موسسات شوروی قرضه معادل ۳۵ میلیون روبل را باریج ۲/۵ فیصد برای اجرای تادیات درمقابل مصارف مربوط به انجام کارات پروژه وی و سروی، فرستادن متخصصین از اتحاد شوروی به افغانستان، تحویل دادن مواد و سامان کار آمد، ترتیب امور استخراج گاز و ساختمان پپ لین از معادن گاز تا سرحد اتحاد شوروی، به موسسات افغانستان خواهد داد.»

ماده (۵) آن حاوی این مطلب می باشد که:

«حکومت پادشاهی افغانستان استهلاک قرضه معادل مبلغ ۳۵ میلیون روبل را توسط موسسات شوروی واگذار می شود، و در ماده (۳) موافقت نامه پیش بینی گردیده و نیز تادیه بهره استفاده از قرضه را از طریق صدور گاز طبیعی معادن واقع در مناطق شمالی افغانستان بمیزان ۱/۵ میلیارد متر مکعب فی سال سر از ربع چهارم سال ۱۹۶۶ م به اتحاد شوروی طوریکه میزان صادرات گاز در آینده در اثر موافقه طرفین افزوده

میتواند ، تامین نماید «۰» (۱)

شرایط دیگر این موافقت نامه همانند موافقت نامه های قبلی بود و حکومت افغانستان علاوه بر تادیه قرضه و ربح آن ، تمام مصارف کارکنان روسی و قیمت سامان آلات و مواد مصرفی آنرا باید تمویل و تادیه می کرد ، و علاوه بران قوای بشری و مواد لازم پیداوار افغانستان را باید در اختیار روس ها قرار میداد .

قیمت سامان آلات و اجناسی که از طرف روس ها در این پروژه استهلاک می شد به اساس نرخ بازار های بین المللی پیش بینی شده بود ، ولی درباره بهای گاز طبیعی افغانستان تذکر داده بودند که کیفیت گاز و قیمت هائی که در تجربه جهانی خرید و فروش رایج است ، در نظر گرفته خواهد شد .

اساساً مشکل عمده ای که در آن مرحله و مراحل بعدی پیش روی حکومت افغانستان قرار داشت و ناگزیر باید با روس ها کنار می آمدند این بود که :

از یکطرف روس ها بعد از نیمه دوم سال ۱۳۳۲ ش = ۱۹۵۳ م با پرداخت قرضه های مکرر و متعدد و کمر شکن ، افغانستان را تحت نفوذ اقتصادی و سیاسی خود قرار داده بودند و از سوی دیگر منابعی وجود نداشت تا به افغانستان امکان می بخشید که قرضه های روسی و ربح آنرا تادیه کند و از فشار و نفوذ روز افزون مسکو بکاهد .

گاز طبیعی هم که تازه کشف شده بود و تنها منبعی محسوب می شد که میتوانست قرضه های روسی را تا حدودی جیره کند از بدحادثات و موقعیت نامناسب جغرافیائی افغانستان، جز روسیه خریداری نداشت ، و تمديد پيپ لین آن بکابل نیز سرمایه گزانی را ایجاب می کرد که جز توسط بروسیه و دریافت قرضه جدید نا ممکن می نمود .
بنابراین ، تولید و توريد گاز طبیعی افغانستان استثناء در انحصار روس ها قرار داشت و این کشور بادرک مجبوریت ها ، بیچارگی ها و خصلت های استعماری خود ، شرایط نامناسب و غیر انسانی اش را بر حکومت تحمیل میکرد و ایشان هم چاره ای نداشتند جز آنکه آنرا بپذیرند و به آن گردن نهند .

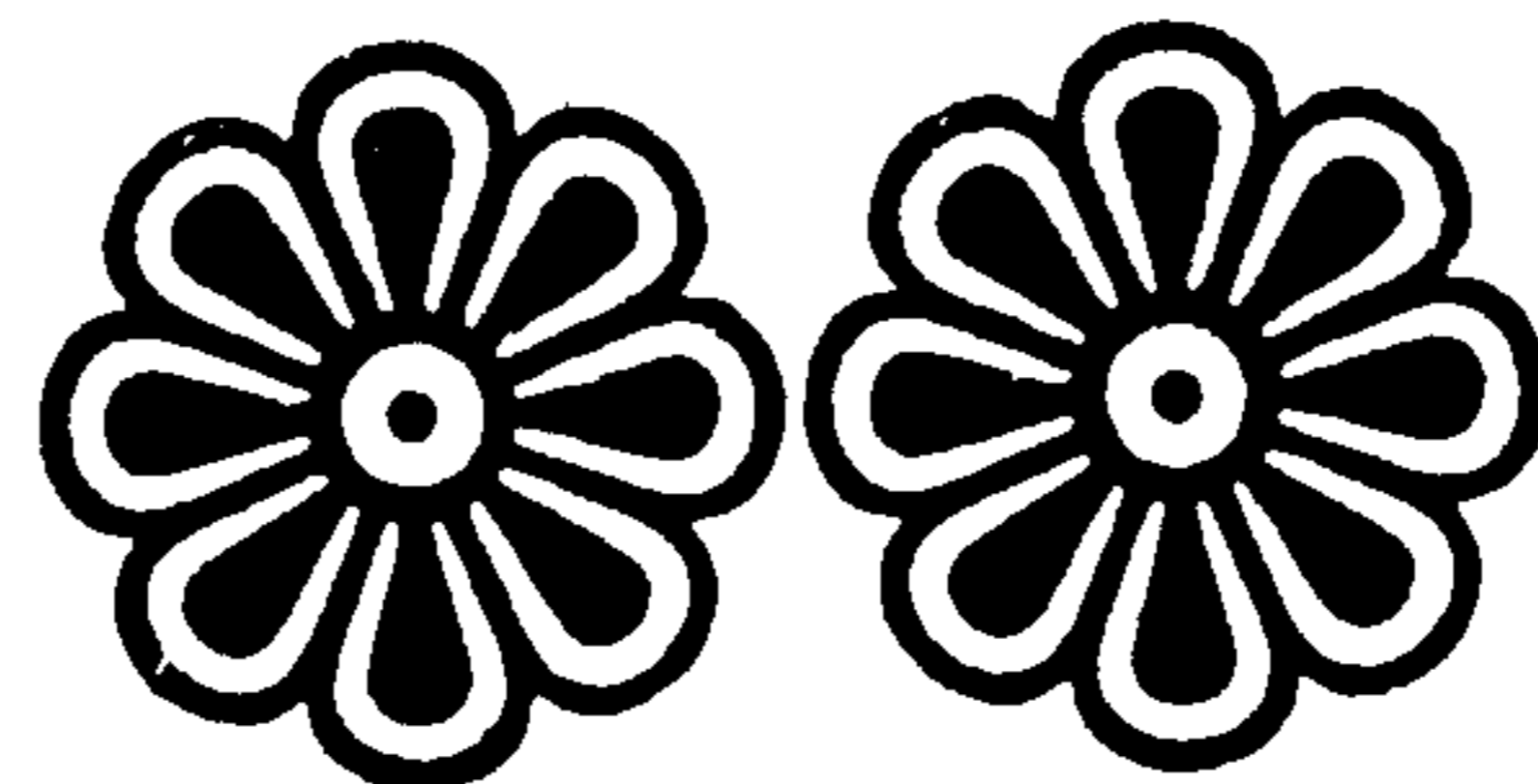
در ۲۸ نوامبر ۱۹۶۳ مطابق ۷ قوس ۱۳۴۲ قرار داد یکصد هزارتن گندم بین امریکا و افغانستان به امضا رسید و موافقت بعمل آمد تا کار تحویل دهی آن به افغانستان از شروع سال ۱۳۴۳ آغاز یابد .

متعاقب قرار داد یاد شده ، بتاريخ ۲۴ قوس = ۱۶ دسمبر ، روس ها موافقت نامه دیگری را بنام «وترنری و صحی» با کابل امضاء کردند . معاونت تخنیکي ، اعزام متخصص و ارسال سامان و ادویه ، از جمله محتویات این موافقت نامه بود که نمونه ها و شرایط آنرا در موافقت نامه های دیگر روس با افغانستان قبلاً تذکر دادیم .

بتاریخ ۲۱ دلو ۱۳۴۲ ش از دارالتحریر شاهی فرمانی صادر گردید و دوره خدمت وکلای دوره یازدهم شورای ملی و سنا جهت اشتراک در لویه جرگه سال ۱۳۴۳ ش تمدید شد .

سه روز بعد از این اعلامیه دکتر محمد یوسف خان صدراعظم غرض معالجه و تداوی بمسکورت و در یکی از بیمارستان های مسکوبه استراحت پرداخت . این مسافرت و معالجه او تقریباً تا اواسط جون ۱۹۶۴ طول کشید و در این مدت فرصت کافی داشت تا ضمن تداوی ، درباره روابط دو کشور و ادامه همکاری های روس به افغانستان بازعمای کرملن مذاکرات مفصلی انجام دهد .

در همان ایام مکنامارا وزیر دفاع ایالات متحده انتقاد کرد که کمک های امریکا به افغانستان مطابق پیش بینی شده انجام نمی یابد و درساحه فرهنگی و نظامی نیز منحصر به تربیه چند ظابط افغانی میباشد . این اظهارات مکنامارا یک تشویش آگاهانه ولی بی ثمر بود، و باوجود تمایل امریکا برای سهمگیری و کمک در پروژه های انکشافی افغانستان عملاً کاری انجام نیافت . علت عمده آن بود که روس ها تا آنزمان در تمام ادارات افغانستان و مراجع تصمیم گیری بحد کافی نفوذ کرده بودند و از هر نوع نزدیکی و مراوده و همکاری امریکا و کشور های غربی با افغانستان جلوگیری میکردند - امریکائی ها هم که طبیعتاً مردم بی پروائی اند و از دور بوسه بر رخ مهتاب میزنند ، نتوانستند و یا نخواستند از وضع مناسبی که در افغانستان پیش آمده بود ، بسود صلح جهانی و امنیت منطقه گام های اساسی و مثبت بردارند . و بنابر این همه چیز در اختیار روس ها قرار داشت و هرآنچه میخواستند انجام میدادند .



سال ۱۳۴۳ هـ ش

تصویب قانون اساسی ، لویه جرگه ، ادامه فعالیت ها و پروژه های روسی

در آغاز این سال هیئت تجاری روس وارد کابل گردید و در نتیجه مذاکرات ایشان بامقات مربوط افغانی ، حجم تجارت بین دو کشور ۲۰ درصد بالا برده شد .
دکتر محمد یوسف خان پس از دو نیم ماه تداوی واستراحت ، در برج جوزا (اواسط جون ۱۹۶۴) بکابل بازگشت و عودت وی بوطن مصادف به ایامی بود که کارقانون اساسی مراحل نهائی خود را می پیمود و در آستانه تصویب قرار داشت .

اوایل جولای ۱۹۶۴ = سرطان، مارشال ایوب خان رئیس حکومت نظامی پاکستان وارد کابل گردید و باشاه مذاکره و ملاقات نمود ، ولی در اعلامیه ای که انتشاریافت از موضوع مذاکرات ایشان حرفی درمیان نیامد و تنها به : «آرزوی ادامه مذاکرات اکتفا گردید» . سه روز بعد آن میکویان معاون صدراعظم روسیه بکابل آمد و پس از دیدار بامقامات افغانی و بازگشت بروسیه سفرش را بسیار مفید و مطلوب توصیف کرد . (۱)

بدنبال بازدید میکویان از کابل ، یک هیئت نظامی افغانستان تحت ریاست جنرال خان محمد وزیر دفاع عازم روسیه گردید و با خروشچف دیدار ومذاکره نمود . گرچه از جریان مذاکرات شان چیزی افشاء نشد ولی پیدا و مسلم بود که سهم گیری روز افزون افسران روسی در اردوی افغانستان ، تهیه و خریداری بیشتر سلاح های از کار افتاده روسی و فرستادن افسران افغانی غرض آموزش نظامی بروسیه ، نقاط مهم مذاکرات جانبین را احتوا میکرد .

روس ها که چون لاشخواران صحرائی پیوسته در کمین بودند تا طعمه ای بدست آرند ، بالاستفاده از دوستی ها و حسن نظر زعمای افغانستان و فرصت مساعدی که برای شان فراهم شده بود، در گرماگرم بازگشت دکتر محمد یوسف خان از روسیه و مسافرت هیئت نظامی افغانستان بمسکو، موضوع استفاده از دریای پنج و آمو را مطرح کردند که بلا درنگ مورد اجابت قرار گرفت و بتاریخ ۲۸ سرطان ۱۳۴۳ = ۱۹ جولای ۱۹۶۴ موافقت نامه ای زیر عنوان : «مطالعه استفاده مشترک و متنوع المرام از آب وانرژی دریای پنج ودریای آمو در طول سرحد مشترک افغانستان واتحاد شوروی» در ۷ ماده توسط نور احمد خان اعتمادی معاون وزارت خارجه وانتونوف سفیر روس در کابل به امضاء

رسید: در ماده اول این موافقت نامه آمده بود که:

«حکومت پادشاهی افغانستان و حکومت اتحاد جماهیر شوروی بمنظور مطالعه استفاده مشترک از آب و انرژی دریای پنج و دریای آمو در طول سرحد مشترک مملکتین بمقصد آبیاری، تولید برق، تنظیم رژیم دریا (?) و کشتی رانی همکاری خواهند نمود. به این منظور در دو ساحل دریای پنج و آمو در نواحی سرحدی عملیات تحقیقی، همچنین عملیات پروژه وی اجرا میگردد و در نتیجه این عملیات راپور تخنیکي و اقتصادی مربوط به استفاده مشترک و متنوع المرام از آب و انرژی دریاهاى مذکور ترتیب می شود. این عملیات بعد از ۳ ماه از تاریخ انعقاد این موافقت نامه شروع و در طی سه و نیم سال به اتمام خواهد رسید» (۱)

مطابق موافقت نامه مذکور ۳ سال و نیم باید روس ها محض بنام مطالعات و تهیه راپور اقتصادی و تخنیکي، از زمین و هوانقاط مرزی افغانستان را در آب و خشکه عکس برداری میکردند و تمام مصارف اعاشه و اباتۀ کارکنان و کارشناسان روسی هم در این مدت توسط افغانستان تاءمین می شد، و همینطور هم شد.

این موافقت نامه چنانکه از آغاز پیدا بود و بعداً به اثبات رسید، برای افغانستان حکم مرگ و نابودی را داشت و روس ها همانطور که از استفاده متنوع المرام نام برده بودند، ۳ سال و نیم سعی کردند سواحل آمو را ارزیابی و مطالعه فرمایند و در دستگاه حاکم بر افغانستان زمینه سازی کنند تا بعداً «پلی» را روی آمو اعمار نمایند و راه را برای تهاجم تانک ها و زره پوش ها و عساکر خود به افغانستان مساعد سازند.

آری! هدف اولی و نهایی این موافقت نامه همین بود، ورنه موضوع کشتی رانی در دریای آمو برای کشوری مثل افغانستان که جز روسیه راهی به سایر کشورها از طریق آمو نداشت، خیلی مضحک بود. همچنان سروی دریای پنج و آمو بمنظور آبیاری و تولید برق جز حقه بازی اغواگرانه ای بیش نبود. و بفرض اینکه چنین طرحی در عمل نیز پیاده می شد، تولید برق در ساحل آمو و سرحد روس برای افغانستان صرفه ای نداشت. جز اینکه مانند گاز طبیعی کشور، روس ها از آن استفاده می کردند و یا ملیون ها دالر دیگر قرضه دریافت می شد تا امکان انتقال آن به شهرهای دیگر افغانستان فراهم میگردد.

اواخر سرطان مسوده قانون اساسی پس از بررسی نهایی توسط کمیسیون مشورتی، درجراید نشر گردید و مردم باشور و شوق آنرا مورد ارزیابی و مطالعه قرار دادند. متعاقب آن در اوایل اسد دکتر محمد یوسف خان به دانشگاه کابل رفت و ضمن بیانیه مفصلی که در ادیتوریم (= اطاق سخن رانی) دانشگاه ایراد فرمود، دانشجویان و محصلان را مخاطب قرار داده گفت:

«شاگردان باید تمام توجه خود را بدروس و تحصیل و تحقیق مبذول دارند ودرطی سالیان تحصیل بهتر خواهد بود تا در فعالیت ها و دسته بندی های سیاسی اشتراک نوزند ۰» (۳)

این اظهارات او در جامعه و دانشگاه واکنش های مختلفی داشت ، بعضاً با توجه به شرایط آنروز افغانستان ودلایلی که نزد خود داشتند . حرفهای او را تاکید کردند و عده ای هم روی انگیزه های حزبی و گروهی ویا رقابت های شخصی آن گفته ها را مخالف دیموکراسی و حقوق محصلان تعبیر کردند و ازان بهره برداری نمودند .

بتاریخ ۲۱ اسد ۱۳۴۳ = ۱۲ اگست ۱۹۶۴م دارالتحریر شاهی اعلامیه ای صادر فرمود و از مردم خواست تا نمایندگان خود را انتخاب و به لویه جرگه معرفی دارند . تعدادی هم از طرف شاه و به اساس فرمان انتخاب گردیدند .

بتاریخ ۲۸ اسد = ۱۹ اگست ، درست در ایامی که مردم افغانستان مشغول آمادگی برای لویه جرگه و انتخاب نمایندگان خود بودند ، روس ها پروتوکول دیگری را بنام : «معاونت تخنیکی روسیه در امور بهره برداری از فابریکه خانه سازی کابل» با افغانستان امضاء کردند . و اعتباری (کریدت) را در حدود ۵ میلیون روبل باریج دو در صد به افغانستان اختصاص دادند تا در ساختمان مکروریان شهر کابل ازان استفاده شود . شرایط این موافقت نامه از سایر قرضه ها و موافقت نامه های روسی فرقی نداشت و آنچه جالب بنظر میرسید این بود که در این پروتوکول پشتوانه ویابهای یک روبل روسی مساوی به ۹۸۷۴۱۲ گرام طلای ناب و بیشتر از مقدار طلائی بود که در قرارداد های قبلی خود بمقابل دالر محاسبه میکردند .

به اساس این دست و پازدن ها و تلاشی که روس ها دران ایام جهت جلب توجه افکار عامه و حفظ موقعیت و اعتبار خود داشتند ، کاسگین معاون اول صدراعظم روسیه بتاریخ ۲ سپتامبر ۱۹۶۴ = ۱۱ سنبله ۱۳۴۳ وارد کابل گردید و فردای آن در مراسم افتتاح شاهراه «سالنگ» که توسط شاه انجام یافت ، اشتراک ورزید . دو طرف دربیانیه هائی که ایراد فرمودند ، شاهراه مذکور را در انکشاف سویه حیات و اقتصاد مردم افغانستان مفید و موثر توصیف کردند و از همدگر نسبت به همکاری های ذات البینی تشکر نمودند . این پروژه که کار آن در عهد صدارت محمد داود آغاز یافت ، از لحاظ شرایط قرار داد ، نحوه کمک ها و اعزام کارشناسان روسی و قرضه و ربح روسها دارای عین ماهیتی بود که نمونه های آنرا در موافقت نامه های دیگر روس ها با افغانستان مطالعه کردیم . علاوه بران اعمارسرک مذکور در دره های پرخم و پیچ و برف گیر و عبور آن از بلندترین قله هندوکش ، از نقطه نظر

تخنیکی و اقتصادی سودی برای افغانستان نداشت • چنانکه تا همین اکنون در موسم زمستان روزها مسدود میگردد و همه ساله ملیون ها افغانی صرف ترمیم و برف پاکی آن می شود و هرگاه کارآن مطابق نقشه ای که قبلاً المان ها تهیه و ترتیب کرده بودند عملی می شد، حدود یکصد کیلومتر از طول سرک می کاست و ملیون ها دالر کمتر از آنچه روس ها مصرف کردند، بمصرف میرسید و از خطرات «برف کوچ» و سیلاب هم مصوون می بود • ولی روس ها در اینکار اهداف نظامی و اقتصادی خود را مدنظر داشتند و میخواستند از یکسو قامت استوار افغانستان را در زیر بار قرضه های نامساعد و کمرشکن خود، خم سازند و از جانب دیگر روزی از این «قله» و «معر» و موقعیت مهم سوق الجیشی و دفاعی آن بحیث پایگاهی برای زره پوش ها و تانک ها و راکت های خود استفاده نمایند •

بتاریخ ۱۸ سنبله ۱۳۴۳ = نهم سپتامبر ۱۹۶۴ مجلس بزرگ قومی یا «لویه جرگه» که دران نمایندگان انتخابی، اعضای دوره یازدهم شورای ملی، اعضای سنا، اعضای انتصابی، اعضای کابینه، اعضای ستره محکمه (دادگاه عالی)، کمیته تدوین قانون اساسی و کمیسیون مشورتی اشتراک داشتند و تعداد مجموعی شان به ۴۵۲ نفر میرسید، در تالار سلام خانه دایر گردید •

شاه ساعت ده صبح همانروز وارد تالار سلام خانه شد و بعد از ایراد بیانیه ای مجلس را افتتاح نمود • سپس دکتر عبدالظاهر به نیابت رئیس مجلس و شفیق بحیث منشی آن برگزیده شدند و مجلس کار خود را آغاز نمود •

در جریان بررسی قانون اساسی و احکام آن بحث های تندو داغی روی موضوع «زبان» و تکلیف و حقوق خانواده شاهی بین نمایندگان اتفاق افتاد • بحث و جدال از انجانشئت کرد که برای نخستین بار در قانون اساسی افغانستان، در پهلوی زبان فارسی دری، پشتونیز بحیث زبان رسمی افغانستان قلمداد شده بود و خانواده شاهی از اشتراک در کابینه، دادگاه عالی (= ستره محکمه)، شورای ملی، احزاب و فعالیت های سیاسی محروم گردیده بودند •

در گیری درباره «زبان» باعث کین توزی ها و سوء تفاهاتی شد، که اثرات آن بعداً در تاریخ سیاسی و اجتماعی کشور تبارز نمود و زیان های زیادی ببار آورد •

متأسفانه دران ایام افراد و عناصری وجود داشتند که دامن زدن به تبعیض قومی و زبانی و ایجاد اختلاف و نفاق بین مردم افغانستان، جزء وظایف روز مره شان بود و آنرا وسیله تامین آب و نان و حتی کرسی و مقام خود می دانستند • این افراد فقط بخود و منافع خود می اندیشیدند، نه به افغانستان و مردم و سرنوشت آن !

سیاست کلی افغانستان هم درشصت سال اخیر موید این جریان بود و طبقه حاکم جهت بقای خود عمداً می کوشید این روحیه را در جامعه تقویت کند.

بهر صورت جرگه مذکور در تاریخ ۲۸ سنبله پایان یافت و قانون اساسی جدید بداخل یازده فصل و ۱۲۸ ماده به تصویب رسید و بتاريخ ۹ میزان مطابق اول اکتوبر توشیح و نافذ گردید .

در ۱۴ اکتوبر = ۲۴ میزان خروشچف صدراعظم روسیه استعفا کرد و جایش را به کاسگین گذاشت . سفارت روس در کابل بلافاصله اعلامیه ای انتشار داد و اظهار داشت که در سیاست شوروی نسبت به افغانستان هیچگونه تغییری وارد نخواهد شد . البته این اعلامیه چیز جالبی نبود و کسانی که نقش قدم های روس را در افغانستان دنبال می کردند و از نقشه های کهن و استعماری آن آگاهی داشتند بخوبی میدانستند که سیاست و روابط روس با افغانستان مربوط به شخص نیست بلکه اساس و پایه آن از مفکوره تزارها و پلان های پتر و اندیشه لینن مایه گرفته است و جزء برنامه های استعماری و تغییر ناپذیر این کشور می باشد .

در اواخر میزان و اوایل عقرب، شاه به چین سفر کرد و احساس می شد که می خواهد توجه چین را در رابطه با تحول افغانستان جلب کند و این کشور را به سهم گیری در برنامه های انکشافی افغانستان تشویق نماید . چینی هاهم وعده همکاری دادند و فضای نسبتاً مساعدی بین دو کشور بوجود آمد که در نتیجه آن سرحد بین دو کشور در همان سال علامه گذاری شد .

بتاریخ ۱۵ نوامبر ۱۹۶۴ = عقرب ۱۳۴۳ دومین پروتوکول بین افغانستان و شوروی درباره : «معاونت اقتصادی و تخنیکی روس به افغانستان در امور بهره برداری از فابریکه خانه سازی شهر کابل» به امضاء رسید و به اساس آن ۵ میلیون روبل دیگر نیز بنام کریدت اضافی باریح سالانه ۲ در صد در اختیار افغانستان قرار داده شد تا از آن جهت پرداخت قیمت سامان و مواد روسی ، کرایه حمل و نقل آنها ، مصارف اعزام متخصصین روس به افغانستان و همچنان مصارف تعلیم و تربیه افراد افغانی استفاده بعمل آید . (۱) .
بتاریخ ۳ دسمبر ۱۹۶۴ = ۱۱ قوس ۱۳۴۳ شورای عالی روسیه اعلام داشت که این کشور کمک های اقتصادی و تخنیکی خود را در پلان پنجساله دوم به افغانستان ادامه خواهد داد (روزنامه اصلاح ۱۲ قوس ۱۳۴۴ ش) . همچنان موافقت بعمل آمد که در سرحدات افغانستان و روسیه مجادله مشترک علیه امراض ساری حیوانی آغاز گردد . مجادله با امراض ساری حیوانی در مناطق سرحدی اصلاً نامی بود که روس ها بوسیله آن سعی میکردند در روستاها و دهکده های مرزی افغانستان شبکه های جاسوسی خود را وسعت بخشند و خصوصیت قومی و فرهنگی و اجتماعی آنها را کشف و بررسی نمایند و در نهایت طوری وانمود سازند که روس حتی به حیوانات ایشان هم دلسوزی و ترحم دارند .

در ۱۸ جنوری ۱۹۶۵ مطابق ۲۸ جدی ۱۳۴۳ موافقت نامه دیگری راجع به تحویل دهی اموال استهلاکی از روسیه به افغانستان برای سالهای ۱۹۶۵-۱۹۶۷ م توسط وزیر تجارت «محمد سرور عمر» و انتونوف سفیر روس در کابل به امضاء رسید و به اساس آن روس ها جهت پرداخت اجناس تحویلهی خود به افغانستان کرایدی (=اعتبار) به مبلغ ده ملیون روبل از قرار ۲ فیصد تکت پولی در سال، بوزارت تجارت اعطا کردند و موافقت گردید که تادیه پول و ربح آن بعد از ۳ سال آغاز و در مدت ۷ سال به اتمام رسد و حکومت افغانستان پول اصلی کرایدیت و ربح آنرا با تحویل دادن پشم و پنبه و دیگر اموال افغانی بروسیه، جبران و پرداخت نماید (۱)۰

نکته جالب در این موافقت نامه آنست که برای تعیین قیمت اجناس استهلاکی روسیه که به افغانستان تحویل داده می شد و همچنان قیمت های اجناسی که برای جبران اقساط قرضه و تکت پولی آن از افغانستان بروسیه پرداخت می گردید، شرایط و پیش بینی های لازم و مفیدی در نظر گرفته شده است که باموافقت نامه های قبلی فرق دارد و معلوم می شود که ناخوانده امضاء نشده است .

ولی باهمه توجه بازهم بملاحظه میرسد که روس ها در موافقت نامه مذکور بهای ده ملیون روبل را مساوی ۱۱/۱ ملیون دالر امریکائی محاسبه کرده اند، درحالی که قیمت روبل هیچگاه با دالر مساوی نبوده چه رسد به اینکه اضافه باشد و این خود نشان دهنده آن است که روس ها در روابط خود با افغانستان هر گامی که برداشته اند و هر قلمی که روی کاغذ کشیده اند توأم باغداری و خیانت بوده است .

در اول برج دلو ۱۳۴۳ = ۲۰ جنوری ۱۹۶۵، انتونوف سفیر روس نقشه ۲۵ ساله شهر کابل را که توسط کارشناسان روسی ترتیب یافته بود به شاه تقدیم کرد . این نقشه طوری ساخته شده بود که تمام اماکن مذهبی و تاریخی و مظاهر معماری سنتی و ملی و فرهنگی کشور ما بایستی منهدم می شد و بجای آن «اپارتمان» ها و منازل فاقد حریم و خصوصیت اسلامی اعمار میگردد و در نتیجه مردم اجباراً به سبک زندگی روسی عادت داده می شد . چنانچه اینکار را به سرعت دنبال کردند و موفقیت هائی هم بدست آوردند .

قانون انتخابات وکلا، قانون سرمایه گذاری های خارجی و قانون مطبوعات از جمله کارهائی بود که در همین ماه و سال (دلو ۱۳۴۳) نشر و مورد تطبیق قرار گرفت . واقعاً آنروز ها برای مردم افغانستان روزگار خوشی بود . همه جا انجمن آرائی ها و فعالیت های سیاسی و اجتماعی جلب توجه میکرد، درهر گوشه و کنار مردم آزادانه حرف میزدند و با همدگر درباره وطن و جریانات سیاسی کشور تبادل نظر بعمل می آوردند .

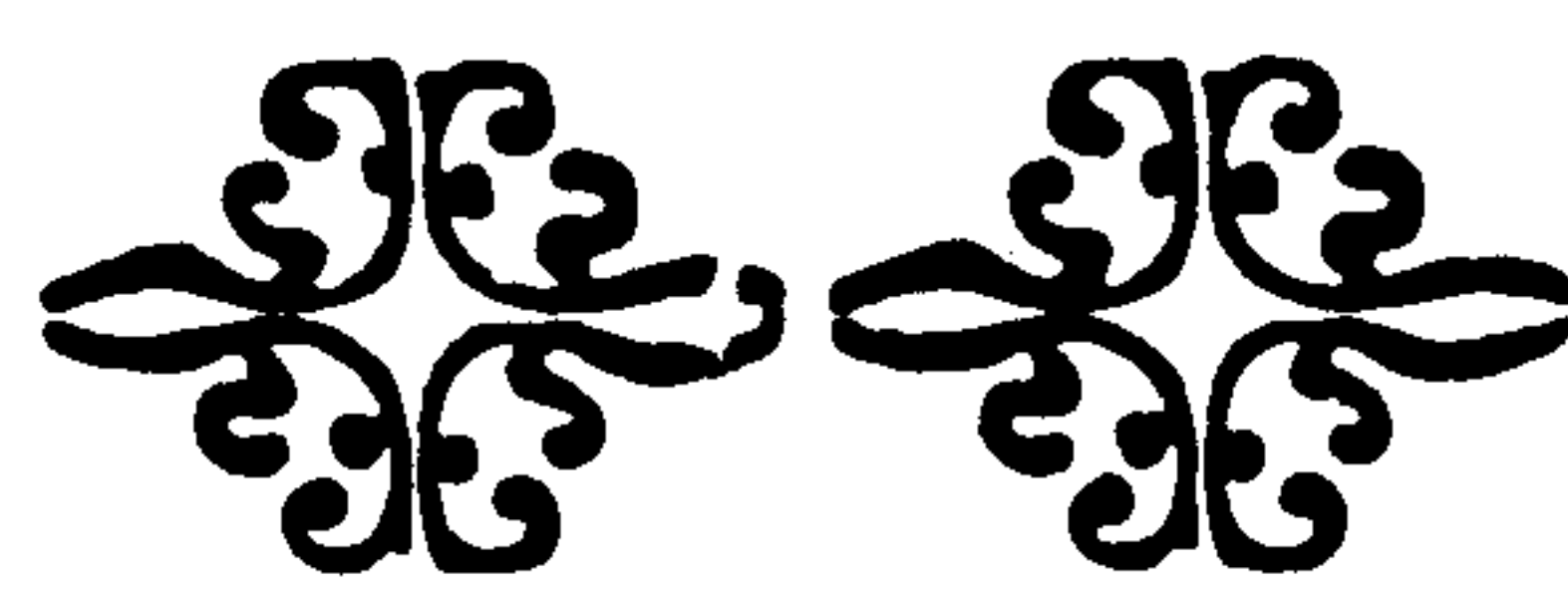
دسته بندی های سیاسی کم کم جان می گرفت و هر گروهی سعی میکرد خود را برای

زعامت فردای افغانستان آماده سازد . افرادی هم که مثل همیشه بی اعتنا و تهاشچی بودند حداقل روی منافع و روابط شخصی و احیاناً به امید کسب چوکی و قدرت ، اشخاصی را در ذهن خود نامزد زعامت میکردند و هر کس به نحوی شادمان بود و خوش می زیست .

اوایل مارچ ۱۹۶۵ = اواسط حوت ۱۳۴۳ هیئت های روسی و افغانی مذاکرات پر سروصدائی را درزمینه روابط فرهنگی بین روسیه و افغانستان آغاز نمودند و در نتیجه همکاری های زیادی را در اینباره پیش بینی کردند . تپ و تلاش روس ها در این مذاکرات و همکاری های فرهنگی عمدتاً آن بود که تعداد بیشتری از جوانان افغانستان بروسیه فرستاده شود تا آنها بتوانند ایشان را زیر نام تحصیل شستشوی مغزی کنند و از وجود آنان بحیث ژاندارم و سپاهی خود ، در آینده افغانستان استفاده نمایند .

بتاریخ ۲۲ حوت ۱۳۴۳ = ۱۱ مارچ ۱۹۶۵ کانال ننگرهار یادومین پروژه ساخت روس در افغانستان توسط شاه افتتاح گردید و بدین مناسبت زعمای افغانستان و روس پیام های تبریک و شادباش به همدگر تبادل کردند . پولیانسکی معاون صدراعظم روسیه همراه باهیئتی در این مراسم اشتراک نمود و به نمایندگی از حکومت و مردم روسیه از اكمال پروژه مذکور و مساعی کارشناسان و کارکنان روسی و افغانی و دوستی دو کشور تمجید و قدردانی بعمل آورد .

وبه این ترتیب سال ۱۳۴۳ هـ ش درمیان فعالیت های بی شمار و روز افزون روس ها در افغانستان پایان یافت و زعمای کشور مامثل همیشه و کماکان دست جنایتکار روس ها را به گرمی فشردند و به تمام خواسته های ایشان بالاجبار لبیک گفتند .



سال ۱۳۴۴ هـ ش یا سال تحول و پرهیجان

در سالی که از آن صحبت می‌کنیم باز هم رفت و آمد های زعمای دو کشور ادامه داشت و بازار صرافان سیاست گرم و پر جوش بنظر می‌رسید . از پا در آوردن حریفان و رقابت های سیاسی مشغولیت های روزانه مردم را تشکیل میداد . آمد و شد زعمای و سران کشور های مختلف به این گرمی سیاست افزوده بود .

چینی ها از جمله مردمی بودند که میخواستند نقش پائی در افغانستان داشته باشند و همکاری های خود را آغاز نمایند . روی این آرزو مندی بتاريخ ۳ حمل ۱۳۴۴ = ۲۳ مارچ ۱۹۶۵ مارشال چن نئی معاون صدراعظم چین بدعوت شاه وارد کابل شد و مذاکراتی را با مقامات کشور ما انجام داد . اما در اثر فشار روس ها و کار شکنی های افراد وابسته بمسکودر دستگاه حاکم ، کوشش و تلاش پکن بجائی نرسید و در محدوده همان روابط عادی، سیاسی و همکاری های بسیار کوچک اقتصادی باقی ماند .

روس ها که بیش از هر شخص دیگری دران مرحله متوجه دکتر محمد یوسف خان بودند و فکرمی کردند موصوف میتواند در نظام پارلمانی آینده بحیث صدراعظم پیوند های سیاسی و اقتصادی و نظامی روس و افغانستان را مستحکم ترسازد ، بار دیگر ازوی دعوت کردند تا از مسکودیدن کند . وی در اول ثور = ۲۰ اپریل بروسیه رفت و با گرمی و حرارت استقبال گردید و تادهم ثور دران کشور باقیماند و بازعمای روس دیدار و مذاکره نمود . در اعلامیه مشترکی که بتاريخ ۳۰ اپریل مطابق دهم ثور انتشار یافت ، روس ها اعزام کارشناسان بیشتری به افغانستان وعده دادند تا در پلان پنجساله سوم باافغانستان همکاری کنند و دکتر محمد یوسف خان نیز از کاسگین دعوت کرد تا به افغانستان مسافرت کند . (۱)

دکتر محمدیوسف خان پس از بازگشت بروسیه ، عازم ولایات کشور شد وهمه جابیانیه های ایزاد فرمود و بر بعضی نقاط حساس و پدیده های نامطلوب اجتماعی امثال فقر ، بی عدالتی ، رشوه خواری ، عدم وسایل و شرایط نامناسب تعلیم و زندگی در روستاها وغیره انگشت نهاد . موصوف در یکی از این بیانیه ها گفت : «این مفکوره که مابیک لب نان قانع و راضی باشیم مفکوره اسلامی وافغانی نیست» ، همچنان وی ضمن این دیدار ها

و صحبت بامردم در اجتماعی از شهریان قندز (۱) اظهار داشت که: «افغانستان بیک خانه تکانی عظیم نیاز دارد».

البته منظور دکتر محمد یوسف خان از عبارات یاد شده، تطبیق ارزش های قانون اساسی، از میان برداشتن حکومتات فردی و خانوادگی، تامین عدالت و مساوات، از بین بردن شیوه های کهنه و نامانوس اداری، رفع تبعیضات قومی و لسانی و رویکار آوردن یک نظام قانونی بود. اما از آنجا که «اصطلاح خانه تکانی» در قاموس زندگی مردم افغانستان مفهوم خاصی دارد، در کابل تعبیرات گونا گونی شد و حریفان از آن بسیار بهره برداری کردند.

بتاریخ ۲۵ ثور حکومت اعلامیه ای پخش کرد و تاریخ ۱۹ سنبله را روز انتخابات وکلات تعیین نمود. از همانروز به بعد فعالیت های انتخاباتی در سراسر کشور آغاز گردید و تعداد زیادی از مردم برای راه یابی به شورا خود را نامزد کردند. ایندوره انتخابات با آنچه در گذشته انجام می شد تفاوت کلی داشت و نخستین بار بود که مردم فکر میکردند میتوانند آزادانه مبارزه کنند، آزادانه رای بدهند، آزادانه انتخاب کنند و انتخاب شوند و آزادانه در مجلس شورای ملی افغانستان حرف بزنند و از خود سری های حکومت و عمال آن جلوگیری نمایند. اما چنانکه بعداً تذکر خواهیم داد بعلت نداشتن تجارب سیاسی، دست اندازی های بعضی از ملاک و سرمایداران و کفن کشان قدیم و مداخله بجا و بیجای بعضی افراد با نفوذ و اراکین دولت و همکاران نزدیک دکتر محمد یوسف خان، انتخابات بصورت طبیعی و سالم انجام نشد و این امر روحیه خوش بینی نسبت به دکتر محمد یوسف خان را دگر گونه ساخت.

در اوایل جون ۱۹۶۵ = اواسط جوزای ۱۳۴۴ شاه به فرانسه رفت و چنان نمود که افغانستان میخواید در روابط خود با کشورها تجدید نظر کند و از همه جهان درخواست همکاری نماید. در نتیجه این سفر دولت فرانسه آمادگی اش راجهت کمک به افغانستان اعلام داشت و قرار شد هیئتی از موسسات اقتصادی آن کشور به کابل مسافرت کند و امکانات کمک های فرانسه را مطالعه و ارزیابی نمایند.

در ماه اسد = جولای ۱۹۶۵ بین وزارت مالیه و سفارت روس موافقت نامه ای در کابل به امضاء رسید و مطابق به آن ربح و تکت پولی (۲) قرضه های روس که تا آنروز به سه صد و پنجاه و یک هزار دلار بالغ می شد و باید در سال های ۱۹۶۵، ۱۹۶۶ و ۱۹۶۷ م تادیه می

۱- در چاپ اول کتاب بجای «قندز»، مسکو چاپ شده که باعرض معذرت از خوانندگان التماس می شود آنرا تصحیح فرمایند.
 ۲- روزنامه انیس ۷ برج اسد ۱۳۴۴ = ۲۸ جولای ۱۹۶۵ء. هموطن عالیقدر و محترمی، این مبلغ را، تهویق تادیه اقساط قروض روس میداند، نه «تکتانه آن». ولی در روزنامه انیس چنانکه تذکره داده ایم بنام تادیه تکت پولی ذکر شده است. بنظر بنده حقیقت هرچه باشد، چه قسط قرض و چه تکتانه آن، پولی بود متعلق بروس و ذمت افغانستان که حکومت وقت باید آنرا در زمان معین تادیه می کرد.

گردید، به سال های ۱۹۹۲، ۱۹۹۳ و ۱۹۹۴ م به تعویق افکنده شد و اعلام گردید که این موافقت در اثر مذاکرات دکتر محمد یوسف خان بامقات روسی بعمل آمده است. گرچه اینکار روی توازن مالی و مشکلات بودجوی صورت گرفته بود و برای سید قاسم خان رشتیا وزیر مالیات و دکتر محمد یوسف خان موقع میداد تا آنرا صرف کارهای دیگر دولتی نمایند، اما در اصول و از لحاظ تعامل حقوقی و بشری نوعی گناه و جفا محسوب می شد. زیرا انداختن بار خویش بگردن دیگران و مقروض ساختن نسلی که هنوز در دنیا وجود ندارد، به هیچ وجه توجیه پذیر نیست. و علاوه بران این اقدام بذات خود عاملی بود که ریشه های نفوذ روس و سیاست های استعماری و استثمارگری آنرا عمیق تر و بادوام ترمی ساخت.

بهر حال پس از این موافقت نامه و دعوتی که قبلاً روس ها از شاه و ملکه بعمل آورده بودند، موصوف بتاريخ ۳ اگست ۱۹۶۵ مطابق ۱۲ اسد عازم روسیه شد و تقریباً مدت ده روز دران کشور باقی ماند و از شهر های مختلف روسیه دیدن نمود. در جریان مذاکرات بین شاه و زعمای روس، روابط اقتصادی و تخنیکی دو کشور در آینده مورد بحث قرار گرفت و حقه بازان کرملن وعده های گرم و نرمی به شاه افغانستان ابراز داشتند. همچنان در اعلامیه مشترکی که بتاريخ ۱۶ اگست ۱۹۶۵ = ۲۴ اسد ۱۳۴۴، انتشار یافت، دو طرف تصمیم گرفتند تا مدت اعتبار پیمان بیطرفی و عدم تجاوز متقابل بین افغانستان و اتحاد شوروی منعقد شده سال ۱۳۱۰ ش مطابق ۱۹۳۱ میلادی را برای ده سال دیگر تمدید نمایند. (۱) البته این معاهده قبلاً نیز چندین بار و آخرین دفعه ضمن امضای پروتوکولی بتاريخ ۲۵ قوس ۱۳۳۴ مطابق ۱۸ دسمبر ۱۹۵۵ منعقد کابل تمدید شده بود.

معاهده بیطرفی و عدم تجاوز که روس ها آنرا عنوان کرده بودند و هر بار هم بمناسبتی، ۵ سال و ۱۰ سال تمدیدش می نمودند، بذات خود مظهر اندیشه تجاوز وسیه کاری بود و معنی آنرا داشت که ایشان در دراز مدت نقشه تجاوز و مداخله را در سر داشتند و در انتظار فرصت بودند. در غیر آن چنین مسئله ای بین دو کشور آزاد و دارای حدود و ثغور معین و مشخص و آنها در حالت صلح و عادی، اصلاً قابل طرح و معاهده نبود. از همه مهمتر آنکه در گذشته هم ثابت شده بود که روس ها با هیچ پیمان و معاهده ای پابند و صادق نیستند، چنانچه به نخستین معاهده خود (۲۸ فروری ۱۹۲۱) هرگز عمل نکردند و این در حد خود کافی بود که زعمای افغانستان انتباه می گرفتند و چنین طبعی را هر بار بصدا در نمی آوردند.

مقارن سفر شاه بروسیه و فرارسیدن ایام انتخابات، فعالیت ها و تلاش های زیادی در جریان بود. یکی جهت بدست آوردن وکالت می کوشید و دیگری برای کاندید شدن

۱- مناسبات افغانستان و اتحاد شوروی، اسناد شماره (۱۴۲) و (۱۴۵) صفحات ۱۹۴ و ۱۹۹.

صدارت • در میان افرادی که مردم برای کرسی صدارت پیش بینی میکردند، نام دکتر محمد یوسف خان بیشتر ورد زبان ها بود و گمان میرفت که برای سالیان دیگر نیز عهده دار صدارت خواهد بود • اما در اثر عوامل متعدد و من جمله بی نظمی ها و دست بازی هائی که در جریان انتخابات اتفاق افتاد از میزان پیروزی او کاهش بعمل آمد •

جریان از اینقرار بود که طبق احکام قانون انتخابات هر شخص واجد شرایط رای دهی باید در حوزه محل تولد خود رای میداد و به این ترتیب در حوزه های انتخاباتی کابل، جز باشندگان اصلی و مربوط به همان ناحیه و حوزه، دیگران حق رای دادن رانداشتند • لیکن در جریان انتخابات عملاً بمشاهده رسید که خلاف قانون انتخابات به حملان و کارگران گمرکات، مامورین وزارت مالیه و پلان و موسسات مربوط به آنها که اغلب از ولایات دیگر کشور بودند، دستور داده شد تا در حوزه های انتخاباتی کابل شرکت کنند و رای خود را در دو حوزه مورد نظر حکومت به صندوق های مشخص بریزند •

من که خود در آن صحنه حضور داشتم و بحیث وکیل یکی از نامزد های انتخاباتی در حوزه مکتب استقلال انجام وظیفه می کردم با سایر نمایندگان، این جریان را بچشم خویش تماشا میکردیم، و هر چند اعتراض و شکوه کردیم جز تهدید و تخویف اثری نداشت • موضوع جالبی که شاید برای خوانندگان باور نکردنی باشد، ولی واقعیت دارد و من در ایندیوار غربت و آوارگی و شرایط جهاد اصلاً نمیخواهم حرفی را افتراء و یا مبالغه کنم این است که :

در روز سوم انتخابات جوانی بنام «ادهم» پسر میز غلام محمد خان غبار که در آن ایام محصل طب و نماینده پدر خویش در حوزه انتخاباتی مکتب استقلال بود نزد من آمد و گفت : «همین امشب از درون ارگ شاهی برای ما اطلاع موثق رسیده است که میر محمد صدیق فرهنگ، ببرک، اناهیتا و میرمن (=خانم) رقیه ابوبکر بحیث وکلای کابل قبول و مشخص شده اند و این فیصله را در رای گیری عملی خواهند کرد • پس بهتر است خود را درد سر ندهید، زیرا همه چیز انجام شده است •»

این گفتار او برای من که تا آنوقت تجربه و شناختی نداشتم و از حقه بازی ها و توطئه ها خبرم نبود، باور نکردنی تلقی می شد، اما در جریان رای دهی افراد غیر قانونی و دست و پا زدن های آشکار و مخفی ماموران وزارت عدلیه و ناظرین بر انتخابات، و نیز هنگام شمارش آراء همه حقایق آشکار گردید •

البته این وضع تنها در کابل و بصورت استثنائی نبود بلکه در سرتاسر کشور دست اندازی ها و اقدامات مشابهی بعمل آمد و انتخابات بشکل غیر طبیعی انجام یافت و بدینی هائی را علیه دکتر محمد یوسف و همکارانش برانگیخت • حتی در جریان انتخابات ذخایر تانک های بطرول را قفل زدند و خود که از پیش بطرول را بوسیله آشنایان خود ذخیره کرده

بودند ، به بهای گزاف آنرا در بازار سیاه بفروش رسانیدند .
 وسایل نقلیه و بطرول مورد نیاز کمونست ها هم علناً بوسیله کارکنان سفارت روس تهیه
 می شد و بقیه بمشکلات زیادی مواجه بودند . خلاصه آنکه درچنان فضائی آکنده از شور
 و هیجان و ناخشنودی بتاريخ ۲۱ میزان = ۱۳ اکتوبر دکتر محمدیوسف خان ختم دوره انتقالی
 را به شاه گزارش داد و بار دیگر ماموریت یافت تا به تشکیل کابینه اقدام کند . یکروز بعد
 از آن (۲۲ میزان) نخستین دوره شورای ملی بعد از قانون اساسی تشکیل جلسه داد و کار
 خود را عملاً آغاز نمود .

جریان رای اعتماد و حادثه سوم عقرب

دکتر محمد یوسف خان همراه با اعضای کابینه جدید بتاريخ ۲۴ اکتوبر ۱۹۶۵ مطابق
 ۲ عقرب ۱۳۴۴ به شورا رفت تاخط مشی و اعضای کابینه اش را به نمایندگان ملت معرفی
 کند و رای اعتماد بگیرد . اما دران روز تعداد زیادی از محصلان پوهنتون تالار شورا را
 اشغال کرده بودند و در اثر این ازدحام و بی نظمی و تشنج و سخن رانی و حملات شدید
 لفظی بعضی از وکلا جلسه رای گیری به تعویق افتاد .
 در خارج از تالار شورا نیز اجتماع زیادی بچشم میخورد که بعضاً علیه بعضی از وزراء
 شعار میدادند و معلوم می شد تحریکات و تخریبات وسیع و شدیدی جریان دارد و می کوشند
 جریان رای اعتماد را مختل سازند .

دکتر محمد یوسف خان که از اوضاع ناراحت و عصبانی شده بود ، پس از ترک جلسه
 بلا فاصله نزد شاه رفت و از کاری که بوی محول شده بود معذرت خواست . لیکن شاه با
 اصرار زیاد او را واداشت تا عهده اش را ایفاء کند .

فردای آنروز یعنی بتاريخ سوم عقرب (= ۲۵ اکتوبر) جلسه شورا بصورت سری دایر
 شد و دکتر محمد یوسف خان با اعضای کابینه اش به شورا رفت تا رای اعتماد حاصل کند .
 آنروز بازهم محصلان پوهنتون و صنوف بالائی لیسسه های کابل به محوطه شورا هجوم بردند
 تا تالار را اشغال کنند ولی قوای امنیتی و قطعات عسکری از داخل شدن آنان بداخل شورا
 جلوگیری کردند و بنا بر این تظاهرات شدیدی در حومه شورا ، سرک دارالامان ، کارته ۳
 و نواحی منزل دکتر محمد یوسف خان براه افتاد .

در این تظاهرات که آشکارا معلوم می شد قبلاً طرح و برنامه ریزی شده است ، کارمندان
 سفارت روسیه دوشا دوش مظاهره چیان حرکت میکردند و با کامره های عکاسی خویش از
 صحنه تظاهرات عکس برداری می نمودند . حوالی شام آنروز تظاهرات شکل آشوب رابخود
 گرفت و نگارنده که با دکتر عبدالولی زکی رئیس فاکولته طب ناظر صحنه بودیم ، متوجه

شدیم که تظاهر کنندگان با سنگ و کلوخ قوای امنیتی و پولیس را مورد حمله قرار دادند و برخورد شدیدی بین دو طرف آغاز گردید . دقایقی بعد دوسه فیرتفنگچه یا تفنگ بگوش رسید و سپس تظاهرات خاموش گردید . علت مهم از هم پاشیدن تظاهرات، فرارسیدن شب و تاریکی بود که دیگر تظاهر کنندگان به هیچوجه نمیتوانستند بکار خود ادامه دهند .

فردای آنروز کمونست ها و رقبای سیاسی دکتر محمدیوسف آوازه انداختند که دران حادثه چندین نفر کشته شده است، درحالی که جز یک نفر شاگرد خیاط ، شخص دیگری مشخص نبود . و آنهم بقول بعض از ناظرین در صحنه ، توسط کمونست ها بقتل رسیده بود . زیرا ایشان در جریان زد و خورد از پشت سر فیر می کردند و خود را دربین انبوه جمعیت پنهان می نمودند .

اینکه آیا واقعاً امرفیر به قوای امنیتی داده شده بود یانه وجه کسی به اینکار اقدام کرده بود ، دقیقاً معلوم نیست . بعضاً بخصوص کمونست های طرفدار محمد داود خان ، سردار عبدالولی قوماندان قوایمرکز رامتهم می کردند و بعضاً دکتر عبدالقیوم وزیر داخله را . عده ای هم فیرتفنگچه را به عبدالاحد (برادر دکتر عبدالظاهر رئیس شورا و دکتر عبدالقیوم وزیر داخله) ، نسبت می دادند و مدعی بودند که فردای آنروز کابل را ترک گفت و بخارج رفت . (والله اعلم) .

آنچه مسلم به نظر میرسید آن بود که در تظاهرات و خشونت آنروز دسته ها و گروههای مختلف و در راس همه گماشتگان محمد داود خان شرکت داشتند و تعداد زیادی از جوانان هم بدون اینکه از کته ماجرا باخبر باشند و بدانند هدف چیست وجه می کنند ، آنان را همراهی کردند .

بهمه حال ، واقعه سوم عقرب در کشوری که تازه مشق دیموکراسی میکرد ، امرخیلی بزرگ و خارق العاده نبود و همین اکنون می بینیم که همه روزه نظایر آن در گوشه و کنار جهان اتفاق می افتد . ولی کمونست ها آنرا وسیله و بهانه قرار داده همه ساله تعدادی از جوانان و کودکان معارف را به خیابان ها می کشیدند و بنام تجلیل از «محصلان و زحمت کشان کشته شده» مظاهره می کردند . درحالی که خود هنگام دست یابی به قدرت همه چیز را از یاد بردند و تاریخ ثابت ساخت که این بی عرضه های فرومایه و دون حتی تحمل فریاد چند دختر معصوم لیسه ها را هم نداشتند و آنان را که در واقع ناموس افغانستان و خواهران شان محسوب می شدند ، توسط تانک ها وزره پوش های باداران خود به گلوله بستند .

نقطه قابل توجه این است که هجوم بردن محصلان در تالار شورا و تظاهرات سوم عقرب ، یک پدیده تصادفی و طبیعی نبود ، و همانطور که گفته آمد ، افراد و گروههای مختلفی در برپائی و ایجاد آن دست داشتند .

در پهلوی افراد و عوامل داخلی، روس‌ها نیز که از رویکار آمدن دیموکراسی در افغانستان بوحشت افتاده بودند و نضج و کمال آنرا باعث از بین رفتن نفوذ و منافع خود می‌انگاشتند، به شدت می‌کوشیدند، تابا ایجاد بدامنی و بی‌نظمی توسط عمال خویش، سیر سالم و طبیعی دیموکراسی را در افغانستان لطمه زنند و آنرا در نطفه خنثی سازند. و یا حداقل از اینطریق بحکومات افغانستان چنگ و دندان بنمایند تا در روابط خود با روس‌ها خویشتن دار باشند. بنابراین این چنانکه همه در جریان بودیم و بچشم خویش مشاهده می‌کردیم، روس‌ها از همان آغاز در برابر نهضت نوپای دیموکراسی در افغانستان وارد عمل شدند و باتمام امکاناتی که در دست داشتند سعی کردند تا قبل از آنکه این کودک نوزاد پاپا رفتن آموزد، از بین برود.

متأسفانه بی‌التفاتی‌های زمام‌داران و خودخواهی و رقابت‌های آزمندان قدرت در افغانستان، نقش و نقشه‌های روس را بصورت خواسته یا ناخواسته، ممد گردید و در نتیجه آن، شیرازه امور از هم گسیخت و زمینه برای دگرگونی احوال فراهم آمد.

در هر صورت روز سوم عقرب مجلس شورای ملی در پشت دروازه‌های بسته به خط مشی دکتر محمد یوسف خان رسیدگی کرد و از جمله ۲۱۶ وکیل حاضر در مجلس، ۱۹۸ نفر آن به حکومت او رای اعتماد دادند.

موصوف پس از کسب رای اعتماد، کرسی صدارت را مجدداً اشغال و بکار خود آغاز نمود. اما ناآرامی‌ها و تشنج همچنان ادامه یافت و او مجبور شد بعد از چهار روز یعنی بتاريخ ۷ عقرب استعفا بدهد.

چرا دکتر محمد یوسف خان شکست خورد؟

نامبرده وقتی مسوولیت امور دوره انتقالی را در افغانستان عهده دار گردید که مردم در اثر از بین رفتن دکتاتوری و اختناق و بیدادگری دوره صدارت محمد داود خان نفس‌های عمیقی می‌کشیدند و اندک تحولی را مایه خشنودی و آسایش تلقی می‌کردند. او بادرک این احوال در مدت دو سال و هفت ماه، ماموریت خود بحیث صدراعظم کارهای خوبی هم انجام داد که مهمترین آنها از بین بردن سازمان‌های وحشتناک جاسوسی، انتخاب و تقرر بعضی از جوانان و اهل معارف و مطبوعات در راس کارهای اداری و اجتماعی، تدوین یک سلسله قوانین و از بین بردن کرسی‌های انحصاری بود که همه آنها در جلب توجه مردم اثرات خاصی داشت و قشر منور و تحصیل کرده از وی جانبداری می‌کردند و هر گاه بهمان منوال ادامه می‌یافت شاید کارهای ارزنده‌تر و بیشتری انجام میداد. اما عوامل متعدد و مختلفی باعث شد تا دکتر محمد یوسف خان خلاف توقع به سرعت از صحنه کنار رود و جایش را ب دیگران واگذارد.

این عوامل که بصورت بسیار مختصر از آنها یاد خواهیم کرد عبارت بودند از :

۱- مداخله دربار در امور حکومت : از قراین و شواهد چنین بر می آمد که دکتر محمد یوسف خان تا ختم تسوید ، تصویب و توشیح قانون اساسی ، از اعتماد و حمایت دربار به نحو مطلوب برخوردار بود و در تمام مسایل بین او و شاه وحدت نظر وجود داشت . ولی بعداً به اثر تحریکات ، تخریبات و فعالیت هائی که علیه او در دربار صورت گرفت ، ذهنیت شاه نسبت به وی تغییر یافت و مداخله کلی و جزئی در امور آغاز گردید .

۲- اثرات منفی انتخابات : در اولین انتخاباتی که پس از قانون اساسی برگزار گردید ، عمدتاً چهار سازمان مختلف یعنی : مسلمانان اعتدالی یامیانه رو (وحدت ملی) ، ناسیونالیست های افراطی (افغان ملت) ، چپ های داغ (کمونستان طرفدار مسکو) و دوستان و هواخواهان دکتر محمد یوسف خان و آقای رشتیا ، برقابت برخاستند و برای احراز کرسی های شوری جدوجهد نمودند . البته افراد و گروههای دیگری نیز در مبارزات انتخاباتی سهم گرفتند ولی توفیق چندانی نداشتند .

این انتخابات چنانچه عرض شد بصورت طبیعی و سالم انجام نیافت و تشبثات و مداخلات غیر قانونی در آن یک سلسله مخالفت ها و تضاد ها را ازدیاد بخشید که بعداً در جلسات شوری و تظاهرات سوم عقرب بصورت عقده ای تبارز نمود و سایر دسته بندی ها وانگیزه ها را ممد گردید .

۳- ادامه همکاری و روابط با روس ها : دکتر محمد یوسف خان در روابط خود با روس ها نقش پای محمد داود را دنبال کرد و مناسبات کابل و مسکو را کماکان حفظ نمود . گرچه روس ها قبلاً کار خود را کرده بودند و بحدی افغانستان در زیر بار قرضه های کمر شکن و نفوذ آنان خورد و زمینگیر شده بود که مجالی برای برخاستن نبود و دکتر محمد یوسف خان چاره ای نداشت جز اینکه روابط اقتصادی و سیاسی افغانستان را با روس ها حفظ می کرد و روش های قبلی را دنبال می نمود مع هذا ادامه این همکاری با مسکو ، بخصوص قرارداد سروی معادن کشور، و تهداب گذاری انستیتوت پولی تخنیک در کابل توسط بریژنیف ، اثرات منفی در جامعه برجا گذاشت و رقبای سیاسی دکتر محمد یوسف خان از آن بهره برداری کردند . همچنان آمد و شد بیش از حد زعمای دو کشور باوجود آنکه مناسبت هائی در زمینه وجود داشت ، اذهان عامه را متغیر ساخت .

۴- موضوع قبیله سالاری و تعصب : چون اولین بار بود که «صدارت» در افغانستان بصورت عمدی ، آزمایشی و یا تصادفی از شکل انحصاری وچوکات قبیله سالاری خارج شده بود ، لذا مثنی متعصب و قدرت طلب بیم داشتند تا معیار دانش و استعداد ، عام

و همیشگی نشود و امتیاز آنان سلب نگردد . روی این انگیزه و احساس آشکارا و نهان سعی می کردند دکتر محمد یوسف خان را تخریب کنند حتی بعضی از وزراء کابینه هم پیدا و پنهان با این تبلیغات و تحریکات همنوائی داشتند .

هر چند دکتر محمد یوسف خان کوشید تا این ذهنیت ها و فعالیت ها را از راههای معقول و منطقی، حتی با اعطای بعضی امتیازات خنثی کند، لیکن این سعی و تلاش کارگر واقع نشد و حریفان بکار خود ادامه دادند .

۵ - مخالفت میوندوال و خلیلی : میوندوال و خلیلی در جمله دیگر کسانی بودند که در سطح مسایل شخصی و یاروی اهداف و دلایل رسمی و سیاسی با دکتر محمد یوسف خان و آقای رشتیا وزیر مالیات به شدت اختلاف داشتند و پیوسته سعی میکردند یکدیگر را ضربه زنند و تخریب کنند . حتی پس از آنکه همه چیز پایان یافت و دو طرف از قدرت فرو افتاده بودند باز هم کدورت هائی بین شان وجود داشت .

با وجود آنکه دکتر محمد یوسف خان صدراعظم بود و قدرت و صلاحیت زیادی در دست داشت، مع الوصف مخالفت این هر دو با وی در حد خود بی تاثیر نبود .

۶ - مشوره های نادرست : افواها در کابل چنین بود که بعضی همکاران و مشاورین نزدیک به دکتر محمد یوسف خان روی اغراض و منافع شخصی خود، او را به جهت گیری ها و کارهائی تشویق میکردند که به هیچ وجه سودمند نبود و همین امر باعث شد تا از خوش بینی مردم نسبت به او کاسته آید و مخالفت هائی را علیه وی بر انگیزد .

اتفاقاً همیشه در تاریخ دیده شده است که اکثر زعما و فرمانروایان و حتی رهبران سیاسی در اثر مشوره های نادرست، مغرضانه، منفعت نگری و یانا آگاهی و خود خواهی مشاوران و اطرافیان خود از ره صواب بدور افتاده اند و به سختی زیان دیده اند . و با همه عشق و آگاهی و دانش و علاقه بکار و خدمت و پیشرفت، در نیمه راه باز مانده اند . برعکس بعضاً بمشاهده رسیده است که ناتوان ترین افراد، در نتیجه مصلحت و مشوره و استفاده از رای و دانش افراد نیک اندیش و نیک اعتقاد و بی آلیش، نیرو گرفته اند و کار های خارق العاده ای انجام داده اند .

۷ - واقعه سوم عقرب : آشوب و ناآرامی سوم عقرب که اولین و شدید ترین مظاهره در نوع خود محسوب می شد، همه را از بازار تا دربار تکان داد و اثرات نامیمون و بدشگون آن سیر دیموکراسی و تاریخ آنرا در افغانستان با خون رقم زد و با خون شست .

رقبا و حریفان دکتر محمد یوسف خان هم آنرا دستاویز خود قرار دادند و تا آنجا که ممکن بود بهره برداری نمودند و او مجبور شد استعفا بدهد . درباره کناره گیری و استعفای او نظریات و تبصره های گوناگونی شایع گردید . بعضاً بران بودند که متهم شدن سردار

عبدالولی داماد شاه در حادثه تیر اندازی آنروز که اغلب از پشت پرده توسط محمد داود خان پخش و دامن زده می شد، حمایت شاه را نسبت به دکتر محمد یوسف خان گاهش داد و زمینه را جهت کنار رفتن وی مساعد نمود.

عده ای عقیده داشتند که شاید شخص شاه او را به استعفا و کناره گیری از عهده صدارت تشویق کرده باشد تا از شدت عکس العمل ها و بهره برداری محمد داود خان در زمینه بکاهد.

در واقع همه این جریانات و عواملی که در بالا به آن اشاره شد، دست در دست هم داد و اوضاع را بگونه ای در آورد که دکتر محمد یوسف خان چاره ای نداشت جز آنکه استعفا بدهد.

گرچه عده ای از همراهان و همکارانش او را به مبارزه علیه مخالفین و مخالفت ها و ادامه کار تشویق میکردند، اما او بخوبی درک کرده بود که علاوه بر تغییر ذهنیت شاه و پنهان کاری ها و تخریبات محمد داود خان، اکثریت اعضای شورا نیز در صف مخالفین قرار دارند و در چنان شرایطی کاری از پیش برده نخواهد توانست.

البته در یک نظام دیموکراسی و جوامعی که مراحل رشد و تکامل سیاسی را پیموده اند، مسایلی از قبیل تظاهرات، تضادها، اختلافات، کشمکش ها و امثال آن در حدودی که قوانین اجازه میدهد، کاملاً طبیعی و بدیهی می باشد. و اما در کشوری مثل افغانستان و در شرایط آنروز که کلمه دیموکراسی تازه در قاموس اصطلاحات سیاسی ما وارد شده بود و سوابقی نداشت، طبیعتاً خام کاری ها و خام جوشی هائی را در پی داشت و کار رشد و پختگی آن بمشکل مواجه شد.

آری! معیارهای آنروز افغانستان رنگ و بوی دیگری داشت و دکتر محمد یوسف خان نه به سمت و قبيله خاص و صاحب امتیازی متعلق بود، نه حزب نیرومندی از وی حمایت میکرد و نه هم پشتوانه ای در شورا و دربار داشت! و در چنین احوال درخت پرباری را می مانست که با همه قابلیت و استعداد، از هرباد و بارانی به شدت آسیب می دید، و دید.



فصل دهم

میوندوال و صدارت افغانستان

(۷ عقرب ۱۳۴۴ - ۱۸ میزان ۱۳۴۶ هـ ش)

موضوع سوم عقرب تا آنجا تبلیغ گردید و بزرگ جلوه داده شد و تشویش بار آورد و اضطراب تولید کرد که حتی روز جمعه ۷ عقرب، شاه استعفای دکتر محمد یوسف خان را پذیرفت (ویا او را وا داشت که استعفا کند) و بلا فاصله محمد هاشم میوندوال وزیر اطلاعات و کلتور را مامور تشکیل کابینه ساخت و ساعت ۳ بعد از ظهر همانروز رادیو کابل اعلامیه ای را از دارالتحریر شاهی پخش کرد که:

«دکتر محمد یوسف خان بعلت مریضی از عهده صدارت استعفا داد و محمد هاشم میوندوال مامور تشکیل کابینه گردید.»

میوندوال کابینه اش را بسرعت تشکیل داد و از شورای ملی افغانستان رای اعتماد گرفت. یک هفته بعد بتاریخ ۳ نوامبر ۱۹۶۵ = ۱۳ عقرب به دانشگاه (=پوهنتون) کابل رفت و در مجلس سوگواری ای اشتراک کرد که از طرف محصلان نسبت به حادثه سوم عقرب برگزار شده بود. محصلان درحالی که میوندوال دستمال سیاهی را به علامت سوگواری سوم عقرب بگردن آویخته بود و با ایشان همدردی و همنوائی نشان میداد، از وی خواستند که:

۱ - افرادی که بجرم اشتراک در تظاهرات سوم عقرب باز داشت شده اند، فوراً رهاگردند.

۲ - به محصلین اجازه داده شود تا به تشکیل اتحادیه ای اقدام کنند.

۳ - واقعه سوم عقرب تحقیق و عاملین آن مجازات شوند.

میوندوال به ایشان وعده داد که:

دربرگشت از پوهنتون افرادی را که در واقعه سوم عقرب گرفتار و زندانی کرده اند، فوراً آزاد خواهد کرد. پس از آنکه انتخابات درپوهنتون صورت گرفت، تشکیل اتحادیه محصلین نیز در قانون پوهنتون گنجانیده می شود و بعد از طی مراحل قانونی، شاگردان پوهنتون می توانند اتحادیه خود را تشکیل دهند. همچنان درباره حادثه سوم عقرب تحقیق آغاز و عاملین آن به محاکمه کشانیده خواهند شد.

گفتار و وعده های میوندوال در روحیه محصلان چنان اثر گذاشت که او را بعنوان تقدیر و بزرگداشت برشانه و دوش کشیدند و فریاد «زنده باد میوندوال» صحن پوهنتون رابه لرزه در آورد .

حقیقت این است که در کشور های عقب مانده حتی در دانشگاهها و مدارس ، جوانان و مردم بیشتر تابع احساسات اند تا عقل و دورنگری، و بنابر این اغلب اوقات آنانرا بصورت ناخود آگاه و غیر ارادی به صحنه می کشند و از عواطف پاک ایشان استفاده می کنند . لذا در چنین جوامعی نه دشنام و نفرین اینگونه افراد ، آگاهانه وشعور یست و نه تحسین ایشان . نه آن شیوه مستدام و با اهمیت است و نه این روش در خور اطمینان و باور . به اندک فشار و حرکتی چون سودا و اتر بجوش می آیند و کف می کنند ولی لحظه ای بعد آنهمه غلیان و جوشش فروکش می کند و به سردی می گراید .

استقبال و پذیرائی گرم دانشجویان از میوندوال نیز چنین ماهیتی داشت که بعد از چند روز در اثر توطئه ها و تحریکات گماشتگان روس بهم خورد و جای آنرا خشونت و تظاهرات خیابانی گرفت .

گزینش میوندوال بحیث صدراعظم ، برای روس ها اتفاق درد ناکی بود ، زیرا بخوبی میدانستند که میوندوال دپلومات آگاه و زیرکی است و به هیچ نیرنگ تحت سلطه ایشان قرار نخواهد گرفت و روش دیگران را دنبال نخواهد کرد . و از این جهت سخت به هراس افتادند و مصلحت دران دیدند تا از هر راهی که میسرآید در براندازی اوسعی و تلاش ورزند .

هنوز بیش از دو هفته سپری نشده بود که سفیر امریکا در کابل با میوندوال ملاقات نمود (۱) و ضمن آن کمک های اقتصادی امریکا را به افغانستان وعده داد . یکروز بعد از آن (۱۴ نومبر ۱۹۶۵ = ۲۳ عقرب) یک هیئت روسی به سرپرستی گیریل مازوروف معاون صدراعظم روسیه وارد کابل شد تا در مراسم افتتاح سرک موتررو (کشک تور غندی ، هرات - قندهار) اشتراک کند . مازوروف باشاه و صدراعظم دیدار و مذاکره نمود و در دعوتی که جهت استقبال از هیئت روسی ترتیب یافته بود ، پری به کلاه میوندوال زد و گفت :

«آقای صدراعظم در شوروی اهمیت و قیمت قابل ملاحظه ای به خط مشی شما داده می شود» (۲)

روس ها در آغاز می کوشیدند با این نوع مکرومداهنه و روش های همیشگی ، میوندوال را هم بدام روس گرائی بکشانند ، ولی دام و دانه مسکونتوانست طایر اندیشه

۱- روزنامه اصلاح ۱۳ نوامبر ۱۹۶۵ = عقرب ش .

۲- مناسبات افغانستان و شوروی ، اسناد شماره (۱۴۶) و (۱۴۷) صفحه ۲۰۲ - ۲۰۵ .

ودرک او را اسیر کند و از روابطش با جهان دیگر بکاهد . لذا در کمال بی حیائی و بی شرمی قصد آن کردند که از طریق شبکه های جاسوسی خود زمینه تظاهرات و نا آرامی ها را در دانشگاه کابل و مکاتب فراهم سازند و از این طریق میوندوال را تحت فشار قرار دهند . تا باشد که به خواست های شان تن در دهد و منافع شان را در افغانستان تامین نماید .
در اثر این طرح و دسیه حدود یکماه بعد از صدارت میوندوال ، اجیران روس بازم موضوع سوم عقرب را بهانه قرار داده و محصلان را به تظاهرات خیابانی تحریک کردند . تعدادی از این تظاهر کنندگان تا داخل قصر صدارت پیش رفتند و در آنجا بامیوندوال گفتگو نمودند .

موصوف از عدم وفایه تعهد خود در باب تحقیق و تعقیب حادثه سوم عقرب ، بنابدلایلی که بعقیده او غیر قابل شرح بود ، معذرت خواست و از شاگردان خواهش کرد تا مشغول درس های خود باشند . اما وسوسه های شیطانی روس و تحریکات گماشته های شان ادامه یافت و محصلان پوهنتون و معارف بدون آنکه بفهمند گپ چیست و چه کسی از نام و نیروی آنان سوء استفاده می کند ، به خیابان ها ریختند و دست به مظاهره و غوغا زدند . و بحدی در این عمل افراط کردند که حکومت بتاريخ ۱۴ دسمبر = ۲۳ قوس اعلامیه ای صادر فرمود و هر نوع مظاهره ای را منع نمود .

در جنوری ۱۹۶۶ = جدی ۱۳۴۴ مارشال ایوب خان فرمانروای کشور پاکستان در راه عزیمت به تاشکند وارد کابل گردید و پادشاه و میوندوال مذاکراتی انجام داد . و اندکی بعد بتاريخ ۲۴ جدی کاسگین صدراعظم روسیه ، هنگام بازگشت از دهلی در کابل توقف نمود و پادشاه و میوندوال دیدار کرد . او در آن ملاقات طبق روش های همیشگی کرملن از میوندوال دعوت کرد تا از روسیه دیدن کند و همانند دیگران حلقه گلی برآستان کرملن نهد . این دعوت پذیرفته شد و تاریخ آن اعلان نگردید .

اتفاقاً در سال های ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ میلادی بنا به تحریک و تشویق روس ها سیاست های خصمانه هند علیه پاکستان روابط دو کشور بحد اعلای تیرگی رسیده بود و بسیار امکان داشت که تصادمات مداوم مرزی و جنگ تبلیغاتی بین دو طرف ، منجر به لشکر کشی و درگیری بیشتری گردد . در آستانه این درگیری ، نهر و همکار و فرمانبردار مسکو و نایب شیطان در منطقه ، فوت کرد و شاستری جانشینش گردید (۱۹۶۴ م) .

روس ها برای اینکه جنایات خود را سرپوش گذارند و بنام صلح خواه و صلح طلب ، کشور های منطقه را در دام خود بکشند ، بین پاکستان و هند تقاضای میانجیگری کردند و بران شدند تا آتشی را که خود افروخته بودند و سالها دامن زده بودند ، برای مدتی مصلحتاً خاموش سازند .

این درخواست از سوی هندو پاکستان پذیرفته شد و شاستری و جنرال ایوب خان در کنفرانسی که بوسیله روس ها در تاشکند ترتیب یافت شرکت کردند و باهم مذاکره نمودند (۱۹۶۵م) .

روس ها از این اقدام خود بسیار بهره برداری کردند و افکار عامه را به نحو عجیبی بسوی خود معطوف داشتند . مخصوصاً ازان جهت که دران ایام جنگ ویتنام جریان داشت و امریکا بامداخله و درگیری خود در آن اذهان جهانیان را علیه خویش برانگیخته بود . از مطلب بدور نرویم که میوندوال در جریان این رویداد ها بنا بدعوت کاسگین بتاریخ اول فبروری ۱۹۶۶ = ۱۲ دلو ۱۳۴۴ عازم مسکو شد و تادهم فبروری مطابق ۲۱ دلو دران کشور باقیماند و از شهرهائی چون یالتا، دو شنبه ، تاشکند و سمرقند دیدن نمود . روس ها در این دعوت که اولین سفر میوندوال بمسکو بود ، سعی کردند خود را صلح خواه و طرفدار همزیستی مسالمت آمیز و دوست و حامی کشورهای آزاد معرفی کنند و امریکا را متجاوز و سلطه جو نشان دهند و بدین ترتیب در ذهن و اندیشه میوندوال تغییری وارد آورند و یا از اینطریق روابط افغانستان را با امریکا مغشوش سازند . چنانچه کاسگین در اولین دعوتی که به افتخار میوندوال در مسکو ترتیب داد ، سخنانش را به همین مطلب اختصاص داد و گفت :

«ما در عین حال باید مدنظر داشته باشیم که در دنیا حکومت هائی وجود دارند که پرنسیپ های همکاری صلح آمیز و حسن همجواری را که می بایست سیاست خارجی شان را معین ساخت ، دور افکنده اند . مانمیتوانیم در این مورد با صدای رسا نگوئیم، مخصوصاً در این روزها هنگامی که ایالات متحده امریکا برخلاف افکار عمومی جهان حملات هوائی خود را به جمهوریت دیموکراتیک ویتنام تجدید کردند حالا برای هر کس باید واضح و آشکار باشد که سخنان اخیر نمایندگان امریکا راجع به کوشش برای حل و فصل سیاسی و راجع به تعرض صلح جو یانه چه ارزشی دارد . چون این تعرض صلح جو یانه بلا واسطه منجر به تجدید تعرض نظامی واقعی برضد خاک دولت مستقل می شود و در واقع فقط آمادگی برای عملیات جدید تجاوز کارانه می باشد . و این قدمی که مقیاس عملیات نظامی را وسیع تر سازد فقط دوروز بعد ازبیانیه مهم رفیق هوچی مین ، رئیس جمهور جمهوریت دیموکراتیک ویتنام که اساس حل و فصل عادلانه مسئله ویتنام را بیان کرده بود برداشته می شود .

ایالات متحده امریکا با توسعه تجاوز خود درهند و چین و تجدید بمباردمان خاک ویتنام سوسیالیستی ، در انظار تمام جهانیان بحیث دشمنان استقلال ملی و آزادی که قصداً برای صلح و امنیت عمومی خطر تولید می کنند ، عرض اندام نموده است . حسن نظر تمام بشریت مترقی متوجه مردم قهرمان ویتنام می باشد که حتماً از آزادی و استقلال و حق

مسلم برای حل و فصل امور خود بدون مداخله بیگانگان ناخوانده دفاع خواهند کرد» (۱)

این حرفها را وقتی کاسگین اظهار می کرد که بریژنیف، پادگورنی و گرومیکونیز در مجلس حضور داشتند و نوشته او را قبلاً بمشاورت هم ترتیب کرده بودند. ولی همین بریژنیف و گرومیکو بود که خود فرمان تجاوز و لشکر کشی را به افغانستان آزاد و بیطرف و صلح دوست و مسلمان صادر کردند و اینک بیش از نه سال است که مردم را می کشند و می بندند و فرار میدهند تا آنجا را اشغال کنند و بخاک خود ملحق سازند و تمام آن حرفها و ادعاها فقط در همان لحظه و درباره امریکا مدار اعتبار بود و بس ۰۰۰۰

کاش در روی این کره خاکی دادگاهی وجود میداشت تا این داوری را به اومی گذاشتیم و از آدم کشان کرملن می پرسیدیم که: خود چرابه کشور افغانستان تجاوز کردید و پرنسیپ های صلح آمیز و حسن همجواری را ته پا گذاشتید؟ چه کسی اینک کشور آزاد و مسلمان افغانستان را همه روزه بمبارد می کند؟ کدام وحشی بی فرهنگ بیش از یک ملیون و پنجصد هزار انسان بیگناه را در خاک خودش و بجرم آزادی خواهی و آزاد زیستن قتل عام کرده است؟؟ این عملیات نظامی و لشکر کشی بخاک دیگران چه دلیل و برهانی دارد؟ آنهمه معاهدات و پیمان های پی در پی چه شد؟ آیا شما جنایتکار تر از امریکا نیستید؟ آیا شما از خون ملت های آزاد و مستقل تغذیه نمی شوید؟ آیا برای سلب آزادی و استقلال و حاکمیت ملی کشور های آزاد و همسایه، دشمن خطرناکتری از شما وجود دارد؟

شاید روزی تاریخ خود به این همه جنایات و فجایع زوس داوری کند، و اما در حال حاضر مابه جانشینان کاسگین می گوئیم که: مردم قهرمان افغانستان نیز بدون تردید و قاطعیت از آزادی و حیثیت و حاکمیت خویش دفاع خواهند کرد و دست بیگانه ناخوانده و متجاوز و سفاک را از مداخله در سرنوشت خود کوتاه خواهند ساخت.

بهر حال میوندوال در پاسخ به حرفهای کاسگین در زمینه، از امریکا نام نبرد و چنانکه در خور و شایسته دپلومات و سیاست مداری چون او بود گفت:

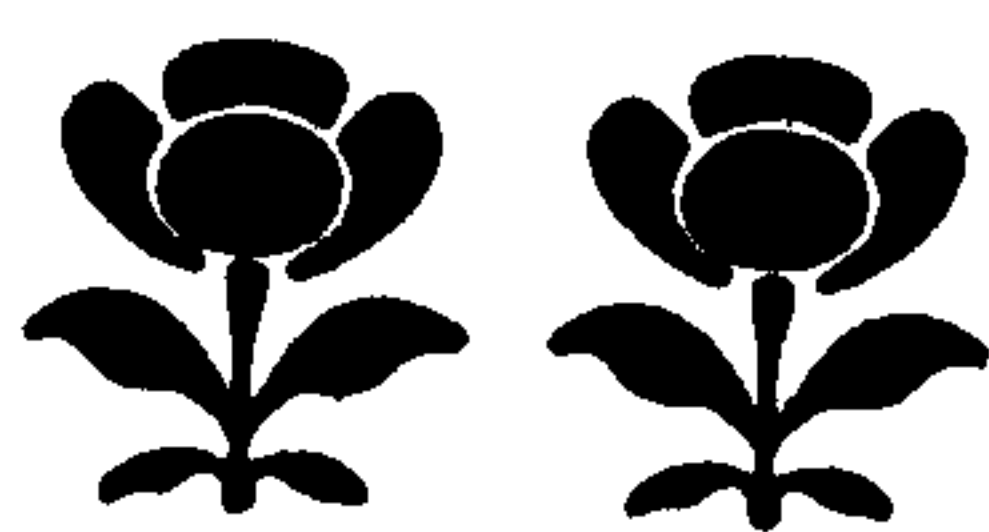
«حکومت و مردم افغانستان از وخامت اوضاع در ویتنام و عواقب ناگوار آن اندیشه ناک می باشند. میدانیم که همه ملل جهان در این اندیشه سهیم اند. توقع ما این است که هیچ اقدام که سبب توسعه جنگ دران سر زمین شود صورت نگرفته و همه اعمال نظامی بدون هیچگونه تاخیر دران کشور منقطع گردد. در حالی که همه جوانب زیدخل محاربه، پیمان های ۱۹۵۴ ژنیورا برای رسیدن به موافقه بحیث اساس می پذیرند، برای تطبیق واقعی آن برداشتن یک قدم متین بکار می باشد. تاآنکه مردمان

آسیا و همه جهان از خطر توسعه و حشتناک ساحه مصادمه و عواقب وخیم آن برکنار

باشند» (۱)

در اعلامیه مشترکی هم که انتشار یافت بجز همان حرفهای همیشگی و تشریفاتی
مطلب تازه و مهمی وجود نداشت و معلوم می شد که روس ها در تلاش خود برای جلب
و جذب میوندوال به نتیجه ای نرسیده اند .

در این سفر نور احمد خان اعتمادی ، وزیر خارجه دكتور عبدالحکیم ضیائی وزیر پلان،
دکتر روان فرهادی مدیر عمومی سیاسی وزارت خارجه ، دکتر عبدالواحد کریم مدیر روابط
اقتصادی وزارت امور خارجه ، و عبدالغفور باهر و هلال الدین بدری اعضای شورای ملی
افغانستان میوندوال را همراهی میکردند .



سال ۱۳۴۵ هجری شمسی

مهارشیدن آتش چاه گازیتیم تاق ، بهبود نسبی مناسبات افغانستان و پاکستان ، پلان پنجساله اقتصادی و کم کردن محصول برق، از جمله کارها و اقداماتی بود که در اولین طلیعه بهار توسط میوندوال و همکارانش رویدست گرفته شد . اودر جستجوی امکانات و راههایی بود که بتواند همکاری دول مختلف راجلب کند و افغانستان را از حال رکود و انحصار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی وا رهاند . ظاهراً دربار نیز در این مرحله باپلان های میوندوال همنوائی نشان میداد و از او حمایت می کرد .

اما روس های غدار که از جریانات سیاسی افغانستان و برنامه های میوندوال به شدت تشویش داشتند و نتوانسته بودند او را باخواست های خود همنواسازند ، دست به دسیسه زدند وچنانکه خصلت روس ها است ، خواستند اورامتهم سازند . روی این برنامه، شبکه های کی . جی . بی بکار افتاد و بادادن چند هزار دالر مقاله ای رادریک مجله ورشکسته وگمنام امریکائی بنام «رامپارتس» بتاریخ اول اپریل ۱۹۶۶ = ۱۲ حمل ۱۳۴۵ بچاپ رسانیدند که در آن از قول یک محصل افغانی ادعا شده بود که سی . آی . ای محصلین افغانی را به همکاری باخود فرامیخوانند و حتی بامقامات عالی رتبه افغانستان هم تماس دارد . این مجله توسط شبکه های کی . جی . بی و سفارت خانه های روس در ظرف ۲۴ ساعت به اکثر نقاط جهان پخش گردید و غوغای زیادی را براه انداخت .

روس ها میخواستند با اینکار خودهم محصلان افغانی را در امریکامتهم سازند و حکومت افغانستان را در اعزام محصل به امریکا بر حذر دارند ، هم شخصیت های افغانستان را بدنام سازند وهم خسته بپای امریکا بشکنند و این شایعات و تبلیغات منفی و خصمانه را به او نسبت دهند و از اینطریق روابط افغانستان وایالات متحده را به تیرگی کشانند .

گرچه در این مقاله از میوندوال ویا سایر مقامات افغانی بصورت واضح نام برده نشده بود، زیراهم اداره مجله وهم روس های دانستند که در صورت عدم ثبوت اتهام ، طبق قوانین بین المللی خساره سنگینی را متحمل خواهند شد . مع هذا بوسیله اجیران خود در افغانستان نام میوندوال را در این رابطه برسر زبان ها انداختند و تاتوانستند ازان بهره برداری کردند . ازان تاریخ به بعد کمونست ها و رقبای میوندوال پیوسته آنرا بحیث شعار بکار بردند وعلیه او تبلیغات نمودند .

شاید در ذهن بعضی از هموطنان خوش قلب ما این سوال پیش آید که مجله امریکائی چگونه به نفع روس ها و بضدیک زعیم افغانستان تبلیغ میکرد، و حق هم دارند چنین سوالی را مطرح کنند . لیکن آنانی که درجریان حقایق قرار دارند بخوبی میدانند که همین امروز

هم بعضی جراید و مجلاتی در امریکا و سایر جهان غرب وجود دارد که به ضد جهاد و مجاهدین افغانستان و حتی علیه منافع ملی و امنیتی کشور های خود نشرات مینماید . و از این هم بدتر که بعضاً برای روس ها جاسوسی می کنند چنانچه اخبار و شواهد آنرا گاهگاه در اخبار و جراید میخوانیم .

این نوع خوش خدمتی ها و خود فروختگی ها اگر در سایر کشور ها بصورت تصادفی و مدلول خیره گی و حماقت و نادانی و ناآگاهی باشد ، در غرب کاملاً حساب شده است و بخاطر دریافت پول انجام می شود ، و در واقع برای اینگونه افراد و عناصر جز پول هیچ چیزی ارزش ندارد .

همزمان با جریانی که تذکار رفت، لیوشا وچی رئیس جمهور چین بنا بدعوت قبلی شاه وارد کابل شد (۱۵ حمل = ۴ اپریل) و مذاکرات مفصلی با شاه و صدراعظم انجام داد که در نتیجه آن دو طرف به همکاری هائی در ساحات فرهنگی ، تخنیکی و اقتصادی موافقت کردند و قرارداد هائی را بعداً به امضاء رسانیدند .

در گرما گرم شایعات و تبلیغات علیه میوندوال ، خلقی ها توانستند امتیاز جریده ای را بنام «خلق» از حکومت بدست آرند و افکار و اندیشه خویش را در آن منعکس سازند . این جریده که امتیاز آن بنام «تره کی» بود و مسوولیت نشر آنرا بارق شغیعی بعهدہ داشت، شماره اول و دوم خود را یکجا بتاريخ ۲۲ حمل منتشر نمود و صفحات آنرا به نشر مرام نامه حزبی «خلق» اختصاص داد . ولی بعد از شماره ششم بعلت نشرات نا مطلوب و اعتراض شوری ، میوندوال آنرا متوقف نمود .

روابط افغانستان و پاکستان در این سال بهبود قابل ملاحظه ای داشت و هر دو طرف سعی میکردند تا علی الرغم توطئه ها و تحریکات روس، کینه دیرینه را فراموش کنند و باهم همکاری نمایند . گرچه مازوروف معاون صدراعظم روسیه در اوایل برج جوزابه پاکستان رفت و از همان طریق وارد افغانستان شد و تلاش کرد تا در مذاکرات و دید و بازدیدش باز عمای دو کشور فضا را مکرر سازد و در بین دو همسایه مجدداً سوء تفاهم خلق کند، اما حيله ها و مکاید روس دیگر برای افغانستان و پاکستان شناخته شده بود و حقه بازی شان اینبار کارگر واقع نشد . چنانچه در اثر حسن نیت و تفاهم بتاريخ ۳۰ جوزا هیئتی از کابل به پاکستان اعزام گردید تا امکانات امتداد خط آهن را بین چمن و سپین بولدک مطالعه و با مقامات پاکستان مذاکره نماید و قرار داد عملی کردن آنرا بعد از بررسی های مقدماتی انجام دهد .

مقارن این احوال وضع شورای افغانستان به اثر بی بندوباری بیش از حد کمونستان و تعرض و توهین آنان بدیگران بحرانی و متشنج گردید و کار بجائی رسید که بدستور سردار عبدالرشید خان وکیل پلخمری ، چندتن از وکلا بر ببرک و نور احمد نور در تالار شوری حمله

کردند و به شدت آنان را لت و کوب نمودند که در اثر آن بزرگ در شفاخانه ابن سینا بستری گردید و نور احمد نور غرض معالجه به چکوسلواکیا رفت . این عمل تا حدی از زیاده روی کمونستان کاست و باعث شد تا در اعمال خود خویشتن دار باشند . سردار عبدالرشید خان مرد کهن سال و محترمی بود که سخت از کمونیزم نفرت داشت و همیشه با کمونستان برخورد می کرد .

در ماه سرطان سرک کابل - قندهار که توسط کارشناسان و انجنیران امریکائی تسطیح و اسفالت شده بود ، افتتاح گردید . این سرک که فاصله کابل قندهار را خیلی کوتاه ساخته بود جهت آمد و شد وسایل نقلیه ، مسافرین و انتقال مال التجاره سهولت های زیادی فراهم ساخت و با وصف آنکه کار آن قبلاً آغاز یافته بود برای حکومت میوندوال موفقیت محسوب می شد .

روس ها که تا آنوقت تبلیغات و فعالیت های زیادی علیه میوندوال انجام داده بودند و برای بقا و ادامه دست اندازی ها و نفوذ شان در افغانستان زمینه سازی شده بود ، باردیگر طرح های کهنه خود را از سر گرفتند و پروتوکولی را با وزارت مالیه افغانستان به امضاء رسانیدند . این پروتوکول برعکس سایر موافقت نامه ها و پروتوکول های امضاء شده بین افغانستان و روس ، به موضوع خاصی اختصاص نداشت ، بلکه همانند «سرطانی» بود که شاخ و پنجه اش همه جابر پیکر اقتصاد و فرهنگ و سیاست افغانستان ریشه دوانیده بود و خلاصه وسیله ای محسوب می شد که باز هم روس ها در افغانستان مشغول باشند و بکار خود ادامه دهند ، و خوانندگان عزیز حتماً متوجه خواهند بود که روس ها از کجا شروع کردند ، چه نیرنگ ها بکار بردند و چگونه شرایط را مجدداً بمیل خود مساعد ساختند . و اینک برای اینکه موضوع روشن تر شود با وجود طوالت کلام ، متن پروتوکول مذکور را در زیر اقتباس می کنیم :

«پروتوکول بین حکومت پادشاهی افغانستان و حکومت اتحاد جماهیر شوروی
سوسیالیستی درباره

همکاری اقتصادی و فنی . مورخ ۱۳ جولای ۱۹۶۶ = ۲۲ سرطان ۱۳۴۵

حکومت شاهی افغانستان و حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با حسن نیت و جهت مساعدت به توسعه همکاری اقتصادی و فنی بین افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی در مورد مراتب ذیل به موافقه رسیده اند :

ماده اول

حکومت پادشاهی افغانستان و حکومت اتحاد شوروی در امور توسعه فابریکه برق حرارتی ، مربوط بفابریکه کود ازوتی ، بلند بردن ظرفیت آن از ۲۴ هزار کیلووات تا

۳۶ هزارکیلو وات ، و در امور ساختمان و تمدید لین انتقال برق از فابریکه برق مذکور الی شهر مزار شریف همکاری مینمایند و برای مقصد فوق موسسات شوروی کارهای سروی و پروژه سازی را اجرا می کند ، سامان و مواد لازمه را به افغانستان تحویل میدهند و تعداد مقتضی متخصصین شوروی را اعزام مینمایند .

طرف افغانی مصارف موسسات شوروی مربوط به اعطای معاونت تخنیکي را که درمادهٔ هذا پیش بینی شده است ، از درک قروضی که مطابق موافقت نامهٔ افغانستان و شوروی مورخه ۱۶ اکتوبر ۱۹۶۱ به حکومت شاهي افغانستان داده شده تادیه می کند و مبالغ استفاده شده تحت شرایط قرضهٔ ۷۷۳ ملیون روبل که درهمان موافقت نامه پیش بینی گردیده است ، اجرا می شود . (۱) .

مادهٔ دوم

موسسات شوروی در امور ساختمان شبکه های آبیاری در زمین های بند سرده به موسسات افغانی مساعدت تخنیکي می کند . برای این مقصد سامان و مواد را بمقدار لازمه ارسال و متخصصین شوروی را به تعداد طرف ضرورت به افغانستان اعزام مینمایند و در صورت لزوم کارهای سروی و پروژه سازی را اجراء مینمایند .

موسسات افغانی مصارف موسسات شوروی مربوط به معاونت تخنیکي را که درمادهٔ هذا پیش بینی شده است ، مطابق موافقت نامهٔ تجارتي افغانستان و شوروی تادیه می کنند و تادیات بابت سامان ارسالی از اتحاد شوروی و خدمات در ظرف مدت الی هشت سال اجراء خواهد شد .

مادهٔ سوم

مدت کارپانزده نفر پروفیسر و معلم شوروی که مطابق موافقت نامهٔ تاریخی ۲۸ جولای سال ۱۹۶۵ افغانی و شوروی جهت تدریس در پولی تخنیک کابل به افغانستان اعزام میشوند ، بدون تغییر شرایط از دوبه پنج سال افزایش داده می شود . (۲) .

۱- این موافقت نامه در اسناد «مناسبات افغانستان و روس وجود ندارد و معلوم می شود که روس» ها آنرا حذف کرده اند . اینقدر معلوم است که در اوایل اکتوبر ۱۹۶۱ هیئتی جهت جلب کمک های روس در پلان پنجسالهٔ دوم تحت ریاست دکتر محمد یوسف خان بمسکورفت و روس ها برای سهم گیری در پلان پنجسالهٔ دوم اظهار آمادگی کردند . شاید موافقت نامه ای مبنی بر اعطای قرضه و همکاری روس در همان ایام بین دو طرف امضاء شده باشد .

۲- از این موافقت نامه هم سوادی در دست نیست . روس ها اغلب قرار داد هائی که در مسکو به امضاء رسیده در دسترس مقامات افغانی نگذاشته اند .

ماده چهارم

طرفین تثبیت کرده اند که :

۱ - ورکشاپ مرکزی شهرهرات که در جریان ساختمان سرک غربی در نتیجه همکاری موسسات افغانی و شوروی احداث گردیده است ، بحکومت شاهی افغانستان تسلیم داده می شود .

۲ - حکومت شاهی افغانستان مصارف موسسات شوروی مربوط به احداث ورکشاپ مذکور را از درک قرضه ۷۲ ملیون روبل که در موافقت نامه تاریخی ۱۶ اکتوبر ۱۹۶۱ ، افغانی و شوروی پیش بینی گردیده و تحت شرایط آن قرضه ، جبران می کند .

ماده پنجم

حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی حاضر است ، از طریق موسسات شوروی ، معاونت بلا عوض به اندازه دو صد هزار روبل را در امور ساختمان و تجهیز کودکانستان برای دو صد طفل ، و شیر خوارگاه برای پنجاه طفل ، به موسسه نسوان افغانستان اعطاء نماید . جهت معاونت در امور ساختمان کودکانستان و شیرخوارگاه ، کارهای پروژه سازی ، سامان ، مواد و متخصصین شوروی به افغانستان اعزام میشوند .

ماده ششم

متخصصین افغانی و شوروی تجهیزاتی را که بعد از تکمیل ساختمان کانال آبیاری ننگرهار و سرک موتر روهندوکش (سالنگ) و فابریکه برق آبی نغلو فارغ شده و وضعیت آن رضائیت بخش بوده قابل استفاده موسسات افغانی نباشد و قابل بازگشت بشوروی باشد مطالعه خواهند نمود و لست آنرا ترتیب خواهند داد . موسسات صلاحیت دار طرفین ترتیب مواعد و شرایط دیگر بازگشت تجهیزات مذکور را به اتحاد شوروی تعیین میکنند ، تا قیمت باقیمانده (قیمت بعد از وضع استهلاک) تجهیزات فوق الذکر برای تقلیل قسمت استفاده شده قروض که جهت ساختمان پروژه های مذکور داده شده است ، استفاده شود .

موسسات بر بوطه طرفین بعد از موافقه ، قرار داد هارا انعقاد می کنند و تادیات لازمه ناشی از ماده هذا را اجراء می کنند .

ماده هفتم

موسسات صلاحیت دار افغانی و شوروی قرارداد هائی که بین خود منعقد می کنند و یا تغییراتی که از پروتوکول هذا نشئت می کند بقرار داد های موجوده داخل می کنند .

پروتوکول هذا سر از روز امضای آن اعتبار دارد .
بتاریخ ۲۲ ماه سرطان ۱۳۴۵ که مطابق ۱۳ جولائی ۱۹۶۶ می باشد در شهر کابل در دو اصل ، هر یک بلسان دری و روسی به امضاء رسیده است و هر دو متن آن دارای اعتبار مساوی است .

بنمایندگی حکومت شاهي افغانستان بنمایندگی حکومت اتحاد جماهیر شوروی
محمد انور ضیائی سو سیالیستی
۱ - سکاوتین» (۱)

هر گاه به ماهیت این پروتوکول نظر افکنیم بخوبی برمی آید که :
۱ - متأسفانه این پروتوکول طوری عیار گردیده است که طبق ماده (۱) آن برای تمدید لین برق یا به اصطلاح لین دوانی هم باید چندین روسی بنام متخصص وارد افغانستان شود و مصارف و معاش آنان را حکومت افغانستان کارسازی کند . درحالی که اینکار به روس و متخصص روسی نیازی نداشت و خود افغان ها به بسیار سهولت میتوانند آنرا انجام دهند .

همچنان مصارف موسسات شوروی اعم از سامان و لوازم مربوط به آن ، همه بدوش افغانستان گذاشته شده است که مسلماً به اساس برآورد ها و قرارداد های بعدی و جداگانه بهای ده چند آنرا از افغانستان دریافت کرده اند .

۲ - مطابق به ماده (۲) پروتوکول مذکور برای سرآزیرشدن مقداری سامان کهنه و زنگ زده روسی به افغانستان زمینه سازی شده است و آنهم بگونه ای که تمام آنها از قرار فی تن وزن بالای افغانستان بفروش میرسید و پول و کرایه و انتقال آنها نیز بالای افغانستان محاسبه می شد . و بهمین ترتیب صد ها جاسوس روسی باید زیر نام پروژه سازی و کارهای (سروی) وارد افغانستان میگردد و مصارف اعاشه و اباته آنان توسط افغانستان تاءمین و تمویل می شد .

۳ - در ماده (۳) مطابق بمیل و خواست خود، کار معلمین روسی را در پولی تخنیک به ۵ سال تمدید می کنند و افغانستان ناگزیر است ، هزینه مصارف آنانرا از کیسه خود کارسازی نمایند .

۴ - در ماده (۴) بصراحت معلوم می شود که پرزه های فالتو و از کار افتاده ای را که روس ها در دوران کار تسطیح و قیرریزی سرک هرات - تورغندی بکار برده اند و مصارفی که در نصب «ورکشاپ» و انتقال سامان آلات خود کرده اند ، همه را به حساب افغانستان

معامله می کنند • یعنی حتی سامان های بیکاره و استهلاک شده خود را هم بالای افغانستان بفروش میرسانند •

۵ - به اساس ماده (۵) مبلغ دوصد هزار روبل بنام کمک بلاعوض به افغانستان وعده میدهند و در برابر آن چندین روس های متخصص و «پروژه سازی» به افغانستان میفرستند که بدون شک مصارف اعاشه و اباتۀ همین افراد ، ده برابر دو صد هزار روبل روسی بود • کما اینکه بعداً مصارف سامان آلات خود را هم بالای افغانستان محاسبه و دریافت میکردند و نام آنهم کمک بلاعوض بود • جالب تر آنکه این مساعی و تلاش محض روی آن انجام می شد تا در کانون پرورشی نوباوگان افغانستان هم راهی برای خود باز کنند و از همان کودکی آنان رابه شیر روس و خصلت روسی تربیه نمایند • حالآنکه ساختن شیر خوار گاه و موسسه نسوان نیازی به متخصص روسی نداشت و خود افغان ها میتوانند بخوبی آن کار را انجام دهند ، چنانچه انجام داده بودند •

۶ - ماده (۶) طوری تنظیم یافته است که:

اولاً ترتیب لست مندرج در آن ناممکن بود ، زیرا از سالنگ تا تورخم همه جا سامان آلات از کار افتاده روسی و پرزه های شکسته و فرسوده آن بچشم می خورد و جمع آوری آن کار ساده ای نبود •

ثانیاً : هرگاه به این کار اقدام می شد بایستی چندین روس دیگر در رابطه به آن مشغول می شد و معاش دریافت میکرد ، و به این ترتیب مصارفی که صورت می گرفت بمراتب بیشتر از قیمت سامان آلات بیکاره روسی بود •

ثالثاً : پول این سامان آلات چنانچه درموافقت نامه ها و قرارداد های قبلی مطالعه گردید ، قبلاً بحساب افغانستان معامله گردیده بود و روس ها حقی در آن نداشتند • ولی باکمال تعجب مشاهده می شود که روس ها یکبار از درست آن سامان آلات پول گرفته بودند و اینک میخواهند از شکسته های آن هم پول بگیرند •

مع الوصف آنچه تا اینجا گفته آمد و یا بعداً تذکار خواهد رفت ، نمونه ای از صد ها موافقت نامه و قرار داد و پروتوکول و معاهده ای می باشد که روس های خاین و جنایت کار درشصت و اند سال اخیر با ادارات افغانستان امضاء کرده اند و اکثر آنها در دسترس مردم افغانستان قرار نگرفته است • وبصورت یقین میتوان گفت که اسناد موجود در وزارت خانه های افغانستان هم در چند سال اخیر توسط تاراجگران روسی به یغما برده شده است •

جای تأسف این است که افراد و شعبات مربوط در افغانستان ، نسبت به این همه قرارداد ها و موافقت نامه های استثماری و استعماری و دلخواه روس ، کاملاً بی اعتنا بوده اند و یا از ترس آنکه کرسی ها و امتیازات خود را از دست ندهند ، در برابر این همه جنایات عمداً اغماض کرده اند •

در برج اسد قانون احزاب از مجلس شورای ملی گزارش یافت و به تصویب رسید و غرض توشیح به دارالتحریر شاهی فرستاده شد و اما تا امروز هم از این قانون در افغانستان خبری و اثری وجود ندارد . دکتر محمد یوسف و میوندوال هر دو کوشیدند این قانون توشیح شود ، اما به نتیجه ای نرسید .

توشیح نشدن قانون احزاب، تشکیل سازمان ها و فعالیت های سیاسی را به تعویق افگند و مانع ازان گردید تا دیموکراسی در افغانستان سیر سالم و طبیعی خود را به پیماید . افراد و گروهبائی که بعد از توشیح قانون اساسی و به استناد آن سعی میکردند خود را تبارز دهند و دیموکراسی را در چوکات قانون اساسی تمثیل نمایند ، یا تهدید می شدند و یابه انواع اتهام و دسیسه تخریب می گردیدند .

اما در برابر اینهمه کم لطفی نسبت به عناصر سالم ، مسلمان و وطندوست ، عوامل بیگانه و طرفداران مسکواز ، حد اعظم آزادی و امکانات برخوردار بودند و شبکه های خود را در مرکز و ولایات سازماندهی میکردند .

این آزادی و اطمینان به ایشان مجال داده بود تا آموزشگاههایی در نواحی مختلف تاسیس نمایند و جوانان پوهنتون و معارف را گمراه کرده با آموزش ایدیولوژی مارکسیزم لیننیزم ، مسموم سازند . تظاهرات خیابانی ، اختلال نظم و درس در پوهنتون و معارف ، تبلیغ بی دینی و بی وطنی و ده ها دردسر و جنایت دیگر همه بوسیله همین حلقه طرح ورهبری می شد و هیچکس نمیدانست این امتیاز چرا؟ و این بی اعتنائی برای چیست؟ به تعویق افگندن توشیح قانون احزاب واقعاً اشتباه بزرگی بود و هرگاه به ملت افغانستان موقع داده می شد تا به تشکیل احزاب و انجمن ها پردازند ، این احتمال وجود داشت که از نفوذ و وسعت اندیشه های کمونیزم و فعالیت کمونست ها در کشور جلوگیری می شد و زمینه برای رشد و باروری یک حرکت مثبت و سالم از هرجهت فراهم میگردد . متأسفانه دربار و اطرافیانش در برابر خطرات کمونیزم و فعالیت های غیر قانونی پیروان آن ، کاملاً بی اعتنا بودند . حتی قصه هایی از نزدیکی ببرک بادربار شنیده می شد که نقل آنها در اینجا سخن را بدرازا می کشد .

دست های دیگری نیز در پشت پرده از کمونست ها حمایت میکردند و سعی می شد تا پیوسته در کشور بدامنی و هرج و مرج وجود داشته باشد و چنان وضعی بوجود آید که مردم از دیموکراسی بستوه آیند و کاری از پیش برده نتوانند . یکی از این دست ها و نیرومندتر آن محمد داود خان بود که آزادانه و مستقیم از ببرک و طرفدارانش جانبداری می کرد و پول و امکانات در اختیار ایشان قرار میداد و بی التفاتی در باره نسبت به فعالیت های تخریبی

ایشان از همین جامنشاء می گرفت (۱)۰

بتاریخ ۸ اسد = ۲۹ جولای ۱۹۶۶ حکومت افغانستان و چین پروتوکولی را امضاء کردند که به اساس آن چینائی ها همکاری خویش را در ساحات اقتصادی و تخنیکی به افغانستان وعده فرمودند . همزمان با این قرار داد یک هیئت زراعی کشور بروسیه رفت تا درباره امکانات همکاری بیشتر بین دوطرف مذاکراتی صورت گیرد . روس ها به هیئت افغانی وعده دادند که در صورت قلت علف در افغانستان ، مواشی این کشور میتواند از علف زارهای آنسوی دریا و متعلق بروس استفاده کند . گرچه خشکسالی عجیبی بود و بعضاً مواشی تلف گردید ، اما نه حکومت و نه مردم هیچکدام حاضر نشدند تا گوسفندان و حیوانات شان از آب و علف روسی تغذیه شوند و بازهر کمونیزم مسموم گردند . روس ها هم که بیشتر میخواستند استفاده تبلیغاتی کنند از این اعلان و وعده خویش توسط عمال شان در کابل بهره برداری های زیاد کردند و متعاقب آن در برج سنبله به کار قیر ریزی سرک دوشی و شیر خان بندر اقدام نمودند .

میوندوال صدراعظم بنا بدعوت حکومت جمهوری عربی متحد و ترکیه بتاريخ ۲۴ سنبله = ۱۵ سپتامبر عازم قاهره شد و پس از دیدار و مذاکره باجمال عبدالناصر به ترکیه رفت تا بازعمای آن کشور نیز ملاقات نماید . در جریان دیدار از ترکیه باردیگر به بیماری بطنی مبتلا گردید و تحت عمل جراحی قرار گرفت و مدتی بعد سالم بوطن برگشت . در همین سال بانک جهانی آمادگی نشان داد که در پلان پنجساله سوم کمک موثری به افغانستان خواهد کرد و قرار شد چند کارخانه نساجی دیگر در کشور بکار افتد . مازاد برآن یک سلسله برنامه ها و طرح های دیگری هم حکومت در دست اجرا داشت که از آنجمله «پروژه دهقان» تسوید شد و در مجلس شورای ملی به تصویب رسید . روس ها نیز توأم با برنامه های حکومت کارهای خویش را بسرعت انجام میدادند ، چنانچه کار قیر ریزی سرک شیر خان بندر دوشی ، که ۲۱۴ کیلومتر طول دارد ، در مدت تقریباً دو ماه پایان رسید و بتاريخ ۲۲ عقرب = ۱۳ نوامبر ، توسط احمد شاه فرزند بزرگ شاه افتتاح گردید .

یفریموف معاون صدراعظم روسیه که در مراسم افتتاح این سرک شرکت کرده بود ،

۱- یکی از وزراء عدلیه سابق که اکنون در خارج بسر می برد ، بیکی از دوستانش حکایت کرده بود که : هر وقت یکی از پرچی هارا بعلت تخلف از قوانین و یا گفتار و کردار ضد دولتی و اسلامی و ملی ، باز داشت میکردیم فردا آزاد می شد . از دروازه بان زندان تا صدراعظم از هر که می پرسیدیم که او را چه کس آزاد کرده ، همه اظهار عجز و بی خبری می کردند . بناچار روزی موضوع را حضور شاه عرض کردیم و جوایب راز شدیم ، در پاسخ فرمودند که : «چکنیم! آغه لالیم زور اوراست» آنوقت فهمیدیم که سر نخ بردست محمد داود خان بوده است .
آغه لاله: لقبی بود که محمد داود را به آن یاد می کردند .

بیانیه ای ایزاد کرد و با استفاده از فرصت امریکا را مورد حمله قرار داد و گفت :
 «۰۰۰۰ ایالات متحده امریکا و متحدین آن باخشونت در امور داخلی کشور های
 دیگر مداخله کرده ، مقررات حقوق بین المللی و منشور سازمان ملل متحد را بیشرمانه
 پامال می کند . امپریالیست های امریکائی وهمدستان آنها تهنوز از کوشش های خود
 معطوف به سرکوب نمودن مبارزه عادلانه ملل در راه استقلال واقعی ، آزادی و عدالت
 اجتماعی صرف نظر نکرده اند ، آنها اراده ملل را که در اعلامیه موسسه ملل متحد راجع
 به غیر مجاز بودن مداخله در امور کشور ها و راجع به حفظ نمودن استقلال و حاکمیت
 آنها بیان شده است ، نادیده می انگارند وتجاوز ایالات متحده امریکا در ویتنام مظهر
 بارز اینگونه سیاست می باشد .»

اتحاد شوروی از تمام حیثیت و قدرت خود برای دفاع از صلح برضد سیاست قوت
 وتجاوز ، برای دفاع از حقوق ملل استفاده مینماید . این امر درپیشنهادی که هیئت
 شوروی برای بحث در بیست ویکمین دوره اجلاسیه اسامبله عمومی موسسه ملل متحد
 تقدیم نمود ، انعکاس یافت .» (۱)

ای وای ! اگر کسی روس ها را نه شناخته باشد از شنیدن و خواندن این حرفها فکر می
 کند که در رگهای این قوم هم خون انسان وانسانیت جریان دارد ، و آنچه می گویند راست
 میگویند و خود بانی و مجری آند . یعنی چهره روس در آئینه این عبارات افرشته ای را
 تمثیل می کند که از عالم برین به زیر آمده باشد و پیام صلح و آزادی و عدالت و همزیستی
 مسالمت آمیز را به ساکنین کره خاکی تلقین نماید . و به این پرورده های آب و خاک توصیه
 کند که به حاکمیت ملی و استقلال و آزادی همدگر احترام گذارید و از تجاوز و مداخله
 در خاک و امور یکدگر خود داری ورزید .»

زعمای افغانستان هم بحیث انسان ، مانند هر انسان دیگر با این افسانه ها افسون می
 شدند و گمان می بردند شاید در فطرت و آئین روس ها تغییر وتحویلی راه یافته باشد و به آنچه
 می گویند عمل خواهند کرد . اما روز گار مجدداً به اثبات رسانید که ابلیس در کسوت
 آدم - آدم نمیشود و روس ها این اهریمنان مردودوملعون ، هیچگاه با انسان و حقوق انسانی
 خوپذیر نخواهند شد و بعکس آنچه ادعای کنند ، در غارتگری وتجاوز و مداخله وتوسعه
 جوئی و استعمار گری ، دست امریکا را از صد جابسته اند . و بر همه غارتگران و وحشیان
 و جباران و ستمگران زمان و تاریخ حق استادی دارند .»

آری ! آن ملل متحد و آن اعلامیه و منشوری که دران حق آزادی ، استقلال و حاکمیت
 ملی ملت های جهان تضمین و توصیه شده است ، هنوز بر جاست و تغییری دران وارد نیامده

است • ولی این شما بودید و هستید ای روس ها ، ای قوم وحشی و ستمگر که خلاف تمام معیار ها و موازین حقوقی و بین المللی و مغایر کلیه پیمان ها و تعهدات خود و علی الرغم ادعاهای دوستی و محبت و اعتماد مردم افغانستان، اینک آنچه امریکا در ویتنام انجام میداد ، صد برابر شدید تر و خونین تر آنرا در کشور ما انجام میدهید و به تصمیمات و تصویبات و فیصله های ملل متحد اعتنائی نمیکنید !! نفرین باد بر شما ای مدعیان کاذب صلح و عاملان تاراج و غارت و استثمار و استعمار و آدم کشی در روی زمین !!

خیلی عذر میخواهم که سر رشته سخن از کف رهاشد و آن این بود که : بعد از افتتاح سرک دوشی - شیر خان بندر ، پروژه آبیاری دشت کیله گی که ساحه (۵۶۵۰) جریب زمین را احتوا می کرد نیز در همین ماه (عقرب = نومبر) بوسیله کارشناسان روسی آغاز گردید • این پروژه که از نظر فنی امکانات چندانی نداشت و تا امروز هم زمین خشک و تفتیده آن در حسرت آب می سوزد ، وسیله و بهانه ای بود که روس ها در افغانستان و در شمال کشور مشغول باشند و کارهای خود را پیش ببرند • با اینهمه امتیازات بازهم روس ها ناراض بودند و بدانگونه که قبلاً اظهار گردید ، دایم می کوشیدند توسط مزدوران خویش امنیت و آرامش را در کشور مابهم زنند •

در اثر این تحریکات و دسایس باردیگر بتاريخ ۹ قوس = ۳۰ نوامبر تظاهرات شدیدی بوسیله عناصر وابسته بمسکودر کابل براه افتاد و جریان درس را در دانشگاه کابل و مکاتب مختل نمود • مقصد از برپائی این تظاهرات و برهم زدن نظم آن بود تا از برگزاری امتحانات بشکل عادی و طبیعی اش جلوگیری کنند و مخالفت ها و بدبینی هائی را نسبت به میوندوال برانگیزند • حکومت بادرک این روحیه اعلامیه ای صادر فرمود و تظاهرات را ممنوع قرارداد •

در همان ایام روس ها حقه دیگری بکار بردند و برای اینکه تعداد دیگری از جوانان افغانستان را اسیر دانه و دام خود کنند ، تدریس زبان دری و پشتورا در دانشگاه مسکواعلان نمودند و از افغانستان درخواست کردند تا شاگردانی جهت تحصیل در این دورشته به مسکواعزام دارد • این اقدام و تقاضای مضحک مانا بدان بود که روس ها در دانشگاه کابل زبان روسی می آموختند و دکتورا و فوق لیسانس بدست می آوردند • ولی هیچکس متوجه این حرفها و حيله هان بود و صدائی از حنجره ای برنمی خاست •

اواخر ماه قوس اعلان گردید که تاسیس سه دارالمعلمین در ولایات مختلف کشور ویک فابریکه سمند در هرات رویدست گرفته شده است و حکومت در نظر دارد تا در پلان پنجساله سوم یک مرکز تحقیقات اسلامی را نیز در دانشگاه کابل تاسیس نماید • اینها همه برنامه هایی بود که مردم به آن دلچسپی داشتند و از عملی شدنش استقبال میکردند •

در ماههای اخیر سال ۱۳۴۵ ش یک سلسله سرقت ها، جنایات، رهنزی و آدم کشی به جریان افتاد و حکومت راست نگران ساخت . شایعات در کابل این بود که داره های دزد و جانی در اثر هدایت محمد داود خان وبوسیله رئیس ضبط احوالات سابق آن ، سازماندهی و بسیج می شد تا مردم بستوه آیند ، حکومت هایکی بعد دیگر سقوط کنند و بساط دیموکراسی برچیده شود .

بتاریخ ۴ دلو ۱۳۴۵ = ۲۳ جنوری ۱۹۶۷ در کابینه تبدلالتی صورت گرفت و عبدالستار شالیزی مستعفی گردید . برکناری شالیزی که جز حرف کاری از وی ساخته نبود ، بگمان اغلب باموضوع بدامنی و بی نظمی در کشور ارتباط داشت .

پیش از ترمیم کابینه ویا همزمان با آن دکتر احسان تره کی بجای دکتر عبدالحکیم طبیبی بحیث وزیر عدلیه مقرر گردید و طبیبی سفیر مقرر شد . تقرر احسان تره کی که اغلب باخلق و پرچم آمیزش داشت و بنام کمونست یاد می شد دور از توقع بود، و مردم چنین حدس میزدند که شاید این اقدام و انتخاب بخاطر آن صورت گرفته باشد تاخشنودی کمونست ها فراهم گردد و از غوغای شان کاهش بعمل آید .

همچنان در این تغییر و تبدیل محمد عثمان صدقی از وزارت اطلاعات وکلطور برکنار و بجایش عبدالروف بینوا مقرر گردید . بینوا عضوی از اعضای حزب ویش حلمیان و در جمله کسانی بود که در دوره صدارت میوندوال بااو و حزب دیموکرات مرقی (یا مرقی دیموکرات) پیوستند و حین در ماندگی و بیچارگی از وی بریدند و بامخالفینش همکاری کردند . وی در دوره کمونست ها سفیر لیبی شد و چندین سال در این کار بسربرد تا آنکه وفات نمود .

به تعجب باید گفت که میوندوال در آغاز تشکیل کابینه اش نیز مصحلت هائی را معیار قرار داده بود ، ولی این مصحلت اندیشی هابجای آنکه اثرات مثبت داشته باشد ، نتایج منفی در پی داشت . مثلاً قصد او از مقرر کردن محترمه کبرا نوزائی در راس وزارت صحیه آن بود تانشان دهد که برای اولین بار به خانم ها هم موقع داده می شود در کابینه اشتراک داشته باشند . مسلماً این عمل در حد خود یک ابتکار سیاسی محسوب می شد و کبرا نوزائی هم خانم تحصیل کرده و پرکاری بود که میتواندست بوظایف محوله رسیدگی کند اما چون غیر مسلکی بود اکثریت جامعه طب انتخاب او را حق تلفی بخود تلقی کردند و به مخالفت پرداختند و حق هم داشتند .

تقریباً یکماه بعد از ترمیم کابینه ، چهلمین سالگرد معاهده دوستی افغانستان و شوروی تجلیل گردید و حسب معمول مقالات و سر مقالاتی در زمینه به نشر رسید .

بتاریخ ۲۳ حوت ۱۳۴۵ = ۱۴ مارچ ۱۹۶۷ هانریش لوبکه رئیس جمهور المان وارد افغانستان گردید و پس از دیدار و مذاکره با مقامات ، آمادگی کشورش را جهت کمک به پروژه آبرسانی خوست و نظایر آن وعده داد . و امکان بیشتر همکاری المان در برنامه های انکشافی کشور مامورد مطالعه قرار گرفت . باوجود این آمد و شد و اظهار همکاری، غربی ها و منجمله آلمان از عدم ثبات سیاسی و نفوذ روسها در افغانستان تشویش داشتند و باهمه علاقه مندی جرئت نمیکردند کمک های زیادی به کشور ما انجام دهند . و بر همین اساس سهمگیری دولت المان در پروژه های پکتیا بیشتر جنبه اکتشافی و سیاسی داشت ، مخصوصاً تفحصات بطرول و منابع زیرزمینی .



سال ۱۳۴۶ خورشیدی

سالی که راجع به آن صحبت خواهیم کرد با مسافرت میوندوال به امریکا آغاز گردید . موصوف بنا بدعوت لیندن جانسن رئیس جمهور امریکا بتاريخ ۳ حمل ۱۳۴۶ برابر با ۲۳ مارچ ۱۹۶۷ وارد آن کشور شد و مذاکراتی را باوی و نیز سرمنشی ملل متحد انجام داد . مقامات امریکائی در ملاقات ها و مذاکرات شان با میوندوال مسایل اقتصادی را مطرح کردند و بر انکشاف زراعت و خود کفائی افغانستان در زمینه اصرار ورزیدند . اما میوندوال در این سفر روی انگیزه های سیاسی و خاطر داشت مشی این و آن ، فقر و بیچارگی و مشکلات درونی جامعه افغانستان را فراموش کرد و چاشنی سخنانش همه جا «پشتونستان» بود و هی داد میزد که موضوع از طریق منطقی حل شود . کاش می بود و می دید و می شنید که علم برداران پشتونستان وهمان هائی که بیش از ۳۰ سال درچشم و دیده مردم افغانستان جا داشتند واین ملت تاریخی و باستانی قربانی تجارت و سیاست آنان شد اینک درکنار دشمن افغانستان قرار گرفته اند و با تمام امکانات خود می کوشند از روس و مظالم و اهداف و تجاوزش در افغانستان پشتیبانی کنند .

آری ! کاش میوندوال زنده می بود و دشمنی این خانواده نمک ناشناس یعنی غفارخان و پسر و عروس و دار و دسته اش را نسبت به هموطنان رنجدیده و آواره خود تهاشا میکرد و میدانست که باسرنوشت ملت مظلوم افغانستان چقدر در تاریخ بیرحمانه بازی شده است!!

بهر حال ، میوندوال در امریکا به گرمی استقبال شد و دانشگاه کالیفورنیا دوکتو رای افتخاری حقوق را بوی اعطا نمود . لیکن در اعلامیه مشترکی که انتشاریافت نقطه مشخص و قابل توجهی بمشاهده نمیرسید . مع الوصف موصوف سفرش را رضائیت بخش خواند و در راه عزیمت بوطن با دوگول نیز دیدار و مذاکره بعمل آورد .

رفت و برگشت میوندوال به ممالک غربی و استقبال سران و سیاست مداران این کشور ها ازوی ، روس ها، عناصر جاه طلب و حریفان او را به شدت ناراحت ساخت و درپی آن شدند تا از طریق شورا و معارف درد سرهائی برایش فراهم سازند که نتایجش را در همین مبحث بیان خواهیم داشت . ولی باهمه مشکلاتی که دشمنان آرامی و آزادی افغانستان آنرا بوجود می آوردند حکومت می کوشید برنامه هایش را در ساحات مختلف دنبال کند و پلان پنجساله سوم را مورد تطبیق قرار دهد . چنانچه برای ۲۹ موسسه صنعتی که در سال ۱۳۴۵ درخواست داده بودند ، اجازه داده شد تا بکارهای خود اقدام کنند . همچنان مبلغ ده میلیارد و شش صد و هشتاد و نه افغانی در ساحه معادن و صنایع اختصاص داده شد تا در جریان پلان پنجساله سوم مورد استفاده قرار گیرد . وبهین ترتیب پیش بینی هائی صورت گرفت که در جریان ۵ سال آینده، در محصولات زراعی کشور مقدار ۸۲۰ هزار تن افزایش بعمل آید .

در قسمت فرهنگی نیز برنامه های جالبی طرح گردید و قرار شد مرکزی برای مطالعات تاریخ و تمدن دوره کوشانی و موسسه ای بنام «آکادمی علوم» تاسیس یابد . (۱) اما بدانگونه که قبلاً اشاره شد اجیران روس و گماشتگان کی . جی . بی در دانشگاه کابل و شورای ملی تحریکات و تشنجاتی را بوجود آوردند و باتهام وسایل و امکانات که در اختیار داشتند ، سعی کردند نظم و امنیت عمومی را برهم زنند . این افراد که نمیتوانستند بنام و گناه دیگری میوندوال را محکوم و متهم کنند و در مبارزات خود بر خورد منطقی و انسانی داشته باشند ، بدستور و آئین باداران روسی شان او را وابسته به سی . آی . ای خواندند و مظاهرات بسیار شدیدی را براه انداختند . حکومت این حرکت را اخلال گری و آشوب توصیف کرد و ضمن اعلامیه ای که بتاريخ ۱۱ ثور = اول می پخش شد ادامه و برپائی تظاهرات را به حکم ماده (۴) قانون اساسی ممنوع قرار داد .

تقریباً یکماه بعد از این نا آرامی ها ، پادگورنی صدرهیئت رئیسه شورای عالی شوروی بنا بدعوت شاه وارد کابل شد و در مراسم افتتاح بند برق «نغلو» اشتراک ورزید . شاه هنگام افتتاح بند مذکور به سخنان کوتاهی اکتفا کرد و گفت : «بنام خداوند بزرگ و به آرزوی ترقی افغانستان مرکز برق نغلو را افتتاح میکنم ، اما پادگورنی به اقتضای طبیعت روسی اش نیش خود را متوجه امریکا ساخت و در حالی که هیچ قرینه و موردی نداشت ، اظهار نمود که :

«... اکنون میان قوای صلح و جنگ مبارزه سختی در جریان است ، امپریالیزم قصد دارد باتهام وسایل حتی باوسایل عسکری نهضت مردم را برای حصول آزادی و استقلال سرکوب کنند و اوضاع بین المللی را متشنج وحاد سازند . نیم میلیون (مبالغه بی شرمانه) عسکر امریکائی خاک ویتنام را پایمال کرده قصد دارند مردم این کشور را از حقوق مقدس حل سرنوشت شان محروم سازند . بمب ها ، مرمی ها و ناپالم باعث هلاکت هزاران نفر شده ، مردم ویتنام را دوچار عذاب و مشقات می کنند و زمین های حاصل خیزی را به بیابان بی آب و علف تبدیل میسازند . مردم پاک دامن و باصداقت تمام جهان به جنگ راهزنانه ایالات متحده امریکا در جنوب شرق آسیا جداً اعتراض مینمایند اتحاد شوروی بمبارزه عادلانه مردم ویتنام کمک روز افزونی مینماید و مایقین داریم که مردم ویتنام پیروز خواهند شد و مبارزه عادلانه آنها به فتح و ظفر خواهد رسید .»

۱ - تاسیس و کار عملی این دو موسسه در دوره های بعد آغاز گردید لیکن در چاپ اول این کتاب اشتباهاً چنان وانمود شده است که این دو موسسه علمی در سال ۱۳۴۶ ش تاسیس گردیده است . امید که خوانندگان محترم ، تاریخ طرح موضوع ، و زمان عملی شدن آنها که بعداً خواهیم گفت در نظر داشته باشند تا حق هر کس بجایش ادا شده باشد .

همچنان در دعوتی که از طرف شاه به مهمانان روسی ترتیب یافته بود، امریکا را مورد حمله قرار داد و ضمن سخنانی گفت:

«ایالات متحده قصد دارد همه جا مانع تاءمین حقوق ملل به آزادی و استقلال گردد و در عمل بازوال کامل استعمار قدیم ونوین مخالفت ورزیده صلح را در سراسر جهان در معرض خطر قرار میدهد.»

بهمین ترتیب او در ادامه حرفهایش روس ها را مردم صلح خواه، عدالت پسند و پشتیبان کشور های عرب وانمود ساخت و گفت:

«اتحاد شوروی پشتیبان کشور ها و ملل عرب است که امپریالست ها قصد دارند بوسیله ترتیب دادن تحریکات خطرناک عسکری، براستقلال ملی آنان لطمه وارد آورند.»
پادگورنی در این دعوت و افسون گری هایش، دوستی ۵۰ ساله افغانستان و روسیه را نیز با آب وتاب عنوان نمود و ادعا کرد که:

«تاریخ مناسبات حسن همجواری ما سر مشق و نمونه بارز آن است که چگونه در عمل ونه با کلمات، روابط دول برپایه احترام متقابل به حق حاکمیت واستقلال ملی، مساوات حقوق، وعدم مداخله در اموریکیدیگر برقرار میگردد.» (۱)

متاسفانه زعمای افغانستان باوجود آنکه از کذب، غداری و خیانت و خصلت و سلطه جوئی و مکر و فریب و فرصت طلبی و منش و کنش اهریمنی این قوم خاین و رحنشی در تاریخ داستان ها خوانده بودند و افسانه ها و حکایت ها شنیده بودند و کارنامه های استعماری و ضد انسانی روس را در آنسوی آمو بخاطر و حافظه خود داشتند، بازهم این حرفها را باور می کردند و روابط اربابان کرملن را با افغانستان، به تقلید از حرفهای خود ایشان، مظهر حسن همجواری و نمونه همزیستی مسالمت آمیز بین دو کشور دارای رژیم های مختلف می دانستند و هرگز گمان نمی بردند که آنچه امریکا در ویتنام انجام داد و روس ها به آن انگشت می گذاریدند، روزی بوسیله خود ایشان در افغانستان صورت خواهد گرفت.

در اعلامیه مشترکی که بتاريخ ۳ جون ۱۹۶۷ مطابق ۱۲ جوزای ۱۳۴۶، انتشار یافت از همکاری های اقتصادی، تخنیکی، علمی، و فرهنگی بین دو کشور ستایش بعمل آمد و برای ادامه وانکشاف این همکاری ها سفارش گردید. روس ها از توسعه علایق بین طرفین در ساحت تعلیم و تربیه مخصوصاً تدریس در پولی تخنیک کابل اظهار خرسندی کردند و معلوم می شد که در این زمینه به هدف رسیده اند.

موضوع ویتنام، شرق میانه و سایر مسایل جهانی جزء حرفهای دیگر این اعلامیه بود،

۱- درباره تفصیل مسافرت پادگورنی و همراهان و متن بیانیه های او رجوع شود به: مناسبات افغانستان و شوروی، اسناد

شماره: ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، مورخ ۳۰ می واول جون ۱۹۶۷ = ۸ و ۹ برج جوزای ۱۳۴۶ ش.

و در آن میان این عبارات جلب نظر میکرد که :

«طرفین این ضرورت را تأیید نمودند که همه کشورها اعلامیه ملل متحد را درباره آزادی و استقلال همه کشورها و مردم تحت استعمار و نیز اعلامیه آن موسسه را درباره غیر مجاز بودن مداخله در امور داخلی کشورها و رعایت استقلال و حاکمیت آنها دقیقانه رعایت نمایند» (۱)

یعنی همان چیزی که روس ها نه در آن زمان به آن پابندی داشتند و نه بعد از آن به آن احترام قایل بودند و برعکس بالشکر کشی و تجاوز خود به افغانستان و عدم اعتنا به احکام و اعلامیه ها و تصاویر و فیصله های ملل متحد ثابت کردند که هیچ حق و ارزشی به آنان مطرح نیست و آنجا که منافع شان در میان باشد جز زور گوئی و بربریت و حقه بازی و دروغ ، معیاری را نمی شناسند .

اتفاقاً دو روز بعد از عزیمت هیئت روسی ، بتاريخ ۱۴ جوزای ۱۳۴۶ = ۵ جون ۱۹۶۷ جنگ اعراب و اسرائیل آغاز یافت . کشور های امریکا ، انگلستان و فرانسه بطرفداری از اسرائیل وارد جنگ شدند و در نتیجه کانال سویز مسدود گردید . جانب داری غرب از اسرائیل هیجان و احساسات عمومی را در دنیای اسلام برانگیخت و همه جا اظهار آمادگی شد تا به کمک ، اعراب بشتابند و وظیفه اسلامی خود را بجا آرند .

این وضع بار دیگر دنیا را در آستانه یک درگیری عمومی و جهانی قرار داد و سازمان ملل متحد در یک جلسه اضطراری و فوق العاده از سران و زعمای کشور های عضو دعوت کرد تا برای جلوگیری از فاجعه و مصیبت چاره جوئی کنند . میوندوال صدراعظم غرض اشتراک در این جلسه عازم نیویارک شد و در بیانیه ای که در سازمان ملل ایراد فرمود ، سیاست امریکا و غرب را در خاور میانه و جانب داری از اسرائیل ، به شدت نکوهش نمود . مطبوعات و جراید افغانستان نیز در اثر هدایت او از داعیه اعراب پشتیبانی کردند و روش مثبتی را در زمینه اتخاذ نمودند .

حریفان میوندوال و چاکران روس ، بیانیه او را مخالف مصالح ملی و منافی بامشی بیطرفی افغانستان خواندند و علیه او به تبلیغات پرداختند . حتی امروز هم بعضی افرادی که دل شان بیاد غربی ها بسیار می تپد و می خواهند قرینه ای برای ملامتی میوندوال ارائه دهند به همین مطلب اتکاء و استناد می کنند . ولی اگر غرض و مرض را در داوری های خود بدور اندازیم و قضایا را در روشنی واقعیت های عینی و ذهنی ارزیابی نمائیم ، به این نتیجه میرسیم که میوندوال در این عمل خویش مطابق به خواست و اراده و مصلحت اسلامی و ملی مردم افغانستان عمل کرده است و هر صدراعظمی هم که بجای او می بود ، راهی نداشت جز

اینکه به خواست مردم عمل می کرد و هویت اسلامی افغانستان را تمثیل می نمود . زیرا همانطور که امروز مردم افغانستان از جهان و بخصوص از ممالک اسلامی توقع دارند که در مجامع و محافل بین المللی جانب حق و عدالت را رعایت کنند و از قیام مردم افغانستان حمایت نمایند ، ملت های عرب نیز چنین توقعی را از مسلمانان جهان و من جمله افغانستان داشتند که داعیه برحق آنان مورد تائید قرار گیرد .

متأسفانه بعضاً کلمه «بیطرفی» را در سیاست جهانی با «خنثی مزاجی» ، بی شعوری ، و بی خاصیتی توأم میدانند که این طرز فکر و اندیشه ، احساس و عواطف را در نهاد آدمی منجمد می سازد و جامعه را به بی تفاوتی ، بی خصلتی و مرگ ونیستی می کشاند . در حالیکه کلمه «بیطرفی» مقابل «وابستگی» بکار میرود و این امر طبیعتاً حق قضاوت آزاد را در مسایل جهانی برای کشور های «بیطرف» محفوظ میدارد .

بتاریخ ۱۳ اسد = ۴ اگست خبری در جراید انتشار یافت که حکومت امریکا مبلغ ۶/۴ میلیون دالر را غرض آبادی بیشتر زمین های هیرمند و ارغنداب به افغانستان کمک می کند . پروژه وادی هیرمند گرچه پر مصرف و دراز مدت بود اما نتایجی که ازان بدست آمد ، زحمات و مصارف آنرا جیره میکرد . چنانکه در سال های اخیر قبل از کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ کشور ما از لحاظ تولید غله خود کفاشده بود و دیگر گندم امریکائی و روسی جزبه ندرت و به پیمانه کم وارد نمی شد . و اینهم یکی از مواردی محسوب می شد که روس ها شدیداً علیه آن حساسیت داشتند و بزدش تبلیغات میکردند .

میوندوال بازهم در برج سنبله به سبب همان بیماری بطنی تحت عمل جراحی قرار گرفت و وضع صحی او ، رو بوخامت گذاشت . در را پوری که اوایل ماه میزان بوسیله دکتران معالج انتشار یافت اعلام گردید که وی باید برای تکمیل تداوی و معاینات به امریکا برود . زیرا سه بار در یک ناحیه بطنش عمل جراحی صورت گرفته بود و عملیات چهارم جز در امریکا امکان نداشت .

در همان ایام اعلام شد که حکومت برنامه ملی کردن طبابت را در افغانستان رویدست گرفته و امکانات و طرق عملی آن را مورد غور و مطالعه قرار داده است .

بتاریخ ۱۱ اکتوبر ۱۹۶۷ = ۱۷ میزان ۱۳۴۶ ش درست یک هفته قبل از آنکه میوندوال عازم امریکا شود ، از عهده صدارت استعفا داد و عبدالله یفتلی ماموریت یافت تا تعیین صدراعظم جدید از امور یومی و ارسی کند . (روز نامه انیس ۱۲ اکتوبر = ۱۸ میزان) دو هفته بعد از استعفای میوندوال بتاریخ ۲ عقرب = ۲۴ اکتوبر شورای عالی پوهنتون اعلامیه مشابهی انتشار داد و از دانشجویان و محصلان پوهنتون تقاضا کرد تا قانون را رعایت کنند و برای بهم نخوردن دیموکراسی از تحریک و تخریب خود داری فرمایند .

با توجه به جریانات یاد شده بخوبی معلوم می شود که نا آرامی ها، بی نظمی ها و تحریکات و تخریبات در پوهنتون همه تصنعی و فرمایشی و محض برای بدنام ساختن میوندوال و ناکامی حکومت او بود و دست هائی از پشت پرده با همکاری کی . جی . بی آنهمه فتنه و آشوب را دامن میزدند . هدف روس ها در این تلاش عمدتاً آن بود تا افراد و رجال کشور مارایکی بعد دیگر به ناکامی و شکست مواجه نمایند و زمینه را برای رسیدن مجدد قدرت به محمد داود فراهم سازند .

عواملی که برای میوندوال درد سر ایجاد کرد

۱ - عدم وفا به تعهد: چنانچه در آغاز گفته آمد ، میوندوال پس از تقررش بحیث صدراعظم به دانشگاه کابل رفت تا در محفلی که از طرف محصلان نسبت به حادثه سوم عقرب برگزار شده بود، اشتراک ورزد . شاگردان و استادان از وی با گرمی و احساسات کم نظیری استقبال کردند و در عین حال از وی خواستند تا مسوولین حادثه سوم عقرب را که دران یک نفر (و بقول کمونست ها ۳ نفر) بقتل رسیده بود مورد مواخذه و محاکمه قرار دهد . میوندوال هم در تحت تاثیر پذیرائی و احساس زایدالوصف محصلان وعده داد تا عاملین دستور فیربه تظاهر کنندگان و مسوولین فاجعه ۳ عقرب راهرچه زودتر شناسائی و مجازات خواهد نمود . اما او در جریان تحقیق و جستجو دریافت که سر این رشته دراز است و افرادی چون دکتر عبدالقیوم وزیر داخله و سردار عبدالولی را که در قضیه متهم بودند ، نمیتواند مواخذه و محاکمه کند . البته پاسخ آنان هم این بوده که چنین عملی را بحکم وظیفه و برای جلوگیری از بدامنی و آشوب انجام داده اند . شاید هم در اینباره توصیه و سفارشی از بالا صورت گرفته باشد که نه جریان موضوع به اطلاع عامه رسید و نه هم برای کتمان آن دلیلی اقامه شد .

چند روز بعد از سکوت حکومت در قضیه ، کمونست ها مجدداً به تحریکات دست یازیدند و تظاهرات از سر گرفته شد . میوندوال در پاسخ به گروهی از تظاهر کنندگان که در صحن قصر صدارت گرد آمده بودند گفت : از اینکه نتوانسته بدلائیل غیر قابل شرح به تعهدش وفا کند ، عذر میخواهد .

اجیران روس و گروهی از مغرضین و مفسدین که در پی بهانه بودند ، این موضوع را دستاویز خود قرار دادند و جوانان و محصلان را مکرراً به تحریم درس و برپائی تظاهرات دعوت کردند . نا آرامی و تشنج تا آنجا ادامه یافت که درس ها در دانشگاه تعطیل شد و این کانون دانش و فرهنگ به مرکزی از توطئه و تحریک و آشوب مبدل گردید .

۲ - پیوستن میوندوال با گروه ویش حلمیان

پس از تدوین قانون اساسی گروهها و احزاب مختلفی دست به سازماندهی زدند و هر

کدام برای جلب و جذب افراد سعی و تلاش مینمودند به امید آنکه قانون احزاب توشیح می شود و آنان میتوانند در فعالیت های سیاسی سهم گیرند . میوندوال هم با این آرزومندی حزبی را بنام دیموکرات مترقی (= مترقی دیموکرات) پایه گذاری کرد و در آن یک تعداد افرادی که در سابق عضو ویش حُلمیان بودند ، نیز تقاضای شمولیت کردند .

میوندوال بنابر آشنائی های شخصی اینگونه افراد را در حزب خود پذیرفت و گمان میکرد که بهترین رفیق راه و سنگرش خواهند بود ، به این امید و احساس هر یک از آنها را به کارهای مهمی گماشت و صلاحیت هائی را برای آنان تفویض نمود . ایشان هم در ایام قدرت میوندوال را همراهی کردند و در جلسات حزبی و تصمیم گیری ها و حتی تقرر مامورین اشتراک داشتند و بوی مشورت میدادند . ولی همینکه تبلیغات کی . جی . بی علیه میوندوال موثر افتاد و مظاهرات و نا آرامی ها اوج گرفت و احساس گردید که دیگر میوندوال از قدرت و صلاحیت برخوردار نخواهد بود ، دوستان و همسنگران میوندوال که از آنها نام بردیم یکی بعد از دیگری از وی دوری گرفتند و گروهی از ویش حُلمیان قدیم و اعضای جدید حزب دیموکرات مترقی ، جدائی خود را از میوندوال در جراید اعلام داشتند که پوهاند عبدالحی حبیبی و پوهاند عبدالشکور رشاد و عبدالروف بینوا جزء آن گروه بودند . گرچه شایعاتی در همان وقت بر سر زبان ها افتاد که شاید اینکار روی مصلحت های سیاسی صورت گرفته باشد تا بتوانند در انتخابات آینده موفقیت بیشتری بدست آرند ، اما واقعیت این بود که بیماری های پی در پی میوندوال و تخریباتی که از دربار تابازار علیه او صورت میگرفت ، امید ادامه کار و بقای قدرت آنرا کاسته بود ، لذا بعضاً در فکر چاره جوئی و آینده نگری بودند و چنانکه دیدیم همین امر باعث تضمین حیات آنان شد و درحالی که میوندوال کشته شد و بسا از همکاران و همراهان او زندانی و یا مغضوب گردیدند ، افراد موصوف از هر گونه آسیب پذیری در امان ماندند و تا روز مرگ با دست نشانده های روس در کابل همکاری کردند .

جدائی این گروه از میوندوال با همه بی اثری اش بزرگترین ضربه ای بود که از نظر سیاسی و روانی بروی وارد آمد و به حیثیت حزب دیموکرات مترقی لطمه زد ، و او در عالم تأثر و تأسف از انتخاب خویش ، با خود نجوا میکرد که :

زین همرهان سست عناصر دلم گرفت
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

۳ - اعلام برنامه دیموکرات مترقی (۱)

میوندوال که در آغاز تجارب دیموکراسی زمام امور را بدست گرفته بود ، ناگزیر باید

۱ - درباره «دیموکرات مترقی» و برنامه هایش ، در صفحات آینده بازهم صحبت خواهیم کرد .

دست بکار می شد و در گرما گرم رونق بازار سیاست، حزب و گروهی برای خود تدارک می کرد. بدین منظور و مجبورت حزبی را بنام «دیموکرات متری یا متری دیموکرات» تاسیس نمود و از افراد و گروههای مختلف دعوت کرد تا در آن شرکت کنند.

او برای توضیح و تشریح اهداف خویش و نیز جهت پاسخ دهی به رقبا و حریفانش که در آن ایام روی جراید و روزنامه ها پیوسته انتقاد می کردند، اخباری را بنام «مساوات» انتشار میداد و برنامه هایش را تدریجاً در آن منعکس می ساخت. قصد میوندوال آن بود تا از اینطریق و به اساس معیارهای علمی و منطقی با افکار منحط و انحرافی مبارزه کند و برای رشد شعور سیاسی در چوکات سالم آن، جدوجهد نماید.

اما برنامه های او توسط عمال روس، بعضی افراد خود خواه و تنگ نظر و حریفان سیاسی اش بگونه ای تحریف گردید و اذهان عامه را قسماً متغیر ساخت. حتی بعضاً افراد مسلمانی را در سلطح سنا و شورای افغانستان تحریک کردند تا در برابر میوندوال و برنامه نیش عکس العمل نشان دهند و بجای برک و تره کی با او در آویزند. این نا عاقبت اندیشی ها و عدم تشخیص که در فرجام به نفع کمونست ها بود، میوندوال را در حد خود تخریب کرد و زمینه برای یکه تازی کمونست ها در صحنه سیاسی بیشتر مساعد گردید.

۴ - ائتلاف میوندوال با بعضی گروهها و افراد اپرچونست

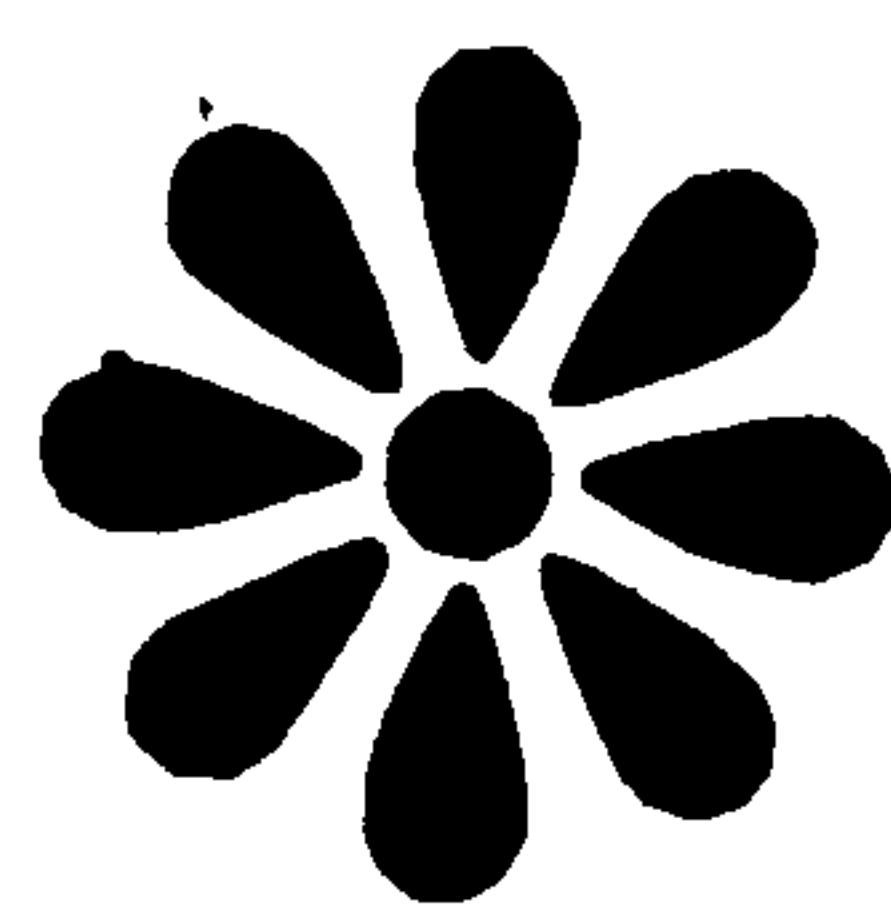
به اساس برنامه ای که بدان اشاره کردیم میوندوال می کوشید تا حمایت افراد و عناصر چیز فهم را بخود جلب کند. ولی در این میان و با استفاده از اوضاع، تعدادی افراد ابن الوقت و استفاده جونیز خود را زیر نام های این و آن با میوندوال نزدیک کردند و صاحب جاه و مقامی شدند، اما هیچکدام این افراد توانائی جدال های سیاسی و حمایت از میوندوال را نداشتند و او را در میدان رقابت و رویا روئی با رقبای سیاسی اش تنها گذاشته بودند. همین افراد بعد از آنکه میوندوال استعفا کرد از وی نکوهش کردند و خود را با اعتیادی جانشین او نزدیک ساختند.

خلاصه آنکه میوندوال با اتکاء به افراد و گروههایی که هرگز باوی وفادار نبودند و از روی فرصت طلبی و سود جوئی و کسب قدرت او را احاطه کرده بودند، واقعیت ها و شرایط عینی و ذهنی افغانستان را نادیده انگاشت و یا عملاً خود را به آن عیار نساخت، و لذا دست بکار هائی زد که روس ها و دربار هر دو در برابر آن حساسیت داشتند و همین امر بر درد سرهای او افزود تا آنکه مجبور به استعفا گردید.

۵ - سعی در کاستن از نفوذ روس

میوندوال باتهام امکانات و درک مسایل کوشید تا توجه جهانیان را جهت کمک په

افغانستان جلب کند و بتدریج از نفوذ اقتصادی و سیاسی روز افزون روس در کشور بکاهد. کشور های غربی و ممالک بیطرف هم اظهار آمادگی کردند تا در نو سازی افغانستان سهم گیرند و میوندوال را در انجام برنامه هایش یاری دهند. اما رقبای میوندوال بخصوص کمونست ها در شورا و پوهنتون به فعالیت ها و تخریبات خصمانه خود ادامه دادند و با ایجاد مشکل و موانع در کارهای حکومت، عرصه را از هر جهت بروی تنگ کردند. بیماری مداوم و عدم هم آهنگی و اعتماد دربار بامیوندوال و برنامه هایش در حد خود، مسئله ای بود که بادشواری ها و مشکلات دیگر توأم گردید و اومجبور شد استعفا بدهد. اما موصوف پس از استعفای خود انزوا اختیار نکرد و همینکه اندک بهبود یافت فعالیت های سیاسی را از سرگرفت. بارها در تظاهرات عمومی شرکت جست و حرفها و گفتنی هایش را پیرامون نابسامانی ها و اوضاع کشور بصراحت بیان داشت. از فحوای کلامش پیدا بود که دل پر خونی داشت و میخواست راز هائی که دیگران مصلحت نمی دیدند از پرده برون افتد، همه را بازگوید چنانچه در یکی از سخن رانی هایش (وقت صدارت دکتر ظاهر خان) صلاحیت و حیثیت صدر اعظمان افغانستان را به حیثیت و صلاحیت بخچه (۱) بر داران دربار تشبیه کرد، یعنی فاقد ارزش و قدرت و تصمیم و صلاحیت. واقعاً چنان بود و ما دیدیم که در مدت تقریباً نه سال پنج صدراعظم تغییر و تبدیل گردید ولی هیچکدام نتوانست آنطور که لازم بود و میخواستند، کاری انجام دهند. زیرا سررشته بدست شاه و درارگ شاهی قرار داشت و محمد داود و دستگاه جاسوسی روس به آن همه مشکلات افزوده بودند.



۱- بخچه بردار: در اصطلاح قدیم کابل به کسانی اطلاق می شد که بخچه را از یک جابجای دیگر انتقال میدادند. در کابل قدیم یعنی زمانی که هنوز میراث مدنیت قرن بیستم در کشور ما رایج نشده بود و از موتر و تشناب های لاجوردین و مرمرین اثری وجود نداشت مردم اغلب از حمام های عمومی استفاده می کردند. بعضاً آقایان و خانم های ثروتمند لباس ها و سامان آلات کار آمد حمام را در یک پارچه بزرگ و پاک می پیچیدند و خادم یا خدمه ای آنرا تا حمام انتقال می داد و از آنجا بخانه می آورد. همان بسته بر از لباس و لوازم را بخچه مینامیدند و شخصی که حامل آن بود بنام بخچه بردار یاد می شد. البته این امر تنها بر رفتن حمام اختصاص نداشت بلکه در سفرها و امثال آن نیز رایج بود. بعضاً، این شغل چون فراش باشی و خانه سامان و امثال آن درد بارها تشکیل خاصی داشت.

فصل یازدهم

دورهٔ صدارت نور احمد خان اعتمادی (۹ عقرب ۱۳۴۶ ش - ۲۶ ثور ۱۳۵۰ ش)

پس از استعفای میوندوال بتاريخ ۹ عقرب ۱۳۴۶ = اول نوامبر ۱۹۶۷ سردار نور احمد خان اعتمادی ماموریت یافت تا به تشکیل کابینهٔ جدید اقدام کند. موصوف که در واقع حیثیت پلی را بین شاه و محمد داود داشت، در میان اوجی از ناآرامی ها بتاريخ ۱۵ نوامبر = ۲۳ عقرب از مجلس شورای ملی رای اعتماد گرفت و عملاً آغاز بکار کرد. اعتمادی در کابینه اش قشر کهن سال وجوان هر دو را در هم آمیخت و کوشید از تجارب و اندوختهٔ این یک، و نیرو و توانائی آن دیگر، استفاده کند و چرخ اداری و سیاسی کشور را به نحو بهتری به گردش در آورد و اوضاع را سروسامان بخشد. این اقدام در آغاز جالب و امیدوار کننده بود و فکرمی شد باب نوی در روش اداری و سیاسی افغانستان گشوده شده است.

روابط باکشور های خارجی نیز آغاز خوبی داشت و گمان میرفت دولت می کوشد با استفاده از منابع مختلف اوضاع آشفتهٔ اقتصادی کشور را بهبود بخشد. کشور های خارجی نیز به علاقه مندی خود نسبت به افغانستان ادامه دادند و از همه اولتر نهایندۀ خاص امریکا «اوریل هریمن» در اولین روزهای صدارت اعتمادی (ماه عقرب) وارد کابل گردید و آمادگی کشورش را جهت سهم گیری در پلان پنجسالهٔ سوم اعلام نمود. اما بتأسف باید گفت که دربارهٔ این سهم گیری ها و مقدار و کیفیت و چگونگی آن گزارشی در اختیار مردم قرار نمیگرفت و بعداً بمشاهده میرسید که به اثر فشار روس ها و ایادی شان در دریافت و استفاده از کمک های دیگران بی میلی نشان داده می شود و همه چیز بصورت انحصاری و بی رقیب در اختیار استشار گران مسکو قرار میگیرد، چنانچه آمادگی امداد امریکا در پلان پنجسالهٔ سوم دنبال نشد و بجای آن در ماه جدی ۱۳۴۶ هیئتی تحت ریاست عبدالله یفتلی معاون صدارت به شوروی اعزام گردید تا دربارهٔ سهم گیری روس ها در پلان پنجسالهٔ سوم بامقامات این کشور مذاکره کنند.

در جریان مذاکرات هیئت افغانی با روس ها کاسگین صدراعظم روسیه بتاريخ ۳۱ جنوری ۱۹۶۸ = دهم دلو ۱۳۴۶، از طریق هند وارد کابل گردید و بعد از اقامت مختصری

در افغانستان از اعتمادی دعوت کرد تا به مسکو مسافرت نماید .
 روس ها بر حسب عادت و نقشه های شیطانی خود هر افغانی که در مقام تصمیم گیری
 اثر می داشت و براریکه قدرت تکیه میزد ، فوراً او را بروسیه دعوت می کردند تا در
 افسونگاه کرملن فکر و اندیشه اش را عوض کنند و مرام های شوم خویش را بروی
 بقبولانند . البته بالای اعتمادی بیشتر حساب می کردند ، زیرا نزدیکی وی با دربار و رابطه
 پشت پرده اش با محمد داود خان ، انتخاب راه و رسم را بروی مشخص و آسان کرده بود
 و میتوانست تاحدی آزاد عمل کند .

هیئت اقتصادی افغانستان تقریباً یکماه دران کشور باقی ماند ، و در نتیجه بتاريخ ۶
 فبروری ۱۹۶۸ = ۱۶ دلو ۱۳۴۶ ش موافقت نامه ای را با روس ها به امضاء رسانید که متن
 آن این است:

((موافقت نامه بین حکومت پادشاهی افغانستان و حکومت اتحاد جماهیر شوروی
 سوسیالیستی راجع به همکاری اقتصادی و تخنیکی در سال های ۱۹۶۷-۱۹۷۲ .
 مورخ ۶ فبروری ۱۹۶۸ مطابق دلو ۱۳۴۶ .

حکومت پادشاهی افغانستان و حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی مبنی بر
 مناسبات دوستانه موجوده بین افغانستان و اتحاد شوروی به مقصود توسعه و ترقی مزید
 همکاری اقتصادی و تخنیکی بین دو مملکت به شرح ذیل موافقت نمودند:

ماده اول

دولت پادشاهی افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در مدت اجرای پلان
 پنجساله سوم (۱۹۶۷-۱۹۷۲) افغانستان همکاری خواهند نمود:

۱ - در تکمیل ساختمان پروژه ها و امور دیگری که در موافقت نامه ها و پروتوکول های
 دارای اعتبار راجع به همکاری اقتصادی و تخنیکی افغانستان و شوروی پیش بینی
 گردیده است .

۲ - در ساختمان پروژه ها و اجرای کارهایی که در ضمیمه نمبر (۱) موافقت نامه هذا
 شامل است و همچنان در مورد پروژه های دیگری که لست آن بعد از تهیه راپور
 اقتصادی و تخنیکی و مطالعه اساسات هر پروژه از طرف جانبین تعیین خواهد شد .

۳ - در ساختمان پروژه های صنعتی که لست آن بعد از ترتیب راپورهای اقتصادی و
 تخنیکی و مطالعه امکانات آن از طرف موسسه صلاحیت دار افغانی و شوروی تعیین خواهد
 شد .

ماده دوم

بمنظور امداد اقتصادی به افغانستان در ساختمان پروژه ها و امور دیگری که در ماده اول موافقت نامه هذا شامل است ، حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی:

۱ - کریدت مبلغ ۱۴ میلیون روبل با اضافه ۷۳ میلیون روبل که تحت موافقت نامه ۱۶ اکتوبر ۱۹۶۱ به حکومت پادشاهی افغانستان داده شده است جهت جبران مصارف موسسات شوروی مربوط به انجام امداد تخنیکی در تکمیل ساختمان پروژه ها و امور دیگری در ضمیمه نمبر ۲ موافقت نامه هذا شامل است (۱) ، به حکومت پادشاهی افغانستان تحت شرایط موافقت نامه متذکره میدهد .

۲ - کریدت تا ۶۵ میلیون روبل به ربح سالانه دو فیصد ، جهت تادیه مصارف موسسات شوروی در ساختمان پروژه ها و اجرای اموری که در فقره ۲ ماده اول موافقت نامه هذا تذکار یافته است ، به حکومت پادشاهی افغانستان میدهد .

۳ - اموال استهلاکی را در جریان سال های ۱۹۶۷-۱۹۷۲ به افغانستان صادر می نماید ، به این منظور کریدتی تا ۱۷ میلیون روبل با ربح دو فیصد فی سال جهت تمویل قسمتی از مصارف پروژه هائی که به همکاری افغانستان و شوروی اجرا می شود ، میدهد .

۴ - اعتبار مبلغ تا ۱۸ میلیون روبل از طرف موسسات شوروی به موسسات و شرکت های افغانی به اقساط تا ۸ سال باریج ۲-۳ فیصد فی سال نظر به ماهیت و مدت ساختمان پروژه های مندرجه فقره ۳ ماده موافقت نامه هذا را تاءمین مینماید .

ماده سوم

کریدت شصت و پنج میلیون روبل که مطابق فقره ۲ ماده دوم موافقت نامه هذا داده می شود برای تادیات ذیل استفاده خواهد شد:

بابت کارهای سروی و پروژه سازی که از طرف موسسات شوروی اجرا خواهد شد . بابت تجهیزات ماشین ها و تجهیزات ساختمانی و موادی که در افغانستان تهیه شده نتواند ، از طرف اتحاد شوروی به شرایط فرانکو ترمذ یا کوشکه تحویل داده می شود . و همچنین پرداخت مصارف حمل و نقل ، تجهیزات و مواد مذکور تا شگدر کلفت یا شیرخان بندر و مصارف تجهیزات و ماشین هائی که به شرایط کرایه از آن استفاده میشود .

بابت مصارف موسسات شوروی مربوط به اعزام متخصصین شوروی به افغانستان جهت انجام امداد تخنیکی در اجرای تمام مسایل مربوط موافقت نامه هذا ومن جمله

۱ - متاء سفانه ضمیمی که به آن اشاره شده در کتاب مناسبات افغانستان و شوروی که ماخذ این موافقت نامه است ، وجود ندارد .

اعزام متخصصین شوروی جهت امداد تخنیکی در تدویر و بهر برداری پروژه ها .
 بابت مصارف معیشت پرسونل افغانی که بغرض تحصیلات علمی و تخنیکی
 درموسسات مربوطه شوروی به اتحاد شوروی اعزام میگردند حکومت پادشاهی
 افغانستان قسمت کریدتی که در سال تقویمی استفاده می شود سه سال بعد از سال
 استفاده از قسمت مربوط کریدت به ۱۲ قسط مساوی سالیانه می پردازد . ربح قرضه
 از تاریخ استفاده از قسمت مربوط کریدت محاسبه می شود و نه ناوقت تراز اول ماه
 می سال مابعد که دران ربح محاسبه شده است ، پرداخته می شود . آخرین پرداخت
 ربح همزمان باتادیه اصل قرضه بعمل می آید .

تاریخ اکت (عمل) تحویل دهی و تحویل گیری ، تاریخ استفاده کریدت برای تادیه
 تجهیزات و مواد دانسته می شود و تاریخ صدور صورت حساب ، تاریخ استفاده کریدت
 برای تادیه خدمات و کرایه شمرده می شود .

ضمن تهیه لست پروژه های متذکره فقره ۲ - ماده اول و تعیین حجم تعهدات
 موسسات شوروی برای انجام امداد تخنیکی ، درساختمان پروژه های فوق الذکر
 طرفین در نظر خواهند داشت که مجموع مخارج موسسات شوروی برای انجام امداد
 تخنیکی نباید از مبلغ کریدت شصت و پنج میلیون روبل تجاوز نماید ، هرگاه حجم
 مجموعی تعهدات موسسات شوروی مربوط به انجام امداد تخنیکی از مبلغ کریدت ۶۵
 میلیون روبل تجاوز نماید ، طرفین برای بررسی امکانات حذف بعضی پروژه ها از لست
 موافقت شده یا پرداخت این چنین مبالغ اضافی از طرف افغانستان براساس موافقت نامه
 دارای اعتبار تجارتي افغان-شوروی مذاکره خواهند نمود .

ماده چهارم

حکومت پادشاهی افغانستان از قسمت کریدت ۱۷ میلیون روبل شامل فقره ۳ ،
 ماده ۲ موافقت نامه هذا که در هر سال تقویمی استفاده می شود، سه سال بعد از سال
 استفاده از قسمت مربوط کریدت به اقساط مساویانه سالانه، در هفت سال می پردازد .
 ربح قرضه از تاریخ استفاده قسمت مربوط کریدت محاسبه و نه ناوقت تر از اول ماه می
 سال مابعد که ربح دران محاسبه شده است، پرداخته می شود . آخرین پرداخت ربح
 همزمان باتادیه اصل قرضه بعمل می آید .

تاریخ بل اف لیندنگ ، برای تحویلی های سیف بنادر افغانی و تاریخ اکت تحویل
 دهی و تحویل گیری برای تحویلدهی ، به شرایط فرانکوترمزیا کشکه در تحویل خانه
 فروشنده ، تاریخ استفاده کریدت محسوب می شود ، نوعیت اموال ، مقدار و مدت
 تحویل دهی به حساب مبالغ کریدت فوق الذکر بموافقه جداگانه طرفین تعیین خواهد

ماده پنجم

استرداد قرضه ها و پرداخت ربح بابت قرضه های فقره دو و سه ماده دوم موافقت نامه هذا از طرف حکومت پادشاهی افغانستان توسط صدور گاز طبیعی و تحویل دهی سایر اموال افغانی از افغانستان به اتحاد شوروی طبق موافقت نامه دارای اعتبار تجارتي افغان-شوروی ، به ترتیب آتی صورت میگیرد .

مقدار گاز طبیعی و انواع سایر اموال افغانی و قیمت های آن و همچنین مقدار مدت تحویل دهی ۳ ماه قبل از شروع سال استرداد قرضه و پرداخت ربح از طرف جانبین برای هر سال تقویمی تعیین می شود .

هرگاه ارزش گاز طبیعی تحویل داده شده و سایر اموال افغانی برای پرداخت قروض بسر رسیده و ربح آن در جریان سال تقویمی کفایت ننماید ، قسمت باقیمانده از طرف افغانستان طبق ماده ۱۳ موافقت نامه تجارت و تادیات افغان-شوروی تاریخی ۱۷ جولای ۱۹۵۰ ، به اسعار قابل تبادل و اسعار یکدیگر که از طرف جانبین تعیین می شود پرداخته خواهد شد . تسعیر روبل به اسعار دیگر به اساس مقدار محتوی طلای اسعار مربوط در روز پرداخت صورت خواهد گرفت .

مصارف موسسات شوروی متعلق به امداد تخنیکی در ساختمان پروژه های متذکره فقره ۳ ماده اول موافقت نامه هذا توسط صدور گاز طبیعی و سایر اموال افغانی بادر نظر گرفتن مفاد فقره چهارم ماده دوم موافقت نامه هذا تحت شرایط موافقت نامه دارای اعتبار تجارتي افغان-شوروی پرداخته خواهد شد .

ماده ششم

بمنظور محاسبه استفاده و تادیه قرضه و ربح قرضه هائی که طبق ماده دوم موافقت نامه هذا داده شده است ، ستیت بانک شوروی یا به دستور آن بانک تجارت خارجی اتحاد شوروی و «افغانستان بانک» حسابات مخصوص قرضه را بروبل افتتاح نموده و به موافقه یکدیگر ترتیب تصفیه حسابات و محاسبات کریدت را تعیین یا تعدیلات لازمه را در ترتیب تخنیکی محاسبات موافقه شده گذشته وارد می سازد و در صورت لزوم راجع به ترتیب محاسبات و تادیه قرضه فقره چهارم ماده دوم هذا باهم موافقت مینمایند .

ماده هفتم

در صورت تغییر مقدار محتوی طلای روبل (یک روبل حاضر دارای ۹۸۷۴۱۲ ، گرام طلای خالص می باشد) ستیت بانک اتحاد شوروی یا به دستور آن ، بانک تجارت خارجی اتحاد شوروی و «دافغانستان بانک» حسابات قسمت باقیمانده کریدت را که مطابق ماده ۶ موافقت نامه هذا افتتاح گردیده است ، در روز تغییر مقدار محتوی طلای

روبل (?) متناسباً عیار مینمایند . مبالغ قرضه استفاده نشده به همین ترتیب عیار می شود .

ماده هشتم

بمنظور انجام همکاری مندرجه ماده اول موافقت نامه هذا:

۱ - موسسات شوروی کارهای ذیل را انجام میدهند:

• پیشبرد و انجام امور لازمه سروی و پروژه سازی .

تحويل دهی تجهیزات و ماشین باب ، تجهیزات ساختمانی و همچنان موادی که در افغانستان تهیه شده نتواند .

اعزام متخصصین شوروی برای تهیه ارقام معلومات ابتدائی انجام امور اکتشافی و سروی جیولوجی ، مشوره و کنترل در حصه تطبیق کار با پروژه و اجرای امور ساختمانی ، تربیه عملی و تخنیکی پرسونل افغانی و همچنین بسته کاری و تنظیم و بکار انداختن تجهیزات .

تربیه عملی و تخنیکی پرسونل افغانی در موسسات مربوط شوروی به منظور استفاده از این پرسونل در پروژه هائی که تحت این موافقت نامه احداث میشود .
اعزام متخصصین شوروی مطابق ماده نهم موافقت نامه هذا ، بمنظور همکاری در تدویر و بهره برداری پروژه هائی که به کمک تخنیکی اتحاد شوروی احداث میشود .
۲ - موسسات افغانی کارهای ذیل را انجام میدهد:

تهیه ارقام و معلومات ابتدائی به موسسات شوروی که برای پروژه سازی لازمی باشد و در افغانستان بدست آمده بتواند و همکاری با موسسات شوروی در تهیه سایر ارقام و معلومات لازمه .

مطالعه اساسات پروژه و تصویب آن در صورتی که طرف قبول واقع شود ، در مدت شصت روز از روز تسلیم آن از طرف موسسات شوروی .
اجرای کارهای ساختمان پروژه های قبول شده و امور دیگر مطابق اساسات تخنیکی پروژه به همکاری موسسات شوروی اداره کار ساختمان های اصلی و فرعی پروژه ها ، تهیه کارگران و مواد لازمه که در افغانستان پیدایش دارد .

تأمین مصارف افغانی پروژه هائی که تحت ساختمان بوده و اموری که تحت اجرا باشد و همچنین تامین مجانی محل رهایش ، معاونت طبی ، سایر تسهیلات و خدمات وسایل حمل و نقل برای مسافرت های رسمی در داخل خاک افغانستان برای متخصصین شوروی و ترجمان ها و فامیل های شان که بغرض انجام همکاری تخنیکی تحت این موافقت نامه به افغانستان اعزام می شوند .

ماده نهم

حکومت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی انجام امداد تخنیکی رادرتدویر و بهره برداری پروژه هائی که به همکاری تخنیکی اتحاد شوروی ساخته شده و میشود به افغانستان تاءمین مینماید ، به این منظور:

متخصصین مربوطه شوروی را به افغانستان به تعداد و به مواعدی که بین موسسات صلاحیت دار طرفین موافقه شود طبق شرایط ماده سوم موافقت نامه هذا اعزام مینمایند .

پرزه جات فالتو ، مواد و پرزه جات و تجهیزات تعویضی که برای تدویر موزون پروژه ها لازمی باشد ، تحویل میدهند . موسسات افغانی میتوانند که قیمت سامان و مواد را به اقساط پنجساله باربع دو فیصد فی سال تادیه نمایند

ماده دهم

اجرای کارهای سروی و پروژه سازی ، تحویلدهی تجهیزات و مواد تربیه عملی و تخنیکی پرسونل افغانی و انجام سایر انواع امداد تخنیکی ، مطابق موافقت نامه هذا براساس قرارداد هائی که بین موسسات صلاحیت دار افغانی و شوروی که از طرف مقامات مربوط افغانستان و اتحاد شوروی برایشان اختیارات داده شده است منعقد می شود ، عمل خواهد شد . این قرار دادها در زودترین فرصت از طرف جانبین مطالعه و امضاء خواهد شد .

حجم مواعید ، قیمت ها و سایر شرایط انجام امداد تخنیکی به موسسات افغانی بالتفصیل در قرار داد ها قید میگردد . قیمت های تجهیزات و موادی که از طرف اتحاد شوروی مطابق این موافقت نامه تحویل داده می شود بر اساس قیمت های بازار جهانی تعیین میگردد .

علاوه برین در قرارداد های مذکور تعهدات جانب افغانی مبنی بر جمع آوری ارقام و معلومات ابتدائی ، تهیه محل ساختمان و تهیه جای رهایش متخصصین شوروی بشمول تسهیلات و خدمات لازمه ، معاونت طبی ، وسایل حمل و نقل برای مسافرت های رسمی ، مطالعه و تصویب پروژه ها ، تهیه کارگران وغیره ، همچنان مدت انجام تعهدات مذکور ذکر می شود .

ماده یازدهم

برحسب موافقت نامه مورخه ۱۷ اکتوبر ۱۹۶۳ ، افغانستان و شوروی و به حساب کریدت موافقت نامه مذکور ، موسسات شوروی در توسعه تاسیسات و معادن گاز در ساحه شبرغان بشمول حفر چاه های استخراجی به موسسات افغانی امداد تخنیکی را

انجام داده و همچنان متخصصین شوروی را برای انجام امداد تخنیکي در تدویر و بهره برداری معادن گاز ولوله گاز اعزام مینماید .

حکومت پادشاهی افغانستان از آن قسمت کریدت فوق الذکر که از ۱۸/۳ میلیون روبل تجاوز نماید (تا ۱۶/۷ میلیون روبل) و در جریان هر سال تقویمی استفاده شود، در ظرف هشت سال بعدی به اقساط مساویانه سالانه خواهد پرداخت .

ماده دوازدهم

نمایندگان طرفین بغرض غور و مطالعه پیشرفت و اجرای موافقت نامه هذا و ترتیب پیشنهادات مناسب، در صورتی که لازم باشد منظمأً بنا بر درخواست یکی از طرفین ملاقات مینمایند .

پیشنهادات متذکره فوق بغرض غور و مطالعه حکومت طرفین تقدیم خواهد شد .
ملاقات های متذکره فوق در کابل و مسکو بصورت متناوب صورت خواهد گرفت .

ماده سیزدهم

موافقت نامه هذا منوط به طی مراحل قانونی مطابق مقررات هریک از مملکتین بوده موقتاً از تاریخ امضاء اعتبار داشته و بعد از تبادل اسناد مصدقه مبنی بر طی مراحل قانونی که در کابل صورت خواهد گرفت قوه کامل خود را بدست می آورد .
در ماسکو بتاريخ ۱۶ دلو ۱۳۳۶ مطابق ۶ فبروری ۱۹۶۸ در دو نسخه اصلی دری و روسی ترتیب گردیده، هر دو نسخه دارای قوه مساوی می باشد (((۱) .

البته خوانندگان ارجمند، خود این قرارداد و ماهیت و محتوای آنرا بدقت ارزیابی خواهند کرد و پی خواهند برد که چگونه روس های غدار این سودخوران بین المللی، سامان و پرزه ها و ماشین آلات فالتو و از کار افتاده خود را بالای افغانستان بفروش میرسانیدند، چگونه چند برابر قرضه ای که می دادند مصرف میکردند، چطور بنام پروژه و پروژه سازی صدها روس بافامیل های خود به افغانستان سرازیر می شدند، بچه ترتیب خون ملت افغانستان را می مکیدند، چگونه شرایط را برای بهره برداری های خود در آینده عیار می نمودند و حتی پول مصارف محصلین افغانی در کشور روسیه را هم بحساب قرضه های خود می افزودند، و به این ترتیب دوش ملت افغانستان را هر روز در زیر بار قرضه های خود خم تر میکردند .

البته این موافقت نامه کلیات مسئله را در بر میگیرد و مسلماً در ارتباط به هر ماده آن ده ها قرارداد و موافقت نامه دیگر را بطور دلخواه و مطلوب خود امضاء کرده اند که در اختیار ما نیست . از همین جا بود که ملت افغانستان در نیم قرن روابط خود با روس حداقل یکقرن از کاروان پیشرفت و انکشاف عقب افتاد و بالاخره پایمال هجوم ارتش سفاک روسی شد .

در خلال این تحولات و تبدلات و دگرگونی‌ها (رفتن میوندوال و آمدن اعتمادی)، روس‌ها از فرصت استفاده کرده، انتقال گاز طبیعی افغانستان را بروسیه که به اساسی موافقت نامه ۱۷ اکتوبر ۱۹۶۳ = میزان ۱۳۴۲، بایستی سر از ربع چهارم سال ۱۹۶۶ رسماً آغاز می‌یافت، به تعویق افگندند (۱) و از آن تاریخ به بعد تا اکتوبر ۱۹۶۷ میلیون‌ها متر مکعب گاز طبیعی افغانستان را بصورت غیر رسمی بروسیه انتقال دادند و آنرا یک عمل امتحانی نام نهادند. تا آنکه نیروهای مسلمان و وطندوست، فریاد اعتراض بلند کردند و روس‌ها مجبور شدند از شرم و رسوائی و انعکاسات بین‌المللی موضوع صدور گاز افغانستان را رسمیت بخشیدند. آنهم به ترتیبی که میتر «محاسبه» و کلید آن در آنسوی آمو و بدست خود روس‌ها بود.

باید گفت که ذکر مطالب مذکور نه بدان جهت است که مامیتوانیم از روس‌ها تقاضای جبران خسارت کنیم، زیرا دیگر جنایات روس و خرابکاری‌ها و زیان‌هایی که توسط ایشان برمردم و وطن ما وارد آمده است، در حساب نگنجد و هرگاه روزی فرا رسد (که ان شاء الله می‌رسد) تا با روس‌ها تصفیة حساب کنیم، این مسایل را نیز بیگمان از یاد نخواهیم برد. و اما بیان کارنامه‌های ننگین روس‌ها در افغانستان و در این نوشته‌ها بخاطر آنست تا بشریت را در جریان جنایات و حيله‌های روس قرار دهیم تا از این همه خصلت روسی و مکر و افسون آن بر حذر باشند و به این خرسان و ابلیسان آدم روی هرگز اطمینان نکنند.

در ماه حوت ۱۳۴۶ حکومت اعتمادی به جریده «پرچم» اجازه نشر داد و اولین شماره آن بتاريخ ۲۵ حوت ۱۳۴۶ = ۱۴ مارچ ۱۹۶۸ بمدریت سلیمان لایق و امتیاز میر اکبر خیبر انتشار یافت و ببازار عرضه گردید. این نشریه از همان آغاز صف خود را مشخص ساخت و با نشر و تبلیغ برنامه‌های خویش و طرفداری از مشی فکری و اقتصادی روس عملاً وابستگی خود را به اثبات رسانید.

متأسفانه اینکار بدترین اقدام و تصمیمی بود که اعتمادی بدان دست یازید و برای خود و جامعه دردسرهایی خلق کرد که جریان آنرا در همین مبحث مطالعه خواهید کرد.

۱- در چاپ اول این کتاب متأسفانه سهواً طوری تائپ و طبع شده که گویا انتقال گاز بروسیه از سال ۱۳۴۳ صورت گرفته است، با عرض معذرت از خوانندگان محترم رجماندیم در این قسمت، چاپ دوم را مورد اعتبار قرار دهند.

سال ۱۳۴۷ ش یا سال بحرانی و داغ

گرچه آغاز این سال بهار خوشی داشت و گمان میرفت پربار و پر ثمر باشد، اما دیری نگذشت که اوضاع رنگ دیگریافت و باز همان آفت پارینه پادرمیان نهاد که جریانات را در زیر مطالعه خواهید کرد .

بدانگونه که عرض شد باآمد و رفت زعمای کشورها به افغانستان و آرامش نسبی در اوضاع و احوال، آغاز سال ۱۳۴۷ ش زیبا می نمود و مردم احساس خوشی میکردند . چنانچه در اوایل برج می ۱۹۶۸ و اواخر ثور ۱۳۴۷ پومپید و رئیس جمهور فرانسه و رئیس جمهور ترکیه بکابل آمدند و دولت فرانسه یک سلسله کمک هائی را در پروژه نساجی مزار شریف به افغانستان وعده نمود . و حکومت امریکا نیز مبلغ شانزده میلیون دالر را غرض ساختن بند برق کجکی و دستگاه ساختمانی هیرمند در اختیار مقامات افغانی قرارداد .

جار و جنجال همیشگی با پاکستان سرد و خاموش بود و اغلب کشورها فکرمی کردند که میتوانند باهمکاری های اقتصادی و فنی خویش افغانستان را از فرو افتادن بکام روس نجات بخشند . واقعاً اینگونه پندارها بر صواب بود و هرگاه دولت مردان و دست اندر کاران قدرت و سرنوشت کشور، جرئت و تصمیم و علاقه ای برای رهائی از دام روس می داشتند به آسانی میتوانستند دران مرحله آنرا عملی کنند . ولی چنانکه بارها گفتیم کسی حتی به سیه روزی و بدبختی خودهم نمی اندیشید تاچه رسد به ملت مظلوم و محکوم افغانستان .

بتاریخ ۱۲ جوزای ۱۳۴۷ مطابق ۳ جون ۱۹۶۸ شاه و ملکه بنا بدعوت پادگورنی رئیس هیئت شورای عالی روسیه، عازم آن کشور شد و مذاکرات مهم و مفصلی باپادگورنی وسایر رهبران کرملن انجام داد . در اعلامیه مشترکی که بتاریخ ۲۲ جوزا = ۱۳ جون انتشاریافت از مبارزات افغانستان درراه صلح و استقلال ملی و طرد استعمار ستایش بعمل آمد . سیاست بیطرفی افغانستان تأیید گردید و عدم مداخله در امور یکدیگر بازهم نقل و نقل اعلامیه بود . همچنان در این اعلامیه راجع به اوضاع منطقه، انکشاف روابط جانبین موضوع شرق میانه، مسئله ویتنام و جنوب آسیا سخنانی به نشر رسید که چندان تازگی و لطفی نداشت . و در اخیر این اعلامیه هم دو طرف خاطر نشان کردند که اجرای موافقت نامه دولتین منعقدۀ ۱۶ دلو ۱۳۴۶ = ۶ فبروری ۱۹۶۸ در مسکو راجع به همکاری اتحاد شوروی و افغانستان در دوره اجرای سومین پلان پنجساله انکشاف اقتصادی افغانستان،

موجب تقویت مزید دوستی و همکاری با ثمر هر دو کشور خواهد بود (۱)۰
 در جون ۱۹۶۸ = سرطان ، مبلغ ۴۱ میلیون افغانی توسط یونیسف به افغانستان
 اختصاص داده شد تا از آن در امور معارف و مجادله با ملاریا استفاده شود و همچنان
 اعلان گردید که مقدار نود هزار تن گندم و شش هزار تن روغن نباتی در مدت ۳ سال از
 امریکا به افغانستان وارد می شود ، که این کمک قرضه طویل المدت بوده و بهای آن باید
 در مدت چهل سال پرداخت گردد .

اما این آرامش نسبی بیش از چند ماه طول نکشید و آشوب طلبان مخصوصاً مزدوران
 روس دست به تحریکات زدند و در مدت کمتر از سه ماه یعنی از اپریل تا جون همین سال
 ۲۱ اعتصاب را در بخش پروژه های ساختمانی ، کارخانه ها و معادن و حمل و نقل براه
 انداختند ، و دانشجویان معارف را در همین مدت بیش از ده بار به خیابان ها کشیدند .

در شورا نیز آتش نفاق و تعصب افروختند و در حالی که آثار خشکسالی مردم را رنج می
 داد و صدها مشکلات اقتصادی و اجتماعی و فقر و بیکاری ، هستی ملت افغانستان را تهدید
 می کرد ، هیچکس نه در پارلمان و نه در دربار و سنا و کابینه حرفی در این زمینه بر لب نمی
 آورد و یگانه موضوعی که بحیث یک مشکل حاد و اضطراری در شورا مطرح می شد و از
 صبح تا شام وکلای ملت باید درباره آن می اندیشیدند و تدابیر عاجل و فوری اتخاذ
 میکردند ، مسئله زبان بود . و حریفان سیاسی اعتمادی ازان بهره برداری میکردند . در
 واقع تصویر اوضاع کلی کشور شبیه مرده خانه ای بود که هرکس بدرد خود در آن نوحه سر
 می داد و ماتم ملی و مصالح عمومی از یاد رفته بود .

خلاصه اوضاع نسبتاً آرامی که در آغاز کار اعتمادی احساس می شد دوام دار نبود و
 پس از اندک مدتی بحرانی و متشنج گردید و حتی در میان گروههای متضاد این انگیزه
 بوجود آمد تا همه در برابر اعتمادی و دگرگونی حکومت او با هم متحد شوند . گرچه اینکار
 بنابر خود خواهی ها و ریاست جوئی ها و اصولاً منافقت کمونست ها جنبه عملی نیافت ، ولی
 این حالت را بوجود آورد تا همه در برابر دولت تظاهرات مشابهی انجام دهند که پارک
 زرنگار همه روزه شاهد این صحنه ها بود .

در اثر این اوضاع و فشارهایی که تا آنوقت برای آقای اعتمادی ناآشنا بود ، موصوف دفعته
 به بیماری شدید روانی مبتلا شد و بلا درنگ در برج اسد = جولای عازم پاریس گردید و پس
 از تداوی و استراحت بتاريخ ۲۳ سپتامبر باریگر بکابل برگشت .

گرچه اعتمادی پس از بازگشت بوطن بار بار در محافل و از طریق رادیو ، از مطبوعات

آزاد و سالم نام برد و مردم را از زیاده روی برحذر میداشت، اما حریفان او سلامتی مطبوعات و اجتماع و سیاست اعتمادی را به سخره گرفتند و کماکان بکار خویش ادامه دادند و تظاهرات و انجمن آرائی ها همچنان ادامه داشت.

در اوایل میزان ۱۳۴۷ قانون پوهنتون و معارف به شوری تقدیم گردید و همه روزه درباره آن مباحثاتی صورت میگرفت. ولی در اثر مداخلت از خارج شورا کار تصویب آن ماهها طول کشید (۱) قبل از این بتاريخ ۲۱ سنبله همین سال صدراعظم المان وارد کابل شد و مساعدت کشورش را در ساحات علمی و اقتصادی به افغانستان وعده نمود. اما اوضاع و جریانات داخلی و خارجی چهره مطلوب نداشت و گرفتاری ها و جدال های بیشماری اتفاق افتاده بود.

در داخل نه تنها هنگامه ها و تظاهرات پیهم شاگردان معارف و پوهنتون حوصله افزا شده بود بلکه ایجاد نفاق بین اقوام جاجی و منگل در دسر فوق العاده ای داشت و حکومت از ادامه آن سخت می هراسید. گرچه در ابتدا خود محرک آن بود و آنرا دامن میزد.

از سوی دیگر خرابی سواحل دریای آمو و تغییر مسیر جریان آب که در اثر پخته کاری سواحل روس ها بوجود آمده بود مهمترین حادثه روز تلقی می شد که بایستی حکومت اعتمادی در برابر آن حالت جدی و اساسی بخود میگرفت. اما اعتمادی فقط در تحت تاثیر افکار عامه یکبار بدانجا سفر کرد و بادیداری از ویرانی هائی که بوسیله روس ها وارد آمده بود، اکتفا ورزید.

در جریان این همه پدیده ها و اتفاقات، شورای ملی افغانستان گاهگاهی اعتمادی را نزد خود فرامیخواند و به اصطلاح از وی استیضاح می نمود و او هم درباره مسایل ملی، بین المللی و روابط با همسایه ها توضیحات می داد.

در ماه میزان مذاکرات بین افغانستان و ایران به گرهی ادامه داشت. گرچه عمداً مسایل مورد بحث کتمان میگردید ولی همه مردم میدانستند که اهم موضوع مورد بحث طرفین مسئله آب هیرمند است. در نتیجه این مذاکرات بتاريخ ۶ عقرب = ۲۸ اکتوبر ۱۹۶۸ عباس هویدا نخست وزیر ایران وارد کابل شد و مذاکرات مفصلی با شاه و صدراعظم انجام داد. لیکن در اعلامیه مشترکی که انتشار یافت جز مسایل کلی جهانی و حرفهای تشریفاتی نکته بارزی انعکاس نیافت.

تا آنجا که محسوس بود اعتمادی سعی میکرد جنجال آب هیرمند را هرچه زود تر حل کند و در یک فضای تفاهم و دوستی از همکاری ها و کمک های اقتصادی و مالی ایران استفاده

۱ - قوانین معارف و پوهنتون در دوره میوندوال ترتیب و تسوید شده بود ولی بعد از استعفای او هنگام تعطیل شورا توسط فرمان تقنینی نافذ شد اما در ۲۶ نوامبر ۱۹۶۸ شورای ملی در اثر تظاهرات دامنه دار محصلان و شاگردان، آنرا منسوخ اعلام کرد.

نماید . ولی ترس از غوغای رقبای سیاسی و تحریکات در مجلس شورای ملی و پوهنتون جرئت عمل را از وی سلب کرده بود .

متأسفانه دران ایام بنابر تبلیغات ، فعالیت ها ، دشمنی ها و تخریباتی که مدت ها توسط روس ها ، محمد داود و بعضی عناصر متعصب و مغرض در رابطه با ایران و پاکستان بعمل آمده بود ، تماس و نزدیکی و داشتن روابط با این دو کشور جرم تلقی می شد و هیچکس یارای آن نداشت تا حرفی در زمینه برزبان آرد . چه بسا افرادی که زیر نام دوستی ایران یا پاکستان ، مورد اذیت و آزار قرار گرفتند و تمام امتیازات حقوقی خود را از دست دادند و به گلیم سیه روزی نشستند .

بتاریخ ۵ نوامبر ۱۹۶۸ مطابق ۱۴ عقرب ، اعتمادی بنابدعوت کاسگین راهی مسکو شد تا از این شهر دیدن کند و بامقامات کرملن مذاکره نماید . او در این دیدار باروس ها ، گل سرخوان سیاست افغانستان (مسئله پشتونستان) را در میان نهاد و برای این مردم خواهان حق خودارادیت گردید . گرچه در اعلامیه مشترک نامی از آن برده نشد ، معهذا پیدا بود که جز این موضوع ، حرفی برای گفتن نداشت . زیرا همه چیزها و کارها و قراردادهای و موضوعات قبلاً در کرملن طرح و برزعمای افغانستان تحمیل میگردید . واصلأ کسی اجازه و جرئت نداشت تا در برابر تصمیمات مسکو چین برجبین نهد و آنرا رد کند .

اعتمادی هم به یقین از دل چنین موضوعی را عنوان نمی کرد و می دانست که گل خشک به دیوار زدن جز حماقت و جنون مفهومی ندارد . لیکن اینراهم بخوبی درک میکرد که خاموشی در برابر این قضیه و آنهم در مسکو و در دعوت رسمی ، کفر تلقی می شد و حریفان در کمین نشسته از آن بهره برداری میکردند .

در اعلامیه مشترکی که بتاریخ ۱۳ نوامبر ۱۹۶۸ = ۲۲ عقرب منتشر شد یک سلسله مسایلی مانند موضوع ویتنام ، تائید فیصله نامه مورخ ۳۰ عقرب ۱۳۴۶ = ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ شورای امنیت سازمان ملل مبنی بر خروج اسرائیل از سرزمین های عربی ، تائید سیاست بیطرفی افغانستان ، توسعه و ادامه همکاری بین دو کشور و تائید موافقت نامه ۱۶ دلو ۱۳۴۶ ، وغیره جلب توجه می کرد . و در اخیرهم از کاسگین دعوت شده بود تا سال آینده از افغانستان دیدن کند . (۱)

علی ای حال در دوران سفر اعتمادی بروسیه و در تمام ایام برج عقرب این سال مظاهرات به نحو بی سابقه ای در کابل جریان داشت و در نتیجه آن بتاریخ ۱۹ نوامبر ۱۹۶۸ = ۲۸ عقرب ۱۳۴۷ دکتر علی احمد خان پوپل وزیر معارف و معاون صدراعظم از انجام کارهای وزارت معارف استعفاء کرد و این یکی از پیروزی هائی بود که گروههای مخالف بدست آوردند . کمونست ها در این مظاهرات نقش اساسی داشتند و با برانگیختن احساسات

نوجوانان که اکثریت آنان نمیدانستند چه می کنند و چرا می کنند، وزارت معارف و دفتر کارپوپل را سنگ باران کردند تاوی مجبور به استعفا گردید. زیرا پوپل میخواست در معارف تسلط داشته باشد و از فعالیت معلمان کمونست در موسسات عرفانی جلوگیری کند. البته عده دیگر نیز که در برابر پوپل بنابر تعصب زبانی برداشت منفی داشتند، در تظاهرات با سایر گروههای ویرانگریکجا شدند و خرابی هائی ببار آمد.

در جریان این احوال و به اساس قرارداد همکاری های اقتصادی و تخنیکی سال ۱۹۶۶ بین چین و افغانستان، اعمار بعضی پروژه، از جمله پروژه های آبرسانی با این کشور قرارداد گردید. این اقدامات که گاهگاه و به ندرت صورت میگرفت، نوعی عوام فریبی بود تا چنان وانمایند که حکومت افغانستان از آزادی اراده و عمل برخوردار است و میتواند هر عملی را برحسب مصالح ملی خود انجام دهد.

همزمان با جریانات بالا و ادامه تظاهرات، در شورا نیز تحریکات آغاز گردید و از اعتمادی خواستند تا در جلسه استیضاح حضور یابد و به سوالات و کلا پاسخ گوید. اعتمادی بنابه این درخواست به شورا رفت و پیرامون مسایل داخلی، مسافرت صدراعظم ایران به کابل، و چگونگی سفر خود بروسیه توضیحات داد.



آتش زدن به قصر دارالامان

در دسامبر ۱۹۶۸ مطابق قوس ۱۳۴۷ قصر تاریخی دارالامان به آتش کشیدند و میلیون ها افغانی خسارت بیار آورد . آنچه مردم گمان داشتند این بود که اختلاس گران اینکار را انجام داده اند تا اوراق و اسناد از بین برود و به حسابات خویش یکسره خاتمه دهند . این تبصره ها ناشی ازان بود که دران ایام دارالامان مرکز وزارت فواید عامه بود و میلیون ها افغانی در پروژه های سرک سازی و سایر پروژه های مربوط بروس ها حیف و میل می شد . به نحوی که تانک های پترول ، لاری های آهن چادر ، سیخ ، مصالح تعمیرات ، سمند و غیره آلات و ابزار توسط افراد مسوول و موظف و دریورانی که بامتخصصان روسی کار میکردند در بازار عرضه می شد و بنازل ترین قیمت بفروش میرسید . چنانکه روس ها در جریان جنگ امروزی چنین دزدی ها و اختلاس را انجام میدهند) تمام این شرایط و دزدی هارا کارشناسان روسی مساعد می ساختند و در برابر اندک تحفه و یا سهمیه ای که دریافت میکردند ، همه دارائی مردم افغانستان آشکارا به یغما میرفت .

چپاولگران روسی که از نقشه های استعماری کشور شان بخوبی آگاهی داشتند سعی میکردند تا طبق دستورات کرملن به این فساد اداری و دزدی ها و اختلاس ها مساعدت کنند و افغانستان را بیش از پیش در برابر قرضه های روسی نیازمند و متکی سازند . ولی این جنایات ایشان بحدی بیشرمانه و روز افزون بود که سرانجام در جراید شخصی راه یافت و از ترس اینکه مبدا دوسیه های خیانت و جنایت شان روزی بدست مردم افتد و آنرا بدآوری جهان بکشانند ، شب هنگام قصر دارالامان و وزارت فواید عامه را که در مجاورت سفارت روس در دارالامان کابل قرار داشت ، توسط پولیس کی . جی . بی و همکاران افغانی شان به آتش کشیدند و تمام اوراق و اسناد و قراردادهای و موافقت نامه های ننگین خود را از بین بردند . چنانچه همین اکنون بعد از حمله به افغانستان اسناد و اوراق و قرار داد ها را از وزارت پلان ، مالیه ، تجارت ، فواید عامه ، و وزارت امور خارجه بروسیه انتقال داده اند . و حتی اخبار و جراید مهم را از کتابخانه ها و موسسات خصوصی و دولتی جمع کرده همه را ربوده و یا حریق کرده اند .

اما درد آورتر آنکه آتش سوزی قصر دارالامان با همه اهمیت و بزرگی اش چنانکه لازم بود ، انعکاس نیافت ، زیرا دستگاه حاکم و کمونست ها می دانستند که دست ناپاک چه کسانی دران دخیل است . ولی بجای آن و همزمان با حادثه مذکور بازهم در جراید و روز نامه ها و مصاحبه ها قضیه پشتونستان را عنوان کردند و تاجران نقاب پوش سیاست بازار

خویش را به آن رنگ و رونق دادند . متأسفانه آنچه دران ایام نایاب بود ، درک و آگاهی واقعی مردم و جرئت اظهار حقایق بود . مردم بر هر چیز خورده می گرفتند و انتقاد می کردند ، اما هسته فساد و تباهی را نمیدانستند و در تحت تاثیر تبلیغات مداوم و خوف از تکفیر محتسبان سیاست و حکومت ، این وضع را ملی گرایی تلقی میکردند .

روس ها از این هوا و فضای سیاسی سود فراوان می بردند و باهشیاری و زیرکی و سرعت پلان های خویش را بمرحله عمل می گذاشتند و هر روز به بهانه ای ولو کاملاً تصنعی و خنده آور می بود کوشش می نمودند تا رشته های خویش را در افغانستان بگسترند . مثلاً قرارداد صدور سمنت از افغانستان بروسیه که خبرآن در دسامبر ۱۹۶۸ = قوس ۱۳۴۷ منتشر شد ، هر انسانی را که از حداقل آگاهی برخوردار بود ، به تعجب واداشت . زیرا روس ها بحد کافی سمنت دارند و به کشورهای دیگر نیز میتوانند صادر کنند . فقط این اقدام و نظایر آن همه دام و حيله و حقه و نیرنگ بود و بس . و بدین ترتیب میخواستند از یکطرف با صدور سمنت افغانستان بروسیه ، عرضه آنرا در بازار داخلی محدود سازند و به نارضائی مردم بیفزایند و از سوی دیگر چنان وانمایند که با خرید سمنت افغانستان میخواهند به اقتصاد ما کمک کنند .

درست یکماه بعد از آتش زدن به قصر دارالامان یعنی در جنوری ۱۹۶۹ مطابق جدی ۱۳۴۷ ، اعتمادی پیام بلند بالائی بمردم و حکومت روس فرستاد و درآن عدم مداخله درامور یکدیگر و دوستی بی شائبه و همسایگی نیک دو کشور را ستود و آنرا به سود صلح جهانی خواند و ادامه همکاری این کشور را تقاضا نمود . و بدنبال این پیام اسناد موافقت نامه همکاری اقتصادی و تخنیکی بین سرابی وزیر مشاور والکساندروف کانستانتین سفیر روس در کابل تبادل گردید .

گرچه انگیزه این پیام غیر مترقبه اعتمادی بخوبی روشن نبود ، اما چنان احساس می شد که وی میخواهد با این حرکت سیاسی ، افواهاات و زمزمه هائی را که مبنی به دست داشتن روس ها در حریق دارالامان ، بین مردم شایع بود خنثی نماید . و بروس ها اطمینان دهد که اعتماد و دوستی فرمانروایان کابل در برابر اربابان کرملن کما کان برجاست و حدس و گمان و تبصره مردم اعتباری ندارد . از سوی دیگر فشاری که روس ها از طریق تظاهرات و اعتصابات مزدوران شان در طول سال براعتمادی وارد کردند ، او را بیش از پیش به نزدیکی با روس ها مجبور ساخت و ناگزیر تن به سازش داد .

سال ۱۳۴۸ هـ ش ، سال هیاهو و پر ماجرا انتخابات شورا ، اعتصابات پوهنتون وسایر جریانات

چنانکه گفته آمد سال ۱۳۴۷ ش در میان امواجی از ناآرامی ها و خشونت ها بسرآمد و جنگهای تبلیغاتی شدیدی بین میوندوال و اعتمادی در جریان بود و گروههای مختلف هریک روی هدف خود و در مجموع علیه دولت فعالیت میکردند و این اوضاع با فرارسیدن سال جدید هنوز هم ادامه داشت .

آقای اعتمادی در بیانیه ای که بمناسبت آغاز سال جدید از رادیو کابل ایراد کرد ، ضمن تشریح اهداف و پروگرام های دولت در سال جدید و اظهار امیدواری به خود کفا شدن ، به حریفان سیاسی خویش حمله کرد و از جمله میوندوال را به کنایه و آشکار مورد حمله قرارداد . و این امر خشونت بیشتر میوندوال و طرفدارانش را برانگیخت و به تضاد و مبارزات خویش علیه حکومت افزودند .

روابط پاکستان و افغانستان باز هم به اثر تحریکات روس ها به تیرگی گرائید و در داخل کشور پاکستان نیز تحریکات و تخریبات شدیدی توسط عمال روس علیه جنرال ایوب خان برافشاد ، که در اثر آن بتاريخ ۲۵ مارچ ۱۹۶۹ مطابق ۵ حمل ۱۳۴۸ مارشال مذکور از وظیفه اش استعفا کرد و یحیی خان جانشینش گردید .

در اوایل اپریل ۱۹۶۹ = اواسط حمل ، شاه به مسکو رفت و از آنجا عازم جاپان گردید . ولی هیچ معلوم نشد که قصد او از این سفر چه بود و چه ارمغانی با خود آورد !!

انتخابات شورا

در اول ماه ثور فرمانی از دارالتحریر شاهی صادر گردید و انتخابات شورای ملی را اعلام نمود . به اساس این اعلامیه فعالیت های چشمگیری در گوشه و کنار کشور برافشاد و تعداد زیادی از مردم خود را جهت احراز کرسی های شورا نامزد کردند ، میوندوال نیز جزء کسانی بود که برای راه یابی به مجلس شورا خود را از «مُقر» کاندید کرد و به فعالیت های انتخاباتی اقدام نمود . حکومت که فکر میکرد با آمدن میوندوال در شورا درد سرهای تازه ای برایش خلق خواهد شد ، در زمینه مداخله کرد و بران شد تا راه را برایش سد سازد . نگارنده که با استفاده از رخصتی های ایام تحصیل بکابل آمده بودم ، از این جریان

آگاهی داشتم که حاکم اعلای آن منطقه بمقامات عالی فرا خوانده شد و در حالی که تازه بعنوان مرخصی بخانه اش در کابل آمده بود، شب هنگام او را بصوب مقر فرستادند تا از ورود میوندوال بشورا مانع شود. سرانجام چنانکه هدایت داده شده بود یکی از دوکانداران مقر را بجای میوندوال وکیل ساختند و بشورا آوردند که این وضع حتی بر رقبای سیاسی میوندوال (بجز اعتمادی) ناراحت کننده و تاءثر آور بود، و همین امر احساس و عواطف اغلب مردم را در همکاری و همدردی بامیوندوال برانگیخت.

بهمین ترتیب در اثر مداخلات غیر قانونی حکومت در بسیاری از حوزه های دیگر انتخاباتی نیز حق تلفی هائی صورت گرفت و بعضاً افراد و عناصر نابابی به شورا راه یافتند و باعث شد تا ناآرامی ها و تشنج افزایش یابد.

میوندوال هر قدر کوشید و بهر منبع قانونی که مراجعه کرد کسی بحرف و شکایاتش گوش نداد و مسلماً همه در جریان بودند و می دانستند که موضوع از چه قرار است. آقای کشکی در «دهه قانون اساسی صفحه ۵۱» می نویسد که:

((این نگارنده در دفتر کار ولید حقوقی یکی از قضات پر نفوذ و متصدی اداری «ستره محکمه» بود که نامه ای از میوندوال به او آورده شد، میوندوال دران نامه درباره غیر قانونی بودن نتایج انتخابات در حوزه ای که او خود را از انجا کاندید کرده بود شکایت نموده بود، حقوقی که با خاندان سلطنت ارتباطات قومی داشت و یکی از شخصیت های مورد اعتماد آن خاندان بود، نامه را پاره پاره کرد و به باطله دانی انداخت و اینکار را در حضور من ظاهراً برای آن کرد تا نشان دهد که تاچه حد نظام برسراقتدار از میوندوال متنفر شده است.))

اصولاً میوندوال مثل هر افغان دیگر حق داشت تا شکایات خود را بمراجع قانونی تقدیم کند و این مراجع نیز قانوناً مکلف بودند تا درباره شکایت او مانند سایر عرایض و شکایات برخورد منطقی و قانونی نمایند. اما عکس العمل ولید حقوقی نسبت به شکایت میوندوال گویای آنست که در بعضی ادارات افغانستان حتی اخلاق اداری و عمل قانونی وجود نداشته است. و دیموکراسی و آزادی و قانون، وسیله و مضحکه ای بوده است در خدمت اربابان جاه و قدرت و تاءمین منافع و بقای آنها!!

این حرکت بخوبی نشان میدهد که چقدر عرایض مردم به باطله دانی ها انداخته شده!! چه تعداد، داد خواهان از پشت دروازه ها رانده شده اند! چه اندازه فریادها ناشنیده مانده! و در حق این ملت مظلوم چه کم لطفی ها و مظالم نبوده است که انجام نشده است!! همین وضع بود و همینگونه افراد که کار ما تا این حد زار شد و بساط حاکم و محکوم درهم پیچید.

تظاهرات در پوهنتون و معارف

در اوایل ماه می ۱۹۶۹ = ثور، تظاهرات و نا آرامی ها در پوهنتون (دانشگاه) کابل از سرگرفته شد و جریان درس را بکلی مختل ساخت. دو هفته بعد قوای پولیس آنجا را محاصره کرد و سعی نمود نظم و آرامش را اعاده کند. اما این اقدام اوضاع را بدتر ساخت و منجر به تصادم گردید که در اثر آن چندین پولیس و محصل زخمی شد و خساراتی ببار آمد. بتاريخ ۱۹ می ۱۹۶۹ = ۲۹ ثور حکومت ابلاغیه ای را صادر کرد و بصراحت اظهار داشت که در اثر تظاهرات و آشوب محصلان خسارات زیادی به ملکیت عامه وارد شده است و محصلان حتی از انتقال پوليسان زخمی به بیمارستان جلوگیری کرده اند. در این ابلاغیه عمل محصلان، خلاف قانون و تحریک و توطئه افراد غیر مسوؤل خوانده شد و تمام مظاهرات به استناد ماده های ۱۴ و ۳۲ قانون اساسی ممنوع گردید. لیکن از آنجا که واقعاً افراد و گروههای مختلفی در برهم زدن اوضاع و ایجاد بدامنی در پوهنتون دست داشتند، ابلاغیه حکومت و حمله پولیس تاثیری نه بخشید و محصلان و استادان همچنان به تحریم درس ادامه دادند.

این ناآرامی ها تنها در محدوده پوهنتون باقی نماند، بلکه در معارف و لیسه های مرکز و اطراف نیز سرایت نمود و حکومت را در وضع عجیبی قرار داد. هر قدر کوشش بعمل آمد تا اوضاع بحال عادی بر گردد، نشد و شاگردان و محصلان در برابر درخواست و مساعی حکومت تقاضا کردند که:

فعالیت های سیاسی آنان در حومه پوهنتون آزاد باشد، به حریم پوهنتون مداخله صورت نگیرد، محصلانی که در تظاهرات زندانی شده اند رها گردند، افراد مسوول در حقه به پوهنتون مجازات شوند، عکس العمل پولیس نکوهش شود و به آنانی که مال شان بسرقت رسیده و یا خساره دیده اند، غرامت پرداخت گردد. مسلماً پذیرش چنین تقاضاهائی تائید عمل قبلی و تضمین حرکات محصلان در آینده بود و حکومت به هیچوجه نمیتوانست در برابر آن پاسخ مثبت دهد و لذا، اوضاع همچنان بحرانی و متشنج باقی ماند.

بتاریخ ۶ سرطان ۱۳۴۸ = ۲۷ جون ۱۹۶۹، اعتمادی صدراعظم باشورای عالی پوهنتون جلسه کرد و شب آن در یک بیانیه مفصل رادیوئی ضمن تشریح اوضاع و شکایت و گله از شاگردان و استادان و حتی جراید شخصی، اعلام داشت که دیگر حکومت نمیتواند به فعالیت ها و تحریکات غیر قانونی اجازه دهد و نسبت به اخلال تعلیم و تربیه بی تفاوت بماند. کسانی که قانون و اعلامیه دولت را نادیده انگارند و بازهم به تحریک و اخلال گری ادامه دهند، شدیداً مجازات خواهند شد.

سه روز بعد از این اعلامیه، جریده پرچم در مضمونی همه این ناآرامی ها و بینظمی ها

و اخلال گری هارا در پوهنتون و معارف زاده فعالیت شبکه های امپریالیزم و محرکین داخلی و بین المللی وانمود ساخت و از طرفداران خود خواست از هر نوع عمل خلاف قانون اساسی خودداری فرمایند . (۱)

پرچمی ها با این نوع تبلیغ و تلقین سعی میکردند ، مسوولیت تخریب قانون اساسی و نهضت دیموکراسی را در افغانستان به عهده دیگران اندازند و به اصطلاح تیرخود را رهاکنند و کمان خویش را پنهان نمایند . در حالی که سراین رشته بدست شبکه های روسی بود و همه مردم می دانستند و بچشم خود تماشای می کردند که عامل اصلی این فتنه و آشوب در پوهنتون و معارف ، خود ایشان بودند و لاغیر!

بهرصورت ، در اثر اعلامیه ای که ازان نام بردیم پوهنتون باز شد و شاگردان کم کم به صنوف خویش رفتند . لیکن درس ها بازم بصورت منظم پیش نمی رفت و شبکه هائی در داخل و خارج از دانشگاه می کوشیدند فضا را کماکان برافروخته و متشنج نگاه دارند . انگیزه و بهانه ای که این افراد و گروهها به آن استناد می کردند ، مداخله پولیس به حریم دانشگاه و حمله به استادان و دانشجویان بود . زیرا تا آنروزها واقعه سوم عقرب کهنه و بی تاثیر شده بود و باید به حربه جدیدی متوسل می شدند .

در اثر ادامه تحریم درس و ناآرامی ها سرانجام حکومت تصمیم گرفت تارسماً پوهنتون را به بندد و بنابراین از شاگردانی که در پوهنتون اعاشه و اباته می شدند خواست تالیلیه های خود را ترک گویند و بخانه های خود برگردند . تقریباً یکماه بعد لیسه های مرکز نیز مسدود و تعطیل گردید و این بلا تکلیفی تانیمه عقرب ۱۳۴۸ و اوایل نومبر ۱۹۶۹ ، ادامه یافت . در اخیر سال هم ، محصلین از آنچه نخوانده بودند ، به اصطلاح امتحان دادند و بیک صنف بالاتر ارتقا کردند .

ادامه روابط خارجی و بقیه جریانات

بارویکار آمدن حکومت جدید در پاکستان مناسبات دو کشور تقریباً عاری از خشونت بود و این وضع نیز تا حدودی به چگونگی روابط فرمانروای جدید پاکستان با روس ها ارتباط داشت . زیرا بارها تجربه شده بود که هرگاه حکومت پاکستان طبق میل و منافع روس ها رفتار می کرد ، اصلاً مسئله و مشکلی مطرح نمی شد و برعکس اگر فرمانروائی در برابر منافع و مصالح کشورش نسبت به خواست روس ها بی میلی نشان میداد ، در آنصورت تحریکات و تخریبات آغاز می یافت و رادیو و جراید سرکاری کابل هم به آن همنوائی میکردند .

هنگامی که یحیی خان قدرت را در پاکستان بدست گرفت در فکر آن شد تا با برقراری مجدد روابط با امریکا و بهبود بخشیدن مناسبات با افغانستان فرصت از دست رفته و اشتباه

گذشته را جبران کند و بهمین سبب در اواخر ماه می ۱۹۶۹ = جوزای ۱۳۴۸ ، از امریکا خواست تا از تحریم سلاح خود علیه پاکستان دست بردارد و همچنان از افغانستان تقاضا کرد تا باین کشور روابط برادری و نزدیکی و همکاری داشته باشد .

در ۲۵ ماه می = ۴ جوزا وزیر خارجه امریکا (راجرز) وارد کابل شد و راجع به امکان کمک های امریکا و سهم گیری این کشور در پروژه های انکشافی افغانستان باشاه و اعتمادی مذاکره نمود . ولی هیچکس ندانست که سیاست مردان افغانستان در برابر این آمادگی امریکا چه تصمیم گرفتند و چه کردند .

یکروز بعد از وزیر خارجه امریکا ، کاسگین صدراعظم روسیه به افغانستان آمد و با شاه و صدراعظم مذاکرات و ملاقات هائی انجام داد . وی در دعوتی که شام ۲۶ می = ۵ جوزا ، از طرف اعتمادی ترتیب یافته بود سخنانی ایراد کرد و گفت:

«ما همیشه بخاطر خواهیم داشت که پایه های دوستی و روابط حسن همجواری بین هر دو کشور ما از طرف لینن موسس دولت شوروی و دوست بزرگ ملل مشرق زمین و از جانب رجال برجسته افغانستان در دوره مبارزه در راه استقلال گذاشته شده است . امروز ملل ما اساس و دلایل کاملی دارند که این سالگره (۱) را با جلال و شکوه تمام جشن گیرند .

تجارب نیم قرن همکاری اتحاد شوروی و افغانستان سخنان لینن را درباره اینکه بابرقراری روابط دیپلوماسی دایمی بین دولت های کبیر ما امکانات وسیعی برای مساعدت و تعاون مشترک برضد هرگونه تجاوزات درندگان اجنبی نسبت ، به آزادی و دارائی دیگران فراهم خواهد شد تائید گردید .»

بهمین منوال موصوف از نزدیکی و دوستی افغانستان و روس بحیث نمونه و سرمشق همزیستی مسالمت آمیز و بی شائبه ، یاد کرد و اظهار داشت:

((این سرمشق در اوضاع بین المللی کنونی زمانی که قوای امپریالیزم ، استعمارنو و شوونیسم ، عظمت طلبانه سعی دارند بهر وسیله که شده مبارزه در راه آزادی ملل و استقلال ملل مشرق زمین را مختل ساخته مانع تحکیم صلح و امنیت عمومی گردند ، حایز اهمیت مخصوصاً بزرگ می باشد .))

ولی روزگار قبلاً به اثبات رسانیده بود که برای ملل شرق و آزادی و استقلال آنان دشمن تر از لینن کسی نیست ، وگذشت ایام بازهم ثابت کرد که درنده تر و جانی تر از روس کشور و مردمی در صحنه هستی وجود ندارد . و استعمار و توسعه طلبی در قرن بیستم جز خصلت روسی ، در هیچ قومی بمشاهده نمیرسد . و معلوم نیست این قوم کذاب و بی حیا و محیل ،

۱ - اشاره به پنجاهمین سالگرد استقلال افغانستان است که در ۲۷ می سال ۱۹۱۹ حاصل شده بود .

اینک چگونه این حرفهای خود را که نیم قرن آنرا در گوش زعمای افغانستان زمزمه کردند ، به هیچ می انگارند و از تضاد قول و عمل خود خجالت نمی کشند؟؟
در واقع دوستی روس با افغانستان سرمشقی از خیانت و غداریست که باید کشور های جهان از آن عبرت گیرند و از نزدیکی و همکاری با این آدم کشان عصری و درندگان متمدن دوری جویند!!

بلی! تا وقتی که خوشباور و خوشباوری در جهان وجود دارد ، روس ها به فریفتن بشریت و جنایات خود در روی کره زمین ادامه میدهند و این چیز است که در خون شان عجین شده است و جز بامرگ و نیستی آنان از بین نخواهد رفت!!

کاسگین بتاريخ ۲۸ می = ۷ جوزا در مراسم افتتاح فارم غازی آباد ننگرهار و بتاريخ ۲۹ می = ۸ جوزا در مراسم افتتاح رسمی پولى تخنیک کابل اشتراک ورزیده و همه جا حرفها و بیانیه های مشابهی ایراد نمود .

در اعلامیه مشترکی که بتاريخ ۳۰ می ۱۹۶۹ = ۹ جوزای ۱۳۴۸ منتشر شد دو طرف به معاهده تاریخی ۲۸ فبروری ۱۹۲۱ م و معاهده مورخ ۲۲ سرطان ۱۳۱۰ = ۲۴ جون ۱۹۳۱ ، اشاره کردند و آنرا اساس و پایه دوستی دو کشور توصیف نمودند ، (در حالی که معاهده سال ۱۹۲۱ م را روس ها خود قبلاً نقض کرده بودند و در مباحث گذشته ازان یاد کردیم)

همچنان دو طرف به ادامه همکاری ها اصرار ورزیدند و فیصله بعمل آمد تا کمیسیون مشترکی در زمینه تاسیس یابد .

درباره مسایل بین المللی جز موضوع ویتنام و شرق میانه مطلب تازه ای وجود نداشت و در پایان اعلامیه از شاه و صدراعظم دعوت گردید تا از روسیه باز دید نمایند . (۱)
روزنامه ها و جراید کابل آمدن کاسگین را به گرمی استقبال کردند و بانشر مقاله ها و سرمقاله ها مناسبات روس و افغانستان را ستودند . آری! دران ایام یک بوتل «ودکا» کافی بود تا بعضی قلم بر کفان حرفه ای و سرکاری احساس و وجدان و منافع ملی خود را ته پابگذارند و وطن و مرم و مصالح کشور را به هیچ انگارند . من که کارمند وزارت اطلاعات بودم و از مدت ها قبل مطبوعات و مردمش را می شناختم ، کسانی را می دیدم که در یک حبیب عکس نکسن را داشتند و در جیب دیگر تصویر بریژنیف را . در بالای میزشان نقشه و بیرق امریکا بود و بر روی دیوار اطاق دفتراهای شان پرچم روسی . و همینگونه افراد سالها مطبوعات را در انحصار خود داشتند و هیچ وزیر و صدراعظمی هم نمیتوانست آنان را برکنار کند .

۱ - درباره سفر کاسگین و مسایلی که گفته آمد رجوع شود به: مناسبات افغانستان و شوروی ، اسناد شماره ، ۱۷۷ تا ۱۸۴ ،

واقعاً مطبوعات کشور چهره مسخ شده و شرم آوری داشت و گردانندگان مطبوعات هر سخت کوش و سخت گیری را هم از صدراعظمان و وزراء بامهارت عجیبی مهار میکردند و دست هایی هم از پشت پرده هریک را حمایت می نمود، و بی خصلت ترین افراد ناشر افکار و اندیشه مردم بود. از یکسو سوانح افراد خانواده شاهی را می نوشتند و از سوی دیگر از سفارت روس جایزه هنری لینن را دریافت می داشتند!!

البته مطبوعاتی های بامسلک، وطن دوست و باشخصیت و با عقیده نیز وجود داشتند که پیوسته در معرض اذیت و آزار بودند و حتی بعضاً به محاکمه کشانیده شدند مسلماً تاریخ از هر گروه بگونه ای که بود یاد می کند و برزشتی ها و زیبایی ها داوری مینماید.

سه روز بعد از مسافرت کاسگین، بتاريخ اول جون ۱۹۶۹ = ۱۱ جوزای ۱۳۴۸ پروتوکولی توسط دکتر عبدالخالق رئیس موسسه هوا شناسی و سفیر روس در کابل به امضاء رسید و به اساس آن اقامت ۸ نفر کارشناسان روس و یک نفر ترجمان آنها که طبق پروتوکول مورخ ۲۳ جنوری ۱۹۶۲ بین روس و افغانستان، به کشور ما آمده بودند، برای مدت ۴ سال دیگر تمدید شد.

اصلاً موسسه هوا شناسی افغانستان بیک نفر از این کارشناسان روسی هم احتیاجی نداشت و ساحه کار و فعالیت آن در محدوده ای بود که خود افغان ها میتوانند آنرا بخوبی انجام دهند. ولی روس ها برای ادامه اقامت جاسوسان خود و مکیدن خون ملت مظلوم افغانستان در فرصت های لازم چنین پروتوکول هائی را بالای مقامات افغانی تحمیل میکردند و هیچکس علیه آن عکس العمل نشان نمیداد.

مهمتر از همه آنکه در ماده ۴ پروتوکول یادشده، شرایط و سخنانی جلب نظر می کند که در آن ماهیت همکاری روس و خیانت و جنایت این سوسیال امپریالیزم شرق در افغانستان بخوبی تمثیل شده است، و آن این است:

((طرف افغانی برای متخصصین و ترجمانان شوروی که در پروتوکول هذا پیش بینی شده است، دفتر کار و وسایل نقلیه برای مسافرت رسمی و ماکولات در داخل افغانستان بمصرف خود تهیه و تاءمین خواهد کرد و همچنان برای متخصصین و ترجمانان شوروی و اعضای فامیل شان هم در محل وظیفه وهم در وقت مسافرت رسمی در داخل افغانستان محل رهائش مجهز بامبل و تمام وسایل بود و باش بشمول یخچال ها، بادپکه و معاونت طبی بشمول بستری نمودن در صورت لزوم تهیه و تاءمین خواهد کرد. (۱)

واقعاً در تاریخ مناسبات کشور های جهان، استعماری تا این حد مفتضح و بی شرمانه سابقه ندارد و خواننده خود میتواند حدس بزند که قرار دادها و موافقت نامه های دیگر روس از چه قرار بود و کشور ما چگونه در کام روس ها فرو رفت، و این قوم خاین تا کجا هستی

ودارائی افغانستان را به یغما برده اند و تاچه حد به سرنوشت مردم مابی اعتنائی شده است!!
 این غداران تاریخ باوجود آنکه تمام قرضه های خود را بنام معاش و مصارف کارشناسان روسی و سامان ولوازم کهنه و زنگ زده خود محاسبه می کردند و برای کمترین روس بیشترین معاش و مصرف اختصاص داده می شد، بازهم مصارف اضافی دیگری بشمول مبل و یخچال وسیر و سیاحت و تداوی خود و فامیل های خود را بالای افغانستان می قبولانیدند و هرکاری که سفیر روس میخواست انجام شود، مسوولین امر به آن لبیک می گفتند.

شبکه های خارجی روس هم کمتر از ارتباطات درونی کشور نبود و مخصوصاً هند و خانم گاندی در اجرای نقشه های کرملن و عملی شدن برنامه های آن نقش مهمی ایفا میکرد، چنانکه اینک پسرش آنرا انجام میدهد.
 روی این همکاری و اهداف مشترکی که بین دهلی و مسکو در ارتباط با افغانستان و منطقه وجود داشت، هرگاه در افکار و اذهان زعماء و مردم افغانستان راجع بروس ها و نفوذ شان در کشور ما سوال هائی ایجاد می شد یا مسکو میخواست طرحی را در میان گذارد و آنرا جنبه عملی بخشد، خانم گاندی بحیث متمم فعل، خود را می آراست و دست خنائی اش در طبع و تصمیم دولت مردان افغانستان اثرات قابل ملاحظه ای وارد می کرد.
 او که دران ایام ازطراوت و ملاحظت بیشتری برخوردار بود و حرفهای سیاست از لب های مذاپ آلودش رنگ و کیفیت خاصی داشت، به سهولت میتوانست همه را افسون کند و در تقویت پایه های روس در افغانستان کمک نماید.

به اساس آنچه گفته آمد، وی چند روز بعد از سفر کاسگین بتاريخ ۴ جون = ۱۴ جوزا بکابل آمد و با شاه و اعتمادی مذاکرات مفصل و طولانی بعمل آورد. هدف او در این سفر آن بود تا افغانستان را بار دیگر به بهانه مجهز شدن پاکستان توسط سلاح امریکائی تحریک نماید و بصورت غیر مستقیم زعمای کشور ما را به روس گرائی بیشتر تشویق کند. و اتفاقاً این نقش خویش را همیشه و خیلی ماهرانه و موفقانه عملی می نمود.

خانم گاندی در تمام دوره کار خود، تقویت نظامی پاکستان را بوسیله امریکا شعار خویش قرار داده بود و این مهمترین وسیله و بهانه ای بشمار می آمد که او میتوانست در قبال آن، هم ملت هند را از حقایق بدور نگه دارد وهم درد سرهائی برای پاکستان بوجود آورد.
 همزمان با آمدن گاندی و کاسگین به افغانستان موضوع «دفاع امنیت آسیائی» که از طرف روس عنوان شده بود، در جراید خارجی انعکاس یافت و اغلب توسط نشریه های وابسته بروس دنبال می شد. روس ها در دنبال این پیشنهاد میخواستند ممالک آسیائی بخصوص هند و ایران و پاکستان و افغانستان را بزعم خودشان از خطرات خیالی ای که کرملن تصویر کرده بود، بر حذر دارند و به این بهانه بتوانند همه را در زیر پوشش اهداف نظامی خویش در آورند. و در نتیجه همان کاری را انجام دهند که امروز باصرف میلیارد ها دولا

وتوسط «میگ» و تانک و راکت و گازهای زهدار و قتل عام میلیون ها مسلمان در افغانستان انجام میدهند .

اما حکومت افغانستان تلویحاً آنرا رد کرد و اعلان نمود که در هیچ پیمان نظامی داخل نمیشود ، و اینکار خلاف توقع هم نبود . زیرا مسئله بیطرفی افغانستان وحیثیتی که ظاهراً تحت این نام بدست آمده بود ، لطمه می دید و افکار عامه نیز در برابر آن شدیداً حساسیت داشت .

پروتوکول شناسایی اسناد تحصیلی و درجه های علمی

بتاریخ ۱۵ جوزای ۱۳۴۸ = ۵ جون ۱۹۶۹ پروتوکولی بین پوهاند فضل ربی پژواک رئیس پوهنتون والکزاندروف سفیر روس در کابل به امضاء رسید که متن آن این است:

((پروتوکول معادلت اسناد تحصیلی متوسط ، مسلکی ، عالی و درجه های علمی دولت پادشاهی افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی بمنظور انکشاف و تحکیم مزید روابط دوستانه در ساحه علوم و فرهنگ بین دولت پادشاهی افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی . طرفین موافقت مینمایند تا اسناد تحصیلی و درجه های علمی ذیل هر دو کشور را معادل یکدیگر بشناسند .

اول

شهادت نامه دوره اول ثانوی (نه سال) دولت پادشاهی افغانستان ، باتصدیق نامه دوره متوسط غیر کامل (۸سال) اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی .

دوم

شهادت نامه دوم ثانوی (۱۲ سال) دولت پادشاهی افغانستان ، باشهادت نامه ختم تحصیلات متوسط (ده ساله) اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی .

سوم

دپلوم مکاتب تخنیکی یا دارالمعلمین کابل یا موسسات تعلیمی مشابه دولت پادشاهی افغانستان که دوره تحصیل آن کمتر از ۳ سال نبوده و با سویه تعلیمی موسسات تعلیمی فوق مطابق باشد، بادپلوم های موسسات تعلیمی اختصاصی متوسط (تخنیکم ها و موسسات معادل اتحاد شوروی سوسیالیستی) .

چهارم

دپلوم های لیسانس دولت پادشاهی افغانستان که بعد از ۴ سال تحصیل داده می شود ، با دپلوم هائی که توسط موسسات تعلیمات عالی اتحاد شوروی سوسیالیستی و فارغ التحصیلان بعد از چهار سال تحصیل و گذراندن امتحان دولتی (بدون دفاع تیسس) داده می شود .

پنجم

دپلوم هائی که توسط موسسات تحصیلات عالی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی

برای فارغان بعد از ختم لا اقل پنج سال تحصیل موفقانه و گزراندن تیسس داده می شود، با دیپلوم ماستری اتباع دولت پادشاهی افغانستان . (ماستری در علوم، ماستری در هنر و آرت) .

ششم

دیپلوم دکتوری طب دولت پادشاهی افغانستان (در حالی که حق معالجه مستقل را داشته باشد) با دیپلوم هائی که در ختم دوره تحصیل موسسات عالی طبی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی داده می شود و دوره تحصیل آن از پنج سال کمتر نبوده و موفقیت در آن منوط به گذراندن امتحان دولتی باشد .

هفتم

دیپلوم کاندیدات ناوک (علوم) که از طرف اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی داده می شود با دیپلوم دکتورای فلسفه (پی . اچ . دی) ، مشروط بر اینکه داوطلب قبلاً دیپلوم ماستری یا معادل آنرا بدست داشته و حداقل در دوره «اسپرانتوری» سه سال تحصیل و تحقیق نموده و تیسس کاندیدات ناوک (علوم) را موفقانه دفاع کرده باشد .
تبصره:

- ۱ - حق شمول در موسسات مسلکی تعلیمی دولت پادشاهی افغانستان و اتحاد شوروی به اساس اسنادی صورت میگیرد که مطابق مواد یک و دوی این پروتوکول باشد .
- ۲ - حق شمول در موسسات عالی تعلیمی دولت پادشاهی افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی به اساس اسنادی صورت میگیرد که مطابق ماده دو و سه این پروتوکول باشد .
- ۳ - حق شمول اسپرانتوری در موسسات عالی تعلیمی دولت پادشاهی افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی به اساس اسنادی صورت میگیرد که مطابق ماده پنج و شش این پروتوکول باشد .

این پروتوکول که دارای هفت ماده و سه تبصره میباشد بتاريخ ۱۵ جوزای ۱۳۴۸ مطابق ۵ جون ۱۹۶۹ در دو نسخه به لسان های دری و روسی در شهر کابل به امضاء رسید و هر دو متن دارای اعتبار مساوی است . (محل امضاها) (۱)

این پروتوکول که باید آنرا ((ناشناسایی و نابرابری اسناد تحصیلی و درجه های علمی)) بنامیم بحدی ظالمانه و ماهرانه ترتیب یافته بود که روس ها به استناد آن نرس های خود را بنام دکتر طب در افغانستان میفرستادند و کارگران راه آهن مسکورا بحیث متخصص و کارشناس معرفی می نمودند و هیچ مرجعی هم حق تردید و اعتراض نداشت .
اصلاً این تبعیض و تفریق بخاطر آن بود که درس روسی و تحصیل در روسیه از اعتبار

و امتیازی برخوردار باشد و جوانان در رفتن بروسیه تشویق گردند ، چنانچه بسیار جوانان را از صنوف پائین مکاتب ولیسه ها بروسیه بردند و پس از مدتی دپلومی به گردنش آویختند و بکابلش فرستادند . که این عمل رقابت و گرایش خاص دانشجویان افغانی را جهت رفتن بروسیه برانگیخت و همه ساله تعداد زیادی از جوانان و نوجوانان ما بروسیه برده می شد حتی در سال های اخیر دوره شاه کار بجائی رسیده بود که روس ها خودشان از میان کاندیداها انتخاب می کردند و مسلماً این انتخاب براساس شناختی انجام می شد که لست آنان قبلاً از طرف همکاران روس و دستگاههای استخباراتی اش از پوهنتون و مکاتب تهیه میگردد .

برای روس ها درس و تحصیل محصلان افغانی و سویه و عدم سویه مطرح نبود . آنچه ایشان میخواستند به جوانان افغانستان بیاموزند ، درس الحاد و ایدیولوژی کمونیزم بود و هرکه آنها می پذیرفت سند و مدرک تحصیلی روی دستش گذاشته می شد . البته در این میان عده ای از جوانان و تحصیل کردگان افغانی بودند که باحفظ هویت و اصالت اسلامی و افغانی خود ، تحصیلات علمی شان را در شهرهای مختلف روسیه به اكمال رسانیدند و اینک اکثر آنان در زمره مجاهدین و مهاجرین قرار دارند ، و بحیث عناصر صالح و مفید در خدمت عقیده ، وطن و مردم خود هستند .

موافقت نامه باستان شناسی

چون در سایر امور متعلق به کشور ما اعم از سیاست و اقتصاد و سرک سازی و عمرانات و معادن و نفت و گاز و هوا شناسی و نظامی و فرهنگی و غیره ، روس ها کارها و برنامه های خود را انجام دادند و همه چیز را در حیطه صلاحیت و اقتدار و انحصار خود در آوردند ، بحکومت افغانستان پیشنهاد کردند تا در کنار دریای آمو و پنج تحقیقات باستان شناسی بعمل آید . زیرا ممکن است با اعمار فابریکه های برق در آینده ، حوزه های باستانی نواحی مذکور زیر آب شود . در حالی که ساحل آمو و پنج اصلاً فاقد آثار باستانی بود و هیچ علایم و قراینی وجود نداشت که تحقیقات باستان شناسی در آنجا بعمل آید . اما از آنجا که تحقیقات باستان شناسی در شمال افغانستان ، اغلب مدت ها قبل بوسیله باستان شناسان فرانسوی و بعضی کشور های دیگر شروع شده و آثار گران بهائی بدست آمده بود ، حقه بازی روس ها و پیشنهاد آنان تمهیدی محسوب می شد تا بدان وسیله کار باستان شناسی را نیز تدریجاً در انحصار خود در آورند و دست دیگران را کوتاه سازند . چنانچه در فقره (۵) موافقت نامه ای که بتاريخ ۳ نومبر ۱۹۶۹ = ۱۲ عقرب ۱۳۴۸ با مدیریت عمومی باستان شناسی و حفظ آبدات تاریخی وزارت اطلاعات و کلتور به امضاء رسانیدند ، تذکر داده بودند که:

((هیئت تحقیقات خود را نخست در منطقه کنار دریای پنج که زیر بند خواهد آمد آغاز خواهد کرد، بعد از تکمیل آن بدیگر ساحات (بعد از موافقت مدیریت عمومی باستان شناسی و حفظ آبدات تاریخی افغانستان) خواهند پرداخت (به استثناء نقاطی که قبلاً حفریات شده یا اینکه تحت حفاری هیئت های دیگر است) . این تحقیقات ماهیت امتیازی ندارد)) (۱)

متأسفانه همینطور هم شد و باوجودی که مدیریت عمومی باستان شناسی و حفظ آبدات تاریخی وزارت اطلاعات و کلتور، شرایط و پیش بینی های لازم و مقتضی را در موافقت نامه گنجانیده بود، روس ها در سال های بعد بخصوص در دوره جمهوری محمد داود خان، سایر حوزه های مهم باستان شناسی شمال کشور را تحت تصرف خود در آوردند و گنجینه های سرشاری را باخود بردند که مجسمه های طلایی و مسکوکات طلایی «طلاتپه» یکی از آنجمله بود .

گریچکو و اکنیو در کابل

در تابستان ۱۳۴۸ ه. ش شایعاتی توسط شبکه های جاسوسی روس و گماشتگان آن در کابل پخش گردید که پاکستان بوسیله امریکا و سلاح و مهمات نظامی آن تجهیز می شود . هدف از این تبلیغات آن بود تا روس ها بهانه ای بدست آرند و نفوذ نظامی خویش را در افغانستان وسعت بخشند .

در گرما گرم این شایعات، اوایل ماه جدی، مارشال گریچکو وزیر دفاع روسیه وارد کابل شد و در حالی که کنفرانس سران اسلامی در رباط سرگرم جلسات و رسیدگی بمشکلات و گرفتاری های عالم اسلام بود، وی با مقامات افغانی به مذاکره نشست که مسلماً موضوع مذاکرات او بر حذر داشتن رهبران افغانستان از تقویت نظامی پاکستان وسرا زیر شدن سلاح و مشاور بیشتر روس در کشور مابه این بهانه بود .

مارشال روسی در این سفر از «تطبیقات» عسکری در ساحه پلچرخ دیدن کرد و بنام مشاهده فارم غازی آباد، نقاط سوق الجیشی و مهم نظامی را در مرزهای شرقی مطالعه نمود .

روس ها ضمن تحمیل و تطبیق هدف ها و برنامه های خود در افغانستان، سعی میکردند با این نوع تبلیغات و حرکات سیاسی و نظامی، پاکستان را نیز تهدید کنند و از نظر روانی بروی فشار وارد نمایند تا در خاطر خواهی مسکو هم مضایقه نکند .

تقریباً پانزده روز بعد از مسافرت وزیر دفاع روسیه، بتاريخ ۶ جنوری ۱۹۷۰ مطابق ۱۶ جدی، سایروس اکنیو معاون رئیس جمهور امریکا در راه سفر به کشور های آسیائی و مطالعه امکانات کمک به این کشور ها وارد کابل گردید تا با مقامات باصلاحیت افغانستان

نیز مذاکره کند • ولی در کابل خلاف تمام ارزش ها و سنن اسلامی و ملی افغانستان ، نسبت به اوبی حرمتی کردند و موترش راحین عبور از جاده میدان هوایی باتخم های گندیده ملوث نمودند • در حالی که اعتمادی خود درکنار او نشسته بود و به این بی رسمی ها تهاشا میکرد •

گرچه عاملین اینکار پرچمی ها و خلقی ها بودند ، اما در بین مردم شایع شد که چنین عملی بدستور و اجازه و مشورت مقامات دولتی و حتی ذریعه پولیسان بدون «یونیفورم» صورت گرفته است ، تا تلویحاً چنان و انهایند که ملت افغانستان در برابر امریکا حساسیت دارد •

حقیقت امر را خدا می داند که چه کسی در اینکار مخفیانه نقش بازی کرد ، اما از نظر عقلی با اینکه کمونست ها به این عمل دست یازیدند ، موافقت حکومت نیز محسوس بود • زیرا اگر خلاف آن و خود سرانه چنین کاری را انجام میدادند ، دلیلی نبود که تنها از تخم گندیده استفاده شود و بس • مخصوصاً که در حالت هیجانی و احساسات بکار بردن سنگ و کلوخ و هر نوع وسایل دیگری امر عادی و طبیعی است ، واحساسات کنترل شده و حسابی جز از طریق شبکه های دولتی امکان پذیر نیست •

انگیزه این عمل علاوه برآنچه گفته آمد ، فراهم ساختن خشنودی روس ها و مزدوران شان بود و چنانچه بعداً معلوم گردید و اغلب مردم در جریان قرار داشتند ، بپرک شب ها درخانه ییلاقی اعتمادی (قرغه) باوی مجلس و مذاکره می کرد و بهمین دلیل و امثال آن بود که پرچمی ها در دوران صدارت اواز آزادی عمل ، بیشتر برخوردار بودند •

بهرحال اکنیو درباره ادامه همکاری های اقتصادی و فرهنگی امریکا ، بااعتمادی مذاکراتی انجام داد و از سیاست بیطرفی افغانستان ستایش کرد (چه حماقت و خوشباوری؟) • به تعقیب این مسافرت و مذاکرات ، بانک انکشاف آسیائی کمک های خود را به افغانستان اعلام نمود •

اقتصاد بیمار و آشفته

در سالی که ازان گفتگو کردیم علاوه برمشکلات و نابسامانی های سیاسی و اجتماعی ، ناتوانی ها و نگرانی های اقتصادی نیز مردم و حکومت را آشفته حال کرده بود و همه کس از ادامه و فرجام آن بیمناک به نظر میرسید • اعتمادی در ارتباط با این مسئله ، شعار «جهاد ملی» را اعلان نمود و از مردم خواست در اعمار جامعه و رفع عقب مانی های کشور ، حکومت را یاری دهند • و برای این منظور یک شورای عالی اقتصادی را نیز تعیین فرمود تا مشکلات و مسایل را علماً ارزیابی نمایند و برای رفع آن بحکومت مشوره دهند •

باید گفت که اعتمادی همانند میوندوال و دکتر محمد یوسف ، قشر تحصیل کرده و جوان را بیشتر در امور مملکت بسیج کرده بود که میتوانستند خوب فکر کنند و نیکو تصمیم

بگیرند • اما مداخلات بیجا و بجای شورا و ارادهٔ دربار و تخریب و تحریک روس ها ، اغلب فیصله ها و برنامه ها را خنثی میکرد و هیچکس از آزادی عمل و اراده در چوکات کابینه و پائین تر آزان برخوردار نبود •

حقیقت امر آن بود که اساس و هستهٔ اقتصاد کشور در اثر قراردادهای یک جانبه و قرضه های کمرشکن روس و توريد کالاها و اجناس روسی که جبراً برحکومات افغانستان تحمیل می گردید ولی بعلت عدم قابلیت استفاده ، در تحویل خانه ها انباشته می شد ، بکلی از هم فروریخته بود و هیچ اقتصاددانی توانائی حل آنرا نداشت • ولذا تلاش در بهبود اوضاع اقتصادی افغانستان شبیه بیماری بود که تشخیص نشده میخواستند آنرا درمان کنند و مسلماً هر روز بدتر می شد •

اختلاس و رشوه و قاچاق در بدترین معیاری قرار داشت و استفاده جویی از نفوذ پارلمانی و دولت به این وضع نیرو می بخشید • هر که هر چه دلش میخواست انجام میداد و تا آنجا که درد سری برای حکومت بار نمی آورد کسی مانع کار کسی نمی شد • این همه لگام گسیختگی ها در تحت نام و شعار دیموکراسی انجام می یافت و ثروت اندوزی مفت کسانی بود که خدا ، وطن و مردم را به هیچ می انگاشتند و راه و رسم آنرا به نیکوئی میدانستند • خلاصه که بی پروائی و روز گذرانی اکثر مسوولان امور و عدم شناخت اساس و پایه ناهنجاری های اقتصادی و گرایش مردم به سود جوئی و زر اندوزی و خود پروری و در راس همهٔ آن برنامه ها فعالیت های تخریبی روس ، هرگز مجال نمی داد تا اقتصاديون و شورای عالی اقتصادی بتواند کاری از پیش برد و یا برفع معضله ای نایل آیند • و بنابراین در سالی که تا اینجا مورد گفتگوی ما بود ، با همه حرف ها ، شعارها ، واعلامیه ها ، عملاً کار عمده ای انجام نیافت •



سال ۱۳۴۹ هـ ش یا سال بحرانی و پرغوغا

سالی که از آن گفتگو می کنیم از لحاظ آمد و شد سران کشورها و دریافت کمک و قرضه ها پر بارترین سال است، ولی از لحاظ جریانات سیاسی و اجتماعی مشکل ترین و بحرانی ترین آن . اما رویهمرفته جریان اوضاع به نفع روس و بمیل این کشور بود و حوادثی پیهم اتفاق افتاد که شرح آن تاریخ وار در زیر ارائه می شود .

بتاریخ ۳۰ حمل = ۹ اپریل ۱۹۷۰ نوراحمد خان اعتمادی صدر اعظم، هدایت داد تا ضرورت و بکار انداختن یک دستگاه تصفیه نفت به ظرفیت روزانه یکنیم میلیون تن مطالعه گردد . بعضی از کشورها آمادگی خود را در انجام این پروژه اظهار نمودند، ولی روس ها که فکر اشغال افغانستان را در سر داشتند، هرگز به اینکار تمایل نشان ندادند و از اقدام و درخواست سایر کشورها نیز بدلیل آنکه نباید در مجاورت مرزهای روس کشور های دیگر مشغول کار باشند، جلوگیری و ممانعت کردند .

فتنه جریده پرچم و حادثه ناگوار مسجد پل خشتی

در ۲۲ اپریل = ۲ ثور، جریده پرچم ارگان نشراتی حزب «پرچم» بصورت فوق العاده و در ۱۲ صفحه به نشر رسید که تمام صفحات آن به تجلیل از سالگرد لینن و عکس ها و تصاویر و زندگی او اختصاص داشت و اشعاری هم در مدح و ستایش این بنیان گذار جنایت و آدم کشی بچشم می خورد که تا آنروز در مطبوعات افغانستان چاپ نشده بود .

گرچه روز نامه های سرکاری و بعضی جراید شخصی دیگر نیز همه سال مخصوصاً در تجلیل سالگرد انقلاب اکتوبر، عکس ها و تصاویر لینن را خیلی بزرگتر از «پرچم» چاپ می کردند و سر مقاله ها و مقالات پرآب و تابی در زمینه نشر می نمودند، مع هذا اشعار مدحیه جریده پرچم و شعار کفر آگین «درود بر لینن»، عمده ترین انگیزه ای بود که خشم و هیجان عمومی را علیه آن بر افروخت و حکومت مجبور گردید مصادره اش کند .

علمای دینی و جوانان مسلمان (مربوط به نهضت اسلامی پوهنتون کابل) که عمق و ماهیت و منشاء این حرکت ضد اسلامی را بخوبی درک می کردند، نسبت به نشریه پرچم شدیداً عکس العمل نشان دادند و تظاهرات وسیع و دامنه داری را براه انداختند .

علما و روحانیون که بعضاً از ولایات دیگر بمرکز آمده بودند تقریباً ۴۳ روز مسجد پل خشتی را سنگر تجمع و تبلیغات خود قرار دادند و سعی کردند مردم را از سیر و شیوع

کمونیسم و جریان نامطلوبی که اسلام، وطن و هستی افغانستان را تهدید میکرد، آگاه سازند و توجه شان را برای جلوگیری از این فتنه معطوف دارند. مردم هم در کمال اخلاص به سخنان ایشان گوش میدادند و هریک فراخور احوال خویش باتهییه و تقدیم غذا و لباس آنان را پذیرائی میکردند.

امادر همین احوال تعدادی از گماشتگان روس و کمونسست هادر صف علما و روحانیون مبارز رخنه کردند و تبلیغ و انتقاد را عمدتاً متوجه سلطنت ساختند و به این ترتیب بهانه ای بدست دولت دادند تا در موضوع مداخله کند و جریان را بهم زند. چنانکه دارو دسته تره کی خود به این موضوع اعتراف می کنند و می گویند:

((حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بر طبق هدایت رهبر محبوب خویش (تره کی) در جمعیت ملایان، علمای وطن پرست را طوری تنظیم ساخت که نوک تیز این تبلیغات ارتجاعی متوجه فسادهای سلطنت گردد. بمحض اینکه تاکتیک های حزب خلق کارگر افتاد، سلطنت مجبور گشت که پس از ۴۳ روز جلو اجتماعات را در مسجد پل خشتی بگیرد)) (۱)

واقعاً پس از ۴۳ روز بتاريخ ۴ برج جوزا، نظامیان و پولیس مسجد پل خشتی را محاصره کردند و شب هنگام بداخل مسجد یورش بردند و پس از آنکه علم مبارک را پاره پاره کردند و ته پا انداختند، علما را به ضرب دنده های برقی، سوار موترها نمودند و همه را بولایات دور دست انتقال دادند.

این اقدام ننگین علیه علما و موسفیدان افغانستان، نفرت مردم را در برابر حکومت افزایش داد و از آن تاریخ به بعد درگیری بین مسلمانان و کمونسست ها وضع خشن تری بخود گرفت.

راه یابی و نفوذ افراد گماشته شده در بین علما و دگرگون ساختن احوال در مسجد پل خشتی بوسیله آنان، از باور به دورنیست، زیرا در جریان ده سال جهاد نیز دیدیم و شنیدیم که ده ها افراد و عناصر گماشته شده از باند های پرچم و خلق، به حریم سنگرها و دفترهای جهاد راه یافتند و سعی کردند لبه تیغ تبلیغات و نشرات و هدف گیری را از روس و جنایات روسی، بسوی دیگری متوجه سازند و با ایجاد درگیری های بی معنی و دامن زدن به کین توزی ها و اختلافات و تفرقه افگنی بین مجاهدین، روس و مزدورانش را در راه نیل به هدف یاری دهند.

بهرحال بی حرمتی به علماء در مسجد پل خشتی، سر آغاز فتنه و فاجعه ای بود که سیر کمونیسم را در افغانستان سرعت و وسعت بخشید و فعالیت روس و شبکه هایش را بیش

از پیش تضمین نمود و عاقبت بجائی رسید که همه دیدیم و شنیدیم .

هر که در پایان کاری ننگرد

عاقبت روزی پشیمانی خورد

وقایع دیگر

اواسط ماه ثور هنگامی که علیه نشریه پرچم و کمونست ها در کابل ناآرامی و تظاهرات جریان داشت ، اعلان شد که تمام ولایات افغانستان بوسیله کارشناسان روسی از نظر هایدرولوجی و جیوالکتریکی مطالعه و «سروی» می شود . این موضوع در حقیقت شعاری بود که روس ها بار بار و در هر دوره ای آنرا عنوان و اعلان میکردند و یکی از وسایل زمینه سازی های شیطانی کرملن و مهم ترین آن در افغانستان محسوب می شد . همزمان با آن اعلام گردید که بانک جهانی زراعت در کمک های خود به افغانستان ۵ میلیون دالر افزایش میدهد .

اوایل جوزا در اوج ناآرامی ها و تظاهرات و تحصن علما در مسجد پل خشتی ، خبری در جراید و رادیو نشر گردید که سیلونی در هرات و سیلوی دیگر در قندهار توسط روس ها اعمار میگردد . اقدام به اینکار جزء برنامه هائی بود که روس ها میخواستند هر چه زود تر در افغانستان انجام شود تا فردائی که در انتظارش بودند به کمبودی مواجه نگردند . اعلان پروژه های روسی یکی بعد دیگر در آن شرایط ، نوعی بی اعتنائی به تمنیات و خواست و عواطف مردم ، و دلجوئی و خاطر خواهی از روس ها محسوب می شد و ماهیت بی ماهیتی حکومت را آشکارا تمثیل می کرد که واقعاً تاءثر آور بود .

بتاریخ ۲۳ جوزا = ۱۳ جون ۱۹۷۰ ملک فیصل پادشاه عربستان سعودی بکابل آمد و باشاه و اعتمادی دیدار و مذاکره نمود . در اعلامیه مشترکی که پخش گردید ، دو طرف از جرگه سران دول اسلامی در رباط (۱۹۶۹م) و جرگه وزرای ممالک اسلامی (مارچ ۱۹۷۰) تائید و تمجید کردند و علاقه مندی خود را جهت برقراری روابط و همکاری های مادی و معنوی بین ممالک اسلامی اظهار فرمودند .

پادشاه عربستان سعودی کمک های خود را در ساحات فرهنگی ، اقتصادی ، برنامه های اسلامی و امور اوقاف ، بمقامات افغانستان وعده داد و مرکز تحقیقات اسلامی را در دانشگاه کابل (پوهنتون) تهداب گذاری کرد . تهدابی که هرگز عمارت نشد . بدنبال سفر ملک فیصل روس ها فوراً احداث سرک بندر حیرتان را پیشنهاد کردند و این پروژه که تنها کار خامه کاری و تسطیح آن ۲۲۴ میلیون دالر و ۶۶۴ هزار افغانی مصارف ایجاب میکرد ، به پول بیوه و بیچاره افغانستان و به نفع روس ها در جون ۱۹۷۰

سرطان، شروع گردید، و خبر آن هشت ماه بعد اعلان شد (۱) و این همان سرکی است که بعداً اسفالت گردید و برای حرکت تانک های روس آماده شد.

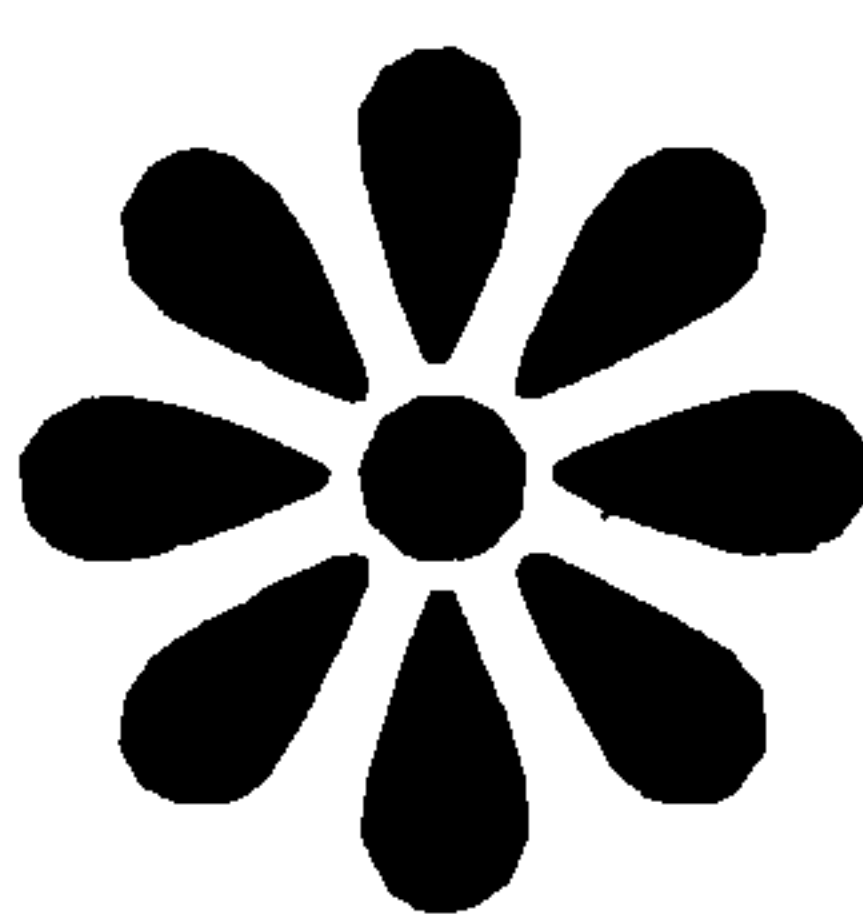
در ماه سرطان = جولای کارشناسان جاپانی که مشغول تحقیقات و مطالعات جیالوجی در افغانستان بودند، اعلام داشتند که در «کندلان» بزرگترین ذخیره مس وجود دارد که بابت بهره برداری از آن سالانه میلیون ها دالر نصیب افغانستان خواهد شد. اما از آن تاریخ تا حال که تقریباً هجده سال میگذرد، یک پول هم از همچو منابع طبیعی عاید افغانستان نشد و روس ها هرگز نگذاشتند که چنین اقدامی عملی گردد.

بتاریخ ۵ سنبله = ۲۷ اگست اعتمادی جهت اشتراک در سومین جلسه سران کشور های غیر متعهد عازم «لوساکا» شد و در سرراه خویش از مسکو دیدن نمود. مقامات روسی از وی پذیرائی کردند و بانشر مقاله ها و تبصره ها روابط روسیه و افغانستان را ستودند.

در همین ماه (سنبله) شاه و ملکه مشغول باز دیداز یوگوسلاویا و کشور های اروپای شرقی بودند و از آنجا بتاریخ ۲۹ سنبله وارد مسکو شدند و مدتی به استراحت پرداختند.

مسکو در آن روزگار برای زعامت افغانستان حیثیت خانه بیلاقی و استراحتگاه را داشت و روس ها هم بادرک این موضوع هرچند گاه یکبار برای مسافرت ایشان زمینه سازی میکردند تا برنامه های خود را در افغانستان بی درد سر و به سهولت انجام دهند.

بتاریخ ۲۱ میزان = ۱۳ اکتوبر دوره ۱۳ شورای ملی در غیاب شاه، توسط احمد شاه وکیل مقام سلطنت افتتاح گردید و عملاً بکار آغاز نمود. همزمان با این جریانات روس ها کمک هائی را در امور وترنری به افغانستان وعده دادند و حکومت برای جبران کمبود غله که در اثر خشک سالی عاید شده بود، قرارداد پنجاه هزار تن گندم را با روسیه به امضاء رسانید.



نابسامانی های فرهنگی

بهره برداری روس ها، نشر کاریکاتور در روز نامه اصلاح

و جریانات دیگر

اوضاع فرهنگی و نشراتی کشور نیز در سال ۱۳۴۹ ش وضع نامطلوبی داشت . بی بندوباری در نشریه های دولتی و نحوه برنامه های رادیو و مطالب و محتویات جراید و مجلات سرکاری همه بگونه ای بود که بازندگی مردم افغانستان کمتر تطابق میکرد و جز مشتی مقلد و بی خدایان معلوم الحال که میخواستند بتمام ارزش ها و سنن و معتقدات جامعه پشت پازده شود ، دیگران ناراض و شاکی بودند . کمونست ها و شبکه های شان می کوشیدند از آن هوا و فضا حد اکثر بهره برداری کنند و افکار و اهداف خود را آهسته آهسته در مطبوعات و رادیو منعکس سازند .

چاپ عکس های برهنه در بعضی از مجلات دولتی و نمایش فلم هائی که بعضاً باروحیه اسلام و فرهنگ ملی افغانستان مغایرت داشتند ، هر روز افزایش می یافت و بخوبی احساس می شد که دست نیرومندی از پشت پرده ، مطبوعات و کانون های آنرا رهنمائی و اداره می کند و هدف کلی زیر و رو کردن معیار ها و سنت هائی است که قرنهابا عقیده و ایمان مردم توأم و درخون ایشان عجین بوده است .

روی این برنامه های منظم و حساب شده در ماه عقرب ۱۳۴۹ = نوامبر ۱۹۷۰ کاریکاتوری بنام «مرد نه زنه» توسط سراج وهاج مامور وزارت اطلاعات و کلتور ترجمه و در روز نامه دولتی «اصلاح» به نشر رسید که بسیار تکان دهنده و تاءثر آور بود . این کاریکاتور که بعداً معلوم شد بوسیله صیهونست ها در یک مجله المانی طبع گردیده واز همان طریق به افغانستان وارد شده و در اثر تشبث و فعالیت صیهونست ها و کمونست ها بچاپ رسیده است ، جزبی احترامی و استهزاء و اهانت به رهبر اسلام ، هیچگونه انگیزه و دلیل و منطقی برای نشرنداشت . ولذا موجی از خشم و نفرت جامعه کابل را فرا گرفت و شورای ملی مجبور شد باصادر کردن فیصله نامه ای از دکتر محمود حبیبی وزیر اطلاعات و کلتور سلب اعتماد کند .

اعتمادی بجای آنکه از انجام چنان عملی در مطبوعات اظهار تاءسف کند و حکم مواخذه و محاکمه اشخاص مسوول را صادر نماید ، از دکتر محمود حبیبی حمایت کرد و به استناد این حکم قانون اساسی که : ((شورای ملی حق ندارد بصورت مشخص علیه یک وزیر

رای اعتماد و یا عدم اعتماد بدهد و باید چنین فیصله ای بصورت مجموعی درباره حکومت بعمل آید)) فیصله شورای ملی را رد کرد. اما در اثر فشار افکار عامه و مبارزات بی امان و پیگر مرحوم گهیخ و اصرار کمیته فرهنگی شورا و تظاهرات علما و دانشجویان مسلمان، بالاخره از وزیر اطلاعات خواست تا از عهده اش استعفا دهد.

درباره سید فقیر علوی مدیر روزنامه اصلاح و ناشر کاریکاتور مذکور که مسوول درجه یک قضیه بود، نیز کدام اقدام قانونی و مقتضی صورت نگرفت و حسب ایجاب دوره کار و ماموریتش به تقاعد سوق داده شد.

بتأسف باید گفت که در این دوره و بعضی از دوره های دیگر کمونست ها اغلب در مطبوعات حمایه و تربیه می شدند و حتی اگر یکی از آنان در دفتر عصبانی می شد و وظیفه را ترک می کرد، معاش او را بخانه اش میفرستادند و بطور کلی در سال های اخیر فقط نام شان در ادارات و حاضری وجود داشت ولی خود شان از صبح تا شام برای انجام امور حزبی در خارج از محیط ماموریت فعالیت میکردند.

در معارف نیز باندهای خلق و پرچم نفوذ فراوان داشتند و هیچکس نمیتوانست و یانمی خواست معلمان کمونست را ازلیسه ها و مکاتب خارج کند و یا مانع فعالیت شان گردد.

مقارن این آشفته حالی ها و عنان گسختگی های سیاسی و اجتماعی یک هیئت فرهنگی روس تحت ریاست معین وزارت تعلیمات عالی آن کشور وارد کابل شد و بتاريخ دهم دسمبر ۱۹۷۰ = ۱۹ قوس قراردادی درباره تبادل دانشجویان و استادان بین طرفین امضاء گردید. گرچه متن کامل این قرارداد مثل همیشه به اطلاع عامه نرسید لیکن مسلم بود که روس ها سعی میکردند تا همزمان باتربیه افسران نظامی در ارتش، نفوذ و برنامه های خود را در معارف افغانستان نیز گسترش دهند و تعدادی از معلمان و استادان و اهل معارف و منسوبین تعلیم و تربیت را تحت عناوین مختلف بروسیه دعوت و همه راشستشوی مغزی نمایند.

بدبختانه اوضاع در اردوی افغانستان بدتر از مطبوعات و معارف بود. جنرال خان محمد خان وزیر دفاع هر دو ماه بعد یکبار به مسکو می رفت و باهدایا و تحایف بی شمار برمی گشت و اردو عملاً در دست روس ها قرار داشت. بهر تعدادی که میخواستند افسران افغانی را تحت نام آموزش وسایل و سلاح های جدید نظامی بروسیه میفرستادند و به هر پیمانه ای که اراده مینمودند افسران و اعضای کی.جی.بی را بنام مشاور و کارشناس نظامی وارد افغانستان میکردند، هیچ هفته و ماهی نبود که هیئتی از روسیه نیاید و یا بعضی افراد به مسکو دعوت نشود.

بصورت مختصر میتوان گفت که کشور ما دران مرحله بیشتر شباهت بیکی از

مستعمرات روسی داشت و روس ها به تمام مقدرات آن اعم از سیاسی و نظامی و اجتماعی نظارت می کردند .

به سلسله همین دید و باز دیدها اوایل جدی وزیر آبیاری و زراعت روس بکابل آمد و درباره مسایل زراعی و کمک های روسیه در زمینه ، بامقامات افغانی مذاکراتی انجام داد . ولی همه این حرفها ماهیت عوام فریبی داشت و روس ها جز بکارهای اصلی و پیش بینی شده و مطلوب خود به چیزی دلچسپی و علاقه نداشتند .

در جنوری ۱۹۷۱ = دلو ۱۳۴۹ قراردادی بین روس و افغانستان به امضاء رسید که به اساس آن افغانستان میتواند کالاهای تجاری خویش را از طریق روسیه به اروپا و یاسایر کشورها صادر کند . این قرارداد جز ارزش تبلیغاتی برای روس ، عملاً فایده ای به کشور ما نداشت . زیرا رسیدن کالاهای صادراتی افغانستان از طریق روسیه به کشورهای دیگر و بالعکس ، همانقدر وقت و مصارفی را ایجاب می کرد که از بهای کالا بیشتر می شد . علاوه بر آن توريد و صدور مال التجاره افغانستان از خاک شوروی از نظر حفظ و مراقبت عملاً تضمینی نداشت ، و مقداری از آن دزدی می شد و یا در اثر بی اعتنائی کارمندان گمرکات و بنادر روسی آسیب می دید و ارزش خود را از دست میداد .

تلاش و توجه روس ها در این قرارداد عمدتاً آن بود تا افغانستان را تجرید کنند و به زمام داران ناعاقبت اندیش کشور ماچنان وانمایند که در صورت ادامه درگیری و مخاصمت با ایران و پاکستان چیزی را از دست نخواهند داد و تنها راه ترانزیت است که آنها از طریق روسیه کارسازی میشود .

بدنبال قرارداد یاد شده ، در برج حوت کار تسطیح سرک بلخ و شبرغان که مدتی قبل شروع شده بود خاتمه یافت و روس ها آنها جهت اسفالت و استفاده تانکهای خویش آماده کردند .

در آخر سال اعلان گردید که در بالا حصار بلخ هتلی بمصرف بیست میلیون افغانی اعمار میگردد . اقدام به ساختمان این هتل و نظایر آن در شرایط آنروز افغانستان هیچگونه نیاز و ضرورتی نداشت و فقط همه ناشی از تلاش هائی بود که روس ها میخواستند از یکطرف افغانستان را بطور دایم مقروض و تحت سلطه اقتصادی خود داشته باشند و از سوی دیگر بمصرف افغانستان آبادی هائی را برای آینده خویش انجام دهند .

خرابی اقتصادی و تشویش خشکسالی در اخیر این سال به شدت افزایش می یافت و به همین جهت حکومت جاپان مقداری برنج معادل سیصد هزار دالر امریکائی به افغانستان کمک بلاعوض نمود و بانک انکشاف جهانی پرداخت یک میلیون و شش صد هزار دالر به افغانستان وعده داد .

بازار سیاست در اواخر این سال گرم و پررونق بود و سال ۱۳۴۹ خورشیدی در میان اوجی از ناآرامی ها و اسفبار برای مردم افغانستان ، ولی پربار برای روس ها پایان یافت .

سال ۱۳۵۰ هـ ش

سال شکست و سقوط حکومت اعتمادی

نحوست این سال از همان آغاز پیدا بود، زیرا بتاريخ ۶ برج حمل = ۲۶ مارچ ۱۹۷۱ هیئتی از مسکو وارد کابل شد تا بزعم خودشان در مورد ترتیب و تنظیم پلان پنجساله چهارم با وزارت پلان همکاری کنند. البته این عمل چیز تازه ای نبود و روس ها از مدت ها قبل براقصاد و سیاست افغانستان نظارت داشتند و هیچ کاری بدون میل و مشوره ایشان انجام نمی شد. و حتی به کشور های دیگر اجازه نمیدادند تا در انجام برنامه های اقتصادی و یاساختمانی و تخنیکی با افغانستان کمک کنند. و احياناً آنچه دیگران انجام میدادند کمک های ناچیز مالی و مسایلی بود که چندان تاثیری در عقب زدن روس هانداشت. چنانچه در آخر مارچ ۱۹۷۱ حکومت ۳ میلیون دالر جهت خریداری غله و بعنوان کمک های مالی از امریکا دریافت نمود، و اما جرئت آنرا نداشت تا در سال های اخیر پروژه کوچکی را به کارشناسان امریکائی و امثال آن بسپارد.

بریزنیف در جلسه گنگره حزب کمونست که در اپریل ۱۹۷۱ در مسکو دایر شد از پیشرفت مناسبات افغانستان و روسیه با افتخار و اطمینان یاد کرد و در واقع خواست تا موفقیت های روس را در این باره نتیجه فعالیت ها و کار آگاهی های خویش وانمود سازد و به اعتبار خود در حزب کمونست آن کشور بیفزاید. در جریان مذاکرات گنگره حزب کمونست مسکو، رادیو کابل اعلان نمود که در اثر مطالعات و تحقیقات جیالوجی موجودیت دو هزار میلیون تن آهن در کشور پیش بینی می شود. این اعلان و نظایر آن معمولاً هنگامی صورت میگرفت که نسبت به روس ها و اعمال شان، در افکار عامه سوالاتی ایجاد می گردید و حکومت وقت بنابر تقاضا و یا گزارش هائی که روس در اختیار شان قرار میداد به چنین تبلیغاتی اقدام میکردند، ورنه موجودیت آهن و مس در افغانستان سالها قبل تثبیت شده بود و همه مردم اطلاع داشتند. و متأسفانه از همین ثروت طبیعی هم بنابر دخالت روس، افغانستان نتوانست تا امروز بهره برداری نماید.

در اواخر ماه حمل روابط اعتمادی با شورای ملی روبه تیرگی نهاد و بهانه گیری ها و نزاکت هائی بین دو طرف تبارز نمود. در اثر این ناهمگونی و خرابی مناسبات بین قوای ثقنینه و حکومت که بعضاً توسط افراد و گروهائی خارج از شورا تحریک و زمینه سازی می شد، بتاريخ ۲۸ حمل از اعتمادی و کابینه اش در شورای ملی استیضاح بعمل آمد. اما اعتمادی به طرز سوال و کلا مطابق به ماده ۶۶ قانون اساسی اعتراض کرد و از پاسخ

دادن در برابر هر سوال بصورت منفرد و شخصی خود داری نمود و جلسه را ترک گفت .
 متعاقب آن و کلا جلسه ای دایر کردند و از وی سلب اعتماد نمودند . اما این فیصله به
 اثر پادرمیانی و توصیه شاه اعلان نشد و نظر به توافقی که بین وکلا و شاه صورت گرفت ،
 از نوراحمد خان اعتمادی خواسته شد تا استعفا بدهد . اعتمادی هم که ادامه کار را از هر
 جهت نامساعد و غیر ممکن می دید در ۲۶ ثور استعفایش را به شاه تقدیم کرد و بعد از ۳
 سال و ۸ ماه از عهده صدارت کنار گرفت . (۱)

موصوف اندکی بعد از استعفا بحیث سفیر روم مقرر شد و همدرا آنجا بود که محمد داود
 خان کودتا کرد و او بین کابل و روم سفرهائی انجام داد تا آنکه شاه را متقاعد ساخت از
 مقامش استعفا دهد .

در دوره ریاست جمهوری محمد داود خان ابتدا به سفارت مسکو و بعد در اکتوبر ۱۹۷۶
 به اسلام آباد تعیین گردید .

می گویند شبی که فردایش کمونست ها کودتا کردند و محمد داود خان با خانواده اش از
 بین رفت ، اعتمادی بنابه اصرار و تقاضای روس ها بکابل آمده بود تا راجع به سرنوشت سران
 کمونست افغانستان که در زندان بودند با محمد داود خان مذاکره کند . قبل از حرکت نیز
 موضوع را توسط تیلیفون باوی در میان گذاشته بود . زیرا محمد داود خان قصد داشته است
 که همان شب تره کی و ببرک و سایر کمونست های زندانی شده را اعدام نماید . لیکن روس
 ها از این اقدام بحیث یک وسیله و خدعه استفاده کردند و در فاصله ای که برای شان فراهم
 شده بود ، خود و اجیران خویش را در اردوی افغانستان آماده ساختند و دستور کودتارا صادر
 فرمودند و شخص اعتمادی نیز در جمله سایر افراد و رجال بزندان برده شد تا آنکه در تابستان
 ۱۹۷۹م = ۱۳۵۸ش (عهد حفیظ الله امین) او را از مجس کشیدند و دیگر از وی خبری
 بدست نیامد .

شایعات چنین بود که روس ها بعد از قتل تره کی و رسوائی خود و عمال شان در
 افغانستان ، میخواستند اعتمادی را رویکار آرند و از این طریق آرامش را در افغانستان باز
 گردانند و برای خود بینی خمیری درست کنند . اما در گرما گرم این آوازه ها حفیظ الله او را
 از زندان کشید و بقتل رسانید .

بروایت دیگر روس ها او را از زندان کشیدند و بمسکو بردند تا موضوع اداره افغانستان
 را باوی در میان گذارند لیکن اعتمادی از حکومت کردن تحت اداره و سلطه روس خود داری
 کرد و بنابراین روس ها او را بار دیگر به افغانستان آوردند و اعدامش کردند . والله اعلم
 بالصواب .

مسایلی که اعتمادی را لطمه زد

اعتمادی باوجود آنکه شخص فهمیده و هوشیاری بود، لیکن در جریان کار به لغزش‌ها و مسایلی مواجه گردید که هم برای خودش گران تمام شد و هم مردم رانسبت بحکومت او متنفر ساخت. ناهنجاری‌ها و سوء اتفاقات در مجموع عبارت بودند از:

۱- دیر خوابی و کم کاری

اعتمادی برحسب عادت و روش رادگی شب‌ها تا دیر می‌نشست و صبح‌ها تا دیر می‌خوابید و حوالی ساعت ۱۱ و ۱۲ عازم دفترش می‌شد. این عمل او بر حریفانش بهانه‌ای می‌داد تا بروی بتازند و بحیث یک نقطه ضعف او را در اذهان عامه تخریب کنند. واقعاً در شرایطی که ملت افغانستان دران ایام قرار داشت، این وضع مطلوب نبود و کارها به کندی انجام می‌یافت. گرچه وی تعدادی از اهل خبره را بنام وزیر مشاور در اطراف خود جمع کرده بود که بکارهای روزمره و عادی رسیدگی میکردند اما در اصول، دیر آمدن بسرکار و زود رفتن از اداره، طبیعتاً به اداره و روش دیگران اثر می‌گذاشت و هر که هرچه دلش میخواست انجام میداد.

۲- طرف شدن بامیوندوال

اعتمادی پس از رسیدن به صدارت سعی کرد تا درمیان طرفداران میوندوال تضاد و دوئی ایجاد کند، وبااستفاده از ضعف نفس و خاکشیر مزاجی بعضی افراد، آنان را بسوی خود بکشد. قصد او از اینکار تضعیف ساختن حزب میوندوال وجلوگیری از قدرت و نفوذ او در جامعه و پارلمان بود و نگارنده را درست معلوم نیست که ایما و اشاره‌ای هم از دربار در این مورد دخالت داشت یا خیر؟ اما شیوه اعتمادی هر جنبه‌ای که داشت حس انتقام جوئی و کین توزی میوندوال را برانگیخت و از آنچه اعتمادی تشویش داشت بروز نمود.

میوندوال بوسیله مقاله هایش که در جریده «مساوات» به نشر می‌رسید و همچنان در سخن رانی هائی که گاهگاه در پارک زرنگار انجام میداد، پیوسته از اعتمادی و کارهایش نکوهش و انتقاد میکرد. و در مقابل اعتمادی نیز هر چند گاه یکبار زمینه‌ای را فراهم میساخت و بوی پاسخ میداد. این دیالوگ‌های سیاسی دیگر برای میوندوال بی اثر بود و اما اعتمادی را سخت ضربه می‌زد. بخصوص که طرفداران میوندوال در شورا مسایل را دامن میزدند و هر روز درد سر هائی برای حکومت اعتمادی فراهم می‌نمودند.

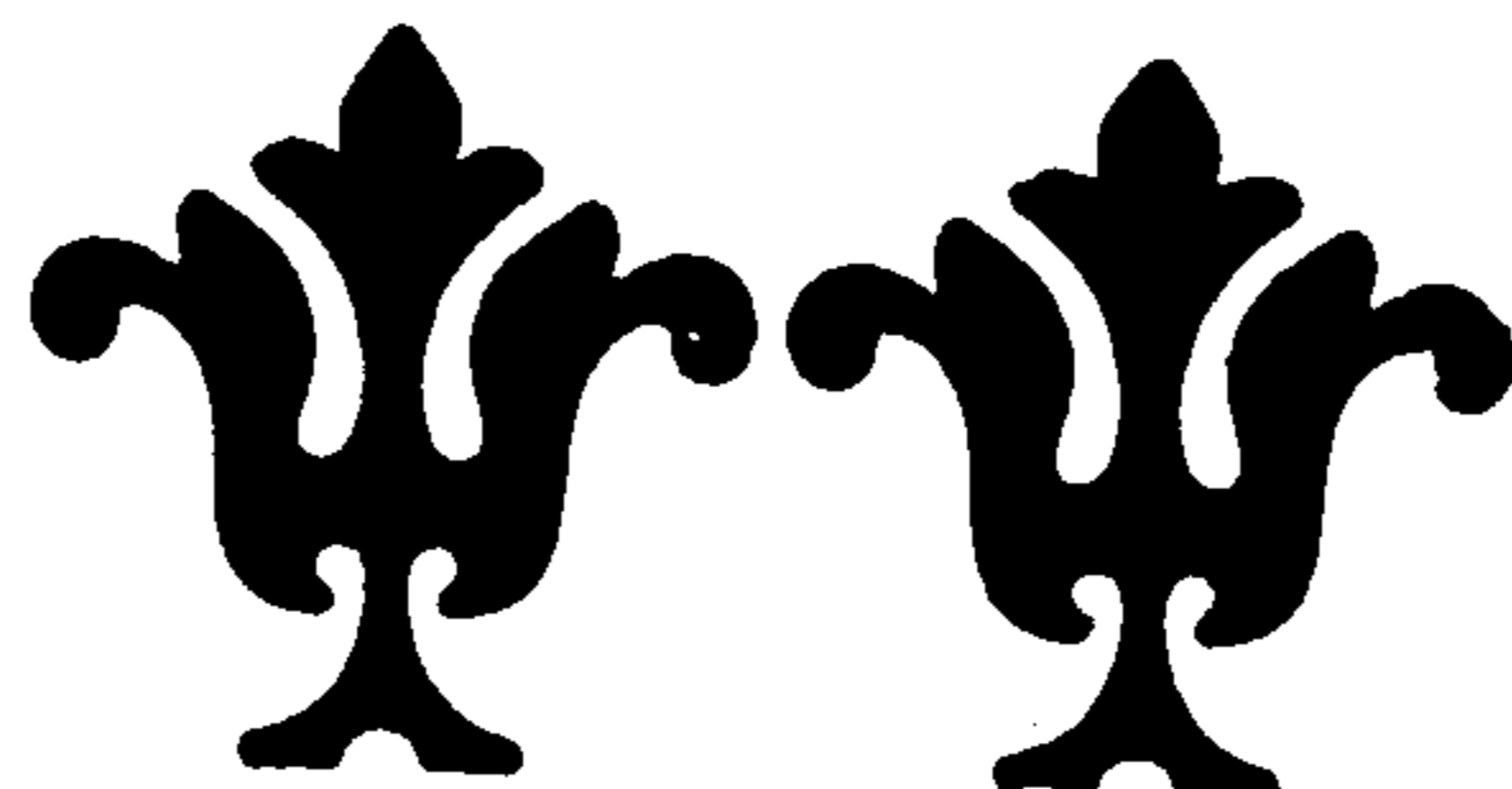
۳- رعایت پرچم

اعتمادی شاید به اثر سفارش محمد داود خان یا خاطر داشت روس‌ها، و یا هم جهت یاری جستن از این گروه در مقابله بامیوندوال، باببرک درتهاس و مذاکره بود. زیرا وی هم عضو پارلمان بود و هم پیشگام پرچمیان.

کمونست ها از این نزدیکی و فرصت بسیار استفاده کردند و بکارهائی دست یا زدند که تا آنوقت جرئت انجام آنرا نداشتند و یا از اقدام آنان جلوگیری می شد . نشر جریده پرچم ، تجلیل سالگرد لینن و تاسیس آموزشگاههای فکری در نواحی مختلف کابل ، از جمله کارهائی بود که در دوره اعتمادی صورت گرفت و بیطرفی او را مورد سوال قرار داد .

چون احزاب سیاسی رسمیت نداشت و فعالیت کمونست ها در افغانستان غیر قانونی و مغایر با شعار دینی بود ، لذا اعتمادی نسبت به بی اعتنائی اش در برابر اعمال و حرکات کمونست ها به شدت لطمه دید و مورد بی اعتمادی مردم قرار گرفت . تظاهرات مسلسل در دانشگاه و مکاتب و حادثه پل خستی در حد خود عمده ترین مسایل دیگری بودند که حکومت اعتمادی در رابطه با آن شدیداً ضربه خورد و اذهان عامه را نسبت به او متغیر ساخت .

خلاصه این جریانات و سایر مسایلی که قبلاً به آنها اشاره شد ، اثرات منفی و نامطلوب در پی داشت و در فرجام معلوم گردید که موقع دادن به کمونست ها و تماس باببرک پایه های حکومت او را استوار نساخت ، بلکه خود آنان در تیره کردن اوضاع و ایجاد بدامنی ها سهم مؤثر داشتند و از قوت اعتمادی علیه خود او کار گرفتند تا آنکه شاه مجبور گردید در برابر افکار عامه گردن نهد و اعتمادی را در تصمیمش به استعفا تشویق کند .



فصل دوازدهم

صدارت دکتر عبدالظاهر خان

۱۸ جوزای ۱۳۵۰ - ۱۴ قوس ۱۳۵۱ هـ ش

بتاریخ ۱۸ جوزای ۱۳۵۰ ش = ۸ جون ۱۹۷۱ م دارالتحریر شاهی فرمانی صادر کرد و دکتر عبدالظاهر را مامور تشکیل کابینه ساخت . موصوف هنگامی به این عهده پر مسوولیت موظف گردید که بحران اقتصادی و خشکسالی متواتر کشور را در وضع المناک و اسفباری قرار داده بود .

دکتر عبدالظاهر خان برای تشکیل کابینه اش مدت ها مشوره و مطالعه کرد و در فرجام آقای دکتر عبدالصمد خان حامد ، محمد موسی شفیق و محمد ابراهیم عباسی را به ترتیب ، بحیث معاون صدراعظم ، وزیر خارجه و وزیر اطلاعات و کلتو در جمله سایر اعضای کابینه اش به شوری معرفی نمود .

تشریفات رای گیری و رای دهی به سبب سخن رانی و کلا هفته ها طول کشید و بالاخره بتاریخ ۴ اسد = ۲۶ جولائی ۱۹۷۱ خاتمه یافت و دکتر عبدالظاهر خان رای اعتماد گرفت . ولی از همان آغاز پیدا بود که دولت او نیز مستعجل است و پیکر بیمار سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور غیر قابل علاج .

گرچه دکتر عبدالظاهر خان شخص محافظه کار و بی طرفی بود و با گروههای سیاسی سر و سری نداشت تا آن یکی را نسبت بدیگری ترجیح دهد ، و هم سوابق دیرینه اش در شوری و شناخت با اعضای آن ، زمینه مساعدی را بوی فراهم ساخته بود که میتوانست به انجام کارهایی موفق گردد ، لیکن حوادث نا مطلوب و مختلفی پیهم اتفاق افتاد که حدس و گمان هارا درباره کم دوام بودن عمر حکومت او تحقق بخشید .

روسها بدلیل اینکه دکتر عبدالظاهر خان و بعضی از اعضای کابینه اش تحصیلات غربی داشتند ، ناخشنود و نگران بودند و می کوشیدند تا او را نیز آرام نگذارند و اوضاع را بیش از پیش بسود خود بدتر سازند . تاباشد که مهره اصلی شان رویکار آید و بمنزل مقصود نزدیک تر شوند . نارضائی و تشویش روس ها از همان آغاز و زمانی آشکار گردید که نماینده و سخنگوی شان (ببرک) در شورای ملی افغانستان ، حین سخن رانی در جلسه رای

اعتقاد، دکتر عبدالظاهر را مخاطب قرار داده گفت:

«ارتجاع راست افراطی و شعله افروزان چپ افراطی عملاً در زیر لوای انٹی سویتیزم (= ضد روسی) در یک جبهه باجناح راست محافل حاکم و سازمان های جاسوسی داخلی و خارجی در تفتین و توطئه اند تا روابط نیک و حسن همجواری افغانستان و اتحاد شوروی را بسود ارتجاع برهم زنند. می گوئیم که باید توسعه و تحکیم مناسبات نزدیک افغان و شوروی صریحاً دفاع و پشتیبانی گردد. روابط نزدیک و صلح جویانه و دوستانه افغانستان و اتحاد شوروی کاملاً به نفع مردم و وطن ما است و با مصالح استقلال و ترقی کشور مطابقت دارد.» (۱)

تقریباً سه ماه بعد از شروع کار دکتر عبدالظاهر یعنی در اواخر سنبله ۱۳۵۰ حسب روش های معمول، شاه بمسکورت و از روس ها خواست تا به همکاری خویش ادامه دهند. هدف از این مسافرت و تقاضا ظاهراً آن بود تا بمسکو اطمینان داده شود که در ماهیت رژیم و سیاست افغانستان نسبت بروس تغییری وارد نیامده است و جریان امور بر روال همیشگی اش ادامه خواهد داشت.

واقعاً نه تنها اوضاع فرق نکرد و در روابط افغانستان با روسیه عملاً تغییری بعمل نیامد، بلکه با استفاده از این پیش آمد و فرصت، روس ها آزاد تر و مطمئن تر از هر وقت دیگر دست بکار شدند و در قدم اول ده ها پایه تلویزیون را در ولایات مزار شریف، شبرغان و قندز بین مردم توزیع نمودند تا از برنامه ها و نمایشات دستگاههای تلویزیون تاجکستان و ازبکستان مستفید شوند.

این اقدام بمشابه زنگ خطر محسوب می شد و کاملاً آشکار بود که روسها سعی میکردند قبل از فرستادن ارتش وحشی سرخ به افغانستان فرهنگ حیوانی و استعماری خود را به کشور ما صادر کنند و اذهان مردم را پیش از پیش برای پذیرش آن آماده سازند.

نگارنده خوب بیاد دارد که در رابطه با این موضوع راپور مفصلی از طریق وزارت مالیه (آنهم بخاطر روشن شدن تکلیف مسایل گمرک) بوزارت اطلاعات و کلتور مواصلت کرد و حاکی ازان بود که روس ها همه روزه از طریق زمین تلویزیون هائی را با خود می آورند و بمردم هدیه می کنند تا برنامه های تلویزیون مستعمرات روسی را در آنسوی آموتهاشا کنند.

من موضوع را با وزیر اطلاعات و کلتور در میان نهادم و با اظهار تأسف گفتم که کشوری دارای استقلال و حاکمیت ملی نباید اینقدر ناتوان و استعمار شده باشد که هر چه روس ها انجام میدهند در برابر آن بی اعتنا بماند هر گاه جلو اینگونه فعالیت ها گرفته نشود عواقب دردناک و اسفباری در پی خواهد داشت. اصولاً کشوری که خود دستگاه فرستنده

۱ - مجله ولسی جرگه، متن سسخرنانی و کلا هنگام رای دهی به دکتر عبدالظاهر خان، سال ۱۳۵۰ ه. ش.

تلویزیون ندارد (در آن ایام نبود) وارد کردن و توزیع کردن آن نباید مجاز باشد!

آقای عباسی مکتوب را گرفت و یک هفته وقت خواست تا موضوع را در کابینه و با صدراعظم مطرح کند. من فکرمی کردم که حکومت نسبت به این عمل غیر قانونی اقدام مقتضی خواهد کرد و به روس ها اخطار خواهد داد، لیکن پس از وقت موعود با تاءثر زیاد بمن گفته شد که: کسی در غم اینکارها نیست، مکتوب را حفظ کنید.

از سیما و تاءثری که وزیر اطلاعات نشان میداد بخوبی معلوم می شد که او موضوع را با مقامات بالا مطرح کرده بود، ولی جز اغماض، بی توجهی، بی التفاتی و اخیاناً خشونت و پیشانی ترشی و توصیه منفی پاسخی با خود همراه نداشت. کار بجائی رسیده بود که هیچکس درباره افغانستان و مردم و آینده اش نمی اندیشید و از شاه تا گدا «بمه چی» می گفتند و دم را غنیمت می شمردند.

ایجاد بدامنی و تحریکات

گماشتگان روس با درک این ضعف و خلا و اشاره با داران خود پا از گلیم خویش فراتر نهادند و تحریکات گسترده ای را در جامعه و موسسات تعلیمی براه انداختند. حتی در کمال ابرام و بی حیائی به اسلام و مقدسات دینی بی حرمتی و اهانت می کردند و می کوشیدند از راه آزار و اذیت و استهزاء، جوانان مسلمان را از انجام فرایض و وجایب دینی در لیلیه مانع شوند. در مقابل جوانان مسلمان مجبور بودند از خود دفاع کنند و بامشت و سیلی ملحدین راسر جایشان بنشانند.

بتاریخ ۲۵ اکتوبر ۱۹۷۱ = ۳ عقرب ۱۳۵۰، کمونستان دست به تظاهرات زدند و ضمن برپائی اجتماعات و سخن رانی ها در سرتا سر افغانستان به اسلام و مسلمانان بی حرمتی کردند. در اثر این سوء نیت و کردار که مسلماً روی طرح مشخص و به اشاره و ایهای روس ها انجام می شد، حوادث ناگواری در گوشه و کنار کشور اتفاق افتاد که بسیار نگران کننده بود.

از جمله در پولی تخینک کابل و «میترولام» مرکز ولایت لغمان بین مسلمانان و کمونستان بر خورد شدیدی بوقوع پیوست که به اثر آن یک نفر کمونست در لغمان کشته شد و تعدادی از هر دو طرف زخمی گردید. پولیس جنگ دو طرف را در پولی تخینک کابل تهاشامی کرد و اقدامی نمی نمود. در لغمان هم قوای امنیتی به حمایت از کمونستان متهم بود. زیرا دکتر خلیل ابوی والی آنجا خود در حلقه پرچم قرار داشت و به اتکاء و پشتوانه او بود که کمونستان در آن ولایت آزاد و بی باکانه فعالیت می کردند و به اسلام و مسلمانان اهانت می نمودند.

پرچمی ها کشته شدن عبدالرحمن کمونست را در لغمان بهانه و وسیله قراردادند

و تظاهرات و اجتماع بزرگ و بی سابقه ای را در پارک زرنگار کابل تشکیل دادند . در این اجتماع که خان عبدالغفار خان نیز شرکت داشت تعداد زیادی از افراد پرچم سخن رانی کردند و هر یک بنوبه خویش به جوانان مسلمان و علما ناسزا گفتند .

حکومت این خیره سری و خود کامگی را به بی اعتنائی مینگریست و گمان می رفت که اصلاً نظم و نظامی در افغانستان وجود ندارد . اواسط ماه حوت ۱۳۵۰ ش = ۴ مارچ ۱۹۷۲ هنگامی که مسلمانان در پکتیا مشغول اداء نماز عید بودند ، کمونستان در اطراف شان اجتماع کردند و بصد آنان و شعایر اسلامی شعار دادند . البته اینبار از بین آنکه حادثه سال ۱۹۲۴ م = ۱۳۰۳ شمسی در آن ولایت تکرار نشود ، حکومت در زمینه مداخله کرد و بیش از ۳۰ نفر کمونست را زندانی نمود .

روابط با پاکستان

در ایندوره که ملت افغانستان با دشوارترین و تلخ ترین بحران اقتصادی و گرسنگی دست و گریبان بود و مردم حتی جگر گوشه های خود را در بدل چند افغانی و یا چند سیر آرد تبادل می کردند و در واقع سرتاسر افغانستان در سوگ و ماتم بسر می بردند ، رادیوی کابل بازم آهنگ «پشتونستان» می نواخت و نشرات دولتی در سر مقاله ها و مقالات خویش آنرا دامن میزدند و پنداشتی که در کشور ما اصلاً مسئله ای و مردمی وجود ندارد و فریاد صدها هزار انسان مصیبت زده و مظلوم و گرسنه در نیمه راه از پا و امی فتد و بگوش صدر نشینان عاطل و بی اعتنا نمیرسد .

همزمان با این اوضاع و احوال شاه افغانستان به لندن رفت (قوس ۱۳۵۰ = دسمبر ۱۹۷۱) و بجای مطرح کردن مصایب و مشکلات مردم افغانستان و جستجوی کمک های اخلاقی و انسانی ، موضوع قطعه خاکی را در میان کشید که بقول او از کشور ما جدا و بخاک دیگران ضمیمه شده است . گرچه محمد ظاهر شاه از قطعه خاک مورد نظرش به صراحت نام نبرد اما پیدا بود که مقصودش آنسوی خط دیورند بود .

او از خاکی نام می برد که درباره آن سه بار و آخرین بار در دوره امان الله خان و بوسیله نماینده او محمود بیگ طرزی، قرار دادها و موافقت نامه هائی امضاء شده بود (۱) و دیگر ماهیت وجودی و جنبه حقوقی نداشت . این موضوع را زعمای افغانستان معمولاً بخاطری عنوان می کردند تانشان دهند که به اراضی از دست رفته افغانستان و در حقیقت به موضوعیکه مخلوق روس و سیاست های استعماری آن در منطقه بود ، علاقه مند می باشد . در حالی که زمینه نابودی و اسارت کشور بزرگی را خود توسط روس ها مساعد می ساختند

۱ - در باره متن و چگونگی قرار داد های مذکور ، رجوع شود به : افغانستان در مسیر تاریخ ، عهد امیر عبدالرحمن خان ، امیر حبیب الله خان و امیر امان الله خان ، صفحات ۷۲۸ به بعد ، صفحه ۷۲۷ و صفحه ۷۷۷ تا ۷۸۳ .

و در اثر همین سیاست های منفی و فرصت طلبانه ، واقعیت ها قربانی تصورات شد و افغانستان را از دست دادیم -

از همه بدتر آنکه اظهارات شاه در لندن وقتی صورت گرفت که جنگ بین پاکستان و هندوستان به شدت ادامه داشت و اینگونه حرفها بمثابة خنجرى بود که از پشت سر بر ملت پاکستان وارد می شد و خشنودی هند را فراهم می ساخت و به هیچوجه با آداب و رسوم عنعنوی مردم افغانستان جور در نمی آمد . متأسفانه بعض از مشاورین نا عاقبت اندیش و فرصت طلب و استفاده جو که جز منافع خود بکسی و چیزی نمی اندیشیدند ، شاه را در این موارد تشویق و تحریک میکردند . ولی یکبار هم چنین مدعیان سیاست و کیاست و دیپلماسی و مشاورین با احساس و وطن خواه ، شاه را وادار نکردند تا از پنجاه ، مرو ، پامیرکلان ، در قد و سایر نقاطی که روس ها در شمال کشور آنها را بزور و خدعه و سازش با انگلیس غضب کرده اند ، حرفی بر زبان آرد و تقاضای استرداد آنها را کند . آیا بین قرار داد ننگین پنجاه ، پامیر کلان ، جزیره درقد و دیورند از لحاظ تعاملات حقوقی و معیار های بین المللی چه تفاوتی وجود دارد ؟ آیا ارزش خاک یک کشور و یک سرزمین از نظر سیاسی در شمال و جنوب آن است ؟ من فکرمی کنم همه چیز واضح و روشن بود اما سیاست مردان افغانستان در اثر تحریک روس ها و بخاطر دوستی آنان عمداً میخواستند سنگ بتاریکی زنند و خود و مردم را اغفال کنند .

علی ای حال ، شاه پس از باز دید لندن و اروپا در نیمه دوم برج دسمبر ۱۹۷۱ وارد مسکو شد و با وجودی که مسافرتش در آن کشور غیر رسمی بود ، اربابان کرملن و در راس همه خونخوار جنگ افروز «بریژنیف» از وی به گرمی و محبت زایدالوصفی استقبال کردند و در جریان دیدار و مذاکره از شاه خواستند تا موقع را مغتنم شمرده به پاکستان لشکر کشی نماید . زیرا در آن ایام روس ها و هندوستان تحریکات تجزیه طلبی را در بنگله دیش به اوجش رسانیده بودند و پاکستان نسبت به مداخله هند عملاً با این کشور در حال جنگ قرار داشت . هدف روس ها آن بود تا افغانستان را درجنگ مسلحانه با پاکستان در گیر سازند و خود به بهانه و پشتیبانی و حمایت وارد خاک افغانستان شوند و به این ترتیب دهلی را یاری دهند تا نقشه هایش را در بنگله دیش و سایر هدفهای مورد نظر در خاک پاکستان آسان و بی درد سر عملی کند . اما شاه این پیشنهاد را نپذیرفت و از اقدام به چنین عملی خودداری کرد .*

* - شاه در سال های اخیر ضمن تذکار این مطلب به بعضی از افغان ها گفته است که وی در آن سفراز پیش آمد گرم و غیر عادی بریژنیف در میدان هوایی مسکو تعجب می کند . ولی ساعتی بعد معلوم می شود که وی چنین مدعا و مقصدی داشته است . اما شاه به مجرد برگشت بکابل سفیر پاکستان را نزد خود میخواند و بوی اطمینان میدهد که از طرف افغانستان نگرانی نداشته باشند . اگر کمکی نشود ، مزاحمتی نخواهد شد .

در جریان این احوال و نا آرامی ها ، یحیی خان رئیس جمهور پاکستان بتاريخ ۲۷ دسمبر استعفا کرد و بوتو جانشینش گردید . موصوف با درک مشکلات و مجبورت های پاکستان و برای فرصت یابی و کاهش گرفتاری هایش ، در فکر آن شد تا سر نخى به ارگ شاهی به بندد و حد اقل برای چند روزی هم که باشد خود را از هیاهوی رادیو کابل بدورنگه دارد . بنا بر این بتاريخ دهم جنوری ۱۹۷۲ مطابق ۲۰ جدی ۱۳۵۰ سفری بکابل نمود . (روزنامه اصلاح ۲۱ جدی همان سال) وباشاه و صدراعظم مذاکراتی انجام داد . ولی در ختم سفروی اعلامیه ای پخش نشد و کسی ندانست که چه گفتند و چه شنیدند؟؟

مناسبات افغانستان با کشور های دیگر

پس از آنکه احساس شد روس ها در همکاری خود به افغانستان بی میلی نشان میدهند حکومت سعی کرد از اتکاء به روس وا رهد و روابط اقتصادی و تجاری خویش را با سایر کشور ها توسعه دهد . لازم بیاد آوریست که در ماه جوزای ۱۳۵۰ قبل از تعیین دکتر عبدالظاهر خان بحیث صدراعظم ، حکومت دنمارک اعلام داشت که بیست میلیون دالر به افغانستان قرضه میدهد . همچنان جاپان نیز اظهار آمادگی کرده بود تا در پلان پنجساله چهارم به افغانستان کمک کند .

در ماه اسد ۱۳۵۰ حکومت اتحادی المان هشتصد هزار مارک ، موسسات برنامه ریزی انکشاف ملل متحد ۱۲۰ هزار دالر و جاپان ۲۱۰۰ تن برنج به افغانستان وعده کمک دادند .

بتاریخ ۱۰ نومبر ۱۹۷۱ مطابق ۱۹عقرب ۱۳۵۰ ، اعلام شد که بانک انکشاف آسیائی برای پروژه های زراعی کامه و بلخ ، مبلغ ۳۲۹۰۰۰ دالر بحکومت افغانستان کمک می کند و بهمین ترتیب بعضی کشور های دیگر نیز هریک به تناسب احوال خویش در همکاری و کمک به افغانستان اظهار علاقه مندی کرد .

در ماه جدی روس ها اعلان کردند که مقدار ۶۰۰ تن آرد به «درواز» کمک می کنند! این اعلان مثل سایر اعلامیه ها و وعده های روس ، جنبه تبلیغاتی و عوام فریبی داشت و فقط با استفاده از بحران خشکسالی میخواستند چند سیر آرد را در آنجا انتقال دهند و به این بهانه منطقه را از جنبه های مختلف ارزیابی نمایند وعده ای از جاسوسان خود راهم بنام اخذ احصائیه و مطالعه و نظارت به کار کمک رسانی در میان مردم مستقر سازند .

همزمان با این اعلان خبری انتشار یافت که در بندر کلفت بالای دریای آموبطول ۶۶۵ متر و ارتفاع ۶ متر یک معبر هوائی اعمار میگردد تا از آن در انتقال گاز بروسیه استفاده شود . روس ها چنانچه مکرراً گفته آمد تمام این مصارف را بحساب افغانستان انجام

میدادند ولی حاصل کار و برنامه های شان از آن خود ایشان بود . حتی گاز طبیعی که میلیون ها دالر صرف کاوش و استخراج آن شد (و بعداً به تفصیل درباره اش صحبت می شود) و مردم ما سخت به آن محتاج و نیازمند بودند ، بدسترس ما قرار نگرفت و تا امروز هم روس ها آنرا بغارت می برند .

در اواسط مارچ ۱۹۷۲ = اواخر حوت ۱۳۵۰ دکتر عبدالظاهر خان عازم مسکو گردید (روزنامه اصلاح همین تاریخ) تابازعمای روس مذاکراتی انجام دهد . روس ها برسبیل عادت هر شخصی را که بحیث صدراعظم افغانستان انتخاب می شد بمسکودعوت میکردند و او را به انواع کید و حیل و ا می داشتند تا روابطش را در چوکات منافع روس استوار سازد . در غیر آن دست به تحریک و تخریب می زدند و عرصه را از هر جهت بروی تنگ می نمودند .

دکتر عبدالظاهر هم از کسانی بود که مسلماً نمیتوانست به روس ها تعهدی بسپارد . بنا بر این دست خالی از مسکو برگشت که اثرات آنرا در همین مبحث مطالعه خواهیم کرد .



سال ۱۳۵۱ خورشیدی

دومین سال صدارت دکتر عبدالظاهر

در آغاز سالی که از آن گفتگو می کنیم ، ظاهراً سعی حکومت بران بود تا از اتکاء بروس خود داری کند و روابط اقتصادی خویش را با سایر کشورها گسترش دهد . به اساس این تصمیم و روش ، اوایل اپریل ۱۹۷۲ = اواسط حمل ۱۳۵۱ ش هیئتی از مقامات تجاری و اقتصادی چین وارد کابل شد و با مسوولین تجارت و اقتصاد در افغانستان مذاکره و مفاهمه نمود . متعاقب آن بتاريخ ۲۹ حمل = ۱۸ اپریل محمد موسی شفیق وزیر امور خارجه عازم چین گردید (۱) و از آن کشور خواست تا مناسبات تجاری اش را با افغانستان تقویت کند .

در اثر مسافرت شفیق به چین ، پکن وعده همکاری داد و یکماه بعد اعلان شد که این کشور مبلغ چهل میلیون دالر به افغانستان کمک می کند تا در بعضی پروژه های ضروری از آن استفاده شود . برای باز پرداخت قرضه مذکور مدت ۲۰ سال مهلت داده شده بود به نحوی که بعد از ده سال آغاز می یافت و در این مدت پروژه های مورد نظر قابل بهره برداری می شد . (روزنامه اصلاح ۳۱ ثور ۱۳۵۱)

این رفت و آمدها و تغییر در مشی سیاسی و اقتصادی دولت ، بازهم آتش در کرملن زد و فوراً به گماشتگان و پیروان خویش دستور دادند تا اوضاع را برهم زنند و امنیت را مختل سازند . تحریکات و تخریبات روس ها و عمال شان بحدی وسیع ، بی شرمانه و غیر انسانی بود که پوهنتون (= دانشگاه) کابل را به کانونی از آشوب ها و تظاهرات و نا امنی مبدل ساخت و در نتیجه بعضی از روسای فاکولته ها ، رئیس پوهنتون و شواری عالی آن مجبور به استعفا شدند و نظم و جریان درس و تعلیم بکلی مختل گردید .

ضعف و درماندگی حکومت در برابر باندهای خلق و پرچم وعدم جلوگیری از فعالیت های غیر قانونی ایشان ، به جناح دیگر کمونستان یعنی « شعله ئی » ها هم جرئت بخشید تا عرض موجودیت کنند و از آشفته حالی دستگاه حاکم استفاده نمایند . این گروه از رفقای دیگر کمونست خود « خلق و پرچم » گامی فراتر نهادند و برای اینکه خود را انقلابی تر جلوه دهند ، بر انبیا علیهما السلام اتهام بستند و مقدسات دینی را مورد تعرض قرار دادند .

محصلان مسلمان جهت ابراز عکس العمل جلسه ای در مقابل عمارت فاکولته حقوق

تشکیل دادند و ضمن سخن رانی های خویش به شعله ئی ها پاسخ دادند . این صحنه آرائی ها بالاخره به خشونت مبدل گردید و دو طرف با چاقو و سنگ بجان همدگر حمله کردند . در گیری و تصادم بین این دو گروه که اوایل سرطان ۱۳۵۱ ش صورت گرفت ، دوسه تن از طرف مسلمانان و تنی چند از شعله ئی ها شدیداً زخمی گردید . یکی از شعله ای های زخمی بنام «سیدال» محصل فاکولته ساینس به اثر ضربه ای که بر کله اش وارد آمده بود ، در شفاخانه در گذشت و پولیس کابل در رابطه با آن سه نفر از محصلان مسلمان (انجنیر حبیب الرحمن محصل پولی تخنیک ، انجنیر حکمتیار محصل فاکولته انجنیری و دکتر محمد عمر محصل طب) را دستگیر و زندانی کرد . دو نفر از این محصلان در فاصله های کمتر و آقای حکمتیار بعد از یکسال زندان و رویکار آمدن محمد داود از قیدرها گردیدند .

حوادث بالا هر چند در ظاهر کوچک می نمود ، اما در کشور مسلمانانی چون افغانستان بسیار مهم و قابل اندیشه بود و ایجاب می کرد نسبت به شیوع و نفوذ کمونیزم و جلوگیری از آن جداً اقدام می شد . لیکن حکومت در برابر این سرطان کشنده و مهلک اغماض کرد و کمونستان مجال یافتند بیشتر رشد کنند و شدید تر عمل نمایند .

به ادامه تلاش های حکومت جهت بهبود اقتصاد و روابط سیاسی افغانستان با کشور های مختلف ، شفیق وزیر امور خارجه ، از وزیر خارجه انگلستان دعوت کرد تا از افغانستان دیدن کند . موصوف بتاريخ ۵ جولائی ۱۹۷۲ = ۱۴ سرطان ۱۳۵۱ وارد کابل شد و مذاکرات مفصلی با صدراعظم و وزیر امور خارجه انجام داد . اندکی بعد از برگشت او به لندن اعلام گردید که حکومت انگلستان مبلغ ۲۴۰ هزار پوند سترلنگ برای افغانستان کمک می کند تا از آن برای حفر چاه های عمیق و پروژه های آبیاری و آبرسانی استفاده شود . همچنان اعلام شد که انگلستان در نظر دارد مبلغ یکصد هزار پوند سترلنگ را جهت تحقیقات هایدرو لوجی در ساحه هیرمند بحکومت افغانستان اختصاص دهد .

درست در همان روزی که وزیر خارجه انگلیس وارد کابل می شد ، دکتر عبدالصمد خان حامد معاون صدارت در راس هیئتی عازم مسکو گردید تا کمک های روسیه را در پلان پنجساله چهارم جلب کند . در مذاکراتی که هیئت با مقامات روسی انجام داد مسکو ظاهراً اظهار آمادگی نشان داد تا به همکاری های اقتصادی و تخنیکی خود ، در افغانستان ادامه دهد . اما کاملاً پیدا بود که روس ها از تلاش های حکومت جهت نزدیکی با دیگران ناراض اند و در امداد به افغانستان تعلل می ورزند .

در ۲۸ سرطان اعلان شد که ظرف پنجسال آینده صادرات کشور به ۱۱۵ میلیون دالر ارتقا خواهد یافت و این رقم در شرایط آنروز بسیار نوید بخش و دلگرم کننده بود . ولی روس ها هرگز تحمل پیشرفت و آزادی عمل دست اندرکاران قدرت را در افغانستان نداشتند و آگاهانه و جدی می کوشیدند تا حکومت را یکی بعد دیگری سقوط دهند و از این

نابسامانی ها بهره برداری کنند .

یکی از مواردی که روس ها در این دوره بیشتر روی آن اتکاء می کردند و بحیث یک وسیله تبلیغاتی و نفاق افگنی بین کتله های مختلف مردم از آن استفاده می نمودند ، دامن زدن به تعصبات قومی، نژادی و زبانی بود . متأسفانه این تحریک و تفتین حتی گاه گاهی در شورای ملی افغانستان نیز اثر می گذاشت و عمدی یا تصادفی جنجال ها و جهت گیری هائی بروز میکرد .

زبان جنگی در شوری و جراید

در دوران صدارت اعتمادی قانون مامورین ملکی تجدید و در آن ماده ای گنجاینده شد که افراد تازه وارد به خدمات دولتی باید زبان پشتورا بدانند و پیش از استخدام به ماموریت آنرا امتحان بدهند . چون اعتمادی از بین رفت و فرصت فراهم نشد که روی آن بحث و تصمیم صورت گیرد ، لذا قانون مذکور در عهد صدارت دکتر عبدالظاهر خان به شوری ارائه گردید (اوایل اسد ۱۳۵۱) و تحت بحث و بررسی قرار گرفت . گنجانیدن ماده مذکور در قانون خدمات ملکی که تا آنوقت سابقه ای در تاریخ افغانستان نداشت و باماده (۳) قانون اساسی مغایر بود ، از طرف وکلای دری زبان و افراد چیز فهم و آگاه نوعی تبعیض ، بی عدالتی و امتیاز طلبی توصیف شد و به این استناد که فارغان صنف ۱۲ درلیسه های خود زبان را می خوانند و امتحان میدهند و تکرار امتحان گیری و امتحان دهی خواهی نخواهی مردم آزاری و ارتشاء را در جامعه و ادارات استخدام کننده بیار خواهد آورد ، از تصویب آن خود داری کردند . ولی وکلای پشتوزبان به تصویب آن اصرار ورزیدند و در نتیجه منازعات و مباحثاتی بین آنان در گرفت و از آنجا روی صفحات جراید شخصی انعکاس یافت و بمراحل حساس و خطرناکی رسید . بالاخره حکومت در زمینه مداخله کرد و توسط ابلاغیه ای که بتاريخ ۲۵ اسد ۱۳۵۱ = ۱۶ اگست ۱۹۷۲ پخش شد ، ادامه این مناظره و منازعه را ممنوع قرار داد .

آری! در روزگاری که هزاران هموطن ما در حسرت آب و نان جان می سپردند و سرتاسر افغانستان در سوگ و ماتم فرورفته بود و صدها موضوع عمده و عاجل در برابر مردم افغانستان قرار داشت ، در شوری و مطبوعات کشور جز غوغای «زبان» و «پشتونستان» حرفی مطرح نمی شد و مسوولان امر با کم لطفی و بی دردی خود درباره مردم و جامعه ادامه میدادند .

بتأسف باید گفت که بهم افگنی و تولید نفاق از طریق «زبان» بین مردم افغانستان در عمق و بعدش ریشه استعماری داشت و بوسیله بیگانگان تحریک می شد . زیرا تا جایی که تاریخ گواهی میدهد در افغانستان و بین مردم آن هیچگاه نزاع ، اختلاف و مشکلی بنام

«زبان» وجود نداشته است • حتی در دوره معاصرو پس از آنکه احمدشاه بابا افغانستان نوین را پایه گذاری کرد ، این موضوع هرگز مورد ذکر و فکر قرار نگرفت • او بفارسی شعر میگفت ، تیمور شاه پسر ارشدش دیوان شعر فارسی دارد ، دفتر ها و دواوین آنان و سلاله شان همه بفارسی بودند • روی مسکوکات و فرامین ایشان اشعار فارسی نوشته شده است ، و ازان به بعد نیز جریان به همین منوال ادامه داشت •

دلیل مهم و عمده آن بود که هنوز استعمار شرق و غرب در کشور ما راهی نداشتند و فرمانروایان افغانستان بقای خود و کشور را در اتحاد و برابری و برادری و وحدت ملی افغانستان میدانستند ، نه در «زبان» و دامن زدن به تعصبان «زبانی» •

اما هنگامیکه دولت بریتانیا در راه پیشروی خود بر آسیا از مردم افغانستان پیهم شکست خورد و به تلخی دریافت که رمز پیروزی ما در اتحاد و اتفاق ما بنهفته است ، و انگاه تجربه های استعماری خود را بکار افگند و برای اینکه این طلسم را بشکنند و از ملت افغانستان انتقام بگیرد ، موضوع نثراد و زبان را ماهرانه بر سر زبان ها انداخت و بمجردی که افغانستان آزادی خود را اعلان کرد ، این زمزمه هم بالا گرفت •

در دوره های بعدی موضوع زبان نه بحیث وسیله افهام و تفهیم و عنصر فرهنگی ، بلکه بعنوان یک اصل سیاسی و اقامه برتری جوئی ، تعصب ، تبعیض و امتیاز در جامعه تبارز داده شد و تا آنجا تبلیغ و تلقین گردید که حتی جوانان تحصیل کرده و نورین ما هم بسویه دکتر و پروفیسر و حقوق دان و اسلام شناس و روزنامه نگار و ملا و محتسب و شیخ و قاضی و غیره و غیره ، همه در حلقه تعصب کشیده شدند ، و زندگی سالم و طبیعی مردم افغانستان دستخوش تضاد ها گردید •

روس ها یا جانشینان استعمارکهن ، روش حریف استعماری خود را در کشور ما دنبال کردند و تضاد و دوئی را در چوکات «زبان» بمرحله ای رسانیدند که شواهد و آثارش در شوری و مطبوعات افغانستان منعکس شد و مردم در برابر هم قرار گرفت • امیدواریم جهاد مقدس افغانستان توأم بانجات کشور از چنگ استعمار ، این فتنه را نیز معدوم سازد و ملت افغانستان را به برادری و محبت و اتحاد و یگانگی هدایت کند •

ادامه جریانات سال ۱۳۵۱ ه ش

در اوایل سنبله ۱۳۵۱ سردار عبدالولی بدعوت گریچکو وزیر دفاع روسیه به آن کشور مسافرت نمود • گرچه هدف و برنامه این دعوت و سفر معلوم و مشخص نبود ، مع هذا مردم حدس می زدند که روس ها میخواهند موافقت او را در انجام بعضی اقداماتی که در نظر دارند جلب کنند و از نفوذ و قدرت او بحیث فرد دوم افغانستان بعد از شاه استفاده نمایند اما روس ها با وصف این گرم جوشی های ظاهری ، جز فروش ۳۰ عراده تراکتور که قرار داد

آن در آخر سنبله ۱۳۵۱ بین طرفین امضاء شد، کمک و معامله دیگری در ایندوره انجام ندادند.

یک هفته بعد از برگشت سردار عبدالولی (اواسط سنبله ۱۳۵۱) منهاج الدین گهیخ (ناشر و مدیر مسوول جریده گهیخ) شب هنگام توسط پولیس کی. جی. بی در خانه اش بقتل رسید و در حالی که مهمانان گهیخ و همسایگان او جیب سفارت روسیه و افراد روسی داخل آنرا بچشم خویش دیده بودند و گواهی میدادند، هیچکس به آن اهمیت نداد و چنان انگاشتند که هیچ حادثه‌ای اتفاق نیفتاده است. حتی مقامات و دستکاه پولیس باتهدید و توصیه به افراد ذی علاقه و جراید، سعی میکردند این جنایت ناگفته ماند و از انعکاس بیشتر آن در جامعه و مطبوعات جلوگیری شود.

مرحوم گهیخ شخصی بود که در خارج از موسسات تعلیمی و دانشگاه، از اسلام و مبارزات مسلمانان، شجاعانه دفاع و حمایت می کرد و دولت را در برابر بی بندوباریها، نفوذ کمونیزم و عواقب نا مطلوب آن بر خدر می داشت.

روس های وحشی و خونخوار که در جنگ علم و منطق حربه و سلاحی برای ثبات و پایداری ندارند و به اقتضای فطرت خویش باید از شاخ و پنجه خود کار بگیرند، آن مرد مومن و مبارز را از بین بردند و فرمانروایان افغانستان هم این قربانی را نذر خشنودی مسکو کردند و حرفی بر لب نیاوردند.

اواسط سنبله ۱۳۵۱ = سپتامبر ۱۹۷۲ هیئتی از کارشناسان اقتصاد و تجارت جاپان بکابل آمد و پرداخت مبلغ ۳۵ هزار دالر کمک رایگان را بمقامات افغانی امضاء نمود. هیئت مذکور منابع طبیعی و دست نخورده افغانستان را ثروت هنگفت و قابل ملاحظه توصیف کرد و بهره برداری از آنرا برای رشد و باروری اقتصاد کشور ما کافی و بسیار مهم خواند.

در اکتوبر ۱۹۷۲ حکومت استرالیا اعلام داشت که مبلغ ۳۲ میلیون دالر به افغانستان کمک می کند. بهمین ترتیب حکومت امریکا سه میلیون دالر قرضه وعده داد و موافقت نامه آن بتاریخ ۱۱ نوامبر = ۲۰ عقرب همان سال در کابل به امضاء رسید. این همکاری و کمک ها موید آن بود که کشور های آزاد و ثروت مند جهان نسبت به خود کفاشدن افغانستان و رهائی اش از دام و دانه روس نظر مساعد داشتند و هرگاه اوضاع داخلی کشور بصورت عادی و طبیعی پیش میرفت، این امکان و جود داشت که کارهای مهمی انجام شود. لیکن روس های استثمارگر و غدار با همکاری افراد و گروههای گماشته شان انواع گرفتاری ها و مشکلات را در جامعه، شوری و موسسات تعلیمی خلق کردند و عرصه تپیدن و تنفس از هر جهت برای حکومت تنگ گردید.

بحران خشکسالی و گرسنگی

متأسفانه از سال ۱۳۴۸ هجری شمسی به بعد آثار خشکسالی و قحطی کم کم کشور را تهدید میکرد و در سال ۱۳۵۰ ش بحدی رسید که اکثر آب رود خانه ها خشک شد و حیات انسان و حیوان و نبات در معرض خطر و نابودی قرار گرفت . حتی آب ذخایر بند برق به آخرین درجه کاهش یافت و بیم آن میرفت که بکلی بخشکد .

در اثر این آفت که زارعان و مالداران کشور بیشتر صدمه دیدند ، اغلب هموطنان ما مخصوصاً از نواحی بدخشان و غور و بادغیس ، خانه و کاشانه خود را ترک گفتند و متواری شدند . تعدادی از فامیل های یاد شده در اثر گرسنگی مداوم جان خود را از دست دادند و عده ای هم برای زنده ماندن خویش ، جگر گوشه های شان را در بدل مقدار ناچیزی غله و یاپول نقد تبادل کردند . هزاران کودک و نوجوان از آغوش گرم خانواده ، زادگاه و پرورشگاه خود به دور افتادند و در شهر های مختلف کشور پراکنده شدند . احوال مردم این ولایات دور افتاده چنان درد انگیز و رقت آور بود که قلم از ذکر آن می لرزد و خاطر حزین من تحمل تکرار و ترسیم آن فاجعه جانکاه را ندارد .

وزارت خارجه در سال اول صدارت دکتر عبدالظاهر خان اعلامیه ای انتشار داد و از کشور های جهان خواست تا برای مصیبت زدگان افغانستان و مبارزه با خشکسالی کمک کنند . بسیاری از کشور ها من جمله امریکا ، المان ، فرانسه ، عراق ، جاپان ، بازار مشترک اروپا ، ملل متحد و غیره ، با دادن گندم ، مواد غذایی و پول نقد به تقاضای افغانستان پاسخ مثبت دادند .

هر گاه قلب کشور داران ما چون زبان شان به تپش در می آمد و با آن مقدار مواد خوراکی بسراغ هموطنان بدبخت و دور افتاده خود میرفتند ، چندین هزار انسان از چنگال گرسنگی و مرگ نجات می یافت و صدها روستا و دهکده به دخمه های سرد و کرخت مبدل نمی شدند . اما هیچکس از جانہ جنبید و هیچ اقدام عاجل صورت نگرفت تا آنکه سرما و زمستان بی سابقه سال ۱۳۵۰ شمسی بر مشکلات و مصیبت افزود و میزان قربانی و تلفات صد برابر گردید .

در تابستان سال ۱۳۵۱ وقتی که برفها آب شد و خبر مرگ و نابودی هزاران هموطن محروم و مستمند ماروی جراید داخلی و رسانه های خبری جهان انعکاس یافت ، زعمای افغانستان هم از کنار بخاری ها و خانه ها و دفتر های گرم خود برون رفتند و اطلاع یافتند که جریان از چه قرار است و در گوشه و کنار کشور چه می گذرد .

این بی اعتنائی و بی التفاتی بر دلہای ریش مردم نمک پاشید و خشم و نفرت در برابر دولت به شدت افزایش یافت . چنانچه وقتی دکتر عبدالصمد خان حامد معاون صدراعظم

به چخچران مرکز ولایت غور رفت تا اوضاع را مطالعه کند و چند خریطه گندمی را که به آنجا انتقال داده بودند بین مردم توزیع نماید، تظاهر کنندگان و ساکنین آنجا محل جلسه هیئت را سنگباران کردند. در کابل نیز عکس العمل هائی تولید گردید که رویهمرفته جریان امور کلاً بسود روس ها بود و بوسیله گماشته های خود از آن بهره برداری می کردند.

علاوه بر قحطی و گرسنگی وضع امنیت نیز در اغلب نقاط کشور اسف انگیز بود و پای اداره چپان در اداره و اعاده آن سستی میکرد. قتل چهار سیاح فرانسوی در قندهار و دو نفر امریکائی بین راه کابل و جلال آباد و حوادث مشابه آن که همه روزه در گوشه و کنار کشور اتفاق می افتاد، ضعف و بی کفایتی دستگاه حاکم رابخوبی تمثیل میکرد و دور نمای تاریک و غم اندودی را در اذهان مجسم می نمود. بعقیده افراد کنجکاو و آگاه، روس ها و ایادی شان در تمام این جنایات و ایجاد بد امنی دست داشتند و باتمام امکانات خود می کوشیدند سیر دیموکراسی را در افغانستان مختل سازند و زمینه را برای آنچه خود می خواستند مساعد سازند.

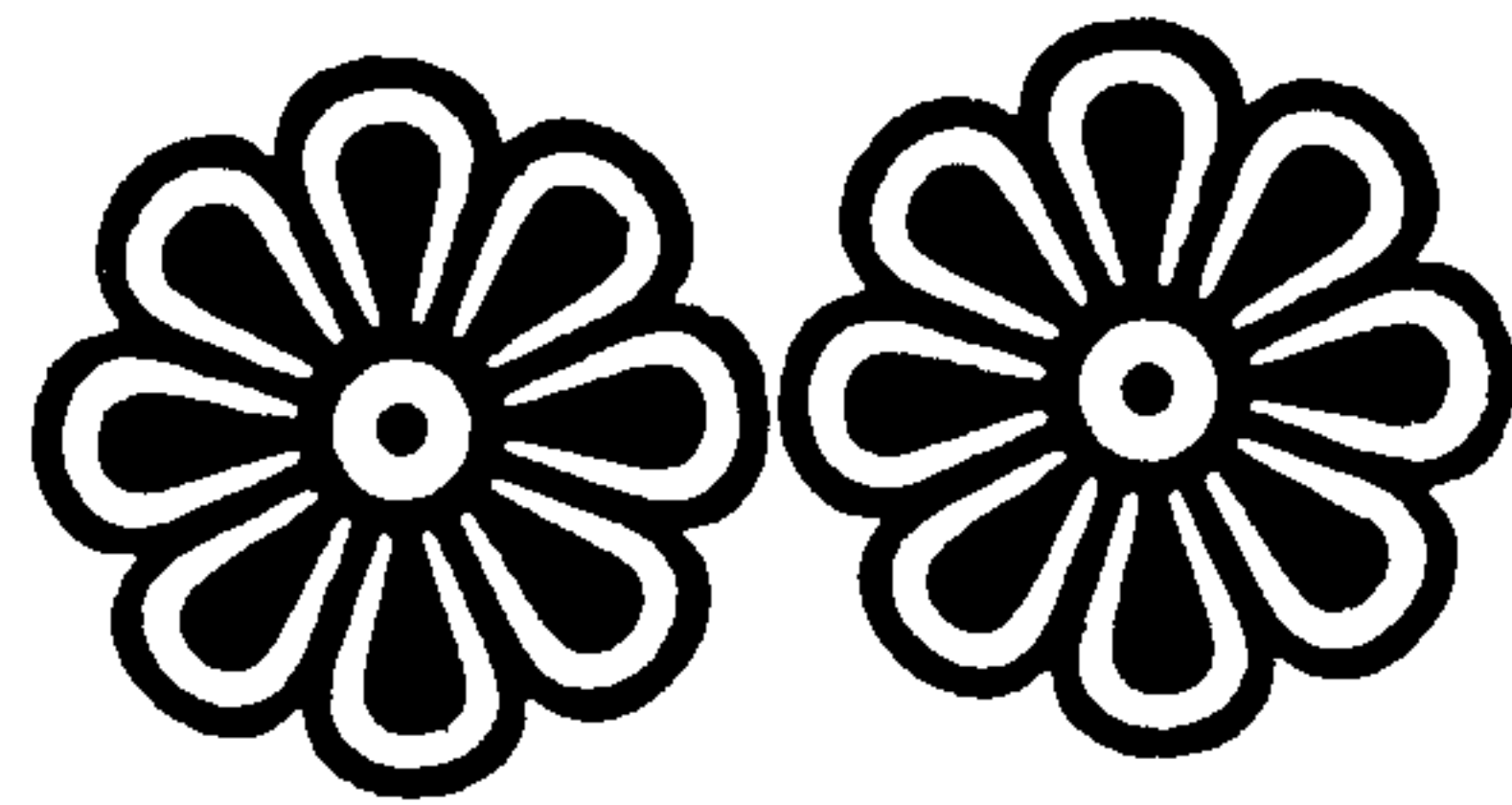
در گیری با شوری و استعفا

مجلس شورای ملی افغانستان در روزگار صدارت دکتر عبدالظاهر خان یا اصلاً به سبب پوره نشدن اکثریت اعضاء دایر نمی شد و یا به استیضاح از حکومت که آنهم اغلب جنبه شخصی داشت، روز گذرانی می کرد. این وضع اغلب ناشی از آن بود که کمونستان در ایجاد بی نظمی و مختل ساختن شوری دست داشتند و سعی میکردند حکومت یکی بعد دیگر سقوط کند. گرچه تعداد آنان در شوری اندک و نا چیز بود، اما به انواع دسیسه و حیل و منافقت عده ای را می فریفتند و در صف خود قرار میدادند و به این ترتیب مرام خود را به پیش می بردند.

در خارج از شوری هم افراد و حلقه هایی بودند که بسویه ملی و بین المللی دکتر عبدالظاهر را تخریب می کردند و برای رویکار شدن «شفیق» زمینه سازی می نمودند. شاید به این امید که وزارت و ریاستی نصیب شان گردد و در سایه او بیشتر استفاده کنند. خلاصه در اثر تداوم این احوال و مخالفت های گوناگون و خرابی مناسبات با شوری دکتر عبدالظاهر خان هم تقریباً بهمان سر نوشتی مواجه شد که اعتمادی شده بود و بالاخره مجبور گردید استعفا بدهد.

موصوف در سوم ماه میزان ۱۳۵۱ از تصمیم خود به شاه اطلاع داد و تقاضای کناره گیری کرد، لیکن شاه به سبب آنکه عازم ترکیه بود و نمیتوانست سفرش را به تعویق اندازد، از دکتر عبدالظاهر خان خواست تا در مورد استعفای خویش غور و تجدید نظر کند.

دکتر عبدالظاهر خان که میدانست کاری از پیش برده نمیتواند و بهبودی در وضع نابسامان جامعه و شوری بوجود نخواهد آمد، بتاريخ ۱۴ قوس ۱۳۵۱ = ۵ دسمبر ۱۹۷۲ مجدداً استعفایش را به شاه تقدیم نمود. اینبار استعفایش پذیرفته شد و دو روز بعد آن محمد موسی شفیق مامور تشکیل کابینه گردید.



فصل سیزدهم

صدارت محمد موسی شفیق

۱۶ قوس ۱۳۵۱ - ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی

از اوضاع جاری در دوره دیموکراسی بخوبی احساس می شد که شاه افغانستان برای عهده داری مقام صدارت افرادی را قبلاً در نظر داشت و یکی بعد دیگر استعداد و کاردانی آنان را به آزمایش می گذاشت . یکی از این افراد و مهم ترین کسی که شاه بالای او بیشتر از دیگران حساب میکرد و گمان میرفت روزگار درازی در کرسی صدارت باقی بماند ، محمد موسی شفیق بود .

اوبا دریافت اختیارات و صلاحیت های فوق العاده واتکاء به حسن نظر و اعتماد شاه ، کرسی صدارت را پذیرفت و با استفاده از حمایت و سفارش شاه توانست علی الرغم اسلاف خویش در یکروز از شوری رای اعتماد بگیرد و کار های خویش را زودتر آغاز نماید . اما در صحنه عمل ، هم به اثر تخریب روس ها و ایادی شان و هم به سبب بعضی ناتوانی ها ، خلاها وضعف اداری خودش ، خیلی زود از پادر افتاد و زمینه برای کودتا مساعد گردید . اینک دوره کار صدارت او را که بیش از هفت ماه وده روز طول نکشید ، به اجمال و قرار آتی ارزیابی می کنیم .

روابط با ایران و پاکستان

روس ها در جمله سایر طرح ها و فعالیت هائی که برای منزوی ساختن افغانستان و پخش و تعمیم نفوذ اقتصادی و سیاسی و نظامی خود در کشور ما داشتند ، دو موضوع عمده و اساسی رانیز تا آنجا که توانستند دامن زدند واز آن بهره برداری کردند . این دو موضوع عبارت بودند از نزاع و دعوی «پشتونستان» و تقسیمات آب هیرمند که سالیان دراز روابط مارا با دو کشور مسلمان و همسایه یعنی ایران و پاکستان در وضع اسفناک و خصمانه قرار داده بود و بهر پیمانه که این کشور های مسلمان از هم فاصله می گرفتند و دوری می جستند ، روس ها در افغانستان نزدیک ترمی شدند و نفوذ آنان گسترده تر و وسیع ترمی شد .

شاه و شفیق بادرک این واقعیت و مجبوریت ها و مشکلاتی که افغانستان را تا حلق در مرداب بدبختی فرو برده بود ، ظاهراً می کوشیدند این دو غده سرطانی را که روس ها بصورت تصنعی بر پیکر اقتصاد و سیاست افغانستان القاء کرده بودند ، از میان بردارند .

به اساس این تصمیم و اراده ، مذاکراتی که قبلاً در زمان اعتمادی با ایران آغاز شده بود ، بصورت جدی و وسیع از سر گرفته شد و مسایل مختلفی مورد بحث و مذاکره قرار گرفت . در نتیجه این مذاکرات و تماس ها که بسیار مثبت و سازنده بود ، دو طرف موافقت کردند تا موضوع تخنیکی تقسیمات آب هیرمند راحل کنند و در ساحات مختلف اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی با هم همکاری نمایند .

به اساس تفاهم و توافق یاد شده ، حکومت ایران حاضر شد جهت حمل و نقل مال التجاره افغانستان یک راه آزاد دریائی را از طریق بندر عباس در اختیار افغانستان قرار دهد . این بندر ذریعه احداث و امتداد خط آهن از راه کرمان شاه به گرشک و قندهار وصل می شد و امکان استفاده از منابع داخلی و صدور آن به خارج فراهم می گردید . (۱)

اکمال این پروژه که قرار بود کار آن تا آخر سال ۱۳۵۴ پایان یابد ، مشکل اساسی افغانستان نسبت به نداشتن راه ترانزیت درخشکه و آب برای همیشه حل می شد و مامی توانستیم با کشور های حوزه خلیج و اروپا مستقیماً داد و ستد داشته باشیم . علاوه بر مسایل مذکور ، تلاش های دیگری نیز در جریان بود تا چهار کشور مسلمان منطقه (افغانستان ، ایران ، ترکیه و پاکستان) یک پیمان اقتصادی را امضاء کنند و برای بهبود احوال مردم و بلند بردن سطح زندگی کشور های خود ، از منابع ، تولیدات و تجارب همدگر استفاده نمایند .

برای تطبیق و عملی شدن اهداف بالا ، نخست از همه دو طرف کار تخنیکی و فنی تقسیمات آب رود خانه هیرمند را بوسیله هیئت های منتخب خود ترتیب و تکمیل کردند و بتاريخ ۲۴ حوت ۱۳۵۱ ه ش = ۱۲ مارچ ۱۹۷۳ معاهده ای بین شفیق و هویدا صدراعظم ایران در کابل به امضاء رسید که به اساس آن این مشکل دیرینه حل شد و انگیزه نزاع از میان رفت .*

امضاء این موافقت نامه که ضمن اعلامیه مشترک به اطلاع مردم رسانیده شد ، فصل نوی در مناسبات دو کشور گشود و فضای کین توزی و عداوت به برادری و محبت مبدل گردید .

باندهای پرچم و خلق موضوع آب هیرمند را بهانه قرار دادند و بدستور با داران خود

۱ - ک: روزنامه اصلاح ۱۸ دلو ۱۳۵۱ = ۸ فبروری ۱۹۷۳ .

* قرار اظهارات اهل فن و افرادی که از نزدیک در قضیه وارد بودند، آب مورد نزاع اصلاً آبی بود که بصورت طبیعی در ریگ زارهای سیتان و هیرمند فرو می رفت ولی افغانستان اجازه نمیداد تا ایرانی ها آنرا مهار کنند و از آن برای آبیاری زمین های شان در آنسوی مرز مشترک استفاده نمایند . با امضاء این قرارداد، افغانستان در بدل امتیازات زیادی که بدست آورد به حکومت ایران حق داد تا به اساس نظر و سنجش هیئت های دو طرف ، آب مذکور را بصورت فنی و اساسی مهار و از آن استفاده کنند . متأسفانه متن این قرارداد در اختیار بنده نیست تا آنرا غرض استفاده خوانندگان عزیز نقل می کردم .

تبلیغات وسیعی را علیه شفیق براه انداختند و او را به آبروشی متهم کردند . همان هائی که اینک آب و خاک افغانستان را خود از آمو تا تورخم و از اسلام قلعه تا واخان در اختیار روس ها قرار داده اند و از هیچ نوع دنایت و خیانت و جنایت و بی آبی هم ابائی ندارند .

تبلیغات روس ها و اجیران شان وضع شوری را نیز مختل گردانید و مدت ها از نصاب افتاد . البته افراد دیگری هم بشمول میوندوال و محمد داود خان بودند که فقط برای موضع گیری علیه حکومت ، بازی کردن با احساسات مردم ، جا خالی نمودن برای خود و ابراز ضدیت با ایران (بعضاً آنرا وطن دوستی و فضیلت می دانستند) مسئله آب هیرمند را عمداً تحریف و به آن مخالفت می کردند .

باوجود این همه سنگ اندازی ها و جهت گیری های منفی ، شورای ملی در اول برج جوزای ۱۳۵۲ هـ ش = ۲۲ می ۱۹۷۳ دایر گردید و از جمله ۱۵۳ نفر وکیل حاضر در مجلس ۱۲۷ نفر آن رای مثبت و موافق دادند و موافقت نامه آب هیرمند توسط وکلای دوره سیزدهم به تصویب رسید . همچنان موافقت نامه مذکور بتاريخ نهم جوزا از مجلس (سنا) گزارش یافت و مورد تصویب و اجابت قرار گرفت .

درباره پشتونستان نیز نظر شفیق بران بود که دیگر بساطش را برچیند و موانعی را که چندین سال سد راه نزدیکی و همکاری بین پاکستان و افغانستان بود ، از میان بردارد . او در یک کنفرانس مطبوعاتی که بمناسبت امضاء موافقت نامه آب هیرمند دایر گردیده بود ، روی این موضوع تماس گرفت و گفت امیدوار است که بتواند مسئله (پشتونستان) را با پاکستان نیز حل کند . همچنان وی در پاسخ به سوال نهانیده جریده افغان ملت روی این موضوع به صراحت اظهار داشت که ما نمیخواهیم افغانستان را قربانی پشتونستان کنیم و باید در هر امری منافع جامعه افغانی خود را در نظر داشته باشیم .

واقعاً در این دوره از پشتونستان و غوغای آن خبری نبود و پاکستان و افغانستان همدگر را به برادری و همکاری فرامیخواندند . هرگاه اوضاع بهمین منوال ادامه می یافت ، امکان آن وجود داشت که افغانستان بجائی برسد و از اتکاء به روس نجات یابد . اما سردمداران کرملن طرحی داشتند و نقشه ای که به هیچوجه از انجام آن روگردان نبودند و پیوسته می کوشیدند هر نوع اقدام و حرکت را در نطفه خنثی سازند .

روابط با روس

در سال های اخیر مسوولین کشور و مردم بخوبی درک کرده بودند که روس ها در دوستی خود با افغانستان خیانت کرده اند و کشور ما را از لحاظ اقتصادی و سیاسی به شکست مواجه ساخته اند . بنابراین خواست دربار و شفیق و مصلحت ملی و عمومی کشور آن بود تا در روابط با روس و سایر همسایگان کلاً تجدید نظر شود و سیاست پوچ و بی

محتوائی که مدت ها چون تار عنکبوت پا و دست سیاست مردان را درهم پیچیده بود ، از میان برود . البته این تصمیم بدان معنی نبود که همه چیز به یکبارگی عوض شود و یا روس ها فوراً اخراج گردند ، بلکه میخواستند در حین آنکه با روس ها داد و ستد دارند ، معاملات تجاری ، اقتصادی و غیره را با سایر دول نیز تقویت و توسعه بخشند و بدین ترتیب توازنی را در کلیه امور برقرار نمایند .

روی این حسن نیت ، شفیق درنخستین روز های صدارتش آقای دکتر عبدالصمد خان حامد و عبدالهادی داوی را بروسیه فرستاد تا بحیث نمایندگان دولت در پنجاهمین سالگرد تاسیس نظام جدید روسی شرکت کنند . بهیمن ترتیب سعی می شد تا اخبار و مطالبی از فعالیت روس ها و کارشناسان شان در افغانستان ، روی اخبار و جراید نشر گردد و طوری وانمود شود که در روابط کابل با مسکو کوچکترین خلل و تغییری وارد نیا مده است و جریان امر کاملاً به روند عادی و تکاملی خویش ادامه دارد .

بتأسی از این روش در ۲۸ جدی ۱۳۵۱ ، اعلان گردید که درچاه جرقدوق ۳۸ میلیارد متر مکعب گاز کشف گردیده و جریان کار سایر چاههای گاز نیز اطمینان بخش است . در ۳۱ جنوری ۱۹۷۳ = دهم دلو ۱۳۵۱ ، اعلام شد که در سال ۱۹۷۳ م = ۱۳۵۲ ش حجم صادرات روسیه به افغانستان به چهل میلیون دالر ارتقا می یابد و از (بیرایت) هرات نیز بهره برداری بعمل خواهد آمد . چهار روز بعد آن خبری انتشار یافت که از ذخایر خواجه گوگردک و یتیم تاق از آغاز قرارداد تا آن تاریخ ۵ میلیارد و هفتاد و چهار میلیون مترمکعب گاز ، به شوروی صادر شده است .

متعاقب این هیاهو بتاريخ ۲ مارچ ۱۹۷۳ = ۱۱ حوت ۱۳۵۱ وزیر تعلیمات عالی روسیه وارد افغانستان شد و فردای آن «تخنیکم نفت و معادن» در مزار شریف افتتاح گردید . با افتتاح تخنیکم مذکور یکی از لانه های جاسوسی دیگر روسیه عملاً در کشور ما آغاز بکار کرد و بروس ها امکان بخشید تا بعضی از شاگردان افغان را همانند پولی تخنیک کابل ، بخدمت خود درآورند .

اواخر حوت ۱۳۵۱ ش پنجاهمین سال معاهده دوستی افغانستان و روسیه با گرمی خاص تجلیل گردیده روزنامه ها و جراید از این روز استقبال کردند و بانشر مقالات و سرمقاله ها آنرا گرمی داشتند .

قرضه یکصد میلیون روبل روسی که در پلان انکشافی چهارم به افغانستان وعده شده بود ، در شوری به تصویب رسید و با تمام اخلاص کوشش می شد طبع روس ها مکدر نشود . ولی روس ها باوجود تظاهر به همکاری ، از رویکار آمدن شفیق به شدت ناراض بودند و از همان آغاز او را متمایل به غرب می دانستند . این نارضائی بعد از نزدیکی افغانستان و پاکستان و امضای موافقت نامه آب هیرمند ، دو بالا گردید و بخوبی احساس

می شد که روس هادرتب و تاب اند .

در این احوال شاه افغانستان جهت توضیح سیاست های جدید حکومت و اطمینان دادن به روس ها از پادگورنی صدر هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی دعوت کرد تا از افغانستان مجدداً دیدن کند . این دعوت بسرعت عمل شد و پادگورنی بتاريخ ۳۱ ثور ۱۳۵۲ مطابق ۲۱ می ۱۹۷۳ خود را با عجله و شتاب بکابل رسانید . گرچه محتوای مذاکرات ایشان افشانشد ، اما از جریان پیدا بود که شاه و شفیق میخواستند روس هارا نسبت به مسایل و مشکلاتی که افغانستان به آن مواجه بود ، در جریان گذارند و به رهبران کرملن اطمینان دهند که تماس و نزدیکی با ایران و یا دریافت کمک از دیگران وبطور کلی برنامه ها و اقدامات جدید هرگز بضر روس ومنافع آن در افغانستان نخواهد بود .

اما روس هابنا به خبث باطن و نقشه های شوم و شیطانی خویش سعی داشتند افغانستان را از نزدیکی و همکاری با ایران و پاکستان باز دارند و بجای آن طرح (امنیت آسیائی) رامورد بحث و پذیرش قرار دهند .

این طرح در اصل و اساس ماهیت ضد چینی داشت و زمانی توسط بریژنیف عنوان شد که جنگ ویتنام کم کم پایان می یافت و چینائی ها گاه گاه از پشت دیوار چین کله کشک می کردند و میخواستند از آن محدوده پا فراتر گذارند و باکشور های منطقه در ساحات اقتصادی و تجاری همکاری کنند .

روس ها که تقریباً بعد از جنگ دوم جهانی در کشور های آسیائی یکه تاز بودند و هستی آنان را به عناوین مختلف می بلعیدند ، سر سخخانه تلاش داشتند از چین (هیولای خطر) ترسیم کنند و به کشور های منطقه فشار آورند تا از نزدیکی و تماس به آن خود داری ورزند . این مطلب را پادگورنی در دعوتی که شاه برای مهمانان روسی خود ترتیب داده بود ، فاش کرد و اظهار داشت که :

«حالا حق داریم تا درباره تاسیس یک سیستم قابل اعتماد امنیت در قاره آسیا بحیث یک مسئله فوری و عاجل سخن بگوئیم . حاجت به بیان نیست که بگوئیم حل این مسئله آسان نمی باشد . بقایای استعمار نه تنها بر عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی بسا کشور های آسیا ، بلکه بر اختلافات سابق ارضی و دیگر مسایل شان که تا حال دوام دارد نیز تاثیر داشته است .

استعمار گران هنوز هم سعی دارند تا با مساعی مربوط به تقویت صلح در آسیا مخالفت ورزند . عظمت طلبان * در همکاری با استعمار گران میخواهند در آسیانقش بارز داشته باشند .» (۱)

* کلمه «عظمت طلب» اصطلاحی بود که روس ها معمولاً درباره چین بکار می بردند .

پیشنهاد مذکور که عملی شدن آن بصورت قطع و یقین عواقب ناگواری داشت و تسلط اقتصادی و نظامی و سیاسی روس رادر منطقه پایه گذاری میکرد، در دوره حکومت اعتمادی با قاطعیت و جدیت رد گردیده بود. ولی اینبار موضع گیری حکومت چندان قاطعیت نداشت و اعلامیه مشترک در زمینه به این مضمون ترتیب یافته بود که:

«... بادر نظر داشت این موضوع که احترام به اصول زیست باهمی میان دول دارای سیستم های مختلف اجتماعی و سیاسی راه موثری برای تاسیس صلح دوام دارهم در آسیا وهم در قسمت های دیگر جهان می باشد، اتحاد شوروی و افغانستان یکبار دیگر اعلام میدارند که برای اینکه امنیت در آسیا تاءمین گردد، برای همه کشور های منطقه ضروری است تادر این راه مساعی مشترک بخرچ دهند.» (۱)

جای شک نیست که پیشنهاد روس ها با اصل بیطرفی و سیاست عنعنوی افغانستان مغایرت داشت و حکومت هرگز نمی خواست در آن شامل شود، اما عباراتی که در اعلامیه بکار رفته بود، این مطلب را بصورت ضمنی تائید می کرد. به عبارت دیگر زمام داران افغانستان آرزو داشتند هم از روس ها خاطر داری نهایند و هم برنامه ها و کارهایی را بمرحله اجرا در آورند که اربابان کرملن قلباً به آن ها مخالف بودند.

همزمان با مسافرت پادگورنی و موجودیت آن در کابل، موضوع آب هیرمند در شوری به تصویب رسانیده شد و این امر در حد خود ضربه ای محسوب می شد که برای روس ها غیر قابل تحمل بود.

بهر حال، پادگورنی از این سفر دست خالی برگشت و نتوانست مطلوبش را بر زعمای افغانستان تحمیل کند. لیکن اطلاعاتی که در مذاکرات خود از نحوه تصمیم، اهداف و برنامه های جدید حکومت بدست آورد، باعث شد تا به اقدامات فوری و جدی متوسل گردند.

یک هفته بعد از سفر پادگورنی اعلان گردید که روسیه چهل هزارتن سمنت از افغانستان خریداری می کند. این خبر و معامله بحدی ناچیز و بی مقدار بود که ارزش خبری راهم نداشت، مع هذا روس هامی کوشیدند با حفظ خون سردی و شعارهایی از این قبیل، حکومت افغانستان را اغفال کنند و کارهای خود را مخفیانه انجام دهند.

حکومت کابل نیز با فراغ خاطر برنامه های خویش را دنبال میکرد و از فتنه ای که روس ها در فکر ایجاد آن بودند، هرگز گمان و اطلاعی نداشت.

حکومت شفیق و کمونستان

جای تردید نیست که هم شفیق و هم صدراعظم‌ان قبل از وی از لحاظ فکری و عقیده وی با کمونیزم و کمونستان مخالف بودند. ولی افغانستان در اثر سیاست های منفی و تصمیمات عجولانه و شتاب زده دورهٔ صدارت محمد داود خان به نحوی در دام روس ها افتاده بود که صدراعظم‌ان بعد از وی نیز یارای تپیدن و رهیدن از این دام نداشتند و سازش و مصلحت را نسبت به هر اقدامی ترجیح میدادند.

قرضه های کمرشکن، استثماری و خاینانه روس و نظر مساعد شاه به داشتن حسن روابط با مسکو، افغانستان را بحیث یک پایگاه فکری کمونیزم در آورده بود و کمونستان میتوانستند بسیار به سهولت حکومت هارا تحت فشار قرار دهند. چنانچه کارنامه های ننگین آنان را خود بچشم خویش دیدیم و در مباحث قبلی این کتاب شواهدش را تذکر دادیم. شفیق هم با وجودی که میخواست در برنامه های سیاسی و اقتصادی اش ابتکاراتی رویکار آورد و روابط افغانستان را با سایر کشورها، مخصوصاً همسایه های دیگر افغانستان بهبود بخشد، سر از دوستی روس ها برنتافت، بلکه برعکس بگفته آقای کشکی وزیر اطلاعات و کلتور کابینه شفیق و دوست و همکار نزدیک آن:

«آنچه شفیق در نظر داشت انجام بدهد به هیچصورت انگیزهٔ ایجاد پایگاه مخاصمت آمیزی رابر ضد اتحاد شوروی نداشت، بلکه او در نظر داشت پیشرفت و تعالی و انهماک افغانستان رابه اصول ملی و قانون اساسی آن در چوکات روابط نزدیک و صمیمانهٔ آن با اتحاد شوروی عیار سازد. اما هدف همسایهٔ شمالی افغانستان این بود تا آن کشور (این کشور) را بیک کشور کمونستی متکی به شوروی مبدل سازد.» (۱) آری! شفیق به اساس این خط فکری و ابتکاراتش که حتی در نظر داشت نسبت به روابط افغانستان و روس هم ابتکار کند، یکی از پرچمی های شناخته شده (نعمت الله پژواک) زادر کابینهٔ خود بحیث وزیر داخله مقرر کرد که میتوانست از دورترین روستاهای افغانستان تارگ شاهی را تحت نظر و ادارهٔ خود داشته باشد و هرچه دلش بخواهد انجام دهد. در سایر وزارت خانه هاهم نقش کمونستان و تقرر آنان به سمت های مهم و حساس چشمگیر بود و بصراحت میتوان گفت که گماشته های روس درهیچ دوره ای تا این حد پست های دولتی را در اختیار نداشتند.

شاید شفیق فکرمی کرد که میتواند با این اقدام و روش، خشنودی روس ها و رضائیت کمونستان وابسته به مسکورا جلب کند و از شر آشوب و غوغای شان در امان بماند، ولی

روس ها و ایادی شان با استفاده از این فرصت کار و برنامه های خود را دنبال می کردند و شفیق رابه شدت تخریب می نمودند .

علاوه بر آنچه گفته آمد ، قراینی وجود داشت که دو طرف به همکاری و نزدیکی بیشتر بایکدیگر تمایل داشتند . حکومت غرض پُت کردن دهان کمونستان و ایشان جهت سوء استفاده و بهره برداری و جابجا ساختن افراد و اعضای حزب خود در دستگاه حاکم . آقای کشکی در دهه قانون اساسی، خود به این مطلب اشاره فرموده می گوید:

«کارمل پیشنهاد همکاری خود را با حکومت برای این نگارنده در زمستان ۱۹۷۲ هنگامی تقدیم کرد که من بحیث وزیر اطلاعات و کلتور ایفای وظیفه میکردم . در همان ملاقات خود او پیشنهاد کرد تا دکتر عبدالغیاث صافی که بعداً در رژیم های کمونست بحیث یک کمونست سرسخت تبارز کرد ، بحیث مشاور در وزارت صحیه مقرر شود . صدراعظم شفیق چند روز بعد از این ملاقات کارمل برایم گفت که پرچمی ها مجلسی در یک اپارتمان مکروریان برپا داشته بودند و دران درباره دایر کردن یک مظاهره ضد حکومت پلان می چیدند . من کارمل را برای بحث بر این موضوع نزد خود خواستم و برایش گفتم که در روشنائی پیشنهاد او مبنی بر همکاری پرچم با حکومت ، جای تعجب است که حزب او چنین مجلسی دایر کند . کارمل که از آگاه شدن حکومت از مجلس پرچمی ها به تعجب افتاده بود ، کاملاً از دایر شدن چنین مجلسی انکار کرد .» (۱)

واقعاً حکومت شفیق از برپائی تظاهرات و ایجاد بد امنی به شدت تشویش داشت و برای جلوگیری از چنین امری ترجیح میداد حتی به سفارش پرچمی ها گوش دهد و رفقای شان رابه کرسی های دلخواه مقرر نماید .

باوجود آنکه بعضی از همکاران شفیق حکومت قبلی رابه اتهام جلوگیری از برپائی تظاهرات و مانع شدن رشد سیاسی مردم محکوم می کنند ، خود در این مورد برهمه پیشی گرفتند و تا آنجا که ده روی کردند که از برپائی تظاهرات در روز کارگرم بنام اینکه حکومت آنرا تجلیل می کند ، جلوگیری نمودند .

پرچمی ها با درک این ضعف و خلاء و موقع مناسبی که برایشان دست داده بود ، در اکثر ادارات بشمول ارگان های نشراتی نفوذ کردند و بعضی از آنها را بحیث وسیله نشر افکار و اندیشه خود قرار دادند . جالب آنکه روزنامه کاروان این نقش را بیشتر به عهده

۱ - دهه قانون اساسی صفحه ۱۴۸ . لازم به تذکر است که دکتر عبدالغیاث صافی سالها قبل از رویکار آمدن رژیم کمونستی در افغانستان استاد فاکولته طب کابل بود و تمام محصلین، استادان و کسانی که در جریانات سیاسی کشور وارد بودند از همان وقت او را به صفت یک کمونست سرسخت می شناختند .

گرفت و صفحات آن بوسیله عبدالحق واله مدیر مسوولش در اختیار کمونستان قرار داده شد .

این روزنامه طوری بیباک و مطمئن به منافع روس ، حزب پرچم و مخالف ارزش های قانون اساسی نشرات میکرد که سوال هائی را در اذهان برانگیخت و حتی شاه افغانستان تحت فشار افکار عامه نگرانی اش را در این مورد به وزیر اطلاعات و کلتور گوشزد فرمود . این موضوع را جناب آقای کشکی به این ترتیب تذکر داده می نویسد :

«متأسفانه در هنگامی که من بحیث وزیر کارمی کردم کارمل (هم صنف فاکولته با عبدالحق واله مدیر کاروان) کاروان را بحیث یک وسیله فراكسیون پرچم حزب دیموکراتیک خلق افغانستان بکار می برد . این وضع نیز اسباب تشویش زیاد حکومت شفیق را بار آورده بود .» یکی دو سطر پیشتر از این می گوید :

«پادشاه بمن گفت : ما با کاروان بسیار مشکلات داریم ، صرف نظر از اینکه موقف خودت چه می باشد ، مردم فکر می کنند که جریده به نمایندگی خودت بحیث وزیر اطلاعات و کلتور حرف میزند .

من آرزو نداشتم که کاروان نشرات خود را متوقف سازد . زیرا از آن چنین استنباط می شد که احراز مقام وزارت برایم نسبت به جریده مهم تر بود .» (۱)

واقعاً سوال انگیز و تعجب آور است که چگونه در برابر این همه تشویش و نگرانی ناشی از نشرات کاروان که از دربار تا بازار را فرا گرفته بود هیچکس جرئت نداشت تصمیم بگیرد و یا نمیخواستند راجع به آن عکس العمل نشان دهند!!

این جریانات مبین آنست که مصلحت های شخصی در افغانستان بر هرامری مرجح بود و روس هابحدی در کشور ما حاکمیت داشتند که هیچکس حاضر نمی شد نسبت به اعمال و فعالیت های غیر قانونی آنان و گماشته های شان اقدام قانونی کند .

خلاصه شفیق برعکس جرئت و جسارتش در سایر موارد ، نسبت به روس ها و عمال شان ناتوانی از خود نشان داد . بحدی که نعمت الله پژواک عضو کابینه اش بار بار از او امر اوسر کشی می کرد و شفیق با همه غرور و خود خواهی و صلاحیتش آنرا نادیده می انگاشت . برای مثال در این مورد باز هم به نوشته آقای کشکی استشهاد می شود که :

«... در نزدیک شهر جلال آباد ، در منطقه ثمرخیل باری یک تعداد اشخاص بریک موتر سیاحان خارجی فیر کردند ، این حادثه شفیق را خیلی ها مشتعل ساخت و او امر صادر کرد که یا والی ولایت ننگرهار در ظرف ۴۸ ساعت مسوولین این فیر را

پیدا کند یا از وظیفه اش سبکدوش شود . شفیق خواست از او امر او در این مورد خبری نشر شود ولی پژواک بحیث وزیر داخله با نشر این خبر مخالفت کرد و صدراعظم نیز در برابر او تسلیم شد .

حکومت فیصله کرد تا به احترام از مقام کارگر ، خود روز کارگر را تجلیل کند . ولی ضمناً شفیق خواست تا از موضوع به رهبران احزاب سیاسی تذکر داده شود که از مظاهرات ضد حکومتی در روز اول می خود داری کنند ، زیرا اینک حکومت این روز را تجلیل می کند . در مجلس وزراء از پژواک بحیث وزیر داخله تقاضا شد تا بعد از ظهر همان روز رهبران جمعیت های سیاسی را بخواهد و موقف حکومت را برای شان ابلاغ کند . پژواک از ابلاغ این موضوع به رهبران جریان های سیاسی خود داری کرد و از این رومن (وزیر اطلاعات و کلتور) این وظیفه را بدوش گرفتم .» (۱)

خواننده دقیق و باهوش از جریانات یاد شده میتواند دریافت کند که کشور ما در چه وضعی قرار داشت و سلطه و سیطره روس تا کدام مرحله پیش رفته بود :

در روشنی این اوضاع و احوال میتوان گفت که اغماض حکومت در برابر حرکات غیر قانونی افراد وابسته به مسکو و مساعی آن جهت جلب خشنودی روس ها ، دیگر ماهیت سدی را داشت که از کاغذ در مسیر سیل خروشان ساختن آید و کدخدای شهر فارغ البال و ایمن باشد و فکر کند که با این سد میتواند خانه و مزرعه اش را از ویرانی و تباهی نجات بخشد . ولی عواقب اینگونه سدها معلوم است و ما هم بدبختانه دیدیم که نتایج آن چه بود و بکجا انجامید !

مشکلات دیگر

علاوه بر اینکه شفیق توسط روس ها و کمونستان تخریب می شد با مشکلات و دشواری های دیگری نیز دست و گریبان بود . او میخواست حاکم جامعه ای باشد ، آرام ، مطیع ، بی سر و صدا و دور از غوغاها و رقابت ها و کشمکش های سیاسی . اما اوضاع در افغانستان بگونه ای درآمد بود که چنین چیزی امکان نداشت . آزادی مطبوعات (شخصی) ، بالابینی ، نظارت ، انتقاد و استیضاح شوری ، جنجال احزاب سیاسی و امثال آن ، هریک بنوبه خود مسایل و مشکلاتی بود که شفیق نمیتوانست به آسانی و بی درد سر در برابر آنها مقابله کند .

گرچه با پرداخت ۳۰ فیصد مصارف طباعتی جراید و ۲۰ فیصد مصارف طباعتی روزنامه های شخصی از بودجه دولت (۲) که حکم رشوه سیاسی و حق انسکوت را داشت ، توانست

۱ - دهه قانون اساسی صفحه ۸۵-۸۶ .

۲ - درباره تادیبه این بول به جراید شخصی رجوع شود به : دهه قانون اساسی صفحه ۸۳ .

بعضی از آنها را مهار کند و از شر زبان و قلم شان ایمن گردد ، لیکن تطبیق اینکار بر شوری و یا احزاب سیاسی ناممکن بود . بنابر این شفیق برای ازاله و از بین بردن این مشکل به تدابیر دیگری متوسل گردید که نه تنها گرهی را باز نکرد بلکه بر دشواری ها افزود و از اعتبارش کاست .

آری ! در ماه ثور ۱۳۵۲ ش دوره سیزدهم شوری پایان میرسید و باید مطابق به قانون اساسی در کشور انتخابات میشد . اما شفیق از بیم آنکه مبادا در دوره جدید افراد با نفوذ و مخالف حکومت در شوری راه یا بند و برای او درد سر ایجاد نمایند ، از یکطرف انتخابات را بصورت غیر رسمی به تعویق انداخت و خوانست تا حد اقل یکسال از جنجال شوری فارغ باشد و از سوی دیگر در نظر داشت در این مدت قانون شوری و قانون مطبوعات را بسود خود تغییر دهد . حتی سعی میکرد بعضی از مندرجات قانون اساسی بشمول حق نظارت قوه قضائیه را بر انتخابات از بین ببرد .

این اقدام و تلاش گویای آن بود که مردم و آرای شان در افغانستان اصلاً ارزشی نداشت و آقایون قدرتمند و قانون ساز هرچه میل و منافع شان اقتضاء می کرد ، اداره و سیاست افغانستان را بهمان گونه عیاری ساختند . زیرا شفیق خود در زمره کسانی بود که در ترتیب و تنظیم قانون اساسی افغانستان و حتی گنجاندن بعضی از ماده های جنجال برانگیز در آن ، سهم بارز داشت . آنوقت قانون اساسی را طوری آراستند که سود خود شان در آن مضمر بود ، اینک باز هم تلاش میکرد تا بخاطر خود و بقای حکومتش آنر تغییر دهد . در هر صورت قوه قضائی افغانستان تصمیم شفیق را درباره سلب حقوق قضا و تغییر قانون اساسی رد کرد و سخن بجائی کشید که باید شخص شاه در قضیه مداخله می کرد و آنرا حل می نمود .

بتاریخ ۱۶ می ۱۹۷۳ = ۲۶ ثور اعلان شد که پادشاه تقرر یک کمیته مشترک اجرائیه و قضائیه را هدایت داده است تا این رکود را حل کند ، لکن باوجود اعلام این خبر و مساعی شفیق برای جلب توجه شاه ، از اوضاع چنین برمی آمد که وی هرگز راضی نبود تا در قانون اساسی دستبردی صورت گیرد و آنچه را خود توشیح فرموده بود ، به آن زودی نقض کند . اساس این اقدامات و کوشش هرچند توأم باحسن نیت بود و معلوم می شد که میخواهند جای غوغا های بیهوده و روز گمی در افغانستان ، کار شود و گامی به جلو برداشته آید ، ولی شیوه ای که برای عملکرد آن اتخاذ شد در اذهان عامه و حتی دربار نوعی درماندگی و ناتوانی تعبیر گردید و بقای حکومت شفیق را متزلزل ساخت .

برنامه ها و اجرات شفیق

شفیق شخص با استعداد ، با هوش و پر کاری بود و میخواست در کلیه امور اعم از اقتصادی و اجتماعی و سیاسی تحولات و ابتکاراتی بوجود آورد . هرگاه مجال می یافت و برنامه هایش از قوه به فعل در می آمد ، بدون شک میتوانست کارهایی انجام دهد . او در نخستین روز های صدارتش طرح یک دستگاه تصفیه نفت را رویدست گرفت و بتاريخ ۲۷ قوس ۱۳۵۱ ، اعلام گردید که چنین دستگاهی به ظرفیت سالانه صد هزار تن نفت ، اعمار خواهد شد . البته این موضوع در وقت اعتمادی نیز اعلان و مطرح شده بود ، اما سرخ بدست روس ها بود و به هزار ویک بهانه نگذاشتند که افغانستان گامی به جلو بردارد و حد اقل از نفت خود کفا شود .

اوسعی داشت کارها و برنامه هایش را با جدیت و سرعت انجام دهد و رکود و اسلوب دیرینه و منفی را از میان بردارد . لذا در اندک مدتی علاوه برحل موضوع آب هیرمند و رویدست گرفتن طرح امتداد خط آهن از قندهار تا بندر عباس ، قرضه هائی را هم که بعضی از کشور های خارجی وعده داده بودند ، بسرعت درشوری به تصویب رسانید .

با توجه به این امکانات در ۲۷ ثور ۱۳۵۲ ش اعلان شد که (۱۵۰) پروژه صحنی و صنعتی بمصرف ۴۵۰ میلیون افغانی اعمار میگردد که با بکار افتادن و بهره برداری از آنها قسمت زیادی از نیاز مندی های کشور تاءمین خواهد شد . همچنان در ۲۳ جوزای ۱۳۵۲ ش ، خبری انتشار یافت که ده فابریکه مختلف به مصارف (۲۳۰) میلیون افغانی ساخته خواهد شد .

بتاریخ ۱۸ سرطان ۱۳۵۲ شورای ملی افغانستان به شفیق اجازه داد تا برای تمویل و بکار انداختن ۴۸ پروژه صنعتی از هر منبعی که میتواند کمک دریافت نماید .

این پروژه ها و سایر موسسات صنعتی که بعضاً سرمایه گذاری خارجی نیز دران ها منظور گردیده بود ، هم از لحاظ کاریابی برای بیکاران ، وهم از جهات تولید و سرمایه گذاری وهم از جنبه های رفع نیاز مندی های کشور و بکار افتادن منابع داخلی ، ارزش خاص اقتصادی داشتند که یقیناً بر اوضاع اقتصادی کشور و زندگی مردم اثرمی گذاشت . مخصوصاً توجه به این امر که باید به منابع داخلی اتکاء شود و ثروت های طبیعی افغانستان مورد بهره برداری قرار گیرد ، از هر جهت مفید و امیدوار کننده بود .

در ساحه معارف نیز توجه خاصی بملاحظه میرسید و احساس می شد که با عملی شدن برنامه های دولت جلو نفوذ استعمار فرهنگی و مسموم ساختن افکار و اندیشه جوانان معارف بسرعت گرفته خواهد شد . فکر تاسیس مرکز تحقیقات اسلامی در دانشگاه کابل (گرچه در وقت اعتمادی رویدست گرفته شده بود) و تاسیس وزارت تعلیمات عالی و از سرگیری موثر

و عملی پروژه سواد آموزی وغیره ، از جمله کارهائی بود که بصورت جدی دنبال میگردید .
 واقعاً شفیق در مدت کم کارهای زیادی را براه انداخت وهمین تپش و تلاش و دوربینی
 از تحول در افغانستان بود که روس هارا وارخطاساخت و بران شدند تانقشه تسخیر
 افغانستان را هرچه زود تر عملی کنند و نگذارند تا لقمه چرب و نرمی را که سالها برای دست
 یابی به آن صرف مساعی کرده بودند ، به آسانی و سادگی از دست بدهند .

لغزش های آگاهانه

بدانگونه که شفیق از دانش و زیرکی سیاسی واز هوشیاری و کار آگاهی برخوردار
 بود ، طبیعتاً بحیث یک انسان لغزش ها و اشتباهاتی نیز داشت که مهم ترین آنها بدین شرح
 است .

الف - موضع گیری در برابر محمد زائی ها : او در ایام افتادگی اش که بحیث مشاور در
 وزارت امور خارجه بسر می برد ، نسبت به برخورد محمد زائی های این وزارت در برابر خود ،
 احساس حقارت میکرد و سخت ناراض به نظر میرسید . این امر مسلماً او را بران داشت
 تا حین رسیدن بقدرت از ایشان انتقام گیرد و به آنان توهین و تحقیر روا دارد . چنین تصمیم
 و برخوردی سران محمد زائی را وادار ساخت تا از طریق مختلف و وسایل متعدد علیه شفیق
 تبلیغات کنند و محمد داود را در سرنگونی او و کسب قدرت تشویق نمایند . یکی از عللی
 که محمد داود حاضر شد به تقاضای روس ها در سرنگونی رژیم پاسخ مثبت دهد ، شاید
 همین موضوع بوده باشد . حتی این تصور وجود دارد که ممکن است شاه در اثر فشارهای
 خانوادگی و مایوس شدن از او ضاع تن به مصالحه داده باشد و باخروج خویش از کشور
 بازگشت مجدد محمد داود را به صحنه قدرت فراهم نموده باشد .

ب - آزردن ساختن غرب : کشور های غربی با تمام امکانات و علاقه بندی میخواستند
 شفیق را در عملی شدن برنامه های اقتصادی واجتماعی و کاستن از نفوذ روس یاری دهند .
 چنانچه نمونه های آنرا قبلاً تذکر دادیم . اما شفیق در اثر منهدم ساختن کلیسائی که
 مسیحیان برای انجام امور مذهبی خود اعمار کرده بودند ، حمایت و یاری آنرا به تاءثر و بی
 میلی مبدل ساخت .

کلیسائی که از آن صحبت می کنیم در دارالامان کابل و در مجاورت سفارت روسیه
 قرار داشت و فکر می شد که غربی ها بعلاوه انجام مراسم مذهبی خود حرکات و فعالیت
 های جاسوسی روس هارا نیز از این طریق تحت نظر داشته باشند .

یکی از مهندسین جوان که در جمله سایر اعضای هیئت مامور ارزیابی و تخریب
 کلیسای مذکور بود به نگارنده گفت:

«دیدن کلیسا و سبک معماری آن همه ما را بهت زده ساخت ، راهبه ها از شنیدن
 تخریب کلیسا به زاری تمام می گریستند و می گفتند با ویرانی این عبادتگاه شاهم آباد

نخواهید شد . ما از طریق رئیس بلدیۀ کابل به شفیق عرض حال کردیم که بجای تخریب کلیسای مذکور، از آن بحیث موزیم، کتابخانه ویا سایر امور فرهنگی استفاده شود، ولی شفیق در پاسخ برآشفست و گفت: من نمیخواهم کسی برای من سیاست بیاموزد، فوراً تخریبش کنید!»

بدی کار در همین جابود و مشکل همین . هریک از ما که برمسند قدرت تکیه می زدیم خودرا عقل کل و کمال کل می انگاشتیم و هرچه در کله مامی گنجید، همان خیر و مصلحت و سیاست بود و رای و مشوره دیگران به پیشیزی هم ارزش نداشت .

اصلاً موجودیت کلیسا در کشوری مثل افغانستان و آنهم در دور ترین نقطه شهر کوچکترین ضرری نداشت و اسلام بزرگتر و قوی تر از آن است که از معبد مسیحی دریکی قلمر و اسلامی تشویش داشته باشد .

بعضاً برای تبرئه شفیق در اینکار مدعی اند که اعمار کلیسا در افغانستان مخالف اسلام بود و علاوه بران خارجی ها حق نداشتند در افغانستان زمین بخرند .

معلوم نیست این آقایون چنین فتواهائی را از کجا و چگونه صادر می کنند و چرا میخواهند برای اقامه دعوا و تبرئه کارهای نادرست خود، اسلام را وسیله قرار دهند و آنرا حقیر و متحجر معرفی نمایند!! آیا همین اکنون در اغلب کشورهای اسلامی بشمول پاکستان کلیسا وجود ندارد؟ آیا اینها (نغوذ بالله) مسلمان نیستند؟

واقعاً عجیب است! همه ما بچشم می دیدیم که هر سال دربین خانه های مسلمانان و دریکی از نواحی پر جمعیت شهر کابل (درمسالی) اعمار می شد، اما کسی نمی گفت که این عمارات مراکز شرک و بت پرستی و مخالف اسلام است، ویرانش کنید!

حتی درگردنه باغ بالا و حصه دوم کارته پروان جائی برای مسجد تخصیص داده نشده بود، ولی هندو ها درمسال بزرگ و مجلی دران جا درست کرده بودند که نه تنها کسی مانع شان نشد بلکه بعضاً والی ها و روسای بلدیۀ کابل هم هر سال یکی دوبار سری به آنجا میزدند، و در مراسم (ویساک) شرکت می کردند .

کذا ده هاتیاتر و سینما و (صحنه های ثابت و سیار) در گوشه و کنار مملکت مشغول نمایش و منحرف ساختن جوانان بودند ولی کسی اعتراض نمی کرد که (مخالف اسلام است) نابود گردند . تنها عمارت کلیسا و آنهم از اهل کتاب که خود نیز به کتاب و پیغمبر شان ایمان داریم، بزعم ایشان (مخالف اسلام بود) و باید ویران می شد .

همچنان تعدادی از هندو های هندوستان همه ساله به کمک و استشاره آن دولت به افغانستان می آمدند و بهترین زمین هارا در مهم ترین و حساس ترین نقاط شهر می خریدند و خانه آباد می کردند و به کرایه می دادند، اما هیچکس مانع نمی شد که خارجی ها حق خرید زمین را ندارند!! نیمه ای از باغ های کوهدامن ولوگرو شش گروهی کابل را همین

ها خریده بودند و همه روزه هم می خریدند ، لیکن چون پای هند درمیان بود و برای روس ها کار می کردند ، آهی از نهادی بر نمی آمد و نامی از قانون و بی قانونی درمیان نبود . اما در برابر اعمار کلیسا احساس اسلامی شان گل کرد و بیاد قانون افتادند و بحکم اینکه خریداری زمین آن مغایر قانون است ، آنرا ویران کردند .

بفرض اینکه زمین کلیسا خلاف قانون خریداری شده بود و حکومت شفیق حق داشت در آن مداخله کند ، ضبط تعمیر و استفاده از آن بحیث یک مرکز فرهنگی چه موانعی داشت ؟ و چرا آنرا ویران کردند ؟

چرا راستش رانمی گویند که شفیق اینکار رابه اثر درخواست روس ها انجام داد و فکر می کرد که با این عمل میتواند از اتهام تمایل به غرب تبرئه حاصل کند و روس ها دیگر موانعی برسر راهش ایجاد نکنند ! در حالی که اقدام به چنین کاری هیچگونه فایده ای نداشت و علاوه برآنکه گماشتگان روس به تبلیغات خود علیه شفیق کماکان ادامه دادند ، غربی ها را نیز نسبت به او بدبین ساختند .

ج - تجمل پرستی : شفیق با صرف نظر از ضعف ها و خلا های شخصی که همه ما به تناسب احوال خود کم و بیش داریم ، در مصرف بیت المال و هزینه دولت نیز فوق العاده بی اعتنائی و زیاده روی میکرد . دعوت ها و شب نشینی های مجلل و باشکوه او یاد بعضی از (لوثی های فرانسه) را در خاطر ها تداعی می نمود که به هیچوجه با اوضاع و احوال کشور گرسنه و قحطی زده ما تناسبی نداشت .

پولی که او در یک شب صرف مهمانان خارجی میکرد بدون تردید میتوانست افراد دهکده ای را برای یک هفته اعاشه کند و یا مصارف یکساله دواى آنان را تکافو نماید . این دریا دلی ها و کته خرچی ها در حالی صورت می گرفت که هنوز هم در غور و بادغیس و چخچران و بدخشان صد ها نفر از گرسنگی و بیماری جان میدادند و کسی در ذکر و فکر آنان نبود .

شفیق خوش داشت آخرین (مدل) و معروفترین (موتر) را در هرکجا که باشد خریداری کند و برایش فزقی نداشت که بهای آن چند است و از حبیب چه کسی تاءمین می شود . چنانکه (موتری) را از فرانسه خرید و توسط طیاره بکابل آورده شد که مسلماً مصارف کرایه آن بذات خود بهای یک (موتر) بود .

دیگران هم با پیروی از وی به هزینه های مصرفی خود افزوده بودند . تشکیلات عریض و طویل وزارت خانه ها و باب شدن تشریفات و (مود) پرستی ، میلیون ها افغانی پول دولت راهمه روزه درحبیب دلالان (موتر) می ریخت و خریداری چوکی و میز جدید جزء وظایف روزمره ادارات محسوب می شد . به جرأت میتوان گفت که مصارف اداری هفت ماه صدارت شفیق مبلغ هنگفت و قابل ملاحظه ای را احتوا میکرد که با سایر دوره ها هرگز قابل مقایسه نبود .

آماده شدن زمینه برای کودتا

در جریان آنچه گفته آمد، تذکار رفت که روس ها از زمان (پتر) به بعد ایجاد امپراطوری وسیعی را بشمول رسیدن به آب های گرم جنوب و تسخیر خلیج فارس در نظر داشتند و این هدف شوم و استعماری خویش را آهسته آهسته با اشغال ترکستان به پیش بردند .
جا نیشان تزارها به سرکردگی لینن و ستالین ، دو آدم کش معروف نقشه پتر را دنبال کردند و بخارا را به تصرف خود در آوردند . همزمان با اشغال بخارا طرح تسخیر افغانستان را نیز روی دست گرفتند و بیش از شصت سال حيله و خدعه بکار بستند تا چنین زمینه ای رامساعد ساختند .

در دورهٔ ۱۹۱۷ اصطلاح دیموکراسی کار های باقیمانده خود رانیز به سرعت انجام دادند و ضمناً اجیران خود را در اردو، معارف، دانشگاه، مطبوعات، ادارت دولتی، کارخانه ها و جامعه سازماندهی نمودند .

قرضه های روس و شبکه های آن بحدی سنگین و وسیع شده بود که هیچکس مجال نفس کشیدن نداشت و هر صدراعظمی هم که رویکارشد با الهام از دربار و برای بقای احتمالی خود سراز خط فرمان نتافت . بعضاً که آرزو داشتند پر و بالی بیفشانند و از دام روس ها و ارهند، باتیر دسیسه و تهمت هدف قرار گرفتند و بسرعت کنار زده شدند .

روس ها با درک این بیچارگی و تسلیم و بی خصلتی دستگاه حاکم بر افغانستان گامی به پیش نهادند و برای اینکه طرح خود را در کشور ما آرام و بی دردسر بمرحله اجرا در آورند، موضوع (پیمان امنیت آسیائی) را رویدست گرفتند .

روس ها فکر کرده بودند که هرگاه افغانستان چنین پیمانی را بپذیرد، بصورت طبیعی در منطقه و جهان تجرید میشود و مجبور می گردد سیادت مسکورا بپذیرد و در جمله اقبال آن قرار گیرد . در انصورت ایشان نیازی به لشکر کشی و مصارف و پذیرش رسوائی بین المللی نخواهند داشت .

و هرگاه افغانستان از قبول آن سر باز زند، و انگاه بفکر دگرگونی نظام و مداخلات نظامی شوند و برای کودتا نقشه کشند .

زعمای افغانستان که میدانستند توطئه (امنیت آسیائی) در قدم اول علیه «چین» است و پذیرش آن بیطرفی عنعنوی کشور را نقض می کند و برای شان حکم مرگ و نابودی را خواهد داشت، باوجود فشارهای پیهم و مکرر روس ها، آنرا رد کردند و در گرما گرم آن معضله (پشتونستان و آب هیرمند) را نیز که روس ها سال ها آنرا دامن میزدند و مارا از دو طرف در محاصره سیاسی و اقتصادی کشانیده بودند، از بین بردند .

(شجاعت شفیق در این دو مورد قابل ستایش است .)

اربابان کرملن باتوجه به این جریانات و از بیم آنکه مبادا افغانستان از زنجیری که بپایش بسته اند خود را وا رهد و سیاست ملی و مستقلی را در پیش گیرد و منافع استعماری و سلطه روس بخطر افتد، تصمیم آخرین خود را گرفتند و به طرح کودتا صحنه گذاشتند .
 اوضاع در اردو و جامعه افغانستان هنوز هم بگونه ای بود که گماشتگان روس به تنهایی از عهده انجام چنین امری بر نمی آمدند و مسکوه دران مرحله نمی خواست که خود در کشور ما لشکر کشی کند . بنابر این جهت زمینه سازی و راه پاک کردن برای یک نظام روسی ، نخست مصلحت دران دیدند تا با دوست صمیمی و همکار قدیم و کهن سال خود (محمد داود خان) در تماس شوند و او را برای کودتا و واژگونی سلطنت تشویق و تحریک نمایند .

محمد داود خان که خود شیفته قدرت بود و در تخریب دیموکراسی و صدراعظمی ایندوره آشکارا دست داشت ، این پیشنهاد را پذیرا شد و دو طرف جهت عملی کردن آن آمادگی گرفتند .

این تصمیم وقتی گرفته شد که پادگورنی از سفرش به افغانستان (۳۱ ثور ۱۳۵۲) مایوس برگشت و نتوانست شاه و شفیق را از تصمیم شان درباره کنار آمدن با ایران و پاکستان ورد پیشنهاد (پیمان امنیت آسیائی) باز دارد و مرام خویش را چطوریکه میخواست به آنان بقبولاند .

اتفاقاً افغانستان در حالتی قرار داشت که باهمه علاقه به دوستی روس ها دیگر نمیتوانست از راهی که اختیار کرده بود برگردد و خواه نا خواه باید این تخته نرد را تا آخر بازی می کرد .

به مجرد باز گشت پادگورنی به روسیه تعدادی از صاحب منصبان جوان افغانی را که دران کشور مشغول آموزش فنون نظامی بودند ، بکابل فرستادند و به افسرانی هم که قبلاً آنان را به محمد داود خان معرفی و آشنا ساخته بودند ، امر آماده باش دادند .

عبدالحمید محتاط یکی از افسران کودتاچی پس از آنکه محمد داود خان او را از کابینه اخراج کرد ، در برابر نکوهش یکی از وطنداران خود گفته بود که : «ما اصلاً از موضوع خبر نداشتیم ، برای ما در مسکو دستور داده شده بود که با محمد داود خان همکاری کنید ، ما چه می فهمیدیم که خصلت سرداری او عوض نشده است .»

درست یکینم ماه بعد از سفر پادگورنی به افغانستان یعنی در ۱۸ سرطان ۱۳۵۲ ، یکصدوبیست تانکست روسی وارد کابل گردیده و در قوای چهار زره دار شایع شد که ایشان جهت آموزش کاربرد تانک های (۶۲) برای افراد افغانی ، به افغانستان آمده اند و بخاطر آن آمادگی گرفته می شود که شاه، اعضای کابینه و شوری از تانک ها و تانکست

های جدید دیدن می کنند (۱)۰

این حالت مبین آنست که اقدام به کودتا خیلی عاجل و اضطراری بوده است و محمد داود و رفقایش هنوز هم نتوانسته بودند در بین افسران و افراد اردو تانکست ها و افراد مورد نظر خود را به تعداد کافی جلب کنند و تشویش داشته اند که همکاری خواستن از تانکست های افغانی باعث ناکامی شان خواهد شد .

بهرحال ، تانکست های روسی را در (کلوپ عسکری) جا بجا ساختند و همین ها بودند که در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ ش تانک ها را بسوی ارگ و رادیو کابل بحرکت در آوردند و همه چیز از بنیاد واژگون گردید .

عواملی که باعث سرعت و موفقیت کودتا شد

از آنچه تذکار رفت چنین برمی آید که کودتا در افغانستان امر حتمی بود و دیر یا زود باید عملی می شد اما ناهنجاری ها و عواملی یاری کرد که کودتای مذکور بسیار بسرعت و سهولت انجام یافت و شیرازه امور از هم گسیخت . این عوامل و عمده ترین آن عبارت بودند از:

الف - سفر غیر مترقبه و ناگهانی شاه بخارج

شاه چند روز پیش از آنکه کودتا صورت گیرد ، بصورت آنی و بدون برنامه قبلی عازم لندن شد و از آنجا به ایتالیا رفت . یک مامور آگاه و عالی رتبه وزارت دربار در سال ۱۹۸۶م به نگارنده گفت:

«شاه جهت سفر بخارج اصلاً برنامه ای نداشت . یکروز صبح وقتی که بدربار تشریف آورد ، دستور داد تا فوراً به دکتر معالج چشم او در لندن تماس گرفته شود تا برای معاینات چشم وی آماده باشد . در حالی که هیچگونه ناراحتی در چشمان او بشاهده نمی رسید و کاملاً صحت بود . همچنان او امر و هدایات دیگری در احضار بعضی افراد و اشخاص صادر کرد و از همان لحظه رخت سفر بست .

افرادی هم که جریان سفر و بار و بنه غیر عادی شاه را در میدان هوایی مشاهده کرده بودند ، چنین حدس می زدند که موصوف از نقشه کودتا اطلاع داشته و عمداً از کشور خارج شده است .

اغلب آگاهان سیاست به این عقیده اند که شاه بعد از مدتی در اطمینان و باورش نسبت به موفقیت و حکومت داری شفیق متردد شده بود . زیرا بهمان اندازه که او در سیاست خارجی خود با جرئت و شهامت عمل کرد ، در برابر قضایا و جریانات داخلی با عجز

۱ - از جمله شاهدان عینی در این مورد یکی هم دگرمن دین محمد خان برادر مسعود قوماندان پنجشیر است که دران ایام در

قوای ۴ زره دار جگرن بود .

و درماندگی مواجه شد . مثلاً در گیری اوبا قوای قضائیه ، به تعویق افگندن انتخابات شورای ملی و تلاش برای تجدید نظر در قانون اساسی و نظایران ، همه در حد خود روشنگر این واقعیت بود که شفیق توان مقابله با مشکلات و در گیری های سیاسی معمول در شوری و جامعه رانداشت و باید شاه در هر مورد مداخله میکرد و او را یاری می داد . یا بر همه قوانین افغانستان خط می کشید و آنها را مطابق به خواست خود بازسازی می نمود . این ضعف و ناتوانی بحدی محسوس بود که شفیق نمیتوانست حتی در برابر نشرات ضد اسلامی و ضد قانون اساسی روزنامه کاروان و مدیر مسوول آن ، تصمیم بگیرد و از نشر آن جلوگیری کند . همچنان اوقادر نبود تانعمت الله پژواک را نظر به عدم اطاعت و سرپیچی از اوامرش ، تبدیل و یا عزل نماید .

این موضوعات و مسایل دیگری که در بالا به بعضی از آنها اشاره شد ، همه دشواری هائی بود که شاه در آن وضع و حال هرگز نمیتوانست نسبت به آن هابی اعتنا بماند ، و مسلماً به این نتیجه رسیده بود که بار کشور داری و مسوولیت بردوش شفیق سنگینی می کند .

ولی از انجا که دیگر از مهره بازی های سیاسی خسته شده بود و ممکن نبود بیش از این آنرا ادامه دهد ، راهی نداشت جز اینکه یا بهمان حال و سقوط و نابودی احتمالی اش تن در دهد و یا جهت بازگشت مجدد محمد داود خان به صحنه قدرت موافقت نماید .

بنابر این از باور بدور نیست که دو طرف در زمینه به توافق و تفاهم رسیده باشند و شاه به این فکر که با بر کناری شفیق و آرامش روس ها بازهم میتواند به کشور برگردد و به سلطنت خویش ادامه دهد ، ره سفر اختیار وجاه رابرای محمد داود خان خالی کرده باشد ! اما در عمل قضیه رنگ دیگر گرفت و کمونستانی که محمد داود را در کودتا یاری داده بودند ، دیگر نگذاشتند تا اوضاع بحال اول برگردد .

سردار عبدالولی در مسافرت شاه به لندن او را همراهی میکرد ، اما پس از ۳ روز بوطن برگشت و این امر در ذات خود معمائی بود که جز شاه کسی آنرا نمیدانست .

ب - ازهم پاشیدگی اردوی افغانستان : قبلاً جای جای به این نکته اشاره کرده ایم که در اثر تماس و سفر های بیشمار جنرال خان محمد خان وزیر دفاع به روسیه و حاکم بودن مشاوران روسی در اردوی افغانستان ، نظم و دسپلین عسکری بکلی از هم گسیخته بود و در نتیجه فعالیت های مداوم گهاشتگان روسی بعضی از افسران و افراد اردو ماهیت افغانی و اسلامی و روحیه سر بازی و وطن دوستی را بکلی فراموش کرده بودند . تعصب ، تبعیض و بی عدالتی ها در تقرر قوماندان ها و افسران بالا رتبه و اوضاع آشفته و نابسامان افراد ارتش که حتی از نان و لباس ایشان نیز سوء استفاده می کردند ، قشله های عسکری را به دخمه های سرد و کرختی تبدیل کرده بود که نه احساسی در آنها وجود داشت و نه

حرکتی •

وزیر دفاع توانائی و عرضه آنرا نداشت تا در برابر دستورات و تحزیبات و پیشنهادات روس ها مقابله کند و از انجام کارهائی که به ضرر منافع ملی افغانستان تمام می شد جلوگیری نماید • او فقط مقام وزارت را غنیمت می شمرد و سفرهای مکرر مسکورا • از آنچه در قطعات مختلف اردو می گذشت ، چیزی نمیدانست و باری هم به قشله های عسکری قدم رنجه نیمکرد تا از نزدیک جویای احوال شود • حتی روس ها با استفاده از ضعف و بی خبری وزیر دفاع و صلاحیت خویش ، در آستانه کودتا جاهای حساس و مهم را توسط دوستان محمد داود و یا عمال خود پر کردند • چنانچه جنرال مستغنی که از ارادتمندان خاص محمد داود خان محسوب می شد بحیث رئیس قوای زره دار مقرر گردید و اسلم وطن جار و سرور نورستانی که هر دو کمونست و از عمال روس بودند ، در قوای چهار زره دار پست های فعال و مهمی را اشغال نمودند و همین ها و رفقای شان بودند که به همکاری تانکست های روسی در نیمه شب قیام کردند و کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ را قوام بخشیدند •

در اثر همین غفلت و بی خبری بود که شب کودتا وزیر دفاع را از زیر خانه منزلش کشیدند و دست بسته با خود بردند • اردواز جای خود تکان نخورد و فردای آن جنرالان و افسرانی که هنوز هم از دنیا بی خبر بودند و باچشمان خواب آلود و کسل زده راهی سرباز خانه ها و دفتر های خود بودند ، همه در حصه دهمزنگ کابل گرفتار و موقتاً در باغ وحش زندانی گردیدند •

ج - غرور بیجا و غفلت سردار عبدالولی : به عقیده اکثر آگاهان امور ، یکی از عللی که محمد داود خان را در کار برانداختن نظام و شفیق تشویق و تحریک کرد و بدرخواست روس ها لبیک گفت ، عقده و کینه ای بود که او علیه عبدالولی داشت و قبول چنین امری باشناخت حالات روانی محمد داود کاملاً درست به نظر میرسید • زیرا موصوف از زمان کودکی تا کهنولت یکه تاز و ناز دانه خانواده خود بود و هیچکسی از محمد زائی های مربوط بدربار ، بشمول خود شاه نمیتوانستند مانع کارهای او شوند و یا جلو تصمیمات افراطی و خود سرانه او را بگیرند • ولی با بر کناری اش از عهده صدارت ، سردار عبدالولی این نقش را بعهده گرفت و تاحدی در امور نظامی و ملکی و حتی خانوادگی مداخله میکرد که این وضع محمد داود را به شدت رنج میداد و برایش دور از تحمل بود • عبدالولی هم در برابر او بی اعتنائی میکرد و همین کار خشم او را بیشتر برمی انگیخت و حس کین توزی و انتقام جوئی اش بیشتر تحریک می شد •

واقعاً سردار عبدالولی بعد از شاه شخص دوم محسوب می شد و بهمین علت بین او و شاهزاده احمد شاه نیز روابط نیکی وجود نداشت •

نافذ بودن دستورات او بر امور ملکی و نظامی و موقعیت عسکری اش بحیث قوماندان خود کامه و پر صلاحیت قوای مرکز و مراجعه و کرنش افراد مختلف در نزد او، وی را بیش از حد مغرور و غفلت زده ساخت و فکر می کرد نسیمی از فراز ایوانش نخواهد گذشت . افراد وارد در جریان می گفتند هنگامی که سازمان های اطلاعاتی دولت راپور احتمالی وقوع کودتا و لست افراد آنرا برایش تقدیم کردند ، او از فرط غرور اسرده ای به کلاه جنرالی خود کرد و گفت : این اردو و مملکت را کلاه من کافی است که اداره کند ، هیچکس نمیتواند غلطی انجام دهد .

او فکر می کرد که قطعه کوماندو و افسرانی را که به اساس تعصب و پایه های قومی و سمتی انتخاب و مقرر کرده است ، میتوانند از وی حمایت کنند و در هنگام ضرورت او را تا پای جان یاری دهند . ولی هرگز تصور نیمکرد که حتی افراد و قطعاتی هم که او به آنها اطمینان و اتکاء داشت در اختیارش نبودند و در موقع آزمایش یک لحظه هم درنگ نکردند .

بروایت دیگر سردار عبدالولی سه روز پیش ، از نقشه کودتا اطلاع حاصل کرد و موضوع را تلفنی به احمد شاه وکیل مقام سلطنت و فرزند بزرگ شاه اطلاع داد . اما وی بجای اینکه در فکر چاره اندیشی شود و برای جلوگیری از کودتا اقدام کند . بامحمد داود خان تیلیفونی تماس میگیرد و می گوید که بعضی افراد چنین و چنان می گویند و میخواهند بین ما اختلاف اندازند . بنابراین محمد داود خان برنامه کودتا را تغییر می دهد و آنرا دو روز قبل بمرحله اجرا در می آورد .

اما اینکه چرا سردار عبدالولی بحیث قوماندان قوای مرکز ، خود در این باره اقدامی نکرد و فقط بدفاع از خود و خانه خود پرداخت ، سوالی است که حدس مردم را درباره توافق شاه بامحمد داود، روی تعویض قدرت ، تائید می کند .

شفیق هم به امید اینکه اردوئی هست و پولیس و جنرال ها و افرادی و هریگ آگاه و سرگرم و وظیفه خویش ، بحدی در اینباره اهمال و اغفال ورزید که فردای آن شب در عالم بی خبری او را از محل اقامتش (قرغه) دستگیر کردند و بزدان بردند . و به این ترتیب بساط سلطنت در افغانستان برچیده شد و نظام اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آن از هم پاشید .

فصل چهار دهم

کودتای محمد داود خان

شب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ خورشیدی
یا

نقطه عطفی در تاریخ و حیات مردم افغانستان

شب ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ یا شبی که هرگز در خاطر ها نبود و از خاطر ها نمی رود تاریخ چندین ساله افغانستان را ورق زد و فصل نو و صفحه جدیدی را در آن باز نمود . شبی که پاسداران امنیت و برچه داران منافع سلطنت را خواب عمیق و مرگباری در خود فرو برده بود و مسوولان امراعم از ملکی و نظامی مست از باده غرور و بی اعتنائی بر بستر های نرم خویش پهلو می زدند و غرش توپ ها و تانک ها هم ایشان را از جا تکان نمیداد .

آری! در چنان شبی اندک تعدادی از افسران پائین رتبه اردو که ابتکار عمل و قدرت نظامی کودتا در دست آنان بود ، تحت نام و رهبری محمد داود تانکهای خویش را بحرکت در آوردند و پیش از آنکه مردم شهر از خواب بخیزند و آفتاب نور خود را به شهریان کابل نثار کند ، تقریباً همه جا را به تصرف خویش در آوردند و اراکین دولت بشمول شفیق صدراعظم ، جنرال خان محمد وزیر دفاع و سردار عبدالولی قوماندان قوای مرکز را دستگیر و زندانی نمودند . میگویند در آن شب از جمله آنها جنرال ها و افسران اردو تنها عبدالولی اندک مقاومتی در خانه اش کرد ولی بزودی تسلیم شد ، و دیگران حتی اعتراض لفظی هم نکردند . یگانه جایی که زد و خوردی صورت گرفت و تعدادی از افسران و سپاهیان کشته شدند ، گارد شاهی بود و بس .

جنرال ها و فرماندهان اردو با اینکه در هر دوره ای از ترفیع خود و یا حد اقل حین فراغت از آموزشگاه های شان ، به قرآن و شمشیر و شرف سوگند یاد می کردند تا از آزادی ، نوامیس ملی و نظام شاهی بجان خویش دفاع کنند ، همه چیز را از یاد بردند و از کودتای محمد داود استقبال کردند . شاید برای این جنرال ها و افسران عالی رتبه که سالها دور از غوغاها و در کمال آرامش بسر برده بودند ، تغییر افراد و نظام مفهومی نداشت و فکر می

کردند محمد داود خان ایشان را بیشتر خواهد نواخت و به حیثیت و اعتبار و معاش شان افزوده خواهد شد . ممکن بعضاً گمان می کردند که این دگرگونی و تحول یک سازش و تفاهم خانوادگی است و باید فرصت را از دست ندهند .

سحرگاه آن شب محمد داود پیام کودتا و تبریگی نظام جمهوری را از طریق رادیو کابل بمردم ابلاغ نمود که همه را حیران و بهت زده ساخت . زیرا بسا افراد حتی در خود کابل هم از آنچه در شب اتفاق افتاده بود خبر نداشتند .

محمد داود در این پیام خود علل و انگیزه های کودتا را برشمرد و خط مشی و اهداف نظام جدید را باز گو نمود . آنچه اهمیت داشت این بود که او در اولین پیام خویش باز هم از «پشتونستان» یاد کرد و آتش خاکستر گرفته را بار دیگر دامن زد ، و آنچه مردم نمیخواستند دیگر بشنوند ، شنیدند . او ده سالی را که خودش از قدرت و فرمانروائی برکنار بود ، یکدوره رکود خواند و از تحولاتی که در این مدت در کشور بوجود آمده بود ، بنام دیموکراسی «قلابی» یاد نمود . اینک متن کامل بیانیه محمد داود خان که بنابه اهمیت تاریخی اش جهت استفاده خوانندگان در زیر نقل می شود :

«بسم الله الرحمن الرحيم

خواهران و برادران عزیز سلام!

بنده در طول مدت مسئولیتهای مختلف در خدمت وطنم همیشه در جستجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان مملکت ، یک محیط مثبت و واقعی نشوونمای مادی و معنوی میسرگردد و در آن همه افراد وطن ما بدون تبعیض و امتیاز در راه تعالی و عمران وطن خودسهم گرفته و احساس مسوولیت نمایند . مدتها سپری شد و مساعی زیادی بعمل آمد تا عواملی را که نظر به تجارب به شکل های مختلف مانع رسیدن به چنین هدفی می شد تدریجاً از بین برداریم و مخصوصاً در مملکت امنیت قابل اعتباری قایم سازیم که تحول مثبت اقتصادی و اجتماعی را بصورت سالم اجازه دهد ، به نسل جوان احساس مصئونیت بخشد و از نشوونمای خرافی و ارتجاعی جلوگیری کند .

پس از طی این مراحل دیگر علتی سراغ نداشتم که در وطن ما صفحه جدیدی بغرض رسیدن به هدف فوق باز نگردد . من برای سعادت آینده وطن خود جز قایم ساختن یک دیموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد راه دیگری سراغ نداشتم و ندارم . به نظر بنده تهداب اصلی چنین یک وضع اجتماعی ، تاءمین کامل حقوق مردم و اعتراف کامل به اصل حاکمیت ملی است که نباید به دواصل فوق ظاهر یا پوشیده خلی وارد شود .

این آرزوی مقدس بود که مرا و ادا ساخت ده سال قبل من و رفقایم پیشنهاد آخرین خود را بحضور شاه پیش و تطبیق آنرا برای خیر و سعادت ملت افغانستان تمناکنم . آن آرزوی مقدس چرا به این بی سروسامانی مملکت منجر گردید و چرا آن رفقای ضعیف النفس از اصل هدف منحرف و راه خطائی را تعقیب کردند داستانیست بس طولانی که تفصیل آن در این فرصت کوتاه گنجایش ندارد و در فرصت مساعد البته به اطلاع هموطنان عزیز رسانیده خواهد شد .

بهر صورت نتیجه آن شد که آن امیدهای دیرینه و آن آرزوهای نیک بیک دیموکراسی قلبی که از ابتدا تهداب آن بر عقده ها و منافع شخصی و طبقاتی ، بر تقلب و دسایس ، بر دروغ و ریا و مردم فریبی استوار گردیده بود ، مبدل گردید . اما تمام اینهمه تبلیغات دروغی در ظرف همین ده سال نتوانست حقایق تلخی را که عبارت از انحطاط و ورشکستگی مطلق وضع اقتصادی ، وضع اداری ، و وضع اجتماعی و سیاسی مملکت باشد از انظار ملت افغانستان و دنیای خارج بپوشاند .

خلاصه دیموکراس یعنی حکومت مردم بیک انارشیزم و رژیم سلطنت مشروطه بیک رژیم مطلق العنانی مبدل شد و هر کدام از این قدرت ها بجان همدگر و بجان مردم افتادند و به پیروی از فورمول تفرقه انداز و حکمرانی کن آتشی را در سر تاسر مملکت افروختند تا بتوانند در سایه این فضای ملوث و تیره و تاریک از بدبختی و فقر و فلاکت مقاصد شوم مادی و ممکن سیاسی خود را حاصل نمایند .

وطن پرستان در هر گوشه و کنار مملکت که بودند این حالت رقت بار وطن خود را بایک دنیا تأسف و تألم نگاه میکردند و مراقب احوال وطن خود بودند . مخصوصاً اردو این درد را از همه بیشتر احساس می کردند و به امید اینکه امروز و فردا این دستگاه فاسد و فرسوده بالاخر از وضع بدبخت ملت مطلع و به اصلاح خود خواهد کوشید انتهای صبر و تحمل را بخرچ دادند اما نتیجه ثابت ساخت که این امیدها بکلی بیجا و رژیم و دستگاه دولت بحدی فاسد گردید که دیگر امید و انتظاری برای اصلاح آن باقی نماند . لذا همه وطن پرستان خاصه اردوی وطن پرست افغانستان تصمیم گرفت که دیگر به این نظام فاسد خاتمه داده شود و وطن از این ورطه بدبختی نجات یابد .

هموطنان عزیز! باید به اطلاع شما برسانم که دیگر این نظام از بین رفت و نظام جدیدی که عبارت از نظام جمهوریت است و با روحیه حقیقی اسلام موافق است جاگزین آن گردید . رفقای من و من از صمیم قلب این اولین جمهوریت افغانستان عزیز را بشما تبریک میگویم و آنرا برای سعادت و سرفرازی افغانستان و ملت افغانستان مسعود و میمون میخواهم .

اردوی فداکار افغانستان بهر کجا و هر گوشه و کنار مملکت که هستید این موفقیت

را بهمه تان تبریک می گویم یقین دارم همچنان بوظایف خود که عبارت از تاءمین امنیت و حفظ حاکمیت ملی افغانستان است مواظب خواهید بود .

نظام نوین طبعاً باخود ریفورم های بنیادی دارد که تفصیل آن در این فرصت کوتاه ممکن نیست و در آینده نزدیک به اطلاع هموطنان عزیز خواهد رسید .

سیاست خارجی افغانستان باساس بیطرفی ، عدم انسلاک در پیمان های نظامی و قضاوت آزاد خود مردم افغانستان استوار خواهد بود .

سیاست بین المللی افغانستان براساس تمنیات ملی کشور برای حیات مادی و معنوی مردم ما طرح گردیده است . از روی مساعی و آرزومندی های ملی مابطور

واضح معلوم می شود که برآوردن تمنیات ما بیشتر از همه چیز به صلح جهانی نیازمند است . هیچ کشور جز در پرتو صلح گیتی نمیتواند به آرزوهای ملی خود موفق آید .

چون ما بیشتر از همه کس خود را نیازمند سعی در راه انکشاف مملکت خود میدانیم بیشتر از همه کس خواهان صلح و سلام جهان هستیم .

از این رو پایه نخستین سیاست افغانستان صلح خواهی و دوستی با همه مردم و ملل جهان است . در این آرزومندی هیچگونه تبعیض در مورد هیچ کشور یا مردم چه خورد

و چه بزرگ ، چه دور و چه نزدیک در نزد ما وجود ندارد ، این اراده مستقل از تمنیات مردم افغانستان سرچشمه میگیرد . عنصری که سیاست بیطرفانه عنعنوی افغانستان

را امتیاز می بخشد ، صراحت و صمیمت آشکار آن است که از استقلال اراده ملی افغانستان نمایندگی می کند .

باین اساس روابط مودت افغانستان با دول متحابه پایه تزلزل ناپذیر خود را استوار نگهداشته و در توسیع و تشدید مزید آن از طرق دیپوماسی ، تماس های شخصی ، ایجاد

و جلب همکاری بین المللی سعی بعمل خواهد آمد و آرزوی ما این است که از آن نتایج مثبت و عملی گرفته شود .

این نظام اساسات منشور ملل متحد را که هدف آن سعادت و آرامش دنیای بشری است ، ملحوظ و محترم می شمارد .

در مورد روابط ما با پاکستان که یگانه کشوری است که روی قضیه پشتونستان با آن یک اختلاف سیاسی داریم و تاکنون بحل آن موفق نگردیده ایم ، سعی دایمی ما

برای یافتن راه حل قضیه پشتونستان دوام خواهد کرد . در خاتمه یکبار دیگر این موفقیت بزرگ ملی را به هموطنان عزیز خویش تبریک

گفته و از همه وطن پرستان خاصه اردوی فداکار افغانستان که از هیچگونه سعی و کوشش مقدور و خالصانه دریغ ننموده اند از صمیم قلب اظهار تشکر و امتنان خود را

تقدیم می کنم .

چون سعی و آرزومندی مانمیتواند نقطهٔ انجام داشته باشد دوام این همکاری از طرف همه افراد خاصه طبقه جوان کشور از تمنیات ملی همهٔ ماست و بدریافتن آن امید قوی دارم . زنده باد افغانستان پاینده باد جمهوریت .» (۱)

کسانی که دوره های کار محمد داود خان را در افغانستان بچشم ندیده باشند و یا از شیوه و عمل کرد اداری و سیاسی آن بی خبراند و از نیت و سیرت وی نسبت به طبقات واقشار مختلف افغانستان اطلاعی ندارند ، بعد از مطالعهٔ این بیانیه گمان خواهند برد که محمد داود فرشتهٔ رحمت و عطوفت و برادری و برابری و عدالت و آزادی و دیموکراسی بوده است ، و در ده سالی که او برسر قدرت نبود ، ملت افغانستان از این نعمات بهره ای نداشته است!

البته مسایلی از قبیل مطلق العنانی ، انارشی ، تفرقه اندازی ، سود جوئی های شخصی و طبقاتی ، دروغ ، تبعیض ، دسیسه ، تقلب ، خود کامگی و امثال آن که محمد داود روی آنها انگشت نهاده است ، در دورهٔ مورد نظر او وجود داشت ، ولی این پدیده ها و بدبختی ها نه تنها میراثی بودند که از دورهٔ صدارت خود او سالها قبل از آن در جامعه بر جا مانده بودند ، بلکه دردهٔ تجدید قانون اساسی و دیموکراسی نیز بوسیلهٔ او و همکارانش دامن زده می شد و شخص وی در ایجاد تمام انارشی ، خود کامگی ، و فساد و بی نظمی ایندوره دست داشت و دوشه دوش روس ها و ایادی شان سعی میکرد تا از رشد و تطبیق دیموکراسی در افغانستان جلوگیری شود .

به تلخی و تأثر باید گفت که محمد داود خان ، خود طبیعتاً با آزادی ، مشروطیت ، دیموکراسی و حکومت قانون ، مخالف بود . چنانچه خلاف این گفتار هایش در اولین روز کودتا ، قانون اساسی را منسوخ اعلان کرد ، دروازهٔ شورا را برای همیشه بست و بساط جراید و نشرات شخصی را درهم پیچید و در حقیقت دیموکراسی را با سرنیزه کشت و آنرا در گورستان استبداد دفن نمود .

بهر حال ، شهر کابل در روز اول کودتا منظرهٔ عجیبی داشت . کمونست ها بطور عام و پرچمی ها بصورت خاص ، مردم را به استقبال از رژیم جدید فرامیخواندند و در کوچه ها و خیابان ها با ابراز احساسات توجه رهروان را بخود جلب می کردند . فردای آن برای ادارهٔ امور کشور یک شورای انقلابی تشکیل گردید و ادارات دولتی کار خویش را از سرگرفتند .

چند روز بعد تر یعنی در برج اسد ، محمد داود از طرف شورای انقلاب بحیث صدراعظم و رئیس دولت انتخاب گردید و اقدام به تشکیل کابینه کرد، درنخستین کابینه ای که

۱- بیانیهٔ تاریخی ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هـ ش محمد داود خان از طریق رادیوی کابل ، به نقل از رسالهٔ : بیانیه ها ، پیام ها و مصاحبه های مطبوعاتی محمد داود خان ، چاپ وزارت اطلاعات و کلتور ، از ۲۶ سرطان ۱۳۵۲- سرطان ۱۳۵۳ .

او تشکیل داد، شش نفر از اعضای حزب کمونست وابسته به مسکو عضویت داشتند. اینها عبارت بودند از:

- ۱ - حسن شرق بحیث معاون صدارت (از افراد غیر نظامی).
- ۲ - باختری پسر خاله بپرک بحیث وزیر زراعت (از افراد غیر نظامی، عضو پرچم).
- ۳ - نعمت الله پژواک به صفت وزیر معارف (از افراد غیر نظامی، عضو پرچم).
- ۴ - فیض محمد ظابط بحیث وزیر داخله (از افراد نظامی، عضو پرچم).
- ۵ - پاچا گل ظابط بحیث وزیر سرحدات (از افراد نظامی، عضو پرچم).
- ۶ - عبدالحمید محتاط ظابط مخا بره بحیث وزیر مخا برات (از افراد نظامی، منسوب به باند خلق).

علاوه بر افراد مذکور تعداد زیادی از پرچمی ها در قطعات مختلف اردو و وزارت خانه ها مقرر گردیدند و در راس کارهای حساس و مهم قرار گرفتند. سهم خلقی ها در میان کودتاچیان و افراد ادارات بسیار کم به نظر می رسید و تنها محتاط را به آنها نسبت میدادند که بعداً محمد داود از کارش برکنار نمود.

البته خلقی نهاها تا آنزمان به اهمیت جلب و جذب افراد اردوپی نبرده بودند و پس از آنکه موفقیت پرچمی هارا درک کردند فعالیت جدی و گسترده ای را در میان افسران جوان آغاز نمودند.

با انتخاب و تقرر افراد معلوم الحال و کمونست در کابینه، امیدواری مردم درباره جمهوری محمد داود خان به یأس مبدل گردید و شک و تردید و نفرت فضای اجتماع را فراگرفت. کمونست ها با استفاده از فرصت و بنام محمد داود به سرعت می کوشیدند تا شخصیت های سیاسی و نظامی و علمی را که با کمونیزم آشتی ناپذیر بودند و ایشان را خاری بر سر راه خود تلقی میکردند، به بهانه ها و توطئه های مختلف از بین بردارند. روس ها کودتای محمد داود را بدون درنگ در اول اسد برسمیت شناختند و ادامه همکاری خویش را مجدداً اعلان کردند.

شام روز اول سنبله ۱۳۵۲ هـ ش محمد داود خان بمناسبت پنجاه و چهارمین سالگرد استرداد استقلال افغانستان، بیانیه مفصلی تحت عنوان «خطاب ب مردم» از طریق رادیو ایراد نمود و در آن علل و انگیزه کودتا و برنامه های حکومت خود را در ساحات مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی به صراحت بیان فرمود.

وی در اظهارات خود از ده سال دوره دیموکراسی به شدت نکوهش کرد و مسایلی را مطرح ساخت که اهم نکات آن این است:

«... حتماً این سوال مهم در افکار عامه مردم ما و افکار عامه جهان بوجود خواهد آمد که ما چرا منافع خانوادگی و طبقاتی خود را در راه منافع ملی و طبقات محروم کشور

قربانی کرده ایم؟ جواب گویای این سوال این است که سیاست غیر عادلانه ضد ملی رژیم سلطنتی طی دههٔ اخیر و عکس العمل های مشهود تمام طبقات مردم افغانستان خصوصاً منورین وطن علیه آن و همچنان مشاهدهٔ تحولات سریعی که درسیمای منطقه و جهان به منفعت آزادی و ترقی و بزیان اسبِتداد، ارتجاع و استعمار بوجود آمد، به وجدان هیچ فرد وطن دوست افغان اجازه نمیداد که در برابر این همه فجایع خاموش بنشیند.

در طی دههٔ اخیر سطح زندگی مردم افغانستان مرتباً پائین آمد و مخارج زندگی بالا رفت که بار سنگین و تحمل ناپذیر آن هر سال کمر شکن تر می شد. قیمت ها بطور سرسام آوری بالا رفت ولی معاش مامورین پائین رتبه و مستخدمین دولت و اجرت کارگران از حد بخور و نمیر تجاوز نکرد. فقر و بیکاری در جامعه و سیاه روزی و آوارگی مردم شدت یافت، بیماری در میان مردم بیش از پیش شیوع کرد. معارف و فرهنگ ملی ما به انحطاط گرائید. عدم مصونیت و عدم تطبیق قانون در جامعه حکمفرما گردید. مطلق العنانی، ظلم و ستم مستبدین و متنفذین و مامورین عالی رتبه و بی رحم شدت یافت. فساد دستگاه دولت بالا گرفت و به رسوائی کشید. دستبرد از بیت المال از ثروت ملی مملکت و از کیسهٔ مردم رایج گردیده اختلاس، ارتشا، احتکار، قاچاق بری، تقلب و سود خواری بطور روز افزون شیوع یافت. از این رو عرصهٔ زندگی که به اکثریت مردم ما محدود بود تنگتر گردید.

تحریک قوای ارتجاعی و تشویق آنها به تاخت و تاز علیه وطن دوستان، آنهم به بهانه و در تحت اسم به اصطلاح «دیموکراسی» در سیاست داخلی رژیم منسوخ گذشته مقام بلندی داشت

نه آه و فریاد مظلومان و نه زنگهای خطری که از هر طرف بصدا در آمده بود نتوانست آن رژیم مغرور را از حال بدبخت و فلاکت بار وطنش ملتفت سازد. دیگر امید اصلاح بکلی قطع گردید و جز سرنگون ساختن رژیم راه دیگری وجودنداشت.»

چنانچه ملاحظه می شود، محمد داود خان در این خطابه اش به نکاتی اعتراض کرده که خود سالها از مشاهدهٔ آن لذت می برد و اغلب آن نابسانی ها مولود اندیشه و سیاست های لجوجانه ای بود که از دوران صدارت او بجا مانده بود. ولی او در تمام بیانیه ها و مصاحبه هایش پیوسته می کوشید تا همه خرابی ها را در افغانستان نتیجهٔ ده سالی وانمود سازد که خود از کارکنار شده بود و مردم افغانستان میتوانند اندک نفسی براحت بکشند.

متأسفانه این شیوه در تمام ادارات فرهنگی و مطبوعاتی کشور دنبال می شد و روزنامه ها و نشرات سرکاری، خرابی ها و ویرانگری های چندین سالهٔ افغانستان را در

ده سال اخیر خلاصه می کردند تا بتوانند توجه و مرحمت محمد داود را به خود جلب کنند . در حالی که در یک قرن اخیر افغانستان میتوان همان ده سال را بصورت نسبی ، سالهای آزادی و شادکامی مردم افغانستان نامید و بس . ولی از آن جهت آنرا نکوهش می کردند که خود مردم در تعیین سرنوشت شان اندک اندک سهم می گرفتند و میرفت تا برج و باره انحصار قدرت از هم فرو ریزد و حق به حقدار برسد .

همچنان موصوف در این بیانیه رادیوئی ، پس از این حرفها و مذمت دوره دیموکراسی ، به ارائه برنامه های کار جمهوری خود پرداخت و جنبه های سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی و غیره اش را توضیح داد که لب و لباب آن بقرار زیر است :

« ۰۰۰ براساس قانون اساسی جمهوریت که نافذ میگردد ، انتخاب هیئت دولت جمهوری و تفکیک قوای دولت بر اساس مساوی حقوق و اشتراک قانونی مردم افغانستان صورت خواهد گرفت . »

« با در نظر داشت موازنه قوا در این منطقه دنیا قوای مسلح و قدرت دفاعی کشور تقویه خواهد شد . »

« دولت جمهوری ، دستگاه اداری دولت را از لحاظ پرسونل ، شیوه های کار ، سادگی و سرعت عمل و سیستم اداره ، تصفیه و اصلاح خواهد کرد . »

« دولت جمهوری افغانستان برای تامین آزادی های مردم در چوکات منافع ملی و مصالح رژیم جمهوری از همین اکنون به اقدامات مقتضی متوسل خواهد شد . »

« دولت جمهوری برای ایجاد یک اتحاد واقعی مادی و معنوی بین مردم افغانستان به اساس برابری ، برادری و دوستی سعی مینماید و دریئ آن است که همه انواع و اشکال تبعیض را ریشه کن سازد . »

« استخراج معادن ، ایجاد صنایع فلز کاری و ماشین سازی ، صنایع کیمیاوی و برق ، استفاده از معدن آهن حاجی گگ بمنظور ایجاد کارخانه ذوب آهن و صنعتی ساختن کشور آرزوی دیرینه ما است . سرمایه گذاری های خصوصی در ایجاد صنایع کوچک و متوسط و صنایع دستی تشویق ، حمایه و رهبری خواهد شد . حمایت از صنایع ملی ، صنایع دستی و هنر های ملی وظیفه دولت است . اسعار خارجی در کشور کنترل خواهد شد ، از دوران پول در بازار سیاه جلوگیری می گردد و امانات و پس

اندازها در بانک‌ها تشویق و تضمین می‌شود . سیستم مالیات به اساس رجحان دادن مالیات مستقیم بر غیر مستقیم اصلاح خواهد گردید .»

«اصلاحات اراضی برای منافع اکثریت مردم در نظر گرفته می‌شود ، کوپراتیف‌ها و شرکت‌های تعاونی زراعی به اشتراک اکثریت زارعین تشکیل خواهد شد .»

«دولت فعالیت‌های خانه‌سازی را سرعت خواهد بخشید ، توسعه شبکه‌های مواصلاتی و امکان تاسیس شبکه‌های راه آهن را برای آینده مطالعه خواهد کرد . در امور سرویس‌های شهری برای مردم سهولت بیشتری فراهم خواهد گردید .»

«دستمزد کارگران را متناسب با مخارج زندگی و احتیاجات ضروری مادی و معنوی ایشان و ساعات کارگران تعیین خواهد کرد و اصل مزد مساوی در برابر کار مساوی برقرار خواهد شد . بیمه‌های اجتماعی را برای کارگران و سایر زحمت‌کشان شهر و ده تاسیس خواهد کرد .»

«در پروگرام‌های معارف تجدید نظر می‌شود . برای امحای بیسوادی و ایجاد تحول فرهنگی به اساس فرهنگ ملی و مترقی مبارزه خواهد نمود . برای بسط و توسعه مطبوعات کمک موثر خواهد کرد و هنرهای ملی تیاتر ، سینما و رادیو را تقویه خواهد کرد . برای ایجاد شبکه تلویزیون اقدام خواهد شد . برای حفظ آثار باستانی ، تاسیس موزیم‌ها و کتابخانه‌ها در نقاط مختلف سعی خواهد کرد . طب وقایوی و معالجوی و شفاخانه‌های دولتی بسط و توسعه خواهد یافت . زایشگاهها ، شیرخوارگاهها و کودکانها را توسعه خواهد داد . از اعتیاد به مواد مخدر و الکول جلوگیری خواهد شد . علیه گرانی ، احتکار و قاچاق جداً مبارزه خواهد کرد . برای تساوی حقوق زنان و مردان در کلیه شئون حیات اقتصادی و سیاسی و اجتماعی اقدام خواهد شد . آثار حیات بدوی ، کوچی و عشیره وی را با توزیع زمین و اسکان آنها از بین خواهد برد .»

«در سیاست خارجی به معاهدات عادلانه بین المللی خود وفادار می‌باشد . آثار تجاوز اسرائیل باید از بین برود و حقوق ملی مردم فلسطین احیاء گردد . دولت جمهوری سیاست مستقل صلح جویانه ، بیطرفی مثبت و عدم شرکت در پیمان‌های

نظامی و احترام به منشور ملل و روابط حسنه با کشورها را دنبال خواهد کرد . ماهیت سیاست داخلی و خارجی افغانستان را اصل صلح و عدالت ، آزادی ملی ، حاکمیت ملی و استقلال ملی تشکیل میدهد . خاطر نشان می سازیم که روابط همسایگی نیک و دوستی ، با اتحاد جماهیر شوروی خلل ناپذیر است .

یگانه کشوری که روی مسئله پشتونستان و حقوق حقه برادران پشتون و بلوچ خود با آن اختلاف داریم پاکستان است . دولت جمهوری برای پیدا کردن راه حل مسالمت آمیز سعی خواهد کرد .»

«دولت جمهوری در روشنی واقعی ترقی خواهانه اسلامی و مطابق به اجابات عصر و زمان ریفورم های عمیق و بنیادی را تدریجاً رویکار خواهد آورد .»

«در اخیر از تمام نیروهای ملی و مترقی و تمام طبقات وطن پرست کشور میخواهد تا در یک جبهه وسیع تحت لوای رژیم جمهوریت جوان کشور متحد گردند .» (۱)

متأسفانه در این بیانیه از احیاء فرهنگ اسلامی ، تضمین مطبوعات شخصی و آزاد ، تشکیل احزاب سیاسی و انتخابات آزاد شوری و ادامه دیموکراسی بمعنی واقعی آن خبری نیست ، و در بقیه حرفهای اونیز کدام تازگی و ابتکار مهم به نظر نمیرسد . آنچه جالب و مهم می باشد این است که محمد داود خان بعد از سپری شدن هجده سال بازهم در بیانیه اش روی دو مطلبی تکیه و تاکید می کند که در لویه جرگه عقرب ۱۳۳۴ خورشیدی آنرا مطرح کرده بود . این دو موضوع یعنی «تقویت قوای دفاعی کشور» به بهانه بهم خوردن توازن قوا در منطقه و «حقوق حقه برادران پشتون و بلوچ» ، در واقع همان حرفها و دسایس اغوا گرانه و استعماری بود که از آغاز بوسیله روس ها خلق شد و توسط ایشان در مغز و اندیشه محمد داود تزریق گردید . همین تحریک و وسیله بود که محمد داود را از لحاظ سیاسی و نظامی و اقتصادی متکی بروس ساخت و ره نفوذ مسکورا در اردو و جامعه افغانستان هموار نمود .

مایه تاءثر و تعجب است که چگونه عدم توازن قوا (بعقیده محمد داود) در مدت هجده سال باوجود سرا زیر شدن سلاح های روسی به افغانستان ، و تحولات و دگرگونی ها در منطقه باز هم به تعادل نه انجامیده بود و محمد داود خان هنوز چنین ضرورتی را محسوس و مبرم می دانست . تنها این آهنگ کهنه گوش خراش نبود که به اثر تلقین روس ها ، محمد داود خان آنرا زمزمه می کرد ، بلکه در ماه دوه کودتا تحریکات و ناآرامی ها نیز عملاً در

۱ - بیانیه ها و مصاحبه های مطبوعاتی محمد داود . چاپ وزارت اطلاعات و کلتور ، از سرطان ۱۳۵۲ تا سرطان ۱۳۵۳ .
صفحه ۲۴ - ۴۳ .

مرزهای پاکستان و افغانستان از سرگرفته شد .

روس ها در این مرحله که برای شان حکم دوره انتقالی را داشت ، سه هدف را به شدت و سرعت دنبال می کردند : نخست ، می کوشیدند محمد داود را مجدداً با پاکستان در گیرسازند و بدین وسیله سلاح ها و مشاورین بیشتری به افغانستان بفرستند . نزاع و درگیری با پاکستان مسلماً به حجم قرضه های روسی و نفوذ آن در افغانستان می افزود ، دنیای اسلام و جهان آزاد را نسبت به محمد داود بدبین می ساخت و باعث می شد تا کشور ما در حلقه انحصار سیاست و اقتصاد روس باقی بماند .

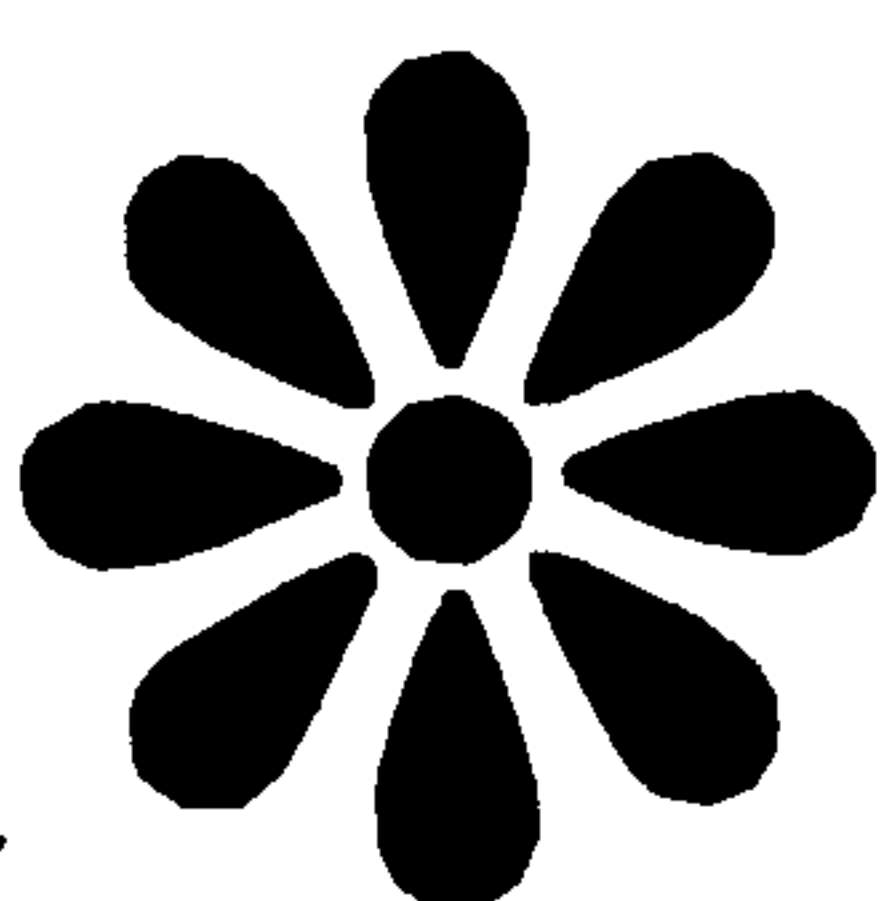
دو دیگر آنکه رقبای پرچم و خلق و افرادی را که در جامعه و اردو مخالف روسیه و کمونیزم بودند و امکان داشت بعداً بحیث شخصیت های ملی در افغانستان تبارز کنند ، توسط محمد داود خان تصفیه و پاکسازی نمایند .

اقدام به اینکار طبعاً در جامعه اثرات منفی داشت و اقشار مختلف را در نفرت و کین توزی علیه محمد داود بر می انگیخت و پایه های قدرت او در داخل سست و لرزان می شد .

سه دیگر ، سعی می کردند شبکه ها و گماشته های خود را در قطعات عسکری تنظیم و تقویت کنند و برای استقرار رژیم کمونستی در افغانستان آمادگی بگیرند . محمد داود خان هم که برسبیل عادت و مساعی اطرافیان کمونست خود با مردم تماس نداشت و تقریباً در حال محاصره بسر می برد ، در اثر تصمیمات عجولانه و خیره سری های جنون آمیز خویش ، انجام برنامه های استعماری مسکورا مد گردید و سرانجام خود و کشور را بنا بودی کشانید .

روس ها بعدی در تطبیق اهداف یاد شده شتاب داشتند که اثرات آن در ظرف دو ماه به ظهور رسید و ازان به بعد پیوسته و مسلسل ادامه یافت .

جریان دسایس روس و جنایاتی که شبکه های آن زیر نام محمد داود خان و توسط او انجام دادند ، در حد خود مستلزم چندین کتاب و رساله است . اما در حال حاضر به ایجاز و اجمال در زمینه اکتفا می شود و یقین داریم که با این مقدار و نمونه هم ، سیمای روس ها و توطیه های شان در اذهان مجسم خواهد شد و خوانندگان ارجمند اشتباهات محمد داود خان و کارنامه های ننگین همکاران روسی گرایش را بخوبی درک خواهند کرد .



آغاز توطئه و قتل میوندوال

هنگامی که محمد داود کودتا کرد، میوندوال مشغول باز دید از بعضی کشورها و معاینات طبی در خارج بود. آنطور که او خود گفته بود و دیگران نیز روایت می کردند، محمد داود خان در اولین روز های جمهوری اش بوی پیام می فرستد تا بکابل برگردد و با وی همکاری کند. میوندوال با اعتماد به پیام محمد داود علی الرغم ترصیه بعضی از دوستان و آشنایانش، اوایل اسد ۱۳۵۲ شمسی بکابل برگشت. و بعد از رسیدن به خان در دفتر کارش ملاقات نمود. اما یکی دو روز بعد شبکه های جاسوسی دستگاه حاکم، گاراج امان الله رسول را که در مقابل منزل میوندوال بود مرکز قرار دادند و از افرادی که بخانه میوندوال آمد و شد می کردند، عکس برداری می نمودند (۱).

میوندوال از موضوع به محمد نعیم خان شکایت می کند و میخواهد تا جریان را به محمد داود خان برساند. او هم وعده می دهد که با محمد داود خان در اینباره صحبت خواهد کرد. لیکن قضیه کاملاً روشن بود و نه تنها از وی رفع مزاحمت نشد، بلکه مراقبت جدی تر و شدید تر گردید.

سردار محمد نعیم خان در اولین سفرش پس از کودتا بتاريخ ۱۹ سنبله راهی مسکو شد تا بحیث نماینده فوق العاده و باصلاحیت برادر خود، دستورات کرملن را بشنود و اخلاص و ارادت دیرینه خود و محمد داود را بار دیگر تجدید نماید.

همینکه محمد نعیم خان از مسکو برگشت دستور گرفتاری میوندوال صادر شد و شام ۳۱ سنبله ۱۳۵۲ش اعلامیه ای بدین شرح از رادیو کابل انتشار یافت که:

«یک عده خاین و مرتجع که به کمک یک کشور خارجی میخواستند نظام جمهوری را از بین ببرند با اسناد و شواهد بالفعل گرفتار شدند این افراد عبارت اند از: میوندوال، دگر جنرال عبدالرزاق قوماندان سابق هوایی، تورن جنرال خان محمد معروف به (مرستیال) و یک عده دیگر...» منظور از کشور خارجی پاکستان بود که ادعای کابل را پوچ و مضحک خواند و آنرا به شدت رد کرد.

افتراء و دروغ بودن قضیه از انجا پیدا بود که افراد مذکور همه از دوستان محمد داود بودند، چنانچه او شخصاً توسط تیلگراف از میوندوال خواست تا بوطن برگردد و او را در اداره کشور یاری دهد. همچنان خان محمد مرستیال را در اولین روز کودتا موظف ساخت

تا بوزارت دفاع برود و امور آن وزارت را در دست گیرد^۱ .

جنرال محمد رحیم خان ناصری قوماندان عمومی ژاندارم و پولیس و جنرال عبدالسلام ملکیار نیز از جمله افرادی بودند که قربانی این توطئه شدند . دسته اولی چون میوندوال و خان محمد خان و جنرال ناصری بوسیله عمال روس و جلادان محمد داود به شهادت رسیدند و دومی همانند سایر متهمین چندین سال در زندان بسربردند .

جنرال ها و سایر افرادی که در این رابطه متهم و گرفتار شدند ، همه اشخاصی بودند مسلمان ، آگاه ، بااحساس ، ضد کمونیزم و از دوستان میوندوال . بنابراین در مرحله اول هدف قرار گرفتند و راه کشتار و جنایت در افغانستان از همین جا آغاز یافت .

محمد نعیم خان پس از گرفتاری میوندوال به هند رفت و معلوم نشد که چه منسایلی را با دوستان هندی شان در میان گذاشت . میوندوال را در حال بیماری و ناتوانی تقریباً ده روز و شب شکنجه کردند تا آنچه جلادان محمد داود به او می گویند ، همان را روی کاغذ بنویسد . غرض از این وحشت و بربریت آنکه چنان نوشته هائی را بعداً بحیث سند ب مردم ارائه دهند و توطئه خویش را واقعیت بخشند .

شام نهم میزان ۱۳۵۲ش دو مین اعلامیه حکومت به این شرح انتشار یافت که :

«میوندوال و همکارانش به جنایات خود اعتراف کرده اند و چون میوندوال عرصه را بخود تنگ دید و راه نجات را مسدود ، لذا شب گذشته حوالی ساعت صبح دست به خود کشی زده و بانکتائی اش خود را غرغره کرده است و فردا اسناد خیانت او چاپ می شود .»^۲

روز بعد یک سلسله سوال و جوابی بنام میوندوال در روزنامه انیس نشر گردید که نه تنها هیچگونه دلیلی بر اعتراف یا محکومیت میوندوال نداشت ، بلکه معلوم می شد که هر سطر و حرف آن تحت فشار برچه و ماشیندار نوشته شده و کاملاً بی محتوا و بی ارزش است . جز همین سوال و جواب شرم آور و بی ماهیت اصلاً سند و مدرک دیگری در اختیار نداشتند تا اتهام خود را به اثبات میرسانیدند و برای خود بینی خمیری درست می کردند . همچنان خبر خود کشی میوندوال از جمله افتراآت و حرفهای کودکانه ای بود که همه مردم آنرا می دانست ، ولی جلادان محمد داود سعی میکردند با این غوغا و تبلیغ ، جرم

۱ - مرحوم لاله میرزا خان یکی از افسران مسلمان و پائین رتبه اردو که بعد از کودتا، تا درجه غندمشری ارتقا کرد ولی بوسیله عمال روس در وقت تره کی از فرقه عسکری نهرین گرفتار و به شهادت رسید ، برای این نگارنده گفت : روز اول کودتا او در خانه محمد داود وظیفه دار بود ، همینکه کودتا موفقانه پایان رسید ، قبل از همه جنرال عبدالستار خان ، جنرال سید حسن خان و جنرال خان محمد خان ارکان های حرب ، خود را بخانه محمد داود خان رسانیدند و بعد از کف زدن ها و نثار گل او را تبریک گفتند . محمد داود خان گفت : کف نزنید و گل نپاشید ! و بعد به خان محمد خان مرستیال دستور داد که برود و کارهای وزارت دفاع را علی العجاله در دست گیرد . (سید حسن خان و خان محمد خان قبلاً تقاعد کرده بودند) .

۲ - روزنامه انیس مورخ ۱۰ میزان ۱۳۵۲ش شماره (۷۲) .

و جنایت ضد انسانی خود را سرپوش گذارند و با اذهان عامه بازی کنند .
 چون دروغگو حافظه ندارد ، این باند جنایتکار هم شام همان روز (نهم میزان) یعنی قبل
 از اعلان خود کشی میوندوال در رادیو ، جسد او را به خانمش در ولایت کابل نشان داده
 بودند و او از گرمی بدن میوندوال و زخم ها و آثار لگدها روی سینه و شکم و گردن
 میوندوال ، بخوبی درک کرده بود که در همان لحظات او را بقتل رسانیده بودند ، و نه ساعت
 صبح که ۱۶ ساعت ازان می گذشت و طبعاً در این مدت بدن او باید کاملاً سرد می بود .
 واقعیت ، چنانکه خود این آدم کشان بعداً در محافل و مجالس خصوصی اعتراف می
 کردند ، آن بود که فیض محمد وزیری وزیر داخله ، عبدالقدیر قوماندان عمومی ژاندارم
 و پولیس ، نصر الله و صمد اظهر ظابطان پولیس عضو باند پرچم ، او را به ضرب لگد و قنطاق
 تفنگ از پا در آورده بودند و برای اینکه عمل ننگین و حیوانی خود را پنهان نگه دارند ،
 عنوان خود کشی به او دادند .

در پاداش همین خیانت ملی و خدمت به روس ها بود که هر کدام از این قاتلان بمدارج
 عالی رسیدند و صمد اظهر یک افسر بی سواد پولیس اینک بحیث سفیر رژیم دست نشانده
 روس ، در دهلی بسر می برد .

مسئله همه این کارها به اساس امر و موافقت محمد داود انجام می شد و در غیر آن
 کسی نمیتوانست چنان جنایت بزرگی را مرتکب شود و بدون مجازات باقی بماند . و از
 همین سبب بود که حتی مرده میوندوال را هم به کسی نشان ندادند و معلوم نشد که او را
 در کجا دفن کردند .

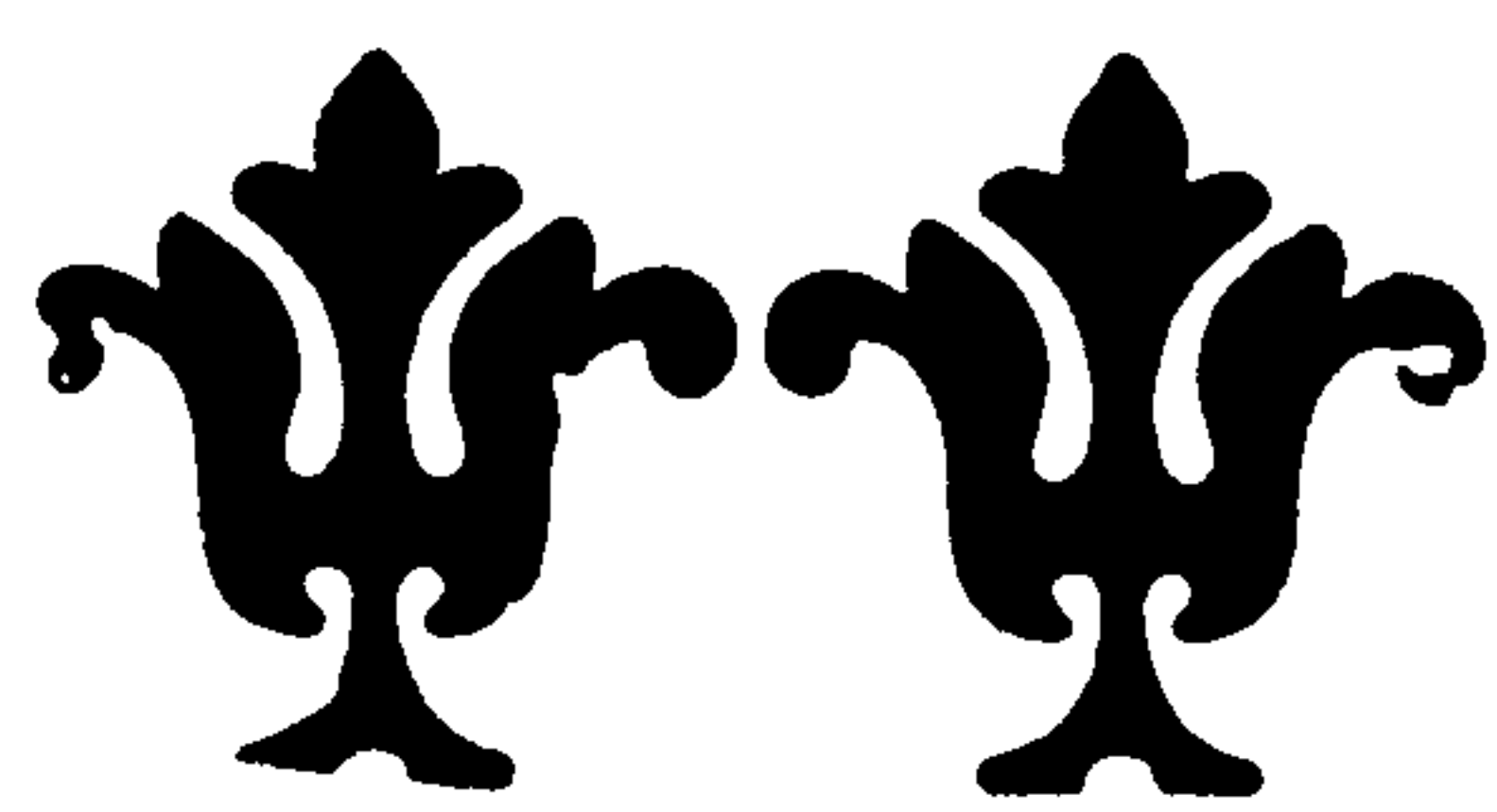
شام ۱۳ قوس ۱۳۵۲ ش خبری پخش شد که امشب اعترافات دار و دسته میوندوال
 انتشار می یابد و تاجائی که پالیسی هیئت تحقیق اجازه دهد بر موضوع روشنی افکنده
 خواهد شد . اما در جریان این حرفها که معلوم بود ، باند پرچم تعدادی از حریفان دیگر خود
 را نیز در ارتباط به قضیه مذکور گرفتار و شکنجه کرده اند ، اصلاً شواهد و براهینی وجود
 نداشت تا حداقل به اقامه دعوی و ادعای شان صحنه می گذاشت . جریان سوال و جواب از
 متهمین در روزنامه انیس مورخ ۱۴ قوس ۱۳۵۲ نیز نشر گردید که اکراه و اجبار و دروغ
 و زورگویی اتهام کنندگان از متون آنها آشکار بود ، و در حقیقت سندی از جنایات این گروه
 (پرچم) محسوب می شد که برای همیشه ثبت تاریخ گردید .

بهمین ترتیب آن عده از زندانیان که در برابر سوال های بی مورد و احمقانه هیئت تحقیق
 اظهار نفرت می کردند و نمی خواستند آنچه را که برای شان دگته می شد ، در اوراق تحقیق
 بنویسند ، به انواع شکنجه تهدید می شدند . بحدی که دختران و همسران متهمین را در نزد
 شان حاضر می کردند و می کوشیدند با تهدید به تجاوز ، نظر خود را به آنان بقبولانند و بجرم
 ناکرده ، روی کاغذ اقرار نمایند . چنانچه جنرال خان محمد خان مرستیال را با آنهمه دوستی

و نزدیکی با محمد داود خان محکوم بمرگ ساختند و افراد دیگری هم که در این توطئه گرفتار شده بودند یا به قتل رسیدند و یا به مدت های دراز و کار اجباری و شاقه زندانی شدند .

آری! مزدوران روس ، همکاران و رفقای محمد داود ، اینچنین بی پروا و خود کامه دست به انسان کشی و جنایت زدند و برهیچکس رحم نکردند . تا بدانجا که کشتارهای دسته جمعی انجام میدادند و اجساد مردم بیگناه را در «زنده بانان» و سایر حومه شهر زیر خاک می کردند ، چنانکه بعد از محمد داود، خود شان تعدادی را از زیر توده های خاک برون کردند و آنرا بنام سیه کاری های محمد داود قلمداد نمودند . این دار و دسته از بس کشتند و بستند ، وزیر داخله لقب قهرمان آدم کشی را دریافت و بنام «فیضوی قصاب» معروف شد . ولی خوشبختانه روزگار انتقام مردم را از وی گرفت و در سال ۱۳۵۹ هـ ش هنگامی که بحیث وزیر سرحدات ببرک ، باپول هنگفتی به پکتیا سفر کرد تا مردم را توسط پول از قیام باز دارد ، توسط همان مردم و مجاهدین مسلمان کشته شد و حتی خبرش را هم کسی نشر نکرد .

زد و بندها و دسیسه سازی و توطئه ها بدانگونه که ذکر شد علیه افراد خیر و مسلمان و وطن دوست ادامه داشت و هر روزی که می گذشت عده ای راهی زندان می شدند و بدین روش حتی اردورا، از وجود افسران با ایمان و وطن دوست پاک سازی کردند که در جایش از آن صحبت خواهیم کرد .



محمد داود و روابط بین المللی اش

آنچه مردم در روابط خارجی افغانستان پس از رویکار آمدن محمد داود خان می اندیشیدند و از آن بیمناک بودند، بحران و خرابی روابط با پاکستان کشور همسایه و مسلمان ما بود. زیرا محمد داود خان بنابر تحریکات روس ها و بعضی افرادی که از آن اوضاع آب و نانی برای خود تدارک میکردند، در برابر پاکستان از آغاز تا انجام رویه خصمانه داشت و بدون آنکه کوچکترین مفادی عاید افغانستان شود، پیوسته می کوشید فضای مناسبات را تیره نگهدارد و آنرا مایه مباهات و افتخارات و کار آگاهی و میهن دوستی قلمداد کند. البته نقش هندوستان در این روش وقضا یا کاملاً روش و محسوس بود که در مباحث بعدی از آن صحبت خواهد شد.

باوجود این همه کشیدگی های سیاسی بتاریخ ۱۴ دلو ۱۳۵۲ش وزیر خارجه و دفاع پاکستان وارد کابل شدند و دعوت نامه بوتو را مبنی بر اشتراک محمد داود در کنفرانس سران اسلامی لاهور، بوی تقدیم نمودند. محمد داود از رفتن به این سفر خود داری کرد و به آقای عبدالرحمن پژواک سفیر افغانستان در دهلی دستور داد تا بجای وی در کنفرانس لاهور شرکت کند.

در این کنفرانس که بتاریخ ۲۲ فبروری ۱۹۷۴ در لاهور افتتاح شد و هدف آن مذاکره روی موضوعات و مشکلات اساسی دنیای اسلام و نحوه همکاری ذات البینی این کشور هابود، نماینده افغانستان بجای تماس و صحبت روی قضا یای کلی جهان اسلام و دسایس استعمار علیه آنها، باز هم دوسیه کهنه و بی محتوای «پشتونستان» را گشود و نفرت و اعتراض اکثر کشورها را برانگیخت.

محمد داود خان و همکارانش فکر می کردند که مطرح کردن قضیه «پشتونستان» در هر محفل و مجلسی که باشد، مظهری از دانش و دیپلماسی و سیاست است. عده ای در موافقت به داعیه مذکور از هیچ به مدارج عالی رسیدند و نام و نان هر دو بدست آوردند، وعده دیگر باوجود اهلیت و استعداد و استحقاق فقط به اتهام مخالف، مورد بی مهری و آزار قرار گرفتند و منزوی شدند.

واقعاً افرادی که این شعار را تکرار می کردند و به هوا خواهی از «پشتونستان» تظاهر می نمودند، اعتبار و حیثیت شان بیشتر از دیگران بود. اما این وضع در عمل هر روزی که می گذشت افغانستان را از جهات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی یک گام بسوی پرتگاه نابودی و سلطه استعمار نزدیک تر می ساخت، تا آنکه بخاطر کلاه، کله را نیز از دست دادیم.

بتاریخ ۱۳ فبروری ۱۹۷۴ = ۲۵ دلو ۱۳۵۲ قراردادی بنام «استفاده از آب دریای آمو غرض آبیاری اراضی پائین آب وادی بلخ» بین کابل و مسکو به امضاء رسید. این نوع قرار دادها معمولاً جز اغواگری مقامات افغانی، فرستادن چند جاسوس گرسنه بنام متخصص، افزایش قرضه‌ها، سرگرم بودن در افغانستان و تقویت شبکه‌های روسی، اصلاً مفهوم و ماهیتی نداشتند. چنانچه عین قراردادی را زیر نام «استفاده از دریای آمو و پنج...» در سرطان ۱۳۴۳ نیز با افغانستان امضاء کرده بودند. ولی ازان تاریخ تا دلو ۱۳۵۲ ش که تقریباً ده سال ازان می‌گذشت، عملاً کاری انجام نیافت و کسی هم نپرسید که کار قرارداد اول بکجا رسید!

اواخر دلو ۱۳۵۲ حکومت چکوسلواکیا بیست میلیون دالر به افغانستان قرضه داد و اعلام شد که متخصصین این کشور امکان بکار انداختن بس‌های برقی را در شهر کابل مطالعه خواهند کرد. در حقیقت بیست میلیون دالر قرضه چکوسلواکیا هم صرف متخصصین خود آن کشور و پروژه‌ای می‌شد که اصلاً در کابل لزومی نداشت، و هرگاه ضروری هم تشخیص می‌شد کشور های دیگر آنرا ارزانتر و خوبتر میتوانستند انجام دهند. غرض از این کار و تشویق محمد داود به این پروژه فقط برای آن بود که همه چیز بصورت انحصاری در اختیار روس و اقهار آن باشد و از سهم‌گیری کشورهای دیگر در برنامه‌های انکشافی و عمران افغانستان جلوگیری نمایند.

بهمین سلسله در ماه حوت ۱۳۵۲ یک هیئت عالی رتبه و باصلاحیت اقتصادی مسکو نیز وارد کابل گردید و مذاکراتی را با محمد داود و مقامات افغانی انجام داد که نتایجش را در سال بعد آن مطالعه خواهید کرد.

اوایل مارچ ۱۹۷۴ = اوسط حوت ۱۳۵۲ محمد نعیم خان بحیث نماینده فوق العاده برادرش به هند رفت. گرچه هدف مسافرت او کاملاً روشن و مشخص نبود، اما اندکی بعد یک هیئت نظامی هند به سرپرستی رئیس کل قوای زمینی آن کشور بکابل آمد، متعاقب آن بتاریخ دهم مارچ = حوت ۱۳۵۲، معاون وزارت دفاع هند نیز وارد کابل شد و مذاکراتی را با مقامات نظامی افغانستان و محمد داود انجام داد.

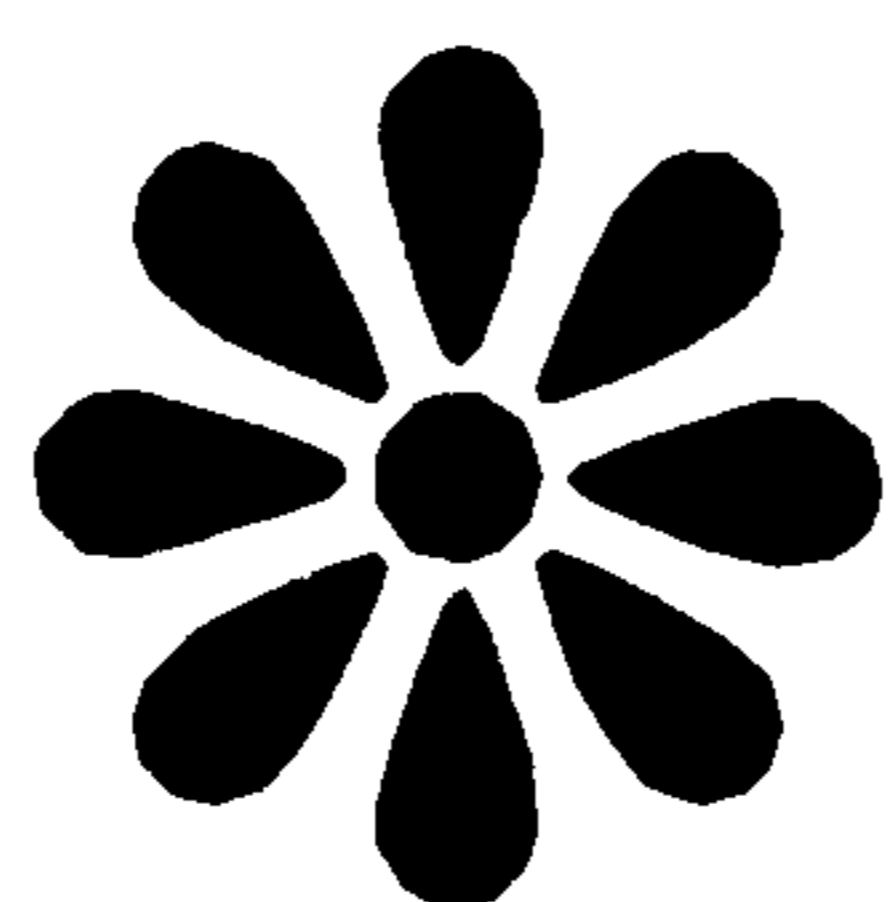
آمد و شد هیئت‌های نظامی هند تشویش و سوالاتی را در اذهان عمومی ایجاد نمود و فکر می‌شد توطئه‌هایی در کار باشد که پی‌آمد آن در منطقه مطلوب نخواهد بود. مدتی بعد یک تعداد جوانان و افسران نظامی را به هند فرستادند تا در انجا تربیه شوند و روابط نظامی باهند مستحکم تر شود. چنین به نظر میرسید که تشبث افغانستان در استقرار روابط نظامی باهند، به اثر توصیه روس‌ها انجام می‌شد و هدف ازان ایجاد تشویش و نگرانی برای پاکستان بود.

اینکه راه یابی و نفوذ روس و هند در اردوی افغانستان چه اثراتی برجای می‌گذاشت

و آینده کشور به کجا منتهی می شد، از جمله حرفها و اندیشه هائی بود که این دو برادر هرگز به آن ارجی نمی نهادند. آنچه برای شان اهمیت داشت خشنودی دهلی و مسکو بود، ورنه بعضی کشورهای اسلامی مانند مصر و ترکیه در فن نظامی و مهارت های عسکری بمراتب از هند پیشرفته تر بودند و با آن صمیمیت و علاقه ای که بمردم افغانستان داشتند، میتوانند در تربیه افسران افغانی ما را یاری دهند.

اصولاً در کشوری که مردم از اظهار رای و نظر درباره سرنوشت خود محروم باشند و طرز حکومت و اداره کاملاً شخصی باشد، جز این توقعی نمیتوان داشت و نتایج خود سری و خود کامگی نیز همان است که طعم تلخ آنرا چشیدیم و هنوز هم در ورطه این بدبختی و مصیبت دست و پا میزنیم.

در دهه اول مارچ ۱۹۷۴ = اواسط حوت ۱۳۵۲ برای اولین بار قراردادی توسط علی احمد خرم معین وزارت پلان (تا آن تاریخ وزیر نشده بود) و سفیر امریکا در کابل به امضاء رسید که به اساس آن حکومت امریکا مبلغ ۱۶۵ هزار دالر کمک بلا عوض را در اختیار افغانستان قرار داد تا از آن جهت تحقیقات جیالوجی، هایدروولوجی و کارتوگرافی ساحات زراعی استفاده شود. آغاز این اقدام و ارتباط با امریکا اطرافیان کمونست محمد داود را ناراض ساخت و از همین جا بر خوردها و تضادها در شواری انقلاب و کابینه محمد داود شروع گردید که نتایج آن در صفحات بعد ارائه خواهد شد.



سال ۱۳۵۳ هـ ش یا سال دوم جمهوری محمد داود خان

اساساً کودتای محمد داود خان با آن شکل و ماهیتی که داشت برای اکثر کشورها، من جمله جهان اسلام سوال انگیز بود. مخصوصاً اشتراک کمونستان در کابینه، نزدیکی با روس و هند، مخالفت با پاکستان و قتل و کشتار چهره های شناخته شده و مسلمان در کابل، همه را نسبت به محمد داود و جمهوری اش بدگمان ساخت و از همین جهت بود که تمام کشورهای اسلامی در سال اول کودتا از نزدیکی با نظام جدید افغانستان خود داری کردند.

محمد داود خان که احساس میکرد، در انزوا قرار گرفته و کمک های روس ها هم اینبار نخواهد توانست پاسخ گوی برنامه های اقتصادی و انکشافی او باشد، لذا تصمیم گرفت با کشورهای ثروتمند عرب و عجم در تماس آید و از ایشان کمک و استمداد جوید. روی این قصد و نیت در اولین طلیعه بهار سال ۱۳۵۳ ش (۵ حمل) برادرش محمد نعیم خان را بحیث نماینده فوق العاده خود به کشورهای مصر، لیبی، عراق، الجزایر و سعودی فرستاد تا از یکطرف اشتباهات و ابهاماتی که درباره او و نظام نوپایش وجود داشت، از بین برود و از سوی دیگر با توضیح ماهیت و اهداف رژیم بمقامات کشورهای یاد شده، آنان را برای کمک و مساعدت به افغانستان راضی سازد و تاجدی هم در اینکار موفق گردیدند.

لیکن روس های محیل هم یک لحظه از غوغا و عوام فریبی و بازی دادن محمد داود دست نمی کشیدند و بانشر خبر هائی که سالیان دراز آنها را تکرار کرده بودند، سعی می کردند وی را خوش و راضی نگهدارند و در واقع اغفالش کنند. چنانچه بدنبال سفر محمد نعیم به کشورهای مسلمان، روس ها اعلان کردند که در سال های ۱۹۷۶ تا ۱۹۹۰ م، ۳۵ میلیارد متر مکعب گاز استخراج می شود. در حالی که این خبر و نظایر آن بار بار اعلان شده بود و در معنی و ماهیت برای مردم تازگی نداشت.

در پی این خبر بتاريخ ۲۵ حمل اعلام گردید که روسیه در مجادله علیه ملخ و امحای موش به افغانستان کمک بلا عوض می کند. چه چشم روشنی و کمکی! که کشور ما را از همه آلام نجات می بخشید و بیکاری و بیماری و فقر و غربت از وطن رخت می بست!! واقعاً این اقدام روس ها بدیع و ابتکاری بود، زیرا تا آنوقت انسان های افغانستان را

مسموم کرده بودند و بایستی خدمت موش هایش نیز می رسیدند . کاش بجای این برنامه ، علیه نابودی خود مجادله می کردند و بشریت را از آزار و اذیت خویش نجات می دادند . زیرا هیچ مور و ملخ و موشی موزی تر از روسان آدم نما نیست و تاریخ مکرراً آنرا تجربه کرده است .

علی ای حال ، تا جایی که مدارک دست داشته و جریانات ایام گواه ماست ، روس ها هرگز تا آن تاریخ و حتی بعد ازان هم اقدام بکارهای مثبت و یا همکاری هائی که واقعاً میتواند دردی را درمان کند ، نکردند و انتظار فرصتی بودند که محمد داود را در تنگنا قرار دهند و امتیازاتی کسب کنند .

امریکا شاید در اثر تشویق بعضی مقامات افغانی و یا غرض کمک به افغانستان و نجات محمد داود از چنگال روس ها ، ظاهراً کله می جنبانید و کمک هائی را وعده می داد ، چنانچه به اثر قرار دادی که بین علی احمد خرم معین وزارت پلان و سفیر امریکا بتاریخ ۲۵ حمل در کابل به امضاء رسید ، حکومت امریکا مبلغ ۳۹۸ هزار دالر را برای پروژه سروی نفوس به افغانستان کمک نمود . اما این کمک ها و امثال آن دردی را در مان نمیکرد و روس ها و شبکه های شان که «پيله» وار اطراف محمد داود خان را احاطه کرده بودند ، هرگز نمی گذاشتند کاری از پیش رود .

در همین ماه (حمل) یک هیئت تعلیمات روسی وارد کابل شد تا حسب معمول بازهم زمینه انتقال تعدادی از جوانان افغان را بنام تحصیل ، به روسیه فراهم سازند و این خطرناکترین برنامه ای بود که روس ها به سرعت و اشتیاق تمام آنرا همه ساله عملی می کردند و مقامات مسوول در کمال بی پروائی آنرا نادیده می انگاشتند .

اوایل ماه ثور خبری در جراید انتشار یافت که از کشف یک منبع جدید نفت در ساحه جرقدوق نوید می داد . ولی این خبر هم مانند سایر اخبار مربوط به کار روس ها محض جنبه تبلیغاتی داشت و هرگز تحقق نیافت و تا امروز هم بوئی از نفت بمشام ما نرسید .

مهم ترین پروژه ای که قبل از رویکار آمدن مجدد محمد داود مورد بحث قرار داشت و اینبار نیز ملل متحد میخواست آنرا دنبال کند ، موضوع احداث شاهراه بزرگی در نقاط مرکزی افغانستان بود که با عملی شدن آن قسمت های مختلف کشور باهم اتصال می یافت و از لحاظ اقتصادی و اجتماعی و نزدیک شدن به مرزهای غربی و جنوب غربی و انتقال کالاهای وارداتی و صادراتی و از همه اولتر دست رسی به استخراج معادن و انتقال آنها ، نقش اساسی و سازنده داشت . بهمین دلیل منشی اجرائی کمیسیون اقتصادی و اجتماعی ملل متحد به اثر درخواست حکومت افغانستان ، در اپریل ۱۹۷۴ = ثور ۱۳۵۳ وارد کابل گردید و با مقامات کشور ما مذاکره نمود . این مذاکرات بعداً نیز چندین بار تکرار شد ولی در اثر فشار روس ها و فعالیت های پشت پرده شان ، کار به جایی نرسید و این پروژه تا امروز

هم از حرف بعمل در نیامد .

در ۷ می = ۱۷ ثور ، محمد داود رئیس هیئت اقتصادی روس را در دفتر کارش پذیرفت و با وی ملاقات کرد . روس ها سخت تلاش میکردند تا با اظهارات میان تهی و وعده های کمک و همکاری محمد داود را در تار خام نگه دارند و از این فرصت برای انجام کارهای باقیمانده خود استفاده نمایند .

هیئت اقتصادی روس در پایان بازدید خود از افغانستان ، دعوت نامه هیئت رئیسه شورای عالی اتحاد شوروی را به محمد داود تقدیم کرد که در آن از وی خواسته شده بود تا بمسکو مسافرت کند . این دعوت بکمال میل پذیرفته شد و محمد داود بتاريخ ۱۴ جوزای ۱۳۵۳ عازم مسکو گردید و مذاکرات مفصلی بازعمای کرملن انجام داد . موصوف سفر چهار روزه خود را به مسکو بسیار مفید و مثمر خواند و اعلام شد که روس ها در ۲۱ پروژه با افغانستان همکاری و کمک خواهند کرد . همزمان با این سفر قرار داد صدور ۲/۸ میلیارد متر مکعب گاز در سال ۱۹۷۴م نیز با روس ها عقد گردید و گرم جوشی ها از سرگرفته شد .

اما در اعلامیه مشترکی که پخش شد ، جز همان کلمات متداول و چوکات بندی شده دپلوماسی نکته مهمی جلب نظر نمیکرد و وعده های کمک های اقتصادی نیز بر همان معیار و موازینی بود که همیشه جریان داشت . تنها در قسمت قضیه پشتونستان اینبار نرمش و تغییر قابل ملاحظه ای بنظر میرسید و بهمین کلمات اکتفا شده بود که :

«طرفین اظهار امید نمودند که اختلافات سیاسی بین افغانستان و پاکستان از طریق مسالمت آمیز و مذاکرات راه حل بیابد» . و نیز این مطلب در اعلامیه مشترک تازگی داشت که :

«جمهوریت افغانستان و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به نهضت های آزادی بخش ملی در آسیا ، افریقا ، امریکای لاتین و به مبارزه مردمان ستمدیده بر ضد استعمار و تبعیض نژادی در آینده نیز با استفاده از هرگونه تدابیر کمک خواهند کرد» (۱)

این عبارات و کلمات نه تنها با اصول و معیار های بیطرفی افغانستان مغایرت داشت و صلح دوستی مردم ما را نفی میکرد ، بلکه جمهوری محمد داود را نیز بحیث موید و دنباله رو سیاست های روس در جهان معرفی و متهم می نمود . چنین اشتباه بی سابقه ای ناشی از آن بود که همراهان محمد داود کمتر به مفاهیم و معانی کلمات توجه می کردند تا به صلابت الفاظ و عبارات آن! و بهمین دلیل میتوان گفت که گنجانیدن همچو جملات و اهداف در اعلامیه مشترک ، در حقیقت سندی بود که روس ها آنرا توسط خود محمد داود

۱- رک: بیانیه ها و مصاحبه های محمد داود ، نشر کرده وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان ، جلد اول ، اعلامیه مشترک جمهوریت افغانستان و اتحاد شوروی ، صفحه ۳۲ - ۳۳ .

به امضاء رسانیدند و راه کمک رسانی به نوکران خویش را در افغانستان، رسماً هموار نمودند.

به ادامه چنین دوستی ها، در برج سرطان (۲۲ جون) روزنامه انیس خبری از کشف یک ذخیره بزرگ دیگر گاز در ساحه «جمعه» ولایت شبرغان انتشار داد. این خبر در ماهیت خود باز هم چشم روشنی ای بود برای روس ها که به ذخایر انحصاری شان افزوده می شد. زیرا همانطور که قبلاً بیان شد چندین چاه گاز در شمال کشور کشف و هر یک آماده بهره برداری بود و روس ها از هر کدام که دل شان میخواست به روسیه انتقال می دادند. لیکن این گازها حتی برای یکبار هم در داخل بالون های گاز بکابل و یا در خود محل انتقال داده نشد و مورد استفاده قرار نگرفت. مردم بیچاره ما در عصر کیهانی جهت گرم کردن خانه های خویش در زمستان از کشته ترین مواد «زغال سنگ» استفاده می کردند و آنهم چه مکافاتی بود. باید روزها بدنبال آن می رفتند و هفته ها آنرا از شکل خاکه اش بصورت گلوله در می آوردند تا آماده سوخت می شد و در تمام زمستان هم رنج سردردی و بدبوئی اش را می کشیدند. همچنان برای استفاده مطبخ، مردم مجبور بودند که از چوب استفاده کنند و به این ترتیب هزاران درخت مثمر و غیر مثمر در شهرها و روستاها همه ساله قطع میگردید و مصرف می شد. تنها عده بسیار اندک و محدودی آنهم فقط در کابل میتوانستند از لوله های گازی استفاده نمایند که از پاکستان وارد می شد.

این وضع درست شبیه آن بود که در خانه کسی چشمه آبی جریان داشته باشد و دیگران آنرا ذریعه لوله کشی بخانه خود انتقال دهند و اما صاحب خانه تشنه کام بمیرد و حق استفاده از آن را نداشته باشد. این یکی از نمونه های دوستی روس با افغانستان بود که نفرین جهانیان برایشان باد و مرگ ابدی!

و اما محمد داود این شیفته و عاشق روس که روزگاری بوتل نفت خام بدستش به شهرها و ولایات افغانستان سفر می کرد و بمردم با غرور و مباهات می گفت: این است نمونه و مثال برجسته همکاری روس ها با افغانستان، هرگز نتوانست و جرئت آنرا نداشت تا به دوستان خود از تمديد پایپ لین گاز بکابل و دیگر شهرهای افغانستان سخن گوید و آنان را وا دارد که حتی از آن همه چاههای بی حساب، اندکی را توسط لوله ها بکابل انتقال دهند و احتیاجات یومی و اساسی مردم را مرفوع نمایند.

در جون ۱۹۷۴ = سرطان، اعلان شد که حکومت امریکا مبلغ ۷/۵ میلیون دالر به افغانستان قرضه میدهد و این مقدار پول رقم قابل ملاحظه ای بود که حکومت امریکا فکر می کرد با اعطای آن محمد داود خان را کمک خواهد کرد تا از لغزش بدامان روس ها نجات یابد. البته مساعی افراد کارفهم و بخصوص وزارت پلان در تدارک این نوع قرضه ها نقش اساسی داشت. چنانکه بدنبال اعلان کمک امریکا و تشبث بعضی از مامورین عالی رتبه

وزارت مذکور، در همان ماه یک هیئت اقتصادی کویت نیز وارد کابل شد تا زمینه کمک های این کشور را در ساحات مختلف ارزیابی کند.

اواخر سرطان یک هیئت عالی اقتصادی و تجاری ایران نیز به افغانستان مسافرت نمود تا نیازمندی های کشور ما و ساحات کمک و همکاری خود را مطالعه کرده و به اساس آن اقدام کنند.

حکومت ایران وقتی به همکاری و کمک تصمیم گرفت که محمد داود خان بر موضوع تقسیمات آب رودخانه هیرمند و قرار داد شفیق صحنه گذاشت. محمد نعیم خان بحیث نماینده فوق العاده برادر خود، در ماه ثور به ایران رفت و با شاه و سایر مقامات این کشور مذاکره و ملاقات نمود، علاوه بر آن تلاش و مساعی زلمی محمود غازی سفیر افغانستان در تهران برای ایجاد حسن تفاهم و همکاری و دوستی بین دو کشور، در حد خود بسیار مؤثر بود.

همچنان جمهوریت اتحادی المان مبلغ ده میلیون مارک را به افغانستان قرضه داد که موافقت نامه آن بتاريخ ۳۰ جولائی ۱۹۷۴، به امضاء رسید.

تصادفاً فرصت خوب و زمان مساعدی فراهم شده بود تا محمد داود را یاری دهد که گلیم روس ها را آهسته آهسته جمع کند و مردم نیز فکر میکردند که محمد داود خان کم کم بخود می آید و از بیراهه باز میگردد، ولی متأسفانه برای او و برادرش محمد نعیم نابودی افغانستان در برابر خشنودی روس ها اصلاً ارزشی نداشت. چنانکه در همین اوضاع و احوال محمد نعیم خان با خانمش بتاريخ ۳۰ جولائی راهی مسکوشد تا بتواند زمام داران کرملن را از مشکلات گوناگون اقتصادی و اجتماعی افغانستان آگاه کند و به آنان توضیحات دهد که دریافت کمک از امریکا و یا هر کشور دیگری معنی بازگشت سیاست محمد داود نیست و ایشان مثل همیشه به دوستی و پشتوانه روس ها اتکاء خواهند داشت. ولی از آنجا که روس ها همه چیز را به معیار فطرت و نیت و روش خود می سنجند و از نزدیکی افغانستان با ایران و کشور های اسلامی و غربی تشویش داشتند، سفر محمد نعیم خان هم ایشان را قانع نساخت. بنابراین بتاريخ ۲۰ اسد سفیر سیار و نماینده فوق العاده روس وارد کابل شد تا نگرانی های مسکورا از نزدیکی افغانستان با سایر کشورها به اطلاع برساند و نظریات و پیشنهادات شان را به محمد داود باز گوید.

اتفاقاً هر بار و در هر مرحله ای که افغانستان می خواست خود را تکان دهد، روس ها فوراً دست به ایجاد فتنه و توطئه می زدند و یکی از کارهای شان این بود که می کوشیدند روابط افغانستان و پاکستان را بهم زنند و به این ترتیب توجه زمام داران کشور ما را اجباراً به حمایت و عنایت اربابان کرملن معطوف دارند.

اینبار نیز چنان شد و در گرما گرم بازدید سفیر روس از کابل، حکومت افغانستان

«پروتست» شدیدی را تسلیم شارژ دافیر (= کاردار سفارت) پاکستان در کابل نمود و در آن بحکومت این کشور نسبت به پرواز طیاراتش به قلمرو فضائی افغانستان اعتراض بعمل آورد.

در اول سنبله نخستین بهره برداری از نخلستان زیتون در جلال آباد شروع گردید و بیش از سه صدتن زیتون به روسیه انتقال یافت. (۱) و از آن تاریخ به بعد همیشه محصولات زیتون چون سایر محصولات نباتی بروسیه برده می شد و تا امروز هم ادامه دارد.

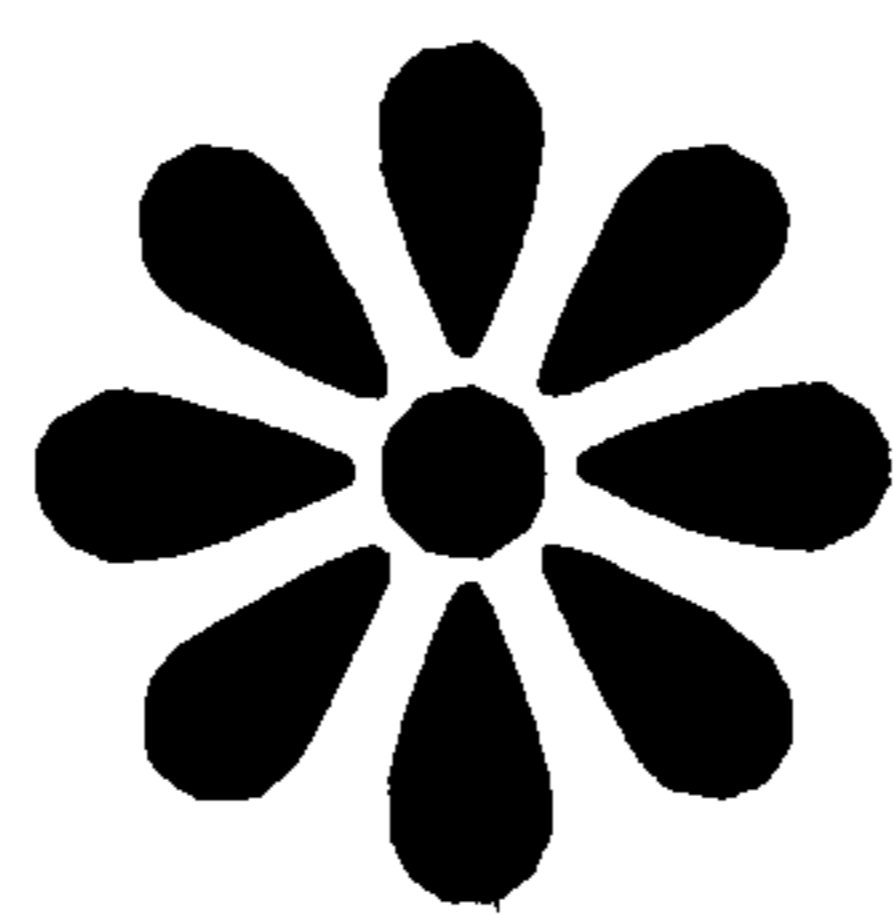
بتاریخ ۲۷ اگست مطابق ۵ سنبله، خلعت بری وزیر امور خارجه ایران وارد کابل شد تا با محمد داود خان و سایر رجال افغانی در مورد روابط و همکاری دو طرف مذاکره کند. مقامات ایرانی با آنکه از موجودیت محمد داود در راس قدرت افغانستان چندان خوش و راضی نبودند و در مورد سیاست و شخصیت او شک و تردید داشتند، باز هم مصمم بودند تا او را یاری دهند و از لغزش احتمالی قدرت بدست کمونستان چار آتش جلوگیری کنند. روی این اندیشه و مصلحت اظهار آمادگی کرده بودند که در صورت موافقت محمد داود ایران حاضر است تا تمام قرضه های روس را تادیه کند و پای نفوذ مسکو را کوتاه سازد. نزدیکی ایران با کابل بعضی کشور های دیگر را نیز تشویق کرد تا به افغانستان کمک نمایند. از جمله در سپتامبر ۱۹۷۴، اعلان شد که حکومت عربستان سعودی مبلغ ده میلیون دالر کمک بلا عوض و پنجاه میلیون دالر قرضه بدون ربح به افغانستان مساعدت می کند. کشور عراق نیز در همان ایام آمادگی خویش را برای پرداخت کمک بلا عوض به افغانستان اظهار نمود و به این ترتیب جریان امور و رقابت های بین المللی و انگیزه های انسانی همه بسود افغانستان بود و جرئت و واقع بینی کار داشت تا ازان استفاده کند. در ۲۹ ماه دسمبر ۱۹۷۴ = نهم جدی قرار دادی بین افغانستان و روسیه به امضاء رسید که به اساس آن روس ها مبلغ دو نیم میلیون روبل را جهت اعمار «گالری» های سرک سالنگ به افغانستان اختصاص دادند. همزمان با این قرار داد موافقت نامه چهار ده میلیون دالر قرضه و ۲۵۰ هزار دالر کمک بانک انکشافی آسیائی برای افغانستان توسط مقامات مربوط امضاء گردید و حکومت امریکا نیز مبلغ یکنیم میلیون دالر را برای پروژه «نصاب تعلیمی» مساعدت نمود.

با توجه به این رقابت ها و موضع گیری مثبت کشور های دیگر در برابر افغانستان، مسکوهم قرضه ای معادل ۳۰۸ میلیون روبل را به کشور ما اختصاص داد و موافقت نامه آن در همین ماه (جدی) بین دو طرف نشانی گردید تا ازان در پروژه های خانه سازی،

مخابرات ، برق ، صنایع کیمیاوی ، صنایع سبک و مواد ارتزاقی استفاده شود . و نیز موافقت بعمل آمد که ربح قرضه های قبلی و اقساط سال های ۱۹۷۵ - ۱۹۸۰ مربوط به قرضه های مذکور که حاوی مبلغ یکصد میلیون روبل می شود ، به اقساط مساوی سالانه ده میلیون روبل طی سالهای ۱۹۸۶ - ۱۹۹۵ م از طرف افغانستان پرداخت گردد و هیچگونه ربحتی از قسمت تعویق شده تادیات محاسبه نشود . (۱)

ملاحظه می کنید که افغانستان تا حلق زیر بار قرضه و ربح کمک های نام نهاد روس ها در گل فرورفته بود و روس ها می کوشیدند تا سر این رشته را باز هم دراز تر سازند و پای محمد داود و دست اندرکاران سرنوشت مردم افغانستان را محکم تر به بندند .

این قرضه ها و نحوه استفاده از آنها همه در دست خود روس ها بود و صرف همان پروژه هایی می شد که به آن علاقه مند بودند . اغلب کارهای ایشان جنبه مشغولیت افراد روسی و روزگذرانی را داشت و جایی که می بایست یکصد روبل مصرف گردد ، یکهزار روبل مصرف می کردند . بدین معنی که خود پروژه میساختند ، خود مصرف میکردند ، خود ناظر بودند و خود محاسبه میفرمودند . تفتیش و مراقبت و محاسبه ای در کار نبود و هیچکس یارای آن نداشت تا در این موارد حرفی برزبان آرد . هر نوع صحبت درباره روس ها و کارهای شان جرم تلقی می شد و حتی خطر مرگ و نابودی در پی داشت و روس ها هم با استفاده از فرصت دو اسبه می تاختند و پلان های شوم خویش را یکی بعد دیگر در مرحله تطبیق قرار می دادند .



در حواشی سال ۱۳۵۳ هـ ش

هنوز بیش از چند ماه نگذشته بود که بین محمد داود و همکارانش تضادهائی تبارز کرد . بخصوص افسران جوان و کمونست با تائید و پشتیبانی پرچمی های عضو شورای عالی و کابینه ، انجام کارهایی را از وی تقاضا می کردند که برای محمد داود مشکل و نا مطلوب بود . بنا براین موصوف در پی آن شد تا بصورت تدریجی آنان را بکار های دیگری مشغول سازد و خود را از شر شان نجات دهد . اولین اقدام او در حمل ۱۳۵۳ تعیین پاچا گل وزیر سرحدات بحیث سفیر افغانستان در بلغاریا بود ، و از آنوقت به بعد احساس می شد که دیگران نیز از صحنه کنار خواهند رفت .

در اواخر ثور ۱۳۵۳ ش ، از ترتیب و تدوین مسوده قانون اساسی نام برده شد و اعلان گردید که کمیسیونی برای انجام اینکار موظف خواهد شد . مردم مشتاقانه و بی صبرانه انتظار می کشیدند تا این قانون چه وقت ساخته خواهد شد و چه ارمغان هائی به ملت افغانستان خواهد داشت و تطبیق آن سرنوشت ملت بدبخت مردم ما را بکجا منتهی خواهد کرد .

در نهم می ۱۹۷۴ = ۱۹ ثور ۱۳۵۳ محمد داود اولین بیرق جمهوری خود را در ارگ شاهی بر افراشت . در این بیرق بجای محراب و منبر که نشان بیرق شاهی بود ، تصویر مرغی دیده می شد که پاهایش برفراز منبری قرار داشت و مردم با دیدن آن از همان روز اول بر آشفتند و آنرا فال بد گرفتند . تعبیرات و توجیحات مردم درباره نشان و علامت بیرق جمهوری محمد داود ، هر چند عامیانه تلقی می شد عمق و معنی وسیعی داشت و چنانکه دیدیم آن همه پندارها تحقق یافت و منابر و مساجد توسط کرگسان سرخ لگدمال گردید . در همین ماه علی احمد ، خرم معین وزارت پلان که در جلب کمک های خارجی و طرح پروژه های داخلی سهم موثر داشت ، بمقام وزارت ارتقاء یافت و این عمل روس ها را سخت بر آشت . زیرا موصوف را متمایل بغرب می دانستند و از افشای قرار داد های ننگین خویش بوسیله او ، تشویش داشتند .

هکذا در این سال تقسیم اراضی دولتی که جدیداً در مناطق مختلف سروی شده بود رویدست گرفته شد و تابرچ سنبله ، ۱۲۶۰ جریب زمین به افرادی که درخواست کرده بودند توزیع گردید . گرچه ظاهراً این تقسیمات به اساس قرعه انجام می یافت ، اما عملاً مشاهده می گردید که دست بازی ها و انگیزه های متفاوت دران ذید خل بود و مستحقین واقعی به جانی که میخواستند کمتر موفق بدریافت زمین می شدند .

مسئله بسیار مهمی که دران سال اتفاق افتاد ، مهاجرت برادران بلوچ از آنسوی مرز به قندهار بود . این موضوع یکی از دسایس مسلم روس ها و بازی های سیاسی محمد داود محسوب می شد تا روابط تیره پاکستان را تیره تر سازند . در اثر این تحریکات بتاريخ ۷ سپتامبر ۱۹۷۴ مطابق ۱۶ سنبله ۱۳۵۳ محمد داود خان پیامی عنوان کورت والدهایم سرمنشی ملل متحد فرستاد و از سیاست پاکستان مبنی بر اینکه در برابر آزادی خواهان بلوچ از قواء استفاده می کند ، نکوهش نمود و از ملل متحد خواست تا در اینباره توجه کند .

بوتو صدراعظم پاکستان بتاريخ اول اکتوبر ۱۹۷۴ ضمن نامه جوابیه ای اظهارات محمد داود را رد کرد و حکومت افغانستان را به مداخله در امور داخلی پاکستان و ایجاد بد امنی و خرابکاری و دهشت افگنی متهم نمود و از ملل متحد خواست تا اوضاع توسط یک هیئت بین المللی تحقیقات شود . (۱)

محمد داود محض برای نمایش و ایجاد درد سر بحکومت پاکستان ، ولی روس ها قصداً و روی خدعه ، به این اقدامات دا من میزدند تا محمد داود را در وضعی قرار دهند که مجال آنرا نیابد تا پا از گلیم خویش فراتر نهد و با دریافت کمک از سایر کشور ها و برقراری روابط حسنه با آنان ، نیازش از روس ها کمتر شود . ورنه دلیل و ضرورتی وجود نداشت تا عده ای در شرایط عادی و امن ، از آنسوی مرز به افغانستان مهاجرت کنند . واقعاً این صف آرائی های بی جهت هر روز وسیع تر می شد و در برج جدی همان سال بوتو نامه دیگری عنوانی کورت والدهایم فرستاد و باز هم از روش حکومت افغانستان در برابر پاکستان و امور داخلی این کشور شکایت نمود : (۲)

به تعقیب آن وحید عبدالله معین بی مایه و خود کامة وزارت خارجه افغانستان در یک مصاحبه مطبوعاتی باخبر نگارسندی تایمز ، سرحدات بین افغانستان و پاکستان را کاملاً مصنوعی و غیر حقوقی خواند و آنرا بی اعتبار و نامود ساخت . او که نمیدانست حرفهایش چه معنی دارد و آیا میتواند سرحدات دیگری با پاکستان ایجاد کند ؟ با این گفته هایش بصورت ناخود آگاه اهداف روس را بر آورده می ساخت و بجای آنکه در بهبود روابط میان دو کشور کوشا باشد ، آنرا بدتر می کرد . متأسفانه وحید عبدالله و آنانی که سرحدات افغانستان و پاکستان را مصنوعی و غیر حقوقی می نامیدند ، نه تنها در عمر خود یکبار از غیر حقوقی بودن سرحدات ما با روس صحبت نکردند ، بلکه این را هم نمیدانستند که موضوع سرحدات شرقی افغانستان یکبار در عهد امیر عبدالرحمن ، بار دوم در زمان امیر حبیب الله خان و برای آخرین بار هم در دوره شاه معتبر و به اصطلاح مترقی و انقلابی

۱ - برای معلومات از متن پیام ها رجوع شود به : بیانات ، پیام ها و مصاحبه های مطبوعاتی محمد داود ، چاپ کابل جلد دوم ص ۱۱-۱۸ .

۲ - همین ماخذ ص ۱۱-۱۸ .

و قانونی افغانستان «امیر امان الله خان» و توسط محمود طرزی وزیر خارجه و نماینده او در ۲۲ نوامبر ۱۹۲۱ = ۳۰ حوت ۱۳۰۰ شمسی با دولت هند برتانوی امضاء شده است (۱)۰ عجیب آنکه در ماده (۲) معاهده هیئت امان الله خان با هیئت برتانوی، عهدنامه مورخ ۸ اگست ۱۹۱۹م بین دو کشور نیز تائید و قبول شده است. هرگاه این معاهدات فاقد اعتبار باشد، معاهدات و پیمان های دیگر امان الله خان و شاهان قبل و بعد از وی نیز قانوناً بی اعتبار است. مخصوصاً آن عده از پیمان ها و معاهداتی که بین انگلیس و روس راجع به حد بخشی و تعیین مرزهای افغانستان و روس صورت گرفته است، باید بکلی منسوخ و غیر قانونی اعلام شود. حالانکه در هفتاد سال اخیر یکبار هم کسی بخاطر خشنودی روس ها چنین مسئله ای را مطرح نکرد و پنداشتی که این قسمت از تاریخ و سرزمین افغانستان از آرشیف هستی ماحذف شده است!

بهرحال، محمد داود خان بتاريخ یازدهم حوت همان سال نامه دومی «بوتو» را نیز پاسخ گفت و بدین ترتیب سال ۱۳۵۳ شمسی در میان موجی از خشونت های سیاسی بین افغانستان و پاکستان پایان یافت و جز برای روس ها هیچ طرف را از آن همه جدالها بهره ای نبود.

علاوه بر جنجال ها و کشمکش با پاکستان که اغلب به تحریک روس ها و توسط خود محمد داود خان بوجود می آمد، در داخل نیز با مشکلات فراوانی مواجه بود و مردم نسبت به رژیم و همکاران محمد داود تصویرهای گوناگونی داشتند. چنانکه ذر اثر این انگیزه ها و شایعات، محمد داود خان به قندهار رفت و در میان شهریان آنجا گفت:

«انقلاب ما انقلاب اصیل افغانی بود یقین داشته باشید که نظام موجوده افغانستان فقط روی اساسات ملی و ناسیو نالیزم افغانی استوار بوده و خواهد بود. آنچه دشمنان ما به ما و رفقای مانسبت داده اند همه را خوب می دانیم. ما مسلمان هستیم و بخداوند خود ایمان داریم» (۲)

چه عجیب که محمد داود به مسلمانی حسن شرق و گل پاچا و فیض محمد و امثال ایشان باور داشت و فکر میکرد مردم نیز این حرفها را باور خواهند کرد!

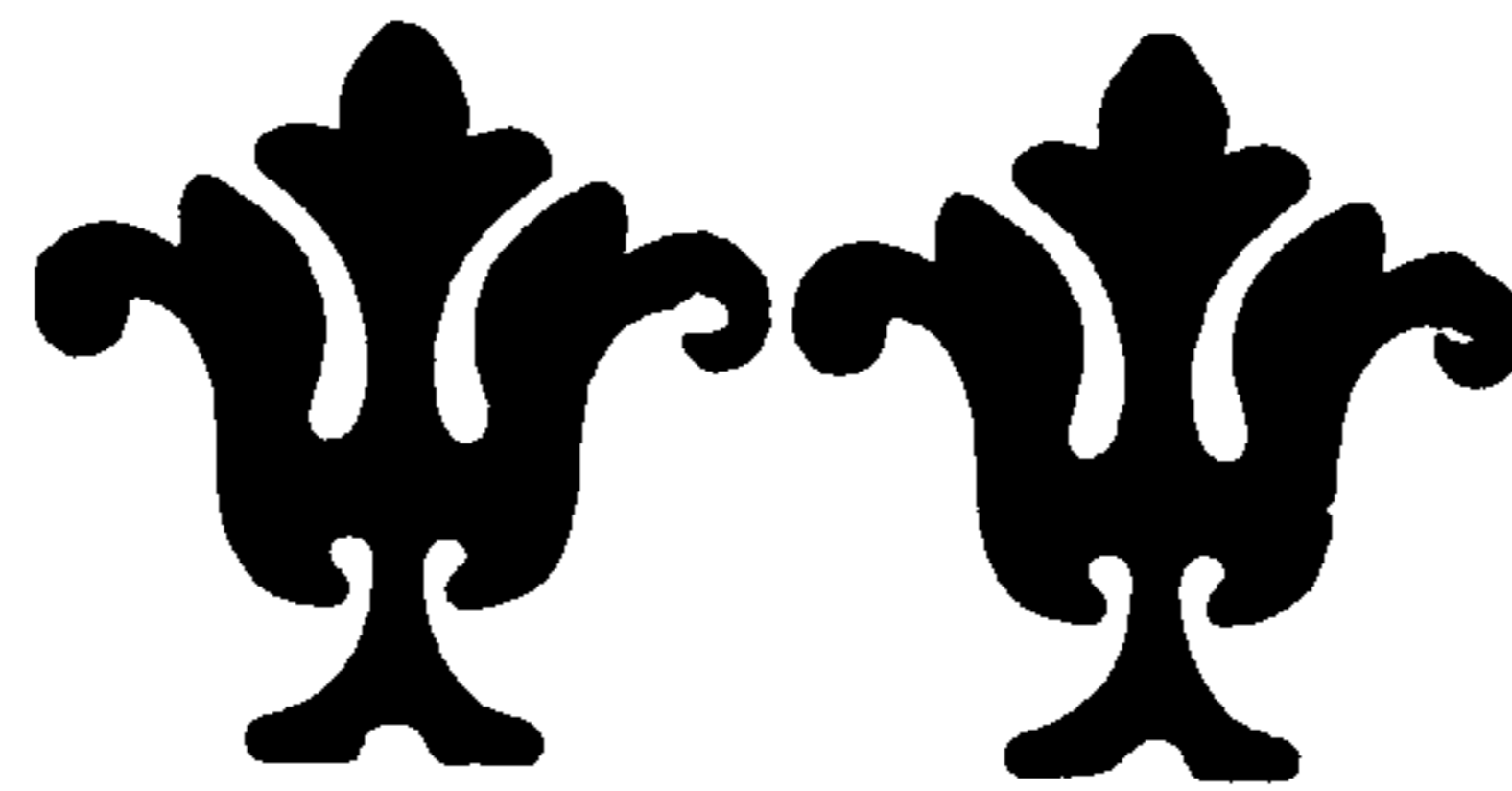
مسافرت های محمد داود

محمد داود خان باوجودی که از دگرگونی احتمالی اوضاع در کشور می هراسید و اطرافیانش مخصوصاً کمونستان پیوسته تلاش می کردند او را در بیم و گمان و منزوی نگاه دارند، مع الوصف در پایان سال ۱۳۵۳ شمسی دل بدریا زد و بار سفر بر بست. اما در این بر نامه هم نخست بدلهی رفت و از تاریخ ۱۹ تا ۲۳ حوت بازعمای آن کشور

۱- افغانستان در مسیر تاریخ، صفحه ۷۷۹ - ۷۸۳.

۲- رک: بیانات، پیام ها و مصاحبه های مطبوعاتی محمد داود، جلد دوم.

دیدار و مذاکره نمود . هندی ها در این سفر از طریق دانشگاه پنجاب به او دکتورای افتخاری حقوق هدیه کردند و حرفهای گرم و نرمی بین دو طرف تعاطی گردید .
 از انجا عازم بنگله دیش شد و تا ۲۵ حوت دران کشور باقیماند . در این مدت با مجیب الرحمن رئیس جمهور آن کشور ملاقات ها و مذاکراتی انجام داد و سپس راه عراق در پیش گرفت .
 از تاریخ ۲۶ تا ۲۹ حوت مهمان حسن البکر رئیس جمهور عراق بود و پس از دیدار و مذاکره باوی جانب عربستان سعودی شتافت .



سال ۱۳۵۴ خورشیدی

یا

سومین سال جمهوری

ادامه مسافرت های محمد داود

محمد داود هم جهت رفع شک و تردید مردم درباره ماهیت وره آورد های کودتایش و هم بخاطر اطمینان بخشیدن به کشورها و عامه جهان و هم برای دریافت و جلب همکاری و کمک های بیشتر از کشور های مختلف جهان ، می کوشید تا علاوه بر مسافرت های برادرش ، خود نیز گاهگاهی سر از روزن فراکشد و به اینطرف و آنطرف سفر کند . زیرا او بخوبی درک کرده بود که کمک ها و همکاری های روس دیگر نه بدان پیمان است که نیازمندی های او را بر آورده سازد ، و نه میتواند با تکیه به روس برنامه های بلند بالای خود را عملی نماید .

بنابراین در پایان سال ۱۳۵۳ ش یک سلسله دید و باز دیدهای را آغاز کرد و از سه کشوری که قبلاً نام بردیم دیدن نمود . به ادامه این سفر در اولین روز سال ۱۳۵۴ ش وارد عربستان سعودی شد تا با ملک فیصل دیدار و مذاکره کند . لیکن بخت یاری اش نکرد و پیش از آنکه مذاکراتش را باشاه سعودی به پایان رساند ، موصوف بدست برادرزاده عیاش و فاسدش به شهادت رسید و محمد داود بجای مذاکره با او ، در جنازه اش شرکت کرد . مذاکرات محمد داود با سایر مقامات سعودی دران مرحله بجائی نرسید و او از انجا دست خالی برگشت .

چون حکم رانان سعودی در حال سوگواری بسر می بردند و محمد داود نتوانست دران وضع با ایشان بیشتر مذاکره کند و حل مطلب نماید ، لذا متوجه ایران گردید و بتاريخ ۶ ثور عازم تهران شد . در ایران با تشریفات کم نظیر و بی سابقه ای از وی پذیرائی بعمل آمد و مذاکرات مفصلی با شاه و صدراعظم این کشور انجام داد .

بعضی افراد و حلقه های آگاه در ایران و افغانستان می گفتند که شاه ایران در مذاکرات خود با محمد داود ، از نفوذ روز افزون روس و گسترش مفکوره کمونیزم در بین مردم افغانستان و عواقب آن ، اظهار نگرانی کرده بود و از تجارب تلخ و آموزنده و اطلاعاتی که نسبت به فعالیت ها و سوء اراده و قصد روس ها و ایادی شان در اختیار داشت ، محمد داود را حالی ساخت .

در این دیدار و مذاکرات شاه ایران به محمد داود پیشنهاد کرده بود که برای نجات افغانستان از نفوذ روس، وی حاضر است تا قرضه‌ها و ربح روس‌ها را کلاً تادیه کند و اغلب پروژه‌های انکشافی افغانستان را تمویل نماید. محمد داود خان هم از این سفر خیلی خوش و راضی به نظر میرسید و معلوم می‌شد که بسیار چیزها اندوخته و در اکثر موارد ذهنش تغییر یافته است.

گرچه در اعلامیه مشترکی که پس از پایان سفر محمد داود به ایران انتشار یافت، نقطه بارزی جلب نظر نمیکرد و تنها بذکر حقوق مردم فلسطین و صلح بین المللی و توسعه همکاری‌های اقتصادی اکتفا شده بود، مع هذا روس‌ها این تماس‌ها و مذاکرات را بدقت دنبال می‌کردند و اطلاعات کافی و لازم را بوسیله «جلال» وزیر تجارت بدست می‌آوردند. او در تمام این سفرها با محمد داود همراه بود و سایه وار او را دنبال می‌کرد و تمام جریان مذاکرات و دید و باز دیدها را بمسکو گزارش میداد و روس‌ها به اساس آن کارهای خود را در افغانستان سروسامان می‌دادند.

سوال مهم این است که روس‌ها چگونه برنامه‌های او را با محمد داود تنظیم می‌کردند و چه افراد و یانپروئی آنان را در این امر یاری میدادند، و چطور دو نماینده خود (حسن شرق و جلال) را در بهلوی او جا داده بودند و این مغرور پر ادعا را اغفال می‌نمودند؟

محمد داود در برگشت خویش از سفر ایران با هلیکوپتر وارد هرات شد و از طرف شهریان هرات با گرمی و حرارت استقبال گردید. او در این مراسم که هزاران نفر در آن شرکت کرده بودند سخنانی ایراد کرد و گفت:

«... پس ای جوانان عزیز! وای فرزندان عزیز! خود را آماده خدمت سازید و وقتی شایسته خدمت شده می‌توانید که علم بیاموزید و صاحب یک ایدیولوژی ملی و وحدت فکر و عمل باشید.»

برادران! ایدیالوژی‌های وارد شده هیچگاه به تنهایی بدرد یک ملت نمی‌خورد. ملت مرد و قهرمان آن ملتی است که از آنهمه ایدیالوژی‌ها از همه دنیا چیزهای بهتری که موافق با عنعنات ملی، منافع ملی و معتقدات دینی آن باشد، استخراج و جمع‌آوری نموده بفکر و دماغ خود برای خویشتن و وطن خویش ایدیولوژی نوی را خلق کند که در پرتو آن راه سعادت و اعتلا را به پیماید» (۱)

قصد محمد داود از ایدیولوژی وارداتی مسلماً کمونیزم بود که آهسته آهسته در جامعه رشد می‌یافت و احساس خطر می‌شد. این گفتار که تا آنوقت سابقه‌ای نداشت و فکر می‌

۱- رک: بیانیه‌ها، پیام‌ها و مصاحبه‌های مطبوعاتی محمد داود، نشر کرده وزارت اطلاعات و کلتور از ۲۶ سرطان ۱۳۵۳ تا ۲۶ سرطان ۱۳۵۴ شمسی.

شد از صحبت ها و مذاکراتش در ایران الهام گرفته باشد ، اجیران روس را به شدت برانگیخت و تبلیغات وسیعی را علیه او آغاز کردند .

واقعاً محمد داود خان هم در دورهٔ صدارتش و هم در عهد ریاست جمهوری اش در فکر آن بود تا در افغانستان اقتصادی از نوع «مختلط و رهبری شده» پیاده کند که این روش نه سوسیالیزم روسی بود و نه سرمایه داری امریکا . بلکه میخواست از این و آن و تجارب کشورهای دیگر چیزهائی را بگیرد و از ترکیب همهٔ آنها چوکات نوی را بوجود آورد که نه باعننات و روحیهٔ ملی و معتقدات دینی تضاد داشته باشد ، و نه تقلید و پیروی از دیگران بحساب آید .

بعبارت دیگر او در نظر داشت ، با حفظ ملکیت های محدود و مقید ، سرمایه گذاری ها و تشبثات شخصی در کشور مجاز باشد ، ولی نوع سرمایه گذاری ، تولید ، درآمد و نحوهٔ کار بوسیلهٔ دولت تشویق ، رهبری و نظارت شود . چنانچه در مصاحبه ای بایک ژورنالست فنلندی در همین سال گفت : «... هر مفکورهٔ خوبی که در هر جا و هر سیستم بنظر برسد و موافق با روحیهٔ محیط ، عنعنات ملی و مذهبی باشد ، پسندیده است .»
و در جواب سوال دیگر همین ژورنالست که : «آیا جناب شما سوسیالیزم را یک وسیلهٔ موفقیت در رسیدن به اهداف ملی خویش میدانید؟» ، گفت :

«گفته میتوانم بسا چیزهای خوبی دران موجود است که میتواند طرف استفاده قرارگیرد» (۱)

اینکه محمد داود خان ، خود مبتکر این مفکوره بود و یا دیگران میخواستند با این نام کارهای مقدماتی برنامه های خود را بوسیلهٔ او در افغانستان انجام دهند ، موضوعی است که برای نگارنده دقیقاً روشن نیست . ولی تا جائی که از خودی و طبیعت محمد داود خان برمی آید و حرفها و بیانیه هایش بران صحنه می گذارد ، امکان چنین ابتکاری با روحیهٔ ملی گرایی و خاصی که وی داشت ، توافق دارد .

مگر متأسفانه عنصر و وسایلی را که او برای نیل به این هدف استخدام کرده بود و از راهی که او میخواست طی طریق کند و شیوه هائی که او در پیش گرفت و یا نا خود آگاه به آنطرف سوق داده شد ، تشخیص صحیح و راه سالم نبود ، و از همین سبب هر دو بار بناکامی مواجه شد و زمینه برای رشد و نفوذ بیگانگان و بیگانه پرستان مساعد گردید .

در هر صورت ، ارزیابی و مطالعهٔ کامل برنامه های اقتصادی و انکشافی محمد داود خان و مقایسه آن ها با اوضاع و احوال کشور ، و تحقیق این مطلب که آیا از نظر علمی و عقلی انجام و اجرای همچو طرح ها و برنامه ها ، آنها از پول قرض و تحت نفوذ قرار دادن کشور ، درست بود یا نی ، کاریست که درحد خود نوشتن کتاب دیگری را ایجاب می کند

و امیداست متخصصین اقتصاد، در اینباره بیندیشند و حداقل برای انتباه و استفاده نسل های آینده آنرا ترتیب و تدوین نمایند.

روابط با روس ها

روس ها در عین حال که دید و بازدید و روابط محمد داود را با سایر کشورها بدقت دنبال می کردند، سعی مینمودند باتبلیغات و نشر خبرهائی از کار و فعالیت خود در کشور ما، محمد داود را خوش و راضی نگهدارند. ضمناً به شدت تلاش میورزیدند تا کارهای اساسی و عمده ای را که تا آنروز انجام نشده بود و موانعی علیه آن وجود داشت، در عهد محمد داود خان انجام دهند.

یکی از کارها و نقشه هائی که برای افغانستان حکم خود کشی و نابودی داشت و روس ها باتمام امکانات و علاقه مندی می کوشیدند آنرا عملی سازند، اعمار پلی بالای آمو، در بندر حیرتان بود. این پل که بعداً وسیله حمل و نقل تانک ها، زره پوش ها و عساکر روسی به افغانستان گردید، از دوره اعتمادی به بعد چندین بار مطرح شد ولی شورای افغانستان و در بارتحت فشار افکار عامه به اعمار آن موافقت نه نمودند. اما محمد داود خان در باز دیدش با مقامات کرملن که در جوزای ۱۳۵۳ ش صورت گرفت، ضمن ۲۱ پروژه پیشنهادی روس ها، اعمار این پل را نیز پذیرفت و کار آن در چوکات پلان هفت ساله انکشافی محمد داود، در سال ۱۳۵۴ ش آغاز گردید.

با اعمار این پل در بندر حیرتان که پیش از لشکر کشی روس ها به افغانستان اکمال یافت، یکی از آرزوهای اساسی و دیرینه مسکو برآورده گردید و جمهوریت های تحت الحمايه روس در آسیای میانه عملاً با افغانستان اتصال یافت.

متأسفانه از همان آغاز احساس می شد که اعمار این پل آخرین طرح استعماری روس برای اشغال افغانستان است و با اکمال آن لشکر کشی ایشان نیز آغاز خواهد شد. و حقا که همینطور هم شد و چنین حدسی بیجان بود!

به سلسله این فریب کاری ها و غداری ها بتاریخ ۲ ثور ۱۳۵۴ ش خبری را به نشر سپردند که در «انگوت» دو نیم میلیون تن نفت تثبیت شده و سال گذشته بیش از ۳۲ هزار متر برمه بکاری صورت گرفته است. البته این مقدار نفت و کشف آن واقعیت داشت، ولی افغانستان را بحرف فریفتند و مجال ندادند تا از این ثروت های طبیعی خود استفاده کند و بهای خود استاد شود.

همچنان در همان تاریخ اعلام شد که امسال ۱۷۱ میلیون افغانی برای تفحصات بطرول

اختصاص یافته است (۱)۰ این مقدار پول و بیشتر از آن همه ساله بنام تفحصات پترول اختصاص می یافت ولی همه آن صرف اعاشه و اباته صدها روس مفت خوار و بیکاری می شد که بنام متخصص و کارشناس امور نفت در حوزه شمال زندگی میکردند. روی این علت بود که افغانستان در ظرف سی سال امکان آن نیافت تا به استخراج نفت دست یابد و اوضاع آشفته اقتصادی خود را سروسامان بخشد.

بتاریخ ۲ جولای ۱۹۷۵ = ۱۱ سرطان قرارداد تخنیکی پروژه استفاده از آب قسمت سفلی دریای کوکچه را با افغانستان امضاء کردند که تنها برای مطالعه مقدماتی این پروژه مدت یکنیم سال پیش بینی گردید و مبلغ یک میلیون و دو صد و سه هزار و نهصد و شصت و دو روبل (۱۲۰۳۹۶۲)، از کریدت روسیه برای مصرف این مطالعه اختصاص داده شد (۲)۰ در حالی که ده سال پیش ازان نیز مطالعه استفاده از دریای کوکچه را بامقامات افغانی قرار داد کرده بودند و میلیون ها روبل تحت این نام و پروژه بحساب قرضه های شان بالای افغانستان محاسبه شده بود.

بهمین اساس در تاریخ ۱۴ اسد اعلان گردید که ده هزار مترصوف کنی و یازده هزار متر برمه کاری در معدن مس عینک لوگر صورت گرفته و حجم ذخیره مس در معدن مذکور به اندازه دو میلیون تن تخمین شده است (۳)۰ همچنان خبری انتشار یافت که ذخایر بیرایت هرات بیش از یکنیم میلیون تن می باشد و از این مقدار، شش صدتن آن در سال ۱۳۵۳ ش بروسیه صادر شده است.

واقعیت آن بود که ده هاتن بیرایت از هرات همه روزه بروسیه انتقال داده می شد ولی بنام اینکه آنرا تجربه و آزمایش می کنند، یک پول هم در برابر آن به افغانستان پرداخت نمیکردند. چنانچه به عین نام و بهانه یورانیم لشکر گاه را به یغما بردند و هرگز حرفی از مقدار و قیمت آن در میان نبود.

نشر اخبار و اعلان درباره کارنامه ها و فعالیت های روس ها برای خوانندگان و بطور کلی برای اکثریت مردم افغانستان از لحاظ اهمیت و حقیقت ارزشی نداشت، زیرا بار بار تکرار شده بود و همه میدانستند که وضع برچه منوال است. لیکن هدف حکومت از پخش چنان خبرها، محض بخاطر آن بود تا احساس نفرت و بدبینی مردم را نسبت بروس ها کاهش دهند و بزعم خودشان آنان را منبع خیر و برکت و حرکت در افغانستان معرفی نمایند.

بتاریخ ۲۸ اسد قرار دادی را با افغانستان امضاء کردند که مطابق به آن باید قسمتی از برق سنروبی به دره سالنگ و از انجا به بلخ و مزار شریف انتقال می یافت. عجیب آنکه

۱- روزنامه انیس، ۲ ثور ۱۳۵۴ ش.

۲- ایضاً ۱۱ سرطان ۱۳۵۴ ش.

۳- ایضاً ۱۴ اسد ۱۳۵۴ ش.

سامان ولوازم این پروژه قبل از توافق روی اصل موضوع، با مسکو قرار داد شده بود.
واقعاً باید به مظلومیت و بیچارگی و بیکسی ملت افغانستان گریست و بر غداری ها
و خیانت ها و خباثت ها و جنایت های روس نفرین فرستاد!

چقدر شرم آورست که این قوم خاین در سال ۱۳۴۳ش پیمانی با افغانستان امضاء کردند
و اعلام داشتند که برای احداث بند برق و آبیاری و استفاده از دریای آمو مطالعه می
کنند. بدنبال آن اعمار فابریکه کود حرارتی را در مزار شریف روی دست گرفتند و شعار
دادند که بلخ و مزار شریف را چراغان خواهند ساخت. و اینک همه آن حرفها و قرار داد ها
را فراموش کرده ادعا دارند که از گلبهار الی بلخ پایه نصب می کنند ولین دوانی مینمایند تا
آن ولایت را از نور برق مستفید سازند.

از این هم بدتر واسف انگیزتر که پیش از توافق در اجرای طرح مذکور، تورید
و خریداری سامان آلات آنها با مقامات افغانی امضاء کرده و میلیون ها روبل دیگر را نیز
بحساب قرضه های خود افزوده بودند و کاملاً اطمینان داشتند که هر چه عنوان کنند
و پیشنهاد نمایند، تردیدی علیه آن وجود ندارد. در حالی که مصارف نصب پایه ولین دوانی
آن از گلبهار تا بلخ میلیون ها دالر مصرف ایجاب می کرد که به هیچوجه برای افغانستان
صرفه ای نداشت. فقط روس ها سعی میکردند برای بیکاران خود سرگرمی خلق کنند و به
حجم قرضه و ربح شان در کشور ما بیفزایند.

باصرف نظر از اینکه پروژه مذکور همانند ده ها کار دیگر روس ها از حرف بعمل در
نیامد و فقط پول آن بحساب مسکو معامله می شد، درد اصلی و کشنده این است که افراد
و ادارات ذیدخل در افغانستان چگونه با هستی و سرنوشت کشور بازی میکردند؟ چگونه
خشنودی روس ها را بر منافع ملی خود ترجیح میدادند؟ و چگونه در پای این همه قرار داد
های ننگین و استعماری امضاء می نمودند؟ و افغانستان چگونه میتوانست با این همه
خیانت ها میدان تاخت و تاز روس ها قرار نگیرد؟

به سلسله همین بازی ها و کلاه برداری ها، در برج سنبله اعلان گردید که برمه کاری
نفت در ساحه «کوهسان» هرات شروع گردیده و کارشناسان نفتی نتایج آنرا مفید و دلچسپ
خوانده اند. اما تا امروز هم کسی موفق نشد که نفت هرات را استخراج و از آن بهره برداری
کند. زیرا تمام کاوش ها و تحقیقات و تفحصات نفت در اختیار روس ها بود و بفرض اینکه
کشور دیگری میخواست در هرات یا جنوب به چنین کاری اقدام نماید، روس ها از هرراهی
که ممکن می شد آنرا مانع می گردیدند. تمام مساعی روس ها آن بود که از منابع طبیعی
افغانستان آگاهی یابند و نقشه آنرا باخود داشته باشند. ورنه در هرات نیز مانند صفحات
شمال کشور ذخایر نفتی بحد کافی وجود دارد و روس ها چشم آن دارند تا روزی آنرا تصاحب
کنند.

همچنان در همین ماه (سنبله) قرار داد سامان و مواد مورد ضرورت استخراج گاز و انتقال آن بروسیه، بین کابل و مسکو عقد گردید و قرار شد بروسیه سامان آلات مذکور را بقیمت معادل ۸۰۴/۹۸۴ دالر در چوکات موافقت نامه کریدت ۱۹۷۲ به افغانستان برساند.

ملاحظه می کنید که روس ها پول سامان آلات استخراج گاز را به افغانستان قرض میدادند و ربح آنرا هم دریافت می کردند، اما از همین پول لوله های گاز را به کشور خود تمديد می کردند و یک پول آنهم ببرد افغانستان نمی خورد. بعبارت دیگر پول قرضه و مصارف پروژه متعلق به افغانستان بود، ولی کاری که در بدل این پول باید صورت می گرفت به نفع روس ها و برای انجام کارهای خود ایشان بمصرف میرسید. چه بدبخت ملتی و چه بی پرواز دارانی!

علاوه بران چنانکه در مباحث گذشته بیان داشتیم، همه ساله قرار دادی به همین نام و عنوان از سوی روس ها به فرمانروایان کابل تقدیم می شد و به امضاء می رسید و اینکار هرگز پایانی نداشت و هیچکس هم بقرار دادهای قبلی توجه نمی کرد.

بتاریخ ۲۲ عقرب قرارداد اعمار یک فابریکه پروسس زیتون (Olive Processing Plant) به ظرفیت هشت هزار تن در سال با روس ها عقد گردید و بتاریخ ۴ قوس اعلان شد که ۳۳۵ تن کانسرو (Conserve) زیتون و دو هزار تن میوه و پنج هزار تن پنبه محلول بروسیه صادر می گردد که بهای دو قلم اول بالغ بر ۸۷/۳۳۵ دالر خواهد بود.

بتأسف باید گفت که تمام محصولات میوه های زمستانی مانند مالت، سنتره، کینو، همچنان زیتون و غیره که در جلال آباد بدست می آمد، همه در اختیار روس ها بود. خود می چیدند، خود بسته بندی می کردند، خود حمل می نمودند و بهای صد هزار را به یک هزار مجری و محاسبه می فرمودند و کسی حاضر نمی شد بگوید چرا!

اینکار در حالی انجام می شد که افغانستان خودش همه ساله برای مصارف و نیازمندی مردم مقداری روغن زیتون و صدها تن مالت و امثال آنرا به قیمت گزاف از خارج وارد می کرد، ولی محصولات کشور را بصورت مفت و رایگان روس ها می بردند.

شاید برای بسیاری از مردم جهان و نیز نسل های بعد، اینگونه داد و ستد در یک نظام و در یک کشوری که دم از استقلال و حاکمیت ملی می زد، از باور بدور باشد. ولی مردم امروز افغانستان و کسانی که به قصه های معروف ملا نصرالدین آشنائی داشته باشند، حتماً میدانند که جوامع بشری از اینگونه ملا نصرالدین ها بسیار داشته است!

طرح خط آهن و مداخله روس ها در ماه عقرب ۱۳۵۴ش پروژه مهمی در روزنامه های افغانستان عنوان گردید و از جریان مذاکرات دولت با یک کمپنی فرانسوی راجع به احداث

وامتداد خط آهن ، مردم را بشارت دادند . این خط آهن چنانکه خود محمد داود خان نیز در جشن دومین سال جمهوری اش ازان نام برد ، قرار بود در پلان هفت ساله تکمیل شود و ایستگاه (= ستیشن) مرکزی آن در ساحه دو صد جریب زمین در منطقه صنعتی کابل اعمار گردد . با تمديد چنین خطی بعضی از نقاط افغانستان ، مثل کابل ، غزنی ، قندهار ، سپین بولدک ، هرات و اسلام قلعه با هم اتصال می یافت و گام مهمی در امور تجارت و حمل و نقل کالا های افغانی برداشته می شد . در واقع این همان پروژه ای بود که شفیق میخواست آنرا به کمک ایران عملی کند ولی روس ها نگذاشتند و حتی خود او را از بین بردند .

اعلان پروژه مذکور و معامله با فرانسوی ها بار دیگر اربابان کرملن را نا آرام و مشوش ساخت و بتاريخ ۱۸ قوس = ۹ دسمبر ۱۹۷۵ پادگورنی سراسیمه وارد افغانستان شد تا موضوع را با محمد داود در میان گذارد . از موضوع مسافرت و مذاکرات پادگورنی با محمد داود که فقط برای یکروز تنظیم شده بود ، خبری انتشار نیافت ، و آنچه در ختم مسافرت او اعلان گردید ، امضاء پروتوکول تمديد معاهده بیطرفی و عدم تجاوز بین دو کشور بود . در این پروتوکول و معاهده ، همان پیمانی که بین کشور ما و روسیه به اساس معاهده مودت مورخ ۲۸ فبروری ۱۹۲۱ و معاهده بیطرفی و عدم تجاوز مورخ ۲۴ جون ۱۹۳۱ به امضاء رسیده بود ، مورد تائید و تاکید قرار گرفت و مدت اعتبار آن برای ده سال تعیین گردید . در اخیر این پروتوکول تذکر رفته بود که بعد از ختم میعاد معینه هرگاه یکی از طرفین به ادامه آن راضی نباشد ، باید از تصمیم خود یکسال قبل جانب مقابل را اطلاع دهد . البته این اولین و آخرین قرار داد بود که روس ها بوسیله آن رشته محکمی برپای محمد داود بستند و آنرا از هر نوع خطر احتمالی مطمئن ساختند و خود از همان تاریخ و بادرک روحیه محمد داود و مشکلات مردم افغانستان در فکر طرح کودتا افتادند . زیرا راه دیگری جهت رسیدن به آرمان های استعماری خود نداشتند و وصول به هدف نزد ایشان امر حتمی بود .

اصلاً بدانگونه که در مباحث قبلی تذکر رفت ، عنوان کردن این نوع پیمان ها بوسیله روس ها ، کلاً و ماهیتاً جنبه اغواگری و سالوسی داشت و بار بار تجربه شده بود که هر وقت در تطبیق نقشه های خود به موانعی بر میخوردند و یا حکومتی نسبت به دوستی و طرح پیشنهادی آنان شک و تردید نشان میداد ، فوراً معاهده بیطرفی و عدم تجاوز را پیشکش می کردند و به این ترتیب میخواستند جانب مقابل را اغفال کنند . پیمان اخیر پادگورنی هم از همین قبیل تزویرهایی بشمار میرفت که هیچ انگیزه و موردی درباره آن وجود نداشت . منابع آگاه و نزدیک به محمد داود خان حکایت می کردند که وی در مذاکره اش با پادگورنی روی احداث خط آهن ، پافشاری کرده بود . سرسختی محمد داود در برابر روس

ها بعید از باور نبود، زیرا وی بعد از مسافرت به ایران و بعضی کشورهای دیگر چیزهایی آموخته بود و احساس می شد که با اتکاء و اطمینان به وعده همکاری کشورهای یاد شده، و انتباه از انعکاسات درونی جامعه حتماً قصد داشت تا خود را آهسته آهسته از لجن زاری که در آن فرورفته بود، بیرون کشد. اما روس ها به فشار خود در زمینه ادامه دادند تا آنکه از طریق محمد نعیم برادرش او را متقاعد گردانیدند که از طرح احداث خط آهن منصرف شود.

مداخله بیشرمانه روس ها در امر احداث خط آهن و جلوگیری از انجام آن، اغلب کسانی را که از نیات استعماری روس ها در افغانستان آگاهی داشتند، سخت به تشویش افگند و جای هیچ شبهه ای باقی نماند که عملاً کشور ما را چون مستعمره خویش می پندارند و بفرمانروایان افغانستان هرگز اجازه نمیدهند که از حلقه انحصار ایشان گامی فراتر نهند.

روابط افغانستان با پاکستان به ادامه خرابی روابط بین دو کشور، در ماه ثور ۱۳۵۴ش مسئله «پشتون و بلوچ» بار دیگر اوج گرفت و تعدادی از بلوچ های آنسوی مرز باز هم بقندهار مهاجرت کردند. وزارت خارجه افغانستان آمدن چند نفر را از آنسوی مرز که آنها روی مصلحت و فرمایشی انجام یافته بود، یک پدیده مهم سیاسی خواند و کوشید تا از آن بحیث یک وسیله تبلیغاتی علیه پاکستان استفاده کند. این رویداد، بحران مناسبات را تیره تر ساخت و آهنگ دشمنی و کین توزی در رادیو های اسلام آباد و کابل بلند تر و خشن تر گردید.

در اواخر ماه جوزا حکومت پاکستان، افغانستان را به خرابکاری و تحریکات در داخل قلمرو خود متهم نمود و ادامه آنرا ناگوار خواند که این ادعا توسط مقامات افغانی رد شد. ولی ادعای پاکستان حقیقت داشت و یک تعداد طفیلی و مفت خوار همانطور که امروز در بدل پول با حکومت دست نشانده و اجیر روس همکاری می کنند و مشغول فعالیت های خرابکاری در پاکستان هستند، دران ایام نیز توسط وزارت سرحدات استخدام می شدند و از همین مدرک امرار حیات می نمودند.

افراد و عناصری که بنام «پشتون و بلوچ» در خدمت استعمار بودند و برای نفوذ و منافع روسیه و هند در منطقه راه سازی میکردند، با استفاده از همکاری حکومت افغانستان، وضع پاکستان را بحرانی ساختند و این حالت در طول سال ۱۳۵۴ش ادامه یافت.

البته حکومت پاکستان هم در مقابله با تحریکات و تخریباتی که از کابل رهنمائی می شد، آرام نبود و با تمام امکانات خود می کوشید در افغانستان بحران ایجاد کند و حکومت محمد داود را به مشکلات مواجه سازد. بعضاً واقعاتی که در سال ۱۳۵۴ش بداخل افغانستان اتفاق افتاد و در همین مبحث به آن اشاره خواهد شد، زاده این نوع فعالیت ها

بود و حکومت پاکستان به نحوی از انحاء در تحریک و ایجاد آن دست داشت .
 ولی بتأسف باید گفت که نتیجه آنهمه اختلافات و برخوردها به سود دشمنان واقعی ملت
 افغانستان و پاکستان بود و دهلی و مسکو سرسختانه تلاش می ورزیدند تا فاصله بین دو
 کشور مسلمان را وسیع تر و تضادهای آن را عمیق تر سازند و خود بهره برداری نمایند . به
 اساس همین شیطنت ها و در اوج خرابی مناسبات افغانستان و پاکستان، چاوان وزیر خارجه
 هند وارد کابل شد و پس از مذاکراتش بازعمای افغانستان انجمن مشترکی ترتیب یافت تا
 درباره روابط فرهنگی و تاریخی هند و افغانستان مطالعاتی را انجام دهند .

افرادی که باهند، مردم و سیاست های این کشور آشنائی دارند بخوبی میدانند که
 هندو ها بخصر حزب کنگرس هند، نسبت به افغانستان و مردم آن عمیقاً تضاد دارند
 و خاطرات لشکر کشی های سلطان بزرگ شرق «محمود بت شکن» و احمد شاه بابا را
 نسل به نسل در گوش فرزندان خود زمزمه می کنند و هرگز میل ندارند تا درباره تاریخ
 افغانستان و هند مطالبی را بشنوند . برعکس تا جائی که ممکن بوده است کوشیده اند از
 افغانستان و مردم آن بوسیله کنفرانس ها، فلم ها، نمایش نامه ها و نوشته های شان، چهره
 های زشت و نادرستی در تاریخ تصویر کنند و وقایع را به لون دیگری بیاریند . لیکن در
 وقت محمد داود همین هندی ها و گردانندگان حزب کنگرس به مطالعه روابط تاریخی دو
 کشور علاقه نشان میدهند و او هم باور می کند و گمان می برد که با اینگونه حرکات و
 صحنه سازی های تصنعی میتواند پاکستان را به تشویش اندر سازد .

روابط با سایر کشورها

اوایل میزان همان سال اعلان گردید که افغانستان قصد دارد با کیوبا روابط دیپلماتیک
 برقرار کند، چنانکه قبلاً نیز بابوخی از کشور های وابسته بروسیه که تا آنوقت افغانستان
 با آنها روابط نداشت، سفرائی تبادل کرده بود .
 این اقدامات محمد داود هر روز مردم را خشمگین تر می ساخت و سوءظن هائی
 را فراهم می کرد . اما محمد داود فکر می کرد با این روش میتواند تعادل سیاسی اش را
 با همه کشور ها حفظ کند و مخصوصاً روس ها را از خود راضی نگهدارد .
 ولی روس ها اهداف خود را دنبال می کردند و مزدوران شان برای بدنام ساختن
 موصوف و برانگیختن نفرت عامه به شدت تلاش می ورزیدند .
 در اوایل سپتامبر = سنبله، حکومت امریکا مبلغ ۴۵۰ هزار دالر به معارف
 افغانستان کمک بلاعوض نمود تا در ساختمان عمارات مکاتب و منازل برای معلمان ازان
 استفاده شود . ولی پول های قرضه و یا اعانه و امداد کشورها هیچگاه در محلش مصرف

نمی شد • چنانچه از این پول هم حتی یک خانه برای یک معلم اعمار نگردید و خانه بدوشی این طبقه عزیز و قابل قدر اجتماع از بین نرفت • در حالی که دزدان بیت المال و رشوه خواران و قاچاق چیان معلوم الحال حتی برای نوکران خود هم منزل و ماوایی تهیه کرده بودند •

در همین ماه (سنبله) قرارداد مطالعات تخنیکی و اقتصادی پروژه انکشاف مالداری بین استرالیا و افغانستان عقد گردید و قرار شد به کمک این کشور در ساحات بادغیس، جوزجان و فاریاب به احداث کارخانه های پشم ریزی، پشم شوئی و همچنان اعمار مسلخ و ذخیره گوشت اقدام شود • لیکن باتمام این مساعی استعمار روسی نگذاشت کار بجائی برسد و قامت خم شده کشور از زیر بار قرضه های آن فراز شود و زنجیر وابستگی افغانستان از هم بگسلد •

اوایل اکتوبر ۱۹۷۵ = دهم میزان ۱۳۵۴، اعلام شد که دولت کانادا مبلغ یک میلیون و یک صد هزار دالر کمک بلاعوض می کند، اما این نوع کمک ها در برابر مصارفی که دار و دسته محمد داود بعمل می آوردند و دستبردهائی که در ادارات دولتی صورت می گرفت، دردی را درمان نمی کرد • مثلاً هر سفری که وحید عبدالله بیکی از کشور های خارجی انجام می داد، چندین هزار دالر صرف عیاشی اش می شد و وزیر اطلاعات و کلتور محمد داود علاوه بر مصارف روزانه فامیلش که از طریق کلپ مطبوعات تهیه می گردید، سالانه چند صد هزار افغانی را از هزینه دولت صرف کلکسیون عکس های خانوادگی خود میکرد که شعبه عکاسی آژانس باختر مامور ترتیب و تهیه آن بود، و بهمین منوال سایر مصارف و سود جوئی های شخصی که سالانه به میلیون ها دالر می رسید، در هر دفتر و اداره ای کم و بیش وجود داشت • از همه مهمتر هزینه ای که در اختیار ادارات جاسوسی، پولیس و وزارت داخله قرار داده می شد، بدون مبالغه نصف هزینه مجموعی کشور را احتوامی کرد و آنهم قسمی بود که تفتیش و محاسبه ای نداشت و هر نحوی که میخواستند عمل می کردند • بنابراین ازان همه کمک ها و قرضه ها و عواید ملی، مردم عادی و بیچاره افغانستان را نصیبه ای نبود و بایستی بحسرت می دیدند و به عسرت جان می سپردند •

جریانات داخلی کشور در

سال ۱۳۵۴ هـ ش = ۱۹۷۵ م

متأسفانه محمد داود خان در اثر تحریک اطرافیان و همکاران پرچمی اش از همان آغاز در برابر نهضت اسلامی رویه خصمانه درپیش گرفت و بران شد تا همه را نیست و نابود کند . به اساس این فکرونیت در لیل ۱۴ ثور ۱۳۵۳ هـ ش استاد غلام محمد نیازی رهبر نهضت اسلامی را با تعدادی از یاران و همسنگرانش بوسیله پولیسان پرچمی گرفتار کردند و همه را به شکنجه گاههای غیر انسانی انتقال دادند . عده ای هم که در آن شب بدست پولیس نیفتاده بودند بناچار ره هجرت در پیش گرفتند و وطن را به ناکسان بی وطن گذاشتند .

زندانی شدن استاد غلام محمد نیازی ، همسنگران ، شاگردان و دوستان او را در داخل و خارج برانگیخت و عزم آن کردند تادست بقیام عمومی و مسلحانه زنند و محمد داود را با دار و دسته اش سرنگون سازند . لیکن این برنامه که قرار بود در یکروز معین و در سراسر افغانستان صورت گیرد بنا بر عللی که معلوم نیست عملی نشد . مع هذا در بعضی نقاط ترتیبات و اقداماتی علیه دولت بعمل آمد که عبارت بودند از:

۱- در ولایت لغمان

به اساس برنامه ای که از آن یاد کردیم در ولایت لغمان پیش بینیها و آمادگی هائی گرفته شده بود تا در روز موعود به مراکز حکومتی حمله برند و همه را متصرف شوند . اما این بندوبست چند روز قبل از تاریخ معینه افشاء گردید و تعدادی زیادی از مسلمانان با اخلاص و مبارز مانند مولوی حبیب الرحمن ، برادرش فضل الرحمن ، انجنیر عبدالعالم فارغ التحصیل پولی تخنیک ، دکتر عبدالشکور و امثال آنان که اسامی شان متأسفانه در اختیار من نیست ، دستگیر و زندانی شدند . از جمله این رزمندگان راه خدا مولوی حبیب الرحمن و تنی چند از همسنگران دیگرش را جلادان محمد د ارد به شهادت رسانیدند و بقیه شب ۹ جوزای ۱۳۵۸ هـ ش توسط آدم کشان پرچم و خلق در زندان پلچرخ جام شهادت نوشیدند .

بعضی برادران لغمانی ما می گویند که مرحوم مولوی حبیب الرحمن و سایر همسنگران شان بشمول محمد اعظم نام شاگردش و بعضی افراد دیگر در لیل ۲۵/۴/۱۳۵۴ هـ ش ساعت ۹ ، در یک قیام مسلحانه به ولایت لغمان حمله کردند که در آن

سرمامور و محافظین بانک لغمان کشته شدند و تا ساعت ۵ صبح ولایت در دست مسلمانان بود . بعد قوای عسکری فرقه یازده ننگرهار رسید و در نتیجه همه گرفتار شدند .
ولی تاریخ قتل سرمامور لغمان با تاریخ یاد شده سر نمی خورد ممکن قبل و بعد از این صورت گرفته باشد . والله اعلم .

۲- در سرخ رود ننگرهار

در سرخ رود نیز عده ای از اعضای نهضت اسلامی افغانستان چون استاذ حمایت الله از شاه شهید کابل ، استاذ محمد الله فارغ التحصیل فاکولته ساینس از سرخ رود ، عطا گل محصل فاکولته ساینس مشهور به قوماندان آدم خان (بعداً دز دوران جهاد به اثر انفجار بم شهید شد) ، عتیق الله صدیقی محصل صنف ۴ فاکولته ساینس و یک تعداد استادان و محصلان دیگر بتاريخ ۳۰ سرطان ۱۳۵۴ ش بالای حکومت محلی سرخ رود حمله کردند و آنرا به تصرف خود در آوردند و تمام زندانیان را آزاد ساختند . لیکن چند ساعت بعد قوای امنیتی بدانجا حمله بردند و قیام کنندگان که از افراد و سلاح کافی برخوردار نبودند ، بناچار محل را ترک گفتند . در جریان این برخورد بجز عتیق الله صدیقی که زخمی شد و بدست دولت افتاد ، کسی تلف نگردید . اما دستگاه حاکم تعداد زیادی را در ارتباط به قیام کنندگان دستگیر و زندانی کرد که بعداً همه آنان را به شهادت رسانید . (۱)

۳- در پنجشیر

پنجشیر هم بنوبه خویش در ارتباط با این قیام شاهد خونین ترین برخوردها بود که خلاصه آن چنین است:

تعدادی از جوانان مسلمان عضو نهضت اسلامی ، حسب برنامه معین و هدایتی که از مقامات و مراجع رهبری برای شان داده شده بود اواخر سرطان ۱۳۵۴ راهی پنجشیر شدند و منزل جان داد خان را در قریه «شصت» رخنه مرکز تجمع خویش قرار دادند . دسته ای از این جوانان موظف بودند تا تحت رهبری و اوامر احمد شاه مسعود به مرکز حکومتی رخنه حمله کنند و آنرا اشغال نمایند و گروه دیگری ماموریت داشتند تا به سرپرستی «شاه ابدال» علاقه داری های حصه اول و دوم پنجشیر را به تصرف خود در آورند . معلم نظامی برادران خواجه محفوظ منصور بود .

هر دو دسته در یکروز معین (شب اول اسد ۱۳۵۴ ه ش) بعد از نماز صبح عملیات

۱- درباره رویداد های لغمان و سرخ رود ننگرهار ضمن روایات دیگر از یادداشت های شفائی برادر مجاهد و محترم آقای محمد عزیز ، عزیز لیسانسه اقتصاد که خود دران ایام محصل و عضو نهضت بود و از جریانات بخوبی اطلاع داشت استفاده شده است . البته جریان خیلی مفصل تر و اسامی افراد و جوانان شامل در قضیه بیشتر ازین است که متأسفانه بعلت گذشت زمان کمتر در حافظه ها باقی مانده . امیدواریم تفصیل این قضایا و اسامی اشخاص و افرادی که در رابطه با آن جان های عزیز خود را از دست داده اند ، بوسیله برادران مجاهد و مومن هر محل برشته تحریر آید تا حق همگان به نیکی ادا گردد .

خویش را آغاز می کنند و علاقه داری ها و حکومت رخه را بدون سلاح ، اما مجهز با نیروی عقیده و ایمان ، سرعت اشغال مینمایند . ایشان بگمان اینکه همسنگران شان در کابل و سایر نقاط افغانستان عملیات مشابهی انجام داده خواهند بود ، مردم را به موفقیت قیام و سرنگونی محمد داود اطمینان میدهند و به اعلام رادیو انتظار می کشند . ولی همینکه سرویس های مسافربری از کابل وارد پنجشیر می شوند و مردم در می یابند که در کابل خبری نیست ، و انگاه در برابر جوانان و اقدام شان مشکوک و متردد می شوند و اوضاع بشکل دیگری در می آید .

حکومت با کسب اطلاع از واقعه ، هلیکوپتری بحکومت محلی پنجشیر می فرستد تا جریان را مطالعه و راپور دهد . بمجرد نمایان شدن هلیکوپتر در فضای حکومتی ، هنگامه بگیر بگیر گرم می شود و بعضی از عناصر ناآگاه و جاهل و مفسد سعی می کنند تا جوانانی را که مرکز حکومتی محلی را اشغال کرده بودند ، گرفتار و تسلیم قوای امنیتی کنند . ایشان هم که دریافته بودند در کابل و سایر نقاط کشور عملیاتی صورت نگرفته و خواه ناخواه اسیر می شوند ، می کوشند خود را از بین مرم بکشند و از طریق کوهها فرار کنند . روی این قصد و نیت به تپه ای بالا می شوند که در مجاورت حکومتی قرار دارد ، و از انجا گروهی بسوی بازارک می روند و گروه دیگر راه قریه «چمال ورده» و «پیاوشت» را در پیش می گیرند .

در همان لحظات حساس بعضی افراد اجیر و جاسوس بنام اینکه ایشان دزد اند و چند نفر را کشته اند ، مردم را علیه «جوانان ناشناخته» تحریک می کنند و این امر باعث می شود تا یکی دو نفر افراد خدا شناس باقوای دولتی همکاری کنند و جوانی را از ان میانه بنام «صوفی محمد نعیم» در وسط راه بین قریه «پیاوشت» و حکومتی به شهادت رسانند . محمد ولی ، عبدالعزیز متعلم لیسه رخه و انجنیر شفیق که خود از قریه «پیاوشت» بود ، توسط ملک آن قریه گرفتار و در کمال بی مروتی بحکومت تسلیم داده می شوند . شاه ابدال نیز که بعد از تسخیر علاقه داری های حصه اول و دوم پنجشیر ، همراه با «افضلی» و محمد نعیم و احمد جان پسران وکیل عبدالقیوم مامایش و محمود شاه جهت احوال گیری همزمان خود بحکومت محلی رخه آمده بود ، دران معرکه زخمی می شود ولی باوجود آن میتواند خود را همراه با محمود شاه تا قریه «رحمان خیل» بازارک برساند . در انجا بازهم یکی دو نفر خود فروخته و جاسوس توسط موتر بدنبال شان می روند و باپخش این شایعه که «ایشان دزد اند» و چهل نفر را کشته اند ، احساسات مردم را علیه شان تحریک می کنند . بعضی از مردم رحمان خیل در اثر این تبلیغ هیجانی می شوند و میخواهند شاه ابدال و محمود شاه را به شهادت رسانند . اما خانمی که از قریه شاه ابدال بود و درانجا ازدواج کرده بود ، او را می شناسد و مردم را از سوء قصد بجان ایشان مانع

می شود . در جریان این گیر و دار قوای امنیتی میرسد و شاه ابدال و محمود شاه را به موتر می اندازند و باخود می برند .

حفیظ الله افضلی در راه بازگشت از بالای پنجشیر بسوی رخه در محلی بنام «لغانه اورنگ» هدف گلوله قرار می گیرد و به شهادت می رسد و عبدالستار مشهور به مستوفی از جبل السراج در حصه «راه تنگ» بوسیله یکی از اجیران دولت گرفتار و به قوای امنیتی سپرده می شود .

فردای آن وزارت دفاع افغانستان بقدرت نمائی می پردازد و چندین تانک و طیاره بسیج می شود تا علاقه داری حصه اول پنجشیر را از دست مبارزین جوان باز ستاند . وزیر دفاع شخصاً به پنجشیر می رود و «دالان سنگ» را قرارگاه خود قرار میدهد تا نحوه حمله و لشکرکشی را علیه چند جوان بی دفاع مسلمان ، شخصاً رهبری کند و مدال فتح و پیروزی را بر سینه اش تعلیق نماید .

پنداشتی که این لشکر با آن ساز و برگ نظامی اش به فتح بخارا می رود و یا کمر بسته است تا بترکستان هجوم برد و آنجا را از سلطه استعمار سرخ نجات دهد! باحمله و هجوم عساکر به علاقه داری حصه اول ، جوانانی که آنجا را در دست داشتند، راه کوهها در پیش میگیرند و عقب نشینی می کنند . در این میان سه نفر از همسنگران شان بنام های «میر غلام رسول» ، «صوفی نعیم» و محمد نسیم ولد محمد شریف به اثر اصابت مرمی جام شهادت می نوشند و جوان دیگری معروف به «طارق مسلم یار» شدیداً زخمی می گردد که آنها تحت شکنجه های حیوانی دژخیمان حکومت قرار میگیرد و پس از ساعتی به شهادت میرسد .

به این ترتیب در اثر بی تجربگی ، عدم وسایل کافی ، عدم ارتباط قبلی با اهالی ، عدم پیش بینی ها و شناسائی های لازم و بروز سوء تفاهم و تشخیص و خیانت و جنایت دو سه تن افراد جاهل و هرزه از اهالی آنجا ، تعدادی از جوانان یاد شده بدست دولت افتادند ، عده ای به شهادت رسیدند و آن عده هم که از این معرکه جان سلامت بردند راهی پاکستان شدند و قیام پنجشیر پایان پذیرفت .

روز سوم قوای دولتی عازم «پشغور» شد و پس از فیرهای هوائی آن قریه را محاصره کرد . در این عملیات که قوماندانان امنیه ولایات بلخ ، بغلان ، کاپیسا و پروان نیز جزء قوای دولتی بودند ، خانه های مردم کلاً تلاشی گردید . هنگامی که خانه مدیر نصر الله خان پدر «شاه ابدال» تلاشی می شد ، سید عمر وردک قوماندان امنیه پروان برفقایش گفت: ((کورئی و گوره اوکارئی و گوره)) یعنی عجب است که در این خانه حقیر و کلوخی و با این زندگی فقیرانه ، جوانی بار آید و تربیه شود که دست به چنین کار بزرگی زند!! اما یکی از ریش سفیدان محل بنام ملا محمد مقیم تعجب او را فوراً درهم می شکند و در پاسخ می گوید که:

«جای شیران همیشه در بیشه هاست و نه در قصرها!»

این عکس العمل ها و نظایر آن در واقع زنگ خطری بود که محمد داود را از ادامه اعمال و نزدیکی باروس ها بر حذر می داشت ، اما لجاجت و خیره سری اش هرگز بوی اجازه نمیداد تا به این زودی و سادگی در شیوه خویش تجدید نظر کند و از خصومت با افراد و نهضت اسلامی کشور بپرهیزد . برعکس تبلیغات و اخبار بسود روس ها ادامه می یافت و دوستی با روس شعار و افتخار روز بود :

من بعضی از این جوانان من جمله شاه ابدال ، انجینیر شفیق و محمود شاه را از نزدیک و بخوبی می شناختم . ایشان ورفقای شان واقعاً مجسمه هائی از ایمان و تقوا و شجاعت بودند . هر وقت آنان را می دیدم از سیاهای نورانی ، قلب پاک ، تهذیب ، اخلاق ، همت ، و عشق و علاقه شان به اسلام ، قرآن ، و وطن روحاً شاد و مسرور می شدم و یقین کامل دارم که سایر یاران و همسنگران شان نیز بدین منوال بودند و از بهترین و شایسته ترین فرزندان اسلام محسوب می شدند .

آن عده از جوانانی که در قیام پنجشیر بدست حکومت افتادند تا کودتای ۷ ثور در زندان «دهمزننگ» بسر می بردند و بعد از آن بزندان پلچرخی انتقال یافتند و در همانجا بهمانند تا آنکه در یکی از شب های تاریک و سیاه (۸ جوزای ۱۳۵۸ هـ ش) جلادان تره کی آنان را از زندان پلچرخی کشیدند و همه را با استاد و رهبر شان استاد غلام محمد نیازی به جای نامعلومی بردند و دیگر خبری از آنان بدست نیامد .

میگویند در آخرین لحظاتی که اجیران ملحد و بی خدا میخواستند ایشان را از محبس خارج سازند ، همه بیکبارگی بالای آنان یورش بردند و عده ای از تفنگ بدستان کمونست را به جهنم فرستادند ، و به این ترتیب با آخرین ضربه بر دشمنان خدا و مردم افغانستان وظایف خود را بحیث سربازان اسلام انجام دادند و نام خویش را برای همیشه در دفتر مبارزات ملت افغانستان ثبت کردند .

افراد و جوانان مسلمانی که در قیام مذکور شرکت داشتند و اغلب دران ایام محصل بودند ، بدین شرح است:

- ۱ - خواجه محفوظ منصور از شکر دره معلم نظامی برادران مسلمان
- ۲ - احمد شاه مسعود از قریه جنگلک بازارک پنجشیر محصل پولی تخنیک کابل
- ۳ - محمد نسیم مشهور به «طارق مسلم یار» از کوهستان ، محصل سال سوم فاکولته ادبیات .
- ۴ - حبیب الرحمن مشهور به «انجیر اسحق» از قریه شیخان پنجشیر صنف آخر فاکولته انجیری کابل .
- ۵ - صوفی نعیم از کوهستان محصل صنف ۵ فاکولته انجیری کابل .

- ۶ - حفیظ الله افضلی برادر قوماندان افضلی شهید از هرات ، فارغ التحصیل شعبه ژورنالیزم فاکولته ادبیات .
- ۷ - محمد نسیم از قلعه کابل صنف چهارم رشته دری فاکولته ادبیات .
- ۸ - محمد شفیق از قریه «پیاوشت» پنجشیر محصل صنف ۵ فاکولته انجینری کابل .
- ۹ - شیر محمد خان از بدخشان صنف چهارم فاکولته ساینس . (در پنجشیر شهید شد) .
- ۱۰ - محمد نادر از بدخشان صنف ۴ فاکولته حقوق .
- ۱۱ - میر غلام رسول از فرنگ خوست فارغ التحصیل انستیتیوت صنعت و قاری قرآن کریم .
- ۱۲ - کفایت الله مشهور به «مصطفی» صنف سوم فاکولته ساینس (در جریان جهاد در پنجشیر شهید شد) ، از قریه شیخان رخه پنجشیر .
- ۱۳ - صفر محمد شیون از جرم بدخشان محصل فاکولته ساینس .
وی در جمله بعضی جوانان دیگر توانسته بود خود را نجات دهد ولی در زمان تره کی از پشاور بکابل رفت و در جریان عملیات ضد رژیم کمونسٹ گرفتار و شهید گردید .
- ۱۴ - عبدالستار مشهور به «مستوفی» از جبل السراج پروان لیسانسه فاکولته اقتصاد .
موصوف حین بازگشت از پنجشیر در راه «تنگ» توسط عبدالقدوس نام دریور گرفتار و بدولت تسلیم داده شد .
- ۱۵ - عبدالعزیز مراد از بولغین کوهستان محصل صنف آخر فاکولته حقوق .
- ۱۶ - آقا محمد از بغلان محصل صنف دوم فاکولته وترنری کابل .
- ۱۷ - عبداللطیف تخاری محصل صنف اول طب ، مشهور به «نصرالله» .
وی نیز از پنجشیر خود را نجات داده بود و اما هنگامی که میخواست از بیرون «دهمزنک» کابل بداخل آن سوف زند و برادران زندانی اش را نجات دهد ، دستگیر شد و به شهادت رسید .
- ۱۸ - محمد ولی از قریه «فروبل» پنجشیر محصل داروسازی (=فارمسی) .
- ۱۹ - گل محمد خان معلم لیسه حبیبیه تحصیل کرده شرعیات ، مولدش را نیافتم . (در پنجشیر شهید شد) .
- ۲۰ - دکتر عبدالقادر از بگرام محصل طب .
- ۲۱ - شاه ابدال از قریه «پشغور» پنجشیر محصل فاکولته ادبیات .
- ۲۲ - امان الله مشهور به «نصیر» از بگرام متعلم صنف دهم .
- ۲۳ - محمد عثمان دین پرور صنف دهم لیسه جامی هرات (در پنجشیر شهید شد) .
- ۲۴ - محمود شاه از قریه «سنگنه پنجشیر» متعلم لیسه غازی کابل .

چنانچه قبلاً تذکار رفت ، وی در پنجشیر دستگیر و پس از مدت زمانی رها گردید .
ولی به اثر فعالیت ها و مبارزه علیه کمونستان و نظام بی خدائی باردیگر در وقت تره کی
گرفتار شد و به شهادت رسید . دو برادر دیگر او بنام های احمد شاه و محمد شاه محصلان
میخانیکی و دارالعلوم عربی ، نیز در ارتباط با قضیه پنجشیر در کابل دستگیر شدند و همراه
با سایر جوانان در حادثه شب ۸ جوزای ۱۳۵۸ ش زندان پلچرخی جام شهادت نوشیدند .

۲۵ - عبدالعزیز از قریه «شصت» رخنه پنجشیر ، متعلم لیسه رخنه .

۲۶ - عبدالحمید از بازارک پنجشیر مامور در فاکولته انجینری .

۲۷ - عنایت الله از قریه «سنگنه» پنجشیر متعلم متوسطه بازارک .

۲۸ - محمد عمر مشهور به «عارف» از قریه «سنگنه» پنجشیر .

عارف ضمن دیگر دلیری ها و شهادت ها ، رهبری جوانان مسلمان را در قیام تاریخی

چنداول بعهدہ داشت و در همان حادثه به شهادت رسید .

۲۹ - محمد نعیم و احمد جان از «سفید چهر» پنجشیر .

۳۰ - محمد نسیم دریور پسر کاکای «عارف» از قریه «سنگنه پنجشیر» .

۳۱ - محمد عظیم مرد محترم و معمر از «بهارک» پنجشیر .

۳۲ - محمد اصغر پسر محمد عظیم از بهارک پنجشیر .

۳۳ - ملک خان از «بهارک» پنجشیر .

۳۴ - غلام حیدر از «خاواک» پنجشیر .

۳۵ - محمد نعیم پسر محمد رسول خان از قریه خواجه رخنه پنجشیر متعلم صنف ۱۲ لیسه

آنجا . (۱)

تغییر در برنامه های معارف:

قبلاً اشاره کردیم که روس ها و مزدوران شان در دستگاه دولت می کوشیدند به
انجام کارهائی دست یازند و یا محمد داود را وادار به قبول آنگونه برنامه هائی سازند که
انزجار و نفرت مردم را برانگیزد و باعث بدنامی او شود . از جمله کارهائی که در این سال
و در تاریخ جمهوریت محمد داود انجام یافت و خشم و نارضائی عمومی را بیبارد آورد ،
عمل احمقانه و شرم آوری بود که در برج اسد توسط وزارت معارف صورت گرفت .

۱ - درباره چگونگی رویداد پنجشیر و اسامی افراد مربوط به آن ، از روایات و تقریرات شفائی افراد آتی الذکر استفاده شده
است: مدیر نصر الله خان پدر شاه ابدال ، انجنیر محمد ایوب ، انجنیر حبیب الرحمن مشهور به «انجنیر اسحاق» ، انجنیر رحیم ،
قاضی سلیم ، محمد عزیز عزیز و احمد ضیاء مسعود .

شاید جوانان و افراد دیگری هم جزء قیام کنندگان پنجشیر بوده باشند که از حافظه ها فراموش شده اند .

وزارت موصوف که در راس آن دکتر عبدالقویم وردک قرار داشت، اصلاحاتی را اعلان کرد که باتوجه به اوضاع اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی افغانستان جز جنون و دشمنی با مردم، مفهومی نداشت.

به اساس این اصلاحات (ریفورم) اساسات تعلیمی و معیارهای معارف بکلی تغییر یافت و فیصله گردید تا شاگردان را بعد از تحصیل صنف ۶ ابتدائی از رفتن به صنوف بالاتر ممنوع سازند و آنرا به اداء امتحان «کنکور» موکول نمایند.

در نتیجه این تصمیم دستوری و تخریب که تقلیدی از اسلوب تعلیم و تربیه روسی بود، ده ها هزار جوان در نیمه راه تحصیل و در وضع کشنده و نامطلوب باز ماندند. زیرا برای این نوع جوانان محروم از درس نه آموزشگاههای حرفه وی وجود داشت که پیشه و هنری بیاموزند و نه سرمایه ای داشتند که شغل و کاری برای خود تدارک نمایند. بنابراین این اغلب فامیلها مخصوصاً قشری واسطه، بینوا و مستمند نسبت به بی سرنوشتی و تشویش آینده جگر گوشه های شان در وضع بدی قرار گرفتند و به شدت رنج می بردند. این بیداد و ستمگری طبیعتاً مردم را به ضد محمد داود برمی انگیخت و اذهان عامه را برای پذیرش هنوع دگرگونی و تحول در کشور آماده می ساخت.

اوضاع اقتصادی و مالی

در سال ۱۳۵۴ ش باوجود بعضی ناهنجاری ها و اقدامات نادرست و خطا که به اجمال گفته آمد، یک سلسله کارهای مهمی در ساحات اقتصادی رویدست گرفته شد. مثلاً ۲۵ پروژه صنعتی به سرمایه ۳۴۰ میلیون افغانی بصورت مقدماتی تصویب گردید. شانزده پروژه صنعتی دیگر بسرمایه بیش از ۶۲۹ میلیون افغانی به فعالیت آغاز نمود (۱) و چهار پروژه اقتصادی بسرمایه (۳۰۶۰۳۰۰۰) مورد موافقت قرار گرفت تا در امور فابریکه نساجی (نخی و سندی) و خریطه پلاستیکی و شمع سازی بکار افتد.

این پروژه ها اغلب به فعالیت آغاز کردند و تا کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ ش بکار خود ادامه میدادند و قسمتی از نیازمندی های مردم در داخل کشور تهیه می شد. اما در همان اوضاع و احوال شبکه های روسی و همکاران کمونست محمد داود که بدقت مراقب اوضاع بودند، او را تشویق و تحریک کردند تا بانک هارا «ملی» اعلان کند.

اقدام به اینکار مردم را واداشت تا پول های خود را به سرعت از بانکها خارج سازند و دولت را در مضیقه پولی قرار دهند. این عمل دستگاه اداری محمد داود را نگران ساخت و به خروج پولهای شخصی در بانک ها قیوداتی را وضع نمود. مگر با آنهم مردم بصد بهانه و در چوکات همان قیودات پولهای خویش را از بانک ها می کشیدند و تشویش عامه هر

روز بیشتر می شد .

محمد داود و سررشته داران امور مالی اش مجبور گردیدند تا مفاد پس انداز را در بانک ها از ۵ در صد به ۸ در صد بالا ببرند و مردم را مجدداً جهت پس انداز و ذخیره پولهای شان دربانک تشویق کنند . لیکن دیگر اعتبار دولت سقوط کرده بود و مردم جرأت نمیکردند تا بازهم پول های خود را در بانک ها به امانت گزارند و یاپس انداز نمایند . در نتیجه این تصمیم کار بانک ها عملاً از رونق افتاد و کمونست ها با این مشوره و طرح خویش محمد داود را ضربه محکمی حواله کردند .

دولت برای توازن وضع مالی وتاءمین مصارفات خویش راهی نیافت جزاینکه مالیات را افزایش دهد . افزونی مالیات سنگین برتجار و مغازه دار و خورده فروش ، و حواله پرداخت مالیه حتی بالای سلمان و جمال و کفش دوز و سایر کسبه و افرادی که درآمد بسیار کم و بخور نمیر داشتند ، وضع را پیش از پیش بدتر ساخت . بحدی که از فرط اندوه و نارضائی ونفرت ، سرنگونی و مرگ محمد داود و نظامش را تقاضا می کردند .

واقعاً فشار مالی واداری و ظلم و بیداد برمردم بی سابقه بود و هیچکس نمیتوانست آن خود کامگان زور گوی و بی مغز را از آنچه انجام میدادند بر حذر دارد . چه کسی میتواندست به محمد داود برسد و به این کد خدای غفلت زده و خود خواه بگوید که خانه ات را کمونستان خراب می کنند و افغانستان به آتش کشیده می شود؟ اگر باری چنین حرفی هم بگوش او می رسید ، چون بر بیمار سر بزیر می افگند و از خشم می غرید .

تحول در کابینه

محمد داود هم برای تغییر افکار عامه و هم جهت رهائی اش از جنجال عناصر افراطی و تند رو ، اوایل میزان ۱۳۵۴ ش عبدالحمید محتاط وزیر مخابرات و باختری وزیر زراعت را که یکی به «خلق» و دیگری به «پرچم» منسوب بودند ، از وظیفه برکنار ساخت و کابینه اش را نیز به این شرح تعدیل و ترمیم فرمود:

- ۱ - عبدالقدیر نورستانی قوماندان ژاندارم و پولیس بحیث وزیر داخله .
- ۲ - فیض محمد وزیری ، وزیر داخله بحیث وزیر سرحدات .
- ۳ - عزیز الله واصفی بحیث وزیر زراعت .
- ۴ - انجنیر عطائی رئیس رادیو بحیث وزیر مخابرات .
- ۵ - محمد توابع آصفی بحیث وزیر معادن و صنایع .

همچنان عبدالاله موظف گردید تا علاوه بر وزارت مالیه بحیث معاون دوم صدارت نیز انجام وظیفه کند . هدف از این کار آن بود تا موصوف آهسته آهسته کارها را از حسن شرق معاون اول صدارت بستاند و دست او را از سلطه بر امور کوتاه سازد . زیرا وی بحیث عضو کی . جی . بی سرسختانه می کوشید تا مرحله دوم وظیفه اش یعنی براندازی محمد

داود خان از قدرت نیز عملی شود و زمینه برای انتقال مستقیم قدرت به اجیران روس فراهم گردد .

بعضی از همکاران محمد داود از جمله غوث الدین فایق وزیر فواید عامه گوشه ای از فعالیت ها و تبلیغات حسن شرف را که بصد محمد داود و براندازی او صورت می گرفت ، بوسیله افراد موظف و مورد اعتماد خود ثبت و ضبط کرده و محمد داود را در جریان قرار داده بودند که حکایت آن در مباحث بعدی به تفصیل گفته آید . و بنابر این محمد داود باوجود آنکه عکس العمل عاجل و مثبتی از خود نشان نداد ، قلباً در صدد بود تا او را از عهده اش برکنار سازد .

آیا واقعاً محمد داود میخواست باکمونستان جبهه گیری کند؟؟

آری! محمد داود خان بعد از گذشت مدت زمانی باتمام امکانات خود سعی داشت کمونست ها را براند و آنان را تضعیف نماید . امانه از ان جهت که کمونست اند ، بلکه بخاطر دور ساختن آنان از مراکز قدرت و تشویشی که از آنان درخود احساس میکرد . او در تمام عمر خویش شریک قدرت و حریف قدرت را تحمل نداشت و جنون خود خواهی اش بگونه ای بود که از همان کودکی در برابر دیگران کودتایی کرد . در کودکی علیه «لا لا» و «دادی» خود ، در مکتب علیه معلم و مربی اش ، دراردو علیه افسران بالا رتبه اش ، در کابینه علیه شاه محمود خان صدراعظم و در صدارت علیه شاه . و اینکار جزء آکسیجنی محسوب می شد که درخون او جریان داشت .

به اساس همین خصلت جبلی بود که او در آغاز کار به نزدیکی و همکاری باکمونستان محض جهت رسیدن بقدرت تن درداد و فکر نمود ایشان افسران و یا افراد بی تجربه و کوچکی اند که هرچه او خواست انجام دهد ، در برابرش لب به سخن نخواهند گشود . ولی در صحنه عمل وقتی که قدرت را بدست گرفت و احساس کرد که همان افراد حقیر در مجالس و محافل شورای انقلاب و کابینه برکارهای او خورده میگیرند و اظهار بزرگی و موجودیت می کنند ، آنگاه غرایز دیرینه اش در کار شد و تصمیم گرفت تا ایشان را تصفیه کند . اما دریغ و درد که حریفان روسی اش کارخود را کرده بودند و برای فرصت مناسب روز شماری می نمودند .

محمد داود خان در سال دوم جمهوری خود بخوبی درک کرده بود که کمونست ها درپی دگرگونی اوضاع و کسب قدرت اند و عده ای از محمد زائی های نزدیک به او نیز ، از فعالیت کمونست ها و نحوه عمل آنان در خارج از ارگ جمهوری ، پیوسته وی را مطلع می ساختند . گرچه محمد داود عادت داشت حتی در برابر حرفهای خوب و مورد قبولش نیز ظاهراً تبسمی برسم پذیرش اظهار نکند ، لیکن عملاً میخواست محض برای بقای خویش در فرصت مناسب و تدریجی رفقای کودتا و رقبای قدرتش را از صحنه دور نماید و این وضع

کاملاً محسوس بود . اما چنانکه در جریان مباحث آینده خواهیم دید، روس ها و مزدوران شان چنان ماهرانه و زیرکانه صحنه ارائی می کردند که محمد داود مجبور می شد تادر کنار زدن کمونستان درنگ کند و پیش از آنان بفکر نابودی دشمنان دیگری باشد که شبکه های جاسوسی روس بروی مجسم می کردند و او را چنان مشغول نگه میداشتند که برای مدتی کمونستان را فراموش می کرد .

مثلاً اطرافیان و همکاران کمونست او ، هر چند ماه یکبار فهرستی از افراد مسلمان و ضد روس و شخصیت هائی که در برابر ایشان عقده ای داشتند و یا فکر می کردند سد راه شان خواهند بود ، ترتیب می کردند و آنها را از طریق شبکه های مختلف خدمت محمد داود میرسانیدند و چنان وامی نمودند که توطئه و کودتائی را کشف کرده اند و افراد شامل فهرست در آن دست دارند . محمد داود هم بی درنگ فرمان گرفتاری آنان را صادر می کرد و بقیه ماجرا نیز در دست خود دستگاه جاسوسی و پولیس بود و هرچه دلشان میخواست انجام میدادند .

این پدیده ها و جنایات که همه روزه اتفاق می افتاد ، به شک و بدگمانی مردم درباره نظام جمهوری می افزود و فکر می کردند سر رشته امور بدست روس ها است و هر آنچه بخواهند انجام می دهند . کسی جز کمونستان و همکاران محمد داود نزد او رفته نمیتوانست و همین فاصله و دوری از مردم و بی خبری و ناآگاهی از درون جامعه ، کمونستان را در کارشان بیباک تر و گستاخ ترمی ساخت که نتایجش را در مباحث بعدی مطالعه خواهیم کرد .



سال ۱۳۵۵ خورشیدی

یا

چهارمین سال حکومت محمد داود

سالی که ازان گفتگو می کنیم ، سالی بود پرغوغا ، مهم و از هرجهت در خورتوجه ، که اینک اجمال و خلاصه اش در زیر ارائه می گردد:

۱ - روابط با پاکستان

سال ۱۳۵۵ ش از همان آغاز توأم بود با باران ها و زلزله های شدید که خسارات زیادی را به اکثر نقاط و روستاهای کشور وارد کرد و مشکلات و بیچارگی مردم را دوبالا ساخت . خرابی ناشی از باران ها و سیلاب ها بحدی بود که در داخل و خارج نگرانی هائی را بار آورد و عواطف جهانی را در همدردی و کمک به آسیب رسیدگان کشور ما برانگیخت .

بوتو صدراعظم پاکستان نیز از این فرصت استفاده کرد و ضمن بیانیه ای که از رادیو پاکستان پخش شد ، نسبت به حوادث مذکور اظهار تباثر و همدردی نمود و متعاقب آن کمک هائی هم گسیل داشت . فردای آن بتاریخ ۲۰ حمل = ۸ اپریل ۱۹۷۶ تبصره مثبتی پیرامون بیانات او در روزنامه انیس انتشار یافت و تعجب همگانی را برانگیخت . زیرا دران ایام تبلیغات شدیدی از طریق رادیوهای دو کشور علیه یکدیگر جریان داشت و روابط دو کشور نامطلوب و بحرانی بود . بدنبال این نرمش و تحول و انعطاف پذیری ، وزارت خارجه افغانستان بتاریخ ۱۷ ثور اعلامیه ای را انتشار داد که مفاد آن این است:

((از چندی به اینسو ملاحظه می شود که حکومت پاکستان تبلیغات رادیویی خودرا علیه افغانستان تخفیف داده و همدردی هائی در حوادث سیلاب و زلزله اخیر به افغانستان بعمل آورده است که حکومت افغانستان آنرا یک گام مثبت تلقی می کند ، بنابراین حسن نیت و برای حل مسئله ذات البینی ، از طرف محمد داود رئیس دولت به شارژدافر سفارت افغانستان در پاکستان هدایت داده شد تا از بوتو دعوت بعمل آورد که به افغانستان سفر کند .))

این دعوت پذیرفته شد و بوتو که منتظر چنین روزی بود بتاریخ ۱۷ جوزا مطابق ۷ جون وارد کابل شد و چهار روز در افغانستان اقامت نمود . در اعلامیه مشترکی که در پایان دیدار بوتو از افغانستان انتشار یافت ، مذاکرات دو طرف مفید و صریح توصیف شد

و برهمنیستی مسالمت آمیز تاکید بعمل آمد . اما از اصل موضوع مورد نزاع (مسئله پشتون و بلوچ) یعنی آنچه که سالها برسر آن غوغا بود و محمد داود یخن پاره می کرد ، حرفی تذکر نیافت .

نقطه قابل ملاحظه و چشمگیر در اعلامیه ، خود داری از تبلیغات رادیوئی علیه همدگر بود که محمد داود سخت از آن می هراسید و بهمین دلیل ره نرزش در پیش گرفت و حاضر شد از ادعای همیشگی خود صرف نظر کند و با بوتو کنار آید . بوتو در ختم مسافرتش از محمد داود خان دعوت کرد تا به پاکستان مسافرت کند و اوهم دعوت را با کمال میل پذیرفت و خشونت های دیرینه اش را فراموش نمود .

آری! آنکه سی سال در خواب و بیداری «پشتونستان» می گفت ، به یکبارگی آنرا ترک کرد و کاری که بخاطر مصالح و منافع مملکت انجام نداده بود ، محض جهت بقای خویش انجام داد . این عمل در ذات خود برای ملت ها و کشور هائی چون افغانستان و همانند آن بسیار آموزنده است و بخوبی نشان میدهد که چگونه اربابان جاه و قدرت وقتی برای تاءمین منافع خویش از یک قضیه بگونه ای استفاده می کنند ، وزمانی به گونه دیگر . لیکن آنکه زیان می بیند ملت ها است و آنچه از دست میرود فرصت و هستی مردم است .

بعد از سفر بوتو و بهبود یافتن مناسبات بین پاکستان و افغانستان ، در ۱۲ سرطان خانم گاندی نخست وزیر هند خود را بکابل رسانید . شاید از بیم آنکه دو کشور باهم جور در نیامده باشند و منافع شیطانی هند بخطر مواجه نگردد .

او در حرفهایش بر سرخوان مهمانی ها ، آزادی خواهی مردم افغانستان را ستود و ازان دفاع کرد . ولی حیف و دریغ که خزان عمر و دوستی بابرینیف ، گلشن عقل و اندیشه و احساس گاندی را بتاراج برد و هنگامی که کشور آزادگان توسط روس اشغال و باخون و اشک ترشد و مردم برای دفاع از آزادی خود قیام کردند ، خانم گاندی به آن موافق نبود و جنبش آزادی خواهی مردم مارا تائید نمیکرد . گوئی که آزادی هم بزعم گاندی حکم پرتو آفتاب را داشت که در زمستان خوش آیند بود و در تابستان ناخوش .

محمد داود در برابر اظهارات گاندی بوجد آمد و بدون آنکه متوجه باشد که چه می گوید از استعمار نکوهش کرد و غصه نشان داد که بین ملت های هند و افغانستان جدایی افگند . معنی حرفهای بی مزه و احساساتی محمد داود خان آن بود که وی اصلاً باموجودیت پاکستان بحیث یک کشور مسلمان و همسایه راضی نبود و در عین حال ترجیح میداد که منطقه (قاره هند) بصورت نخستین آن که تحت سلطه استعمار قرار داشت ، باقی می

ماند • یعنی از یکسو میخواست با استعمار عدم هم آهنگی نشان دهد و از سوی دیگر به بقای آن تمایل نشان میداد •

بهرحال ، وی باوجود نگرانی های داخلی بتاريخ ۱۵ اگست ۱۹۷۶ = ۲۴ اسد غرض اشتراک در کنفرانس سران کشور های غیر منسلک که در کولبو دایر می شد ، عازم سریلانکا شد و در بازگشت از کنفرانس مذکور بنابعد عوتی که ازان یاد کردیم ، بتاريخ ۲۹ اسد وارد پاکستان گردید و بابوتو صدراعظم این کشور مذاکراتی بعمل آورد • همچنان موصوف در اجتماع بزرگی از شهریان لاهور حضور یافت و ضمن ایراد بیانیه ای گفت:

((آرزومندی ما برقراری روابط برادرانه ای می باشد که بطور جاودان و برپایه حسن نیت استوار بماند))

سخنان او از طرف مردمی که درانجا گرد آمده بودند باحرارت و گرمی خاصی استقبال گردید و همه کس گمان می کرد که بساط کین توزی ها درهم خواهد پیچید و نزاع و دعوی دیگر تکرار نخواهد شد • واقعاً از آن تاریخ به بعد دهل و سرنای «پشتونستان» جز در موارد خاص و استثنائی ، بصدا در نیامد و روابط سیر عادی و طبیعی خود را می پیمود •

۲ - مناسبات باروستیه

در سال ۱۳۵۵ ش تا ماه سرطان از روس ها و فعالیت های شان خبری در روزنامه ها و جراید نیست • ولی پس از مسافرت بوتو بکابل و پدیدار شدن یک افق روشن در فضای روابط افغانستان و پاکستان اعلان گردید که در سال آینده بین روسیه و افغانستان به ارزش یکهزار میلیون دالر اموال تبادل خواهد شد • این اعلان قبل از وقت مفهومی نداشت ، جز آنکه مردم را از تبصره های بیشتر باز دارند و خشنودی مسکورا جلب نمایند •

همزمان بااعلان مذکور بتاريخ ۲۰ سرطان بیمارستان مرکزی اردو (معروف به چهار صد بستر) در حضور وزیر صحیه روسیه افتتاح گردید و نام روس ها بازهم کم کم روی صفحات اخبار و جراید افغانستان انعکاس یافت •

در این شفاخانه بیش از یکهزار و دو صد میلیون افغانی بمصرف رسیده بود که در واقع شصت در صد مصارف اعمار کل شفاخانه های افغانستان را در ۲۵ سال اخیر احتوا میکرد ، واین مقدار مصرف تنها در یک شفاخانه و در کشوری که ده در صد مردم آن از امکانات اولیه بهداشت برخوردار نبودند ، جز کشتن یک ملت و نابود کردن آن مفهومی نداشت • مسلماً یاصرف این اندازه پول ، دولت میتواند چندین شفاخانه اعمار کند و اکثر ولایات کشور را از مشکلات صحی نجات بخشد •

اما روس ها از یکسو جهت خم ساختن پیکر اقتصاد افغانستان در زیر بار قرضه های

خود • وازسوی دیگر برای رفع نیازمندی های فردائی که برای آن می اندیشیدند و امیدوار بودند ، دست به ساختن چنین شفاخانه ای زدند و گوشه دیگری از طرح های خود را بمرحله عمل در آوردند •

بکمال تأسف مشاهده می کنیم که آنهمه پیش بینی ها و آمادگی های روس در کشور ما عملاً تحقق یافت و شفاخانه ای که بخون میلیون ها بیوه و بیچاره افغانستان اعمار شده بود ، اینک برای مداوای زخمیان عساکر متجاوز روس و کشتن و بستن و خون کشیدن از رگهای مردم افغانستان اختصاص یافته است •

در ماه اسد خبری انتشار یافت که برمه کاری یک چاه دیگر نفت در سرپل جوز جان به عمق ۱۵۰۲ متر نتیجه مطلوب و مثبت داشته است • این سومین برمه کاری چاه نفت محسوب می شد که تا آن تاریخ در شمال کشور به طبقات نفت دار رسیده بود • ولی چاه یاد شده نیز به سرنوشت سایر چاهای نفت مواجه شد و در اعماق زمین زندانی گردید تا روزی اهریمنان روس سنگ از سر آنها بردارند و همه را به یغما بزنند •

بتاریخ ۷ قوس قراردادی بنام «مطالعات تخنیکی و اقتصادی» بین مقامات افغانی به امضاء رسید تا امکانات اعمار و بکار انداختن یک دستگاه برق آبی در «چشمه شفا» بالای دریای بلخ مطالعه گردد •

مصارفی که تنها برای مطالعه مقدماتی این پروژه اختصاص یافت ، بالغ بر (۳۶۲۱۸۵۳) روبل روسی بود که آنهم باید توسط افغانستان کارسازی می شد •

ملاحظه می کنید که روس ها این قوم خاین و غدار ، از سال ۱۳۴۶ تا سال ۱۳۵۴ ش چندین قرار داد رابهمین نام (تنویر مزار شریف) با افغانستان امضاء کرده اند • بار اول بنام اعمار فابریکه برق حرارتی در مزار شریف ، دفعه ثانی و ثالث زیر عنوان «استفاده از دریای کوکچه و آمو» ، چهارمین نوبت بنام انتقال برق از گلبهار به بلخ ، بار پنجم به بهانه «مطالعه امکانات ذخیره چشمه شفا بالای دریای بلخ» ، و هر بار و در هر قراردادی هم میلیون ها دالر رابحساب قرضه های خود بالای افغانستان افزودند و صدها روس بیکار در همین رابطه به افغانستان آمدند و امرار حیات کردند • ولی در نتیجه این همه قرار دادها و مصارف و در مدت تقریباً ۱۸ سال جز ۲۴ هزار کیلووات برق که از فابریکه برق حرارتی مزار شریف تولید گردید ، اثری از محصول این پروژه ها در افغانستان وجود نداشت • نیمه ای از برق فابریکه حرارتی هم صرف فابریکه کود کیمیاوی می شد (۱) و محض ۱۲ هزار کیلووات آن برای تنویر شهر مزار شریف و بلخ مورد استفاده قرار داشت و بس •

شاید بعد از کودتای ۷ ثور چندین قرارداد دیگری در اینباره بین کابل و مسکو به

۱ - تنها در فابریکه کود کیمیاوی مزار شریف ، ۵۱۸ نفر روس بنام متخصص و کارگر مشغول بودند و تمام مصارف ایشان به عهده حکومت افغانستان بود ، در حالی که بیش از ۲۰ نفر گنجایش و ضرورت نداشت •

امضاء رسیده باشد که اسناد آن فعلاً در دست نیست .

۳- روابط با امریکا و سایر کشورها

در اثر تبلیغات سوئی که نسبت به رژیم و محتوای جمهوری افغانستان و طرز کار و اندیشه محمد داود خان در ممالک مختلف بعمل می آمد، وی برادرش محمد نعیم خان را مامور ساخت تا بحیث نماینده فوق العاده او بخارج سفر کند و ضمن توضیح سیاست و اهداف نظام جدید، مساعدت و همکاری این کشورها را جلب نماید . موصوف در جون ۱۹۷۶ = سرطان، عازم امریکا و فرانسه شد تا مشکلات و ماهیت جمهوری افغانستان را بازعمای دو کشور درمیان گذارد . او در قصر سفید باریافت و بارییس جمهور امریکا ملاقات کرد و نیز در مجلس سنای امریکا سیاست های خارجی افغانستان را توضیح داد و ازانجا به اروپا رفت .

در همین ایام مبلغ ۱۵ میلیون دلار از طرف بانک جهانی غرض انکشاف پروژه های مالداری به افغانستان قرضه داده شد و بعضی از کشورهای دیگر نیز تاحدی در همکاری به افغانستان علاقه نشان دادند .

تقریباً یکماه بعد از مسافرت محمد نعیم به امریکا و دیدار بارییس جمهور و اعضای سنای آن کشور، اوایل اگست ۱۹۷۶ = اسد، کیسنجر وزیر خارجه امریکا وارد کابل شد و با محمد داود خان مذاکراتی انجام داد . گرچه این مسافرت و ماموریتی که وزیر خارجه امریکا داشت بسیار مهم بود، اما تا امروز هم کسی از آن آگاهی نیافت که روی چه موضوعاتی صحبت شد و نتایجش چه بود؟ آنچه در روزنامه ها انتشار یافت همان کلمات و موضوعات متداول و تشریفاتی بود و بس . مثلاً همکاری های دو جانبه، مسایل بین المللی و ساحات مختلف . ولی کدام همکاری و چه مسئله ای و کدام ساحه؟ جز خدا کسی نمیدانست .

مع الوصف تبصره هائی بگوش میرسید که کیسنجر در ملاقات خود با محمد داود خان، این مطلب را به ایفاء و اشاره حالی کرده بود که افغانستان در مناطق تحت سلطه روس قرار دارد و حکومت امریکا نمیتواند کمک و همکاری موثر و بیشتری بنماید .

اینگونه افواها و زمزمه ها تا حدودی حقیقت داشت و از انجا منشاء می گرفت که در سال ۱۹۷۲ میلادی بین امریکا و روسیه پیمانی به امضاء رسیده بود و به اساس آن کره خاکی را به دو بخش (ساحه نفوذ روس، و سلطه امریکا) تقسیم کرده بودند . منتها با قید این مطلب که دو کشور نباید در مناطق تحت سلطه خود، دخالت و تجاوز نظامی کنند و

در صورتی که یکی از طرفین «اقدام نظامی» را لازم بداند باید طرف مقابل را قبلاً از قصد و نیت خویش آگاه سازد .

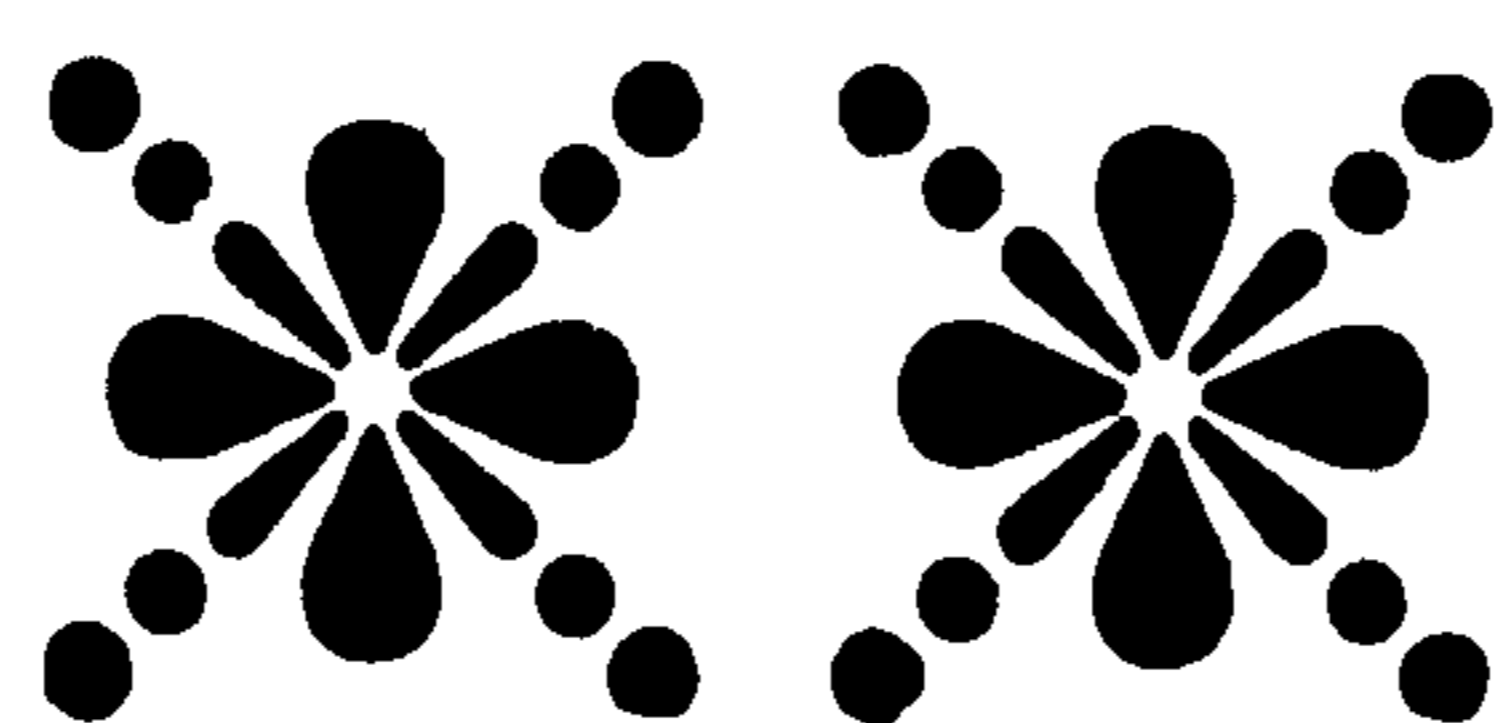
بنابر همین پیمان بود که کارتر رئیس جمهور امریکا پس از دریافت خبر لشکر کشی روس به افغانستان ، زعمای کرملن را بنام «دروغگوی» یاد کرد و بریژنیف را به شکستن عهد محکوم نمود و فهمیده بود که فریب خورده است .

پس از دیدار کسینجر با محمد داود خان حکومت امریکا بی میلی اش را بیشتر ساخت و جز در ساحات فرهنگی و زراعی آنهم بسیار اندک و ناچیز ، کمکی به کشور ما انجام نداد .

مقارن سفر کسینجر بکابل بانک آسیائی مبلغ ۱۴ میلیون دالر را طور قرضه در اختیارات مقامات افغانی گذاشت تا ازان در تهیه تخم اصلاح شده بذری استفاده شود . در ماه عقرب بین علی احمد خرم وزیر پلان و دانشگاه «نبراساکای» امریکامذاکرات و موافقاتی صورت گرفت که بتاءسی از آن دانشگاه مذکور حاضر شد در تاسیس یک فاکولته دیگر انجینیری در کابل با حکومت افغانستان همکاری کند . باتکاء به این کمک و همکاری ، در ختم سال تحصیلی ۱۳۵۵ ش اعلان گردید که برای سال تحصیلی ۱۳۵۶ ش یکهزار محصل تنها در رشته انجینیری پذیرفته می شود و این رقمی بود که تا آنوقت در دانشگاه کابل و معارف افغانستان سابقه نداشت .

هدف از پذیرش بیشتر دانشجو در رشته انجینیری آن بود تا افغانستان در قسمت مهارت های فنی و کارشناسان انجینیری و تخنیک خود کفا شود و نیازمندی های آینده کشور بوسیله خود جوانان وطن برآورده گردد . ولی همه این آرزوها بخاک یکسان شد و جنایتکاران کرملن نگذاشتند تا افغانستان از چنگ شان رها گردد .

توأم با تلاش حکومت جهت بهبود روابط باغرب و بدست آوردن کمک از این کشور ها ، موافقت نامه های فرهنگی دیگری نیز با کیوبا و رومانی به امضاء رسید . محمد داود و همکارانش شاید فکر می کردند که به این ترتیب میتوانند از هر دو جناح استفاده کنند و سیاست متوازنی را برقرار سازند ، لیکن داشتن روابط با کشوری مثل کیوبا برای مردم افغانستان و جهان آزاد خوش آیند نبود و جزاینکه به روش های ضد و نقیض محمد داود صحنه گذارد ، ثمره ای نداشت .



جریان‌ات داخلی کشور در سال ۱۳۵۵ ش

موجودیت بیش از حد کارشناسان روسی در افغانستان، عقد پیمان‌های متعدد و مکرر تجاری و اقتصادی و نظامی بامسکو، عضویت افراد کمونست وابسته بروس در کابینه، طرف شدن محمد داود با اعضای نهضت اسلامی دانشگاه کابل و علمای مسلمان، از بین بردن تعدادی از افراد سرشناس و ضد روسی و مسایل دیگری از این قبیل، ماهیت جمهوری محمد داود را در سال‌های اول مورد شک و تردید قرار داد و بعضی از کشورها افغانستان را در زمره اقطار روسی می‌پنداشتند. این تعبیرات و توجیحات او را مجبور می‌ساخت هر چند ماه یکبار از آزادی و بیطرفی و ایدیولوژی ملی حرف زند و بر تبصره‌ها و تبلیغات سوء پاسخ گوید.

روی این انگیزه بتاريخ ۵ حمل ۱۳۵۵ بازم در یک کنفرانس مطبوعاتی شرکت کرد و به جواب سوالی که نماینده آژانس «رویتس» در زمینه ازوی بعمل آورد گفت: ((افغانستان از اقطار هیچ کشوری نیست و نخواهد بود)) . البته این اظهارات او کاملاً راست بود و حق می‌گفت. زیرا افغانستان در دوره او بمعنی واقعی کلمه از اقطار روس نبود و قبول چنین امری با روحیه ملی‌گرائی و غرور محمد داود طبیعتاً تضاد داشت.

در برج جوزا قانونی بنام «مالیات مترقی» انتشار یافت و اعلام شد که قانون مذکور باروحیه اصلاحات ارضی مطابقت دارد. در قانون مذکور مالیات اراضی طوری پیش بینی و سنجش شده بود که پول مالیات زمین در بعضی مناطق از حاصلی که مالک آن بدست می‌آورد بمراتب بیشتر بود و این امر سبب شد تا مالکان زمین قسمتی از زمین‌های خود را بفروشند و یا از آن دست بکشند و خود را از جنجال مالیاتش نجات دهند. هدف حکومت و گردانندگان امور مالی نیز چنین بود تا به این نیرنگ مردم حاضر شوند، زمین‌های خویش را به میل خودشان در اختیار حکومت واگذارند.

در اثر این قانون ناآرامی و تشویش عمومی همه جا را فراگرفت و فروش زمین به شدت و سرعت جریان یافت. ولی دولت اعلامیه‌ای را نشر کرد و فروش املاک شخصی را ممنوع قرارداد. البته این قانون و اعلامیه دولت عملاً شامل حال خانواده محمد داود نبود و نزدیکان او بخصوص برادرش محمد نعیم زمین‌های محمد هاشم خان کاکای شان را وهم آنچه خود داشتند و در واقع همه ملکیت عامه بود، در گوشه و کنار افغانستان بفروش رسانیدند، و پول آنها همه روزه بخارج انتقال میدادند. بسیاری از مردم بخصوص افراد

ابن الوقت، بی ثبات و پولداری که می خواستند خود را به محمد نعیم خان نزدیک سازند، در خرید این زمین ها داوطلبانه اقدام کردند و حتی بعضی از این فرصت استفاده کرده، جهت صیانت خویش از چنگ بیداد گران رژیم و بنام خریداری زمین مبلغ هنگفتی را در اختیار محمد نعیم قرار میدادند. مثلاً یکتن از سرمایه داران و تاجری که سالها با روسیه داد و ستد داشت، در بهای یک نمره زمین واقع در کنار سرک شهر آرا (مقابل سرای شمالی) که آنهم در واقع ملکیت بلدییه بود، مبلغ هجده میلیون افغانی خدمت محمد نعیم خان پیشکش کرد و خود او (آق مراد) بارها به رفقاییش می گفت که من این پول را رشوه داده ام تا در امان بهانم و رنه زمین مذکور بیش از پنجصد هزار افغانی ارزش ندارد.

قانون اصلاحات اراضی، مالیات کمرشکن و سایر مسایل و موضوعاتی که تذکار رفت و نیز جور و آزاری که اطرافیان محمد داود بر مردم روا می داشتند، نفرت و بدگمانی عامه را در برابر نظام محمد داود می افزود و احساس می کردند که نظام کمونیزم تدریجاً در کشور پیاده می شود. مخصوصاً از این جهت که کمونست ها از آزادی کاملی برخوردار بودند و لبه تیغ بیداد عمال محمد داود متوجه افراد مسلمان و وطن دوست بود.

گسترش اینگونه پندارها و شدت نگرانی ها در بین اجتماع، محمد داود را بران داشت تا بازهم از ایدیولوژی ملی حرف بزند و شرایط کار خود را مقتضی بر ضرورت و روحیه مردم اعلان کند. او در بیانیه ای اصلاحات ارضی را از بین بردن مناسبات قرون و سطائی خواند و آنرا بحال جامعه مفید و انمود ساخت.

ولی آنطور که گفته آمد، مشکلات و نارضائی مردم تنها ناشی از تقسیمات اراضی و یا مالیات مترقی نبود، زیرا تعداد کمی از افراد بود که در این رابطه متضرر می شدند. آنچه عامه مردم ازان رنج می بردند، یک سلسله غارتگری ها، ناهنجاری ها، بی کفایتی ها، فساد اداری، توطئه سازی، ظلم، بی عدالتی، خودی و خود کامگی هائی بود که همه جا و در همه امور بمشاهده میرسید و ملت افغانستان در همچو فضای مخوف و غم اندود به سختی نفس می کشیدند.

البته باتمام این احوال، مساعی دولت در پیشبرد صنایع و برنامه ریزی تا حدودی محسوس بود، چنانچه در ماه عقرب پنج پروژه صنعتی بسر مایه یکصد و سی و دو میلیون و سه صد هزار افغانی جهت «پروسس» روده و چرم سازی منظور گردید، و یک فابریکه نساجی به ظرفیت سالانه دوازده میلیون متر در هرات تهداب گذاری شد. همچنان در ماه قوس اعلان گردید که اضافه از چهل میلیون متر پارچه نخی و سندی از سه فابریکه کشور تولید شده است که این خبر برای هر افغان با احساس خوشحال کننده بود.

متأسفانه در جریان این قضایا و تشبثات، شبکه های جاسوسی نظام که بعضاً کمونستان وابسته به مسکو در آنها نفوذ داشتند، توطئه دیگری را جعل و به محمد داود گزارش دادند که در اثر آن بتاريخ دهم عقرب جنرال میر احمد شاه باتعدادی از صاحب منصبان اردو گرفتار و زندانی گردیدند و خوف و تهدید بیش از پیش بر جامعه سایه افکند.

قانون اساسی، جرگه کبیر یا «لوی جرگه» محمد داود

محمد داود خان پس از سرنگونی نظام سلطنت، قانون اساسی و شوری را ملغی اعلان نمود و هیئتی را موظف ساخت تا قانون اساسی جمهوری را ترتیب و تدوین کند. هیئت (= کمیسیون) مذکور کار خود را بتاريخ ۲۶ حوت ۱۳۵۴ ش تکمیل و تسلیم دفتر ریاست جمهوری نمود.

رئیس دولت، محمد داود طی فرمانی که بتاريخ ۲۹ حوت ۱۳۵۴ عنوانی دکتر عبدالمجید وزیر عدلیه صادر گردید، هیئت بیست نفری دیگری را انتخاب و موظف ساخت تا برمسوده قانون اساسی غورنهایی کنند و آنرا برای تقدیم به «لوی جرگه» آماده سازند. اعضای این هیئت عبارت بودند از:

دکتر عبدالمجید وزیر عدلیه بحیث رئیس، حسن شرق معاون صدارت، سید عبدالاله وزیر مالیه، دکتر عبدالرحیم نوین وزیر اطلاعات و کلتور، عزیز الله واصفی وزیر زراعت، وفی الله سمیعی معین معارف و استاد پوهنتون، غلام صدیق محبی وزیر تحصیلات عالی، برید جنرال شاهپورخان، برید جنرال یحیی نوروز، دکتر ضامن علی، دکتر سید مخدوم رهین، محمد اکرم عبقری، محمد اسماعیل قاسم یار، یار محمد ذلیلی وکیل در دوره ۱۳، پوهنمل دکتر بشیر وهاب زاده، پوهنمل عالیه حفیظ، فاطمه کیفی، دکتر محمد اعظم وهاب زاده، دکتر محمد آصف سهیل و سید ناصر سادات.

هیئت مذکور کار تدقیق و بررسی مسوده قانون اساسی را در مدت ۴ ماه پایان رسانید و آنرا جهت ارائه به «لوی جرگه» آماده ساخت. بتاريخ ۷ جدی ۱۳۵۵، محمد داود فرمانی صادر کرد و از مردم خواست تا برای مجلس «لوی جرگه» نمایندگان خود را انتخاب فرمایند. بتاريخ ۶ دلو = ۲۶ جنوری ۱۹۷۷ متن مسوده قانون اساسی در جراید انتشار یافت و حکومت ضمن ابلاغیه ای گزینش اعضای لوی جرگه و چگونگی ترکیب و برگزاری آنرا به این شرح اعلام فرمود:

نمایندگان انتخابی مردم، رئیس و اعضای کمیته تدقیق و غور برمسوده قانون اساسی، اعضای کمیته مرکزی، رئیس و اعضای شورای عالی قضا، صاحب منصبان و افرادی که از طرف ریاست جمهوری تعیین می شوند، و اعضای کابینه.

ولی انتخاب نمایندگان مردم در این مجلس نیزمانند سایر انتخابات محمد داود اکثراً

بمیل خودش و یا معرفی همکاران و دار و دسته اش بود و هر که را لازم و مصلحت می دیدند آنرا نامزد و انتخاب میکردند .

در هر صورت ، این جرگه بتاريخ ۱۰ دلو ۱۳۵۵ در تالار اجتماعات (کنفرانس های) صحت عامه واقع جاده انصاری بکار خود آغاز نمود و پس از بیانیه افتتاحیه توسط محمد داود ، عزیز الله واصفی وزیر زراعت بحیث رئیس مجلس برگزیده شد تاجلسات جرگه را سرپرستی کند .

جرگه مذکور مدت ۱۵ روز ادامه یافت و سرانجام قانون اساسی جمهوری محمد داود با ایزاد ۵ ماده و یک مقدمه ، بتاريخ ۲۵ دلو ۱۳۵۵ ش در ۱۳ فصل و ۱۳۶ ماده به اتفاق آراء تصویب گردید و نیز شخص محمد داود در جریان این جرگه بحیث رئیس جمهور افغانستان انتخاب شد و بتاريخ ۲۶ دلو در حضور اعضای جرگه حلف وفاداری یاد کرد . (روزنامه انیس شماره های ۲۶ و ۲۷ دلو ۱۳۵۵ ش)

بعقیده نگارنده سه موضوع بیش از سایر فقره ها در قانون اساسی جمهوری جلب نظر می کرد و درخور ایراد بود:

نخست آنکه ماده ای را به آن افزودند تا رئیس جمهور باید در همان جرگه انتخاب گردد ، و مسلماً جز محمد داود کسی نامزد و مورد نظر نبود . گرچه محمد داود و واصفی رئیس مجلس در جریان جلسات از اعضای جرگه تقاضا کردند تا هر کسی که داوطلب ریاست جمهوری باشد خود را نامزد فرماید ، اما این حرفها و بازی ها کاملاً تصنعی و مضحک بود . زیرا مردمی را که خود برای عضویت در «لوی جرگه» انتخاب کرده بودند ، در آن لحظه و در جریان کار لوی جرگه ، جرئت و آمادگی کاندید شدن را نداشتند و همه می فهمیدند که تمام جریان قبلاً ضحنه سازی شده است و محمد داود به هیچوجه کنار نخواهد رفت . از بیرون هم کسی یارای پرواز وارد شدن در جلسات «لوی جرگه» را نداشت تا خود را برای احراز مقام ریاست جمهوری نامزد می فرمود ، بنابراین همه دم در گلو فرو بستند و ریاست جمهوری بدون منازعه و رقیب به محمد داود اختصاص یافت .

دو دیگر ، طبق ماده (۴۰) این قانون اساسی ، محمد داود هرگونه آزادی و فعالیت های سیاسی را در افغانستان سلب نمود و تنها سیستم یک حزبی را که آنهم به خودش تعلق داشت ، مجاز فرمود . متن ماده یاد شده از اینقرار است:

((برای انعکاس خواسته های اجتماعی و تربیت سیاسی مردم افغانستان تازمانی که این آرزو برآورده گردد و برشد طبیعی خود برسد ، سیستم یک حزبی در کشور برهبری حزب «انقلاب ملی» که بانی و پیش آهنگ انقلاب مردمی و مترقی ۲۶ سرطان سال ۱۳۵۲ مردم افغانستان است برقرار خواهد بود)) .

بنظر من در کشوری مثل افغانستان امروز نبودن حزب، بهتر از اسلوب تک حزبی بود. بدلیل آنکه این روش در حقیقت دکتاتوری بی قید و شرطی است که بادیموکراسی و جمهوری منافات داشت و بازهم به محمد داود و عمالش اجازه میداد تا هرچه دل شان خواست انجام دهند.

سه دیگر آنکه به اساس ماده (۶۵) این قانون، ارزش عنعنوی، ماهیت تاریخی و طبیعی «لوی جرگه» هارا قسماً از بین بردند و آنرا از شکل مردمی و ملی اش در چوکات رسمی و حکومتی در آوردند. زیرا در ماده (۶۵) تذکر رفته بود که: ((لویه جرگه مرکب است از: اعضای ملی جرگه، اعضای شورای مرکزی حزب، اعضای حکومت و شورای عالی قوای مسلح، اعضای ستره محکمه، پنج الی هشت نفر از هر ولایت، سی نفر اعضاء که بوسیله فرمان از طرف رئیس جمهور تعیین می شود)).

گنجانیدن چنین قید و شرطی درباره «لوی جرگه» طبعاً برای آن بود که اعضای شوری و سنای آینده در جمهوری محمد داود، همه به حزب «انقلاب ملی» و خود او تعلق می داشت و میتواندست تصمیمات واراده خودرا بدون درد سر بمرحله اجراء در آورد. اما باذکر و قید چنین مطلبی در قانون اساسی، حقوق طبیعی و ملی مردم را نادیده انگاشتند و اکثریت ملت افغانستان و افراد خبیر و خیر خواه و صادق و بیغرض را از سهم گیری در تعیین سرنوشت شان محروم گردانیدند.

بتاءسف و خلاصه باید گفت که محمد داود با این جرگه تصنعی و قانون اساسی فرمایشی خود، علی الرغم حرفها، ادعاها و انتقاداتش بر ده سال دوره دیموکراسی، بار دیگر چون زمان صدارت خود به مطلق العنانی گرائید و به همان شیوه های کهن و استبدادی خودرا بر ملت افغانستان تحمیل نمود.

مردم که سنگ سردی برسینه شان کوبیده شد بود، بازهم احساس امید می کردند تا شاید محمد داود حداقل بجای خود، اعضای کابینه اش را عوض خواهد کرد و باتجدید نظر در روش و گزینش همکاران خویش به توقعات و خواست مردم پاسخ مثبت خواهد داد. لیکن اینکارهم انجام نیافت و دست اندر کاران دولت مطمئن تر از هر زمان دیگر بوظایف خویش ادامه دادند.

سال ۱۳۵۶ شمسی یا

پنجمین سال جمهوری محمد داود

سالی که ازان بحث می کنیم از هر جهت مهم، جنجالی، پرماجرا و قابل توجه بود. از یکطرف محمد داود خان آرزو داشت باسازماندهی و تقویت حزبش (انقلاب ملی)، به فعالیت و موجودیت سایر احزاب و هسته هائی که بصورت پنهان و پیدا در کشور وجود داشتند، خاتمه دهد و خودرا از گرفتاری های سیاسی در داخل واهاند، واز سوی دیگر می کوشید با ایران و پاکستان نزدیک تر شود و روابط اقتصادی و تجاری و سیاسی افغانستان را در سطح جهانی وسعت بخشد.

گرچه این اقدامات محمد داود جبهه گیری در برابر روس نبود و فقط میخواست آزاد عمل کند واز شرق و غرب یکسان استفاده نماید، اما روس های جنایت پیشه آنرا منافی با منافع استعماری خود انگاشتند و ازبیم آنکه مبادا نقشه استعماری شان نقش برآب شود و آنچه را که سالها برای آن زمینه سازی کرده بودند، از دست بدهند، طرح سرنگونی او را زود تر تجویز کردند و برای برپائی یک نظام الحادی و متعلق به مسکو در افغانستان دست بکار شدند. اینک تفصیل جریانات بالا و سایر پدیده هائی که در سال ۱۳۵۶ ش اتفاق افتاد به ترتیب زیر ارائه می شود:

روابط محمد داود با روس ها

از اوضاع چنین برمی آمد که روس ها در جریان سال ۱۳۵۵ ش نسبت به محمد داود بدگمان شده بودند و هر روزی که سپری می شد این حساسیت و بدگمانی افزایش می یافت. تبلیغات و فعالیت های خلق و پرچم علیه محمد داود نیز از همان سال آغاز گردید و این امر گویای آن بود که فتنه ای در حال تکوین است و روس ها برای دگرگونی اوضاع آماده گی میگیرند. ولی از آنجا که امکانات چنین اقدامی هنوز در افغانستان فراهم نشده بود و مدت زمانی کارداشت تا آنرا ترتیب و تنظیم کنند. بنابراین سعی نمودند بادستان و حیل، محمد داود را اغفال کنند و آرام آرام کارهای خود را در جامعه و اردوی افغانستان سازماندهی نمایند.

روی این نیرنگ و منافقت و فرصت طلبی از وی دعوت کردند تا به مسکو سفر کند و درباره همکاری های اقتصادی بازعمای آن کشور مذاکره نماید. محمد داود این دعوت را پذیرفت ویکروز قبل از عزیمت به روسیه، غرض پاسخ به افکار عامه و مشخص نمودن مشی سیاسی خویش در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرد و گفت:

((شرایط کشور ما ایجاب می کند که راه وسط را بدون افراط چپ و راست اختیار کنیم)) (۱)

این اظهارات محمد داود در آستانه دیدارش با رهبران کرملن از هر لحاظ بسیار مهم و حساس بود و ظاهراً معنی آنرا داشت تا روس ها از موضوع آگاه باشند و مذاکرات و روابط خود را در چوکات این مشی و اصول دسته بندی کنند*
 موصوف روز ۲۳ حمل در راس هیئتی عازم مسکو گردید و بازعمای روس مذاکره و ملاقات نمود* در این سفر که آخرین دیدار محمد داود از مسکو و زعمای آن کشور بود، یک موافقت نامه همکاری اقتصادی آنها برای مدت ۴۲ سال بین دو طرف به امضاء رسید*

در اعلامیه مشترکی که بتاريخ ۲۵ حمل انتشار یافت، سخنانی از قبیل: تساوی حقوق، عدم مداخله در امور یکدیگر، احترام متقابل به استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، انکشاف تجارت، ازدیاد تبادل اموال بین افغانستان و روس جلب توجه می کرد* یعنی همان کلمات و عباراتی که نیم قرن تکرار شده بود و در قاموس استعماری روس اصلاً مفهومی نداشت*

محمد داود با اطمینان به معاهده عدم تعرض که قبلاً روس ها باوی امضاء کرده بودند، و اتکاء و اعتماد به پیمان جدید همکاری اقتصادی دوازده ساله مسکو، فکر میکرد فرصت کافی بدست آورده است و میتواند در این مدت تدریجاً از رشد کمونستان و نفوذ روس در کشور بکاهد* چنانچه در برگشت از روسیه، حسن شرق معاون اول صدارت و فیض محمد

۱- رک: روزنامه انیس، شماره ۲۲ حمل ۱۳۵۶ ش*

* بعد از سفر محمد داود به مسکو در کابل شایعاتی پخش شد که در این سفر بریژنیف راجع به روابط و نزدیکی افغانستان با امریکا، سعودی و بعضی کشورهای دیگری، به لحن انتقاد آمیزی از محمد داود سوال کرده بود، و او بعنوان اینکه رئیس یک کشور مستقل است و کسی حق ندارد نسبت به روابطش با دیگران از وی سوال کند، جلسه را ترک گفته بود* بعضی نویسندگان خارجی هم بدون ذکر نام و منبع از این برخورد داستان ها درست کرده اند و تیرگی روابط روس و افغانستان را در همین نقطه مضموم می دانند*

البته وقوع چنین امری باتوجه به خبائت روس ها و طبیعت محمد داود خان بعید از باور نیست، و در این حقیقت هم تردیدی وجود ندارد که محمد داود خان در سال ۱۳۵۵ ش گام هائی در جهت بهبود روابط با کشورهای عربی، ممالک غربی و ایران و پاکستان برداشته بود و صمیمانه تلاش می کرد تا توجه این کشور ها را در همکاری و کمک به افغانستان جلب کند و آهسته آهسته پایش را از دام و حصار روس بیرون کشد، مع هذا اگر چنین برخوردی بین او و بریژنیف اتفاق می افتاد، بدون شک محمد داود خود را جمع وجور می کرد و در روابطش با روس احتیاط می نمود* اما نه تنها چنین اقدامی صورت نگرفت بلکه پروژه ها و برنامه های دیگری را هم روس ها به مرحله اجرا در آوردند که تا آنوقت انجام نشده بود*

شاید غرور و غفلت محمد داود باعث گردیده باشد تا درباره اقدامات بعدی و نقشه استعماری روس ها بی اعتنا بماند و شاید هم باحیله و افسونی که خاص اربابان کرملن است، او را فریفته باشند و تصور هر نوع احتمال از ذهنش بدور شده باشد*
 بهر حال درباره این برخورد، منبع و سند موثقی در اختیار نگارنده نیست و آنچه مردم گفتند و بگوش من رسیده بود، همین است که معروض گردید*

وزیر سرحدات را که هر دو از گروه پرچم بودند و در حمایت کمونستان و کشتار و زندانی کردن هزاران انسان بیگناه دست داشتند، از کار برکنار نمود و هر دو را بیعت سفیر بخارج فرستاد.

برون کردن پرچمی ها از کابینه برای محمد داود موفقیت محسوب می شد، زیرا تمام قرار دادها و مذاکرات و داد و ستد تجاری و اقتصادی با سایر کشور هایا بوسیله ایشان خنثی می شد و یا روس ها را در جریان قرار میدادند و از آن طریق بالای محمد داود فشار وارد می کردند. اما او فراموش کرده بود که محمد خان جلالر وزیر تجارت در کنارش قرار داشت و تمام مسایل را بمقامات روسی اطلاع میداد.

در هر صورت، قرارداد اخیر با مسکو دام تزویری بود که روس ها فرا راه محمد داود تعبیه کردند و خود در کمین نشستند تا او را شکار کنند. تقریباً یکماه بعد از این قرارداد، روس ها حقه دیگری بکار بردند و بحکومت افغانستان پیشنهاد کردند که برای استفاده از مس «عینک»، میخوانند امکانات اقتصادی و تخیکی اعمار یک فابریکه ذوب مس را تحت مطالعه قرار دهند. محمد داود هم این طرح را پذیرفت و بتاريخ ۲۴ جوزای ۱۳۵۶ ش موافقت نامه ای باروس ها امضاء شد که به اساس آن بیش از یک میلیون و پنصد هزار روبل جهت مطالعات مقدماتی این پروژه اختصاص یافت و آنهم از کریدت روس ها و جهت مصارف خود آنان.

متأسفانه این پیشنهاد و قرارداد مانند صدها طرح و پروژه و معاهدات دیگر روس از قوه به فعل در نیامد و همه کس می دانست که غداران قطبی کاری انجام نمیدهند تا ازان سودی عاید افغانستان شود.

تغییرات در کدر رهبری روس و نتایج آن

بتاریخ ۲۷ جوزای ۱۳۵۶ شمسی = ۱۷ جون ۱۹۷۷ در کادر رهبری روس تغییرات مهم و چشمگیر بوجود آمد و بریژنیف بحیث صدر هیئت رئیسه شورای عالی روسیه مقرر گردید. انتخاب بریژنیف به این سمت صد در صد با نقشه بعدی روس ها در افغانستان ارتباط داشت و فعالیت های مسکو را در سرنگونی محمد داود بیش از پیش سرعت بخشید.

هنوز یکماه از انتخاب بریژنیف، این مکار خونخوار و انسان کش نگذشته بود که ایادی مسکو (پرچم و خلق) در کابل باهم متحد شدند و افواهایی در جامعه پخش گردید که اتحاد پرچم و خلق به اثر پادرمیانی و توصیه محمد داود صورت گرفته است. اخبار

و رسایی هم که بعداً توسط این دو گروه در دوره تره کی منتشر شد تلویحاً این مطلب را تأیید می کرد . مثلاً ضمن معرفی « زندگی نامه = بیوگرافی » تره کی در روزنامه انیس نوشته بودند که:

((۰۰۰ در سال ۱۳۵۶ ش رژیم داود چهره اصلی اش را که ارتجاعی و به امپریالیزم پیوسته بود روز تا روز با وضوح بیشتر نشان میداد و بر ضد حزب دیموکراتیک خلق افغانستان و منشی عمومی آن رفیق تره کی و کمیته مرکزی به دسایس وسیع دست زد و بمنظور آنکه چهره سیاهش را بازهم پوشانده باشد دست به حرکات تصنعی میزد که گویا خلقی ها و پرچمی ها در بین خود به توافق نمیرسند و خلقی ها برای نظام او ایجاد خطر مینمایند ، پس بایست خلقی ها و پرچمی ها از بین بروند تا آنگاه او به اصطلاح به امور مرفعی اش پردازد . اگر اینطور نیست چرا آنها وحدت نمیکند؟ در اینجا بازهم رفیق تره کی به ابتکار دیگری دست زد بخاطر آنکه برای حزب زمینه فعالیت بیشتر فراهم گردیده و دست دشمن را نیز به نحوی از انحاء از ایجاد عکس العمل شدید ولو بصورت موقت کوتاه ساخته باشد اعلام کرد بهر قیمتی که ممکن باشد وحدت خلقی ها با پرچمی ها حتمی است . همان بود که در سرطان ۱۳۵۶ ش بین خلقی ها و پرچمی ها بدون آنکه تعداد هر دو جناح ، میزان محبوبیت در بین توده ها و قدرت سازماندهی و یامیزان مبارزه حزبی و طبقاتی در نظر گرفته شود ، در سازمان های رهبری کننده وحدت بصورت مساویانه تاءمین گردید)) (۱)

عین مطلب و صریح تر از آن (با صرف نظر از حشو و زواید و لاف زدن های شان) در «تاریخ مختصر حزب دیموکراتیک خلق افغانستان ، چاپ کابل ، سال ۱۳۵۷ صفحه ۵۶» نیز بچشم می خورد و وساطت محمد داود را در اتحاد این دو گروه تأیید می کرد .
تصادفاً بنده الله پس از یکجا شدن خلق و پرچم ، بایکی از اعضای حزب خلق که مامور وزارت اطلاعات بود و بعداً در کابینه تره کی وزیر شد ، روبرو گردیدم و بطور طعن و طنز از وی پرسیدم که با آنهمه تظاهر به ضدیت علیه محمد داود ، چگونه اینک به او پیوستید و به توصیه آن اختلافات خود را با پرچمی ها کنار گذاشتید؟؟ او در پاسخ تبسم تلخی کرد و گفت : «همه چیز معلوم خواهد شد و تو خواهد دیدی که چه می شود» .

با وجود این حرفها و شایعات ، جریانات بعدی و گذشت ایام ثابت ساخت که تمام آن دسایس و نهایش نامه ها عملاً بوسیله روس ها طرح و کارگردانی می شد ، ولی سعی میکردند آنرا به محمد داود نسبت دهند تا هم مردم را اغفال نمایند و هم اذهان عامه را درباره او مغشوش سازند . عقلاً نیز محال به نظر میرسید که محمد داود توأم با تصفیه کمونستان

از کار و کابینه و اعلام حزب «انقلاب ملی» در توحید و انسجام پرچم و خلق کوشیده باشد!!
 بهر حال، آنچه اهمیت داشت این بود که روس ها در گرما گرم همچوشایعه سازی
 ها و صحنه آرائی ها، اعمارشش میدان هوایی را در حوزه شمال شرق کشور بحکومت
 پیشنهاد کردند و محمد داود نیز بدون چون و چرا توافق نشان داد و در نتیجه بتاريخ ۲۰
 سرطان= ۱۱ جولای ۱۹۷۷ قراردادی بنام «مطالعات اقتصادی و تخیکی» شش میدان
 هوایی (=فرودگاه) در نواحی شمال شرق کشور یعنی فیض آباد، واخان، شغنان، خواهان
 و درواز، بین کابل و مسکو به امضاء رسید و قرار شد کار مطالعات این پروژه در مدت
 شش ماه انجام یابد.

روس ها که به آخرین و مهم ترین هدف خود دست یافته بودند، بسرعت اقدام کردند
 و بجای مطالعه «تخیکی و اقتصادی» کار تسطیح و قیر ریزی و اعمار میدان های مذکور را
 به اتمام رسانیدند و همه را برای پرواز و نشست طیارات خود آماده ساختند.

افرادی که از درک و دانش بهره ای داشتند و به کشور خود علاقه مند بودند،
 بخوبی میدانستند که روس ها آشکارا غرض حمله و تجاوز به افغانستان آمادگی میگیرند
 و مقدمات کار خود را یکی بعد دیگر انجام میدهند. اما هیچکس جرئت، صلاحیت
 و حق اظهار رای و انتقاد بر کارهای روس ها را نداشت و محمد داود هم باری از خود نپرسید،
 این شش میدان هوایی در نوار مرزی و در نقاط مهم سوق الجیشی، چه مفهومی دارد؟
 و برای چی؟

آری! این ها همان میدان های هوایی بودند که بعد از کودتای ۷ ثور در اختیار
 طیارات روسی قرار گرفتند و تا امروز جهت کشتار مردم بدخشان و بمباردمان روستاها
 و شهرهای منطقه و حومه آن، از آنها استفاده می کنند.

متأسفانه در نظام های استبدادی و کشورهایی که زور و خود کامگی و خود
 سالاری بر همه چیز حکومت می کند و مردم در تعیین سرنوشت و مقدرات خویش اندک
 سهمی ندارند، اوضاع بر همین منوال می باشد و خیر و مصلحت عمومی و اجتماع قربان خیره
 سری ها، زور گوئی ها و بی منطقی های افراد و اغراض میگردد. اینگونه کشورها و
 جوامع پیوسته آسیب پذیر اند و استعمار میتواند به آسانی و زودی در آنها نفوذ کند
 و هستی مادی و معنوی شان را تاراج نماید.

در اول سنبله اعلان گردید که در چاه شماره (۲) علی گل قیسار مربوط ولایت
 فاریاب ذخیره دیگر نفت به عمق ۹۷۲ متر کشف گردیده است که در یک شبانه روز میتوان
 ۲۵ تن نفت از آن استخراج نمود. طبق اخبار نشر شده در روزنامه ها، این پنجمین حوزه
 نفت شمال بود که نتیجه کاوش نفت در آنها مثبت قلمداد می شد و نتایجش اطمینان بخش.
 ولی نه بدان معنی که مورد بهره برداری قرار میگرفت و ملت افغانستان میتواند از آن

استفاده کند، بلکه بمفهوم عوام فریبی و اغفال کردن بیش از حد محمد داود • چنانچه تا امروز هم جز روس ها کسی ازان چاه ها چیزی بدست نیاورده است •

مروری بر تفحص و نتایج نفت و گاز

چون سال ۱۳۵۶ ش آخرین سالیست که از نحوه تفحص و نتایج نفت و گاز، قراردادها، و چگونگی انتقال گاز بروسیه، مدارکی در دست است و بعد ازان قطع می شود، لهذا بی مورد نخواهد بود تا جریان وسوابق آن بار دیگر بحیث یک کل بررسی گردد و جنایات روس ها روشن ترشود •

چنانکه گفته آمد تفحص و جستجوی نفت نخستین بار در سال ۱۳۱۵ شمسی بوسیله یک کمپنی امریکائی آغاز شده بود و بعد در زمان صدارت شاه محمود خان نیز این موضوع دنبال شد و تلاش هائی صورت گرفت تا کار تحقیق و استخراج نفت و گاز بوسیله کارشناسان ملل متحد و کشور سویدن انجام یابد • نتایج کار و مطالعه در هر دو دوره موفقیت آمیز و درخور اطمینان بود ولی روس ها بگونه ای که ذکر یافت شاه محمود خان را از بین بردند و کوس فرمانروائی بنام محمد داود نواخته آمد •

در سرطان ۱۳۳۶ ش محمد نعیم وزیر خارجه و معاون صدارت موافقت نامه ای را با روس ها در مسکو امضاء کرد و کار تحقیقات و مطالعات و تفحص نفت و گاز را در شمال افغانستان به روس ها واگزار گردید • روس ها که قبلاً توسط شبکه های جاسوسی خود نقشه ها و نتایج کارشناسان امریکائی، ملل متحد و سویدنی هارا بدست آورده بودند و از تمام منابع نفت و گاز در شمال افغانستان اطلاع داشتند، فوراً دست بکار شدند و در مرحله اول ۵۳ حوزه را تحت بررسی و برمه کاری قراردادند • حوزه های کاوش و تحقیقات و برمه کاری و نتایجی که از آنها بدست آمد، اجمالاً به این شرح است:

اول • تفحص نفت

تحقیقات و مطالعات برای جستجوی نفت نشان داد که در اغلب نقاط شمال مانند بلخ، غورماچ، علی گل قیسار، کلفت، جوزجان، مزار شریف، فاریاب و غیره ذخایر سرشار نفت وجود دارد و اینک بطور نمونه بیکی دو مورد آن در زیر اشاره می شود:

الف - حوزه «انگوت»:

در «انگوت» واقع شش کیلومتری ناحیه سرپل ولایت جوزجان برمه کاری ۱۴ تا ۱۶ چاه که تا سال ۱۳۳۹ ش به اتمام رسید، نتایج مثبت داشت و ذخیره مجموعی آنها حدود ۴ میلیون تن نفت پیش بینی گردید، و ازان جمله تنها چاه شماره (۸) آن که در عمق

۱۰۸۰ متر به ذخیره نفت رسیده بود ، ظرفیت آنرا داشت که در ۲۴ ساعت (۷۰) تن نفت از آن استخراج شود .
ب - حوزه «اقدریا»:

برمه کاری نخستین چاه این حوزه که در ۱۴ کیلومتری سرپل ولایت جوزجان قرارداد ، در ماه ثور ۱۳۵۳ش شروع گردید و در نتیجه اعلام شد که به سطح نفت رسیده است و مقدار ذخیره آن حدود یکنیم تا دو میلیون تن تخمین شده است .
 وضع سایر حوزه ها و چاهای نفت نیز بدینمنوال بود ، اما روس های خاین از سال ۱۳۳۹ش تا روزی که کودتا کردند و اجیران خود را برسر نوشت افغانستان حاکم ساختند ، هرگز نگذاشتند تا ملت افغانستان از این ثروت طبیعی خود استفاده کند و هر صدراعظمی هم که بهره برداری از چاه های نفت و تصفیه آنرا عنوان کرد به نحوی او را تخریب نمودند و مانع شدند .

دوم - تفحص گاز:

کار تفحص و مطالعات گاز نیز از همان سال ۱۳۳۶ش در جوزجان ، شبرغان ، بلخ ، فاریاب و مربوطات آنها بوسلیه روس ها آغاز گردید و در نتیجه معلوم شد که این ثروت عظیم و طبیعی در شمال افغانستان بوفرت وجود دارد و ذخایر مجموعی آنها به میلیاردها متر مکعب بالغ میگردد . اما روس ها ثقل کار خود را در جوزجان و شبرغان متمرکز ساختند و چهار حوزه را برای برمه کاری و استخراج گاز اختصاص دادند که نتایج حاصله از آنها بدین شرح است:

الف - خواجه گوگردک: این ساحة تقریباً در ۲۰ یا ۲۲ کیلومتری شهر شبرغان قرارداد

و ذخایر گاز طبیعی آن بین ۴۶ تا ۴۸ میلیارد متر مکعب تخمین زده شده است .

ب - ساحة جرقدوق: این ساحة نیز از مربوطات شبرغان می باشد و ذخایر گاز آن بیش

از ۴۰ میلیارد متر مکعب پیش بینی گردیده است .

ج - خواجه برهان: این حوزه تقریباً در ۳۵ کیلومتری جنوب شرق شهر شبرغان موقیعت دارد

و ذخایر گاز آن تا ۵ میلیارد متر مکعب برآورد شده است .

د - یتیم تاق: ساحة مذکور جزء ولایت جوزجان است و مقدار گازی که درانجا کشف

گردیده تخمیناً ۲۰ میلیار د متر مکعب می باشد .

از آغاز کار تا سال ۱۳۵۴ش درحوزه های یاد شده بیش از یکصد چاه برمه کاری شده و ذخایر مجموعی گاز طبیعی در آنها بین ۱۱۰ تا ۱۲۰ میلیارد متر مکعب پیش بینی گردیده است .

استخراج و بهره برداری از گاز

بتاءثر و تأسف باید گفت که روس ها از شروع برمه کاری تا استخراج گاز و تمديد پايپ لين ميلياردها دالر و افغانی و روبل را بحساب افغانستان مصرف کردند و حتی دستگاه تصفيه و دستگاه خشک کننده گاز را هم در داخل افغانستان اعمار نمودند تا مصارف آنرا بحساب افغانستان معامله نهایند . ولی در نتیجه این همه مصارف و سرمایه گذاری که ملت افغانستان را تا حلق در لجن زار قرضه های کمرشکن و غیر انسانی روس ها فروبرد ، چراغ پیرزنی در کشور ماروشن نگردید و همینکه این پروژه ثمرداد و آماده بهره برداری شد ، روس ها آنرا در حصار خود در آوردند و زمینه استخراج و انتقال آنرا بروسیه فراهم نمودند .

بهره برداری از گاز و انتقال آن بروسیه بتاريخ ۲۹ میزان ۱۳۴۶ ش = ۲۱ اکتوبر ۱۹۶۷ در حالی شروع گردید که میوندوال صدراعظم افغانستان ۱۱ روز قبل ازان استعفا کرده بود و نوراحمد خان اعتمادی هنوز ، ماموزتشکیل کابینه نشده بود . روس ها از همین خلاء استفاده کردند و تنها در همان ماه اول (اکتوبر) مقدار یک میلیون و پنجصد هزار متر مکعب گاز را از ۲۸ حلقه چاه استخراج و به کشور خود انتقال دادند و تا ۲ ثور ۱۳۴۷ ش که انتقال گاز بروسیه رسماً افتتاح گردید ، آنرا امتحانی نام نهادند .

کار استخراج نفت از چاه های گاز بعداً ازدیاد یافت و تا سال ۱۳۵۴ ش ۳۲ حلقه چاه مورد استفاده قرار گرفت که سالانه بین ۲ تا ۳ میلیارد متر مکعب گاز به شوروی صادر می شد . ولی در ۲۸ میزان ۱۳۶۲ ش = ۳۰ اکتوبر ۱۹۸۳ هنگامی که رادیو کابل درباره سفر کشتمند صدراعظم حکومت اجیر و سفیر روس به شبرغان گزارش میداد گفت: بیست چاه گاز اکنون فعال است و ۵ میلیون متر مکعب در شبانه روز از آنها استخراج می شود . از گفتار رادیو کابل چنین برمی آید که تاحال چندین ذخیره گاز توسط روس ها به یغما برده شده است و هرگاه صدور گاز بروسیه در همین محدوده ادامه یابد ، ممکن تاده سال آینده ذخایر گاز در ساحات یاد شده به اتمام رسد .

بنابرهمین پیش بینی ها بود که روس ها در سال ۱۳۵۵ ش تلاش داشتند به بهانه سهم گیری در پلان انکشافی ۷ ساله جمهوری محمد داود ، ساحه تفحص و استخراج گاز را بمصرف ۴ میلیون روبل و ۲۰۰ میلیون افغانی در نواحی خواجه گوگردک وسعت بخشند و برای استفاده آینده خود ذخایر تازه ای بدست آرند .

مع الوصف غداران کرملن برای اینکه تاراج و غارتگری این سرمایه و ثروت ملی افغانستان راجبه قانونی دهند و فردا در برابر محاسبه تاریخ و مردم افغانستان اتهام حجت کنند ، بهائی بالای آن وضع کردند که ننگین تراز دزدی و رایگان بود ، و آن از اینقرار است:

از تاریخ ۲۹ میزان ۱۳۴۶ تا ۱۸ ثور ۱۳۵۲ ش (= ۲۱ اکتوبر ۱۹۶۷ - می ۱۹۷۳)
 قیمت هزار متر مکعب گاز، ۵/۶ دالر .

از تاریخ ۱۹ ثور ۱۳۵۲ تا ۲۵ میزان ۱۳۵۲ ش (= ۹ می ۱۹۷۳ - ۱۷ اکتوبر ۱۹۷۳)
 قیمت فی هزار متر مکعب ۶/۸ دالر .

از تاریخ ۲۶ میزان ۱۳۵۲ تا ۱۰ جدی ۱۳۵۲ ش (= ۱۸ اکتوبر - ۳۱ دسمبر سال
 ۱۹۷۳) قیمت فی هزار متر مکعب ۶/۷۵ دالر .

ملاحظه می کنید که روس ها گاز افغانستان را تقریباً ۷ سال بقیمت ۵ تا ۷ دالر فی هزار
 متر مکعب محاسبه کرده اند و آنهم به گونه ای که 'میترا' اندازه گیری انتقال گاز، در آنسوی
 آمو و به اختیار خود روس ها بود .

این قیمت در سال هائی که ازان نام بردیم معادل ربع قیمت هائی بود که در بازارهای
 بین المللی به فی هزار متر مکعب گاز پرداخت می شد، ولی ازان تاریخ تانیمه سال اول
 جمهوری محمد داود هیچ حکومتی در افغانستان جرئت نکرد تا راجع به این یغماگری روس
 ها حرفی بر زبان آرد و به قیمت گاز تجدید نظر کند . پنداشتی که این گنج شایگان بی
 صاحب است و یا چپاولگران روسی آنرا در محدوده جغرافیائی خود یافته اند و همه را چون
 میراث پدرهای شان بمسکو انتقال میدهند .

در اواخر سال ۱۳۵۲ ش قیمت های گاز آنهم نه به تناسب قیمت های بین المللی بلکه
 به پیمانۀ ناچیزی بالا برده شد و تا آخر دورۀ محمد داود خان بشرح زیر بود:

از تاریخ ۱۱ جدی ۱۳۵۲ تا ۸ میزان ۱۳۵۳ ش (= اول جنوری ۱۹۷۴ - آخر سپتامبر
 ۱۹۷۴) قیمت فی هزار متر مکعب ۹/۱۰ دالر .

از تاریخ ۹ میزان تا ۱۰ جدی ۱۳۵۳ ش (= اول اکتوبر - آخر سال ۱۹۷۴) قیمت
 فی هزار متر مکعب ۱۳/۴۰ دالر .

از تاریخ ۱۱ جدی ۱۳۵۳ تا ۱۲ حوت ۱۳۵۶ ش (= آغاز سال ۱۹۷۵ - آخر فبروری
 ۱۹۷۸) قیمت فی هزار متر مکعب ۱۶/۱۰ دالر .

بتاریخ ۳ ثور ۱۳۵۷ ش قیمت فی هزار متر مکعب به ۱۹/۶۵ دالر بالا برده شده
 و ازان تاریخ به بعد معلوم نیست که سرنوشت ذخایر گاز افغانستان بکجا
 انجامید و امپریالیست های سرخ این دزدان قطبی تا چه حد و چگونه آنرا بغارت
 برده اند . (۱)

۱ - برای معلومات بیشتر در اینباره رجوع شود به نشریه های ریاست احصائیه مرکزی صدارت، وزارت پلان، و راهور های
 صادرات گاز «دتیلوملی موسسه» نشریه وزارت معادن و صنایع، از سال ۱۳۴۹ تا سال ۱۳۵۶ ش .

ادامه روابط باروس در سال ۱۳۵۶ ش

اینک برمی گردیم به ادامه گفتار اصلی و آن اینکه:

در ماه سنبله ۱۳۵۶ ش عبدالعظیم غازی (غند مشر) پسرعم محمد داود و آتشه نظامی افغانستان در مسکو به گونه مرموزی کشته شد. او از تحصیل کرده های غرب و افسر جوانی بود که بین افراد و افسران اردو، مخصوصاً در قوای ۴ زره دار شهرت و محبوبیت خوبی داشت و میتوانست روزی نقش رهبری و قیادت اردو را بدست گیرد. در کابل شایعاتی براه افتاد که روس ها او را در رابطه با پیش بینی هائی که داشتند بوسلیه «زهر» از بین برده اند تا در آینده برای شان درد سری ایجاد نکند. این افواها تگرچه ظاهراً عکس العمل رسمی در پی نداشت، اما از جریانات بعدی احساس می شد که چیزی در بین بوده و محمد داود از آن متاثر است.

تقریباً یکماه بعد از واقعه یاد شده، بند سرده ولایت غزنی که بمصرف یک میلیارد و دو صد و پنج میلیون و پنجصد هزار افغانی توسط روس ها اعمار گردیده بود، افتتاح شد. این پروژه که حوض ذخیره آن ظرفیت ۱۶۴ میلیون متر مکعب آب را داشت، میتوانست ۱۶ هزار هکتار زمین را تحت آبیاری قرار دهد. لیکن قبل از استفاده از چندین جا و چندین بار شکست که تاحال هم معلوم نیست از آن استفاده میشود یاخیر؟

شیوه روس ها و همکاران و هواداران شان دایم آن بود که وقتاً فوقتاً کارنامه های خویش را توسط شبکه های تبلیغاتی به رخ مردم بکشند و اینکه واقعیت و ماهیت کار ایشان چگونه بود؟ مورد سوال قرار نمی گرفت.

بتاریخ ۱۶ برج دلو موافقت نامه دیگری بنام «همکاری های طبی» بین افغانستان و روسیه امضاء گردید که بموجب آن ده ها روسی بنام های نرس و دکتر در موسسات صحی و بیمارستان های افغانستان مشغول بکار شدند و این مراکز و ادارات هم که تا آنروز از فتنه روس ها در امان بودند کم کم مسموم گردیدند.

باتمام این احوال در سالی که ازان گفتگو می کنیم محمد داود، در دوستی اش با روس ها ذهنناً تغییر کرده بود و همانطور که روس ها در فکر برانداختن او از قدرت بودند، او نیز راهها و امکاناتی را جستجو می کرد تا از دام ایشان وا رهد و روش هایش را در امور ملی و بین المللی برنگ دیگری آراید.

در کابینه هم اعتراضاتی علیه روابط با روس ها صورت می گرفت و بعضی از وزراء مانند و فی الله سمیعی وزیر عدلیه، علی احمد خرم وزیر پلان و غوث الدین فایق وزیر فواید عامه اصرار می ورزیدند تا در قراردادهای اقتصادی، تجاری و فرهنگی با روس ها

تجدید نظر شود . زیرا در تیرماه مدتی که روس ها با افغانستان روابط تجاری داشتند قراردادهائی را باموسسات دولتی و وزارت خانه ها عقد کرده بودند که «کمیت» ، «کیفیت» و «نوع و جنس» کالا های وارداتی از روسیه اصلاً معلوم نبود و همه اجناس روسی اعم از آهن پاره و تراکتور و بولدوزر و پرزه های ماشین و یخچال و کاغذ و امثال آنها ، به اساس وزن (فی تن یا فی کیلو) محاسبه می شد و بدین ترتیب اکثر تحویل خانه های افغانستان از سامان ولوازم کهنه ، زنگ زده ، بیکاره و آهن پاره هائی انباشته شده بودند که هیچکس حتی خود کارشناسان روسی هم نمیدانستند در چه موردی از آنها استفاده کنند . در مقابل سالانه میلیون ها دالر از این مدرک بحساب قرضه های روسی بالای افغانستان افزوده می شد و این کشور بدبخت و فقیر هر روز بیچاره تر می گردید .

اعتراض وزراء درباره قراردادهای روسی که مسلماً از خواست محمد داود الهام می گرفت ، این مطلب را نیز در میان کشید تا از تعداد دانشجویان افغانی که همه ساله بروسیه فرستاده می شدند ، کاسته آید و این سلسله تدریجاً قطع شود .

روس ها طبعاً از این همه جریانات و تصامیم توسط شبکه های خود اطلاع داشتند و برای خنثی کردن آن به تشبثاتی دست یازیدند که نمونه و نتایج آنرا بعداً بیان خواهیم داشت .

روابط با ایران

بهمان اندازه که محمد داود ، در دوره های کار خود بروس ها نزدیکی داشت و از روابط مسکو با افغانستان احساس خشنودی میکرد ، بهمان پیمانہ از دوری جستن با ایران و پاکستان لذت می برد و آنرا نوعی از غرور ملی و آگاهی تلقی می نمود . اما در دوره های اخیر زمام داری خود متوجه گردید که فرجام کار روس ها برکجی استوار است و او در اطمینان به ایشان سخت اشتباه کرده است .

در اثر این شناخت و مشکلات گوناگونی که به آن مواجه بود ، مجبور شد در روابط خود با ایران و پاکستان تجدید نظر کند و مناسباتش را با دو کشور همسایه و مسلمان بهبود بخشد .

روی این انگیزه و نیت بتاريخ ۱۷ ثور محمد نعیم بحیث نماینده فوق العاده برادر خود عازم تهران شد تا بامقامات ایرانی مذاکره کند و همکاری آن کشور را در برنامه های انکشافی و اقتصادی افغانستان جلب نماید .

ایرانی ها از وی با گرمی و محبت استقبال کردند و مذاکراتی باشاه و صدراعظم وسایر مقامات ایرانی انجام داد که در نتیجه آن بتاريخ ۱۱ جوزا یک موافقت نامه همکاری اقتصادی بین دو طرف به امضاء رسید . به اساس این موافقت نامه حکومت ایران مبلغ ده

میلیون دالر را به بانک «صادرات» افغانستان کمک نمود و مصارف ساختمان کارخانه های نخی و پشمی و کارخانه سمنت قندهار و مصرف کار باقیباندۀ مسلخ هرات را بعهده گرفت . همچنان اظهار آمادگی نمود تا مصارف راه آهن را از افغانستان الی بندر عباس تمویل نمایند .

چهار روز بعد از امضاء موافقت نامه مذکور (۱۵ جوزا) اسناد مربوط به آب هیرمند نیز بین زلی محمود غازی سفیر افغانستان در ایران و خلعت بری وزیر خارجه آن کشور تبادل گردید (۱) و به این ترتیب باب نوی در مناسبات دو کشور گشوده شد .

علاوه بر کمک هائی که ازان نام بردیم ، ایرانی ها متمایل بودند تا افغانستان را در بسیار موارد یاری دهند و برای بهبود اوضاع اقتصادی اش کمک کنند . نزدیکی و تفاهم با ایران به تعداد کارگران افغانی دران کشور افزود و باعث شد تا میلیون ها دالر سالانه به افغانستان انتقال یابد و زندگی مردم راحتی در دورترین روستاها رونق بخشد . تنها عوایدی که در سال های اخیر از مدرک پاسپورت «گذرنامه» این کارگران به حزانۀ دولت واریز می گردید ، درشت ترین رقم عایدات را در تاریخ درآمد مالیاتی نشان میداد و این امر دولت را از هرجهت یاری میکرد تا کارهای خود را به پیش برد .

بهمین منوال صدور میوه و سایر امتعه افغانی به ایران و توريد کالاهای ایرانی به افغانستان ، در عواید ملی و تجارت کشور اثرات قابل ملاحظه ای داشت و میرفت تا آرام آرام پای انحصار روس را در هم شکنند . ولی روس های محیل و استثمار گر تحمل یکروز بهبود روابط بین ایران و افغانستان را نداشتند و از آن رنج می بردند و باتهام امکانات در فکر توطئه و برهم زدن این روابط بودند که آنهم جز با کودتانا ممکن بود .

روابط با سایر کشورها

تلاش دولت برای بهبود وضع اقتصادی و توسعه مناسبات با سایر کشورها در سال ۱۳۵۶ش تا حدی محسوس و امیدوار کننده بود و کارها و اقداماتی صورت گرفت که خلاصۀ آنها چنین است:

در آغاز سال مذاکراتی بین کابل و بلگراد بعمل آمد و موافقه گردید تا یک کمیسیون مشترک تاسیس یابد و امکانات توسعه همکاری های اقتصادی بین دو کشور را مطالعه کند . در نتیجه این تماس و تفاهم حکومت یوگوسلاویا برای اعمار و بکار انداختن یک کارخانه دواسازی در افغانستان اظهار آمادگی کرد و مسایل دیگر نیز تحت ارزیابی

۱ - این معاهده چنانکه قبلاً تذکار رفت ، بتاريخ ۲۲ حوت ۱۳۵۱ش توسط شفیق و هویدا صدراعظم افغانستان و ایران به امضاء رسید ، بتاريخ ۹ جوزای ۱۳۵۲ش در شوری تصویب شد و بتاريخ ۱۲ جوزای ۱۳۵۲ش توشیح گردیده بود .

و مطالعه قرار گرفت .

در ماه ثور موافقت نامه ای بین حکومت افغانستان و اتحادی المان به امضاء رسید که به اساس آن حکومت المان فدرال مبلغ ۲۰ میلیون مارک را بحکومت افغانستان قرضه داد تا ازان برای توسعه فرستنده های رادیو و دستگاههای آخذه در ولایات استفاده شود .
(انیس ، ۳۱ ثور ۱۳۵۶) .

درماه سرطان حکومت کانادا یک موافقت نامه همکاری را با افغانستان امضاء نمود و تعهد کرد که مبلغ ۱/۹ میلیون دالر برای احداث بند های ذخیره در مسیر رودخانه کابل و هشت میلیون دالر جهت اعمار مطبعه جدید ، همراه با کارشناسان فنی ، به افغانستان کمک بلاعوض می کند .

بتاریخ ۷ سنبله ۱۳۵۶ ش موافقت نامه ای بین علی احمد خرم وزیر پلان و شارژدافیر سفارت امریکا در کابل به امضاء رسید که به اساس آن دولت امریکا مبلغ ۱۹ میلیون دالر را بعنوان کمک بلاعوض در اختیار افغانستان قرارداد تا از آن برای زهکشی مرحله دوم وادی هیرمند استفاده شود . در همین ایام وزیر خارجه هند وارد کابل شد و مذاکراتی بامقامات افغانستان انجام داد . اتفاقاً دران روزها حزب «جنتای» هند در راس قدرت بود و خلاف خانم گاندی و کانگرس هند از نزدیکی با روس ها اجتناب می کرد .

در ۲۳ میزان رئیس جمهور مجارستان و در آخر ماه قوس طه محی الدین معاون رئیس جمهور عراق بنابذعوت رسمی و دوستانه از افغانستان دیدن کردند و دربارۀ همکاری های دو جانبه و متقابل با محمد داود مذاکره نمودند .

بتاریخ ۸ قوس حکومت جاپان مبلغ ۷۵۰ هزار دالر کمک بلاعوض را به افغانستان اختصاص داد تا از آن جهت خریداری برنج و انتقال آن به کابل استفاده شود .

اوایل جدی موافقت نامه ای بین کابل و حکومت کوریای جنوبی به امضاء رسید و این کشور حاضر شد تا در مسایل اقتصادی، تخنیکی، پروژه های زراعی، صناعی و ساختمانی ، افغانستان را کمک کند .

در تاریخ ۷ جدی موافقت نامه دیگری بین علی احمد خرم و شارژدافیر امریکا امضاء گردید و قرارشد تا حکومت امریکا مقدار ۵۰ هزار تن گندم را به شرایط سهل در اختیار افغانستان قرار دهد .

بتاریخ ۲۲ دلو قراردادی با جاپان صورت گرفت که مطابق به آن جاپانی ها آمادگی نشان دادند تا با احداث و نصب هشت دروازه جدید در بند کجکی (۱) ظرفیت ذخیره آب
۱- پروژه بند برق کجکی بمصرف ۳۵ میلیون دالر تکمیل و بتاریخ ۲۶ ثور ۱۳۵۶ ش افتتاح گردید که از آنجمله مبلغ ۴/۵ میلیون دالر از کربدت امریکا و متباقی بوسیله حکومت افغانستان تمویل شده بود (انیس ، ۳۱ ثور ۱۳۵۶ ش) . این پروژه یکی از مهم ترین و پربارترین پروژه هائی محسوب می شد که در زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم ما اثرات قابل ملاحظه ای داشت .

آنها به ۳ میلیارد متر مکعب بالا ببرند . مصارف این کار که ۱/۶ میلیون دالر امریکائی برآورد شده بود ، توسط حکومت جاپان کارسازی می شد .

بتاریخ ۲ حوت = ۲۱ فبروری ۱۹۷۸ محمد داود بدعوت مارشال تیتو رئیس جمهور یوگوسلاویا عازم آن کشور گردید و پس از دیدار و مذاکره با تیتو رهسپار لیبی شد . وی در مذاکراتش با معمر القذافی ضرورت همبستگی کشور های اسلامی را تاکید کرد و از اتحادیهٔ جامعهٔ عرب ، نهضت فلسطین و عدم انسلاک پشتیبانی نمود . در پایان این سفر دو طرف قراردادی را امضاء کردند تا در ساحات اقتصادی ، کلتوری و تخنیکی باهمدگر همکاری نمایند .

محمد داود از لیبی به استانبول رفت و پس از امضای موافقت نامه ای با وزیر خارجه ترکیه دربارهٔ امور ترانزیت بین دو کشور ، بتاریخ ۱۲ حوت رهسپار دهلی شد و باموراجی دیسای صدراعظم هند دیدار و مذاکره نمود .

اواخر حوت اعلان شد که بانک انکشاف اسلامی علاوه بر شش میلیون دالری که برای پروژه میدان هوائی لوگر وعده داده بود ، تادیهٔ هشت میلیون دالر دیگر را نیز جهت ساختمان مرکز (=استیشن) مخابرات زمینی و اقامت مصنوعی ، برای افغانستان اختصاص داده است . (روزنامهٔ انیس ، ۱۹ مارچ = ۳۰ حوت) .

این پروژه یکی از مهم ترین کاری بود که عملی شدن آن دست روس هارا از فضا و زمین در کشور ما ، بخصوص در همین زمینه کوتاه می کرد ، ولی آنها به اثر مداخله و نفوذ روس ها در ادارات افغانستان از حرف بعمل در نیامد .

روابط با پاکستان

در جریان وقایع سال ۱۳۵۵ ش گفته آمد که روابط افغانستان و پاکستان بعد از سالها نزاع و کشمکش روبه بهبود نهاد و تبلیغات رادیوئی علیه همدگر تا حدودی کاهش یافت . اما در سال ۱۳۵۶ ش کینه ها و کدورت های دیرین جایش را به مهرورزی و نزدیکی و برادری گذاشت و روابط دو کشور وارد مرحلهٔ جدیدی شد . زیرا از یکطرف محمد داود خان برحقه بازی روس ها و اشتباهات خود پی برده بود و از سوی دیگر بارویکار آمدن جنرال محمد ضیاءالحق در پاکستان (سرطان ۱۳۵۶ ش = جولائی ۱۹۷۷م) اوضاع کاملاً رنگ دیگر گرفت . (۱)

۱- جنرال محمد ضیاء الحق رئیس کل قوای عسکری پاکستان در جولائی ۱۹۷۷ علیه «بوتو» صدراعظم پاکستان کودتا کرد و از آن تاریخ تا ۱۷ اگست ۱۹۸۸=۲۶ اسد ۱۳۶۷ ش رهبری ملت پاکستان را بعهده داشت .

جنرال محمد ضیاء الحق این مرد مومن و خیراندیش تقریباً یکماه بعد از کسب قدرت بتاريخ ۱۸ میزان = ۱۰ اکتوبر ۱۹۷۷ به افغانستان سفر کرد و پس از دیدار و مذاکره با محمد داود به کشورش بازگشت . گرچه هیچگونه اعلامیه رسمی در زمینه انتشار نیافت ، مع هذا موصوف در این سفر دعوت نامه حکومت پاکستان را خدمت محمد داود تقدیم کرد و از وی خواست تا به این کشور مسافرت کند .

محمد داود بعد از مسافرت به کشورهای مختلف در اواخر سال ۱۳۵۶ ش ، بتاريخ ۱۳ حوت از طریق هند وارد پاکستان شد و از طرف مردم و حکومت آن کشور با گرمی و محبت فوق العاده پذیرائی گردید . او در این سفر با فضل الهی چودری رئیس جمهور ، جنرال محمد ضیاء الحق رئیس حکومت نظامی ، روسای سه گانه اردو ، رهبران سیاسی و مذهبی پاکستان دیدار و مذاکره نمود .

همچنان موصوف در اجتماع بزرگی از شهریان لاهور اشتراک ورزید و ضمن اشاره به پیوند های تاریخی و معنوی بین دو کشور اظهار امیدواری کرد تا این پیوندها و روابط هرچه بیشتر مستحکم تر گردد .

جنرال محمد ضیاء الحق در دعوتی که به افتخار محمد داود ، در مهمان خانه دولتی راولپندی ترتیب داده بود گفت:

((اگر در ظرف سی سال گذشته بین پاکستان و افغانستان ناملاهیات و کشیدگی وجود داشت ، اینها نتیجه سیاست همان وقت بود . از آنجائی که در این سیاست ها تغییر وارد شده اوضاع شکل نورمال بخود گرفت ، هر دو کشور پیوسته راه مذاکره را در پیش گرفت تا فضای مساعد بوجود آورند .))

محمد داود به جواب ایشان فرمودند

((مسافرت کوتاه و مختصر شما به کشور من و مذاکرات دوستانه و صمیمانه ما پیرامون علایق دو کشور و مخصوصاً روی آن اختلاف سیاسی که متأسفانه در این سی سال اخیر ابرهای شک و تردید را بین مردمان و حکومت دو کشور بوجود آورده بود نهایت مفید و مثمر بوده و امروز کمال مسرت دارم اظهار نمایم که تجدید آن مذاکرات یک فصل جدید حسن نیت بهتر و تفاهم بیشتر را میسر گردانیده است .))

همچنان وی قبل از حرکت بسوی افغانستان در یک مصاحبه مطبوعاتی شرکت کرد و طی بیانیه ای گفت:

((. . . مذاکرات بین جنرال ضیاء الحق و من در یک فضای صمیمیت ، برادری و کمال دوستی صورت گرفت و باتمام صمیمیت میتوانم بشما بگویم که ماموفق شدیم تا قدم دیگری در راه بهبود تشدید روابط بین دو کشور برداریم . یقین داریم که نتایج این مذاکرات به منفعت افغانستان و پاکستان ثابت شده و بمفاد مردمان هر دو کشور خواهد بود . مانقاط نظر یکدیگر را

کاملاً درک کردیم و مشاهده نمودیم که تا چه حد آینده مشترکی باهم داریم .
 ما کاملاً واقف هستیم که در این جهان پر آشوب دوستی و برادری ما یکی از شرایط
 پیشرفت و سعادت دو کشور می باشد . امیدوارم همه شک و بیم و سوءظن ها برطرف
 گردد و در قلوب مردمان افغانستان و پاکستان کدورتی باقی نماند تا ما را دیگر از هم دورنگه
 دارد . مردم افغانستان عقیده راسخ دارند که پیشرفت و سعادت پاکستان پیشرفت
 و سعادت مردم افغانستان است و عقیده دارم که عین همین احساسات نزد مردم پاکستان
 در برابر مردم افغانستان نیز موجود می باشد و ایشان هم مردم افغانستان را دوستان
 و برادران نزدیک خود میدانند . بیمارگاه خداوند دعا می کنم روزی فرارسد که
 کوچکترین شک و تردید بر روابط بین پاکستان و افغانستان سایه نه افگند .

با استفاده از موقع از جلالتهاب رئیس جمهور پاکستان و همچنان جلالتهاب جنرال
 ضیاءالحق رسماً دعوت می نمایم تا در یک فرصت مساعد از افغانستان بازدید رسمی و دوستانه
 بعمل آورند . امیدوارم بتوانیم روابط خود را در ساحات اقتصادی ، تجارت و فرهنگ توسعه
 بخشیم و توقع دارم توسعه روابط مادر این ساحات به منفعت کشورها و مردمان ما باشد .))
**محمد داود برخلاف عادات و شعار همیشگی اش دیگر نه در پاکستان و نه در
 افغانستان ، از « پشتونستان» نام نبرد و در برابر این سوال که: «آیا اختلاف سیاسی بین
 افغانستان و پاکستان در مذاکرات شما مطرح گردید یا خیر؟ اگر مطرح شد چه اهمیتی در
 مذاکرات کسب کرد؟» اظهار داشت که:**

((چنانکه قبلاً گفته ام ما همه موضوعات را مورد بحث قرار دادیم و امیدواریم که باگذشت
 زمان هر چیزی بجای درست خود قرار گیرد (۱))

در این سفر دو طرف به همکاری های اقتصادی ، تجاری و فرهنگی تاکید کردند و
 موافقت بعمل آمد تا امکانات و نحوه عملکرد این همکاری ها بوسیله یک هیئت مشترک
 ارزیابی و مشخص گردد .

از حرف ها ، بیانه ها و مصاحبه های محمد داود بخوبی پیدا بود که واقعاً میخواست
 با پاکستان دست دوستی دراز کند و به آنچه درسی سال مانع این امر بود خط بطلان
 کشد . لیکن جانیان کرملن نزدیکی و بهبود روابط بین این دو کشور همسایه و مسلمان را
 خلاف منافع استعماری خود می انگاشتند و برای نابودی محمد داود توطئه می چیدند .
 موصوف در پایان سفرش به پاکستان از طریق تورخم وارد جلال آباد گردید و در میان
 انبوهی از مردم که برای پذیرائی و شنیدن حرفهای او گرد آمده بودند ، سخن رانی نمود و

۱ - درباره مسافرت محمد داود خان به پاکستان و حرف هائی که در این باره نقل شد ، رجوع شود به: روزنامه انیس ، شماره

مشی حکومتش را به اساس اندیشه و مفکوره ای وانمود ساخت که با «ناسیونالیزم» افغانی توافق داشته باشد .

به این ترتیب او بار دیگر بر افکار وارداتی والهام پذیری از خارج انگشت نهاد و بمردم هشدار داد تا تلقینات منفی را از این و آن نپذیرند . وی این حرفه‌ها را هنگامی ایراد فرمود که اجیران مسکو در سرتا سر افغانستان به شدت فعالیت داشتند و بسیاری از ذهنیت هارا مسموم کرده بودند .

موصوف در این سفر از لغمان و کنرها نیز دیدن کرد ، اما در هر دو جا با سردی مواجه شد و تعداد ماموران امنیتی بیشتر از استقبال کنندگان بود . علت سردی مردم در برابر محمد داود سوابق دیرینه داشت و یک سلسله مسایل دیگر نیز مانند قتل و گرفتاری جنرال خان محمد خان ، دگروال زرغون شاه و تعداد زیادی از علما و افراد مسلمان آن ولایت ، به درد و داغ ایشان افزوده بود .

رویدادهای داخلی در سال ۱۳۵۶ ش

بتاریخ دهم حمل سنگ تهداب دستگاه تلویزیون در کابل گذاشته شد و اعلام گردید که تا اخیر همان سال تکمیل خواهد شد . گرچه پروژه مذکور در سالهای قبل طرح و درباره ساختن آن بافرانسوی ها و جاپانی ها مذاکراتی انجام شده بود ، مع هذا قرعه بنام محمد داود خان زده شد و هرگاه در آینده از این دستگاه استفاده مثبت شود ، ابتکار و افتخارش از آن وی خواهد بود .

محمد داود بدانگونه که میخواست سیاست های خارجی اش تعادل یابد و از اتکاء به اینطرف یا آنطرف خودداری کند ، خواستار آن بود تا در اداره و سیاست داخلی نیز بمیانہ روی گراید و بقول خودش از افراط و تفریط دوری جوید . روی این منظور در ماههای اول سال ۱۳۵۶ ش به تصفیہ کمونستان پرداخت و در قدم اول حسن شرق ، فیض محمد وزیری و پاچا گل را از کابینه عزل و به سفارت خانه های افغانی در خارج منصوب نمود و از سوی دیگر با اعلام اساسنامه حزبی « انقلاب ملی » در رادیو و جراید که بتاریخ ۲۵ سرطان صورت گرفت ره هرگونه فعالیت های سیاسی را بروی دیگران مسدود ساخت .

گرچه این حرکت از سال ۱۳۵۵ ش عملاً در جامعه بمشاهده می رسید و بعضی از اطرافیان محمد داود مردم را به حزب مذکور دعوت می نمودند ، اما بعد از انفاذ اساسنامه اش دعوت و گزینش افراد آشکارا آغاز گردید و سیستم یک حزبی که محمد داود سالها در اشتیاق آن بود ، بمرحله تطبیق قرار گرفت .

وی در نظر داشت تا اکثر افرادی را که بزعم او سالم و بیطرف بودند، در حزب خود بکشاند و بدین ترتیب قدرت و نفوذ خود را در بین اقشار مختلف جامعه بگسترده. لیکن آنانی که در سطح رهبری حزب قرار داشتند و یا از همکاران و معتمدان نزدیک به محمد داود محسوب می شدند، دارای رسوخ و اعتباری در جامعه نبودند و شخص محمد داود نیز فرصت جلب رضایت مردم را از دست داده بود و تمام اقداماتش ولو معقول هم می بود به شک و تردید مواجه می شد.

بنابر این حزب «انقلاب ملی» از طرف اکثریت مردم باسردی و بی میلی مواجه گردید و جز تعداد محدودی از عناصر قدرت طلب و ارادتمندان محمد داود کسی ازان استقبال نکرد.

باند های خلق و پرچم نیز که بعلت استخراج یاران شان از کابینه ناراحت بودند، در برابر این حزب، جبهه گیری کردند و از بیم آنکه مبادا مردم به آنسو بسیج شوند و بساط شان درهم نوردد، به فعالیت های تخریبی و حزبی خود در گوشه و کنار افزودند.

متأسفانه رفقای حزبی محمد داود که اغلب بخاطر جاه و مقام بدور او جمع شده بودند و نه روی یک مفکوره و هدف مشخص و مشترک، اصلاً جرئت رویارویی و مبارزه باخلق و پرچم رانداشتند و هیچگونه کاری جهت جلوگیری از نفوذ و خنثی کردن فعالیت های آنان انجام ندادند و در نتیجه اوضاع بشکلی درآمد که بعضی از محمد زائی ها و افراد آگاه کم کم بار سفر می بستند و از کشور خارج می شدند. اکثر مردم بشمول نزدیکان محمد داود به این عقیده بودند که او خود و کشور را در دام روس ها انداخت و دیر یا زود افغانستان را ازدهای سرخ خواهد بلیعد.

محمد داود در میان امواجی از اتهامات، نگرانی ها و بیم و امید بتاریخ ۵ عقرب مطابق ۲۷ اکتوبر شورای عالی قوای مسلح را تاسیس کرد و بدنبال آن در ۱۵ عقرب مطابق ۷ نومبر ۱۹۷۷م اعضای کمیته اجرائیه حزب خود را از طریق رادیو اعلان نمود و به این اساس هر نوع فعالیت دیگر را خارج از حزب خود ممنوع قرارداد.

قتل علی احمد خرم وزیر پلان

در صفحات قبل جای جای اشاره کردیم که محمد داود خان و بعضی از اعضای کابینه اش من جمله علی احمد خرم وزیر پلان در سال های اخیر جمهوری محمد داود خان به این نتیجه رسیده بودند که روس ها در همکاری خود با افغانستان خیانت کرده اند و تمام پروژه ها و قراردادهای این کشور خاینانه و به ضرر افغانستان بوده است. بنابراین سعی می کردند تا تدریجاً از ادامه همکاری های روس ها در پروژه های انکشافی افغانستان و قرارداد

با این کشور تدریجاً کاهش بعمل آید و بجای آن از همکاری و تجارب سایر کشورها استفاده شود. روس ها که مسلماً از تصمیمات دولت اطلاع داشتند سه ماه قبل از قتل خرم، وزیر جیالوجی و پوزانوف سفیر خود را در کابل نزد وی فرستادند تا آمادگی روس را در همکاری بیشتر به افغانستان و بخصوص در پروژه های تمدید خط آهن و استخراج مس عینک، به اطلاع برسانند و قراردادهای تازه ای به امضاء رسانند. لیکن خرم به اساس فیصله قبلی دولت در مذاکرات سردی و بی میلی نشان داد و پیشنهادات هیئت روسی را قاطعانه رد کرد و ایشان باخشم و سرافکنندگی مجلس را ترک گفتند.

حدود سه ماه بعد بتاريخ ۲۵ عقرب ۱۳۵۶ = نومبر ۱۹۷۷ در حالی که خرم مشغول مذاکره با هیئت جاپانی بود، مردناشناسی وارد اطاق او شد و باتفنگچه تهدیدش کرد که وی را در موتر خود نزد محمد داود خان برد، و به این ترتیب خرم را تادرب خروجی وزارت برد و در آنجا بقتل رسانید. فردای آن اعلان شد که قاتل در سید نور محمد شاه میته گرفتار گردیده و تحقیقات جریان دارد.

بتاریخ ۲۵ قوس خبری به این مضمون در رادیو و جراید پخش گردید که: «مرجان ولد غلام سخی ساکن ولسوالی شیوه ننگرهار بایکدسته دیگر از مرتجعین در قتل وزیر پلان دست داشته و میخواستند با استفاده از موتر وی بداخل ارگ جمهوری رفته و رئیس جمهور را نیز بقتل رسانند و اینک به گناه خود اعتراف کرده اند» (۱)

قاتل در اولین پرسش خود را مسلمان و انگیزه قتل خرم را «انقلاب اسلامی» نامید و در یکی از محاکم ولایت کابل که ریاست آنرا آقای عبدالسمع ژوند به عهده داشت محاکمه شد و صریحاً بجرم خویش اعتراف نمود. اما رئیس محکمه جزای اعدام او را به حبس ابد تعدیل کرد و زندانی شد و در عفو عمومی دوره کمونستان از زندان رها گردید. اما مرجان قاتل، مسلمان نبود و چنانکه در جریان تحقیق به اثبات رسید وی یکی از ملحدان خدا شناس و خلقی سرسختی بود که در ولایت قندز شغل معلمی داشت و دستگاه کی.جی.بی و شبکه های همکاری از همانجا او را استخدام کرده و برای انجام چنین جنایتی تربیه و آماده ساخته بودند. اینک او در جریان تحقیق خود را مسلمان و عملش را «انقلاب اسلامی» نامید، طرح قبلی و دستور حساب شده ای بود تا از یکطرف اذهان عامه را از اصل ماجرا منحرف سازند و از جانب دیگر حس کین توزی محمد داود را علیه نهضت اسلامی کشور تحریک نمایند. چنانچه اوهم آنرا باور کرده بود و در یکی از بیانات خود نهضت اسلامی کشور را که در داخل و خارج فعالیت می کرد، مسوول آن فاجعه وانمود

ساخت • وهرگز گمان نداشت که سراین نخ برپایه های کرملن بسته است •
 آری! روس ها و شبکه های روسی در تاریخ از این فجایع و جنایات بسیار کرده اند ،
 و این بعهده ملت ها است تا در برابر مکاید ایشان بیدار باشند و از این جانیان وحشی و مکار
 دوری جویند •

سال ۱۳۵۷ خورشیدی یا

پایان کار محمد داود خان

محمد داود در سال های اخیر جمهوری خود درک کرده بود که ادامه دوستی یک
 جانبه و انحصاری با روس ها و مجال دادن به افراد و عناصر وابسته به مسکو در ادارات
 دولتی و نظامی ، نه تنها شک و تردید جهانیان را نسبت به او و رژیمش فزونی می بخشید ،
 بلکه خطراتی را نیز در کمین داشت • لذا در صدد بود تا با اکثر زعمای جهان ، بخصوص
 ممالک اسلامی دیدار و تبادل افکار نماید و با بدست آوردن اعتماد ایشان و جلب حمایت
 و معاونت این کشور ها خود را از گودالی که تا دو گوش دران فرو رفته بود بیرون کشد •
 به اساس این مفکوره و تصمیم بتاريخ ۱۳ حمل = دوم اپریل ۱۹۷۸ در راس هیئتی
 عازم عربستان سعودی شد و بخت یاری اش کرد تا در آخرین روزهای عمر بار دیگر به آستان
 بوسی کعبه مشرف گردد و طلب غفران نماید •

سفر او به کشور سعودی خیلی موفقانه بود و پس از مذاکرات مفصلی که باشاه آن
 کشور انجام داد کمک های زیادی برایش وعده داده شد • او از آنجا به کویت رفت
 و مذاکراتی را پیرامون تقویت و انکشاف روابط و همکاری بین دو کشور با امیر کویت
 انجام داد و از آنجا رهسپار قاهره شد •

دیدار و صحبت با محمد انور السادات رئیس جمهور آن کشور از هر جهت برای
 محمد داود آموزنده بود و چنانچه بعداً توسط همراهان وی افشاء گردید ، رئیس جمهور مصر
 در تمام مذاکراتش محمد داود را از تجارب خویش و ملت مصر مبنی بر دوستی و اعتماد با
 روس ها و ضررهائی که به آن کشور وارد شده بود آگاه ساخت و بوی گوشزد کرد تا هرچه
 زود تر دست و آستین برزند و خطری را که در فرجام بوسیله روس ها متوجه او و افغانستان
 خواهد بود از میان بردارد •

مسافرت محمد داود به کشور های یاد شده واقعاً نتایج مثبت داشت • او در همه
 جابه ضرورت اتحاد و همکاری بین کشور های مسلمان تاکید کرد و توسعه روابط تجاری

و فرهنگی آنان را خواستار گردید و در پایان سفر از محمد انورالسادات دعوت کرد تا بکابل مسافرت کند .

در اثر این مسافرت و تحولی که در ذهن و فکر محمد داود فراهم آمده بود ، در نظر داشت تا برای نجات خود و کشور به اقدامات مقتضی دست یازد و در امور ملکی و نظامی تغییرات مهم و بنیادی بوجود آورد . اما روس های خاین و جنایت پیشه که از تمام جریانات و قصد و نیت محمد داود بخوبی آگاه بودند ، او را امان ندادند و از ترس اینکه وی نیز چون سادات عمل مشابهی را در برابر ایشان انجام نهد ، (۱) برنامه کودتای خود را در افغانستان به جلو انداختند و تقریباً ۲۰ روز بعد از سفر او به مصر کودتا کردند .

بتاریخ ۲۱ حمل = دهم اپریل موافقت نامه مرحله دوم پروژه آبیاری «کندهز - خان آباد» بین نماینده بانک جهانی و سفیر افغانستان در واشنگتن به امضاء رسید . این مهم ترین پروژه ای بود که کار آن به کارشناسان غیر روسی سپرده می شد و اراده آزاد محمد داود را تمثیل می کرد .

روس ها برای اینکه محمد داود را اغفال کرده باشند ، برخلاف روش های قبلی خود ، نسبت به این تصمیم ظاهراً عکس العمل نشان ندادند . ولی در خفا دندان به دندان می زدند و مشغول طرح سرنگونی محمد داود بودند .

در همین ماه (حمل) بانک انکشاف اسلامی و همچنان کشورهای کانادا و دنمارک نیز کمکهای در اختیار افغانستان قرار دادند که از نظر مالی دولت را فوق العاده یاری میکرد .

تلاش برای اعمار یک دستگاه مخابره بین المللی زمینی (تیلیفون، تلکس تیلیگراف) و همچنین تبادل برنامه های تلویزیون از طریق اقمار مصنوعی ، با دیگر ممالک در حمل و آغاز ثور سال ۱۳۵۷ ش به شدت ادامه داشت ، و اما روس ها نگذاشتند و پیش از آنکه محمد داود نقشه هایش را بمرحله اجرا در آورد ، او را از بین بردند .

۱ - روس ها آنگونه که محمد داود را بدام افگندند و سرانجام هستی و آزادی ملت افغانستان را قربانی منافع استثماری و هوس های استعماری خود کردند ، در مصر نیز جمال عبدالناصر را فریفتند و با استفاده از مجبوریات ها و مشکلات اوصد ها روسی و سیلی از سلاح های کهنه و از کار افتاده خود را به آن کشور گسیل داشتند و پیکر ملت مصر را در زیر بار قرضه های خود خم کردند .

بالاخره باگذشت زمان و حوادثی که اتفاق افتاد ، مصری ها درک کردند که روس ها برای شان خیانت می کنند و علاوه بر همکاری بادشمنان مصر وور شکست ساختن اقتصاد آن کشور قصد دارند تا آنجا را بحیث یک پایگاه سیاسی ، فکری و نظامی خود در آورند و پایه های عقیده وی و سنتی ملت مصر را درهم شکنند .

سادات روی این شناخت و تجربه باایمان و شهامتی که داشت تقریباً بیست هزار مشاور روسی را در سال ۱۹۷۲م از مصر اخراج کرد و در سال ۱۹۷۶م قرارداد دوستی روس و مصر را نیز ملغی قرارداد و پس از حمله روس ها به افغانستان روابط دیپلماسی و سیاسی خود را بامسکو قطع نمود .

نگاهی به عقب و آمادگی برای کودتا

بدانگونه که در جریان مباحث گذشته اشاره کردیم، محمد داود خان در اثر هشدار و مشوره های بعضی از افراد خانواده اش و کشورهای خیر خواه افغانستان و نیز راپورهای که از فعالیت های تخریبی کمونست ها بگوش او میرسید، مدت ها قبل عده ای از آنان را بشمول دگروال عبدالقادر از ادارت نظامی و مقامات فرماندهی برکنار کرده بود. ولی این اقدام آنطور که انتظار میرفت عملی نشد و افسران زیادی چون اسلم «وطن جار» و امثال آن در قطعات مختلف و حساس اردو بشمول قوای زره دار، هوائی، و توبچی قرغه باقی ماندند و آنانی هم که قبلاً دست شان از کارگرفته شده بود، در اثر فشار مستقیم و غیر مستقیم روس ها و پادرمیانی و پایمردی رسولی وزیر دفاع، سه ماه قبل از شروع کودتایبار دیگر بوظایف خود برگشتند و مقامات حساس را اشغال کردند. چنانچه عبدالقادر که بعلت اختلاس در مسلخ از کار برکنار شده بود، بار دیگر قرب و منزلت یافت و بحیث رئیس ارکان قوای هوائی مقرر گردید و او بود که کودتای ناکام و شکست خورده ۷ ثور کمونست ها را براه انداخت و محمد داود را از پادر آورد.

این تحول و برگشت و راه یابی و مقرری مجدد کمونستان در اردو، سوال ها و تبصره های گوناگونی در جامعه ایجاد کرد و چنان شایع شد که در این رابطه لک ها افغانی رشوه ستانی شده و وزیر دفاع، محمد داود را در تقرر عبدالقادر و رفقای دیگر شان، اغفال کرده است.

البته واقعیت امر را خدا میداند، اما آنچه اتفاق افتاد و کمونستان بار دیگر در اردو راه یافتند، یک عمل عادی و تصادفی نبود و معلوم می شد که روی پلان و هدف بزرگی اتکاء دارد.

اصولاً نظم و اداره و دسپلینی که وزارت دفاع افغانستان بران نیاز داشت، از میان رفته بود و «رسولی» توانائی آنرا نداشت که قطعات مختلف اردو را اداره، تفتیش و پاکسازی کند و فکر چنان کاری هم در خاطر شان نمی گنجید. بنابراین روس ها و ایادی شان کاملاً اطمینان داشتند که قیام آنها بامقاومت رو برو نخواهد شد و پیروزی شان حتمی است.

در جریان آن نابسامانی ها و در محیطی آکنده از خود کامگی ها لگام گسیختگی ها و از هم پاشیدگی ها، مقدمات کودتای ضد محمد داود آهسته آهسته فراهم می شد و کار بجائی رسیده بود که روس ها و گماشته های شان در جستجوی فرصت و بهانه بودند تا انگیزه ای را خلق کنند و عملاً دست بکار شوند. چنانچه خود اعتراف مینمایند که:

((۰۰۰ از این به بعد رفیق نور محمد تره کی و رفیق حفیظ الله امین مترصد فرصت بودند تا برای قیام انقلابی انگیزه ای میسر شود)) (۱) آری! این انگیزه را هم روس ها به سرعت زمینه سازی و فراهم کردند و بایک تیر دو شکار نمودند . بدین معنی که میر اکبر خیبر یکی از رقبای سر سخت تره کی و یکتن از سران باند پرچم را شام ۲۸ حمل ۱۳۵۷ ش در عقب مطبعه دولتی توسط پولیس کی . جی . بی . بقتل رسانیدند و آنرا به دولت نسبت دادند . جسد وی بتاریخ ۳۰ حمل توسط کمونستان و طرفداران شان توأم باشعار ها و زمزمه های دسته جمعی و مرموز از مقابل ارگ جمهوری انتقال داده شد و در عقب بالای حصار کابل دفن گردید . عده ای از پرچمیان و خلقیان برفراز قبر او بیانیه های تند و آتشینی ایراد کردند و هرچه دل شان خواست به دولت گفتند و اعلام داشتند که خون وی بی انتقام نخواهند ماند .

گرچه روس ها و ایادی شان از همان لحظات اول دولت را در قتل «خیبر» متهم کردند و تبلیغات وسیعی را براه انداختند ، اما ناظران امور بخوبی میدانستند که او بوسیله ماموران کی . جی . بی کشته شده است . زیرا آنطور که خود پرچمی ها و خلقی ها می گفتند ، میر اکبر خیبر در عین گرایش شدید به کمونیزم وایدیولوژی منفورلینن و مارکس ، روحیه ناسیونالستی داشت و میخواست با استقرار نظام کمونیزم در افغانستان استقلال عمل نیز از آن خود ایشان باشد و این احساس چیزی بود که روس ها آنرا منافی بامنافع آینده خویش می دانستند و طبیعتاً با آن مخالف بودند . لذا خواستند تا از یکطرف باقتل واز بین بردن او موانع آینده را از مسیر خود دورسازند واز جانب دیگر بهانه و دستاویزی برای برپائی قیام و کودتا داشته باشند .

آغاز کودتا و سرنگونی محمد داود

دسیسه قتل خیبر و بیانیه ها و شعارهایی که در حین مراسم تدفین او بوسیله کمونستان صورت گرفت ، محمد داود را واداشت تا دست به اقدامات عاجل زند و سران پرچم و خلق را از بین ببرد . روی این هدف روز چهارشنبه ۶ ثور ۱۳۵۷ ش عده ای از آنان بشمول تره کی ، ببرک واناھیتا گرفتار و زندانی گردیدند و شام همان روز رادیو کابل از کشف یک توطئه ضد دولتی خبر داد و گفته شد که در این رابطه تعدادی از گروهک های ضد اسلامی باز داشت و تحت باز پرس قانونی قرار گرفته اند .

محمد داود فکر می کرد که با از بین بردن تره کی و ببرک و تنی چند از یاران دیگر شان ، گلیم کمونستان را درهم می پیچد و خود و مملکت را از شر شان نجات میدهد . ولی هرگز متوجه نشده بود که این جرثومه های فساد ، در اردو ریشه دوانیده اند و باید قبل از

هر اقدام و حرکتی آنان را پاک سازی می کرد . بنابراین در اولین دقایق گرفتای سران پرچم و خلق ، روس ها نیز وارد عمل شدند و تمام افسرانی را که برای دگرگونی نظام در اردوی افغانستان تربیت و جذب کرده بودند ، به انقلاب فراخواندند .

افسران کمونست من جمله اسلم وطن جار ، قادر ، و امثالهم بادیافت این دستور فوراً با «رسولی» وزیر دفاع تماس گرفتند و به بهانه اینکه فردا تظاهرات ضد دولتی صورت می گیرد و باید قطعات زرهدار جهت حفظ نظم و امنیت و سرکوبی تظاهرات پرچم و خلق آمادگی قبلی داشته باشند ، افراد تحت اداره خود را امر آماده باش دادند . وزیر دفاع حرفهای آنان را باور کرد و به این گمان که همه ایشان ازیاران و رفقای کودتای اویند و با محمد داود قول وفاداری داده اند ، تمام مسوولیت ها ، خطرات احتمالی و عواقب کار را فراموش نمود و در نتیجه افراد و افسران کمونست آزاد و بی تشویش خود را جمع و جور کردند و برای حرکت و قیام علیه محمد داود آماده شدند .

ساعت ۹ صبح پنجشنبه هفتم ثور دستور کودتا صادر شد و اسلم وطن جار (کسی که محمد داود ۳ ماه قبل یکصد هزار افغانی او را بخشیده بود) با چندین دستگاه تانک از قوای چهار زرهدار بسوی شهر حرکت نمود . نیم ساعت بعد آن مخابره تیلیفونی وزارت دفاع باقوای زرهدار قطع گردید و ساعت یازده ونیم قبل از ظهر تانک های کودتاجیان قصر ریاست جمهوری را در محاصره خود در آوردند .

محمد داود و کابینه اش بی تشویش و فارغ البال در قصر ریاست جمهوری سرگرم جلسه بودند و درباره مجازات رهبران خلق و پرچم تصمیم می گرفتند که ناگاه تانک ها به گلوله باری شروع کردند و قصر ریاست جمهوری را به لرزه در آوردند . تکان ارگ و صدای گلوله های تانک اعضای کابینه را هم به شدت تکان داد و اغلب بلادرنگ ازراه دروازه دیگر قصر خارج شده و به ادارات خود رفتند .

عبدالقدیر نورستانی وزیر داخله از دفتر کار محمد داود تیلیفونی به «نورگل» سرمامور پولیس هدایت داد تا تیره کی ، بپرک وسایر کمونستانی را که در ولایت کابل زندانی بودند ، فوراً بقتل رساند . اما او درانجام این کار تعلل ورزید و قضیه را با عبدالحکیم خان والی کابل درمیان گذاشت ، والی کابل بعدراینکه سند دردست نیست و بدستور شفاهی نمیتواند عمل کند ، کشتن آنان را به تعویق افکند و این امر باعث گردید تا ایشان نجات یابند و ملت افغانستان را در خاک و خون کشند .

وزیر داخله برای مقابله با کمونستان وازبین بردن سران ایشان قصر ریاست جمهوری ، را ترک گفت ولی در جنگ خونینی که مقابل بانک ملی بین قوای پولیس و کودتا چیان اتفاق افتاد ، شدیداً زخمی گردید و در شفاخانه «چهار صد بستر» جان سپرد .

رسولی وزیر دفاع که از غفلت و بی پروائی خود سراسیمه شده بود ، همراه با جنرال عبدالعزیز رئیس ارکان حرب (= لوی درستیز) وزارت دفاع به قرغه رفت و به افسران این فرقه دستور داد تا قوای خود را جهت سرکوبی کودتاچیان بطرف شهر کابل حرکت دهند . اما پس از برگشت او این امر بوسیله یک افسر خلقی خنثی گردید و بجای اینکه قطعه مذکور بحمايت از محمد داود بسیج شود ، علیه او به فعالیت پرداخت .

همچنان وزیر دفاع بدلیل آنکه اطمینانی به قوای هوایی کابل و بگرام نداشت از نیروی هوایی سبزواری (شیندند) خواست تا به کمک محمد داود خان وارد عمل شود . ولی این طیارات بعزت بعد مسافه نمیتوانستند بیش از ده دقیقه در فضای کابل باقی بمانند و دوست را از دشمن تفکیک کنند . لذا کاری بطرفداری محمد داود عملاً انجام نیافت و بالاخره رسولی و رئیس ارکان حرب او نیز در جریان این تپ و تلاش بدست کمونستان افتادند و کشته شدند .

اما گارد جمهوری در کمال شجاعت و مردانگی بمقابله برخاست و نایره جنگ در اطراف قصر ریاست جمهوری به شدت شعله ور گردید . بیش از دو صد تانک در این معرکه اشتراک داشت که تعدادی از آنها در اثر اصابت مرمی توپ و ماشیندار افراد گارد به آتش کشیده شد .

محمد داود فرماندهی عملیات افراد گارد را که تقریباً دو هزار نفر بود شخصاً بعهده گرفت و پس از چهار ساعت جنگ و پیکار با کودتاچیان ، ایشان را مجبور ساخت تا عقب نشینی کنند . لیکن قبل از فرار تانک ها ، عبدالقادر رئیس ارکان قوای هوایی از پایگاه خواجه رواش سوار هلیکوپتر گردید و خود را بمیدان هوایی بگرام رسانید و به پیلوت های خلقی و پرچمی که منتظر چنین روزی بودند دستور داد تا فوراً کاخ ریاست جمهوری را تحت بمبارد مان قرار دهند .

هوا پیماهای "SU-7" که بعضاً بوسیله پیلوت های روسی هدایت می شدند باتوپ های ۲۰ ملی متری وراکت های هوا بزمین کاخ ریاست جمهوری را زهر آتش گرفتند و این امر موجب گردید تا قوای زمینی از باز گشت و فرار ، خود داری کند و بسوی هدف پیشروی نماید . دستگاہهای خود کار (اتوماتیک) دفاع زمین به هوا ، در اولین ساعات حمله هوا پیماها از کار افتادند و قوای گارد بیش از پیش به مشکل مواجه گردید . مع هذا جنگ و خونریزی در حومه کاخ جمهوری ، وزارت دفاع و اطراف رادیو کابل به شدت ادامه یافت و هوا خواهان محمد داود سرسختانه مقاومت میکردند .

صحنه دلخراش و عجیبی بود ، هیچکس نمیدانست عامل این زدو خورد کیست؟

شخص محمد داود خان هم آنطور که شاهدان عینی حکایت می کردند، در لحظات اول از

افراد و ماهیت کودتاجیان اطلاعی نداشت ، ولی بعداً از قادر و اسلم و بطور کلی از اقدام کمونستان و چگونگی کودتا آگاه گردید ، وانگاه مرمی های توپ را خود بدست خویش به سپاهیان می داد و می گفت:

((فرزندانم بزنند که جنگ روس و افغانستان است)) . اما دیگر دیر شده بود و فرصت از دست رفته بر نمی گشت .

در حوالی ظهر قوای توپچی و راکت انداز «قرغه» بطرفداری از کودتاجیان برخاست و در مقابل عبدالعلی وردک رئیس ارکان حرب قوایمرکز به فرقه هفتم «ریشخور» رفت و عساکر این فرقه و مهتاب قلعه را بدفاع از محمد داود و مقابله با کودتاجیان بسوی کابل سوق داد . لیکن این قوا نیز در حصه «گذرگاه» مورد حملات هوائی و زمینی قرار گرفت و از پیشروی بداخل شهر باز ماند . گرچه دو طیاره را سقوط دادند اما بعبت شدت بمباردمان ، اندیشه تلفات مردم شهر واز بین رفتن خانه ها و منازل و نیز حملات شدید و متواتر قوای توپچی و راکت انداز «قرغه» مجبور به عقب نشینی شدند و در نتیجه کمکی به محمد داود خان نرسید و شخص عبدالعلی وردک و چند افسر عالی رتبه دیگر هم در این کار زار به شهادت رسیدند .

فرقه عسکری جلال آباد نیز تحت قیادت و فرماندهی جنرال محمد یونس خان قوماندان آن فرقه بطرفداری از محمد داود قیام کرد و پس از کشتن افسران کمونست در خود فرقه ، بسوی کابل حرکت نمود . لیکن گماشتگان روس وزره پوش های شان در حصه «سروبی» جلو آنان را گرفتند و در برخوردی که بین دو طرف واقع شد جنرال محمد یونس خان به شهادت رسید و دیگران عقب نشینی کردند .

شام همان روز رادیو افغانستان به تصرف کمونستان درآمد و برنامه های عادی آن قطع گردید . همزمان با آن وزارت داخله و ولایت کابل نیز بدست ایشان افتاد و تره کی ورفقاییش بوسلیه یاران کودتاجی شان از زندان رها گردیدند و بمیدان هوائی خواجه رواش برده شدند تا در صورت شکست و ناکامی به مسکو انتقال یابند . حفیظ الله امین هم که صبح آنروز توسط قوای امنیتی دستگیر و زندانی شده بود ، آزاد گردید و به جمع دیگران پیوست .

باوجود این پیروزی و پخش اعلامیه ها و شعارها از رادیو ، بازهم کمونستان آزاد شده از زندان و پیروان شان اطمینانی به موفقیت خویش نداشتند و اکثراً خواهان آن بودند تا بروسیه انتقال یابند . اما تره کی و ببرک و حفیظ الله امین که قبلاً توسط روس ها در جریان قرارداد شده بودند ، سایرین را دلداری و اطمینان میدادند و پیروزی کودتا را حتمی می انگاشتند .

تقریباً ساعت ۷ شام حفیظ الله امین خود را به رادیو افغانستان رسانید و رهبران نظامی انقلاب را از طریق رادیو بمردم معرفی نمود . سپس عبدالقادر بحرف زدن آغاز کرد و گفت:

((۰۰۰ برای اولین مرتبه در تاریخ افغانستان بقای رژیم خونخوار و فاسد سلسله سلطنتی نادرخانی از بین رفت . تمام قدرت حکومت در دست مردم افغانستان می باشد ، حاکمیت در دست نیروهای مسلح شورای انقلاب است)) بعد از وی اسلم وطن جار ، رشته سخن را بدست گرفت و عین جملات را به پشتو قرائت نمود . باتمام این احوال محمد داود خان و صاحب جان قوماندان گارد ، در کاخ ریاست جمهوری مقاومت می کردند و کمونستان به موفقیت کامل و نهائی شان اطمینان نداشتند .

اما حدود ساعت یک شب طیارات روسی از تاشکند پیرواز آمدند و بعد از سوخت گیری در میدان هوائی بگرام همراه با هلیکوپتر هائی که در نورماه هم میتواند عمل کند ، ارگ جمهوری را مورد حمله قرار دادند . بمباران بی امان هوا پیمها و شلیک توپ های کالیبر ۱۹۰ ملی متری تا ساعت ۴ بامداد پیهم و به شدت ادامه یافت که در نتیجه آن تقریباً یک هزار نفر از افراد گارد به شهادت رسید و بقیه مجبور به تسلیم شدند .

آن شب ، شب هولناک و هراس انگیزی بود . شهریان کابل اغلب در بیداری بسر می بردند و بخاطر کشتار هموطنان ماو فردای مجهولی که ازان بیمناک بودند می گریستند .

طیارات روسی پس از بمباردمان ارگ جمهوری و درهم کوفتن مقاوت گارد ، در میدان هوائی بگرام فرود می آمدند و صبح شنبه نهم ثور ساعت ۹ بوقت کابل جمعاً بگرام را ترک کردند و راهی تاشکند شدند . جریان آمد و شد طیارات روسی و چگونگی بمباردمان آنها برفراز قصر ریاست جمهوری کاملاً آشکار بود و تمام مردم سمت شمال و باشندگان کابل عملیات آنها را بچشم سرمشاهده می کردند .

پسر بزرگ محمد داود که جوان بی آزار و شایسته ای بود ، ساعت ۱۲ همان روز (۷ ثور) به اثر اصابت مرمی درگذشت و خود او بعد از آنهمه پیکار و مقاومت همراه بابرادر ، خانم و خانواده اش ساعت ۷ صبح روز جمعه (۸ ثور) توسط جلادان اجیر و کمونست بقتل رسیدند و نظام چندین ساله افغانستان کلاً زیرو رو گردید . جای تاءسف است که نمک پرورده های محمد داود وارگ شاهی چون عبدالحق علومی و محمد عمر برادرزاده جنرال محمد عارف در این کودتاسهم موثر داشتند .

روز جمعه ۸ ثور قوای «ریشخور» و مهتاب قلعه باردیگر از سمت دارالامان ، سنگ نوشته و بینی حصار بطرف شهر حرکت نمودند تا محمد داود را یاری دهند . ولی این

قواهنوز در نیمه راه بود که خبر قتل محمد داود خان از رادیو و تلویزیون پخش گردید و قوای مذکور مایوس و متاء ثربه پایگاه خود بازگشت .

قوماندانان قطعات مختلف اردو مانند قندهار ، حسین کوت ، هرات ، غزنه ، پکتیا و غیره که خیلی هم مجهز و طرف اعتماد محمد داود بودند کوچکترین حرکتی انجام ندادند و یکی بعد دیگر تسلیم شدند و به این ترتیب در ساعات اول صبح روز جمعه ۸ ثور ۱۳۵۷ ش عملاً قدرت بدست کمونستان افتاد و پرچم کفر و الحاد و بی دینی و استعمار و اسارت برفراز ادارت افغانستان به اهتزاز درآمد و طومارسنت ها و ارزش ها و آزادی و انسانیت درهم نوردید که در مباحث آینده نتایج و اثرات آنرا مفصلاً بیان خواهیم داشت .

خلاصه در این نبرد و پیکار تعداد زیادی از افسران و افراد مسلمان در قطعات مختلف اردو ، بخصوص گارد جمهوری ، فرقه هفتم ، فرقه ننگرها ، مهتاب قلعه ، میدان نظامی خواجه رواش و غیره هنگام اداء رسالت خویش و مقابله باپیشگامان استعمار سرخ جان های عزیز شان را از دست دادند که اسامی آنان در اختیار من نیست . خداوند همه را مغفرت کناد و خاطرات جانبازی شان رازنده نگهداراد !

اشتباهات محمد داود و مساعد شدن زمینه کودتا

محمد داود خان در اثر لجاجت ، خود خواهی ، اتکاء به روس ، موقع دادن به افراد بی مایه و بکار بردن شیوه دکتاتوری و جاسوس پروری - خود و ملت افغانستان را به پرتگاه نابودی کشاند و بدبختی میلیون ها انسان را فراهم نمود . او پس از رسیدن به قدرت که مسلماً بدستکاری روس ها و گماشتگان آنان کسب کرده بود و در برابر ایشان احساس امتنان میکرد ، ناگزیر و بی اختیار ، شورای عالی انقلاب ، کابینه و ادارات فرماندهی اردو را بدست کمونستان شامل در کودتا و کسانی که توسط آنان معرفی می شدند ، سپرد و فکر میکرد روس ها فقط آنهمه اقدامات راجهت بقدرت رسیدن او انجام داده اند ، و وی میتواند ایشان را بمیل خود تاهر زمانی که اراده داشته باشد ، در خدمت خویش نگه دارد . این انگیزه موصوف را واداشت تا خلقی ها و پرچمی هارادر امور سیاسی ، اداری و نظامی تبارز دهد و در تمام بیانیه های خویش ذکر دوستی روس را ورد زبان سازد .

کمونستان هم بااستفاده از این روحیه و فرصت می کوشیدند ذهنیت او را در برابر دیگران و بخصوص افراد چیز فهم ، مسلمان و وطن دوست مسموم سازند و رقبای سیاسی و ایدیولوژی خود را بوسیله او تصفیه و پاکسازی کنند .

متاءسفانه در سال های اول جمهوری توفیق از آن ایشان بود و محمد داود در تحت تاثیر تلقینات منفی کمونستان و گزارش های جعلی دستگاههای جاسوسی اش که آنهم بوسیله باندهای پرچم و خلق طرح و تنظیم می شد ، ده ها انسان منور و مسلمان و کار آگاه

افغانستان را به اتهام «ضد انقلاب»، غریبی بودن، و یاتحت نام وشعار «مرتجع» بقتل رسانید که مرحوم میوندوال، جنرال خان محمد خان و انجنیر حبیب الرحمن جزء این کشته شدگان بودند.

این اقدامات و موضع گیری های منفی علیه مسلمانان و افراد مومن و وطندوست، از حرمت او در اجتماع و بین مردم می کاست و هر روزی که سپری می شد بر حدس و گمان ها می افزود.

بهمین منوال، کشتن و بستن افراد بی گناه، برکنار ساختن افراد مجرب، مسلمان و وطن دوست از اردو، شدت عمل در برابر منورین و اشخاص غیر وابسته به روس، پیاده کردن نظام مالیاتی بسیار ظالمانه و ضد مردمی، کار شکنی در ادارات و خود سری و بی بند و باری در انجام امور، همه از جمله کارهایی بود که کمونستان به نحوی از انحاء در آن دست داشتند و این امر بر نفرت مردم علیه محمد داود می افزود و ازان فاصله می گرفتند. بلاتکلیفی مردم، گنگ بودن اوضاع و نحوه ترکیب نظام و همکاران محمد داود همه را به حیرت و افسردگی کشانیده بود. بحدی که هر پدیده و تحولی را در برابر نابودی او و سقوط نظام ترجیح می دادند، به امید آنکه ازان حالت وا رهند و نفسی براحث کشند.

ره یابی به ارگ جمهوری که حکم حصار آهنین را داشت، اصلاً ممکن نبود و کمونستان او را در وضعی قراردادده بودند که هیچکس نمیتوانست بحضور او باریابد و عرض خود و احوال مملکت را بازگوید. بدین ترتیب هر روزی که می گذشت خشم و عصیان مردم ازدیاد می یافت و کمونستان در راه حصول بمقصد یک گام نزدیک تر می شدند.

همزمان با این تخریبات در جامعه و ادارات فعالیت های گسترده ای را در اردو نیز آغاز کردند و بوسیله کمونستانی که بعد از کودتا در راس ادارت فرماندهی سپاه و مراکز حساس مقرر شده بودند، توانستند آشکارا و سریع نظامیان جوان را جلب کنند و در همه جا ریشه دوانند. آزادی عمل و فعالیت پرچم و خلق در اردو بگونه ای بی پرده و علنی بود که شخص عادی ولی کنجکاو، و ناظر بر اوضاع آنرا بخوبی درک می کرد و شواهدش را به چشم تماشای نمود.

نشرات روسیه بزبان های دری و پشتو، به پیمانه زیاد وارد و توزیع می شد، و وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان که در راس آن بی کفایت ترین شخص (دکتر عبدالرحیم نوین) قرار داشت، هرگز از توزیع کتب روسی جلوگیری نمی کرد.

نوددر صد حکام و مامورین حکومت محلی و علاقه داری ها توسط فیض محمد وزیری، وزیر داخله از اعضای پرچم انتخاب می شد و این افراد وظیفه داشتند در پهلوی سازماندهی و جلب و جذب افراد جدید، عناصر مسلمان و خداپرست و ضد کمونیزم را نیز

تشخیص و شناسائی نمایند .

بیداد گری ها، ویرانگری ها و جور و اذیت مردم بوسیله پرچمیان، شهرها و روستاها را به ماتم کده ای تبدیل کرده بود و مردم درباره محمد داود خان همان می اندیشیدند که بعداً درباره تره کی، حفیظ الله و ببرک می اندیشیدند .

ضعف انتخاب و خوشباوری محمد داود

علت دیگری که محمد داود را از مردم برید و خواسته یاناخواسته بدامن روس و کمونستان انداخت، این بود که وی در تمام دوره های زعامت خود، علی الرغم سخت کوشی هایش از حسن انتخاب برخوردار نبود و افراد واجد فضیلت و شخصیت کمتر در اطراف او دیده می شدند . زیرا او طبیعتاً از اجتماع دوری می جست و مردم را چنانکه بودند نمی شناخت . اغلب افراد توسط دیگران به او معرفی می گردیدند و همینکه با کسی اطمینان و اعتماد می کرد، دیگر همه زشتی ها و معایبش را فراموش می نمود و حرف هیچ فردی را درباره اش نمی شنید . این ضعف و خوشباوری باعث شده بود تا بعضی از همکاران محمد داود، هر بیدادی که از دست و زبان شان ساخته آید برملت مظلوم و محروم افغانستان روا دارند و فریاد از نهادشان برآرند، و مردم هم تمام بی عدالتی ها، جنایات و فساد اداری و اجتماعی را از هر دستی که انجام می شد، از آن محمد داود میدانستند و از او آزرده خاطر می شدند .

متأسفانه این ضعف محمد داود پس از مدت ها تجربه و گذشت زمان بازهم در دوره اخیر زمام داری اش نه تنها بهتر نشد، بلکه بدتر از پیش بود و بهیمن سبب نتوانست ویا نخواست در کابینه و چوکات اداری و سیاسی خود از افراد سالم، آزموده و مجرب و چیز فهم استفاده کند . لذا در انتخاب خویش به عناصری متوسل گردید که نتایجش را دیدیم و آن عبارت بودند از:

اول - کمونستان: تعداد زیاد اعضای کابینه و کادرهای رهبری و اداری محمد داود از کمونستان انتخاب شده بود که قسماً افسران نظامی و عده ای هم افراد ملکی بودند . از جمله نظامیانی که بیش از دیگران نقش داشتند میتوان این اشخاص را نام برد:

دگروال عبدالقادر، جگرن اسلم وطن جار، پاچاگل وفادار، فیض محمد، عبدالحمید محتاط و سرور نورستانی که هر یک از آنان در مراحل اولی وظایف زیر را بعهدہ داشتند: عبدالقادر مدت ها رئیس مسلخ وزارت دفاع ملی بود و میلیون ها افغانی را از آنجا اختلاس و صرف امور حزبی و نیازمندی های باند پرچم می کرد . بهیمن دلیل او را مدتی از کار برکنار کردند ولی دوسه ماه قبل از کودتا بخیث رئیس ارکان قوای هوائی مقرر گردید و از همین جابود که نیروی هوائی را علیه محمد داود بکار انداخت و باعث سرنگونی او

شد .

اسلم وطن جار (وطن غار) قطعاً مستقلى را در قواى زرهدار بعهدہ داشت . در همانجا افسران جوان و بى تجربه و ناآگاه را به پيراهه مى کشيد و آنان را به آئين خویش سازماندهى مى نمود .

فیض محمد در راس امور وزارت داخله قرار داشت و هر روز صدها انسان بیگناه را راهی زندان می کرد و سرنوشت اداری و اجتماعی روستاها و شهرها را در اختیار پرچمیان گذاشته بود .

پاچا گل وزارت سرحدات و محتاط وزارت مخابرات را عهده دار بودند و هر یک بنوبه خویش با استفاده از قدرت و صلاحیتی که داشتند مردم را بسوی خویش جلب می کردند . سرور نورستانی هم قوماندان پر اقتدار قواى چهارم زرهدار بود که خود بارگاهی داشت و کارنامه هائی .

افراد ملکی و کمونست کابینه محمد داود عبارت بودند از : حسن شرق معاون صدارت ، نعمت الله پژواک وزیر معارف ، باختری وزیر زراعت ، خان محمد جلالر وزیر تجارت . البته افرادی هم که بعداً در تغییر و تبدیل اغضای کابینه بجای بعضی از اشخاص یادشده مقرر گردیدند ، از شخصیت و ماهیت مثبتی برخوردار نبودند . مانند عبدالقیوم وردک وزیر معارف محبی وزیر تعلیمات عالی و عبدالقدیر وزیر داخله .

دوم - مسلمانان بی تجربه: دسته دیگر کابینه محمد داود و همکارانی که او جهت اداره کشور انتخاب کرده بود ، گرچه مسلمان بودند و ضد کمونیزم ، اما از تقوی و تجربه کافی برخوردار نبودند و نمیتوانستند کارنی از پیش برند و از نفوذ و رسوخ کمونستان و عناصر تخریب کار و فاسد جلوگیری کنند . نمونه بارز این گروپ رسولی بود که مدت ها وزارت دفاع را به عهده داشت و کمونستان از ضعف اداره و شناخت او سود فراوان بردند که در جایش به آن اشاره خواهیم کرد .

دکتر عبدالمجید و غوث الدین فایق علاوه بر عدم شناخت از مردم و مسایل ، جرأت جلوگیری از کردار کمونستان و اظهار حقایق را در حضور محمد داود خان نداشتند . اگر گاهی هم دل بدریا می زدند و محمد داود را در جریان خرابی اوضاع و اقدامات و فعالیت های کمونستان قرار میدادند ، او در پاسخ ایشان به بالا کشیدن ابروهایش اکتفا می کرد و حرفی بر لب نمی راند ، و همین حرکت کافی بود که حریفان دیگر زبان از گفتار باز دارند .

وحید عبدالله که محمد داود او را عهده دار وزارت امور خارجه ساخت و خود را سخنگوی سیاست داخلی و خارجی افغانستان میدانست ، یکی از مامورین بسیار عادی و پائین رتبه وزارت خارجه بود که در نازلترین سطح تعلیم و تجربه قرار داشت و درایتی که لازمه این عهده است در وجود او دیده نمی شد ، و بهیمن ترتیب بعضی افراد و عناصر دیگر .

فصل پانزدهم

نگاهی به جنبش های فکری و سیاسی (راست و چپ)

در افغانستان

گفتار اول . از امیر دوست محمد خان تا ختم صدارت محمد داود خان

رقابت های استعماری در قدرت سلطه جو و استعمارگر (روسیه تزاری و انگلستان) و تضادها و کشمکش های قبیله‌ای و ذات البینی حکام و فرمانروایان افغانستان در قرن نوزدهم، کشور ما را سخت به عسرت کشیده بود و مردم مجال آنرا نداشتند تا نفسی ب راحت کشند و بفکر اصلاحات سیاسی و اجتماعی شوند . گرچه سید جمال الدین افغانی بعد از اندوختن علوم روز و فلسفه جدید، در سال ۱۸۵۷م بدربار امیر دوست محمد خان پیوست و تا مرگ امیر باوی بماند، اما شرایط ملوک الطوائفی و خانه جنگی های مداوم امان نداد تا از این مرد متفکر و انقلابی استفاده شود و یا استعداد و قابلیت آن در دربار مورد توجه قرار گیرد .

پس از آنکه امیر شیر علی خان قدرت را از رقبایش ربود و امکان اصلاحات اجتماعی و بهره برداری از افکار و نظریات سید در جامعه فراهم گردید، عناصر مغرض و مفسد دست بکار شدند و بنام اینکه شاید سید جمال الدین سردار محمد اعظم خان برادر بزرگ امیر را یاری و حمایت کند، نظر امیر را نسبت بوی دگرگون ساختند .

سردار محمد اعظم خان مدتی در عهد پدرش (امیر دوست محمد خان) شاگرد سید جمال الدین بود و مردم گمان می کرد که بعد از مرگ امیر به جانشینی او منصوب خواهد شد . لیکن حرص و آز قدرت این دو برادر را در برابر هم قرارداد و سرانجام در سال ۱۸۶۸م از امیر شیر علی خان شکست خورد و به ایران پناه برد .

پس از آنکه تحریک و تلقین مغرضین علیه سید جمال الدین افغانی در دربار امیر شیر علی خان کارگر افتاد و او تمایل امیر را نسبت به خروج خود از افغانستان درک نمود ره هجرت در پیش گرفت و از کشور خارج شد . اما امیر شیر علی خان، خود بیک سلسله ابتکارات و اصلاحات اداری، اجتماعی و فرهنگی دست یازید که تشکیل قوه اجرائیه

هیئت وزراء) تاسیس شورای دولت و انعقاد مجلس کبیر مشورتی ازان جمله بود . ههچنان در عهد او مطبعه ای از نوع «لیتوگرافی» بکار افتاد و قسمتی از احتیاجات فرهنگی افغانستان که تا آنروز بصورت دست نویسی انجام میشد ، مرفوع گردید .

از همه مهمتر تاسیس دو مکتب (نظامی و ملکی) بطرز جدید و انتشار جریده «شمس النهار» بود که هر ماه دوبار و در ۱۶ صفحه بچاپ میرسید و تا آنروز در کشور سابقه ای نداشت . این اقدامات و کارهای مشابه دیگری که در امور اقتصادی ، نظامی ، عمرانی و غیره توسط او بعمل آمد ، حرکتی بود بسیار سازنده و مثبت که هرگاه بهمان منوال ادامه می یافت اثرات انکار ناپذیری در حکومت بعدی بجا می گذاشت . ولی در اثر دسایس شیطانی و حرکات تخریبی روس ها ، جنگ دوم افغانستان و بریتانیا آغاز گردید و همه چیز رو به ویرانی نهاد .

در جریان این جنگ امیر شیر علی خان در گذشت و کوس فرمانروائی بنام امیر عبدالرحمن نواخته آمد . با رویکار آمدن امیر عبدالرحمن برصحنه قدرت ، هر آنچه آغاز یافته بود به رکود مواجه شد و فضای اختناق و استبداد که تقریباً ۲۱ سال بدرازا کشید ، کودک نوپای فکری و اصلاحی را از نمو و تکامل بازماند . گرچه اقدامات و مظالم امیر عکس العمل هائی باخود داشت و مردم من جمله بعضی از علما و مشایخ در برابر آن امتدادگی کردند و قربانی هادادند ، اما ادارات جاسوسی و شکنجه گاههای افسانوی او هر گونه امکان تفکر و آزادی خواهی را در جامعه سلب کرده بود و اندک حرکتی با بیرحمی و قساوت سرکوب می شد .

قیام هزاره جات ، قندهار ، میمنه ، بلخ ، قوم اندر ، نجراب ، پنجشیر ، پکتیا و اقوام جمشیدی هرات و سایر نقاط کشور در حقیقت واکنش هائی بود که خصلت آزادگی و طبع بلند و ستیزه جوی مردم مارا علیه بیداد و ستمگری بخوبی تمثیل کرد ، ولی این شورش ها و قیام ها باتاراج و یغماگری و اعدام و اسارت هزاران هموطن مظلوم و محروم ماخاموش گردید و مجالی برای تنفس باقی نماند .

سیاست کلی و روش دایمی امیر عبدالرحمن خان همین بود و کم مهری و سردی ایام

همین .

عهد امیر حبیب الله خان و آغاز مشروطه خواهی

بانتقال تاج و تخت به امیر حبیب الله خان (۱۹۰۱م = ۱۲۸۰ ش) وضع و حشتناک و اختناق آوری که در جامعه وجود داشت ، نسبتاً بهبودیافت و مردم تاحدی فرصت یافتند به آرامی نفس بکشند .

امیر حبیب الله خان در بدو کار ره و رسم مردمی و نرمش در پیش گرفت ، زندانیان چندین ساله را آزاد ساخت ، سیه چاههای دوران امیر ماضی را در کابل و هرات و سایر نقاط

منهدم نمود کارهای بسیار مفید و ارزشمندی در قسمت فرهنگ و معارف و عسکری و عمرانات و تجارت و خدمات عامه و غیره انجام داد که شرح و تفصیل آن از چوکات کارما خارج است .

تغییر و دگرگونی اوضاع و احوال در جامعه، فکر اصلاحات و نوآوری را بعد از مدت ها بار دیگر در کشور تبارز داد و عقده هائی که سالها در سینه مردم گره خورده بود از هم بازگردید . زیرا امیر عبدالرحمن خان توانسته بود باقمچین و شلاق دهان مردم را بجه بندد لیکن قلب و احساس و اندیشه آنان در تحت سلطه کس قرار نداشت و از آنچه در اجتماع و ماحول شان اتفاق می افتاد متاثر و متحسس می شدند .

جریانات اصلاحی و مشروطه خواهی در ترکیه و ایران و مطالعات اخبار و کتب و جراید خارجی و تحولات چشمگیر جهانی، احساس جوانان و عناصر آزادی خواه و چیزفهم افغانستان را بیشتر تحریک می کرد و آهسته آهسته یک جنبش فکری و اصلاحی و سیاسی در جامعه بارور می شد . به این ترتیب نخستین طرح مشروطه خواهی در مدرسه شاهی (مسجد جامع چوب فروشی کابل) و در اطاقی که بمولوی عبدالروف خان قندهاری مدرس آن مدرسه تعلق داشت، اساس نهاده شد (۱) و پس از آنکه دارالعلوم حبیبیه (لیسه حبیبیه کنونی) در سال ۱۹۰۳م = ۱۲۸۲ ش افتتاح گردید، این مفکوره توسط مولوی محمد سرور «واصف» معلم دارالعلوم مذکور به آنجا انتقال یافت و کم کم تعدادی از استادان و شاگردان آنجا به این حلقه پیوستند و تشکیلات منظمی را بوجود آوردند .

عده ای از مسلمانان هندی هم که خود را «جان نثاران اسلام» مینامیدند و امیر حبیب الله خان ایشان را غرض تدریس در لیسه حبیبیه از هند باخود آورده بود، جزء این جنبش شدند و فعالیت هائی را براه انداختند .

چون کار به اینجا رسید عده ای از علما و معلمین مدرسه شاهی و دارالعلوم حبیبیه به امیر حبیب الله خان معروضه ای تقدیم داشتند و نشر جریده ای را مطالبه نمودند . امیر موصوف که در بدو امر بانهضت مشروطه بد بین نبود بدرخواست ایشان موافقت کرد و نشر جریده ای را بنام «سراج الاخبار» در سال ۱۹۰۵م = ۱۲۸۴ ش به مولوی عبدالروف خان مدرس مدرسه شاهی کابل اجازه داد .

اولین شماره سراج الاخبار بعد از ۸ ماه بتاریخ ۱۱ جنوری ۱۹۰۶م در ۳۶ صفحه منتشر گردید، ولی بعد از یک شماره که آنهم به ندرت پیدا می شود، از نشر بازماند .

هدف گروه مذکور عمدتاً رویکار آمدن اصلاحات، تبدیل نظام شاهی مطلقه و خود کامه به نظام مشروطیت، تدوین قانون اساسی و حصول آزادی افغانستان بود .

همزمان با جریان یاد شده، دو حلقه لیبرال و مشروطه خواه دیگر نیز یکی در داخل

۱ - جنبش مشروطیت در افغانستان، نوشته پوهاند عبدالحی حبیبی، طبع کابل سنه ۱۳۶۲ هـ ش .

دربار و یکی هم خارج از آن در حال رشد و فعالیت بودند، ولی در حلقه های دیگر افراد رادیکالی وجود داشت که تبدیلی نظام، استقرار دیموکراسی و اصلاحات اجتماعی تقاضا می کردند و حتی حاضر بودند جهت نیل به هدف دست به ترور و کودتا زنند.

سرانجام هر سه حلقه یعنی بعضی از روشنفکران دربار، استادان و کارکنان «لیسه حبیبیه» وعده ای از اصلاح طلبان خارج از لیسه حبیبیه باهم متحد شدند و به تشکیل حزب واحدی بنام «جمعیت سری ملی» اقدام کردند. این جمعیت که به حلقه های کوچک ده نفری تقسیم شده بودند و هر کدام بوسیله یکی از اعضای موسس رهبری می شدند، تشکیلات بسیار سری و فعالیت های منظم داشتند. بحدی که بعضاً همدگر را نمی شناختند.

جمعیت مذکور در یکی از محافل حزبی خود اعضای حزب را بداشتن تفنگچه مکلف ساخت و این تصویب در کوتاه زمانی بدست امیر رسید و بدنبال آن دو نفر اعضای حزب، آن عده از رفقای خود را که می شناختند نام نویسی کردند و آنرا در زمستان ۱۹۰۹م = ۱۲۸۸ ش بحضور امیر در جلال آباد تقدیم نمودند و علاوه کردند که هدف اصلی «جمعیت سری ملی» کشتن امیر و تاسیس دولت مشروطه است.

امیر از خواندن فهرست اسامی اعضای مشروط خواه بشدت برآشفته و در اثر آن تقریباً ۴۳ نفر مشروطه خواهان یا اعدام شدند و یا به چندین سال زندان محکوم گردیدند. مدتی بعد چند نفر دیگر نیز مورد عفو قرار گرفت ولی یک عده تا آخر عمر امیر محبوس ماندند و رنج زندان را باثبات و پایداری تحمل کردند، (۱)

میر غلام محمد غبار درباره هسته اولی نهضت مشروط و محل بنیان گذاری و بانی آن حرفی نمیگوید و سخن را رندانه از لیسه حبیبیه آغاز می کند. اما عبدالحی حبیبی علاوه بر ذکر این مطلب که در بالا به آن اشارت رفت، روایتی هم درباره مرام نامه نهضت مذکور نقل کرده است که اینک آنرا مطالعه میفرمائید:

((... این جمعیت ظاهراً مرام نامه خاص و کتبی نداشته و یابمانرسیده ولی از زبان بعضی اعضای آن نقل شده که وقتی یک عضو جدید را داخل جمعیت می ساختند قابل اعتماد بودن او را در یک حلقه محدود فرعی با اهلیت او در نظر می گرفتند و بعد از آن او را در همان حلقه کوچک بقرآن عظیم الشان و شمشیر سوگند می دادند و او مرام های عمده ذیل را می پذیرفت.

- ۱ - اطاعت به اصول اسلام و تقدیس قرآن عظیم و قبول تمام احکام اسلامی.
- ۲ - کوشش مداوم در بدست آوردن حقوق ملی و مشروطه ساختن رژیم حکومت تحت نظر نمایندگان ملت و تاءمین حاکمیت ملی و حکم قانونی.
- ۳ - سعی در راه تلقین عامه بدروستی امور معاشرت و نکوهش عادات ضمیمه.

۱ - درباره جزئیات و تفصیل این موضوع و نیز اسامی اعدام شدگان و زندانیان نهضت مشروطه اول (عهد امیر حبیب الله خان)

رجوع شود به کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» از صفحه ۷۱۷ به بعد.

۴ - آشتی و حسن تفاهم بین تمام اقوام و قبایل افغانستان و تحکیم وحدت ملی .
 ۵ - سعی در اصلاح ملت از راه صلح و آشتی ، نه بادحشت افگنی و استعمال سلاح و زور .

۶ - تعمیم معارف و مکاتب و وسایل بیداری مردم و مطبوعات .
 ۷ - تاسیس مجلس شورای ملی از راه انتخابات آزاد نمایندگان مردم .
 ۸ - تحصیل استقلال سیاسی و آزادی افغانستان و گسترش روابط سیاسی و اقتصادی با دنیای خارج .

۹ - تاءمین اصول مساوات و عدالت اجتماعی .
 ۱۰ - بسط مبانی مدنیت جدید از صنعت و حرفت و ساختن شوارع و بلاد وابنيه و منابع آب و برق وغيره .

این ده مبدا را ایشان به تعبیر قرآنی «تلك عشرة كاملة» می گفته اند . هنگامی که اعضای جرگه فراهم می آمدند و به بحث و مذاکره می پرداختند قرآن عظیم را در بین خود می گذاشتند که بالای آن یک شمشیر و قلم هم بود که سمبول علامت تبرک و قبول ایشان از احکام و هدایات قرآن عظیم و دین اسلام و تکیه ایشان به شمشیر برای تحصیل استقلال و وطن بود و قلم از دانش طلبی و نشر و تعمیم معارف نمایندگی می کرد که هر دورا بوجود قرآن شریف متبرک می ساختند .» (۱)
 از محتوای مرام نامه مذکور و نیز از بانیان و قربانیان این نهضت که بنام «مشروطه اول» در تاریخ یاد می شود ، بخوبی برمی آید که افکار و آرای ایشان بر موازین و اصول اسلامی اتکاء داشته و اکثر اعضای آن علما و اساتید مدارس بوده اند .
 مشروطه دوم

نهضت مشروطه خواهی اول باوجود آنکه در سال ۱۹۰۹م بشدت آسیب دید و خاموش گردید ، لیکن اثرات آن در بین جامعه و قشر باسواد افغانستان همچنان باقی ماند و تدریجاً بصورت حلقه های کوچک و مخفی دیگری تشکل یافت .

چون این نوع فعالیت ها قانوناً در کشور مجاز نبود و گروههای مذکور نمیتوانستند آشکارا بمبارزات خود ادامه دهند ، لذا بعضاً به نشر و پخش شب نامه ها متوسل می شدند و شاه را هدف قرار می دادند .

اسناد و شواهد موجود گویای آنست که نهضت نامبرده پس از حبس و اعدام مشروطه خواهان اول ، برنگ دیگر در می آید و از لحاظ فکری و سیاسی وارد مرحله جدیدی می شود و الهامات بیرونی برانگیزه های داخلی ممد می گردد . غبار خود در رابطه به این موضوع می نویسد که:

«... اما سرکوبی مشروط خواهان در نفوس روشنفکران باقی مانده تاثیر عمیق و شدیدی کرد. در کابل بتدریج حلقه های کوچک و مخفی تشکیل شد که آثار راجع به انقلاب عثمانی و نهلیست (۱) های روسیه و فعالیت های آزادی خواهان و مشروطه خواهان شرق برامیخواندند و بعضاً اینگونه آثار را در نسخه های خطی نقل کرده و بهمدگر میرساندند. چون در جمله دیگر ممالک اسلامی، ترکیه بیشتر در آستانه انقلاب قرار گرفته بود، آثار ترکی زیاد تر مورد دلچسپی بود و یک عده روشنفکران زبان ترکی را بهمین مقصد فرا گرفتند (۲)»

از نوشته بالا و علاقه مندی روشنفکران اصلاح طلب و مشروطه خواه افغانستان به مطالعه آثار «نهلیست» های روسیه و انقلابیون عثمانی، چنین استنباط می شود که اختلال و تزلزل عقیده در بعضی افراد شاید از همین جامنشاء گرفته و بتدریج در روند گرایش های فکری و سیاسی بعدی اثر گذاشته باشد.

بهرحال اغلب چیز نویسان ما نقطه آغاز مشروطه خواهی دوردوم را بعد از نشر مجدد «سراج الاخبار» در سال ۱۹۱۹م میدانند و معتقداند که اداره سراج الاخبار برهبری و مدیریت محمود طرزی بنا بر موضوع گیری ضد انگلیسی، استقلال طلبی و نیز نشرات تازه ادبی و سیاسی و انتقادی اش طرف توجه محافل روشنفکر قرار گرفت و بحیث یک کانون فکری و تجمع آزادی خواهان و اصلاح طلبان تجلی نمود.

جای شک نیست که محمود طرزی از طریق ازدواج دخترش با امان الله خان پسر امیر حبیب الله خان، در دربار و دگرگونی احوال و سیاست افغانستان نقش بسیار عمده ای بازی کرد و حتی این حدس و گمان در محافل سیاسی وجود دارد که وی با هسته تجدد طلب و مخالف امیر در دربار نیز روابطی داشته و این حلقه را برای دگرگونی نظام و رویکار آوردن امان الله خان تشویق می کرده است.

حقیقت امر را خدای دانند ولی قدر مسلم این است که در ایام مورد بحث ما دوجریان مخفی سیاسی، یکی در دربار و یکی هم خارج از آن در کشور وجود داشت و هر دو برای استقرار مشروطه و برانداختن امیر، نقشه می کشیدند و فعالیت می کردند. کار این حلقه ها و شبکه های مخفی ضد دولتی بجائی کشید که جوانی از دیموکرات های خارج دربار بنام «عبدالرحمن لودی» امیر حبیب الله خان را در سال ۱۹۱۸م = ۱۲۹۷ هـ ش حین عبور از شهربازار کابل هدف گلوله قرارداد ولی مرمی او به شیشه «موتر» اصابت کرد و شاه جان سالم بدربرد. در اثر این اقدام، عبدالرحمن لودی و تعدادی از رفقاییش زندانی شدند و فشار بر مشروطه خواهان بیشتر گردید. حلقه سری دربار هم از ترس آنکه مبادا قبل از هر اقدامی

۱ - اشاره است به عقاید «نهلیست های» روسیه تزاری که کلیه نوامیس و عقاید تاریخی را بی اساس و مهمل مینامیدند، عالم وجود را بی معنی: و موهوم می انگاشتند و از اصول اخلاقی انکار داشتند.

۲ - افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۷۲۰.

افشاء و گرفتار شوند، تصمیم گرفتند تا در زمستان همان سال امیر را در جلال آباد بقتل رسانند. اما نایب السلطنه که با این گروه هم پیمان، و خواستار تحول و اصلاحات در کشور بود، به قتل امیر موافقت نکرد و بدون آنکه موضوع را فاش سازد و رفقاییش را به کشتن بدهد، در مورد سکوت نمود.

یکسال بعد در زمستان سال ۱۹۱۹م بدون آنکه نایب السلطنه در جریان قرار گیرد، بار دیگر حلقه سری دربار که در راس آن امان الله خان قرار داشت، نقشه نابودی امیر را طرح کردند و او را در شکارگاه زمستانی اش (کله گوش لغمان) بقتل رسانیدند.

امان الله خان چنانکه در فصل چهارم تذکار رفت فوراً در کابل اعلان پادشاهی نمود و عمش نایب السلطنه را خلاف تعهد خویش به زندان افکند. ولی در عوض تمام کسانی را که در قتل پدرش دست داشتند رها نمود و همه را بکارهای مهم دولتی گماشت. و از همین جا بود که روابط او با این حلقه نزد مردم صد در صد تثبیت گردید.

جمعیت سری ضد امان الله خان

هنگامی که سردار نصر الله خان نایب السلطنه در زندان امان الله خان بسر می برد، در کابل شایعاتی پخش گردید که باوی بد رفتاری میشود و سخت تحت شکنجه قرار دارد. این افواها طرفداران و هواخواهان او را به شدت برآشفته و بران شدند تا از امیر امان الله خان انتقام کشند. یکی از مصاحبین و ارادتمندان او بنام محمد اختر پسر ناظر محمد صفر خان امین الاطلاعات امیر حبیب الله خان، به تشکیل یک «جمعیت سری» اقدام کرد و تعداد زیادی را بدور خود جمع نمود. مرام این جمعیت آن بود تا امان الله خان را بقتل رسانند و نایب السلطنه را پادشاهی برکشند.

اما آرزوی ایشان ناتمام ماند و روزی که میخواستند امیر امان الله را در نزدیکی پل قرغه بقتل رسانند همه دستگیر شدند. امیر امان الله، محمد اختر خان و تعدادی از رفقاییش را به توپ بست وعده ای را زندانی نمود و به اتهام اینکه نایب السلطنه دران دست دارد، عرصه زندان را بروی تنگ تر ساخت تا آنکه در ۳۱ ثور ۱۲۹۹ ش = ۱۹۲۰ م از جهان در گذشت و جمعیت مذکور نیز از هم پاشید. (۱)

سایر احزاب دوره امان الله خان

امیر امان الله خان چنانکه در زمان پدرش با بعضی حلقه ها و گروههای سیاسی در ارتباط بود و از عواطف و نیروی آنان جهت دست یابی به تخت و تاج استفاده کرد، پس از کسب قدرت نیز روابطش را با ایشان حفظ نمود و هریک را فراخور حالش بوظیفه ای گماشت. این روش و فضای نسبتاً باز و مساعدی که بوجود آمده بود باعث گردید تا بعضی

۱- برای تفصیل موضوع و دانستن اسامی اشخاص ذی دخل در قضیه رجوع شود به «افغانستان در مسیر تاریخ»، صفحه

حلقه های سیاسی و تجدد خواهان که در زمان امیر حبیب الله خان بصورت مخفی عمل می کردند وارد صحنه شوند و فعالیت های خویش را علنی سازند .

«جمعیت سری ملی» هم که در دوره امیر حبیب الله خان چندین حلقه را در خود مدغم کرده بود، به اساس معیار های فکری و چگونگی طرز اندیشه و هدف به دو گروه (تندروان چپ و اعتدالیون) از هم مجزا گردید .

حلقه اول که غبار و عبدالرحمن لودی نیز در آن عضویت داشتند بنام «جوانان افغان» یاد می شدند و دارای مرام تند و چپی بودند . سازمان «جوانان افغان» در تمام فعالیت های سیاسی حتی در جرگه های کبیر پغمان و مجالس مشورتی (برج شمالی ، ارگ ، و چمن قصر ستور) اشتراک داشتند و از نزدیک با دولت همکاری می کردند .

ظاهراً این اولین هسته چپ در کشور ما است که بحیث یک ارگان سیاسی علناً و عملاً تبارز می کند و شاه امان الله با ایشان کاملاً هموائی دارد . گرچه احزاب سیاسی در دوره امیر امان الله خان قانوناً رسمیت نداشتند ، مع هذا از قراین چنین برمی آید که «جوانان افغان» در فعالیت های خویش آزاد بوده و آنچه میل و برنامه شان اقتضای کرده است ، انجام میداده اند . غبار در اینباره خود می نویسد که:

((۰۰۰ ولی باوجود فعالیت های سیاسی روشنفکران افغانی که روح دست چپی ازان آشکار بود ، در زمان دولت امانیه یک نفر اینها به اعدام و یا حبس سیاسی محکوم نگردیده اند))^(۱)

آری! امان الله خان نه تنها مانع برنامه ریزی ها و فعالیت های گروه «چپ» نشد ، بلکه اکثر اعضای آنرا بکارهای مهم و حساس دولتی گماشت و برای رشد و تبارزان در جامعه زمینه سازی کرد . چنانچه جریده دولتی «ستاره افغان» در دست غبار بود و رفقای دیگر شان نیز هر یک به تناسب احوال خود جاه و مقامی در دستگاه داشتند و توسط شاه حمایه می شدند .

شاید بهمین دلیل باشد که کمونستان افغانستان تضادهای بنیادی و برخورد فکری و اعتقادی خویش را نسبت به شاه و نظام شاهی در برابر او فراموش می کنند و همینکه سخن از امیر امان الله خان در میان آید ، فوراً «تر» شان عوض می شود و از وی ستایش می نمایند .

حلقه دوم یا «اعتدالیون» که میر سید قاسم خان آنرا رهبری می کرد و عبدالهادی خان داوی یکی از اعضایش بود ، روش نسبتاً ملایم داشتند و در مبارزات شان برای «مشروطه» ، تعقل و تدبیر را بر احساسات تند و خشن ترجیح می دادند . این گروه نیز باین برنامه هانی اصلاحی (=ریفورم) امیر امان الله خان قلباً موافق بودند و در بدو امر او را یاری

دادند و بکارهای مهمی گماشته شدند .

توافق روحی و فکری امیر امان الله با افراد و گروههای نامبرده اغلب براین انگیزه استوار بود تا از یکطرف چهره انقلابی بخود گیرد و توجه دوستانش را در آنسوی آمو بیشتر جلب کند، و از سوی دیگر جهت تطبیق برنامه هایش پشتوانه ای در اجتماع داشته باشد. -
ورنه او یک شهزاده خود خواه، جاه طلب و مقلد بود و نه سوسیالیست . ولی نزدیکی گروه یاد شده باشاه امان الله در آخرین سال های حکومت او روبکاهش نهاد و اغلب افرادی که بناوی همکاری داشتند یا خود استعفا کردند و انزوا اختیار نمودند و یا اینکه بکار هائی در سفارت خانه های خارج منصوب گردیدند و رشته ای که دو طرف به آن اتصال داشتند ازهم گسیخت .

زیرا امیر امان الله خان برخلاف سوگند و تعهداتی که باحزب سری دربار و مشروطه خواهان خارج از آن بعمل آورده بود، عملاً کاری در جهت تبدیلی نظام، تحقق یابی مشروطه، و جلب حمایت و پشتیبانی توده های مردم انجام نداد، برعکس بروش ها و خود خواهی هائی دست یازید که عاقبت همه از وی بریدند و از همکاری و همراهی باوی مایوس گردیدند . مسلماً کودتائی که از بالا و بوسیله خود امیر امان الله خان ولیبرال های درباری انجام شده بود، نمیتوانست بامردم جوش خورد و آنانرا در قدرت و اداره کشور باخود شریک سازد، لذا خشم و قیام توده ها در برابر وی حتمی بود و نابودی و ناکامی اش حتمی .

جمهوری خواهان

در جریان فعالیت احزابی که از آنها نام بردیم، گروهی نیز در مرکز و شرق افغانستان بنام «جمهوری خواهان» وجود داشته و در نقطه مقابل حزب «جوانان افغان» مبارزه می کرده است .
غبار برسم و آئین حریفان سیاسی و روی تضادهای عقیدتی، از این گروه بنام «حزب نقابدار» (۱) یاد می کند و فعالیت های ایشان را در تحریک مردم علیه امان الله و از پا در آوردن آن مهم و موثر می داند . متأسفانه درباره اسامی اعضاء و چگونگی مرام این حزب معلوماتی در اختیار بنده نیست، ولی از گفته های غبار در اینباره چنین استنباط می شود که حزب مذکور روحیه دست راستی داشته و با امیر امان الله و برنامه هایش شدیداً مخالف بوده است .

جریده «امان افغان» علاوه بر احزاب یاد شده از حزب دیگری هم بنام «اصلاح طلبان» (۲) یاد میکند که معلوم نیست منظورش همین گروه چپ میباشد که در بالا تذکر رفت و با گروه دیگری ؟

خلاصه با وصف اینکه در دوره امیر امان الله خان آرمان مشروطه خواهی عملاً بر

۱ - افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۸۱۴ .

۲ - امان افغان، شماره اول، سال ششم ۱۶ حمل ۱۳۰۴ ه ش .

آورده نشد و قدرت اداری و سیاسی افغانستان بدتر از هر وقت دیگر در وجود شخص شاه خلاصه گردید، مع هذا موجودیت احزاب (ولوبصورت غیر قانونی) و انتشار تقریباً ۱۳ جریده و روزنامه و مجله در کشور، بذات خود عامل مهمی در رشد فکری و سیاسی محسوب می شد که در این دوره قابل تذکر است.

محمد نادر شاه و مشروطه خواهان

محمد نادر شاه با انتباه از دوره امانی کارهایش را خیلی آرام، خون سرد و باتأانی آغاز کرد و روابطش را با ارباب و خان و علمای دینی و روشنفکران مشروطه خواه توأم و یکسان برقرار نمود. او همچنانکه در بدو امر کارهای دینی را به علمای دین وا گذاشت و نظارت ایشان را برمسایل حقوقی در کشور محترم شمرد، به عناصر مشروطه خواه و نوگرایان نیز موقع داد تا در کارهای دولتی اشتراک داشته باشند و نیروهای شان را در بازسازی کشور بکاربرند. چنانچه عبدالهادی خان داوی بحیث وزیر مختار افغانستان در لندن وسید قاسم خان به صفت معین معارف مقرر گردیدند و جوان دیگر مشروطه خواه «عبدالرحمن لودی» از جناح چپ، بریاست بلدیۀ کابل منصوب گردید و بهیمن ترتیب دیگران نیز در جمله ماموزین ایندوره بکارهائی گماشته شدند و با دولت همکاری نمودند.

اما همه این اقدامات و جلب و جذب مشروطه خواهان در دستگاه دولت، چیزی جز روش های دفع الوقت و تزویر بیش نبود و همینکه محمد نادر شاه بر اوضاع و اداره کشور تسلط یافت، دست به تصفیه زد و بساط آنان را در هم پیچید. بعضی از این افراد بدون آنکه جرمی و محاکمه ای در کار باشد اعدام گردیدند، بعضاً بزدان های دراز مدت محکوم شدند و عده ای را هم بولایات دور دست تبعید نمودند.

گرچه دلیل ظاهری این امر متهم ساختن بعضی از مشروطه خواهان بطرفداری از امیر امان الله خان بود، ولی در حقیقت محمد نادر شاه میخواست از هر نوع تشویش و درد سر خود را فارغ سازد و سری را برای سربرافراشتن در کشور باقی نگذارد. بدین ترتیب موصوف اهم توجه اش را به بازگردانیدن روش های سنتی، استقرار نظام شاهی و قبیله سالاری معطوف داشت و باتدویر جرگه کبیر (= لویه جرگه) در سال ۱۹۳۱م = ۱۳۱۰ هـ ش حکومت خود و سلطنت موزوثی را در افغانستان استحکام بخشید.

تداوم مشروطه خواهی در عهد محمد ظاهر شاه

در دهه اول سلطنت محمد ظاهر شاه یعنی هنگامی که محمد هاشم خان صدارت افغانستان را عهده دار بود، اثری از آزادی های سیاسی و اجتماعی در کشور وجود نداشت و مردم چون مرغکان تیر خورده و پرشکسته سردرتۀ بال داشتند و به سختی نفس می کشیدند. لیکن آن احساس آزادی خواهی که هسته اش در اعماق اجتماع بذر شده بود، همانند سبزه زیر سنگ کماکان می بالید و جوانه میزد و هیچگاه ریشه هایش نه خشکید

وازیب نرفت •

پس از استعفای محمد هاشم خان در می ۱۹۴۶ = ۱۳۲۵ هـ ش و تقرر شاه محمود خان بحیث صدراعظم، فضای دکتاتوری و اختناق تا حدودی عوض گردید و گمان میرفت نهضت مشروطه و آزادی خواهی باردیگر جان خواهد گرفت • البته این حدس قسماً بیجا نبود و هرگاه جریان بگونه طبیعی اش ادامه می یافت و از توطئه و اخلاص گری درامان می ماند، کار بجائی میرسید و ره دیموکراسی در کشور هموار می شد • اما در اثر تحریکات روس ها، رقابت های شرق و غرب و خود خواهی و مخالفت محمد داود خان با عمش «شاه محمود خان» اوضاع بگونه دیگر درآمد و عروس آزادی فقط جلوه ای نمود و از انظار ناپدید شد •

اجمال قضیه از اینقرار بود که شاه محمود خان در نخستین سال صدارتش ضمن اعلام آزادی و دیموکراسی دست بیک سلسله اقدامات و فعالیت هائی زد تا افغانستان را از انزوا و سکون و رکود برون کشد و در امور اقتصادی و سیاسی و اجتماعی حرکتی ایجاد نماید • زیرا افغانستان هم بدلیل گرفتاری اکثر کشورها در جنگ دوم جهانی و عدم امکان دریافت کمک از ایشان، و هم بعلت استبداد و اختناق دوره صدارت محمد هاشم خان، در وضع آشفته و نامساعدی بسر می برد •

روی این انگیزه و برنامه، موصوف در آغاز کار قراردادی را بایک شرکت امریکائی بنام «موریسن ندسن» امضاء کرد که به اساس آن کمپنی مذکور متعهد گردید تا با اعمار دو بند آبگردان بر روی رود خانه های هیرمند و ارغنداب و حفر نهر بغرا، افغانستان را در تولید برق و آبیاری و زراعت یاری دهد •

فعالیت این کمپنی امریکائی در غرب کشور مسلماً هزاران هکتار زمین خشک و بی آب و گیاه را تحت آبیاری قرار میداد و صد ها افغان بیکاررانه تنها مشغول بکار می کرد بلکه اکثر آنها را به آموزش و فراگیری مهارت های فنی و تخیلی معاصر نیز آشنا می ساخت، و این اقدام در حد خود تحول مثبتی در جهت توسعه اقتصادی کشور بشمار می رفت • چنانچه اثرات آن در اقتصاد و زراعت و انرژی افغانستان، بخصوص در سال های اخیر و پیش از کودتای ننگین ۷ ثور سال ۱۳۵۷ ش کاملاً محسوس و آشکار بود •

اما این اقدامات و قرارداد افغانستان با کمپنی موریسن ندسن، روس ها را که در فکر برنامه ریزی و نفوذ در کشور ما بودند، بسیار نگران ساخت و فکر می کردند حریف تازه ای بجای رقیب کهن «انگلستان» وارد عمل شده است و اینک از نفوذ و اثرات شان در افغانستان جلوگیری خواهد کرد •

بنابر این باتمام امکانات و مهارت های شیطانی شان در پی آن شدند تا در برابر فعالیت های کمپنی مذکور و نزدیکی افغانستان با امریکا موانع ایجاد کنند •

چون روس ها دران مرحله تازه از جنگ فارغ گردیده بودند و مستقیماً نمی توانستند

کاری در زمینه انجام دهند، لذا از انگیزه های خودی و رقابت های محمد داود باشاه محمود خان صدراعظم استفاده کردند و او را جهت مقابله با برنامه های شاه محمود خان و فعالیت علیه کمپنی امریکائی تشویق نمودند.

تحریک مقتدر مردی که در خانه و دربار و اجتماع یگانه و خود کامه بود، در واقع سر آغاز پیاده کردن نقشه های شیطانی روس در افغانستان و موفقیت آنان بشمار می رفت، واز همین جا بود که فتنه بالیدن گرفت و روس ها آهسته آهسته وارد صحنه شدند.

محمد داود، در آرزوی برانداختن شاه محمود خان و رسیدن بمقام صدارت، و روس ها بفکر هسته گذاری یک نیروی ضد امریکائی و هوا خواه مسکو به فعالیت ها و تشبثاتی دست یازیدند و در سال ۱۹۴۷ م = ۱۳۲۶ ش درست یکسال بعد از شروع کار کمپنی موريسن، حزبی بنام «ویش زلمیان = جوانان بیدار» یا به اصطلاح بعدی، «روشن فکران» در قندهار سازمان دهی گردید که تره کی و بپرک نیز در آن عضویت داشتند.

تاجر معروف عبدالمجید زابلی که در روسیه تحصیل کرده بود و سالها بمنظور تجارت بین افغانستان و قلمرو روسی آمد و شد داشت محمد داود را در تاسیس این حزب همراهی می کرد و مصارف آنرا تمویل می نمود. حزب مذکور علاوه بر ولایت قندهار، در مرکز و بعضی از ولایات هم اثر گذاشت و افراد گونا گونی را بشمول اربابان عمامه و قبا بخود جلب نمود که تعدادی از این افراد تا واپسین روز های حیات محمد داود و حتی در دوره رژیم دست نشانده روسی در کابل خط فکری خود را دنبال کردند و از همکاری با قاتلین ملت افغانستان خود داری ننمودند.

مع الوصف در بین اعضای آن یک عده افراد بودند که از جریانات پشت پرده و دستی که بصورت مرموز ایشان را بدین صف کشیده بود، آگاهی نداشتند ولی باگذشت ایام و درک واقعیت ها از «ویش زلمیان» بریدند و از همراهی و همفکری با ایشان دوری جستند.

شاه محمود خان صدر اعظم روی این تعهد که دیموکراسی و آزادی را در افغانستان تمثیل خواهد کرد، انتخابات پارلمانی دوره هفتم را در سال ۱۹۴۹ م = ۱۳۲۸ ه ش برگزار نمود و بمردم موقع داد تا برای اولین بار بپای صندوق های رای رفتند و به افرادی که خود میخواستند آزادانه رای دادند. در این انتخابات نامزدهای «ویش زلمیان»، مشروطه خواهان و عناصر چیز فهم و روشن فکر مرکز و ولایات بیشتر کسب موفقیت کردند و شورای دوره هفتم با کیفیت خاصی که تا آنروز در کشور سابقه نداشت شروع بکار نمود. ولی برخلاف آنچه انتظار میرفت این شوری نیز دستخوش دسته بندی ها و تضادها گردید و هدف اصلی و ملی آن قربانی کشمکش های فرعی شد.

در خلال این درگیری ها تعدادی از اعضای شورا من جمله «ویش زلمیان» بطرفداری

و تحریک محمد داود خان مساعی شان را وقف تخریب و سقوط حکومت شاه محمود خان کردند، عده ای به حمایت و جانبداری از دیموکراسی و صدراعظم حالت تدافعی بخود گرفتند و دسته ای هم بهواداری از مشروطه و نظارت بر اعمال دولت پافشاری می نمودند. و به این ترتیب اغلب اوقات کار شورا به مناقشات و جدال هائی صرف می شد که نتایجش بازهم بسود بقای نظام و طبقه حاکم بود. مع هذا مجلس شورای ملی در سال ۱۹۵۰م = ۱۳۳۹ش قانون مطبوعات را به تصویب رسانید و این اقدام موقع را مساعد ساخت تا مردم با استفاده از احکام و آزادی های قانونی بیک سلسله فعالیت های سیاسی مانند تشکیل احزاب، انجمن ها و نشر جراید شخصی دست یازند و آئین دیموکراسی کم کم در کشور باب گردد.

در میان احزاب و گروههائی که در ایندوره تبارز کردند، علاوه بر ویش زلمیان و کلوپ ملی که حدیث آنها در گذشته روایت شد، دو حزب دیگر نیز بنام های «وطن» و «خلق» از نفوذ و طرفداران بیشتری در جامعه برخوردار بودند که اولی توسط گروهی متشکل از میر غلام محمد غبار، نورالحق، میر محمد صدیق فرهنگ، برات علی تاج، عبدالحی عزیز فتح محمد خان و سرور جويا بنیان گذاری شده بود، و دومی بوسیله دوکتور عبدالرحمن محمودی.

غبار و محمودی هر دو در دوره هفتم شوری نمایندگی مردم کابل را بعهدده داشتند و مصوونیت پارلمانی به ایشان اجازه میداد تا بیشتر و بهتر فعالیت کنند و از دیگران پر آوازه تر باشند. گرچه از اهداف و چگونگی برنامه های این دو حزب سندی در اختیار نگارنده نیست، ولی باتوجه به اوصافی که قبلاً درباره غبار ارائه شد و روایاتی که بعضاً از زبان افراد متعلق به آندوره شنیده می شود، نظر او و دکتر محمودی قسماً باهم شبیه بوده و هر دو خواهان نوعی سوسیالیزم، عدالت اجتماعی و آزادی و دیموکراسی در کشور بوده اند. (۱)

همزمان با فعالیت احزاب و گروهها در شوری و اجتماع، هسته دیگری نیز بنام «اتحادیه محصلین» در دانشگاه کابل بنیان گذاری شد و عده ای از دانشجویان را که بمسائل سیاسی علاقه داشتند و یا به گروهها و احزاب مربوط بودند، در خود جذب نمود.

۱ - نگارنده را سعی بران بود که متن مرام نامه های حزب «وطن» و «خلق» را در کتاب حاضر درج کند و در اختیار هموطنان قرار دهد، اما باهمه تلاش و جستجو و استفسار و استعلام از بعضی منابع و هموطنان ناظر در صحنه، چنین توفیقی رفیق نشد و متن مرام نامه های مذکور بدست نیامد. تنها آقای میر محمد صدیق فرهنگ همکار غبار و دوست محمودی، ضمن یادداشتی که به تقاضای بنده در این زمینه فرستاده بودند، دکتر عبدالرحمن محمودی را مردی آزادی خواه، تندرو و جسور باتهایلات «سوسیالیست عاطفی» وصف می کند، نه مارکسیست لیننست پیرو خط مسکو یا پیکنگ. و میر غلام محمد غبار را یک نفر آزادی خواه ناسیونالیست باگرایش «سوسیالیستی» مینامد و عقیده دارد که فعالیت آندو نفر برای دیموکراسی و رویکار آمدن نظام مشروطه در کشور بوده است.

• هکذا وی در نوشته اش خاطر نشان کرده است که حزب «خلق» دکتر محمودی و مرام نامه آن که در شماره اول «ندای خلق» چاپ شده، معناً و لفظاً هیچگونه شباهت و نسبتی باحزب «خلق» تره کی ندارد.

ببرک و حسن شرق که دران ایام اولی محصل حقوق و دومی دانشجوی طب بود ، در اتحادیه مذکور عضویت یافتند و از همان طریق علیه شاه محمود خان و بطرفداری از محمد داود فعالیت می کردند .

محمد داود خان می کوشید توأم با جبهه سازی و گروه بازی در شوری ، کانون دانشجویی را نیز از آن خود کند و از این دوسنگر برای درهم کوبی و از پائاندازی حکومت شاه محمود خان حتی المقدور استفاده نماید . حسن شرق و ببرک بحیث دو عنصر ارتباطی ، این ماموریت را بعهدہ داشتند تا تماس و شناسایی بعضی از محصلان را با محمد داود وسیله شوند و صف خود را تدریجاً وسعت بخشند .

در جریان این همه تحریکات و تشبثاتی که اغلب بوسیله محمد داود تنظیم و رهبری می شد ، بعضاً حوادثی در شوری و جامعه اتفاق افتاد و حکومت را بیش از حد تکان داد . موضع گیری یک جانبه و زیاده روی جراید آزاد در برابر دستگاه حاکم ، برتشویش آن افزود و در اواخر سال ۱۹۵۱ = ۱۳۳۰ هـ ش از نشر آنها جلوگیری بعمل آورد .

اخبار و جرایدی که بصورت آزاد و غیر دولتی در ایندوره عرض وجود کردند اکثراً بوسیله احزاب و گروههای سیاسی انتشار می یافتند و مهم ترین آنها عبارت بودند از : جریده انگار ، ندای خلق ، وطن ، نیلاب ، ولس و آئینه که همه در کابل به نشر می رسیدند .

با پایان یافتن عمر جراید غیر دولتی ، میعاد کار دوره شوری نیز در آخر این سال بسر رسید و مبارزات انتخاباتی برای دوره هشتم شوری آغاز گردید . در این رای گیری که اوایل سال ۱۳۳۱ ش = ۱۹۵۲ م صورت گرفت ، دکتر محمودی و غبار به شکست مواجه شدند و این امریاران و هواخواهان شان را بران داشت تا حکومت را بمداخله در رای گیری متهم سازند و دست به مظاهره زنند . در تظاهرات یاد شده انبوهی از مردم که تقاضای الغای انتخابات واز سرگیری آنها داشتند ، خود را بدروازه ارگ شاهی رسانیدند ولی محافظین ارگ از ورود آنان بداخل جلوگیری کردند و کار به خشونت کشید .

حکومت این حادثه را تحریکات اجنبی خواند و غبار و دکتر محمودی را با جمعی از یاران و همکاران شان زندانی نمود . عکس العمل حکومت نسبت به تظاهرات مذکور تنها در کابل محدود نماند ، بلکه تعداد زیادی از اعضای ویش زلمیان نیز در رابطه با آن در قندهار دستگیر و زندانی شدند و بساط آزادی و احزاب درهم پیچید .

غبار تقریباً ۴ سال را در زندان سپری کرد و در زمان صدارت محمد داود رها گردید . ولی دکتر محمودی که از مخالفان سرسخت محمد داود بود و باری در سال ۱۹۵۱ م علیه او در شوری بیانیه داده بود ، تقریباً ۹ سال در زندان ماند و بسال ۱۹۶۱ م = ۱۳۴۰ ش در حالی رهاگردید که از فرط بیماری چیزی در وجودش باقی نمانده بود و چند هفته بعد در گذشت . سه برادر و پسر کاکایش دکتر هادی محمودی نیز باری یکجا زندانی شدند

و مدتی بعد رها گردیدند . اما دکتر هادی محمودی در زمان جمهوری محمد داود بار دیگر گرفتار گردید و بدست جلادان خون آشام او کشته شد .
 هر چند در میان احزاب و گروه‌های یاد شده افراد و عناصری چون ببرک ، تره کی و امثال آن بودند که عقاید کمونستی داشتند و از مسکو الهام می گرفتند ، اما تا آن زمان از هر نوع ستیزه علیه دین و جبهه گیری آشکار در برابر اسلام خود داری می کردند و فعالیت های شان اغلب پنهانی و در زیر چتر مشروطه خواهان صورت می گرفت .
 اشخاص دیگری هم که بعداً معلوم شد با «سوسیالیزم» دل بسته اند و از جنبش مشروطه خواهی و دیموکراسی عهد شاه محمود خان بحیث یک وسیله و شعار استفاده می کرده اند دران اوضاع و احوال و حتی بعد از آن نسبت به ابراز عقاید خویش در جامعه و ضدیت بادین خویشان دار بودند و در مبارزات خویش باحزم و احتیاط عمل می نمودند .
 بهر صورت پایان آن همه تلاش ها و فعالیت ها و مشروطه خواهی ، منتج به آن شد تا شاه محمود خان صدراعظم از کرسی صدارت بزیرافتد و محمد داود خان براریکه قدرت تکیه زند .

جنبش های دیگر

در دوره ای که موضوع بحث مامی باشد ، جنبش های فکری و سیاسی نه تنها به گروه و یا طبقه خاصی اختصاص داشته و تعدادی از جوانان و تجدد خواهان در این راه ایثار کرده اند ، بلکه بعضی از علمای دین و مشایخ افغانستان نیز هر یک بنوبه خویش در رویا رویی باستمگاران داخلی و تجاوز گران خارجی قربانی ها داده اند که مثال و نمونه های آنرا در زیر مطالعه میفرمائید .

الف - در دوره امیر عبدالرحمن خان

عده ای از روحانیون و علما بشمول ملا عبدالرحیم کاکر ، ملا عبدالواحد پوپلزائی وغیره در گرما گرم جنگ بین سردار محمد ایوب خان و امیر عبدالرحمن خان (۱۸۸۱ م) اعلامیه ای صادر کردند و امیر عبدالرحمن را بجرم دوستی و طرفداری با انگلیس از مقام سلطنت عزل نمودند . امیر موصوف بسوی قندهار و هرات لشکر کشید و اکثر قیام کنندگان را اعدام فرمود و حتی ملا عبدالرحیم و ملا عبدالاحمد و پنج نفر دیگر از علما که در خرقة مبارک قندهار «بست» نشسته بودند ، از غضب امیر امان نیافتند و خلاف عنعنه و رسوم از آنجا خارج کرده شدند و در محضر امیر اعدام گردیدند . (تاریخ غبار صفحه ۶۶۴) .

شخص دیگری که در این دوره بحیث مثال و مظهر مبارزه و فداکاری علیه استعمار خارجی و استبداد داخلی شناخته شده است ، فقیه عالی مقدار و مجاهد نامدار «ملا مشک» عالم می باشد . او بود که در جنگ دوم افغانستان و انگلیس رایت جهاد برافراشت

و گروهها و اقوام مختلف را بدورهم جمع نمود و آنان را برای جهاد، اعلاى کلمه الله و دفاع از آزادی و عقیده و ایمان در یک سطح وسیع بسیج فرمود.^۰
 هنگامی که قوای متجاوز انگلیس در نبرد باغازیان تاب نیاورد و به ایجاد تولید نفاق و شقاق در بین مردم افغانستان دست یازید، این عالم مجاهد از کابل بغزنه رفت و اختلافاتی را که دشمن دامن زده بود از میان برد.^۰

در سال ۱۸۸۴م = ۱۲۶۳ ش، پس از آنکه امیر عبدالرحمن خان اغلب رهبران جهاد را زندانی و متواری کرد و در صدد شدت تا از نفرین و نارضائی مردم بکاهد، به سردار محمد حسن خان حاکم غزنه هدایت داد تا قوم «اندر» را به محضرش احضار و دلجوئی نماید.^۰ اما ملامشک عالم در این مجلس حاضر نشد و بجواب فرستادگان حاکم غزنه نوشت که:

((۳ هزار تن بدون خطا و خیانت و گناه و جنایت از بزرگان افغانی که در وقت استیلای

دولت انگلیس بمدافعت گرائیده در حمایت ناموس و مملکت اسلام زحمات شاقه بپای برده اند، امروز در زندان کابل محبوس و باعث یأس و هراس ناس شده اند.^۰ و بنابر این تمامت مردم که یکی از ایشان منم خود را در محل خوف و خطر پنداشته ایم))^۰

با وصول این نامه خدمت امیر، آتش کین و انتقام جوئی وی شعله ورترا شد، لیکن خویشان داری خود را حفظ نمود و تنها فرمانی عنوانی او و مردم صادر فرمود و کارهایش را موافق به کتاب و شریعت وانمود ساخت.^۰

دو سال بعد مشک عالم وفات یافت و پسرش (عبدالکریم) همراه باقوم خویش علیه امیر قیام کرد.^۰ امیر عبدالرحمن خان باسوقیات عسکری آنان را سرکوب نمود و در نتیجه از کله یکهزار مرد شجاع و مسلمان «اندر»، در کابل مناری برپاساخت که شاید تاکنون هم سرجایش مانده باشد.^۰

همچنان حکم فرمود که از هر خانوار «اندر» یک تفنگ و یک شمشیر بزور گرفته شود، اراضی شان ضبط گردد، از اسرای آنان فی نفر یکهزار روپیه تحصیل شود و مستمری ۳۰ نفر ملای «اندر» از آغاز مقرری بازگشت گردد.^۰ (۱)

مبارزات عالم مشهور ملانجم الدین معروف به آخوند صاحب «هده» علیه استعمار انگلیس و سلطه آن در افغانستان، حقایقی می باشد که در تاریخ مبارزات ملت افغانستان جایگاه خاصی دارد.^۰ در اثر اعلان این مرد مبارز برای جهاد علیه انگلیس بود که در سال ۱۸۸۷م در کابل، پکتیا، پروان، کاپیسا، لوگر و غیره رستاخیزی برپا شد و جنگ علیه متجاوزین آغاز گردید.^۰ امیر عبدالرحمن خان که نمیتوانست نسبت به نفوذ عالم موصوف در جامعه بی اعتنا بماند، وی را از کابل اخراج نمود.^۰ لیکن این مرد مجاهد در «سوات» سنگر گرفت و تا آخرین لحظه بااستعمار جنگید و مردم را هدایت و ارشاد فرمود.^۰

در همان سال (۱۸۸۷م) عالم دیگری بنام ملا میر محمد، از «ریزه کوهستان» باجرئت

و شهامت کم نظیری علیه امیر عبدالرحمن فتوا صادر کرد و گفت:

((امیر شیران غزات را بکشت و ملا نجم الدین را فرار کرد لهذا او، اولی الامر نیست و باید چشمانش از کاسه سر کشیده شود)) . در اثر این فتوا جلادان امیر او را گرفتار کردند و با وحشیانه ترین وضعی به قتلش رسانیدند . (۱)

بهمین ترتیب در لشکر کشی امیر عبدالرحمن به هزاره جات (۱۸۹۱-۱۸۹۲م مطابق ۱۲۷۰-۱۲۷۱ش) و قیام مردم غیور آن علیه امیر، علما و روحانیون هزاره جات سهم بیشتر و عمده ای داشتند و تلفات و خسارات ایشان نسبت ب دیگران زیاد تر بود، چنانکه دو هزار و یکصد عالم و روحانی در جنگ باقوای امیر کشته شدند، یک هزار خانوار روحانی موفق به فرار گردیدند و یکصد خانوار روحانی از «یکه اولنک» بدست دولت افتاد . در حالی که فیودال های هزاره بعضاً بادولت همکاری کردند وعده ای خود را تسلیم و بقای شان را تضمین نمودند (۲).

ب- در دوره امان الله خان .

جانبازی و سهم علما و مشایخ افغانستان در جنگ بااستعمار گران برتانوی و حصول آزادی کشور، حقیقتی است مسلم و روشن که صفحات تاریخ آنرا باخط زرین حفظ کرده است . البته این قشر محترم اجتماع همانطور که باتجاوز خارجی در میهن ما، سخت حساسیت داشتند و فوراً علیه آن دست بکار می شدند، در برابر انحرافات و فساد و مظالم داخلی هم از خود عکس العمل نشان میدادند و هرگاه کارها به آئین صواب و صلاح نمی آراست عملاً قیام می کردند .

روی این خصلت و خصوصیت دز سال ۱۹۲۴ = ۱۳۰۳ ش پس از آنکه امیر امان الله خان ره افراط در پیش گرفت و بسا کارهایش به انحراف کشید، دو نفر عالم بنام های ملا عبدالله خان و ملا عبدالرشید در لوگر و گردیز برضد او و عمالش شوریدند و فرمان جهاد صادر کردند که تعداد زیادی از مردم به ندای ایشان لبیک گفتند و تقریباً یکسال باقوای نظامی شاه امان الله جنگیدند .

این آشوب و قیام بحدی دولت را وار خطاساخت که امیر امان الله فرمان بمباری پکتیا را صادر کرد و طیارات روسی و داخلی ده هاتن بم را بر فراز خانه ها فروریختند و مردم را قتل عام کردند . (۳) بمباردمان و کشتار مردم پکتیا به قیام شان خاتمه داد و رهبران آن با ۲۵ نفر دیگر دستگیر و بتاریخ ۴ جوزای ۱۳۰۴ ش در کابل تیر باران شدند . صدها نفر بولایات شمال کشور تبعید گردید، ده ها قریه و صدها خانه خراب شد و تعداد کثیری از

۱- افغانستان در مسیر تاریخ صفحه ۶۹۷ .

۲- راجع به قیام هزاره جات و تفصیل آن رجوع شود به: افغانستان در مسیر تاریخ، صفحه ۶۶۶-۶۷۰ .

۳- درباره بمباران پکتیا بوسیله روس ها، رجوع شود به: خاطرات آقابکوف، صفحه ۹۵ .

جوانان قربانی خود خواهی های امان الله خان گردید .

در همین سال بود که شاه امان الله حضرت نورالمشائخ فضل عمر مجددی راباعايله اش از افغانستان اخراج نمود و دشمنی اش را با علما و روحانیت بیشتر تبارز داد . قیام قاضی عبدالرحمن پغمانی و یارانش را در مبحث دوره شاه امان الله تذکر داده ایم .
 بهمین منوال در انقلاب دوره امیر حبیب الله کلکانی ، رهبری مردم و قیام عمدتاً در دست علما و روحانیون بود و در ننگرهار نیز قیام های ضد دولت امانی بوسیله همین طبقه سازماندهی می شد .

اقدام سید اسمعیل بلخی و یارانش جهت از بین بردن شاه محمود خان صدراعظم (حمل ۱۳۲۹) در حد خود مصداق دیگری از مبارزات علما و روحانیون در کشور ما است که تفصیل آن قبلاً در جایش معروض گردید .

ج - تشکیل حزب الله

از آنچه در بالا بحیث نمونه و مثال تذکار یافت بخوبی معلوم می شود که مبارزات اصلاحی و یا قیام های سیاسی روحانیون و علماء کشور ما اغلب در چوکات مسوولیت های شرعی انجام می شده است و تا آخرین سال های صدارت شاه محمود خان ، تشکیلات و سازمانی بنام « حزب » نداشته اند . دلیل هم شاید این باشد که پایگاه اصلی این طبقه بصورت طبیعی در عمق توده ها و دلهای مردم بود و هر وقت کاری میخواستند انجام دهند ، مردم در خدمت شان می استادند و بفرمان آنان گوش فرا میدادند .

تاجائی که تاریخ و تجربه نشان میدهد روابط و مناسبات سنتی بین مقتدا و مقتدی و علماء و عامه مردم نسبت به علایق ها و روابطی که بین رهبران احزاب و اعضای آنان وجود دارد ، بمراتب صمیمانه تر ، صادقانه تر و طبیعی تر بوده است . زیرا در حالت اول هیچگونه خود خواهی و جاه طلبی و طمع در بین نیست و آنچه دو طرف انجام میدهند محض برای رضای خدا و روی قراردادهائی اتکاء دارد که عقیده و ایمان و معنویت آنها بهم پیوند زده است و هیچگاه متزلزل نمیشود . لیکن تشکیلات و روابط حزبی که برانگیزه های مادی و منافع شخصی و قدرت جوئی استوار می باشد ، هر آن آسیب پذیر است و بمحض اینکه یکی از آن میان به هدف دست نیافت و طمعش برآورده نشد ، از همدگر فاصله می گیرند .

بهرحال هنگامی که جنبش های فکری و سیاسی در کشور های همسایه و افغانستان رویکار آمد و فعالیت های گوناگونی در جامعه براه افتاد . تعدادی از علما و استادان معارف چون قاضی عبدالظاهر سامی ، یعقوب حسن خان وامثال ایشان ضرورت احیاء فکر دینی و دولت اسلامی را بین شاگردان و دوستان خود کم کم تلقین میکردند و برارزش های

«جمهوری اسلامی»، عدالت اجتماعی و انتقاد از زور گویان و اصلاح فرمانروایان تاکید می ورزیدند. در نتیجه این آموزش ها و آموختن ها تعدادی از جوانان مربیان باهم گرد آمدند و دید و بازدید هائی را در دوران صدارت محمد هاشم خان بصورت بسیار سری و مخفی آغاز کردند. چون کوس فرمانروائی بنام شاه محمود خان نواخته آمد و بمردم تاحدی فرصت داده شد که مشق آزادی و دیموکراسی کنند و احزاب تشکیل دهند، این گروه نیز بران شد تا سری پیدا کند و خود را سازماندهی نماید. لذا در سال ۱۳۳۱ ش دست ارادت و تمنا بسوی مرحوم مولوی عبدالغنی مشهور به مولوی صاحب قلعه بلند دراز کردند و از وی خواستند همچو «هسته» ای را رسماً پایه گذاری کند و آنرا شخصاً رهبری فرماید:

مولوی صاحب مرحوم که از نام نیک و شهرت کافی برخوردار بود و طالبان و شیفتگان علوم اسلامی از سر تا سر شمال و حومه کابل در مدرسه و حلقه تدریس او زانو می زدند و کسب فیض می کردند، آرزوهای دیرینه اش را بر مراد یافت و بسال ۱۳۳۲ ش در مسجد سربازار چهاریکار سازمانی را بنام «حزب الله والرسول» اعلام فرمود. حزب الله در اندک مدت فراگیر شد و هزاران نفر اعم از پیرو جوان، عالم و امی دران ثبت نام کردند و عضویتش را حاصل نمودند. اما دستپگاه حاکم بنابر تشویش و اندیشه ای که از این حرکت داشت و یکی از روحانیون وقت آنرا دامن می زد، از هر جهت بر مولوی مرحوم فشار وارد کرد و از بقا و فعالیت حزب الله همانند سایر احزاب جلوگیری فرمود.

مع الوصف تعدادی از اعضای آن براه خود مخفیانه ادامه دادند و این حرکت فرود و فرازی را پیمود که شرح آنرا به عهده خود اعضایش می گذاریم (۱).

صدارت محمد داود و سرکشیدن کمونستان

محمد داود خان هنگامی کرسی صدارت را اشغال کرد که جنگ ویتنام و کشمکش های اعراب و اسرائیل کشورهای غربی را بخود مشغول کرده بود و مجال آنرا نداشتند تا باهمتای شرقی خود «روس» برقابت برخیزند و بایاری و کمک به کشورهای منطقه جلو نفوذ و پیشروی او را بگیرند.

روس ها از یکطرف درگیری و مداخله غرب را در ویتنام و شرق میانه وسیله تبلیغات خود قرار دادند و اذهان عامه را علیه آن بسیج فرمودند و از سوی دیگر با استفاده از این خلا و فرصت در اکثر کشورهای آسیائی دست دوستی دراز کردند و با این بهانه جائی که ممکن بود دام گسترده و ملت هارا شکار نمودند.

متأسفانه کشور ما هم از لحاظ مالی و اقتصادی در وضعی قرار داشت که بخوبی آسیب پذیر بود، زیرا از یکطرف حکومت ناگزیر باید با قافله زمان همراهی می کرد و از سوی

۱- در این قسمت علاوه بر متن چاپ اول کتاب حاضر، از یادداشت های جناب آقای عشرتی نیز استفاده شده است.

دیگر چیزی در کیف و کسبه نداشت و مجبور بود دستی په اینسو و آنسو دراز کند و از دیگران وام ستاند .

روس ها که از دیر باز در کمین بودند و برای راه یابی و نفوذ بیشتر در افغانستان دقیقه شماری می کردند ، فرصت را مغتنم دانستند و بدون درنگ خود را به محمد داود رسانیدند و پول و امکانات تخنیکی و فنی را به افغانستان پیشکش نمودند . محمد داود خان که در طلب و تقاضای کمک از کشور های دیگر چندان توفیقی احساس نمیکرد ، دست دوستی روس ها را بگرمی فشرد و پیشنهاد همکاری شان را صمیمانه لیبیک گفت . از آن تاریخ به بعد روس ها دسته دسته به کشور ماسرا زیر شدند و فتنه ای را که مردم از آن دوری می جستند باخود ارمغان آوردند .

پس از تدویر «لویه جرگه» در سال ۱۹۵۵م = ۱۳۳۴ ش دوستی روس و افغانستان از حد روابط عادی و همکاری های معمول فرا ترفت و یک سلسله پیمان ها و قراردادهائی در ساحات نظامی و اقتصادی بین دو طرف به امضاء رسید که نفوذ روس را در افغانستان بصورت طبیعی تضمین و کارسازی نمود .

آری ! از همان سال بود که پروژه های روسی در افغانستان رویدست گرفته شد و توأم با آن شبکه های تبلیغاتی و جاسوسی اش نیز بیش از پیش به فعالیت پرداختند و دیری نگذشت که این جرثومه های فساد و تباهی در عمق جامعه ما رخنه کردند و بسا از جوانان را مسموم نمودند . حتی افرادی هم که در گذشته گرایش های مارکستی داشتند و عقاید خود را از ترس مردم پنهان می کردند ، نقاب از چهره برگرفتند و آشکارا دست به فعالیت زدند .

پروائی و بی حیائی افراد و عناصر کمونست در اندک مدت بحدی رسید که دیگر باک از میر و محتسب و اندیشه ای از عکس العمل های مردم در خیال شان باقی نماند و در همه جا اعم از صنوف درس ، محیط دانشگاه و صحن مکاتب ، آزاد و بی پروا به جدال ها و مباحثات عقیده وی خود مبادرت می ورزیدند و کمونیزم را آشکارا بین مردم تلقین می نمودند . این وضع تنها در مرکز محدود نماند ، بلکه شبکه های آن بسرعت در ولایات و روستاها بکار افتاد و بسا از جوانان خوش قلب روستائی را به بیراهه کشانید .

دستگاههای اداری و تعلیمی کشور نسبت به این طاعون فرهنگی که بتازگی در معارف و جامعه شیوع یافته بود ، چندان اعتنائی نداشتند و عده ای هم که احياناً در اینباره تشویش از خود نشان میدادند باکم لطفی و تهدید مواجه می شدند . محمد داود خان که خواهان تحولات اجتماعی و اقتصادی در کشور بود یا عمداً در برابر چنین وضعی اغماض می کرد یا جریانات و رویدادها بگونه دیگری بوی تعریف می شد و یا فکر آن داشت که در برنامه های بعدی خود از نیروی جوان و اندیشه معاصر بحیث یک پشتوانه استفاده کند

و توجه روسها را در همکاری به خود بیشتر جلب نماید . ولی در هر حال قدر مسلم آن بود که نماینده روس ها (حسن شرق) از نخستین روز صدارت محمد داود بحیث مدیر قلم مخصوص ، پیوسته در کنار وی قرار داشت و روابط بعضی افراد و جوانان منحرف با محمد داود ، بوسیله او تنظیم می گردید .

ترویج بی دینی و فساد و موضع گیری کمونستان علیه مذهب و دین بالاخره واکنش هائی را در جامعه برانگیخت و تعدادی از علما و مشایخ بدفاع و مقابله پرداختند . اما رژیم محمد داود بجای آنکه متوجه بدبختی و عواقب کشور شود و جامعه را از پرازیت های بی خدائی پاکسازی نماید، علما را مورد سرزنش و سرکوبی قرار داد و بسیاری را تبعید و زندانی نمود .

متأسفانه اسما و اعداد افراد و علمای محترمی که در مرکز و ولایات مورد خشم دستگاه محمد داود قرار گرفتند و رنج و آزار فراوان دیدند تا این لحظه در اختیار من نیست والا حق آنان اداء می شد و احترام شان بجا . تنها ازان جمله احوال دو نفر عالم و مجاهد یعنی جناب صبغت الله خان مجددی و مرحوم مولوی عبدالوهاب پنجشیری به این نگارنده روشن است که اینک من باب مثال و نمونه مختصراً به آن اشاره می شود .

جناب مجددی با اندوخته های سرشاری از علوم و معارف اسلامی که از محیط خانواده و جامع ازهر فراگرفته بود ، نه تنها شاگردانش را درلیسه ها بمسایل دینی و اسلامی آشنا می ساخت و آنان را بمبارزه علیه الحاد و بیدینی تشویق و توصیه می نمود ، بلکه در محافل و مجالس و از طریق مساجد و منابر نیز مردم را تنویر می کرد ، و توجه شان را به جلوگیری از بدعت های رائج در محیط معطوف میداشت .

این روشن گری و افشاء سازی حساسیت دستگاه را تحریک کرد و برای اینکه آنرا خنثی سازد و در انجام برنامه های تقلیدی محمد داود و روابطش با روس ها موانع ایجاد نشود ، امر گرفتاری اش را صادر فرمود . بنابراین جناب مجددی در ماه حوت سال ۱۳۳۸ هـ ش زندانی گردید و بعد از ۴ سال و هفت ماه زندان پرمشقت و تحمل پیش آمد های نامردمی ، در نهم میزان سال ۱۳۴۳ هـ ش همراه با سایر زندانیان رها گردید . (۱) و اینک بازهم در سنگردفاع از اسلام زانوزده است و علیه کفر و کمونیزم و نجات وطن از الحاد و استعمار می جنگد .

هکذا مرحوم مولوی عبدالوهاب پنجشیری که فکر می کنم بسیاری از مردم کابل و شمال افغانستان او را بخوبی می شناسند و از شرح حالش کم و بیش خبر دارند ،

۱ - متأسفانه در چاپ اول این کتاب ، تاریخ زندانی شدن جناب مجددی صاحب اشتباه شده است ، باعرض معذرت از خوانندگان امیدواریم آنرا تصحیح فرمایند : درباره زندانی شدن و رهائی حضرت صاحب رجوع شود به رساله سالار مجاهدین ،

تحصیلات خود را در مدارس دینی قاره هند پایان رسانیده بود و در جریان مبارزات مسلمانان پاکستان علیه سلطه هند و استعمار انگلیس از داعیه آزادی خواهی مسلمانان و ایجاد یک کشور اسلامی بنام «پاکستان» جانبداری می کرد و در درگیری هائی که بین دو طرف بوقوع پیوست با جمعی از همقطاران و شاگردان خود عملاً بطرفداری از پاکستان می رزمید .

پس از برگشت بوطن مدرسه علوم دینی رخنه پنجشیر را وسعت بخشید و با اعمار اطاق های الحاقی و اضافی در مدرسه مذکور ، امکانات آنرا فراهم ساخت تا تعدادی از علمای برجسته درانجا گرد آیند و طلابی را که از اکثر نقاط شمال بدانجا رو آورده بودند ، تدریس نمایند . مرحوم مولوی صاحب ماهابه ولایات شمال سفر می کرد تا افراد خیر را در این امر خیر تشویق کند و نفقه طلاب و مدرسین را فراهم سازد .

او مرد شجاع ، عالم بی ریا و مبلغ فصیح و توانائی بود ، گاهگاهی که بکابل می رفت خود را به مسجد پل خشتی میرساند و با استفاده از انبوه نماز گزاران و مرکزیت آن ، گفتنی ها ، پیام ها و انتقاداتش را با فصاحت و جرئت از فراز منبر بیان می داشت و جز خدا از کس بیم نداشت .

در یکی از جمعه های سال ۱۳۳۷ هـ ش بازم به مسجد پل خشتی رفت و از حکومت محمد داود و بی مبالائی اش نسبت به امور دین و عدم جلوگیری از فساد و بی بندوباری و انحرافات فکری به شدت انتقاد نمود . جاسوسان ضبط احوالات که از دیر باز قصد گرفتاری او را داشتند ، اینبار امانش ندادند و به مجردی که از مسجد خارج شد او را گرفتار کردند و به ضبط احوالات صدارت بردند و پس از اطلاع به محمد داود و کسب هدایت ، وی را تحت الحفظ به چهاریکار انتقال دادند و به اصطلاح «تبعید و نظر بندش» ساختند .

او در حالی که از رفتن به کابل و پنجشیر منع بود و اجازه نداشت بامردم در تماس شود ، سالی چند را در چاریکار سپری کرد و بعد از آنکه محمد داود از کرسی صدارت بزیر افتاد ، در زمره سایر زندانیان و تبعیدیان آزاد گردید و به شهر پلخمری مهاجرت نمود . اتفاقاً دران ایام پلخمری یکی از مراکز عمده پرچمی ها بود و مرحوم مولوی صاحب بالیمان قوی و شهامتی که داشت عرصه فعالیت را برای شان تنگ ساخت و تاروژی که حیات داشت سرسختانه علیه کمونیزم و کمونستان مبارزه کرد و از نفوذ بیشتر آنان در بین مردم و جوانان جلوگیری نمود .

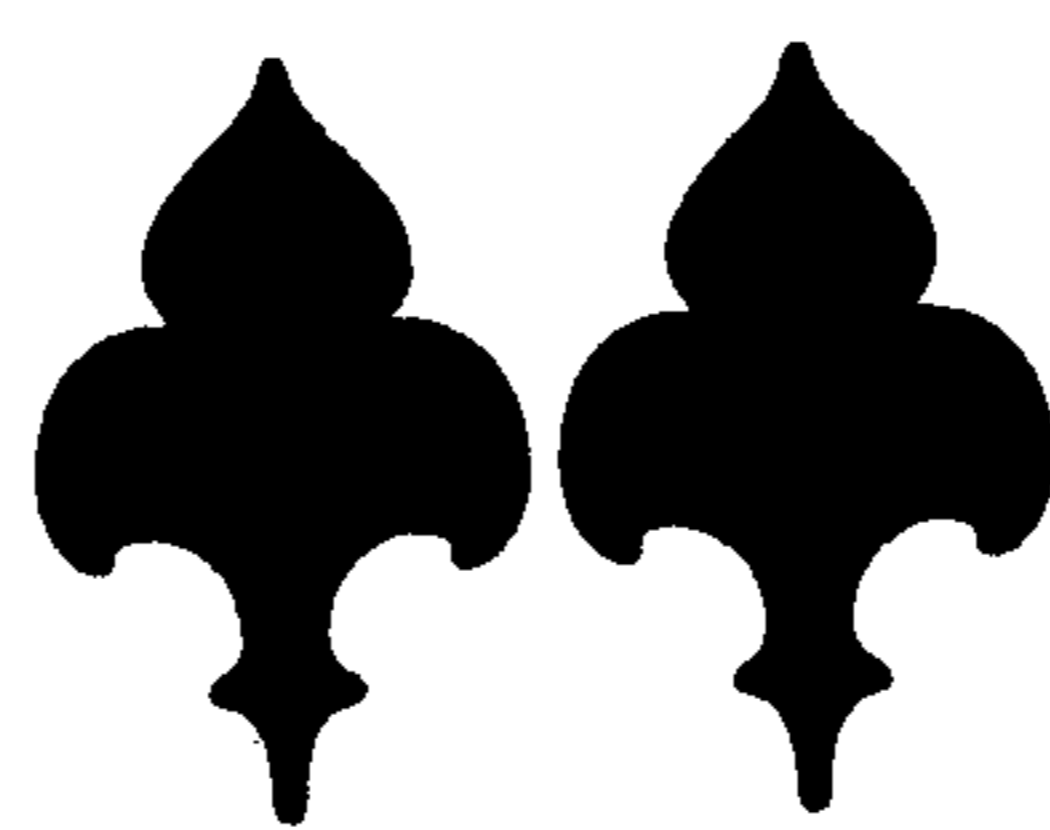
بی خدایان کمونست به حدی از وی دل پر خون داشتند که حتی بعد از مرگش هم آنرا فراموش نکردند و سلیمان لایق در اولین شعری که پس از کودتای ۷ ثور ، علیه مبارزین مسلمان نوشت و مجله «پشتون ژغ = صدای مردم» آنرا نشر نمود ، از مولوی مرحوم در کمال

بی حیائی نکوهش بعمل آورد .

سعد یا مردنکو نام نمیرد هرگز

مرده آنست که نامش به نکوئی نبرند

البته تعداد زیادی از علما و روحانیون و منورین (اعم از برادران اهل تشیع و تسنن) ، در چند دهه اخیر وجود داشته اند که در هر دوره ومن جمله در زمان صدارت محمد داود و آغاز بی دینی و الحاد و استبداد در کشور، علم مبارزه برافراشته اند و هریک فراخور حال و امکانات خویش قربانی هاداده اند و رنجها کشیده اند . اما نام و خدمات شان یا اصلاً هنوز در مطبوعات جهاد ذکر نشده و یابه نام و اشاره ای اکتفا گردیده است ، واینکار بعقیده بنده نه بدان معنی است که نویسندگان دوره جهاد عمداً از ان اغماض کرده اند و یا تعصبی در کار بوده است ، بلکه این کوتاهی اغلب بدلیل آنست که در شرایط مهاجرت و آوارگی گردآوری مجموعه ای کافی و شافی از آنهمه رویدادها و مبارزات و رجال و کارنامه های شان در سرتاسر افغانستان ، برای یک فرد عقلاً و عملاً محال و ناممکن است . لذا این کار مقتضی آنست تا هرهموطنی که حرفی ، یادداشتی ، معلوماتی ، اطلاعی و اسنادی در اختیار دارد و از کارنامه های این راهیان راه خدا چیزی می داند ، بدون تعصب و کوردلی و زشت گوئی و نفی دیگران ، خود آنرا بنویسند و بگویند و دین خویش را اداء فرمایند . تا هم خرما بدست آرند و هم صواب !!



بخش دوم یا گفتار دوم

جنبش های فکری و سیاسی «راست و چپ»

از آغاز دهه دیموکراسی تا ۷ ثور ۱۳۵۷ هـ ش

استعفای محمد داود خان از عهده صدارت (حوت ۱۳۴۱ ش) و اعلام دیموکراسی و تجدید قانون اساسی، بمردم افغانستان موقع داد تا باردیگر سر از ته بال برون کشند و انجمن آرائی ها و فعالیت های سیاسی را از سر گیرند. اما جز کمونستان وابسته بمسکو که در زمان صدارت محمد داود رشد کرده بودند و برای هر نوع حرکت و تحولی آماده بودند، دیگر هیچ فرد و گروهی جهت تبارز و تشکل یک هسته فوری سیاسی آمادگی قبلی و لازم نداشتند. احزابی هم که در زمان صدارت شاه محمود خان روی صحنه سیاسی آمدند، اینبار اقدامی نکردند و این خلاء سیاسی مایه همه مصیبت ها و بدبختی های بعدی گردید. علی ای حال گرچه قانون احزاب وجود نداشت و مردم جرئت نمیکردند در تاریکی گام بردارند و خود را به چاه اندازند، با آنها جامعه و جریانات بنابر خصلت طبیعی اش احزاب راست و چپ و یا «ترها» و «انتهی ترها»ئی را بوجود آورد که خلاصه آنها بدین شرح است.

حزب کمونست «خلق»

کمونستان مسکو گرا که مقدمات کار خود را قبلاً فراهم کرده بودند، اولتر از همه دست بکار شدند و به تشکیل «حزب خلق» که تا آنوقت پنهانی و شفائی بود، علناً مبادرت ورزیدند. چنانچه خود می نویسند که:

((... با استعفای محمد داود و اعلان دیموکراسی، نور محمد تره کی به تشکیل حزب

طبقه کارگر افغانستان اقدام نمود)) (۱)

این سازمان کمونستی اولین کنگره حزبی خود را بتاريخ ۱۱ جدی ۱۳۴۳ ش مطابق با اول جنوری ۱۹۶۵ م در کابل و در منزل تره کی برگزار نمود تا تشکیلات حزبی و برنامه های آنرا طرح و تنظیم کرده، خود را برای شرکت در انتخابات دوره دوازدهم شوری آماده سازند. کنگره مذکور نور محمد تره کی را بحیث منشی عمومی و تعدادی را به صفت اعضای کمیته مرکزی و اعضای علی البدل انتخاب نمود که عبارت بودند از:

ببرک کارمل، سلطان علی کشتمند، صالح محمد زیری، غلام دستگیر پنجشیری، محمد طاهر بدخشی، نور محمد نور، دکتر شاه ولی، عبدالکریم میثاق، سلیمان لایق،

بارق شفیعی ، حفیظ الله امین ، اسمعیل دانش ، عبدالحکیم شرعی جوزجانی ، عبدالمجید و ظاهر افق قندهاری .

به این ترتیب اولین حزب کمونست در افغانستان با تشکیلات منظم و علنی رویکار آمد و شبکه هاوسازمان های آن در سرتاسر کشور گسترش یافت . تره کی قبل از انتخابات سال ۱۳۴۴ش از مسکو دیدن نمود و در این سفر که بوسیله روس ها کارسازی شده بود از وی بگرمی پذیرائی بعمل آمد و از آن تاریخ به بعد چهره ایشان آشکارتر و دخالت روس ها در افغانستان وسیع تر گردید .

در انتخابات دوره دوازدهم شورای ملی (سال ۱۳۴۴ش) تره کی از مقرر ، حفیظ الله از پغمان ، ببرک و اناهیتا از کابل ، نور احمد نور از پنجوائی قندهار ، فیضان الحق از رودات ننگرهار ، خودرا کاندید کردند که جز تره کی وامین ، بقیه موفق گردیدند و بابیش از دوازده نماینده دیگر از جناح لیبرال و تند رو علیه حکومت به همکاری پرداختند .

بتاریخ ۲۲ حمل ۱۳۴۵ش = ۱۱ اپریل ۱۹۶۶م ، شماره های اول و دوم جریده خلق که در آن تره کی بحیث موسس و بارق شفیعی به نام مدیر مسؤل معرفی شده بودند ، یکجا نشر گردید و مرام نامه حزب را در سطح وسیعی منعکس ساخت . این جریده هر دوشنبه یکبار انتشار می یافت ولی بعد از شماره ششم بعلت نشرات ایدیولوژی کمونیزم و انعکاس منفی آن در جامعه ، سنا و شوری ، حکومت طی ابلاغیه ای که بتاریخ دوم جوزای ۱۳۴۵ = ۱۲ می ۱۹۶۶ منتشر شد ، آنرا مصادره کرد . اما جریده مذکور در سفارت روسیه چاپ می شد و بصورت مخفی توزیع می گردید .

اعضای حزب خلق تا آن ایام صف متحد و یکپارچه ای داشتند و برای پیشبرد اهداف خویش باهم اشتراک مساعی می نمودند . لیکن روس ها که مراقب اوضاع بودند و برای برنامه های آینده شان زمینه سازی می کردند ، در پی آن شدند تا حزب کمونست افغانستان را به گروهها و دسته بندی های مختلف تقسیم کنند و هر یک را به سازماندهی جداگانه ای تشویق نمایند و بدین ترتیب قسمت زیاد مردم و اقوام مختلف را تحت شعارها و عناوین و انگیزه های متفاوت بسوی خویش جلب نمایند .

بنابراین می کوشیدند بطرق مختلف احساس خودی و تضادها را در درون سازمان و بین اعضای حزب «خلق» برانگیزند و از این «تخم گندیده» چوچه های مصنوعی برون آرند .

انشعاب حزب خلق

ببرک در یکی از جلسات پارلمانی سال ۱۳۴۵ش شاه افغانستان را حین ارزیابی بودجه وزارت دربار ستود و آنرا مترقی ترین پادشاه در میان ممالک آسیائی خواند و احترامش را واجب شمرد . حتی آن را باصدر اسلام و عهد خلفای راشدین و هزینه مقامات

عالیه دولت مقاسیه کرد (۱)۰

او در بیانات خود راجع به اصطلاحات کهن اداری وزارت دربار اظهار داشت که:
 ((۱۰۰۰ این اصطلاحات همه کهنه شده و بهتر خواهد بود که بیک انجمن محترم سپرده
 شود تا از طریق تماس با وزارت دربار و وزارت مالیه ، اصطلاحات جدیدی وضع گردد و حیثیت
 پادشاهی ما حفظ شود)) (۲)

روس ها در قبال بیانیه بپرک که خود آنرا دکته کرده بودند دوهدف را دنبال کردند .
 نخست خوش نگه داشتن و اغفال شاه و جلب حمایت او از بپرک ، دو دیگر بهانه برای
 انشعاب حزب خلق که بهر دوهم موفق گردیدند . زیرا بیانات بپرک در پارلمان و ستایش
 و تمجید وی از دربار ، بطرفداران تره کی در حزب بهانه ای فراهم ساخت تا او را مورد
 نکوهش و مواخذه قرار دهند . در رابطه با این موضوع کمیته مرکزی حزب بتاريخ ۲ میزان
 ۱۳۴۵ ش جلسه ای تشکیل داد و از بپرک خواست از عضویت در کمیته اجرائیه استعفا
 دهد . همچنان پیشنهاد بپرک جهت شمول میراکبر خیبر در کمیته مرکزی رد گردید و تره کی
 اظهار داشت که موصوف قبل از پذیرفته شدن به حزب ، باید از وظیفه اش استعفا
 دهد .

بالاخره بپرک در تحت فشار کمیته مرکزی از عضویت در آن استعفا کرد و از میراکبر
 خیبر «افسر پولیس در خوست» تقاضا نمود تا وظیفه اش را ترک کند و در تشکیل حزب
 دیگری با وی همکاری نماید . بعضی از اعضای حزب کوشیدند تا از اختلاف و تفرقه
 جلوگیری کنند ، اما این کوشش بجائی نرسید و سرانجام در ماه ثور ۱۳۴۶ هجری شمسی
 از هم جدا گردیدند .

انشعاب مذکور در همین جا خاتمه نیافت و جدال های پیگیر دیگری نیز در جریان
 بود . از جمله در یکی از جلسات حزبی بین حفیظ الله امین و طاهر بدخشی برخوردی
 صورت گرفت که در آن ، طاهر بدخشی حفیظ الله را به فاشستی و او طاهر را به
 ناسیونالستی و سکتاریستی متهم کردند .

این نزاع باعث شد تا حزب هر دو را به اساس دسپلین حزبی به دو درجه (برطبق
 معیاری که خود داشتند) تنزیل دهد که حفیظ الله آنرا پذیرفت و بکار خویش ادامه داد ،
 ولی طاهر از قبول آن سرباز زد و به سازماندهی حزب جداگانه ای پرداخت که بعداً به «ستم
 ملی» شهرت یافت . این دسته بندی ها که بدستور روس ها و بطور مصنوعی ایجاد شده
 بود ، تدریجاً به کین توزی ها مبدل شد و رقابت هائی را ببار آورد که تا امروز نیز ادامه
 دارد و روس ها در حل آن ناتوان مانده اند .

۱- تاریخ مختصر حزب دیموکراتیک خلق افغانستان ، صفحه ۲۱- ۲۲ .

۲- تاریخ مختصر حزب دیموکراتیک خلق افغانستان ، صفحه ۲۳ .

در آخر سال ۱۳۴۶ش ببرک کارمل به سفارش و کمک نوراحمد خان اعتمادی صدراعظم اجازه نشر جریده ای را بنام «پرچم» دریافت نمود و اولین شماره اش بتاريخ ۱۴ مارچ ۱۹۶۸ = ۲۴ حوت ۱۳۴۶، انتشار یافت. جریده مذکور که توسط سلیمان لایق و میر اکبر خیبر طبع و نشر می شد، در نخستین شماره اش از «حزب دیموکراتیک خلق» نام برد و ببرک را بانی و موسس آن نامید. اما تره کی بدون درنگ عکس العمل نشان داد و در جریده افغان ملت (شماره ۵۰) اعلامیه ای انتشار داد که «پرچم» هیچگونه ارتباط سازمانی با حزب دیموکراتیک خلق افغانستان ندارد. از آن تاریخ به بعد بین دو جناح درگیری های لفظی شدیدی بمیان آمد و یکی بنام «پرچم» و دیگری بنام «خلق» از هم تفکیک شدند و تا اکنون به همین نام یاد می شوند.

در واقع روسها از یک هسته کوچکی که در ابتداء بنام حزب «طبقه کارگر» یا «دیموکراتیک خلق» بنانهادند، سه حزب جداگانه را بوجود آوردند که هر یک دارای مميزات و ترکیب خاصی بود.

ماهیت و ترکیب این سازمان ها

۱- دار و دسته تره کی «خلق»: تره کی قبل از آنکه فضای باز سیاسی بوجود آید با تعدادی از جوانان و تحصیل کردگان قبایل پشتون و مناطق مرزی تحت نام و شعار «پشتون خواهی» تماس هائی داشت و به این بهانه آنان را که از نظر فکری تقریباً در مراحل ابتدائی قرارداداشتند، مسموم و اغوا می کرد.

هنگامی که زمینه برای پخش و نشر اندیشه کمونیزم کاملاً مساعد گردید و جوانان تحصیل کرده پشتون در داخل و خارج افزایش یافت، تره کی مافی الضمیرش را بمرحله عمل در آورد و عده ای از جوانان مذکور را به انحراف کشانید. بهمین دلیل بود که شمار افراد غیر پشتون در حزب خلق بسیار اندک و بی اثر محسوب می شد.

البته گرایش دوستان تره کی و اعضای خلق به کمونیزم علاوه بر آنچه گفته آمد، عوامل دیگری هم داشت که بحث درباره آن سخن را بدرازا می کشد.

۲- گروه پرچم: فعالیت این سازمان در ابتدا بیشتر متوجه قشر فرهنگی و شهری بود که از لحاظ اقتصادی و اجتماعی در سطح بالاتری قرار داشتند. درباریان، جنرال زاده ها، ملاکان، فیودال ها و خورده بورژواها و قشر مرفه، بیش از هر طبقه دیگر جامعه، عضو این سازمان بودند و بهمین سبب بود که توانستند در مطبوعات و معارف و سایر ارگان های دولتی به آسانی رخنه کنند و عده زیادی از معلمان، شاگردان مکاتب، نویسندگان و کارمندان ادارت را بطرفداری خود جلب نمایند.

گرایش افراد و گروههای یاد شده به حزب «پرچم» انگیزه های مختلف و متفاوتی داشت که اغلب با طبیعت آنان وفق میکرد. بعضاً بفکر حفظ آبرو با این بی آبرویی همنوا شدند و پرچم را با پول کمک کردند، عده ای در آرزوی کسب احتمالی قدرت و تاءمین منافع شان در آینده با این حزب کله جنبانیدند و آنچه از دست شان ساخته آمد، دریاری اش بکار بردند. یک عده هم همگامی در این صف را وسیله ای برای عیاشی و خوش گذرانی خود می انگاشتند و فقط با اشتراک در فریاد «هورا» آنچه میخواستند بدست می آوردند.

شعارهای مزورانه و تبلیغات فریبنده بپرک و رفقایش در حد خود این انگیزه ها را دامن می زد و شبکه های شان بسرعت در میان مردم گسترش می یافت. روابط بپرک با دربار و محمد داود برآزادی «پرچم» و جلب افراد افزوده بود و عناصر فرصت طلب و سود جو را بیشتر بسوی خود می کشانید. چنانچه در کوتاه مدتی تعداد اعضای آن فزونی گرفت و از نیرومندی چشمگیری برخوردار گردید.

ستم ملی

این حلقه چنانکه گفته آمد به اثر برخورد حزبی بین حفیظ الله امین و طاهر بدخشی در سال ۱۳۴۵ ش از حزب «خلق» منشعب گردید و بحیث یک سازمان مستقل و آادبه فعالیت پرداخت. مرکز عمده فعالیت های این «حزب» در ولایات بدخشان و حوره شمال قرارداداشت و اهم مساعی اش آن بود تا احساسات جوانان تاجک، ازبک، ترکمن و هزاره را بدلیل آنکه حقوق ملی و مدنی ایشان بوسیله دیگران سلب شده است، برانگیزد و آنان را بسوی خود جلب کند و تحت این تلقین و شعار که ملیت های نامبرده پیوسته محکوم بوده اند و قربانی ظلم و ستم و بی عدالتی شده اند، ذهن شان را مسموم سازد.

در واقع شعاری که «ستم ملی» جهت اغواگری جوانان بکار می برد، درست در نقطه متقابل حرفهائی بود که تره کی آنرا به جوانان پشتون القاء می کرد. در حالی که از نظر ایدیولوژی هر سه گروه مذکور (خلق، پرچم و ستم ملی) از یک منبع الهام می گرفتند، از یک کشور تمویل می شدند و هدف واحدی را دنبال می کردند. فقط آنچه روس ها از این دسته بندی های متضاد میخواستند آن بود که افراد متعدد و اقوام مختلف را بنام های این و آن و شعار های متفاوت به پیمانه وسیعی جلب کنند تا مقدمات کارشان زود تر و به آسانی فراهم شود. البته غرایز خودی و جاه طلبی این افراد بعداً و بتدریج فزونی یافت و این وضع نیز بسود روس ها بود، زیرا هر یک می کوشید تا با اثبات وفاداری و پابندی به اوامر مسکو، نظر لطف و توجه اربابان کرملن را بیشتر بخود معطوف دارند.

بهر حال «ستم ملی» در آغاز مارکسیزم لیننیزم را بحیث یگانه عامل از بین بردن امتیازات و ستمگری ها بر پیروان خویش تدریس و تلقین می کرد و بدین ترتیب در بعضی

از نقاط بدخشان چون درواز ، شهر بزرگ ، زردیو ، و سرخیلان «مربوط بهارک» فیض آباد و غیره نفوذ نمود وعده ای از جوانان را به بیراهه کشید . ولی مردم مسلمان و متدین این ولایت پس از آنکه اهداف اصلی «ستم ملی» را درک کردند باخشم و نفرت علیه شان موضع گیری نمودند و از بسط نفوذ آن در بین مردم جلوگیری فرمودند . چنانچه ده ملا عبدالحکیم خان از فیض آباد ، طاهر را تکفیر کرد و او دیگر جرئت نداشت تابه بدخشان برود و در آنجا فعالیت کند .

مدتی بعد این «حزب» نیز دوچار اختلافات گردید و بحرالدين باعث معاون طاهر بدخشی در امور حزب از وی فاصله گرفت و برای خود حلقه جداگانه ای تشکیل داد . طاهر تحصیل کرده فاکولته حقوق و رهبر گروه مذکور خواهان (به اصطلاح) روش های علمی ، مسالمت آمیز و طرفدار مسکو بود ، ولی «باعث» (۱) به مبارزات مسلحانه ، جنگهای چریکی و ماجراجویی اصرار می کرد و به پیروی از افکار «مائو» تمایل داشت و به همین اساس در سال ۱۳۵۵ش جنگهای چریکی را در درواز بدخشان براه انداخت و تقریباً سه ماه با قوای امنیتی محمد داود خان به زد و خورد پرداخت تا آنکه دستگیر شد و زندانی گردید .

وی در زمان تره کی خود را به دیوانگی زد و از زندان به شفاخانه عقلی و عصبی علی آباد انتقال یافت و از آنجا فرار کرد که بازهم در خیرخانه کابل دستگیر و زندانی شد . رفقا و یارانش در ۱۳۵۷ش جهت کسب قدرت ، در کشم ، شهر بزرگ و بهارک علیه تره کی قیام کردند و حکومت محلی «بهارک» را به تصرف درآوردند . اما بعد از چند هفته در کوهها متواری گردیدند و تعدادی از آنان بدست قوای امنیتی افتاد .

باعث و رفقای زندانی اش بگمان اغلب تاجریان گروگان گیری سفیر امریکا بوسیله گماشتگان کی . جی . بی و عمال شان در کابل زنده بودند . لیکن برای آنکه چنان جنایتی را به ایشان نسبت دهند و برای خود بینی خمیری درست کنند ، همه را کشتند و چنان وانمودند که هنگام تلاش پولیس برای نجات سفیر امریکا در برخورد با قوای امنیتی کشته شده اند . طاهر بدخشی در وقت تره کی بدولت پیوست و بحیث رئیس دارالتالیف مقرر شد . لیکن حفیظ الله امین باخاطر ناشادی که از وی داشت او را زندانی ساخت و بعداً بقتل رسانید .

در هر صورت مدتی بعد از حمله روس به افغانستان ، اعضای «ستم ملی» نیز در پهلوی خلقی ها و پرچمی ها قرار گرفتند و به اقتضای ماهیت خویش بارزمنندگان اسلام جنگیدند و هنوز هم تا این تاریخ که آغاز ماه جدی ۱۳۶۷ خورشیدی می باشد در بعضی نقاط شمال با مجاهدین درگیری دارند و درد سرهائی را خلق کرده اند . (درین قسمت از

۱ - محراب الدین باعث محصل سال سوم فاکولته شرعیات بود ، ولی به اثر انحراف و انکار از اصول و عقاید اسلامی او را اخراج کردند .

معلومات برادران بدخشی استفاده شده است) .

شعله جاوید

علاوه بر سه گروه فوق الذکر که از مسکو الهام می گرفتند و دل باخته اندیشه کمونیزم بودند، گروه کمونستی دیگری نیز در سال ۱۹۶۸م = ۱۳۴۷ ش بنام «دیموکرات نوین» در عرصه سیاسی افغانستان تبارز نمود . هدف این گروه هر چند در ظاهر دنبال کردن فعالیت های دکتر عبدالرحمن محمودی بود، اما از نظر فکری و عقیده وی گرایش به «مائوئیسم» و «مارکسیزم» داشتند و با هر نوع اندیشه و حزب دیگر مخالفت می ورزیدند . از نحوه تشکیلات و چگونگی رهبری آن، هیچگاه معلوماتی در جامعه ارائه نشد، اما این اقدام را در کابل به خانواده دکتر محمودی نسبت می دادند و تنی چند از فرهنگیان و اساتید دانشگاه راهم در رابطه با آن متهم می کردند . آنچه مسلم می باشد این است که در اوایل سال ۱۳۴۷ ش = ۱۹۶۸ م دکتر عبدالرحیم محمودی امتیاز جریده ای را تحت عنوان «شعله جاوید» از وزارت اطلاعات و کلتور حاصل کرد و پسر کاکایش دکتر هادی محمودی را بحیث مدیر مسوول آن معرفی نمود . چون اغلب جراید شخصی به گروهها و احزاب تعلق داشتند و بنام آنها منسوب بودند، لذا جریده «شعله جاوید» هم مثل و جانشین «دیموکرات نوین» شد و از آن تاریخ به بعد حرکت و حزب مذکور به «شعله جاوید» مسما گردید .

این نشریه که معمولاً بصورت نامنظم انتشار می یافت بادیولت و سیاست هایش در کلیه موارد اختلاف داشت و از دربار تا بازار را به شدت نکوهش می کرد . بنابراین تقریباً پس از یکسال بحکم تخطی از قانون مطبوعات مصادره گردید و هر چند تلاش کردند دیگر اجازه نشر نیافت .

شعله جاوید در مبارزات و برخوردش بامسائل اجتماعی و سیاسی تند رو و خشن بود و جز پیروی از خط چین همه آراء و افکار را مردود می شمرد . حتی برای تابعیت از چین و تضادهایش بامسک علیه خلق و پرچم می جنگید و آنها را بنام «احزاب حکومتی» محکوم می کرد .

هر چند این مفکوره به کندی پیش میرفت و قدرت جادبه آن بین مراکز علمی در دهه دیموکراسی کمتر بود، باآنها تعدادی از دانشجویان دانشگاه کابل را بخود جذب کرد که شواهدش در تظاهرات و فعالیت های دانشگاهی و در گیری بامحصلان مسلمان آشکار گردید و موجودیت آنرا در پهلوی سایر احزاب مسلم نمود .

در زمان جمهوری محمد داود شعله جاوید از تپش ماند و دم در گلو فرو بست ولی با همه خویشتن داری، از چنگ خلق و پرچم امان نیافتند و بعضی از ایشان چون دکتر هادی محمودی گرفتار و نابود گردیدند .

این جنبش که فکر می شد توسط چین حمایت و تقویت می شود ، ابتدا در میان اقوام هزاره و مخصوصاً قشر تحصیل کرده اش بسرعت نفوذ کرد و سپس دامنه آن بوسیله مجید کلکانی ، (۱) در کلکان و قره باغ کوهدامن کشانیده شد و عده ای از جوانان را منحرف گردانید .

هنگامی که رقبای کمونست شان (خلق و پرچم) محمد داود را بیاری روس ها سرنگون کردند و قدرت را مستقیماً در دست گرفتند ، شعله جاوید در زیر ماسک دیگر و شعار دیگر وارد صحنه شد و بنام «سازمان آزادی بخش ملی افغانستان» یا «ساما» علیه تره کی به فعالیت پرداخت : اما این اقدام شان بازهم خیلی ماهرانه و مخفی و توأم با پنهان کاری بود و چنانکه از شب نامه ها و نشریه های شان برمی آمد کوشش می کردند این اوراق را بانام و شعارهای اسلامی ملفوف سازند و حریفان خود را در دو جبهه اغفال نمایند .

پس از هجوم روس به افغانستان ، شعله ئی ها در نیمروز و کوهدامن مسلح شدند و بجای آنکه باروس ها بجنگند علیه مجاهدین صف آرائی کردند . درگیری ایشان با رزمندگان اسلام روس هارا یاری کرد تا در مراحل اول به هدف های خود در مناطق یاد شده دست رسی یابند و جهاد را ضربه زنند .

چون جهاد نیرو گرفت و بسیاری از آنان در رویا روئی با مجاهدین کشته شدند ، وآنگاه ره خدعه در پیش گرفتند و باتغییر قیافه و لباس خود را به صفوف مسلمان جا زدند و شعار اسلامی سردادند .

به تأسف باید گفت که اینک در بعضی از تنظیم های جهادی (اعم از شیعه و سنی) شعله ئی ها تا عمق جا گرفته اند و باتظاهر به اسلام و جهاد هدف های خود را دنبال می کنند . بعضی از این چهره ها آنقدر رسوا و شناخته شده است که حتی رهبران جهاد آنانرا می شناسند و یاتوسط دیگران معرفی می شوند ، لیکن خوشباوری ها ، ساده دلی ها ، ناآگاهی ها و احیاناً خریطه های دالر و مارک و فرانک ، به همه این حرفها خط بطلان کشیده است و هر قدر در کاهش قرب و منزلت آنان سعی شود ، براعتبارشان می افزاید و بازار ایشان پر رونق تر میگردد . تادیده شود که فرجام این بازی ها از آن کیست و سرافگندگی و ندامت نصیب

۱ - عبدالمجید کلکانی در دوره صدارت محمد داود محصل مدرسه شرعیات پغمان بود و پس از آنکه در قتل مولوی عبدالحق رئیس آن موسسه متهم گردید از مدرسه فرار کرد و در کوهها و روستاهای کوهدامن متواری شد . چندین بار شایع گردید که او را گرفتار کرده اند اما موصوف همچنان در خفا بسر می برد و گاهگاهی هم به افراد و دهات آنجا مزاحمت هائی ایجاد می نمود . در دوره دیموکراسی به شعله جاوید پیوست و گفته می شد که چندین بار به چین رفته و درس هائی فرا گرفته است . خلقی ها و پرچمی ها در جستجوی آن بیدار خوابی ها کشیدند تا آنکه این صید زیرک در ماه ثور ۱۳۵۹ ش در یکی از ابارتهان های مکروریان غافلگیر شد و بدام پولیس افتاد .

بتاریخ ۱۸ جوزای ۱۳۵۹ ش = ۸ جون ۱۹۸۰ م رادیو کابل اعدام یازده نفر را اعلام کرد که عبدالله امین ، دکتر اسد الله امین ، اقبال وزیری و عبدالمجید کلکانی جزء این محکومان بمرگ بودند .

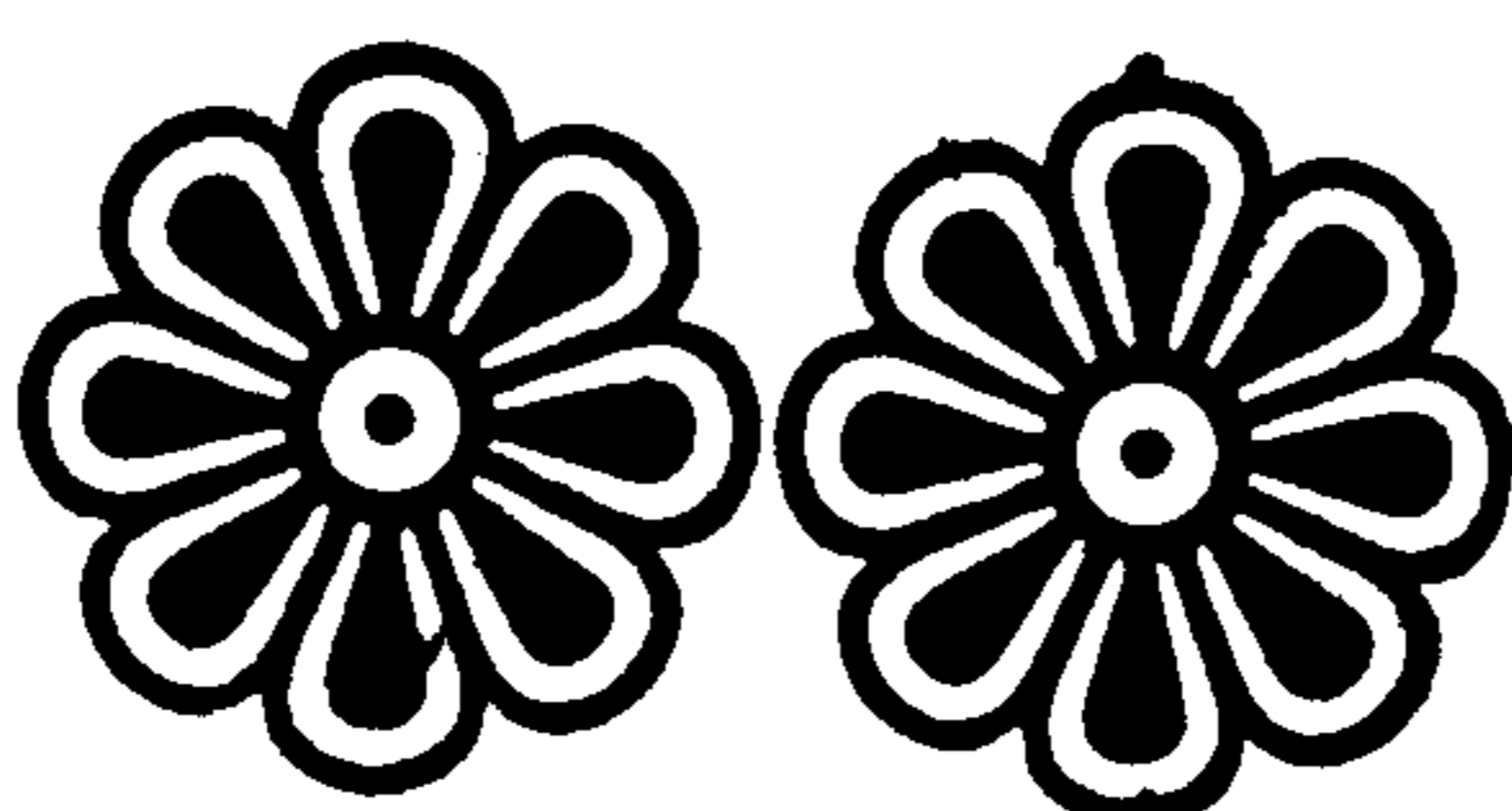
کدام!!

برعلاوه آنچه شعله‌ئی‌ها در تنظیم‌ها انجام می‌دهند و مازاد بر تعدادی که در صفوف جهاد رخنه کرده‌اند، اکنون در پشاور و کویت و اسلام‌آباد دفترها دارند، نشریه‌ها و اطلاعاتیه‌ها پخش می‌کنند، آزادانه آمد و شد دارند و از هر مسلمان و مجاهدی هم مصوون تراند.

در خارج و مخصوصاً اروپا فعالیت و موجودیت شعله‌ئی‌ها بیشتر محسوس است. از یکطرف بوسیله کمونستان و سوسیالیستان فرانسه و آلمان و سویس تقویت ویاری می‌شوند و از سوی دیگر کمک‌های چین را از طریق دولت البانی و سفارت خانه‌های این کشور در خارج دریافت می‌دارند و حالاتوانسته‌اند حلقه‌های فعالی را در آلمان بنام‌های «فازا»، «گوافز» و غیره سازماندهی کنند و شبکه‌های آنرا در سرتاسر اروپا گسترش دهند. گرچه در سال‌های اخیر بین شعله‌ئی‌ها نیز در داخل و خارج اختلافاتی رخ داده است و بنام‌ها و گروه‌های متعددی انشعاب کرده‌اند، مع‌هذا همه از یک هدف پیروی می‌نمایند و مردم آنان را به همان اسم و رسم اول یعنی «شعله‌ئی‌ها» یاد می‌کنند.

هدف اصلی و مساعی عمده شعله‌ئی‌ها چه در صفوف جهاد و چه در خارج از آن، این است تا روزی جانشین خلق و پرچم گردند و گل‌هایی را که رفقای مسکو‌گرای شان در افغانستان چیده‌اند، ایشان دسته‌بندی کنند و سبدهای چینی را از آن آذین بندند. کاش روزی این فرزندان افغانستان بخود آیند و از تجارب تلخی که کمونیزم در کشور ما اندوخت، درس عبرت گیرند و از گمراه ساختن و به بیراهه کشیدن نوجوانان بی‌تجربه و خوش‌قلب وطن که در گوشه و کنار جهان به یمن و همت کمونیزم آواره شده‌اند، دست بردارند و از شرمساری و خجلتی که در تاریخ نصیب پرچمی‌ها و خلقی‌ها شد، چیزها بیاموزند.

ممکن است این گروه‌ها درد سرهائی در آینده افغانستان ایجاد کنند، لیکن فرجام کارشان همان خواهد بود که پرچمی‌ها و خلقی‌ها آنرا دیدند و لمس کردند. چه بهتر کاری که از این سودای بی‌سود دست بردارند و براهی روند که پایانش روشنائی و رستگاری باشد.



«وحدت ملی» یا «جبهه ملی» (۱)

سال تاسیس ۱۹۶۳ م = ۱۳۴۲ ش

همزمان با تشکیل احزاب کمونست در افغانستان، جنبش های اسلامی، ملی و ضد کمونستی و غیره نیز عرض وجود نمودند که بزرگترین و نیرومندترین آن حزب «وحدت ملی» تحت رهبری استاد خلیل الله خلیلی بود. این حزب بنابر ماهیت مردمی و خصوصیت های اسلامی و ملی اش بسرعت در بین اقشار مختلف جامعه نفوذ کرد و صدها دانشمند، استاد، عالم، طبیب، موی سفیدان قوم و جوانان تحصیل کرده و وطن دوست را بخود جلب نمود. هدف کلی و نهائی حزب مذکور آن بود تا مردم را نسبت به آنچه که در کشور می گذشت آگاه سازد و آنان را از طریق مبارزات و روش های علمی علیه نفوذ کمونیزم بسیج کند و با خطراتی که هستی و آزادی افغانستان را تهدید می کرد مقابله نماید. به اساس این آرزومندی تعدادی از اعضای آن خود را در انتخابات سال ۱۳۴۴ ش (دوره دوازدهم شوری) کاندید کردند و در اکثر حوزه ها (بشمول استاد خلیلی) برنده شدند و به شورای ملی افغانستان راه یافتند. لیکن از پیروزی کاندیداهای این حزب در حوزه های کابل و حومه آن جلوگیری شد و بجای ایشان افرادی انتخاب گردید که مقامات ذی صلاح میخواستند و ببرک یکی از آنها بود.

اتفاقاً به اثر تضاد های شخصی و مخالفت هائی که دکتر محمد یوسف خان صدراعظم و آقای رشتیا وزیر مالیه با استاد خلیلی داشتند، حزب «وحدت ملی» باتخریب و عکس العمل های منفی مواجه شد و کارتابدانجا کشید که شاه را از نیرویابی این حزب و موضع گیری اش در آینده، ذهناً مشوش ساختند و زمینه را برای اضمحلال آن فراهم نمودند. این برخورد ها و سوء تفاهات که اثراتش شخص دکتر محمد یوسف خان را هم بی گزند نماند، نتایج نامطلوبی برجا گذاشت و قدرت و اعتبار روز افزون «وحدت ملی» در جامعه و پارلمان، روس ها و ایادی شان را واداشت تا علیه آن بمبارزه برخیزند و به انواع دسایس و حیل تضعیفش نمایند.

نخستین اقدام در این راه آن بود که ذهن دربار را مشوش ساختند و استاد خلیلی را در سال اول پارلمانی به سفارت برگزیدند و در واقع از افغانستان اخراجش کردند و متعاقب آن تعدادی از افراد بی ماهیت و ابن الوقت که بعضاً هیچگونه ارتباطی با سازمان «وحدت

۱ - متأسفانه در چاپ اول این کتاب بجای «وحدت ملی»، «جبهه ملی» نوشته شده و استاد خلیلی هم به تبعیت از آن در بعضی نوشته هایش که بعداً پچاپ رسیده است از حزب مذکور بنام «جبهه ملی» یاد می کند. این خطاناشی از آن بوده است که بعد از انحلال «وحدت ملی» و متوقف شدن اخبار «وحدت» مربوط به آن، جریده دیگری در کابل بنام «جبهه ملی» منتشر می شد که در ظاهر شخصی بود ولی فی الواقع به «حزب وحدت ملی» ارتباط داشت و بوسیله بعضی از اعضای آن تمویل می شد.

ملی» نداشتند، بعنوان «ائتلاف» بامیوندوال پیوستند و از این طریق کرسی های ریاست و ولایت را بدست آوردند .

در عوض ، گردانندگان اصلی این حزب یا در خارج بودند و یادر زمان خلیلی و بعد از آن به انواع تهدید و تخویف مواجه شدند و دست از مبارزه کشیدند .

تشکیلات و برنامه های وحدت ملی

وحدت ملی اگرچه یک نهضت نوپا بود و از تجارب کافی بهره چندان نداشت ، بآنهم از لحاظ چوکات بندی و تشکیلات و سازمان دهی ، بسیار ماهر و مجرب به نظر می رسید . تشکیلات و برنامه اش طوری تنظیم و عیار شده بود که میتوانست خیلی زود و آسان در روستا ها و شهرهای کشور مراکز عمده ای تاسیس نماید و نفوذ و تلاش کمونست ها را در نطفه خنثی سازد و زمینه رشد یک جامعه سالم ، آزاد و خدا پرست و پیشرفته را فراهم نماید . همچنان این حزب کمیته های متعددی داشت که در هر کدام آن تعدادی از دانشمندان و متخصصان مشغول بکار بودند و وظیفه داشتند تا در امور سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی ، فرهنگی ، صحتی ، زراعی ، آبیاری ، معادن و صنایع ، معارف ، مطبوعات ، اسلام شناسی و غیره مطالعات عمیق و موثری انجام دهند و نتایج کار خویش را از طریق «دارالانشاء» حزب به کمیته مرکزی ارائه دهند . مقصود از این تلاش ها و مطالعات طرح یک زندگی نو برای فردای افغانستان بر موازین اسلامی و علمی بود که با هر نوع افراط و تفریط تضاد داشت و از نفوذ کمونیزم جلوگیری می کرد .

تحدید ملکیت ، ملی کردن طبابت ، سهم ساختن کارگران در سود و سرمایه کارخانه ها ، بیمه های تعاونی و صحتی برای کشاورزان و کارگران ، از بین بردن تضاد های طبقاتی و اجتماعی ، بوجود آوردن معارف و مطبوعات هدفمند و متوازن ، جلوگیری از هر نوع تبعیض و بی عدالتی و امتیاز طلبی و خلاصه تاءمین عدالت اجتماعی و برابری و برادری عمده ترین هدف «وحدت ملی» را احتوای کرد . که متأسفانه روس ها و مقامات عالیه ، هر دو آنرا تخریب کردند و راه را برای یکه تازی کمونست ها در میدان سیاست و عمل هموار نمودند .

اشتباهات «وحدت ملی»

این حزب که کمونستان او را بنام های «زرنگار» و «حزب شاه» یاد می کردند ، با همه توانائی و کار آگاهی ، در آغاز کار متوجه جوانان معارف و افسران اردو و جلب و جذب ایشان نشد و با اصرار و پیشنهاد بعضی اعضای حزب در زمینه وقعی نگذاشت . البته این عدم التفات به جذب جوانان معارف هم ناشی از یک انگیزه انسانی بود که حزب «وحدت ملی» تشبث در بین شاگردان مکتب و کشیدن آنان را از صحن درس و مدرسه به خیابان ها ،

گناه اجتماعی و سیاسی می پنداشت . ولی اینکار بهترین فرصتی برای کمونستان بود تا از احساسات پاک نوباوگان معارف سوء استفاده کنند و ایشان را به کجراهه کشند و از آن بحیث یک قدرت نمایشی و خیابانی در تظاهرات ضد دولتی کار بگیرند .

واکنش کمونستان در برابر «وحدت ملی» (۱)

گرچه قانون احزاب توشیح نشده بود و تمام سازمان ها و گروههای سیاسی که بعد از انفاذ قانون اساسی (سال ۱۳۴۳ هـ.ش) بوجود آمده بودند، بصورت غیر قانونی فعالیت می کردند، مع الوصف فعالیت های ایشان تا حدودی آزاد بود و هر کدام اعم از کمونست و غیر کمونست، میتوانند خود را سروسامان بخشند و برای جلب و جذب مردم جدوجهد کنند .

«وحدت ملی» هم که در آن ایام تقریباً ده هزار عضو داشت ، با اغتنام از فرصت جریده ای را بنام «وحدت» انتشار می داد که نگارندگی آن به عهده یکی از علمای جید، باتقوا و مبارز افغانستان و عضو حزب «مولوی خال محمد خسته» بود . ولی این نشریه دیری دوام نکرد و بنابر فشار دولت ، از هم پاشی حزب و عدم توان مالی از نشر باز ماند .

کمونستان از آنجا که این نهضت رایگانه حریف و رقیب غیر کمونستی خود میدانستند و از وی سخت می هراسیدند ، تبلیغات بی شرمانه و ابلهانه ای را علیه آن آغاز کردند و آنرا به «شاه» منسوب نمودند . هدف از این اتهامات دروغین و نامردانه آن بود تا از یکسو بعلت حساسیتی که آنروزها در برابر دربار وجود داشت ، از مراجعه بیشتر مردم به «وحدت ملی» جلوگیری شود و از سوی دیگر قدرت و نفوذ مردمی این سازمان را در جامعه ناشی از حمایت شاه معرفی کنند .

متأسفانه چیز نویسان خارجی هم باتقلید و اقتباس از شعار های پرچم و خلق ، حزب «وحدت ملی» را به شاه نسبت داده اند و بعضی از هموطنان ما هم که نقل قول از خارجی هارا مایه فخر و فضیلت می دانند بی آنکه تحقیقی کنند و خود را در جریان قرار دهند ، آنرا کاپی کرده اند . در حالی که حقیقت غیر از این بود و در اساس نامه و مرام نامه «وحدت ملی» واقعیت ها و مسایلی وجود داشت که هر نوع ادعائی را در زمینه نفی می نمود . و چنانچه عملاً معلوم گردید ، شاه نه تنها از این حرکت دل خوشی نداشت ، بلکه آنرا باتبعید سیاسی استاد خلیلی بکلی از هم پاشید .

۱ - متأسفانه در بعضی نوشته های دوره جهاد قصداً ویانا آگاهانه ، حزب «وحدت ملی» یا «جبهه ملی» ، با حزب «اتحاد ملی» که هر کدام احزاب جداگانه ای بودند و یکی با دیگری ربطی نداشتند ، اشتباه شده و درهم مزج گردیده است . حتی این اشتباه بزرگ در رساله «دهه قانون اساسی» نیز بچشم می خورد که امید است خوانندگان و هموطنان ما متوجه این اشتباه باشند و حزب «وحدت ملی» را با حزب «اتحاد ملی» که در همین مبحث معرفی می شود ، مغالطه نفرمایند .

آری! دران ایام خشنودی روس ها و گماشتگان شان در افغانستان بالاتر از هر نوع مصلحت ملی و دستورات اسلامی تلقی می شد و هیچکس به اندازه ببرک خان قرب و منزلتی در دربار نداشت .

این درست است که استاد خلیلی بحیث مشاور مطبوعاتی شاه در دربار آمد و شد داشت ، اما ماموریت وی هیچ ربطی به حزب «وحدت ملی» نداشت و از همه مهمتر آنکه امور اجرائی این حزب کلاً در دست اعضای برجسته آن بود ، و استاد خلیلی تنها بحیث وجیه و سرشناس در سطح رهبری آن گماشته شده بود که آن هم جنبه افتخاری و موقتی داشت . و هرگاه از بالا تخریب نمی شد و سیر طبیعی اش ادامه می یافت ، ده ها افراد برجسته دیگر در حزب مذکور بودند که امور رهبری آنرا بعهد می گرفتند و آنرا به نحو احسن پیش می بردند و چنین امری در راس برنامه های بعدی حزب در نظر گرفته شده بود .

حزب دیموکرات مرقی

یا

مرقی دیموکرات

مرحوم میوندوال در دومین سال صدارتش حزبی را پایه گذاری کرد و آنرا بنام «دیموکرات مرقی» مسمانمود . هدف از این تشکیل مبارزه در راه استقرار مشروطه ، نظام پارلمانی ، دیموکراسی واقعی و ملیت خواهی (وطن دوستی) بود . زیرا میوندوال عقیده داشت که احزاب میتوانند در تطبیق دیموکراسی و اصلاحات اقتصادی و اجتماعی و ثبات حاکمیت ملی نقش مهم بازی کنند ، مشروط بر اینکه چنین احزابی آله دست بیگانگان نباشند و بنام پیروی از «ایده های مرقی» کشور را بازیچه امیال و منافع خارجی نسازند .

مرحوم میوندوال این مسلمان آگاه ، وطن دوست و خدا پرست ، دین را با فطرت بشری نزدیک و توأم می دانست و در بیاناتش می گفت که : ((انهاک بدین ، عقاید اجتماعی را از بغض و تعصب مبرامی سازد و به آن یک جهان بینی و وسعت نظر می بخشد . از این جهت است که دین را پشتوانه لاینفک عقاید خود قبول می کنیم و دیانت اسلامی را بحیث رهنمای خود در عقیده بخدا ، در معاملات به خلق و در اخلاق فردی و اجتماعی میدانیم .))

همچنان میوندوال اساس عدالت را در اجتماع یک اصل خدائی و یک اساس اخلاقی می خواند و بران بود که : ((اسلام یک جهاد است بانفس و بامعایب اجتماعی و یک جهاد دوام دار است که جامعه را بطرف تکامل رهنمائی می کند .)) موصوف با هرگونه نفوذ

و تسلط اجنبی مخالف بود و هرنوع حرکتی را دور از چوکات و شئون اسلامی و افغانی مردود می شمرد . (۱) وی از نیازمندی های کشور به ساینس و تکنالوجی و علوم جدید کاملاً آگاهی داشت و فراگیری آنرا باحفظ هویت و اصالت فرهنگی مان ، به نسل جوان توصیه می کرد .

میوندوال ، خود شخصاً طرفدار اقتصاد «مختلط و رهبری شده» بود و ازان حمایت می کرد . اما بعضی از رفقای حزبی اش بخصوص جناح «ویش زلمیان» کلمه سوسیالیزم را بعداً در مرام نامه حزب افزودند و برای او درد سر و جنجال خلق کردند و بمجردی هم که او را بیمار و در معرض سقوط یافتند ، ترکش گفتند و بدولت پیوستند .

برنامه های این حزب در بعضی موارد مانند مسایل زراعی ، اصلاحات ارضی ، تحدید ملکیت ، ملی کردن طبابت وغیره ، تا حدودی با «وحدت ملی» شباهت هائی داشت . مخصوصاً درباره مسایل اجتماعی ، فرهنگی و برخورد با کمونیزم ، هر دو یکنوع می اندیشیدند و از یک آرمان (اسلام و بقای افغانستان) پشتیبانی میکردند .

در هر حال میوندوال هم ب فکر اینکه موجودیت استاد خلیلی در شوری و نفوذ «وحدت ملی» در اجتماع شاید برای او مشکل ایجاد کند ، شاه را در تصمیمش نسبت بدور ساختن خلیلی از صحنه سیاست و حزب بازی تشویق کرد و این آشکارترین اشتباه بود که مرتکب گردید . او فکر میکرد باز بین رفتن خلیلی سازمانش نیز ازهم می پاشد و او در میدان سیاست بی رقیب می ماند . ولی باوجود زیرکی و هوشیاری فراموش کرده بود که کار دو دست هیچ گاه از یکی ساخته نیست و او باین کار تنها و بی یاور می ماند و خیلی زود از پامی افتد . شاید فشار و تشویق افراد نزدیک به میوندوال او را به چنان تصمیم و اقدامی وا داشته بود ، که در هر صورت بامصالح ملی و مبارزات آنروزی سازگار نبود . گرچه بعضی افراد از «وحدت ملی» بامیوندوال پیوستند و گمان میرفت که بقدرت آن افزوده باشند ، لیکن ایشان از کسانی بودند که پایه مردمی نداشتند ولذا عدم و موجودیت آنان درکنار میوندوال کوچکترین تاثیری نداشت .

دیموکرات مترقی همانند «وحدت ملی» درمیان جوانان معارف و دانشگاه کمتر نفوذ داشت ، بدلیل آنکه اوهم میخواست تا قدرت را از طریق مبارزات مسالمت آمیز سیاسی بدست آرد و نه ازراه زور و تخریب و تظاهرات خیابانی . لذا ترجیح میداد تا در سطوح بالا و در جمع افرادی به فعالیت پردازد که مسایل را آگاهانه و شعوری درک کرده بتوانند . گرچه میوندوال دوستانی در قشر بالائی اردو داشت و در مباحث قبلی اشاره کردیم ، اما موصوف برای جلب و جذب ایشان جهت اشتراک در فعالیت های سیاسی اقدامی نکرده

۱ - درباره تفصیل دکتورین شهید میوندوال و برنامه هایش رجوع شود به رساله : «محمد هاشم میوندوال» نوشته آقای محمد نجیم آریا ، چاپ سال ۱۳۶۳ ه ش = ۱۹۸۴ میلادی .

بود • زیرا او باهرنوع خشونت و ترور و کودتای مخالف بود و آنرا نوعی «دزدی سیاسی» مینامید •

میوندوال جهت پخش و نشر برنامه ها و اندیشه هایش جریده ای را بنام «مساوات» نشر می نمود که از نظر متن و محتوا بسیار عالی بود و تبصره ها و مضامین آن که بعضاً بوسیله خود او نوشته می شد، خوانندگان و علاقه مندان زیادی داشت •

مسئولیت نشر جریده مساوات که در واقع ارگان نشراتی حزب دیموکرات مرفی محسوب می شد، ابتدا بعهده محمد رحیم الهام استاد زبان شناسی فاکولته ادبیات بود و پس از آنکه او امتیازاتی بدست آورد و میوندوال را بامخاصیت ها مواجه دید و استعفا داد، محمد شریف ایوبی عهده دار این رسالت شد و تا آخر به اینکار ادامه داد • (۱)

در دوره نور احمد خان اعتمادی صدراعظم از نشر جریده «مساوات» جلوگیری بعمل آمد و حوصله سیاسی دستگاه حاکم و رقابت های شخصی حتی تحمل این راهم نداشت تا در برابر انتقادات معقول و منطقی یک جریده شخصی هم توانائی از خود نشان دهد و به اعتراضات او پاسخ گوید • ولی در دوره صدارت دکتر عبدالظاهر خان جریده مذکور مجدداً اجازه نشریافت و تا کودتای سرطان ۱۳۵۲ش بصورت غیر منظم به نشرات خود ادامه میداد •

افغان ملت

در جریان آنهمه تمرینات سیاسی و شور و شوقی که مردم برای حزب سازی و سهم گیری در سر نوشت افغانستان داشتند، انجینر غلام محمد فرهاد نیز در ۱۷ حوت ۱۳۴۴ش = ۱۹۶۵م حزبی را بنام «افغان ملت» پایه گذاری کرد و توانست تعدادی از مردم را بدور خود جمع کند • اکثریت اعضای افغان ملت را برادران پشتون تشکیل میداد و اقوام دیگر کمتر در آن عضویت داشتند •

این حزب در آغاز کدام برنامه و مرام نامه کتبی نداشت و تمام اهداف و مرامش در این جمله و شعار خلاصه گردیده بود که:

((مایک ملت واحد، آزاد، پیشرفته و افغانستان کبیر میخوایم •)) (۲)

بعداً برنامه «سوسیال دیموکراسی» هم براهداف بالا علاوه گردید و مرام نامه حزب از

۱ - در چاپ اول این کتاب بجای «محمد شریف ایوبی» آقای محمد نجیم آریا همکار و دوست دیگر میوندوال بحیث مدیر مسوول جریده «مساوات» معرفی شده است که مسلماً اشتباه می باشد و تصحیح شود •

۲ - افغانستان کبیر، از نظر «افغان ملت» شامل آن محدوده جغرافیائی می باشد که در زمان احمد شاه بابا وجود داشت ولی بعداً در دوره های مختلف به اثر لشکر کشی ها و برخورد ها و یاقرارادهای حد بخشی و بین المللی از خاک افغانستان جدا و به کشور های همسایه ملحق گردیده است •

البته این احساس خوبی بود، اما با معیارها و واقعیت های عصر حاضر جور در نمی آید •

قرارداد شفائی بروی کاغذ کشیده شد . گرچه در برنامه عمومی «افغان ملت» همه مردم افغانستان برادر خوانده شده بود و هرنوع امتیاز و تبعیض رد گردیده بود ، مع هذا در اندرون حزب تشنت فکری وجود داشت وعده ای از اعضای آن بطرفداری از نژاد سالاری و پشتون خواهی فعالیت می کردند و تعصبات قومی و زبانی را در حد اعلی و افراط دامن میزدند . مثلاً در شماره اول جریده «افغان ملت» ارگان نشراتی حزب ، مقاله ای زیر عنوان: «دپنتون تذکره» به نشر رسیده بود که جز تعصب و برانگیختن احساسات خشک و منفی نژادی ، اصلاً حرف و مضمونی نداشت و بهمین سبب بود که از همان آغاز به «نژاد پرستی» متهم گردید و تا امروز هم مردم درباره این حزب همان نظر را دارند که در مراحل اول داشتند .

افغان ملت، حکومت دوره دیموکراسی را اشرافی و غیر ملی مینامید و از تائید آنها ابا می ورزید ، اما وقتیکه انجنیر فرهاد رهبر حزب در سال ۱۳۴۸ش از کابل بحیث وکیل در شورای ملی انتخاب شد ، برخلاف نظریات خود و حزبش ، به نوراحمد خان اعتمادی صدراعظم رای اعتماد داد . این اقدام او رفقاییش را به شدت عصبانی ساخت و در نتیجه حزب مذکور به سه دسته انشعاب نمود . عده زیادی با فرهاد مقاطعه کرد ، تعدادی با او باقی ماند و دسته ای هم از سیاست کنار گرفت .

یکسال بعد انجنیر فرهاد از وکالت در شوری استعفا داد و گروهی که از «افغان ملت» جدا شده بود تحت رهبری فدا محمد فدائی حزب دیگری را بنام «ملت» سازماندهی نمود و به این ترتیب ، فدائی که مدت ها مدیر تحریرات و مامورین شرکت برق و همکار اداری و حزبی انجنیر فرهاد بود ، از وی برید و به سوسیالیزم چینی متمایل گردید . وی در سنبله ۱۳۵۰ش = ۲۶ سپتامبر ۱۹۷۱ م جریده «ملت» ارگان نشراتی حزبش را منتشر نمود ، لیکن بعد از چند شماره بنابر انحراف از قانون اساسی و مطبوعات ، اخبارش مصادره و خودش زندانی شد .

در دوره جمهوری محمد داود حزب «افغان ملت» نیز چون سایر احزاب از فعالیت بازماند . ولی بعد از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ش باردیگر به فعالیت آغاز کرد و تازمستان سنه ۱۳۶۱ش مخفیانه بکار خود ادامه داد .

در سال ۱۳۶۲ش = ۱۹۸۳ م تعدادی از افراد این حزب در کابل به دولت دست نشانده روسی پیوستند و حزب را منحل اعلان کردند . هر چند این حرکت از طرف صلاحیت داران حزب در خارج رد گردید ، باآنها اقدام مذکور به حیثیت و اعتبار آن لطمه وارد ساخت و خاطرات ناخوش آیندی را در اذهان بجا گذاشت .

همچنان محمد امین واکمن یکی دیگر از اعضای افغان ملت در دوران اشغال افغانستان توسط قوای روسی ، خود را منشی «افغان ملت» معرفی نمود و درهند بیانیه ای ایراد کرد و تمام برنامه های تره کی و روس هارا در افغانستان مورد تائید قرارداد و این امر باعث شد تا

حساسیت مردم در برابر افغان ملت بیشتر گردد و صدمات قابل ملاحظه ای بر آن وارد آید .
 بعضی از اعضای افغان ملت بشمول قدرت الله حداد برادر انجنیر فرهاد ، بعد از هجوم روس ها به افغانستان وارد پشاور شدند و موضع گیری خود را علیه روس و تجاوزش از طریق جرایدی بنام های «افغان ملت» و «استقلال» منعکس نمودند . اما حکومت پاکستان ایشان را برسمیت نشناخت و مساعی شان در این راه بجائی نرسید .
 در سال ۱۳۶۵ ش = ۱۹۸۶ م افغان ملت باز هم به سه بخش انشعاب نمود . دسته ای به آقای شمس الهدی «شمس» پیوست ، گروهی به آقای محمد امین واکمن ، وعده ای هم با «حداد» برادر انجنیر فرهاد .

آنانی که با آقای واکمن در خارج همراه شدند ، در سال ۱۳۶۶ ش = ۱۹۸۷ م هیئتی را به المان فرستادند و با سوسیال دیموکرات های این کشور علناً روابط برقرار کردند که در نتیجه آن ، گروه مذکور از سوی دیگران محکوم و وابسته بخارج نامیده شد .

حزب اتحاد ملی

این حزب هم ظاهراً در سال ۱۳۴۸ ش توسط عده ای چون محمد اسحاق عثمان ، دکتر امان الله رسول حبیب الله فاروقی و امثالهم پا بعرضه بازار سیاست نهاد و جریده ای راهم در ماه اسد ۱۳۴۸ ش = ۳۰ جولائی ۱۹۶۹ م تحت نام «اتحاد ملی» به نشر رسانید که مدیر مسوول آن شاعر خوش کلام آقای عبدالحکیم مزده بود . ولی آقای مزده بعد از نشر چند شماره بدلایلی که برمن روشن نیست ، استعفا کرد و مسوولیت نشر آن به عهده شخص دیگری گذاشته شد که اسمش را بنده الله فراموش کرده است . (۱)

حزب مذکور تاجائی که ظاهر امر نشان میداد چندان توفیقی در جلب و جذب مردم نداشت و جز عده محدودی از برادران محمد زائی کسی به آن علاقه نشان نداد . خود آقای محمد اسحاق عثمان هم پس از انتخاب شدن در جمله اعضای شورای ملی ، بنابر اختلافات و تضادهای فکری از عضویت در حزب مذکور استعفا داد . و بدین ترتیب کار این حزب بجائی نرسید .

جمعیت عوام

جمعیت نام برده توسط آقای دکتر عبدالکریم فرزاد در کابل تشکیل گردید . گرچه تاریخ تاسیس و اعضای موسس آن روشن نیست ، مع الوصف ذبیح الله عصمتی و خواهرش معصومه وردک که یکدوره در شوری وکیل بود ، از اعضای برجسته آن محسوب می شدند .

۱ - بتاریخ ۱۷ جنوری ۱۹۸۹ م نام این شخص را تیلیفونی از آقای محمد اسحاق عثمان جويا شدم ، مگر متأسفانه او نیز چون من فراموش کرده بود .

جمعیت مذکور چون سایر احزاب جریده ای داشت بنام «صدای عوام» که از ۲۷ مارچ
الی ۲۰ جون سال ۱۹۶۸م = ۱۳۴۷ ش به نشر رسید و سپس متوقف گردید .

آقای دکتر فرزاد از تحصیل یافتگان ترکیه در رشته طب و صاحب منصب بود . اما
بعلتی که در عسکری فعالیت های سیاسی مجاز نبود ، وی از عهده اش استعفاداد و در
دوره دوازدهم شورای ملی از حکومت محلی زنده جان هرات بحیث وکیل انتخاب شد و به
شوری راه یافت . در آغاز دوره وکالت باجناح چپ و مخالفین حکومت همکاری و همنائی
داشت و سپس به اثر اختلافات فکری و یا انگیزه های خودی ره مستقل در پیش گرفت و به
تشکیل «جمعیت عوام» پرداخت .

جمعیت عوام ، خط ثابت و مشی مشخصی را دنبال نمیکرد ولی از متن حرفها و مقالاتی
که در جریده «صدای عوام» به نشر می رسید چنین استنباط می شد که جمعیت مذکور به
نوعی از سوسیالیزم دلبستگی دارد و از آن حمایت می کند .

بهرصورت این حرکت در کابل طرف توجه قرار نگرفت و ساحة فعالیت آن تنها در هرات
محدود ماند و آنهم بتدریج از بین رفت و بعد از کودتای محمد داود خان در ۲۶ سرطان
۱۳۵۲ دیگر نامی از آن شنیده نشد .

علاوه بر اخاب و گروههایی که در بالا تذکار رفت ، بعضی حلقه های کوچک دیگر نیز
در جامعه وجود داشت که موجودیت و فعالیت ایشان چندان محسوس و آشکار نبود .



فصل شانزدهم

نگاهی به نهضت اسلامی در افغانستان

از حدود نیمه دوم قرن سیزدهم اسلامی و پس از قرنهای رکود، یک جنبش اصلاحی در جهان اسلام پدیدار گشت که اثرات آن، ترکیه، افغانستان، ایران، هند، سوریه، مصر و لبنان را فراگرفت. عده ای طرفدار نظام اسلام به شیوه خلفای عباسی بودند، بعضاً جمهوری اسلامی میخواستند و افرادی هم استقرار حکومت الهی را در کشورهای مسلمان موجب رستگاری و خیر و مصلحت بشری می دانستند.

اندر این میان شخصی که بیش از همه دردهای مسلمین را با واقع بینی خاص درک و بیان می نمود و میخواست در اندیشه و نظام زندگی مسلمین رستاخیزی بوجود آورد، سید جمال الدین افغانی بود. و به جرئت میتوان گفت که نهضت های اصلاحی صد ساله اخیر در جهان اسلام ناشی از افکار علمی و انقلابی اوست. او مهم ترین و مزمن ترین مشکلات و گرفتاری های جوامع اسلامی را در استبداد داخلی و استعمار خارجی میدانست و علیه آن مبارزه می کرد. علاوه بر آن سید از بی خبری و جهل و جدائی و تفرقه مسلمین رنج می برد و نفوذ استعمار و عقاید خرافی را در جامعه و اندیشه آنان، دردهائی می دانست که برای از بین بردن شان آگاهی و بصیرت و شرکت فعالانه مسلمین در سیاست و امور کشورها لازم و واجب محسوب می شد.

نهضت سید هم فکری بود و هم اجتماعی. او می کوشید تا جهان اسلام اختلافات فرقه ئی، منطقه ئی، زبانی و نژادی را که زاده وسوسه های اهریمنی و استعماری است، از میان بردارند و همه براساس اخوت اسلامی صف واحدی را علیه استعمارچیان و غارتگران تشکیل دهند. تا بار ظلم و استبداد از دوش شان برداشته آید و روح جهاد و جهادگری به اسلام باز گردد. سید اقتباس و استفاده از ساینس و تکنالوجی جدید را با حفظ هویت و اصالت اسلامی، مجاز و ضروری می دانست و از هرگونه تقلید و غرب گرائی مسلمین را برحذر میداشت. وی در جستجوی اسلام راستین و اصیلی بود که گرد غبار بدعت و خرافات از چهره اش بدور باشد و از هر نوع پیرایه بندی ها و خرافه که دست های مرئی و نامرئی دشمنان اسلام بر آن افزوده باشند، همانند صدر اسلام پاک و منزه باشد.

نهضتی که سید جمال الدین آغاز کرده بود بامرگش خاتمه نیافت، بلکه شاگردان و پیروانش آنرا دنبال کردند. از جمله شیخ محمد عبده در مصر شمع پرفروغ اندیشه و افکار سید را روشن نگه داشت و راه او را دنبال نمود که در نتیجه، شاگردان زیادی از آن مکتب فکری برخوردار شدند و نهضت مذکور توسعه و ادامه یافت. اما از آنجا که حرکت و فعالیت اصلاحی اینگونه افراد منافع زمام داران و فرمانروایان را بخطر مواجه می ساخت و با هر نوع استبداد برخورد اصولی داشت، در همه جا سعی می شد تا از رشد و باروری آن جلوگیری شود. و بنا براین علماء و دانشمندانی که در این خط فکری مبارزه می کردند، خارجشم حکام و روزگار بودند و روزهای سخت و دشواری را می پیمودند.

مبارزات و اندیشه های ضد استعماری سید، بر همه جهانیان و مخصوصاً دنیای اسلام اثرات عمیق و بنیادی بر جا گذاشت و جنبش های آزادی خواهی را در شرق و غرب تحریک نمود که نمونه های آنرا در نهضت های آزادی خواهی شبه قاره هند و افغانستان بخوبی میتوان مطالعه نمود.

و اما در کشور ما، ادامه کار و برنامه های سید تا دیرزمانی از خصوصیت انقلابی اش بی بهره بود و در اثر محیط نامساعد و شرایط استبدادی از رشد و نمو باز ماند. مدارس دینی، حلقه های روحانیت و علمای مذهبی که پاسداری نهضت سید را به عهده داشتند، پیوسته در معرض آزار و اذیت بودند و گاهگاهی خساراتی را هم متحمل می شدند. لیکن باوجود آنهمه اختناق و اسلام دشمنی ها، امواج فکری و ذهنی نهضت آهسته آهسته در جامعه راه می یافت و جهش هائی را ببار می آورد. گرچه این نهضت ها به گونه جنبش های امروزی، سازمان یافته و متشکل نبودند، با آنهم برانگیختن احساسات مردم علیه استعمار و استبداد، اغلب توسط رهبران مذهبی و روحانیت انجام می یافت و همان ها بودند که در جنگ های آزادی خواهی افغانستان از سلطه انگلیس و مبارزه علیه فساد و بیداد حکام، قربانی ها دادند و کارنامه هائی از خود بیادگار گذاشتند. چنانچه امروز نیز بعضی از علمای کشور دوشا دوش جوانان مسلمان درسنگرها بسر می برند و عرصه را بر دشمن تنگ کرده اند. و باید اعتراف کرد که سهم این طبقه در جهاد افغانستان بیشتر و موثرتر از گروهها و افرادی است که سالها دارای منافع و امتیازاتی بوده اند. البته افرادی هم وجود دارند که لکه ننگی برای جهاد و مایه خجلتی برای علمای کشور اند. و باعث شده اند تا دشمنان اسلام و بی خدایان معلوم الحال در زیر نام و قبای آنان و در بدل پرداخت مارک و دالر، به ضد اسلام کارکنند و از ایشان بحیث روپوش و سپر استفاده نمایند.

بهرحال از مطلب بدورنرویم که در ادامه تلاش ها و تپیدن ها برای احیاء مجد و عظمت سیاسی و فرهنگی اسلام، علما و مدارس دینی و روحانیون مبارز و متعهد افغانستان نقش پیشگام داشتند و این رسالت را در حد ممکن یکی بعد دیگر انجام می دادند.

اما به اساس درک این واقعیت ها و بیم و هراسی که زمام داران جبار و خود کامه افغانستان از مدارس و مدرسین حوزه های دینی داشتند ، در فکر آن شدند تا از نقش آن در جامعه تدریجاً بکاهند و مراکز تحصیلات دینی و علوم شرعی را تحت نظارت و تفتیش خود در آورند . تا بزعم خود شان از هر نوع تبلور فکری در جامعه جلوگیری کنند . تاسیس مدرسه امام ابوحنیفه و فاکولته شرعیات کابل با همه ضروری بودن و محاسنش جزئی از این برنامه ها بشمار میرفت . و اما این اقدامات هنگامی صورت گرفت که اندیشه های بی دینی و کمونیزم همچون سرطانی در اعماق اجتماع ریشه دوانیده بود و عده زیادی از جوانان نا آگاه را به انحراف کشانیده بود . تعدادی از این منحرفین که الفبائی از دبستان کمونیزم اندوخته بودند ، بدستور با داران خود روزها به پغمان می رفتند و با شاگردان مدرسه امام ابوحنیفه بحث و مذاکره می کردند و بدین سان میخواستند آئین بی خدائی و راه و رسم بی وطنی و بردگی را کم کم در گوش شاگردان آنجا زمزمه کنند و آنانرا به بیراهه کشند .

گرچه همینطور هم شد و تعدادی از طلاب در تحت تلقینات کمونستان منحرف گردیدند و بعداً در جمله اعضای برجسته باندهای خلق و پرچم عرض وجود نمودند ، لیکن اکثر جوانانی که نور ایمان و فروغ اسلام در دل و دماغ شان می درخشید ، از آن خطرگاه لغزش هیدند و چون سدی محکم و استوار در برابر کمونستان تبارز کردند .

جنبش ها و قیام های اسلامی در شبه قاره هند و نهضت انقلابی و ضد استعماری اخوان المسلمین در مصر ، بذات خود عامل دیگری بودند که جهان خفته اسلام را قمچین زدند و آنرا برای حرکت و پویائی و خود سازی بسیج نمودند .

استخدام استادان از کشور های مسلمان و پیشرفته در فاکولته شرعیات و مدرسه ابوحنیفه ، و تماس و تفاهم ایشان با شاگردان و جوانان محصل ، بر سطح آگاهی و بیداری آنان می افزود و عکس العمل های شان در برابر بی دینی و بی دینان استوارتر می گردید .

اما طرفداری محمد داود خان از انحرافیون و تضدیت او با روحانیت و علمای دینی ، از جرئت مبارزین مسلمان میکاست و برگستاخی و بی حیائی کمونستان می افزود .

میگویند ، یکی از صدراعظمان انگلستان ، هنگام مبارزات اخوان المسلمین علیه سلطه آن کشور در مصر ، روزی قرآنی را بدست گرفت و به اعضای پارلمان لندن گفت: «تا وقتی که این کتاب در دست مسلمانان باشد ، ما نمیتوانیم کاری علیه شان انجام دهیم و باید کوشید تا رابطه آنان را با این کتاب قطع نمائیم .»

محمد داود خان هم در دوره اول صدارتش به فاکولته حقوق واقع در جوار زیارت «شاه دو شمشیره» رفت و حین صحبت با شاگردان ، دستش را بسوی «قلعه جواد» دراز کرد و گفت: «تا زمانی که این سنگ ارتجاع بر جاست ، مملکت ترقی نخواهد کرد» . او هرگز نمیدانست و یانمی خواست بداند که آنجا سنگ ارتجاع نی ، بلکه پایگاه مبارزه علیه الحاد

و بی دینی و تربیت گاه علمی و روحی تعدادی از مسلمانان است .

آن ایما و اشاره محمد داود خان که در نزد بعضی افراد مبهم می نمود ، بعد از سالیان دراز آشکارا گردید و همه دیدیم که تره کی بفرمان باداران روسی اش پیش از هرجائی آن قلعه را مورد حمله قرار داد و جناب محمد ابراهیم مجددی ضیاءالمشایخ را با ۹۳ نفر از اعضای محترم خانواده و ارادتمندان شان در ۲۹ جدی سال ۱۳۵۷ش به شهادت رسانید . تا باشد که افغانستان ترقی کند . ولی چنانکه همه دیدیم و مشاهده کردیم نه تنها افغانستان با از بین بردن حضرت صاحب و سایر مسلمانان و انهدام قلعه جواد ترقی نکرد ، بلکه زندگی ، ثروت و هستی طبیعی اش نیز با خاک و خون یکسان گردید ، و معلوم شد که بی دینی و بی خدائی مانع خوشبختی و ترقی و پیشرفت جوامع بشری است ، و نه دین!!

تداوم نهضت

پس از انفاذ قانون اساسی جدید و اعلام دیموکراسی در سال ۱۳۴۳هـ ش کار و پیکار تحریک اسلامی ادامه یافت و بعضی از اعضای آن به تلاش های جدیدی در دانشگاه کابل و خارج از آن دست یا زدند . هنگامی که استاد نیازی تحصیلاتش را در مصر بپایان رسانید و بوطن بازگشت ، این فعالیت ها جدی تر گردید و ساحة آن در دانشگاه و بین محصلان و استادان تدریجاً وسعت یافت . تعدادی از استادان جوان ، چون استاد ربانی ، استاد توانا ، وفی الله سمیعی و استاد سیاف نیز پس از تحصیلات عالی در ازهر و مراجعت بوطن ، بار دیگر استاد نیازی را همراهی کردند و فعالیت هائی را که قبلاً براه انداخته بودند از سرگرفتند . تعدادی از دانشجویان مبارز و مسلمان هم بدور ایشان حلقه زدند و در نتیجه نخستین هسته نهضت بنام «جمعیت اسلامی افغانستان» (۱) در دانشکده شرعیات دانشگاه کابل پا بعرضه وجود نهاد و بسرعت در سایر دانشکده ها مانند انجیری ، طب و علوم نیز راه یافت و بسا از جوانان مومن و انقلابی را بخود جلب نمود . و به این ترتیب آنهمه مبارزاتی که قبلاً براه افتاده بود و بصورت انفرادی و یا حلقه های پراکنده و کوچک ، در جامعه و دانشگاه ادامه داشت ، بشکل هسته بزرگ و اصولی تبارز نمود ، چنانکه دیگر میتوانستند در صحنه آرائی های دانشگاهی و تظاهرات خیابانی تا حدی نقش مثبت و فعال داشته باشند .

بعد از سال ۱۳۴۶ش فعالیت کمونستان در جامعه و محیط دانشگاه رو به افزایش نهاد و کار بجائی کشید که در سال ۱۳۴۹ش قرآن کریم را در لیلیه دانشگاه آتش زدند و در نشریه «پرچم» از لینن ستایش کردند و بروی «درود» فرستادند .

۱ - استاد ربانی ضمن مقاله ای که در ضمیمه شماره یکم مجله میثاق خون مورخ حمل ۱۳۶۶هـ ش (صفحه دهم) نوشته است ، می گوید که اولین هسته تحریک و انقلاب اسلامی در سال ۱۳۳۶هـ ش توسط استاد غلام محمد نیازی و یک تعداد جوانان دردمند و مومن به انقلاب اسلامی ، پایه گذاری شد ، ولی فعالیت های آن اغلب در خفا صورت می گرفت .

نهضت هم که تا آنروز خیلی جان گرفته بود و جوانان پیکارجویی باخود همراه داشت ، در برابر این عمل قیام کرد و تظاهرات بسیار شدیدی را براه انداخت که تقریباً ۴۳ روز بدرازا کشید عکس العمل محصلان مسلمان و علمای مبارز کشور علیه کمونستان و نظام حاکم بر کشور ، بحدی چشمگیر و کوبنده بود که برای مهار کردن آن از پولیس و قوای امنیتی کار گرفتند و بر دفتر گناهان خود صفحه دیگری افزودند .

استاد محمد موسی توانا عضو برجسته نهضت ضمن مقاله مفصلی که پیرامون تاسیس و چگونگی نهضت اسلامی افغانستان نوشته است ، از نقش موثر و سازنده محصلان مسلمان دانشگاه کابل در رویارویی و مبارزه با کمونستان یاد کرده می گوید که چهره هائی چون:

برادر شهید انجنیر حبیب الرحمن از دانشکده انجنیری (پولی تخنیک) ، برادر عبدالرحیم نیازی از دانشکده شرعیات ، برادر مولوی حبیب الرحمن از دانشکده شرعیات ، برادر سیف الدین نصرت یار ، برادر عنایت الله شاداب از شرعیات ، برادر سید نور الله عماد از ساینس ، برادر گلبدین حکمتیار از انجنیری ، برادر محمد جان احمدزی از شرعیات ، برادر عبدالباری از شرعیات ، برادر شهید عبدالقادر از شرعیات ، برادر شهید سید عبدالرحمن از شرعیات و برادر شهید دکتر عمر از طب ، در میان محصلان مسلمان و عضو نهضت از درخشش و تحرک بیشتری برخوردار بودند . (۱)۰

البته این بدان معنایست که دیگران در کار نهضت نقش موثر نداشته اند ، بلکه بودند بسیار جوانان عزیز و مسلمانی که در جریان مبارزات دهه دیموکراسی چه در دانشگاه و چه در خارج از آن ، علیه کمونستان رزمیدند ، زحمت ها کشیدند ، قربانی ها دادند ، زندانی شدند ، و سپس عده ای اندرین راه به شهادت رسیدند و تعدادی هم هنوز دست بر تفنگ و قلم دارند و علیه دشمنان خدا و افغانستان می جنگند که ذکر اسامی همه آنان ، خود مستلزم کتاب و نوشته جداگانه ای است . خداوند به همه آنانی که انگیزه جان نثاری ها و فداکاری های شان محض بخاطر رضای خدا ، اعلاى کلمة الله و خدمت بخلق خدا بوده است ، اجر و پاداش بیکران نصیب فرماید .

رهبری نهضت

خوش بختانه چنانچه گفته آمد ، رهبری نهضت را افرادی بعهدہ داشتند که در متن فرهنگ اسلامی پرورش یافته بودند و قرآن و سنت و معارف اسلام را بخوبی می دانستند . ایشان دران هنگام این توانائی را داشتند تا تشخیص دهند که چه راهی را انتخاب کنند ، چگونه حرکت نمایند و باچه چیزهائی برخورد صورت گیرد .

شهید استاد نیازی که با جمعی از همفکران خویش چون استاد ربانی ، استاد توانا ،

استاد سیاف و غیره نهضت را بنیاد نهاده بودند و آنرا رهبری می کردند، از جهان بینی، فلسفه اخلاقی، سیاسی، اجتماعی و ارزش های معنوی اسلام کاملاً آگاه بودند و میتوانستند عهده شان را به نیکی انجام دهند. و هرگاه بهمان منوال ادامه می یافت و دست ستمگران داخلی و استعمار خارجی و حوادث بعدی در ماهیت نهضت خللی وارد نمیکرد و اشتراک مساعی جایش را به دوئی و خود خواهی نمیگذاشت، بدون تردید یکی از پر نفوذترین و نیرومندترین نهضت جهان می شد و میتوانست ملت افغانستان را در یک صف اسلامی واحد بسیج کند.

تشکیلات جمعیت اسلامی افغانستان

واقعات سال ۱۳۵۹ هـ. ش نهضت را عمیقاً تکان داد و بران شد تاگامی به پیش بردارد و برای فعالیت بیشتر و سازنده تر و مقابله با حوادث بعدی و مبارزه با ملحدان، خود را آماده تر سازد. لذا تشکیلات، سازماندهی و نحوه کار خویش را مورد تجدید نظر قرارداد و در اوایل سال ۱۳۵۱ هـ. ش در سطح رهبری و هیئت اجرائی آن تحولاتی بمیان آمد که بهتر خواهد بود آنرا از زبان افراد مسوول، حاضر در صحنه و شامل در قضیه بشنویم.

جناب استاد ربانی رهبر جمعیت اسلامی افغانستان طی مقاله مبسوطی که زیر عنوان «استاد نیازی بنیاد گذار نهضت اسلامی کشور» در مجله میثاق خون نوشته است، می گوید که:

«... و چون جناح جوان در داخل پوهنتون و مدارس بقوت و قدرت هرچه تمام تر بکار آغاز کرد و بصورت سازنده و انقلابی علناً وارد صحنه شدند و برخورد ها و کشمکش ها جدی تر شد، استاد که تنها در راه پیمائی ها حضور نداشت دیگر در هر فیصله و تصمیمی شریک بود، به علت تراکم کارهای اداری و انجام مسوولیت های عمده به نفع انقلاب فیصله نمود که رهبری مستقیم جمعیت را بدوش یکتن از همسنگران و شاگردان خویش بگذارد و همان بود که در بهار سال ۱۳۵۱ هـ. ش شورای اجرائیه جدیدی تشکیل و یک تن را از میان خویش بعنوان امیر مسوول جمعیت برگزیدند. اعضای این شوری بر علاوه از استاد و پیشگامان نهضت اسلامی، عناصر جوان و انقلابی ذیل بودند: انجنیر حبیب الرحمن شهید، مولوی حبیب الرحمن شهید، سیف الدین نصرت یار، استاد سید محمد موسی توانا، (دکتر عمر شهید و انجنیر حکمتیار در دوران تشکیل شوری در زندان بودند)، عبدالقادر توانا، قاضی عبدالباری، سید نور الله عماد، استاد عبدالرسول سیاف، عبدالرحمن شهید، استاد احمدزی، غلام ربانی عطیش و نویسنده.

شوری به اتفاق، نویسنده را بحیث امیر پیشنهاد کرد و به پیشنهاد امیر استاد سیاف بحیث معاون، انجنیر حبیب الرحمن بعنوان منشی پیشنهاد و تصویب شد.

البته با تشکیل جدید مسولیت استاد نیازی خاتمه نیافت . او بعنوان مسوول پشت پرده در همه امور شریک بود .» (۱)

استاد دکتر توانا در اینباره تفصیلات بیشتری ارائه داده و نوشته است که:

«... بعضی از استادان دانشکده شرعیات و تعدادی از سران محصلان که سایرین به پیشگامی و فضیلت شان در کار نهضت ، معترف بودند و در امور مربوط به آن ، به ایشان مراجعه می کردند ، در خانه استاد ربانی گردهم آمدند . این اشخاص عبارت بودند از:

- ۱ - استاد برهان الدین ربانی .
- ۲ - برادر شهید انجنیر حبیب الرحمن .
- ۳ - برادر عبدالرسول سیاف .
- ۴ - شهید مولوی حبیب الرحمن .
- ۵ - شهید انجنیر سیف الدین نصرت یار .
- ۶ - شهید سید عبدالرحمن .
- ۷ - شهید عبدالقادر توانا .
- ۸ - برادر مولوی عبدالباری .
- ۹ - برادر سید نور الله عماد .
- ۱۰ - برادر محمد جان احمدزی .
- ۱۱ - برادر عنایت الله شاداب .
- ۱۲ - نویسنده این سطور (شخص دکتر محمد موسی توانا) .

حضار این مجلس موضوعات آتی را فیصله نمودند:

- الف - تشکیل مجلس قیادی (شورای اجرائیه) . پیش از این کارها بشکل طبیعی بدون کدام انتخابات تحت نظر عده ای از استادان دانشکده شرعیات و شاگردان مبارز و در راس غلام محمد نیازی رئیس دانشکده شرعیات پیش برده می شد .
- ب - تعیین و تقسیم وظایف بین اعضای نهضت حسب ذیل صورت گرفت:
- برادر استاد برهان الدین ربانی بحیث امیر عمومی و رئیس شورای اجرائیه .
- برادر عبدالرسول سیاف بحیث معاون امیر عمومی .
- انجنیر حبیب الرحمن بحیث سکرتر (منشی) و مسوول تنظیم امور صاحب منصبان اعضای نهضت . (نفرسوم در تنظیم) .
- برادر سیف الدین نصرت یار بحیث مسوول تنظیم جوانان .
- برادر مولوی حبیب الرحمن بحیث مسوول تنظیم علما و اتصال با ایشان .
- برادر سید عبدالرحمن بحیث مسوول امور مالی .

۱ - ضمیمه شماره یکم مجله میثاق خون ، مورخ حمل ۱۳۶۶ هـ ش (صفحه ۱۰ ، ۱۱) .

برادر عبدالقادر توانا بحیث مسوول تنظیم در ولایت مزار شریف .
 برادر مولوی عبدالباری بحیث مسوول ارتباط با کارگران و دهقانان و تنظیم کارهای
 ایشان .

برادر سید نور الله عماد بحیث مسوول تنظیم در ولایت هرات .
 و نظارت بر امور فرهنگی ، بدوش بنده (استاد توانا) واگذار شد که دو برادر دیگر هر
 یک سید عنایت الله شاداب و استاد احمدزی بحیث همکارانم تعیین شده بودند .

قابل تذکر است که برادر گلبدین حکمتیار و دکتر عمر در این وقت محبوس بودند
 و مجلس فیصله کرد که بعد از رهائی شان امور سیاسی بر عهده آنان باشد . ولی در
 مجلس بعدی که به اشتراک استاد ربانی ، نویسنده این سطور (توانا) ، انجنیر حبیب
 الرحمن ، استاد نیازی و افراد دیگری خارج از دانشگاه . . . صورت گرفت ؛ وظیفه
 نظارت بر امور سیاسی نیز به استاد غلام محمد نیازی سپرده شد . گرچه برادران
 فیصله کردند که استاد نیازی در همه مجالس حاضر نشود و بحیث یک حامی نهضت
 هدایاتش را از طریق استاد ربانی و تعداد محدود از اعضای نهضت ب دیگران برساند .
 عبدالرحیم نیازی که از چهره های معروف محصلان نهضت و در زمره پیشگامان
 آن محسوب می شد و خدمات زیادی برای پیشبرد امور نهضت انجام داده بود ، قبل از
 تدویر این مجلس وفات کرده بود .» (۱)

گرچه هسته مرکزی سازمان در دانشگاه کابل بود ، اما افراد و اشخاص دیگری بشمول
 بعضی از مامورین دولت و علما و روحانیون و دانشمندان وجود داشتند که در رابطه با
 نهضت کار می کردند و کمیته هائی را در خارج از دانشگاه نیز تشکیل داده بودند و با
 هسته اصلی مخفیانه همکاری می کردند . تماس این حلقه با استاد ربانی بود و کارهای
 مربوط به نهضت را از طریق او انجام میدادند .

جناب انجنیر احمد شاه رئیس حکومت موقت مجاهدین در پشاور نیز ضمن بیان
 خاطراتش در مجله عربی «الجهاد» سخنانی در باره نهضت و چگونگی سیر و رهبری آن دارد
 که موید حقایق و حرفهای بالا است . و در عین حال جملاتی را از آخرین دقایق حیات
 مرحوم عبدالرحیم نیازی نقل می کند که اینک میخوانید:

« . . . درینجا سخنان برادر عبدالرحیم نیازی را که در بستر مرگ و در خاک غربت
 هند قرار داشت و من پهلویش بودم تحریر میدارم ، وی لحظه ای قبل از تسلیم روحش
 برایم چنین گفت: ای انجنیر! شما را زیاد تکلیف دادم ، ببخش و سلامم را به همه برادران
 برسان! و آنها را وصیت کن تا استاد غلام محمد نیازی را مانند پدر شان احترام کنند!

ملفت باش (بدان) اگر غلام محمد نیازی دز کابل وجود نمی داشت ، مانمیتوانستیم حرکت اسلامی را آغاز نهائیم «۰» (۱)

هدف نهضت

بوجود آوردن یک نظام کاملاً اسلامی و جلوگیری از حضرات حتمی کمونیزم و فساد و بی خدائی که هستی و آزادی جامعه را تهدید میکرد ، هدف اساسی نهضت مذکور را احتواء می نمود . زیرا در روزگاری که ما ازان صحبت می کنیم ، انحطاط اخلاقی ، فرهنگی ، و انحراف فکری و عقیده وی سر تا سر اجتماع را فراگرفته بود و مملکت در حال زوال و نابودی احساس می شد . چنانچه شد و اینک همه مان تلخی هایش را می چشیم و نتایجش را تماشای می کنیم . البته اهداف نهضت در همین جا خلاصه نمی شد و در فرجام خواهان جامعه ای بود که از هر لحاظ ایده آل باشد و مردم ما بتوانند با حفظ سنن و معتقدات و اسلام راستین ، کاروان مدنیت را نیز همراهی کنند و از فراورده های دانش و فنون جدید ، عاری از سرخوردگی و لغزش و در چوکات روحیه و موازین اسلام استفاده نمایند .

ماهیت نهضت

در این نهضت بنا بر خصوصیت اسلامی بودنش هیچ آثاری از برتری جوئی و تعصبات قومی ، نژادی ، صنفی ، سمتی ، زبانی و طبقاتی دیده نمی شد و هیچ انگیزه ای جز نجات کشور از چنگ کمونیزم و استعمار در آن وجود نداشت . هر مسلمانی که میخواست در آن صف قرار گیرد ، باب رحمت برویش باز بود و میتوانست عضویت نهضت را بدست آرد . آنچه این نهضت را از بعضی گروههای دیگر امتیاز می بخشید عدم وابستگی اش به استبداد داخلی و استعمار خارجی و مبارزه علیه آنها بود . از عوام فریبی و ریا منزه می نمود و معیاری جز فضیلت و تقوا در جمع شان راه نداشت . نه جنرال زاده ای در آن سرنوشت سازی می کرد ، نه گماشته ای مردم را بسود بداران خود استعمال می نمود ، و نه تعصب و تبعیض و قوم پرستی آنانرا بدور یک محور جمع کرده بود ، و نه هم فیودالان و هوسبازان حرفه ای و استفاده جودرصف ایشان جاه و مقامی داشت .

در این نهضت دو طرز فکر جلب توجه می کرد : تخست آنکه سعی می کردند تا تمام حرکات و سازمان دهی و برنامه های شان سری و مخفی باشد . دو دیگر آنکه پشتوانه ای از نیروی فکری و فرهنگی داشته باشند و مبارزه را نه از طریق خشونت ، بلکه از راه مسالمت آمیز و تجهیزات علمی براه اندازند . بنا براین می کوشیدند تا قبل از هر اقدامی ، اعضای خود را از نظر فکری و آموزش ارزش ها و تعالیم اسلام ، در برابر پاسخ دهی به ایدیولوژی بی محتوای کمونیزم ، مجهز و آماده نمایند .

برنامه تشویق جوانان مسلمان برای مطالعه و خواندن آثار و جستجوی امکان یابی تهیه و چاپ کتاب، از جمله کارهایی بود که بر ارزش و ماهیت این سازمان می افزود، و به آن حیثیت و اعتبار علمی و منطقی می بخشید.

حلقه ها و سازمان های خارج از دانشگاه

مرحوم منهاج الدین گهیخ

با آغاز نهضت اسلامی در پوهنتون کابل و فعالیت های آزاد و گسترده کموتستان در کشور، مرحوم منهاج الدین گهیخ پیکار جوی شجاع و مسلمان، حلقه دیگری را در خارج بوجود آورد که تعدادی از علما، مسلمانان مخلص و نویسندگان با درد و با ایمان، مانند مرحوم مولوی عبدالرب، مولوی خالص، آقای عشرتی، آقای سید احمد خان ترجمان و امثال آن، او را یاری میدادند. آقای سید احمد خان ترجمان و آقای عشرتی با نهضت اسلامی نیز از آغاز همکاری و همراهی داشتند و بعضی از رهبران جهاد ایشان رامی شناسند و به آن اعتراف دارند.

مرحوم گهیخ با روحیه سرشار از ایمان و عشق بخدا و توسط جریده ای که بعد از میزان ۱۳۴۷ش = اکتوبر ۱۹۶۸ بنام «گهیخ» انتشار میداد، در برابر کمونیزم و فساد مردانه می رزمید و از جنایات روس ها و مزدوران شان در افغانستان پرده برمی داشت. آزار و اذیت دستگاه حاکم و تهدید پولیس کی. جی. بی، هیچکدام بر عزم استوار او خللی وارد نمی کرد و با کمال شهامت و پایداری مبارزاتش را ادامه میداد. تا آنکه در برج سنبله ۱۳۵۱ش بوسیله کی. جی. بی و همکاری شبکه های مزدورش به شهادت رسید که ماجرایش را در مباحث قبلی بیان داشته ایم.

این گروه به اساس تقریرات شفاهی مولوی یونس خالص، علاوه بر مبارزات قلمی و مطبوعاتی که مرحوم گهیخ علم برداران بود، سعی داشتند تا مبارزه را از داخل مدارس و مساجد براه اندازند و باتنویر و ارشاد طلاب علوم دینی و مدرسین، صف مبارزه و اثرات آنرا وسعت بخشند. ولی باترور این مرد مبارز توسط کی. جی. بی، ضربه شدیدی بر آن وارد شد و فعالیت شان قسماً بطی گردید. بگفته مولوی خالص این حلقه بنام «توابعین» یاد می شد.

بعد از شهادت مرحوم گهیخ به اثر موافقت ورثه اش، امتیاز جریده گهیخ از طرف وزارت اطلاعات و کلتور در خزان همان سال به مرحوم مولوی عبدالرب انتقال یافت و تا کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ش به نشرات خود ادامه داد.

شخص مولوی صاحب نیز بعد از کودتای ننگین هفت ثور ۱۳۵۷ش توسط ملحدان کمونست به شهادت رسید خدایش بیامرزد!

مولوی فیضانی

مرحوم فیضانی آنطور که خودش می گفت یکتن از باشندگان هرات و سر معلم بود ، که بعد از اوج گیری مبارزات فکری و فعالیت و نفوذ کمونستان در مدارس و اجتماع ترک وظیفه گفت و بفکر ایجاد یک حرکت اسلامی شد . او در شهرها و روستاهای افغانستان به مسافرت می پرداخت و توانست عده ای را به طرفداری از عقیده خود جلب کند . وی در کابل کنار مسجد پل خشتی یک کتابخانه کوچکی دایر نمود و مردم را به مطالعه کتب دینی و اسلامی ارشاد میفرمود . ریش انبوه ، قامت رسا ، چشمان نافذ و زبان فصیح و پیکار جویش او را در زمینه جلب و جذب افراد و اشخاص کمک می کرد . او چند اثر کوچک نوشت و مسایل اسلامی را دران مطرح ساخت و درهمه جا آنها را توزیع کرد . همسنگران و همفکران او بیشتر از طبقه ملایان ، امامان مساجد و مردمان پیشه ور و اهل بازار بود .

ولی در سال های ۱۳۵۰ و ۱۳۵۱ هـ ش عده ای از مامورین دولت و جوانان مکاتب و پوهنتون نیز با او در تماس بودند و بوی اخلاص داشتند و او را ذر راهی که انتخاب کرده بود یاری و تشویق می کردند . او قبل از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ش و بصورت یقین بعد از نیمه دوم سال ۱۳۵۱ش سعی می کرد تا اجازه توريد مطبعه ای را از وزارت اطلاعات و کلتور دریافت نماید و به نشر کتب و رسالات دینی اقدام کند . اما کودتای ۲۶ سرطان محمد داود به آن همه فعالیت ها خاتمه بخشید و آنهمه شور و مستی به سردی و خاموشی گرائید . زیرا دژخیمان محمد داود او را نیز در جمله بسیار مسلمانان دیگر زندانی کردند و مدتی بعد در زندان دهمزنگ شهیدش نمودند . خداوند به همه جانبازان اسلام غفران و رحمت عنایت فرماید!

جمعیت العلمای محمدی

در اوج تضادها و برخوردهای فکری و عقیده وی که بین سال های ۱۳۴۳ و ۱۳۵۲ هـ ش جامعه افغانستان را به بحران کشیده بود ، بعض از علمای با احساس و مبلغین ، دانشمندان اسلامی (شیعه و سنی) در مساجد و تکایا فکر احیاء تعالیم دینی و مبارزه بالحاد و بی خدائی را ب مردم تلقین می کردند و توجه آنان را به وظایف شرعی شان معطوف می داشتند .

واقعات ننگین سال ۱۳۴۹ هـ ش = ۱۹۷۰م در کابل ، هتک حرمت به علما در مسجد پل خشتی ، تشویش و نگرانی از پیشرفت فساد و کمونیزم در جامعه ، بالاخره یک عده علما را بران داشت تا خود را سازماندهی کنند و به فعالیت های مقتضی و اصولی و دسته جمعی

دست یازند •

این افراد که تعدادشان تقریباً به چهار صد نفر می رسيد بار اول در ماه جوزای ۱۳۵۰ هـ . ش = ۱۹۷۱ م بمنزل جناب صبغت الله مجددي واقع «قرغه» گرد آمدند و سازمانی را بنام «جمعیت العلمای محمدی» تاسیس نمودند •

در این گردهم آئی جناب صبغت الله مجددي بحیث رئیس شورای مرکزی و رئیس جمعیت موصوف انتخاب گردید و تعدادی از علما به صفت عضو شورای مرکزی از ولایات مختلف برگزیده شدند که عبارت بودند از: مولوی سید شاه از ولایت پروان ، مولوی دین محمد از لوگر مشهور بمولوی چرخ ، مولوی فضل هادی شنواری شیخ الحدیث از ولایت ننگرهار ، مولوی فضل حق از ولایت لغمان ، نور محمد صاحبزاده صاحب موسهی از ولایت کابل ، مولوی نعمت الله فراهی از ولایت فراه ، مولوی شمس الله ، مولوی عبدالواحد و میا صاحب عبدالحکیم از ولایت غزنی ، مولوی جمعه الدین از خان آباد ، مولوی عبدالله از ولایت بلخ ، مولوی عبدالغفور سنانی از ولایت زابل ، وغیره •

سازمان مذکور در مدت کوتاهی یک سلسله کارهائی انجام داد که گزارشات آن در رساله «جمعیت العلمای محمدی» چاپ سال ۱۳۶۵ هـ . ش و رساله «سالار مجاهدان» چاپ سال ۱۳۶۶ هـ . ش (نشرات جبهه ملی نجات افغانستان) به تفصیل درج است و علاقه مندان میتوانند به آن ها مراجعه کنند •

این جمعیت بعد از کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ هـ . ش تا حوت سال ۱۳۶۴ ش = ۱۹۸۵ م به رکود مواجه شد و در ماه حوت ۱۳۶۴ ش بار دیگر طی مراسم باشکوهی در دفتر مرکزی جبهه ملی نجات افغانستان واقع پشاور گشایش یافت و فعالیت های خویش را از سرگرفت و یکی از کارهای آن ، اکنون نشر مجله ای است بنام «عروة الوثقی» که هر ماه با کیفیت اعلی و صحافت زیبا طبع و توزیع می شود •

جمعیت جمال مینه

در جریان این تلاش ها و جمعیت سازی ها و انجمن آرائی ، مسلماً برادران اهل تشیع ما نیز موازی با دیگران فعالیت هائی داشته اند که متأسفانه از چگونگی آنها معلوماتی در اختیار نگارنده نیست • تنها همینقدر می دانم و مسلم است که در سال ۱۳۵۱ هـ . ش = ۱۹۷۲ سازمان و جمعیتی از این برادران در جمال مینه وجود داشت و در همین سال امتیاز نشر جریده ای را بنام «برهان» از وزارت اطلاعات و کلتور بدست آوردند که مدیر و صاحب امتیاز این مجله علمی و دینی ، مرحوم سید عالمشاهی نقطه بود و بصورت موقوت به نشر میرسید •

بهمین ترتیب بعضی حلقه های نسبتاً کوچک دیگری هم ، مانند «خُدّام الفرقان» وغیره

دران ایام وجود داشتند که فعالیت آنها خیلی محدود بود و ظاهراً پس از مدتی متوقف گردیدند .

کودتای محمد داود و اثراتش بر نهضت اسلامی

بارویکار آمدن محمد داود که مسلماً روس ها دران نقش اساسی داشتند ، نهضت اسلامی افغانستان در وضع بدی قرار گرفت . زیرا ادارات پولیس و استخبارات همه در دست کمونستان بود و آنان با استفاده از فرصت و شناخت قبلی تا آنجا که اعضای نهضت بچنگ شان افتاد ، بردند و زندانی کردند و کشتند . و بدون مبالغه نیمی از زندان دهمزنگ مملو از مسلمانان بود که یک تعداد ایشان را بشمول دکتر محمد عمر و انجنیر حبیب الرحمن ، در همانجا شهید کردند و بقیه در زمان تره کی به پلچرخی انتقال داده شدند .

مرحوم استاد نیازی رئیس فاکولته شرعیات و موسس نهضت اسلامی دانشگاه کابل ، از نخستین روزهای کودتا تحت تعقیب و نظارت قرار داده شد و سرانجام شب جمعه ۱۴ ثور ۱۳۵۳ ش شب هنگام او را مورد حمله قرار دادند و با تعدادی از همسنگران زندانی کردند . محکمه فرمایشی رژیم محمد داود پس از شکنجه هائی که در قاموس انسانیت سابقه ندارد او را به اعدام محکوم نمود ، اما محمد داود خان دستور داد تا حکمش به زندان ابد تعدیل گردد و تدریجاً بمرگ رسد .

روس ها و ایادی شان که از همان آغاز نیروی مسلمانان را درک می کردند ، پیش از هر اقدام دیگر سعی داشتند تا جامعه را از تحریک اسلامی و پاسداران آن پاکسازی کنند و راه را برای برنامه های بعدی خود هموار نمایند . روی این هدف ، هر هفته ای که می گذشت توسط دستگاہای استخباراتی ، زاپورهای جعلی ترتیب می دادند و مسلمانان را به خرابکاری و توطئه و کودتا علیه دولت متهم می کردند . و به این حقه و نیرنگ خشم محمد داود را علیه آنان بر می افروختند ، و او هم بدون آنکه به واقعیت موضوع متوجه شود ، به تصمیم و اقدام آنان صحنه می گذاشت و دیگر از ماجرا و آنچه که کمونستان انجام می دادند اطلاعی نداشت .

این خود کامگی کمونستان بر جنبش های اسلامی و مسلمانان در افغانستان لطمه بزرگی وارد کرد و بسیاری از آنان زندانی و یا متواری گردیدند . در جریان آن بیداد گری ها و گرفتار کردن ها و پس از زندانی شدن استاد نیازی ، خنجر بدستان محمد داود بسراغ استاد ربانی رفتند و در حالی که او را از خیر خانه تا دانشکده شرعیات دنبال کرده بودند ، قصد گرفتاری اش کردند . استاد ربانی که درک کرده بود ، جلادان کمونست او را به کجا می برند و چه میخواهند ، خیلی خون سرد و آرام به اداره فاکولته داخل شد و بعد از وداع با

استادان و همکاران خود ، همراه با پولیسان بسوی «جیبی» که در خارج از فاکولته در انتظار شان بود بحرکت افتاد .

بچه های مسلمان و محصلانی که ناظر اوضاع بودند ، افسران پولیس را در محاصره قرار داد و با سوگند و التماس از استاد خواستند تا از تسلیم شدن به پولیس خود داری کند و بامحصلان به عقب برگردد . استاد ربانی درمیان انبوهی از محصلان باایمان دانشگاه از دروازه غربی فاکولته خارج گردید و بوسیله تکسی «ولگائی» که قبلاً شاگردان و همسنگرانش آماده کرده بودند فرار نمود و بدین ترتیب از چنگ آدم کشان کمونست نجات یافت و از راه و بیراهه خود رابه پاکستان رسانید .

در پاکستان نیز باوجود انبوهی از مشکلات و تنگدستی و پریشانی به رهش ادامه داد و از مبارزه دلسرد و مایوس نشد . شاگردان و همسنگرانش که عرصه زندگی و فعالیت را در افغانستان تنگ یافتند ، یکی بعد دیگر از مخفی گاههای خود فرار کردند و با او در پشاور پیوستند و اندکی بعد همه باهم بکارهای شاقه پرداختند و از اجرت و عواید آن یک هسته اسلامی را جهت تداوم مبارزه علیه کمونستان در افغانستان ، سازماندهی نمودند . داستان و سرگذشت این سازمان و احزاب دیگری که بعداً بوجود آمد ، بسیار طولانی است و نگارنده اجمالی از آن را در کتاب «تحولات سیاسی جهاد ، جلد اول» بیان داشته است .

بهرحال همین هسته و جوانان باایمان بودند که پس از کودتای روس ها و بقدرت رسیدن مزدوران شان ، دست به جهاد و قیام مسلحانه زدند که تا امروز ادامه دارد . و هرگاه چنین سنگری و چنان جوانمردانی وجود نمیداشت ، افغانستان عزیز در آغاز کار تحت سلطه روس ها در می آمد و کار جهاد محتملاً به گونه دیگری می بود .

بارویکار آمدن تره کی ، وضع مبارزین مسلمان کاملاً روشن بود و جز قیام و نبرد ، راه دیگری وجود نداشت . تره کی و همکاران و همفکرانش ، هر جا اثری از عقیده و ایمان یافتند ، بدانجا تاختند و در هر کله ای که فکر و اندیشه اسلامی سراغ می شد نابودش کردند . زندانیان مسلمانی که از دوره محمد داود ، در زندان ها باقی مانده بودند ، همه توسط دار و دسته تره کی از بین برده شدند .

چنانچه به سلسله همین برنامه ها و کشتارها ، استاد غلام محمد نیازی با «۱۸۰» تن از بهترین و شایسته ترین فرزندان اسلام شب ۸ جوزای ۱۳۵۸ش بدست سفاکان روسی و چاکران خود فروخته شان ، جام شهادت نوشیدند . روح شان شاد و یادشان گرامی باد .

تنها کسی که از آن معرکه آدم کشی معجزه آساجان به سلامت برد ، استاد سیاف بود که با تعداد محدودی از دیگر زندانیان مسلمان ، بعد از کودتای پرچمی ها علیه حفیظ الله امین (۶ جدی ۱۳۵۸ش) و اعلان عفو عمومی از زندان پلچرخي رها گردید و در پشاور با مجاهدین پیوست .

فصل هفدهم

عواملی که راه را برای نفوذ کمونیزم

در

افغانستان هموار نمود

در فصول گذشته مطالعه کردیم که کمونیزم چگونه در کشور مانطفه گذاری شد و چطور بارور گردید، و اینک در این مبحث عواملی که نفوذ و سیر کمونیزم را در افغانستان یاری کرد و روس ها از آنها بهره برداری و استفاده کردند، به اجمال و شرح زیر بیان می کنیم. ولی قبل از آغاز مطالب، مفید خواهد بود تا گفتنی های لازم را در زمینه نیز یاد آوری نهائیم و برای نسل های آینده معلوماتی را به ارمغان گذاریم.

حدود سی و اند سال پیش از امروز سفارت روسیه در کابل بطرف جنوب مسجد و زیارت «شاه دو شمشیره»، در کنار دریای کابل و در یک سراچه و باغ کوچکی قرار داشت که از جمله ملکیت های ضبط شده و متعلق به مرحوم محمد حسین خان مستوفی الممالک بود. این سراچه یک دروازه چوبی و کوچکی داشت که پیوسته قفل می بود و رفت و آمد در آن قطعاً بمشاهده نمیرسید. گاهی یکی دو تاروس به عجله و شتاب از دروازه خارج می شدند و مواد مورد نیاز سفارت را از دوکانی که در جوار سفارت و در دهانه کوچه «باغبان کوچه» قرار داشت خریداری می کردند و به سرعت داخل سفارت می شدند و دروازه را می بستند. (۱) هیچکس از رهروان به سمتی که سفارت قرار داشت نمی رفتند و بسا از موسفیدان بسوی در و دیوار آن «تُف» می انداختند.

نگارنده در آن وقت به مفهوم نفرت مردم در برابر روس، چنانکه می بایست آگاهی نداشتم و فکر می کردم شاید اشغال ترکستان و بخارا، احساسات مذهبی ایشان را علیه

۱- این محل در سال ۱۳۵۶ هـ ش تخریب گردید و به ایستگاه «موترا» های برقی مبدل شد. اما روس ها در سال های اخیر صدارت محمد داود خان آنجا را ترک گفته و به سفارت جدید این کشور در دارالامان انتقال کرده بودند.

روس ها برانگیخته باشد ، ولی حالا میدانم که این قوم «روس» واقعاً دراصل و ماهیت قابل نفرین است!

اما همینکه محمد داود خان به صدارت برگزیده شد (۱۳۳۲ش) باب سفارت روس باز شد و روس ها سر از لانه برون کشیدند و کم کم در میان مردم راه پیدا کردند و بکارها و تشبثاتی دست یازیدند که اوضاع جاری و بدبختی امروز افغانستان حاصل و نتیجه آن است و اینک به ترتیب همه آنرا مطالعه میفرمائید .

اول - نفوذ روس از طریق تجارت و شبکه های جاسوسی

در مباحث گذشته بیان داشتیم که روس ها پس از تلاش و فعالیت های زیاد توانستند باب تجارت را در زمان امیر حبیب الله خان بگشایند و از آن طریق و تحت این نام با دولت مردان وقت و مردم ارتباطی برقرار نمایند . البته این کار یک شبکه آشکار جاسوسی روس هابود ، ورنه در نهان و از طرق دیگر به گونه های مختلف وارد افغانستان می شدند و فعالیت می کردند ، چنانکه شواهد و نمونه هایش را قبلاً گفته ایم .

فعالیت در این دو ساحه (جاسوسی و تجارت) روس ها را امکان می بخشید تا قبل از هر چیز افراد و اشخاصی را شناسایی کنند و سپس به تطبیق نقشه های دیگر خود پردازند . روس ها همانند مرغان صحرائی نخست در فکر امن گاهی میشوند که فارغ از تشویش گزند ، در آن تخم گذاری کنند و چوچه پرورش دهند و سپس آن چوچه ها را به صحراها و وادی های دیگر متواری میسازند ، و جاسوسی و تجارت بهترین وسیله مهیا ساختن این آشیانه و چوچه پروری می باشد که در کشور ما از آن استفاده کردند و شبکه های خود را گسترش دادند . پیشکش کردن رشوه ها و هدایا بسا افراد بی ماهیت و ضعیف النفس را در اختیار روس ها قرارداد و بوسیله آنان توانستند در اجتماع و ادارات ما راه یابند و از همه چیز و همه کس آگاهی کسب کنند .

با توسعه و پیشرفت روابط و گسترش این شبکه ها ، دیگر روس ها در شیوه های جاسوسی خویش در چهره ملنگ و گدا و پیر کفن پوش ، تجدید نظر کردند و بجای آنان از جاسوسان نکتائی دار و سگرت بدهن استفاده میکردند و همانها بودند که بعد از کودتای ۷ ثور در راس قدرت های نظامی و ملکی قرار گرفتند . البته عده ای خارج از این حلقه ها و از لحاظ اعتماد و اعتبار در سطح پائین قرار داشتند که تا حال هم به حال خود شان نگه داشته شده اند . این گروه از افرادی اند که سالها بدون اجرت و مزد در خدمت روس ها بوده اند .

در سال های اخیر (قبل از کودتای محمد داود و بعد از آن) روس ها دیگر نقاب از چهره برافکنده بودند و آشکارا و بی پروا در وزارت خانه ها و موسسات دولتی با افراد مورد نظر

خویش تماس داشتند و توسط آنان، افراد روس گرا و ضد روسی را تشخیص و شناسائی می نمودند و سعی میکردند تا نحوه فکر و نظر مخالفان را درک و ارزیابی نمایند و بهر وسیله ممکن از تضاد آنان بکاهند. مخصوصاً افرادی که در ارتباط بین روس ها و افغانستان به نحوی موثر بودند، پیوسته طرف توجه روس ها قرار داشتند و می کوشیدند همکاری آنانرا بخود جلب کنند.

این طرز عمل روس ها را بسیار یاری کرد و تا بدانجا پیش رفتند که مخالفت و ضدیت عده ای از ماموران با ایمان و وطن دوست را، مخصوصاً درباره قرار دادهای یک جانبه و استعماری خود توسط بالادستان شان خنثی میکردند و هر چه خود میخواستند انجام می دادند. همین آشنائی ها و همکاری ها با روس بود که بعد از کودتای هفتم ثور عده ای از افراد سرشناس و حتی متهم به خیانت و جنایت، کوچکترین آسیبی ندیدند و در شرایطی که بر شاگردان و مستخدم ادارات نیز ترحم نمی شد و اکثر آنان را بیرحمانه به کشتارگاهها بردند و شهید کردند، ایشان از هر نوع گزند و آسیبی مصون ماندند.

البته بعضی افراد که سالها با روس و مزدوران در جدال بودند، بصورت تصادفی و آنی از دم تیغ جلادان کمونست رهائی یافتند و یا نوبت به ایشان نرسید و هر کدام از کشور فرار کردند. ولی عده ای حساب شده و در رابطه با همکاری های مداوم با روس ها موقعیت خود را حفظ کردند و گردی بر چهره شان نه نشست.

خلاصه اینکه فعالیت های جاسوسی بنام تجارت، عمده ترین بخش فراهم آوری مقدمات برنامه های روس در افغانستان محسوب می شد. زیرا از این راه و تحت این نام آزادانه آمد و شد می کردند و با برخی ادارات و افراد دولتی و نیز اهل بازار و حرفه مستقیماً تماس برقرار می نمودند. و به این ترتیب توفیق یافتند تا عده ای را جذب و استخدام نمایند. پس از آنکه افراد شناسائی می گردید و روس ها در می یافتند که انحراف و تطمیع آن به هیچصورت امکان پذیر نیست و یا در آینده شخصیت موثر و بزرگی خواهد شد، آنگاه یکی از جواسیس خود را که وابسته به سازمان اطلاعاتی روس (کی. جی. بی) می بود، وظیفه میدادند تا کارهای او را قدم به قدم تعقیب کنند و روابط و پیوند و نقاط ضعف و طرز تفکرش را در مراحل مختلف راپور دهند و جهت عملی شدن این آرزو چنان ماهرانه وزیر کانه گام بر می داشتند و جواسیس خود را در خانه و یا در دفتر کار افراد مورد نظر خویش جاسازی می کردند که اندیشه انسانی از درک آن عاجز است. چنانکه یکی دو مثال آنرا در زیر مطالعه میفرمائید:

الف - حسن شرق در خوان و خانه محمد داود

به اساس روایات و داستان هائی که بین مردم در کابل شایع بود و نگارنده در چاپ اول این کتاب به آن اشاره کرده است، روس ها از کودکی حسن شرق را تحت نظر داشتند

و همینکه پابسن رشد نهاد و راهی دبستان شد، بصورت غیر مستقیم یاری اش می کردند. وی پس از ختم تحصیل دوره ابتدائی در فراه بکابل آورده شد و شامل مکتب خورد ظابطان گردید. دو سال دوره مکتب را در رشته «صحیّه» پایان رسانید و باید به اساس قانون عسکری در یکی از قطعات اردو، انجام وظیفه می کرد. اما از اینکه این دوره تحصیل و مشغول شدن او در یک گوشه بی هدف و غیر موثر، تمنیات روس ها را بر آورده نمی ساخت، بار دیگر همان دستی که او را یاری میکرد، از آستین محمد داود بدرشد و به امر او که دران عهد وزیر دفاع بود، بصورت استثنائی و غیر قانونی شامل فاکولته طب گردید. در آنجا بود که روس ها او را با دیگر شبکه های خود، چون ببرک و غیره معرفی کردند و همه باهم از طریق اتحادیه محصلان پوهنتون جهت تخریبات و تحریکات علیه شاه محمود خان و بطرفداری از محمد داود، اشتراک مساعی میکردند.

موصوف در سال ۱۹۵۳ م = ۱۳۳۲ خورشیدی از فاکولته طب فارغ شد و بحیث دکتر به شفاخانه عسکری «پل محمود خان» معرفی گردید. هنوز پایش به شفاخانه نرسیده بود که محمد داود بحیث صدراعظم اعلان شد و فردای آن اولین مکتوبی که وی صادر کرد، تقرر حسن شرق بحیث مدیر قلم مخصوص صدارت بود.

آری! روس ها اینگونه آرام و آسان نوکر شناخته شده خود را به راحتی درکنار محمد داود خان قراردادند و او را محرم اسرار و خاصه بارگاه و دومین فرد قدرت مند افغانستان ساختند. و او بود که افراد و عناصر مورد نظر خود را به محمد داود خان معرفی می کرد و با حلقه های کمونستی که در حال تشکیل و سازماندهی بودند، آشکارا همکاری می نمود. یکی از خانه های او «در جمال مینه» به اختیار روس ها بود و از آن بحیث مراکز تربیه جاسوسی و اطلاعاتی خود استفاده میکردند و در مقابل ماهانه سی هزار افغانی به او تادیه می نمودند و به آن «کرایه» نام نهاده بودند. در حالی که مدرن ترین خانه در جمال مینه و آنهم حدود سی سال قبل بیش از دو هزار افغانی کرایه نداشت.

حسن شرق از این پول و سایر مدارک و عایداتی که در دفتر قلم مخصوص صدارت داشت، با همکاری گروهی از عناصر فاسد و بی شخصیت، شبکه های فساد را در مرکز ولایات براه انداخت و فساد و عیاشی و بی بند و باری را در جامعه ترویج نمود.

افرادی که در این حلقه شامل بودند، از هیچ نوع جنایتی مضایقه نمیکردند، ظلم، بی عدالتی، رشوه، اختلاس، دست برداز دارائی های عامه و برپائی بزم شبانه، شغل عادی شان و باب روز بود. و جز این شبکه، دیگران در حال عسرت و نگرانی بسر می بردند و حتی برامنیت و مصوونیت جان و مال و آبروی خود هم اطمینان نداشتند.

وی در پهلوی این کارها و نظایر آن، وظیفه داشت تا حرکات و اقدامات و طرز فکر و اندیشه محمد داود خان را در منزل و دفتر، تعقیب کند و چگونگی آنرا هفته وار به روس

ها گزارش دهد .

بااستعفای محمد داود خان در ماه حوت ۱۳۴۱ شمسی ، مردم فکر می کردند که حسن شرق بجرم آنهمه جنایات و مظالمی که انجام داده است ، محاکمه گردیده و انتقام مردم مظلوم و ستمدیده از وی گرفته خواهدشد . اما کسی این جرئت را نکرد و او بدون اندک تشویشی بحیث دکتر «بیمه نساجی افغان» متعلق به عبدالمجید خان زابلی ، کار می کرد و روزگار خوشی را دنبال می نمود .

او آرام آرام بکارهای خویش ادامه میداد تا بار دیگر محمد داود بقدرت رسید . اینبار باز هم مرد شماره دوم قدرت بود و بحیث معاون محمد داود خان ایفای وظیفه می نمود . وی در اولین کابینه محمد داود تعدادی از پرچمیان شناخته شده و معلوم الحال را وارد کابینه ساخت و با سرسختی تمام از کمونستان حمایت می کرد .

هنوز دیری از عهده جدیدش نگذشته بود که حسب «ماهیت» و روش کمونیزم ، همه محبت ها ، کمک ها ، مهربانی ها و حرمت نان و نمک خوان محمد داود را فراموش کرد و مطابق برنامه روس ها جهت برانداختن او ، با سایر کمونستان وابسته بمسکو ، به تخریب و توطئه پرداخت . اکثر مردم از جریان آگاهی داشتند و موضوع را از طریق برادرش محمد نعیم به اطلاع میرسانیدند . مخصوصاً بعضی از محمد زائی های نزدیک به محمد داود خان بارها او را از این مار آستین پرورده اش بر حذر می داشتند . ولی محمد داود خان هرگز بحرف کسی گوش نمیداد و همه را نادیده می انگاشت . تا آنکه غوث الدین خان فایق وزیر فواید عامه و یکی از اعضای کودتا ، موفق گردید آواز حسن شرق را در جریان صحبت و طرح کودتا علیه محمد داود ، بوسیله همکاران خود ثبت کند و آنرا به محمد داود خان بشنواند . گفته می شد که محمد داود خان از شنیدن آواز حسن شرق قلباً تکان خورد ، ولی از اینکه خجالت انتخاب خود را نکشیده باشد ، تظاهر به نا باوری کرد و فایق را گفت : مردم امروز بسیار کارها می کنند و آوازه را هم بسیار شبیه میسازند ، این آواز هرگز آواز حسن شرق نیست!

اما پس از رخصت کردن «فایق» حسن شرق را خواست و گفتارش را که روی نوار ثبت شده بود ، بوی شنواید و گفت: من هرگز چنین گمانی نداشتم! عکس العمل محمد داود ، در برابر حسن شرق ظاهراً همین بود و بس . ولی حوادث بعدی محمد داود را واداشت تا جهت بقای خویش دست به تصفیه مهمی بزند و از نفوذ و سهم کمونستان در امور سیاسی و اجتماعی و نظامی تا حدودی بکاهد . بنا براین او را بحیث سفیر به جاپان فرستاد . نامبرده بعد از کودتای هفت ثور بحیث سفیر افغانستان در هند مقرر شد و سپس در ماه جوزای سال ۱۳۶۷ ش = ۱۹۸۸ توسط روس ها به صدارت رژیم دست نشانده شان در کابل برگزیده شد و از آن تاریخ تا فبروری ۱۹۸۹ به این وظیفه اشتغال داشت .

ملاحظه می کنید که کی . جی . بی چگونه کودکی را از روستا ها پیدا می کند و آنرا بمدارج عالی میرساند . چنانکه این جاسوس خویش را رسانید و بوسیله او یک سلسله کارها و برنامه هایش را عملی نمود . این موضوع بزرگترین درس عبرتی است که باید کشورهای خورد و بزرگ از آن انتباه گیرند و بهوش باشند که روس ها افراد مورد نظر خویش را حتی بر بالای خوان سران و بزرگان آن جامیدهند و از آن استفاده می کنند .

ب - شاه محمد دوست در کنار میوندوال

روس ها را ره و رسم براین است که عده ای از جاسوسان خود را در جریان کارها به منابع و مراکز قدرت نزدیک می سازند و کم کم رشد میدهند ، چنانکه حسن شرق و جلالر را رسانیدند . ولی بعضی از آنان را تا آخرین مرحله در گمنامی و تاریکی نگاه می کنند و از ظاهر شدن روی صحنه باز میدارند . بدانسان که شاه محمد دوست را نگاهداشتند و تا کودتای ۷ ثور جز تعداد محدودی از همکاران اداری اش کسی او را نمی شناخت و یا حداقل شناخت آن در جامعه چشمگیر نبود .

وی بار اول بهمین شیوه و از طریق شبکه های روسی ، در وزارت خارجه ماموریت یافت و هنگامی که میوندوال بحیث معین سیاسی وزارت امور خارجه مقرر شد ، شاه محمد بی مایه و کم پایه توانست در شعبات نزدیک به میوندوال و در اداره ای که بیشتر با اوتماس داشته باشد ، خود را مقرر کند . او از سوی روس ها ماموریت داشت تا میوندوال و ارتباطاتش را تحت نظر گیرد و احیاناً اگر خلائائی هم داشته باشد ، روس ها را از چگونگی آن در جریان گذارد . زیرا روس ها می دانستند و او را شناخته بودند که روزی رهبری جامعه افغانستان را بدوش خواهد گرفت .

البته آن شناخت ابتدائی برای روس ها کافی نبود و آرزو داشتند تا از طریق دوست شان کنه فکر و اندیشه و جهت گیری های سیاسی و ذهنی او را دریابند و به اندازه قدش قباببرند . شاه محمد جاسوس آنروز ، و وزیر خارجه دیروز و نماینده فوق العاده کنونی رژیم روسی کابل در ملل متحد ، هنگامی که میوندوال در سال ۱۳۳۵ ش = ۱۹۵۶ م بحیث سفیر افغانستان در کراچی مقرر شد ، در جمله سایر اعضای سفارت ، با او همکار بود ، وقتی ماموریت میوندوال پایان یافت و بکابل برگشت ، او نیز وارد کابل شد . حینیکه میوندوال به صفت سفیر افغانستان عازم امریکا شد ، شاه محمد دوست بازهم او را تنها نگذاشت و در جمله یکی از اعضای سفارت به امریکا رفت . او نه تنها در سفارت با میوندوال می بود ، بلکه در خانه اش هم او را تنها نمیگذاشت و به بهانه تربیت گل و باغبانی گلهای منزل وی ، آمد و شد افراد و تماس هایش را مراقبت میکرد .

وقتی که میوندوال در کابینه دکتر محمد یوسف وزیر اطلاعات مقرر گردید ،

شاه محمد دوست از یاران قدیمی و نزدیکش بود . همینکه موصوف برمسند صدارت افغانستان تکیه زد ، شاه محمد دوست از جمله خاصان او محسوب می شد و بحیث رئیس دفترش کار می کرد . و به این ترتیب همانطور که حسن شرق محرم اسرار و راز دار محمد داود بود و نقش قدم های او را در دفتر جاسوسی روس ها تصویر می کرد ، شاه محمد دوست نیز کارها و تماس ها و برنامه های میوندوال را به روس ها گزارش میداد و ایشان به اساس آن راپورها ، برنامه های خود را عیار می کردند و او را تخریب می نمودند . چنانچه صدارت میوندوال با همه خوش بینی و توقعی که مردم داشت ، دیری دوام نکرد و او را بحدی بیچاره کردند که مجبور به استعفا گردید .

ج - محمد خان جلالر

جلالر تحصیلات ابتدائی و ثانوی را در مکتب تجارت بپایان رسانید و شامل دانشگاه کابل شد . در سال ۱۳۳۷ شمسی تحصیلات فاکولته را در رشته اقتصاد بپایان رسانید و در ریاست پلان صدارت بحیث عضو مقرر گردید . در سال ۱۳۳۹ ش یک هیئت اقتصادی و پلان گذاری روس وارد کابل شد و جلالر را به صفت کارشناس ماهر و متخصص ، شخصاً به محمد داود معرفی کردند . او در آن وقت سمت مدیر مالی وزارت پلان را به عهده داشت ، ولی پس از معرفی شدن توسط روس ها کارش بالا گرفت و بسرعت ارتقاء نمود . در سال ۱۳۴۵ شمسی هنگام صدارت میوندوال بحیث رئیس مالی وزارت پلان و در سال ۱۳۵۰ ش معین وزارت مالیات مقرر گردید ، و یکسال بعد از آن در برج جدی ۱۳۵۱ ش بمقام وزارت مالیه رسید ، و در سال ۱۳۵۲ ش در کابینه محمد داود به وزارت تجارت منصوب گردید . او هنوز دران مقام قرار داشت که علیه محمد داود کودتا صورت گرفت و تره کی بقدرت رسید و در هفته اول تمام وزراء و مامورین عالی رتبه زندانی گردیدند که بعضی از آنان مدت ها در زندان ماندند و برخی پس از چند هفته رها شدند . اما جلالر فقط برای سه روز از خانه اش دور بود و آنهم روی ملاحظات امنیتی .

برای اینکه پرده از چهره جلالر نیفتد و مردم فوراً متوجه نشوند ، روس ها مدتی او را از کارهای رسمی دور نگاه داشتند ، ولی در حوت ۱۳۵۷ ش بار دیگر موصوف را روی صحنه آوردند و مشاور حفیظ الله امین مقرر گردید و در برج عقرب ۱۳۵۸ رئیس عمومی واردات و صادرات شد و پس از رویکار شدن ببرک بار دیگر برمسند وزارت تجارت تکیه زد و تاکنون به این پست ادامه میدهد .

سیر ارتقائی جلالر و تقویت و معرفی او توسط روس ها به محمد داود و مقامات عالیه ، بحدی چشمگیر و استثنائی بود که دست روس در آستین او بخوبی مشاهده می شد . او در روزگاری شاهد ریاست و وزارت را به آن سرعت و سهولت در آغوش کشید که بزرگترین

استعدادها از بیکاری و یا عدم دریافت کار مناسب رنج می بردند .
 البته مدت های دراز کار او در خفا و نهانی صورت میگرفت ولی همینکه مرحله اول کار روس ها در افغانستان انجام یافت و کودتای محمد داود خان به ثمر رسید ، دیگر نقاب از چهره اش بر افتاد و همه کس از ارتباط او با روس ها اطلاع داشتند .
 جلال در اغلب سفرها با محمد داود همراه می بود و مسلماً تمام جریانات مذاکرات او را با رهبران کشورهای میزبان ، به روس ها گزارش میداد . در آخرین سفر محمد داود به کشورهای مصر ، لیبی و سعودی نیز وی راهمراهی کرد و آنچه را از مذاکره و مفاهمه محمد داود خان با سران ممالک مذکور دید و شنید ، همه را به مسکو انتقال داد و این امر روس ها را بران داشت تا در تطبیق نقشه های خویش عجله کنند و برای سرنگونی محمد داود شتاب نمایند .

جلال ظاهراً در وضع ساده ای جلوه می کند ، اما از مرموزترین چهره ها و خطرناکترین عنصریست که بعقیده بعضی از افراد چیز فهم و آگاه با کی . جی . بی و «سیا» هر دو همکاری دارد . او همیشه با همکاران خود می گفته است که باید آدم بهر دو طرف رابطه داشته باشد و خودش در عمل آنرا انجام میداد ، چنانچه یکی از کارشناسان امریکائی در وزارت پلان و دفتر کارش بوی درس انگلیسی می آموخت .

پسر او در سال اول کودتا به امریکا رفت و تا حال هم درانجا زندگی می کند و خانمش نیز همه ساله یکبار یا دو بار به امریکا میرود و هفته ای چند به سیاحت می پردازد و اینکار با داشتن روابط یکجانبه امکان پذیر نیست .

موصوف علاوه بر آنچه گفته آمد ، بعضاً تحایف و هدایای جالبی نیز بوسیله بعضی آشنایان تجار خویش ، چون «آق مراد» تهیه میکرد و آنها را به خانواده های سر شناس و مربوط به مقامات عالیه میفرستاد و به این ترتیب در محافل و مجالس فامیل های با نفوذ هم نقل مجلس بود و با خیال راحت و مطمئن کارهایش را به پیش میبرد . (۱)

همچنان معارف و مطبوعات افغانستان از جمله اداراتی بودند که پیشتر و بیشتر از سایر ادارات دولتی ، آسیب پذیر شدند و شبکه های جاسوسی روس و نفوذ کمونیزم در آنها سریع تر ریشه دوآید و در تخدیر افکار عامه و گمراه سازی جوانان نقش مهمی ایفاء نمود .
 پروژه های صنعتی ، تفحصات نفت ، آبیاری و زراعت و فواید عامه و همانند آن ، هر یک برای روس ها مأمونی بود که توانستند به سادگی درانها راه یابند و عده ای را به هواداری خود استخدام نمایند .

۱ - اغلب معلوماتی که درباره جلال ازانه گردیده است ، مأخوذ از گفتار و شهادت افراد آگاه و برجسته وزارت پلان ، مالیه و کسانی می باشد که با او در ادارات همکار بوده اند و از نزدیک جریانات را می دیده اند و احساس می کرده اند . ولی مصلحتاً از ذکر نام آنان خود داری میشود .

دوم - تبلیغات و رشوه دهی

برای روس ها که ایدیولوژی شان اصلاً روی پایه های دروغ و تزویر و تبلیغ استوار است، استفاده از این وسایل در میان توده های مردم و جوامع بسیار مهم و اساسی می باشد. روی همین اصل از همان آغاز کار با تشخیص و شناسائی نقاط و مراکز حساس و افراد و عناصر مؤثر، دست به تبلیغات و توزیع مواد نشراتی و دادن رشوه زدند و کارهای زیادی در زمینه انجام دادند، کارخانه ها و فابریکات و معارف و مطبوعات، مهم ترین و اساسی ترین مراجعی بودند که تحت تأثیر این تلقینات سوء قرار گرفتند و به آسانی صدمه دیدند. تا بدانجا که عده زیادی از معلمان مکاتب نیز در اثر اینگونه فعالیت ها راه خطا در پیش گرفتند و از جاده صواب انحراف ورزیدند و این عمل خطرناکترین وضعی بود که کانون های علمی و فکری جامعه را مسموم ساخت و اکثریت جوانان و نوجوانان معارف را بصورت نا خود آگاهانه و غیر شعوری در دام کمونستان افگند. مخصوصاً از سال ۱۳۳۲ ش = ۱۹۵۳م به بعد که قدرت اداری و سیاسی کشور در دست محمد داود خان قرار گرفت، تبلیغات کمونیزم و پخش آثار این ایدیولوژی بی محتوا، بصورت علنی و آشکار انجام می شد و کسی مانع آن نمیگردید و چنین فرصتی برای روس ها امکان بخشید تا بحد اعظم استفاده نمایند و هدفهای خویش را به پیش برند.

همزمان با این فعالیت ها ره رشوه دهی را نیز در کشور ما گشودند و آنرا تحت عنوان هدیه و تحفه، بمقامات و ادارات مورد علاقه خود پیشکش کردند. برپا کردن مجالس شبانه و میگساری، دعوت برای باز دید از مسکو، دریافت بورس «بورس های تحصیلی» برای نورچشمی ها و ارجمندی ها، همه از نوع رشوت هائی بود که دولت مردان افغانستان را بی اختیار بسوی روس ها کشانیده بود و در تمام روابط ذات البینی میان روسیه و کشور ما، اثرات آن بملاحظه میرسید.

همچنان روس ها اوراق تبلیغاتی و رسالات و کتب به پیمانه وسیع در بین مردم توزیع می کردند و گماشتگان شان از آن همه زهر کشنده و دردناک برای مسموم ساختن اذهان و افکار عامه، بخصوص نسل جوان و خون گرم استفاده می نمودند. و چنان می نمودند که همه دردهای اجتماعی و اقتصادی و تمام تضادها و بی عدالتی ها و بیداد گری ها فقط میتواند با داس و چکش کمونیزم درمان پذیرد و بس. و بدین ترتیب ساحه نفوذ شان در بین اقشار و توده ها رویهمرفته وسعت می یافت و هر کس به نوعی از آن متأثر میگردد. در عین حال می کوشیدند بوسیله یک سلسله نشرات غیر علمی و غیر مستند، خود شان بین مردم و اقوام مختلف کشور تحت عناوین مختلف، تضاد و دوئی خلق کنند و از

آن بهره برداری نمایند» (۱)۰

خلاصه در دوره سیاه و تاریکی که ما از آن گفتگومی کنیم، همه چیز و تمام جریان بسود روس ها بود و آنان میتوانند آزاد و بی پروا در تمام افغانستان فعالیت کنند»

سوم - ظلم و فساد دستگامهای اداری

تاریخ کشور ما گویای آنست که در فراز و فرود، دوره های مختلف زندگانی سیاسی و اجتماعی، مردم ما پیوسته با نامرادی ها و دشواری ها و ظلم و زور مواجه بوده، همیشه رنج کشیده اند و مصیبت دیده اند. شرایط محیطی و جغرافیائی و ساختمان اجتماعی و تشکیلات اداری افغانستان، درد سرهائی را در جریان تاریخ به همراه داشته است و دشمنان و یغماگران از این اوضاع سود فراوان برده اند.

بارها این سیرزمین بخون بیگناهان ترشده و مکرر در برابر تاراج گران زمان قربانی داده است، بگونه ای که پنداری تاریخ ما را با اشک و خون رقم زده اند. متهاجمان وحشی، فرمان روایان ستمگر و امرای بیدادگر، هر یک بنوبه خویش بر ملت افغانستان ستم روا داشته اند و ظلم کرده اند. چه ظلم هائی که خامه از بیان آن میلرزد و قلب آدمی تکان میخورد. برادرکشی ها، خانه جنگی ها، سمت پرستی ها و قوم گرایی ها، همه بدبختی ها و بلاهائی بوده که خود در آتش آن سوخته ایم و هنوز هم شعله های آن از کانون اجتماع و هسبتي ما زبانه می کشد. هرگاه سخن را در زمینه اختصار کنیم و دوره های دور را کنار گذاشته و جریان امور را از یکقرن به اینسو دنبال نمائیم، بخوبی پیداست که این ملت مظلوم یک لحظه هم نفسی براجت نکشیده و پیوسته در کشاکش ایام رنج برده است. حملات بیرحمانه و جابرانه برهزاره جات و بدخشان و حمله بر شنوار و «کله منار ساختن» از کشتگان جوانان آن که هنوز هم بقایای آن در ریگ شامرد خان وجود دارد، و نیز قتل و کشتار قوم اندر و ترک و هزاران افراد بیگناه دیگر، و به اسارت گرفتن و خوار شمردن این اقوام یکی از سیاه ترین فجایع تاریخ ما است که اثرات آن تا امروز هم در جامعه پیداست. سرکوبی این اقوام که تحت نام «ایل ساختن» و «منقاد گردانیدن» صورت گرفت، نظام برده گری قرون وسطائی را در افغانستان بوجود آورد و میلیون ها مرد و زن در مدتی حدود یک قرن از همه حقوق و مزایای ملی و مدنی و حیثیت انسانی بی بهره بودند. تحقیر و توهین، کارهای شاقه و سنگین و صدها جفای دیگر بر این مردم روامیداشتند و به آنان بدیده برده مینگریستند. شاید بعضی از هموطنان ما بران باشند که برای شیرازه بندی جامعه و کشوری مثل صد سال پیش افغانستان، جز اقداماتی که به آن اشاره شد ره دیگری وجود

۱ - برای معلومات در اینباره رجوع شود به رساله: «نظام اقتصادی و اجتماعی افغانستان» اثر، ۱ - اهلپاک، چاپ انتشارات

نداشت و فرمانروایان وقت ناگزیر بودند به چنان روشی دست یازند .
 امانگارنده بران است که زندگی سنتی و فرهنگی مردم افغانستان ، با نرمش و سازش
 بیشتر سازگار است تا با زور و سرنیزه ، و راههای زیادی وجود داشت که میتوانست بدون
 جور و خونریزی ، در پایه گذاری یک ملت واحد و بدون تبعیض و فشار مساعدت کند .
 بفرض اینکه همه اقدامات و بدست آوردن هدف از طریق خشونت ، یک مصلحت تاریخی
 و کاملاً برحق بود ، اما پی آمدها و ره آوردش جنبه های مثبت نداشت و کاری صورت
 نگرفت تا آن همه زخم ها و درد ها التیام می یافت .

سلاطین و امرای بعدی هم کم و بیش به آن راه و رسم ادامه دادند و به این اقوام شریف
 و زحمت کش افغانستان کوچکترین اعتنائی نکردند . حتی سالیان دراز باب مدارس
 و مکاتب بروی شان بسته بود و در ادارات مهم دولتی اثری از آنان دیده نمی شد . تنها
 افراد محدودی جلب نظر می کرد که در دربارها بودند و با دربارها ارتباط داشتند و بس ،
 آنهم از راهها و وسائلی که شرح آن در این رساله مقدور نیست .

بهرحال این طبقه بندی و تبعیض اجتماعی که آگاهانه و قصدی در کشور مارشد می
 یافت و بعضاً دربارها از آن حمایت می نمودند ، هر روز عقده می آفرید و این عقده ها چون
 رشته های سرطان در پیکر جامعه ریشه میدوانید و عواقب دردناک را هسته گذاری
 میکرد .

با انکشاف معارف و تکنالوجی و توسعه شبکه های ارتباطی و برون شدن افغانستان از
 انزوای سیاسی و تبارز نسل نو در صحنه حیات سیاسی و اجتماعی افغانستان ، حس نفرت
 و انتقام جوئی و کین توزی در نهاد مردم بارور می شد و بتدریج فزونی می یافت . گرچه
 این احساس در ابتدا بسیار نرم و آرام و خموش و همانند توده های آتش در زیر خاکستر نا
 محسوس بود ، اما طبیعتاً و در نفس خویش وجود داشت و بنابر عواملی که هر روز آنرا
 شدت می بخشید ، عمق و بعدش گسترش می یافت و چنانکه بارها اشاره کردیم ، همین
 وضع باعث شد تا عده ای از جوانان ره انحراف در پیش گیرند و راه نجات و زمینه انتقام
 جوئی را در کردار و اندیشه هائی جستجو کنند که هم برای خود شان و هم برای مملکت بسیار
 خطرناک بود ، که جنبش های زیرزمینی دوره امیر حبیب الله خان را میتوان مولود آن عکس العمل ها
 دانست .

در هر صورت آن بر خورد و جریانی که تا زمان امیر حبیب الله خان و شاه امان الله ادامه
 داشت ، با موضع گیری منفی و غیر عادلانه محمد نادر شاه در برابر مردم شمال کشور شدت
 یافت ، و گرهی برگره های دیگر افزود .

در دوره محمد ظاهر شاه و با رویکار ساختن پروژه هائی که قبلاً از آن ها یاد کردیم ،

نظام قبیلوی و فیودالیزم و خان سالاری و تبعیض به اوجش رسید و پدیده های جدید ظلم و بی عدالتی ، عکس العمل های تازه ای را برانگیخت . مخصوصاً در زمان صدارت سردار محمد هاشم خان و برادر زاده هایش محمد داود و محمد نعیم ، روحیه فاشستی برسندن و فرهنگ ملی خط یطلان کشید و معیارهای فضیلت و مردمی جای خویش را به تبعیض وسیه اندیشی مبدل ساخت ، و مظاهر این سوءنیات و سوء اداره همه روزه در گوشه و کنار کشور بملاحظه میرسید . مثلاً محمد هاشم خان بجای آنکه به معارف کشور توجه کند و توازن سواد آموزی و معارف را از طریق گسترش و تعمیم مکاتب و مدارس عملی سازد ، توسط فرامین جداگانه ای عنوانی نایب الحکومه هرات ، از پیشرفت معارف و مطبوعات در آن شهر جلوگیری می کند . او نه تنها به این کار اکتفا نکرد بلکه به والی ها و حکامش دستور داده بود تاهر خرابی که در جهت رکود فرهنگ و دانش از دست آنان ساخته آید مضایقه نکنند . برمبنای همین پالیسی نایب الحکومه وقت هرات ، مراکز دینی هرات و از جمله مدرسه معروف «پای حصار» را که یکی از مراکز علمی و اسلامی بود ویران کرد و خانه های مدرسین و منازل اطراف آنرا هم از میان برد و آنانرا پراکنده ساخت . محترم مولوی عصمت الله یکی از مدرسین آنرا تحت عنوان بندی سیاسی بکابل فرستاد ، و دو نفر مدرس عالیقدر و محترم دیگر را بنام های مولوی نعمت الله سلجوقی و مولوی عبدالوهاب سلجوقی ، به جرم تدریس علوم اسلامی در خود هرات زندانی ساخت ، و بمردم اخطار داد که از آن منطقه خارج شوند و بدور آن مسجد خانه و سرائی نباشد . و عجب آن بود که ترویج عیاشی و فحاشی و باده گساری هر روز وسعت می یافت و در مقابل از هر نوع جریانات سالم فکری و علمی جلوگیری بعمل می آمد . (۱)

چنان وضعی حتی در دوره دوم بقدرت رسیدن محمد داود خان نیز ادامه داشت . وزارت خانه ها و ادارات دولتی بعضاً به فساد گرائیده بودند و حیا و آزر آهسته آهسته از اجتماع برچیده می شد . بزم های شبانه و برپا کردن محافل و مجالس شب نشینی در سال های اخیر از هر کشور آزاد جهان هم یک گام جلوتر بود ، و اینکار که با فرهنگ و سنن ملی ما عمیقاً تضاد داشت ، جزء مفاخر خانواده های اشرافی و نشان روشن فکری محسوب می شد ، و کسانی را که با تعمیم و ترویج فساد و بی بند باری ها مخالف بودند و آنرا مایه تباهی و هلاکت می دانستند ، «مرتجع» مینامیدند و بنام کهنه فکر و عقب مانده نکوهش می کردند . این شیوه از یکطرف بصورت محسوس و تدریجی ، انگیزه ها و گرایش تقلید را در میان مردم بر می انگیخت ، و از سوی دیگر تضادهای اجتماعی را هر روز وسیع تر می ساخت و آهسته آهسته گروههای مختلف اجتماع از هم فاصله میگرفت و نظام طبقاتی ما بدتر می شد . پول ، رشوت ، رابطه و وسائل عشرت و خوش گذرانی ، معیار همه ارزشها

بود و جز این ، از حق و قانون و عدالت اثری وجود نداشت .

اکثر افراد حین مراجعه و داد خواهی و بازگویی مشکلات خویش ، و یا تلاش برای کشیدگی ها و کدورت های ذات البینی در یک قریه و روستا و ناحیه ، نه تنها از توجه و مروتی بر خوردار نمی شدند ، بلکه از نخستین مرجع یعنی قریه دار ، علاقه دار ، حاکم و کلانتر محل تا آخرین مرجع که وزارت خانه ها و صدارت بود ، به انواع بی دردی ها ، ظلم ها ، کار شکنی ها ، حق تلفی ها ، رشوه ستانی ها ، وغیره وغیره مواجه می شدند و هر آنچه در هستی و توان داشتند از دست میدادند . و چه بسا که بجای مجرم و متجاوز و جانی و آدم کش و دزد ، شخص عارض و مظلوم و صاحب ادعا ، خود زندانی می شد و بر گلیم سیه روزی می نشست .

من شخصاً بیاد دارم که در سال ۱۳۵۴ شمسی باری غرض دنبال کردن عریضه سرقت منزل خود که آنهم توسط خود پولیس و بدستور دولت انجام شده بود (و داستانی طولانی دارد) بولایت کابل و دفتر تحریرات والی رفتم ، ناگهان فریاد حزین و دردناکی در اتاق والی بلندشد و بنده با سایر مراجعین در اطاق انتظار می شنیدیم که پیهم دستور داده می شد که: «بزن!» . و مردی فریاد کنان می گفت: «بزن عدالت ، بزن قانون ، بزن دیموکراسی ، بزن باز خواست!» . من که از شنیدن آن آواز ها چون مار در خود می پیچیدم ، بدنبال مردی که از اتاق والی خارج شد ، رفتم و از وی به نرمی و گرمی التماس کردم تا جریان آن صحنه را بمن تعریف کند . او در حالی که سخت متأثر به نظر میرسید گفت: «آقا! برادر آن شخصی که فریادمی کرد دولت و کوب می شد، کشته شده است و اوقاتلین برادر خود را میخواهد ولی برایش می گویند که تو خود اینکار را کرده ای و اوهم از درد بسیار در برابر والی سخنان تند گفت و والی صاحب هم امر کرد تا او را سیلی کاری کنند» . برای من که آن وضع غیر قابل تحمل بود ، سر خود را گرفتم و رفتم و تا وقتی که در کابل بودم از اطراف ولایت هم عبور نمی کردم ، تا مبادا بجای دزد پای صاحب خانه را به بندند .

زمانی که محمد داود خان عهده دار وزارت داخله افغانستان بود ، یکی از عارضین نسبت به عدم واریسی و توجه به شکایات او ، و ظلم حکام و ماموران داخله ، بر سر تا پای خویش نفت ریخت و خود را آتش زد و در باغ وزارت داخله سوخت و خاکستر شد . ولی محمد داود خان سرش را از میز بلند نکرد تا به بیند و بپرسد چه اتفاقی افتاده است . در دوره ریاست جمهوری او بار دیگر این صحنه تکرار شد و شخص دیگری اینبار خود را در مقر وزارت عدلیه به آتش کشید . این وقایع چون در مرکز قدرت و تصمیم و عدالت اتفاق افتاد ، همه کس از آن آگاهی یافتند . لیکن هر روز ده ها نفر در گوشه و کنار وطن از فرط ظلم و بی عدالتی و بی توجهی حکام و ادارات دولتی ، خاموشانه می سوختند

و نابود می شدند، اما فریاد آنها بگوش کس نمیرسید •
مقرری ها و اشغال پست های مهم و بزرگ دولتی جز واسطه، همبستگی ها، پیوند
های خانوادگی و خوش بینی های شخصی، ملاک و معیاری نداشت و افراد شایسته
و مستحق به ندرت میتوانستند خود را بجائی برسانند •

دارائی های عامه، عواید مالیات و محصولات گمرکی، اغلب از طریق جعل کاری
ها، سازش ها، و تقلب، حیف و میل می شد، بحدی که یک تحویلدار یا کاتب گمرک در
کمترین فرصت صاحب خانه و باغ و آپارتمان میگردد • چه رسد بمقامات بالاتر و بالاتر
از آن •

دزدی و یغماگری از عواید دولت رسم شده بود و هر که جرئت و بی حیائی بیشتر وهم
بستگی محکمتر می داشت، میتوانست ثروت بیشتر بدست آرد • واینکار نه تنها در
ادارات مالی و گمرکی محسوس بود، بلکه در اکثر دوائر کشور کم و بیش بمشاهده
میرسید • منتها راه و رسم آنها تاحدودی از هم متفاوت بود • اینجا مستقیم از خزینۀ دولت
دزدی می شد و درجای دیگر بصورت غیر مستقیم و از جیب مردم •

البته استثنائاتی وجود داشت و بودند افرادی که در کمال پاکی و صداقت و مردمی،
انجام وظیفه میکردند و از هر نوع مردم آزاری و استفاده جوئی و کار شکنی دوری می
جستند، اما چون جامعه مسموم شده بود، خدمات و زحمات ایشان هم بجائی نمیرسید و از
مشکلات کاسته نمی شد •

آن عده افرادی که از قدرت های قانونی برخوردار بودند، به انواع استفاده جوئی ها
و قانون شکنی ها دست می یازیدند و بعضاً کارهائی میکردند که خامه از بیان آن احساس
خجلت می کند •

خلاصه آنکه جامعه افغانستان به حصار کهن و فرسوده ای همانند بود که خشت و سنگش
هر روز از در و دیوار آن فرو میریخت و از بنیاد سست و لرزان می نمود • روکش کردن دیوار
های آن بنای فرسوده و برپا کردن پایه های فرعی بعنوان «خام کوب» هرگز نمیتوانست آنرا
استواری بخشد و از انهدامش جلوگیری کند • آری بگفته ملک الشعراء بهار:

گر شد از جور شما خانه موری ویران
خانه خویش محال است که آباد کنید

آنهمه شکنجه های افسانوی وسیه چاههای اسطوره ای و به اسپ بستن ها و بدرخت آویزان
کردن ها و از کوه غلطاندن ها و به توپ پراندن های انسان های بیگناه و صدها جفا و بیداد
دیگر که قلم از نوشتن آنها اشک خجلت میریزد، سرانجام جامعه افغانستان را به معجون

از تضادهای، عصبانیت‌ها و انحرافات مبدل ساخت و زمینه را برای اشتیاق دانه و افتادن بدام کمونیزم فراهم نمود. البته جنگهای افغانستان و انگلیس و اثرات ناگواری که طبیعتاً چنین حوادثی در پی دارد، در دگرگونی احوال جامعه ما بی تاثیر نبود. و اما بی میلی مسوولان امور عمده ترین عواملی است که تاریخ و مردم افغانستان آنرا فراموش نخواهند کرد.

چهارم - بی عدالتی‌ها و تضاد های اجتماعی

چنانچه جای جای اشاره کردیم، اوضاع اجتماعی و سیاسی افغانستان در طول یکقرن اخیر هرگز مورد توجه امراء و فرمانروایان قرار نگرفت. و برای از میان بردن تضاد و نابسامانی‌ها، و اصولاً جهت بنیان گذاری یک ملت واحد گامی برداشته نشد. در این مدت دراز که دیگران بکارهای بزرگی اقدام کردند و مردم و کشور خویش را از دست آوردهای دانش و تکنالوجی و اقتصاد بهره مند ساختند، در افغانستان خاموشی و کرختی مرگباری حکمفرما بود. عده ای از زمینداران بزرگ و خداوندان جاه و زر و محدودی از ساکنان مراکز شهرها، میتوانند از پدیده های تازه ئی که در زندگی روزمره اتفاق می افتاد، سود برند و متباقی افراد کشور، از همه نازمندی های زندگی بی بهره بودند. چنان پنداشته می شد که جز همان طبقه محدود، دیگران حق زندگی ندارند. مخصوصاً در نیم قرن اخیر که خود در جریان قرار داشته ایم، دیدنی‌ها و شنیدنی‌هایی بیاد می آید که ذکر آنها مورا بر اندام راست می کند و هر صاحب وجدانی را تکان میدهد. ولی ناگزیریم مواردی را برسبیل نمونه تذکر دهیم تا باشد که نسل های آینده وطن از آن انتباهی گیرند و آنچه ما کردیم و به این روز رسیدیم، ایشان نکنند و سلامت بمانند.

آری! در روزگاری که ما از آن گفتگو می کنیم جز در موارد استثنائی، اصلاً عدالتی وجود نداشت، فقط زور، واسطه، پول و نفوذ و زسوخ و همبستگی‌ها. بانی و مجری قانون و عدالت بودند. چه بسا که شرف و ناموس و جان مردم قربانی گری صفتان آزمند و بی عاطفه می شد، و چه بسا که زمین و خانه و باغ صدها انسان شریف، ولی بی واسطه و بی سواد، توسط زورمندان محلی اخذ و ضبط می گردید. و چه بسا جوانان دختر و پسر که قربانی توطئه‌ها، دسیسه‌ها، وسیه کاری های هوسبازان قدرتمند و بی عاطفه می شدند. اما گوشه‌ای، اداره ای، قانونی و مرجعی وجود نداشت تا بفریاد مظلومان واریسی کند، و از آنهمه نا ملایمات جلوگیری نماید. مردم جز سوختن و ساختن چاره ای نداشتند، همینکه حاکمی، فرمانروائی و حتی مامور پائین رتبه ای دستور می داد تا عارض مظلومی را از نزدش دورکنند، یا به اصطلاح آنروز «اورا بشانند»، آن بیچاره بزدان برده می شد و سالها زندانی بود. در این باب داستانهای است که ذکر آنها سخن را بدرازا می کشد.

ظلم و بی عدالتی در کشور تنها در محدوده آنچه تذکار رفت خلاصه نمی شد بلکه انواع گوناگونی داشت که اینک مواردی از آن برسبیل نمونه در زیر ارائه می شود .
 در عهد محمد هاشم خان و در دوره ای که محمد داود خان قوماندان قوایمرکز بود ، مردم بیچاره و بینوای کنرها و علی زائی قندهار و سلیمان خیل ، نسبت ناتوانی پرداخت مالیات بار بار به دولت عرض حال کردند . ولی در جواب بجای آنکه به احوال آنان رسیدگی شود ، خانه ها و اولادهای شان را به توپ بستند و قریه های شان را بمبار دمان کردند . و بسا بی رسمی ها و نامردی های دیگر که ذکر آن بر هر مسلمانی کشنده است .

همچنان ، زمانی که مردم صافی را به همین جرم مورد حمله قرار دادند و مجلس وزراء آنروز تحت اداره محمد هاشم خان دستور بمباردمان و قتل آنان را صادر کرد ، نایب سالار عبدالرحیم خان کوهستانی که سمت وزارت فواید عامه و معاونیت صدارت رابعهده داشت ، بر آن فیصله ها اعتراض کرد و گفت اجازه دهید آنان را نصیحت کنیم و از طریق برادری قضیه را حل نهائیم ، سردار محمد هاشم خان بر آشفت و گفت : بلی ! ما از بسیار چیزها خبرداریم ! و دو روز بعد از آن نایب سالار موصوف را فقط به همین جرم (خیر خواهی) با چهل و سه نفر اعضای خانواده اش گرفتار و زندانی کردند که استاد خلیلی خواهرزاده و دامادش نیز در آن میانه بود ، و دو سال را در زندان سپری کرد . (۱)

در دوره دیموکراسی تاجدار که بعد از قانون اساسی سال (۱۳۴۳ش) بوجود آمد ، یکی از ناقلین سمت شمال «کمال الدین اسحق زی» ، که رنجهای بینوایی و بیچارگی اش در اندک زمانی التیام یافت و از خیر و برکت زمین های بدست آورده خود به نواها رسید و از جمله ملاکان و فیودال های بزرگ بحساب می آمد و از روستاهای ترکمن و ازبک نشین ، بقوت پول و قدرت دولت ، خلعت وکالت شوری راهم در برکشید ، نه تنها به پامال کردن و غصب حقوق قانونی و مشروع باشندگان اصلی منطقه اکتفا نکرد ، بلکه در دوران وکالتش چندین نفر از ترکمن هارا کشت و اجساد ایشان را به آتش کشید . باز ماندگان کشتگان توانستند شب هنگام چند پارچه استخوانی را که از گزند آتش در امان مانده بود ، با خود بکابل آوردند تا بمقام دارالتحریر شاهی و صدارت و وزارت عدلیه عرض حال کنند . صدای این واقعه دلخراش و غیر انسانی چنان به سرعت جامعه را فراگرفت که خبر آن در جراید ملی نیز انعکاس یافت و حکومت نمیتوانست آشکارا در برابر آن بی اعتنائی نشان دهد . لذا استخوان هارا به طب عدلی کابل فرستادند تا تازگی و کهنگی آنرا تشخیص کنند . دستگاه حاکم میخواست از اینطریق و با وارد کردن فشار بر دکتوران طب عدلی قضیه را وارونه سازند . ولی طبیبان با وجدان و خداترس آن تحت تاثیر هیچ چیز قرار نگرفته

و به صراحت از تازگی استخوان‌ها تأیید کردند . اما زور و زر دستگاه حاکم را بر آن داشت تا به عمل ننگینی دست زند که تا آنوقت در کشور ما سابقه نداشت .

بلی! به توصیه مقام صدارت (سال ۱۳۴۹ش) و فشار و پایداری مرد قدرتمند ستره محکمه «دادگاه عالی»، جناب دکتر حقوقی، آن استخوان‌ها از بین برده شد و بجای آن استخوان‌های پوسیده چندین ساله را از گورستان جمع کرده و به المان یا فرانسه فرستادند تا طبیبان آنجا درباره تازگی و کهنه گئی استخوان‌ها نظر بدهند .
دوکتور طب عدلی کابل که از دوستان نگارنده بود، وقتی این حکایت را بیان می کرد بزاری زار می گریست و از عواقب دردناکی که هستی افغانستان را تهدید میکرد اظهار نگرانی مینمود .

به ترتیبی که گفته آمد خون آن مظلومان بی گناه ارزش قانونی پیدا نکرد و زور و زر و واسطه بر همه چیز و همه حقایق پرده افگند . و در نتیجه چندین خانواده در آتش و خون نشتند و هزاران نفر عشیره آنان از مشاهده چنان بیداد پیدا و پنهان متأثر شدند و احساس و عواطف شان جریحه دار گردید .

این واقعه و نظایر آن چیزی بود که هر انسانی را خواه نا خواه به انحراف و پذیرش افکار انحرافی میکشاند و بر آن می شد تا بهر وسیله ای که امکان تغییر و دگرگونی اوضاع و شرایط میسر آید متوسل گردد .

آری! کمال الدین اسحق زی در منطقه ای که زیست می کرد، خود حاکم بود و خود فرمانروا . هر چه دلش میخواست انجام میداد و هیچکس در مملکت ما وجود نداشت تا حد اقل بپرسد که این همه امتیاز و ملوک الطوائفی برای چی؟؟

هر حاکمی هم که از مرکز بدانجا میرفت، محکوم او بود و مجبور می شد تن به اطاعت در دهد و با وی کنار آید . اما بدبختانه در برابر آن همه امتیازات، هنگامی که روس‌ها بر کشور ما حمله کردند، کمال الدین خان اسحق زی بجای آنکه در برابر روس‌ها سنگر گیرد و ازان همه اسلحه و قدرت خود علیه دشمنان وطن و متجاوزین روسی استفاده کند، فرار را برقرار ترجیح داد و با اندوخته‌های بی حساب به پاکستان عزیمت نمود و اکنون با تمام اعضای خانواده خویش، دور از هرگزند و آسیبی در کویته زندگی می کند . ولی همان قشر مظلوم و جفا دیده این نهمین سال است که علیه روس‌ها می جنگند، مقاومت می کنند و در راه پاسداری میهن و دفاع از حق و آزادی و شرافت خویش مال و اولاد خود را قربان نموده اند . به بین تفاوت راه از کجاست تا کجا!

در سال ۱۳۴۳ش یکسال قبل از انتخابات شوری، وزارت امور داخله، تحت عنوان تجدید نظر در تشکیلات اداری، دست به اقداماتی زد که نفرت دو ثلث نفوس افغانستان را برانگیخت و برهیچ معیاری سازگار و منطقی نبود . در این تشکیلات یک تعداد ولایات

خاصی را دکتر عبدالقیوم خان وزیر داخله به چند ولایت مستقل و مجزا تقسیم نمود و به اساس آن در هر منطقه ای که گنجایش «علاقه داری» نبود یک حکومت محلی تشکیل کرد . و بدین ترتیب زمینه ای را مساعد ساخت که در مناطق مورد نظرشان به تناسب هرشش هزار نفر ، یک حوزه انتخابی معین شد و یک نفر وکیل بشوری آمد . و اما در سایر نقاط وضع بگونه ای بود که از صد هزار نفر فقط یک نماینده انتخاب می شد .

هدف کلی از اینکار در اصل و اساس برهم زدن تعادل و توازن نصاب و آراء در شوری بود . زیرا دران ایام منافع شخصی و محلی و نژادی ، بر مصالح ملی و منافع عمومی رجحان داشت و کسی جز برخورد و اقران و اقوام خویش نمی اندیشید و وطن و سرنوشت آن اصلاً نزدشان مفهومی نداشت . همچنان اکثر نام های باستانی و اماکن تاریخی کشور در همین سال عوض گردید و بجای اسامی کهن نام های دیگری گذاشته شد . گرچه از نظر تقسیمات و وظایف این موضوعات بوزارت اطلاعات و کلتور تعلق داشت ، ولی تاجائی که بنده شخصاً مشاهده می کرد ، همه روزه مکتوبی از وزارت داخله به انجمن تاریخ مربوط وزارت اطلاعات و کلتور موصلت میکرد و تقاضا می شد تا «فلان» نام کهن و تاریخی عوض گردد و بجایش «فلان» کلمه ای بکار برده شود .

این مسایل که اصلاً خیلی کوچک و مضحک بود ، عمداً و بر مبنای تعصب مطرح می شد و از همان آغاز به اعتراض و انتقاد مواجه گردید . لیکن آواز مردم بگوشی نمی رسید و بر عقده های گره خورده می افزود .

شاید بعضاً این پدیده های اجتماعی و سیاسی را امر عادی پندارند و اثرات آنرا نادیده انگارند ، اما موضوع در ماهیت خویش عمق و بعدی داشت که برای کمونستان بزرگترین حربه بود و از آن بحیث یک وسیله محرک و فریبنده استفاده میکردند .

بین ارگ شاهی و مراد خانی ، بین کارته ۳ و چهاردهنی ، بین شاه شهید و بینی حصار و میان کارته وزیر اکبر خان و بی بی مهرو ، یک یک کیلومتر هم از نظر بعد و مسافت جغرافیائی فاصله نبود ، اما از لحاظ تفاوت های اجتماعی و فرهنگی ، شرایط زندگی ، آداب و رسوم و حقوق فردی و اجتماعی ، چندین سال از هم فاصله داشتند ، و مجموع این و صله های ناجور و تضادهای آشکار ، پیکر اجتماعی و سیاسی افغانستان را بگونه ای آراسته بود که سخت زشت و نازیبا می نمود .

در مرکز کابل هوتلی بنام «سپین زر = زر سفید» بنانهاده شد و تشناب های آن به سنگ رخام مزین گردید و میلیون ها افغانی صرف ساختمان آن شد که از آن جز عده محدود و انگشت شمار کسی نمیتوانست استفاده کند . و اما آنسو ترک در بیست متری اش ، مردم در کابل و در شدت سرما و زمستان یخ را می شکستند و غسل می کردند . و چه

بساکه از اثر سردی هوا جان خود را از دست میدادند . ولی هیچکس به این امر توجهی نمیکرد و مردم عام در نظرشان شبیه حشراتی بودند که هیچ ارزش و حقی برای آنان قایل نبودند . حتی در شهر بزرگ کابل ، در همین مدت طولانی ، بیت الخلائئ وجود نداشت تا مردم بتوانند رفع حاجت کنند و ناگزیر هر جا میرسیدند پیرهن به بالا می کشیدند و شهر پر از کثافت و آلودگی بود . بخصوص کنار دریای کابل منظره عجیبی داشت و بیش از هر جا و هر چیز دیگر میتوانست جلب توجه سیاحان خارجی را فراهم نماید .

پنجم - فقر و بیسوادی

عامل دیگری که زمینه اثر پذیری فلسفه های انحرافی و کمونیزم را در افغانستان فراهم ساخت و مردم را بی اختیار در اختیار کمونستان قرار داد ، فقر و بیسوادی بود . درباره این موضوع و عدم توجه آگاهانه حکام ، در مباحث گذشته اشاراتی کرده ایم و اینک جای آنست که روی این موضوع اندکی بیشتر روشنی افکنیم .

حقیقت این است که از مدت زمان دراز به اینسو بدانگونه که در سایر امور توجهاتی صورت نمیگرفت و مردم در وضع قرون وسطائی بسر می بردند ، مسئله سواد آموزی و تعمیم دانش و آگاهی نیز ، عمداً از نظرها بدور مانده بود و کوشش می شد تا مردم بهمان حالات ابتدائی نگاهداشته شوند . حتی حدود سی سال قبل در روستاها خط و سواد ابتدائی وجود نداشت و تنها بعضی از آخوندهای محل میتوانستند به همان شیوه های قدیمی و در حد خود شان داد و ستد مردم را از سواد به بیاض آرند و بس .

تعلیم و تربیت در مساجد که فی الواقع اساس آموزش های دینی محسوب می شد ، تدریجاً از بین رفت و جای آنرا مکتب و آموزش رسمی و سرکاری گرفت . این مراکز تربیوی جدید هم تا مدت های طولانی در هر حکومت محلی ، یک باب بود و قراء دور دست نمیتوانستند ازان استفاده کنند و سپس در تعداد مکاتب ولیسه ها افزونی بعمل آمد . ولی آن فزونی و رونق دهی نیز بنا بر کثرت مراجعین ، سیر پیشرفت و انکشاف علوم در جهان و نداشتن برنامه های متمر و مثبت و عدم وسایل و امکانات ، پاسخ گوی نیازمندی های روز نبود . مهم تر آنکه معارف افغانستان از همان آغاز اهداف مشخص تربیوی و پرورشی نداشت و فقط بحیث یک وسیله آموزش خواندن و نوشتن و بدست آوردن کار و ماموریت در جامعه نقش بازی می کرد .

گرچه آموزش های جدید در مکاتب همان معلوماتی بود که عصر و زمان اقتضا میکرد و باتعالیم اسلام منافات نداشت ، اما نظام تعلیمی کشور به گونه ای عیار شده بود که بین مکتب و مسجد تضادهائی را بوجود آورد . و در نتیجه مراکز پرورشی فرزندان افغانستان

بجای آنکه مدهم گردند، بحیث کانون های متضاد فکری در برابر هم قرار گرفتند. در نتیجه این بی توجهی ها تعلیمات دینی و علوم اسلامی کم کم متروک شد و مکاتب نیز آنگونه بر نامه هائی نداشت تا این خلاء را پرکند و شاگردان را جهت دفاع از عقیده شان مجهز سازد. بنابراین فراموش کردن تعلیمات مساجد و مدارس، و بیگانه شدن کودکان و نوجوانان مسلمان از تعالیم و مبادی اسلام، بذات خود بهترین زمینه ای را برای انحرافات فکری و بهره برداری کمونستان فراهم ساخت و به آسانی توانستند در قلمرو اندیشه های جوانان ما راه یابند و آنان را به بیراهه کشند. زیرا اکثریت جامعه افغانستان که خود از نعمت سواد بی بهره بودند، نمیتوانستند سوال ها و مشکلاتی را که از محیط و مضامین مکتب در ذهن فرزندان شان خلق می شد و یا کمونستان عمداً مفکوره هائی را در مغز شان جای میدادند، پاسخ گویند و آنان را از تاریکی و ابهام نجات دهند.

برداشت نا درست و تقلید کورکورانه از تمدن و فرهنگ بیگانه و اثرپذیری و اقتباس از جلوه های طاووسی دیگران توسط رادیو و جراید، همه از جمله عوامل بدبختی های مردم ما بود که بیسوادی و دوری از فرهنگ و ارزش های اسلامی و ملی آنرا ببار آورد. ارباب و رجال کشور حتی در مسابقات سگ بازی اشتراک می کردند، ولی یکروز سری به مکاتب نمیزدند.

فقر و تنگدستی مردم نیز چون بیسوادی بدترین و مدهش ترین دشمن انسان ها است و هر جا که سایه گسترد اهریمن الحاد و کفر در کمین اوست. و بنا براین اکثریت جامعه افغانستان که سالها از فقر و محرومیت و تنگدستی رنج می کشیدند، نتوانستند از آموزش سالم، سواد لازم و تربیت و آگاهی کافی برخوردار شوند. لذا مستعد آن بودند تا زمزمه های فریبنده کمونستان در گوش ایشان آهنگی خوش داشته باشد و بدعوت ایشان لبیک گویند. زندگی در روستاها و دهکده ها واقعا رنج آور و دردناک و بگونه ای بود که باور نکردنی و توصیف نشدنیست. میلیون ها انسان در عصر کیهانی از فقر و بیکاری رنج می بردند و بجای نان و غذا از علف های صحرائی استفاده میکردند. و بسا از این افراد از خوردن گوشت و نان گندم جز در مرگ عزیزان شان و آنهم به رسم «سیالداري» و هم چشمی، محروم بودند. پیراهن و تنبانی برای شان اگر از کرباس میسر می شد، ده سال آنرا می پوشیدند. بحدی که پینه و وصله آنها قشر دیگری را بر روی لباس های شان تشکیل میداد. ممکن سالی چند بار در فکرشستن جامه های خود می شدند و آنگاه بنا بر نبودن وسایل از قبیل صابون و پودر رخت شوئی، از خاکستر و گیاهان کوهی استفاده می کردند.

من خوب بیاد دارم که هر گاه کسی قدرت می یافت تا یک دست لباس نو در یک دهکده و روستا، و آنهم در روز عروسی خویش بتن می کرد، همه افراد محل حین برگزاری

مراسم ازدواج آنرا بعاریت میخواستند و زیب تن میکردند و نصیبه عروس و داماد روستائی در زندگی همین بود و بس . و به این ترتیب یک جوره لباس چندین سال و پیکر چندین عروس و داماد را می آراست و توانائی آنرا نداشتند تا حتی در روز عروسی خویش یک جوره لباس نو فراهم سازند .

کلبه و کاشانه اکثریت روستائیان و دهقانان نیز بدین منوال بود . بدین معنی که مردم در مغاره ها و در زیر چپری ها و خس پوش ها زندگی میکردند . و بسیاری از ایشان در محوطه ای که خود از سنگ درست می نمودند ، با حیوانات خویش یکجا بسر می بردند . خلاصه آنکه در اغلب نقاط دور افتاده و حتی نزدیک به شهر ها و حتی در چهاردهی و بینی حصار ، زندگی و حیات ، عهد قبل التاریخ را بخاطر می آورد ، در حالی که دو کیلومتر هم از پایتخت فاصله نداشتند . ولی دولت مردان و شهر نشینان ثروتمند روزگاری چنان خوش و رنگین داشتند که پنداشتی حداقل دو قرن از زمان و مکان خویش پیش رفته اند .

زمین و زمینداری هم در روستاها به پیمانه ای نبود که حداقل بیست در صد مردم را مشغول بکار می کرد . لذا روستا های کشور حیثیت بیمارستان های روانی را داشت که روستائیان مستمند و بیکار ما در آن امرار حیات می کردند و بجای مجادله با فقر و گرسنگی ، اغلب اوقات شان به جنگ و نزاع و جدال های ذات البینی سپری می شد و جز این سرگرمی ای برای آنان وجود نداشت .

فرمانروایان افغانستان پیوسته در برابر پیشنهادات و یا انتقادات اغلب ممالک ذی علاقه و سران جهان جهت پیدا کردن کار برای مردم ، عاجزی و قناعت ملت افغانستان را پیشکش می کردند . بدین معنی که مردم به آنچه دارند و برایشان میکذرد قانع و راضی اند و بکار نیازی ندارند . آن یک نان شان میدهد و این یک مکان و لباس برای شان تهیه می کند . به این ترتیب روس ها توسط مزدوران خود که حیثیت مبلغان کمونیزم را داشتند ، و در پرتوشناسائی دردها و مشکلات مردم ، نیازمندی های اولی و حالات اجتماعی و اقتصادی آنان را شعار خود قرار داده و با وعده های فریبنده خویش مبنی بر تهیه لباس ، مسکن و غذا ، بسرعت درمیان توده ها نفوذ کردند و از احساسات پاک روستا زادگان رنج کشیده سوء استفاده نمودند .

ششم - بهداشت و امور پزشکی

عدم توجه به امور بهداشتی و مسایل صحت و سلامتی مردم بگونه ای بود که سالانه چندین صد کودک قربانی بیماری های چیچک و سرخکان می شدند . امور بهداشت در روستا ها بدست سلمانی های محل انجام می شد و ایشان بودند که در یک کشور دارای

تشکیلات نظامی و اداری وسیع و در قرن بیستم، هم بحیث متخصص بیماری های داخلی و بطریقه رگ زدن و خون کشیدن از شرائین بیماران، بیماری های معده و گرده و شش و قلب و جگر و سوداء و صفرا را مداوا می کردند و هم به صفت دکتر جراح دندان، کشیدن و تداوی کردن دندان ها را بعهدہ داشتند. حتی در همین ایامی که این کتاب بدسترس شما قرار میگیرد، درنود و پنج درصد از شهرها و روستا های افغانستان یک قابله وجود ندارد. و چه بسا خانم هایی که در اثر مشکلات وضع حمل، جان خود را از دست داده اند. اما اربابان جاه و قدرت برای ولادت خانم های خود از بیمارستانهای مسکو و اروپا استفاده میکردند. همچنان تا امروز هم اکثر ولایات کشور از آب صحی نوشیدنی که یک مسئله پیش پا افتاده ولی بسیار ضروری و مهم است، محروم اند و از آب چاه و حوض هایی استفاده می کنند که به هیچوجه قابل نوشیدن نیست و اکثر امراض ساری هم در میان مردم از همین جا شیوع می یابد.

مسئله پیاده کردن نظام طب و قایوی و حفر چاهای صحی و تربیه افراد کافی، آنقدر مشکل و دشوار نبود و بسیاری از کشورها مایل بودند تا اینکار را انجام دهند. لیکن حکمروایان بی درد بیاس خاطر داشت دوستان روسی خود، برای رفع اینگونه نیازمندی های اولی مردم، اقدام و توجهی نمیکردند. و گناه میدانستند که غیر از روس ها به کشور و مردم دیگری اجازه دهند تا در وطن ما خدمت کنند.

حتی در مراکز شهرها خدمات بهداشتی بسیار ابتدائی و محدود بود و حکام افغانستان جز فکر اندوختن ثروت و مکنت و خریداری باغ و زمین و سرای جهت تضمین و تأمین زندگی آینده نورچشمی ها، به چیز دیگری نمی اندیشیدند.

در جاهائی که مراکز صحی و شفاخانه ای هم وجود می داشت، امکانات استفاده اش برای مردم فقیر و مستمند کمتر میسر بود. علاوه بران این مراکز وسایل درمانی کافی نداشتند و نمیتوانستند به نیازمندی های مردم رسیدگی کنند.

این موضوع در حد خود عامل دیگری محسوب می شد که کمونستان از آن بحیث یک وسیله تبلیغاتی استفاده می کردند و بسیاری از مردم را ذهناً مسموم مینمودند.

هفتم - اشتباه و بی اعتنائی مردم

اغلب فکر میکردند که دین و پاسداری و حراست از آن متعلق به جامعه ملاحا و قشر روحانیت است، و دیگران جز روزه و نماز، مکلفیت و مسوولیت دیگری در برابر دین و اسلام ندارند. بعضاً در تاریکی این اوهام و ابهام حتی از تاکید و توصیه آموزش و اندوختن تعلیمات دینی بر پسران خویش، خود داری میکردند، و چنان می پنداشتند که فرزندان شان همه چیز را در مکتب فرامیگیرند و آنچه در

آنجا می آموزند کافی و بر حق خواهد بود .
 البته در روستاها تا مدت زمانی اوضاع بدین منوال نبود و مردم سعی میکردند تا فرزندان شان اساس های تعالیم اسلام و شیوه های آموزش علوم متداول را در مساجد و مدارس فراگیرند ، و همین امر باعث شده بود تا دانشجویان روستاها و ولایات در فاکولته های کابل از درخشش خاصی برخوردار باشند . ولی بعداً در روستاها و مساجد هم این سنت حسنه متروک شد و روستا زادگان نیز از دوستان و زندگی شهری تقلید کردند و هر آنچه خود داشتند ، بفراموشی سپردند .
 از سوی دیگر عکس العمل مردم در برابر شیوع کمونیزم و فعالیت کمونستان در آغاز چندان جدی و عمومی نبود و بجز تعدادی از علما ، اعضای «نهضت اسلامی» و «وحدت ملی» ، سایرین آنرا نادیده گرفتند . آنانی که میدانستند سرنخ در کجاست ، از ترس و یا بخاطر حفظ منافع خود خاموش بودند ، و افرادی که میدانستند جریان از چه قرار است ، خیلی زود و ساده تحت تاثیر تلقینات کمونستان قرار میگرفتند و فکرمیکردند ، ایشان افرادی اند که از دردهای شان سخن می گویند و اینکار درخور تشویش نیست .
 عده ای هم فعالیت آنان را بی اهمیت و مسخره تلقی میکردند و عقیده داشتند که در جامعه مسلمانان چون افغانستان ، از دست آنان کاری بر نمی آید . البته این پندار تا حدودی درست بود و هرگاه روس های جنایتکار ، دست در کار حمایت و سازماندهی و رهبری و تقویت آنان نمی داشتند ، هیچکاری از دست شان بر نمی آمد ؛ ولی در هر صورت اینهم یک غفلت بود که نسبت بروس ها انجام شد و عواقب آن کشور را بخاک و خون کشید .

هشتم - نقش حکومت یا عاملی که بر همه موثریت داشت

پس از راه یابی روس ها به افغانستان و آشکار شدن نقشه ها و اهداف شیطانی شان، نفرت و انزجار و عکس العمل در برابر آنان نیز بوجود آمد و هرگاه ادامه می یافت ، حیثیت قوای پاسداری را کسب میکرد که بیگمان از نفوذ و پیشروی روس ها میکاست و اینچنین مفت و آسان برهستی و آزادی ما چیره نمی شدند . اما متأسفانه مقامات حاکم به شدت و سرسختی احساسات مردم را سرکوب می کردند و یک نگاه خشم آلود و یک حرف درداندود علیه روس ها حکم گناهی را داشت که کیفر آن زندان بود و بدبختی . و این روش جرئت هر نوع اقدام و حرکتی را برضد روس ها و پیروان شان سلب کرده بود ، و چنانچه شاهد بودیم به کمونستان بیش از حد موقع داده شد تا هر کاری دل شان خواست انجام دهند .

نهم - ناتوانی در گفتار و ضعف در عمل

انکشاف ساینس و تکنالوجی و پیشرفت علوم در نیم قرن اخیر، اکثر شناخت ها و معیار های علمی و ذهنی را دگرگونه ساخت و احساس کنجکاوی و جستجوی حقایق بر خوشباوری ها خاتمه بخشید . این تغییر و تحول که واقعاً اندیشه های بشری را زیر و رو کرد و انقلابی در جهان دانش و افکار پدید آورد ، بر جامعه ما نیز اثر گذاشت و شیوع کمونیزم نیز بر آن ممد شد و منجر به برخورد های فکری ، فرهنگی و عقیده وی گردید .

متأسفانه در برابر این جهش های عقلانی و علمی ، مدعیان و وارثان و پاسداران اسلام در کشور ما ، بنابر عدم مساعدت شرایط زندگی و مشکلات اقتصادی و یا نبودن امکاناتی چون مدرسه و کتاب و امثالهم ، در نیمه راه آگاهی و در نیمه راه تحصیل و در نیمه راه تفکر و تعقل باز ماندند و به آن بسنده کردند و نتوانستند در مقابله با پرسش های روز و مشکلاتی که ذهن و اندیشه نسل نورا فرا گرفته بود ، باشیوه های علمی و استدلال و براهین منطقی برخورد نمایند . بنابراین یگانه سلاحی که فکر می کردند در برابر هجوم اندیشه ها مؤثر است و آرامهار می کند ، تکفیر و تعزیر و خشونت بود . در حالی که چنین سلاحی نه در آن روز میتوانست مؤثر باشد و نه امروز این توانائی را دارد و نه فردا خواهد داشت .

عدم استعداد و محیط نامساعد ، ما را در یک زاویه کوچک فکری و تنگناهی دانش منزوی ساخت و اسلام عزیز را با همه ارزش ها ، حکمت ها ، قدسیت ها ، عظمت ها و اندیشه های انسانی اش که در آفاق و انفس نمی گنجد ، گهی در یک «قطی نصور» و زمانی در یک «آفتابه» آب ، خلاصه کردیم ، و این بزرگترین دشمنی بود که در لباس دوستی صورت گرفت و همه چیز را بخواری کشید . اسلام شناسی ما در یک چوکات محدود حرف و صوت محصور ماند و مانتوانستیم و یا نخواستیم که از آن همه گنجینه های علمی و فراورده های فکری که در نفس قرآن و احادیث نبوی (ص) و آثار بزرگان اسلام مضمراست ، چیزی بیاموزیم و چیزیکی بیندوزیم . ورنه آنچه دیگران در قرن بیست و باکمک کامپیوتر و مغزهای الکترونیکی درک کردند ، دانشمندان اسلام قرنهای پیش با نیروی عقل و صفای باطن و فکر سلیم خویش به کنه آن پی برده بودند و در باره اش کتاب ها نوشته اند . نه در دانش نجوم و مسایل کیهانی کمبودی داشتیم ، نه در طب و فلسفه و حکمت و عرفان نیازمند دیگران بودیم و نه در مسایل و مباحث ماورای طبیعت ضعف و ناتوانی در ما وجود داشت !

و اما بدبختانه به استثناء چند کتاب محدود هر نوع مطالعه را گناه انگاشتیم و آن اندوخته هم به تنهایی کافی نبود و نمیتوانستیم در برابر هجوم پرسش های روز پاسخی داشته باشیم . ما اصلاً فراموش کرده بودیم که دشمنی با علم فضیلت نیست و علم ابدان لازمه علم ادیان است . و این را هم نمیدانستیم که هر جا مغزی وجود دارد ، دانش آنجا راهی دارد ، اگر برهنه سر باشد یا عمامه پوش . لذا آن وظیفه و مسوولیت را که بایستی شمعی از منطق و استدلال و برهان فراراه سرگشتگان وادی حیرت و گمراهی برمی افروختیم و آنان را در فروغ ارزش ها و جهان بینی اسلام رهنمونی میکردیم ، بدرستی انجام داده نتوانستیم و بجای آن ، جهت گیری های منفی و برخوردهای خصمانه و روش تکفیر را شعار خود قرار دادیم ، و با این وضع ، مردم و مخصوصاً طبقه جوان را علیه اسلام برافروختیم و زمینه انحراف ورزی شان را خود بدست خود فراهم کردیم .

هر جا برهنه سری دیدیم کافرش خواندیم و هرکس خارج از محدوده فکری ما صحبت کرد ، گمراهش نامیدیم ، غافل از آنکه بی کلاهی عارنیست ، اما بی دانشی و بی خردی عار است . چنانچه حتی امروزهم از آنهمه تجارب تلخ و دردناک انتباهی نگرفته ایم و همان روش های کهن و پارینه را با افزودن اتهام و افتراء بدیگران ، دنبال می کنیم و در نتیجه مردم را بعد از اینهمه ایثار و قربانی به سرحدی از یأس و نومیدی و انزجار خاطر کشانیده ایم که باهمه احساس درد و رنج از گذشته ها و کارنامه های شان ، بازهم بیاد کفن کشان قدیم افتاده اند و ممکن روزی همه چیز را از یاد ببرند و پیوند خویش را از هر که هست ببرند .

هرگاه ما از تاریخ صفحه ای میخواندیم و سطری می آموختیم ، حتماً بر مسوولیت های خویش در برابر داوری زمان می اندیشیدیم و بکارهایی دست نمی یازیدیم که خسراش ثبت دفتر ایام می شد و سود آنی سر افگندنی دائمی در پی میداشت .

آروزها هم ما از اسلام و مسلمانی برداشت خاصی داشتیم و فکر می کردیم میتوانیم فقط با عصا و رداء جلو کاروان مدنیت و هستی و افکار را بگیریم و سیر زمان را متوقف سازیم . ولی هرگز در کله مان نمی گنجید که اینکار امکان پذیر نیست و بایدزاد و راحله ای از علم و آگاهی و بصیرت فراهم سازیم تا بتوانیم با قافله همراهی کنیم و دوشادوش آن به پیش برویم .

امروزهم تشخیص و قضاوت و بینش ما درباره اسلام همانست و گمان می کنیم که پول و «کلاشنکوف» میتواند بر زمان و مردم و جریانات فکری ، برای همیشه حاکمیت داشته باشد و سیر زمان را به سود افراد محدودی متوقف سازد . ولی این بار نیز اشتباه می کنیم و در تاریکی این اوهام کارهایی انجام میدهیم که مردم عمداً و عملاً از ما دوری می جویند و بر آنچه ادعاء می کنیم مشکوک می شوند و به این ترتیب اعتماد و اعتباری اگر باشد ، از

بین می‌رود و غرور و خود نگری و دور ماندن از واقعیت‌ها و عدم شناخت حقایق، در فرجام بلا می‌آفریند و مصیبت بیار می‌آورد. • بگفته مولینا جلال الدین بلخی که:

هر هلاک امت پیشین که بود
زانکه بر صندل گمان بردند عود

در گذشته هم متأسفانه همینطور بود، آنچه برفراز منبر گفته می‌شد و هر آنچه برمسند داوری صورت میگرفت، با گفتار و کرداری که در خارج انجام می‌یافت تباین داشت. • و همین تضاد میان قول و عمل دشمنان اسلام را امکان می‌بخشید تا بحیث نقطه بارزی، بر آن انگشت گذارند و از آن در جهت فریفتن جوانان بعیث مثال و نمونه استفاده کنند. • زیرا بسیار کسان از حقیقت و اساس اسلام چنانکه بایستی آگاهی نداشتند و خیلی زود و آسان به بیراهه کشیده می‌شدند. •

دران ایام هم کلیات و اصول را از یاد برده بودیم و بجای آنکه متوجه مسایل اساسی، بنیادی و آموزشی شویم و در برابر ترویج فساد و بی‌دینی و تخریب کنندگان جامعه اسلامی خود را آگاهانه بسیج کنیم و با سلاح حکمت و ارزش‌های اسلام به جنگ شرک و الحاد رویم، متأسفانه در چوکات فروعات باز ماندیم و نتوانستیم از محدوده کوچک فکری و تنگ نظری گامی فراتر نهمیم. • و همین ضعف و ناتوانی بر حریفان فرصت می‌داد تا آنچه میخواستند انجام دهند. •

اینک که در بحرانی‌ترین، حساس‌ترین، مهم‌ترین و بزرگ‌ترین مرحله ابتلای تاریخی قرار گرفته ایم، باز هم همان اشتباهات پارینه را تکرار می‌کنیم و فراموش کرده ایم که هر نوع حرکت و اندیشه ما در نجات و دوری از اسلام اثرات مستقیم خواهد داشت. • و این بر ما است که از چنین آزمونگاهی، افتخار ابدی کسب می‌کنیم یا خسران و سرافکندگی. • آری! در این ایام که مردم ما در میان آتش و خون بسر می‌برند و همه جا فریاد و مصیبتا بگوش میرسد و بعضاً با گلوله‌هائی که باید سینه دشمن را آماج قرار میدادند، قلب همدگر را می‌شگافند، سخت مسوولیت داریم تا روزها و ماههای خود را به بحث و جر دربارۀ موضوعات بی‌ارزش و مسایلی که هرگز با جهاد افغانستان رابطه ندارد، سپری نکنیم و اهم توجه و انرژی خود را صرف گره‌گشائی مشکلاتی نهمیم تا بتواند دلگرمی و اطمینان مردم را فراهم کند و آنان را در پیکارشان یاری دهد. •

فکر می‌کنم عمل واهی خواهد بود که ما از همین اکنون برای مردم سرنوشت‌سازی کنیم. • زیرا هیچکس چنین قباله‌ای را در اختیار ما نگذاشته است و هر گاه آنروز فرارسد مردم حق دارند خود برای خویش راه و رسم زندگی را مشخص کنند. • آنچه ما در حال حاضر

باید انجام دهیم ، کار جهاد و سازندگی آنست که با همه تلاش آنچه بایست انجام می شد ، نشده است . هر گاه در این زمینه تکانی بخود ندهیم و روش فکری و عملی و تشکیلاتی خویش را حسب نیازمندی های جهاد و توقعات مردم عیار نسازیم ، فرجام مطلوبی در انتظار ما نخواهد بود ، و خدا و مردم افغانستان ما را نخواهند بخشید .
 البته شنیدن حرف حق بسیار تلخ است ، لیکن گردن نهادن در برابر حق و اعتراف به حقیقت جوانمردی است و بزرگواری!!

دهم - قضیه پشتونستان یا کلید نفوذ روس در افغانستان

برای اینکه قضیه روشنتر گردد و ریشه های تاریخی آن شناخته آید ، ایجاب می کند تا به جنبش های شبه قاره درسه قرن اخیر نظری بینگنیم و دریابیم که ماجرا چگونه آغاز شد ، چگونه تحول یافت و به کجا منتهی گردید! ولی از آنجا که موضوع خیلی طولانی و از حدود کار ما خارج می باشد ، لذا در زمینه به ایفاء و اشاره ای اکتفا می کنیم و امیدواریم که حدیث مفصل آن در این مجمل تصویر شود و برای خوانندگان عزیز کمک کند .

در آغاز قرن هفدهم میلادی کشور های استعماری آنروز ، چون انگلیس ، فرانسه ، هالند و پرتگال ، دست و آستین برزدند تا بعنوان تجارت پا بسرزمین هند گذارند و زمینه را برای نفوذ وسلطه خویش فراهم سازند .

پس از در گذشت اورنگ زیب امپراطور بزرگ و مقتدر مغولی هند (۱۷۰۷م = ۱۰۸۶ش) حکومت اسلامی شبه قاره هند که تقریباً هشت قرن دران کشور بدرازا کشیده بود ، تدریجاً به ضعف و زبونی گرائید و هند دستخوش تفرقه ، تضادها و رقابت های امرای محلی شد .

امرای سکه و هندو که سز درته بال داشتند ، بار دیگر جان گرفتند و ب فکر آن شدند تا با مسلمانان بجنگند و قطعاتی از خاک هند را برای خود جدا سازند . انگلیسان هم به ایشان کمک می کردند و به اختلافات و بدامنی های داخلی دامن میزدند .

همزمان با این اوضاع و احوال کمپنی انگلیسی «هند شرقی» بررقبای فرانسوی ، هالندی و پرتگالی خود غلبه حاصل کرد و راه را برای تسلط خود درهند هموار نمود . کمپنی مذکور درچه ظاهراً بنام تجارت در هند مشغول بکار بود ، اما اهم مساعی وی صرف آن می شد تا اختلافات و تضادها را بین امیران هند وسعت بخشد و نفوذ خویش را دران کشور گسترش دهد . متأسفانه که توفیق با ایشان بود و توانستند براین قاره بزرگ استیلا یابند و آزادی وهستی اش را به یغما ببرند .

عده ای از مسلمانان باهمت و غیور که هدف اصلی انگلیسان را درک می کردند ، در برابر او قد علم کردند و نخستین حمله را در سال ۱۷۵۷م = ۱۱۳۵ شمسی) بر مرکز انگلیسان

در بنگال انجام دادند و از آن تاریخ به بعد بین کمپنی هند شرقی و مسلمانان در گیری آغاز یافت و یکی بعد دیگر در شهرهای مختلف هند علیه انگلیسان دست به شورش زدند . هندوها هم با انتباه از مسلمانان ، در برابر کمپنی مذکور و فعالیت و موجودیت انگلیسان در هند عکس العمل نشان دادند و ناآرامی ها و کشمکش ها کم کم اوج گرفت . در سال ۱۸۰۳ م (= ۱۱۸۲ ش) مولانا شاه عبدالعزیز دهلوی رئیس محدثان هند و فرزند شاه ولی الله دهلوی ، فتوای تاریخی و معروفش را بر ضد سیطره انگلیس در هند به این شرح صادر فرمود :

«کشور اسلامی هندوستان ، با تسلط و سیطره انگلیس ها به (دارالحرب) تبدیل یافته ، لهذا بر همه مردان و زنان مسلمان واجب است که آنقدر با آنها بجنگند و آنچه را روابط دوستانه خود را با آنها قطع کنند که ناگزیر از هندوستان خارج شوند . زیرا انگلیس ها دشمن محارب مسلمانند .» (۱)

این فتوا در واقع اساس مبارزات آزادی خواهی و ضد استعماری را در شبه قاره هند برانگیخت و آنان را وا داشت تا با انگلیسان قطع رابطه کنند و حتی مدارس آنان را تحریم نمایند . انگلیس ها هم از هیچ نوع جنایت و انتقام جوئی مضایقه نمیکردند و از طریق متعدد می کوشیدند تا جنبش های قومی ، مذهبی و ضد استعماری را در نطفه خنثی کنند . حساسیت و تداوم مبارزه علیه انگلیس بالاخره منجر به انقلاب گردید و ملت هند برهبری امرای مسلمان در سال ۱۸۵۷ م = ۱۲۳۶ ش ، دست به قیام و شورش زد . نظامیان بومی هند عده ای از افسران انگلیسی خود را کشتند و از اطراف کشور بسوی دهلی رهسپار شدند . در نتیجه این قیام که تقریباً چهار ماه به شدت ادامه داشت ، دهلی پایتخت هند به تصرف انقلابیون درآمد و سراج الدین مظفر شاه باز مانده شاهان مغلی هند را به امپراطوری آن کشور منصوب فرمودند . ولی این مرد نودساله با دوپسر جوانش در میدان جنگ کشته شد (۲) و انقلاب لطمه دید .

این انقلاب که از معروف ترین قیام های ضد استعماری قرن نوزدهم بحساب می آید ، تا اواخر سال ۱۸۵۸ م = ۱۲۳۷ ش ادامه داشت ، و انگلیسان در وضع فوق العاده بحرانی قرار داشتند . اما با ختم موسم گرما و رسیدن عساکر تازه نفس از انگلستان ، نظامیان هند به شکست مواجه شدند و در فبروری ۱۸۵۹ م بار دیگر دهلی بدست سپاهیان انگلیسی افتاد . پس از نافرجامی انقلاب ، مساجد و مدارس مذهبی یگانه کانون هائی بودند که روحیه انقلاب و جهاد را زنده نگهداشتند و بمبارزات خود در برابر انگلیس ادامه دادند . انگلیسان از یکطرف برای خنثی کردن مفکوره های جهاد و نقش مدارس ، و از سوی دیگر

۱ - مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان تالیف سید علی خامنه نی ، صفحه ۱۵۶ . چاپ ایران .

۲ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد ۲ .

جهت ایجاد فتنه در اندرون نظام اسلام و تخریب آن در نفس خودش ، نقشه های وسیعی را طرح کردند که ظهور اندیشه ها و مذاهب بی محتوای جدیدی چون «قادیانی» و «بهائی» ، «نیچریه» و غیره یکی از این اقدامات بود .

در همین ایام بود که سید جمال الدین افغانی از مصر تبعیدشد و به هندوستان آمد (۱۸۷۹م = ۱۲۵۹ش) و در آنجا با صف آرائی ها و مخالفت های انگلیس و هوا خواهانش مواجه گردید . او بنا بدرخواست یکی از مدرسین حیدرآباد رساله ای بنام «نیچریه» نوشت و در آن ریشه های این بدعت و سیر تاریخی آنرا از قدیم تا آنروز بر شمرد و آنرا منافی با اسلام دانست و به این وسیله ذهن بسیاری را که به آن گرایش پیدا کرده بودند ، روشن نمود .

تشکیل حزب کنگره هند

انگلیسان که انزجار و نفرت مردم را نسبت به خود هر روز در حال توسعه و ازدیاد می دیدند ، در پی آن شدند تا بازیچه ای را براه اندازند و ملت هند را سرگرم نگهدارند . این بازیچه تشکیل کانگرس هند بود که در سال ۱۸۸۵م رویکار آمد و وظیفه داشت تا شکایات مردم را جمع آوری و تنظیم کرده ، آنرا به حکمرانان انگلیسی هند گزارش دهد . چون مفکوره تاسیس این حزب در اصل توسط «لارد و فرین» نایب السلطنه انگلیسی آنروز هند بوجود آمده بود ، احساسات میهن دوستی کمتر دران دخالت داشت و از همین سبب در آغاز امر نسبت به انگلیسان خوش بینی نشان میداد و فرمانروای انگلیس میتوانست از همین مرکز ، مخالفان اصلی حکومت انگلیس را تشخیص و شناسائی نماید . گردانندگان کنگره از رهبران مسلمان نیز خواستند تا در آن شرکت کنند و بدین ترتیب در دومین و سومین جلسه عمومی حزب که به سال ۱۸۸۶م دایر گردید ، از جمله ۶۰۴ تن اعضای شرکت کننده فقط ۸۳ نفر آن مسلمان بودند .

با اشتراک مسلمانان در کنگره و واه یابی افراد و عناصر آزادی خواه و ملی در آن ، سازمان مذکور تا حدی رنگ ملی بخود گرفت و برای انگلیسان تشویش ایجاد کرد . و از همین جابود که بفکر ادامه حکومت خود از طریق نفاق افگنی شدند و جامعه مسلمان و هندورا بجان هم انداختند و هر کدام را بگونه ای علیه همدگر تحریک کردند .

تاسیس مسلم لیگ

چون کار کنگره به خیانت کشید و مسلمانان در یافتند که گاندی و نهرو میخواهند جانشین انگلیس در قاره هند شوند و موجودیت میلیون ها مسلمان را نادیده گیرند از عضویت در آن دوری جستند و برای حمایت از حقوق خویش در سال ۱۹۰۶م تشکیل «مسلم لیگ» را رویدست گرفتند . رویکار آمدن این سازمان اسلامی ، هم به انگلیس و هم به

کنگرس بسیار ناگوار بود و از همان آغاز با آن جبهه گیری کردند و تصادمات و تضادهای بیش از پیش شدت گرفت .

در داخل حزب کنگره نیز تدریجاً دو دستگی هائی بروز کرد و نهرو گرداننده اصلی آن بعد از انقلاب اکتوبر و فعالیت بلشویک ها در منطقه ، آهنگ سوسیالیزم سرداد و بمسکومتهایل گردید . از همان تاریخ بود که کنگرس ملی هند حیثیت ملعبه روسی را بخود گرفت و سیاست های توسعه جوئی آنرا در پاکستان و افغانستان یاری نمود .

بهرحال اختلافات قومی و مذهبی هند در مرور ایام بجائی رسید که در سال ۱۹۲۷م = ۱۳۰۶ شمسی بیش از ۲۵ بار نزاع و برخورد بین مسلمانان و هندوها در گرفت و در هر بار چندین صد نفر بهلاکت رسید و مصیبت های زیادی را ببار آورد . گرچه رهبران دو طرف جهت رفع منازعات کنفرانس هائی دایر کردند ، اما این تلاش ها بجائی نرسید و انگلیسان آنقدر به اختلافات دامن می زدند که هر روز حوادث تازه ای اتفاق می افتاد .

در سال ۱۹۳۰م = ۱۳۰۹ش حزب مسلم لیگ مجمع عمومی سالانه خود را در الله آباد برگزار کرد و علامه اقبال را بحیث رئیس انتخاب نمود . در همین کنفرانس بود که برای بار اول علامه اقبال پیشنهاد نمود تا برای احیای حقوق مسلمین و فرهنگ اسلامی ، دولت آزاد و مستقل اسلامی در قاره بوجود آید و این پیشنهاد ضمن قطع نامه ای تصویب گردید و از همان روز به بعد بحیث شعار مسلمانان شبه قاره تجلی نمود و اساس مذاکرات مسلم لیگ با انگلیس و کنگره هند قرار گرفت .

فعالیت کنگرس هند در بین قبایل

هنگامی که کنگرس هند به فعالیت های ضد انگلیسی آغاز کرد ، خان عبدالغفار خان ارادتمند گاندی و دوست نهرو نیز به فعالیت های مشابهی دست یازید و کار تقلید و تابعیت از گاندی و برنامه های کنگرس هند را بین قبایل پشتون بجائی رسانید که او را «گاندی سرحد» لقب دادند .

چون حزب مسلم لیگ در سرحد شمال غرب نفوذ کرد و نیرو گرفت ، خان عبدالغفار خان تشکیلاتی را در سال ۱۹۲۹م بنام «خدائی خدمتگار» بوجود آورد و بحیث یک رقیب در برابر مسلم لیگ تبارز کرد . او و پیروانش لباس خرمائی کم رنگی بتن می کردند تا زود چرک نشود و تکلیف شان درشستن و تبدیلی آن کمتر باشد . اما این لباس تدریجاً بحیث یونیفورم حزبی درآمد و غفار خان و یارانش بنام «سرخ جامگان» موسوم گردیدند .

در سال ۱۹۳۱م = ۱۳۱۰ش یعنی یکسال بعد از آنکه حزب مسلم لیگ در مجمع سالانه خود تشکیل یک دولت مستقل اسلامی را در قاره عنوان کرد ، خان عبدالغفار خان با

کنگرس هند اتحاد نمود (۱) و ازان تاریخ به بعد تمام مصارف «خدائی خدمتگار» بوسیله کنگرس تمویل و رهنمائی می شد .

در سال ۱۹۳۷م = ۱۳۱۶ش خان عبدالغفار خان از نهرو رئیس کنگره هند دعوت کرد تا از سرحد دیدن کند . او در بیانیه اش غفار خان را شخصیت بزرگ و افتخار هند نامید و از مساعی اش در جهت جنبش های آزادی خواهی و اتحاد مسلمان و هندو در قاره تقدیر کرد . در سال ۱۹۳۸م بار دیگر نهرو از سرحد شمال غرب دیدن نمود . آمد و شد نهرو و تلاش دسته جمعی اش با گروه «خدائی خدمتگار» آن بود تا مردم را بطرفداری از هند و سیادت او در آینده جلب کنند و از بیوستن به مسلم لیگ و تقویت آن باز دارند .

قطع نامه تاریخی مسلم لیگ و مخالفت کنگرس

در ۲۳ مارچ ۱۹۴۰م مطابق ۱۳۱۹ش مجمع عمومی مسلم لیگ بریاست محمد علی جناح در لاهور برگزار گردید و قطع نامه ای را مبنی بر تائید از نظریه اقبال و ایجاد دولت مستقل اسلامی به نشرسپرد . در این قطع نامه مهم و تاریخی صریحاً تذکر رفته بود که: «هر گونه نقشه و طرح و یا راه حلی که مربوط به تنظیم قانون اساسی در این کشور باشد ، فقط در صورتی برای مسلمانان عملی و قابل قبول خواهد بود که بر اساس ایجاد حکومت اسلامی و دیموکراسی مشتمل بر همه ایالاتی که مسلمانان در آن اکثریت دارند بوجود آمده باشد .»

قطعه نامه مذکور که مبین اهداف اصلی مسلم لیگ بود ، نهرو را وارخطا ساخت و «خدائی خدمتگار» را برانگیخت تا به مخالفت علیه آن جدی تر عمل کند و اذهان عامه را در برابر مسلم لیگ مغشوش سازد . خدمتگاران هند هم فرمایش باداران خود را عملی کردند ، اما تبلیغ ضد مسلم لیگ بین قبایل مسلمان پشتون ، نفوذ کنگرس را در سرحد کاهش داد و در سال ۱۹۴۳م تعدادی از طرفدارنش آنرا ترک گفتند . زیرا مسلم لیگ تا آنوقت در سرحد بخوبی نفوذ کرده بود و قبایلی ها اکثراً محمد علی جناح را بر نهرو ترجیح میدادند .

در نهم سپتامبر ۱۹۴۴م = ۱۳۲۳ش هنگامی که گاندی از زندان آزاد شده بود ، بار دیگر از جناح خواست تا باوی مذاکره کند . در این مذاکرات که تقریباً بیست روز طول کشید ، معضله جانبین حل نشد و گاندی طرح جناح را برای تشکیل دولت مستقل پاکستان رد کرد .

در پایان جنگ عمومی دوم (۱۹۴۵م) انگلیسان در هند انتخابات عمومی اعلام کردند

۱- رجوع شود به کتاب : Every Rock Every Hill نوشته: Victoria Schofield ، چاپ لندن ۱۹۸۴م . صفحه ۲۲۲-۲۲۶

و مسلم لیگ موفق شد تمام کرسی های اختصاصی را در پارلمان مرکزی و ۴۴۶ کرسی از ۴۹۵ کرسی خاص مسلمانان را در شوراهای ایالتی بدست آورد .

حزب محافظه کار انگلیس که قدرت را در آن کشور بدست آورده بود ، تصمیم گرفت تا به هند آزادی بدهد و اداره آنرا به هندوها وا گذارد . نهرودر سال ۱۹۴۶م باز هم به سرحد رفت و نخست در «میران شاه» جرگه ای ترتیب داد و گفت: من شما را از غلامی آزاد می کنم . لیکن از بین مردم پاسخی بزبان اردو شنید که : «ما غلام انگلیس نیستیم و مطمئناً غلامی شما را هم قبول نخواهیم کرد و هرگاه قرار شود که با هندی ها معامله کنیم ، طرف معامله ما جناح خواهد بود و نه نهرودر .»

قبایل احمدزی و وزیر از ملاقات با نهرودر خود داری کردند . در تورخم نیز کسی او را ندید و افریدی ها هم حاضر نشدند با او ملاقات کنند . تنها غفار خان و برادرش بودند که او را در همه جا همراهی و پذیرائی میکردند . روز دیگر به «مالا کند» رفت و در برگشت از آنجا هزاران نفر جلوراه او را گرفته بودند و به سنگش میزدند و سرانجام برایش معلوم شد که در بین قبایل جز اقلیت «خدائی خدمتگار» طرفدار ندارد و همه جناح را میخواهند .

در ۴ اگست ۱۹۴۶م نایب السلطنه هند برتانوی ، نهرودر را برای نیابت ریاست دولت انتخاب کرد و پیروزی مسلمانان را در انتخابات نادیده گرفت و از مسلم لیگ و رئیس آن نامی نبرد . جناح مردم را به عکس العمل در برابر این تصمیم دعوت کرد و میلیون ها پرچم سیاه بعنوان اعتراض در هر گوشه و کنار برافراشته شد و بار دیگر قتل و کشتار بین دو طرف شروع گردید .

بالاخره حکومت انگلیس و کنگرس هند در برابر حوادث و قیام و ثبات مردم مسلمان هند تسلیم شدند و بتاريخ ۳ جون ۱۹۴۷م موافقت خود را با قطع نامه تقسیم هند اعلام فرمودند . و به این ترتیب در نیمه شب ۱۴ اگست ۱۹۴۷م پاکستان از پیکر هند جدا شد و بحیث یک کشور مستقل و آزاد در منطقه عرض وجود نمود .

کنگره باز هم در آخرین لحظات ، تقسیمات بنگال و پنجاب را مطرح کرد و جناح بخاطر پایان دادن به منازعات و خونریزی آنرا پذیرفت و اینهم مصیبتی بود که اثرات آن بعداً پاکستان را لطمه زد و تا امروز هم با این مشکل بشمول مسئله کشمیر دست و گریبان است . (۱)

۱ - برای آگاهی از تفصیلات موارد بالا رجوع شود به کتاب: «آزادی هند» از مهندس مهدی بازرگان ، کتاب «مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان» ، نوشته خامنه ای . همچنان درباره سوابق خدائی خدمتگار و روابطه آن با نهرودر و کنگرس ، رجوع

ادامه مخالفت غفار خان با مسلم لیگ

خان عبدالغفار خان که از آغاز در خدمت کنگرس بود و بارویکار شدن کشور مستقل اسلامی در قاره شدیداً مخالفت میکرد، در جشن آزادی و تشکیل دولت پاکستان شرکت نکرد و کماکان به مخالفت با مسلم لیگ ادامه داد.

نهر و که قمار را در عرصه سیاست باخته بود، نیرنگ دیگری را طرح کرد و غفار خان را وا داشت تا مسئله سرنوشت قبایل پشتون را مطرح سازد و یک غده سرطانی را در پیکر پاکستان القاء کند. غفار خان با الهام از کنگرس و نهر، از حکومت برتانوی هند خواست تا بمردم پشتون قبایل نیز موقع داده شود تا خود درباره سرنوشت شان تصمیم بگیرند.

انگلیسان به این تقاضا موافقت کردند و به پشتون های قبایل حق دادند تا در یک همه پرسی عمومی و الحاق به پاکستان و هند، یکی را انتخاب نمایند.

جرگه بزرگ و قومی قبایلی ها در خزان ۱۹۴۷م پیوند خویش را به کشور پاکستان مجدداً تأیید کرد و موضوع به نفع مسلم لیگ خاتمه یافت. اما خان عبدالغفار خان که وظایفی داشت و برنامه های طولانی بوی سفارش شده بود، از این فیصله و نتایج رای گیری سرباز زد و بنام اینکه حق رای دهی مقید به «پاکستان و هند» بوده و راه سوم باز گذاشته نشده است، از قبول نتایج «ریفراندوم» خود داری کرد.

جبهه گیری افغانستان علیه پاکستان

جریانات رویکار آمدن پاکستان بحیث یک کشور مستقل و موضع گیری حکومت افغانستان را در مبحث دوره شاه محمود خان صدر اعظم بیلن داشتیم و تا اینجا رسیده بودیم که محمد ظاهر شاه حین افتتاح پارلمان، موضع گیری افغانستان را درباره پشتونستان مجدداً مطرح ساخت و اظهار داشت که به افغانهای آنسوی دیورند نیز همانند هندی ها و پاکستانی ها حق آزادی و خود ارادیت داده شود و مقدرات آنان به خود شان واگذار شود.

این بیانه تعبیرات و حساسیت های مختلفی را در پاکستان برانگیخت و حکومت کابل مجبور شد تا دکتر نجیب الله خان را بحیث نماینده خود به کراچی بفرستد و رفع سوء تفاهم نماید. لیکن خاموش شدن این فتنه دیگر کار آسانی نبود. زیرا کرملن و کنگرس باتمام دلچسپی و امکانات شان آنها دامن میزدند و عناصری هم در افغانستان و پاکستان وجود داشتند که بخاطر منافع خود، از این داعیه جانبداری می کردند. بنابراین موضوع در مطبوعات و رادیوهای دو کشور انعکاس یافت و تخریبات و تحریکات به شدت اوج گرفت.

در حمل ۱۳۲۸ش = مارچ ۱۹۴۹ حکومت پاکستان مناطق قبائل سرحد را جزء خاک پاکستان خواند که در اثر آن کشیدگی بین دو طرف بیشتر گردید و حکومت افغانستان بر

تصمیم پاکستان اعتراض نمود . متعاقب آن شاه محمود خان صدراعظم به جلال آباد رفت و ضمن خطابه ای که در میان شهریان آنجا ایراد فرمود ، حق خود ارادیت اقوام قبایل آنسوی دیورند را مجدداً مطرح بحث قرارداد، (۱) و از پاکستان مطالبه کرد تا به آن گردن نهد .
به ادامه این عکس العمل ها و با الهام از بیانات شاه محمود خان ، در بعضی ولایات کشور تظاهراتی علیه پاکستان براه افتاد و تحریکات و تخریبات در دوسوی سرحد نیز افزایش یافت . هوا پیمایهای پاکستان به دنبال بحرانی شدن اوضاع ، در جوزای همان سال (= جون ۱۹۴۹) به دوسوی سرحد شدیداً بمباری کردند که در اثر آن بیش از بیست نفر به هلاکت رسید و حکومت افغانستان در رابطه با آن بحکومت پاکستان شدیداً پروتست داد . (۲)

بمباری پاکستان بر نواحی مرزی اوضاع را بدتر ساخت و جنگ سرد تبلیغاتی را بین دو طرف ازدیاد بخشید . شورای ملی افغانستان در ۲۶ جولائی ۱۹۴۹ = یا زدهم اسد ۱۳۲۸ش فیصله ای صادر کرد و معاهدات قبلی افغانستان من جمله معاهده دیورند را با حکومت هند برتانوی ملغی قلمداد نمود . ولی دریغ که با این فیصله ها کاری انجام نشد و دیا لوگ های رادیوئی در فضای دو کشور همسایه و مسلمان با حدت و شدت بگوش میرسید .

بتاریخ ۲۹ سنبله ۱۳۳۰ش = سپتامبر ۱۹۵۱ دوره هفتم شورای ملی افغانستان ، روزی را بنام «روز پشتونستان» به تصویب رسانید و از آن تاریخ به بعد نام «پشتونستان» بحیث یک پدیده جدید و صفحه جدید در تاریخ سیاسی کشور ما منعکس گردید و همه ساله تجلیل می شد .

به تأسف باید گفت که در پشت پرده این درامه خود کشی ، شخص محمد داود خان قرار داشت و به شدت شعله افروزی میکرد : بحدی که مسئله نام نهاد «پشتونستان» اساس سیاست داخلی و خارجی افغانستان را بخود متمرکز ساخت و روس ها که سالها در کمین بودند تاجای پائی برای خود در کشور ما فراهم سازند ، دست در دست نهرو گذاشتند و به همکاری کنگرس هند . از موضوع «پشتونستان» برای پخش نفوذ و سلطه خود بحیث یک وسیله استفاده کردند .

هدف روس و هند

از جریانات صد سال اخیر در قاره هند که ما آنرا در بالا خلاصه کردیم ، چنین استنباط می شود که کنگرس هند در آغاز از خان عبدالغفار خان و تحریکات در سرحد شمال غرب بحیث وسیله فشار علیه انگلیس استفاده می کرد ، و همینکه این مرحله پایان یافت

۱- روزنامه اصلاح ، سال ۲۰ شماره ۱۹۴ ، صفحه اول ۱۳۲۸ش = ۳۰ مارچ ۱۹۴۹ .

۲- روزنامه اصلاح ، مورخ ۲۹ جوزای ۱۳۲۸ش ، صفحه اول .

و مبارزات آزادی خواهی مردم قاره به نقطه پیروزی رسید و امکان آزادی هند محتمل گردید، و آنگاه کوشید تا از «خدائی خدمتگار» که در راس آن خان عبدالغفار خان قرار داشت، به صفت رقیب علیه «مسلم لیگ» و نهضت مفکوره تشکیل یک کشور اسلامی مستقل در قاره کار بگیرد و بیاری ایشان از نفوذ مسلم لیگ در قبایل بکاها و سیادت هندو را جای حکومت انگلیس بر تمام شبه قاره تثبیت کند.

چون طرح کنگرس و تلاش آن در این مورد بناکامی انجامید و حکومت اسلامی پاکستان بر خلاف میل و رضای آن تشکیل گردید و فکر سیادت هندو بر مسلمانان خنثی شد، آنوقت عبدالغفار خان و جنبش «خدائی خدمتگار» موظف گردید تا کشور نو پای اسلامی پاکستان را پیوسته مشغول نگهدارند و از رشد و باروری اش مانع شوند. زیرا نهر و کنگرس هند از تشکیل دولت اسلامی پاکستان و موجودیت کشور های مسلمانی چون ایران و افغانستان در همسایگی آن نگران بودند و از اتحاد احتمالی آنها علیه هند به شدت می هراسیدند. لذا در یک طرح مشترک با روس ها موضوع پشتونستان را بهانه قرار دادند و دو کشور همسایه را چنان باهم در گیر ساختند که هر دو در کار خود فرو ماندند و دهلی و مسکو فرصت یافت تا به آسانی و راحت نقشه های خود را در افغانستان و پاکستان عملی کنند.

کانگرس و کرملن هر دو بران بودند تا روزی در اثر مساعی مشترک و دوام دار شان افغانستان و پاکستان را به بلعد و یا احياناً آنها را تجزیه نمایند و بین خود تقسیم کنند و مسلمانان را به بندگی و بردگی بکشانند. اما بر آورده شدن این مامول در حال عادی و اوضاع و احوالی که در افغانستان جریان داشت ناممکن و دشوار بود و باید کار را از تهداب پخته کاری میکردند. بنابراین سعی کردند تا از طریق فشار بر دربار و توطئه هایی که مظاهر آن در جامعه پیدا و محسوس بود، شاه محمود خان را از صدارت بر اندازند و زمینه را برای فرد مورد نظرشان محمد داود خان مساعد سازند.

بعد از تقرر محمد داود بحیث صدراعظم (سنبله ۱۳۳۲ش) قضیه پشتونستان در سر فصل سیاست های افغانستان قرار گرفت و محمد داود در اولین بیانیه اش که از رادیو پخش شد، از آزادی پشتون ها و بلوچ ها نام برد و آنرا حق مسلم شان نامید و ازان روز به بعد این موضوع بشدت دنبال شد و چندین بار سخن به لشکر کشی و رزم آرائی و قطع روابط و انسداد مرز ها کشید و مناسبات دو کشور همسایه و مسلمان توأم باخشونت و خصومت بود.

حکومت پاکستان در آغاز سال ۱۳۳۳ش = مارچ ۱۹۵۵، تمام مناطق قبایل را جزء تشکیلات جدید اداری خود ساخت و آنرا بنام «یونت غربی» اعلان نمود. محمد داود نسبت به این طرح پاکستان عکس العمل نشان داد و در یک بیانیه رادیوئی که شام حمل ۱۳۳۳ش

= ۲۸ مارچ ۱۹۵۵، ایراد فرمود، شدیداً بر پاکستان اعتراض کرد و اقدام آنرا غضب حقوق پشتون ها خواند.

در اثر این موضع گیری روابط بین پاکستان و افغانستان بیش از حد تیره شد و کار به سفربری و احضارات عسکری و حمله بر سفارت خانه ها و قونسلگری های همدگر کشید، که همه این جریانات در فصل های قبلی به تفصیل تذکر رفته است.

روس ها که خود در این ماجراها و صحنه سازی ها عمیقاً دخالت داشتند و طبع و مزاج و تقاضاها و کمبود های محمد داود را درک میکردند، موقع را غنیمت شمرده و او را بهزار حيله و نیرنگ وا داشتند تا دست به تهیه سلاح زند و خود را در برابر پاکستان مجهز سازد. محمد داود هم بدون تأمل و عاقبت نگری، دست در دامن روس ها زد و پس از «لویه جرگه» فرمایشی اش که در ماه عقرب همان سال برگزار گردید، پیمان هائی را با روس ها امضاء نمود که به اساس آن سیل سلاح های زنگ زده و فرسوده و از کار افتاده روسی به افغانستان سر ازیرشد و بدنبال آن صدها جاسوس و کار شناس نظامی روس به عناوین مختلف وارد افغانستان شدند و نتیجه اش آن شد که همه آنرا دیدیم.

خلاصه اینکه موضوع پشتونستان بیش از سی سال در افغانستان با جدیت و حرارت دنبال شد و میلیاردها دلار قرضه های خارجی و عواید داخلی در این راه مصرف گردید و سرانجام کشور ما را بیک ورشکست کم نظیر سیاسی و اقتصادی و تاریخی مواجه ساخت و با لشکر کشی و غارتگری روس ها در افغانستان پایان پذیرفت. اما متأسفانه آنهمه غوغاها و غریدن ها بر سر هیچ بود، حتی خود محمد داود خان هم ذهنناً و معنأً نمی دانست، پشتونستان یعنی چی؟؟ چنانچه یکی از روزنامه نگاران پاکستان در سال اول جمهوری حین مصاحبه اش با محمد داود خان روی این مطلب تماس گرفت و از وی پرسید: «پشتونستان چه است؟»، محمد داود در جواب حاشیه رفت و گفت:

«در باره پشتونستان فیصله های «لوی جرگه» و شوری و بیانیه های رسمی حکومت افغانستان در هر موقع و هر زمان داده شده و در آن موقف ما توضیح گردیده است. شما بحیث روزنامه نگار اگر میخواهید در باره پشتونستان معلومات بگیرید، میتوانید از وزارت خارجه خود این معلومات را حاصل نمائید. علاوه بر این اگر تاریخ افغانستان و نیم قاره هند مطالعه شود و واقعاتی که در این منطقه خاصه در دوره استعمار انگلیس صورت گرفته، خود جوابگوی سوال شما است و هم میتوانید این سوال را از خود لیدران پشتون و بلوچ نمائید» (۱)

روس های غدار در طول سی سال از مسئله پشتونستان به صفت یک مرغ طلائی

۱- رک: مصاحبه میر جمیل الرحمن مدیر روز نامه نیو تایمز راولپنڈی. کتاب: بیانیه ها و مصاحبه های محمد داود خان جلد

استفاده می کردند بدین معنی که هر وقت منافع و سیاست شان ایجاب می کرد و یا هر زمانی که میخواستند بر پاکستان فشار وارد کنند و افغانستان را در تنگنای سیاسی و اقتصادی قرار دهند تا نتوانند از زیر بار روس گردن برافرازد، این تخم را از خریطه سیاسی خویش برون می آوردند. ولی هر گاه لازم نمی دیدند و کار بر وفق میل شان در هر دو طرف جریان میداشت، آنها در شیطان خانه کرملن و در صندوقچه اسرار می گذاشتند و در موضوع سکوت می کردند، چنانچه جریانات آنها در فصول مختلف این کتاب مطالعه کرده اید.

حتی خود محمد داود خان که افغانستان را قربانی پشتونستان و هوسبازی های سیاسی خویش کرد، در سال های اخیر ریاست جمهوری خود عملاً به آن خط بطلان کشید و دیگر از آن همه تحریکات و تلاش هایش در زمینه اثری دیده نمی شد. و در واقع پس از سالیان دراز، این حقیقت به صراحت آشکار گردید که مسئله پشتونستان همانطور که برای نفوذ و بر آورده شدن مرام استعماری روسیه و هند یک وسیله بود، به همانگونه برای حکمروایان افغانستان نیز دستاویزی محسوب می شد تا تمام بی کفایتی ها، بی عدالتی ها، بی توجهی ها و بی اعتنائی های شان را در برابر مردم مظلوم افغانستان هوجه جلوه دهند و به این بهانه و تحت این شعار برسینه کاری های خود پرده بگذارند.

هر گاه کسی در برابر این پالیسی زعمای افغانستان و غیر منطقی بودن آن حرفی بر لب می آورد، زبانش بریده می شد و خانهاش تاراج میگردد، و بنام عنصر ضد ملی از تمام حقوق و مزایای قانونی و اجتماعی خود محروم می شد. خلاصه مصارفی که در تحت این نام در کشور ما بعمل آمد بار سنگینی بود که هر روز پیکر اقتصادی جامعه را خم تر می ساخت و بر گراف قرضه های خارجی و فقر و بیکاری در افغانستان می افزود، و مردم افغانستان در برابر آن همه تلخی ها و دردها و ظلم و بی عدالتی هائی که در برابر این قضیه عاید حال شان می شد، صبورانه و جوانمردانه تحمل می کردند و از جناب خان عبدالغفار خان و اعضای خانواده اش در هر کجای افغانستان با جبین باز و گرمی استقبال می نمودند و از داعیه آنان حمایت می ورزیدند.

روس ها و اجیران شان فرصت مساعدی برای خود فراهم کرده بودند تا در ارتباط با مسئله پشتونستان شبکه های خویش را در آنسوی مرزهای افغانستان نیز گسترش دهند و همزمان با فعالیت های شان در افغانستان، پاکستان را نیز مسموم سازند و همینطور هم کردند.

خاتمه قضیه پشتونستان

چنانچه گفته آمد مسوولین امور در کشور ما بشمول دربار، بعد از تحمل خسارات جانکاه و کمر شکن در جهات اقتصادی و سیاسی، به این نتیجه رسیده بودند که روس ها بیش از سی سال در افغانستان خیانت کرده اند و قضیه پشتونستان اصولاً و در ماهیت

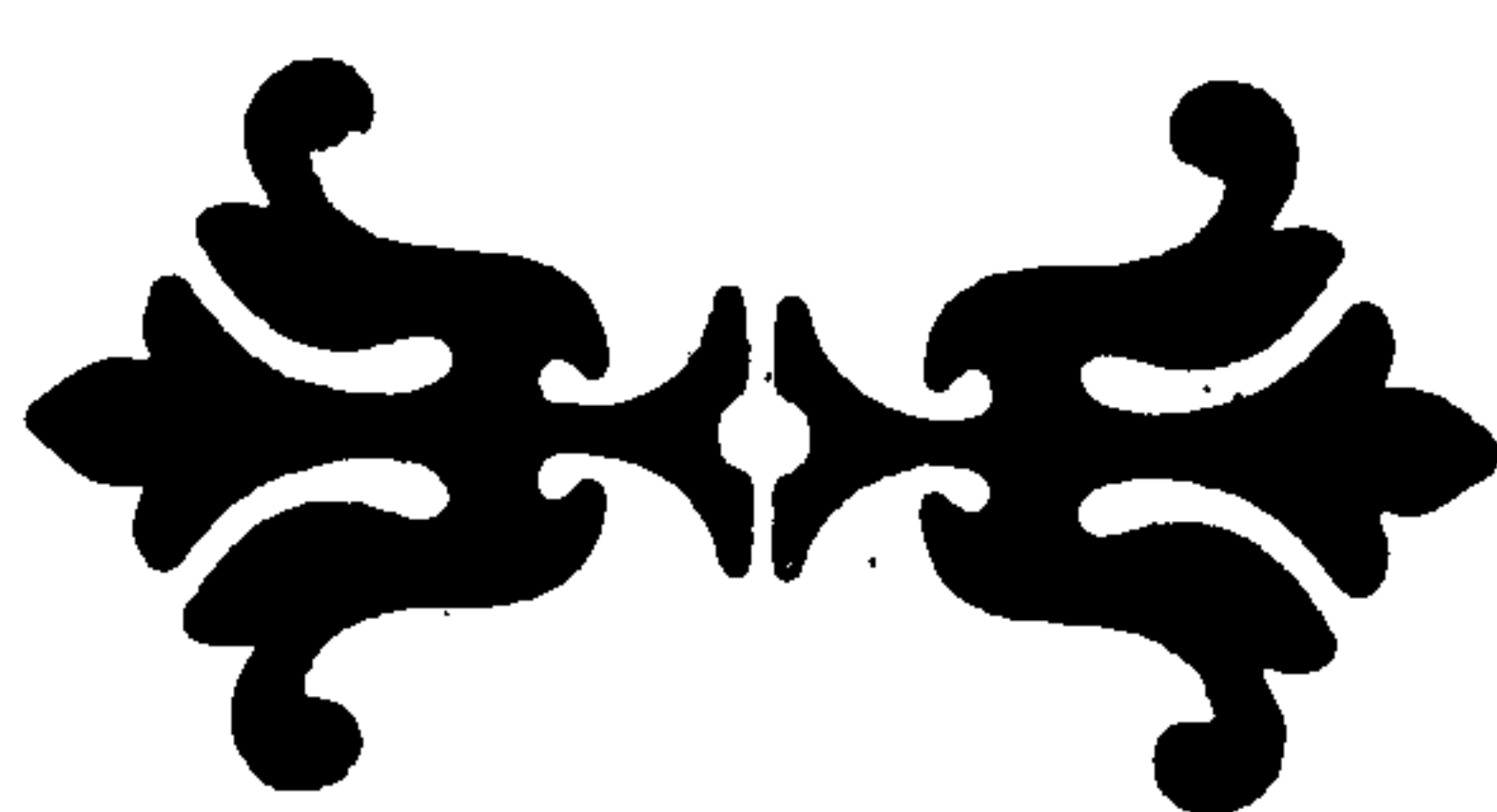
خویش جز وسیله ای برای نفوذ و بهره بردای روس ها در افغانستان بیش نیست . لذا در جستجوی آن بودند تا به این ما جرای تصنعی پایان بخشند . البته شفیق نخستین کسی بود که میخواست در دنبال مسئله آب هیرمند ، موضوع پشتونستان را نیز خاتمه دهد . ولی کودتای محمد داود خان مجال چنان اقدامی را از وی سلب کرد .

شخص محمد داود خان که خود از این مسئله خسته شده بود و ضربات آنرا مستقیم و محسوس لمس می کرد ، از شدت عمل در زمینه کاست و قضیه مذکور جز جنبه تشریفاتی آموزشی نداشت . اما بعد از کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ش حتی ترانه بسیار کهن و ذهن آشنای «دا پشتونستان زمونبز» را که سالها از طریق امواج رادیو در هواپنین می افگند ، از برنامه های رادیویی حذف کردند و پروگرام پشتونستان در آرشیف رادیوزندانی گردید . زیرا روس ها دیگر به هدف رسیده بودند و ذکر پشتونستان لزومی نداشت . در حالی که همین خلقی ها و پرچمی ها در طول فعالیت های خود در افغانستان ، بحیث یک شعار سیاسی و به صفت یک هدف کلی برنامه های خویش ، موضوع پشتونستان را دامن می زدند و روز ها در جشن پشتونستان و در لباس آنان اتن می کردند و می رقصیدند و بمردم پشتونستان همنوائی نشان میدادند . اما همینکه زمام امور را خود بدست گرفتند ، دیگر نه از آن حرفی بود و نه جشنی و نه نشانی .

آری! امروز که روس ها به ایشان دستور میدادند که بنام پشتونستان بیرق برافرازید و پایکوبی کنید ، چنان میکردند ، و اینک که نمیخواهند دیگر آن سازهای ریاء و ترانه های تزویر شنیده آید ، در برابر آن مهر سکوت بر لب نهاده اند . و همین است راه و رسم برده سازان و روش بردگان .

پیش رو آئینه طوطی صفتم داشته اند
آنچه استاد ازل گفت بگو می گویم

و بر همین منوال است همه سیاست ها و کارنامه های استعماری که آنچه زمان و مصلحت شان اقتضاء کند ، همان حق است و صواب ، و هر آنچه منافی با مفاد شان باشد زشت است و خطا .



عکس العمل خان عبدالغفار خان

در برابر قضیه پشتونستان

پس از لشکر کشی روس به افغانستان مردم ما چنین احساس میکردند که شاید آن عده از برادران ما که سالها بنام «قبایل» مهپان افغانستان بودند و نیز بیاس محبت ها و پذیرش خسارات اقتصادی و سیاسی ای که مردم ما در مدت زمان دراز در زیر این نام انجام داده اند و از همه مهمتر بخاطر اشتراک خون و نژاد و دین و فرهنگ و دفاع از ناموس اسلام و آیین قرآن، رایت جهاد بر خواهند افراشت، و در برابر کشتار و قتل عام و جنایات و وحشی گری های روس در افغانستان بی تفاوت نخواهند ماند. اما متأسفانه چنین امیدی خطا بود و عملاً مشاهده گردید که ملت نجیب و قهرمان افغانستان در جهاد مقدس و پیکار انسانی خویش تنها اند، و گاهگاهی هم دشنه هائی از پشت بر سینه شان فرود می آید.

جناب خان عبدالغفار خان رهبر «خدائی خدمتگار» و سخنگوی داعیه پشتونستان، در جریان حملات و بیداد روس ها در افغانستان چندین بار بکابل و مسکو سفر کرد و از دوستان قدیمی خود دیدن نمود. اما یکبار هم بر یکی از کمپ های آوارگان افغانی که همه قربانی او شده اند، قدم رنجه نفرمود و یک لحظه هم بریاد خونین کفنان کشوری که سی سال میزبانش بود قطره اشکی نریخت، و چنان وانمود که پنداری اصلاً اتفاقی رخ نداده است. حتی از قضیه پشتونستان که سالها پرچمش را بدوش می کشید و فریادش به کهکشان ها می رسید، به یکبارگی انکار کرد و گفت:

«... پشتونستان یک نهایش محض بود که بوسیله افغانستان و هند ایجاد شد و آنها از این مسئله بحیث وسیله نفوذ در مبارزه پروپاگندی خود علیه پاکستان بهره برداری کردند.»

ملاحظه می کنید که باز هم نامی از روس نمی برد و ایکاش بیست سال قبل این حرفها را می گفت تا زعمای ناعاقبت اندیش افغانستان بخود می آمدند و ملت مظلوم افغانستان از آفتی که در کمینش بود رهائی می یافت و به این مصیبت و بلا وسیه روزی مبتلا نمیگردید.

خان موصوف همچنان در مصاحبه خود با روز نامه مسلم گفت:

«... ما با پشتونستان کاری نداریم بعضی اشخاص از پنجاب آنرا بخاطر منافع دست داشته شان علیه ما بکار می بردند.» فاعتبر و یا اولی الابصار!!

اما آنچه مردم می دیدند و می شنیدند و از جریان آگهی داشتند، قضیه غیر از این بود و هیچ دستی جز بازوان توانای خان و حنجره گرم و رسای او، نمیتوانست آن بارگران را سالها حمل کند و زمزمه اش را به اقصای جهان برساند. زیرا نه از آن استفاده سیاسی میتوانستند

کرد و نه فراهم آوری نان و آبی .

هكذا وی در جواب این سوال که آیا در گذشته در روزهای برگزاری پشتونستان در کابل اشتراک کرده بودید یا خیر؟ گفت:

«... در مواقع معین در بعضی از محافل اشتراک کرده بودم . اما قبل از اینکه بدانیم این محافل چه مفهومی دارند ، ولی بمجردی که هدف آنها را در می یافتیم از اشتراک خود داری می کردم .»

والله ، بنده از هر نوع تبصره در برابر این حیاء و صداقت و راست گوئی خان بزرگ ، احساس شرمندگی می کنم و آنرا حق مسلم خود شان می دانم . و اما آنچه من و امثال من و اکثریت ملت افغانستان بچشم خویش می دیدند ، آن بود که همه ساله در روزهای جشن آزادی افغانستان و در روزی که بنام «پشتونستان» اختصاص یافته بود ، جناب خان عبدالغفار خان و جمعی دیگر از یاران او اشتراک می کردند و پرچم «پشتونستان» اغلب بدست او برافراشته می شد و بیانیه های پر طمطراقی از را دیو کابل ایراد میفرمود ، و حدود سی سال این صحنه تکرار گردید و مردم تماشا می کردند . و تمام این برنامه ها و سروصداها آگاهانه و شعوری انجام می شد .

مسئله بسیار مهم و مرموزی که سالها مردم بر آن شک داشتند ولی جناب خان جوانمردانه ازان پرده برداشت و مردانه اعتراف کرد ، موضوع روابطش با کانگرس هندو رهبران این کشور بود . موصوف در برابر این سوال گفت:

«... در حقیقت بعضی مردمانی در مسلم لیگ هستند که او و دیگر رهبران نهضت خدائی خدمتگار را مجبور ساختند که از کانگرس کمک دریافت کنند .»

مردم ما فکر می کردند که خان موصوف بحیث یک نفر پشتونی که روح آزادی در خورش عجین است و سالها طبل آزادی خواهی رابصدا در آورده و از استعمار نکوهش می کند ، شاید حد اقل ببرک و تره کی را بخاطر قبول بردگی و بندگی و فراهم ساختن زمینه برای لشکر کشی روس به افغانستان و به مخاطره افگندن آزادی آن کشور و مردمان منطقه ، مذمت کند و در برابر آنان اظهار خشم و نفرین نماید . اما برعکس وی از تره کنی و ببرک بعنوان رفقای خوب یاد کرد و جهاد ملت افغانستان و حملات روس را بکلی نادیده انگاشت و آنرا مقابله پاکستان با افغانستان و جنگ بین روس و امریکا دانست، (۱) و به این ترتیب یکبار دیگر بر زخم های ناسور مردم نمک پاشید و قهرمانی های ملت افغانستان را به هیچ انگاشت و بازهم خواست ، حقائق را بزعم خودش و بر منافع روس ها تحریف کند که از طلیعه خورشید روشن تر است .

خان عبدالولی خان و خانمش یعنی پسر و عروس خان بزرگ ، نیز مردم و ملتی را که

سالها میزبان ایشان بودند و چون سرمه بردیده شان جا داشتند، از خوان احسان و کرم و پشتونوالی بی نصیب نگذاشتند و در ایام بدبختی و آوارگی و مهاجرت همه جا و همه را بنام مهمانان ناخوانده یاد کردند و تقاضای اخراج شان را نمودند و با این نوع حرکات و بیانات خویش برسم و آئین پشتونوالی نیز پشت پازدند و تمام حقوق و روابط و پیوندها را فراموش کردند. حق بزرگان را است که می گفتند: روز بد برادر ندارد!

اما بر عکس در تمام مدت آوارگی و مهاجرت مردم افغانستان هیچگاه چنین حرفهائی که بوی دوئی و خصومت و خاطر داشت استعمار از آن بمنشام آید، از زبان یک نفر مرد یا زن پنجابی و سندی و گجراتی شنیده نشد و غبار ملالی بر چهره های ما نه نشست. یقین دارم که خداوند هیچگاه اجر نیکو کاران را ضایع نمی کند.

آری! داستان «پشتونستان» و درامه سی ساله آن با آغاز صحنه تراژیدی افغانستان پایان یافت، ولی دیده شود که دست استعمار و گذشت روزگار چه حوادثی را در پی خواهد داشت و صحنه سازان سلطه جو چه نیرنگ هائی در منطقه بازی خواهند کرد.

البته بعضی افراد هنوز هم برآنند که موضع گیری و حمایت دولت افغانستان از قضیه «پشتونستان» یک امر ضروری بود، زیرا خطراتی که از جانب ایران و پاکستان افغانستان را تهدید می کرد، این موضوع مردم را در برابر هر نوع حوادث احتمالی آماده نگه میداشت. برای اینکه چنین اشتباهی از ذهن دوستان ما بدور افتد باید گفت که: این عقیده با واقعیت های زمان و اوضاع منطقه سازگار نیست. بدلیل آنکه ایران و پاکستان هر دو در آن ایام در وضعی قرار داشتند که امکان چنین فکری هم در تصور شان نمی گنجید. مخصوصاً پاکستان که تازه از زیر یوغ استعمار نجات یافته بود، بیش از حد مشکلات و پرابلم های داخلی داشت و پیش از هر کاری نیازمند آن بود تا به آنهمه گرفتاری های درونی جامعه خاتمه بخشد و نظم و امنیت را در کشورش مستقر سازد، و آنقدر ضعف و ناتوانی احساس می کرد که هرگز ضرورت و جرئت تعرض بخاک دیگری را نداشت. مخصوصاً که بوسیله هند همیشه تحت تهدید و فشار قرار داشت و فرصت و امکان برایش میسر نبود تا بفرک افغانستان شود.

بهمین منوال ایران نیز در آن ایام به کشور بیمارگونه ای مانستی که مشکلات و خسارات ناشی از جنگ دوم جهانی پیکرش را تا زانوخم کرده بود و به سختی تلاش میکرد تا نفس های خویش را راست کند و برآن همه ویرانی ها و خرابی ها سرو سامانی بخشد. لذا هیچ اندیشه و انگیزه ای که افغانستان را وادار به ایجاد یک غوغای مصنوعی و برهم زدن اوضاع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی اش کند وجود نداشت. فقط اقدامات بیپایه و نابجائی محسوب می شد که در یک پهلو، خود خواهی ها و عوام فریبی ها قرار داشت، و در پهلوئی دیگرش عفریت استعمار و اجرای برنامه های تخریبی و سلطه جوئی. و به این

ترتیب یکی از موثرترین و مهم‌ترین و اساسی‌ترین عاملی که زمینه‌سازیر شدن روس و نفوذ سیاسی و اقتصادی و نظامی او را در افغانستان فراهم ساخت و منجر به اشغال آن گردید، همین قضیه بی‌محتوای پشتونستان بود که هیچ برهان و منطقی نمیتواند از آن انکار کند و یا آنرا نادیده گیرد.

واقعاً «خدائی خدمتگار» در فرجام خدمت خود را به استعمار انجام داد، امانه «خدای په جهت» بلکه در بدل انداختن افغانستان بکام روس و بدست آوردن پول و افزودن سرمایه های خود، در بانک های سوئیس و لندن و پاکستان و کابل.

قرار یک منبع موثق پشتنی تجارتنی بانک در سال ۱۳۶۴ ش، خان عبدالغفار خان پس از آنکه خلاف تعامل بانک و به اثر فشار نجیب، بجای نه در صد، دوازده در صد مفاد از پول پس انداز خود دریافت کرد، مبلغ ۹۵۰ میلیون افغانی پول خود را به دالر تسعیر کرد و به بانکی که خودش در لندن معرفی نمود، انتقال داد.

این بود فلسفه پشتونستان، و خیانتی که حدود سی سال در حق افغانستان و پشتونهای غیور قبایل و آرمان ایشان بعمل آمد و سرانجام به بدبختی و بربادی کشورما، منتهی گردید.

یازدهم - ضعف جهان در برابر روس

علل دیگری که روس ها توانستند به آسانی و سادگی در افغانستان نفوذ کنند و یکه تاز میدان باشند، بی توجهی و اهمال ممالک ثروت مند اسلامی و کشور های غربی بود، بخصوص ایالات متحده آمریکا بجای آنکه با افغانستان کمک می کرد و مانع ازان می شد که روس هایکه تاز و بی رقیب در کشور ما نفوذ کنند، دست به اقداماتی زد که خود راه را برای روس ها هموار نمود.

بدین معنی که پس از رویکار آمدن پاکستان و بروز کشیدگی ها بین پاکستان و افغانستان، حکومت امریکا روی این برداشت و ارزیابی که ساخت اجتماعی و رکود فکری در افغانستان ممکن تا دوده دیگر قابل اشتعال نباشد و روس ها نخواهند توانست کاری از پیش برند، کشور ما را فراموش کرد و خطراتی را که از نفوذ روسیه متوجه آن بود، نادیده انگاشت و بصورت یک جانبه متوجه پاکستان گردید.

البته پیمان های نظامی و اقتصادی محمد داود خان با روس، پیوند نیم بندی را هم که ایالات متحده و سایر ممالک جهان با افغانستان داشتند، بمرور زمان از هم گسیخت و در روابط ایشان با کشور ما نوعی بی اعتمادی بوجود آمد. روس ها هم هر چند ماه بعد شایعاتی را پخش می کردند و یا به تشبثاتی دست می یازیدند که نگرانی محمد داود خان از پاکستان بیشتر می شد و تمایلاتش بدوستی روس ها افزونتر. در حالی که آن صحنه سازی ها ماهیتاً قابل نگرانی نبود و برای افغانستان کوچکترین تأثیری نداشت. مثلاً در

ماه دسمبر ۱۹۵۳ = ۱۳۳۲ ش، شایعاتی در جراید و روزنامه ها انتشار یافت مبنی بر اینکه حکومت امریکا با پاکستان پیمان نظامی بسته است و متعاقب آن روس ها از پاکستان در زمینه توضیحات خواستند تا موضوع را خیلی مهم و حقیقت جلوه دهند. حالانکه چنین چیزی وجود نداشت و تصورات واهی و کوچکی بود که روس ها میخواستند از آن کوهی درست کنند و محمد داود را به اقدام مشابهی وا دارند.

همچنان در ماه می ۱۹۵۴، اعلان گردید که حکومت امریکا بنا برقرار دادی که با پاکستان بسته است، این کشور را در جهت تربیه افسران نظامی و تهیه سامان آلات حربی مساعدت می کند. این خبرها و نظایر آن بالاخره محمد داود را جنون زده ساخت و به عکس العمل هائی متوسل گردید که همه منفی، همه احساساتی و همه ناعاقبت اندیشانه بود و سرانجام او را بدامن روس ها افگند و مجبور شد قرار دادهائی را با روس ها به بندد و تمام امور نظامی و برنامه های اقتصادی را در اختیار ایشان بگذارد. روس ها نیز که برای تطبیق نخستین مراحل نقشه های استعماری شان در افغانستان فرصت خوبی بدست آورده بودند، می کوشیدند تا آرام آرام گام بردارند و زمینه را برای بهره برداری بیشتر در کشور ما و منطقه مساعد سازند.

چون کار به اینجا رسید پاکستان نیز به پیمان «سنتو» روی آورد که در فبروری ۱۹۵۵ بین عراق و ترکیه منعقد شده بود و بنام پیمان «بغداد» یاد می شد. البته ایران و انگلستان و امریکا بعداً در آن سهم گرفتند و مرکز آن در سال ۱۹۵۹م از بغداد به انقره انتقال یافت و بنام «سازمان مرکزی» مسما گردید.

یکی از نویسندگان متمایل به روس می نویسد که: در آن هنگام بعضی از اعضای دولت افغانستان سعی کردند تا کمک های نظامی مشابهی از امریکا دریافت نمایند، اما ایالات متحده پذیرش این درخواست را مشروط به پیوستن افغانستان در پیمان بغداد وانمود ساخت و در مقابل، حکومت افغانستان از امریکا خواهان تضمین گردید تا در صورت حمله روس کشور ما را یاری دهد. ولی این درخواست رد گردید و غیر عملی تلقی شد (۱).

اما اسناد نشان میدهد که این خبر صحت ندارد، زیرا امریکا در سال ۱۹۵۶م عضویت کمیته اقتصادی این پیمان را پذیرفت و در سال ۱۹۵۷م به کمیته نظامی آن شامل شد و در آن ایام نزدیکی محمد داود با روس ها از آن مرحله گذشته بود که خود و یا همکارانش از امریکا کمک نظامی درخواست می کردند.

در هر صورت هر گاه امریکا و بعضی کشورهای دیگر غربی در جنگهای ویتنام گرفتار نمی شدند و توازن قوا و تعادل سیاسی را در منطقه حفظ می کردند و روس ها را در عرصه

رقابت های اینسوی جهان تنها نمیگذاشتند و باعث نمی شدند تا انگیزه روس گرائی بیشتر گردد ، شاید وضع بگونه دیگر می بود .

کشور های ثروتمند مسلمان نیز درباره افغانستان کم لطفی کردند و در کمال بی دردی به روس ها فرصت دادند تا از بیچارگی ملت افغانستان سوء استفاده کند و بنام کمک های اقتصادی و تخنیکی و مالی و نظامی ، در کانون های فکری و عقیده وی ما سم پاشی نماید و هستی ما را به یغما برد . ایشان ملیاردها دلار را در بانکهای امریکا و سوئیس و لندن به امانت گذاردند ، ولی هیچکدام حاضر نشد که مقداری از آن سرمایه های هنگفت را در افغانستان بکار اندازند و برادران مسلمان خود را از دست درازی بسوی روس بی نیاز سازند .

دوازدهم تبعیض و تعصب

آنچه در نیم قرن اخیر بیش از هر پدیده ای مردم را رنج می داد و به انحراف می کشانید ، برانگیختن روحیه تبعیض و تعصب بود که اغلب توسط دستگاه حاکم بر سر نوشت ملت افغانستان خلق و عملی می شد ، و اثرات آن در تمام شئون سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی عملاً بمشاهده می رسید . اینگونه اعمال و بی عدالتی ها و زور گوئی ها مسلماً خشم و نفرت مردم را بر می انگیخت و بصورت عقده های کشنده ای در مغز و فکر آنان متراکم می گردید ، و ناگزیر بر آن می شدند تا در برابر نجات و رهائی از این بیداد گری ها بهر وسیله ای که ممکن باشد متوسل شوند و از هر تحریک و تلقینی آسیب پذیر گردند . مثلاً وقتی جوانی از هرات یا بدخشان یا تخار یا کوهستان یا بلخ و امثالهم بحیث فردی آگاه و تحصیل کرده بچشم خود می دید که مرد ناشناخته ای با فامیلش از فراسوی مرزها ، بروستای شان انتقال داده می شود و در حالی که صدها خانواده در همان محل از بی زمینی و یا کم زمینی در مضیقه بسر می برند ، او صاحب چندین جریب زمین میگردد و زمین های دیگران را بعنوان پلوان شریک به گروگان می گیرند و بعداً دهقانان رالت و کوب می کنند و خود را حاکم و آقای منطقه میشمارند ، مسلماً احساسات شان جریحه دار می شد و همه آن پدیده ها را زاده نظام شاهی ، سرمایه داری و نژاد سالاری تلقی میکردند و برای مبارزه با چنان وضعی به اضدادش روی می آوردند . چنانچه روی آوردند و فکر می کردند کمونیزم یگانه راه حل این مشکل می باشد و بس .

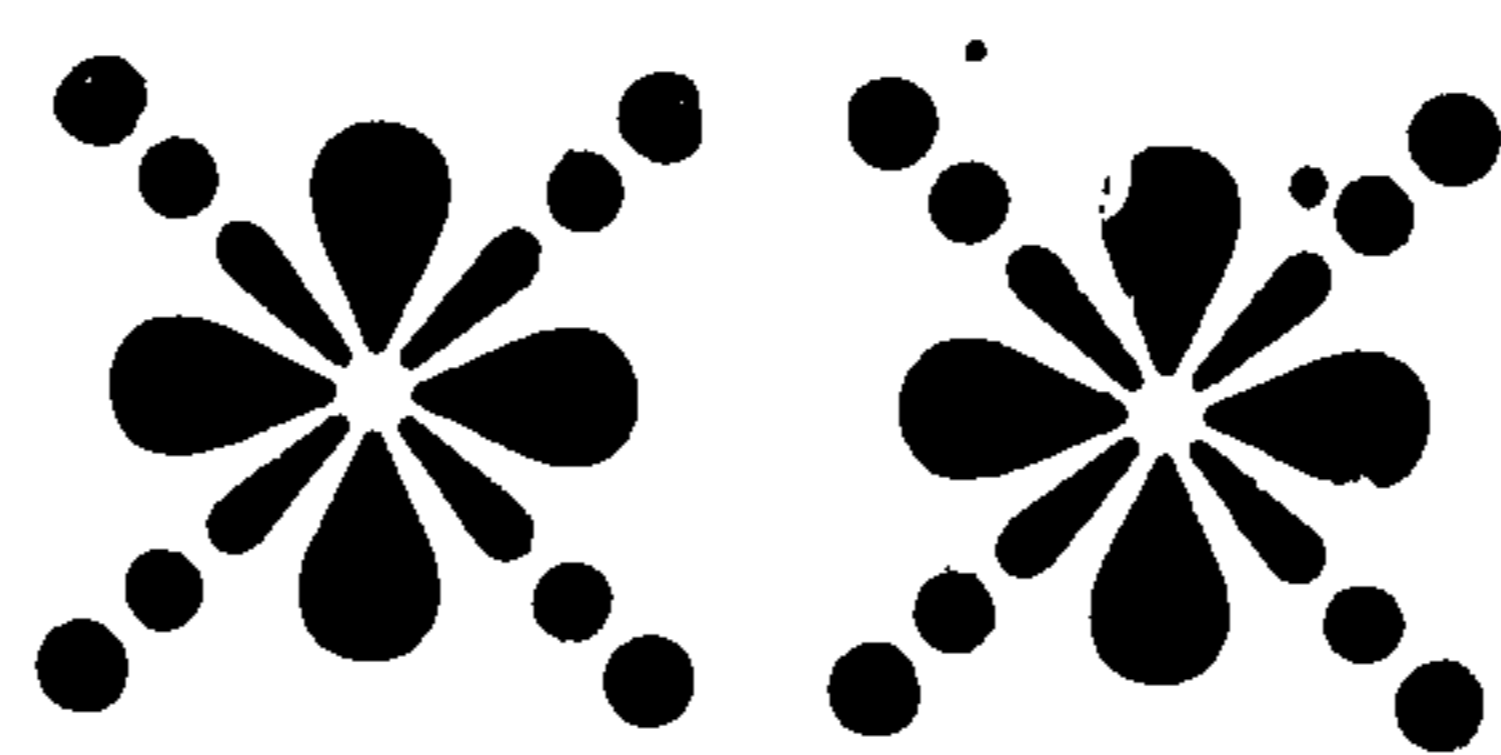
داستان های مظالم محمد گل خان مومند در شمال ، و چگونگی تطبیق پروژه های ناقلین اصلاً باور نکردنی است . می گویند ، اوحتی لوحه سنگ های مزارات و اماکن تاریخی را در بلخ شکست و همه را از بین برد . همسالانش در هرات نیز چنین کردند و سالن «زرنگار» قلعه تاریخی «اختیارالدین» را که از شاهکارهای کم نظیر تاریخ بود ، با «مارش» موزیک

و باجه خانه ، بخاک هموار نمودند تا آثار فرهنگی را از بین برده باشند .
 در ساحهٔ تعلیم و تربیت نیز وضع بدین منوال بود و کارهائی که سردار محمد نعیم خان
 عمداً و بر اساس تعصب و تخریب در قسنت معارف و فرهنگ انجام داد ، دو ثلث مردم
 افغانستان و بخصوص نسل جوان را به عصیان و انحراف واداشت ، و بهر وسیله ای که فکر
 می کردند راه نجات و انتقام جوئی در آن مضمراست ، متوسل می شدند .
 واقعاً اوضاع در بسا از نقاط کشور بگونه ای بود که از لحاظ تعصب و تحمیل زور ،
 با کارنامه های روس ها در قلمرو فرهنگی آسیای میانه شباهت داشت ، و درچنان شرایطی
 چگونه ممکن است که کمونیزم نمونکند و گروههای منحرف بوجود نیاید؟ آیا آن بی عدالتی ها
 که نمونه های کوچکش تذکر رفت ، مردم را بی اعتنا می گذاشت؟ و آیا برداشت کودک
 تخاری و بغلانی و کوهدامنی و هراتی و هزاره جات و غزنه و بلخ وغیره ، از آن بیدادگری
 ها ، جز ستم و تبعیض چه میتوانست باشد؟ و مسوول آنهمه بدبختی ها و این همه مصیبت
 ها کیست؟؟

البته آن همه ظلم و بیداد گری هائی که در بالا بدان اشاره کردیم ، تنها به نقاط یاد شده
 اختصاص نداشت ، بلکه در تمام ولایات افغانستان و در هر جا به کمیت و کیفیت خاصی
 دیده می شد که گفتنی های بی حساب و شواهد بیشماری در زمینه موجود است و بیان آنها
 واقعاً تصویر سیاهی از آن دوره ها در انظار مجسم می کند و احوال درونی جامعه
 افغانستان را بخوبی تمثیل مینماید .

اما در شرایط کنونی و به اقتضای نیازمندی های جهاد و وحدت ملی مردم ما که سخت
 بدان محتاجیم ، از بیان و تفصیل این مبحث ، به اشاره ای که شد اکتفاء می کنیم و آنرا در
 واقع سفید می گذاریم تا سیاهی ایام بسرآید و زمان شرح آن فرارسد .
 آری!

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز
 ورنه در مجلس رندان خبری نیست که نیست



فصل هجدهم

افغانستان بعد از کودتای ۷ ثور ۱۳۵۷ ش

آنطور که بیان داشتیم کودتای کمونستی در افغانستان و یا به عبارت دیگر مداخله مستقیم روس در کشور ما بتاريخ ۹ صبح هفتم ثور ۱۳۵۷ ش آغاز گردید و بتاريخ ۸ ثور قدرت عملاً در دست کمونستان بود . بتاريخ ۱۰ ثور اعضای شورای انقلاب و کابینه رژیم کمونست اعلان شد و در آن نور محمد تره کی بحیث رئیس شورای انقلاب و صدراعظم ، ببرک بحیث معاون رئیس جمهور و حفیظ الله به صفت معاون صدراعظم و وزیر امور خارجه معرفی گردیدند . شورای انقلابی ۳۵ و کابینه ۲۱ نفر عضو داشتند که از جمله پنج نفر در شورای انقلاب و سه نفر در کابینه از افراد نظامی انتخاب شده بودند که اکثریت مناصب را خلقی ها در دست داشتند .

روس ها پس از آن تاریخ مورچه وار بر افغانستان ریختند و مقدرات امور را در دست گرفتند . به استثنای یکی یا دو نفر جنرال سابقه دار که در وظایف خود باقی ماندند ، بقیه جنرالان اردو و افسران عالی رتبه نظامی بسرعت از کار برکنار گردیدند . ادارات ملکی نیز هر روز از وجود کارمندان سابقه و مجرب تخلیه می شد و بجای آنان افراد حزبی تقرر می یافت . همه چیز روبه ویرانی نهاد و طرز نظام معارف و اجتماع به شیوه روسی مبدل گردید و از محمد زائی ها که در کودتا کشته نشده بودند سلب تابعیت شد .

در روز های اول کودتا کمونستان دروازه های ارگ شاهی را بروی مردم باز کردند و چنان نمودند که دیگر برای همیشه مردم میتوانند در خیابان های آن به تفریح و گردش پردازند . مردم ساده لوح کشور ما مخصوصاً آنانی که از ماهیت نظام جدید اطلاعی نداشتند ، جوقه جوقه از ارگ دیدن می کردند و ساعت ها بدر و دیوار نه چندان جالب آن خیره می شدند و فکر میکردند دیگر دروازه های رحمت و زندگی و آزادی بروی شان باز شده است . ولی دیری نگذشت که درب آن برای همیشه بروی مردم بسته شد و حتی اکنون از خیابان های اطرافش نیز هیچ فردی جز افسران و نظامیان روس عبور کرده نمیتواند . همچنان دوسیه های بسا از زندانیان جتائی را در چهار راهی دهمزنگ کابل بالای هم انباشتند و به آن آتش زدند و چنان وانمودند که گوئی دیگر زندان و زندانی ای پس از این وجود نخواهد داشت ، و بساط آن از دفتر سیاسی و اجتماعی افغانستان برچیده خواهد شد .

این عمل در واقع از یکطرف اهانتی بود که کمونستان نو بدولت رسیده بر اجراءات محاکم و احکام شرعی انجام دادند و از همان آغاز تعدادی از وثایق شرعی را طعمه آتش کردند، از سوی دیگر با این حرکت میخواستند یک تعداد مردم و بخصوص گروهی دزدان و رهنان و ارادل و اوباش را بطرفداری خویش جلب نمایند.

هنوز دیری نگذشته بود که سامان ولوازم خانه های افراد مربوط به خانواده سلطنت را به نمایش گذاشتند، و حتی بر خلاف آیین و مروت افغانی از نمایش لباس های مخصوص زنان هم عار نکردند و آن عمل ننگین را نوعی شهادت و مردانگی پنداشتند.

بازارها و خیابان های کابل و مراکز و اطراف ولایات کشور برسم و شیوه کمونستان پر از غوغا و تظاهرات و شعارهای بلند بالای هوا داران پرچم و خلق بود و تا بلوی فریبنده: «کور - کالی - دودی = خانه، لباس، نان» پیشاپیش شعارها حمل می شد و مردم بینوا و فقیر کشور که سالها رنج بی خانگی و غربت و فقر را کشیده بودند، از دیدن و شنیدن چنان شعارهایی نیرو می یافتند و گمان می بردند که در اندک زمانی نیازمندی های شان پایان خواهد یافت.

فرامین الغای سود و سود خواری، تقسیم اراضی، ازدواج و اقدامات دیگری نظیر آن، خوشبایوران روستائی و شهری را فریفته خود ساخت و مخصوصاً اکثریت مردم پریشان و مستمند ما در مدت زمان کوتاهی تحت تأثیر قرار گرفتند، ولی خوشبختانه تنک مایگی و بی دانشی مزدوران روس بسیار زود و سریع نقاب از چهره آنان بر افکند و مردم دریافتند که آنچه تره کی و اطرافیانش میخواهند، حرکت و اقدامی مزورانه و قبای نامیمونی است که بر پیکر ملت افغانستان نازیبا است، و با فرهنگ و ارزش های سنتی و ملی ما منافات دارد. رقص و پایکوبی دختران و پسران در جاده ها و مکاتب و آغاز فعالیت های نشر و اشاعه برنامه های کمونیزم در مطبوعات و معارف و شناخت و تشخیص چهره های کودتا و دست اندر کاران رژیم، نفرت و انزجار مردم را علیه آنان برانگیخت و عکس العمل هائی در گوشه و کنار کشور تبارز نمود.

تره کی و یارانش حسب دستورات کرملن میخواستند تخم تضاد و نفاق را در میان مردم بر افشانند و از طریق گسیختن ریشه های روابط اجتماعی و بهم اندازی افراد و اقوام علیه همدیگر، جامعه را برای بهره برداری آینده خویش آماده سازند و زندگی سنتی و داد و ستد طبیعی و مانوس را در بین روستائیان عوض نمایند. ولی چنانکه گفتیم ماهیت آنان بزودی و خوبی شناخته گردید و کید و افسون شان کارگرنیفتاد.

اما باهمه این ریاکاری ها و تزویر و حقه بازی و تبلیغات، خلاف آنچه رژیم توقع داشت، نتوانست مردم را قانع و راضی کند. لذا دست به کشتن و بستن زدند و چنان بیرحمانه و وحشیانه عمل کردند که تاریخ افغانستان هرگز چنان احوالی را بیاد ندارد. بی

رسمی ها ، نامردی ها ، بی مروتی ها و تاراجگری و چپاول به گونه ای بود که هیچکس و در هیچ احوال احساس مصوونیت نمیکرد . افسر و کارگر و مامور و دوکاندار و حمال و سقاء هیچ یک امان نداشت و بهر که می رسیدند می بستند و می بردند و می کشتند ، چنان پنداشتی که گله گرگان وحشی و آدم خوار از قله های کوهها بزیر آمده اند و میخواهند نسل آدمی را در افغانستان زنده نگذارند .

رعب و ترس در اندک مدتی همه جا را فرا گرفت و کابوس وحشتناک مرگ و نیستی بر هوا و فضای کشور سایه افکند . دژخیان بی خدا همه جا نیزه بر دست و ضبط صوت در زیر بغل جلوه نمائی می کردند و همینکه قد و قامت کسی هم در نگاه شان مطلوب نمی نمود می گرفتندش و به شکنجه گاهش می بردند و می کشتند . عمارت صدارت ، زیر خانه های وزارت دفاع ، وزارت داخله ، وزارت مالیه و چندین خانه و سرای دیگر همه برای شکنجه و نگهداشت زندانیان اختصاص یافته بود و شب ها تا سحر انسان های بیگناه ولی مسلمان و وطن دوست در آنها تعذیب می شدند . انواع شکنجه و وسایلی که از آن در این زمینه استفاده می شد ، چنان زیاد و ننگین و دور از کرامت و شرف انسانی بود که من نمیتوانم از آنها ذکری بمیان آورم .

بهر حال افرادی که توسط رژیم گرفتار می شد ماه ها از سرنوشت او وابستگی بی خبر می ماندند و در این مدت بسا اشخاص در زیر ضربات حیوانی و حین بکار بستن آلات شکنجه جان می سپردند و عده ای که چون روزگار سخت جان بودند ، راهی زندان پلچرخی می شدند . شکنجه معمولاً در حضور افسران روسی و نمایندگان کی . جی . بی صورت می گرفت و شکنجه گران مزدور را رسم بر آن بود که از مدیر عمومی به بالا همه بعد از انجام کارهای ادارات مربوطه ، به زندان ها می رفتند و پس از آنکه با ودکای روسی خود را مست و گرم می کردند ، قصد آزار زندانیان می نمودند و از ضرب و ضربه و فریاد آنان برکیف و نشه خویش می افزودند . پلچرخی یا کشتارگاه انسانهای بیگناه هر شب شاهد جنایات تازه ئی بود و زندانیان بچشم خویش تماشا میکردند که شب ها تعدادی از برادران شان فرا خوانده می شوند ولی هرگز برنمیگردند .

تراکتورها و ماشین های زمین کنی از صبح تا شام در حومه پلچرخی فعالیت می کردند تا برای قربانیان شب آینده ، گودالی حفر و آماده نمایند ، و همینکه سیاهی شب بر چشم رهروان پرده می افکند ، لاری های مملو از زندانیان زنده و مرده و نیمه جان می رسیدند و محموله خویش را در آن گودال ها فرو می افگندند و توسط تراکتورها بر روی ایشان خاک می ریختند !

آری ! کمونستان بجای زرع گندم ، تخم آدم بر زمین میکاشتند و خود را از تهیه (کور

- کالی - دودی) فارغ میکردند و حقا که این مسلک را بهتر از این ارمغانی نیست . اما اینهمه جنایات و آدم کشی و اختناق هرگز نتوانست روح خشمگین و انتقام جوی ملت را مهار کند و آرامش و نرمش را در کشور باز گرداند . هر گوشه و کنار وطن آبستن حوادث بود و آوازشنونت و قیام از چهار طرف بگوش میرسید .

جدال بر سر قدرت

خود خواهی ها و جاه طلبی های افراد پرچم و خلق از همان آغاز محسوس بود و هر یک می کوشید تا کارهای حساس اداری و مقامات مهم و عالی نظامی را به افراد وابسته به حزب خودش ، واسپارد ، هنوز سه ماه نگذشته بود که اقتدار روز افزون تره کی و حفیظ الله و مؤثریت اعضای خلق در کابینه و شورای انقلاب ، ببرک و یارانش را بر آشفت و بر آن شدند تا بجای همکاری برقابت و کسب قدرت برخیزند . این وضع که طبیعتاً در نهاد هر کودتائی نهفته است ، منجر به آن شد تا تره کی روس ها را از عواقب کار بر حذر دارد و ایشان را راضی و متقاعد سازد تا پیشگامان گروه پرچم را از صحنه برون کشند . اینکار عملی شد و در اوایل اسد اعلام گردید که تعدادی از رهبران پرچم بعنوان سفیر بخارج از کشور فرستاده شده اند و به این ترتیب ببرک در پراگ ، برادرش محمود بریالی در پاکستان ، اناهیتا در بلغراد ، نور احمد نور در واشنگتن ، عبدالوکیل در لندن و نجیب در ایران ، بحیث سفرای رژیم تره کی مقرر گردیدند و از کشور خارج شدند . ولی بقیه اعضای حزب پرچم همچنان به فعالیت علیه حزب خلق ادامه دادند ، تا آنکه تره کی در فکر توطئه دیگری شد و خواست همه اعضای پرچم را خلع سلاح کند و از کار بر کنار شان سازد .

طرح مذکور را بسرعت عملی کردند و در میزان همان سال اعلام گردید که عده ای از افراد ضد انقلاب بشمول عبدالقادر وزیر دفاع ، جنرال شاهپور خان احمدزی لوی درستیز (= رئیس عمومی ارکان حرب) ، دکتر میر علی اکبر رئیس بیمارستان جمهوریت ، میخواستند به کمک یک کشور خارجی کودتا کنند ، و این توطئه قبل از عمل خنثی گردید و توطئه گران گرفتار شدند . هدف دولت تره کی از این اعلامیه بخوبی پیدا بود که میخواست بهانه ای درست کند و افراد متعلق به پرچم را تصفیه نماید . و نیز بعضی از افراد دیگر را که با تره کی و کمونیزم مخالف بودند ، بوسیله این توطئه ها از بین بردارند . چنانچه همه کس میدانست که شاهپور خان احمدزی یک افسر غیر کمونست و مسلمان بود و عبدالقادر وزیر دفاع یک کمونست پرچمی و مزدور و این دو وصله ناجور هیچگاه بهم پیوند نمی شدند و باهم جور در نمی آمدند . فقط پای او را بعلتی در این دام بستند که وقتی از معتمدان محمد داود خان بود و در جمله هیئتی قرار داشت که از متهمین آندوره بازرسی می کردند و محمد داود خان را از تحریک و دسایس اطرافیان کمونستش بر حذر

می داشت .
 کمی بعد تر سلطان علی کشتمند و جگرن محمد رفیع دو نفر از اعضای دیگر پرچم نیز به اتهام دست داشتن در این توطئه بازداشت شدند و تصفیه گروه پرچم در دستگاه رهبری جدی تر شد . در ماه اکتوبر (= میزان ۱۳۵۷ش) رادیو کابل اعلام نمود که عبدالقادر به گناه خویش اعتراف کرده است . روزکی بعد روزنامه های رژیم صفحات خویش را به انتشار پرسش ها و پاسخ ها از عبدالقادر و کشتمند اختصاص داده بودند و معلوم می شد که همه ساختگی و جعلی و تحت فشار نوشته شده است .

پس از نشر آنها تمام اعضای پرچم به استثنای بارق شفیع و سلیمان لایق ، از کار بر کنار شدند و تره کی از همه افراد پرچم که سفیر شده بودند خواست تا وظایف شان را ترک گفته و بوطن باز گردند . اما ایشان که می دانستند چه بلائی بر سر شان می آید ، از بازگشت به افغانستان خود داری کردند .

ببرک پس از آن ماجرا وارد مسکوشد و چون سیه مار زخم خورده ای ب فکر انتقام جوئی افتاد . او با نیرنگ و مهارتی که در اغواء گری داشت کوشید تا همه بی امنیتی ها و قیام مردم افغانستان را علیه رژیم کمونستی در افغانستان ناشی از بی کفایتی و عدم اهلیت و استعداد تره کی و حفیظ الله وانمود سازد و زمینه برکناری ایشان و بقدرت رسیدن خود را فراهم نماید . ببرک و هوادارانش پیوسته تره کی را به نژاد پرستی و حفیظ الله را به نوکری (سی . آی . ای) متهم می کردند و این حربه ای بود که می توانست نظر اربابان خود را مخصوصاً درباره حفیظ الله امین تغییر دهد و چنان شد .

معاهده نوکر و بادار

روس ها که از آغاز مراقب اوضاع بودند و پی آمدهای بعدی کودتا را بدقت دنبال می کردند ، در فکر آن شدند تا خود را برای آینده ای که پیش بین آن بودند ، عیار سازند و مقدمات کار مداخله مستقیم و نظامی شان را فراهم نمایند . زیرا اوضاع بخوبی نشان میداد که تره کی و حفیظ الله از عهده وظیفه ای که به ایشان سپرده شده بود ناتوان اند و ملت افغانستان را نمیتوانند وادار به اطاعت و پذیرش کمونیزم نمایند .

به اساس این ارزیابی و اندیشه ، روس ها تره کی و حفیظ الله و سایر افراد و مقامات عالی حزب را بمسکو فراخواندند و مذاکرات دلخواهی با ایشان انجام دادند . در دیدار و ملاقات روس ها با گماشته های شان ، که از ۴ تا ۶ دسمبر ۱۹۷۸ (= قوس ۱۳۵۷ش) ادامه یافت ، دو طرف معاهده ای را امضاء کردند که در ماده (۴) آن چنین تذکره بوده: «مقامات عالی طرف قرارداد در رابطه با سابقه و روحیه دوستی و همجواری و طبق موازین اساس نامه ملل متحد همبستگی خود را اعلام کرده و در صورت لزوم از نظریات

همدگر استفاده می کنند . همچنین طبق قرارداد ، در رابطه با حاکمیت و تمامیت ارضی و استقلال طرفین تدابیر مقتضی اتخاذ می گردد . در رابطه و علاقه طرفین به گسترش زمینه ها و گنجایش دفاعی ، مقامات عالی طرف قرارداد بدینوسیله همکاری های نظامی خود را تا آنجا که قرارداد اجازه دهد توسعه خواهند داد .» (۱)

ماده مذکور گرچه مانند سایر پیمان ها و قرارداد های روس ها گنگ و مبهم به نظر میرسد ، لیکن با توجه به عباراتی چون: «گسترش زمینه های دفاعی» و «همکاری نظامی» که در این بند از معاهده مذکور بکار رفته است ، پیش بینی ها و نقشه های شیطانی روس کاملاً محسوس می باشد و در اراده مسکو جهت لشکر کشی به افغانستان تردیدی باقی نمی ماند . زیرا اگر چنین قصدی در میان نمی بود ، روس ها پیش از آن هم قرار دادهائی با افغانستان داشتند که به اساس آن میتوانستند به معاملات خود ادامه دهند .

قتل سفیر امریکا

یا

تراژیدی ننگین و بی سابقه

روس ها از همان آغاز سعی می کردند تا نفرت مردم را در برابر رژیم دست نشانده شان در کابل ناشی از مداخلات و تحریکات خارجی و مخصوصاً امریکا و چین و مصر و پاکستان و انمود سازند . بنابر این طرح یک تراژیدی ننگین و یا جنایتی را که تا آنوقت در تاریخ دیپلماسی افغانستان بی سابقه بود ، رویدست گرفتند و بران شدند تا «آدولف دابز» سفیر امریکا را که یکی از شخصیت های برجسته امریکا و متخصص امور منطقه و افغانستان بود ، از بین ببرند . زیرا تاجائی که شنیده می شد سفیر مذکور احتمال مداخله نظامی روس را در افغانستان پیش بینی می کرد و از کشورش تقاضا داشت تا در اینباره جدی عمل کند .

تقریباً یکماه بعد از سفر تیره کی به مسکو ، چهار نفر عضو کی . جی . بی که برای انجام چنین ماموریتی تربیت شده بودند ، وارد کابل شدند و بتاريخ ۱۴ فبروری ۱۹۷۹ = دلو ۱۳۵۷ ش ، موتر سفیر امریکا را در حصه چهار راهی صدارت امر توقف دادند و بلا درنگ دروازه آنرا باز کرده خود را بداخل آن جازدند . افراد مذکور در حالی که لباس ترافیک کابل را بتن داشتند ، به دریور «موتر» سفیر دستور دادند تا راه قصر ریاست جمهوری را در پیش گیرد .

موتر در حالی که توسط «جیپ» پولیس مخفی دنبال می شد، در جلو درب ورودی هتل کابل متوقف گردید و پولیسانی که در آن سوار بودند، دست و بازوی سفیر امریکا را گرفته و اورابه سرعت و شدت داخل سالون هتل کردند. همه کارها قبلاً آماده شده بود و در آنجا جز پولیسان مخفی و موظف کسی وجود نداشت: نیم ساعت بعد سرکهای اطراف هتل مسدود گردید و در شهر ندا در دادند که سفیر امریکا توسط افراد ضد انقلاب ربوده شده است. متعاقب آن تپش ها و تلاش هائی جهت نجات وی آغاز گردید که همه آن نمایشی، مصنوعی و ساختگی بود و هر رهگذری هم میدانست که جریان از چه قرار است.

چهار نفر اعضای کی. جی. بی و محمد داود «ترون» قوماندان امنیه رژیم دست نشانده تره کی، گردانندگان اصلی این درامه بودند و به کارمند سفارت امریکا اجازه ندادند تا جریان را از نزدیک مشاهده کرده با سفیر امریکا و یا بقول تره کی ربایندگان آن تماس برقرار نمایند.

خلاصه آنکه یکی دو ساعت این تراژیدی ادامه داشت و «ترون» قوماندان ژاندارم و پولیس و اربابان روسی اش گهی از درب ورودی و زمانی هم توسط پلکان آهنی از پنجره های هتل بالا و پائین می رفتند و فرصت را مساعد می کردند تا افراد موظف روسی از وی معلومات و اطلاعاتی بدست آرند. اینکه موفق به اینکار شدند یا خیر خدا می داند، ولی در حوالی ساعت یک بعد از ظهر به یکی از اطاق های هتل فیرهای متعددی صورت گرفت و سپس جسد سفیر امریکا و سه نفر مرده ای را که قبلاً از شکنجه گاهها به هتل انتقال داده بودند از هتل خارج نمودند. سپس داستان را بگونه دیگر آراستند و از طریق رادیو و جراید چنان وانمودند که ربایندگان جزء گروه چریکی «مائوئست» ها بودند و مطالبه داشتند که در مقابل آزادی سفیر امریکا تعدادی از رفقای زندانی شان آزاد گردد، ولی چنین افرادی در نزد مقامات زندان وجود نداشته است. چه دلاور است دزدی که بکف چراغ دارد!

اما مردم افغانستان و ملت و حکومت امریکا و جهان بخوبی میدانستند که چه دستی او را کشت و از کجا دستور یافت؟؟ و این دزدان آدم کش و جانی چه کسانی بودند!

آغاز قیام عمومی در مراکز شهرها

روزهای سیاه و خونین یکی بعد دیگر سپری می شد و خشم و نفرت مردم در برابر کمونستان فزونی می یافت. افسران مسلمان در قرار گاهای عسکری و روستائیان و شهریان در دهات و خیابان ها به عکس العمل های علنی دست یازیدند که در بسا موارد، به درگیری های مسلحانه می انجامید و کمونستان آدم کش بر روی هموطنان خویش بیرحمانه آتش می گشودند و با تمام قدرت و امکانات می کوشیدند هر حرکتی را در نطفه خاموش سازند.

اولین بار پس از کودتای هفتم ثور مردم باشهامت و بهادر و مسلمان خدراں علیه تره کی رایت جهاد برافراشتند و با وسایل حدود و دست داشته خود وارد معرکه کارزار شدند که تره کی و بادارانش را سخت تکان داد . بدنپال آن بتاریخ اول جوزای ۱۳۵۷ ش مردمان خدا پرست و با ایمان دره ویگل و کنرها قیام کردند و سپس سر تا سر دره نورستان بحرکت درآمد و مبارزه علیه ملحدان آغاز گردید .

بتاریخ ۶ حوت ۱۳۵۷ فریاد الله اکبر و شیپور انقلاب و انتقام سر تا سر دره صوف را فراگرفت و مردمان شجاع و با ایمان آن علیه سالاری بی خدایان بپا خواستند و پیکار خونینی بین ایشان و قوای اعزامی تره کی در گرفت که تا آن تاریخ سابقه نداشت . اما دشمن با تمام امکانات هوائی و زمینی وارد کارزار شد و جنبش قهرمانانه مردان و زنان شیر صولت و تهی دست دره صوف را درهم شکست . بی رسمی ها و جنایاتی که اجیران روس در دره مذکور انجام دادند ، از جمله کارهای ننگینی است که شرح آن نگفته به .

آوازه این قیام ها و مردانگی ها به سرعت در گوشه و کنار وطن طنین افکند و مردم یکی بعد دیگر برای بلند کردن درفش جهاد آماده می شدند . چنانچه هنوز فریاد جهاد ، در دره صوف کاملاً خاموش نشده بود که بتاریخ ۲۱ حوت ۱۳۵۷ مردمان غیور و دلیر فراه و ارزگان کمر جهاد بر بستند و الله اکبر گویان بر بی دینان مزدور حمله کردند و قربانی ها دادند .

قیام قهرمانانه مردم هرات

۳ روز بعد از واقعه دره صوف یعنی بتاریخ ۲۴ حوت ۱۹۵۷ ، مردم خدا پرست و آزاد و با ایمان هرات ، قهرمانانه قیام کردند و در حالی که اکثر افسران و افراد قشله عسکری هرات با ایشان همراه و همنا بودند ، عده زیادی از روس ها و کمونستان اجیر را کشتند و هرات را کاملاً در تصرف خود در آوردند . دلیر مردان و شیر زنان هرات با شیر بچه های آن سر زمین ، با چوب و کلوخ به جنگ تانک و توپ و ماشیندار رفتند و بار دیگر تاریخ کشور را با خون خویش رنگین کردند . دو روز بعد در حالی که مردم سرشار از باده پیروزی و غافل از دشمن مکار و نامرد ، در خیابان ها و پارک ها اجتماع کرده بودند ، طیارات جت روسی که از تاشکند پرواز می کردند ، صدها تن بم را بر فراز قشله عسکری و بازارها و خیابان های شهر بر انبوه مردم ریختند و با این عمل وحشیانه و ضد انسانی تقریباً ۲۵ هزار مرد و زن و کودک را به شهادت رسانیدند .

قیام و قربانی هرات با همه تلخی هایش الهام بخش شهرهای دیگر افغانستان بود که یکی بعد دیگر رزمیدند و حماسه آفریدند . چنانچه با فرارسیدن سال ۱۳۵۸ ش ، دو مین سال حکومت دست نشانده روس در کابل ، ساحه رستاخیز عمومی و جهت گیری مردم در برابر

کمونستان گسترش یافت و تظاهرات ضد روسی و ضد رژیم روس در همه جا، بخصوص در مکاتب و پوهنتون براه افتاد. در برج حمل این سال مردمان بادغیس و جوزجان و سمنگان، در ۵ اثور ۱۳۵۸ مردم غور، و در ۱۹ ثور ولایت لوگر، یکی بعد دیگر قیام کردند و با نیروی ایمان و خدا پرستی و سلحشوری، نفرت خود را در برابر کمونستان عملاً نشان دادند و قربانی ها و خسارات زیادی را متحمل شدند.

تره کی و رفقای او در حالی که از دیدن و شنیدن قیام های پی در پی مردم به لرزه درآمده بودند، بلا درنگ و بعنوان انتقام گیری و ابراز عکس العمل در برابر مسلمانان، شب ۸ جوزای ۱۳۵۸، استاد غلام محمد نیازی را با ۱۸۰ تن از جوانان مبارز و مومن در زندان پلچرخ به شهادت رسانیدند و صفحه دیگری بر جنایات وسیه کاری های خود افزودند. شهادت این برادران حق پرست و وطن دوست، ملت افغانستان را بیشتر تکان داد، و مخصوصاً همسنگران شان در پی آن شدند تا هرچه زودتر، دست به اقدامات مسلحانه زنند و انتقام جوانان مسلمان را از مزدوران روس باز ستانند.

قیام چنداول ۳ سرطان ۱۳۵۸ هـ ش

محمد عمر جوان سروقده و خوش سیمائی که از جبین پاک و نورانی اش فروغ ایمان و شهادت ساطع می شد، مردانه و مطمئن تلاش میکرد تا پیام آماده باش و تاریخ حرکت و آغاز انقلاب را به برادران مسلمان و همزمش در گوشه و کنار کابل برساند. او بدستور برادر مبارز و رهبرش، استاد ربانی و سایر همسنگران مومنش ماموریت داشت تا شبکه های ارتباطی جوانان مسلمان را باهم پیوند دهد و با افسران خدا پرست و ماموران و محصلان ارتباط برقرار نماید.

او که در آن ایام بیستمین بهار عمرش را در زادگاهش گذارنیده بود و با سختی ها و صخره ها آشنائی داشت، بعد از هجرت به پاکستان، جهت انجام وظیفه و رسالتش، پیوسته بکابل درآمد و شد بود و از هیچ نوع گرفتاری و خطر نمی اندیشید. حتی بداخل ارگ و قطعات عسکری می رفت و با افرادی که میخواست دید و باز دید می نمود.

او، شب سوم سرطان ۱۳۵۸ هـ ش بیش از هر وقت دیگری آرام ولی جدی به نظر میرسید. از صبح روز پیش تا ساعتی که قیود شبگردی در شهر نافذ می شد، کابل و حومه اش را سیر کرد و با افرادی که میخواست در جریان انقلاب قرار گیرند، تماس برقرار نمود. آنانکه از این راز آگاهی داشتند، شب نا آرام و درازی را به روز آوردند، شبی که فردایش آستن حوادث خونین بود و انجام کار ناپیدا. پیکار جوانان مسلمان آماده می گرفتند تا در لحظه موعود وارد صحنه نبرد شوند و رفقای شان را یاری دهند.

ساعت ده روز فردا (سوم سرطان) شلیک گلوله ها و فریاد الله اکبر کابل را به لرزه در

آورد . ماموریت پولیس باغ علیمردان و ماموریت پولیس چنداول با یک حمله برق آسادر اختیار مجاهدین قرار گرفت ، مردم و اهل بازار که از مدت ها در انتظار چنین روزی بودند ، در صفوف قیام کنندگان قرار گرفتند و چنداول و باغ عمومی و جاده میوند صحنه های خونین نبرد و پیکار گردید . جنگ ساعت ها ادامه یافت و تعدادی از مجاهدین و افراد عادی به شهادت رسیدند . اما فرجام کار از آن کمونستان بود .

چرا حمله به ناکامی انجامید

برنامه انقلاب به نحوی ترتیب شده بود که در یکروز و یکساعت معین بایستی شبکه های جهاد اعم از نظامی و ملکی در سرتا سر افغانستان قیام کنند و با همکاری و همراهی مردم ، تره کی و رفقایش را از اریکه قدرت براندازند . اما یکی از همراهان نامرد که در جریان کار قرار داشت ، به خصلت نامردمی خویش ، دشمن را از نقشه آگاه کرد و آنهمه آمادگی و ترتیبات بهم خورد .

مرکز فرماندهی انقلاب با کسب اطلاع از چنان خیانتی ، فوراً دستور حمله را به تعویق انداخت و به تمام مراکز ارتباطی هدایت داده شد تا در تاریخ موعود اقدامی نکنند . اندر این میان شخصی که وظیفه داشت جریان به تعویق افتادن حمله را به هسته ارتباطی چنداول گزارش دهد ، مأسفانه اهمال می کند و ماموریتش را بوقت لازم انجام نمیدهد .

کمونستان که قبلاً از نقشه حمله و چگونگی آن اطلاع داشتند ، شب هنگام تعدادی از عساکر و اعضای حزب را در پشت بام های آپارتمان های جاده میوند ، جابجا کرده بودند و ماشیندارهای ثقیل و سبک برفراز عمارات و تانکها جلب توجه میکرد . هنگامی که مسوولین حرکت در حوزه چنداول شروع به حمله نمودند ، تانکها و ماشیندارهای مذکور به غرش در آمد و از زمین و هوا مردم را زیر آتش گرفتند ، هیچ کس در آن لحظات نمی دانست که گلوله مرگ از کجا می آید ، در هر دقیقه انسان بیگناهی کشته می شد و انسانی زخم بر می داشت . آنان که توانستند از معرکه فرار کنند جان به سلامت بردند و بقیه همه نقش زمین گردید ، آنروز و روزهای دیگر آن ، خانه های چنداول تاراج گردید و هزاران مردوزن چنداولی را به کشتارگاه ها بردند ، و چنانکه بعداً شایع گردید بیش از بیست هزار برادر و خواهر چند اولی ما به اتهام دست داشتن در این حادثه بدست جلادان کمونست و بی خدایان وطن فروش به شهادت رسیدند .

در بدخشان و سایر نقاطی که از معطل شدن برنامه قیام آگاهی نیافته بودند ، حرکت های مشابهی صورت گرفت ، ولی بعلت نبودن وسایل لازم ، کار موثری انجام نیافت .

در هر حال قیام شجاعانه چنداول با همه ناکامی ها و تلفاتش ، سر آغاز یک حرکت دیگر بود و منجر به آن شد تا بتاريخ ۱۷ سرطان ۱۳۵۸ ش یعنی درست پانزده روز بعد ، مردم

پنجشیر علم جهاد بر افرازند • در واقع جنگ و جهاد پنجشیر علیه رژیم کمونست بصورت پی در پی از همین تاریخ آغاز گردید که تا امروز ادامه دارد و مردم دلیر و حق پرست و ازاد منش این دره کوچک و زیبا، تحت فرماندهی انجنیر مسعود، جوان مسلمان و با استعداد و با ایمان و با تقوی و کار آگاه، با تحمل انواع خسارات و تلفات، چون سدی پولادین و استوار، دشمن را بزانو در آورده اند و صدای جهاد بر حق ما را به کرانه های دور رسانیده اند • خداوند به همه مردم ما در راه پاسداری میهن و اسلام توفیق عنایت فرماید •

این جهش و حرکت مسلمانان در گوشه و کنار وطن، تنها در میان اهل کسبه و روستائیان محدود نماند، بلکه بسرعت در صف افسران اردو نیز راه یافت و بتاريخ ۱۷ اسد همان سال، صاحب منصبان و عساکر مسلمان بالا حصار کابل دست به شورش زدند و تعدادی از خلقی ها و پرچمی هارا در دم کشتند و تانک های شان بسوی شهر در حرکت افتاد • اما روس ها که مراقب اوضاع بودند فوراً وارد عمل شدند و با بمباری بر تانکهای افسران مسلمان و محاصره بالا حصار، از سقوط تره کی جلوگیری کردند • گرچه قیام بالا حصار به ناکامی انجامید، لیکن اثرات قابل ملاحظه ای بر قطعات دیگر اردو نیز وارد نمود • بارزترین نمونه اش پیوستن غندکوهی اسهار با مجاهدین و مردم بود که در اوایل میزان ۱۳۵۸ش صورت گرفت و یکی از شریف ترین و بارزترین قوماندانان آن، جناب دگروال عبدالروف خان نجرابی تمام وسائل و تجهیزات غند را که از لحاظ کمی و کیفی در درجه اول اهمیت قرار داشت، به اختیار مجاهدین گذاشت • ولی عدم تجربه و شناخت کافی در زمینه، باعث شد تا مهیات مذکور بصورت درست و مطمئن توزیع نشود • (۱)

بهمین ترتیب در اواسط سنبله همان سال مردم با ایمان غزنه رایت جهاد افراشتند و عملیات مسلحانه را علیه نوکران روسی انجام دادند • بدنبال آن در برج عقرب مسلمانان تره خیل با شجاعتی کم نظیر بر میدان هوایی کابل حمله نمودند و تلفات و خسارات زیادی را متحمل شدند • قندز و بغلان نیز در همین ماه شاهد صحنه های خونین بود و سفاکان کمونست از استعمال هیچ نوع سلاح و شکنجه در برابر مردم خود داری نمیکردند • این جریانات هر قدر وسعت می یافت بر اضطراب و نگرانی دست نشاندهگان روس در کابل می افزود و شدت خشونت و کشتار دو بالا می شد • عبدالله امین برادر حفیظ الله والی خود کامه سمت شمال بازور سر نیزه و تانک مردم را برلاری ها سوار می کرد و غرض جنگ با برادران مسلمان شان به منطقه دیگر میفرستاد، و بدین ترتیب هزاران نفر را به قتل رسانید • ولی دیری نگذشت که خداوند بفریاد مظلومان ترحم کرد و آن تصویرهای جنایت و آدم کشی سرنگون گردیدند •

۱ - پیوستن قوماندان خدا پرست غند اسهار در صف مجاهدین و جریان بعدی آن داستان دراز و جالبی دارد که شاید خود قوماندان موصوف روزی شرح آنرا خود برای مردم کشور باز گوید •

قتل تره کی

کشتار و بیرحمی و جنایت بحدی رسید که آه مظلومان و فریاد یتیمان کارگر افتاد و زمینه مرگ و نابودی تره کی و حفیظ الله، دو خونخوار ظالم و بی خدا بدست خود شان فراهم گردید.

آری! آشوب و قیام های پی در پی علیه حکومت روسی در کابل و اختلافات روز افزون و ذات البینی باندهای خلق و پرچم، اربابان کرملن را به این اندیشه واداشت تا در مهره های خود تجدید نظر کنند و حفیظ الله امین را قربانی قدرت یابی ببرک نمایند. زیرا او پس از آنکه از سفارت بر کنارشد در مسکوبسر می برد و با شناخت و سابقه اش در کی. جی. بی (۱) در تحریک بریژنیف علیه امین نقش اغواگرانه ئی داشت.

در جریان این بندوبست ها تره کی به هاوانارفت و پس از اشتراک در کنفرانس سران کشور های غیر منسلک، بتاريخ دهم سپتامبر ۱۹۷۹ مطابق سنبله ۱۳۵۸ش وارد مسکو شد. بریژنیف در میدان هوایی مسکو از تره کی استقبال کرد و بوی دستور داد تا در نخستین روز عزیمتش بکابل کار حفیظ الله را یکسره کند.

حفیظ الله امین که از موجودیت ببرک در مسکو نگران بود و به روس هاهم چندان اطمینانی نداشت، یکی از دوستان قدیم و نزدیک خود (محمد داود ترون) باور تره کی را باوی همراه فرستاده بود تا مراقب اوضاع باشد و جریانات را بوی اطلاع دهد.

توطئه قتل امین طوری تنظیم گردیده بود تا در جریان مراسم پذیرائی تره کی در میدان هوایی کابل بوسیله افرادی که لباس نظامیان گارد رابتن داشته باشند بقتل رسد. ولی این قصد و نیت توسط شفر مخصوصی که بین «ترون» و حفیظ الله بود، بوی اطلاع داده شد، و او در آخرین لحظات تمام گارد تشریفاتی تره کی را که در میدان هوایی آمده بودند، عوض کرد و توطئه آنروز خنثی شد. بر خورد سرد تره کی با حفیظ الله در میدان هوایی کابل گویای رازی بود که بزودی افشاء شد. یکروز بعد حفیظ الله بدیدن تره کی در اطاق کارش رفت و در اثنائی که هر دو گرم صحبت بودند، پازانوف سفیر روس توسط تیلیفون به تره کی اطلاع داد که بدیدنش می آید. تره کی حفیظ الله امین را رخصت کرد و خلاف روزهای دیگر او را نگذاشت که در جریان ملاقات بین او و سفیر روس حاضر باشد. این پیش آمد حفیظ الله را شدیداً بر آشفت و کاملاً مطمئن گردید که توطئه ای علیه او در جریان است. او علاوه بر عکس العمل تره کی، از تمام جریانات توسط معاون سازمان جاسوسی

۱- یکی از افسران روسی و عضو کی. جی. بی (کرولا دیمیر کوزیچ کین) که در ایران ماموریت داشت و در اکتوبر سال ۱۹۸۲م به لندن پناهنده شد در مصاحبه خود با بی بی سی و رادیو صدای امریکا که در شب های ۲۵ و ۲۶ عقرب ۱۳۶۱ = ۱۶، ۱۷ نوامبر ۱۹۸۲، از آن دستگاہا پخش شد، روی بسیار مسایل روشنی افکند و ببرک را یکی از عمال کی. جی. بی خواند.

شان (اکسا) آگاهی داشت و اوضاع را بدقت مراقبت می کرد .
 سفیر روس وظیفه داشت تا جریان عملیات کشتن امین را خود تحت نظارت داشته باشد ، بنابراین فردای آنروز بار دیگر به دیدن تره کی رفت و به او دستور داد تا نقشه را عملی کند .

تره کی مجدداً دست بکار شد و افرادی را موظف ساخت که بمجرد ورود حفیظ الله امین ، او را به ضرب گلوله از پادر آورند . سپس بوی تیلفون کرد و تقاضا نمود تا هرچه زودتر بخانه «خلق» حاضر شود .

حفیظ الله امین که می دانست بلائی بر سرش می آورند ، از رفتن نزد تره کی خود داری کرد ، و به تیلفون سفیر روس نیز در این زمینه پاسخ منفی داد .
 چون مدعای شان از طریق تیلفون بر آورده نشد ، محمد داود ترون دوست حفیظ الله امین و یاور تره کی را نزد او فرستادند تا وی را راضی سازد و به اطاق تره کی بیاورد .
 ترون ، همه جریان را به حفیظ الله باز گفت و او را به خویشتن داری و رفتن نزد تره کی فراخواند و اطمینانش داد که از وی حفاظت خواهد کرد . بمجردی که حفیظ الله پا به درب ورودی سالون دفتر تره کی نهاد ، با فیرهای مسلسل گلوله مواجه شد و یک مرمی به شانه راست او اصابت نمود . اما او خود را با مهارت و سرعتی عجیب از پله های قصر غلطان غلطان بزیرکشید . محمد داود ترون ، «نواب» معاون «اکسا» و خیر محمد یاور امین ، بطرفداری او با افراد تره کی بمقابله پرداختند و همه کشته شدند . ولی خود باشتاب و عجله در جریان آن زد و خوردها از صحنه خارج شد و توسط موترش بقصر صدارت بازگشت و دستور داد تا قصر ریاست جمهوری «خانه خلق» را محاصره کنند و شهر کابل را تحت مراقبت جدی قرار دهند . تانک ها و طیارات بحرکت درآمدند ، ولی جز کسانی که صدای فیرهای گلوله را در درون خانه خلق شنیده بودند ، دیگر کسی نمیدانست چه اتفاقی افتاده است . شام آنروز تره کی توسط افسران طرفدار حفیظ الله گرفتار و زندانی گردید ، و افراد خانواده او را نیز تحت نظارت قرار دادند . اما درباره رویداد های آنروز اعلامیه ای پخش نشد .

روز دیگر ساعت ۸ صبح (۲۶ سنبله ۱۳۵۸ش) حفیظ الله بیروی سیاسی و کمیته مرکزی را به خانه خلق فراخواند و جریان را گزارش داد و در ضمن گفت که تره کی بعلت کسالت مزاج و خرابی صحت استعفاء کرده و آنرا به حزب خلق و شورای انقلاب تقدیم داشته است . ساعت هشت و نیم شام همان روز چنین خبری از رادیو نیز انتشار یافت و گفته شد که شورای انقلاب و کمیته مرکزی استعفای تره کی را پذیرفت و حفیظ الله امین را بحیث منشی عمومی کمیته مرکزی و رئیس شورای انقلابی و رئیس جمهور دیموکراتیک

خلق افغانستان به اکثریت آراء انتخاب نمود (۱)۰

شب دوم گماشته های حفیظ الله امین، تره کی را توسط «متکا» بشکل بسیار فجیعی خفه کردند، ولی تا ماه میزان مرگ او را پنهان داشتند و سپس اعلام نمودند که در اثر «بیماری» در گذشت. جسد تره کی را کسی ندید و تنها قبری را در «قول آبچکان» به او منسوب نمودند که آنهم از طرف مردم به آتش کشیده شد.

سروری رئیس سازمان جاسوسی و آدم کشی «اکسا»، اسلم وطن جار، گلاب زوی و شیرجان مزدور یار، که از طرفداران خاص تره کی بودند، در همان لحظات اول واقعه و ناکامی توطئه قتل حفیظ الله، به سفارت روسیه پناه بردند و در آنجا پنهان شدند. امین هر چند کوشید تا آنان را بدست آرد و انتقام گیرد، توفیق نیافت و روس ها از موجودیت ایشان در سفارت خانه این کشور انکار ورزیدند.

حفیظ الله که در برابر توطئه روس ها سخت خشمگین و عصبانی بود، درخواست پازانوف سفیر روس را جهت ملاقات باخوه رد کرد و فرمان داد تا «اوبلوف» سکرتر اول سفارت روسیه را که بیش از پانزده سال در افغانستان اقامت داشت، از کابل اخراج کنند، و به تعقیب آن اختیارات و نظارت مشاورین و افسران روسی را از اداره جاسوسی «اکسا» و وزارت دفاع سلب کرد و آنرا بعهده برادرزاده اش «اسد الله امین» گذاشت.

پوزانوف سفیر روس در افغانستان عضو خطرناک سازمان آدم کشی و جاسوسی روس «چکا» بود که در سال ۱۹۱۷ یا ۱۹۱۸ میلادی در روسیه بوجود آمد. و تقریباً سه سال

بحیث سفیر در افغانستان بسر می برد.

او از پیش آمد و رفتارخشن حفیظ الله در برابر خود احساس اهانت و حقارت میکرد و جریان را همه روزه بمسکو گزارش میداد. اربابان کرملن که از کشته شدن تره کی و ناکامی نقشه خویش به شدت خجل و عصبانی بودند، ظاهراً تجاهل آگاهانه کردند و بقدرت رسیدن امین را تبریک گفتند. ولی آتش کین و انتقام جوئی از نهاد شان زبانه می کشید و در پی آن بودند تا تمهید کار را فراهم سازند و او را از قدرت براندازند.

حفیظ الله امین در ماه اول از روس ها خواست تا پوزانوف را تبدیل کنند و روس ها هم که از واژگون شدن نقشه شان در محضر او ناراض بودند، فوراً به تقاضای امین لبیک گفتند و سفیر خود را از افغانستان فرا خواندند و با این کار نرمک نرمک خشم امین را فرونشاندند.

امین در برابر نرمش و کرنش روس ها، خطر را فراموش کرد و بمنظور دلجوئی و استمالت از آنان، روس دوستی را مظهر وطن دوستی نامید و آنرا شعار خود قرار داد.

روس هاز غفلت امین استفاده کردند و آهسته آهسته او را تشویق نمودند تا محل اقامت و دفتر کار خود را از «خانه خلق» به قصر تپه تاج بیگ انتقال دهد. حفیظ الله هم قبول کرد و قصر دارالامان و خانه ها و مزارع اطراف آن را همه از مردم گرفتند و قطعات نظامی روس در آنها جابجا گردید. موصوف فکر می کرد که دیگر در حصار ارتش سرخ و قلعه آهنینی قرار دارد و هیچ نیروئی نخواهد توانست بر حریم اورخنه کند. اما غافل از آن بود که او را در قلعه مرگ به محاصره در آورده اند و کارش را زار می سازند.

او یک سلسله تبلیغات و سیعی را از طریق را دیو و جراید براه انداخت و تمام کشتارها، شکنجه ها و غارتگری هارا در افغانستان به تره کی نسبت داد و برای اینکه حرفهایش را به کرسی نشاند، لست دوازده هزار مقتول را بدیوار های وزارت داخله آویخت و آنرا زاده اعمال او وانمود. در حالی که شمار گشتگان تا آنروز بیش از این بود و امین در تمام آن جنایات شخصاً دست داشت.

همچنان وی سخنانی چون: «قانونیت، مصوونیت و عدالت» را در مطبوعات و شعارهای خود باب ساخت و هیئتی را موظف نمود تا قانون اساسی جدید را تدوین کنند و تکلیف دولت و مردم را مشخص نمایند. اما اینکارها جز عوام فریبی و ریاکاری مفهومی نداشت. زیرا بجز تره کی همه چیز پابرجا بود و آدم کشان کمونست مثل همیشه مال و جان و ناموس مردم را به یغما می بردند، همینکه روس ها عساکر خود را در قصر دارالامان و تپه تاج بیگ و اطراف آن مستقر کردند و حفیظ الله از «خانه خلق» بار و بنه خود را انتقال داد، مهم ترین مرحله کار روس ها پایان یافت و دور تطبیق مرحله بعدی فرارسید.

قتل امین و آمدن ببرک

روس ها در تابستان ۱۳۵۸ ش تصمیم گرفتند تا حفیظ الله را از بین ببرند و بجای آن ببرک را رویکار آرند. اما این مطلب برای شان روشن بود که چنین کاری مشکل را حل نخواهد کرد و مردم آرام نخواهند نشست. لذا طبق برنامه های قبلی و حساب شده از موقع استفاده کردند و طرح اشغال افغانستان را بمرحله اجرا و عمل در آوردند.

در آغاز دسمبر ۱۹۷۹ = قوس، نقل و انتقالات سلاح و مهمات ارتش سرخ شروع گردید و قطعات مختلف عساکر روسی در آنسوی آموتمرکز یافتند. مارشال سوکولوف پیرمرد ۶۸ ساله همراه با فرماندهان لشکر «چهلیم» روس در ترمذ، طرح ها و نقشه های هجوم خود را به افغانستان ارزیابی می کردند و متخصصان و کارشناسان روسی که قبلاً به افغانستان آمده بودند، در حال ترتیبات پذیرائی و فراهم ساختن مقدمات کار دیده می شدند. ایشان تقریباً دو هزار تانک را از قوای ۴ و ۱۵ زرهدار در پلچرخی جمع کردند و بنام اینکه از سرما آسیب نه بینند، همه را از منطقه دور نمودند. اکثر دستگاههای مخابره را

در میدان های هوایی از کار انداختند و بنام ترمیم کاری با خود بردند .
 امریکائی ها که سوقيات عسکری روس را بوسیلهٔ اقمار مصنوعی خویش مشاهده کرده بودند ، یک هفته قبل از هجوم ایشان به افغانستان ، نگرانی شان را نسبت به تجمع روس در مرزهای افغانستان اظهار داشتند ، ولی سفیر روس در امریکا از آن انکار کرد و به امریکائی ها اطمینان داد که هیچگونه قصدی در کار نیست .

یکهفته پیش از قتل امین و هجوم پیاده نظام ارتش سرخ به افغانستان ، بین تاشکند و کابل ، پل هوایی برقرار گردید و طیارات غول پیکر روسی از شب تا سحر افراد و مهمات نظامی را از آنسوی آمو بکابل انتقال می دادند و هیچکس نمیدانست آنچه سوقيات عاجل هوایی و آنهم در شرایط صلح چه مفهومی دارد . عجیب آن بود که در جریان چنین فعالیت هائی ، رادیو کابل از ساکنان شهر تقاضا می کرد تا پرده های پنجره های منازل و اطاق های خود را پائین کشند و به زنگ خطر گوش فرادهند . بعداً معلوم شد که اینکار هم توسط روس ها انجام شده است تا مردم در جریان قرار نگیرند و نشست و پرواز طیارات شان از انظار پوشیده ماند .

پس از اكمال فعالیت ها و برنامه های هوایی ، بتاريخ ۵ جدی ۱۳۵۸ ش = ۲۶ دسمبر ۱۹۷۹ ، قوای زمینی شان با تانک ها و زره پوش ها و مهمات از سمت شمال بطرف پایتخت حرکت کردند و بمجرد وصول بکابل نقاط حساس و مهم ، چون ریشخور ، قرغه ، قوای زره دار پلچرخ ، قصر دارالامان ، تپهٔ تاج بیگ و سایر نقاط سوق الجیشی را در محاصرهٔ خود در آوردند .

حفیظ الله امین در دنیائی از غفلت و بی خبری مشغول تهیهٔ یک فلم سینمائی بود که در آن جریان کودتای ۷ ثور را به نمایش گذارد و خود بحیث هیروی فلم و قهرمان کودتا بروی پرده آید . اوبدان حد غافل و نا آگاه بود که حتی در روز عملی شدن نقشهٔ روس ها «روز مرگش» که بتاريخ یوم پنجشنبه ، ۵ جدی ۱۳۵۸ ش صورت گرفت ، دسته ای از فلم برداران رادیو کابل را در قصر خواسته بود تا در مورد فلم یاد شده با آنان مذاکره کند و به ایشان سفارش نماید که جریان سخن رانی ها و بازدیدهایش را با مردم نیز جزء فلم سازند . اما ساعت ۲ بعد از ظهر همانروز همینکه فلم برداران بار دیگر وارد قصر شدند تا بقیه کارهای خود را انجام دهند ، به ایشان گفته شد که هرچه زودتر قصر را ترک گویند و کالاهای خود را جمع نمایند . عکاسی که خود در آن صحنه حضور داشت به نگارنده گفت : یاور حفیظ الله امین پس از آنکه به ایشان دستور داد از قصر خارج شوند ، خود از حال رفت و بر زمین افتاد و بخوبی معلوم می شد که شدیداً مسموم شده است .

ر ازهائی که بعداً افشاء گردید حاکی ازان بود که روس ها تقریباً یکماه بعد از قتل تره کی ، نقشهٔ نابودی حفیظ الله امین را در کرملن طرح کردند و بدین منظور میکائیل طالب

اوف یکی از ماموران سازمان جاسوسی «اس» را که مامور جمع آوری اطلاعات و جاسوسی در کشورهای بیگانه است بکابل فرستادند .

او که اصلاً آذر بایجانی بود و زبان فارسی را خوب می دانست ، توسط شبکه های کی . جی . بی ، بحیث آشپزکاخ ریاست جمهوری مقرر شد و موظف گردید تا بوسیله «سم» بی بوورنگی که در اختیارش گذاشته بودند ، حفیظ الله را از بین ببرد .

طالب اوف در اثر آخرین هدایتی که به او داده می شود ، ظهر روز پنجشنبه ۵ جدی غذای امین و نزدیکانش را مسموم می کند و تقریباً دو ساعت بعد یاور و نگهبانان امین همه نقش زمین می شوند .

ساعت ۶ بعد از ظهر همان روز هنگامی که خیابان های اطراف دارالامان خلوت شد ، بین طرفداران امین که از جریان اطلاع یافته بودند و افراد روسی زد و خوردی در قصر صورت گرفت که بسیاری از ایشان کشته شدند . و آنگاه «جنرال پاپوتین» که قبلاً به همین منظور وارد کابل شده بود ، بسوی حفیظ الله رفت و او را که در بستر افتاده بود و با چشمان نیمه بازش پیک مرگ را استقبال می کرد ، با ضربات گلوله از پا در آورد .

روایت دیگر که بگمان اغلب ساخته و پرداخته طرفداران حفیظ الله امین می باشد ، حاکی از آن است که جنرال «ویکتوریا پاپوتین» از امین خواست تا از کارکنار گیرد و تقاضا نامه ای را مبنی بر ورود ارتش سرخ به افغانستان امضاء کند . اما او زیر بار نرفت و بنابر این به سفارت شوروی برده شد و ساعت ۴ و ۱۰ دقیقه روز بعد تیرباران گردید .

عصر همان روز (۵ جدی) حسب نقشه های قبلی رادیو کابل نیز محاصره شد و کارکنان آن در اثر اصابت گلوله ای به ساختمان رادیو ، اکثراً در زیر خانه های آن پنهان شده بودند و هیچکس از ماجرا اطلاعی نداشت . ساعت ۷ شام اسلم وطن جار در حالی که لباس افسران روسی بتن داشت و ریش مصنوعی بروی خود کشیده بود ، همراه با یک جنرال کهن سال روسیه که لباس ملکی بتن و کله شنکوفی در دست داشت وارد محوطه رادیو شد و با صدای بلند فریاد کرد که:

رفقای کارگرا! از زیر خانه ها و مخفی گاهها خارج شوید و بسرکار خویش برگردید و منتظر بیانیه رهبر قیام باشید که همه شما آنرا می شناسید . ساعت ۹ شب بوقت کابل (ساعت ۱۱ بوقت تاجکستان) رادیو افغانستان خبری را به نشر سپرد که: «ببرک کارمل معاون اسبق دبیر کل فراکسیون حزب دیموکراتیک خلق به کشور بازگشته است» .

پس از نشر خبر مذکور بلا فاصله پیام ببرک از رادیو پخش شد و اغلب گمان بردند که راستی هم او در کابل است . در حالی که او هنوز در راه بود و پیامش روی نوار پلاستیکی سفید رنگ در تاشکند ثبت شده بود و در اختیار اسلم وطن جار قرار داشت . ببرک در این پیام از نیروهای محدود شوروی نام برد و اظهار داشت که ایشان راجهت همکاری نظامی

به افغانستان دعوت کرده است.

تقریباً ساعت دونیم بامداد بپرک وارد کابل شد و بلافاصله جلسه شورای انقلاب را در تالار عمارت رادیو کابل برگزار نمود که پرچمیان آزاد شده از زندان نیز جزء این مجلس بودند.^۱

ساعت ۷ و ۱۰ دقیقه بامداد پس از ختم اجلاس شبانه شورای انقلاب، اعلامیه ای بدین شرح انتشار یافت که:

«در جلسه شورای انقلاب، امین بمرگ محکوم شد و حکم اعدام درباره وی به اجرا درآمد و رژیم جدید پیرو مناسبات دوستانه بین افغانستان و شوروی، اعلام میدارد که کمک های سیاسی و نظامی کشور دوست شوروی پیرو تقاضای عاجلانه ما بوده است.»

به این ترتیب درامه شاگرد «وفادار» و استاد «بیوفا» پایان یافت و بپرک در پاداش سی سال جاسوسی و خدمتگزاری، بر نعره هر دو پا گذاشت و روی مسند قدرت تکیه زد.
قدرتی که به بهای وطن فروشی کسب کرد و به افتضاح و رسوائی از دستش رفت.



۱ - حقایق مذکور از گفتار افراد مورد اطمینانی نقل شده است که خود از کارمندان رادیو بودند و در جریان قضیه قرار داشتند.
• اما نظر بملاحظات امنیتی و سیاسی از ذکر نام ایشان خود داری می شود.

ششم جدی ۱۳۵۸ ش

یا

روز سیاه و ننگین در تاریخ افغانستان

بسیاری از شهریان کابل از آنچه روز پنجشنبه در قصر تاج بیگ اتفاق افتاده بود ، بخوبی آگاهی نداشتند و اما فضای نا آرام کابل و گشت و گذار غیر عادی تانک ها و چهره های عبوس و کلفت اندود خلقی ها ، سوال هائی را در ذهن مردم بر می انگیخت و حس کنجکاوی آنان را تحریک می نمود . ترس و تشویش از قیودات شبگردی و شب زنده داران کمونست که با ماشیندارها در کوچه ها و پس کوچه ها کشیک می دادند و هر جا شمعی افروخته می دیدند ، آنرا تاراج می کردند ، مردم را بران معتاد کرده بود تا معمولاً بعد از ساعت ۱۰ شب ، چراغ خانه را خاموش کنند و در تاریکی باهم درد دل نمایند . زیرا هیچکس از شهریان کابل در شب خواب نداشت و همه گوش به آواز صدای زنگ خانه و یا شرفه پای نظامیانی می داشتند که معمولاً شبانگاه بخانه ها هجوم می بردند و مردم را به کشتارگاه ها انتقال می دادند و یا مال و دارائی شان را غارت می کردند .

ولی آن شب ، هراس انگیز تر از هر شب دیگر بود و زنان و مردان داغدیده ای که بیاد شوهران و فرزندان خویش از این پهلو به آن پهلو می غلتیدند ، صدای هولناک تانک ها و زره پوش ها را بیشتر احساس می کردند و ضربان قلب شان بیش از هر وقت دیگر تندتر می زد . فردای آن شب ، (جمعه ۶ جدی ۱۳۵۸ ش مطابق ۲۷ دسمبر ۱۹۸۹) همینکه ساعت قیود شبگردی پایان رسید و مردم از خانه های خویش خارج شدند، همه چیز در نگاه شان رنگ دیگر داشت . آسمانش قطره قطره اشک می ریخت و نسیمش نرم نرم بوی خون می آورد . صبح نحس و غم انگیزی بود که تا آنوقت در کشور ما سابقه نداشت ، در کوچه و خیابان ها جز تانک ها و عساکر روسی چیزی دیده نمی شد و مردم خیره خیره بدان ها می نگریستند و بعضاً فکر می کردند بازهم در خواب اند و تصویر همان رویاهائی را می بینند که آگاهان امور گاهگاه آنرا پیش بینی می کردند .

گل افشانی و پذیرائی دختران و پسران باند پرچم از سلطه گران روسی ، تدریجاً به مبهم بودن اوضاع و سوال هائی که در ذهن مردم وجود داشت ، پاسخ می داد و همه چیز آهسته آهسته روشن می شد .

تعدادی از عساکر افغانی که در ساختمان مسکونی امین سنگر بندی کرده بودند تا آخرین ساعات روز جمعه مقاومت نمودند و جنرال «پاپوتین» را که هنوز هم در قصر ریاست

جمهوری بود با خود گروگان بردند و بنام انتقام «امین» او را کشتند . زوس ها مرگ «پاپوتین» را خود کشی اعلان کردند و جسدش را به مسکو انتقال دادند .
 شام آنروز آواز ثبت شده بپرک از رادیو کابل پخش گردید که دران همه خرابی اوضاع و کشتارها و غارتگری های گذشته را به حفیظ الله و باند او نسبت داد و چنان وانمود که بعد از این از آن همه اعمال غیر انسانی اثری نخواهد بود .

یک هفته بعد دروازه زندان پلچرخ توسط نمایندگان سفارت روس در کابل باز شدو تعدادی از زندانیان آزاد گردید . در جریان این امر عده دیگری هم که هنوز زنده بودند و از طرف روس ها نا مطلوب تشخیص می شدند ، بقتل رسیدند ، و همه را به حفیظ الله امین نسبت دادند . ولی دیری نگذشت که بازهم زندان پلچرخ از افراد مسلمان و بی گناه انباشته شد و در اطاق های یک نفری شش نفر را روی هم انبار کردند .

به ترتیبی که تذکار رفت ، بپرک با سرپرکین و دل آکنده از عقده و انتقام براریکه قدرت نشست و در هفته اول تمام خلقی های طرفدار امین را بزندان افگند . ازان جمله عبدالله امین برادر حفیظ الله امین و اسد الله امین برادر زاده اش را در همان آغاز تیر باران کرد و تعدادی از خلقی های دیگر بشمول عالمیار وزیر پلان ، ویسا وزیر تعلیمات عالی ، جلیلی وزیر معارف ، صحرائی وزیر سرحدات ، اقبال وزیری رئیس امور سیاسی وزارت دفاع ، اسد الله پیمان قوماندان ژاندارم و پولیس ، دو برج جوزای ۱۳۵۹ش اعدام گردیدند . تنها کسی که از این معرکه جان سلامت برد و روس ها از وی حمایت کردند ، سروری جلاد و رئیس سازمان جاسوسی و آدم کشی «اکسا» بود که باهمه کین و عداوت ، پرچمی هانتوانستند از وی انتقام بگیرند .

دکتر شاه ولی وزیر خارجه ، عبدالحکیم شرعی جوز جانی وزیر عدلیه ، عبدالقدوس غور بندی وزیر تجارت و عده دیگر نیز از مرگ رهیدند و تا ختم روزگار بپرک و رویکار آمدن نجیب ، در زندان پلچرخ ماندند . بارق شفیع ، عبدالکریم میثاق ، غلام دستگیر پنجشیری و سلیمان لایق باوجود آنکه در بر خورد خلق و پرچم جانب تره کی را گرفته بودند و بپرک را در بیانیه ها و نوشته های خود ناسزا می گفتند ، از آزار و اذیت مصوون ماندند و مقرب تر از پیش شدند .

پس از این تصفیه کاری ها و انتقام گیری ها ، بپرک و مسکوسعی خود را معطوف بر آن داشتند تا فاصله ها و دوری ها و تضاد ها را از میان پرچم و خلق بردارند و آنان را بهم نزدیک سازند . چنانچه اسلم وطن جار ، گلاب زوی و دکتر زیری که از جمله خلقی های شناخته شده بودند در کابینه بپرک عضویت داشتند و با او همکاری می کردند . اما علی الرغم این کوشش ها اختلافات آنان شدید تر و ژرف تر گردید که تاکنون هم ادامه دارد و شرح آن سخن را بدراز می کشد .

قیام مردم کابل

سوم حوت ۱۳۵۸ ش

در گرما کرم جنایات مزدوران روس در افغانستان و قیام و پیکار مردم علیه آنان که هر روز در روستاها و شهرهای کشور اتفاق می افتاد، بتاريخ سوم حوت ۱۳۵۸ ش، آهنگ خوش صدا و دشمن شکن «الله اکبر» بر فضای کابل و حومه اش نیز طنین افکند و عامه مردم اعم از زن و مرد، مامور و مغازه دار، دانشجو و دهقان برجاده ها و مراکز حکومتی سرازیر شدند و باسنگ و چوب، بر پاسداران رژیم الحادی و نوکران سوسیال امپریالیست روسی حمله کردند. در این حملات که تمام نواحی شهر کابل و حومه اش دران اشتراک داشتند، تعدادی از خواهران و برادران مسلمان ما جام شهادت نوشیدند و عده ای هم زندانی گردیدند. در آن روز روس های وحشی و خونخوار از هوا و چاکران خود فروخته شان از زمین، با هلیکوپترها و تانکها مردمان بی دفاع کابل را مورد حمله قرار دادند و در چهار دهی، ده دانا، قلعه قاضی، ده بوری، پای منار، بینی حصار، بگرامی، جمال مینه، شهر آرا، قلعه فتح الله، جاده میوند، شهر کهنه، کارته پروان و غیره، ده ها نفر را به گلوله بستند و بار دیگر خاطرات لشکریان چنگیز را زنده نمودند. خیابان ها و کوچه های مرکز کابل نیز رنگ خون گرفته بود، و بخصوص پارک زرنگار و اطراف آن صحنه های خونین و رقت باری داشت. مردم آزاده کابل سرشار از باده میهن دوستی و عشق بخدا و آزادی، در برابر زره پوش های دشمن سینه سپر می کردند و بیباک و دلیر با آنان می جنگیدند و این کارزار تاشامگاه آنروز ادامه یافت و بسیار کسان جان خود را از دست دادند و برحمت ایزدی پیوستند.

قیام و قربانی مردم کابل با همه تلفاتی که بر ایشان وارد آمد، حیثیت صاعقه ای را داشت که کاخ و کاخ نشینان کرملن را به لرزه در آورد و از آن به بعد بر تدابیر امنیتی و سازمان های جاسوسی خویش افزودند. به نحوی که در هر چند قدم یک جاسوس وجود داشت و هر کوچه را یکی دوتا ازان چهره های کثیف مراقبت می نمود.

اما آن آتش خشم و نفرین مردم دیگر خاموش نشد، بلکه نور و حرارت آن بز دلهای جوانان اثرات مثبتی بر جا گذاشت و همینکه پوهنتون و مکاتب شروع بدرس کردند، بار دیگر دانشجویان دختر و پسر رایت جهاد بر افراشتند و درس میهن دوستی و آزادی خواهی را بر کوی و ایوان شهر و در و دیوار مکاتب و مدارس، با خون خویش نقش کردند و چنان دلاوری و شهامت از خود نشان دادند که نظیر آنها در تاریخ کمتر ملتی میتوان یافت. مخصوصاً مبارزات و تظاهرات ضد روسی، ضد استعماری و ضد الحادی دختران دانشگاه

ولیسه های کابل، بزرگترین و ارجمندترین درس ایثار و فداکاری بود که اکثر افراد بی خصلت را غیرت و همت می بخشید و آنانرا جهت دفاع از ایمان و آزادی شان بر می انگیخت. چنانچه بتاريخ اول ثور ۱۳۵۹ ش تعدادی از لیسه های دختران مانند، لسیه های سوریا، عایشه درانی، ملالی، زرغونه و آریانا قیام کردند و دست به تظاهرات شدیدی زدند و با دادن شعارهای اسلامی و ضد سلطه جویان روسی، ضربات کوبنده ای بر دشمن وارد کردند. بدنبال آن بتاريخ نهم ثور دختران و پسران دانشجو در پوهنتون کابل فریاد حق خواهی و آزادی را هر چه رساتر و پرتوان تر بلند کردند و روس های حیوان صفت و وحشی اعتراض و اجتماع آنان را با تانک و ماشیندار پاسخ دادند و تعدادی از خواهران و برادران ما را به شهادت رسانیدند و از آن به بعد هر شب بخانه ها می ریختند و هر که بچنگ شان می افتاد راهی زندان می نمودند.

ایشان گمان می کردند کشتن و بستن میتواند احساس پاک جوانان را مهار کند و فریاد شان را در گلو خفه سازد. اما هر قطره خونی که بر زمین می ریخت نهال انقلاب و قیام اسلامی را برومندتر میساخت و حس انتقام جوئی را بیشتر میکرد. چنانکه بتاريخ بیست و نهم ثور باز هم لیسه های سوریا و عایشه درانی، آشوب ها و تظاهراتی برپا داشتند که بسرعت در معارف اثر افگند و متعاقب آن لیسه های دیگر نیز تظاهرات را از سر گرفتند و جریان فعالیت های کمونستان را در مکاتب بکلی خنثی نمودند.

در اواخر جوزای ۱۳۵۹ ش بار دیگر بازارهای کابل بعنوان اعتراض و اعتصاب مسدود گردید و با این عمل نفرت خویش را علیه موجودیت روس ها در افغانستان آشکار نمودند. روس های زبون فطرت و نوکران جبون شان که حتی از رویا روئی با نوجوانان و کودکان معصوم معارف هم، احساس ناتوانی می کردند، بعد از پانزدهم جوزای همان سال، ذخایر آب آشامیدنی مکاتب را همه روزه مسموم می نمودند تا بدان وسیله ایشان را از ادامه مبارزه باز دارند. ولی هیچ حيله ئی کارگرنیفتاد، و محصلان معارف ره خود را ادامه دادند.

عروسک کوکی در صحنه سیاست

از سالیان دراز به اینسو بپرک را در کابل بحیث یک چهره مزور و مزدور می شناختند و از نقش او در اجرای نقشه های روس آگاهی داشتند. گرچه هر روز بزرنگی در می آمد و در هر جا به طرزی می خرامید، اما نقاب از چهره اش بر افتاده بود و جلوه های طاووسی اش، دیگر چنگی بر دلها نمیزد. لیکن دستگاه کی. جی. بی بحدی او را در فنون و رموز حقه بازی و مردم فریبی ماهر کرده بود که حتی خود روس ها را هم بازی داد و در اثر گزارش راپورهای بی اساس به کرملن و لاف و گزاف پوچ، فرمانروایان مسکو را تشویق و تحریص کرد تا به افغانستان لشکر کشی کنند و روی خود را برای همیشه در تاریخ انسانیت سیاه

سازند .

اما حمله و هجوم عساکر روسی به افغانستان و رویکار آمدن ببرک نه تنها گرهی را نگشود و نتوانست خشم مردم را مهار کند و آنان را به تسلیم و انقیاد وا دارد ، بلکه اوضاع بیش از پیش بدتر شد و آهنگ قیام و جهاد سر تا سر افغانستان را فرا گرفت . زیرا لشکر کشی روس به کشور ما پرده تزویر و حقه بازی مسکو را از هم درید و ملت مسلمان افغانستان بخوبی درک کرد که سررشته در کجا است و قصد نوکر و بادار چیست ؟

ببرک که ادعا هایش پوچ از آب درآمد بود و جز خجالت و سرافکندگی برهان و حجتی در برابر روس هانداشت ، به غوغا و تبلیغ توسل جست و فکر می کرد توسط دروغ و شعار میتواند روی جریانات و حقایق پرده بکشد و پایه های سست ولرزانش را نزد باداران خود استحکام بخشد .

او در کمال وقاحت و بی شرمی بر ملت مجاهد افغانستان و آنانی که از حیثیت و شرف و آزادی و حاکمیت ملی کشور دفاع می کردند «اشرار» نام نهاد و بار بار فریاد کشید که همه رانیست و نابود خواهد کرد . اما هر روزی که می گذشت ، پایداری و مقاومت مردم در برابر روس و اجیرانش بیشتر می شد و چهره رسوای ببرک رسواتر .

این نوکر بی عار و حقیر به عروسک های «کوکی» شباهت داشت که کلیدش را روس ها بدست داشتند و بهر رنگی که میخواستند او را برقص در می آوردند . حتی خفتن و خوردن و تشناب رفتنش هم به اختیار عساکر روسی بود و بدون دستور آنان نمیتوانست نفس بکشد .

وی در نخستین طرح دکته شده توسط روس ها ، تاسیس یک شبکه وسیع جاسوسی را تحت نام «جبهه ملی پدر وطن» رویدست گرفت تا بدین وسیله تعدادی از مردم سرشناس و مسلمان افغانستان را بزور و تهدید روی پرده تلویزیون آورد و چنان نماید که طبقات واقشار مختلف مردم همه از وی پشتیبانی می کنند و مقدم روس ها را گرامی میدارند .

لیکن جز اندک تعدادی از افراد اپرچونست و ابن الوقت و بی خاصیت ، کسی به این صدای شیطانی گوش نداد و اکثر افراد چیز فهم و روشنفکر و با احساس و آنانی که توان زاد و راحله را داشتند ، از وطنی که پدرش روس بود ، فرار کردند .

بعضی از افراد مظلوم هم که به جبر و اکراه در آنجا کشانیده شده بودند ، عملاً با این «جبهه» همکاری نکردند و سرانجام آنچه ببرک میخواست برآورده نشد .

همزمان با این اقدام دست به جنایت دیگری زد و یک تعداد دختران و پسران جوان و نوری را بنام ها و عناوین مختلف بروسیه فرستاد تا با فرهنگ و زندگی حیوانی روس ها خوپذیر شوند و خصلت و ماهیت اسلامی و افغانی خود را فراموش نمایند .

از همه بدتر آنکه ببرک جهت خشنودی روس ها و ابقای خود در مقام چاکری ، برشوه

دهی پرداخت و آنهم چه رشوه ای که روس ها بیش از یکقرن در طمعش بودند و برای دست یابی به آن دیوانه وار تلاش میکردند . این رشوه واگذاری تنگه واخان بود که ببرک قباله آنها دو دسته بالای میز بریژنیف گذاشت و بر وطن فروشی خود یکبار دیگر مهر تائید بر نهاد . این همان جایی است که بریکی از مراکز اتومی چین و نقاط حساس و سوق الجیشی پاکستان مشرف می باشد و بارها بین بریتانیا و روس و بین عساکر و عشایر افغانی و افراد روسی روی اشغال و تصرف آن جنگ ها صورت گرفته است .

خوب بیاد دارم که وقتی موسی شفیق صدراعظم وقت افغانستان کشیدگی بین ایران و افغانستان را برسر آب هیرمند از میان برد و ضمن قراردادی این مشکل دیرینه را حل کرد و امتیازاتی هم از آن کشور بدست آورد ، ببرک و باندش بشمول سایر کمونستان و افراد ذی غرض ، در کوچه ها و خیابان های کابل داد و فریاد بر آوردند و «شفیق» را بنام «آفروش» مذمت و محکوم کردند . ولی اینک که خود شان گوشه ای از خاک وطن را قباله می دهند و هیچ امتیازی هم جز تبسم برژنیف و بخون خفتن مردم و ویرانی کشور بدست نمی آرند ، از عمل خویش خجالت نمی کشند و از عار و ننگ نمی میرند . گوئی که در مکتب کمونیزم خاک فروشی فضیلت است و آفروشی معصیت!!

کمی بعد تر گام دیگری برداشت و هزاران جوان و نوجوان را از خانه و خیابان ها و مکاتب بزور سر نیزه و تانک جمع آوری کرد و در اختیار روس ها قرارداد تا بحیث پیش مرگان عساکر روسی به صحنه های نبرد برده شوند و با برادران مسلمان و هموطن شان بجنگند . صدها کودک و نوجوان را در بدل یک مشت پول به سازمان های حزبی و نظامی و اطلاعاتی کشانید و هزاران انسان بیچاره و مستمند را که فقر و بیکاری آنها را زمینگیر کرده بود ، در شبکه های همکاری با دولت استخدام نمود . این اقدامات در حد خود سیاه ترین وزشت ترین جنایت و خیانت بود که ببرک و رفقایش انجام دادند و خصوصیت افغانی و ماهیت اسلامی و ملی بسیاری از مردم بیچاره ما را عوض کردند .

در ثور ۱۳۶۲ هجری شمسی غوغای دیگری را براه انداخت و برای اینکه ماسک مردمی بروی خود کشد تعدادی از مستخدمین ادارات را با سازمان های حزبی در کابل بدورهم جمع نمود و آنها «لوی جرگه = جرگه بزرگ» نامید . در این جرگه مضحک و بی محتوا بازهم بهمان حرفها و شعار های همیشگی پرداخت ، و آن سال را آخرین سال مقاومت عناصر «ضد انقلاب» خواند . اما سیر زمان ثابت ساخت که مقاومت و موجودیت او و بادرانش به پایان رسید ، لیکن مردمی که علیه آنان قیام کرده بودند به هستی و مبارزه خویش ادامه دادند و بقای خود و کشور را تضمین و تثبیت کردند .

همچنان در ۲۲ اسد همان سال (= ۱۳ جولائی ۱۹۸۵) ابلاغیه ها و اعلامیه هائی را به

نشر رسانیدند و ادعا نمودند که در افغانستان انتخابات بلدیاتی انجام می شود . این طرح بی شرمانه و تبلیغاتی نیز چون سایر تشبثات محیلانه شان بجائی نرسید و بقول رادیو کابل جز در ده «ولایت» که آنهم بمراکز حزبی تعلق داشت ، کاری صورت نگرفت .

چون این حقه بازی ها بجائی نرسید و مساعی بادار و نوکر در پنهان کاری اوضاع و فریفتن اذهان عامه به نتیجه ای نه انجامید ، و آنگاه به حیلۀ دیگری متوسل شدند و در طلیعۀ سال نو عیسوی (۱۹۸۶) اعلان کردند که ۱۳ عضو کابینه و معاون صدر اعظم از افراد غیر کمونست انتخاب شده است و اصلاحاتی نیز در امور اجتماعی و اقتصادی و سیاسی بمرحلۀ اجرا قرار خواهد گرفت .

باتمام این شعبده بازی ها اندک درنگ و تاخیری در پیکار مردم علیه اشغالگران و ایادی آنان اتفاق نیفتاد و روس هانتوانستند کشتار و فجایع خود را از دید و قضاوت جهان مستور دارند و از نفرین و نارضائی مردم بکاهند . بنابر این طشت بدنامی و رسوائی بپرک نیز چون اسلافش از بام فروافتاد و روس ها باز هم بفکر مهره دیگری شدند و نجیب رئیس سازمان جاسوسی و آدم کشی «خاد» را بجا نشینی او منصوب فرمودند .

آستان بوسی بپرک از کرملن

بپرک که در زیر چتر میگ ها و حصار و حمایت تانک های روسی برسریر قدرت تکیه زده بود و دو حریف و رقیب نیرومندش نیز در صحنه وجود نداشت، فکر می کرد که دیگر همه چیز خاتمه یافته و مهارزمان و عنان ملت افغانستان در دست او است . اما از آنجا که محاسبه در ظلمت و اتکاء بر عصای اهریمنی، جز لغزیدن و بر پانخاستن مثمر ثمری نیست، اوهم از این جنایت و روسیاهی طرفه ای نه بست و خود را چون خسی یافت که در برابر آتش انتقام مردم یک لحظه هم توان و ثباتی نداشت . حتی باوجود ازبین رفتن تره کی و امین و تلاش و حمایت روس ها بازهم موفق نگردید تا خلقی هارا به اطاعت و احترام خویش وادارد و بارها در مجالس کمیته مرکزی و شورای وزیران به تحقیر و توهین مواجه گردید . لذا یگانه وسیله ای که فکر می کرد او را در راس قدرت و حزب کمونست افغانستان ابقاء خواهد کرد، پذیرش اجرای اوامر و دستورات بی قید و شرط کرملن و آستان بوسی سردمداران آن بود که گوشه هائی از آنرا قبلاً تذکر دادیم . و اینک سفرهائی را که او بار بار به مسکو انجام داد، با اهداف و چگونگی اش در زیر خلاصه می کنیم:

اول: سفر نخستین بپرک به مسکو پس از کسب قدرت، در ۲۳ میزان ۱۳۵۹ش = ۱۵ اکتوبر ۱۹۸۰ صورت گرفت که هدف آن دیدار از بریژنیف و جلب حمایت بیشتر اربابان کرملن بود . این دیدار وقتی صورت گرفت که فرمان روایان کرملن در سطح ملی و بین المللی با افتضاح و اعتراض شدید مواجه بودند و هجوم ارتش سرخ به افغانستان در سر تا سر جهان

محکوم و تقبیح می شد.

در داخل قلمرو روس نیز ناآرامی ها و نارضائی ها تعمیم می یافت و مخصوصاً پدران و مادران که پسران شان غرض جنگ به افغانستان اعزام می شدند و مرده بر می گشتند، سروصدای زیادی براه انداخته بودند، و این همه انتقادات و عکس العمل ها، موقعیت «بریژنیف» را تهدید می کرد و احتمال آن وجود داشت که روی آن بحث شود و از کارکنار رود.

اما بزرگ ضمن سخن رانی و مصاحبه هایش که در تلویزیون و مطبوعات مسکو انتشار یافت، از بادر خود «بریژنیف» تقدیر و ستایش کرد و اظهار داشت که هجوم لشکر سرخ به افغانستان بنابرخواست و موافقت او صورت گرفته است. او که برهان و دلیلی در برابر این عمل ضد ملی و ضد انسانی خود و بادران خود نداشت، حرفهای مکرر و همیشگی شان را تکرار کرد و علت آنرا موجودیت عساکر امریکائی، چینی، مصری و پاکستانی در افغانستان وانمود ساخت.

این مطلب عین جملات و تلقینات و تبلیغاتی بود که روس ها در گوش عساکر خود زمزمه می کردند و مدتی را دربرگرفت تا آنان فهمیدند که در افغانستان جز روس و لشکر روسی، خارجی دیگری وجود ندارد. بریژنیف هم برای آنکه بزرگ را شخصیت دهد و به موجودیت آن درراس یک کشور تظاهر کند، اعلامیه مشترکی باوی امضاء کرد و همه تلاش های بین المللی را درباره وجود آوردن یک حکومت آزاد و دلخواه مردم به صراحت رد نمود.

وی که بادلگرمی و دستورات تازه از مسکو برگشته بود، روز اول جنوری سال ۱۹۸۰م (= ۱۱ جدی ۱۳۵۹ ش) برای اولین بار در برابر مردم ظاهر شد و بامکارگی خاص و همیشگی که جزء عادت و فطرت او بود، تهاجم روس هارا به کشور ما جزء مشیت و تقدیر الهی خواند. به امید آنکه مردم را اغوا کند و تجاوز و آدم کشی و غارت گری و جنایات اربابان خودرا توجیه نماید. اما دیگر برای غداری و حقه بازی او مجال نبود و افسون این مار هفت رنگ کارگر واقع نمی شد.

دومین سفر بزرگ: او در ۲۹ دلو ۱۳۵۹ = ۱۸ فبروری ۱۹۸۱ بار دیگر به مسکورفت تا در بیست و ششمین کنگره حزب کمونست شوروی که بتاريخ ۲ حوت دایر می گردید اشتراک کند. وی در این سفر که نور احمد نور، جگرن رفیع و «زیری» آنرا همراهی می کردند، مجدداً از توجهات و مساعی بریژنیف درراه تقویت بلاک سوسیالیزم و کمک به افغانستان، ستود و چنان وانمود ساخت که مردم افغانستان همه در آداء آن سپاس بابزرگ شریک اند و هیچ حادثه سوئی در اینسوی مرزهای روس اتفاق نیفتاده است.

کرنش و پابوسی بزرگ از رهبر خونخوار کرملن، اینبار بیشتر مورد توجه قرار گرفت.

مخصوصاً ستایش او از کارنامه های ننگین بریژنیف در کنگره حزبی و حزب کمونست، و اغفال نمودن اذهان ملتی که هیچ وسیله آگاهی و معلومات و دانش را در اختیار ندارند، بهترین خدمتی محسوب می شد که بریژنیف انتظار آن را داشت. و بهمین سبب بود که مدالی بر سینه ببرک آویخت و او را نوازش فرمود. او همچنان بر حرفهای قبلی خود اصرار کرد و گفت تا وقتی که عملیات چریک ها از داخل و خارج قطع نشود، نیروهای روس در افغانستان باقی خواهد ماند.

سومین سفر ببرک: نامبرده بتاريخ ۲۴ قوس ۱۳۶۰ ش در راس هیئتی عازم بلغاریا شد (۱۵ دسمبر ۱۹۸۱). و روز بعد یعنی بتاريخ ۲۵ قوس در کرملن باریافت تا مراتب چاکری و تبریکاتش را نسبت به «سالگرد» بریژنیف حضور وی تقدیم کند. او در این سفر مقداری از طلای ناب را که میلیون ها افغانی ارزش داشت و سالها بحیث پشتوانه مالی افغانستان در بانک ذخیره بود، نشان درست کرد و آنرا بنام «نشان آفتاب آزادی» مسما ساخت و بعنوان تحفه به ولی نعمتش «بریژنیف» پیشکش نمود و از او و مردم روسیه بپاس کمک ها و پشتیبانی آنان از نوکران شان ستایش کرد.

بریژنیف هم سری به علامت خوشحالی تکان داد و گفت: «در افغانستان آفتاب آزادی طلوع کرده و هیچ نیروئی آنرا خاموش نخواهد کرد.» این بی حیاء تاریخ که از مشاهده آفتاب طلایی عقل و حافظه خود را از دست داده بود، در ادامه گفتارش بلادرنگ به مشکلات داخلی و خارجی مزدوران دست نشانده خود در کابل اشاره کرد و بازهم خواهان حل مسله افغانستان از راه مذاکره گردید (۱) البته دروغ و تضاد گوئی چیزی است که در قاموس روسی و آئین سردمداران شان هنرپنداشته می شود و از انجام آن عار و ننگی ندارند.

چهارمین سفر ببرک: بتاريخ ۲۱ ثور ۱۳۶۱ ببرک و سلطان علی کشتمند مزدور شناخته شده دیگر روس، توسط هوا پیما به ترمزرفتند تا پلی را که بداران شان به هزینه افغانستان بالای دریای آمو اعمار کرده بودند و افغانستان را توسط آن بخاک خود وصل نموده بودند افتتاح فرمایند. افتتاح این پل بنام افغانستان (ولی در خاک روس) حاکی از آن بود که ببرک نمیتوانست حتی در زیر چترمگ های روسی و درمیان تانک ها و زره پوش های آن، احساس مصونیت کند و بدارانش نیز چنین اعتیادی برخورد نداشتند.

چه فراز و فرودها که روزگار راهست!! روزگاری فرمان روایان و سپاهیان بلخ و غزنه و هرات بعزم سمرقند و بخارا کاروان حله می بستند و ریگ آمو در زیر سُم ستوران شان چون پرنیان می نمود، اما امروز تاراج گران وحشی روس، سوار بر تانک ها و زره

۱- روسها بتاريخ ۲۴ ثور ۱۳۵۹ ش = ۱۴ می ۱۹۸۰ م ببرک دستور داده بودند تا از طریق رادیو کابل به ایران و پاکستان پیشنهاد مذاکره کند. از آن تاریخ ببعده این پیشنهاد اساس کار روسها و مزدوران شان قرار گرفت.

پوش ها از آمو عبور می کنند و غزنه و بلخ و هری را لگدمال مینمایند . مردم ما تمدن و فرهنگ و انسان دوستی و نیک زیستن را باخود به از مغان می بردند، اما روسن ها انسان کشی و یغما گری و وحشت و بی فرهنگی را به همراه دارند .

مسعود غزنوی میخواست پلی بالای آمودرست کند تا کاروان های دوستی و تجارت و مدنیت بر بالای آن آمد و شد کنند، اما آدم کشان کرملن چنان پلی را اعمار کردند تا وسایل دشمنی و مهیات جنگی خود را از آن عبور دهند و کشور ما را به حمام خون مبدل سازند .

بهر حال! اینهم میگذرد و مامطمئنیم که روس هادر فرجام جز سیه روئی نصیبه ای

نخواهند داشت .

پنجمین سفر بپرک: او در اواخر برج ثور ۱۳۶۱ ش به المان شرقی سفر کرد و پس از امضاء معاهده ای که متن آن افشاء نگردید، در ۳ جوزا وارد مسکو شد . در روسیه تقریباً یکماه را

بنام تداوی و معالجه سپری کرد و بتاريخ ۲ سرطان بکابل باز گشت .

این سفر که باشد یدترین بحرانات داخلی و شدت عملیات مجاهدین و برخورد و

کشمکش های خلق و پرچم توأم بود، شایعات گوناگونی را در جامعه برانگیخت . بعضی

بر آن بودند که بپرک در اثر بی کفایتی و ناکامی در کار هماهنگ کردن گروههای خلق و پرچم،

شاید به سرنوشت اسلافش مواجه شود، و بعضاً افواهاتی را باور می کردند که حاکی از

مبتلا شدن بپرک به بیماری سرطان بود . در هر صورت او در برگشت از این سفر، عربده و

مستی های قبلی را نداشت و معلوم می شد که روی خوش برای وی نشان نداده اند .

ششمین سفر بپرک: موصوف در نیمه برج میزان ۱۳۶۱ در راس هیئتی عازم مجارستان شد

واز آنجا بروسیه رفت . ولی از دید و بازدیدش بامقامات کرملن خبری انتشار نیافت .

هفتمین دیدار او از مسکو: در ماه عقرب ۱۳۶۱ = نوامبر ۱۹۸۲ وحشی ترین جنایتکار تاریخ

(بریژنیف) را عمر بپایان رسید و طومار ننگین هجده سال آدم کشی و فرمانروائی اش درهم

نوردید . بپرک نوحه کنان به مسکو شتافت و برتابوت یار و مددگار دیرین خود بوسه ها

نثار نمود . در این سفر با اندروپوف جانشین بریژنیف نیز دیدار کرد و دستورات تازه بدست

آورد . البته شناخت و مذاکره اش با رهبر جدید کرملن امر تازه و فوق العاده ای نبود، زیرا

بپرک سالیان دراز باکی . جی . بی همکاری داشت و رئیس آنرا بخوبی میشناخت .

نهمین سفر: بپرک در حالی که کشتمند او را همراهی می کرد بار دیگر در ماه قوس ۱۳۶۱

غرض اشتراک در شصت و سومین سالگرد انقلاب روسیه عازم مسکو گردید و به آستان

بوسی اربابان خود نایل شده:

دهمین سفر: به ادامه تضادها و مخالفت ها بین خلق و پرچم که هر روز وسعت می یافت،

در اواسط سرطان ۱۳۶۳ ش = جولائی ۱۹۸۳، بین دو جناح برخورد هائی صورت گرفت و

شایع شد که «قادر» اسلم وطن جار را به تفنگچه زده، «وکیل» وزیر مالیه در جریان زدو خورد کشته شده و شخص ببرک نیز زخمی گردیده است. همزمان با این آوازه ها، ببرک به مسکو فراخوانده شد و طرفدارانش اعلام داشتند که وی جهت معالجه و تداوی شش ماهه بمسکو رفته است. لیکن او پس از مدتی باز هم به افغانستان برگشت و احساس می شد که «چرنین کو» رهبر جدید کرملن را نیز فریفته است.

یازدهمین سفر: در ماه مارچ ۱۹۸۵م چرنین کو در گذشت و ببرک غرض اشتراک در مراسم تدفین او به مسکو رفت و بامیخائیل گوربه چوف جانشین چرنینکو دیدار و مذاکره نمود. در این ملاقات گوربه چوف را هم اغفال کرد و شکست و رسوائی خود را در مقابله علیه مجاهدین، کلاً به گردن پاکستان افگند. اتهام و ادعایش آن بود که این کشور در امور افغانستان مداخله می کند و عناصر ضد انقلاب از آنجا به افغانستان فرستاده میشوند، ورنه کوه های هندوکش و بابارا بایک عربده از جامیکند و عناصر مخالف را در دم نابود می سازد.

وی با اطمینانی که از حمایت «گوربه» دریافت کرده بود، در برگشت از مسکو مصاحبه پر طمطراقی را از رادیوپخش کرد و ضمن سایر حرفها ادعا نمود که دو نفر جاسوس سی آی ای توسط مقامات امنیتی گرفتار گردیده و جریان فعالیت های ایشان بضرر رژیم، افشاء خواهد شد.

دوازدهمین یا آخرین سفر رسمی ببرک: در اواخر سال ۱۳۶۴ ش باز هم ببرک بنام تداوی بروسیه رفت و تا ۱۱ ثور ۱۳۶۴ ش در مسکو باقی ماند. اما اینبار بختش برگشته بود و همینکه وارد کابل گردید، مسوولیت حزب و ریاست دولت به «نجیب» سپرده شد و او تنها در مقام صدر هیئت رئیسه شورای انقلاب یا رئیس جمهور باقی ماند که جز نام هیچگونه صلاحیتی نداشت. این تغییر و تبدیل وقتی صورت گرفت که روس ها شدیدترین عملیات خود را در پکتیا، قندهار و شرق و شمال انجام می دادند و تعداد زیادی از مجاهدین به شهادت رسیده بودند.

برکناری ببرک از سمت دبیری حزب و سلب صلاحیت های وی، نارضائی و عکس العمل هائی را در میان طرفدارانش بار آورد و حزب پرچم را که «نجیب» نیز یکی از اعضای آن بود، در درون خودش به بحران مواجه ساخت. کشمکش های حزبی که بعضاً به نهایش ها و تظاهرات خیابانی انجامید تا ماه عقرب ۱۳۶۵ ش ادامه یافت. ولی در ۲۹ عقرب ۱۳۶۵ ش (=نوامبر ۱۹۸۶م) رادیو کابل اعلان کرد که ببرک از وظیفه حزبی و دولتی استعفاء داد و شاید یکی از کشور های اروپائی سفیر مقرر شود. اندکی بعد از اعلان مذکور روس ها او را به مسکو بردند و دیگر خبری از وی شنیده نشد که بدارش زدند و یادر گوشه ای افتاده است و رنج بردگی می کشد.

نمونه ای از وحشت و غارتگری روس در افغانستان

اردوی وحشی و غارتگر روس همینکه وارد کابل شدند، بیش از هر چیزی توجه شان را کالاها و امتعه گوناگون بازارها و مغازه های شهر بخود معطوف نمود و ازاینکه در عمر خویش برای بار اول به چنان وفرت و نعمت و آزادی، دست یافته بودند، خوشحال و شادمان معلوم می شدند. در هفته های اول هر آنچه در جیب و کسبه شان بود، صرف خریداری ساجق و امثال آن کردند و اما همینکه دانستند، بجز از عسکر روس، عسس و پاسبانی در شهر وجود ندارد، دست بغارت و دزدی و چپاول زدند و هر شب یکی دو تا مغازه بزرگ را در گوشه و کنار شهر به یغما بردند.

هنوز یکماه و اند روز از حمله شان بکابل سپری شده بود که شب ۱۳ دلو ۱۳۵۸ ش مطابق ۲ فبروری ۱۹۸۰، یکی از مارکیت های جدید را در مرکز شهر متصل فروشگاه بزرگ قاری امان نوائی غارت کردند و تمام سامان و اسباب و کالاهای آنرا در موترها انداختند و بمراکز خویش انتقال دادند. و سپس برای اینکه بر رسوائی خود پرده افکنند، مغازه های خالی را بطرول زدند و آنها را به آتش کشیدند که در اثر آن ۱۷۰ مغازه طعمه آتش گردید. مع هذا شواهد و آثاری از غارتگری و چپاول روس ها برجا مانده بود که عمل ننگین ایشان را تمثیل می کرد و همه مردم آنها را بچشم خویش ملاحظه می فرمودند. مهمتر از همه آنکه چوکی دار محل تمام اعمال و جنایات عساکر روسی را شب هنگام دیده بود و بر آن گواهی میداد و در برابر این افساء گری، اورا بردند و کشتند.

برای اینکه جنایت کاران کرملن، آن همه سیه کاری ها و وحشی گری های اردوی سرخ را وارونه جلوه دهند و بزعم خود شان آنرا کتمان کنند، دو روز بعد از حادثه یعنی بتاريخ ۱۵ دلو = ۴ فبروی خبر مذکور را در ایزو پستیا نشر کردند و آنرا به خرابکارانی نسبت دادند که بقول ایشان در چین تربیت میشوند. روس ها که با دروغ و بی حیائی خوی کرده اند، خیلی برای شان سهل بود تا آن عمل ننگین و شرم آور را بگونه ای تحریف کنند. ولی از آنجا که دروغگو حافظه ندارد، اندکی بعد آتش سوزی مارکیت مذکور را از طریق رادیو و جراید کابل، ناشی از شارتی برقی وانمود کردند. در هر صورت حقیقت پیدا بود و مردم می دانستند که چه دست های کثیفی برهستی شان آتش زده است و چه افرادی حاکمیت شهر را برعهده داشتند.

این عمل فرمانروایان مسکو را تشویق کرد تا به دزدی ها و غارتگری های خویش

رسمیت بخشند و بجای شب، آنرا در روز روشن انجام دهند. زیرا دیگر بر همه چیز حاکم بودند و غلامان شان جرأت آنرا نداشتند تا در برابر اعمال روس ها ابروخم کنند، لذا همه ثروت های ارگ شاهی اعم از طلا و لاجورد و آثار عتیقه و سامان و لوازم گران بهارا با خود بردند و نیز کتاب خانه سلطنتی را که نفیس ترین و پربها ترین کتب خطی و چاپی دران وجود داشت و از گنجینه های بزرگ فرهنگی در شرق محسوب می شد، همه را تاراج کردند و بروسیه انتقال دادند، و بدنبال آن موزیم کابل را که غنی ترین و گران بهاترین آثار تاریخی دران جمع آوری شده بود، به یغما بردند و جز خذف پاره ای چند، چیزی برجا نگذاشتند.

بهمین ترتیب روس ها «طلاتپه» را برای مدت زیادی محاصره کردند و تمام آثار مطلا و گنجینه های نهفته در آن را از ته خاک کشیدند و بمسکو انتقال دادند. جایی که ازان نام بردیم در زمان محمد داود کشف گردید و چندین سکه طلا از آن بدست آمد. اما روس ها به همانقدر بسنده کردند و آن ذخایر طلا را در دل خاک پنهان نگه داشتند، تا آنکه نقشه شان عملی شد و همه را غارت نمودند.

افرادی که از طلایه دیدن کرده بودند و نیز شایعاتی که بعداً بوسیله منابع افغانی پخش گردید، موید این حقیقت بود که عظیم ترین ثروت در آنجا وجود داشت و کوچکترین نمونه هایش، مجسمه های حیواناتی بود که همه از طلای ناب ساخته شده بودند.

همچنان روس ها ذخایر یورانیم افغانستان را طی ده سال گذشته تاراج کردند که بهای مجموعی آن به اساس گزارش های منابع موثق، بیش از پنجاه بلیون دالر تخمین زده شد است.

هکذا بیش از ۳۰ چاه گاز درین مدت مورد بهره برداری بود و همه را روس ها به یغما بردند که از جمله تقریباً ۱۵ چاه گاز بکلی غارت گردیده است.

دزدیدن بیرایت هرات، لاجورد بدخشان، دالر های «دافغانستان بانک» و محصولات فابریکه های افغانستان، از جمله سایر کارنامه ها و چپاول گری هائی محسوب می شود که روس ها در کشور ما انجام داده اند و مسلماً قیمت آنها صد چند هزینه ای می باشد که صرف هجوم ارتش سرخ در افغانستان شده است.

این بود محصول و نتایج شعارهای «همزیستی مسالمت آمیز»، دوستی عنعنوی، عدم مداخله در امور یکدیگر و احترام به حاکمیت ملی که سالها ورد زبان زمام داران کابل و مسکو بود. و این است ثمره ناعاقبت اندیشی ها و بی مبالاتی ها که اینک می بینیم و می شنویم.

آری!

هر که در پایان کاری ننگرد
عاقبت روزی پشیمانی خورد

انتقال کودکان بروسیه

سوسیال امپریالیزم روس برآن است تا فکر و اندیشه انسانی را از آدمی زادگان بزدایند و بهر قیمتی که تمام شود بر روی کرهٔ خاکی، یک جامعهٔ حیوانی و فاقد از هر نوع درک و فضیلت و آگاهی بوجود آرند تا خود حاکمیت جهان را بدست داشته باشند، و از توده های اسیر و محروم به گونه ای که مطلوب شان باشد استفاده نمایند. تجاربی که رژیم حیوانی و فاسد بلشویزم در مدت شصت و اند سال تجاوز گری و سلطه جوئی اش اندوخته است، گویای آنست که استعمار گران ددمنش روس، رمز پیروزی را بزعم خودشان دران تشخیص داده اند تا حین دست یابی و نفوذ در یک کشور، پیش از هر اقدامی جوانان پخته و بزرگ سالان را بکشند و نوجوانان و کودکان را به پرورشگاه های خود انتقال دهند و آنانرا شست و شوی مغزی کنند. تا باشد که اثرات فرهنگی و ارزش های دینی و ملی خود را همه از یاد ببرند و جز شکم و فرمان بری از فرمانروایان شکم پرست خود بر چیزی نه اندیشند.

روی این مفکوره و هدف از همان آغاز حمله به افغانستان برنامه های وسیعی را در این زمینه روی دست گرفتند و باتولید ترس و وحشت و گرسنگی و آزار، عده ای را واداشتند تا پسران کوچک و نوجوان خود را در اختیار دولت دست نشانده قرار دهند و از معاش آنان سدجوع نمایند. روس ها عده ای از آنان را پس از یک دوره آموزش نظامی کلاه افسری برسر نهادند و بحیث پیش مرگان افراد روسی وارد معرکه کردند، و برخی را بروسیه بردند و بعد از تربیه در حرفهٔ جاسوسی بار دیگر به افغانستان فرستادند. بهمین ترتیب شاگردان معارف را دسته دسته از صنوف ابتدائی بروسیه بردند و خواستند بانشان دادن باغ های سبز و سرخ و اعطای هدیه و تحف، حداقل از احساس ضد روسی بودن شان بکاهند. و اما جنایت بارتر از این، آنکه تعداد بی حسابی از کودکان را پس از محاصرهٔ شهرها و روستاها، اسیر کرده و آنان را بروسیه انتقال دادند و در پرورش گاههای مخصوص فکری تحت تربیه گرفتند تا کلیه خصوصیت های اسلامی و افغانی آنان را مسخ کنند و بحیث سربازان و داعیان وفادار بار دیگر به افغانستان بفرستند. چنانکه همین اکنون حدود سی هزار از این جوانان افغانی تربیت کرده خود را به افغانستان برگردانده اند و وظیفهٔ عساکر روسی را به ایشان سپرده اند.

یکی از اهداف اهریمنی و جنایتکارانهٔ روس ها و مهم ترین آن همین است تا پیوند ها و روابط کودکان را با فامیل ها و وطن شان قطع کنند و آنانرا باروحیهٔ روسی بیار آرند. و این پست ترین خصلت و جنایتی است که روس ها در بسا نقاط جهان انجام میدهند و بشریت خیره خیره بدانها می نگرد و می خندد.

آری! قصد روس ها از حمله به افغانستان، دست یابی به ثروت های بیکران طبیعی،

حاکمیت براراضی وسیع و حاصل خیز و باغهای پر میوه و نعمت های فراوان می باشد که
 میتواند نیمه ای از نفوس گرسنه روس را اعاشه کند . لذا دیوانه وار می کوشند تا بهر وسیله
 ای که فراهم گردد، زنده جانی در افغانستان باقی نگذارند و راه راجهت رسیدن به آبهای گرم
 بر خود هموار سازند . گرچه این آرمان شان علی العجاله بخاک یکسان گردید و باشکست و
 رسوائی از کشور ما خارج شدند، اما شواهدی وجود دارد که این قوم خاین از افغانستان
 دست بردار نیستند و بهر وسیله که بتوانند در کشتار و نابودی مردم و ابقای نفوذ خود صرف
 مساعی خواهند کرد .



نتیجه

چنانچه در مباحث مختلف این کتاب بیان گردید، بیش از نیم قرن مرزهای افغانستان بروی روس ها باز بود و کلید سیاست و ثروت ما در دست ایشان قرار داشت. هر کجا خواستند رفتند و هر آنچه اراده فرمودند انجام دادند. در این مدت طولانی بیک نفر روسی آسیبی نرسید و یکروزهم در برابر کارنامه های تنگین آنان فریاد اعتراض بلند نشد. گرچه باگذشت زمان خیانت و جنایت روس کم کم آشکار می گردید و از دربار تابازار همه کس میدانست، اما بازهم از آن اغماض کردند. از آمو تا خیبر و از اسلام قلعه تا واخان همه جا کاروانی از روس ها در آمد و شد بودند و مردم در کمال صمیمیت و اخلاص از آنان پذیرائی می کردند و یکبارهم اتفاق نیفتاد تا بینی یکی از آنان خون شود، و کودکی در روستائی سنگی بسوی شان پرتاب نماید. اما این برده های شکم و ستم، بحکم فطرت خویش، آنهمه اخلاص و محبت مردم افغانستان را پاس نداشتند و همینکه مقدمات نقشه های استعماری شان فراهم گردید، از زمین و هوا برکشور ما حمله کردند و چون سگان دیوانه و گرسنه هر چه دیدند و با هر که رسیدند، گزیدند و آسیب رسانیدند. نه برزنان و کودکان ترحم کردند و نه از سالخوردهگان وضعیفان شرم داشتند و نه آنهمه بزرگواری ها و پیش آمد مردم را بیاد آوردند.

چنانچه صفحات این کتاب گواهی میدهد و جریانات عملی نیم قرن اخیر موید آنست، هیچگونه انگیزه انسانی و حقوقی که بتواند منطق استعماری روس را، درجنون و لشکر کشی اش به افغانستان توجیه کند، وجود ندارد. این حقیقت روشنتر از خورشید می باشد که ادعای دوستی و همکاری روس ها باافغانستان، جز اغفال و بدام افگندن حکام و مردم ما، مفهومی نداشته است. گرچه بارها در تاریخ تجربه شده بود و اینک بار دیگر حمله و هجوم و حشیانه روس بر افغانستان، ثابت ساخت که روس ها جز به خود و منافع خود نمی اندیشند و هیچگاه و به هیچ ملتی و فانکرده اند. پنداری که فطرت «استر» دارند و همینکه دستی از مهر بدوش شان کشیده آید، به لگدمی زنند.

آری! جنایات و کشتار وحشیانه روس در افغانستان و تلاش های دیوانه وار آن برای نابودی و اسارت ملت آزاده افغانستان و استقرار یک رژیم الحادی و مزدور در کشور ما، همه گویای آنست که روس ها میخواهند رویا های «پطر» را جنبه عملی بخشند و بساط سلطه جوئی خود را تا کناره بحر هند و آبهای گرم جنوب گسترش دهند و برگنج ها و گنجینه های

منطقه چون ازدهای هفت سر پهلو زنند.

در مدتی که بیش از نیم قرن ادامه یافت، روس ها بنام تجارت و تفحصات نفت و همکاری های تخنیکی و اقتصادی، عملاً اقتصاد و تجارت افغانستان را در دست داشتند و در این مدت صدها چاه حفر کردند تا مردم افغانستان را در آنها دفن نمایند، ولی مجال آنرا ندادند و این مهارت را بر مردم مانیاموختند تا حداقل یک لیتر آب آشامیدنی از آنها بدست آرند و یابتوانند سنجاق و سوزنی درست کنند و از نیاز به روس ها بی نیاز شوند. در این مدت زمان کشور های دیگری که نسبت به افغانستان در وضع بدی قرار داشتند، و اما از سلطه روس و دخالت آن درامان بودند، موفق شدند تا در جهات مختلف زندگی خویش، پیروزی هائی کسب کنند و برای رشد اقتصادی و سیاسی کشور و مردم خود کارهای چشمگیری انجام دهند.

در عصری که جهش های علمی و فکری انسان، برینسا از دشواری ها غلبه یافت و هریک از ملت ها توانستند از پیشرفت ساینس و تکنالوجی در حد خود بهره ای برند، متأسفانه دست و پای مردم افغانستان بصورت مرموزی در زنجیر استعمار و استثمار روس بسته ماند و یک گام هم نتوانست از آنچه بود، فراتر رود.

آنچه روس ها در بیش از نیم قرن در کشور ما انجام دادند، این بود که خون ملت افغانستان را مکیدند و بجای آن بعضی سر کهارا که جهت عبور و مرور تانک های خود، پیش بینی کرده بودند، بمصرف خود افغانستان قیراندود نمودند و آنرا هم پس از لشکر کشی بار دیگر توسط زره دارهای فولادین خویش به خاک توده ها مبدل ساختند و میلیاردها دلار خسارت برجای گذاشتند.

مطالعه روابط روس و افغانستان در یک قرن اخیر، بهترین و بارزترین گواهی است که روس ها، کشور هارا نخست از طریق تجارت و همکاری های تخنیکی و اقتصادی بخود جلب می کنند و همینکه پای شان وارد خاک دیگری شد، فوراً مزدورانی از قماش های مختلف، برای خود استخدام مینمایند، و سپس توسط سازمان های جاسوسی و اغلب از طریق همین مزدروان شان سعی در بدام کشیدن افسران پائین رتبه ارتش بعمل می آرند و همینکه مقدمات کار خودرا فراهم کردند همه پیمان ها و تعهدات و روابط و دوستی را از یاد می برند و فوراً دست به کودتایزنند و چند نفر از گماشتگان خودرا عامل کودتا معرفی مینمایند و خود از درون تانک ها بر مردم نظارت می کنند تا به عمال شان آسیبی نرسد. و بدین ترتیب می کشند و می سوزانند و می بندند تا همه ارزش ها و سنت های دینی و ملی مردم را از بین ببرند و رژیم الحادی و مزدور خودرا درانجا مستقر سازند. سپس آنرا قیام توده ئی میخوانند و جمهوریت «دیموکراتیکش» مینماید و جهانیان هم باور می کنند و بلند گوهایی صیهونستی و کمونستی در تائید آن غوغا براه می اندازند، و ملل متحد نیز نماینده اش را در صدر محفل

می نشاند و ملت هارا فراموش می کند. و بدین گونه هر سالی که می گذرد، پای ملتی در زنجیر استعمار روس در بند می افتد و میلیون ها انسان بسمل وارد خون می تپند و فریاد می کشند، اما انسان های روی زمین از خواب غفلت و بی خودی بیدار نمیشوند و بر این تراژیدی ننگین که روزی جامعه انسانی راحتماً به پرتگاه نابودی خواهد کشانید، خاتمه نمیدهند.

تجارب افغانستان در رابطه با روس، آموزنده ترین درسی است که باید جهانیان، بخصوص کشور های کوچک از آن انتباه گیرند و از نزدیکی با این افسونگر عصر که جز معصیت و ندامت فرجامی ندارد، دوری جویند. ورنه همان آتش بیدادی که خانه و کاشانه مارا سوخت، از روزنه های کوی و ایوان ایشان نیز زبانه خواهد کشید، و آنگاه جز سوختن و خود کشی، چاره ای نخواهند داشت.

اما متأسفانه هستند کسانی که هنوز هم به آن همه خون و آتشی که افغانستان را فراگرفته است، بدیده بی اعتنائی می نگرند و می کوشند تا بزعم خود شان روی سیاست های دفع الوقت اتکاء کنند و همان زنجیر هائی را که روس ها بر پای فکر و عقل فرمانروایان افغانستان بسته بودند، زیب پای خود نمایند.

اوضاع افغانستان مدش ترین زنگ خطری است که هستی و آزادی جهان و جهانیان را تهدید می کند و عملاً می آموزاند که هر زعیم و مسوولی مخصوصاً در کشور های کوچک باید از جزئی ترین تشبث روس در کشورش بر حذر باشد و آنرا چون جرقه ئی پندارد که آهسته آهسته خرمن سوز می شود و تباهی بیارمی آورد. بازی با بازیچه های روسی آتش دردامن انباشتن است و تار و پود خود را سوختن. راز سلامت ماندن و سالم زیستن هر جامعه ای در آن است تا جرثومه های روسی در نطفه خنثی گردد و از نشو و نمای آنان جلوگیری شود. ورنه حدیث سعدی درباره شان صدق خواهد کرد و ندامت سودی نخواهد داشت.

سرچشمه باید گرفتن به پیل

چو پرگشت نتوان گرفتن به پیل

چنانکه در افغانستان به این نکته اهمی نشد و دیدیم که مشتی اوباش و بی خدا و بازاری، فقط با حربه شعار بر همه چیز دست یافتند و یک ملت را با تاریخ و فرهنگ پنجهزار رساله اش زیر و رو کردند.

جریان افغانستان نشان داد که لیاقت و کاردانی لازمه زمام داری است و مادامی که سرنوشت ملت ها بدست افراد لجوج، خیره سر و خودرای افتد، از زوال و نابودی گزیری نیست. چنانچه ناآگاهی و یا بی اعتنائی زعمای افغانستان در امور کشور داری و عدم

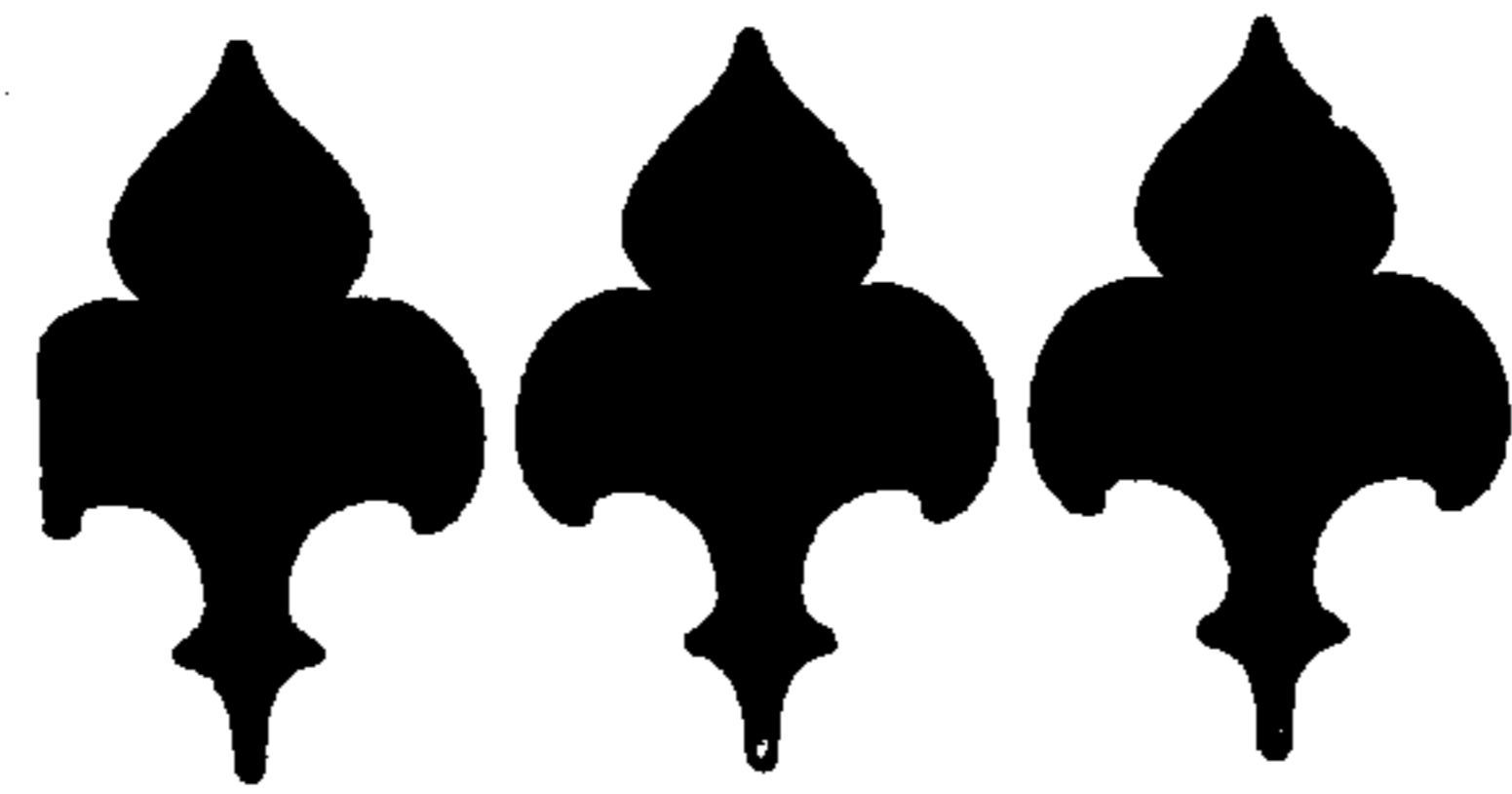
درک و تشخیص منافع و مصالح ملی، باعث شد تا باگزینش سیاست های یک جانبه و اتکاء و اعتماد بیک قدرت استعماری وسیه کار، ملت سرافراز و آزاده ای را به بدبختی وسیه روزی و بردگی و آوارگی کشند و برهستی اش خاتمه بخشند. مخصوصاً محمد داود و برادرش که سرنوشت مردم را بازیچه و بی ارزش می پنداشتند و پیوسته در جهت مخالف آرای مردم و خواسته های آنان عمل می نمودند، سرانجام افغانستان را قربانی خود خواهی ها و غرور بیجای خود کردند و در آتشی که افروختند خود نیز در گرفتند.

جنايات روس ها در تركستان و خيانت ها و دسايس آنان عليه مردم و سرزمين پاك بخارا، آموزنده ترين درسي بود كه بايد زعمای افغانستان از آن انتباه می گرفتند و در روابط خود با روس باحزم و احتیاط گام برمی داشتند. ولی اوراق این کتاب مبین آنست كه مسوولين امور، همه چیز وحتى سرگذشت دردناك برادران عزيز مسلمان ما را در آنسوی آموودر مرزهای شمالی کشور، از یادی برده بودند و دست اهریمنی روس ها را با چنان گرمی و حرارت می فشردند كه پنداشتی فرشته ای از آنسوی کیهان آمده است و یا حوری از رضوان.

واقعیت این است كه آنچه در چهل سال اخیر انجام یافت و نتایجش مصیبت جبران ناپذیر امروزی را ببار آورد، یک اشتباه سیاسی نبود، بلکه انگیزه اش لجاجت و عقده هائی بود كه در نتیجه آن، همه اقدامات شعوری و عمدی صورت می گرفت و آینده نگری و مصلحتی وجود نداشت. حتی در دوره اخیر زمام داری محمد داود بارها از زبان او و برادرش محمد نعیم خان شنیده شده بود كه افغانستان را تخم میسازیم و بدیوارش می زنیم. اما غافل از آن بودند كه ضربت آن خود ایشان را نیز ضربه میزند.

تراژیدی خونین افغانستان بار دیگر ثابت ساخت كه در جوامع انسانی هنوز هم قانون جنگل حكمرماست و هر كه را سر پنجه قوی تر باشد، باید دیگران را براند و بكشد تا آشیانه آنان را تصاحب كند. آنانكه دم از صلح میزنند، خود شر می انگیزند و نظام هائی كه خود را حامی حقوق توده ها قلمداد می كنند، خود بر توده ها می تازند و هستی و آزادی آنان را به یغمامی برند. بویژه روس! این فتنه ایجاد برده ساز كه یک لحظه هم از ستمگری و اذیت انسان ها و برپائی آشوب و ناآرامی در اینجا و آنجای جهان، اهمال نمی كند، بر هیچ نوع موازین انسانی و معیار های حقوقی و اخلاقی كه جوامع بشری آنرا پذیرفته و به آن ارج می نهند، پابندی و احترام نداشته و هر وقت و هر جا كه امكانات و فرصتش دست دهد، درنده خوئی و ددمنشی را بر همه ارزش های عصر ترجیح میدهد و بر ملت ها و سرزمین ها میتازد. و این شیوه ای است كه بحیث اصول و پرنسیپ در قاموس سیاسی روس با خون نقش یافته است و مدنیت و گذشت زمان هرگز و هرگز تغییری بر آن وارد نخواهد كرد.

لذا بشریت باید در برابر این سرطان خبیث و کشنده ره مبارزه در پیش گیرد و تمام امکانات مادی و فکری خود را درخشی کردن و از بین بردن ریشه های آن از جوامع انسانی بسیج نماید، تا درد و داغی که قلب میلیون ها مرد و زن را در افغانستان از تپش بازمانده است، دیگران را نصیب نگردد.



توضیح مختصر بعضی نام‌ها و اعلام

آقابکوف

ژرژبویچ آقابکوف در سال ۱۸۹۶م در یک خانوادهٔ ارمنی ترکستان پا بعرضهٔ هستی نهاد و پس از تحصیلات متداول، در سال ۱۹۲۰م به سازمان جاسوسی «چکا» استخدام شد که بعداً سازمان مذکور به «گ، پ، تو» موسوم گردید. وی در سال ۱۹۲۲م به ادارهٔ «چکا» در تاشکند موظف می‌گردد و رئیس سازمان «چکا» در منطقه، او را به بخارا می‌فرستد.

موصوف در سال ۱۹۲۴م بحیث معاون ادارهٔ اطلاعات و مطبوعات سفارت روسیه در افغانستان، مقرر می‌شود و با «ستارک» سفیر آن کشور یکجا بکابل می‌آید و تا آخر نوامبر ۱۹۲۵م در آنجا میماند. در دسامبر ۱۹۲۵م برای چند روزی مسکومی رود و باردیگر به افغانستان برمی‌گردد و تا مارچ ۱۹۲۶م در کشور ما فعالیت می‌کند.

آقابکوف بعد از ختم ماموریتش در افغانستان، به ادارهٔ اطلاعاتی مسکو در ایران مقرر می‌شود و از آنجا به ترکیه می‌رود. در همین دوره‌ها است که جنایت روس‌ها کم‌کم وجدانش را تازیانه می‌زند و در جنوری ۱۹۳۵م ماموریتش را ترک می‌گوید و بفرانسه فرار می‌کند.

او ابتدا گوشه‌ای از خاطراتش را در اخبار فرانسوی «لوماتن» بچاپ رسانید و سپس مجموعهٔ یادداشت‌هایش را بشکل کتابی در آورد و دران کشور طبع نمود. این کتاب در کوتاه مدتی بزبان انگلیسی ترجمه شد و در امریکا بچاپ رسید. چاپ کتاب مذکور گوشه‌ای از اسرار و جنایات روس‌ها را افشاء نمود و جهان مخصوصاً اروپای غربی را به شدت تکان داد. بهمین علت بود که روس‌ها او را بسن ۴۱ سالگی در پاریس ترور کردند ولکهٔ دیگری بردامان سیاه و ننگین خود افزودند.

متن انگلیسی کتاب مذکور که اصلاً بنام «وحشت اسرار آمیز روسیه» بود، در ایران بفارسی ترجمه شد. ولی عنوانش تغییر یافت و به اسم: «خاطرات آقابکوف» منتشر گردید.

نشر کتاب مذکور از فعالیت‌های مخفی و جاسوسی روس در ایران پرده برداشت و تقریباً ۴۳۰ نفر بشمول «۵۰ نفر کمونست» گرفتار و تحت بازپرس قانونی قرار داده شدند. از جملهٔ افرادی که در این رابطه زندانی و محاکمه شدند، چهار نفر اعدام و بقیه تا ۵ سال زندان محکوم گردیدند و رضا شاه پهلوی از آن تاریخ به بعد در روابط ایران با روس‌ها محتاط بود و همکاری این کشور را در برنامه‌های عمرانی و اقتصادی کشورش کاهش داد.

ابراهیم بیگ

ابراهیم بیگ یکی از مقربان سید عالم شاه خان پادشاه بخارا بود که پس از حمله روس بر بخارا رهبری مجاهدین بخارا را بدوش گرفت و علیه تجاوز گران بمبارزه پرداخت . او پس از آنکه پادشاه بخارا عازم افغانستان گردید ، در شرق بخارا باقی ماند و دوشادوش انور پاشا با روس ها جنگید .

بعد از شهادت انور پاشا ، ابراهیم بیگ بازم سلاح بر زمین نگذاشت و سالیان دیگر نیز بمبارزات ضد روسی و آزادی خواهی ادامه داد . بالاخره بعلت کمبود سلاح و مهیات در سال ۱۹۲۶ م = ۱۳۰۵ ش وارد افغانستان شد و در کابل بماند تا آنکه عساکر روس همراه باغلام نبی خان چرخى بمزار شریف حمله کردند و ابراهیم بیگ نیز در معیت عساکر امیر حبیب الله کلکانی به شمال افغانستان رفت و بار دیگر جنگ های چریکی را علیه روس ها براه انداخت .

در ماه جون ۱۹۳۰ م = سرطان ۱۳۰۹ ش محمد نادر شاه بنابر تهدید نظامی روس و جلب خشنودی ایشان ، برادرش شاه محمود خان وزیر حرب را به شمال کشور فرستاد تا ابراهیم بیگ و یارانش را سرکوب نماید .

این مرد مجاهد و همسنگران در اثر فشار عسکری خاک افغانستان را ترک گفت و به آنسوی آمو رفت و سرانجام بدست روس ها افتاد و به شهادت رسید .

الکساندر برنس

برنس بتاريخ ۱۶ می ۱۸۰۵ م بدنیا آمد و پس از تحصیل در اکادمی مانروس بسن ۱۶ سالگی در سلک خدمات نظامی کمپنی هند شرقی داخل گشت . در سال ۱۸۲۳ م به «سورت» هند موظف گردید و در ۱۸۲۵ م به «کچه» تبدیل شد . در سنه ۱۸۳۰ م به لاهور فرستاده شد و دو سال بعد برای انجام تحقیقات و مطالعات اراضی سند ماموریت یافت ، و از آنجا بدستور حکومت هند برتانوی به سفر افغانستان و ایران و بخارا اقدام نمود و تقریباً یکسال را به سیاحت گذرانید . از سال ۱۸۳۳ تا ۱۸۳۵ م در انگلستان بسربرد و در سال ۱۸۳۶ م ظاهراً بنام رئیس هیئت تجاری ولی در واقع جهت کشف دسایس روس ها ، بدربار امیر دوست محمد خان اعزام گردید . او بعد از مطالعه و مشاهده اوضاع بحکومت خود پیشنهاد کرد تا امیر دوست محمد خان را یاری و کمک کنند ، اما حرفهایش در انگلستان ناشنیده ماند و سعی کردند تا شاه شجاع را جانشین امیر دوست محمد خان سازند . در جریان این ماجرا برنس را به سند و بلوچستان فرستادند تا راه را برای هجوم عساکر انگلیس هموار سازد و پس از آن بحیث نماینده سیاسی انگلیس در کابل مقرر گردید تا بامکنتان همکاری کند .

برنس مدت دو سال در کابل ماند تا آنکه در دوم نومبر ۱۸۴۱م مردم بروی شوریدند و او را بقتل رسانیدند . موصوف آثار زیادی نوشته است که «سفرنامه بخارا» و «یادداشت های کابل» ازان جمله اند .

منشی و رفیق راه او در سفر بکابل و بخارا «موهن لال» بود . او تحصیلاتش را در کالج انگلیسی دهلی پایان رسانید و برای انگلیسان خدمات زیادی انجام داد . موهن لال اصلاً هندو بود که بعداً مسلمان شد و به «میرزا قلی کشمیری» موسوم گردید ، لیکن او بهمان نام هندوئی شهرت داشت و تا اخر بابرنس و در خدمت انگلیسان قرار داشت . می گویند شخص مذکور در رشوه دادن به «اکبر خان» و نجات اسیران انگلیس از بامیان نیز نقش عمده ای ایفا کرد و عنایت انگلیسان را بیشتر بخود جلب نمود .

انور پاشا

انور پاشا در جریان جنگ اول جهانی وزیر جنگ و فرمانده کل قوای عثمانی و عضو کمیته اتحاد و ترقی ترکیه بود . پس از آنکه ترکیه در جنگ شکست خورد و تسلیم قوای متفقین گردید ، انور پاشا به برلین رفت و از آنجا عازم مسکو شد تا از این کشور کمک دریافت نماید .

لینن قبلاً باوی توافق کرده بود که بعد از ختم کنگره باکو به ترکستان رود و پس از خاموش ساختن قیام مسلمانان علیه انقلاب کمونستی روسیه ، آنان را بدور خود جمع کرده و باشعار «آزادی ملل شرق» از راه افغانستان به هند حمله برد . اما او در همان کنگره که حدود ۱۸۹۰ نفر عضو داشت ، از طرح و برنامه های شیطانی لینن نسبت به ملل شرق و مسلمانان آگاه گردید و تصمیم گرفت تاچه کاری انجام دهد . بنابراین پس از پایان کنگره عازم بخارا شد و به تشکیل و تقویت گروههای ضد بلشویک پرداخت .

مسلمانان و مبارزان بخارا مقدم او را گرامی داشتند و دیری نگذشت که ۲۰ هزار نفر به او پیوست و عرصه را بر اشغالگران روسی تنگ کردند . مردم علاوه بر امداد مواد خوراکی ، حرکات و مواضع ارتش سرخ را نیز به او گزارش میدادند ، حتی وزیر جنگ بخارا «عارف اوف» باآنکه عضویت حزب کمونست را پذیرفته بود ، در خفا با انور پاشا رابطه داشت و مرتباً با او مکاتبه می کرد .

انور پاشا بعد از مقابله زیاد با اردوی سرخ در حومه بخارا ، بطرف شرق آن کشور سنگر گرفت و کار روس هارا زار ساخت . روس ها باوجود تراکم عساکر شان به قسمت شرقی بخارا هرگز جرأت نداشتند تا یک گام به پیش روند و با انور پاشا بجنگند . روحیه آنان فوق العاده ضعیف و تدارکات شان غیر کافی بود . (ص ۴۲-۴۵ آقابکوف) .

چون روس ها از رویا روئی و مقابله با انور پاشا عاجز گردیدند ، در صدد شدند تا حیل و تلبیس بکار برند و او را غافلگیر سازند . روی این قصد و نیت آقابکوف مامور سازمان

جاسوسی «چکا» یا «گ، پ، ئو» ماموریت می یابد تا بصورت دست فروش دوره گرد همراه بایک نفر دیگر از سمت شرقی بخارا بطرف جبهه انور پاشا حرکت کند و مخفی گاه او را کشف نماید. او باز رنگی و مهارتی که در اداره جاسوسی کسب کرده بود، بعد از طی منازل و مراحل، دوره گردی را از مردم محل پیدا می کند و با او طرح دوستی می افکند. این مرد ساده لوح دهاتی او را به دامنه کوهی رهنمون می شود که مسافر خانه ای در آنجا وجود داشت و مجاهدین انور پاشا معمولاً در آنجا آمد و شد میکردند.

آقابکوف ۳ روز در این مسافر خانه توقف می کند و با اغلب مجاهدین (بقول روس ها بسمه چی ها) هم صحبت و دوست میشود، بعدی که دیگر رازی پوشیده نمی ماند و به آنچه آرزو داشت دست می یابد. بعد از جمع آوری معلومات خود را به لشکر سواره نظام روسی میرساند و ایشان را از آنچه دیده و شنیده بود، در جریان میگذارد.

عساکر روسی بانشانه هائی که از آقابکوف دریافت می کنند، شبانگاه بسوی اقامتگاه انور پاشا حرکت می نمایند و صبح وقت خود را بدان محل میرسانند و تمام اطراف آنرا محاصره می کنند. انور پاشا هنگام نماز بامداد متوجه می شود که محاصره شده است، لذا باهمسنگران خویش آماده پیکار میشوند و جنگ خونینی بین دو طرف آغاز میگردد. انور پاشا تلاش می کند که با ۳۰ نفر همراهان خود به سمت عقب جبهه هجوم برند تا راه را برای یاران خود بگشایند. اما در آنجا باسربازانی که جهت جلوگیری از فرار ایشان قبلاً جابجا شده بودند برخورد می کنند. انور پاشا بر قلب سربازان سواره نظام روس حمله می برد و در جنگ خونین و کوتاهی که بین آنان در میگیرد، بجز دو نفر از افسران او که موفق به فرار میشوند، دیگران بشمول خود وی جام شهادت می نوشند. جسد انور پاشا را در میان کشته شدگان پیدا می کنند و بلافاصله یکی از افسران سوار شمشیر می کشد و سراو را از تن جدا میکند. (ض ۴۵-۴۹، خاطرات آقابکوف)

اما شاه بخارا در یادداشت های خود به سربریدن انور پاشا در این نبرد، اشاره ای نمی کند و می گوید که وی شهید شد و در روز عید قربان در موضع «چکن» بزیارت حضرت سلطان دفن نموده شد. دهم ذی الحجه ۱۳۴۵ ه ق. (خاطرات شاه بخارا صفحه ۶۵ نسخه خطی).

جنرال سیل

سرآبرت هنری سیل در ۱۹ سپتامبر ۱۷۸۲م متولد گردید و پس از پایان تحصیل به سلک عسکری درآمد. بین سالهای ۱۷۹۸-۱۷۹۹م در جنگ «میسور» و سایر جنگهای هند شرکت داشت و مهارت هائی از خود نشان داد که به اثر آن در سنه ۱۸۱۳م برتبه «میجر» ترفیع کرد. از ۱۸۲۴ تا ۱۸۲۶ میلادی با تعدادی از عساکر و افسران انگلیس در محاذ «برما» بود و سپس به انگلستان برگشت.

جنرال سیل لشکرکشی انگلیس را در سال ۱۸۳۸م به افغانستان قیادت کرد و در ۱۸۳۹م بر قندهار و گرشک و غزنه و کابل حمله نمود و بیاس این خدمات برتبه «میجر جنرال» ارتقایافت .

بتاریخ ۲ نوامبر ۱۸۴۰م ، امیر دوست محمد خان را در پروان به شکست مواجه ساخت ، اما به اثر قیام ها و مقاومت سرسختانه مردم آن ولایت ، مجبور بفرار گردید و از راه خورد کابل به جلال آباد رفت . در جلال آباد قوای تازه دم انگلیس به کمک او رسید و در نتیجه آن جنرال مذکور قوای افغانی را بتاريخ ۷ ، اپریل ۱۸۴۲م پراکنده ساخت و برتبه (G.C.B) ترفیع نمود ، و از آنجا همراه باجنرال پالک بار دیگر بکابل آمد و اسیران انگلیس را نجات داد و بعد از ۱۸ سپتامبر ۱۸۴۲م به هند عزیمت فرمود و در دسمبر ۱۸۴۵م در گذشت .
خانم وی «فلورینتا» نیز در جنگ اول افغان انگلیس ، همراه با شوهرش بود که در جمله اسیران جنگی بدست افغان ها افتاد و بتاريخ ۱۷ سپتامبر ۱۸۴۲م نجات یافت . این خانم مشاهدات روزانه اش را بنام «تذکره مصایب در افغانستان» در سال ۱۸۴۳م نشر کرده که ترجمه فارسی آن در سنه ۱۳۲۹ هـ ش = ۱۹۵۰م بنام «شبخون افغان» در کابل طبع گردیده است .

چکا

اندکی بعد از انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷م ، بلشویک ها در نخستین اقدام شان بفرک تاسیس سازمانی شدند تا از طریق او بتوانند ناراضیان و حریفان خود را سرکوب کنند و حکومت نوپای خود را بازور سرنیزه مستحکم نمایند . روی این هدف بتاريخ ۲۵ دسمبر ۱۹۱۷م شورای وزیران روسیه ، سازمانی را بنام «چکا» طرح و منظور نمود و بااعطای صلاحیت فوق العاده به کارکنان آن تعدادی از بلشویک ها را به گوشه و کنار کشور اعزام داشت تا دست به تصفیه زنند و عناصر مخالف را نابود سازند .

کلمه «چکا» از دو حرف روسی «چ» و «کا» ترکیب شده که حروف اول دو کلمه «چرز و یچانیا» و «کومیسیا» می باشد و معنی آن «کمیسیون فوق العاده» است .

این کمیسیون فوق العاده یا سازمان جاسوسی بحدی در کشتار و غارتگری افراط نمود که بحیث یک دستگاه مخوف و ضد مردمی معرفی گردید و لینن مجبور شد در نام و تشکیلات آن تجدید نظر کند . بنابر این در ۶ فبروری ۱۹۲۲م نام «چکا» را به «گ . پ . ئو» (G.P.O) یعنی اداره سیاسی کل کشور ، تبدیل کردند و آنرا تحت اثر وزارت داخله در آوردند . اما از لحاظ ماهیت و طرز کار فرقی دران وارد نشد ، بلکه رئیس و اغلب کارمندان «چکا» در «گ . پ . ئو» ابقا گردید و بربریت و وحشت قبلی ادامه یافت .
در سال ۱۹۲۶م بار دیگر بشکل اداره مستقلی درآمد و به «اگپو» یا «او . گ . پ . ئو»

• O.G.P.U « تغییر نام یافت •

در سال ۱۹۳۴م = ۱۳۱۳ هـ ش ، ستالین اکثر روسا و کارمندان آنرا کشت و سازمان مذکور را بنام « گ . تو . گ . ب » مسمانمود و مجدداً زیر اداره وزارت داخله قرار گرفت •

پس از مرگ ستالین بتاريخ ۱۳ مارچ ۱۹۵۴م = ۱۳۳۳ هـ ش ، نام این سازمان جاسوسی و ترور به « کا . جی . بی K.G.B » یا کمیته امنیت کشوری تبدیل شد و تا امروز تحت همین نام به جنایات خود ادامه میدهد و یکی از دوسازمان بزرگ جاسوسی در جهان بشمار می رود •

کمیسر (= کمیسار)

کمیسر در تشکیلات شوروی بعد از انقلاب اکتوبر ۱۹۱۷م مفهوم وزیر را داشت • کمیساریا بمعنی وزارت خانه ها بود ، و شورای کمیساریا ، به هیئت دولت یا کابینه اطلاق می شد که ادارات دولتی را ، سرپرستی و اداره می کردند •

کنگره هند

چون نارضائی و نفرت در هند علیه سلطه بریتانیا شدت یافت ، «لارددو فرین» نایب السلطنه هند دستور داد تاجمعیتی از مردم هند تشکیل شود و اعضای آن شکایات مردم را جمع آوری و تنظیم کرده به نظر حکمروایان انگلیسی برسانند تا در اطراف آنها بحث و مذاکره صورت گیرد و شکایات مرفوع گردد • این جمعیت که در واقع نخستین بنای «کنگره ملی» هند بود ، حیثیت بازیچه ای را داشت که انگلیسان میخواستند مردم را بوسیله آن سرگرم سازند و توجه ایشان را به امور جزئی و مسایل پیش پا افتاده معطوف دارند و از اینطریق انگیزه های دوئی و اختلافات را در جامعه هند دامن زنند و مخالفان خود را شناسایی نمایند •

مجمع مذکور که اولین جلسه اش بسال ۱۸۸۵م در بمبئی برگزار گردید از کارنامه های بریتانیا در هند ستایش کرد و ادامه حفظ روابط با انگلیس را به سود هند خواند و از همین جا پیدا بود که عنصر انگلیس و ایده آن در کنگره دخیل است و از منافع برتانیای حمایت می کند •

نمایندگان کنگره سرسختانه می کوشیدند تا پای مسلمانان را هم در آن بکشانند و رنگ ملی و عمومی اش بخشند • اما بین مسلمانان بر سر اشتراک در کنگره اختلاف وجود داشت ، بعضاً طرفدار عضویت در آن بودند و عده ای مخالفت میکردند •

بهرحال در جلسه اول کنگره جز ۷۸ نفر کسی اشتراک نکرد ولی پس از آنکه دیدند دولت نسبت به آن عکس العمل نشان نداد و بعضی اقدامات عام المنفعه نیز صورت گرفت

بر تعداد مراجعینش افزود و در دومین جلسه آن که بسال ۱۸۸۶م تشکیل یافت ، عدد اعضا به ۴۳۶ نفر رسید که از جمله ۸۳ نفر آن مسلمان بودند . در سومین جلسه تعداد اعضا به ۶۰۴ نفر بالغ گردید ولی عدد مسلمانان از میزان قبلی بالانرفت .

در ۳۰ دسمبر سال ۱۹۰۶م اکثریت مسلمانان از حزب کنگره دوری جستند و برای دفاع از حقوق و احیاء شخصیت حکمی و قانونی خویش ، «مسلم لیگ» را بوجود آوردند ، و از آن تاریخ ، به بعد اختلافات بین دو گروه بیشتر شد و به آزادی پاکستان منتهی گردید .

در سال ۱۹۰۷م کنگره در درون خودش به دو جناح تقسیم شد . عده ای خواهان اصلاحات تدریجی و اعتدالی بودند و به تحت الحمایه بودن هند موافقت داشتند و گروهی استقلال و آزادی کامل هند را تقاضا میکردند و بنام تند رو هایاد می شدند .

در سال ۱۹۱۷م گروه استقلال طلب ، قدرت را از گروه معتدل گرفت و نخستین اقدام شان علیه رفتار انگلیس و قوانین آن ، اعلام مقاومت منفی بود که گاندی آنرا عنوان کرد و در نتیجه رهبران کنگره چند بار زندانی شدند . همچنان جناح راست محافظه کار در کنگره خواستار اصلاحات تدریجی بود ، اما جناح چپ برهبری نهرو از سوسیالیزم دفاع میکرد . در سال ۱۹۴۲م حکومت برتانیه کنگره را غیرقانونی اعلام کرد و رهبران را زندانی ساخت . در ۱۹۴۵م تجدید سازمان یافت و دسته کمونست را که خواهان اشتراک در جنگ دوم بود ، از کنگره خارج ساخت .

در انتخابات سال ۱۹۴۶م هندو ها به کنگره و مسلمانان به مسلم لیگ رای دادند . پس از این جریان و مبارزات قاطع و پیگر مسلمانان ، کنگره با اکراه به تقسیم شبه قاره رضائیت داد و در ۱۴ اگست ۱۹۴۷م = ۱۳۲۶ ه . ش پاکستان عملاً بحیث یک کشور مستقل مسلمان عرض وجود نمود . از آن تاریخ به بعد به استثناء یکی دو سال که حزب «جنتا» در این کشور قدرت زابدست گرفت ، بقیه سالها نهرو و خانواده اش بر کنگره و سرنوشت هند حاکم بوده است .

کنگره هند و خانواده نهرو چنانچه از آغاز علیه مسلمانان جنبه گیری و توطئه کرد ، در طول هستی خود نیز پیوسته با اسلام و مسلمین در تضاد بود و تقریباً ۳۰ سال به کمک و یاری روس ها ، در پاکستان و افغانستان دسیسه آفرید و دو کشور را در برابرهم قرارداد . حتی همین اکنون هم آرام نه نشسته است و راجیو نواسه نهرو میخواهد نقش هند را در منطقه ابقا کند و از اوضاع بهره برداری نماید .

لارد آکلند (۱۷۸۴-۱۸۴۹م)

وی در ۲۵ اگست ۱۷۸۴م متولد گردید و تحصیلاتش را در کرائست چرچ آکسفورد پایان رسانید . در ۱۸۰۹م شامل جمعیت وکلای عدلیه شد و سپس بحیث رئیس هیئت مدیره معادن مشغول بکار گشت . در ۱۸۳۴م به صفت لارد بحریه انگلیس و بتاریخ

چهارم اپریل ۱۸۳۶م گورنر جنرال هندوستان شد .

او بود که «برنس» را در ۱۸۳۶-۱۹۳۷م در راس هیئتی بکابل فرستاد تا از چگونگی سفر ویتکوویچ نماینده روسیه بدربار امیر دوست محمد خان ، تحقیق نماید و گورنر جنرال را در جریان گذارد . سپس به اثر فشار حکومت انگلیس در اول اکتوبر ۱۸۳۸م به افغانستان لشکرکشی کرد و شاه شجاع را جانشین امیر دوست محمد خان ساخت و پاداش آن لقب «ارل Earl» را از حکومت انگلیس دریافت نمود .

اما مردم افغانستان در قیام تاریخی ۲ نوامبر ۱۸۴۱م برنس نماینده سیاسی و بتاریخ ۲۳ دسمبر ۱۸۴۱ سرکرده قوای انگلیس «مکانتن» را کشتند و عساکر انگلیسی تباه گردید و بسوی «خیب» عقب نشینی کرد . اکثر عمر او در هند به جنگ افغان و انگلیس سپری شد ، ولی در ۱۲ مارچ ۱۸۴۲م از هند خارج گردید و در اول جنوری ۱۸۴۹م در انگلستان در گذشت .

مدرسه دیوبند

دیوبند اصلاً نام شهر کوچکی است از مربوطات ایالت «سهارانپور» در ۹۰ میلی شمال دهلی که جمعیت آن بین ۳۰ تا ۴۰ هزار نفر می باشد و مناصف اش مسلمان است . هنگامی که قیام مسلمانان علیه استعمار و سلطه انگلیس در قاره هند به اوجش رسید و مساجد و مدارس دینی بحیث کانون های فکری و ضد استعماری در صحنه سیاسی تبارز کردند و شعار «جهاد» همه جا فراگیر شد ، خشونت حکمرانان انگلیس در برابر مسلمانان بیشتر گردید و طرح های انتقام جویانه ای را نسبت به اسلام و مسلمین رویدست گرفتند . ایشان علاوه برآنکه با استخدام و رویکار آوردن افراد و عناصری ، کوشش کردند روحیه جهاد و مبارزه ضد انگلیسی را در بین مسلمانان خنثی سازند ، موقوفات مساجد و مدارس رانیز از بین بردند و سعی نمودند با وارد کردن فشار برمتصدیان آنها کانون های علمی و فرهنگی را به بندند و بساط فکر و اندیشه اسلامی را برچینند . اما مسلمانان دست از طلب برنداشتند و تصمیم گرفتند تابه همت و اعانه مردم ، مساجد و مدارس دیگری بنا کنند .

یکی از علمای مسلمان بنام مولانا محمد قاسم نانوتوی (منسوب به قریه نانوتا از توابع سهارنپور) بیاری و کمک بعضی از همفکرانش ، اولین مدرسه ئی را که خارج از موقوفات و سلطه انگلیس بود ، در شهر دیوبند پایه گذاری کرد ، واز همین سبب مدرسه مذکور به «دیوبند» شهرت یافت .

مولانا محمد قاسم در سال ۱۸۳۲م تولد یافته و تحصیلات علوم دینی را در مدارس هند فرا گرفته بود . در انقلاب معروف هند که بسال ۱۸۵۷م اتفاق افتاد ، او ۲۵ سال عمر داشت و در همین سن و سال بفرماندهی سپاهی منصوب گردید که توسط علما جمع آوری

شده بود . هنگامی که عساکر تازه دم انگلیسی بر انقلابیون یورش بردند و دهلی را مجدداً بدست آوردند ، مولانا محمد قاسم بخانه یکی از اقاربش در شهر «دیوبند» پنهان شد و تا زمان اعلان عفو عمومی همدرانجا بسر برد . پس از اعلان عفو عمومی ، مولانا دوباره در اجتماع ظاهر شد و شهر «دیوبند» را مرکز فعالیت های خویش قرارداد که آغاز آن بنای همین «مدرسه» بود . موصوف در سال ۱۸۷۹م بعمر ۵۰ سالگی وفات کرد و در محوطه مدرسه مذکور دفن گردید .

او آئین نامه ئی تدوین کرد و در یکی از فقره های آن تذکر داد که: ((باید کوچکترین کمک و اعانه ای از دستگاه حکومت یا کسانی که به این دستگاه ارتباط دارند ، پذیرفته نشود و برای تامین هزینه مدرسه فقط از کمک های مالی و انفاقات عامه مردم مورد استفاده قرار گیرد)) .

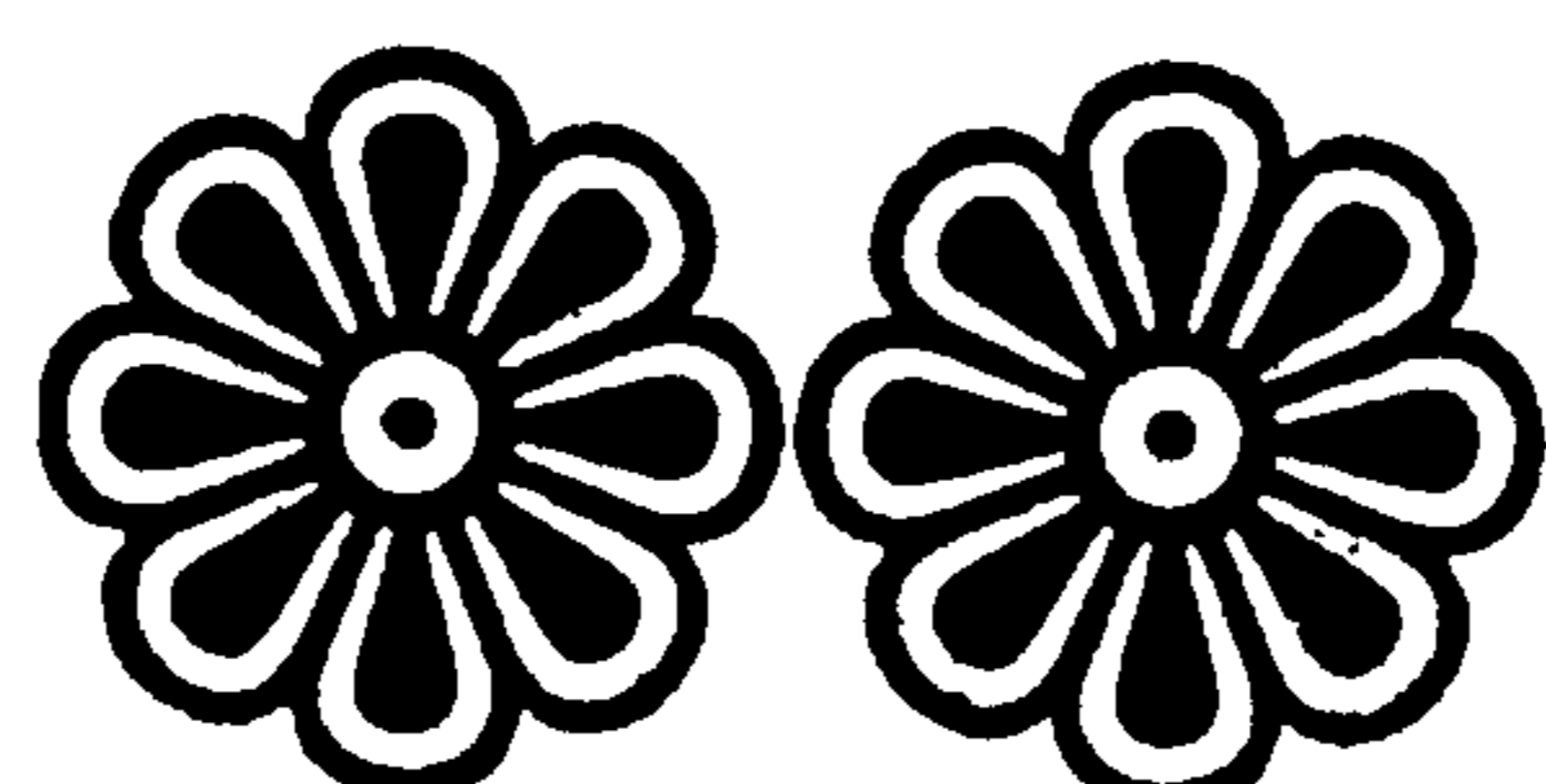
کار تدریس مدرسه دیوبند ابتدا در مسجد کوچکی بنام مسجد «تشتی» که هم اکنون نیز موجود است ، آغاز گردید و بتدریج انکشاف یافت و چنان مشهور شد که در شمار بزرگترین مدارس آسیائی قرار گرفت و بعضاً بخاطر شهرتش او را «ازهر آسیا» نامیدند . (این روش تا هنوز هم در پاکستان زنده است و اکثر مساجد کوچک بوسیله کمک واعانه مردم تدریجاً بزرگ می شوند .)

مدرسه مذکور که بسال ۱۸۶۷م آغاز بکار کرد ، در نخستین روز هایش یک شاگرد داشت بنام «محمود حسن» و یک استاد بنام «مولوی قاری محمود» . این استاد و شاگرد روزها در سایه درخت اناری که در محوطه مسجد بود ، می نشستند و علوم و اندیشه اسلامی را ارزیابی و مطالعه میفرمودند و مولانا رشید احمد گنگوئی هم برامور مسجد نظارت میکرد . بعد ها همین «محمود حسن» در شمار یکی از رهبران مبارزات آزادی خواهی و ضد انگلیس درآمد و بنام «شیخ الهند = پدرهند» لقب یافت . او زندگی پر ماجرائی را در تاریخ مسلمانان و علمای هند بیادگار گذاشت که شرح و تفصیل آن از حوصله این گفتار خارج است .

بهرحال ، «مدرسه دیوبند» و مدارس مشابه آن عمدتاً دو هدف را دنبال می کردند: یکی حفظ و نگاهداری فرهنگ و اخلاق اسلامی ، و دیگری مبارزه بافرهنگ انگلیسی و جلوگیری از نفوذ آن در افکار و اخلاقیات مردم مسلمان هند .

تلاش علما و مدرسین این مدارس مردم را بخود جلب کرد و باعث شد تا روحیه ضد انگلیسی بین مسلمانان تقویت گردد و از رفتن بمدارس و آموزش فرهنگ انگلیسی خودداری شود . بنابراین انگلیسان باتمام امکانات و شبکه های خود در پی تخریب این مدرسه شدند و شعار «معکوسی» را در دنیای اسلام شایع کردند که «مدرسه دیوبند» متعلق به انگلیس است و علما وفارغان آن حامی انگلیس اند .

این تبلیغات و شعار معکوس ، متأسفانه در افغانستان هم راه یافت و امیرامان الله خان در تحت تاثیر آن فرمان صادر کرد تا از موجودیت و تبلیغ فارغان مدرسه دیوبند ، در محیط و مدارس جلوگیری شود .



فهرست اعلام

«آ»

- اتحاد شوروی: ص ۳۱۶
- اتحادیهٔ محصلین: ص ۲۹۷، ۴۸۹
- اتحاد ملی (حزب): ص ۵۱۶
- اتک: ص ۹
- احسان تره کی: ص ۲۹۶
- احمد جان: ص ۴۲۶
- احمد جان نوید: ص ۱۵۶
- احمد خان سید: ص ۵۲
- احمد زی (قوم): ص ۵۶۳
- احمد شاه ابدالی (= احمد شاه بابا): ص ۴۲۲، ۲۸، ۹
- احمد شاه «انجنیر»: ص ۵۲۵
- احمد شاه قاجار: ص ۸
- احمد شاه مسعود (انجنیر): ص ۲۵۸، ۴۲۵، ۴۲۸، ۵۸۷
- احمد شاه (ولی عهد): ص ۲۹۳، ۳۴۰، ۳۸۲، ۳۸۳
- احمد علی: ص ۱۴۱
- ادمک: ص ۵۵، ۶۱، ۷۲، ۷۴، ۱۰۴، ۱۴۴
- ادهم: ص ۲۷۲
- ارتش سرخ: ص ۸۷، ۱۳۵
- ارزگان: ص ۵۸۴
- ارغنداب: ص ۱۴، ۳۰۲
- ارگ جمهوری: ص ۴۳۳، ۴۶۴، ۴۷۳، ۴۷۴
- ارگ شامی: ص ۳۶۹، ۵۴۹، ۵۷۷
- اروپا: ص ۱۲۶، ۳۵۲، ۳۶۰، ۵۵۳
- اروپای شرقی: ص ۲۰۵
- ازبیک: ص ۵۰۴
- ازبکستان: ص ۸۱، ۳۴۹
- استارک: ص ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۴۹، ۱۵۲، ۱۵۴، ۱۶۰، ۶۱۵
- استالف: ص ۳۰

- آبنای باسفور: ص ۹۷
- آخال، (آغال): ص ۴۴
- آخوند صاحب ادب: ص ۴۹۲، ۴۹۳
- آدم خان: ص ۴۲۵
- آدولف دایز سفیر امریکا: ص ۵۸۲
- آذربایجان: ص ۷
- آژانس تاس: ص ۱۸۱، ۱۸۳
- آسیا، آسیای میانه
- آسیای مرکزی: ص ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۴، ۳۷، ۷۳، ۸۱، ۹۵، ۹۷، ۳۵۸، ۳۶۵، ۳۶۷، ۴۰۴
- آصف سهیل: ص ۴۴۳
- آفتابه: ص ۵۵۵
- آقابکوف: ص ۸۱، ۸۷، ۹۹، ۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۳۴، ۱۳۶، ۶۱۵، ۶۱۷، ۶۱۸
- آق رباط: ص ۴۵
- آق مراد: ص ۴۴۲، ۵۳۹
- آکسفورد: ص ۶۲۱
- آکلند: ص ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۶۲۱
- آمو: ص ۲۱، ۴۸، ۶۱، ۹۸، ۱۰۱
- ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۶۶، ۲۶۲، ۲۶۳
- ۳۱۵، ۳۴۹، ۳۵۳، ۳۶۵، ۴۰۰، ۴۱۶، ۴۳۸، ۵۹۱
- آیزنهاور: ص ۱۸۸، ۱۹۸، ۲۱۲
- ۲۱۳، ۲۲۲

«الف»

- ابراهیم: ص ۶۲
- ابراهیم بیگ: ص ۷۹، ۸۰، ۱۵۱، ۶۱۶
- ابن سینا: ص ۲۸۷
- ابومسلم: ص ۱۴۵
- ۱ - پلیاک: ص ۵۴۱
- اتاترک: ص ۱۲۰

افغانستان : ص ٤، ٥، ٧، ٨، ٩، ١٠، ١١، ١٢، ١٣، ١٤، ١٥، ١٦، ١٧، ١٨، ١٩، ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٨، ٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠

١٠١، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨، ١٠٩، ١١١، ١١٢، ١١٣، ١١٤، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٢٩، ١٣٢، ١٣٣، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٦، ١٣٧، ١٣٨، ١٣٩، ١٤٠، ١٤١، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٥، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦، ١٥٧، ١٥٨، ١٦٠، ١٦١، ١٦٢، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ١٦٦، ١٦٧، ١٦٨، ١٦٩، ١٧٠، ١٧١، ١٧٢، ١٧٣، ١٧٥، ١٧٦، ١٧٧، ١٧٨، ١٧٩، ١٨١، ١٨٢، ١٨٣، ١٨٤، ١٨٥، ١٨٦، ١٨٧، ١٩٠، ١٩١، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧

استانبول : ص ٢٥، ٥٥، ٦١، ١٢٠
 استر آباد : ص ٧
 استراليا : ص ٢٥٩، ٤٢٢، ٤٢٣
 استقلال (جريدة) : ص ٥١٦
 استیشن راديو : ص ٨٥
 استيليتوف : ص ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣٧
 اسدالله امين : ص ٥٩٦
 اسرائيل : ص ٣٠٠، ٣١٩، ٣٩٢
 اسحاق عثمان : ص ٥١٦
 اسفزار : ص ٢١٨
 اسکندر ميرزا : ص ٢٠٦
 اسلام آباد : ص ٣٤٥، ٥٠٨
 اسلام قلعه : ص ٤٢٠، ٦١٠
 اسلم وطن جار : ص ١٩٣، ٣٨٢، ٤٦٧، ٤٦٩، ٤٧١، ٤٧٥، ٤٧٦، ٥٣، ٥٩٦، ٦٠٥
 اسهار : ص ٥٨٧
 اسمعيل دانش : ص ٥٠١
 اصلاح : ص ١٥٤، ١٥٥، ١٦٣، ١٦٨، ١٧٨، ١٧٩، ١٨٠، ١٨١، ١٨٣، ١٩٠، ١٩٢، ١٩٣، ١٩٤، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٧، ١٩٨، ١٩٩، ٢٠٠، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٠، ٢١١، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣١، ٢٣٢، ٢٣٣، ٢٣٤، ٢٣٥، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١، ٢٤٢، ٢٤٣، ٢٤٤، ٢٤٥، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧

افغان ، افغانی : ص ٣١، ٣٦، ٣٨، ٤٣، ٤٤، ٤٦، ٤٧، ٤٩، ٥١، ٦٥، ٦٩، ٧٤، ٨٦، ٩٢، ٩٥، ٩٨، ١١٥، ١٢١، ١٣٠، ١٣٢، ١٣٤، ١٣٥، ١٥٦، ١٦١، ١٦٨، ١٩١، ٢٢٠، ٢٢١، ٢٢٢، ٢٣٦، ٢٣٧، ٢٣٨، ٢٤٥، ٢٤٧، ٢٤٨، ٢٤٩، ٢٥٠، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٤، ٢٥٥، ٢٥٦، ٢٥٧، ٢٥٨، ٢٥٩، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٤، ٢٧٥، ٢٧٦، ٢٧٧، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٣، ٢٨٤، ٢٨٥، ٢٨٦، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٨٩، ٢٩٠، ٢٩١، ٢٩٢، ٢٩٣، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٧، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣٠٥، ٣٠٦، ٣٠٧، ٣٠٨، ٣٠٩، ٣١٠، ٣١١، ٣١٢، ٣١٣، ٣١٤، ٣١٥، ٣١٦، ٣١٧، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٢١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٤، ٣٢٥، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٢٨، ٣٢٩، ٣٣٠، ٣٣١، ٣٣٢، ٣٣٣، ٣٣٤، ٣٣٥، ٣٣٦، ٣٣٧، ٣٣٨، ٣٣٩، ٣٤٠، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٤٣، ٣٤٤، ٣٤٥، ٣٤٨، ٣٤٩، ٣٥٠، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٥٣، ٣٥٤، ٣٥٥، ٣٥٦، ٣٥٧، ٣٥٨، ٣٥٩، ٣٦٠، ٣٦١، ٣٦٣، ٣٦٤، ٣٦٥، ٣٦٦، ٣٦٧

افغان ملت (جريدة) : ص ٣٦٥، ٥٠٣، ٥١٥، ٥١٦
 افغان ملت (حزب) : ص ٢٧٦، ٥١٤، ٥١٥

- الكساندروف كانستانتين: ص ٣٢٢، ٣٣١.
 الفريد لايل: ص ٤٩.
 الله آباد: ص ٥٦١.
 المان: ص ٧ ح، ٢٥، ٢٦، ٨١، ١٠٤، ١١٣، ١١٤،
 ١١٥، ١١٨، ١٤٤، ١٦٥، ٢٣٢، ٢٦٥، ٢٩٧، ٣١٨،
 ٣٤١، ٣٥٣، ٣٦٠، ٤٠٦، ٤٥٨، ٥٠٨.
 المان شرق: ص ٦٠٤.
 امام رضا: ص ٥٦، ٥٧.
 امان افغان (جريدة): ص ١٠٠، ١٠٦، ١٠٧، ١٠٨،
 ١١٨، ١٢٧ ح، ٤٨٤.
 امان الله خان (امير): ص ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩،
 ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٩، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦،
 ٨٧، ٨٨، ٨٩، ٩٢، ٩٨، ٩٩، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٤،
 ١٠٥، ١٠٧، ١١٣، ١١٥، ١١٦، ١١٧، ١١٨،
 ١١٩، ١٢٠، ١٢١، ١٢٢، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٥، ١٢٦،
 ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٤، ١٣٥، ١٣٩، ١٤٣، ١٤٤،
 ١٥٥، ١٥٦، ١٩٩، ٣٥١، ٤١١، ٤٨٢، ٤٨٣، ٤٨٤،
 ٤٨٥، ٥٤٢، ٦٢٤.
 امان الله رسول: ص ٣٩٥، ٥١٦.
 امان الله محمودي: ص ١٨.
 امباله: ص ١٩، ٢٠.
 اميراطور: ص ٢٢، ٣١، ٣٥.
 امريکا: ص ٨٥، ١٠٠، ١٦١، ١٧١، ١٧٢، ١٧٣،
 ١٧٧، ١٧٨، ١٨٢، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٢، ١٩٥، ١٩٦،
 ١٩٨، ٢٠٠، ٢٠٧، ٢٠٨، ٢٠٩، ٢١٢، ٢١٣، ٢١٦،
 ٢١٧، ٢٣٤، ٢٥٧، ٢٦٠، ٢٦١، ٢٨٠، ٢٨٢، ٢٨٣،
 ٢٨٥، ٢٩٤، ٢٩٥، ٢٩٨، ٢٩٩، ٣٠٠، ٣٠١، ٣٠٢،
 ٣٠٧، ٣١٦، ٣١٧، ٣٢٦، ٣٢٧، ٣٣٠، ٣٣٤، ٣٣٥،
 ٣٤٤، ٣٥٩، ٣٦٠، ٤٠١، ٤٠٥، ٤٠٦، ٤٠٧، ٤١٥،
 ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٥١، ٤٥٨، ٤٥٩، ٥٣٧، ٥٣٩،
 ٥٧٣، ٥٧٤، ٥٨٢، ٥٨٣، ٥٩٢، ٦٠٢.
 امريکاي لاتين: ص ٤٠٤.
 امير: ص ١٢، ٥٢، ٥٣، ٦٤، ٩٥، ١٠٤، ١٢٤.
 امير بخارا: ص ٨١.
 امير المومنين: ص ١٢٣.
 امير شير علي خان: ص ١٧، ١٨، ١٩، ٢٠، ٢١، ٢٢،
 ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤،
 ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤٣، ٤٧٧، ٤٧٨،
 اناهيता: ص ٢٧٢، ٥٠١، ٥٨٠.

- ٣٦٨، ٣٦٩، ٣٧١، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٧٦،
 ٣٧٧، ٣٧٨، ٣٧٩، ٣٨٠، ٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٣، ٣٨٤،
 ٣٨٥، ٣٨٦، ٣٨٧، ٣٨٨، ٣٩٠، ٣٩١، ٣٩٣، ٣٩٤،
 ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٠١، ٤٠٢، ٤٠٣، ٤٠٤، ٤٠٥، ٤٠٦،
 ٤٠٧، ٤٠٨، ٤٠٩، ٤١٠، ٤١١، ٤١٣، ٤١٤،
 ٤١٥، ٤١٦، ٤١٧، ٤١٨، ٤١٩، ٤٢٠، ٤٢١، ٤٢٢،
 ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٦، ٤٢٧، ٤٢٢، ٤٣٢، ٤٣٥، ٤٣٨،
 ٤٣٩، ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٢، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٥،
 ٤٤٦، ٤٤٧، ٤٤٨، ٤٤٩، ٤٥٠، ٤٥١، ٤٥٣، ٤٥٥، ٤٥٦،
 ٤٥٧، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٦١، ٤٦٢، ٤٦٣،
 ٤٦٤، ٤٦٦، ٤٦٧، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧١، ٤٧٢، ٤٧٣،
 ٤٧٤، ٤٧٥، ٤٧٦، ٤٧٧، ٤٧٨، ٤٨٠، ٤٨٢،
 ٤٩١، ٤٩٢، ٤٩٦، ٤٩٧، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٣، ٥٠٥،
 ٥٠٦، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥٠٩، ٥١٠، ٥١٣، ٥١٨،
 ٥١٩، ٥٢٠، ٥٢١، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٢٧، ٥٢٨،
 ٥٢٩، ٥٣٠، ٥٣١، ٥٣٢، ٥٣٣، ٥٣٤، ٥٣٦، ٥٣٧،
 ٥٣٨، ٥٣٩، ٥٤١، ٥٤٢، ٥٤٥، ٥٤٦، ٥٤٨،
 ٥٤٩، ٥٥٠، ٥٥٢، ٥٥٤، ٥٥٦، ٥٥٦، ٥٥٦، ٥٥٦،
 ٥٦٥، ٥٦٦، ٥٦٧، ٥٦٨، ٥٦٩، ٥٧٠، ٥٧١، ٥٧٢،
 ٥٧٣، ٥٧٤، ٥٧٥، ٥٧٦، ٥٧٧، ٥٧٨، ٥٧٩، ٥٨٢،
 ٥٨٣، ٥٨٤، ٥٨٥، ٥٨٦، ٥٩٠، ٥٩١، ٥٩٢، ٥٩٣،
 ٥٩٤، ٥٩٥، ٥٩٧، ٥٩٨، ٦٠١، ٦٠٢، ٦٠٣، ٦٠٤،
 ٦٠٥، ٦٠٦، ٦٠٧، ٦٠٨، ٦٠٩، ٦١٠، ٦١١، ٦١٢،
 ٦١٣، ٦١٤.
 اقبال (علامه): ص ٥٦١.
 اقبال وزيرى: ص ٥٩٦.
 اقدريا: ص ٤٥٢.
 اقوام جمشيدى: ص ٤٧٨.
 اکادمى علوم: ص ٢٩٩.
 اکبر خان: ص ٦١٧.
 اکرم عبقرى: ص ٤٤٣.
 اکسا: ص ٥٨٩، ٥٩٠، ٥٩٦.
 اکتیو: ص ٣٣٤، ٣٣٥.
 الجهاد: ص ٥٢٥.
 الجزاير: ص ٤٠٢.
 الکساندر اول: ص ٧.
 اکساندر دوم (تزار روس): ص ٢١.
 الکساندر سوم: ص ٤٧.
 الکساندر برنس: ص ١٢، ١٣، ٦١٦.

- ٤٣٣، ٤٤٤، ٤٤٦، ٤٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٦٣، ٦٧، ٨١، ٩٣، ١٠٧، ١٠٨، ١٢٠، ١٣٣، ١٣٥، ١٤٦، ١٦٣، ١٦٤، ١٦٥، ٢٠٠، ٢١٧، ٢١٩، ٢٢٤، ٢٣٢، ٢٥٥، ٣١٨، ٣١٩، ٣٢٠، ٣٣٠، ٣٦٣، ٣٦٤، ٤٠٦، ٤٠٧، ٤١٣، ٤١٤، ٤١٥، ٤٢٠، ٤٤٦، ٤٥٦، ٤٥٧، ٤٧٨، ٥١٨، ٥٧٢، ٥٧٤، ٥٨٠
- ایرهارد: ص ٢٣٢
- ایزویستیایا: ص ٦٠٦
- ایالات متحده: ص ٢٢٢، ٢٣٧، ٢٦١، ٢٨٢، ٥٧٣
- ٥٧٤
- ایوانوف: ص ٤٧
- ایوب خان (مارشال): ص ٢٦٢، ٢٨١، ٢٨٢
- ٣٢٣
- ابوب خان سردار: ص ٤٩١

((ب))

- باجور: ص ٤٧
- باختراژانس: ص ١٨٠
- باختری: ص ٣٨٩، ٤٣٢، ٤٧٦
- بادغیس: ص ٤٥، ٣٦٠، ٣٧٧، ٤٢٣، ٥٨٥
- بارق شفیع: ص ٥٠١، ٥٨١، ٥٩٦
- بارکزی: ص ٩، ٨
- بازارک: ص ٤٢٦
- باسمه چی: ص ٦١٨
- باغبان کوچه: ٥٣٢
- باغ عارق: ص ١٤١
- باغ علیمردان: ص ٥٨٦
- بالاحصار کابل: ص ١٥، ٥٨٧
- بال ماسکه: ص ١٢٦
- بامالکوف: ص ١٨٣
- بانک انکشاف آسیائی: ص ٣٣٥، ٣٥٢، ٤٤٠
- ٤٦٦
- بانک جهانی: ص ٣٤٣، ٤٦٦
- بانک ملی: ص ١٦٢، ٤٦٩
- ببرک (پرچی): ص ١٤، ١٧٩، ١٨٠، ٢٧٢، ٢٨٦، ٢٩٢، ٣٤٦، ٣٤٨، ٣٧٠، ٣٧١، ٣٨٩، ٣٩٨، ٤٦٨، ٤٦٩، ٤٧١، ٤٧٥، ٤٩٠، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٢، ٥٠٤، ٥٣٨، ٥٧٧، ٥٨٠، ٥٨١، ٥٩٣، ٥٩٤، ٥٩٦

- انتونوف: ص ٢٣١، ٢٣٨، ٢٥٧، ٢٦٢، ٢٦٧
- انجمن دوستی افغان و روس: ص ٢٢١
- اندر(قوم): ٤٧٨، ٥٤١
- اندروپوف: ص ٦٠٤
- انقره: ص ١١٩
- انقلاب ملی (حزب): ص ٤٤٤، ٤٤٥
- ٤٤٦، ٤٥٠، ٤٦٢، ٤٦٣
- انگار (جریده): ص ١٧٦، ٤٩٠
- انگلستان: ص ٩٥، ١٠٨، ١١٤، ١١٨، ١٧٠، ١٧٦، ٢٢٢، ٢٣٣، ٣٠١، ٣٥٦، ٤٧٧، ٤٨٧، ٥٢٠، ٥٥٩، ٥٧٤
- انگلیس: ص ٥، ٨، ٩، ١٠، ١١، ١٢، ١٣، ١٤، ٢١٥، ٢١٦، ٢١٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٦٣، ٦٤، ٦٦، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٨١، ٨٦، ٩٢، ٩٣، ٩٦، ٩٧، ١٠٤، ١٠٥، ١٠٨، ١١٣، ١١٤، ١١٦، ١١٧، ١١٨، ١١٩، ١٢٠، ١٢٣، ١٢٤، ١٣٣، ١٤٣، ١٤٤، ١٤٦، ١٤٧، ١٥٧، ١٦٤، ١٦٥، ١٧٠، ١٧١، ١٧٦، ٣٥٢، ٣٥٦، ٤١١، ٥١٩، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦١
- انگوت: ص ٤١٦، ٤٥١
- انلانداکسپلوریشن (کمپنی امریکائی): ص ١٦٣
- انور پاشاه (انور بیگ): ص ٧٩، ٨٠، ٩٩، ١٠٠، ٦١٧، ٦١٨
- انیس روزنامه: ص ٣٠٢، ٣٤٥، ٣٩٦، ٤٠٥، ٤٠٧، ٤١٧، ٤٣١، ٤٣٥، ٤٤٩، ٤٥٩، ٤٦١، ٤٦٤، ٥٩٠
- اوبلوف: ص ٥٩٠
- اورگنج: ص ٤٧
- اورلوف: ص ٧
- اورنگ زیب: ص ٥٥٨
- اوریل هرمن: ص ٣٠٧
- ایبک: ص ١٣١، ١٣٢
- ایتالیا: ص ٨١، ٩٦، ١١٨، ١٤٤، ٢٣٢، ٣٨٠
- ایران: مقدمه، ص ٦، ٧، ٨، ١٠، ١١، ١٢، ١٣، ١٤، ١٥، ١٦، ١٩، ٢٢، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣١، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥٠، ٥١، ٥٢، ٥٣، ٥٤، ٥٥، ٥٦، ٥٧، ٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦١، ٦٢، ٦٣، ٦٤، ٦٥، ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٢، ٧٣، ٧٤، ٧٥، ٧٦، ٧٧، ٧٨، ٧٩، ٨٠، ٨١، ٨٢، ٨٣، ٨٤، ٨٥، ٨٦، ٨٧، ٨٨، ٨٩، ٩٠، ٩١، ٩٢، ٩٣، ٩٤، ٩٥، ٩٦، ٩٧، ٩٨، ٩٩، ١٠٠

- بلغاریا - بلغارستان: ص ۹۷، ۲۱۴
- بلغراد: ص ۴۵۷، ۵۸۰
- بلوچستان: ص ۲۸، ۴۷، ۷۳، ۱۰۷، ۱۰۸
- بمبئی: ص ۱۱۸، ۱۳۶
- بندبرق کجکی: ص ۳۱۶، ۴۵۸
- بند برق نغلو: ص ۲۳۱، ۲۸۹، ۲۹۹
- بندر حیرتان: ص ۲۳۹، ۴۱۶
- بند سرده: ص ۲۸۸
- بندر عباس: ص ۳۷۴
- بندر قزل قلعه: ص ۲۳۲
- بندر کراچی: ص ۲۳۵، ۲۳۷
- بنگال: ص ۵۵۹، ۵۶۳
- بنگله دیش: ص ۱۸۸، ۳۵۲
- بوتو: ص ۴۱۰، ۱۱، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷
- بوکنگهم: ص ۱۱۸
- بوکایا ولینسکی: ص ۶۷
- بولگانین: ص ۱۸۳، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴
- ۲۳۹ ح
- بیکانژفلد (لارد): ص ۲۶
- بینہ: ص ۱۵۸
- بیرایت: ص ۴۱۷
- بی بی مہرو: ص ۵۴۹
- بینی حصار: ص ۵۴۹
- بھائی: ص ۵۶۰
- بیمہ نساجی افغان: ص ۵۳۶

((پ))

- پاپ: ص ۱۱۸
- پاپوتین: ص ۵۹۳، ۵۹۵
- پاچاگل: ص ۱۹۳، ۳۸۹، ۴۰۹، ۴۶۲، ۴۷۵
- پادگورنی: ص ۲۸۳، ۲۹۹، ۳۱۶، ۳۶۸، ۳۷۹
- پارا چنار: ص ۱۴۰
- پارک زرنگار: ص ۳۵۱
- پاریس: ص ۱۶، ۳۱۶، ۳۱۷
- پاکستان: مقدمہ، ص ۵۱، ۸۴، ۱۵۱ ح، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵
- ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۵، ۲۰۸
- ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱
- ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۷

- ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۰۵
- برک لودی: مقدمہ
- بحرالدین باعث: ص ۵۰۵
- بحرہند: ص ۸۴
- بخارا: ص ۷، ۱۴، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۴، ۳۶، ۴۷، ۵۱، ۵۵، ۵۸، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱
- ۱۵۲، ۱۵۵، ۲۰۲، ۴۲۷، ۵۳۲، ۶۰۳
- بدخشان: ص ۴۲، ۴۸، ۱۰۷، ۳۶۰، ۵۰۵، ۵۷۵
- ۵۸۶، ۶۰۷
- برات علی تاج: ص ۱۸۰، ۴۸۹
- برانوف: ص ۷۸
- براوین: ص ۶۷، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴
- برتانیہ: ص ۴، ۲۰، ۲۱، ۲۵، ۳۰، ۳۷، ۳۸، ۴۸، ۵۳، ۵۴، ۶۵، ۹۰، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۷۰، ۱۹۹، ۲۰۰، ۳۵۹
- ۵۶۳، ۶۰۰
- برشنا: ص ۲۲ ح، ۳۷ ح
- برلین: ص ۲۶، ۲۷، ۲۹
- برما: ص ۶۱۸
- برنس: ص ۱۲
- برونو: ص ۲۳
- برہان (مجلہ): ص ۵۲۹
- بریژنیف: ص ۲۲۹، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۷۶، ۲۸۳، ۳۴۴
- ۳۵۲، ۳۶۶، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴
- بست: ص ۴۹۱
- بسطام: ص ۱۷
- بسمارک: ص ۲۶
- بشیر وہاب زادہ (دکتر): ص ۴۴۳
- بغداد: ۲۰۵، ۵۸۴
- بغلان: ص ۴۲۷، ۵۸۷
- بگرام: ص ۴۷۰
- بگرامی: ص
- بلخ: ص ۲۳، ۴۲، ۴۳، ۴۷، ۴۳، ۴۴، ۴۰۰، ۴۱۸، ۴۲۷، ۴۳۸، ۴۵۱، ۴۷۸، ۵۷۵، ۶۰۳
- بلخی: ص ۱۷۴، ۱۷۵
- بلشویک: ص ۵۵، ۶۶، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۷
- ۷۸، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۹۹، ۱۰۲

- پغمان : ص ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۴، ۱۵۲
- پکتیا : ص ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۸
- ۱۳۹ ح، ۱۴۳، ۳۵۱، ۳۹۸، ۴۷۳، ۴۷۸
- پکن : ص ۲۶۹، ۳۵۵
- پلچرخی : ص ۵۷۹، ۵۸۵، ۵۹۱
- پل خاتون : ص ۴۴
- پل خشتی : ص ۴۴
- پل محمود خان : ص ۵۳۵
- پنجاب : ص ۹، ۱۱، ۲۸، ۴۶، ۴۱۲، ۵۶۳
- پنجاهه : ص ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۳، ۷۲
- ۱۶۹
- پنجشیر : ص ۹۹، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۴۷۸، ۵۸۷
- پوپل : ص ۲۳۰، ۲۵۸، ۳۱۹
- پوزانوف : ص ۵۹۰
- پولیانسکی : ص ۲۶۸
- پولی تخنیک : ص ۲۵۸، ۲۹۰، ۳۲۸، ۳۵۰، ۳۵۶
- ۴۲۴
- پولیند : ص ۱۱۹
- پومپیدو : ص ۳۱۶
- پوهنتون : ص ۱۷۸، ۲۵۴، ۲۷۳، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱
- ۲۹۲، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۶، ۳۱۹، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶
- ۲۳۱، ۳۳۳، ۳۳۷، ۳۳۹، ۵۲۸
- پیمان امنیت آسیائی : ص ۳۷۸، ۳۷۹
- پیمان سعد آباد : ص ۱۶۳، ۱۶۴
- پیر کرم شاه : ص ۱۴۶
- پیر کفن پوش : ص ۱۵۷، ۵۳۳
- پیاوشت : ص ۴۲۶
- ((ت))
- تاج التواریخ : ص ۳۶ ح، ۴۳ ح، ۴۶ ح، ۴۷ ح، ۴۸ ح، ۴۹ ح، ۵۰ ح، ۵۱
- تاجیک : ص ۵۰۴
- تاجکستان : ص ۸۱، ۱۵۱، ۳۴۹، ۵۹۳
- تاشقرغان : ص ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵
- ۱۳۶
- تاشکند : ص ۵، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۲۹، ۳۱
- ۳۲، ۳۷، ۴۰، ۴۷، ۶۷، ۶۹، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۸۲
- ۱۱۴، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۵۷ ح، ۲۸۱، ۲۸۲، ۴۷۲
- ۵۹۲
- تبریز : ص ۵۵
- تبه تاج بیگ : ص ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۵

- ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۵، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۳
- ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۴۳، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳
- ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۷۹، ۳۸۷، ۳۹۴، ۳۹۹
- ۴۰۰، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۲۱
- ۴۳۲، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۴۶، ۴۴۸، ۴۵۰
- ۴۵۶، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۹۸، ۵۳۱، ۵۶۲، ۵۶۳
- ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۲، ۵۷۳
- ۵۷۴، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۵، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۷
- پاکوف زاخارویچ : ص ۷۳
- پال (فرمانروای روس) : ص ۷
- پالک (جنرال) : ص ۶۱۹
- پامیر : ص ۴۷، ۵۳
- پامیر خورد : ص ۴۸
- پامیر کلان : ص ۴۸، ۱۶۹، ۳۵۲
- پان اسلامیزم : ص ۳۸، ۹۶
- پای منار : ص ۵۴۳
- پاینده خان (سردار) : ص ۸، ۹
- پتر : ص ۶، ۷، ۱۰، ۱۲۷، ۶۱۰
- پترزبورگ : ص ۲۱، ۳۴، ۳۷، ۴۱، ۴۴
- پتروگراد : ص ۷
- پترلسدن (سر) : ص ۴۵
- پته کیسر : ص ۱۳۵
- پراگ : ص ۵۸۰
- پرتگال : ص ۵۵۸
- پرچم (حزب) : ص ۲۹۶، ۳۳۷، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۵
- ۳۶۴، ۳۷۱، ۳۸۹، ۳۹۷، ۴۰۹، ۴۶۳، ۴۶۹، ۴۷۳
- ۴۷۴، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۲۱، ۵۸۰، ۵۸۱، ۶۰۴
- پرچم (جریده) : ص ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۳۷، ۳۴۱
- پروان : ص ۱۴، ۱۵، ۱۲۹، ۱۴۱
- پریمیا کوف : ص ۱۳۳، ۱۳۵
- پشاور : ص ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۲۵، ۳۰
- ۴۶، ۴۷، ۱۴۴، ۱۷۶، ۲۳۴، ۵۳۱، ۵۲۵
- پشتون ژغ : ص ۴۹۸
- پشتونستان : ص ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۹۴، ۱۹۶
- ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۰۷، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۲۱
- ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۵۵، ۲۹۸، ۳۵۱
- ۳۵۷، ۳۶۵، ۳۷۸، ۳۸۵، ۳۸۷، ۳۹۹، ۴۰۴، ۴۳۶
- ۴۳۷، ۴۶۱، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹
- ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳

- تتمدره: ص ۱۵
 تخار: ص ۵۵۵
 تخستوف: ص ۲۱۲
 تخیو اکسپورت: ص ۲۵۵
 تخنیکم نفت و معادن: ص ۳۶۶
 ترکستان: ص ۶، ۷، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۵۱، ۵۸، ۶۲، ۶۷، ۸۲، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۹۷، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۹، ۱۳۴، ۱۴۴، ۳۷۸، ۴۲۷، ۵۳۲، ۶۱۵
 ترکمن: ص ۱۳۱
 ترکیه: ص ۲۵، ۲۶، ۵۵، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۳۵، ۱۶۳، ۱۶۴، ۲۰۰، ۲۰۹، ۲۱۶، ۲۹۳، ۳۶۴، ۴۵۹، ۴۷۹، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۷۴
 ترمذ: ص ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۵، ۵۹۱، ۶۰۳
 تروتسکی: ص ۷۷
 تره کی: ص ۱۴، ۱۸۱، ۲۸۶، ۳۰۵، ۴۴۹، ۴۶۸، ۵۰۱، ۵۰۳، ۵۴۸، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۶، ۶۰۱
 تزار: ص ۹، ۱۲، ۱۶، ۱۸، ۳۰، ۳۶، ۵۳، ۷۷، ۲۶۶
 تگاب: ص ۹۹
 تلویک: ص ۱۶۶
 تنگه واخان: ص
 توانا (عبدالقادر): ص ۵۲۵
 توانا (دکتر محمد موسی توانا): ص ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴
 تورخم: ص ۲۹۱، ۶۴۱، ۵۶۳
 تورغندی: ص ۲۱۷، ۲۸۰، ۲۹۰
 توریالی ناصری (داکتر): ص ۱۵۷، ۱۵۸ ح
 تیاتر: ص ۲۲۷، ۲۲۸
 تیتو: ص ۴۵۹
 تیمورشاه (جنرال): ص ۴۵
 تیمورشاه (درانی): ص ۸، ۲۸
 تهران: ص ۱۱، ۱۷، ۱۰۸ ح

«ث»

- ثمرحیل: ص ۳۷۱

«ج»

- چاریکار: ص ۱۵، ۴۲، ۱۴۲، ۴۹۸
 چاردهی: ص ۵۴۹

«ج»

- جایان: ص ۵۳، ۳۵۳، ۳۶۰، ۴۵۸، ۴۶۲
 جاجی: ص ۱۲۸، ۳۱۸
 جاده میوند: ص ۵۸۶، ۵۹۷
 جان داد خان: ص ۴۲۵
 جان نثاران اسلام: ص ۴۷۹
 جبل اسراج: ص ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳
 جبهه ملی نجات افغانستان: ص ۵۲۹
 جرقدوق: ص ۴۵۲
 جزیره ارال: ص ۱۶۶
 جزیره خارک: ص ۱۴
 جزیره اورته تغای: ص ۱۶۶
 جلال آباد: ص ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۸، ۱۷۱، ۱۹۴، ۲۲۰، ۲۳۹، ۳۶۱، ۳۷۱
 ۴۰۷، ۴۱۹، ۴۶۱، ۴۷۰، ۴۸۰، ۴۸۳
 جلیلی: ص ۵۹۶
 جمال عبدالناصر: ص ۲۹۳، ۴۶۶ ح
 جمال مینه: ص ۵۳۵، ۵۹۷
 جمعیت اسلامی افغانستان: ص ۲۲۰ ح، ۵۲۳
 جمعیت العلمای محمدی: ص ۵۲۸:۵۲۹
 جمعیت جمال مینه: ص ۵۲۹
 جمعیت سری: ص ۱۲۴، ۴۸۰، ۴۸۳
 جمعیت سری دربار: ص ۱۲۲، ۱۲۳
 جمعیت عوام: ص ۵۱۶، ۵۱۷
 جمعه: ص ۴۰۵
 جمهوری خواهان: ص ۷۶، ۴۸۵
 جمهوریت متحد عربی: ص ۲۹۳
 جنتا: ص ۴۵۸
 جنوب آسیا: ص ۳۱۶
 جوانان افغان: ص ۴۸۴، ۴۸۵
 جورج پنجم (شاه انگلستان): ص ۱۱۸
 جورج کرزن: ص ۴۸
 جوزجان: ص ۴۲۳، ۴۳۸، ۵۸۵
 جیحون (رود): ص ۲۸

- حضرت موسیٰ (ع): ص ۲۵۸
- حسن البکر: ص ۴۱۲
- حسن شرق: ص ۱۷۹، ۴۱۴، ۴۳۳، ۴۴۳، ۴۶۲، ۴۷۶، ۴۹۰، ۴۹۷، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۷
- حسن علی (جنرال): ص ۱۹
- حسین کوت: ص ۴۷۳
- حفیظ اللہ امین: ۳۴۵، ۴۶۸، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۵، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۳۱، ۵۳۸، ۵۳۷، ۵۵۱، ۵۸۷
- ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۶
- حقوقی (داکتر): ص ۵۴۸
- حشمت الملک: ص ۵۷
- حمایت اللہ: ص ۴۲۵
- حمید اللہ: ص ۱۴۰، ۱۴۳، ۲۵۴
- حیات اللہ خان (عضدالدلہ): ص ۱۱۷

«خ»

- خاد: ص ۶۰۱
- خان آباد: ص ۱۴۶
- خان عبدالغفار خان: ص ۱۷۰، ۱۹۹، ۲۹۹، ۳۵۱، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۳
- خان محمد (جنرال): ص ۲۲۸، ۲۶۲، ۳۴۲، ۳۸۴
- خانیکوف: ص ۱۶
- خانہ خلق: ص ۵۸۹، ۵۹۱
- خال محمد خستہ (مولوی): ص ۵۱۱
- خاواک: ص ۱۵۱، ۴۳۰
- خداداد (سیستانی): ص ۵۷
- خدام القرآن: ص ۵۲۹
- خدائی خدمتگار: ص ۵۶۱، ۵۶۳، ۵۷۰
- خروشچف: ص ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۳، ۲۶۲، ۲۶۶
- خراسان: ص ۶۳، ۱۴۵
- خط آہن: ص ۲۸۶، ۳۷۴، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۶۴
- خط دیورند: ص ۱۷۰
- خلعت بری: ص ۴۰۷، ۴۵۷
- خلق (حزب): ص ۲۸۶، ۲۹۶، ۳۴۲، ۳۵۵، ۳۶۴، ۳۷۱، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۶۳، ۴۶۹، ۵۰۰، ۵۰۱
- ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۱۱، ۵۷۸، ۶۰۴

- چاوان: ص ۴۲۲
- چترال: ص ۴۷، ۴۸، ۱۰۷
- چچرین: ص ۸۳، ۹۱، ۹۶، ۱۱۹
- چخاچوف: ص ۷
- چخچران: ص ۳۷۷
- چرنین کو: ص ۶۰۵
- چشمہ شفا: ص ۴۳۸
- چکا: ص ۱۰۲، ۶۱۹، ۶۱۵
- چکوسلواکیا: ص ۲۰۷، ۲۸۶، ۴۰۰
- چلسفورد «لارڈ»: ص ۶۶، ۲۱۴
- چمال وردہ: ص ۴۲۷
- چمبرلین (نوئل): ص ۳۰
- چمکنی: ص ۱۲۴
- چمن: ص ۱۱۸، ۲۰۲، ۲۳۴، ۲۸۶
- چنداول: ص ۵۸۵، ۵۸۶
- چنگیز: ص ۴
- چن ٹی (مارشال): ص ۱۶۹
- چونلای: ص ۲۰۶
- چہل دختر: ص ۱۶۷، ۱۶۹
- چین: ص ۱۰۰، ۱۶۴، ۲۲۱، ۲۳۲، ۲۶۷، ۲۸۶، ۲۹۳، ۳۵۵، ۳۶۷، ۳۷۸، ۵۸۲، ۶۰۰، ۶۰۲

«ح»

- حبیب الرحمن (انجنیر): ص ۲۵۸، ۳۵۶، ۴۲۸، ۴۳۰، ۴۷۴، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۳۰
- حبیب الرحمن (مولوی): ص ۴۲۴، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴
- حبیب الاسلام: ص ۱۴۶
- حبیب اللہ خان (امیر): ص ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۷۸، ۸۳، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۹۹، ۴۱۰، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۲، ۵۳۳، ۵۴۲
- حبیب اللہ (کلکانی): ص ۱۲۹، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۵۷
- حبیب اللہ فاروقی: ص ۵۱۶
- حبیب اللہ مستوفی: ص ۳۰
- حزب اللہ: ص ۴۹۴، ۴۹۵

- درواز: ص ۴۸
 - دروازه صندل: ص ۱۴۶
 - دره خیبر: ص ۶۱
 - دره صوف: ص ۵۸۴
 - دره سالنگ: ص ۴۱۷
 - دریای پنج: ص ۴۸، ۱۵۱، ۱۶۶، ۲۶۲
 - دریاچه زارقول: ص ۱۶۶
 - دریای کابل: ص ۵۳۲، ۵۵
 - دریای کشک: ص ۱۶۸
 - دریای کوکچه: ص ۴۱۷، ۴۳۸
 - دریای مرغاب: ص ۱۶۸، ۱۶۹
 - دکتیار: ص ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۵، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۳۰، ۲۳۱
 - دوم پیز: ص ۱۰۲
 - دنهارک: ص ۳۵۳، ۴۶۶
 - دوفرین (لارد): ص ۴۵، ۵۶۰، ۶۲۰
 - دوست محمد خان (امیر): ص ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳
 - ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۴۳، ۴۷۷
 - دوشنبه (شهر): ص ۲۸۲
 - دوشی: ص ۲۹۵
 - دوگول: ص ۲۹۸
 - دیره اسماعیل خان: ص ۷
 - دیره جات: ص ۴۷
 - دیموکرات مترقی: ص ۵۱۲، ۵۱۳
 - دین محمد خان (دگرمن): ص ۳۸۰ ح
 - دین محمد: ص ۵۲۹
 - ده بوری: ص ۵۹۷
 - ده دانا: ص ۵۹۷
 - دهلی: ص ۲۰۱، ۲۲۳، ۲۸۱، ۳۳۰، ۳۵۲، ۳۹۷
 - ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۵۸، ۵۵۹، ۶۲۳
 - دهمزنگ: ص ۳۸۲، ۵۷۷
 - ده ملای عرب: ص ۱۳۱
 - ده ملا عبدالحکیم: ص ۵۰۵
 - دیوبند: ص ۱۰۳، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴
- «ذ»
- ذبیح الله عصمتی: ص ۵۱۶
 - ذوالفقار: ص ۴۶، ۶۳

- خلق (جریده): ص ۲۸۶
 - خلیج فارس: ص ۱۴، ۱۶، ۸۴
 - خلیفه چهارم: ص ۱۳۱
 - خلیفه قزل ایاق: ص ۱۳۱
 - خلیل ابوی: ص ۳۵۰
 - خلیلی: ص ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۴۳ ح، ۲۷۷، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۲
 - خمیاب: ص ۱۶۷
 - خواهان: ص ۴۵۰
 - خواجه برهان: ص ۴۵۲
 - خواجه فضل الله: ص ۷۷، ۸۶
 - خواجه گوگردک: ص ۴۵۲
 - خواجه محمد: ص ۶۲
 - خواجه محمد نعیم: ص ۱۷۴
 - خواجه محفوظ: ص ۴۲۸
 - خواجه محی الدین: ص ۷۷، ۸۶
 - خواجه ولی: ص ۱۳۲
 - خوارزم: ص ۶
 - خوست: ص ۳۰، ۱۲۴
 - خوشحال خان: ص ۱۹۳
 - خوقند: ص ۲۴، ۴۷، ۹۰
 - خیبر: ص ۳۰، ۶۲۲
 - خیر محمد: ص ۵۸۹
 - خیوه: ص ۷، ۱۹، ۲۳، ۱۵۵
- «ح»
- حدران: ص ۱۰۳، ۵۸۳

«د»

- دارالامان: ص ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۷۵، ۴۷۲، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۲
- داغستان: ص ۷
- دارالسلطنه کابل: ص ۷۹
- داند استوارت: ص ۳۰
- دانیل: ص ۹۷
- درانی: ص ۹
- دردانیل: ص ۹۷
- درقد: ص ۷۹، ۳۵۲

((ر))

• رابرتس «لارد» ص ۴۱، ۴۳ ح

• رابرت هنری سیل: ص ۶۱۸

• راجرز: ص ۳۲۷

• رادیو تیلیفون: ص ۲۳۷

• رادیو تیلگراف: ص ۱۷۰

• راسگونوف: ص ۲۹، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶

• راشد: سلجوقی: ص ۵۴۳ ح

• راغب: ص ۱۳۲

• رامپارتس: ص ۲۵۸

• راولپندی: ص ۴۵، ۴۶ ح، ۷۱

• راه تنگ: ص ۴۲۷

• رباطک: ص ۱۳۲

• ربانی (استاد): مقدمه، ص ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۴

• ۵۳۰

• رحمن بابا: ص ۱۹۳

• رحمن خیل: ص ۴۲۶

• رحم دل: ص ۹

• رحیم محمودی (داکتر): ص ۱۸۰

• رخه: ص ۴۲۶

• رضا شاه: ص ۱۲۰

• رسولی (وزیر دفاع): ص ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۶

• رشید احمد گنگوئی: ص ۶۲۳

• رقیه ابوبکر: ص ۲۷۲

• رنجت سنگھ: ص ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳

• روان فرهادی (داکتر): مقدمه ص ۲۸۴

• روس، روسی: مقدمه، ص ۴، ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱

• ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴

• ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷

• ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹

• ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۱

• ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴

• ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۲

• ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۱

• ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱

• ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۰

• ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۳۸

• ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶

• ۱۵۷، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱

• ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳

• ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵

• ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵

• ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۶

• ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴

• ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳

• ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۵

• ۲۷۶، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷

• ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۰

• ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۵

• ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸

• ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳، ۳۳۶، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰

• ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱

• ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷

• ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۸، ۳۹۳

• ۳۹۴، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۸

• ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸

• ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۳۰، ۴۳۴، ۴۳۶

• ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹

• ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۳، ۴۵۵، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷

• ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷

• ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۵۳، ۵۵۴

• ۵۵۸، ۵۶۵، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۳

• ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳

• ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۷، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۳، ۵۹۵، ۵۹۸

• ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶

• ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۰۱، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳

• روسیه: ص ۴، ۶، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۷ ح، ۲۹، ۳۳

• ۳۷، ۳۸، ۵۴، ۷۱، ۷۳، ۸۸، ۹۰، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵

• ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۵۸، ۱۷۵، ۲۳۲

• ۲۲۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۳، ۲۸۰

• ۲۹۳، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۴۰، ۳۴۴، ۳۵۵، ۴۰۷

• ۴۳۹، ۴۴۲، ۴۷۷

• روشنان (روشان): ص ۴۳، ۴۸

• روم: ص ۳۴۵

• ریاست مستقل مطبوعات: ص ۲۵۵، ۲۲۷

• ریاکتور: ص ۲۵۸

- سراج و هاج: ص ۳۴۱
- سرپرسی سایکس: ص ۱۶، ۶ ح
- سرخ جامگان: ص ۵۶۱
- سرخس: ص ۴۵
- سرخ رود ننگرهار: ص ۴۲۵
- سروبی: ص ۴۱۷، ۴۷۱
- سرور جویا: ص ۱۸۰، ۴۸۹
- سرور نورستانی: ص ۴۷۶
- سروری (رئیس اکسا): ص ۵۹۰
- سریلا نکا: ص ۴۳۷
- سعد آباد: ص ۱۶۳، ۱۶۴
- سعیدی سیرجانی: ص ۱۴۶
- سکاوتین: ص ۲۹۰
- سکندر: ص ۴
- سکوبی لیف: ص ۷
- سکه: ص ۵۵۸
- سلام خانه: ص ۲۶۵
- سلطان احمد حاکم هرات: ص ۱۶
- سلطان احمد خان: ص ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۸
- سلطان حمید: ص ۲۵
- سلطان علی کشتمند: ص ۴۵۳، ۵۰۰، ۵۸۱
- سلیمان خیل: ص ۱۳۰، ۱۳۳
- سلیمان لایق: ص ۳۱۵، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۳، ۵۸۱
- سمرقند: ص ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۴۲، ۴۷، ۵۴، ۷۷
- ۸۰، ۹۰، ۶۰۳
- سمله: ص ۲۳، ۲۵
- سمنگان: ص ۵۸۵
- سمی خین: ص ۱۱۶
- سمیلیاکوف: ص ۲۳۵
- سنا: ص ۲۲۱، ۳۰۵، ۳۶۵، ۴۴۵
- سنتو: ص ۵۷۵
- سن استیفانو: ص ۲۵، ۲۶، ۹۶
- سند، سندی: ص ۱۱، ۴۶
- سنه سارف: ص ۷ ح
- سوات: ص ۴۷
- سوریتس: ص ۷۳، ۷۵
- سوریه: ص ۵۱۸
- سوکولوف (مارشال روسی): ص ۵۹۱

- ریشخور: ص ۴۷۱، ۴۷۲، ۵۹۲
- ریگ شاه مردخان: ص ۵۴۱

((ز))

- زار: ص ۲۸، ۵۳، ۷۶
- زرغون شاه: ص ۴۶۲
- زرنگار: ص ۵۱۰، ۵۷۵
- زرمت: ص ۱۲۴
- زلی محمود غازی: ص ۴۰۶
- زیتون: ص ۲۲۰، ۴۰۷، ۴۱۹
- زیمنس (کمپنی المانی): ص ۱۹۲

((ژ))

- ژنیو: ص ۲۸۳

((س))

- سالزبری: ص ۲۴، ۲۶، ۴۶
- سالن زرنگار: ص ۵۷۵
- سالنگ: ص ۲۸۹، ۲۹۱، ۴۰۷
- ساییریا: ص ۶۲
- سپین بولدک: ص ۲۸۶، ۴۲۰
- سپین زر: ص ۵۴۹
- سدوزائی: ص ۸، ۹
- ستاره افغان (جریده): ص ۴۸۴
- ستالین: ص ۱۰۲، ۱۸۳، ۳۷۸
- ست • جان (جنرال): ص ۱۱۸
- ستره محکمه: ص ۲۶۵
- ستم ملی: ص ۵۰۲
- سنخی: ص ۱۷۴
- سراج الاخبار: ص ۵۵، ۵۶، ۵۷ ح، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۴۷۹
- سراج التواریخ: ص ۸، ۹، ۱۰ ح، ۱۱ ح، ۱۲، ۱۳ ح، ۱۴ ح، ۱۵ ح، ۱۹ ح، ۲۱، ۲۲، ۲۶ ح، ۲۸ ح، ۳۰ ح، ۳۶ ح، ۴۰ ح، ۴۱ ح، ۴۳ ح
- سراج الدین مظفر شاه: ص ۵۵۹
- سراج العماره: ص ۱۲۹

- شاه بخارا: ص ۱۴، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۱، ح ۸۲، ۸۳
- شاه پور خان: ص ۴۴۳
- شاه دوشمشیره: ص ۱۵۷، ۵۲۰، ۵۳۲
- شاه زمان: ص ۸
- شاه شجاع: ص ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۵
- شاه شهید: ص ۵۴۹
- شاه عالمی: ص ۲۱۱
- شاه عبدالعزیز دهلوی: ص ۵۵۹
- شاه محمد: ص ۱۹۷
- شاه محمد خان (وزیر): ص ۳۶، ۶۱۶
- شاه محمد دوست: ص ۵۳۷، ۵۳۸
- شاه محمود (فرزند تیمور شاه): ص ۸
- شاه محمود خان (صدر اعظم): ص ۸۱، ۱۵۶، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵، ۴۳۳، ۴۵۱، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۶۴، ۵۶۵
- شاه مراد خان (کرنیل): ص ۴۵
- شاه ولی خان (مارشال): ص ۱۳۶، ۲۴۵
- شاه ولی (داکتر پرچی): ص ۵۰۰، ۵۹۶
- شاه ولی الله: ص ۵۵۹
- شاهان قاجار: ص ۸
- شاهپور احمدزی (جنرال): ص ۵۸۰
- شاهی مطلقه: ص ۱۲۷
- شاهی مشروطه: ص ۲۴۷
- شبخون افغان: ص ۶۱۹
- شبرغان: ص ۳۱۳، ۳۴۳، ۳۴۹، ۴۰۵، ۴۵۲، ۴۵۳
- شبه جزیره بالقان: ص ۲۵
- شجاع الدوله: ص ۱۲۳
- شرق میانه (وسطی): ص ۴۹۵
- شرکت هاشمی: ص ۱۶۲
- شریف امامی: ص ۲۳۲
- شعت: ص ۴۲۵
- شعله جاوید: ص ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸
- شغنان: ص ۴۳، ۴۸، ۴۵۰
- شفیق: ص ۴۲۶
- شمال افغانستان: ص ۲۲
- شمس الدین خان (سردار): ص ۱۱

- سویدن: ص ۴۵۱
- سویس: ص ۲۱۷، ۵۰۸، ۵۷۵
- سهارانپور: ص ۶۳۲
- سیا (سی آی ای): ص ۲۹۹، ۵۳۹
- سیاف (استاد): ص ۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۴
- سیاه سنگ: ص ۱۲۸
- سید آباد وردک: ص ۸
- سید اسماعیل بلخی: ص ۱۷۴، ۴۹۴
- سید اسماعیل لونجی: ص ۱۷۴
- سیدال: ص ۳۵۶
- سید جمال الدین: ص ۴۷۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۶۰
- سید حسن (جنرال): ص ۳۹۶
- سید حسین: ص ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۴۲
- سید فقیر علوی: ص ۳۴۲
- سیف الدین نصر تیار: ص ۵۲۲، ۵۲۴
- سیف الرحمن: ص ۷۰
- سید احمد خان (ترجمان): ص ۵۲۷
- سید شمس الدین مجروح: ص ۲۵۴
- سید عالمشاه (امیر بخارا): ص ۸۲، ۸۳، ۸۶، ۸۷
- سید عالمشاهی نقطه: ص ۵۲۹
- سید عبدالرحمن: ص ۵۲۲، ۵۲۴
- سید علی خامنه ئی: ص ۵۵۹، ح ۵۶۳
- سید علی گوهرشاه: ص ۱۷۴
- سید عمر وردک: ص ۴۲۷
- سید مبشر طرازی: ص ۸۱
- سید مخدوم رهین (داکتر): ص ۴۴۳
- سید نورالله عماد: ص ۵۲۳، ۵۲۵
- سید ناصر سادات: ص ۴۴۳
- سید نور محمد شاه: ص ۱۹، ۲۳، ۲۵
- سیستان: ص ۱۰۷

«ش»

- شاخدره: ص ۴۸
- شاستری: ص ۲۸۱
- شالکوت: ص ۳۰
- شام بورن (جنرال): ص ۳۰
- شاه ابدال: ص ۴۲۵، ۴۲۸، ۴۲۹
- شاه افغانستان: ص ۱۷۱، ۲۲۲، ۳۵۱، ۳۶۷
- شاه ایران: ص ۱۲، ۱۴، ۱۲۰، ۴۱۳، ۴۱۴

• طه محیی الدین: ص ۴۵۹

«ظ»

• ظهراق قندهاری: ص ۵۰۱

«ع»

• عارف: ص ۴۳۰، ۶۱۷

• عباس آذرین (دکتر): ص ۱۲ اح

• عارف خان (جنرال): ص ۱۷۸

• عالمیار: ص ۵۹۶

• عالیہ حفیظ: ص ۴۴۳

• عبدالباری (قاضی): ص ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴

• عبدالجبار ثابت: ص ۱۵۱ اح

• عبدالاحد قاری: ص ۸۱

• عبدالاحمد: ص ۲۷۴، ۴۹۱

• عبدالاله: ص ۴۳۲، ۴۴۳

• عبدالله امین: ص ۵۸۷

• عبدالحسین عزیز: ص ۱۵۶

• عبدالحق (واله): ص ۳۷۱

• عبدالحکیم ضیائی: ص ۲۸۴

• عبدالحکیم طیبی: ص ۲۹۶

• عبدالحی حبیبی: ص ۳۰۴

• عبدالحکیم شرعی جوزجانی: ص ۵۰۱، ۵۹۶

• عبدالحکیم مزده: ص ۵۱۶

• عبدالحکیم میا صاحب: ص ۵۲۹

• عبدالحکیم ملک: ص ۱۴۱

• عبدالحیم (والی): ص ۴۶۹

• عبدالحی پنجشیری (مولوی): ص ۱۰۰

• عبدالحمید عزیز: ص ۱۸۳

• عبدالحمید محتاط: ص ۳۷۹، ۳۸۹، ۴۳۲

• ۴۷۵، ۴۷۶

• عبدالحنان: ص ۱۲۸

• عبدالحی: ص ۴۷۹، ۴۸۰

• عبدالحی عزیز: ص ۴۸۹

• عبدالحالق: ص ۱۵۶

• عبدالحالق (داکتر): ص ۳۲۹

• عبدالرحمن خان (امیر): ص ۱۷، ۲۱، ۲۶، ۴۰

• ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱

• شمس الله (مولوی): ص ۵۲۹

• شمس الهدی شمس: ص ۵۱۶

• شنوار: ص ۱۲۸

• شورای ملی: ص ۲۵۷، ۲۶۵، ۲۷۰، ۲۷۳

• ۲۷۹، ۲۹۲، ۳۴۱، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۷۴، ۵۱۶

• ۵۶۵

• شیرآباد: ص ۳۶، ۱۳۲

• شیر احمد (سردار): ص ۱۲۱

• شیراز: ص ۱۶

• شیرجان مزدوریار: ص ۵۹۰

• شیرخان بندر: ص ۲۹۵

• شیردل خان (سردار): ص ۸

• شیر علی خان (سردار): ص ۳۶، ۷۵

• شیرمحمد: ص ۴۲۹

• شهر آرا: ص ۴۴۲

• شین دند: ص ۲۱۸

«ص»

• صاحب جان «قوماندان گارد»: ص ۴۷۲

• صافی: ص ۵۴۷

• صالح محمد زیری: ص ۵۰۰، ۵۹۶، ۶۰۲

• صیغت الله مجددی: ص ۱۲۸، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۲۹

• صدای امریکا: ص ۵۸۸ ح

• صدیق الله رشتین: ص ۲۱۲

• صفوی ها: ص ۸

• صمد اظہر: ص ۳۹۷

• صحرائی: ص ۵۹۶

«ض»

• ضامن علی (داکتر): ص ۴۴۳

«ط»

• طارق مسلم یار: ص ۴۲۷

• طاهر بدخشی: ص ۵۰۰

• طلائیہ: ص ۶۰۷

- ۵۴، ۱۹۹، ۴۱۰
 عبدالرحمن پژواک: ص ۳۹۹
 عبدالرحمن بغمانی (قاضی): ص ۱۲۸
 عبدالرحمن لودی: ص ۱۲۷، ۱۵۶، ۴۸۲
 عبدالرحمن (محمودی): ص ۱۷۲، ۴۸۹، ۵۰۶
 عبدالرحمن (موسیو): ص ۱۱۷
 عبدالرحیم کاکز: ص ۴۹۱
 عبدالرحیم کوهستانی: ص ۵۴۷
 عبدالرحیم محمودی (داکتر): ص ۵۰۶
 عبدالرحیم نیازی: ص ۵۲۲، ۵۲۵
 عبدالرحیم نوین (داکتر): ص ۴۴۳، ۴۷۴
 عبدالرزاق (جنرال هوئی): ص ۳۹۴
 عبدالرزاق میوند (جنرال): ص ۲۱۷
 عبدالرسول خان: ص ۲۰۸، ۲۰۹
 عبدالرشید (ملا): ص ۱۰۳، ۴۹۳، ۴۹۵
 عبدالرشید خان وکیل پلخمری: ص ۲۸۶، ۲۸۷
 عبدالرؤف خان بینوا: ص ۲۹۶، ۳۰۴
 عبدالرؤف خان (لوامشر): ص ۵۸۷
 عبدالستار شالیزی: ص ۲۹۶
 عبدالستار (مشهور به مستوفی): ص ۴۲۷
 عبدالسلام ملکیار (جنرال): ص ۳۹۶
 عبدالسمع ژوند: ص ۴۶۴
 عبدالشکور (دکتر): ص ۴۲۴
 عبدالشکور اشاد: ص ۳۰۴
 عبدالشکور (سفیر): ص ۷۹، ۸۲
 عبدالصمد خان حامد (دکتر): ص ۲۵۴، ۳۴۸
 • ۳۶۶
 عبدالظاهر (دکتر): ص ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷
 • ۲۷۴، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۷
 • ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۵۱۴
 عبدالعالم (انجنیر): ص ۴۲۴
 عبدالعزيز (جنرال): ص ۴۷۰
 عبدالعظیم (غازی): ص ۴۵۵
 عبدالعلی وردک: ص ۴۷۱
 عبدالغفور باهر: ص ۲۸۴
 عبدالغفور سنانی (مولوی): ص ۵۲۹
 عبدالغنی (قوماندان): ص ۱۲۸
 عبدالغیاث ترکمن: ص ۱۷۴
 عبدالغیاث صافی: ص ۳۷۰
 عبدالقادر (دکتر): ص ۴۲۹
 عبدالقادر (پرجمی): ص ۴۶۷، ۴۶۹، ۴۷۰
 • ۴۷۱، ۴۷۵، ۵۸۰، ۵۸۱، ۶۰۵
 عبدالقادر بغمانی (قاضی): ص ۱۲۸
 عبدالقادر (قاضی): ص ۳۶، ۳۸، ۵۲۲
 عبدالقدوس خان (سردار): ص ۴۲، ۴۳، ۱۱۷
 عبدالقدوس غور بندی (پرجمی): ص ۵۹۶
 عبدالقدیر نورستانی: ص ۳۹۷، ۴۳۲، ۴۶۹
 عبدالقیوم وردک (دکتر): ص ۴۳۱، ۴۷۶
 عبدالقیوم (داکتر): ص ۲۷۴، ۵۴۹
 عبدالقهار (ملا): ص ۸۰
 عبدالکریم: ص ۱۰۵
 عبدالکریم فرزان: ص ۵۱۶، ۵۱۷
 عبدالکریم میثاق: ص ۵۰۰، ۵۹۶
 عبدالله (شہزادہ): ص ۱۹، ۲۱، ۲۹، ۳۰، ۴۰
 عبدالله (امین): ص ۵۹۶
 عبدالملک عبدالرحیم زی: ص ۱۸۵، ۱۸۹
 • ۱۹۱، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳
 عبداللطیف: ص ۱۷۴، ۴۲۹
 عبدالله ملکیار: ص ۲۳۸
 عبدالله یفتلی: ص ۳۰۲، ۳۰۷
 عبدالمجید (پولیس): ص ۱۱۵
 عبدالمجید خان (دکتر): ص ۴۴۳، ۴۷۶
 عبدالمجید خان زابلی: ص ۱۶۲، ۱۷۴، ۱۸۲
 • ۴۸۶، ۴۸۸، ۵۳۶
 عبدالمجید کلکانی: ص ۵۰۷ ح
 عبدالواحد پوپلزی: ص ۴۹۱
 عبدالواحد کریم (دکتر): ص ۲۸۴
 عبدالواحد مولوی: ص ۴۹۱
 عبدالوکیل: ص ۵۸۰
 عبدالولی (سردار): ص ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۵۰
 • ۲۷۸، ۳۰۳، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴
 عبدالولی زکی (دکتر): ص ۲۷۳
 عبدالولی فرزند غفار خان: ص ۵۷۱
 عبدالوہاب پنجشیری (مولوی): ص ۴۹۷
 عبدالوہاب سلجوقی (مولوی): ص ۵۴۳
 عبدالهادی داوی: ص ۸۶، ۱۲۰، ۱۵۶، ۳۶۶
 عتیق اللہ صدیقی: ص ۴۲۵

- غلام ربانی عطیش: ص ۵۲۳
- غلام صدیق خان چرخى: ص ۱۳۳، ۸۶
- غلام فاروق عثمان: ص ۱۷۳
- غلام محمد خان شیرزاد: ص ۲۳۵
- غلام محمد فرهاد: ص ۵۱۶، ۵۱۵، ۵۱۴
- غلام محمد نیازی: ص ۵۲۵، ۵۲۴، ۴۲۴
- ۵۲۶، ۵۳۰، ۵۳۱
- غلام محی الدین انیس: ص ۱۴۲، ۱۴۳
- غلام نبی چرخى: ص ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶
- غندکوهی اسما: ص ۵۸۷
- غوث الدین فایق: ص ۴۵۵، ۴۷۶، ۵۳۶
- غور: ص ۳۶۰، ۳۷۷، ۵۸۵
- غورماچ: ص ۴۵۱

«ف»

- فارسی: ص ۶۷، ۷۳، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۶
- ۱۵۴، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۹۱، ۲۶۵، ۳۵۸
- فارم غازی آباد: ص ۳۲۸، ۳۳۴
- فاروق اعتمادی: ص ۱۸۰
- فاریاب: ص ۴۲۳، ۴۵۱
- فازا: ص ۵۰۸
- فاطمه کیفی: ص ۴۴۳
- فتح خان (وزیر): ص ۸، ۹، ۱۰
- فتح علی بشاه قاجار: ص ۸، ۱۰
- فدا محمد فدائی: ص ۵۱۵
- فرانسه، فرانسوی: ص ۷، ۸۱، ۹۶، ۱۴۴
- ۲۷۰، ۳۰۱، ۳۶۰، ۳۷۷، ۴۳۹، ۴۶۲، ۵۰۸
- ۵۵۸
- فراه: ص ۵۳۵، ۵۸۳
- فرزانه: ص ۵۱۶، ۵۱۷
- فرعون: ص ۲۵۸
- فرغانه: ص ۸۱، ۹۹
- فروشگاه قاری امان: ص ۶۰۶
- فریدریک را برتس (جنرال): ص ۳۰
- فضل الرحمن: ص ۴۲۴
- فضل الرحیم مروت: ص ۱۵۱
- فضل الحق (قاضی): ص ۱۲۸
- فضل الحق (مولوی): ص ۵۲۹

- عثمانی (امپراطوری): ص ۶، ۲۵، ۲۶، ۲۷
- ۹۷، ۵۵
- عراق: ص ۱۶۴، ۲۰۰، ۳۶۰، ۴۰۲، ۴۰۷
- ۴۱۲، ۴۱۳
- عربستان سعودی: ص ۸۱، ۳۳۹، ۴۰۲، ۴۰۷
- ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۶۵
- عروة الوثقی (مجله): ص ۵۲۹
- عزیز احمد قریشی: ص ۶۲
- عزیز الله واصفی: ص ۴۳۲، ۴۴۳، ۴۴۴
- عزیز الرحمن فتحی: ص ۱۵۷
- عشق آباد (شهر): ص ۱۱۹
- عشرتی: ص ۴۹۵، ۵۲۵، ۵۲۷
- عطاء الله: ص ۱۲
- عطا گل: ص ۴۲۵
- عطا محمد (نواب): ص ۲۵
- عطائی (انجنیر): ص ۴۳۲
- علی احمد بوپل (دکتر): ص ۲۳۰، ۲۵۷، ۳۱۹
- ۳۲۰
- علی احمد خرم: ص ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۵۵، ۴۵۸
- ۴۶۳
- علی احمد (سردار): ص ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۶۱
- علی احمد کهزاد: ص ۹
- علی گل قیسار: ص ۴۵۱
- علی محمد خان (معاون صدارت): ص ۲۴۳
- عنایت الله: ص ۴۳۰، ۵۲۲، ۵۲۴

«غ»

- غبار: ص ۲۰، ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۲
- ۱۸۰، ۲۷۲
- غجدوان: ص ۷۹
- غرب: ص ۱۷۲، ۲۲۴، ۳۰۱، ۴۴۶، ۴۹۵
- ۵۱۹
- غزنه: ص ۱۴، ۱۷، ۱۳۰، ۴۲۰، ۴۵۵، ۴۷۳
- ۵۸۷، ۶۰۳
- غلام حیدر خان (کندکمشر): ص ۱۷۴
- غلام حیدر خان (مرزا): ص ۸۶
- غلام حیدر: ص ۴۳۰
- غلام دستگیر پنجشیری: ص ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۹۶

- قصرستور: ص ۱۹۶ ، ۴۸۴
- قصر سفید: ص ۲۱۳ ، ۴۳۹
- قطغن: ص ۴۲
- قفقاز: ص ۶
- قلعه اختیارالدین: ص ۵۷۵
- قلعه جواد: ص ۵۲۰ ، ۵۲۱
- قلعه حاجی: ص ۱۳۸ ، ۱۳۹
- قلعه ریگی: ص ۱۴۲
- قلعه فتو: ص ۷۹
- قلعه قاضی: ص ۳۷
- قلعه کار: ص ۱۴۲
- قلعه مرادبیگ: ص ۷۹
- قلعه موسی: ص ۱۴۲
- قندز: ص ۳۴۹ ، ۴۶۴ ، ۴۶۶ ، ۵۸۷
- قندهار: ص ۷ ، ۸ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ ، ۱۶ ، ۲۰ ، ۲۳ ، ۳۰ ، ۳۵ ، ۱۰۸ ، ۱۱۵ ، ۱۲۰ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰ ، ۱۳۳ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۴۳ ، ۱۷۷ ، ۲۱۷ ، ۲۱۹ ، ۲۲۸ ، ۲۸۰ ، ۲۸۷ ، ۳۶۴ ، ۳۷۵ ، ۳۸۲ ، ۴۱۰ ، ۴۱۱ ، ۴۲۰ ، ۴۲۱ ، ۴۷۸ ، ۴۸۰ ، ۴۹۱

«ک»

- کابل ، کابلی: ص ۵ ، ۷ ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳
- ۱۵ ، ۱۶ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۴ ، ۲۵
- ۲۶ ، ۲۷ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۲ ، ۳۴ ، ۳۶ ، ۳۷
- ۴۰ ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۷ ، ۴۹ ، ۵۴ ، ۵۶ ، ۶۱ ، ۶۲
- ۶۸ ، ۶۹ ، ۷۱ ، ۷۲ ، ۷۴ ، ۷۵ ، ۷۹ ، ۸۱ ، ۸۲
- ۸۳ ، ۸۵ ، ۸۶ ، ۸۸ ، ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۸
- ۹۹ ، ۱۰۲ ، ۱۰۴ ، ۱۰۵ ، ۱۰۶ ، ۱۱۳ ، ۱۱۴
- ۱۱۵ ، ۱۱۶ ، ۱۲۱ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ ، ۱۳۰
- ۱۳۱ ، ۱۳۳ ، ۱۳۴ ، ۱۳۵ ، ۱۳۶ ، ۱۳۸ ، ۱۳۹
- ۱۴۰ ، ۱۴۱ ، ۱۴۲ ، ۱۴۴ ، ۱۴۶ ، ۱۴۹ ، ۱۵۱
- ۱۵۲ ، ۱۵۵ ، ۱۵۶ ، ۱۵۷ ، ۱۵۸ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳
- ۱۶۵ ، ۱۷۰ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶
- ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۰ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹
- ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۶ ، ۲۰۱ ، ۲۰۳ ، ۲۰۴ ، ۲۰۵
- ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۱۰ ، ۲۱۱ ، ۲۱۲ ، ۲۱۴
- ۲۱۵ ، ۲۱۷ ، ۲۱۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴
- ۲۲۵ ، ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۲۳۰ ، ۲۳۱ ، ۲۳۴ ، ۲۳۸

- فضل الہی چودری: ص ۴۶۰
- فضل ربی پڑواک: ص ۳۳
- فضل عمر مجددی (نورالمشاہد): ص ۱۲۷ ، ۴۹۴
- فضل ہادی شنواری: ص ۵۲۹
- فلسطین: ص ۳۹۲
- فلورینتا: ص ۶۱۹
- فولبراہیت: ص ۲۵۷
- فنلندی: ص ۴۱۵
- فیض آباد: ص ۴۵۰
- فیضان الحق: ص ۵۰۱
- فیضانی: ص ۵۲۸
- فیض محمد خان: ص ۱۵۲ ، ۱۵۴ ، ۱۶۱ ، ۱۶۴
- فیض محمد خان (سردار): ص ۱۵۴ ، ۱۶۰ ، ۱۶۱ ، ۱۶۲ ، ۱۶۳ ، ۱۶۴
- فیض محمد کاتب: ص ۱۱ ، ۲۰ ، ۳۰
- فیض محمد ناصری: ص ۱۵۷ ، ۱۵۸ ح
- فیض محمد وزیری: ص ۱۹۳ ، ۳۸۹ ، ۳۹۷ ، ۴۱۱ ، ۴۳۲ ، ۴۶۲

«ق»

- قادیانی: ص ۵۶۰
- قارا خان ل م: ص ۹۱
- قازان: ص ۹۰
- قاہرہ: ص ۲۹۳
- قبایل: ص ۱۰۷ ، ۱۹۲ ، ۱۹۴
- قبرس: ص ۲۶
- قدرت اللہ حداد: ص ۵۱۶
- قذافی: ص ۴۵۹
- قربان نظر ترکمن: ص ۱۷۴
- قرغزستان: ص ۶
- قرغہ: ص ۱۲۴ ، ۳۳۵ ، ۳۸۳ ، ۴۷۱ ، ۵۹۲
- قرہ خان (قارہ خان): ص ۹۱
- قول آبچکان: ص ۵۹۰
- قزل تپہ: ص ۴۴
- قزل قلعه: ص ۲۲۹ ، ۲۳۰ ، ۲۳۲
- قزاقستان: ص ۸۰
- قصر ریاست جمہوری: ص ۵۸۹

- کبرا نورزائی: ص ۲۹۶
- کراچی (شہر): ص ۱۲، ۱۰۵، ۱۷۱، ۲۱۱، ۲۳۴
- ۲۳۷، ۵۳۷، ۵۶۴
- کراسناودسک: ص ۲۴، ۹۰
- کرم: ص ۱۳۶
- کرمان شاہ: ص ۳۶۴
- کرملن: ص ۷۲، ۱۰۷، ۱۵۷، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۷
- ، ۱۹۴، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۲۳، ۲۳۲، ۲۵۶، ۲۸۳
- ، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۳۹، ۳۵۲، ۳۹۵، ۴۰۴
- ، ۴۴۰، ۴۴۷، ۴۵۳، ۵۶۴، ۵۶۸، ۵۹۷، ۵۹۸
- ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۶
- کریمیہ: ص ۷، ۱۲۰
- کرنسکی: ص ۷۷
- کرولا دیمیہ کوزیچ کین: ص ۵۸۸ ح
- کشک: ص ۴۴، ۱۶۹، ۲۱۷، ۲۳۴، ۲۸۰
- کشکی: ص ۳۲۴، ۳۷۱
- کشمیر: ص ۹، ۱۱، ۱۴، ۲۸، ۴۱، ۷۳
- کللفورنیا: ص ۲۹۸
- کلکان: ص ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱
- کلکتہ: ص ۱۵
- کلفت (بندر): ص ۱۳۲، ۳۵۳، ۴۵۱
- کله گوش لغمان: ص ۴۸۳
- کلوپ عسکری: ص ۳۸۰
- کلوپ مطبوعات: ص ۴۲۳
- کلوپ ملی: ص ۱۷۳، ۴۸۹
- کلیسا: ص ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷
- کمال الدین اسحق زی: ص ۵۴۷
- کمپنی ہند شرقی: ص ۵۵۸
- کنت سیمونج: ص ۱۱، ۱۲
- کندلان: ص ۳۴۰
- کندل خان (سردار): ص ۸، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳
- کنرہا: ص ۵۸۴
- کنگرہ برلین: ص ۲۵، ۳۶، ۳۷، ۴۱
- کنگرہ جہانی: ص ۲۵۶
- کنگرہ ملل شرق: ص ۶۱۷
- کنگرہ ہند: ص ۱۹۹، ۲۱۷، ۴۲۲، ۵۶۰، ۵۶۱
- ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۶۲۰، ۶۲۱
- کنیدی: ص ۲۳۴، ۲۵۷
- کوتل خاواک: ص ۱۵۱

- ، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸
- ، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۹
- ، ۲۷۰، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰
- ، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۰، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹
- ، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۷، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۱۷
- ، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴
- ، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۴
- ، ۳۳۵، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵
- ، ۳۴۷، ۳۵۰، ۳۵۳، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹، ۳۶۱
- ، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۴، ۳۷۵
- ، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۸، ۳۹۵
- ، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۳، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۱۹
- ، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۶، ۴۳۵، ۴۳۸، ۴۴۰
- ، ۴۴۱، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۷، ۴۶۲، ۴۶۹، ۴۷۰
- ، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۹
- ، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۵، ۵۰۶
- ، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۶، ۵۲۷
- ، ۵۲۸، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۸، ۵۴۳، ۵۴۷
- ، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۴، ۵۶۴، ۵۷۰، ۵۷۷
- ، ۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۴، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۴
- ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۳، ۶۰۶
- کابل ننداری (تیاتر): ص ۲۲۷
- کاپسیا: ص ۱۴، ۱۲۹، ۱۴۱، ۴۲۷
- کاخ سعد آباد: ص ۱۶۴
- کارتز: ص ۴۴۰
- کارتہ ۳: ص ۵۴۹
- کارتہ وزیر اکبرخان: ص ۵۴۹
- کاروان: ص ۳۷۱، ۳۸۱
- کاسگین: ص ۲۶۹، ۲۸۱، ۲۸۳، ۳۰۷، ۳۱۹
- ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰
- کافمان، کوفمان (جنرال): ص ۱۸، ۲۲، ۲۴، ۲۶
- ۲۷، ۲۸، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۷۶
- کاکان: ص ۷۸
- کا - لینن: ص ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۵۰
- کامران میرزا: ص ۸، ۹، ۱۰
- کامہ: ص ۳۰
- کانادا: ص ۴۲۳، ۴۵۹، ۴۶۶
- کانال سویز: ص ۲۰۶، ۳۰۱
- کجکی: ص ۴۵۸

- گلبهار: ص ٤١٨، ٤٣٨
- گندمک: ص ٤١
- گورچاکوف: ص ٢٤، ٣٥
- گ. ٹو. گ. ب: ص ١٣٤، ١٣٦، ٦١٨، ٦١٩
- ٦٢٠، ٦١٥
- گیلان: ص ٥٥، ٥٧

«ل»

- لاجورد: ص ٦٠٧
- لاردمیو: ص ١٩، ٢٠
- لارنس: ص ١٩
- لاهور: ص ١٤، ٣٩٩، ٥٦٢
- لبنان: ص ٥١٨
- لغانه اورنگ: ص ٤٢٧
- لغمان: ص ٦٥، ١٢٣، ٣٥٠، ٤٢٤، ٤٢٥
- لندن: ص ١١، ١٨، ١٩، ٢١، ٢٤، ٤٤، ٤٦
- ٤٨، ٩٧، ١١٨، ١١٩، ١٤٦، ١٦١، ٢٢٢
- ٢٣٣، ٣٥١، ٣٥٢، ٣٨٠، ٥٢٠، ٥٧٣، ٥٧٥
- لوی جرگه (= جرگه کبیر): ص ١٢١، ١٩٦
- ١٩٧، ١٩٨ ح، ٢٤٣، ٢٥٤، ٢٦٢، ٢٦٥
- ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٤٥، ٤٩٦، ٥٦٧، ٦٠٠
- لوساکا: ص ٣٤٠
- لوگر: ص ٣٧٦، ٤٥٩، ٥٨٥
- لوئیس پیلی: ص ٢٥
- لهستان: ص ٢٠٧
- لیپی: ص ٥٨، ٢٩٦، ٤٠٢، ٤٥٩
- لیتن (لارد): ص ٢٤، ٢٥
- لیسه آریانا: ص ٥٩٨
- لیسه حبیبیه: ص ٤٧٩، ٤٨٠
- لیسه زرغونه: ص ٥٩٨
- لیسه سوریا: ص ٥٩٨
- لیسه عایشه درانی: ص ٥٩٨
- لیسه ملالی: ص ٥٩٨
- لیندن جانسن: ص ٢٩٨
- لینن: ص ٦٦، ٦٧، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧١، ٧٢
- ٧٤، ٧٥، ٧٧، ٨٣، ٨٨، ٨٩، ٩١، ٩٢، ١٠٢
- ١٣٢، ٣٢٧، ٣٢٩، ٣٣٧، ٣٧٨، ٤٦٨، ٥٢١

- کوتل خیرخانه: ص ١٤١
- کورت والدھایم: ص ٤١٠
- کوشکه (کشکه): ص ٣٠٩، ٣١٠
- کولاب: ص ٩٩
- کولسوف: ص ٧٧
- کولبو: ص ٤٣٧
- کوماروف (جنرال): ص ٤٤، ٤٥
- کوهدامن: ص ١٤، ١٥، ٩٩، ١٤٩
- کود دیکچه: ص ١٣٩، ١٤١
- کوهنسان (هرات): ص ٤١٨
- کوهستان: ص ١٤، ٩٩، ١٤٩، ٥٧٥
- کویت: ص ٤٦٥
- کویتہ: ص ٢٣٥
- کی جی بی: ص ٢٨٥، ٢٩٩، ٣٢١، ٣٤٢، ٤٣٢
- ٤٦٤، ٤٦٨، ٥٢٧، ٥٣٤، ٥٣٧، ٥٣٩، ٥٨٢
- ٥٨٨ ح، ٥٩٣، ٥٩٧، ٥٩٨، ٦٠٤، ٦٢١
- کیله گی: ص ٢٩٥
- کیسنجز: ص ٤٣٩، ٤٤٠
- کیوبا: ص ٤٤٠
- کیوناری: ص ٣٠، ٤١

«گ»

- گاندی: ص ١٩٩، ٣٣٠، ٥٦٠، ٥٦١، ٥٦٢
- گاندی (خانم): ص ٤٣٦
- گاندی سرحد: ص ٥٦١
- گ. پ. ٹو: ص ١٠٢، ١٠٦، ١١٤ ح، ١١٦، ١٣٤
- ١٣٦،
- گربہ چوف: ص ٢١، ٦٠٥
- گرجستان: ص ٦
- گردیز: ص ١٢٤
- گرشک: ص ٢١٩، ٣٦٤
- گروبیچوفسکی (جنرال): ص ٤٧
- گرومیکو: ص ٢٠٣، ٢٢٣، ٢٨٣
- گریچکو: ص ٣٣٤، ٣٥٦
- گریفن: ص ٤٢
- گلاب زوی: ص ٥٩٦
- گلاستون (گلاستون): ص ١٨، ١٩، ٤٦
- گلبدین حکمتیار (انجنیر، رہبر حزب اسلامی): ص
- ٣٥٦، ٥٢٢، ٥٢٣، ٥٢٥

- محمد جان احمدزی: ص ۵۲۲ ، ۵۲۴ .
- محمد خان جلالز: ص ۵۳۸ ، ۵۳۹ .
- محمد خان (مرزا): ص ۹۱ .
- محمد داود خان (سردار): ص ۱۵۶ ، ۱۷۰ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ ، ۱۷۸ ، ۱۷۹ ، ۱۸۲ ، ۱۸۳ ، ۱۸۴ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۸۹ ، ۱۹۲ ، ۱۹۳ ، ۱۹۴ ، ۱۹۵ ، ۱۹۶ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۲ ، ۲۰۳ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۲ ، ۲۱۳ ، ۲۱۴ ، ۲۱۶ ، ۲۱۷ ، ۲۲۱ ، ۲۲۲ ، ۲۲۳ ، ۲۲۴ ، ۲۲۵ ، ۲۲۸ ، ۲۲۹ ، ۲۳۱ ، ۲۳۲ ، ۲۳۳ ، ۲۳۴ ، ۲۳۸ ، ۲۴۰ ، ۲۴۱ ، ۲۴۴ ، ۲۴۵ ، ۲۴۶ ، ۲۴۹ ، ۲۵۰ ، ۲۵۱ ، ۲۵۲ ، ۲۵۳ ، ۲۵۴ ، ۲۵۵ ، ۲۵۷ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ، ۲۹۲ ، ۲۹۳ ، ۲۹۶ ، ۳۰۸ ، ۳۴۵ ، ۳۴۶ ، ۳۵۶ ، ۳۶۵ ، ۳۶۹ ، ۳۷۴ ، ۳۷۵ ، ۳۷۹ ، ۳۸۰ ، ۳۸۱ ، ۳۸۲ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۸۸ ، ۳۸۹ ، ۳۹۰ ، ۳۹۱ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴ ، ۳۹۵ ، ۳۹۸ ، ۳۹۹ ، ۴۰۰ ، ۴۰۱ ، ۴۰۲ ، ۴۰۳ ، ۴۰۴ ، ۴۰۵ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۰۹ ، ۴۱۰ ، ۴۱۱ ، ۴۱۳ ، ۴۱۴ ، ۴۱۵ ، ۴۱۶ ، ۴۲۰ ، ۴۲۳ ، ۴۲۴ ، ۴۲۶ ، ۴۳۰ ، ۴۳۱ ، ۴۳۲ ، ۴۳۳ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۳۶ ، ۴۳۹ ، ۴۴۰ ، ۴۴۱ ، ۴۴۲ ، ۴۴۳ ، ۴۴۴ ، ۴۴۵ ، ۴۴۶ ، ۴۴۷ ، ۴۴۸ ، ۴۴۹ ، ۴۵۳ ، ۴۵۵ ، ۴۵۶ ، ۴۵۸ ، ۴۵۹ ، ۴۶۰ ، ۴۶۱ ، ۴۶۲ ، ۴۶۳ ، ۴۶۴ ، ۴۶۵ ، ۴۶۶ ، ۴۶۷ ، ۴۶۸ ، ۴۶۹ ، ۴۷۰ ، ۴۷۱ ، ۴۷۲ ، ۴۷۳ ، ۴۷۴ ، ۴۷۵ ، ۴۷۶ ، ۴۷۷ ، ۴۸۷ ، ۴۸۸ ، ۴۸۹ ، ۴۹۰ ، ۴۹۵ ، ۴۹۷ ، ۴۹۸ ، ۴۹۹ ، ۵۰۰ ، ۵۰۶ ، ۵۱۵ ، ۵۱۷ ، ۵۲۰ ، ۵۲۱ ، ۵۲۸ ، ۵۳۰ ، ۵۳۱ ، ۵۳۲ ، ۵۳۴ ، ۵۳۵ ، ۵۳۶ ، ۵۳۸ ، ۵۳۹ ، ۵۴۰ ، ۵۴۳ ، ۵۴۶ ، ۵۴۷ ، ۵۴۸ ، ۵۴۹ ، ۵۵۰ ، ۵۵۳ ، ۵۵۴ ، ۵۵۷ ، ۵۵۸ ، ۵۵۹ .
- محمد داود ترون: ص ۵۸۳ ، ۵۸۸ ، ۵۸۹ .
- محمد رحیم الہام: ص ۵۱۴ .
- محمد رحیم ناصری (جنرال): ص ۵۹۶ .
- محمد رفیع (پرچمی): ص ۵۸۱ .
- محمد زائی: ص ۸ ، ۹ ، ۳۸۲ ، ۴۶۲ ، ۵۱۶ .
- محمد سرورخان (سردار): ص ۴۲ .
- محمد سرور عمر (دکتر): ص ۲۶۷ .
- محمد سرور واصف: ص ۴۷۹ .
- محمد شاہ قاجار: ص ۸ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۳ .
- محمد شریف: ص ۴۲۷ .

لیوشاوچی: ص ۲۲۱ ، ۲۸۶ .

((م))

- مارکس: ص ۴۶۸ .
- مازندران: ص ۵۵ ، ۵۷ .
- مازوروف: ص ۲۸۰ ، ۲۸۶ .
- مالنکوف: ص ۱۹۴ .
- مائو: ص ۲۲۱ .
- مالاکنڈ: ص ۵۶۳ .
- مالینوفسکی: ص ۳۶ .
- مجیب الرحمن: ص ۱۸۸ .
- مہتاب قلعه: ص ۴۷۲ ، ۴۷۳ .
- محبی: ص ۴۴۳ .
- محسن (ملک): ص ۱۴۱ .
- محسن محسنیان: ص ۵۸۲ ح .
- محمد ابراہیم مجددی (ضیاء المشایخ): ص ۵۲۱ .
- محمد ابراہیم عباسی: ص ۳۴۸ ، ۳۵۰ .
- محمد ابراہیم «گوسوار»: ص ۱۷۴ .
- محمد اختر: ص ۱۲۴ ، ۴۸۳ .
- محمد اسحق (سردار): ص ۴۲ ، ۴۷ .
- محمد اعظم خان (سردار): ص ۱۷ ، ۴۷ ، ۴۷۷ .
- محمد اعظم: ص ۴۲۴ .
- محمد افضل خان شنواری: ص ۱۲۸ .
- محمد اسلم شریفی: ص ۱۷۴ .
- محمد اسلم میرشکار: ص ۷۹ ، ۸۲ .
- محمد اسمعیل بخاری (امام): ص ۷۶ .
- محمد اسمعیل قاسم یار: ص ۴۴۳ .
- محمد اکرم عبقری: ص ۴۴۳ .
- محمد اللہ: ص ۴۲۵ .
- محمد امین واکمن: ص ۵۱۵ ، ۵۱۶ .
- محمد انس خان: ص ۱۸۹ .
- محمد انور ضیائی: ص ۲۹۰ .
- محمد انور السادات: ص ۲۰۶ ، ۴۶۵ .
- محمد توابع آصفی: ص ۴۳۲ .
- محمد حسن (سردار): ص ۴۹۲ .
- محمد حسن (تولیمشر): ص ۱۷۴ .
- محمد حسن دبیرالملک: ص ۳۶ .
- محمد حسین مستوفی الممالک: ص ۵۳۲ .

- ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۱، ۲۲۲،
- ۲۳۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۲، ۴۰۶، ۴۲۱،
- ۴۳۹، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۵۱، ۴۵۶، ۴۵۳، ۵۷۶،
- محمد ولی: ص ۷۰، ۷۱، ۷۵، ۸۲، ۸۳، ۸۴،
- ۸۵، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۲۶،
- محمد هاشم خان (سردار): ص ۱۳۶، ۱۴۹،
- ۱۶۵، ۱۷۴، ۱۷۵، ۴۴۱، ۵۴۳، ۵۴۷،
- محمد یعقوب خان (امیر): ص ۳۲، ۴۰، ۴۱، ۴۲،
- محمد یوسف خان (دکتر): ص ۲۳۱، ۲۳۴،
- ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳،
- ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵،
- ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۳۵، ۵۰۹، ۵۳۷،
- ۵۶۴
- محمد یونس (جنرال): ص ۴۷۱
- محمد یونس (دکتر): ص مقدمه
- محمود بت شکن: ص ۴۲۲
- محمود بریالی: ص ۵۸۰
- محمود بیگ طرزی: ص ۶۸، ۷۳، ۸۳، ۸۵،
- ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۲۹، ۱۷۰، ۳۵۱، ۴۸۲،
- محمود حبیبی (دکتر): ص ۳۴۱
- محمود حسن: ص ۶۲۳
- محمود شاد: ص ۴۲۶، ۴۲۷،
- محمود (قاری): ص ۶۲۳
- محمود محمود: ص ۱۴، ۲۵، ح
- مدرسه امام ابوحنیفه: ص ۵۱۹، ۵۲۰،
- مرادخانی: ص ۵۴۹
- مرجان: ص ۴۶۴
- مرغاب: ص ۴۶، ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۳۷،
- مرو: ص ۴۴، ۴۵، ۴۷، ۹۰،
- مروچاق: ص ۴۶
- مزارشریف: ص ۳۴، ۱۰۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۳۰،
- ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۱، ۱۵۵، ۲۸۸،
- ۳۱۶، ۳۴۹، ۳۶۶، ۴۱۸، ۴۳۸، ۴۵۱،
- مساوات (جریده): ص ۳۰۵، ۳۴۶، ۵۱۴،
- مس عینک لوگر: ص ۴۱۷، ۴۴۹،
- مسجد پل خشتی: ص ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۴۷، ۵۲۸،
- مسجد جامع چوب فروشی: ص ۴۷۹
- مسجد عیدگاه: ص ۲۰۸، ح
- مسعود غزنوی: ص ۶۰۴

- محمد شریف ایوبی: ص ۵۱۴
- محمد صادق المجددی: ص ۱۲۸
- محمد صفرخان (غزنوی): ص ۱۲۴، ۱۷۴، ۴۸۳،
- محمد صدیق طرزی: ص ۱۴۶
- محمد ظاهرشاه: ص ۱۱۷، ۱۴۹، ۱۵۶، ۱۶۰،
- ۱۸۷، ۲۴۵، ۴۸۶، ۵۴۲،
- محمد ضیاءالحق (جنرال شهید): ص ۴۵۹، ۴۶۰،
- ۴۶۱
- محمد عبده: ص ۵۱۹
- محمد عارف جنرال: ص ۴۷۲
- محمد عثمان صدقی: ص ۲۹۶
- محمد عثمان (قابوچی): ص ۳۰
- محمد عزیز عزیز: ص ۴۲۵، ح
- محمد علم (جنرال ملکی): ص ۱۲۸
- محمد علی جناح: ص ۵۶۲، ۵۶۳،
- محمد عمر (دکتر): ص ۳۵۶، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۵،
- ۵۳۰
- محمد غوث (نایب سالار): ص ۱۴۹
- محمد عمر: ص ۴۷۲، ۵۸۵،
- محمد فاضل (پوهاند): ص ۵۵، ح ۶۰، ح ۷۴،
- ۱۰۵
- محمد قاسم (مولانا): ص ۶۲۲
- محمد قاسم (میرزا): ص ۱۳۱
- محمد کبیر: ص ۲۲۰
- محمد محسن فیروز: ص ۱۷۶
- محمد معصوم المجددی: ص ۱۲۸
- محمد مقیم (ملا): ص ۴۲۷
- محمد موسی شفیق: ص ۲۵۴، ۳۴۸، ۳۵۵،
- ۳۵۶، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸،
- ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷،
- ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۳، ۶۰۰،
- محمد میان: ص ۱۲۸
- محمد نادرشاه: ص ۸۱، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۴۹،
- ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۵، ۲۴۵، ۲۴۶،
- ۴۸۶، ۵۴۲، ۶۱۶،
- محمد نجیم آریا: ص ۳۹۵، ح ۵۱۴، ح
- محمد نسیم: ص ۴۲۷
- محمد نعیم (سردار): ص ۱۷۴، ۱۸۷، ۱۹۶، ۲۰۳،

- منہاج الدین گہیخ: ص ۳۴۲، ۵۲۷ .
 موريسن ندسن (کمپنی امریکائی): ص ۱۷۷،
 ۲۱۷، ۴۸۷، ۴۸۸ .
 موزیم: ص ۱۹۳ .
 موسی (ع): ص ۲۵۸ .
 مولائی (دکتر): ص ۱۷۵ ح .
 مولوتوف: ص ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۸۳ .
 مولوی عبدالرب: ص ۵۲۷ .
 مولوی قاری محمود: ص ۶۲۳ .
 موهن لال: ص ۱۲، ۶۱۷ .
 مہر دل: ص ۹ .
 مہدی بازرگان: ص ۵۶۳ ح .
 مہدی فرخ: ص ۲۲ ح، ۳۵ ح .
 میترا لام: ص ۳۵۰ .
 میرا کبرخیز: ص ۳۱۵ .
 میران شاہ: ص
 میر جمیل الرحمن: ص ۵۶۷ ح .
 میرزا قل کشمیری: ص ۶۱۷ .
 میرسید قاسم خان رشتیا: ص ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۷۱،
 ۲۷۷ .
 میر علی اکبر: ص ۵۸۱ .
 میر غلام رسول: ص ۴۲۷ .
 میر محمد صدیق فرهنگ: ص ۱۸۰، ۲۵۴، ۲۷۲ .
 میر نجم الدین انصاری دکتر: ص ۲۵۴ .
 میسور: ص ۶۱۸ .
 میکائیل طالب اوف: ص ۵۹۳ .
 میمنہ: ص ۴۳، ۱۱۴، ۴۷۸ .
 میوندوال: ص ۲۳۴، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱،
 ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۲،
 ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۲،
 ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۲۳،
 ۳۲۴، ۳۳۵، ۳۴۶، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۴۵۳،
 ۴۷۴، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۳۷، ۵۳۸ .

((ن))

- نبراسکا: ص ۴۴۰ .
 ناپیلیون: ص ۷ .
 ناصر خسرو: ص مقدمہ .
 نجرا ب: ص ۱۵، ۴۷۸ .

- مسکو: ص ۵، ۷ ح، ۲۱، ۶۷، ۶۹، ۷۳، ۷۴،
 ۷۵، ۸۲، ۸۳، ۸۵، ۸۸، ۹۱، ۱۰۰، ۱۰۹،
 ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۵،
 ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۰،
 ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵،
 ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۶،
 ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲،
 ۲۵۶، ۲۶۲، ۲۶۹، ۲۷۶، ۲۸۱، ۲۸۸ ح، ۲۹۵،
 ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۳، ۳۳۰، ۳۳۲،
 ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۹، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۶۶،
 ۳۶۹، ۳۷۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۴، ۴۰۶، ۴۰۷،
 ۴۱۶، ۴۱۸، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۴۶، ۴۴۷،
 ۴۵۰، ۵۰۰، ۵۰۸، ۵۴۰، ۵۵۳، ۵۹۶، ۵۹۸،
 ۵۹۹، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶ .
 مسلم (روزنامہ): ص ۵۷۰، ۵۷۱ ح .
 مسلم لیگ: ص ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳،
 ۵۶۴، ۵۶۶ .
 مشک عالم (ملا): ص ۴۹۱، ۴۹۲ .
 مشہد: ص ۱۰، ۱۷، ۵۵، ۱۱۶ .
 مصر: ص ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۳۲، ۴۰۲، ۴۶۵،
 ۴۶۶، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۸۲، ۶۰۲ .
 معاہدہ ترکمان چای: ص ۷ .
 معاہدہ گلستان: ص ۷ .
 مقر: ص ۳۲۳ .
 مکروریان: ص ۲۶۴ .
 مکناتن: ص ۱۴، ۶۲۲ .
 مکنامارا: ص ۲۶۱ .
 مکنیل: ص ۱۱ .
 ملانصرالدین: ص ۴۱۹ .
 ملتان: ص ۹ .
 ملخ: ص ۶۰، ۱۵۵، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵ .
 ملک الشعراء بہار: ص ۵۶ ح .
 ملک فیصل: ص ۳۳۹ .
 ملل متحد: ص ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۲۰۳،
 ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۱، ۳۱۹،
 ۳۵۳، ۳۶۰، ۳۸۷، ۴۰۳، ۴۱۰، ۴۵۱، ۵۳۷،
 ۵۸۱، ۶۱۱ .
 منشویک: ص ۷۶ .
 منگل: ص ۳۱۸ .

- نیویارک: ص ۳۰۱
- ((و))
- واخان: ص ۴۳، ۴۸، ۴۵۰
- واهان: ص ۴۸
- وارسا: ص ۱۰۴
- واشنگتن: ص ۲۳۴، ۴۶۶، ۵۸۰
- والتر: ص ۱۱۴
- وحدت ملی (حزب): ص ۲۷۶، ۳۵۸، ۵۰۹
- ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۵۴
- وحید عبدالله: ص ۴۱۰، ۴۲۳، ۴۷۷
- وردک: ص ۵۱۶
- ورشیلوف: ص ۲۱۴، ۲۲۹
- وزیر (قوم): ص ۵۶۳
- وطن (حزب): ص ۱۷۶، ۱۷۷، ۴۸۹
- وفی الله سمیعی: ص ۴۴۳، ۴۵۵، ۵۲۱
- ولس (جریده): ص ۱۷۶
- ولی محمد خان (لاتی): ص ۴۱
- ولی محمد عطائی (انجنیر): ص ۱۷۷
- ویانا: ص ۲۳۲
- ویاجیسلا و میخایلوویچ: ص ۱۶۶
- ویتکاوویچ (ویتکوویچ): ص ۱۲، ۱۳، ۱۶، ۳۵
- ۶۲۲
- ویتنام: ص ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۱۶
- ۴۹۵، ۳۱۹
- ویسا: ص ۵۹۶
- ویش زلمیان: ص ۱۷۲، ۱۷۳، ۲۹۶، ۳۰۳
- ۳۰۴، ۴۸۸، ۴۸۹
- ویکتوریا: ص ۴۸، ۱۱۸، ۵۹۳
- ویگل: ص ۵۸۴
- ویلهلم دیتل: ص ۵۸۲ ح

((ه))

- هادی محمودی (دکتر): ص ۱۸۰
- هالیند: ص ۵۵۸
- هالیندی: ص ۱۷۷، ۵۵۸
- هامبورگ: ص مقدمه
- هانریش لوبکه: ص ۲۹۷
- هاوانا: ص ۵۸۸

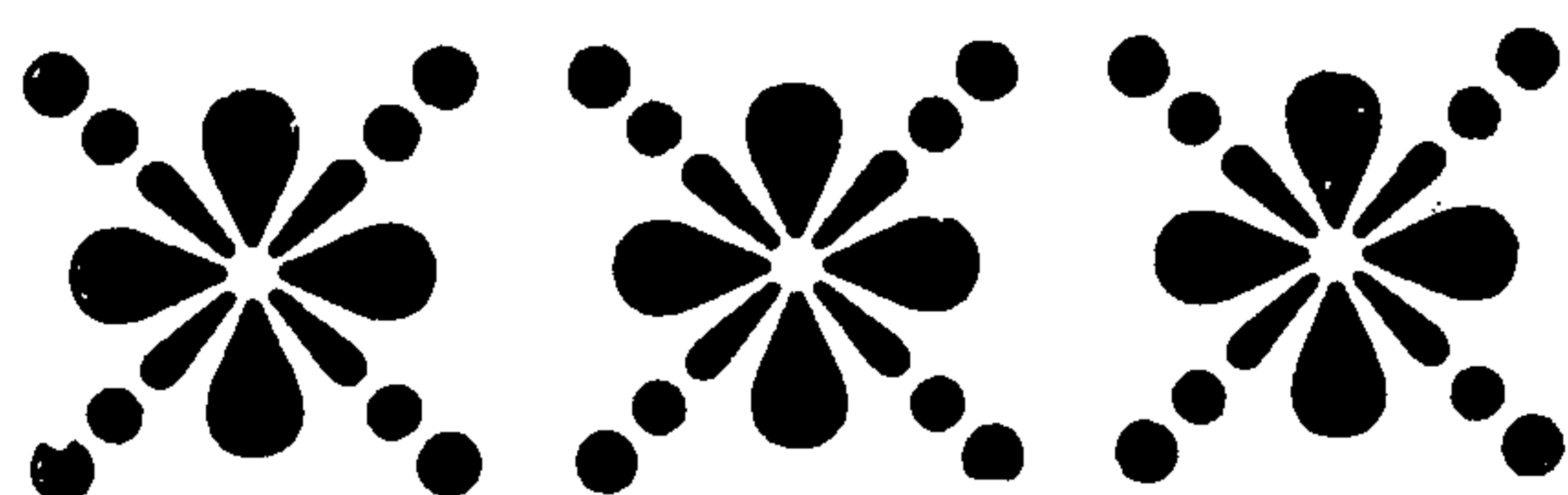
- نجم الدین خان آبادی (مولوی): ص ۱۲۷
- نجیب (پرچمی): ص ۱۴، ۵۸۰، ۶۰۵
- نجیب الله (سردار): ص ۵۶۴
- ندای خلق: ص ۱۷۶، ۱۷۷
- نساجی افغان: ص ۵۳۶
- نصرالله خان (سردار): ص ۵۴، ۱۲۳، ۱۲۴، ۴۸۳
- نصرالله (مامور پولیس): ص ۳۹۷
- نصرالله خان (مدیر): ص ۴۲۷
- نعمت الله پژواک: ص ۳۶۸، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۸۱
- ۳۸۹، ۴۷۶
- نعمت الله سلجوقی (مولوی): ص ۵۴۳
- نعمت الله فراهی: ص ۵۲۹
- نغلو: ص ۲۳۱، ۲۸۹، ۲۹۹
- نکسن: ص ۱۸۸، ۳۲۸
- ننگرهار: ص ۱۴۱، ۲۸۹، ۳۲۸، ۴۲۵، ۴۶۴
- نواب: ص مقدمه
- نواب (معاون اکسا): ص ۵۸۹
- نور احمد خان اعتمادی: ص ۲۵۵، ۲۶۲، ۲۸۴
- ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰
- ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۵، ۳۳۷
- ۳۳۹، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۶۱، ۵۱۴
- ۵۱۵
- نور احمد نور: ص ۲۸۶، ۲۸۷، ۵۰۰، ۵۸۰
- نورالحق: ص ۴۸۹
- نورث بروک: ص ۲۴
- نورستان: ص ۵۸۴
- نورگل: ص ۴۶۹
- نور محمد صاحبزاده: ص ۵۲۹
- نویل چمبرلین: ص ۳۰
- نهر بغرا: ص ۱۷۹
- نهرو: ص ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۲۱، ۲۲۳، ۵۶۲، ۵۶۳
- نهرین (فرقه عسکری): ص ۳۹۶ ح
- نهضت اسلامی: ص ۵۵۴
- نهلیست ها: ص ۴۸۲
- نیچریه: ص ۵۶۰
- نیکلای دوم: ص ۵۳
- نیکولایویچ کرستنسکی: ص ۱۶۱
- نیلاب: ص ۱۷۶
- نیلرود: ص ۱۳

- هوچی من: ص ٢٨٢
- هویدا (صدراعظم ایران): ص ٣٦٤، ٤٥٧ ح
- هیرمند: ص ٢٢٥، ٣٠٢، ٣١٦، ٣١٨، ٣٦٤
- ٦٠٠، ٣٧٨، ٣٦٥

«ی»

- یار محمد دلیلی: ص ٤٤٣
- یاسین (حاجی): ص ١٣١
- یالتا: ص ٢٨٢
- یاورسکی (دکتر): ص ٢٨، ٢٩، ٣٢، ٣٣، ٣٧
- یتیم تاق: ص ٢٨٥، ٣٦٦، ٤٥٢
- یفریموف: ص ٢٩٣
- یعقوب حسن خان: ص ٤٩٤
- یعقوب لیث: ص ١٤٥
- ینگلی قلعه: ص ١٠٧
- یحیی خان: ص ٣٢٣، ٣٥٣
- یحیی خان (سردار): ص ٤١
- یحیی نوروز: ص ٤٤٣
- یمن جنوبی: ص ٥٨
- یورانیم: ص ٤١٧
- یوسف آئینه: ص ١٨٠
- یوگوسلاویا: ص ٢٢١، ٢٢٢، ٢٣٢، ٣٤٠
- ٤٥٧، ٤٥٩
- یونس خالص مولوی: ص ٥٢٧
- یونسیف: ص ٣١٧

- هده: ص ٤٩٤
- هری (هرات): ص ٧، ٨، ٩، ١٠، ١١، ١٢، ١٣، ١٤، ١٥، ١٦، ١٧، ٢٠، ٢٣، ٤٠، ٤٣، ٤٥، ٤٦، ٨٣، ٩٠، ٢١٨، ٢٨٠، ٢٩٠، ٣٦٦، ٤١٤، ٤١٧، ٤٢٠، ٤٧٣، ٤٧٨، ٥١٧، ٥٢٨
- ٦٠٧، ٦٠٣، ٥٨٤، ٥٧٥، ٥٤٣
- هریرود: ص ٢٣٧
- هزاره: ص ٤٩٥
- هزاره جات: ص ٤٧٨، ٤٩٥
- هلال الدین بدری: ص ٢٨٤
- همفریز: ص ١٤٣
- هند: ص ٦، ٧، ١١، ١٢، ١٣، ١٤، ١٥، ١٧، ١٩، ٢٠، ٢٣، ٢٤، ٢٥، ٢٤، ٢٨، ٣٠، ٤١، ٤٥، ٤٦، ٤٩، ٥٧، ٦٦، ٩٣، ١٠٢، ١٠٣، ١٠٧، ١١٣، ١١٤، ١١٦، ١١٨، ١٣٥، ١٣٦، ١٧٠، ١٧١، ١٩٩، ٢١٤، ٢١٥، ٢٢١، ٢٢٣، ٢٨١، ٢٨٢، ٣٠٧، ٣٣٠، ٣٥٢، ٣٧٧، ٤٠٠، ٤١٢، ٤٢٢، ٤٣٦، ٤٥٨، ٤٥٩، ٤٦٠، ٤٩٨، ٥١٨، ٥١٩، ٥٣٦، ٥٥٨، ٥٥٩، ٥٦٠، ٥٦١، ٥٦٢، ٥٦٣، ٥٦٤، ٥٦٥، ٥٦٦
- هندوان: ص ٥٦١
- هندوستان: ص ٦، ١٠، ٤٣ ح، ٥٠، ٥١، ٦٣، ٧٣، ١٠٤، ١٠٥، ١١٦، ٢١١، ٣٥٢، ٣٧٦، ٥٦٠
- هندوکش: ص ٢٣٩، ٢٨٩
- هتل کابل: ص ٥٨٣



فهرست ماخذ

در تدوین کتاب حاضر علاوه بر چشم‌دیدها و یادداشت‌های روزانه و شخصی، از کتب و منابع زیر نیز استفاده شده است:

- ۱- آتش در افغانستان نوشته رئاتالی ستیوارت، چاپ نیویارک، ۱۹۷۳م.
- ۲- آزادی هند اثر مهندس مهدی بازرگان، چاپ ایران.
- ۳- اسناد و سیاست خارجی اتحاد شوروی چاپ مسکو.
- ۴- اصلاح (جریده) کلکسیون سال‌های ۱۳۱۰، ۱۳۱۱ هجری شمسی.
- ۵- اصلاح (روزنامه) کلکسیون سال‌های ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۲۵، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰ تا سال ۱۳۵۲ ه. ش.
- ۶- افغان (جریده) شماره‌های سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۵۲ ه. ش.
- ۷- افغانستان، (۱۹۰۰-۱۹۲۳) تالیف ادمک، متن انگلیسی چاپ کالیفورنیا، ۱۹۶۷م.
- ۸- افغانستان، نوشته فریزر تتلر، چاپ لندن، ۱۹۵۰م، متن انگلیسی.
- ۹- افغانستان از داریوش تا امان‌الله، تالیف جورج مکمن، چاپ لندن، ۱۹۲۹م.
- ۱۰- افغانستان در دوره حکومت انتقالی (حوت ۱۳۴۱ - میزان ۱۳۴۴) چاپ کابل، ۱۳۴۴ش.
- ۱۱- افغانستان در قرن ۱۹ نوشته سید قاسم رشتیا، چاپ دوم، کابل ۱۳۳۶ ه. ش.
- ۱۲- افغانستان در مسیر تاریخ اثر میر غلام محمد غبار، چاپ دوم ایران ۱۳۵۹ ش.
- ۱۳- افغانستان، نوشته سته ساروف، چاپ مسکو، ۱۹۲۱م.
- ۱۴- افغانستان معاصر، نوشته اقبال علی شاه، طبع لندن، ۱۹۳۸م (متن انگلیسی).
- ۱۵- افغانستان و روسیه، متن فارسی، چاپ کابل، دلو ۱۳۴۹.
- ۱۶- افکارنو (جریده) شماره‌های مختلف سال‌های ۱۳۵۰-۱۳۵۲ ه. ش.
- ۱۷- افغان ملت (جریده) شماره‌های سال ۱۳۴۵-۱۳۴۶ ه. ش.
- ۱۸- الجهاد (مجله عربی) چاپ پاکستان، شماره (۴۸)، اکتوبر ۱۹۸۸ مطابق میزان ۱۳۶۷ش.
- ۱۹- المجاهدون شماره (۳، ۴) جنوری، فبروی ۱۹۸۷م = ۱۳۶۶ ش، نشریه عربی، چاپ پاکستان.
- ۲۰- المجاهدون (مجله عربی)، شماره ششم، شوال ۱۴۰۷ ق مطابق جوزای ۱۳۶۶ش، چاپ پاکستان.
- ۲۱- امان افغان (جریده) مجموعه سال‌های ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۹م مطابق ۱۲۹۸ تا ۱۳۰۸ کابل.
- ۲۲- امیر حبیب‌الله خادم دین رسول‌الله، نوشته شاه آغا مجددی، چاپ پاکستان.
- ۲۳- انقلاب افغانستان نوشته هالیدی، چاپ ایران (تاریخ چاپ ندارد).
- ۲۴- انیس (روزنامه) کلکسیون یا مجموع سال‌های ۱۳۰۸ تا ۱۳۵۲ ه. ش، کابل.

- ۲۵ - انیس (جریده) مجموعه سال های ۱۹۲۷ - ۱۹۲۹ م = ۱۳۰۶ - ۱۳۰۸ هـ، ش، کابل
- ۲۶ - ایوری هل ایوری راک، نوشته وکتوریا شوفیلد، چاپ لندن ۱۹۸۴ م، متن انگلیسی
- ۲۷ - بحران و نجات تالیف غلام محی الدین انیس، چاپ کابل، ۱۳۱۰ هـ، ش
- ۲۸ - پادشاهان متأخر افغانستان تالیف میرزا یعقوب علی خان خانی در ۲ جلد، چاپ کابل ۱۳۳۴ - ۱۳۳۶ ش
- ۲۹ - پیام وجدان (جریده) شماره های سالهای ۱۳۴۵ - ۱۳۵۲ ش، کابل
- ۳۰ - پرچم (جریده) مارچ ۱۹۶۸ - جولائی ۱۹۷۰ = حمل ۱۳۴۷ - سرطان ۱۳۴۹ ش
- ۳۱ - پلان پنجساله دوم، سال ۱۳۴۱ - ۱۳۴۵ ش، نشریه وزارت پلان، کابل، ۱۳۴۳ ش
- ۳۲ - پیشرفت پلان و تحلیل اوضاع اقتصادی ۱۳۳۵ - ۱۳۳۷ ش
- ۳۳ - پیشرفت پلان و تحلیل اوضاع اقتصادی، سال ۱۳۳۵ - ۱۳۴۰ ش، نشریه ریاست احصائیه وزارت پلان
- ۳۴ - پیشرفت پلان و تحلیل اوضاع اقتصادی سال ۱۳۴۶ - ۱۳۵۰ ش، نشریه ریاست احصائیه وزارت پلان
- ۳۵ - پیر کرم شاه (نسخه خطی) نوشته محمد صدیق طرزی
- ۳۶ - تاج التواریخ جلد اول و دوم، چاپ بمبئی و مطبعه اسلامیة لاهور
- ۳۷ - تاریخ افغانستان از «ملسن» چاپ لندن، ۱۸۷۸ م «متن انگلیسی»
- ۳۸ - تاریخ ایران تالیف جنرال سرپرسی سایکس ترجمه فخر داعی گیلانی، چاپ ایران، ۱۳۳۰ هـ، ش جلد ۲
- ۳۹ - تاریخ روابط سیاسی افغانستان از زمان امیر عبدالرحمن تا استقلال، نوشته لودویک ادمک ترجمه علی محمد زهما، چاپ کابل، ۱۳۴۹ ش
- ۴۰ - تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تالیف محمود محمود، چاپ تهران، ۱۳۳۶ ش، در ۸ جلد
- ۴۱ - تاریخ سیاسی افغانستان نوشته سید مهدی فرخ، چاپ تهران، ۱۳۱۴ ش
- ۴۲ - تاریخ سیاسی و اجتماعی آسیای مرکزی تالیف بارتولد ترجمه علی محمد زهما، چاپ کابل ۱۳۴۴ ش
- ۴۳ - تاریخ گلشن امارت تالیف نور محمد نوری، چاپ کابل، ۱۳۳۵ ش
- ۴۴ - تاریخ مختصر افغانستان نوشته عبدالحی حبیبی جلد ۲، چاپ کابل، ۱۳۴۹ ش
- ۴۵ - تاریخ مختصر حزب دیموکراتیک خلق افغانستان، چاپ کابل ۱۳۵۷ ش
- ۴۶ - تصویر روس در آئینه تاریخ، نوشته دکتر حق شناس، چاپ المان ۱۳۶۶ ش
- ۴۷ - جمهوریت (روزنامه)، سال ۱۳۵۸ ش، کابل

- ۴۸ - جنبش اسلامی و مسلمانان آسیای میانه در مقابل کمونیزم ، اثر فضل الرحیم مروت ، ترجمه عبدالجبار ثابت ، چاپ پاکستان .
- ۴۹ - جنبش مشروطیت در افغانستان ، نوشته پوهاند عبدالحی حبیبی ، چاپ کابل ۱۳۶۲ ش .
- ۵۰ - چهل و یکسال در هندوستان ، اثر لارد رابرتس در ۲ جلد متن انگلیسی ، چاپ لندن .
- ۵۱ - حبیب الاسلام (جریده) ، سال اول (دوره امیر حبیب الله کلکانی) .
- ۵۲ - خاطرات آقابکوف ترجمه دکتر حسین ابوترابیان ، چاپ ایران ، ۱۳۵۷ ش .
- ۵۳ - خاطرات شاه بخارا (نسخه خطی) و نیز چاپ شده در مجله میثاق خون ، شماره های سال ۱۳۶۵ ش .
- ۵۴ - خلق (جریده) شماره (۱+۲) حمل ۱۳۴۵ هـ ، ش .
- ۵۵ - خیبر (جریده) شماره های سال ۱۳۴۷ - ۱۳۵۲ ش .
- ۵۶ - دایرة المعارف فارسی بخش اول از جلد ۲ (تحت سرپرستی دکتر مصاحب) چاپ ایران ۱۳۵۶ ش .
- ۵۷ - در زوایای تاریخ معاصر افغانستان ، تالیف احمد علی کهزاد ، کابل ۱۳۳۱ ش .
- ۵۸ - دهه قانون اساسی نوشته آقای کشکی ، چاپ پاکستان ، ۱۳۶۵ هـ ، ش .
- ۵۹ - رجال و رویداد های تاریخی نوشته علی احمد خان کهزاد ، طبع انجمن تاریخ ، کابل (سال چاپ ندارد) .
- ۶۰ - رقابت روس و انگلیس در ایران و افغانستان ترجمه دکتر عباس آذرین ، چاپ ایران ۱۳۵۹ ش .
- ۶۱ - زندگی امیر دوست محمد خان از موهن لال (متن انگلیسی) چاپ لندن ، ۱۸۴۶ م .
- ۶۲ - زندگی من ، از نهر و ترجمه محمود تفضلی ، چاپ ایران ، ۱۳۳۵ ش .
- ۶۳ - سالار مجاهدین نشریه جبهه ملی نجات افغانستان ، چاپ پاکستان ، ۱۳۶۶ ش .
- ۶۴ - سراج الاخبار ، سالهای ۱۲۹۱ ، ۱۲۹۳ ، ۱۲۹۴ ، ۱۲۹۶ هـ ، ش .
- ۶۵ - سراج التواریخ تالیف میرزا فیض محمد کاتب ، جلد ۱ - ۳ چاپ کابل ۱۳۳۳ هـ ق .
- ۶۶ - سفارت روسیه تزاری بدربار امیر شیر علی خان ، ترجمه برشنا ، چاپ کابل .
- ۶۷ - سوسیال امپریالیزم روس در صحنه اقتصادی افغانستان ، نوشته ابوالمجید ، نشر کرده انجمن علمی جمعیت اسلامی افغانستان ، اسلام آباد ، ۱۳۶۲ ش .
- ۶۸ - سیاست خارجی افغانستان در نیمه اول قرن ۲۰ ، نوشته لودویک ادمک ، ترجمه پوهاند محمد فاضل خان (نسخه خطی) .
- ۶۹ - شناسائی جمعیت العلمای محمدی نشر کرده جبهه ملی نجات افغانستان ، ۱۳۶۶ .
- ۷۰ - شبخون افغان نوشته «لیدی سیل» ترجمه فارسی ، چاپ کابل ۱۳۲۹ ش .
- ۷۱ - عروج بارکزائی ها تالیف «ادوارد لایسس پیرس» ترجمه آقای عبدالرحمن پژواک و

- آقای محمد عثمان صدقی ، چاپ کابل ، ۱۳۳۳ هـ ، ش .
- ۷۲ - عیاری از خراسان نوشته استاد خلیلی ، چاپ پاکستان ، ۱۳۶۳ ش .
- ۷۳ - کابل تایمز (روزنامه انگلیسی) شماره های سال های ۱۳۴۳ تا ۱۳۵۲ هـ ، ش .
- ۷۴ - کاروان (روزنامه) شماره های سال های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۲ هـ ، ش .
- ۷۵ - گذرگاه افغانستان نوشته ویلهلم دیتل ترجمه محسن محسنیان ، چاپ ایران ۱۳۶۵ ش .
- ۷۶ - گهیخ (جریده) مجموعه سالهای ۱۳۴۷ تا ۱۳۴۸ هـ ، ش .
- ۷۷ - لویه جرگه ها (= جرگه های کبیر) نوشته م - ع - ف (نسخه خطی) .
- ۷۸ - مجله اردو (شماره ۱۳) برج اسد ۱۳۶۳ هـ ، ش .
- ۷۹ - مجموعه احصایوی (معلومات و ارقام درباره رویداد های اقتصادی و اجتماعی افغانستان) چاپ کابل ، ۱۳۶۰ هـ ش .
- ۸۰ - محمد هاشم میوندوال نوشته آقای محمد نجیم آریا چاپ سال ۱۳۶۳ ش امریکا .
- ۸۱ - مساوات (جریده) شماره های مختلف سالهای ۱۳۴۶ ش تا ۱۳۵۱ ش .
- ۸۲ - مسلم (روزنامه) ماه می سال ۱۹۸۲ م .
- ۸۳ - مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان ، اثر سید علی خامنه ئی ، چاپ ایران ، ۱۳۴۷ ش .
- ۸۴ - معركة الاسلام والاحاد فی افغانستان نوشته استاد سیرت ، چاپ مکه مکرمه ، ۱۳۶۰ ش = ۱۹۸۱ م .
- ۸۵ - میثاق خون (ضمیمه شماره یکم) مورخ حمل ۱۳۶۶ هـ ، ش ، چاپ پاکستان .
- ۸۶ - مناسبات افغانستان و شوروی در سال های ۱۹۱۹ - ۱۹۶۹ م نشر کرده وزارت خارجه افغانستان و روسیه ، متن فارسی ، چاپ کابل ، دلو ۱۳۴۹ ش .
- ۸۷ - مصاحبه ها و بیانات محمد داود ، نشر کرده وزارت اطلاعات و کلتور ، کابل ، ۱۳۵۳ و ۱۳۵۴ ش .
- ۸۸ - نخستین تجاوز روسیه در افغانستان ، نوشته استاد خلیلی ، چاپ پاکستان ، ۱۳۶۳ ش .
- ۸۹ - نظام اقتصادی و اجتماعی افغانستان نوشته: ۱ - اپلیاک ، چاپ انتشارات علمی مسکو ، ۱۳۴۶ م (شماره ۷۳) .
- ۹۰ - واقعات شاه شجاع الملک ابدالی ، چاپ انجمن تاریخ ، کابل ، ۱۳۳۳ ش .
- ۹۱ - نوای معارک تالیف میرزا عظامحمد شکارپوری به تصحیح و تحشیه عبدالحی حبیبی ، طبع کراچی ۱۹۵۹ م = ۱۳۳۸ ش .
- ۹۲ - یادداشت های کابل ، نوشته الکساندر برنس چاپ لندن ، ۱۸۴۲ م ، متن انگلیسی .

بها : در داخل پاکستان ۳۰۰ روپيه
در خارج ۲۵ دالر باپوست هوائی

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**